

**نقد و بررسی اصول
و پایه‌های
مذهب شیعه دوازده امامی**

تالیف:

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

پیش گفتار.....	۱۷
علل و عوامل انتخاب موضوع اثنی عشریه	۲۲
منابع کتاب	۳۲
روش بحث و تحقیق	۴۰
مقدمه.....	۴۵
تعریف شیعه.....	۴۶
تعریف لغوی.....	۴۶
کلمه شیعه در قرآن و معنای آن.....	۴۹
کلمه شیعه در سنت و معنای آن.....	۵۴
کلمه شیعه و معنای آن در کتاب‌های حدیثی اثنی عشریه.....	۵۷
کلمه «شیعه» در تاریخ اسلام.....	۵۸
تعریف اصطلاحی شیعه.....	۶۱
الف- تعریف شیعه در کتب امامیه اثنی عشریه	۶۱
مناقشه تعریف نخست	۶۱
۲- تعریف دوم	۶۲
مناقشه تعریف دوم	۶۳
۳- تعریف سوم «شیعه»	۶۶
۴- تعریفات دیگری از شیعه	۶۸
ب - تعریف شیعه در کتب اسماعیلیه	۷۰
ج - تعریف شیعه در منابع دیگر.....	۷۲

۷۲.....	۱- تعریف اشعری از شیعه.....
۷۲.....	توضیح این تعریف.....
۷۲.....	۲- تعریف ابن حزم.....
۷۳.....	۳- تعریف شهرستانی.....
۷۵.....	تعریف منتخب از شیعه.....
۷۸.....	پیدایش شیعه و ریشه‌های تاریخی آن.....
۷۹.....	رأی شیعه در مورد پیدایش شیعه.....
۸۲.....	نقد این نظریه.....
۸۷.....	رأی دوم (از آراء شیعه).....
۸۸.....	مناقشه این رأی.....
۹۲.....	رأی سوم.....
۹۳.....	آراء غیر شیعه در مورد پیدایش تشیع.....
۹۳.....	رأی اول.....
۹۳.....	مناقشه‌ی این رأی.....
۹۶.....	رأی دوم.....
۱۰۲.....	رأی سوم.....
۱۰۳.....	رأی چهارم.....
۱۰۴.....	دیدگاه برگزیده.....
۱۰۶.....	اصل تشیع یا (اثر فلسفه‌های قدیم در مذهب شیعه).....
۱۰۷.....	نظریه یهودی بودن شیعه.....
۱۰۹.....	مقوله ایرانی بودن اصل تشیع.....
۱۱۳.....	تشیع مرکز تجمع عقاید قدیم آسیایی است.....
۱۱۵.....	رای منتخب درباره اصل تشیع.....
۱۱۶.....	فرقه‌های شیعه.....

فرقه‌های معاصر شیعه	۱۲۳
القاب شیعه امامیه اثنا عشریه	۱۲۵
۱- شیعه	۱۲۵
۲- امامیه	۱۲۷
۳- اثنی عشریه	۱۳۱
۴- قطعیه	۱۳۳
۵- اصحاب انتظار	۱۳۴
۶- رافضیه	۱۳۵
۷- جعفری	۱۳۷
خاصه	۱۳۸
فرقه‌های اثنی عشریه	۱۳۹

باب اول اعتقاد آنان درباره مصادر اسلام..... ۱۵۱

فصل اول دیدگاه شیعه درباره قرآن کریم	۱۵۳
مبحث اول: اعتقادشان در مورد حجّیت قرآن	۱۵۴
نقد و مناقشه این گفتار	۱۶۵
الف: مناقشه نصوص	۱۶۵
ب: نقد این مقوله	۱۶۹
مسئله سوم	۱۷۵
نقد این عقیده	۱۷۸
مبحث دوم: اعتقاد آنان در تأویل قرآن	۱۸۱
مسئله اول: ادعای این‌که قرآن دارای معنی باطنی مخالف با ظاهر آن است	۱۸۱
نقد این مقوله	۱۸۶

مسئله دوم: ادعای شیعه منبى بر اینکه بیشتر قرآن در مورد ائمه و مخالفانشان نازل شده.....	۱۸۸
اصل این تأویلات و ریشه های آن، و ذکر چند مثال از آنها.....	۱۹۹
اصل این تأویلات.....	۱۹۹
چند نمونه از تأویلات شیعه در آیات قرآن.....	۲۰۳
نکته قابل توجه.....	۲۲۱
مبحث سوم: آیا شیعه به نقص یا تغییر قرآن معتقدند؟.....	۲۳۸
ابتدای این افتراء- بر اساس رأی اهل سنت.....	۲۴۳
شیوع این مقوله نزد آنان به روایت منابع اهل سنت.....	۲۴۷
منابع شیعه درباره افتراء تحریف قرآن چه می گویند.....	۲۶۰
آغاز این إفتراء بر اساس منابع شیعه.....	۲۶۳
گسترش این بهتان در کتابهای شیعه.....	۲۷۰
مضامین روایات تحریف در کتب شیعه.....	۲۸۱
آیا نزد شیعه مصحف سری وجود دارد.....	۳۰۵
مصحف علی <small>علیه السلام</small>	۳۱۱
حجم و ارزش اخبار این اسطوره‌ها در کتب شیعه.....	۳۲۰
آیا همه شیعیان معتقد به صحت این روایات و متواتر بودنشان هستند؟.....	۳۲۷
آیا انکار کفر تحریف قرآن از جانب عده‌ای از شیعیان تقيه است؟.....	۳۳۲
۱- ابن بابویه، و انکار آن‌چه به قومش نسبت داده می‌شود.....	۳۳۶
۲- شیخ طوسی و انکار تحریف قرآن.....	۳۴۲
۳- شریف مرتضی (ت ۱۳۶۴هـ) و انکار تحریف قرآن.....	۳۴۷
۴- طبرسی و انکار تحریف قرآن.....	۳۵۰
نتایج این موضوع.....	۳۵۵
فصل دوم اعتقاد شیعه در باره سنت	۳۶۱

۳۶۲.....	سخن امام مانند کلام خدا و رسول اوست
۳۶۵.....	اصل اول: علم ائمه از طریق وحی و الهام حاصل می گردد
۳۷۰.....	اصل دوم: خزائن علم و ودیعه نهادن شریعت نزد ائمه
۳۸۲.....	نقد این قسمت از روایات
۳۹۱.....	حکایات رقاع «توقیعات»
۴۰۴.....	مرویات صحابه <small>علیهم السلام</small>
۴۱۴.....	ابتدای تدوین حدیث نزد شیعه
۴۱۵.....	کتاب های اساسی حدیث نزد اثنی عشریه
۴۱۸.....	ملاحظاتى چند بر منابع هشت گانه شیعه
۴۳۰.....	حدود صحت روایات این کتاب ها
۴۳۶.....	رجال سندهای شیعه
۴۵۰.....	اقسام حدیث نزد شیعه
۴۵۹.....	ارزیابی حال ائمه که شیعه در مورد ادعاهای متعددی انجام داده اند
۴۶۹.....	فصل سوم عقیده شیعه در مورد اجماع
۴۶۹.....	نخست: حجیت در قول امام است نه اجماع
۴۷۷.....	دوم: مخالفت اهل سنت بیانگر هدایت است
۴۸۲.....	نقد اساسی این مقاله
۴۸۹.....	باب دوم عقیده شیعه در مورد اصول دین
۴۹۱.....	فصل اول توحید الوهیت نزد شیعه
۴۹۲.....	مبحث اول: تفسیر نصوص توحید برای ولایت علی
۵۰۳.....	مبحث دوم: ولایت، شرط قبول اعمال است
۵۰۷.....	مبحث سوم: اعتقاد به اینکه ائمه رابط بین خدا و رسول هستند

- مسئله اول: هدایت مردم تنها با ائمه امکان پذیر است..... ۵۱۱
- مسئله دوم: دعا تنها با اسم ائمه پذیرفته می شود..... ۵۱۲
- مسئله سوم: استغاثه به ائمه ۵۱۸
- مسئله چهارم: حج کردن به سوی مزار ائمه از حج کردن خانه خدا بهتر است.. ۵۲۲
- زیارت کربلا در روز عرفه از هر روز دیگری بهتر است..... ۵۲۸
- زیارت قبر حسین یکی از بزرگ ترین اعمال است..... ۵۳۰
- کربلا از کعبه بهتر است..... ۵۳۱
- ملائکه از زائران قبر حسین استقبال می کنند و خدا با آن ها گفتگو می کند..... ۵۳۵
- مناسک زیارت قبور..... ۵۳۶
- مناسک عبارتند از:..... ۵۳۷
- أ- طواف قبور..... ۵۳۷
- ب - نماز خواندن بر روی قبرها..... ۵۳۸
- ج - انکباب (بوسیدن و سجده بردن) برای قبرها..... ۵۴۰
- د- قبور را مانند کعبه، قبله قرار می دهند..... ۵۴۳
- نقد تفکر قبر پرستی و مشاهد نزد شیعه..... ۵۴۷
- مبحث چهارم: امام حق تشریع و قانون گذاری دارد..... ۵۵۳
- مبحث پنجم: خاک قبر حسین برای هر دردی شفا است..... ۵۵۹
- مبحث ششم: دعا کردن با طلسم و رمزها و طلب یاری از مجهولات..... ۵۶۵
- مبحث هفتم: استخاره آن ها همچون قمار دوران جاهلیت است..... ۵۶۸

فصل دوم: اعتقاد آن ها در خصوص توحید ربوبیت..... ۵۷۷

- مبحث اول: امام رب است..... ۵۷۹
- مبحث دوم: دنیا و آخرت برای امامان است و در آن هرگونه تصرفی می کنند..... ۵۸۱
- مبحث سوم: نسبت دادن حوادث طبیعی به ائمه..... ۵۸۳
- مبحث چهارم: حلول خداوند در کالبد امامان..... ۵۸۷

مبحث پنجم: روزگار در نفع و زیان تأثیر گذار هستند.....	۵۸۹
فصل سوم: عقیده آن‌ها در مورد اَسْمَاء و صفات	۵۹۵
مبحث اول: افراط در اثبات (تجسیم).....	۵۹۵
مبحث دوم: تعطیل صفات نزد شیعه.....	۶۰۱
۱- مسئله نخست: اعتقاد آن‌ها به خلق قرآن.....	۶۰۸
مسئله رؤیت (دیدن خداوند در روز قیامت).....	۶۱۸
۳- نزول خداوند ﷺ.....	۶۲۰
مبحث سوم: توصیف ائمه با صفات خداوند.....	۶۲۳
آیا برای این جنایات و دروغ‌ها معذرتی دارند؟.....	۶۲۷
مبحث چهارم: دعوای تحریف جهت تأیید مذهب شیعه در تعطیل.....	۶۳۳
فصل چهارم: باور شیعه در مورد ایمان و ارکان ایمان	۶۳۵
مسئله اول: مفهوم ایمان نزد شیعه.....	۶۳۶
مسئله دوم: شهادت سوم.....	۶۳۷
مسئله سوم: عقیده به ارجاء.....	۶۳۹
مسئله چهارم: وعد (پیمان خدا).....	۶۴۱
مسئله پنجم: وعید (تهدید).....	۶۴۳
مبحث دوم: ارکان ایمان نزد شیعه.....	۶۴۵
ایمان به فرشتگان.....	۶۴۶
ایمان به کتاب‌های آسمانی.....	۶۴۹
أ- مصحف فاطمه.....	۶۵۱
ب- قبل از وفات پیامبر ﷺ غیر از قرآن کتابی دیگر بر او نازل شده.....	۶۵۵
ج- لوح فاطمه.....	۶۵۷

د- ادعای آن‌ها در مورد نزول دوازده صحیفه از آسمان که نام ائمه در آن‌ها ذکر شده است.....	۶۵۸
نقد این گفتار.....	۶۵۹
مسأله دوم: ادعای شیعه مبنی بر این که کلیه کتابهای آسمانی نزد ائمه وجود دارد.....	۶۶۴
نقد و بررسی این قسمت از گفتار.....	۶۶۷
ایمان به پیامبران.....	۶۷۱
برتری دادن ائمه بر انبیاء و پیامبران.....	۶۷۲
معجزات امام.....	۶۸۱
ایمان به آخرت.....	۶۹۰
ایمان به قدر.....	۷۰۰

باب سوّم اصول و قواعد دیگری که مختص به شیعه می‌باشد ۷۱۱

فصل اوّل: امامت.....	۷۱۳
جایگاه و منزلت امامت از دیدگاه شیعه.....	۷۱۵
سرّی بودن اندیشه‌ی امامت.....	۷۱۷
انحصار ائمه به عددی معین.....	۷۲۰
نقد انحصار ائمه به تعداد معین.....	۷۳۰
استدلال شیعه برمسأله‌ی امامت.....	۷۳۷
استدلال آنان به قرآن.....	۷۴۰
دلایل آن‌ها از سنّت.....	۷۴۷
عمده‌ی ادله‌ی شیعه از سنت.....	۷۵۳
نص امامت در کتابهای شیعه.....	۷۶۰
استدلال به امور معلوم و مورد اتفاق درمسأله‌ی نص.....	۷۶۸

۷۷۸.....	حکم کسی که امامت دوازده امام را انکار نماید
۷۹۷.....	عیب‌جویی و افتراهای (موهوم) از صحابه <small>علیهم‌السلام</small>
۷۹۹.....	۲- تکفیر اهل بیت از جانب شیعه
۸۰۳.....	۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت آن‌ها از سوی شیعه
۸۰۴.....	۴- حکم به دارالکفر بودن ممالک اسلامی
۸۰۷.....	۵- تکفیر قضات مسلمین
۸۰۹.....	۶- تکفیر ائمه و علمای مسلمین
۸۱۰.....	۷- تکفیر فرقه‌های اسلامی
۸۱۳.....	تکفیر تمام امت اسلامی
۸۱۵.....	یگانه فرقه‌ای که از عموم لعن و تکفیر شیعه استثناء شده‌اند
۸۱۷.....	نقد و بررسی تکفیر مسلمین از جانب شیعه
۸۱۹.....	الف- توصیف صحابه در قرآن کریم
۸۲۵.....	ب- توصیف صحابه در سنت مطهر
۸۲۶.....	ج- ستایش صحابه از سوی ائمه <small>علیهم‌السلام</small>
۸۲۷.....	توصیف اصحاب <small>علیهم‌السلام</small> در بحارالانوار مجلسی
۸۳۱.....	دلایل عقلی و تاریخی معلوم متواتر و اجماع امت
۸۳۹.....	فصل دوم: عصمت امام
۸۴۰.....	نشأت و تغییر و دگرگونی اندیشه‌ی عصمت ائمه
۸۴۱.....	مراحل عقیده‌ی عصمت
۸۴۷.....	استدلال شیعه بر عصمت ائمه
۸۴۷.....	استدلال آن‌ها با قرآن
۸۴۸.....	نقد استدلال شیعه
۸۵۲.....	استدلال آن‌ها به سنت

۸۵۴..... دلایل عقلی آن‌ها بر عصمت.....

۸۵۸..... نقد عمومی مبدأ اعتقادی عصمت ائمه.....

فصل سوّم: تقیه..... ۸۶۹

۸۶۹..... تعریف تقیه.....

۸۸۳..... استدلال شیعه بر تقیه.....

فصل چهارم: مهدویت و غیبت..... ۸۸۵

۸۸۵..... مهدویت و غیبت از دیدگاه فرّق شیعه.....

۸۸۹..... نشأت تفکر غیبت شیعه‌ی اثنی عشریه و تغییر و دگرگونی آن.....

۸۸۹..... حال شیعه بعد از وفات حسن عسکری.....

۸۹۱..... اسباب و دلایل ادعای غیبت.....

۸۹۵..... بنیانگذاران اندیشه غیبت نزد اثنی عشریه.....

۹۰۲..... نقشه‌های عمومی داستان مهدویت نزد اثناعشریه.....

۹۲۳..... استدلال آنها بروجوع غیبت.....

۹۲۷..... دفاع شیعه از طولانی شدن دوران غیبت.....

۹۳۲..... مهدی بعد از بازگشت موهوم و خیالی.....

۹۳۲..... ا- شریعت مهدی منتظر.....

۹۳۶..... ب- سیره و روش قائم منتظر.....

۹۴۶..... ج- لشکرو سپاهیان قائم.....

۹۴۸..... شیعه و غیبت مهدیشان.....

۹۵۲..... جانشین مهدی منتظر.....

۹۵۸..... نقد عقیده‌ی غیبت و مهدویت نزد اثنی عشریه.....

فصل پنجم: رجعت..... ۹۶۹

۹۷۴..... استدلال شیعه بر رجعت.....

۹۸۳ نقد مقوله‌ی رجعت
۹۸۹ فصل ششم: ظهور
۹۹۱ نقد مقوله‌ی ظهور
۹۹۳ فصل هفتم: بداء
۱۰۰۴ استدلال شیعه بر بداء
۱۰۰۷ روایاتی از کتابهای اثنی عشریه که بابداء تضاد دارند
۱۰۰۹ فصل هشتم: طینت
۱۰۱۴ نقد این گفتار
۱۰۱۷ باب چهارم شیعیان معاصر و ارتباط آنها با گذشتگان
۱۰۱۸ پیش درآمد
۱۰۱۹ فصل اول: رابطه در مصادر دریافت
۱۰۲۵ فصل دوم رابطه‌ی شیعه‌ی دوازده امامی با فرقه‌های قدیمی
۱۰۳۳ فصل سوم پیوند عقیدتی میان شیعیان قدیم و جدید
۱۰۳۵ مبحث اول: عقیده‌ی معاصرین شیعه در قرآن
۱۰۳۵ مجال اول
۱۰۳۵ مجال دوم
۱۰۳۵ مجال اول
۱۰۳۶ وجه اول: انکار وجود تحریف در کتاب‌هایشان
۱۰۳۷ نقد و بررسی
۱۰۴۰ وجه دوم: اعتراف به وجود افتراء تحریف و تلاش برای توجیه آن

۱۰۴۱	نقد و بررسی
۱۰۴۷	توجیه سوم: تظاهر به تحریف قرآن و استدلال برای اثبات آن
۱۰۵۹	شبهه اول:
۱۰۶۰	صورت نخست:
۱۰۶۱	صورت دوم:
۱۰۶۲	صورت سوم:
۱۰۶۳	شبهه ی دوم:
۱۰۶۵	شبهه ی سوم:
۱۰۶۸	شبهه ی چهارم:
۱۰۷۰	شبهه ی پنجم:
۱۰۷۲	شبهه ی ششم:
۱۰۷۴	شبهه ی هفتم:
۱۰۸۰	شبهه ی هشتم:
۱۰۸۲	شبهه ی نهم:
۱۰۸۴	شبهه ی دهم:
۱۰۸۶	شبهه ی یازدهم:
۱۰۸۸	شبهه ی دوازدهم:
۱۰۹۲	اول:
۱۰۹۶	سوم:
۱۰۹۶	چهارم:
۱۰۹۷	پنجم:
۱۰۹۸	ششم:
۱۰۹۸	هفتم:

وجه چهارم: تظاهر به انکار این افترا و تلاش برای اثبات آن با روش های فریبنده و مخفیانه:.....	۱۱۰۲
مجال دوم:.....	۱۱۰۸
سنت از دیدگاه معاصرین شیعه.....	۱۱۱۷
اجماع از دیدگاه معاصرین شیعه.....	۱۱۲۰
اعتقاد شیعه در اصول دین.....	۱۱۲۰
امامت.....	۱۱۳۳
مسأله ی اول: دیدگاه معاصرین شیعه در کافر دانستن مسلمانی که اصول آنان را نپذیرد.....	۱۱۳۴
مسئله ی دوم: دیدگاه شیعه در باره حکومت های اسلامی.....	۱۱۳۹
مسأله سوم: دیدگاه معاصرین در مورد صحابه <small>علیهم السلام</small>	۱۱۴۵
نقد و بررسی.....	۱۱۵۲
حقیقت مدح و ثنای رافضیه بر صحابه <small>علیهم السلام</small>	۱۱۶۵
عصمت.....	۱۱۶۷
رجعت.....	۱۱۷۰
تقیه.....	۱۱۷۴
علمای شیعه از روی تقیه با پیروانشان عمل می کنند.....	۱۱۹۱
فصل چهارم: حکومت آخوندها.....	۱۱۹۵
اندیشه ی خمینی.....	۱۱۹۷
اولاً: نگرش بت پرستانه.....	۱۱۹۸
اعتقاد خمینی به تأثیر ستارگان و ایام بر حرکت انسان.....	۱۲۰۱
حقیقت شرک نزد خمینی.....	۱۲۰۲
دوم: غلو در تصوف (یا اعتقاد به حلول و اتحاد).....	۱۲۰۲

الف: سخن او از حلول ویژه.....	۱۲۰۲
ب- اعتقاد او به حلول و اتحاد کلی.....	۱۲۰۴
سوم ادعای نبوت.....	۱۲۰۵
چهارم افراط در غلو و شیعه‌گری.....	۱۲۰۹
پنجم: اعتقاد او به ولایت فقیه.....	۱۲۱۸
درگیری برخی علمای شیعه با مذهب خمینی در ولایت فقیه:.....	۱۲۲۹
قانون حکومت آخوندها.....	۱۲۳۲

باب پنجم نقش شیعه در جهان اسلام و حکم آنان در اسلام.....۱۲۳۷

فصل اول: نقش شیعه در جهان اسلام.....	۱۲۳۹
ناحیه‌ی فکری و اعتقادی.....	۱۲۴۰
ایجاد شرک در میان امت محمد ﷺ.....	۱۲۴۰
جلوگیری از دین خدا.....	۱۲۴۱
پیدایش گروه زندقه و إلحاد.....	۱۲۴۴
تلاش در گمراه کردن مسلمانان نسبت به سنت پیامبرشان.....	۱۲۴۶
ورود آنها به مذهب اهل سنت در ظاهر، برای گمراه کردن است.....	۱۲۴۷
انتشار رافضیت در جهان اسلام.....	۱۲۵۱
ظهور گرایش بعضی از نویسندگان منتسب به اهل سنت به شیعه‌گری.....	۱۲۵۸
تحریف تاریخ اسلام.....	۱۲۶۱
تأثیر شیعیان بر ادبیات عربی.....	۱۲۶۳
در قلمرو سیاسی.....	۱۲۶۵
توطئه‌های ابن علقمی رافضی.....	۱۲۷۲
دولت صفوی.....	۱۲۷۶
در زمینه‌ی مسائل اجتماعی.....	۱۲۸۰

اولا: ارتباطشان با مسلمانان.....	۱۲۸۰
دوم: فتنه های داخلی.....	۱۲۸۹
سوم: اباحی گری.....	۱۲۹۰
در زمینه اقتصادی.....	۱۲۹۴
این اقرار و اعتراف مهم را بشنو.....	۱۲۹۴
فصل دوم: حکم علیه شیعه.....	
مبحث اول: رأی علمایانی که حکم بدعت گذار بودن آنها را داده اند.....	۱۳۰۶
مبحث دوم: حکم تکفیر شیعه.....	۱۳۰۷
امام مالک.....	۱۳۰۷
امام احمد.....	۱۳۰۸
امام بخاری متوفای ۲۵۶هـ.....	۱۳۱۰
عبدالله ابن ادریس.....	۱۳۱۰
عبدالرحمن بن مهدی.....	۱۳۱۱
الفریابی.....	۱۳۱۱
احمد بن یونس.....	۱۳۱۱
ابوذرحه.....	۱۳۱۲
ابن قتیبه ^۱	۱۳۱۲
عبدالقاهر بغدادی ^۱	۱۳۱۳
قاضی ابو یعلی.....	۱۳۱۳
ابن حزم.....	۱۳۱۴
اسفراینی.....	۱۳۱۵
ابو حامد غزالی.....	۱۳۱۵
قاضی عیاض.....	۱۳۱۷

- سمعانی ۱۳۱۸
- رازی ۱۳۱۸
- ابن تیمیه ۱۳۱۹
- فتوای شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد رافضیهایی که به اسارت گرفته می‌شوند
- ۱۳۲۱
- ابن کثیر ۱۳۲۳
- ابو حامد محمد مقدسی ۱۳۲۳
- ابو المحاسن یوسف واسطی ۱۳۲۴
- محمد بن عبد الوهاب ۱۳۲۵
- شاه عبد العزیز دهلوی^(۱) ۱۳۲۸
- محمد بن علی الشوکانی ۱۳۲۹
- شیوخ و علمای دولت عثمانی ۱۳۳۰
- علماء ماوراء النهر ۱۳۳۱
- در اینجا چند نکته‌ای مورد ملاحظه است که به آنها اشاره خواهم کرد ۱۳۳۲
- گفتار پایانی** ۱۳۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار

الحمد لله حمده و نستعينه و نستغفره، و نعوذ به من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلله فلا هادي له، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

بدون تردید یکی از اصول مهم و بزرگ اسلام تمسک جستن جمعی به رشته ناگسستنی خداوند و دوری از تفرق و پراکندگی می باشد؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾ [آل عمران: ۱۰۳]

یعنی: «همگی به رشته‌ی خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

و نیز خداوند سبحان می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]

«بی گمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقادات باطل به هم می آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می شوند، (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سروکارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می کنند باخبر می سازد (و سزای آنان را خواهد داد).»

حقیقتاً مسلمانان در ابتدا تا زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه به قتل نرسیده بود؛ بر اساس دین حق و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و بدان مبعوث شده بود؛ اعم از صحیح منقول و صریح معقول عمل می کردند، ولی همین که عثمان رضی الله عنه کشته شد و فتنه و آشوب به پا شد،

مسلمانان در صفین درگیر شدند، تا این که خوارج از دین خارج شدند^(۱) که پیامبر ﷺ در رابطه با آنها فرمود:

«تمرق مارق علی حین فرقة من المسلمین، یقتلهم أولى الطائفتین بالحق»^(۲).

«مارقین هنگام پراکندگی مسلمانان مرتد و از دین خارج می شوند، و نزدیک ترین گروه به حق با آنان خواهد جنگید».

و جدا شدن خوارج بعد از قضیه حکمیت و متفرق شدن مردم بدون دستیابی به توافق صورت گرفت، سپس بعد از بدعت خوارج؛ بدعت های تشیع بروز کرد^(۳).

و پی در پی فرقه ها پیدا شدند همان گونه که پیامبر ﷺ به آن خبر داده بود^(۴).
و در واقع تشیع در کوفه بروز کرد^(۵).

و به همین خاطر در روایات شیعه آمده که دعوت شیعه جز کوفه هیچ کدام از سرزمین مسلمانان پذیرفته نشده است^(۶).

۱- مارقین یکی از القاب خوارج است و خوارج: کسانی هستند که علیه علی ؑ بعد از در دست گرفتن حکومت قیام کردند و علی روز «نهروان» با آنان جنگید، و در حقیقت پیامبر ص نیز در چندین حدیث صحیح به جنگیدن با آنها دستور داده است لذا در صحیحین مسلم و بخاری ده ها حدیث در مورد آنان هست، که بخاری سه حدیث روایت نموده و مسلم سایر آنها را آورده است شرح الطحاوی ص ۵۳۰ و ابن القیم در تهذیب السنن: ۱۴۸/۴ - ۱۵۳ همه ی آنها را آورده اند، و برای آشنایی با عقاید و گروه های آنان نگاه: ه کنید به:

«الفرق بین الفرق ص ۷۲ و الملل و النحل، جلد ۱/۱۴۸ و ما بعد آنها، الفصل: جلد ۵ صفحه ی ۵۱-۵۶.

۲- نگاه: ه کن به! صحیح مسلم با شرح نووی کتاب ذکات باب ذکر خوارج و اوصافشان: جلد ۷ صفحه ی ۱۶۸.

۳- نگاه: ه کن به منهاج السنه اثر ابن تیمیه جلد ۱ صفحه ی ۲۱۸-۲۱۹.

۴- نگاه: ه به صفحه ی ۱۱۲ حاشیه ی شماره ی ۴.

۵- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه جلد ۲۰ صفحه ی ۳۰۱.

۶- بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ی ۲۵۹.

سپس شیعه‌گری در دیگر شهرها منتشر شد، چنانچه فرقه مرجئه نیز در کوفه به وجود آمدند، و قدریه و معتزله و زهدگرایی فاسد هم در بصره سر برآورد، و جهمیه نیز از ناحیه خراسان نشأت گرفت.

علّت اصلی پیدایش این بدعت‌ها دوری و فاصله مناطق مذکور از منابع نبوی ﷺ بوده است^(۱)، چرا که بدعت جز در سایه‌ی جهل مردم و عدم حضور اهل علم و ایمان رشد و توسعه نمی‌کند، برای همین است که بعضی از سلف صالح گفته‌اند: «سعادت نو مسلمان و مسلمانان غیر عرب در این است که خدا آنها را موقّق به ملاقات و دیدن یکی از علمای اهل سنت گرداند»^(۲).

زیرا نو مسلمان و غیر عرب خیلی سریع تحت تأثیر فتنه و بدعت قرار می‌گیرند، چون ایت افراد توانایی تشخیص راههای گمراه کننده و کشف و شناسایی عیوب و اشکالات را ندارند، لذا به تأکید می‌توان گفت بهترین روش برای مقابله با بدعت و دفع تفرقه، انتشار و رایج کردن سنت میان مردم، و بیان وضعیت گمراهان دور از سنت می‌باشد، و بدین خاطر ائمه اهل سنت در این مورد به پا خاسته و حال و اوضاع اهل بدعت را آشکار و بیان نموده و شُبّهات آنها را رد کرده‌اند، همان‌طور که امام احمد در رد زنادقه و «جهمیه»، و امام بخاری در رد «جهمیه»، و ابن قُتیبه در رد «مُشَبّهه»، و نیز دارمی در رد بشر مریسی و غیره این کار را کرده‌اند.

بی‌تردید بیان حال و وضعیت و روشنگری در مورد این فرقه‌های جدا شده از جماعت مسلمانان، و دور از سنت نبوی، و روشن نمودن حق و حقیقت برای مردم، و نشر و تبلیغ دین خداوند سبحان و اقامه‌ی حجت علیه این طوایف جهت دفع شُبّهه ضروری است، تا هرکس نابود می‌شود حجت علیه او اقامه شده باشد، تا هر کس گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده، و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد، چرا که حق بر

۱- مجموعه‌ی فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه جلد ۲۰ صفحه‌ی ۳۰۰-۳۰۱.

۲- شرح اصول اعتقاد اهل سنت اثر لالکائی جلد ۱ صفحه‌ی ۶۰ و سخن مال ایوب سختیانی می‌باشد.

کسی پوشیده نمی‌ماند. اما فرقه‌های اهل بدعت پیروان خود را به وسیله‌ی القای شُبّه و توهّمات به گمراهی می‌برند، بنابراین در میان پیروانشان افراد ملحد، جاهل و نادان قرار دارند، پس تعلیم و آگاهی دادن به نادان و فاش کردن و برملا نمودن حال ملحد برای نادان‌ها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، تا راه روشن را تشخیص داده؛ و از راه انحراف پرهیز حذر شود.

قطعاً مشخص نمودن دعوت‌گران و پیشوایان بدعت‌گرا و مخالفان قرآن و سنت به اتفاق تمام مسلمانان واجب است، حتی از امام احمد سؤال شد که آیا انسان اهل نماز و روزه و اعتکاف نزد شما محبوب‌تر است؛ یا کسی که برای شناساندن اهل بدعت تلاش می‌کند؟ در جواب گفت: نماز و اعتکاف برای خود اوست، ولی سخن گفتن او در باره‌ی اهل بدعت به نفع مسلمانان است؛ که این بهتر است.

پس روشن شد که نفع چنین کسی برای عموم مسلمانان و دین آنها مانند جهاد در راه خدا مفید و با ارزش است، زیرا پاک نگهداشتن و حفاظت از راه و منهج و شریعت خداوند ﷻ؛ و برطرف نمودن ظلم و دشمنی اهل بدعت؛ به اتفاق تمام مسلمانان از واجبات است. و اگر خداوند کسی را جهت برطرف نمودن مضرات و زیان آنان به دین برنیانگیزد، بی‌تردید دین را به فساد و تباهی می‌کشند و تباه شدن دین است و از سلطه و سیطره‌ی دشمن بر مملکت اسلامی خطرناک‌تر می‌باشد، چرا دشمن حربی و ستیزه‌جو زمانی که سرزمین مسلمانان چیره بلافاصله قلب و اعتقادات مردم را فاسد نمی‌کند، بلکه فاسد شدن دین و اعتقاد مردم تدریجی و به تبع چیزهای دیگر صورت می‌گیرد، اما اهل بدعت در قدم اول و قبل از هر چیز اعتقادات درونی مردم را فاسد و تباه می‌کنند^(۱).

دشمنان در کمین نشسته‌ی امت اسلامی؛ این فرقه‌ها را ابزاری برای اجرای فتنه‌گری‌های خود میان مسلمانان قرار داده‌اند، و بعید نیست که امروز (و در این شرایط بحرانی مسلمین) دشمن چنین مسئله‌ای را برای مواجهه و رویارویی با جماعت‌های اسلامی در حال رشد در تمام نقاط جهان؛ و و متوقف کردن موج بیداری اسلامی که به

۱- ابن تیمیه، مجموعه الرسائل و المسائل: ج ۵ ص ۱۱۰.

داخل منازلشان نیز نفوذ کرده از فرقه‌های بدعت‌گرا بهره‌برداری و سوء استفاده نماید. و نیز دشمن از گزارش مستشارهای خود- کسانی که اهمیت فراوانی به تاریخ و عقاید این فرقه‌ها می‌دهند- در رابط با مسلمانان و دولتهای اسلامی استفاده می‌کند.

لذا ملاحظه می‌شود که دشمنان اسلام و مسلمین برخی از این فرقه‌ها را تقویت و تغذیه می‌نمایند؛ تا با استفاده از آنها در این ممالک قدرت را به دست گیرند.

بدون تردید روشنگری و بیان حقیقت عملکرد این فرقه‌ها، فرصت را از دست دشمن گرفته و مانع گسترش دامنه‌ی اختلاف بین امت اسلامی و استمرار آن است، زیرا به تأکید اگر سران ملحدین و بدعت‌گذاران به حال خود رها شوند؛ و از فعالیت آنان جلوگیری به عمل نیاید، مردم را به گمراهی کشیده و در راه افزایش هواداران و فریب‌خوردگان خود تلاش کرده و از سیاهی لشکر خود مغرور شده و ادعا می‌نمایند که اسلام واقعی راه و روش و دین آنهاست. و در راه گرویدن مردم به راه خدا سد و موانع ایجاد میکنند و آنان را از دین و شریعت پاک و صحیح اسلام باز می‌دارند، و به تأکید می‌توان گفت یکی از عوامل خارج شدن ملحدان اسلام‌ستیز از اسلام این است که گمان می‌برند اسلام همان است که فرقه‌ی بدعت‌گرا ادعا می‌کنند، لذا به اعتقاد و باورشان چنین ایده و اعتقاداتی (که به نام اسلام آن را می‌شناختند) عقل و خرد انسان را هم تباه و فاسد می‌کند (چه رسد به این‌که عامل خوشبختی و نجات باشد)، لذا به دین کافر گشتند.

بخش عمده‌ی فرقه‌هایی که از اسلام خارج شدند امروزه از لحاظ رشد و بالندگی ضعیف و جنب و جوشی که داشتند کم رنگ شده‌اند و پیروانشان رو به کاهش است و کمتر با اهل سنت سر ستیز و درگیری دارند، اما هجوم شیعه علیه اهل سنت و تجریح و اهانت و طعن‌گویی ایشان نسبت به بزرگان و مذهب اهل سنت، و نیز تلاش آنان جهت توسعه شیعه‌گری در میان اهل سنت هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

شاید بتوان گفت شیعه اثناعشریه در راستای فعالیت گمراه‌سازی مردم اگر تنها فرقه و ممتاز نباشد؛ می‌توان گفت پرتلاش‌ترین فرقه است که به صورت مداوم تجاوز و

گستاخی خود را در برابر اهل سنت افزایش داده و همواره از نیرنگها و ترفندهایی استفاده می‌کنند که دیگران ندارند.

ارتباط بنده با قضیه تشیع به دوران تهیه و نوشتن پایان‌نامه‌ام مقطع «فوق لیسانس» برمی‌گردد که موضوع آن عبارت بود از: «اندیشه‌ی تقریب بین اهل سنت و شیعه»، و بعد از اتمام پژوهش و تحقیق در این مسئله؛ علامند شدم جهت ادامه تحصیل تا سطح (دکتر) به تحقیق و پژوهش برخی آثار قدیمی روی آورم و بیشتر برای موافقت جهت تحقیق در جلد اول کتاب: «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح» نوشته شیخ الاسلام ابن تیمیه از دانشگاه درخواست کرده بودم، لکن بعضی از اساتید گرامی در آن گروه و غیره؛ اشاره کردند که با توجه به اهمیت و ضرورت موضوع؛ تحقیق و بررسی خود را در بحث تشیع بصورت موضوعی ادامه دهم.

و بعد از مشاوره و استخاره تصمیم گرفتم که به بررسی و مطالعه پیرامون «پایه‌ها و اصول اعتقادی مذهب اثناعشریه» پردازم، اما می‌دانستم که این موضوع بیش از موضوع قبلی تلاش و زحمت می‌طلبد، چرا که بنده - چنانچه بعداً روشن خواهد شد - در پی تحقیق و بررسی مذهبی به صورت هرچه کامل‌تر آن می‌باشم نه تنها بررسی یک کتاب.

علل و عوامل انتخاب موضوع اثنی عشریه

به چند دلیل در بین طوایف مختلف شیعه، فرقه‌ی اثنی عشریه را انتخاب کردم:

دلیل اول: اینکه این گروه با توجه به منابع مورد استفاده و کتاب‌ها و آثاری که از خود بجا گذاشته است، خود را بزرگترین فرقه جلوه می‌دهد، حتی مسائل اعتقادی خود را «دین امامیه» نامیده‌اند^(۱) نه «مذهب امامیه» و این به علت فاصله گرفتن آنان از دین امت اسلامی (اسلام) است. کافی است برای درک این موضوع بدانید که یکی از منابع حدیث آنها به صد و ده جلد می‌رسد که «بحارالانوار» نام دارد و شیخ شیعه مجلسی متوفای

۱- ابن بابویه در کتاب الاعتقادات خود آن را «دین الامامیه» می‌نامد. نگاه: ه کنید به: الفهرست اثر طوسی: ص ۱۸۹، آغا بزرگ/ الذریعه: ۲/۲۲۶.

(۱۱۱۱هـ) آن را به نام روایات و فرموده‌های ائمه اهل بیت تألیف و جمع آوری کرده است.

دلیل دوم: اهتمام این فرقه به نشر مذهب خود و دعوت بسوی آن است که دعوتگانشان به صورت فردی و تشکیلاتی برای انجام آن تعهد کرده و همه جا (غالباً) در حال تلاش و جنب و جوش هستند، و بیشترین اهتمام دعوت مذهب‌گرایی آنان به میان اهل سنت روی آورده است، و بنده گمان نمی‌کنم هیچ فرقه‌ای از اهل بدعت در تلاش برای نشر و گسترش اعتقادات خود و اهتمام به آن به پای این فرقه رسیده باشد.

این گروه امروزه در دنیای اسلام به صورت بسیار جدی مشغول تلاش برای نشر مذهب خود و صرف و خرج دارایی و اموال، و سرمایه‌گذاری برای برپایی دولت بزرگ خودشان با وسایل و اسباب گوناگون می‌باشند.

و در نتیجه‌ی سعی و تلاش علمای اثناعشریه، بسیاری از جوانان مسلمان به تشیع گرویده‌اند، و هرکس کتاب «**عنوان المجد في تاريخ البصرة و نجد**» را مطالعه کند و ببیند که حتی برخی طوایف به طور کامل به مذهب تشیع ملحق گشته‌اند و حشت می‌کند.

در واقع سفارت خانه‌های دولت شیعه‌ی ایران به مرکز دعوت به سوی مذهب تشیع در صفوف دانشجویان و کارگران مسلمان در جهان تبدیل شده است، و این فرقه به دعوت مسلمانان بیش از دعوت کافران اهتمام می‌دهد^(۱).

تردید نیست که وظیفه‌ی روشن کردن حقیقت برای مردم بسیار بزرگ است، به ویژه کسانی که در میتن شیعه هستند و به خاطر محبت اهل بیت معتقدند که این مذهب حق و راه درست است.

دلیل سوم: اثنی‌عشریه بزرگ‌ترین فرقه شیعه در دنیای امروز بوده و در برگیرنده اکثر فرقه‌های شیعه است که در صحنه‌ی تاریخ وجود داشته‌اند، و منابع علمی و دینی آنان

۱- برای اطلاع از علت آن نگاه: ه کن به ص ۷۱۴-۷۱۵ از همین رساله و مجموعه فتاوی ابن تیمیه،

خلاصه و گزیده‌ای از گرایش‌های مختلف شیعه و قرارگاه ظهور و وجود آنان را در طول تاریخ شیعه به تصویر می‌کشد، حتی گفته‌اند لقب «شیعه» منحصر به اثنی عشریه می‌باشد.

دلیل چهارم: اثنی عشریه ادعا می‌کند که اهتمام ویژه‌ای به دعوت بسوی نزدیک شدن با اهل سنت و وحدت می‌دهند، و چندین مرکز دعوت‌گر برای این امر تعیین نموده و گروه‌هایی جهت بلند کردن شعار وحدت اسلامی تشکیل داده است^(۱).

دلیل پنجم: اثنی عشریه همیشه ادعا می‌کند که با مذاهب اهل سنت اختلاف برانگیزی نمی‌کند، و همیشه آنها مورد ظلم و افترا واقع شده‌اند، و برای دفاع از مذهب خود بسیار اهمیت قائل هستند، و کتابها و مقالات بسیاری را منتشر می‌کنند و کتابهای اهل سنت را دنبال می‌کنند و همیشه برای رد آنها تلاش می‌نمایند، که این ویژگیها در میان فرقه‌های دیگر دیده نمی‌شود.

دلیل ششم: تهاجم بسیاری از این گروه به اهل سنت بخصوص به صحابه رسول‌الله ص و طعن زدن به کتاب‌های معتبر طی ده‌ها کتاب که سالانه تألیف و چاپ می‌شوند، و نیز هجوم شدید و وحشیانه ایشان علیه هرکس که در نقد و اعتراض از آنها و مذهبشان چیزی بنویسد، به بهانه‌ی اینکه چنین کتاب‌هایی مانع تقریب شده و تلاش برای ایجاد وحدت اسلامی را متوقف می‌سازد، بنابراین بیشتر قلم‌ها از نوشتن در مورد آنان منصرف گشتند.

دلیل هفتم: وسعت و ضخامت اختلاف پیرامون حقیقت «اثنا عشریه» نزد نویسندگان معاصر توجه بنده را به این موضوع جلب کرد.

دسته‌ای آنها را کافر می‌دانند، و معتقدند که غلو و زیاده‌روی‌های آنان از تمام حدود اسلامی تجاوز کرده است، همان‌گونه که در نوشته‌های استاد محب‌الدین خطیب و احسان الهی ظهیر، و ابراهیم جبهان و غیره آمده است^(۲).

۱- نگاه: کن به: فکرة التقريب بين اهل السنة و الشيعة، ص ۵۱۱ و ما بعد آن.

۲- نگاه: الخطوط العريضة محب الدين خطيب، و الشيعة و السنة احسان الهی ظهیر، و تبديد الظلام جبهان.

و گروه دیگری معتقد است که اثناعشریه فرقه‌ای معتدل و میانه‌رو بوده و به طرف آن غلو و افراطی که فرقه‌های باطنیه در آن غرق شده‌اند تمایل نداشته‌اند، مانند کتاب‌های «نشار و سلیمان دنیا و مصطفی شکعه و غیره»^(۱).

و بالاخره دسته دیگری هست که این موضوع نزد آنان مبهم و پیچیده است حتی از علمای شیعه اثناعشریه، در مورد آنچه احسان الهی ظهیر و محب‌الدین خطیب نوشته‌اند تحقیق و استفتاء می‌نمایند. آن‌گونه که در نوشته‌ی بهنساوی در کتاب «السنة المفتری علیها» آمده است.

و به تأکید در خلال این گونه اختلافات یا حقیقت ضایع می‌گردد، یا اینکه از بسیاری پنهان شده و مخفی خواهد ماند.

لذا در این کتاب- به ویژه در فصل شیعیان معاصر- به داده و فریاد شیعیانی گوش داده‌ام که از مذهب خود دفاع می‌کنند، و نیز انتقاد ایشان از برخی کتابهای اهل سنت که بنابر اعتقاد آنها در باره‌ی شیعه اثناعشریه نوشته‌اند را آورده‌ام تا حق جانبین رعایت شده باشد، و به هر دو مورد پاسخ داده‌ام.

علمای سلف ما در مورد شیعه دوازده امامی که آنها را رافضی می‌نامند کتاب‌هایی نوشته‌اند و تألیفاتشان تأثیر خود را داشته است، چنانچه در نوشته‌های ابونعیم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه، مقدسی، فیروزآبادی و آنچه در کتاب‌های فرقه‌ها و عقاید به چشم می‌خورد، اما این‌گونه کتاب‌ها قبل از شیوع و انتشار کتاب‌های شیعه بوده است، که برخی از آنان تنها نوشته‌های شیعه را رد می‌کنند، و عقاید و اندیشه‌های آنان را به طور کامل مورد بررسی و کاوش قرار نمی‌دهند.

۱- نگاه: نشأة الفكر الفلسفي اثر نشر جزء دوم ص ۱۳، و الشيعة و اهل السنة سليمان دنیا، و اسلام بلا مذاهب اثر مصطفی شکعه ص ۱۹۴.

اثنا عشریه به سبب مهارتی که در تقیه دارند؛ حقیقت واقعی خود را چنان مخفی نگه داشته‌اند که در شرح صحیح مسلم آمده که امامیه اصحاب را تکفیر نمی‌کنند؛ بلکه بر این باورند که در قضیه‌ی مقدم دانستن ابوبکر خطا و اشتباه کرده‌اند^(۱).

و می‌بینیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه با آن همه اهتمامی که به تحقیق در مورد مذهب رافضی و نقد آن داشته می‌گویند: «اشخاص مورد اعتماد گفته‌اند: در میان رافضه کسانی وجود دارد بر این باورند که رفتن به زیارت آرامگاه اولیاء از حج خانه‌ی خدا بزرگتر است»^(۲).

با وجود این که امروز می‌بینیم که این قضیه در کتاب‌های معتبر آنها طی ده‌ها روایات و چندین فصل ثابت است.

همچنین علمایی همچون اشعری، ابن حزم و ابن تیمیه خبری از کتاب (اصول الکافی) ندارند و ذکری از آن به میان نیاورده‌اند، با وجود این که امروزه اصول کافی مهم‌ترین و معتبرترین کتابی است که اثنی عشریه احادیث و روایات ائمه خود را از آن نقل می‌کنند، و اصلاً اساس مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد.

و طبیعت این مذهب بر این است که گاهی دگرگون می‌شود، و از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌یابد، حتی (ممقانی) که از علمایان بزرگ معاصر آنها است می‌گوید: «آنچه نزد شیعیان گذشته غلو به حساب می‌آمد؛ امروزه به یکی از ضروریات این مذهب تبدیل گشته است»^(۳). این طبیعت متغیر مقتضی است که به صورت حقیقی در مورد اثنا عشریه در این روزگار شناخت پیدا کرد.

بخش عمده‌ی رد و جواب‌هایی که پیشوایان گذشته نوشته‌اند علیه شُبُهات و اشکالاتی است که شیعه نسبت به کتابهای اهل سنت ایراد کرده‌اند، و اهل سنت نیز آنها را رد نموده

۱- شرح صحیح مسلم: ۱۷۴/۱۵.

۲- منهاج السنه: ۱۲۴/۲.

۳- نص آن در ادامه همین کتاب خواهد آمد.

و بیان می‌کنند آن نصوصی که شیعه برای ایراد و نقد شُبّه بدان تمسک می‌جویند؛ یا موضوع هستند و یا ضعیف؛ و یا با استدلال فاسد آنها فاصله زیاد دارد.

لکن شیعه در اصل به هیچکدام از کتابهای اهل سنت باور ندارند، و آنان تا به امروز این شُبّهات و اشکالات را برای تحقق دو مسئله ایجاد می‌کنند:

اول: مشغول کردن و سرگرم نمودن اهل سنت به این شُبّهات؛ تا فرصت نقد کتاب‌ها و نصوص و رجال روایات ایشان را نداشته باشند.

دوم: قانع نمودن افراد مشکوک و سرگردان پیرو شیعه به این ادعا که آن انحرافات که بر آن هستند مورد اتفاق اهل سنت و تشیع می‌باشد.

ولی امروزه کتابهای شیعه به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافته‌اند، پس شایسته است که مهمترین موضوع نقد و تحقیق قرار گیرند، زیرا به تأکید برهان و دلیل علیه هر فرقه‌ای باید بر اساس منابعی باشد که مورد قبول آنها می‌باشد.

اما کتابهای معاصری که از طرف اهل سنت در مورد اثناعشریه نوشته شده؛ نسبت به آنچه شیعه در مورد اهل سنت نوشته‌اند بسیار کمتر است، و این نوشته‌ها نسبت به اثناعشریه کافی نیست، چرا که مذهبشان بر صدها کتاب استوار است که در خدمت مذهبشان بوده و اندیشه و دیدگاه آن را بیان می‌دارد، و تحقیق و بررسی همه‌ی آنها نیاز به کوشش بیشتر و فراوان‌تر دارد.

بنده بعضی از این تألیفات را دیده‌ام که در بررسی و تحقیق در مورد اثنی‌عشریه جوانب مهم اعتقادشان را - به عنوان نمونه - در اصول دین را نادیده گرفته‌اند، که بنده در باب دوم این جهت بررسی آن تلاش کرده‌ام.

همچنین شناخت آراء و دیدگاه شیعه معاصر و ارتباط آنها با فرقه‌های قدیم و کتاب‌های سابقشان را در باب چهارم مورد بحث قرار می‌دهم.

این موضوع - در حقیقت - بسیار وسیع و پراکنده است، به طوری که نیاز به بررسی جدیدی درد تا بتوان جوانب و گوشه‌هایی از مذهب اثناعشریه را که هنوز هم ناشناخته

مانده؛ بازگو نماید، لذا تحقیق خود را در این موضوع به شیوه‌ای علمی انجام داده و پرده از آثار جدیدی برداشته‌ام که شاید بارزترین آنها به شرح زیر است:

اول: بررسی مذهب اثنی عشریه در اصول دین که بسیاری از مسائل آن حوزه نامعلوم است، چرا که شیعه آن را مخفی نگه داشته، و محققین اهل سنت به آنها راه نیافته‌اند، و این موضوع یک باب کامل را در این کتاب به خود اختصاص می‌دهد که باب دوم است. دوم: این تحقیق پرده از عقاید و باورهایی برمی‌دارد که - به نظر من - در گذشته کسی بدان راه نیافته است، مانند اعتقاد به این که قرآن بدون وجود قیم (امام معصوم) حجت نمی‌باشد، و اینکه «قسمت عمده‌ی قرآن در مورد شیعه و دشمنانشان نازل شده»، و نیز اعتقاد به ظهور، اعقاد به طینت و ماده آفرینش اولیه شیعه و سنی^(۱) و نیز ادعای نازل شدن کتاب‌های آسمانی بر ائمه^(۲).

همچنین پرده برداری کرده از این که چه زمانی دروغ و افترای «تحریف قرآن» در مذهب اثنی عشریه شروع شد، و اول کتاب که این بهتان و دروغ در آن ثبت گشته و و زمان تألیف آن را بیان کرده‌ام.

همچنین بررسی در موضوع پیوند (شیخ الاسلام ابن تیمیه) و (منهاج السنه) با بزرگترین تحولی در ارزیابی نصوص نزد آنان، و نیز تقسیم نصوص به صحیح و ضعیف و موثق انجام پذیرفت.

و در باره وجود مهدی که مذهب شیعه اثنی عشریه بر آن استوار است تحقیق نموده‌ام و گواهی و دلایل مهمی از خانواده‌ی حسن عسکری و اهل بیت و نیز خود حسن عسکری را ارائه کرده‌ام که از عین کتاب‌های شیعه برگرفته شده است. و چیزهای دیگری که خواننده و محقق در این کتاب، آنها را در می‌یابد.

۱- شیخ تونسوی در کتاب «عقاید الشیعه» به صورت خلاصه و مختصر به این عقیده اشاره نموده، و نصی را از «الکافی» نقل کرده که این عقیده را به طور کامل بیان نمی‌کند.

۲- محققین میان آن و عقیده تحریف نزد شیعه دچار اختلاط شده‌اند.

در حقیقت بنده از آن جهت این مسائل را ذکر می‌نمایم تا این که برای خواننده موارد اضافی دیگری که امکان دارد از آن استفاده نماید روشن و واضح شود، و آن این که تلاش کرده‌ام در مسائل مورد بحث و بررسی به صورت اشاره و یا آوردن نصوصی جدید اکتفا نمایم؛ چنانچه در مسئله‌ی تکفیر شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) که نصوصی در خلال نوشته‌های شیخ موسی جارالله و احسان الهی ظهیر و غیره می‌شود که بیان می‌کند شیعه در آن موضوع عوطه‌ور شده‌اند، لذا سعی کردم نصوصی از تشیع تقدیم نمایم که با رموز خاصی از شیخین تعبیر می‌کنند. سپس تفسیر آن‌ها را از خود کتاب‌های اثنی‌عشریه آورده‌ام.

و اما در مورد منهج و اسلوب رسیدگی بنده به موضوع، و چیز جدیدی که احتمال اضافه نمودن آن داشته باشد، باید گفت: ابواب این کتاب به روشنی این را بیان می‌کند. و نکاتی را که در این مقدمه نیاز به یادآوری دارد از این قرار است:

در ابتدای تحقیق و پژوهش شیعه و کتابهایشان تصمیم گرفتم به منابع نقل کننده توجه نداشته باشم، بلکه به طور مستقیم با کتابهای مرجع شیعه تماس برقرار کنم؛ تا این که بحث متوجه جهت دیگری نگردد.

تلاش جدی بعمل آوردم که ضمن رعایت چارچوبی که لازم است رعایت شود و ارتباط محکم با موضوع عقیده داشته باشد، تحقیق را بصورت موضوعی انجام دهم. موضوعی بودن واقعی این است که در نقل مطالب از کتابهای آنان امانت رعایت شود و از منابع معتبر آنان استفاده گردد، و در قضاوت و داوری عدالت داشته باشیم و در حد امکان تنها از روایات مورد اعتماد نزد ایشان، یا آنچه در منابع آنان آمده است استفاده نمود.

اما رد چیزی که قابل انکار است و بیان فساد و پوچی آن، خارج شدن از موضوع به حساب نمی‌آید، بلکه بخشی از وظیفه‌ی هر فرد مسلمان است، پس کسی که به کتاب خداوند سبحان تعرض کند و ادعا نماید که در آن تحریف و کمبود وجود دارد، یا اینکه بگوید «علی اول و آخر و آشکار و نهان است» و امثال اینگونه کفرهای آشکار، شایسته

است یک جواب قطعی و دندان شکن داده شود، و باید بزرگی جرم و زشتی اعتقادش برملا گردد، در غیر این صورت حيله در کار است و به خواننده مسلمان خیانت شده است.

لذا بنده با روش نقدگونه به عقاید آنان می‌پردازم، و هر جا پی‌بردم مسئله‌ای نیاز به بررسی و تحقیق نقدی داشته و تفصیل بیشتری لازم دارد بحث مستقلاً به آن اختصاص می‌دهم، ولی به صورت همیشگی این کار التزام ندارم؛ زیرا جهت شناسایی حقیقت بخشی از عقاید آنها تنها ارائه‌ی آن کافی است، لذا شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «دیدگاه و اندیشیدن در این مذهب باطل برای روشن شدن فساد آن کافی است چون تصور خوب و درست نیازی به دلیل ندارد. تنها چیزی که در اینجا اتفاق می‌افتد، وقوع شبهه است که بیشتر مردم حقیقت اقوال و نیات آنان را به خاطر الفاظ خلاصه و مشترک درک نمی‌کنند»^(۱).

لذا بنده نیز بعضی اوقات تنها به ارائه حقیقت گفتارشان و اشاره به باطل بودن آن کفایت می‌کنم، به ویژه در مسائل جزئی، ولی در مسائل بزرگ مذهب آنان همچون مسئله منصوب بودن امامت، یا صحابه با نقد مطلب با استناد به کتاب و سنت و اقوال پیشوایانشان و امور معلوم و مورد اتفاق، آن را پاسخ می‌دهم.

و در مناقشه با آنان؛ عموماً برای نقد نصوص از «منهج داخلی» استفاده می‌کنم، آن هم از طریق مقارنه و مقایسه نصوص با یکدیگر، و بیان تناقضات و تفاوت‌هایی که میان آنان وجود دارد.

همان طور که بنده احیاناً مطابق منطق و قواعد و مقررات و روایات خودشان با آنها به بحث و مناقشه می‌پردازم، و این به معنای تأیید و پذیرش اصول و روایات آنان نیست، بلکه تنها منهج و روشی است برای نقد و بررسی و کشف حقیقت این مذهب و بیان خروج آنان از اصول خود و عمل آنها به بعضی روایات و ترک بعضی دیگر می‌باشد.

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه: ۱۳۸/۲ شیخ عبدالرحمن بن قاسم آن را جمع آوری کرده است.

سپس بنده در ارائه عقاید آنان به نقل از منابع معتبرشان ملتزم هستم، اما غالباً آنچه را منابع دیگر گفته‌اند نادیده نمی‌گیرم.

و قرار دادن این دو مسئله پیش روی خواننده جهت ارزیابی و مقارنه و آشنایی با حجم و اندازه آگاهی پیشینیان از اعتقادات شیعه، و مقدار تغییر و دگرگونی مذهب طی سده‌های گذشته می‌باشد.

همان طور که تلاش کرده‌ام احادیث و آثاری را که در این بحث مورد استفاده قرار می‌گیرند تخریج، و فرقه‌ها و مذاهب را تعریف و اصطلاحات را بیان نمایم، همچنین به شرح حال علمای نامی که نقشی در تأسیس بعضی از عقاید شیعه داشته‌اند، یا هر آنچه را این بحث می‌طلبد و نیاز به معرفی دارد بیان نمایم.

اما بیان شرح حال هر عالم و فردی که نامش ذکر می‌شود خواننده را از موضوع اساسی باز می‌دارد و بجای موضوع اصلی؛ این کتاب به معرفی کتاب‌ها، تاریخ و شرح حال و سرگذشت تبدیل می‌شود، لذا تنها به معرفی هر فرقه‌ای که در کتاب آمده پایبند هستم، زیرا این کار به تخصص بنده و موضوع نزدیک‌تر می‌باشد.

در واقع پژوهش بنده با موانع و دشواری‌های زیادی مواجه است از جمله:

اول این‌که کتابهای روایت و حدیث شیعه، بر خلاف کتاب‌های حدیث اهل سنت فهرست و ترتیب منظمی ندارند^(۱)، پس این مسئله مرا واداشت که مطالعه زیادی در کتاب‌های حدیث آن‌ها داشته باشم، به طوری که تمام جلد‌های کتاب «بحار» را ورق زده‌ام و احیاناً تمام روایات ابواب را خوانده‌ام، و «اصول کافی» و «وسائل الشیعه» را به صورت کامل مطالعه کرده‌ام، که غالباً روایاتی که به آن‌ها نیاز داشتم در هر مسئله‌ای به صدها روایت می‌رسیدند.

۱- اثنی عشریه کتابی دارند به نام «مفتاح الکتب الاربعه» که بنده دوازده جلد از آن را دارم جز اینکه طریقه تنظیم آنها بگونه ای است که به کتابهای بدون فهرست می‌ماند.

بنابراین تا به طور کامل این روایات و اخبار را مطالعه نشود نمی‌توان در رابطه با این مسئله چیزی نوشت. و برای فهم و شناخت دیدگاه و برداشت علمای آنان در این روایات بیشتر به توضیحات و شرح‌های کافی مانند شرح جامع مازندرانی مراجعه می‌کردم.

دوم این‌که جهت تحقیق در کتاب‌های شیعه سفرهایی به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان داشته‌ام، و طی این سفرها به منابع مهمی دست یافتم که در ابواب و فصل‌های این کتاب از آن‌ها استفاده کرده‌ام.

سوم این‌که مسافت زمانی موضوع یعنی از زمان پیدایش شیعه تا به امروز بسیار طولانی است، لذا ده‌ها کتاب شیعه مربوط به عصرهای مختلف وجود داشت که زمان زیادی را در پیگیری، مطالعه و تعقیب رشد اعتقاد شیعه در امتداد آن مدت گذرانده‌ام.

منابع کتاب

در بررسی خود در مورد آنان بر منابع معتبرشان از کتب تفسیر و حدیث، رجال، اعتقادات، فرقه‌ها، فقه، و اصول تکیه نموده‌ام.

أ - در کتب تفسیر به کتابهای زیر مراجعه کرده‌ام:

تفسیر علی بن ابراهیم قمی که گفته می‌شود نزد آنان اصل اصول تفاسیر به حساب می‌آید^(۱).

و استاد اساتید آنان در این عصر؛ یعنی ابوالقاسم خوئی که وی را به «امام اکبر» ملقب می‌کنند؛ روایات این تفسیر را موثق و قابل اعتماد دانسته و گفته است: «لذا به موثق بودن همه اساتید علی بن ابراهیم قمی که در تفسیر ایشان با رسیدن سند به یکی از معصومین از آنان روایت شده اذعان خواهیم نمود»^(۲). و «قمی» هم نزد آنان در حدیث ثقه و معتمد

۱- مقدمه تفسیر قمی ص ۱۰.

۲- ابوالقاسم خوئی / معجم رجال الحدیث: ۶۳/۱.

می‌باشد^(۱)، و در عصر امام عسکری زیسته و تا سال (۳۰۷هـ) در قید حیات بوده است^(۲). تفسیر عیاشی؛ که عالم معاصر آنان- محمد حسین طباطبایی- در مورد آن می‌گوید: «بهترین کتاب در باب خود است که در قدیم نوشته شده است، و معتمدترین کتاب تفسیر به مآثور است که از علمای قدیم خود به ارث برده‌ایم، این منزلت را به آن داده‌اند بدون این‌که علما از هزار سال پیش تا به امروز عیبی در آن ذکر کرده باشند؛ و یا گوشه نگاهی به آن داشته باشند»^(۳).

عیاشی همان محمد بن مسعود ابونضر است که در اواخر قرن سوم زیسته و نزد شیعه از جایگاه و منزلتی عالی برخوردار بوده و اخبار زیادی دارد و در روایات آگاه و بصیر است^(۴).

تفسیر فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از علمای قرن سوم و اوایل قرن چهارم^(۵) که مجلسی او را تأیید کرده و می‌گوید: «اخبار و روایات تفسیر فرات با آنچه از احادیث معتبر به ما رسیده مطابقت دارد»^(۶).

این‌ها مهم‌ترین کتاب‌های تفسیر قدیم شیعه هستند تا امروز هم موجودند و در اختیار آنان قرار دارند^(۷)، که در اثنای پرداختن به عقیده آن‌ها در مورد قرآن و غیره به آن‌ها مراجعه نموده‌ام، و تنها به ذکر منابع منقول آن‌ها اکتفا نکرده‌ام؛ بلکه منابع معتبر جدید و

۱- رجال النجاشی: ص ۱۹۷.

۲- الذریعه ج ۳۰۲/۴، مقدمه تفسیر قمی ص: ۸.

۳- طباطبائی، مقدمه حول الکتاب ومؤلفه: صاح.

۴- طوسی، الفهرست: ص: ۱۶۳-۱۶۵.

۵- آغابزرگ طهرانی، نوابع الرواء، ص ۲۱۶.

۶- بحار الانوار، ۳۷/۱. و برای روشن شدن اینکه آن یکی از منابع معتبر نزد قدما و معاصرین می‌باشد نگاه: ه کن به: مقدمه تفسیر فرات اثر محمدعلی اوردبادی.

۷- به اضافه تفسیر طوسی و مجمع البیان طبرسی، که بعضی از علمای آنان گفته‌اند که این دو تفسیر بنا بر اسلوب تقیه نوشته شده‌اند - چنانچه بعداً می‌آید.

معاصر آنها که پیشوایان شیعه نوشته‌اند را نیز ورق زده و ضمیمه تحقیق خود نموده‌ام مانند:

تفسیر صافی، اثر عالم شیعه محمد محسن معروف به فیض کاشانی، که وی را به «علامه محقق، موثق، جلیل القدر و عظیم الشأن توصیف می‌کنند»^(۱).

البرهان فی تفسیر القرآن، اثر هاشم بن سلیمان بحرانی (متوفای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ) وی نزد ایشان علامه، ثقه الثبت، محدث خبیر، و ناقد بصیر موصوف است^(۲).

مرآة الانوار ومشكاة الاسرار، یا مقدمه البرهان، اثر روحانی ایشان ابوالحسن بن محمد عاملی فتونی، شاگرد مجلسی صاحب «البحار» (متوفای ۱۱۴۰ هـ)، و صاحب «لؤلؤالبحرین» درباره او می‌گوید: ایشان محقق دقیق و ریزبین بوده‌اند^(۳).

و نیز صاحب «روضات الجنّات» در مورد آن می‌گوید: یکی از بزرگترین فقههای متأخرین ما بودند^(۴).

روحانی ایشان «نوری» او را حجت توصیف می‌کند و در مورد کتاب وی می‌گوید: «کتابی مانند آن نوشته نشده»^(۵).

و صاحب «الذریعة» همین را گفته است^(۶).

علاوه بر این از کتاب‌های تفسیر دیگر ایشان استفاده کرده‌ام، که پس از نقل مطالب از آنها به نام و موثق بودنشان نزد شیعه اشاره کرده‌ام.

۱- اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲/ ۴۲.

۲- نگاه: ه کنید به: امل الآمال، ۳۴۱/۲، یوسف البحرانی، لؤلؤالبحرین ص ۶۳، البلاذی، انوار البدرین، ص ۱۳۷.

۳- یوسف البحرانی، لؤلؤالبحرین، ص ۱۰۷.

۴- خوانساری / روضات الجنّات: ۶۵۸ چاپ دوم، زرندی / ترجمه مؤلف مقدمه مرآة الانوار چاپ شده

۵- مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۳۸۵.

۶- آغابزرگ / الذریعة: ج ۲۰/ ۲۶۴.

صاحبان کتاب‌های سابق همه می‌گویند قرآن تحریف شده است، و تردیدی نیست که هرکس چنین اعتقادی داشته باشد اهل قبله نیست، لکن روایاتی را نقل می‌کنم علمایشان آنان را تأیید کرده‌اند.

ب- کتاب‌های حدیث آنان، در میان منابع روایاتی که از ائمه نقل می‌کنند به منابع معتبرشان مراجعه کرده‌ام که عبارتند از:

۱- کتاب‌های چهارگانه: الکافی، تهذیب، الاستبصار، و من لا یحضره الفقیه، که مرجع و روحانی معاصر ایشان محمد صادق صدر می‌گوید: «واقعاً شیعه بر معتبر بودن کتاب‌های چهارگانه اجماع دارند، و قائل به صحت همه‌ی روایات موجود در آنها می‌باشند»^(۱).

۲- کتاب‌های چهارگانه متأخر که عبارتند از: الوافی، بحارالانوار، وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل. بنابر این منابع رسمی آنان به هشت منبع می‌رسد. عالم معاصر آنان محمد صالح حائری می‌گوید: «کتاب‌های صحاح امامیه هشت تا هستند، چهار کتاب از آنها اثر دو محمد نام صاحب سه کتاب اولی می‌باشند و سه کتاب بعد از آنها اثر دو محمد نام صاحب سه کتاب آخر هستند، و هشتمین کتاب اثر مرحوم محمد حسین نوری معاصر می‌باشد»^(۲)، که در مورد این منابع در فصل (عقیده آنها درباره سنت) بحث کرده‌ام.

در میان این منابع هشتگانه بیش از همه به دو کتاب: «اصول کافی و بحار الانوار» مراجعه کرده‌ام، زیرا این دو کتاب اهتمام بیشتری به مسائل اعتقادی داده‌اند؛ و تشیع برای آنها اهمیت زیادی قائل هستند.

صدر در مورد «کافی» می‌گوید: «در میان کتاب‌های چهارگانه، اصول کافی معتبرترین کتاب نزد شیعه می‌باشد»^(۳). اخبار و روایات آن بالغ بر (۱۶۱۹۹) روایت می‌باشد، و

۱- الشیعه، ص ۱۲۷

۲- منهاج عملی للتقرب مقاله محمد حائری رافضی در کتاب: «الوحدة الاسلامیه ص ۲۳۳».

۳- الشیعه: ص ۱۳۳

چنانچه صاحب اصول کافی در کتاب خود روایات ائمه را جمع آوری نمی‌کرد؛ جز مقدار اندکی از آن باقی نمی‌ماند.

و می‌گوید: حکایت شده که کتاب اصول کافی را بر مهدی عرضه کرد، لذا فرمود: «برای شیعیان ما کافی است»^(۱).

این بود گفته‌ی محمد صدر بود که آن را به عموم شیعیان نسبت می‌دهد، لذا محب‌الدین خطیب می‌گوید: «کتاب الکافی نزد تشیع همانند کتاب صحیح بخاری نزد مسلمانان است»^(۲).

به تأکید در این کلام خطیب نوعی تسامح وجود دارد، چرا که غلو آنان در مورد کتاب الکافی بیش از این است، مگر نمی‌بینی که می‌گویند: بطور قطع کتاب اصول کافی به صورت ارتباطی روشن و مستقیم با مهدی تألیف شده، و به اعتقاد آنان به امام «معصوم» نشان داده شده است، مانند این است که بعضی از اهل سنت بگویند: صحیح بخاری به رسول الله ﷺ نشان داده شده است، چون امام نزد آنان مانند پیامبر ﷺ می‌باشد، و لذا گفته‌اند: «اعتبار منابع اطلاعات و معلومات کلینی قطعی است، زیرا باب علم و استعلام حال و چگونگی این کتاب‌ها^(۳) توسط سفرای قائم^(۴) به روی او گشوده بوده است، چرا که آنان با او در یک شهر یعنی بغداد بوده‌اند»^(۵).

۱- منبع سابق: ص 122، روضات الجنات خوانساری ص ۱۱۶/۶، و مقدمه الکافی اثر، حسین علی: ص ۲۵.

۲- الخطوط العریضه: ص: 28.

۳- که کافی روایات را در آنها جمع‌آوری کرده.

۴- مهدی منتظر آنان و سفر ایشان: ابواب آن چهارتا هستند چنانچه بعداً در فصل الغیبه می‌آید.

۵- «حائری منهاج عملی للتقرب» ضمیمه‌ی کتاب الوحده الاسلامیه ص ۳۳۳ و نگاه: ه کن به ابن طاووس / کشف المحجبه ص: ۱۵۹

اما در رابطه با البحار الانوار می‌گویند: «بحار الانوار مرجع تحقیق معارف این مذهب می‌باشد»^(۱). چنان‌چه بعداً طی صفحات همین کتاب خواهد آمد که درباره‌ی آن بسیار بزرگ نمایی می‌کنند^(۲).

۳- و نیز به کتابهای علمای معتمد شیعه مراجعه نموده‌ام که مانند کتاب‌های چهارگانه برای آن اعتماد و اعتبار قایل هستند، از جمله:

الف: کتاب سلیم بن قیس، چنان‌چه ابن ندیم می‌گوید^(۳) اولین کتابی است که در میان تشیع انتشار یافته و یکی از اصول معتبر آنان می‌باشد،^(۴) و ما در اثنای بحث نسبت به افترای تحریف قرآن با این کتاب و نویسنده‌اش توقف یا توضیحی داریم^(۵).

ب- کتاب‌های استاد ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (متوفای سال ۳۸۱ هـ) مانند: إكمال الدین، توحید، ثواب الاعمال، عیون اخبار الرضا، معانی الاخبار، و الامالی و غیره، و این کتاب‌ها از لحاظ شهرت و معروف بودن به طور کلی از کتاب‌های چهارگانه که طی چندین قرن محور و مدار تشیع بر آن‌ها چرخیده کمتر نیست^(۶)، و تنها به پنج کتاب از آن‌ها مراجعه نداشته‌ام^(۷).

ج - کتابهای شیخ الطائفة ابو جعفر بن حسن طوسی (متوفای سال ۴۶۰ هـ) که مانند کتاب‌های ابن بابویه نزد آنان معتبر و مشهور هستند جز یک کتاب^(۸).

۱- البهودی، مقدمه‌ی البحار، ص ۱۹.

۲- نگاه: ه، ص ۱۶۴.

۳- نگاه: ه: الفهرست ص ۲۱۹ الذریعة ۱۵۲/۲ روضات الجنات ۶۷/۴ گمان می‌کند که آن اولین کتابی است که در اسلام تألیف شده است.

۴- نگاه: ه: بحار الانوار ۳۲/۱.

۵- نگاه: ه، ص ۲۲۱.

۶- بحار الانوار، ۲۶/۱.

۷- الهدایه، صفات الشیعه، فضایل الشیعه، مصادقة الاخوان، و فضایل الاشهرمی باشند. بحار الانوار ۲۶/۱.

۸- آن هم کتاب الامالی است. بحار الانوار، ۲۷/۱.

و دیگر کتاب‌های علمای آنان که شیخ مجلسی جهت تأیید آن‌ها در جلد اول کتاب بحار خود^(۱) زحمت کشیده است، همان‌گونه که در اثنای بحث به بعضی از تأییدات ایشان در مورد این کتاب اشاره کرده‌ام، و حتی تأیید کتابی که جز از یک دفعه در موقع نص منقول از آن نقل نکرده‌ام، ذکر می‌نمایم.

د- به کتب‌های معتمد عقیده هم مراجعه کرده‌ام مانند:

۱- اعتقادات ابن بابویه.

۲- اوائل المقالات، و تصحیح الاعتقاد مفید.

۳- نهج المسترشدين، ابن مطهر حلی.

۴- الاعتقادات، مجلسی صاحب «بحار».

۵- عقائد الامامیه، مظفر (از معاصرین).

۶- عقائد امامیه اثنی عشریه زنجانی (معاصر) و غیره.

در مورد عقاید شاذ و باورهای منحصر به فرد و بی‌نظیر آنان - علاوه بر کتاب‌هایی که ذکرشان گذشت - به مواردی که مستقلاً درباره‌ی عقاید نوشته شده‌اند مراجعه کرده‌ام، به عنوان نمونه در مورد مسئله غیبت به کتاب «الغیبة» اثر عالم بزرگ شیعه محمد بن ابراهیم نعمانی، از علمای قرن سوم مراجعه نموده‌ام، و مجلسی نسبت به این کتاب می‌گوید: «کتاب نعمانی از بزرگ‌ترین کتاب‌هاست»^(۲).

سپس از شیخ مفید چیزی نقل می‌کند که معنی ثنا و تأیید را می‌رساند^(۳).

و همچنین کتاب «الغیبة» طوسی و اکمال الدین ابن بابویه و غیره.

و در رابطه با مسئله‌ی رجعت به آنچه عالم ایشان «حر عاملی درباره رجعت نوشته که (الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة) می‌باشد مراجعه نمودم و هکذا.

۱- بحار الانوار: صفحه ۲۹ و ما بعد آن. ۳۲۱

۲- بحار الانوار ج ۱ ص ۳۱

۳- همان منبع سابق.

ه- همچنین به برخی از گفته‌ها و فرقه‌هایی که علمای آن‌ها نوشته‌اند مثل «المقالات والفرق» اثر سعد بن عبدالله اشعری قمی متوفای سال ۳۰۱ هـ و «فرق الشیعه» اثر حسن بن موسی نوبختی از علمای قرن سوم آن‌ها مراجعه کرده‌ام. و آن‌ها دو کتاب در میان کتب فرقه‌ها فراموش شده شیعه می‌باشند که به ما رسیده‌اند^(۱).

و در رابطه با کتاب‌های رجال به منابع معتمد آن‌ها در این باره به ویژه کتاب‌های چهارگانه مراجعه کردم، زیرا آنان می‌گویند: مهمترین مرجع از تالیفات متقدمین در این موضوع آن چهار کتاب هستند که در این باب مورد استناد قرار گرفته‌اند که عبارتند از:

۱- معرفه الناقلین عن الأئمة الصادقین اثر ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز (کشی) (از علمای قرن چهارم ایشان) که به «رجال (کشی) معروف است».

۲- کتاب الرجال، ابن عباس احمد بن علی نجاشی (متوفای ۴۶۰ هـ) معروف به «رجال نجاشی».

۳- کتاب الرجال شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی متوفای سال (۴۶۰ هـ) معروف به «رجال طوسی».

۴- کتاب الفهرست شیخ طوسی^(۲).

و از رجال (کشی) بیشتر نقل نموده‌ام به دلیل اینکه آن‌ها این کتاب را از مهمترین و مقدم‌ترین و نیز معتمدترین کتب رجال خود به حساب می‌آورند و نوشته (کشی) است کسی که نزد آنان «معتمد است و درباره‌ی روایات و اخبار رجال، آگاه و تیزبین و نیک باور شناخته شده است»^(۳).

و همچنین از تهذیب و اختصار شیخ الطائفه طوسی بسیار نقل نموده‌ام.

۱- محمدجواد مشکور، مقدمه کتاب المقالات و الفرق قمی ص / کا.

۲- احمد الحسینی رجال الکشی چاپ! اعلی کربلا ص ۴ و نگاه: به: حسن مصطفوی / مقدمه رجال الکشی چاپ ایران ص ۱۲، آغابزرگ / الذریعه الی تصانیف الشیعه: ۸۰/۱۰-۸۱.

۳- فهرست طوسی ص ۱۷۱-۱۷۲.

لذا شیخ مصطفوی عالم ایشان می‌گوید: مقدم‌ترین این کتب: رجال (کشی) که شیخ الطائفه آن را خلاصه نموده است، می‌باشد پس این برای شرف و اعتبار این کتاب برجسته، کافی می‌باشد^(۱).

خلاصه: بنده جهت نقل و اقتباس برای به تصویر کشیدن این مذهب جز ب کتاب‌های مورد اعتماد خودشان تکیه نکرده‌ام.

و در این مورد عقاید و باورهایشان جز آنچه در اخبار و روایات آمده و علمایشان تأیید و تصدیق نموده‌اند چیزی نگفته‌ام.

و از آنجا که روایات بسیار زیاد هستند، تنها با ذکر تعداد روایات و عناوین ابواب مورد بحث بسنده خواهم کرد.

و آنچه از اصطلاحات و داوری نسبت به روایات به اقتضای مقدار آن‌ها صلاح دیده باشم ذکر خواهم نمود. همه اینها به خاطر آن است که نگویند به بعضی از روایات ضعیف و شاذی که از حقیقت این مذهب تعبیر نمی‌کنند روی آورده‌اید؛ و به آن‌ها استدلال کرده‌اید.

و برای حفظ موضوعی بودن بحث و ضرورت دقت در نقل و اسناد، غالباً به نقل «حرف به حرف» مطالب اهتمام داده‌ام، و این چیزی است که منهج علمی در نقل کلام طرف مخالف می‌طلبد.

روش بحث و تحقیق

این تحقیق از یک مقدمه و پنج باب تشکیل می‌شود. در مقدمه: تعریف شیعه و شکل‌گیری آن، ریشه‌های تاریخی و فرقه‌ها و متعلقات آنان، و نیز القاب اثنی عشریه آمده است.

باب اول: اعتقادات شیعه در منابع اسلامی، که سه فصل را به خود اختصاص داده است:

فصل اول: اعتقاد شیعه درباره‌ی قرآن.

۱- مقدمه المصطفوی لرجال الکشی ص ۱۲.

فصل دوم: اعتقاد شیعه درباره‌ی سنت.

فصل سوم: اعتقاد شیعه در مورد اجماع.

باب دوم: اعتقاد شیعه را در اصول دین طی چهار فصل مورد بررسی قرار داده‌ام:

فصل اول: اعتقادشان در توحید الوهیت.

فصل دوم: اعتقاد آنان در توحید ربوبیت.

فصل سوم: اعتقادشان در توحید اسماء و صفات.

فصل چهارم: اعتقاد آن‌ها در مورد ایمان و ارکان آن.

اما باب سوم: در رابطه با عقائد و اصول منحصر به فرد آنان است.

و در آن باب، عقاید و باورهای آنان را در ضمن موارد ذیل مورد بررسی قرار داده‌ام.

۱- امامت، که در آن به عقیده آنان در رابطه با صحابه، اهل بیت، حکام، قاضی‌ها و علما، شهرهای مسلمین و مراکز اسلامی و قبایل و فرقه‌های اسلامی و امت پرداخته‌ام.

۲- عصمت.

۳- تقیه.

۴- مهدویت و غیبت.

۵- رجعت.

۶- ظهور مهدی.

۷- بداء.

۸- طینت.

اما باب چهارم: مربوط به شیعیان معاصر و پیوند آنان با اسلافشان و گذشتگان‌شان می‌باشد که در چهار فصل آمده است:

فصل اول: پیوندشان با مصادر قدیم شیعه.

فصل دوم: پیوند آنان با فرقه‌های قدیم شیعه.

فصل سوم: پیوند عقیدتی میان گشتگان و معاصرین.

فصل چهارم: دولت آیات شیعه.

باب پنجم: متعلق به حکم علیه شیعه و تأثیرشان در دنیای اسلام است که از دو فصل تشکیل شده.

فصل اول: حکم علیه آنان.

فصل دوم: تأثیر آنان در دنیای اسلام.

و سپس در پایان این مقدمه از خداوند متعال و قادر مسئلت دارم که استاد من دکتر محمد رشاد سالم را^(۱)، مورد آمرزش و لطف و عفو خود قرار داده و رحمت و خشنودیش را بر او نازل فرماید، و عفو و وسیع خود را شامل حال او نماید، و او را در بهشت جاوید خود قرار دهد، که در حقیقت از مراحل اولیه کتاب تا پایان؛ آن را پیگیری کرد و به من اجازه‌ی شروع به چاپ آن را داد و سپس دنیا را وداع گفت- خداوند ایشان را مورد رحمت بیکران خود قرار دهد- که حقیقتاً از توجیهات علمی او بهره فراوان بردم و من را غرق بخشش و اخلاق نیک گردانید، و ایشان: زندگی خود را فدای علم و جهاد نمود، و دو بار به زندان افتاد و آثار بزرگ و ذی‌نفع زیادی از خود به یادگار گذاشته است. او همواره آرزو داشت در بخشی که آن را «مکتب اهل سنت» می‌نامید با شاگردان خود اقامت داشته باشد، و جهت تهیه کتاب و آثار عقیدتی؛ خصوصاً تألیف درباره‌ی عقیده‌ی اهل سنت و رد شبهات فرقه‌های خارج شده از جماعت، تعاون و همکاری نماید.

۱- عالم فاضل استاد دکتر محمد رشاد بن محمد رفیق سالم سال ۱۳۴۷هـ در قاهره متولد شده و در سال ۱۳۷۹ در موضوع «سازگاری عقل با شرع نزد ابن تیمیه» به اخذ مدرک دکترا نائل آمد و اهتمام بسیاری به انتشار آثار ابن تیمیه و بررسی آراء وی داده است و کتابخانه بزرگ وی را پایه ریزی نمود و یکی از کتاب‌های وی را به نام «درء تعارض العقل والنقل» در یازده جلد و کتاب «منهاج النبوة» در هشت جلد و کتاب «الصفدیة» در دو جلد و کتاب «الاستقامه» را باز در دو جلد و غیره مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. وی: در حالی که به تحقیق کتاب «نقض التأسيس» مشغول بود در ماه ربیع الآخر سال ۱۴۰۷هـ در قاهره وفات یافت.

از خداوند سبحان مسئلت دارم که بر این نیت پاک، بهترین جزا و پاداش را به او ارزانی داشته؛ و آرزویش را در این که شاگردانش این راه را بعد از او ادامه دهند برآورده سازد.

و همچنین از استاد ارجمندم دکتر سالم بن عبدالله دخیل نهایت تقدیر و سپاس را دارم که برای نازنگری بر این رساله موافقت کردند، و به طور کامل تا آخر در تمام مراحل قدم به قدم بر کتاب نظارت نمودند، و از سیر پیشرفت کار اطمینان داشتند، و توجیهات و نظریات ایشان برای بنده بهترین کمک و دستیار بودند.

و نیز خالص‌ترین و شایسته‌ترین تشکر و تقدیر خود را نثار ریاست و هیئت دانشکده اصول دین و همچنین ریاست و اعضای بخش عقیده‌ی آن می‌نمایم که تحقیق بنده را گام به گام پیگیری کرده و آن را مورد توجه و عنایت خود قرار دادند، خداوند به آن‌ها جزا و پاداش نیک عنایت فرماید.

و از خداوند سبحان می‌خواهم به همه کسانی که در نوشتن این رساله بنده را یاری کرده‌اند جزا و پاداش نیک عطا فرماید.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وآله وأصحابه أجمعین.
والحمد لله أولاً و آخراً.

مقدمه

مقدمه شامل موارد زیر می باشد:

- ۱- تعریف لغوی کلمه شیعه
- ۲- کلمه شیعه در قرآن و معنای آن
- ۳- کلمه شیعه در سنت «حدیث» و معنای آن
- ۴- کلمه شیعه و معنای آن در کتب حدیث اثنی عشریه
- ۵- کلمه‌ی شیعه در تاریخ
- ۶- تعریف شیعه در کتب اثنی عشریه
- ۷- تعریف شیعه در کتب اسماعیلیه
- ۸- تعریف شیعه در منابع دیگر
- ۹- تعریف برگزیده برای شیعه
- ۱۰- پیدایش شیعه
- ۱۱- فرقه‌های شیعه
- ۱۲- القاب شیعه امامیه اثنی عشریه
- ۱۳- فرقه‌های اثنی عشریه

تعریف شیعه

تعریف لغوی

(ابن دُرید) متوفای سال (۳۲۱هـ) می‌گوید: شیعه: «فَلاَنٌ مِنْ شِيعَةِ فِلاَنٍ» یعنی فلان شیعه‌ی فلان است، به کسی گفته می‌شود که هوادار و هم‌رأی او باشد، و «شِيعَةُ الرَّجُلِ عَلَى الْأَمْرِ تَشِيعاً إِذَا اعْتَنَاهُ عَلَيْهِ»: آن مرد را بر انجام آن کار یاری کردم، وقتی که در انجام آن کار او را کمک کرده باشی، و «شَايَعَتِ الرَّجُلَ عَلَى الْأَمْرِ مَشَايَعَةً وَشِيعاً إِذَا مَالَتْهُ عَلَيْهِ»: زمانی گفته می‌شود که در انجام کاری از او حمایت و جانب‌داری کرده باشی»^(۱).

(ازهری) متوفای سال (۳۷۰هـ) می‌گوید: «شیعه یاری‌دهندگان و پیروان شخص می‌باشند، و همه کسانی که بر سر کاری جمع شوند شیعه گفته می‌شوند که جمع آن شِيعٍ و اُشِيعٍ است، و شیعه قومی هستند که محبت و دلبستگی عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ در دل می‌پرورانند و برایشان حق ولایت قائل اند».

و گفته می‌شود: «شِيعَةُ النَّارِ تَشِيعاً»: آتش را شعله‌ور ساختم، هنگامی که چیزی را به داخل آن بیندازی و آتش به وسیله‌ی آن شعله‌ور شود، و گفته می‌شود: «شِيعَتُ فِلاَناً»: همراه او بیرون رفتم و بدرقه‌اش کردم، و نیز گفته می‌شود: «شِيعْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ بَسْتٍ مِنْ شَوَالٍ»: ماه رمضان را با شش روز از ماه شوال همراهی کردیم یعنی آن را دنبال کردیم. .. و عرب می‌گویند: «أَتَيْكَ غَدَاً أَوْ شِيعَةً»: فردا یا پس فردا نزد تو می‌آیم، و شیعه کسانی هستند که بعضی دنبال روی بعضی دیگرگردند، و «شِيعٍ» فرقه‌هایی می‌باشند که بعضی از ایشان پیرو بعضی دیگر هستند، و همه باهم متفق نمی‌باشند»^(۲).

و (جوهری) متوفای سال (۴۰۰هـ) می‌گوید: «تَشِيعَ الرَّجُلُ»: آن مرد تشیع نمود، یعنی: ادعای شیعه بودن کرد، هر قومی امرشان یکی باشد بعضی از آنان دنبال رأی بعضی دیگر می‌گیرند پس شیعه هستند.

۱- ابن دُرید، جمهره اللغة ۶۳/۳.

۲- ازهری، تهذیب اللغة: ۶۱/۳.

ذوالرمه می‌گوید: «استحدث الركب عن اشباعهم خبراً»^(۱). کاروان از «اشباع» خود خبر تازه‌ای شنیدند، یعنی از اصحاب و رفقای خود^(۲).

ابن منظور متوفای سال (۷۱۱هـ) می‌گوید: «پیروان و و یاری‌دهندگان مرد شیعه گفته می‌شود، و جمع آن شیّع و اشباع است» که جمع الجمع است، و اصل شیعه به فرقه‌ای از مردم گفته می‌شود. این کلمه بر یک نفر و دو نفر و چند نفر و نیز بر مذکر و مؤنث با یک لفظ و یک معنای واحد اطلاق می‌گردد، و این نام غالباً در مورد کسی گفته شده که تابع حق ولایت برای علی و اهل بیت شده باشد، حتی به نام مخصوص آنان تبدیل گشته است، لذا هنگامی که گفته شود: فلانی شیعه است، یعنی فردی از شیعیان است، و «در مذهب شیعه» یعنی از دیدگاه ایشان. و اصل این کلمه از مشایعه است که به معنی متابعه و پیروی است.

و شیعه گروهی هستند که به رأی غیر خود را دارند (یعنی تابع و پیرو غیر هستند)، و «تشایع القوم»: یعنی شیعه گشتند، و زمانی گفته شود «شیّع الرجل» که مردی ادعای شیعه بودن نماید و «شایعه شیاعاً و شیّعهُ» یعنی از او پیروی کرد، و گفته می‌شود: «فلان شایعه علی ذلك» یعنی: فلانی بر آن چیز او را نیرو و قوت داد^(۳).

(زبیدی) متوفای سال (۱۲۰۵هـ) می‌گوید: هرکس انسانی را کمک نمود و به حزب وی در آمد؛ شیعه او می‌باشد، و اصل «شیعه» از مشایعه است که بمعنی پیروی و متابعت است. و گفته می‌شود: عین الفعل شیعه واوی است و از ریشه (شَوَّع) گرفته شده است مانند: «شوع قومه» هنگامی که آن‌ها را جمع نماید.

و چنین اسمی غالباً مخصوص همه کسانی شده که قایل به ولایت علی و اهل بیت او هستند.

۱- دیوان ذی الرمه ص ۴.

۲- الصحاح ۱۲۴۰/۳ تحقیق احمد عبدالغفور عطار.

۳- لسان العرب ماده شیع.

و آنان گروهی بی‌شمار و بدعت‌گرا هستند، و افراط‌گر و تندروانشان امامیه منتظریه هستند که شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام و ناسزا می‌گویند، و افراطی‌ترینشان شیخین (ابوبکر و عمر علیهما السلام) را تکفیر می‌نمایند، و بعضی از آنان تا حد الحاد و کفر و زندیق شدن پیش می‌روند^(۱).

پس شیعه، تشیع و مشایعه در لغت در اطراف محور معنای متابعه، مناصره، موافقه در رأی، اجماع بر سر امری و یا همدست و متحد شدن در آن، دور می‌زنند. پس این اسم – چنانچه صاحب (لسان العرب)، (قاموس) و (تاج العروس) می‌گویند در همه کسانی که مدعی ولایت علی و اهل بیت او هستند غالب شده است. و این گونه اغلیت جای بحث است، زیرا زمانی که یک محقق به معنای لغوی شیعه که بر متابعه و مناصره دلالت می‌کند بنگرد، سپس به اکثر فرقه‌هایی که این اسم غالباً بر آنها اطلاق پیدا کرده نگاه کند، می‌بیند که از لحاظ لغوی صحیح نیست آنها را شیعه بنامیم، چرا که آنها در حقیقت تابع و پیرو اهل بیت نیستند، بلکه مخالف آنان می‌باشند و راه و روش آنها را ترک کرده اند. و شاید شریک بن عبدالله همین نکته را در نظر داشته که وقتی از او سؤال کردند: از ابوبکر و علی کدامشان برتر است؟ در جواب گفت: ابوبکر. سؤال کننده گفت: شما که شیعه هستید چنین می‌گویید؟ گفت بله اگر کسی چنین نگوید شیعه نیست، به خدا سوگند که علی بر این منبر گفت: بهترین این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر است، پس چگونه قول او را رد کنیم و تکذیبش کنیم، به خدا سوگند او دروغ نمی‌گوید^(۲).

۱- تاج العروس ۴۰۵/۵، نگاه: ه کن به کتابهای لغت ماده شاع قاموس ۴۷/۳، البستانی / قطر المحيط

۱۱۰۰/۱ و نگاه: ه به: طریحی / مجمع البحرين ۳۵۵/۴.

۲- منهاج السنة ۷/۱-۸ تحقیق دکتر محمد رشاد سالم، و عبدالجبار همدانی / تثبیت دلائل النبوة ۶۳/۱. و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: قریب به هشتاد مورد از علی روایت کرده‌اند که بر منبر کوفه گفته است: بهترین این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر می‌باشند، و بخاری و غیره آن را روایت کرده‌اند. نگاه: کنید به: منهاج السنة ۱۳۷/۴، و چنین موضوعی باز در خود منابع شیعه آمده نگاه: ه کن به: تلخیص الشافی: ۴۲۸/۲ از احسان الهی ظهیر: الشیعة و اهل البيت ص ۵۲.

پس امام «شریک» معتقد است هر که تابع علی نباشد استحقاق و شایستگی نام تشیع را ندارد، زیرا معنی تشیع و حقیقت آن متابعت و پیروی کردن است. و لذا بعضی از ائمه، ترجیح داده‌اند که اسم رافضیه بر آنان اطلاق شود^(۱).

در حقیقت پیروان اهل بیت و کسانی که به شیعه ملقب هستند به دلیل این که این لقب بر اهل بدعت و مخالفین اهل بیت اطلاق می‌شود به ترک آن پناه برده‌اند، چنانچه صاحب «تحفه اثنی عشریه» به آن اشاره کرده؛ ولی می‌گوید: شیعیان نخستین اسم شیعه را ترک کرده بودند چون شیعه لقب روافض و فرقه‌ی اسماعلیه گشته بود، و خود را «اهل سنت و جماعت لقب داده بودند»^(۲).

کلمه شیعه در قرآن و معنای آن

ماده «شیع» در قرآن مجید دوازده بار آمده است^(۳).

ابن الجوزی^(۴) معانی آن را به طور مختصر در یک گفتار چنین آورده است:

اهل تفسیر گفته‌اند که ماده «شیع» در قرآن به چهار معنی آمده است:

معنی اول: فرقه‌ها، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ [الأنعام: ١٥٩]

۱- نگاه: ه کن - مثلاً - المسلطی / التنبيه و الرد ص ۱۸، البغدادی / الفرق بين الفرق ص ۲۱، الاسفراینی

/ التبصیر فی الدین ص ۱۶، السکسکی / البرهان ۳۶، و الفرمانی / رسالة في بيان مذاهب بعض الفرق

الضالة: الورقه ۲ أ مخطوط ابو الحسن العراقي / ذكر الفرق الضوال، ص: ۱۲ أ مخطوط.

۲- التحفة الاثني عشریه، ص ۲۵ - ۲۶ مخطوط.

۳- نگاه: ه: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن ص ۱۸.

۴- ابن الجوزی: ابو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی تیمی بغدادی معروف به ابن الجوزی،

صاحب تألیفات زیادی در تفسیر و حدیث و فقه و غیره می‌باشند از جمله آنها: جامع المسانید،

المنتظم و غیره متوفای سال ۵۹۷ هـ نگاه: ه: ابن العماد / شذرات الذهب ۳۲۹/۴، الیافعی / مرأه

الجنان ۴۸۹/۳ - ۴۹۲، معجم المؤلفین: ۱۵۷/۵.

«بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و)، سروکارشان با خدا است، و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)».

و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ﴾ [الحجر: ۱۰]

«ما پیش از تو (پیغمبرانی را) به میان گروه‌ها و دسته‌های پیشین روانه کرده‌ایم.»

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...﴾ [القصص: ۴]

«فرعون در سرزمین (مصر شروع به) استکبار و سلطه‌گری کرد، و (در میان) مردمان آنجا (تفرقه انداخت و آنان) را به گروه‌ها و دسته‌های مختلفی تبدیل نمود»^(۱).

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [الروم:

۳۲]

«از آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساخته هوی و هوس خود را حق می‌پندارد)».

معنی دوم: اهل و نسب، خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْنَتْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ [القصص:

۱- ابن جریر طبری می‌گوید: وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا منظور از «شیع» فرقه‌ها می‌باشد. تفسیر طبری ۲۷/۲۰ و

نگاه: مجاز القرآن ابو عبیده: ۱۹۴/۱.

[۱۵]

«موسی (از قصر فرعون، رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد) و بدون این که اهالی شهر مطلع شوند وارد آنجا گردید. در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله‌ی او (بنی‌اسرائیلی‌ها) و دیگری از دشمنان او (یعنی از طائفه قبطی‌های جانبدار فرعون) است. فردی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست (و موسی کمکش کرد)»^(۱).

منظور از اهل اینجا نسب موسی است که بنی اسرائیل بود.

معنی سوم: اهل ملت، خدای متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ [مریم: ۶۹]

«سپس از میان هر گروهی؛ افرادی را بیرون می‌کشیم (و پیش از دیگران به دوزخ می‌اندازیم) که سرکش‌تر از همه در برابر خداوند مهربان بوده‌اند.»
و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ [القمر: ۵۱]

«ما اشخاص همچون شما را (در روزگاران پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟!»
و می‌فرماید:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّريبٍ﴾

﴿سبأ: ۵۴﴾

«میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است. آخر ایشان (در جهان) سراپا در شک بوده‌اند (و زندگی را پیوسته با ظنّ

۱- ابن قتیبه می‌گوید: هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ یعنی از اصحاب او از بنی اسرائیل. تفسیر غریب القرآن ص ۳۲۹ و

نگاه: ابوحیان / تحفه الاریب بما فی القرآن من الغریب ص ۱۵۳.

و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند».

و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ [الصافات: ۸۳]

«از زمره دنبال‌هروان نوح (در اصول دین، و پیمودن راه او در دعوت به توحید و خداشناسی) ابراهیم بود.»

معنی چهارم: فرقه‌ها و گرایش‌های مختلف، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ...﴾ [الأنعام: ۶۵]

«بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد و یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته‌دسته و پراکنده گردید»^(۱).

و ابن‌القیم^(۲) - با عبارت مهمی اشاره می‌کند به این که لفظ شیعه و اشباع غالباً برای ذم و نکوهش به کار می‌رود و می‌گوید: ممکن است لفظ شیعه در قرآن جز به این معنی نیامده باشد، مانند موارد زیر که خداوند می‌فرماید:

۱- ابن‌الجوزی / نزهة الاعین النواظر: ۳۷۶-۳۷۷، دامغانی وجه پنجمی را اضافه کرده و آن اینکه «الشیع» و «الاشاعة» است و به فرمایش خدای سبحان استدلال می‌کند که می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي: همانا کسانی که دوست دارند فحشا در میان ایمان‌داران رواج و انتشار یابد. .. یعنی «تشیع» رواج و انتشار است، کما اینکه ابن‌الجوزی و در وجه دوم گفت که یکی از معانی «شیع» اهل و نسب است و به این قول خدای سبحان استدلال نمود هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ، در حالی که می‌بینیم دامغانی می‌گوید از معانی شیعه: جیش است و به خود این آیه استدلال نموده است. و هر دو درمعانی دیگر تشیع باهم متفق هستند. نگاه: دامغانی / قاموس القرآن، ص: ۲۷۱، تحقیق عبدالعزیز ال‌اهل.

۲- محمد بن ابوبکر بن ایوب زرعی دمشقی معروف به ابن‌قیم جوزیه به سال ۷۵۱ هـ وفات کرده وی دارای بسیاری از تألیفات و تصنیفات کوچک و بزرگ می‌باشد از جمله‌ی آنها: أعلام الموقعین و زاد المعاد. نگاه: ابن‌کثیر / البدایه و النهایه: ۲۳۴/۱۴، ابن‌حجر / الدرر الكامنه: ۴۰۰/۳.

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عُنِيًّا﴾^(۶۱)
 ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾^(۳۲)
 ﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ﴾^(۵۴)

ابن القيم برای آن علت آورده و می‌گوید: خدا بهتری می‌داند؛ شاید به خاطر این است که لفظ شیعه از ریشه شیاع (اشتراک) و اشاعه گرفته شده که ضد ائتلاف و اجتماع است، و لذا کلمه «شیع» جز بر فرقه‌های گمراه به سبب تفرق و اختلافشان اطلاق نمی‌گردد^(۱).

این بود الفاظ شیعه و معانی آن در قرآن که بدیهی است بر گرایش معروف «شیعه» دلالت نمی‌کند. ولی شگفتی مسئله در اینجا آن است که در بین شیعه گرایشی وجود داشته که با تمام توان کوشیده‌اند و نیرنگ‌هایی به کار برده‌اند تا بعضی از الفاظ «شیعه» وارده در قرآن را به فرقه خود تفسیر نمایند، و کتاب خدا را به غیر معنی واقعی تأویل کنند، و آیات قرآن را بر معناهایی حمل می‌نمایند که قابل قبول نیستند، و این نوعی الحاد در کتاب خدا است، مثلاً در احادیث آنان نسبت به تفسیر آیه:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ گفته‌اند: یعنی ابراهیم از شیعیان علی است!!^(۲).

و این با سیاق قرآن و اصول اسلام مخالف است و نشأت گرفته از عقیده و باور متعصبان و افراطی‌گران رافضیه است که ائمه را حتی بر انبیاء هم تفضیل و برتری می‌دهند^(۳).

پس چنین تأویل یا تحریفی که «خلیل الرحمن» که برترین انبیاء و فرستادگان خدا بعد از محمد مصطفی ﷺ را از شیعه علی می‌دانند، در اسلام به طور قطعی باطل است،

۱- بدائع الفوائد: ۱/۱۵۵ و در اغلب چنین است چرا که در قرآن آمده است: ﴿قَدْ جَاءَ جَ﴾.

۲- البحرانی: تفسیر البرهان، ۴/۲۰ و نگاه: تفسیر قمی: ۲/۳۲۳، مجلسی: بحارالانوار: ۱۲/۶۸ - ۱۳، عباس قمی: السفینة البحار: ۱/۷۳۲، البحرانی: المعالم الزلفی ص: ۳۰۴، الطریحی: مجمع البحرین: ۲/۳۵۶ و از روی بهتان و افتراء این تفسیر را به جعفر صادق نسبت داده‌اند که دیانت و علم او چنین چیزی را نفی می‌کند.

۳- نگاه: ه کن به: البغدادی / اصول الدین ص: ۲۹۸، القاضی عیاض / الشفاء ص: ۲۹۰، ابن تیمیه / منهاج السنه: ۱/۱۷۷.

چنانچه معلوم است با عقل و تاریخ نیز باطل است، و این ناشی از کار دروغ پردازانی است که حتی نمی‌دانند چگونه دروغ پردازی کنند.

تفسیر ائمه اهل سنت در مورد این آیه و آنچه از سلف نقل شده این است که ابراهیم از شیعه نوح عليه السلام و بر راه و سنت او بوده است^(۱).

و این تفسیری است که با سیاق آیه هماهنگ است، چرا که آیات قبل از آن در باره حضرت نوح عليه السلام می‌باشد، و چنین ملاحظه می‌شود که برخی از مفسرین شیعه قول اهل سنت را مورد توجه قرار داده‌اند و آنچه را که رافضیه نسبت به تأویل آیه گفته‌اند رد کرده‌اند^(۲).

کلمه شیعه در سنت و معنای آن

کلمه شیعه در حدیث و سنت مطهر به معنی اتباع و پیروان آمده است، چنانچه در حدیثی که امام احمد در مورد مردی^(۳) که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من می‌بینم که تو عدالت نداری...» روایت نموده ایشان صلی الله علیه و آله نسبت به آن مرد فرمود: در آینده صاحب پیروانی

۱- نگاه: به: تفسیر طبری ۶۹/۲۳، تفسیر ابن کثیر ۱۳/۴، تفسیر قرطبی: ۹۱/۱۵، ابن الجوزی / زاد المسیر: ۶۷/۷.

۲- و اینجا قول ضعیفی که به فراء نسبت داده می‌شود وجود دارد که می‌گوید: معنای آیه چنین است: از جمله شیعیان محمد ابراهیم بوده. شوکانی می‌گوید: آنچه از ضعیف و مخالفت با سیاق که در این گفته وجود دارد روشن است فتح القدر ۴/۴۰۱. و آلوسی می‌گوید: فراء بر این باور است که ضمیر شیعه به پیامبر ما محمد ص برمی‌گردد، و ظاهر آنچه ما به آن اشاره کردیم و آن اینکه ضمیر به نوع برمی‌گردد. و همان است که از ابن عباس مجاهد، قتاده و سدی روایت شده و به ندرت گفته می‌شود متقدم، شیعه متأخر بوده باشد: روح المعانی ۹۹/۲۳-۱۰۰.

۳- او همان ذو الخویصره تمیمی می‌باشد یعنی اصل و اساس خوارج. نگاه: مسند امام احمد: ۴/۱۲.

خواهد شد که در دین طوری فرو می‌روند تا این‌که از آن خارج می‌شوند. .. تا آخر حدیث^(۱).

همچنین در مورد حدیثی که ابو داود در باره تکذیب کنندگان «قضا و قدر» تخریج نموده که در آن آمده است: «و هم شیعة الدجال»^(۲) یعنی و آن‌ها شیعه و پیروان دجال هستند».

بنابراین می‌بینیم که اینجا کلمه شیعه مترادف لفظ اصحاب، اتباع و انصار می‌باشد. و بنده در اثنای مراجعاتی که به کتاب‌های مختلف حدیث تاکنون داشته‌ام ندیده‌ام کلمه شیعه به معنی این فرقه معروف شیعه استعمال شده باشد جز در چند روایت ضعیف و جعلی و موضوع که لفظ شیعه بمعنی اتباع و پیروان علی آمده است مثل حدیث: «فاستغفرت لعلی و شیعتہ». برای علی و پیروانش طلب مغفرت و آمرزش کردم^(۳).

و روایت: «مثلي مثل شجرة أنا أصلها وعلي فرعها.. والشیعة ورقها». مثل من مانند درختی است که من تنه آن هستم و علی شاخه‌های آن و شیعه نیز برگ‌هایش می‌باشند^(۴).

و نیز این حدیث که پیامبر ﷺ به علی گفتند: «أنت و شیعتک فی الجنة».

۱- مسند احمد: ۳/۱۲-۵ عبدالله ابن امام احمد می‌گوید: این حدیث دارای چندین طرق صحیح در این معنا می‌باشد و احمد شاکر می‌گوید: اسناد آن صحیح است منبع سابق و ابن ابی عاصم در سنت خود ۴۵۴/۲ روایت کرده است، آلبانی گوید: اسناد آن جید و رجال آن همه در درجه ثقه می‌باشند.

۲- سنن ابو داود ۶۷/۵، منذری گفته: «در سند این حدیث عمر مولای غفره هست که حدیثش شایسته استدلال نمی‌باشد، و مردی از انصار که مجهول الهویه است منذری مختصر ابو داود ۶۱/۶، و باز امام احمد آن را در ۴۰۷/۵ روایت نموده است».

۳- عقیلی می‌گوید: این روایت هیچ اصل و اساسی ندارد، و کنانی آن را جزو احادیث ضعیف آورده. تنزیه الشریعة ج: ۱ ص ۴۱۴.

۴- ابن الجوزی در «الموضوعات آن را آورده: ۳۷۹/۱، و شوکانی در المجموعه فی الاحادیث الموضوعه ص ۳۷۹ آن را آورده است».

«شما همراه شیعیان در بهشت هستید»^(۱).

و در برخی روایات آمده که در آینده قومی ظهور خواهند کرد که شیعه‌ی علی خوانده می‌شوند، و آنان را رافضی می‌نامند^(۲).

و امام ابن ابی عاصم چهار روایت را در ذکر رافضی‌ها آورده است^(۳)، شیخ آل‌بانی در تحقیق و بررسی اسناد این حدیث گفته اسنادش ضعیف است^(۴).

و طبرانی - به سند حسن چنان‌چه هیشمی می‌گوید - آورده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی در میان امت من قومی پیدا خواهند شد که مدعی محبت و دوست داشتن اهل بیت هستند، نام توهین‌آمیزی دارند و به رافضی نام‌گذاری می‌شوند، با آنان بجنگید زیرا مشرک هستند»^(۵).

در حقیقت شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد دروغ بودن احادیث مرفوعی که لفظ رافضیه در آن‌ها آمده است هشدار می‌دهد، چرا که اسم رافضیه تا قرن دوم معروف نبوده است^(۶).

۱- و آن حدیثی موضوع است نگاه: ابن الجوزی و الموضوعات ج ۳۹۷۱، الذهبی، میزان الاعتدال:

۴۲۱/۱، ترجمه جمیع بن عمر بن سوار، شوکانی، الفوائد المجموعه ص ۳۷۹.

۲- در ادامه معنی رافضی خواهد آمد.

۳- مانند حدیث: «ابشر یا علی أنت وأصحابک فی الجنة، ألا إن ممن یزعم أنه یحبک قوم یرفضون الإسلام یقال لهم: الرافضة، فإذا لقیتهم فجاهدهم فإنهم مشرکون. قلت: یا رسول الله، ما العلامة فیهم؟ قال: لا یشهدون الجمعة، ولا جماعة ویطعنون علی السلف». یعنی: ای علی مژده باد، شما و اصحاب شما در بهشت هستید، و آگاه باشید کسانی که می‌پندارند که شما را دوست می‌دارند اسلام را رفض کرده و به آنان «رافضی گفته می‌شود چون به آنها رسیدید با ایشان نبرد کن چون آنان مشرک هستند. گفتیم: ای رسول خدا علامت و نشانه‌ی آنها چه چیز است؟ فرمود: در جمعه و جماعت حضور پیدا نمی‌کنند و سلف را مورد دشنام و ناسزا قرار می‌دهند». السنه لابن ابی عاصم: ۴۷۵/۲. شوکانی نیز این حدیث را در کتاب: الاحادیث الموضوعه آورده است. ۳۸۰-۳۸۱.

۴- نگاه: السنه لابن ابی عاصم ۴۷۵/۲.

۵- مجمع الزوائد ۲۲/۱۰، و نگاه: در کتاب: المعجم الکبیر طبرانی ۲۴۲/۱۲، شماره‌ی ۱۲۹۹۸ لکن در اسناد آن حجاج بن تمیم هست که ضعیف است نگاه: ه: تقریب التهذیب ۱۵۲/۱.

۶- منهاج السنه، ۸/۱.

ولی به گمان من برای حکم بر دروغ خواندن این روایات این مقدار کافی نیست، زیرا اگر اسانید آن‌ها صحت داشته باشد، از باب خبر دادن از اتفاقات آینده است که خداوند در مورد ظهور و پیدایش رافضی‌ها به پیامبرش خبر می‌دهد، همان‌گونه که خداوند درباره ظهور فرقه خوارج به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرده است^(۱).

هر چند بذر خوارج در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است^(۲).

کلمه شیعه و معنای آن در کتاب‌های حدیثی اثنی عشریه

و در کتاب‌های حدیث در روایات و احادیث متعددی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی و حسن و حسین علیهم السلام و سایر ائمه‌ی دوازده‌گانه نسبت می‌دهند لفظ «شیعه» تکرار شده است^(۳).

کلمه شیعه مانند اصطلاحی که بر فرقه، عقاید و ائمه ایشان دلالت داشته باشد تکرار می‌شود، زیرا آنان ادعا می‌کنند که رسول صلی الله علیه و آله بذر تشیع را کاشته و تا زمانی که رشد و نمو کرد خود آن را آبیاری کرده است^(۴).

۱- در صحیحین بخاری و مسلم ده‌ها حدیث در مورد آنان آمده، که بخاری سه حدیث از آنها را اخراج نموده و سایر آنها را مسلم اخراج کرده است. و ابن القیم در تهذیب السنن همه آنها را آورده: ۱۴۸/۷ - ۱۵۳.

۲- کما اینکه بعضی از احادیث داستان مردی که به پیامبر ص گفت در حالی که او مشغول تقسیم غنایم بود گفت: ای محمد عادلانه تقسیم کن. .. نگاه: به حدیث در صحیح بخاری همراه با فتح الباری ۲۹۰/۱۲ و صحیح المسلم شرح نووی ۱۶۵/۷.

۳- چون مفهوم سنت نزد آنان عبارت است از هرآنچه که پیامبر و ائمه اثنی عشریه گفته‌اند - چنانچه در ادامه می‌آید.

۴- در اصول کافی در مسئله نص درباره ائمه از جانب خدا و رسول او و ائمه - به پندار ایشان - سه باب را ذکر کرده که ۱۱۰ حدیث را در خود جای داده است، اصول کافی ۲۸۶/۱ - ۳۲۸.

بلکه کار به جایی کشیده می شود که روایاتی را ساخته اند مبنی بر این که گویا اصطلاح شیعه - بعنوان اصطلاحی برای فرقه خودشان - قبل از زمان بعثت پیامبر ما محمد ﷺ معروف بوده، و در روایاتشان در تفسیر این آیه قرآن که می فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾

چنین آمده است: «یعنی ابراهیم از شیعیان علی است»^(۱).

حتی ادعایشان به جایی رسیده که بگویند: «خداوند بر ولایت علی از پیامبران عهد و پیمان گرفته است»^(۲). و این که ولایت علی در تمام کتاب ها و صُحُف انبیاء نوشته شده است^(۳) تا آخر ادعاهای بی پایه که در ادامه این موضوع در بحث پیدایش تشیع تشریح خواهد شد.

کلمه «شیعه» در تاریخ اسلام

در وقایع تاریخی صدر اسلام لفظ شیعه تنها به معنای لغوی آن یعنی مناصره و پیروی و متابعه آمده است، بلکه می بینیم که در عهدنامه حکمیت و واگذاری حکومت بین دو خلیفه علی و معاویه رضی الله عنهما کلمه شیعه بر پیروان علی رضی الله عنه اطلاق شده؛ همان گونه که بر پیروان معاویه نیز اطلاق شده و به پیروان علی اختصاص نیافته است.

و از جمله مطالبی که در آن عهدنامه آمده این است: «علی بن ابوطالب و معاویه بن ابوسفیان و شیعیانشان بر این توافق کرده و آن را پذیرفته اند و به آن تن داده اند...». (جمله دیگر) چنین است: «علی و شیعیانش به حکمیت عبدالله بن قیس راضی شدند و معاویه و شیعیانش نیز حکمیت عمرو بن عاص را پذیرفتند».

و نیز آمده است: «هر گاه یکی از آن دو حَکَم وفات یافت، شیعیانش می توانند به جای او کسی را انتخاب کنند... و چنان چه یکی از دو امیر قبل از انقضای مدت مشخص شده

۱- در حاشیه ۲ ص ۴۱ موضوع این حدیث که آنان تخریج کرده اند گذشت.

۲- بحرانی، تفسیر البرهان: ۲۶/۱.

۳- اصول کافی ۴۳۷/۱.

در این قضیه فوت کند شیعیانش می‌توانند هرکس را که از عدالت وی رضایت دارند به جای او انتخاب کنند^(۱).

و حکیم بن افلاح رحمه الله می‌گوید: به تأکید من او - یعنی عائشه - را نهی کردم که در مورد آن دو شیعه (فرقه) چیزی بگوید^(۲).

و شیخ الاسلام ابن تیمیه این نص را بدان علت آورده تا دلیل تاریخی باشد بر این که نام «شیعه» در آن وقت به علی رضی الله عنه اختصاص نداشته است^(۳).

و در تاریخ آمده هنگامی که معاویه، (بسر بن ارطاة) را به یمن فرستاد به او گفت: «برو تا به صنعاء می‌رسی چون ما در آنجا شیعیانی داریم»^(۴).

بنابر این، اصطلاح شیعه در آن زمان تنها بر اتباع و هواداران علی دلالت نکرده و بس. به نظر می‌رسد که ابتدای تجمع کسانی که شیعه خوانده می‌شوند و آغاز اختصاص این اسم به آن‌ها بعد از کشته شدن حضرت حسین رضی الله عنه بوده است. مسعودی می‌گوید: در سال شصت و پنج در کوفه شیعیان به تحرک و جنب و جوش درآمدند^(۵) و جنبش «توابع» شکل گرفت، سپس حرکت «مختار» (الکیسانیه) سر برآورد و شیعه شروع به شکل‌گیری و وضع اصول مذهب خود کرد و به این نام تمییز پیدا کردند.

تا اینجا روشن شد که نام شیعه لقبی بوده بر هر مجموعه‌ای اطلاق می‌شد که اطراف سرور و پیشوای خود را گرفته‌اند و جمع شده باشند، در حالی که بعضی از شیعیان این

۱- دینووری / اخبار الطوال ص ۱۹۴-۱۹۶ و نگاه: کنید به: تاریخ طبری: ۵۳/۵-۵۴، محمد حمیدالله، مجموعه الوثائق السياسية: ص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- این جزئی از حدیث طولانی است که در صحیح مسلم در باب نماز شب و کسی که بخواند و آن را نخواند یا اینکه مریض باشد آمده است: ۱۶۸/۲ - ۱۷۰.

۳- نگاه: به: منهاج السنه ۶۷/۲ تحقیق د. محمد رشاد سالم.

۴- تاریخ یعقوبی: ۱۹۷/۲.

۵- مروج الذهب ۱۰۰/۳.

حقایق تاریخی را نادیده گرفته و خود را به نادانی زده‌اند و ادعا می‌کنند که اولین افراد این امت شیعه هستند که به اسم «تشیع» نام‌گذاری شده‌اند^(۱).
و این را فراموش کرده‌اند که کلمه «شیعه» بر اتباع معاویه نیز اطلاق شده است، لکن وقایع و حقایق تاریخی می‌گویند که اطلاق کلمه «شیعه» بعد از کشته شدن علی علیه السلام به گمان بعضی^(۲)، یا بعد از کشته شدن حسین به نظر بعضی دیگر به پیروان علی اختصاص یافته است^(۳).

۱- قمی / المقالات و الفرق ص: ۱۵، نوبختی / فرق الشیعه ص: ۱۸.

۲- محمد ابوزهره / المیراث عند الجعفریة ص: ۲۲.

۳- علی سامی نشار / نشأة الفكر الفلسفی: ۳۵/۲.

تعریف اصطلاحی شیعه

الف- تعریف شیعه در کتب امامیه اثنی عشریه

۱- عالم شیعه، قمی^(۱) متوفای سال (۳۰۱هـ) شیعه را چنین تعریف کرده است: «آنان پیروان (شیعیان) علی بن ابوطالب هستند»^(۲). و در جای دیگر می‌گوید: «شیعه، فرقه و گروه علی بن ابوطالب هستند که در زمان پیامبر ﷺ به شیعیان علی موسوم بودند، و بعد از او به علی پیوستند و به مقوله امامت علی شهرت یافتند»^(۳). و شیخ شیعه نوبختی^(۴) حتی در الفاظ او در تعریف شیعه موافق می‌باشد^(۵).

مناقشه تعریف نخست

این تعریف شیعه است که در مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب آن‌ها که مخصوص به فرقه‌ها است آمده است. در این تعریف هیچ اشاره‌ای به یکی از اصول اثنی عشریه مانند منصوص بودن امامت علی ﷺ و اولاد او نشده که از نگاه آنان اساس و پایه تشیع تلقی

۱- سعدبن عبدالله که نزد تشیع به جلیل‌القدر، واسع‌الخبر و کثیرالتصنیف و محل اعتماد ملقب است. از جمله کتابهای او، الضیاء فی الامامة و مقالات الأمامیه می‌باشدز متوفای سال ۳۰۱ هـ و دیگری گفته ۲۹۹ هـ نگاه: کنید به: طوسی / الفهرست ص: ۱۰۵، اردبیلی / جامع الرواء ج ۱ ص ۳۵۵.

۲- المقالات والفرق: ص ۳.

۳- همان منبع ص: ۱۵.

۴- حسن بن موسی نوبختی: ابومحمد متکلم و فیلسوف است، طوسی گوید: ایشان یک امامی نیک عقیده بودند، تألیفات بسیاری دارند از جمله آنها: کتاب الآراء و الدیانات، بعد از سال ۳۰۰ وفات یافته است، نگاه: به شرح حال وی در: الطوسی / الفهرست: ص ۷۵، الاردبیلی / جامع الرواء: ۲۸۸/۱. ابن‌النديم / الفهرست ص ۱۷۷، القمی / الکنی و الالقاب: ۱/ ۱۴۸، معجم المؤلفین: ۲۹۸/۳، ذهبی / سیر اعلام النبلاء: ج ۳۲۷/۱۵.

۵- فرق الشیعه: ص ۱۷.

می‌گردد، جز گفته اخیر که به امامت علی علیه السلام بدون ذکر نص اشاره دارد بدون این که به بقیه ائمه اشاره‌ای کرده باشد».

- این تعریف که اصول تشیع را - که بعداً شیعه آن را ساخته‌اند - نادیده می‌گیرد از تعاریف واقعی برای شیعیان علی علیه السلام یا شیعیان حقیقی است، که این تعریف مدعیان تشیع را از دایره تشیع واقعی علی خارج کرده، چرا که آنان اصولی را پدید آورده‌اند و ابداع کرده‌اند که اهل بیت قائل به آن‌ها نبوده‌اند. اما بر حسب معیارهای اثنی عشریه این تعریف شیعه قلمداد نمی‌شود؛ با این که قمی و نوبختی (که شیعه را چنین تعریف کرده‌اند) از شیعه اثنی عشریه به حساب می‌آیند.

- و این تعریف مدعی وجود « شیعه علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد^(۱)، در حالی که چنین ادعایی هیچ سندی از قرآن و حدیث و رویدادهای واقعی تاریخی ندارد، و خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ [آل عمران: ۱۹]

«بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا فقط اسلام است» نه این که تشیع و یا دین دیگری. و صحابه در عهد نبوت دسته‌ای واحد و جماعت و شیعه‌ای واحد بودند، تشیع و دوستیشان برای پیامبر هدایت بوده است و بس.

۲- تعریف دوم

شیخ مفید^(۲) عالم و دانشمند شیعه در زمان و دوران خود می‌گوید: «...لفظ شیعه بر اتباع و پیروان امیرمؤمنان صلوات الله علیه اطلاق می‌گردد که پیرو علی هستند در ولایت

۱- و آنها را نام برده و می‌گوید: «از جمله آنان مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر جندب بن جناده غفاری و عمار بن یاسر و هر آنکه محبت او با محبت علی یکی بوده باشد، آنان اولین کسانی از این امت هستند که به اسم تشیع نامیده شده‌اند المقاتلات و الفرق ص: ۱۵، فرق الشیعه ص ۱۸.

۲- محمد بن محمد نعمان عکبری ملقب به مفید، وی به گمان آنان به فضل و شرف مکاتبه با مهدی منتظرشان نائل شده، و قریب به دویست اثر تألیفات دارد. خطیب بغدادی می‌گوید: «او یکی از ائمه

و اعتقاد به امامت بلافصل او بعد از رسول خدا ﷺ و نفی امامت آنان که پیش از او به مقام خلافت رسیده‌اند، اعتقاد به این که علی متبوع آنان بوده و هیچ وقت از روی پیروی تابع خلفا نبوده است»^(۱).

سپس یادآور شده که امامیه و جارودیه زیدیه داخل این تعریف قرار می‌گیرند، اما باقی فرقه‌های زیدیه از شیعیان نیستند و سمت و نشان تشیع شامل آن‌ها نمی‌شود.^(۲)

مناقشه تعریف دوم

۱- در این تعریف شیخ مفید، ذکری از ایمان و اعتقاد به امامت فرزندان علی نمی‌یابیم؛ با وجود این که هرکس ایمان به چنین مسئله‌ای نداشته باشد نزد آنان شیعه به حساب نخواهد آمد. همان‌طور که این تعریف تصریح به بعضی از جوانب اساسی تشیع که وصف تشیع را به فرقه شیعه ربط می‌دهند همچون مسئله نص (منصوص بودن امامت)، عصمت و غیره از اصول امامیه را فراموش کرده است.

۲- ملاحظه می‌شود که ایشان در تعریف خود فرقه معتدل زیدیه را بیرون انداخته و از دیدگاه او صفت تشیع جز بر افراط‌گران زیدیه که جارودیه^(۳) بودند صدق نمی‌کند، و تنها

گمراهی بوده، که بسیاری از مردم به وسیله او گمراه و هلاک گشتند تا اینکه خداوند مسلمین را از دست پلید وی آسوده کرد و سال ۴۱۳ هـ.مرد.

برای شرح حال او نگاه: کنید به: طوسی / الفهرست ص: ۱۹۰، ابن الندیم / الفهرست: ص ۱۹۷، قمی / الکنی و الألقاب ۳ / ۱۶۴، بحرانی / لؤلؤة البحرين: ص ۳۵۶، و نگاه: به: خطیب البغدادی/تاریخ بغداد: ۲۳۱/۳، ابن الجوزی / المنتظم: ۱۱/۸.

۱- أوائل المقالات /ص: ۳۹.

۲- أوائل المقالات /ص: ۳۹.

۳- جارودیه: یکی از فرقه‌های زیدیه می‌باشد و به أبو الجارود زیاد بن منذر همدانی الأعمری الکوفی، منتسب است، ابو حاتم در مورد او می‌گوید: او جزو رافضیه می‌باشد که در مذمت اصحاب رسول الله ص احادیث را وضع می‌کرد از جمله گفتار جارودیه اینکه می‌گویند: پیامبر ص با ایما و اشاره

به این بسنده نمی‌کند، بلکه فضا را طوری باز کرده که همه فرقه‌های غلو کننده را داخل تعریف خود قرار می‌دهد.

۳- اما قول ایشان در تعریف: «اعتقاد به این‌که علی متبوع آنان بوده و هیچ وقت از روی پیروی تابع خلفا نبوده است.» این اشاره به یکی از اصول اعتقادی شیعه است که تقیه است، پس در دیدگاه شیعه علی در ظاهر تابع سه خلفه‌ی راشد بوده و در باطن متبوع بوده و آن‌ها تابع علی بوده‌اند، و تبعیت او برای خلفا - از دیدگاه شیخ مفید و همفکرانش - از روی تقیه و موافقت ظاهری بوده نه از روی اعتقاد.

۴- اما قول ایشان: «اعتقاد به خلافت بلافصل علی بعد از رسول خدا ﷺ منجر به انکار صحت خلافت آن سه بزرگوار از جانب شیعه می‌شود، شیخ مفید این جمله را در کتاب دیگرش مفصل شرح داده است،^(۱) آنجا که می‌گوید: دوران خلافت امیرمؤمنان بعد از پیامبر ﷺ سی سال بوده است، از آن سی سال بیست و چهار سال و شش ماه از هرگونه تصرفی در خلافت منع شد تقیه و مدارا می‌کرد. و پنج سال و شش ماه آن را با جهاد

به ولایت علی اشاره نموده است نه با نام و تعیین حقیقی و اینکه امت اسلامی با واگذاری خلافت به غیر از علی گمراه و کافر شدند...

در مورد ابوالجارود و جارودیه نگاه: کنید به: رجال الکشی/ص: ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۵۱ که اینها شش روایت هستند که برخی از آنها متضمن آن هستند که او کذاب و کافر بوده است با وجود این شیخ مفید شیعه او را در مسلک تشیع قرار می‌دهد، چون شیعه از دیدگاه او همین غلو کاری می‌باشد... و نگاه: طوسی/الفهرست ص: ۱۹۲، الأردبیلی/جامع الرواة: ۳۳۹/۱، القمی/الکنى و الألقاب: ۳۰/۱، و نگاه: ابن حجر/تهذيب التهذيب: ۳۸۶/۳، القمی/المقالات و الفرق ص: ۱۸، نوبختی/فرق الشیعه ص: ۲۱، نشوان/الحوار العین ص: ۱۵۶، المقریزی/الخطط: ۳۵۲/۲، الشهرستانی/الملل والنحل: ۱۵۹/۱، الملطی/التنبیه و الرد ص: ۲۳، أحمد بن المرتضى/المنیة و الأمل ص: ۲۰ و ۹۰، البغدادی/الفرق بین الفرق ص: ۳۰، الرازی/محصل افکار المتقدمین و المتأخرین ص: ۲۴۷، الأشعری/مقالات الإسلامیین: ۱۴۰/۱.

۱- و آن کتاب ارشاد یکی از منابع معتمد نزد شیعه اثنا عشریه می‌باشد، که علمای متقدمین و متأخرین امامیه بر آن اعتماد کرده و آن را از مهمترین منابع در موضوع خود می‌دانند و عنایت و اهمیت بزرگی به آن داده‌اند. مقدمه ارشاد ص: ۷ و نگاه: به توثیق آن نزد ایشان بحار الانوار: ۲۷/۱.

علیه منافقین، اعم از ناکثین، قاسطین و مارقین با حال امتحان سپری کرد^(۱)، و همیشه در معرض فتنه و آزار و اذیت گمراهان قرار داشت، همان‌گونه که پیامبر ﷺ در سیزده سال آغاز نبوت در حالت بیم و هراس و تبعید قرار داشت، و از اجرای احکام منع شده بوده و امکان جهاد با کفار و دفاع از مؤمنین را نداشت، سپس هجرت کرده و بعد از آن ده سال را در جهاد. کارزار با مشرکین و آزمایش با منافقین قرار گرفت، تا اینکه خداوند جلّ جلاله جانش را گرفت و ایشان را در بهشت والای خود قرار داد^(۲).

بنابراین از نظر شیخ مفید وصف تشیع جز بر کسانی که معتقد به ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده‌اند از زمان پیوستن پیامبر ﷺ به رفیق اعلی؛ تا زمان وفات علی صدق نمی‌کند^(۳). و خلافت خلفای سه گانه را صحیح نمی‌دانند.

پس بنابر تعریف ایشان- وصف تشیع بعد از وفات رسول خدا ﷺ جز بر سه نفر از صحابه صدق نمی‌کند و باقی صحابه- از دیدگاه او مانند مشرکین عصر پیامبر ﷺ کافر هستند، و حکومت نیز، حکومت کفر بوده، و علی به صورت تقیه و نفاق در میان آنان زندگی کرده است^(۴). چه اسائه ادبی نسبت به علی علیهما السلام و دیگر صحابه رسول الله ﷺ و اسلام از این بزرگتر می‌باشد؟!.

۱- در «معانی الأخبار» ابن بابویه قمی آمده که: منظور از ناکثین: کسانی هستند که در مدینه بیعت کردند در بصره بیعت با علی را شکستند، و منظور از قاسطین: معاویه و اصحاب وی از اهل شام، و مارقین: اصحاب نهروان می‌باشند. معانی الاخبار ص ۲۰۴.

۲- الارشاد، ص: ۱۲.

۳- همچنین شیخ شیعہ عبدالله شبر در تعریف شیعه تأکید می‌کند بر اینکه لفظ شیعه تنها بر کسانی اطلاق می‌گردد که به خلافت بلا فصل علی بعد از فوت پیامبر ص معتقد باشند. ۰ حق الیقین: ۱/ ۱۹۵

۴- در آینده- انشاءالله- در مبحث حکم منکر امامت اثنی عشریه شواهدی در این باره خواهد آمد.

۳- تعریف سوم «شیعه»

شیخ مفید در تعریف خود از تشیع چیزی در مورد مسئله نص و وصیت نگفته، حال آن که می‌بینیم شیخ طوسی^(۱) معتقد است که وصف تشیع را به اعتقاد داشتن به امام بودن علی^(علیه السلام) آن هم بدینصورت که طبق وصیت پیامبر^(صلی الله علیه و آله و سلم) و اراده خداوند صورت گرفته باشد^(۲).

پس اینجا طوسی اعتقاد به نص را اساس و پایه تشیع به حساب می‌آورد، و به همین دلیل است که او فرقه سلیمانیه زیدیه را از فرق شیعه خارج می‌نماید^(۳)، به دلیل اینکه ایشان قایل به منصوص بودن امامت نیستند بلکه می‌گویند: امامت بر اساس شورا و با دو نفر از مسلمان برگزیده و به با وجود اشخاص برتر امامت افراد غیر برتر هم صلاحیت امامت دارند (با رأی شورا...) و امامت و خلافت شیخین ابوبکر و عمر را به رسمیت می‌شناختند و قبول داشتند^(۴)، و نه تنها آنان را از دایره تشیع بیرون انداخته‌اند، بلکه آن‌ها را بدتر از «نواصب» (دشمنان علی) به حساب آورده‌اند^(۵).

۱- ابوجعفر محمد بن حسین بن علی طوسی که نزد ایشان شیخ امامیه و رئیس طائفه می‌باشد، وی مؤلف یکی از کتب اربعه آنان است آن کتب اربعه‌ای که از نظر آنها به مثابه صحاح سته نزد اهل سنت هستند و این دو کتاب تهذیب الاحکام و الاستبصار، می‌باشند وی در سال ۳۸۵ هـ ولادت و در سال ۴۶۰ هـ وفات نموده است. به شرح حال او در الفهرست ص: ۸۸-۱۹۰، بحرانی / لؤلؤة البحرين ص: ۲۹۳-۳۰۴، قمی الکنی و الالقاب ص: ۳۵۷/۲ و لسان المیزان ابن حجر: ۱۳۶/۵ مراجعه کنید.

۲- تلخیص الشافی: ج ۲ ص ۵۶.

۳- [سلیمانیه: فرقه‌ای از زیدیه هستند که به سلیمان بن جریر زیدی نسبت داده شده اند، و آنها نزد بسیاری از اصحاب فرق سلیمانیه نامیده می‌شوند.

نگاه: کنید به: مقالات الاسلامیین: ۱ / ۱۴۳، اعتقادات فرق المسلمین ص: ۷۸، الملل و النحل: ۱ / ۱۵۹، التبصیر فی الدین ص: ۱۷.

۴- اشعری / مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۴۳.

۵- نگاه: طوسی / التهذیب: ج ۱ ص ۳۶۴، حر عاملی / الوسائل: ۲۸۸/۴.

و به این هم بسنده نکرده‌اند، بلکه در رجال (کشی) آمده است که به تأکید زیدیه از نواصب هم بدترند^(۱). و این حکم اثنی عشریه در مورد تمام فرقه‌های زیدیه‌ای که هم رأی سلیمانیه هستند مانند: صالحیه و بتریه به اجرا در می‌آید^(۲).

و بعضی از شیوخ معاصر ایشان همان راه را می‌پیمایند که طوسی بر آن بوده، و صفت تشیع را منحصر به کسانی می‌داند که اعتقاد به منصوح بودن خلافت علی دارند؛ و می‌گویند: کلمه شیعه علامت و اسم خاص است برای کسانی که به خلافت علی با نص پیامبر ﷺ اعتقاد و ایمان داشته باشند^(۳).

بنابراین ملاحظه می‌شود که مسئله منصوح بودن امامت علی و فرزندان در قدیم و جدید مورد اهتمام زیاد شیعه بوده، لذا- به عنوان مثال- در قدیم می‌بینیم شیخ کلینی در کتاب خود به نام اصول کافی سیزده باب را در مسئله نص در مورد ائمه ترتیب داده که صد و نه حدیث را در خود می‌گیرد^(۴).

و در حال حاضر نیز می‌بینیم یکی از رافضی‌ها کتابی را در شانزده جلد در باره یک حدیث از احادیثی که برای ثبوت وجود نص بر خلافت علی مورد استدلال قرار می‌دهند تألیف می‌کند و آن هم حدیث «غدیر» می‌باشد^(۵)، او کتاب خود را به نام غدیر نام‌گذاری کرده است^(۶)، پس جای تعجب نیست که شیعه عنوان شیعه را به اعتقاد نص امامت مرتبط سازند، ولی نکته شایان توجه این‌که این اهتمام و مبالغه که در مورد نص دارند به سایر عقاید و باورهایی که مورد انکار و تکذیب جمهور مسلمین است سرایت کرده، و

۱- نگاه: رجال الکشی ص ۴۵۹.

۲- صالحیه: پیروان حسن صالح بن حی می‌باشند.

۳- محمد جواد مغنیه / الشیعه فی المیزان ص: ۱۵.

۴- نگاه: اصول کافی ج: ۱، ص: ۲۸۶-۳۲۸.

۵- در بحث ذکر ادله شیعه در مورد مساله امامت بحث تخریج این حدیث و مناقشه آن خواهد آمد.

۶- کتاب الغدیر، نوشته عبدالحسین امینی نجفی، این کتاب پر از مذخرفات، دروغ پراکنی و کفر

گوییهاس آشکار است. نگاه: مسأله التقریب بین السنه والشیعه از آن مؤلف ص: ۶۶.

آن‌ها هر کدام از این گونه عقاید و باورهایشان را ستون و پایه تشیع قرار داده و در اثبات آن‌ها مبالغه می‌کنند، اما هنگامی که علمایشان تشیع را تعریف می‌کنند با اینکه ایشان وصف تشیع را به ایمان به آن‌ها وابسته می‌دانند و تشیع بدون این عقاید معنی ندارد، چنین عقایدی را ذکر نمی‌کنند، به عنوان مثال مسأله رجعت، که در احادیثشان آمده: «... از ما نیست کسی که به بازگشت ما به دنیا ایمان نداشته باشد»^(۱). ولی با همه این‌ها در تعریف شیعه نامی از رجعت نمی‌یابید. همچنین مسئله عصمت امام، و ایمان به خلافت فرزندان علی و غیره در تعریف تشیع ذکر نشده است، بلکه چنین مبالغه‌ای را در قضایای فقهی و فروع دین نیز وارد کرده‌اند، مانند مسئله مُتعه، چنانچه می‌گویند: کسی که اعتقاد به حلال بودن مُتعه (ازدواج) نداشته باشد از ما نیست^(۲).

بنابر این روشن می‌شود که این گروه در این موضوع بر منهجی واضح و سلیمی قرار ندارند.

۴- تعریفات دیگری از شیعه

و اینجا تعریف‌های متفرقه دیگری از شیعه در کُتب قدیم و جدید وجود دارد که از آنچه گفته شد خارج نمی‌شود^(۳).

و بعضی از این تعاریف از این حد هم فراتر رفته؛ بطوریکه اعتقاد به امامت علی بر اساس وصیت رسول الله ﷺ و طبق اراده و خواست خداوند-چون امامیه بر این باورند- واجب می‌دانند، و چنانچه جارودیه معتقدند وصف قرار می‌دهند^(۴).

۱- ابن بابویه / من لا یحضره الفقیه: ۲۹۱/۳، حر عاملی / رسائل الشیعه ۴۳۸/۷، تفسیر صافی ۳۴۷/۱، / بحارالانوار: ۹۲/۵۳.

۲- همان.

۳- از جمله این تعریفات بعضی، تشیع به پیروان علی و مقدم دانستن وی و امامت ربط می‌دهند، نگاه: به: شرح المتعه ۲۲۸/۲.

۴- دائرة المعارف عتبات مقدسه المدخل ص: ۹۱، عن هویة التشیع ص: ۱۲.

و تعاریف دیگری هستند که - در تعریف - رویه خاصی پیدا کرده است که هیچ اشاره‌ای به اصول معروف تشیع ندارد، اینک عالم ایشان شیخ نجاشی احمد بن علی بن احمد بن عباس بن محمد نجاشی، صاحب کتاب «الرجال» معتمد شیوخ امامیه (متوفای در سال ۴۵۰هـ)^(۱)، شیعه را چنین تعریف می‌کند: «شیعه کسانی هستند هنگامی که مردم در نقل از رسول الله ﷺ اختلاف پیدا کرده‌اند به قول علی عمل نموده، و چنانچه در نقل از علی اختلاف پیدا می‌کردند؛ به قول جعفر بن محمد عمل می‌نمودند»^(۲).

ولی اگر از نقل قول از جعفر بن محمد اختلاف پیدا کردند به چه کسی پناه می‌برند؟ در این تعریف جوابی برای این پرسش نمی‌یابیم، مگر توقف کردن در جعفر بن محمد اشاره باشد به این که در نقل جعفر بن محمد اختلاف واقع نمی‌شود، که چنین چیزی خلاف واقع است و گفتار جعفر بن محمد این را تأیید نمی‌کند، و حتی کتاب‌های شیعه این موضوع را تأیید می‌کنند، یا این‌که این عبارت در حیات جعفر بن محمد وضع و ساخته شده که نزد وی توقف نموده، همان‌گونه که نجاشی شیعه آن را نقل کرده است. روی هم رفته مهم این است که این تعریف به ائمه‌ی پیش از جعفر بن محمد اشاره نمی‌کند، چنانچه اشاره به ائمه بعد از او هم ندارد.

از سوی دیگر؛ این تعریف خروج از منهج اسلام است، زیرا ایشان می‌گویند: همین که مردم در نقل از رسول الله ﷺ اختلاف پیدا می‌کردند، به مقیاس‌های معروف ترجیح دادن و ارزیابی درستی که در اختیار داشتند عمل نشد، بلکه فرموده رسول خدا ﷺ را رها کردند و به قول و گفتار علی علیه السلام پیوستند، و هنگامی که نقل از علی مورد اختلاف واقع شده به قول جعفر عمل کرده‌اند، این طور می‌گویند!

باید پرسید: چرا در قول جعفر اختلاف بوجود نمی‌آید ولی در قول رسول الله ﷺ و علی علیه السلام اختلاف به وجود می‌آید؟... آیا جعفر از آن‌ها برتر است؟!

۱- نگاه: اردبیلی / جامع الرواة ۵۴/۱، قمی / الکنی: ۱۹۹/۳.

۲- رجال نجاشی ص: ۹.

تعریف‌های دیگری در کتب اثنی عشریه هست که تشیع و شیعه را مرادف و هم معنی «تقوی و صلاح و استقامت» می‌دانند.

ابو عبدالله می‌گوید: هرکس پرهیزگار باشد، و خدا اطاعت و فرمانبرداری کند؛ شیعه ما به حساب می‌آید. و شیعه جز به تواضع خشوع و امانت شناخته نمی‌شوند^(۱).

و نیز می‌گوید: شیعه علی کسی است که شکم و عورت خود را پاک نگاه داشته باشد، و در راه خدا جهاد استوار داشته باشد، و برای خدا کار کند، و امید پاداش و ترس عقاب خدا را داشته باشد، لذا هر کس را با این صفات یافتید بدانید که آن‌ها شیعه جعفر هستند^(۲).

ابو جعفر می‌گوید: مذاهب، شما را به سوی خود نبرد، به خدا سوگند هر کس خدای عزوجل را اطاعت کند؛ شیعه ما به حساب می‌آید^(۳).

شیخ جابر الله در آخر کتاب: الوشیعه ص: ۲۳۰ مانند این عبارات را از کتب شیعه نقل می‌نماید، سپس به دنبال آن می‌گوید: اینان شیعیان علی هستند که به ورع و جهاد و دوری از گناه صغیره و عداوت، مشهور و معروف بوده‌اند. آنان محبت مسلمانان نخستین را در دل داشتند، دین آنان تقوی بود نه تقیه، دین آن‌ها ولایت برای خدا و پیامبرش و اصحاب و عموم مؤمنان بود. اما آن‌هایی که دینشان تقیه و نفاق، عداوت صحابه و بعضی از اهل بیت و غلو در بعضی دیگر می‌باشد، آن‌ها طبق شهادت ائمه و به اعتراف کتب خود شیعه جزو شیعه به حساب نخواهند آمد و لذا امام زید آنان را رافضه نامیده است نه شیعه.

ب - تعریف شیعه در کتب اسماعیلیه

ابوحاتم رازی - که یکی از بزرگترین داعیان اسماعیلیه است^(۱) - در کتاب خود «الزینة» می‌گوید: «شیعه لقب کسانی است که در زمان حیات پیامبر ﷺ با علی بن ابی

۱- سفینه البحار: ج ۱/۷۳۳.

۲- منبع سابق ۱/۷۳۲.

۳- اصول کافی، ۱/۷۳.

طالب الفت داشتند، و به شیعه او معروف شدند مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر، و آنان را شیعه علی و اصحاب علی می‌گویند...» سپس هر کس معتقد به برتری علی بعد از پیامبر ﷺ باشد، تا امروز هم مصداق این لقب است^(۲). و فرقه‌های بسیاری از این فرقه منشعب شدند که به نام و القاب گوناگون مانند: رافضیه، زیدیه، کیسانیه و غیره ملقب و نام‌گذاری شدند، و همه آنان با وجود تباین و تفاوت آراء در جمله این لقب شیعه قرار می‌گیرند^(۳).

ملاحظه می‌شود که در این تعریف نویسنده ادعا می‌کند لقب شیعه در زمان پیامبر ﷺ بر گروهی مشخص و معین از مردم اطلاق شده است! ولی تاریخ ما چنین چیزی را اثبات نمی‌کند، و تنها شیعه هستند که می‌خواهند با این ادعاها به مذهبشان اصالت و مشروعیت ببخشند.

و در مبحث «پیدایش شیعه» بر این مسئله توضیحات بیشتری داریم. همچنین ملاحظه می‌کنیم که ایشان اساس علاقه این گروه از اصحاب با علی بن ابی طالب را تنها دوستی و الفت قرار می‌دهد و مانند دیگران ادعای وجود نص از جانب خدا و رسول الله ﷺ را ننموده‌اند. چنانچه شیعه می‌گویند.

۱- وی ابوحاتم احمد بن حمدان بن احمد رازی است، از جمله‌ی کتب ایشان: اعلام النبوة، الزینة و غیره می‌باشد. در سال ۳۲۲ هـ متوفا شده. نگاه: به ترجمه وی در: ابن حجر / لسان المیزان ج ۱/ ۱۶۴ و اعلام الاسماعیلیه ص: ۹۷.

۲- اینکه می‌گوید بعد از او: یعنی برتری دادن علی بعد از رسول الله بر سایر صحابه و ممکن است این چنین اطلاقی شامل سایر مردم شود و پیامبران نیز داخل آنان شوند. و در لقب شیعه غلوکنندگان شیعه هم داخل می‌شوند و همان طور که غیر آنان نیز داخل می‌گردند. و معنای دیگری نیز به ذهن متبادر می‌شود و آن اینکه: شیعه یعنی: همه کسانی که قائل به برتری مطلق علی هستند از روز وفات رسول الله تا به امروز، که چنین معنایی نزدیکتر است.

۳- الزینة ص ۲۵۹، در کتاب: الغلو و الفرق الغالية.

ج - تعریف شیعه در منابع دیگر

۱- تعریف اشعری از شیعه

شاید قدیم‌ترین کسی که در مورد مقالات و فرقه‌ها (از غیر شیعیان) که به تعریف شیعه پرداخته است امام اشعری باشد، آن‌گونه که می‌گوید: بدان علت شیعه نامیده می‌شوند چون آنان از علی علیه السلام پیروی کردند و او را بر سایر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مقدم دانستند^(۱).

توضیح این تعریف

این تعریف اشعری که با تعریف برتری دهندگان شیعه یکی است؛ مبنی بر این‌که آنان کسانی هستند که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و سایر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله برتری می‌دهند. ولی شیعه اثنی عشریه تنها مقدم شمردن علی بر سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای استحقاق وصف تشیع کافی نمی‌دانند، بلکه باید حتماً به وجود نص در مورد خلافت بلا فصل علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله اعتقاد و ایمان داشته باشند، لذا طوسی و مفید بعضی از فرقه‌های زیدیه را از دایره تشیع - چنانچه گذشت - خارج می‌نمایند، و می‌توان گفت که تعریف اشعری شامل تمام یا اکثر گروه‌های شیعه می‌شود؛ و تنها در مورد کسانی که قایل به منصوص بودن امامت بلا فصل علی هستند؛ چنانچه رافضیها می‌پندارند خلاصه نمی‌شود.

۲- تعریف ابن حزم

از دیدگاه برخی، دقیق‌ترین تعریف از شیعه تعریف ابن حزم است^(۲) که می‌گوید: «هر کس با شیعیان در این مسئله که علی علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بزرگترین شخص جامعه اسلامی است، و نیز معتقد باشد که او و فرزندان مستحق‌ترین کس برای امامت هستند،

۱- مقالات الاسلامیین، ۶۵/۱.

۲- ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری است، وی در عصر خود تنها عالم اندلس بودند، در سال ۳۸۴ هـ یا ۳۸۳ هـ در قرطبه به دنیا آمده و در سال ۴۵۶ هـ در اندلس وفات یافت از جمله آثار ایشان: المحلی، الفصل و غیره است نگاه: ه به: المقرئ / نفع الطیب: ۲/۲۸۳.

چنین کسی شیعه است، اگرچه در بقیه مواردی که مسلمانان در آن اختلاف نظر دارند؛ با آنان مخالف باشد. ولی اگر در موارد ذکر شده با شیعیان مخالف باشد؛ شیعه به حساب نمی‌آید^(۱).

یکی از رافضیان این تعریف را برگزیده و آن را از دقیق‌ترین تعریف‌ها برای شیعه می‌داند؛ و از تعاریف هم کیشان خود رویگردان شده، و دلیل برگزیدن تعریف ابن حزم را اعتراف به افضلیت و برتری امام علی علیه السلام بر تمام مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و اعتراف به امامت بلافصل او بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و اختصاص امامت به فرزندان او؛ - که اساس و جوهره مکتب تشیع است - را ذکر کرده است^(۲).

اما کسی که عقاید شیعه همچون امامت، عصمت، تقیه و غیره را مطالعه و بررسی کند درمی‌یابد که آنان در هر عقیده‌ای از عقاید خویش اغراق و غلو می‌کنند، چون شیعه‌گری را به ایمان داشتن به این گونه اعتقادات ربط می‌دهند - چنانچه گذشت - و ممکن است این همان چیزی باشد که شهرستانی در تعریف خود از شیعه و اصول تشیع که از جامع‌ترین و شامل‌ترین تعاریف به حساب می‌آید بدان توجه کرده است.

۳- تعریف شهرستانی^(۳)

شهرستانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که به ویژه عیسی را پیروی نموده و قایل به امامت و خلافت وی بر اساس نص صریح و با اشاره هستند، و نیز معتقدند که امامت از فرزندان او تجاوز نمی‌کند، و اگر خلافت از آنان تجاوز نماید؛ یا بر اثر ظلم و ستم

۱- الفصل: ۱۰۷/۲.

۲- عبدالله فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۳۳.

۳- محمد بن عبدالکریم بن احمد ابوالفتح معروف به شهرستانی. سبکی می‌گوید ایشان امام مبارز، مقدم در علم کلام و نظر، ماهر در علم فقه و اصول کلام بوده‌اند از جمله آثار او: الملل و النحل؛ نهایت الإقدام و عقیده می‌باشد در سال ۵۴۸ هـ وفات یافت و در سال ۴۶۷ هـ یا ۴۷۹ تولد یافته است. نگاه: کنید به: طبقات الشافعیه: ۱۲۸/۶ مرأه الجنان ۲۸۴/۳ - ۲۹۰.

دیگران بوده؛ یا این که آن‌ها تقیه کرده‌اند، و نیز معتقداند که امامت قضیه‌ای مصلحتی نیست که مربوط به انتخاب یا انتصاب عموم مردم باشد، بلکه امامت قضیه‌ای اصولی و مانند یکی از ارکان دین است که برای پیامبران علیهم‌السلام جایز نبوده آن را اهمال و یا به مردم واگذار کنند.»

چیزی که همه شیعیان را جمع کرده مقوله‌ی تعیین و منصوب بودن امامت، و واجب بودن عصمت انبیاء و ائمه از گناه صغیره و کبیره، و نیز مقوله ولایت و برائت با گفتار و رفتار؛ جز در حالت تقیه است، ولی برخی از زیدیه در این موارد با آنان مخالفت ورزیده‌اند^(۱).

از این تعریف روشن می‌شود که تمام فرقه‌های شیعه - جز بعضی از زیدیه - بر وجود اعتقاد به امامت، عصمت و تقیه باهم اتفاق نظر دارند، در آینده خواهیم دید که اثنی عشریه قائل به اعتقادات دیگری چون غیبت، رجعت، بداء و غیره نیز می‌باشند.

لازم به ذکر است که امام زید و پیروانش حکم به معصوم بودن نمی‌نمایند، و مردم را از انتخاب و تعیین کسی برای امامت منع نمی‌کنند، لذا امام زید امامت شخص برجسته را جایز می‌دانند اگر چه برجسته‌تر از او هم وجود داشته باشد، و نیز قابل به تقیه نیستند، مثل اینکه شهرستانی به این نکته اشاره می‌کند که می‌گوید: «بعضی از زیدیه در آن یکی با آن‌ها مخالفند».

علی‌رغم این که کسانی از زیدیه قائل به معصوم بودن فاطمه و علی و حسین علیهم‌السلام می‌باشند^(۲). و کسانی هم قایل به وجود نص بر امامت سه نفر: «علی و دو فرزندش هستند»^(۳) و اکثر زیدیه مخالف این قید اخیر هستند^(۴).

۱- الملل و النحل، ۱۴۶/۶.

۲- نگاه: ابن مرتضی / البحر الزخارص: ۹۶، مقبلی / المعلم الشامخ ص: ۳۸۶، ابن عباد / نصره مذهب الزیدیه ص: ۱۶۴، ۱۹۶.

۳- یحی بن حمزه / الرسالة الوزعه: ۲۸.

۴- نگاه: سمرقندی / المعتقدات: ورق ۳۵ مخطوط.

تعریف منتخب از شیعه

به نظر من تعریف شیعه اساساً به دوره‌های پیدایش و شکل‌گیری آنان؛ و مراحل دگرگونی عقیدتی ایشان مربوط می‌شود، چون عقائد و افکارشان پیوسته در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد، پس تشیع در عصر اول غیر از تشیع عصر بعدی است، و لذا در عصر اول فقط کسانی شیعه نامیده می‌شدند که علی را بر عثمان مقدم می‌دانستند، و به این علت است که گفته شده: شیعی و عثمانی. بنابراین شیعه کسی است که علی را بر عثمان مقدم دانسته؛ و عثمانی نیز کسی است عثمان را بر علی مقدم داشته است^(۱).

بنابر این شیخ الاسلام ابن تیمیه یادآور شده که شیعیان دوران علی علیه السلام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را بر علی مقدم می‌داشتند^(۲)، و شریک بن عبدالله -که به تشیع وصف می‌شد- مخالف بود که نام تشیع بر کسانی اطلاق گردد که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقدم می‌داشتند، چون این عقیده خلاف نظر متواتر علی علیه السلام بود، و تشیع هم به معنی یاری و پیروی است، نه مخالفت و طرد کردن^(۳).

ابن بطه از استاد خود معروف به ابن العباس بن مسروق روایت کرده که گفت: محمد بن حمید به ما خبر داد که جریر از سفیان و او هم از عبدالله بن زیاد بن جریر روایت کرده که گفت: ابو اسحاق سبعی به کوفه سفر کرد، شمر بن عطیه بما گفت: برخیزید و به استقبال او بروید، نزد او نشستیم و با وی گفتگو کردند، سپس ابو اسحاق گفت: از کوفه بیرون رفتم و کسی وجود نداشت که در فضل ابوبکر و عمر و پیش انداختن آن‌ها شک و گمان داشته باشد، ولی اکنون چیزهایی می‌گویند، به خدا سوگند نمی‌دانم چه می‌گویند^(۴).

۱- نگاه: ه کن: نشوان الحمیدی را لحوار العینی ص: ۱۷۹، ابن المرتضی رالمنیه والأمل ص: ۸.

۲- منهاج السنه ۶۰/۲ تحقق د. محمد رشاد سالم

۳- نص کلام او قبلاً ذکر شد.

۴- نگاه: ه کن به شرح حال وی در تذهیب التهذیب: ۶۳/۸، الخلاصه ص: ۲۹۱.

وی در زمان خلافت امیر مؤمنان عثمان رضی الله عنه و سه سال قبل از شهادت ایشان متولد شده و تا سال ۱۲۷هـ در قید حیات بوده، و در زمان خلافت امیر مؤمنان علی رضی الله عنه هنوز بچه‌ای بیش نبود. خودش می‌گفت: پدرم مرا بلند کرد تا اینکه توانستم علی را در حال سخنرانی ببینم که موی سر و محاسن او سفید شده بود.

اگر می‌دانستیم چه زمانی کوفه را ترک گفته و کی بدانجا برگشته، بدرستی می‌توانستیم حدس بزنیم که شیعیان کوفه تا چه زمانی علوی بودند و همچون امامشان به برتری ابوبکر و عمر معتقد بودند، و نیز می‌دانستیم چه زمانی از علی جدا شده‌اند و معتقد او مخالفت ورزیدند؛ زیرا او بر روی منبر کوفه افضلیت و برتری دو برادر خود صحابه و وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امتش را در پاک‌ترین زمان به مردم اعلان کردند^(۱). لیث بن ابی سلیم می‌گوید: با شیعیان اولیه برخورد و ملاقات داشتم، کسی را بر ابوبکر و عمر تفضیل و برتری نمی‌دادند^(۲).

و صاحب (مختصر تحفه) می‌گوید: به تأکید کسانی که در زمان خلافت امیر مؤمنان رضی الله عنه مانند مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی می‌کردند، همه حق او را شناخته و قائل به جایگاه فضل و برتری او بودند، و قائل به نقص هیچ‌یک از برادران او که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند، چه رسد به تکفیر و دشنام دادن ایشان^(۳).

لکن تشیع در این سطح پاکی و صفا و سلامت و باقی نماندند، بلکه مبدأ و اعتقاداتشان دگرگون شده و چندین فرقه شدند و به پوشش و چتری تبدیل شد که هر کدام از دشمنان شکست خورده و کینه‌توز و حسود اسلام که فکر نیرنگ و دسیسه علیه اسلام و مسلمین در سر داشته باشد؛ خود را زیر آن پوشش پنهان می‌نمود. لذا می‌بینیم که بعضی از ائمه کسانی را که نسبت به شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) بی‌ادبی کرده و ایشان را طعنه

۱- حاشیه المنتقی ص، ۳۶۰-۳۶۱.

۲- المنتقی ص ۳۶۰-۳۶۱.

۳- مختصر التحفه الاثنی عشریه ص: ۳.

می‌زدند؛ شیعه نمی‌نامند، بلکه آنان را رافضی می‌خوانند؛ چون استحقاق و شایستگی وصف و عنوان تشیع (علوی) را ندارند.

کسی که در مورد دگرگونی و تحولات اعتقادات شیعه شناخت کافی داشته باشد، وقتی که بشنود علمای اهل سنت در کتاب‌های حدیث شناسی در مورد برخی از علمای حدیث‌شناس لقب تشیع را بکار برده‌اند تعجب نمی‌کند، زیرا مفهوم و تعریف تشیع در گذشته با مفهوم فعلی آن بسیار فرق دارد، لذا امام ذهبی هنگام پرداختن به بحث در مورد علمای محدثی که به بدعت تشیع متهم شده‌اند می‌گوید: «بدعت بر دو قسم است: بدعت صغری مانند غلو تشیع یا تشیع بدون بدون غلو، که این پدیده میان تابعین و تابع تابعین زیاد است، با اینکه بسیار اهل ورع، دیانت و صداقت بوده‌اند، و چنانچه احادیث این دسته مردود شمرده شود؛ جمعی از آثار نبوی از بین خواهد رفت، و این یک مفسده آشکار و روشن است، بدعت دوم (بدعت کبری) است مانند رفض کلی و غلو در آن و تحقیر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و دعوت به این اعتقاد، که این نوع از شیعه نه حجت هستند و نه کرامت دارند، و اکنون از این قسم اخیر فردی صادق و امین یافت نمی‌شود، بلکه شعارشان دروغ و کذب و پوشش ایشان تقیه و نفاق است، پس نقل و روایت چنین کسی چگونه مورد قبول واقع می‌شود؟ هرگز قابل قبول نیست.

بنابراین شیعه افراطی و تندرو اول کسی است که عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی از کسانی را که با علی رضی الله عنه درگیر شده‌اند را مورد ذم و نکوهش قرار داده و آنان را دشنام و ناسزا گفته‌اند، و شیعه افراطی در زمان و عرف ما به کسی گفته می‌شود که آن بزرگواران را تکفیر نموده و از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تبری می‌جوید که چنین کسی گمراه و دروغ پرداز است^(۱).

پس تشیع درجات، ادوار و مراحل دارد همان‌گونه که دارای چندین فرقه و طائفه می‌باشد، و فرقه‌ی مورد بحث ما فرقه‌ی اثنی عشریه هستند، و دوره‌ای را که مورد تحقیق

۱- ذهبی / میزان الاعتدال: ۶-۵/۱، ابن حجر / لسان المیزان ج ۱ / ۹-۱۰.

و پژوهش قرار خواهیم داد زمانی است که تشیع مبانی مذهب و عقیده خود را از چهار کتاب مرجع بر می گرفتند که عبارتند از: اصول کافی، تهذیب، استبصار، و من لا یحضره الفقیه؛ که آن‌ها را به جای کُتُب ششگانه‌ی اهل سنت به حساب می‌آوردند، و نیز منابع و مصادر چهارگانه دیگرشان را که به درجه اعتبار آن‌ها رسیده‌اند به چهار اوّل ملحق کردند که عبارتند از: «الوفاء البحار، الوسائل و مستدرک الرسائل»، همچنین بسیاری دیگر از آراء علمای شیعه که معتقدند به درجه‌ی این کتاب‌ها رسیده‌اند.

پیش از این که بحث را حول و محور شیعه به پایان ببریم، اشاره به این نکته خواهیم کرد که از تعاریفات شیعه که در اکثر کتب مقالات وارد شده چنین استنباط می‌شود که عادت آن کتاب‌ها در تعریف و معرفی شیعه (امامیه) بر این بوده، که بگویند: پیروان علی علیه السلام را شیعه می‌گویند و...، و این مسئله منجر به نتیجه‌ای اشتباه می‌شود که با اجماع امت مخالف است، و آن هم این است که علی شیعه و بر اعتقاد و باور شیعه بوده است، حال آن که علی علیه السلام از آنچه شیعه در مورد خود و فرزندان‌ش معتقد بودند و می‌گویند پاک و مبرا هستند، و لذا جهت رفع ابهام باید در تعریف و شیعه قید و بندهایی وضع شود، و گفته شود: «شیعه کسانی هستند که می‌پندارند از علی علیه السلام پیروی می‌نمایند؛ ولی در حقیقت از علی پیروی نکرده‌اند، و علی هم موافق اعتقادات و باور آنان نبوده است». با اینکه گفته شود: آنان ادعای شیعه بودن و طرفداری از علی می‌کنند، یا گفته شود: آنان رافضی هستند، که سابقاً گفته شد، و لذا بعضی از اهل علم از آن‌ها چنین تعبیر کرده‌اند: «رافضیان به شیعه علی منسوب می‌باشند»^(۱).

لذا آنان باز هم بر منهج شیعیان علی که از وی پیروی می‌کنند قرار ندارند، بلکه حرام زاده و رافضی هستند.

پیدایش شیعه و ریشه‌های تاریخی آن

همانا شیعه و اصول و معتقداتشان به طور ناگهانی تولد نیافته‌اند، بلکه مراحل زیادی را

۱- منهاج السنه: ج ۲ ص ۱۰۲

طی کرده و بتدریج شکل گرفته‌اند، سپس به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند. تردیدی نیست که بررسی مراحل تاریخی و فکری و ادواری که تشیع پشت سر گذاشته نیازمند بحث جداگانه و مستقل است، لذا در اینجا بحث از اصل پیدایش و ریشه‌های تاریخی شیعه است و تنها پیگیری مراحل و شکل‌گیری آن فرقه مقصود نیست. بحث را با عرضه بعضی از آراء و نظریات شیعه برگرفته از مصادر معتبرشان شروع خواهیم کرد، سپس بعد از آن به ذکر آراء و نظرات دیگران می‌پردازیم. پس منهج علمی و موضوعی ایجاب می‌کند که ابتدا آراء صاحب نظران در مورد ایشان را اخذ کرد.

رأی شیعه در مورد پیدایش شیعه

آنان در این موضوع نظرشان یکی نیست، و می‌توان در میان تمام آراء و نظریاتی که در کتاب‌های مورد اعتماد ایشان در مورد پیدایش تشیع آمده سه نظریه را برگزینیم، و هر کدام از این آراء را با نقد و مناقشه تعقیب خواهیم کرد.

رأی اوّل

تشیع مسئله‌ای است قدیمی و قبل از رسالت پیامبر ﷺ تولد یافته است. و نیز می‌گوید: هیچ پیامبری نبوده مگر این‌که ایمان به ولایت علی به او پیشنهاد شده است، و شیعه اسطوره‌های زیادی را جهت اثبات این موضوع وضع کرده‌اند، از جمله در «الکافی» از ابی الحسن آمده است که گفته: «ولایت علی در تمام «صُحُفِ انبیاء» نوشته شده، و خداوند هیچ پیامبری را جز به نبوت محمد ﷺ و وصیت علی ﷺ مبعوث نکرده است»^(۱). و از ابی جعفر روایت شده که در خصوص این آیه:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵]

«در آغاز کارها به آدم فرمان دادیم (که از میوه درخت ممنوعه نخورد) اما او ترک فرمان کرد (و از آن خورد، و در اوائل کار) از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.»

۱- کلینی، اصول کافی، ۴۳۷/۱.

در تفسیر آیه گفته‌اند: در مورد محمد ﷺ و ائمه بعد از او به آدم فرمان دادیم؛ پس ترک فرمان کرد و عزم استواری نداشت^(۱).

و (می‌گویند) به این سبب پیامبران اولو العزم؛ اولوالعزم نامیده شده‌اند که در مورد محمد ﷺ و اوصیاء بعد از او و مهدی و سیره ایشان به آن‌ها فرمان شده است، و عزم آنان را بر اعتراف و واقعی بودن آن جمع کرد^(۲).

و در بحار آمده که: پیامبر ﷺ - به گمان آنان - فرمود: «ای علی خداوند هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه او را به ولایت شما چه دوست داشته و یا نه دعوت نموده است»^(۳).

و از ابی عبدالله روایت شده که گفته‌اند: ولایت ما ولایت خداوند است، هیچ پیامبری فرستاده نشده مگر برای آن ولایت^(۴).

و شیخ بحرانی ایشان بابتی برای این موضوع به عنوان: باب در مورد این‌که انبیاء بر ولایت علی و ائمه مبعوث شده‌اند ترتیب داده است^(۵) و می‌گویند: ثابت شده که تمام انبیاء خدا و فرستادگانش و همه مؤمنان به ولایت علی ﷺ جواب داده‌اند، و نیز ثابت گشته که مخالفان او نسبت به ایشان و تمام اهل بیت او کینه داشته‌اند...، بنابراین هرکس از اولین و آخرین او را دوست نداشته باشد وارد بهشت نمی‌شود، و او تقسیم کننده

۱- و این تفسیر از آیه بعید است - بلکه الحاد و کفر نسبت به آیات خداوند می‌باشد. تفسیر این آیه از سلف و غیره آمده: به آدم توصیه کردیم و به وی گفتیم: ای آدم این دشمن تو همسر تو است، پس به تأکید و به دام و سوسه خود، شما را گرفتار نسازد و از بهشت بیرون‌تان نکند. آدم آنچه در این باره به وی فرمان داده شده بود فراموش کرد ترک کرد و اگر دارای تصمیم استوار آن چنانی بود از دشمن خود [ابلیسی که به او حسادت می‌کرد اطاعت و فرمان‌برداری نمی‌نمود، قتاده می‌گوید: «و لم نجد له عزمًا» منظور از عزم صبر است. تفسیر طبری، ۲۲۰/۱۶، ۲۲۲.

۲- کلینی / الکافی: ۱-۴۱۶، و نگاه: ابن بابویه قمی / علل الشرائع ص: ۱۲۲، کاشانی / صافی: ۸۰/۲، تفسیر قمی: ۶۵/۲، هاشم البحرانی / المعجزة ص: ۶۳۵ - ۶۳۶ - مجلسی / البحار: ۳۵/۱۱، ۲۷۸/۲۶ و صفا / لعبائر الدرجات: ص ۲۱.

۳- نگاه: به البحار ۶۰/۱۱، بحرانی / المعالم الزلفی ص: ۳۰۲.

۴- نوری طبرسی / مستدرک الوسائل: ۹۵/۲، المعالم الزلفی ص ۳۰۳.

۵- المعالم الزلفی: ۳۰۲.

بهشت و دوزخ است^(۱).

روایات زیادی در این معنا در بسیاری از کتب معتبر و معتمد ایشان آمده مانند^(۲): و الوافی^(۳)، البحار^(۴)، مستدرک الوسائل^(۵)، الخصال^(۶)، علل الشرائع^(۷)، الصافی^(۸)، البرهان^(۹) و غیره.

حتی حر عاملی صاحب وسائل الشیعه - یکی از منابع مهم آنان در حدیث - می‌گویند: روایاتی از ایشان که می‌گویند: «خداوند هنگام خلق مخلوقات از انبیاء پیمان گرفته است». بالغ بر صد هزار حدیث می‌شود^(۱۰).

شیعیان به این حد هم اکتفا نکرده‌اند، بلکه می‌گویند: خداوند ﷻ ولایت ما را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شهرها عرضه داشت^(۱۱). و لذا عالم ایشان شیخ هادی تهرانی - یکی از آیات عظام و مراجع آنان در عصر حاضر می‌گوید: «بعضی از روایات بر این دلالت می‌کند که به هر یک از پیامبران دعوت برای ولایت علی ﷺ دستور داده شده است، حتی بلکه حتی ولایت علی ﷺ بر هر چیزی عرضه شده، هر چیزی آن را قبول کرد خوب شد و هر چیزی که نپذیرفت فاسد گشت»^(۱۲).

۱- کاشانی / تفسیر صافی: ۱۶/۱.

۲- کلینی / اصول کافی: ۸/۲.

۳- کاشانی / الوافی: ج ۲ ص ۱۵۵، ج ۳ ص ۱۰.

۴- مجلسی البحار ۳۵-۱۵۱، قمی / سفینه البحار ج ۱/۷۲۹.

۵- نوری / مستدرک الوسائل: ۱۹۵/۲.

۶- الصدوق الخصال: ۲۷۰/۱.

۷- الصدوق و علل الشرائع ص: ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۴.

۸- تفسیر صافی ۸۰/۲.

۹- بحرانی: ۸۶/۱.

۱۰- النصوص المهمه ص: ۱۵۹.

۱۱- نوری / مستدرک الوسائل ۱۹۵/۲.

۱۲- هادی تهرانی / و دایع النبوة ص: ۱۵۵.

نقد این نظریه

اینجا آراء و نظراتی وجود دارد که تنها مجرد ارائه آنها برای روشن شدن پوچی چنین نظریه‌هایی کافی است، این رأی هم از آن نوع است، چون فساد و باطل بودن آن از بدیهیات معلوم است، و در قرآن که در دسترس ما است چیزی از این موهومات و پندارها در آن وجود ندارد و یافت نمی‌شود.

به تأکید دعوت پیامبران علیهم‌السلام دعوت به توحید بوده نه به ولایت علی و ائمه - چنانچه آنان افتراء و دروغ‌پردازی می‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«ما پیش از تو پیام‌بری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: هیچ معبود بر حقی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید» و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾ [النحل: ۳۶]

«ما میان هر امتی پیامبر را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید» پس همه پیامبران خدا ملت خود تنها برای عبادت خداوند بی‌همتا دعوت می‌کرده‌اند.

همه انبیاء مانند: نوح، هود، صالح و شعیب علیهم‌السلام به ملتشان می‌گفتند:

﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾ [الأعراف/ ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵]

«برای شما جز خدا معبودی بر حقی نیست، پس تنها خدا را پرستش کنید».

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ..»: به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت بدهند به این که

جز الله معبودی حقّی نیست و محمد فرستاده خداست^(۱).

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا ﷺ هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن فرستاد فرمود: «همانا شما به نزد قومی می‌روید که اهل کتاب هستند، پس اولین چیزی که به آن دعوت می‌کنید باید دعوت به توحید خداوند عزوجل باشد»^(۲).

بنابراین در حدیث صحیح چیزی وارد نشده جز آنچه با این رأی در تناقض است، همان‌گونه که ائمه سلف متفق هستند که اولین فرمانی که بر بنده واجب شهادتین است^(۳). پس آن امر و دستور به ولایت علی که گمان می‌کنند کجاست؟ و اگر ولایت علی ﷺ در تمام صُخُفِ انبیاء نوشته شده؛ چرا تنها رافضی‌ها آن را نقل می‌کنند و غیر از ایشان کسی از آن خبر ندارد؟ و چرا اهل ادیان دیگر آن را ندانسته‌اند؟ اصلاً چرا بحث ولایت در قرآن نوشته نشده که قرآن بر تمام کتاب‌های آسمانی نظارت می‌کند و خداوند عزوجل آن را حفظ و نگهداری می‌نماید؟!.

این چیزی جز ادعای بدون دلیل نیست؛ و اگر کسی عقل و دین و حیا نداشته باشد که جلو او را بگیرد؛ هر اندازه بخواهد می‌تواند در ادعای بدون دلیل غوطه‌ور شود و زیاده‌روی کند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این کتاب‌های انبیاء است که در دست مردم است و پیامبران در آن‌ها ذکر شده، ولی هیچ یادی از علی در آن‌ها نشده است. .. و در میان کسانی از اهل کتاب که مسلمان شده‌اند کسی نگفته علی ﷺ در آن کتاب‌ها ذکر شده است، پس چگونه جایز است گفته شود! همه انبیاء برای ابلاغ و اقرار به ولایت علی

۱- بخاری در کتاب ایمان باب «اگر آنچه توبه کردند و نماز به جای آوردند و زکات دادند راه را برایشان باز نمائید.» ج ۱ ص ۱۱ و مسلم نیز در کتاب ایمان باب امر به جنگ با مردم تا اینکه می‌گویند: لا اله الا الله ج ۱ / ۵۰-۵۲ و دیگران روایت نموده‌اند.

۲- بخاری و مسلم با الفاظی شبیه هم رایت کرده‌اند و لفظ مسلم ذکر نشده؛ نگاه: کنید: صحیح بخاری کتاب وجوب زکات ۱۰۸/۲ و صحیح مسلم کتاب ایمان باب دعوت به شهادتین ۵۱-۵۰/۱.

۳- شرح طحاویه ص: ۷۵.

فرستاده شده‌اند در حالی که چنین مسئله‌ای را برای امت‌هایشان بیان نکرده و کسی آن را از آنان نقل ننموده است؟»^(۱).

و چگونه جرئت می‌کنند این اسطوره را علیه انبیاء علیهم‌السلام بسازند و ادعا کنند که آدم علیه‌السلام و دیگر انبیاء به استثنای اولوالعزم - نسبت به امر ولایت از جانب خداوند بی‌توجه بوده و آن را ترک کرده‌اند؟ این جز بهتانی بزرگ نیست، پس ولایت باطل و دروغ و افترای باطل است نسبت به انبیای خدا علیهم‌السلام.

و از جمله تفاوت‌های عجیب در غلو و افراط بی‌نهایت نسبت به ائمه و جفا و تفریط‌های بی‌حد و مزر نسبت به پیامبران الهی این است که در حق ائمه قائل به عصمت مطلق ائمه هستند، ولی علیه برگزیده‌ترین خلق خدا ادعا می‌کنند که جز پنج نفر که پیامبران اولوالعزم هستند همه انبیاء در امر ولایت مرتکب نافرمانی خدا شده‌اند!!

آیا این دلیل نمی‌شود که سازندگان این اسطوره‌ها ملتی هستند که روح و روانشان از دانش و ایمان خالی و تهی گشته و به جای علم و ایمان پر از کینه و دسیسه علیه مصالحین و برگزیدگان شده است، و می‌خواهند از طریق ادعای تشیع و شعار طرفداری از ائمه به میان مردم رفته و کار آنان را به فساد بکشانند؟ آری! کسی جز انسانی ملحد و حق‌ستیز جرأت چنین افتراهایی را ندارد، مثل اینکه می‌خواهند با این گفته‌ها پیروان ائمه را برتر از پیامبران - به استثنای اولوالعزم - معرفی کنند، با این ادعا که پیروان فرمانبرداری کردند و انبیاء فرمان حق را ترک کردند، واقعاً این گمراهی آشکاری است.

خداوند از انبیاء علیهم‌السلام پیمان گرفته که اگر در حال حیات ایشان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبعوث شود به او ایمان آورده و یاریش دهند، ابن عباس و غیره در تفسیر آیه ذیل چنین گفته‌اند، آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۚ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۚ قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا ۚ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۸۱]

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و (دعوا و موافق با دعوت شما بوده) و آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید به او ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (بدیشان) گفت: آیا (به این موضوع) اقرار دارید و پیمان بر این کار پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم گفت: (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره ی گواهانم».

گویی آنان - مثل عادت همیشه - می‌خواهند آنچه را حق پیامبر ﷺ بوده است؛ برای علی ﷺ قرار دهند، سپس چگونه عهد و پیمان از انسان گرفته نشده به اینکه به تفصیل شریعت محمد ﷺ ایمان داشته باشد و همه را بداند، ولی چگونه معقول است از همه انبیاء عهد و پیمان محبت و دوست داشتن یک صحابه گرفته شود؟

اجماع مسلمانان بر این است کسی که به پیامبر ﷺ ایمان آورده و از او اطاعت کرده باشد، و قبل از این که بداند خداوند ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ را خلق کرده مرده باشد؛ ضرری متوجه ایمانش نمی‌شود، و او را از دخول بهشت ممنوع و محروم نمی‌سازد. پس اگر در میان امت محمد ﷺ چنین باشد چگونه گفته می‌شود: ایمان به یکی از صحابه بر انبیاء واجب است؟^(۱)

قوم و ملتی که این گونه ترهات را تصدیق می‌کند عقل و اندیشه آن‌ها باید کجا باشد! چگونه عهد و پیمان از پیامبران پیشین و امت‌هایشان گرفته شده که به علی در زمان امامت وی ایمان داشته باشند. چنین چیزی - چنانچه شیخ الاسلام می‌گوید - این سخن

۱- نگاه: منهاج السنة ۴/۶۴۶!

دیوانگان است، چون آنان قبل از اینکه خداوند علی را خلق نماید مرده‌اند پس چگونه امیر آنان می‌شود؟! و نهایتاً ممکن است علی علیه السلام امیر و ملت زمان خود باشد، اما ادعای فرمانروایی و ولایت بر کسانی که قبل از او بوده‌اند، و کسانی که بعد از او به دنیا می‌آیند؛ دروغ و ساخته و پرداخته کسی است که نمی‌فهمد چه می‌گوید، و از آنچه می‌گوید خجالت نمی‌کشد. ..

و این گفتار از نوع سخن و کلام ابن عربی طائی و ملحدان متصوف امثال اوست که می‌گویند: «... انبیاء از مشکات و چلچراغ خاتم اولیاء محمد صلی الله علیه و آله که قریب به ششصد سال به وجود آمد در علم خداشناسی استفاده کرده‌اند». بنابراین ادعای آنان در امامت از جنس ادعای آن دسته در مسئله ولایت می‌باشد، و کار هر دو دسته بر کذب، غلو، شرک و دعاوی باطل و متناقض با کتاب و سنت و اجماع سلف امت بنیان گردیده است^(۱).

پس باید پرسید که هدف و مقصود از این گفتارها که دروغ بودنشان از کسی پوشیده و پنهان نیست چیست؟

آیا هدف آن‌ها دور کردن مردم از دین خداست؟!.

زیرا باطل بودن چنین چیزی از بدیهیات روشن و معلوم است، پس هنگامی که این دعاوی را طرح کردند و آن را به اسلام نسبت دادند، و صاحب آن دیانت‌ها و دیگران از آن با خبر شدند، و دیدند با عقل و نقل مشاهده کردند در مورد خود اسلام در شک و تردید افتادند!!.

سپس اهل علم و اندیشه در مورد این تحلیل عجیب و غریب در رابطه با خوب بودن و صلاح و بدی و فساد اشیاء از قبیل جمادات و نباتات و مایعات و غیره چه می‌گویند که شیعه ادعا می‌کنند همه این‌ها مربوط به پذیرش و عدم پذیرش علی بوده است؟!.

انسان دانشمند در این باره چه خواهد گفت..؟! آیا این همان دینی است که می‌خواهد به همه مردم تقدیم نمایند؟ یا اینکه هدف تشویش و معیوب نمودن اسلام و مانع قرار دادن فرا روی آن می‌باشد!!.

باید گفت که چنین رأیی از شیعه جای تعجب نیست، چون آنان همواره اهل مبالغه‌های عجیب و باورنکردنی بوده و حقایق و اخبار متواتر را تکذیب می‌نمایند، و آنچه عقل و نقل به کذب و دروغ بدون گواهی و شهادت می‌دهند تصدیق می‌کنند، وقتی در مورد کسی که ادعا می‌کنند امام آنهاست چنین نظری دارند، قطعاً در مورد دشمنان ائمه و شیعه - به اعتقاد خودشان - مشابه همین را خواهند گفت، همان‌گونه که درباره دو خلیفه راشد و بزرگوار پیامبر ﷺ (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) بعنوان گفته‌اند: «در روایت آمده که زمانی که امام قائم ظهور کرد آن دو را زنده خواهد کرد، و تمام گناه و فساد که (از آدم تا آخر الزمان) در دنیا روی داده، حتی قتل قابیل و هابیل، و به چاه انداختن انداخته شدن یوسف توسط برادرانش، و انداخته شدن ابراهیم در آتش و سایر جرم و جنایت‌ها را به گردنشان می‌اندازد».

و از صادق نیز روایت کرده‌اند: «هیچ سنگی از جای تکان نخورده و هیچ خونی ریخته نشده مگر اینکه به گردن آن دو (یعنی خلیفه اول و دوم) می‌باشد»^(۱).

رأی دوم (از آراء شیعه)

بعضی از رافضیان در قدیم و جدید می‌پندارند که رسول خدا ﷺ کسی است که تخم تشیع را کاشته و شیعه در عصر وی پدیدار گشته‌اند و در زمان ایشان رضی الله عنهما بعضی از صحابه از علی رضی الله عنه پیروی نموده و قایل به ولایت او بوده‌اند.

قمی می‌گوید: «اولین فرقه شیعه؛ فرقه علی بن ابی طالب بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وی به شیعه علی موسوم بودند، آنان به وابستگی کلی با علی و قول به امامتش معروف بودند، از جمله آنان: مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، ابوذر جندب بن جناده غفاری و عمار بن یاسر مزحجی و... بودند، و ایشان اولین کسانی از این امت بودند که به اسم تشیع موسوم گشتند»^(۲).

۱- بحرانی / درة نجفیه ص ۳۷، و نگاه: به رجال الکشی، ص ۲۰۵-۲۰۶، الانوار النعانیه، ۸۲/۱.

۲- المقالات و الفرق ص ۱۵.

و نوبختی و رازی^(۱) هم در این رأی با او شریک‌اند^(۲).

محمد حسین آل کاشف الغطا متوفای سال ۱۳۷۳ هـ می‌گوید: اولین کسی که اقدام به کاشت تخم تشیع در زمین و مزرعه اسلام کرد خود صاحب شریعت بوده است - یعنی تخم تشیع همزمان با بذر اسلام - پهلوی به پهلوی و در کنار هم به طور یکسان قرار داشته^(۳)، و کشت کننده خود متعهد آبیاری و پرورش آن شده تا اینکه رشد و نمو نموده و در حال حیات ایشان شکوفا شد و بعد از وفات او ثمر داد^(۴).
این رأی طائفه‌ای از شیعه معاصر است^(۵).

مناقشه این رأی

اول این که ملاحظه می‌شود که این رأی را برای نخستین بار قمی در کتاب خود «المقالات و الفرق» و نوبختی در کتاب: «فرق الشیعه» گفته‌اند، و می‌توان گفت مهم‌ترین اسباب رشد و توسعه این رأی این است که بعضی از علمای مسلمان ریشه‌های پیدایش تشیع را به منشأهای بیگانه ارجاع می‌دهند، آن هم به دلیل وجود نشانه‌های روشن که چنین مسئله‌ای را به اثبات می‌رساند، و در ادامه در این کتاب خواهد آمد. به همین علت شیعه جهت مشروعیت بخشیدن به تشیع و رد ادعای مخالفان مبنی بر این که اصل و ریشه

۱- شبی در نقل رأی نوبختی دچار توهم شده، چون این گفته را به وی نسبت داده‌اند که ایشان گفته است: تشیع بعد از وفات رسول خداص پدید آمده نگاه: ه کن به «الصله بین التصوف و التشیع ص

۲۲، و رازی نگاه: ه کن به: رازی از شیخ اسماعیلیه الزینه ص ۲۰۵ مخطوط.

۲- فرق الشیعه ص: ۱۷.

۳- توجه کن به این اعتراف از ایشان، یعنی تخم تشیع غیر از تخم اسلام است.

۴- اصل الشیعه ص: ۴۳.

۵- نگاه: ه کن به: محسن العاملی / أعيان الشیعه: ۱/ ۱۳، ۱۶، محمد جواد مغنیه / الاثنا عشریه وأهل البيت

ص: ۲۹، هاشم معروف / تاریخ الفقه الجعفری ص: ۱۰۵، الوابلی / هویه التشیع ص: ۲۷، الشیرازی /

هكذا الشیعه ص: ۴، محمد الحسنی / فی ظلال التشیع ص: ۵۰-۵۱، الزین / الشیعه فی التاريخ ص:

۲۹، ۳۰، المظفر / تاریخ التشیع ص ۱۸، الصدر / بحث حول الولاية ص: ۶۳، أحمد تفاحه / أصول

الدین: ص ۱۸، ۱۹.

تشیع به ریشه بیگانه برمی‌گردد، بپا خاستند و این ادعاها را مطرح کردند، و برای اثبات و تأیید آن هر وسیله‌ای را به کار انداختند، و روایات بسیاری در این رابطه ساخته و پرداخته نمودند^(۱)، و آن‌ها را به رسول خدا ﷺ نسبت داده و ادعا می‌کنند که آن‌ها از طریق اهل سنت روایت شده‌اند، در حالی که هیچ کدام از دانشمندان اهل سنت از آن روایات خبر نداشته و شریعت نیز نقل نکرده است، بلکه اکثرشان موضوع و ساخته شده‌اند، یا به این که طریق روایتشان مذموم است و یا دور از تأویلات باطل آنان می‌باشند^(۲).

دوم اینکه چنین رأیی هیچ اصلی از کتاب و سنت نداشته و سند تاریخی ثابت شده‌ای بر آن وجود ندارد، بلکه آن دیدگاهی است مخالف با اصول اسلام و منافی حقایق ثابت شده می‌باشد، در حقیقت اسلام جهت جمع نمودن این امت بر یک کلمه مساوی آمده است، و با فرقه و احزاب آن را متفرق نمی‌کند، و نزد پیامبر ﷺ شیعه بودن و سنی بودن و غیره مطرح نبوده است و خداوند سبحان هم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ [آل عمران: ۱۹]

«بی‌گمان دین و حق و پسندیده نزد خداوند اسلام است.» نه اینکه تشیع و یا دیگری، در حالی که خودشان هم اعتراف می‌کنند که «به تاکید تخم تشیع با تخم اسلام در کنار هم پهلوی به پهلوی کاشته شده است». پس به تاکید تشیع غیر از اسلام است، خداوند جلّ و علا می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...﴾ [آل عمران: ۸۵]

«هر کس که غیر از اسلام آئینی برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود.»

۱- به عنوان نمونه نگاه: ه کن به: الموضوعات ابن الجوزی ۳۳۸/۱ و صفحات بعدی، الشوکانی / الفوائد المجموعه ص ۳۴۲ و بعدی، الکتانی / تنزیه الشریعه ج ۳۵۱/۱ و بعد از آن‌ها، و آنان نیز وسایل و مسالکی جهت استدلال و احتجاج علیه اهل دارند که در دو کتاب خود به نام: فکره التقریب چیزهایی بر موری آنها نوشته‌ام ص: ۵۱ و صفحات بعدی.

۲- ابن خلدون / المقدمه: ج ۵۲۷/۲ به تحقیق دکتر علی عبدالواحد وافی.

از جمله حقایق تاریخی متواتر و غیر قابل انکار که یاوه و مزخرف بودن چنین دیدگاه متنافی با حقیقت را بیان می‌کند اینکه در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شیعه وجود نداشته‌اند^(۱).

بعضی از علمای تشیع که در انکار و ردّ کردن حقایق متواتر و غیر قابل انکار هم مهارت و چیرگی خاصی هم دارند؛ چاره‌ای جز اعتراف به این حقایق روشن و متواتر نداشته‌اند. آیت‌ا... و مجتهد بزرگ عصر خود؛ محمد حسین آل کاشف الغطا می‌گوید: «... در آن زمان (زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تشیع و شیعه مجالی برای ظهور پیدا نکردند، چرا که اسلام بر برنامه‌های استوار و محکم خود جاری بود. ..»^(۲).

یکی دیگر از علمای ایشان محمد حسین عاملی نیز همین اعتراف کرده و می‌گوید: «کلمه شیعه بعد از این که ابوبکر به خلافت رسید و مسلمانان یک فرقه واحد گشتند تا اواخر خلیفه سوم فراموش شده بودند»^(۳).

و ما هم می‌گوییم: درست که فراموش شده بود چون اصلاً وجود نداشت، پس چگونه فراموش شده بود و آشکار نمی‌گردید، ولی از دیدگاه شما- چنانچه به صورت متواتر در کتاب‌هایتان وارد شده و نقل آن خواهد آمد- حکومت کفر بود، و می‌پرسیم: آیا مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چند فرقه بودند و در زمان سه خلیفه یک دسته واحد بوده‌اند؟!.

سوم این که ادعا می‌کنند که فرقه شیعه متشکل از عمار، ابوذر و مقداد بوده است. پس آیا این افراد یکی از عقاید شیعه از قبیل ادعای وجود نص، تکفیر شیخین (ابوبکر و عمر) و بیشتر اصحاب داشته‌اند، یا این که آنان برائت و دشنام‌گویی و نفرت و انزجار خود را نسبت به ایشان ابراز داشته‌اند. ..؟ خیر، هرگز چنین چیزی وجود نداشته است، کل

۱- شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گویند: در زمان خلافت ابوبکر و عثمان به نام شیعه وجود نداشت و عنوان شیعه به کسی نسبت داده نشده است منهاج: السنه ۶/۲ تحقیق د. محمد رشاد سالم.

۲- اصل الشیعه ص: ۴۸.

۳- الشیعه فی التاریخ ص ۳۹-۴۰.

ادعاهای شیعه که در این رابطه به راه انداخته‌اند و کتاب‌های بی‌شماری را از آن پر کرده‌اند؛ توهمی بیش نیست که خیالات کینه‌توزان و دشمنان کینه‌توز آن را بافته است^(۱). ابن مرتضی (که شیعه زیدی است) می‌گوید: اگر ادعا کنند که ابوذر غفاری، مقداد بن الاسود و سلمان فارسی در شیعه‌گری سلف ایشان هستند چون قایل به امامت علی علیه السلام بوده‌اند، چیزی که آنان را (در این ادعا) تکذیب می‌کند این حقیقت است که این افراد نه از شیخین اظهار برائت کرده‌اند و نه آن‌ها را دشنام گفته‌اند، آیا نمی‌بینی که عمار در کوفه!^(۲) و سلمان فارسی در مدائن کارگذار عمر بن خطاب بودند^(۳). این حقایق تاریخی ثابت و غیر قابل انکار تمام دعاوی را که شیعه طی چندین قرن ساخته و پرداخته نابود و متلاشی می‌سازد.

چهارم، شیخ موسی جار الله معتقد است که این چنین گفتارهای شیعه مبالغه‌ای قبیح و فاحشی است که از حد و مرز هرگونه ادبی تجاوز کرده و افتراء بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بازی با کلمات می‌باشد، وی از گفته ایشان که می‌گویند: «اولین کسی که تخم وسیع را در مزرعه اسلام کاشتند خود صاحب شریعت بوده است». تعجب کرده و می‌گوید: آن تخم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاشت چه نوع تخمی بود که خوشه‌های آن لعن و تکفیر اصحاب و بهترین اشخاص امت و اعتقاد به تحریف قرآن به دست منافقین، و اعتقاد به گمراه بودن اتفاق امت و.... بود. این بذر چه بود که اعتقاد حق را منجلا ب گمراهی‌های شیعه ناپدید ساخت؟!^(۴).

۱- همان‌طور که می‌گویند: «.. زبیر و مقداد و سلمان سرشان را تراشیدند که با ابوبکر بجنگند. ..» رجال الکشی شماره ۲۱ ص ۱۳۳ و اخبار و روایات آنان در این باره چندین کتاب را پر کرده است. .. و از روایت سابق ملاحظه می‌شود: که آنان زبیر را ذکر کرده‌اند در حالی که زبیر یکی از کسانی بوده که بعدها با علی جنگیده و فراموش کرده‌اند که ابوذر، و عمار و آل البیت ذکر نمایند.

۲- نگاه: به: ابن الاثیر / اسد الغابة: ج ۴ ص ۶۴، ابن حجر / الاصابه: ۵۰۶/۲، ابن عبد البر / الاستيعاب: ۴۷۳/۲.

۳- طبقات ابن سعد: ۸۷/۴، المنیة و الأمل ص: ۱۲۴-۱۲۵.

۴- الوشیعه ص: مه.

رأی سوم

تاریخ ظهور و پیدایش شیعه را روز جنگ جمل قرار می‌دهد. ابن ندیم می‌گوید^(۱): «همانا علی با طلحه و زبیر جنگد تا او را به امر خدا برگرداند، لذا کسانی را که در این قضیه از او تبعیت و پیروی کردند شیعه نامید، و می‌گفت: شیعیان من، و آن‌ها را اصفیاء، اولیاء پولیس پنج شنبه، و اصحاب نام نهاده بود^(۲)».

به نظرم این نظریه منحصر به ابن ندیم می‌باشد، و ظاهراً ایشان اشاره دارد به تاریخ ظهور شیعه (و طرفداران عای^(ع)) به معنای یاری کنندگان و پیروان و تاریخ اطلاق نمودن عنوان شیعه بر هواداران و انصار علی^(ع) و اینکه او^(ع) آنان را به شیعه ملقب نموده، و آنان را شیعیان من می‌گفت.

تردید نیست که این گفته بر آغاز اصول فکری تشیع دلالت نمی‌کند، پس منظور ایشان در اینجا معنای لغوی شیعه؛ یعنی انصار و طرفدار است، از این روی القاب دیگری همچون: اصحاب و اولیاء را که بر این معنا دلالت می‌کند به کار برده، همان‌گونه که اسناد تاریخی - چنانچه گذشت - ثابت کرده‌اند که لقب «شیعیان من» را همان‌گونه که علی^(ع) برای طرفداران خود به کار می‌برد؛ معاویه^(ع) نیز آن را به کار برده است.

دکتر مصطفی کامل شیبی - شیعه معاصر - این رأی ابن ندیم را غریب توصیف می‌کند، زیرا تشیع را لقبی می‌داند که علی شخصاً آن را بر اصحاب و یاران خود اطلاق نموده است^(۳).

من نمی‌دانم چه غرابتی در این است که علی یاران خود را به «شیعیان من» بخواند. اما دکتر نشار بر این باور است که در کلام ابن ندیم نوعی غلو وجود دارد^(۴). ولی صورت آن غلو را که کلام ابن ندیم را بدان توصیف می‌نماید ذکر نکرده است.

۱- محمد بن اسحاق بن محمد بن یعقوب ندیم، وی معتزلی بوده که به تشیع گرویده است. از جمله آثار وی: الفهرست است، متوفای سال ۴۳۸ هـ می‌باشند، لسان المیزان: ۷۲/۵.

۲- ابن ندیم / الفهرست ص ۱۷۵.

۳- الصلوة بین التصوف و الشیعة ص: ۱۸.

۴- نشاء الفكر الفلسفی: ۳۲/۲.

آراء غیر شیعه در مورد پیدایش تشیع

رأی اول

اینکه تشیع بعد از وفات رسول خدا ﷺ پدید آمده است چون کسانی بودند که علی ﷺ را بر حق‌ترین شخص برای امامت می‌دانستند. و گروهی از قدما و معاصرین، از جمله علامه ابن خلدون، احمد امین، و بعضی از خاورشناسان نیز چنین اظهارنظر کرده‌اند، و مبنای این رأی آن است که بعضی وجود تفکر و نظریه‌ای را نقل کرده‌اند که مدعی بود اولوئیت خلافت برای خویشاوندان رسول خدا ﷺ است.

ابن خلدون می‌گوید: «بدان که مبدء و سرچشمه‌ی این دولت - یعنی دولت شیعه - این است که هنگام وفات رسول خدا ﷺ اهل بیت معتقد بودند که آنان حقدارترین مردم به امر حکومت هستند، و بر این باور بودند که خلافت از آن مردان ایشان است نه کس دیگری»^(۱).

احمد امین می‌گوید: بذر اول شیعه جماعتی بودند که رأی ایشان بر این بود که بعد از وفات رسول خدا ﷺ اهل بیت او ﷺ شایسته‌ترین مردم هستند که جانشین ایشان شوند^(۲).

مناقشه‌ی این رأی

مستند و تکیه‌گاه صاحبان این رأی و دیدگاه قرابت و خویشاوندی را برای اولوئیت و برحق بودن نشستن بر مسند خلافت و امامت است، و تردیدی نیست که اگر کسانی

۱- العبر ۱۰۷/۳-۱۷۱.

۲- حجة الاسلام ص: ۲۶۶، و نگاه: به: ضحی الاسلام ج ۲۰۹/۳، و دکتر علی خربوطلی می‌گوید: ما معتقدیم که تشیع بعد از اینکه خلافت به دست ابوبکر افتاد شروع شد نه اینکه علی بن ابی طالب الاسلام و الخلافه ص ۶۲، همان طور که محمد عبدالله عنان چنین اظهارنظر می‌کند نگاه: تاریخ الجمعیات السریة ص: ۱۳ کما اینکه بعضی از مستشرقین چنین گفته‌اند. نگاه: ه: دائرة المعارف الاسلامیه: ۵۸/۱۴.

بوده باشند که علی را بیش از همه سزاوار امامت دانسته باشند به چون خویشاوند رسول خدا ﷺ بود، در حقیقت رأی دیگری هم بود که قایل به امامت سعد بن عباد بود، و می گفتند باید امامت از انصار باشد، چنین چیزی هم بر پیدایش و تولد فرقه یا حزب مشخص دلالت نمی کند، اختلاف آراء نیز امری طبیعی است و از مقتضیات نظام شورا در اسلام می باشد، پس آنان در یک مجلس بودند؛ اما آراء و نظراتشان متعدد بود، و تا به توافق نرسیدند از هم جدا نشدند؛ و این گونه نزاع و اختلافات طبیعی بوده و اختلاف به حساب نمی آید^(۱). چون همگی بدون استثناء تحت اطاعت و فرمانبرداری ابوبکر^(۲) درآمدند، علی هم گوش به فرمان ابوبکر بود و از او اطاعت می کرد و در ملائع عموم مردم با او^(۳) بیعت نمود و برای جنگ با بنی حنیفه به پاخواست^(۴)، و همگی - با صمیمیت و وحدت کلمه - برای فرمانبرداری از ائمه؛ خون و جان و نفیس ترین دارایی خود را به همان شیوه که برای پیامبر ﷺ نثار کردند، برای ایشان هم نثار می کردند^(۵).

و اگر این ایده که قائل به سزاوار بودن قرابت و خویشاوندی برای امامت بود، دلیل بر کاشت تخم و دانه تشیع در زمان پیامبر ﷺ باشد، حتما باید در زمان ابوبکر و عمر ظهور می کرد و ثمر می داد، لکن این هم نظریه ای است که اگر ثابت هم باشد مانند سایر آراء است که در مورد اجتماع سقیفه برانگیخته اند، به محض این که بیعت صورت گرفت؛ پنهان شدند و همگی به توافق رأی رسیدند، موضع علی بن ابی طالب^(۶) این گونه آراء و بقای آن ها را میان صحابه نفی می کند، زیرا از چند طریق به تواتر از علی^(۷) روایت شده که روی منبر کوفه گفت: «بهترین افراد این امت بعد از پیامبرش^(۸) ابوبکر، سپس عمر

۱- ابن تیمیه / منهاج ۳۶/۱.

۲- الجوینی / الارشاد ص ۴۲۸.

۳- الناشئ الاکبر / مسائل الامامه ص: ۱۵.

است»^(۱). پس چگونه غیر از امام علی علیه السلام آن شایستگی را در او دیده‌اند که خود ندیده است؟!.

در عهد ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شیعه نه وجود خارجی داشته و نه نامی از آنان برده شده است، پس چگونه می‌گویند یلا فاصله بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجود پیدا شده‌اند^(۲). و چنانچه گذشت؛ بعضی از علمای شیعه به این حقیقت اعتراف کرده‌اند.

۱- ابن تیمیه می‌گوید: از قریب هشتاد طریق و بیشتر از علی روایت شده که ایشان روی منبر کوفه گفته. ... در صحیح بخاری به ویژه از روایت رجال همدان که علی در آن روایات گفته‌اند: اگر می‌شد دروازه‌بان بهشت باشم به همدان می‌گفتم: با سلامت داخل شوید، از روایت سفیان ثوری از منذر ثوری هر دو آنان از همدان روایت نموده‌اند، بخاری می‌گوید: محمد بن کثیر، خبر داد او از سفیان از جامع ابی راشد از ابو یعلی از محمد بن حنیفه گفت: از پدرم پرسیدم بهترین کس بعد از پیامبر ص چه کسی هستند؟ گفت: ابوبکر، گفتم بعد از ابوبکر؟ گفت عمر. و ترسیدم که بگویم عثمان. لذا گفتم بعد از عمر شما هستید، ایشان گفتند: «بنده فردی از مسلمانان بیشتر نیستم» صحیح بخاری شرح فتح الباری، کتاب فضایل صحابه باب فضل ابوبکر ج ۷ ص ۲۰.

ابن تیمیه فرمود: امام علی این را خطاب به پسرش که نزد او تقیه نکرده است فرمود، الفتاوی: ۴۰۷/۴-۴۰۸ منهاج السنه ۴/۱۳۷-۱۳۸

۲- آنچه بعضی می‌گویند جماعتی بعد از وفات پیامبر ص پیدا شدند که علی را برای امامت سزاوارتر دانستند. هیچ اصلی ثابت شده‌ای در تاریخ ندارد، و به نظر می‌رسد که عمده‌ی این اقوال روایت یعقوبی در تاریخ خودش باشد، و روایاتی که می‌گویند: جماعتی از آنان که عبارتند از سلمان فارسی، ابوذر، عمر و مقداد که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و به سوی علی گرویدند. تاریخ یعقوبی: ۱۲۴/۲. و باید از روایات یعقوبی و مسعودی - به دلیل تمایل آن دو به رافضی‌ها - به ویژه در مسائلی که موافق گرایش مذهبشان و نقل‌ها مختص به آنان می‌باشد، باید حذر نمود. قاضی ابوبکر ابن العربی می‌گوید: «غیر از طبری به سخن هیچ مورخی گوش ندهید، در غیر این صورت دچار مرگ سرخ و درد بزرگ خواهید شد» و در مورد مسعودی مورخ می‌گوید: مبتدع و متقلب است. العواصم من القواصم ص: ۲۴۸-۲۴۹.

همچنین چون طبری با سند روایت می‌کند لذا بررسی و نتیجه‌گیری از آنها سهل‌تر است.

رأی دوم

تشیع علی بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه شروع شد. ابن حزم می‌گوید: سپس عثمان خلافت را در دست گرفت و دوازده سال ادامه داشت، و با وفات ایشان اختلاف حاصل شد و قضیه رافضی‌ها آغاز گردید^(۱) و کسی که تخم تشیع را کاشت عبدالله بن سبأ یهودی بود^(۲).

و شخصی که در اواخر عهد عثمان جنبش شیعه‌گری را بنا نهاد، آن‌گونه که گروهی از محققین قدیم و معاصر تأکید دارند ابن سبأ بوده، پس ایشان اولین سنگ بنا و اساس مذهب شیعه می‌باشند^(۳). و ذکر او در کتب شیعه و سنی بطور یکسان به صورت متواتر

۱- الفصل: ۸/۲، و گروهی از علما و محققین همچون ابن حزم گفته‌اند، امثال: شیخ عثمان بن عبدالله حنفی صاحب کتاب «الفرق المتفرقه بین اهل الزيغ و الذندقه». نگاه: کنید: به همان کتاب صفحه‌ی ۶. و مستشرق: فلهوزن و نگاه: ه کن به: الخوارج و الشیعه: ص ۱۲۲.

۲- عبدالله بن سبأ در رأس طائفه سبئیة بود که قائل به الوهیت علی بودند همان گونه که قایل به برگشت وی بعد از مرگ بودند و همواره به صحابه طعن زده و بدگویی می‌کردند، اصالت عبدالله بن سبأ اهل یمن و یهودی بوده، و به اسلام تظاهر به اسلام تظاهر می‌کرد، و جهت نشر فتنه و آشوب به حجاز، سپس به بصره و کوفه سفر کرد، و در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه وارد دمشق شد، و مردم آنجا او را بیرون راندند، سپس به مصر رفت و به صورت آشکار بدعت را نشر می‌کرد، ابن حجر می‌گوید: عبدالله بن سبأ از جمله افراطیان ملحد و گمراه و گمراه‌کننده بود، گمان می‌کنم که علی او را در آتش می‌اندازد. اخبار فتنه‌گری و تأمر او و همفکرانش در کتب «الفرق و الرجال» و تاریخ و غیر از اینها از منابع اهل سنت و تشیع به صورت فراوان ذکر شده است.

۳- به عنوان نمونه ابن تیمیه که معتقد است که ابن سبأ اول کسی است که قایل به عصمت علی و وجود نص در مورد خلافت بوده است و اینکه ابن سبأ خواست همچون پولس که آیین مسیح را تباه کرد، او هم دین اسلام را نابود سازد. مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه / جمع: عبدالرضا بن قاسم: ۱۵۱۸/۴. و همچنین ابن المرتضی در کتاب خود: المنیه و الامل ص: ۱۲۵، و از معاصرین - برای نمونه - ابوزهره در مورد عبدالله بن سبأ گفته: او همان طاغوت بزرگی بود که در رأس کینه‌توزان و نیرنگ بازان علیه اسلام و مسلمانان قرار داشت، به این معنی که ایشان قایل به برگشت علی بوده و وصی بودن او بود و برای این مسئله تبلیغ می‌نمود.

نقل شده است^(۱). بحث این فرد به صورت متواتر در کتب اهل تشیع و اهل سنت به صورت مساوی آمده است.

دسته‌ای از شیعیان معاصر می‌خواهند بدون دلیل واقعی؛ و تنها با نیش قلم، وجود ابن سبأ را نفی و انکار نمایند^(۲).

بلکه برخی از آنان ادعا می‌کنند که عبدالله بن سبأ عمار بن یاسر است^(۳). چنین ادعاهایی تلاش یا دسیسه‌ای برای تبرئه یهودیان از توطئه علیه مسلمین می‌باشد، همان‌طور که تلاش و نیرنگی است برای مشروعیت بخشیدن به شیعه و رد ادعای مخالفان که اصل تشیع را به یهودیت ارجاع می‌دهند.

قدمای اهل سنت و تشیع بطور مساوی اتفاق نظر دارند بر این‌که ابن سبأ یک حقیقت واقعی و شخصیت تاریخی بوده، پس چگونه چیزی انکار می‌شود که دو گروه بر آن اجماع کرده؟ اما ادعای اینکه ابن سبأ همان عمار بن یاسر بوده؛ قولی است که عقل و نقل و تاریخ آن را رد می‌نماید، چگونه عقاید ابن سبأ به عمار چسبانده می‌شود، آیا این هم بخشی از متهم ساختن اصحاب و طعن و بدگوئی نسبت به آنان نیست؟!.

۱- نگاه: کنید به: تاریخ المذاهب الاسلامیه: ۳۳/۳۱/۱، و سعید افغانی که معتقد است ابن سبأ یکی از پهلوانان جمعیت سری تلمودیّه بوده که هدفشان براندازی حکومت اسلامی بوده است و اینکه آنان به نفع دولت روم فعالیت می‌کردند «نگاه: کنید به: عائشه و السیاسة ص: ۶۰» و القصیمی فی الصراع: ۴۱/۱.

۲- مانند: مرتضی عسکری، در کتاب خود «عبدالله بن سبأ» ص: ۳۵ و صفحات بعد از آن.

۳- مانند: علی وردی در کتابش وعاظ السلاطین ص: ۲۷۴، و شیعه دیگری به نام: مصطفی شیبی در کتاب خود الصلوة بین التصوف و التشیع ص: ۴۰-۴۱ از او تبعیت کرده است و استاد علی بصری بر این باور است که وردی در این گونه آراء مقلد استاد هدایت و حکیم استاد دانشگاه لندن بوده‌اند، و معتقد است که در کتاب خود «تخس امام» یعنی امام اول آنها پخش کرده است و «وردی» در کتاب خود «وعاظ السلاطین» تقریباً شرح حال وی را بیان کرده استنگاه: مجلة الثقافة الاسلامیة / بغداد شماره ۱۱ سال اول، مقاله در مورد بصری به عنوان «من طلاب شهرة علی الوردی».

لازم نمی‌دانم زیاد روی این بحث توقف کنم، زیرا بررسی‌های موضوعی و جامع را در این قضیه انجام داده‌ام^(۱) لذا نیازی به طول و تفصیل ندارد، بلکه کافی است - در اینجا - به چند دلیل به کُتب معتبر تشیع در رابطه با ابن سبأ استشهاد می‌کنم، اول به خاطر همسویی با رویه بحث که اعتماد بر اصول آنان می‌باشد، ثانیاً به دلیل اینکه از سوی شیعه وجود ابن سبأ انکار می‌شود، پس کتابهای معتمد خودشان این ادعایشان را در اساس ساقط می‌سازد. سوم به علت این‌که با ارائه و عرضه کردن آراء موجود در کتاب‌های شیعه در مورد ابن سبأ تصویری از تشیع و ریشه‌های آن - که موضوع این بحث است - از کلام خودشان نشان داده می‌شود.

با وجود آن همه دلیل؛ آیا کتاب‌های شیعه در رابطه با ابن سبأ چه می‌گویند؟... سعدبن عبدالله قمی که استاد، فقیه و از سرشناس‌ترین شیعیان است - آن‌گونه که نجاشی شیعه او را توصیف می‌نماید^(۲) - به وجود ابن سبأ اعتراف کرده و حتی نام بعضی از همراهان وی را که در این فتنه و دسیسه‌گری با او همدست بوده‌اند ذکر می‌نماید؛ و گروهش را به فرقه سبئیة ملقب می‌سازد، و نیز بر این باور است که این فرقه اولین فرقه‌ای است در اسلام که غلو و زیاده روی کرده‌اند، و ابن سبأ را اولین کسی می‌داند که آشکارا در مورد

۱- از بارزترین و مهم‌ترین این بررسی و تحقیقات: کتاب «عبدالله بن سبأ و اثره فی احداث الفتنه» اثر دکتر سلیمان عوده می‌باشد که در حقیقت دلایل قاطع زیادی بر وجود عبدالله بن سبأ و تلاش ایشان برای فتنه‌گری در آن وجود دارد، و باید گفت که این یک بررسی تازه و جامعی است که با تردیدآمیزان و منکران و کسانی که می‌گویند ابن سبأ همان عمار بن یاسر است مناقشه و مناظره می‌کند و دروغ بودن و ساختگی این گفته‌ها را با برهان و دلیل اثبات می‌نماید.

همچنین دکتر عمار طالبی نیز بطلان این اقوال را در کتاب خود به نام «آراء الخوارج» صفحه‌ی: ۷۴-۸۱ اثبات نموده است. دکتر عزت عطیه مناقشه‌ای با آنان و تکذیب گفته‌هایشان در کتاب خود به نام «البدعه» ص: ۶۴ و صفحات بعدی آن دارند و دکتر سعدی هاشمی محاضره و سخنرانی با ارزشی در این نوع ارائه داده و در آن بنابر دلایل طرفین وجود این ثابت کرده‌اند. نگاه: ه کن به: محاضرات جامعه الاسلامیه سال ۱۳۹۸ هـ ابن سبأ حقیقه لا خیال ص: ۲۰-۲۲۳.

۲- رجال النجاشی ص: ۱۲۶ متوفای سال ۲۲۹-۳۰۱.

ابوبکر، عمر و عثمان و عموم اصحاب، بدگوئی کرده و از آنان اظهار برائت جسته و مدعی شده که علی علیه السلام در این کار به او دستور داده است.

قمی یادآور شده که وقتی این ادعا به علی علیه السلام ابلاغ شد دستور داد که ابن سبأ را بکشند؛ اما بعداً از این تصمیم دست کشیده و با تبعید وی به مدائن اکتفا نمود^(۱).

همچنین قمی از گروهی از اهل علم - به توصیف او - نقل کرده که عبدالله بن سبأ یهودی بود، سپس مسلمان شده است، و چیزهایی که در زمان یهودیت در مورد وصی بودن یوشع بن نون وصی موسی می گفت، بعد از گرویدن به اسلام؛ در مورد علی علیه السلام چنین گفته‌هایی را بر زبان آورد، و ایشان اولین کسی بود که به وجوب امامت و خلافت علی بن ابی طالب اقرار نموده و به برائت از دشمنان و مخالفان او ابراز داشت؛ و آنان را تکفیر کرده است، از این رو که مخالفان شیعه می گویند: اصل شیعه و رافضی از یهودیت سرچشمه گرفته است^(۲) سپس قمی موضع ابن سبأ را بیان می کند وقتی که خبر وفات علی علیه السلام را شنید، چون ادعا کرده بود که علی نمرده و نخواهد مرد؛ و قایل به رجعت و برگشت او شد و نسبت به ایشان زیاده روی و غلو نمود^(۳).

این همان چیزی است که قمی در رابطه با ابن سبأ می گوید، که قمی نزد شیعه مورد اعتماد و ملقب به واسع الاخبار است^(۴).

و معلومات و اطلاعات او نزد شیعه به دلیل قدمت زمانی او مهم می باشد. همچنین به دلیل این که سعد قمی به روایت شیخ صدوق با امام معصوم - به باور ایشان - حسن عسکری ملاقات و دیدار داشته و با او صحبت کرده است!^(۵)

۱- المقالات و الفرق ص: ۲۰.

۲- المقالات و الفرق ص: ۲۰.

۳- المقالات و الفرق ص: ۲۱.

۴- نگاه: طوسی / الفهرست ص: ۱۰۵، اردبیلی و جامع الرواة: ۳۵۲/۱.

۵- نگاه: ابن بابویه قمی / أکمال الدین.

همچنین یکی دیگر از علمای ایشان به نام نوبختی در مورد ابن سبأ بحث می‌کند و آنچه می‌گویند با گفته‌های قمی موافق و حتی با خود و الفاظ و عبارات وی هماهنگ است^(۱). لازم به ذکر است که نوبختی نیز نزد شیعه موثق و معتمد می‌باشد^(۲).

و عالم ایشان (کشی)^(۳) هم در کتاب خود معروف به «رجال کشی» که جزو قدیمی‌ترین قدیمی‌ترین کتب معتمد در علم رجال‌شناسی است شش روایات را در بحث ابن سبأ نقل می‌کند^(۴) و اشاره می‌کند که ابن سبأ ادعای نبوت کرده و گمان کرده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خداست - پاک و منزّه است خدا از ادعای آنان- و علی از او درخواست توبه کرد؛ اما توبه نکرد لذا او را در آتش سوزاند. همچنین (کشی) لعن و نفرین ائمه را از عبدالله بن سبأ نقل می‌کنند؛ و اینکه ایشان به علی دروغ می‌بست، مانند گفته‌های علی بن حسین که می‌گفت: خدا لعنت کند کسی را که به ما دروغ می‌بندد، وقتی عبدالله بن سبأ را به یاد می‌آوردم، همه موهای بدنم سیخ می‌شود که چه ادعا بزرگی کرده است، خدا لعنتش کند، به خدا سوگند که علی علیه السلام بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و تنها با اطاعت از خدا به کرامت نائل گشت^(۵).

سپس (کشی) به دنبال ذکر این روایات می‌گوید: «اهل علم گفته‌اند که عبدالله بن سبأ، یهودی بود و بعداً مسلمان شده و دوست‌دار علی گردید، وقتی که یهودی بود و در مورد یوشع بن نون وصی موسی غلو و افراط می‌گفت، بعد از اسلام آوردن همان غلو و اغراق‌گویی را در مورد علی ادعا می‌کرد که گویا او بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید خلیفه باشد، چون هر پیامبری یک وصی دارد. و ایشان اولین کسی است که به وجوب

۱- نگاه: فرق الشیعه اثر نوبختی ص: ۲۲-۲۳.

۲- نگاه: طوسی / الفهرست ص: ۷۵، اردبیلی / جامع الرواۃ ۲۲۸/۱، عباس قمی / الکنی و القاب ۱۴۸/۱، حائری / مقتببات الاثر: ۱۲۵/۱۶.

۳- که نزد آنان ملقب به ثقه بصیر بالأخبار. والرجال است. طوسی / الفهرست: ص ۱۷۱.

۴- رجال الکشی ص: ۱۰۶-۱۰۸، ۳۰۵.

۵- منبع سابق ص: ۱۰۸.

خلافت علی اقرار کرده و برائت را از دشمنان او اعلان نمود و با مخالفان وی دشمنی ورزیده و آنان را تکفیر کرد، لذا مخالفان شیعه می‌گویند: اصل تشیع و رافضه‌گری یهودیت بوده و از آن سرچشمه می‌گیرد^(۱).

این گفته‌ی (کشی) است که با کلام (قمی) و (نوبختی) مطابقت دارد؛ و همه نسبت این را به اهل علم تأیید می‌کنند.

از سوی دیگر همه این روایات ششگانه در رجال (کشی) ذکر شده که یکی از اصول چهارگانه مورد استفاده در شرح حال رجال به حساب می‌آید، سپس طوسی شیخ و استاد شیعه وقتی اقدام به تهذیب این کتاب کرده نزد آنان بیش از پیش مورد اعتماد و تحقیق قرار گرفت، چون (کشی) که نزد شیعه موثوق و معتمد است و آگاه به اخبار و علم رجال نزد شیعه است این بار در تألیف این کتاب با طوسی همراه شده که صاحب دو کتاب از چهار کتب صحیح آنان می‌باشد، و مؤلف دو کتاب از چهار کتاب معتمد (علم رجال) شیعه است^(۲).

علاوه بر آنچه ذکر شد؛ بسیاری از کُتب رجال آنان ابن سبأ را ذکر کرده و به بحث او پرداخته‌اند^(۳)، همان‌گونه که بحث ابن سبأ در مهم‌ترین و بزرگ‌ترین منبع رجال‌شناسی معاصر که تنقیح‌المقال^(۱) اثر شیخ شیعه عبدالله مامقانی است^(۲).

۱- منبع سابق ص: ۱۰۸-۱۰۹.

۲- آنچه از کشی نقل نمودیم از تهذیب طوسی و انتخاب ایشان بود چرا که- چنانچه می‌گویند- اصل کتاب مفقود است و اثری از آن نیست، مقدمه رجال الکشی ص: ۱۷-۱۸، یوسف بحرانی / لؤلؤة البحرين ص: ۴۰۳.

۳- شاید قدیمی‌ترین منبع شیعه که در مورد ابن سبأ و سبئیة سخن گفته است کتاب: مسائل الامه ص: ۲۲-۲۳ مال عبدالله الناشئ الاکبر متوفای سال ۲۹۳ هـ باشد مراجعه شود به شرح حال وی در وفيات الاعیان: ۱۳-۹۱-۹۲، أنباء الرواة: ۲۸/۲-۱۲۲. و از جمله کتب حدیث و فقه ایشان که بحث ابن سبأ در آنها آمده: ابن بابویه قمی / من لا یحضره الفقیه: ۲۱۳/۱، الخصال ص ۶۲۸، طوسی، تهذیب الأحکام ۳۲۲/۲، مجلسی / بحارالانوار: ص ۲۵/۲۸۶ و صفحات بعدی. همچنین.

لذا ملاحظه می‌شود که دیدگاه دیگری نزد بعضی از علمای معاصر شیعه جهت انصراف و امتناع از انکار ابن سبأ وجود دارد، از جمله (محمد حسین الزین) بعنوان نمونه می‌گوید: «به هر حال آن مرد (ابن سبأ) وجود خارجی داشته و اظهار غلو و زیاده‌روی کرده است، هرچند بعضی اگر چه برخی از آنان در مورد وجود وی تردید کرده و او را شخصی خیالی به حساب آورده‌اند. اما ما- بر حسب آخرین پژوهش- در مورد وجود و غلو ایشان شک نداریم^(۳)».

روی هم رفته؛ انکار وجود ابن سبأ از سوی شیعه؛ تکذیب کردن آن دسته از علمای ایشان است که ابن سبأ را ذکر کرده‌اند -گرچه به صراحت هم تکذیبشان نکنند- و همچنین تکذیب (منابع رجال) آنان است که ذکر ابن سبأ فراوان در آن‌ها آمده و این امر - هرچند خودشان نفهمند- اعتراف است به این که (کتب رجال) ایشان مرجعی موثق نبوده و اجتماع آن‌ها اعتبار ندارد.

بدین صورت کتب شیعه اعتراف می‌کنند که ابن سبأ اول شخصی است قائل به وصیت پیامبر ﷺ برای جانشینی علی علیه السلام است، و نیز مقوله‌ی رجعت و بازگشت علی از سوی او مطرح شده و نسبت به خلفای راشدین ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه طعن و بدگویی کرده است، که این آراء و عقاید؛ بعدها که این آراء و نظرات دیگر رنگ روایت و حدیث به خود گرفت و با دروغ و بهتان به اهل بیت نسبت داده شد به اصول مذهب شیعه تبدیل گردید، و از سوی بسیاری از مردم عوام خصوصاً نزد غیر عرب‌ها مهر تأیید خورد.

رأی سوم

نظریه سوم می‌گوید منشأ تشیع به سال (۳۷ هـ) برمی‌گردد، و از جمله سرشناس‌ترین شخص در این رأی صاحب مختصر (تحفه الاثنی عشریه) است، آنجا که می‌گوید: «ظهور

۱- تنقیح المقال ۱۸۳/۲

۲- اعلی / مقتبس الاثر: ۲۳/۲۱

۵- الشیعه فی التاریخ ص: ۲۱۳.

و پدید آمدن نام شیعه به سال (۳۷) بر می‌گردد^(۱). همان‌گونه که استاد (وانت متوجمری) بر این نظریه است و می‌گوید: «واقعاً شروع جنبش شیعه در یکی از روزهای سال (۶۵۸ م) (۳۷ هـ) بوده است.

به نظر می‌رسد این گفته منشأ و پیدایش تشیع را به واقعه صفین ربط می‌دهد، چون بروز این واقعه میان امام علی و معاویه رضی الله عنه وقایع و آثار و عواقب مربوط به آن در سال ۳۷ بوده است، ولی این رأی به معنی آغاز شکل‌گیری اصول تشیع نمی‌باشد، چرا که در رویدادهای این سال که مورخان نقل کرده‌اند؛ کسی یافت نمی‌شود که برای وصیت یا رجعت یا یکی از اصول معروف شیعه تبلیغ کرده باشد، هر چند قابل انکار نیست که هم در میان پیروان امام علی رضی الله عنه و هم در میان طرفداران معاویه رضی الله عنه کسانی از دشمنان اسلام وجود داشتند که به منظور دسیسه و توطئه پنهانی تظاهر به اسلام می‌کردند، و در حقیقت سبئی‌ها در شعله‌ورکردن آتش فتنه نقش غیر قابل انکاری ایفا کردند، و قبل از وقوع فتنه هم آنان وجود داشتند. همچنین ملاحظه می‌کنیم که بعد از حادثه حکمیت و بندها و شرط‌های ذکر شده در آن لفظ «شیعه» (بمعنی طرفدار) بدون اختصاص بر طرفین اطلاق شده است - چنان‌چه گذشت -.

رأی چهارم

بر اساس این نظریه تشیع به دنبال کشته شدن حسین تولد یافت (شترتومان)^(۲) می‌گوید: «همانا خون حسین مانند عقیده‌ای به عنوان تخم اول تشیع به حساب می‌آید»^(۳).

۱- مختصر تحفه اثنا عشریه: ص ۵ شیعه همان طوریکه وات متوجمری.

۲- رودلف شترتومان یکی از مستشرقین متخصص در مسئله فرقه‌ها و مذاهب مختلف است. وی در این مورد آثار و مباحثی دارند؛ از جمله آثار او: زیدیه، و چهار کتاب اسماعیلیه.

۳- نگاه: به: نجیب العقیقی / المستشرقون: ۷۸۱/۲ دائرة المعارف الاسلامیه: ۵۹/۱۴.

دیدگاه برگزیده

قبلاً قسمت اعظم آراء و دیدگاه‌ها را در مورد بروز و پیدایش تشیع را ارائه دادیم، و بر حسب نیاز به در مورد آن‌ها مناظره کردیم، اما اعتقاد بنده بر این است که تشیع بعنوان یک ایدئولوژی و عقیده به صورت ناگهانی پدیدار نگشته، بلکه مراحل و دوره‌های زمانی را طی کرده است.

لکن طلیعه‌های اعتقادی شیعه و پایه اصول آن توسط سبئی بنا شده است؛ چنانچه آن دسته از کتاب‌های شیعه که می‌گویند: اولین کس که قایل به وجوب امامت علی و وصی بودن او برای محمد ﷺ - چنانچه گذشت - ابن سبأ و جماعتش بودند؛ که اعتقاد به منصوب بودن امامت علی ﷺ به اعتقاد علمای شیعه - قبلاً هم در تعریف شیعه گذشت - پایه و اساس تشیع می‌باشد، و کتب شیعه گواهی می‌دهند که ابن سبأ و جماعت او اولین کسانی هستند که طعن و بدگوئی را نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ دامادها و خویشاوندان رسول خدا ﷺ و خلفاء و نزدیک‌ترین کس به او، و و نسبت به سایر اصحاب؛ ابراز داشتند، و این هم دیدگاه شیعه نسبت به اصحاب گرامی است که در کتاب‌های معتمدشان ثبت گردیده است. همان‌طور که ابن سبأ مقوله رجعت و بازگشت علی ﷺ بعد از وفات را طراحی کرد^(۱).

و رجعت یکی از اصول تشیع است، که بعداً بیان خواهد شد. همچنین ابن سبأ قائل به تخصیص علوم سرّی ویژه به علی و اهل بیت بود، همان‌گونه که حسن بن محمد بن حنیفه^(۲) (متوفای سال ۹۵-۱۰۰هـ) در رساله (الارجاء) به این موضوع اشاره می‌کند^(۳).

۱- نگاه: قمی / المقالات و الفرق ص: ۲۱، نوبختی / فرق الشیعه ص: ۲۳، الناشا الاکبر / مسائل الامامة ص: ۲۲-۲۳، اشعری / مقالات الاسلامیین ۱-۸۶، الملطی / التنبیه و الرد ص: ۱۸، البغدادی / الفرق بین الفرق ص: ۲۳۷، اسفراینی / التبصیر فی الدین ص: ۷۲، رازی / محصل الأفكار المتقدمین و المتأخرین ص: ۲۴۲، الأبیجی / المواقف ص: ۴۱۹.

۲- ابن حجر می‌گوید: حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب، ابو محمد مدنی، پدرش معروف به ابن حنیفه است. رساله‌ای دارند در موضوع ارجاء که محمد بن یحیی مدنی در کتاب الایمان آورده است، تهذیب التهذیب: ۳۲/۲.

۳- رساله ارجاء ضمیمه کتاب الایمان اثر محمد بن یحیی مدنی است ص: ۲۴۹-۲۵۰.

این مسئله یکی از اصول اعتقادی شیعه گردیده است، آنچه در صحیح بخاری ثبت شده بر این نکته دلالت می‌کند که تشیع ناگهانی هویدا شد، و از علی علیه السلام سؤال شد که آیا نزد شما چیزی وجود دارد که نه در قرآن و نه نزد مردم وجود نداشته باشد؟ ولی او قاطعانه این مسأله را نفی کرد^(۱).

اینها مهمترین اصول دین شیعه هستند که به آنها پایبند می‌باشند^(۲) که بلافاصله به دنبال کشته شدن عثمان رضی الله عنه - و در دوران خلافت علی رضی الله عنه - پدید آمدند، و در دل هیچ گروه معین و معروفی جا نگرفت، بلکه سبیه سرکشیدند تا اینکه علی رضی الله عنه با آنها جنگید^(۳).

۱- امام بخاری این حدیث را در کتاب علم بخاری، فتح الباری: ۲۰۴/۱ و باب حرم المدینه: ۷۱/۴ و باب فکاک الاسیر ۱۶۷/۶، و باب ذمه المسلمین و جوارهم ۲۷۳/۶، باب اثم من عاهد ثم غدر ۲۷۹/۶-۲۸۰، باب مایکره من التعمیق و التنازع و الغلو ۲۷۶/۲۷۵/۱۳ ذکر کرده. و مسلم در باب فضل المدینه و بیان تحریمها ۱۴۳/۹-۱۴۴ و کتاب الذیائح ۱۳-۱۴۱، و نسائی المجتبی ۱۹/۸، ترمذی ۶۶۸/۴، احمد / المسند ۱۰۰/۱ تخریج کرده‌اند.

۲- نکته قابل ملاحظه این که ارتباط پیدایش تشیع با ابن سبأ در آن قسمت از تشیع است که متضمن این اصول غلوآمیز است، اما تشیع میانه‌رو که مضمون آن علی و مقدم دانستن وی بر دیگران و چیزهایی از این قبیل است، از نوآوری‌های زناده به حساب نمی‌آید، برعکس ادعای منصوص بودن امامت و عصمت ائمه، زیرا طراح آن ابن سبأ و همدستان یهودی، ملحد، منافقین و کینه‌توزان انتقام‌جو از اسلام بودند منافق و بوده است. ابن تیمیه / مجموعه الفتاوی: ۴۶۶/۲۰.

۳- و دستور داد تا آنهایی که قائل به الوهیت وی شده‌اند در آتش سوزانده شوند. ابن تیمیه / منهاج السنه: ۲۱۹/۱ تحقیق دکتر محمدرشاد سالم، فتح الباری: ۲۷۰/۲، الملطی / التبیه و الرد ص: ۱۸، اسفرائینی التبصیر فی الدین ص: ۷۰. و اما در مورد دشنام‌گویان به مقام ابوبکر و عمر، همین که علی این خبر را شنید که ابن سبأ اقدام به چنین جسارتی کرده؛ او را به حضور طلب کرد، و بر اساس رأی دیگر قصد کشتن او کرد ولی فراری شد، اما در مورد کسانی که او را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تفضیل و برتری می‌دادند روایت شده که فرمود: هر کس بیاورند که من را بر ابوبکر و عمر برتری دهد؛ او را به حد بهتان شلاق می‌زنم منهاج السنه: ۲۱۹/۱-۲۲۰.

بنابراین رویدادها و حوادثی که در پی آن پیش آمدند؛ فضای مناسبی را برای بروز و پیدایش این گونه عقاید، و بروز آن در یک فرقه فراهم کرد، مانند معرکه صفین، حادثه حکمیت، کشته شدن علی و حسین علیهما السلام همه این رویدادها عواطف و قلب‌ها را جهت شیعه‌گری و هواداری اهل بیت برانگیخت، و تفکر تازه وارد؛ از دریچه‌ی تشیع علی و اهل بیت نفوذ کرد، و تشیع وسیله‌ای برای همه منافقان و ملحدان و طاغوت‌هایی شد که هدفشان نابودی اسلام بود، و افکار و عقاید بیگانه در پوشش تشیع به میان مسلمانان نفوذ کرد و توانست زیر چنین پوششی سهل و آسان وارد شود، و چون ابن سبأ جانشینان زیادی داشت؛ با گذشت ایام دایره این بدعت گسترش می‌یافت و خطر آن سهمگین‌تر می‌شد.

لقب «شیعه» در عهد علی علیه السلام جز به معنای موالات و یاری استعمال نشده و به هیچ وجه معنای اعتقاد و ایمان به عقاید شیعه امروزی نمی‌بخشید و اطلاق آن مختص به علی علیه السلام نبوده است، و آنچه در عهدنامه واگذاری حکومت آمده که کلمه شیعه هم بر پیروان علی و پیروان معاویه اطلاق شده بر این مسئله دلالت می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت حوادث وارد شده بر اهل بیت (قتل علی و حسین علیهما السلام...) عامل موثری در تمایل مردم به تشیع و طرفداری از اهل بیت به حساب می‌آیند، و مصائب وارد شده بر اهل بیت عواطف و احساسات هر مسلمانی را تحت تأثیر قرار می‌داد، اما این مسئله از طرف دشمنانی که برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین در کمین نشسته بودند از این فرصت به نفع خود استفاده کردند؛ و از این دریچه وارد شدند صفوف مسلمانان متفرق نمودند، و با نیرنگ و حيله به آرمان‌هایی جامه‌ی عمل پوشیدند که تا آن زمان با اسلحه و زبان از تحقق آن وامانده بودند، همچنین پیروان ادیان دیگر و توطئه‌گران و کمین‌کرده‌ها به تشیع گرویده و شروع کردند به وضع اصول برگرفته از دین خود و لباس اسلام را بر تن آن‌ها کردند. این موضوع در بحث اصل تشیع بیشتر بررسی شده است.

اصل تشیع یا (اثر فلسفه‌های قدیم در مذهب شیعه)

دیدگاه‌های علما و محققین در مورد مرجع اصول ریشه‌ای تشیع مختلف است. برخی

می‌گویند: به اصل یهودیت برمی‌گردد، و بعضی هم می‌گویند ریشه آن به ایرانی برمی‌گردد، و دیدگاه دیگری می‌گوید به عقاید قدیم و باستانی آسیائی مانند بودائی و غیره برمی‌گردد^(۱).

نظریه یهودی بودن شیعه

برخی از محققان بر این باورند که اصل تشیع از دو جهت دارای ویژگی یهودیت می‌باشد:

اول: جهت اول اینکه ابن سبأ که یهودی الاصل بوده که قایل به وجود نص و وصیت شده است که آراء وی به اصول مذهبی شیعه درآمد، و لذا قمی، نوبختی و کشی از علمای قدیم شیعه؛ هنگامی که به آراء ابن سبأ پرداخته‌اند- که بعدها به اصول شیعه درآمدند- به این مسئله اشاره می‌کنند و گفته‌اند: «از این رو مخالفان شیعه گفته‌اند اصل شیعه و رافضی مأخوذ از یهودیت است»^(۲).

جهت دوم: جهت دوم وجود تشابه و همگونی در اصول فکری یهودیت و شیعه است، و شاید نخستین و شامل‌ترین توضیح در این باره روایتی است که از شعبی نقل^(۳)

۱- بودائیان پیروان بودا که در میان چند کشور آسیایی پراکنده شده‌اند. عقاید اتباع پیرامون این دین متباین است، لذا بودائی‌های ژاپن «بودا» را جوهر خدا می‌دانند که در هستی حل شده است، و بودائی‌های هند- که اصل است- خدا ندارند، بودائیان چین به تفکر کائن مطلق خداوند که در یکی از شخصیات مختلف بودا نمایان می‌شود گرایش دارند. نگاه: ه کن: محمد سید کیلانی / ذیل الملل و النحل ص: ۱۳، ۲۶، ۳۱، محمد ابوهریره / الدیانات القدیمه ص: ۵۲، سلیمان مظهر / قصه الدیانات ص: ۷۳.

۲- نگاه: قمی / المقالات و الفرق ص: ۲۰، نوبختی / فرق الشیعه ص: ۲۲، رجال الکشی ص: ۱۰۸.

۳- عامربن شراحیل بن عبد ذی کباد شعبی، یک راوی تابعی است در حفظ روایات نمونه بوده، متوفای سال ۱۰۲ هـ تهذیب التهذیب: ۵/۵.

شده است^(۱). همان گونه که ابن حزم اشاره می نماید، آنجا که می گوید: «این گروه شیعه راه یهود را گرفته اند؛ از این رو که آنان می گویند همانا الیاس علیه السلام و فنحاس بن عازان بن هارون علیه السلام هنوز هم زنده هستند^(۲)».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گویند: جهل و غلو و پیروی از هوای نفس در میان شیعه موجود است، پس از جهتی به نصرانیات تشابه دارند، و از جهت دیگر به یهودیان، و همواره مردم آنان را به آن توصیف می نمایند، سپس گفتار شعبی درباره مشابهت شیعه با یهود و نصاری را نقل می کند^(۳).

و جمعی از محققین این رای را گفته اند [از جمله آنان استاد احمد امین است جایی که می گوید: با قول به رجعت و برگشت یهود در تشیع آشکار و نمایان گردید، و شیعه می گویند: همانا آتش بر شیعه حرام است مگر اندکی، همان گونه که یهود گفته اند: «لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة» و نصرانیت در گفته بعضی از آنان ظاهر شده که می گویند: همانا نسبت امام به خدا مانند نسبت مسیح به او می باشد^(۴)]. و جولد تسهین بر این باور است که تفکر رجعه از طریق تأثیرگذاران یهودی و نصاری به تشیع رسوب کرده است^(۵) و همچنین فرید لندر معتقد است که تشیع بخش عمده افکار خود را از یهود گرفته

۱- خلال در کتاب السنه روایت کرده است، محقق کتاب می گوید: سند آن صحیح نیست، چون عبدالرضا بن مالک بن مغول در آن است که متروک است، لکن امور مذکور از طرف شیعه واقع شده اند، سنه خلال: ۵۶۳/۲-۵۶۵ نگاه: ه کن: منهاج السنه ابن تیمیه: ۶/۱-۱۰. و لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل سنت و نگاه: کاشف الغمه فی اعتقاد اهل السنه ص ۶۱۱، ابن الجوزی / الموضوعات: ۳۳۸/۱، ابن بکر / التمهید و البیان ص: ۲۳۳-۲۳۴، القسم مخطوط.

۲- الفصل: ۳۷/۵.

۳- منهاج السنه: ۶/۱.

۴- نگاه: کنید به فجرالاسلام ص: ۲۷۶.

۵- نگاه: به العقیده و الشریعه ص: ۲۱۵.

است^(۱) و فلهوزن قایل به اصحاب یهودی تشیع است و به بعضی از وجوه تشابه میان افکار یهود و شیعه اشاره می‌نماید^(۲).

مقوله ایرانی بودن اصل تشیع

بعضی از محققین تصریح می‌کنند که تشیع از چند نظر ریشه فارسی (ایرانی) دارد:

اول: آنچه ابن حزم و مقریزی گفته‌اند، از وسعت قدرت و بالادستی ایرانیان بر تمام ملتها و آن عظمت و احساس غرور که در درون می‌پروراندند، بطوری که خود را آزاده و سید می‌نامیدند و سایر مردم را بنده خود به حساب می‌آوردند، لذا وقتی قدرت و دولتشان را توسط عرب از دست دادند؛ در حالی که عرب‌ها از نظر آنان کم خطرترین ملت بودند، لذا مسئله بر ایشان سنگین، و مصیبت آنان مضاعف گردید، و بسیاری اوقات در صدد جنگ با اسلام برآمدند، و در همه این موارد خداوند حق را پیروز می‌گردانید، لذا نیرنگ و حيله را موثرترین راه دیدند، و گروهی به اسلام تظاهر کردند، و با اظهار محبت نسبت به اهل بیت و زشت خواندن ستم به علی^{علیه السلام} - به گمان آنان - به تشیع گرایش پیدا کردند، سپس آنان را به راه‌های گوناگون گسیل داشتند تا آنان را از راه هدایت خارج ساختند^(۳).

دوم: جهت دوم اینکه دین عرب‌ها بر آزادی استوار بود، اما فارس‌ها بر پادشاهی موروثی بود، و معنای انتخاب خلیفه و جانشین را نمی‌فهمیدند، و چون پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله} به جوار حق انتقال یافت و فرزندی از خود به جای نگذاشت، پس مقدم‌ترین کس بعد از ایشان^{صلی الله علیه و آله} فرزند عمویش علی بن ابی طالب بود، و می‌گفتند کسانی چون ابوبکر و عمر و عثمان که پیش از او خلافت را به دست گرفتند خلافت را از او غصب کرده‌اند، و ایرانیان طبق عادت خود با دید تقدیس به شاهان خود می‌نگریستند، لذا در مورد علی و اولادش همین دیدگاه را داشته و می‌گفتند: همانا فرمانبرداری از امام واجب است و

۱- نگاه: منبع سابق ص: ۱۰۰ و صفحات بعدی آن.

۲- احزاب المعارضه ص ۱۷۰.

۳- ابن حزم/ الفصل: ۲۷۳/۲، به مقریزی الخطط ۳۶۲/۲.

اطاعت از او اطاعت از خدا می باشد^(۱).

و بسیاری از ایرانیان داخل اسلام شدند اما به کلی عقاید و باورهای سابق را که از نسل‌ها به ارث برده بودند ترک نکرده و با مرور زمان آراء قدیمی خود را با رنگ اسلام رنگ‌آمیزی می نمودند، پس دیدگاه شیعه نسبت به علی و اولاد او همان دیدگاه گذشتگان و نیاکانشان نسبت به شاهان ساسانی بود.

شیخ محمد ابو زهره می گوید: ما معتقدیم که شیعه از افکار ایرانی پیرامون پادشاهی و وراثت متأثر شده‌اند؛ و همگونی و تشابه میان مذهب آنان و نظام پادشاهی ایران روشن است، و این که اکثر اهل ایران شیعه هستند و شیعیان اولی، ایرانی بوده‌اند این موضوع را تأیید می کند^(۲).

سوم: هنگامی که مسلمانان سرزمین ایران را فتح کردند حسین بن علی علیه السلام با دختر یزدگرد از شاهان ایران که در میان اسیران بود ازدواج نمود، و از او فرزندی به نام علی بن حسین به دنیا آورد، و ایرانیان اولاد آن دختر را که از حسین به دنیا آورد وارث شاهان قدیم خود می دانستند، و معتقد بودند خونی که در رگ علی بن حسین و فرزندان او در جریان است خونی ایرانی است از طرف مادرش دختر یزدگرد که از سلاله شاهان ساسانی است که از دید آن‌ها مقدس بود^(۳).

۱- نگاه: محمد ابو زهره/ تاریخ المذاهب الاسلامیه ۳۷/۱، احمد امینی/ فجر الاسلام ص: ۲۷۷، عرفان عبدالحمید / دراسات فی الفرق: ۲۳، فلهوزن/ احزاب المعارضه السياسیه الدینیه فی صدر الاسلام ص: ۱۶۸، فلوتن / السیاده العربیه ص: ۷۶.

۲- محمد ابو زهره/ تاریخ المذاهب الاسلامیه: ۳۸/۱.

۳- در مورد اینکه مادر علی بن حسین دختر یزدگرد بوده نگاه: کنید به: تاریخ یعقوبی ۲/۲۴۷، صحیح الکافی، ۵۳/۱، و نگاه: ه سمیره اللیثی/ الزندقه و الشعوبیه ص: ۵۶، عبدالله الغریب / و جاء دورالمجوس: ص ۷۷، النشار/ نشاء الفكر الفلسفی: ۱۱/۲، عبدالرزاق الحصان/ المهدي و المهديوه: ص ۸۲، اوندلس/ عقیده الشیعه ص ۱۰۱.

اضافه می‌کنم که نام فاطمه - چنانچه گفته می‌شود - نزد ایرانیان نام مقدسی است؛ چرا که در تاریخ ایران قدیم دارای جایگاه و مقام شایسته‌ای است^(۱).

چهارم: با نگاهی گذرا در روایات متعدد اثنی‌عشریه اصالت ایرانی تشیع به چشم می‌خورد، مانند اختصاص سلمان فارسی - که خدا او را از افترای آنان مبراء نماید - به صفات و ویژگی‌های بالاتر از مرتبه انسانی، زیرا در روایات ایشان آمده است: «همانا سلمان درب خداوند در زمین است، هر کس او را شناخت مؤمن است، هر کس آن را انکار نماید کافر است»^(۲).

شیعه در روایات خود به اطلاق این وصف به دوازده امام خودشان عادت کرده‌اند، چنانچه روایاتشان ثابت می‌کند که گفته‌اند: «خداوند فرشته‌ای نزد سلمان فرستاد تا در گوش وی چنین و چنان گوید»^(۳).

و حسن از منصور روایت کرده که گفت: از صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سلمان مُحدث بود؟ گفت آری. گفتم: چه کسی به او خبر می‌داد؟ گفت: فرشته‌ای گرامی. گفتم: جایی که سلمان این‌گونه بوده باشد؛ یارش چطور بوده؟ گفت: برو دنبال کارت^(۴).

پس این روایت نزول وحی را بر سلمان فارسی علیه السلام ثابت می‌کند، و اشاره می‌کند که یار سلمان؛ یعنی علی علیه السلام از این هم بالاتر بود! بلکه روایات آنان امور ائمه و انبیاء را برای سلمان علیه السلام ثابت می‌نمایند، همان طوری که علم ائمه و پیامبران را برای او مقرر می‌دارند.

۱- به دلیل اینکه فاطمه - به اعتقاد ایشان - نقش خوب و قشنگی در کشف «سمردیس» مجوسی که بر عرش کیانیان متولی شده بود داشته است، لذا فاطمه قهرمان و مقدس گردید، و اگر ایشان نبود چیزی در مورد این سمردیس مجوسی شناخته نمی‌شد، و پدر او و یارانش اندیشه توطئه علیه او را نداشته و نمی‌دانستند. نگاه: عبدالرزاق الحصان/ المهدی و المهدویه: ص ۸۴، عن هیرو دوتس:

۶۲/۲، المقدسی/ البدء و التاریخ: ۱۳۴/۴، ۹۵/۶.

۲- رجال الکشی: ص ۱۵.

۳- رجال الکشی: ص ۱۶.

۴- رجال الکشی: ص ۱۹.

روایت و می‌گویند: «سلمان به علم و دانش اول و آخر دست یافت، سپس آن را توضیح و تفسیر کرده و می‌گویند: یعنی علم پیامبر ﷺ و علم علی ﷺ و امر پیامبر و امر علی»^(۱). و در برخی روایاتشان آمده: «سلمان یکی از شیعیان است - به افترا آنان - که توسط او روزی داده می‌شوید و یاری می‌شوید و برایتان باران می‌بارد»^(۲).

حتی غلو و زیاده‌روی بعضی از فرقه‌های شیعه به جایی رسیده که سلمان را خدا خواندند که این فرقه در زمان ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۳۰هـ) موجود بودند و ایشان در کتاب (مقالات الاسلامیین) خود به این فرقه اشاره کرده و می‌گوید: «کسانی در این عصر وجود دارند که قایل به الوهیت سلمان فارسی می‌باشند»^(۳).

شاید این‌گونه روایات که در کتب اثنی‌عشریه هستند از آثار این فرقه باشد، چرا که کتب اثنی‌عشریه بخش عمده آراء همه فرقه‌های شیعه را در برگرفته با همه آن شدوذی و خلاف قواعد و اصولی که داشته‌اند، و بقای این روایات در کتاب‌های آن‌ها اعلام است به این‌که بار دیگر راه را برای خروج و شورش فرقه‌ها از آنان باز می‌گذارد.

در حوزه و سازمان‌های شیعه جنبشی جهت تعظیم و بزرگنمایی عناصر ایرانی که توطئه بر ضد دولت خلافت راشده شرکت داشته‌اند ملاحظه می‌شود، مانند ابو لؤلؤ مجوسی ایرانی قاتل خلیفه بزرگوار عمر بن خطاب ﷺ که لقب «بابا شجاع الدین» به او داده شده^(۴) و روز شهادت ایشان بدست این مجوسی را یکی از اعیاد و جشنهای خود به حساب می‌آورند، و شیخ جزائری (مرجع شیعه) در این مورد روایاتی را نقل کرده است^(۵).

۱- رجال الکشی ص: ۱۶.

۲- الکشی ص: ۶-۷.

۳- مقالات الاسلامیین: ۸۰/۱.

۴- نگاه: عباس قمی / الکنی و الالقاب: ۵۵/۲.

۵- نگاه: انوار النعمانیة: ۱۰۸/۱.

همان طور که (نوروز) را همچون مجوسیان گرامی می‌دارن^(۱). و روایاتشان اعتراف می‌کنند که نوروز یکی از جشنهای ایرانیان است^(۲).

شیع مرکز تجمع عقاید قدیم آسیایی است

برخی اضافه می‌کنند که شیعه جایگاه و محل جمع‌آوری عقاید و باورهای قدیم آسیایی مانند بودائیسیم و غیره بوده است^(۳).

استاد احمد امین می‌گوید: تحت نام شیعه‌گری مقوله‌های تناسخ ارواح^(۴) و جسم بودن خداوند ﷺ^(۵) و حلول^(۶) که این مقوله‌ها در گذشته نزد (براهمایی)ها^(۷) معروف بوده‌اند،

۱- نگاه: وسائل الشیعه، باب استحباب روزه‌داری در روز نوروز و غسل و پوشیدن تمیزترین لباس و خوشبوی در آن روز: ۳۴۶/۷.

۲- نگاه: بحار الانوار: ۱۰۸/۴۸.

۳- نگاه: تاریخ المذاهب الاسلامیه ابو زهره: ۳۷/۱.

۴- تناسخ ارواح: انتقال روح بعد از مرگ از جسمی به جسم دیگر خواه انسان باشد یا حیوان، بعضی از هندوها و فیثاغورس از یونان این نظریه را طرح کردند، ولی بعداً به عالم اسلامی نفوذ کرد. المعجم الفلسفی ص: ۵۵، التعریفات جرجانی: ص ۹۳.

۵- یعنی موصوف کردن خداوند ﷺ صفات مخلوق که نزد بعضی از فرقه‌های شیعه چون هشامیه، پیروان هشام بن حکم و غیره یافت می‌شود، اما مردم در مورد لفظ جسم اقوال متعددی در معنی اصطلاحی آن دارند، نه در معانی لغوی. در این باره نگاه: به: ابن تیمیه / التدمریه ص: ۳۲-۳۳- ضمن مجموع فتاوی شیخ الاسلام ج ۳ منهاج السنه: ۹۷/۲ و بعدی، ۱۴۵/۲ و بعدی درء تعارض العقل و النقل: ۱۱۸/۱-۱۱۹، تعریفات جرجانی ص: ۱۰۳.

۶- حلول: پنداری است مبنی بر این‌که خدا بر تعدادی از بندگان فرود آمده و در جسمشان حل شده، یا به عبارت دیگر؛ لاهوت در ناسوت حل می‌شود. المعجم الفلسفی ص: ۷۶.

۷- براهمه: منسوب به فردی مهم است که او را براهم گفته‌اند الملل و النحل: ۲۳۲/۱. یا برهام از شاهان ایرانی است المنیة و الامل ص ۷۲ به وجود خدا اعتراف می‌کنند اما پیامبران را قبول ندارند، آنان فرقه‌های مختلفی هستند نگاه: همان دو منبع سابق و همان صفحات.

و فلاسفه و مجوس^(۱) قبل از اسلام^(۲) ظهور یافتند. یکی از خاورشناسان به رخنه کردن بسیاری از عقاید غیر اسلامی به تشیع اشاره کرده و می‌گوید: «واقعاً آن عقاید از طریق مجوسیت و مانویت»^(۳). و بودائیسیم و غیره؛ از ادیانی که قبل از ظهور اسلام در آسیا شایع و رایج بوده و به درون مذهب شیعه انتقال یافت^(۴).

و صاحب (مختصر التحفه) می‌گوید: «مذهب شیعه تشابه و همگونی تمامی با فرقه‌های یهودی و نصرانی و مشرکین و مجوسی دارد...». سپس وجه شبه مذهب شیعه را با هر کدام از این طوائف را ذکر می‌نماید^(۵).

برخی مدعی‌اند که پس از بررسی و تحقیق در مورد مذاهب شیعه همه آن مذاهب وادیانی که اسلام برای محو و نابودی آن‌ها آمده در مذهب تشیع یافت می‌شود^(۶).

۱- مجوس: آتش را پرستش می‌کنند و قائل به دو اصل هستند، یکی نور و دیگری تاریکی. نور را ازلی؛ و تاریکی را حادث می‌دانند، همه مسائل مجوس گرد محور دو قاعده می‌چرخد، یکی: بیان سبب امتزاج نور با تاریکی و دوم: بیان سبب نجات نور از تاریکی است، و امتزاج را مبدأ و نجات را معاد قرار داده‌اند. و صفحات بعدی، رازی / اعتقادات فرق المسلمین المشرکین ص: ۱۳۴ و نگاه: ه کن به اخبار امم المجوس / الکسندر سیبیل.

۲- نگاه: قبل از اسلام، فجر الاسلام، ص: ۲۷۷.

۳- مانویت: هواداران مانی بن فاتک‌اند که در اصل مجوسی بود، سپس در میان مجوسیت و نصرانیت دینی را به وجود آورد، که مجوسیها با او مخالفت ورزیده و برای قتل او تلاش کردند، تا این که سرانجام بهرام بن سابور بعد از عیسی علیه السلام او را به هلاکت رسانید، و مذهب ایشان در میان پیروانش باقی ماند. مانیه دارای دو اصل هستند: نور و تاریکی، و می‌گویند جهان از این دو منبع سرچشمه می‌گیرند، و نور بهتر از تاریکی است و خدای قابل ستایش اوست، : الملل و النحل، ۱ و صفحات بعدی، المنیه و الامل ص، شرح الطحاویه ص: ۱۸، رازی / اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص: ۱۳۸.

۴- فلوتن / السیاده العربیه ص: ۸۳-۸۴.

۵- نگاه: مختصر التحف ص: ۲۹۸، صفحات بعدی.

۶- نگاه: برکات عبدالفتاح / الوجدانیة ص: ۱۲۵.

رای منتخب درباره اصل تشیع

بنده بر این باورم تشیعی که خالی از ادعای وجود نص و وصیت (برای تعیین امام علی) باشند، زاده تأثیرات بیگانه نیست، بلکه تشیع و هواداری اهل بیت و محبت ایشان امری طبیعی بوده، و این محبتی است که نه فرقی میان افراد اهل بیت قایل است و نه در مورد آنان غلو می‌کند و نه هیچ کدام از اصحاب بزرگوار را تحقیر می‌نمایند؛ آن‌گونه که مدعیان تشیع می‌کنند. و بعد از بلاها و رنج و محنت‌هایی که با شهادت علی علیه السلام و حسین علیه السلام بر اهل بیت واقع شد؛ محبت و دوست داشتن اهل بیت رشد و نمو کرده و بیشتر و بیشتر گردید.

این گونه حوادث، عواطف مسلمانان را برانگیخت، و کینه‌توزان از این دریچه وارد شدند؛ چون آراء و اندیشه‌های ابن سبأ جز بعد از آن حوادث فضای مناسبی برای رشد و شکوفایی نیافت.

اما تشیع به معنای عقیده به منصوص بودن خلافت علی علیه السلام و رجعت و بازگشت به این دنیا و بداء و تغییر تصمیمات خداوند عز و جل و غیبت امام زمان و معصوم بودن ائمه و...، تردیدی نیست که یک سری عقاید و ایده‌های عارض شده بر امت اسلامی بوده که از بیرون به میان مسلمانان وارد شده و اصول آن عقاید به عناصر مختلف برمی‌گردد، زیرا هر کس که در صدد دسیسه و توطئه علیه اسلام و مسلمانان برمی‌آمد شیعه‌گری را وسیله و مرکب خود می‌ساخت، و نیز می‌خواست با حيله و نیرنگ در سایه‌ی اعتقادات سابق خود زندگی کنند مانند یهود، نصارا، مجوسی و غیره تشیع را برای رسیدن به اهداف شوم خود دستاویز قرار می‌داد و از آن سوء استفاده می‌کردند، بنابراین پس بسیاری از افکار بیگانه و وارداتی داخل تشیع گردید- که در بررسی دائرةالمعارف اصول آنان بیان خواهد شد- و لذا شیخ الاسلام ابن تیمیه بر این باور است که منتسبین تشیع اموری را از مذاهب ایرانی، رومی، یونانی، مسیحی، یهودی و غیره برگرفته‌اند و با تشیع درآمیخته‌اند. و می‌گوید: این مطلب مصداق خبر پیامبر صلی الله علیه و آله است و برخی احادیث ایشان حاکی از آن است که این

امت در آینده تابع سنت‌ها و رسوم و قوانین مردمان پیش از خود می‌شود، بعد می‌گوید عین این موضوع از منتسبان تشیع سرزده است^(۱).

فرقه‌های شیعه

کتاب و مقالاتی که در رابطه با فرقه‌ها نوشته شده‌اند مملو از بحث شیعه و طوایف مختلف آن‌ها است، ولی نکته جالب توجه و دقت نظر کثرت و فراوانی این فرقه‌ها است، بطوری که می‌توان گفت نشانه بارز و منحصر به فرد شیعه این است، یا اینکه کمترین کسانی دامن‌گیر این بلا شده‌اند، چون بعد از وفات هر کدام از ائمه فرقه جدیدی از شیعه نمایان می‌شد، و هر گروهی جهت تعیین امام، تابع مذهب و دیدگاه خاص خود بود، و با بعضی از عقاید و باورها، خود را از طوائف دیگر متمایز کرده و ادعا می‌کنند که تنها گروه بر حق؛ آنان می‌باشند.

شیعه خود از این اختلاف و تفرق گلایه و شکوا سرداده‌اند، چنان‌چه در (رجال کشی) آمده یکی از شیعیان به امامش گفت: فدایت شوم این همه اختلاف چیست که بین شیعیان شما هست؟

– امام گفت: کدام اختلاف؟

– گفت: بنده در حلقه‌های درس آنان در کوفه شرکت کرده‌ام که تقریباً به خاطر اختلاف ایشان در حدیث مشکوک شده‌ام...

ابوعبدالله گفت: بله چنین است! واقعاً مردم مشتاق دروغ‌پردازی به نام ما هستند، و من وقتی که با یکی از آنان (شیعیان) سخن می‌گفتم همین که از نزد من بیرون می‌رفت آن را بر خلاف معنای واقعیش تأویل می‌نمود، چون هدفشان از گفتگو و دوستی با ما رضای خدا نبود، بلکه به خاطر مسائل دنیوی بود، و هر یک از ایشان می‌خواست که به طور مستقل شهرت پیدا کند^(۲).

۱- منهاج السنه: ۱۴۷/۴، و نگاه: کنید به احادیث در این باره: صحیح بخاری کتاب الاعتصام بالسنة باب قول النبی ص «لتبعن سنن من کان قبلکم» شماره ۲۶۶۹، المسند ۴۵۰/۲-۵۱۱-۵۲۷.

۲- رجال الکشی، ص: ۱۳۵-۱۳۶، بحار النوار: ۲۴۶/۲.

چنین نصی دلالت می‌کند بر این‌که ریاست‌طلبی و متاع ناچیز دنیوی هدف بسیاری از تشیع‌گرایان بوده و چون به نام اهل بیت دروغ گفته‌اند؛ اختلاف و تفرق بیشتر شده است. مسعودی که خود شیعه است می‌گوید: «فرقه‌های شیعه بالغ بر هفتاد و سه فرقه است»^(۱) و هر کدام؛ فرقه‌ی دیگری را تکفیر می‌نماید، لذا به گمان میر باقر داماد^(۲) هفتاد و سه فرقه‌ی مذکور در حدیث افتراق امت^(۳) فرقه‌های شیعه می‌باشند، و فرقه‌ی ناجیه (نجات یافته) از میان آنان امامیه هستند^(۴).

۱- علی بن حسین بن علی مسعودی مورخ بود. ابن حجر می‌گوید: کتاب‌های او سرشار از مسائلی است که حاکی اعتقاد شیعه معتزلی بودن اوست. اثنی عشریه‌ها- در کتب شرح حالشان - وی را یکی از علمای خود به حساب می‌آورند. در سال ۳۴۶ هـ وفات نموده استمروج الذهب: ۲۲۱/۳، و نگاه: کنید به: رازی/ اعتقادات فرق المسلمین: ص ۵۸.

۲- محمدباقر محمد استرآبادی مشهور به داماد یکی از علمای شیعه در دوران دولت صفویه می‌باشد، متوفای سال ۱۰۴۰ هـ شرح حال وی در کتاب: الکنبه و اللقب: ۲۰۶/۲، و المجبی / خلاصه الأثر ص: ۳۰۱، حکیمی / تاریخ العلماء: ص ۸۳ آمده است.

۳- در رابطه با حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: حدیث صحیح است و در سنن و مسانید مشهور می‌باشد. الفتاوی. مقبلی می‌گوید: حدیث افتراق را راویان بسیار روایت کرده‌اند که همدیگر را تقویت می‌کنند بطوری که در حصول معنای آن شک باقی نمی‌ماند. العلم الشامخ: ص ۴۱۴. چنانچه ملاحظه می‌شود در برخی از روایت‌ها به فرقه‌ی هلاک شده تصریح نشده، که بیشتر محدثین از جمله اصحاب سنن به استثنای نسائی و غیره این نص را روایت کرده‌اند، و در برخی از آنها آمده: یکی از آن فرقه‌ها نجات یافته و دیگران هلاک می‌شوند، که اصحاب سنن به استثنای ابو داود در کتاب السنه/ ش ۴۵۷۳ و دارمی: ۲۴۱/۲، و احمد: ۱۰۲/۴، حاکم: ۱۲۸/۱، و آجری در الشریعه ۱۸ آن را تخریج نکرده‌اند. و برخی از آن احادیث حکم به نجات تمام فرقه‌ها می‌نمایند جز یک فرقه که آن هم ملحدان می‌باشند، که علمای حدیث به جعلی و موضوع بودن این حدیث حکم داده‌اند. نگاه: ه کنید به: کشف الخفا: ۳۶۹/۱، و اسرار المرفوع: ص ۱۶۱.

همان طور که اهل سنت حدیث افتراق امت را تخریج کرده‌اند شیعه نیز آن را روایت کرده‌اند؛ با لفظ: «..امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق خواهند شد هفتاد و یک فرقه از آنان به هلاکت رسیده و یکی از آنها نجات می‌یابد، عرض شد: ای رسول خدا ﷺ آن فرقه کدام است؟ فرمود: جماعت جماعت جماعت» و با الفاظ دیگر: «همانا بعد از من امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد، یک فرقه

و اما اهل سنت و معتزله و دیگران از سایر فرقه‌ها آنان را امت دعوت قرار داده‌اند، یعنی آن‌ها را امت اجابت نمی‌دانند، پس به اعتقاد او آنان داخل اسلام نشده‌اند. در حقیقت شیعه قبلاً نیز این را گفته‌اند، و شهرستانی^(۲) و رازی در [اعتقادات فرق المسلمین ص: ۸۵] به آن اشاره کرده‌اند.

و در دائرة المعارف آمده است: اینکه فرقه‌ها بیشتر از هفتاد و دو فرقه مشهور از فروع گروه‌های شیعه ظهور کرده‌اند [دائرة المعارف الاسلامیه ۶۷/۱۴] ضمن اینکه مقریزی یادآوری می‌کند که فرقه‌های شیعه به سیصد گروه و جماعت رسیده‌اند^(۳).

غالباً دلیل اساسی چنین اختلافی وجود اختلاف آنان پیرامون ائمه و پیشوایان اهل بیت بود، دارای در رابطه با شخص امام، تعداد ائمه؛ توقف بر یکی از آن‌ها یا انتظار او، یا رفتن به سوی یکی دیگر و قبول کردن امامت وی دیدگاه‌های گوناگونی داشتند، صرف نظر از تنش و تضاد در فرع‌گذاری و نزاع و کشمکشی که تأویل داشتند، لذا علامه ابن خلدون پس از نقل اختلاف آنان در مورد تعیین ائمه می‌گوید: «این اختلاف سهمگین و بزرگ دلیل بر عدم وجود نص (در مورد امامت) است»^(۴). یعنی دلالت می‌کند بر اینکه آنان در این ادعا که پیامبر ﷺ علی و ائمه دیگر را برای خلافت تعیین و مشخص کرده هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ندارند، ... زیرا اگر تعیین ائمه از جانب خدا بود؛ این گونه اختلاف و تضاد روی نمی‌داد، بنابراین آن اختلاف شدید بزرگترین دلیل بر عدم وجود نص صحیح می‌باشد، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

نجات می‌یابد و هفتاد و دو فرقه در آتش است» ابن بابویه قمی / الخصال: ۵۸۴/۲ - ۵۸۵..

در روایات آنان هم تصریحی مبنی بر این‌که همه این فرقه‌ها شیعه هستند وجود ندارد، همان‌گونه که در این روایت به صراحت گفته شده: فرقه ناجیه جماعت هستند، نگفت شیعه.

۱- جمال الدین افغانی / تعلیقات علی شروح الدوانی للعقائد العضدیه ضمن کتاب الأعمال الکامله افغانی، دراسة و تحقیق: محمد عماره: ۲۱۵/۱. و رشید رضا این کتاب را به محمد عبده نسبت می‌دهد. لکن محمد عماره ثابت کرده که این کتاب مال افغانی می‌باشد

۲- الملل و النحل: ۱۶۵/۱

۳- الخطط: ۳۱۵/۲

۴- ابن خلدون / الباب المحصل: ص ۱۳۰.

﴿...وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]

«و اگر از طرف غیر خداوند می آمد در آن اختلافات و تناقضات بسیاری پیدا می کردند».

از آنجا که مسئله‌ی امامت نزد آنان یکی از اصول دین است؛ اختلاف در مورد آن قابل قبول نیست، همان گونه که در فروع دین پذیرفتنی است. احمد بن یحیی مرتضی (متوفای سال ۸۴۰هـ) از بزرگان (زیدیه) زمان خود^(۱) اختلاف شیعیان بعد از مرگ هر امام در مورد امام بعدی را واضح‌ترین و روشن‌ترین دلیل بر باطل بودن ادعای منصوص بودن امامت به حساب آورده است.^(۲)

وقتی که به کتاب‌هایی مراجعه می‌کنیم که فرقه‌ها و طوایف شیعی را ذکر کرده اند، اختلافاتی در اصول به چشم می‌خورد که اصناف فرقه‌های متعدّد و مختلف شیعه از آن‌ها سرچشمه گرفته است، لذا (جاحظ) معتقد است که شیعه دو گروه هستند، زیدیه و رافضه، و می‌گوید: «رحمت خدا بر تو باد بدان که شیعه دو مرد هستند: زیدی و رافضی، و بقیه بی‌نظم و پراکنده هستند»^(۳) شیخ مفید شیعه هم این تقسیم را برگرفته و گفته شیعه دو مرد: امامیه و زیدیه^(۴). اما امام اشعری: اصول فرقه‌های شیعه سه دسته می‌داند:

غالبه (افراطی‌ها)، رافضه (امامیه) و (زیدیه) و مجموع فرقه‌های شیعه نزد ایشان به چهل و پنج فرقه می‌رسد، پانزده فرقه غالبه، رافضیه چهارده، و زیدیه را به شش فرقه

۱- او یکی از بزرگان شیعه زیدیه بود که تألیفات فقهی ایشان تکیه‌گاه زیدی‌های یمن بوده است و از منتسبان اهل بیت می‌باشد. شوکانی / البدر الفالغ: ۱/۱۲۲.

۲- المنیه و الامل: ص ۲۱.

۳- ثلاث رسائل جاحظ نشر سندوبی ص: ۲۴۱، یا رسائل جاحظ، رساله استحقاق الامامه ص ۲۰۷ تحقیق عبدالسلام هارون.

۴- الارشاد ص: ۱۹۵.

تقسیم کرده^(۱) و اثنی عشریه را بخشی از فرقه رافضیه (امامیه) به حساب آورده و آنان را (قطعیه) نامیده که به جمهور شیعه توصیف می‌نماید^(۲).

در حقیقت گروهی از نویسندگانی که درباره فرقه‌ها نوشته‌اند در تقسیم شیعیان اصلی به سه گروه؛ روش او را پیرو کرده‌اند، مانند رازی و اسفراینی که سه گروه را زیدیه، امامیه و کیسانیه نیز نامیده‌اند^(۳)، و مانند همچنین ابن مرتضی می‌گوید: شیعه سه فرقه هستند: زیدیه، امامیه و باطنیه^(۴). و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله کسی است که شیعه را به سه درجه تقسیم کرده که بدترینشان غالیه هستند که برای علی علیه السلام نوعی الوهیت قرار داده؛ و یا او را به نبوت توصیف می‌نمایند. و درجه‌ی دوم که رافضیه و سوم مفضلویه زیدیه و غیره که علی را برابر بکر و عمر برتری و تفضیل می‌دهند، ولی به خلافت و عدالتشان معتقد بوده و ولایتشان را قبول داشته‌اند^(۵). و غیر از آنان علما و فرقه‌شناسان دیگری هم این دیدگاه را داشته‌اند^(۶).

اما عبدالقاهر بغدادی فرقه‌های شیعه را به چهار دسته تقسیم می‌کند: زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات و همه را رافضیه می‌نامند^(۷)، و از دیدگاه او فرق‌های شیعه به استثنای غالیه^(۸)؛ بالغ بر بیست گروه هستند، و اثنی عشریه را از امامیه به شمار آورده و آنان را (قطعیه) و (اثنی عشریه) نامیده، اگرچه (قطعیه) و (اثنی عشریه) قبل از او بعنوان دو اسم

۱- مقالات الاسلامیین: ۶۶/۱، ۸۸، ۱۴۰.

۲- منبع سابق ۹۰/۱.

۳- اعتقادات فرق المسلمین ص: ۷۷.

۴- المنیة و الأمل ص: ۲۰، مقدسی / البدأ و التاريخ: ۱۲۵/۵.

۵- ابن تیمیه / التسعینیة: ص ۴۰ داخل مجموع فتاوی شیخ الاسلام، مجلد ۵ چاپ کردستان ۱۳۲۹ هـ.

۶- زین العابدین بن یوسف الأسکوبی جایی که می‌گوید: «و اما شیعیان بیست و دو فرقه هستند، که اساسی‌ترین آنان سه فرقه می‌باشند به نام‌های: غالیه، زیدیه و امامیه». الرد علی الورقه ۹ مخطوط.

۷- الفرق بین الفرق: ص ۲۳.

۸- چون تعداد غلات نزد ایشان بالغ بر بیست فرقه می‌شوند الفرق بین الفرق ۲۳۲.

مختلف برای دو فرقه مختلف از امامیه به کار برده شده است^(۱) و فراموش کرده که بغدادی تصریح کرده که قطعیه و اثنی عشریه یک گروه واحد هستند^(۲).

به اعتقاد شهرستانی فرقه‌های شیعه بسیار متعدد هستند چون می‌گوید: «آنان پیرامون تعداد ائمه مقوله‌ها و اختلافات زیادی دارند، و در موقع هر اختلاف بر سر ادامه امامت یا توقف آن مقوله و مذهب و قدمی برداشته‌اند»^(۳) و مجوعاً به پنج فرقه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه برمی‌گرداند^(۴).

اما صاحب «الحوار العین» شیعه را به شش فرقه برمی‌گرداند^(۵) و ابن قتیبه تعدادشان را به هشت فرقه می‌رساند^(۶).

و ابوالحسن الملطی معتقد است که شیعه هیجده فرقه می‌باشند و همه را به رافضه ملقب می‌نماید^(۷) و سکسکی نیز در کتاب (برهان فی معرفه عقائد اهل الادیان) با دیدگاه وی موافق است^(۸).

و ابن الجوزی گروه‌های شیعه را دوازده فرقه می‌داند، و آنان را رافضه نام می‌برد^(۹) و اما قرطبی با این تقسیم وی موافق است^(۱۰).

۱- برای همین است که محی‌الدین عبدالحمید اشاره می‌کند به این‌که تعریف مفصل بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» دلالت دارد بر اینکه اثنا عشریه غیر از قطعیه می‌باشد حاشیه مقالات الاسلامیین: ۹/۱.

۲- الفرق بین الفرق ص: ۶۴.

۳- الملل و النحل: ۱۴۷/۱.

۴- همان صفحه از منبع سابق.

۵- الحوار العین: ص ۱۴۵.

۶- ابن قتیبه / المعارف ص: ۹۲۲-۶۲۳.

۷- البینه والرد ص: ۱۸.

۸- البرهان: ص ۴۳۶ اما عجیب اینکه ملطی، اثنی عشریه را به اسماعلیه نام می‌برد. نگاه: التنبيه و الرد ص: ۳۲-۳۳.

۹- تلبیس ابلس: ص ۳۲ تحقیق الدین علی.

نکته‌ی قابل ملاحظه در اطلاق نام رافضه بر همه گروه‌های شیعه این است که زیدیه از این قاعده استثناء هستند، و یا به عبارت دقیق‌تر زیدیه به استثنای فرقه‌ی جارودیه از رافضه استثناء هستند، چون جارودیه هم بر راه و مسلک رافضه هستند، از این روی شیخ مفید جز فرقه‌ی جارودیه زیدیه را شیعه به شمار نیاورده است، چرا که جارودیه در اساس مذهب رفض با آنان مشترک هستند^(۳).

و اما کتب فرقه‌شناسی شیعیان اثنی عشری در رابطه با ذکر فرقه‌هایشان رویه دیگری را پیروی کرده‌اند و گروه‌های شیعه را بر حسب ائمه ذکر کرده‌اند، چون شیعه بعد از وفات هر امامی به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی پراکنده شده و تعداد آنان در کتاب «الفرق و المقالات قمی و فرق الشیعه نوبختی» به حدود شصت فرقه می‌رسد، و ملاحظه می‌شود که اثنی عشریه نزد (قمی) و (نوبختی) یکی از چهارده فرقه یا پانزده فرقه‌ای است که بعد از وفات حسن عسکری سال (۲۶۰هـ) متفرق شدند^(۳).

و اما کتب روایات آنان، کلینی در الکافی روایتی را یادآور شده که شیعه را سیزده فرقه به شمار آورده که همه را اهل دوزخ دانسته جز یک گروه^(۴).

با وجود این بررسی، موضوع پیدایش فرقه‌های شیعه و دگرگونی آنان نیاز به بحث دیگری دارد، که به بحث تاریخی نزدیکتر است و وارد تفصیل آن نمی‌شویم، لکن آنچه قابل ملاحظه است و باید مورد توجه واقع گردد همان‌گونه که در بحث عقاید اثنی عشریه ارائه خواهد شد - فرقه اثنی عشریه بخش اعظم آراء و عقاید فرقه‌های دیگر شیعه را در خود جای داده است؛ مانند رودخان‌های است که تمام جویبارها و رودهای

۱- بیان الفرق / ورق یک خطی.

۲- نگاه: کنید: المقید/ اوائل المقالات ص: ۳۹، و عن الجارودیه ص: ۴۲ از همین رساله حاشیه شماره ۳.

۳- نوبختی / فرق الشیعه ص: ۹۶ جایکه می‌گوید اصحاب حسن عسکری بعد از وفات ایشان به چهارده تبدیل گشتند، در حالی که قمی می‌گوید: آنان پانزده فرقه هستند. قمی / المقالات و الفرق ص: ۱۰۲.

۴- اصول کافی، المطبوع علی هامش مرآة العقول ۴/۳۴۴ و مجلسی - برحسب معیارهای خودشان این روایت را به درجه حسن می‌رساند؛ مرآة العقول: ۴/۳۴۴.

مختلف شیعه بداخل آن بریزد و بسوی آن جاری شود، و تحقیق این موضوع و ارزیابی روایات اثناعشریه و آراء فرقه‌های دیگر است نیاز به بخش مستقل دارد، که در پایان‌نامه لیسانس به بعضی از جوانب این باب اشاره نموده ام^(۱) پس این فرقه منقرض نشده- چنانچه می‌گویند- بلکه بیشترشان هنوز هم باقی هستند؛ که در خلال بحث تفکر اثناعشریه برای ما روشن می‌شود.

فرقه‌های معاصر شیعه

فرقه‌های معاصر شیعه را در سه گروه زیر منحصر کرده‌ام^(۲). - اثناعشریه، اسماعیلیه^(۳) و زیدیه^(۴).

۱- نگاه: به: فکرة التقريب بين اهل السنة و الشيعة: ص: ۳۴۶، صفحات بعدی.

۲- نگاه::: النشار / نشأة الفكر الفلسفي: ۱۲/۲، العاملي / اعيان الشيعة: ۲۲/۱، محمد مهدي شمس الدين /

نشام الحكم و الارادة في الاسلام: ص ۶۱، هبة الدين شهرستاني / مقدمه فرق الشيعة: ص / کا.

۳- اسماعیلیه: کسانی هستند که می‌گویند: بعد از جعفر اسماعیل بن جعفر امام است؛ سپس قایل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفرند، و امامت سایر اولاد جعفر را رد و نفی نموده‌اند. از اسماعیلیه گروه‌هایی به نام قرامطه، حشاشون، فاطمیون و دروزیه و غیره منشعب گشته‌اند؛ اسماعیلیه دارای فرقه‌های متعدد و القاب متعدد هستند که بر حسب کشورهای مختلف متفاوت می‌باشند، زیرا همان‌گونه که شهرستانی گفته در هر زمانی ادعایی داشته‌اند و با هر زبانی مقاله‌ای طرح کرده‌اند. اما مذهبشان همان‌گونه که غزالی و غیره گفته‌اند: «واقعاً اثناعشریه ظاهر تشیع و است و باطن آن کفر محض است، و یا چنانچه ابن الجوزی می‌گوید: حاصل گفته‌ی آنان تعطیل آفریدگار و انکار و ابطال نبوت و انکار معاد و دستاخیز است، لکن آنان در قدم اول عقیده واقعی خود را ابراز نمی‌کنند، دعوتشان درجات و مراتبی دارد، و حقیقت این مذهب جز به کسانی که به آخرین درجه رسیده باشند داده نمی‌شود، و جمعی از اهل علم مانند بغدادی موفق به کشف اسرار و احوال آنان شده‌اند که در مورد کتابی از آنان به نام السیاسة و ابلاغ الأكید و الناموس الأكبر مطلع شده و در خلال آن دریافته‌اند که آنان منکر وجود خدا هستند که خود را در لباس تشیع پوشش داده‌اند، و حمادی یمانی هم در کتاب خود «کشف الاسرار الباطنية» به تعریف ماهیت و چگونگی حال و وضع آنان پرداخته است، و ابن الندیم کتاب «البلاغات السبعة» آنان مطلع شده و در البلاغ السابع با مسائل بسیار شگفت‌انگیزی از قبیل وضع قوانین و مباح کردن محرّمات و امثال آنها و غیره برخورد کرده است، و ایشان همان گونه کتاب‌های سری دارند امروز نیز در حال نشاط می‌باشند.

فرقه‌ی اثنی عشریه امروزه بزرگ‌ترین فرقه شیعه محسوب می‌شود همان گونه که در بعضی از مقطع‌های تاریخ به عنوان اکثریت جمهور شیعیان مطرح بوده است، و گروهی از علمای فرقه‌شناس از جمله: اشعری^(۲)، مسعودی،^(۳) عبدالجبار همدانی^(۴) و ابن حزم^(۱) و نشوان الحمیدی^(۵) آنان را به «جمهور شیعه» توصیف می‌کنند.

یکی از آنان می‌گوید: «ما کتاب‌هایی داریم که کسی غیر از خودمان به آنها دست پیدا نخواهد کرد و نمی‌تواند از حقایق آنها مطلع شود»

۱- زیدیه: پیروان زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می‌باشند الملل و النحل: ۱/۱۵۴، مقدمه البحر الزخار: ص ۴۰. و به علت انتساب به زید زیدیه نامیده شده‌اند یحیی بن حمزه / الرساله الوازعه ص ۲۸، سمعانی / الانساب ۶/۳۴۰ و هنگامه: می که در مورد ابوبکر و عمر از زید سؤال کردند و در باره آن دو بزرگوار اظهار خوشنودی کرد و از آنان راضی بود، گروهی امامیه از او جدا شدند گروهی او را ترک گفتند که به رافضه موسوم گشتند. .. و کسانی دیگر از شیعه زید که او را ترک نکردند به علت پیروی از زید به زیدیه موسوم گردیدند، و این اتفاق هم در پایان خلافت هشام بن عبدالملک سال بیست و یکم یا بیست و دوم روی داده است. منهاج السنه: ۱/۲۱، الرساله الوازعه: ص ۸۷-۸۸

و زیدیه در عقاید و باورهایشان با معتزله موافق هستند. آنان هم فرقه‌هایی دارند، برخی از آنان جز در اسم انتسابی به زید ندارند و در حقیقت رافضی می‌باشند و می‌گویند: همانا امت به دلیل اینکه امر خلافت را به غیر علی سپردند گمراه و کافر گردیدند. گروه دیگرشان جارودیه یعنی طرفداران ابی جارود هستند- چنانچه گذشت- و بعضی از آنان بسیار به اهل سنت نزدیکند که آنها اصحاب و یاران حسن بن صالح بن حی فقیه هستند و می‌گویند: امامت به فرزندان علی اختصاص دارد. و ابن حزم می‌گوید: آنچه از حسن بن صالح ثابت شده این است که گفته است امامت در همه قریشی‌ها می‌باشد، و ولایت و حکومت همه اصحاب را قبول دارند جز اینکه علی را بر جمیع آنان برتری می‌دهند نگاه: کنید به المقبلی / العلم الشامخ: ص ۳۱۹، الملل و النحل: ۱/۱۶۲، الرازی / المحصل: ص ۲۴۷. به: ابن حزم / الفصل: ۲/۲۶۶، و اعتدال الزیدیه الحقه فی مسأله الصحابه: ابن الوزير / الروض الباسم ص ۴۹-۵۰، المقبلی العلم الشامخ ص: ۳۲۶، و به بخشی در مورد زیدیه نگاه: کنید به: فکرة التقریب ص: ۱۴۶ و صفحات بعدی

۲- مقالات الاسلامیین: ۱/۹۰.

۳- مروج الذهب: ۴/۹۹.

۴- المغنی ج ۲ قسمت دوم ص: ۱۷۶.

ولی اثنی عشریه در همه عصرها غالب نبوده‌اند و - بعنوان مثال - ابن خلدون ثابت کرده که شیعیان محمد بن حنیفه در زمان خود اکثریت شیعه و طرفداران اهل بیت بوده‌اند^(۳) سپس طولی نکشیده که کم‌کم رو به زوال و نابودی رفته‌اند تا اینکه ناپدید شدند. بلخی نیز - چنانکه صاحب حورالعین از وی نقل می‌کند - می‌گوید: فطحیه^(۴) بزرگترین و بیشترین فرقه جعفری در زمان او بوده‌اند^(۵).

القاب شیعه امامیه اثنا عشریه

از جمله القابی که نویسندگان فرقه‌شناس و غیره بر اثنی عشریه اطلاق می‌کنند به شرح زیر می‌باشد:

۱- شیعه

۱- الفصل: ۳۸/۵، ۱۵۸/۴.

۲- حورالعین: ص: ۱۶۶.

۳- تاریخ ابن خلدون: ۱۷۲/۳.

۴- فطحیه پیروان عبدالله بن جعفر بن حمد صادق هستند که فرزند ارشد صادق بود و چون سرشافطح یعنی پهن بود به فطحیه معروف شدند- همان گونه که به خاطر انتساب به رئیس معروف خود معمار به معماریه معروف بوده‌اند بوده‌اند، نوبختی می‌گوید: بیشتر بزرگان و علما و فقهای شیعه به این فرقه گرایش یافته‌اند، لکن عبدالله بعد از وفات پدرش بیش از هفتاد روز زنده نماند، از قول امامت وی برگشته و پشیمان شدند. نگاه: ه کن به مسائل الامامه ص: ۴۶، فرق الشیعه نوبختی ص ۷۷-۷۸، مقالات الاسلامیین ۱/۱۰۲، حورالعین ص: ۱۶۳-۱۶۴. صاحب «الزینه» ابو حاتم رازی الاسماعیلی متوفای سال ۳۲۲ هـ می‌گوید: این فرقه منقرض گشته و کسی وجود نداشت که چنین چیزی را بگوید، و عبدالله بعد از پدرش هفتاد روز زنده بود و هیچ سخنی از خود به جای نگذاشت ۴ و شاید این دلیل انقراض آن باشد، و روایات پیروان این مذهب به صورت مدون در کتب معتمد اثنا عشریه باقی مانده است، چنانچه در آینده در فصل السنه خواهد آمد.

۵- حورالعین ص: ۱۶۴.

لقب شیعه در اصل بر همه فرقه‌های شیعه اطلاق می‌شد، اما امروزه این اصطلاح - از دیدگاه جمعی از شیعه و غیره - مخصوص شیعه اثناعشریه شده است، از جمله اشخاصی که این دیدگاه را ابراز داشته‌اند شتروتمان^(۱) و طبری^(۲) و امیرعلی^(۳)، کاشف الغطاء^(۴)، محمد حسینی عاملی^(۵)، عرفان عبدالحمید^(۶) و غیره می‌باشند^(۷).

بنده با این رأی موافق هستم، نه به خاطر اینکه اثنی عشریه خود را به عنوان پایه بزرگ در بین فرقه‌های شیعه جلوه می‌دهند و بس، بلکه به دلیلی که از این هم مهم‌تر است - و کسی را ندیده‌ام که به تحقیق و بررسی آن پرداخته باشد و بحث آن نیاز به تحقیق و بررسی مستقلی دارد که متکی بر تحلیل و ارزیابی باشد - و آن این‌که منابع و مصادر روایات و حدیث اثنی عشریه در برگیرنده قسمت عمده آراء فرقه‌های مختلف شیعه است که در طول تاریخ سر برآورده‌اند؛ اگرچه در برگیرنده کل آنان هم نباشد، بنابراین اثنی عشریه تعبیری است از همه فرقه‌های شیعه.

۱- نگاه: ه به: دائرة المعارف الاسلامیه: ۶۸/۱۴.

۲- مستدرک الوسائل: ۳۱۱/۳.

۳- امیر علی می‌گوید: اثناعشریه مرادف شیعه گشته‌اند. روح الاسلام: ۹۵/۲.

۴- غطا می‌گوید: امروزه اطلاق اسم و نام شیعه مخصوص امامیه می‌باشد، منظور وی از امامیه اثنی عشریه [می‌باشند چنانچه ما بعد این جمله دلالت می‌کند. نگاه: اصل الشیعه و اصولها ص: ۹۲].

۵- عاملی می‌گوید: از این نظر که امروزه زیدیه و اسماعیلیه جز با این دو نوع انتساب شناخته نمی‌شوند، و فطحیه و وافقیه وجود خارجی ندارند چنین اسمی منحصر به شیعه امامیه اثناعشریه شده است. الشیعه فی التاریخ ص ۴۳.

۶- عرفان می‌گوید: «همین که اصطلاح شیعه بدون قید اطلاق گردید کنحصر به مذهب اثناعشریه است. مجله کلیه الدر اسات الاسلامیه، شماره اول، ۱۳۸۷ هـ ص ۳۵.

۷- به عنوان نمونه نگاه: کنید به: سامرائی / الغلو و الفرق الغالیه ص: ۸۲، احمد زکی تفاحه / اصول الدین و فروعه عند الشیعه ص: ۲۱، احسان الهی ظهیر / الشیعه و التشیع ص: ۹.

۲- امامیه

این لقب نزد بسیاری از نویسندگان و فرقه‌شناسان بر مجموعه‌ای از فرقه‌های شیعه اطلاق می‌شود، اما بعدها نزد بسیاری از مؤلفین و غیره به اثنی‌عشریه اختصاص یافت و شاید نخستین کسی که چنین نظری داشته شیخ اثنی‌عشریه در زمان خود (شیخ مفید) باشد که در کتاب (اوائل المقالات) بدان اشاره کرده است^(۱)، و (سمعانی) نیز اشاره کرده که در زمان او هم چنین چیزی معروف بوده و گفته اکنون لقب امامیه بر اثنی‌عشریه اطلاق می‌شود^(۲). و ابن خلدون گفته: «اما اثنا عشریه نزد علمای متأخرین به اسم امامیه اختصاص یافته است»^(۳).

و صاحب مختصر تحفه اثنی‌عشریه اشاره دارد به این که هنگام اطلاق لفظ امامیه؛ اثنی‌عشریه متبادر می‌باشند^(۴). و شیخ زاهد کوثری می‌گوید: «آنچه معروف است امامیه همان اثنی‌عشریه می‌باشند»^(۵).

و ملاحظه می‌شود که کاشف الغطا - یکی از بزرگان معاصر شیعه - لقب امامیه را بر اثنی‌عشریه اطلاق کرده است^(۶). و برخی دیگر از علمای شیعه بر این باورند که امامیه چندین فرقه هستند که اثنا عشریه، کیسانیه، زیدیه و اسماعیلیه از جمله آنان هستند^(۷). بعد از اینکه روشن شد که لقب امامیه لقبی برای اثنا عشریه شده است، به تعریفی برمی‌گردیم که در مورد آن‌ها گفته‌اند.

۱- اوائل المقالات ص ۴۴.

۲- الانساب: ۳۴۴/۱، ابن الاثیر / اللباب: ۸۴/۱، سیوطی / لب الالباب فی تحری الانساب، حرف همزه، لفظ امامیه.

۳- ابن خلدون/ ۲۰۱/۱.

۴- مختصر التحفه الاثنی عشریه: ص ۲۰.

۵- کوثری / فی تعلیقاته علی کتاب التنبیه و الرد للملطی: ص ۱۸.

۶- اصل الشیعه و اصول: ص ۹۲.

۷- محسن الامین / اعیان الشیعه: ۲۱/۱.

شیخ مفید از بزرگان شیعه در زمان خود می‌گوید: «امامیه کسانی هستند که قایل به واجب بودن امامت و عصمت امام و منصوص بودن امامت هستند. و بدین علت آن‌ها این اسم را کسب کرده‌اند که قائل به این سه اصل هستند، پس هر کس قائل به این اصول باشد (امامیه) به حساب می‌آید اگر چه حق و باطل را ضمیمه آن سه اصل کرده باشد، سپس کسانی که شایسته این اسم شدند در مورد اشخاص (ائمه) و فروعی که به این اصول مربوط می‌شود و غیره متفرقه و پراکنده گشته‌اند، بنابراین اولین گروهی که از امامیه جدا شدند فرقه کیسانیه بودند^(۱).

پس شیخ مفید اینجا لقب امامیه را لقبی عام قرار داده که شامل همه کسانی است که به این سه رکن زیر معتقد و پایبند باشند که عبارتند از: امامت، عصمت و وجود نص بر امامت. اما ایشان در کتاب دیگری دامنه این اصطلاح آنقدر محدود کرده که نزدیک است آن را منحصر به فرقه اثنی عشریه گرداند، انجا که می‌گوید: «امامیه نشانه و علامت کسی است که معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان باشد، و وجود نص آشکار و عصمت و کمال را برای امام واجب و فرض بداند، سپس امامت را منحصر به اولاد حسین بن علی بداند تا به رضا علی بن موسی علیه السلام می‌رسد»^(۲).

بنابراین ملاحظه می‌کنید که ایشان وجود نص آشکار بر امامت را شرط دانسته، در حالی که قبلاً تنها وجود نص را مطرح کرد که شامل آشکار و غیر آشکار می‌شود، علاوه بر این که انحصار ائمه را به فرزندان حسین تا علی بن موسی الرضا را اضافه کرده است؛ در حالی که ایشان سابقاً چنین چیزی را شرط قرار نداد تا کیسانیه را داخل آنان قرار داد^(۳). گویی ایشان دگرگونی رأی و دیدگاه را در نظر گرفته چون می‌گوید: چون لقب امامیه هرچند در اصل علامت و نشانه کسانی بوده که پایبند به اصول ذکر شده بوده است؛ بدون تخصیص آن به کسانی که اشخاص ائمه را تعیین می‌کردند، اما چون فرقه

۱- العیون و المحاسن: ۹۱/۲.

۲- اوائل المقالات: ص ۴۴.

۳- تعریف آن خواهد آمد در ص ۱۸۰ همین کتاب.

هایی دیگری که معتقد به اصول مذکور بودند و (لقب امامیه) بر ایشان هم اطلاق می‌شد؛ بر اثر مقوله‌هایی که ابداع کردند سزاوار نامها و القاب دیگری شدند که برگرفته از معنای آن مقوله‌ها بود، لقب امامیه از اصل خود منتقل شد و در استعمال و کار برد بر ایشان غالب گردید، و این لقب در عرف متکلمین و فقها و عامه مردم به علم و نشانه کسانی درآمد که معتقد به نص آشکار، عصمت و امامت دوازده امام بودند^(۱).

و هنگامی که این تعریف شیخ مفید جهت شناخت آراء غیر شیعه در تعریف امامیه به کتب فرقه‌شناسی دیگر سرایت کرد؛ می‌بینیم که اکثر مؤلفین فرقه‌شناس لقب (امامیه) را به اثنی عشریه اختصاص نداده‌اند، بلکه آن را شامل‌تر و عام‌تر از اثنی عشریه می‌دانند، لذا شهرستانی گفته: «امامیه کسانی هستند که به امامت علی علیه السلام بر اساس تعیین واقعی به عین و شخص نه با اشاره معتقد هستند»^(۲). و اشعری می‌گوید: «...آنها امامیه گفته می‌شوند چون ادعا می‌کنند امامت علی بن ابی طالب منصوص است»^(۳). و در میان علمای فرقه‌شناس کسانی گفته‌اند دلیل نام‌گذاری آنان به امامیه را در این می‌دانند که آنان مدعی‌اند که دنیا خالی از امام نمی‌باشد، یا به صورت ظاهر و آشکار و یا به صورت پوشیده و وصف‌شده^(۴)، اما ابن مرتضی دلیل نام‌گذاری امامیه به این نام را این دانسته که همه امور دین را به امام موکول می‌کنند، و امام نزد آنان مانند پیامبر است و زمان خالی از امامی نمی‌باشد که در امور دین و دنیا مورد نیاز باشد^(۵).

پس بعضی مسأله‌ی نص را در سبب نام‌گذاری معتبر دانسته‌اند، و کسانی دیگر علاوه بر آن وابسته بودن امور دین و دنیا به امام را به آن افزوده‌اند، و این اقوال باهم نزدیک

۱- اوائل المقالات: ص ۴۴.

۲- الملل و النحل: ۱/۱۶۲.

۳- مقالات الاسلامیین: ۸۶/۱.

۴- عثمان بن عبدالله عراقی / ذکر الفرق و احوال: ق ۱۲ أ مخطوط. و قرطبی در کتاب «بیان الفرق» ق ۲ ب خطی، و شرح الاثنین والسبعین فرقه خطی

۵- المنیه و الامل: ص ۲۱.

هستند که بعضی به بعضی دیگر برمی گردند. .. و مصطلح امامیه بعد از شیوع مصطلح شیعه آشکار گردید و چنین به نظر می رسد که ظهور آن مصطلح با آغاز اهتمام شیعه به مسئله امام و امامت و نیز ظهور فرقه های شیعه ای که قائل به امامت افراد اهل بیت بودند مرتبط باشد، که در بحث امامت خواهد آمد.

ابن ابی الحدید می گوید: مقوله ی امامیه - چه رسد به لقب آن - تا این اواخر معروف نبوده است، و می گوید: گفتار و مقوله امامیه و هم کیشان آن ها که نسبت به خلافت سلف صالح طعن و ناسزا می گفتند در عصر (امویه) از چنان شهرتی برخوردار نبوده است ^(۱).

۳- اثنی عشریه

چنین اصطلاحی را در کتابهای فرقه‌ها و مقالات قدیم یافت نمی‌شود، بنابراین قمی (متوفای سال ۲۹۹ و یا ۳۰۱ هـ) در کتاب «المقالات و الفرق» و نوبختی (متوفای ۳۱۰ هـ) در «فرق الشیعه» و اشعری (متوفای ۳۳۰ هـ) در مقالات الاسلامیین آن را ذکر نکرده‌اند، و ممکن است اولین کس (از شیعه) که آن را ذکر کرده است مسعودی (متوفای ۳۴۹) باشد^(۱). اما از غیر شیعه شاید عبدالقاهر بغدادی (متوفای سال ۴۲۹ هـ) باشد جایی که می‌گوید: آنان به سبب اینکه ادعا می‌کنند که امام غایب امام دوازدهم است و نسبش به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رسد؛ اثنی عشریه نامیده شده‌اند^(۲).

رافضی معاصر محمد جواد مغنیه گفته است: «اثنی عشریه لقبی است که بر شیعه امامیه که قایل به دوازده امام هستند و اسم آن‌ها را نیز مشخص می‌کنند اطلاق می‌شود»^(۳). و ظهور این نام بدون شک بعد از میلاد و پیدایش اندیشه ائمه اثنا عشریه بوده که بعد از وفات حسن عسکری (متوفای سال ۲۶۰) اتفاق افتاد؛ چون قبل از حسن علیه السلام کسی وجود نداشته که امام غایب را امام دوازدهم بگوید، و نیز در زمان علی و حکومت (بنی‌امیه) شناخته نشده که ادعای دوازده امام داشته باشد^(۴).

اما صاحب مختصر (تحفه اثنی عشریه) معتقد است که زمان پیدایش امامیه اثنی عشریه سال دویست و پنجاه و پنج بوده است^(۵).

به نظر می‌رسد که ایشان این تاریخ را از آن جهت تعیین و مشخص کرده که اثنی عشریه ادعا می‌کنند سال (۲۵۵) امام دوازدهم متولد شده است که او را امام دوازدهم

۱- التنبیه و الاشراف: ص ۱۹۸.

۲- الفرق بین الفرق: ص ۶۴.

۳- اثنی عشریه و اهل بیت ص: ۱۵.

۴- منهاج السنه: ۲۰۹/۴.

۵- نگاه: به: مختصر التحفه: ص ۲۱.

می‌دانند^(۱) و می‌پندارند تا به امروز هم زنده است و در انتظار خروج و ظهور او هستند؛ ولی اگر قضیه بدین صورت بود بایستی سال (۲۶۰ هـ) را تعیین می‌نمود، چرا که ادعا و دعوت و تبلیغ وجود امام دوازدهم غایب بعد از وفات حسن عسکری مطرح گردیده که در سال (۲۶۰ هـ) وفات یافته است.

و امام اثنی عشریه‌ای که جعفریه آنان را امام خود به حساب می‌آورند عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، حسن و حسین و نوادگان حسین. و در جدول زیر بیان اسماء و القاب و کنیه‌های آنان و نیز سال تولد و وفات هر یک از ائمه خواهد آمد:

	اسم امام	کنیه امام	لقب امام	سال تولد و سال وفات امام
۱	علی بن ابی طالب	ابوالحسن	مرتضی	۲۳ قبل از هجرت، ۴۰ بعد از هجرت
۲	حسن بن علی	ابو محمد	زکی	۵۰-۲ هـ
۳	حسین بن علی	ابوعبدالله	شهید	۶۱-۳ هـ
۴	علی بن حسین	ابو محمد	زین العابدین	۹۵-۳۸ هـ
۵	محمد بن علی	ابو جعفر	باقر	۱۱۴-۵۷ هـ
۶	جعفر بن علی	ابوعبدالله	صادق	۱۴۸-۸۳ هـ

۱- همان‌گونه که کلینی در الکافی: ۵۱۴/۱، و مفید در الارشاد ص ۳۹۰، و طبرسی در اعلام الوری: ص ۳۹۳، با نص صریح در مورد آن نوشته‌اند، و می‌بینیم که در اعلام زرکلی: ۲۱۵/۲، والعقل عندالشیعه رشدی علیان: ص ۵۶ و تاریخ الامامیه عبدالله فیاض ۱۸۳ آمده است که ولادت خیالی و موهوم در سال ۲۵۶ بوده است.

محمد				
۷	موسی	ابو ابراهیم	کاظم	۱۲۸-۱۸۳ هـ
	بن جعفر			
۸	علی بن	ابو الحسن	رضا	۱۴۸-۲۰۳ هـ
	موسی			
۹	محمد بن	ابو جعفر	جواد	۱۹۵-۲۲۰ هـ
	علی			
۱۰	علی بن	ابو الحسن	هادی	۲۱۲-۲۵۴ هـ
	محمد			
۱۱	حسن بن	ابو محمد	عسکری	۲۳۲-۲۶۰ هـ
	علی			
۱۲	محمد بن	ابو القاسم	مهدی	گمان می کنند که سال ۲۵۵ یا سال ۲۵۶ هـ متولد شده و می گویند تا به امروز زنده و در قید حیات است (۱)
	حسن			

۴- قطعیه^(۱)

از دیدگاه گروهی از فرقه شناسان از جمله اشعری^(۲) و شهرستانی^(۳) و اسفراینی^(۴) و

۱- در مورد اثنی عشریه نگاه: ه کنید به: اصول کافی: ۴۵۲/۱ و صفحات بعدی، الارشاد مفید، اعلام الوری طبری، کشف الغمه اربلی و مقالات الامینی: ۹۱/۹۰، الملل و النحل شهرستانی: ۱۶۹/۱، لباب المحصل ابن خلدون: ص ۱۲۸ و غیره. ...

۲- مقالات الاسلامیین: ۹۰/۱-۹۱.

۳- الملل و النحل: ۱۶۹/۱

۴- التبصیر فی الدین: ۳۳.

غیره^(۱) قطعی را یکی از القاب اثنا عشریه می‌دانند و آنان از این لحاظ موسوم به قطعی می‌باشند که مرگ موسی بن جعفر صادق را قطعی می‌دانند^(۲) و این چیزی است که اثنی عشریه به آن باور دارند. مسعودی می‌گوید: «ابو محمد حسن بن علی در سال دویست و شصت وفات یافت که از دیدگاه قطعی پدر امام دوازدهم است که همان مهدی موعود است»^(۳). و برخی دیگر قطعی را یکی از فرقه‌های امامیه می‌دانند نه از القاب اثنی عشریه^(۴).

۵- اصحاب انتظار

(رازی) اثنی عشریه را به اصحاب انتظار ملقب می‌کند، چرا که می‌گویند: امام بعد از حسن عسکری پسر ایشان محمد بن حسن عسکری است که فعلاً در حال غیبت قرار دارد، و در آینده ظهور خواهد کرد.. و می‌گویند این همان مذهبی است که امامیه زمان ما بر آن هستند^(۵). و انتظار امام مسئله‌ای است که میان فرقه‌های مختلف شیعه مشترک است، با این که نسبت به تعیین آن اختلاف دارند، و امری مختص به اثنا عشریه نیست.

۱- حور العین ص: ۶۶.

۲- نگاه: به: قمی / المقالات و الفرق: ص ۸۹، الفاشی الکبر / مسائل الامه ص ۴۷، اشعری / مقالات الاسلامیین: ۹۰/۱، عبد الجبار همدانی / المغنی ج ۲۰، القسم الثانی ص ۱۷۶، مسعودی / مروج الذهب ۲۲۱/۳.

۳- مروج الذهب: ۱۹۹/۴.

۴- مختصر التحفه الاثنی عشریه ص: ۱۹-۲۰ و شکی نیست که قطعی اسلاف اثنا عشریه می‌باشند و بعد از قطعی شدن امامت موسی به این اسم نام‌گذاری شدند و به این عنوان از اسماعیلیه گرد آمدند اما زمانی که ملاحظه می‌کنیم که شیعه بعد از فوت هر امامی دچار اختلاف می‌شوند قطعی نیز دچار این نوع از تفرق و پراکندگی گشته و فرقه‌هایی از آن درست شده که معتقد به دوازدهم نیستند، بعضی کسانی از فرقه‌های اثنی عشریه درست شدند که در اثنی عشریه وجود نداشتند، پس قطعی شامل تر و فراگیرتر از اثنی عشری می‌باشند.

۵- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین: ص ۸۴-۵۲.

۶- رافضیه

جمعی از علما امثال اشعری در المقالات^(۱) و ابن حزم در «الفصل»^(۲) و نام رافضه را بر اثناعشریه اطلاق می‌نمایند.

چنانچه کتب اثنی عشریه تاکید می‌کنند که این لقب از القاب آنان است و شیخ ایشان مجلسی در کتاب «البحار» خود- یکی از منابع حدیث آنان- چهار حدیث را در مدح نام‌گذاری شدن ایشان به رافضی را یادآور شده است^(۳). مثل این که آنان خواسته‌اند با این تحسین کردن آن‌ها را خوشحال نمایند، ولی چیزی که از این احادیث استنباط می‌شود این است که مردم از باب ذم و نکوهش آنان رافضه نامیدند نه بعنوان مدح و ستایش. و منابع حدیث شیعه نیز سبب نام‌گذاری ایشان به این اسم ذم و ناسزا را بیان نکرد^(۴).

۱- نگاه: به: مقالات الاسلامیین: ۸۸/۱.

۲- الفصل: ۱۵۷/۴-۱۵۸.

۳- مجلسی در بابی تحت عنوان «باب فضل الرافضه مدح التسمیة بها» آورده، از جمله این روایت: از ابو بصیر روایت شده که گفت: به ابی جعفر علیه السلام گفتم فدایت شوم ما به اسمی نام‌گذاری شده‌ایم که حاکمان به سبب آن خون و مال و اذیت و آزار ما را حلال می‌دانند، گفت کدام اسم؟ گفتم: اثناعشریه. بعد جعفر گفت: هفتاد سردار از لشکر موسی علیه السلام که کسی بیشتر از آنان زحمت‌کش و محبوب هارون وجود نداشت که قوم موسی آن‌ها را رافضه نامیدند، سپس خداوند به موسی وصیت کرد که این نام در تورات برایشان ثبت کند، پس من هم از زمره آنان هستم، و این نامی است که خداوند برای فرقه شما انتخاب نموده است. البحار: ۶۸-۹۶-۹۷، تفسیر فرات: ص ۱۳۹، برقی / المحاسن ص ۱۵۷، اعلمی / دائرة المعارف: ۲۰۰/۱۸.

۴- اینجا نظری وجود دارد مبنی بر این که اولین کسی که اسم رافضه را بر شیعه اطلاق کرد مغیره بن سعید بود که فرقه مغیره منتسب به او است، و در سال ۱۱۹هـ بعد از فوت محمدباقر به دست خالد قسری کشته شد، ایشان به امامت نفس زکیه محمدبن عبدالله بن حسن متمایل بود و همین که چنین سخنی را ابراز داشت شیعه جعفر بن محمد از او جدا و تبری جستند که لذا آنان رافضی نامید. گفته شده که آنان ترک نصرت نفس زکیه پسر رافضه رافضه نامیده شدند. به نظر می‌رسد که سرچشمه‌ی گمان رافضی‌ها این نکته باشد که طبری هم به آن اشاره کرده و گفته است: «امروز آنان گمان می‌برند کسی که آن‌ها را رافضیه نامیده است مغیره می‌باشد به این دلیل که از او جدا شده‌اند» ۴

لکن منابع، اسبابی را ذکر می‌کند که با موضع آنها نسبت به خلافت شیخین ارتباط دارد، ابوالحسن اشعری می‌گوید: «به این دلیل رافضه نامیده شده‌اند چون امامت ابوبکر و عمر را نفی و رفض کردند»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه این قول اشعری را نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: بنده گفته‌ام آنچه صحیح است اینکه آنان زمانی زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را به خاطر اینکه در زمان هشام بن عبدالملک از کوفه خارج شده بود رفض کردند، رافضیه نامیده شدند،^(۲) این رأی ابن تیمیه رحمته الله علیه به رأی اشعری برمی‌گردد، چرا که آنان همین که نظر و اعتقاد خود را در باره شیخین (ابوبکر و عمر رحمتهما الله علیهما) و خلافت ایشان بیان داشت او را رفض نمودند.^(۳) پس این که گفته شود رافضه به خاطر رفض و ترک کردن زید یا رفض مذهب و اعتقاد او؛ -به نظرم من- مضمون و مفهوم هر سه جمله یکی است، اما شیخ الاسلام: در ملاحظات خود خود بر کلام اشعری ناحیه تاریخی را رعایت نموده است، زیرا برخی از فرقه‌های شیعه امثال سبئی و غیره قبل اختلاف شیعه با زید رحمته الله علیه خلافت ابوبکر و عمر رحمتهما الله علیهما را رفض کرده بودند، لکن تا زمان اعلان جدایی و

عبدالله فیاضی روایت منسوب به مغیره در مورد نامگذار شیعه به رافضه را ضعیف به شمار می‌آورد که تاب نقد را نداند، چرا که اگر مغیره آنان را نامگذاری می‌کرد موجب اذیت و آزار شیعه و حلال شدن خون و جانشان از طرف حاکمان- چنانچه روایت می‌گوید- نمی‌گردید. نگاه: کنید به: المقالات و الفرق قمی ص: ۷۶-۷۷، فرق الشیعه نوبختی: ص ۶۲-۶۳، قاضی عبدالجبار / للمغنی ج ۲۰ قسمت دوم ص ۱۷۹.

۱- مقالات الاسلامیین: ۸۹/۱، نگاه: کنید شهرستانی / الملل و النحل: ۱/۱۵۵، رازی / اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۷۷، اسفراینی / التبصیر فی الدین ص ۳۴، جیلانی / الغنیه: ۷۶/۱، ابن المرتضی / المنیه و الامل ص: ۲۱.

۲- منهاج السنه: ۲۰-۱۳۰.

۳- مراجعه شود به: تاریخ طبری: ۷/۱۸۰-۱۸۱، ابن الاثیر / الکامل: ۴/۲۴۶، ابن کثیر البدايه و النهایه: ۳۲۹/۳-۳۳۰، ابن عماد حنبلی / شذرات الذهب: ۱/۱۵۸، تاریخ ابن خلدون: ۳/۹۹.

فاصله گرفتن خود از زید علیه السلام به علت ابراز رضایت از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) نام رافضه به ایشان ملحق نشد.

آراء دیگری هم در مورد سبب نامگذاریشان به رافضه وجود دارد^(۱)، علاوه بر این که اینجا بعضی از اصحاب فرقه شناسی اسم رافضه را بر عموم شیعه اطلاق کرده اند^(۲).

۷- جعفری

اثنی عشریه به دلیل نسبتشان به جعفر صادق امام ششم - چنانچه می پندارند - جعفریه نامیده می شوند، و این از باب تسمیه عام به اسم خاص است. (کشی) روایت کرده که شیعیان جعفر در کوفه (یا کسانی که شیعه جعفر خوانده می شدند) جعفریه نام داشتند، و این نام گذاری برای جعفر نقل گردید، ایشان عصبانی شد، سپس گفت: «همانا یاران جعفر تعدادشان کم است، یاران جعفر کسانی هستند که از ورع و پرهیزگاری شدید برخوردار بوده و برای پروردگارش کار کند»^(۳).

در کتاب «کافی» مطالبی ذکر شده که دلالت می کند بر این که در گذشته مردم مدعیان تشیع جعفر را «جعفری پلید» می نامیدند، و برخی این از این مسأله پیش جعفر علیه السلام شکات کردند، او هم در جوابشان گفت: «سوگند به خدا در میان شما افرادی که پیرو جعفرند اندک هستند، آن ها به شدت ورع و پرهیزگاری کرده و به امید پاداش برای خدا کار می کنند، آن ها یاران جعفر هستند»^(۴).

۱- دیگری گفته است: به خاطر ترک محبت صحابه بوده است علی القاری / شم العوارضی ذم الروافض، ورق ۲۵۴ ب «خلطی» و دیگری گفته، چون این اسلام را ترک کرده اند. ابن المرتضی / المنیه و الأمل ص: ۲۱، نگاه: کنید به: حاشیه شماره ص ۱۱۱. اسکوبی / الرد علی الشیعه ۲۳ خطی و محی الدین عبدالحمید / حاشیه مقالات الاسلامیین ۸۹/۱.

۲- مانند بغدادی در فرق بین الفرق، اسفراینی در التبصیر الدین، الملطی در التنبیه و الرد، سکسکی در البرهان فی عقاید اهل الادیانو غیره، و جهت اطلاع بیشتر نگاه: کنید به: ص ۱۱۷.

۳- رجال الکشی: ص ۲۵۵.

۴- اصول کافی: ۷۷/۲.

بنابراین - اگر این روایت صحیح باشد - دلالت می‌کند بر اینکه «اسم جعفریه» در زمان جعفر علیه السلام شایع بوده است، و همان‌گونه که دلالت می‌کند بر این که جعفر نسبت به بسیاری از ایشان ناراضی بودند، و دلالت می‌کند بر این که لقب (جعفری) در گذشته بر (اسماعیلیه) و (اثنا عشریه) اطلاق شده، چرا که افتراق و جدایی این دو طایفه بعد از وفات جعفر بوقوع پیوسته است.

در حالیکه اسم «جعفریه» بر طایفه‌ای منقرض شده شیعه که قایل به امامت جعفر بعد از حسن عسکری بودند اطلاق شده است^(۱) علاوه بر این‌ها اثنا عشریه القاب دیگری دارند که در بعضی از کشورها با آن خوانده می‌شوند^(۲).

خاصه

خاصه لقبی است که علمای شیعه بر فرقه خود اطلاق می‌نمایند، و اهل سنت و جماعت را عامه ملقب می‌کنند. در دائرة المعارف شیعه آمده است: «خاصه در اصطلاح بعضی از علما گفته‌اند امامیه اثنی عشریه، و عامه اهل سنت و جماعت هستند»^(۳).

۱- رازی / اعتقادات فرق السلمین: ۸۴ مختصر تحفه الاثنی عشریه ص: ۲۱.

۲- مانند لقب «المتاوله» که در عصور اخیر بر شیعیان جبل عامل و بعلبک و جبل لبنان اطلاق می‌شده و «متاوله» جمع متوالی به اسم فاعل از توالی، مأخوذ از ولاء و مولات به معنی دوست داشتن است، به خاطر ادعای دوست داشتن اهل بیت، و گفته‌اند: آنان به خاطر آن در جنگ‌ها می‌گفتند: «برای دوستی علی بمیر» به این نام خوانده شده‌اند. نگاه: کنید به: حاضر العالم الاسلامی: ۱۹۳/۱-۱۹۴، اعیان شیعه: ۲۲/۱.

و مانند لقب «قزلباش» که کلمه‌ای ترکی و به معنی صاحب سرقرمز است. .. و الآن نام قزلباش در ایران مشهور است و در بلاد هند و روم و شام هر شیعه‌ای را قزلباش می‌نامند نگاه: ه کنید به: اعیان الشیعه: ۲۳/۱-۲۴، و در مبحث فرقه‌های اثنی عشریه این موضوع که قزلباش‌ها یکی از فرقه‌های شیعه اثنی عشریه هستند خواهد آمد.

۳- دائرة المعارف، ۱۲۲/۱۷.

آنان اکثراً این لقب را برای روایت احادیث به کار می‌برند و می‌گویند: این حدیث از طریق عامه، و این حدیث مثلاً از طریق خاصه روایت شده^(۱).

فرقه‌های اثنی عشریه

اثنی عشریه همان امامیه به معنای عام و بخشی از آن‌ها هستند، بلکه یکی ای از پانزده فرقه‌ای هستند که در سال (۲۶۰ هـ) بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام پراکنده گشته^(۲) و به دنبال آن فرقه‌های متعددی از اثنی عشریه بوجود آمدند.

استاد محمود ملاح که به تحقیق و پژوهش در مورد این فرقه اهتمام می‌دهد می‌گوید: «در عصر ما اثنی عشریه به فرقه‌های زیر تقسیم می‌شوند:

– اصولیه^(۳).

– اخباریه^(۴).

– شیخیه^(۵).

۱- به: بعنوان مثال نگاه: ه کن به «غایه المرام» هاشم بحرانی. از جمله روایات آنان این است که می‌گویند: هر چه مخالف عامه باشد هدایت در آن است اصول کافی: ۶۸/۱، وسائل الشیعه: ۷۶/۱۸.

۲- نگاه: کنید به: فرق الشیعه قمی ص: ۱۲۰ و صفحات بعدی.

۳- بعداً تعریف خواهد شد.

۴- که تعریف هر دو خواهد آمد.

۵- به آنها احمدیه نیز گفته می‌شود، آنان پیروان شیخ احمد احسانی متولد ۱۱۶۶ هـ متوفای سال ۱۲۴۱ هـ هستند که از علمای شیعه اثناعشریه می‌باشد.

آلوسی: در مورد احسانی و پیروانش می‌گوید: از گفته آنان چنین برمی‌آید که در مورد علی علیه السلام اعتقاد فلاسفه در مورد «عقل اول» داشته‌اند، همان‌گونه که اعتقاد به حلول و خدا دانستن ائمه و انکار معاد جسمانی به او نسبت داده شده است. و اعتقاد به مرد کامل که در شخص او تجسم یابد را یکی از اصول دین می‌داند. شیعه اثناعشریه در مورد آن فرقه اختلاف دارند، بعضی مانند خوانساری در روضات الجنّات: ۱-۹۴ آن فرقه را مدح کرده، و بعضی امثال محمد مهدی قزوینی در کتاب خود ظهور الحقیقه علی فرقه الشیخیه آن را ملامت نموده، و برخی چون علی بلادی در انوار البدرین ص ۴۰۸ توقف کرده‌اند، و برخی گفته‌اند باید در مورد وی حد وسط قایل شد، چون مردم درباره او

- کشفیه^(۱)

اختلاف دارند برخی او را پایه و اساس و برخی کافر به حساب آورده‌اند، و میانه‌روی در هر چیزی بهتر است، و حقیقت امر آن که ایشان یکی از علمای بزرگ امامیه می‌باشد. - سپس با چند کلمه او را می‌ستاید- تا این که می‌گوید: « آری در تألیفات او جملاتی متشابه و ناواضح وجود دارد ولی به خاطر آنها هجوم و جرأت به تکفیر وی جایز نیست. محمد حسین آل کاشف الغطا حاشیه منبع سابق ص: ۴۰۸-۴۰۹. این اختلاف دلالت می‌کند بر اینکه بسیاری از اثنی عشریه‌ها خطرات و گمراهی‌های این مرد را نادیده و کم می‌شمارند. . در مورد مذهب شیعه نگاه: کنید به: آلوسی / نهج السلامه: ص ۱۸-۱۹ خطی، مختصر التحفه: ص ۲۲، اعلمی حائری / مقبس الاثر: ۱۳۶/۲۰، محمد حسن آل طلقانی / الشیخه و نشأتها و تطورها، مجله العرفان مجلد ۳۳، ص ۱۹۹، اعیان الشیعه: ۳۹۰/۸، محسن عبدالحمید / حقیقه البیایه و النهایه ص: ۳۶، مصطفی عمران / تهافت البایه و البهائیه ص ۳۴، جولد تسهیر / العقیده و الشریعة: ص ۲۷۰، مبارک اسماعیل / التیارت الفکر ص ۱۱۰.

۱- کشفیه عبارتند از یاران کاظم بن قاسم رشتی متوفای سال ۱۲۵۹ هـ شاگرد احسانی مؤسس شیخیه و جانشین و ادامه دهنده راه او، به اضافه افراط و غلوی بیشتر که نسبت به او داشت. آنها را به جهت ادعای کشف و الهام رئیس و استادشان کشفیه نامیده‌اند. شیخ آلوسی می‌گوید: کشفیه لقبی است که بعضی از وزراء علی رضا پاشا -خدا درجه‌اش را والا گرداند- به آنها بخشیده‌اند، و آنان یاران سید کاظم حسینی رشتی شاگرد و مجاز احسانی است، ولی در بعضی از مسائل با او مخالفت نموده و از سخنانش چیزهایی تراوش می‌کند تلخ‌تر از سخنان استادش، تا جایی که اثناعشریه او را یکی از افراطیان به حساب می‌آورند، و از آنچه از ظاهر سخنانش برمی‌آید تبری می‌جوید، و بنده با او بر هم‌نشینی داشته‌ام و هرگز چیزهایی که تکفیر کنندگانش از علمای اثناعشریه در موردش می‌گویند فهم نکرده‌ام. آری در حقیقت در مورد ائمه و مبدأ و معاد نزد ایشان مسائلی وجود دارد که نزد اثناعشریه نیست، و بنده گمان نمی‌کنم که مخالف ایشان با استادش او را از فرقه شیخیه خارج سازد. نهج السلامه ص ۱۹.

و برخی به خاطر این که او در کتاب دلیل الحیران ص ۱۳۶ گفته: « این مسلکی است که کسی قبل از من بر آن نبوده است» او را فرقه‌ای مستقل می‌دانند، نگاه: کنید: آل طعمه / مدینه الحسین ص ۳۴. لذا محمد حسینی آل کاشف الغطا او را منحرف از راه راست و بسیار گمراه و اهل ضلالت دانسته

- و رکنه^(۱)
- کریمخانیه^(۲)
- قزلباشیه^(۳).

که بزرگ‌ترین و سخت‌ترین بلا و فتنه را به میان شیعه امامیه کشاند، که بالای بابیه از او و پیروانش نشأت گرفته، به خلاف شیخشان احسانی. محمد حسینی آل کاشف الغطا / حاشیه علی انوار البدرین ص ۴۰۸-۴۰۹، در مورد کشفیه باز نگاه: کنید به: مصطفی عمران / البابیة ص: ۳۷-۳۹، آل طعمه / مدینه الحسین، که در آن بحث طولانی درباره کشفیه به نقل از کتب رئیس آن و شاگردانش وجود دارد ص ۲۴ و صفحات بعدی، عبدالرزاق حسین / البابیون و البهائیون ص ۱۰.

۱- رکنیه: پیروان میرزا محمدکریم بن ابراهیم خان کرمانی هستند، که یکی از شاگردان رشتی و پیرو مذهب او بود، و سبب نام‌گذاری ایشان به رکنیه این است که قایل به رکن چهارم دین بود که شیعه‌ای کامل است که در شخص رهبر متبلور گردد، و این را از اصول دین به حساب آورد آل طعمه / مدینه الحسین ص ۵۶. و عده‌ای هم رکنیه و کشفیه را از القاب شیخیه دانسته‌اند، که همه یک فرقه هستند؛ نگاه: مجله العرفان مجلد ۳۳ ص ۱۹۹، محمد آل طلقانی / الشیخیه ص ۲۷۴.

۲- کریمخانیه: پیروان محمد فجرى کرمانی کریمخان هستند که او هم پیرو مذهب شیخیه بود، لذا حائری در مورد او گفته است «رئیس طائفه شیخیه» مقتبس الاثر: ۲۴-۲۷۴-۲۷۵.

۳- قزلباشیه عبارتند از صوفی‌های گرویده به تشیع، و کلمه‌ی قزلباش به معنی کسی است که سرش قرمز است، چون سرشان با کلاه خود قرمز پوشیده بود که بعنوان شعار و علامت بسر می‌گذاشتند، و بعضی از آنان در وصف آنان گفته‌اند: حیدر پسر جنید صفوی به پیروان خود دستور داده بود که وسط عمامه‌های خود را که دارای تارهای متعدد بود قطعه‌ای نوکدار به صورت هرم بلند کرده از قله عمامه به اطراف آن به دوازده قسمت پخش می‌شد تا همواره یادآور علی و دوازده فرزندش باشد، و از این‌روی صوفیان به خاطر پیوند با این شعار سرخ اثنی عشریه به قزلباش نام گذار شدند. احمد امین مدعی که قزلباش در بعضی کشورها- چنانچه که گذشت - لقب اثنا عشریه است. شاید احمد امین مانند عادت همیشگی خود می‌خواهد روی این واقعیت سرپوش بگذارد که طایفه‌اش به چندین دسته و گروه تقسیم شده‌اند. نگاه: کنید به: مصطفی شیبی / الفكر الشیعی: ص ۴۰۵-۴۰۶، اعیان الشیعه: ۲۳۲۴/۱.

تمام این فرقه‌های یاد شده داخل مجموعه اثنی عشریه بوده و پایبند به اصول آنان هستند که بحث آنان به صورت گسترده در کتب اثنی عشریه آمده که یکدیگر را تکفیر می‌کنند^(۱). و بعضی از محقق شیعه^(۲) نام‌های دیگری را اضافه کرده‌اند که عبارتند از: قرتیه^(۳)، بابیه^(۴) و گوهریه^(۵).

و برخی دیگر فرقه (نوربخشیه)^(۶) را نیز بر آنان افزوده‌اند.

۱- الاراء الصریحه: ص ۸۱.

۲- آل طعمه / مدینه الحسین: ص ۵۵-۵۶.

۳- قرتیه: عبارتند از هواداران زنی به نام هند، که کنیه‌اش ام سلمه و لقبش قره العین بوده است. کاظم رشتی زمانی که همراه او بوده طی نامه‌نگاه: ری خویش با او آن لقب را بر او گذاشت. این زن از کسانی بوده که بعد از مرگ رشتی در را بست سپس در چندین مسائل از جمله تکالیف با او مخالفت ورزید. گفته‌اند که ایشان قایل به مباح بودن زنا و فحشا و رفع تمام تکالیف بوده است. آلوسی ابو ثنا می‌گوید: این زن با اینکه حدود دو ماه در منزل من محبوس بود چنین چیزی را ایشان احساس نکرده‌ام. .. و آنچه برای من محقق گردیده این است که بابیه و قرتیه در مورد ائمه همان اعتقاد کشفیه دارند و گمان می‌کنند که با انجام نمازهای پنجگانه تکالیف خاتمه، و معتقد است که وحی قطع نگردیده است نهج السلامة: ص ۲۱، در مورد قرتیه نگاه: کنید به: آل طعمه / مدینه الحسین ص: ۵۶-۲۳۹ و صفحات بعدی، و اغلب کتاب‌هایی که در رابطه با فرقه بابیه نوشته شده.

۴- بابیه: پیروان باب میرزا محمد شیرازی ۱۲۳۵-۱۲۶۵ هـ از شیعیان امامیه اثناعشریه هستند، وی ادعا کرده که ایشان باب امامی است که در انتظارش هستند و مدعی است که او تنها سخنگوی آن امام است، سپس ادعا کرده که خودش اما غایب آنان است، و نیز گمان کرد که خداوند عز و جل در وجود او حلول نموده، و چندین نوع کفر و گمراهی دیگری نیز دارند. نگاه: کنید به: محسن عبدالحمید / حقیقه البابیه و البهائیه، مصطفی عمران / تهافت البابیه و البهائیه، محمود ملاح / البابیه و النهاییه، احسان الهی ظهیر / البابیه.

۵- گوهریه: عبارتند از پیروان آخوند ملا حسن گوهر که تا امروز هم در کربلا مذهب خود را ترویج می‌دهند. آل طعمه / مدینه الحسین: ص ۵۵. و در گذشته کشفیه نقش زیادی در بوجود آمدن آن فرقه داشته است. منبع سابق ص ۲۳۹. آنها مدعی خدا بودن ائمه بوده و عقاب سزای خدا برای گناهکاران را نفی می‌نمایند نگاه: منبع سابق ص: ۵۳-۵۴.

۶- نور بخشیه: به محمد نوربخش قوهستانی منسوب هستند که کنیه‌اش ابوالقاسم بوده و در در

سپس چنانچه آلوسی می‌گوید: «دور نیست که بعدها فرقه‌های دیگری از امامیه پدید آیند»^(۱) از خداوند عاقبت را مسئلت داریم.

بنده در خلال پیگیری نصوصی که اثناعشریه آن‌ها را به ائمه نسبت داده و از کتب معتمدشان روایت کرده‌اند دریافته‌ام که این نصوص بذر عقاید مختلف و گرایش‌های متفاوت را در لابه لای خود حمل کرده‌اند که هر صاحب گرایش و غلوکننده و بدعت‌گذاری از آن‌ها به مرام و مقصود خود دست یابد، پس بعَلّت اعتقاد به تقیه و کثرت افترا و دروغ بر ائمه؛ و نیز پیوستن ملحدین و دسیسه‌گران به صفوف آنان و عجز و ناتوانی علمای شیعه از پاکسازی مذهبشان از ترفند و نیرنگ ملحدان که در طول قرن‌ها به آن چسبیده و نبود موازین و معیارهای صحیح و ثابت برای تصفیه و تحقیق روایاتشان، بر اثر این عوامل و غیره، به دلیل دربرگرفتن آن بذرهای مسموم و ابرهای ترسناک از اخبار و احادیث تاریک و بی‌اساس شیعه و شیعه‌گری توسعه می‌یافت.

سال ۷۹۵ و متولد در سال ۸۶۹ هـ وفات نموده است، اثناعشریه ادعا می‌کنند که نور بخشیه فرقه‌ای از آنها است. این فرقه در دره‌های هیمالایا و کوهستان بلتستان متصل به مرزهای چین موجودند. او ادعای مهدی بودن کرده و احادیث وارده از طریق اهل سنت در مورد نام مهدی را بر شخص خود و کنیه‌اش تطبیق داده و مهدی شیعیان را نفی و از آنان فاصله گرفته است. بنابراین بعضی بر این باورند که این گروه از فرقه‌های اثناعشریه نیست، بلکه از صوفی‌های اهل وحدت وجود است. احسان الهی ظهیر / الشیعه ص: ۳۱۶.

لکن چنین چیزی مانع از این نیست که ایشان در اصل از شیعه اثناعشریه بوده و ادعای مهدویت کرده باشد، و احادیث اهل سنت را بر نفس خود تطبیق داده باشد، چرا که ایشان معتقد به دوازده امام بوده‌اند و لذا در روز بیعت با مهدویان به قبول عدد دوازده به خاطر تبرک به عدد ائمه اکتفی کرد الفکر الشیعی: ص ۳۳۲. همان گونه- در سفر به عراق- عتبات مقدس شیعه را زیارت نمود، منبع سابق ص: ۳۳۳، و اما در مورد گرایش صوفیان باید گفت که پیوند تصوف و تشیع همچنان استوار و محکم است. جهت آشنایی با مذهب این فرقه نگاه: کنید به: الشیعه والتشیع: ص ۳۱۴، مصطفی شیبی / الشیعی: ص ۳۲۸ صفحات بعدی.

۱- ابو ثنا آلوسی / نهج السلامة: ص ۲۲.

اما بحث مفصل در خصوص هر یک از فرقه‌ها، موضوعی طولانی است و داخل موضوع اصلی بحث ما نیست. و چون مراد ما بحث و بررسی و تحقیق در اصول شیعه است؛ نه چگونگی و پیدایش فرقه‌ها و اخبار و آراء و اقوال صاحبان آن، و ممکن است با بحث از افتراق و پراکندگی شیعه به اصولیه و اخباریه اکتفا نماییم؛ چرا که اصولیه اساس مذهب اثنی عشریه است و اثنی عشریه نمایانگر اکثریت است و نقطه مقابل اخباریه هستند، با این که اخباریه کمترند، و اما دیگر فرقه‌های شیعه غیر از آن دو از حجم اصولیه برخوردار نیستند. لذا در پاورقی به تعریف کوتاهی از آن‌ها اکتفا نمودیم.

همان طور که اختلاف میان دو دسته‌ی (اصولی) و (اخباری) اختلاف در بنیه مذهب اثنی عشریه را نشان می‌دهد، پس آن اختلاف میان رجال شیعه می‌باشد، یعنی آنان که میراث مذهبی اثنی عشریه را جمع‌آوری کرده‌اند؛ چرا که می‌بینید حر عاملی صاحب (وسائل الشیعه) و کاشانی صاحب (الوافی) و نوری طبرسی صاحب (مستدرک الوسائل) با وجود این که از مؤلفان منابع روایت معتمدشان هستند، ولی هر سه از اخباریه هستند، بلکه ابن بابویه صاحب (من لا یحضره الفقیه) که یکی از منابع چهارگانه ایشان است - قبلاً ذکر گردید - رئیس فرقه (اخباریه) است^(۱). و طوسی صاحب (الاستبصار) و (التهذیب) و مرتضی که نهج البلاغه به او یا برادرش نسبت داده می‌شود و غیره از اصولیین در مقابل آن‌ها قرار دارند - بنابراین اختلاف بین اصولی و اخباری در واقع اختلاف در ارکان مذهب و بنیان‌گذاران آن است، پس اینجا به تعریف این دو گروه خواهیم پرداخت.

۱- نگاه: کنید به: الاصولیون و الاخباریون فرقه واحده ص ۴، کما اینکه شما ملاحظه می‌نمایید که کسانی که از علمای اخباریه مانند حسین آل کاشف الغطا صاحب «اصل الشیعه و اصولها» نزد ایشان پیدا شده و شهرت یافته‌اند و همچنین ملاحظه می‌کنید که بیشتر اخباریین در بعضی مناطق مانند بحرین وجود دارند همان گونه که از جمله علمای بزرگ طائفه اصولیه آنهایی که اکثریت غالب را نشان می‌دهند محسن حکیم. شریعت مداری، خوئی، خمینی و غیره می‌باشند.

اخباریون اجتهاد را ممنوع دانسته و به اخبار و احادیث خود عمل می‌نمایند، و معتقدند که همه محتویات کتاب‌های چهارگانه شیعه صحیح؛ و صدور آن‌ها از ائمه قطعی می‌باشد، و به کتاب و روایت اکتفا و بسنده می‌کنند، لذا به اخباریه معروف شده‌اند، و نیز اجماع و دلیل عقلی را نفی و انکار می‌نمایند^(۱) و یادگیری اصول فقه را لازم ندانسته و به صحت آن باور ندارند، و در مقابل ایشان اصولیین یا مجتهدین قرار دارند که قایل به اجتهادند و معتقدند که دلایل احکام عبارتند از: کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقلی، و به صحت آنچه در کتب چهارگانه موجود است حکم نمی‌کنند، و آنان اکثریت شیعه را تشکیل می‌دهند^(۲).

لکن شیخ انصاری آنان- بر حسب آنچه که از محقق ایشان غلام رضای قمی نقل می‌کند- ابراز می‌دارند که اخباریه بعنوان دلایل شرعی جز بر اخبار شیعه اعتماد نمی‌کنند؛ و بدون فرق بین صحیح و ضعیف آن‌ها را قبول و تأیید می‌نمایند، و می‌گویند: آن چه در مورد بیان «وجه تسمیه» این فرقه (اخباریون) منحرف مرا شگفت زده کرده یک از این دو مسأله است:

اول: این که آنان به تمام اقسام اخبار چه صحیح، حسن، موثق و ضعیف^(۳) عمل می‌کنند بدون این که در مقام عمل در قبال مجتهدین بین آن‌ها قایل به فرق و تفاوت باشند.
دوم: آنان در میان دلایل سه‌گانه قرآن کریم و سنت و اجماع تنها یکی را به عنوان دلیل اختصاص داده‌اند که اخبار و روایات است، لذا به این اسم موسوم و معروف شده‌اند^(۴).

۱- نگاه: به: الفصل عند الشیعه الامامیه، رشد علیان.

۲- نگاه: حسن امینی / دائرة المعارف ص: ۱۰۷، عزالدین / بحر العلوم / التقليد فی الشریعه ص: ۹۲،

فرج عمران / الاصولیون و الاخباریون فرق واحده ص: ۱۹.

۳- توضیح این مصطلحات در فصل «قول آنان در رابطه با سنت» خواهد آمد.

۴- القلائد علی الفرائد، حاشیه علی رسائل الشیخ الانصاری مبحث حجۃ القطع نگاه: کنید به: التقليد فی

الشریعه الاسلامیه ص: ۹۳.

بنابراین (اخباریه) در اینجا موافق اسطوره‌های خود هستند که قائل به نقص قرآن می‌باشند و قرآن را حجت نمی‌دانند، بلکه تنها بر اسطوره روایتی خود متکی هستند، و با این عمل خود را از دایره‌ی اسلام خارج ساخته‌اند. با این وجود جمعی از علمای شیعه علی‌رغم این کفر آشکاری که گروه اخباریه اعلان نموده ادعا می‌کنند که اختلاف میان (اصولیون) و (اخباریه) در چند صورت ساده خلاصه می‌شود و همچون اختلاف آرای طرفداران یک فرقه محسوب می‌شود^(۱).

صاحب کتاب (الاصولون و الأخباریون فرقة واحدة) گفته است: بنده در خلال تحقیق و پژوهشی که در کتاب‌های اصولیه و اخباریه داشتم جز چند مورد جزئی که موجب نقد و ایراد نیست میان دو گروه فرقی احساس نکرده‌ام^(۲). پس آیا می‌توان گفت این‌ها دو صورت کار یک گروه است؟!.

بعضی از شیعیان معاصر در صدد برآمده‌اند برای اخباریه توجیه کنند در مورد این که قرآن را حجت نمی‌دانند و تنها به روایات خود عمل می‌کنند و می‌خواهند تاثیر مقوله‌ایشان را تخفیف دهند، لذا گفته‌اند: در حالی که (اخباریون) مسلمان هستند چگونه دلیل قرآن را انکار می‌نمایند^(۳). پس شیخ استرآبادی در جستجوی راهی برای یرون رفت از این مهلکه بوده و می‌گوید: «همانا قرآن نسبت برای اذهان عامه گنگ و نامفهوم است...»^(۴). پس جز با مقتضای اخبار ایشان قابل فهم و عملی شدن نیست!!.

گویی که نتیجه هر دو قول یکی است؛ زیرا اخبار و روایات ایشان معنای قرآن را تحریف کرده و مفاد آن به سوی دیگر سوق داده‌اند- چنانچه خواهد آمد- به ویژه که این فرقه که قایل تفاوت بین روایت صحیح و باطل نیستند.

۱- التقلید: ص ۹۲، و نگاه: البحرانی / الحدائق: ۱/ ۱۶۹ - ۱۷۰.

۲- فرج العمران / الاصولین و الاخباریون فرقة واحدة: ص ۲ - ۳.

۳- عزالدین / التقلید: ص ۹۳.

۴- الفوائد المدینه: ص ۴۷-۴۸، التقلید ص ۹۴، الحدائق: ۱/ ۱۶۹. پس فهم و برداشت از آن و عمل به آن به مقتضای روایاتشان جایز نمی‌باشد [الفوائد المدینه: ص ۴۷-۴۸، التقلید ۹۴، الحدائق: ۱/ ۱۶۹].

اما در مورد آغاز جدایی و افتراق اثنی عشریه به اصولیه و اخباریه، بحرانی یادآور شده که شیخ ایشان محمد امین استرآبادی (متوفای سال ۱۰۳۳هـ) اولین کسی است که باب طعن و بدگوئی را نسبت به مجتهدین و تقسیم فرقه‌ها به مجتهد اخباری باز نمود^(۱) و بعضی از آنان می‌گویند این مسائل بیش از استرآبادی مطرح بوده و او به تجدید آن پرداخته است^(۲).

علاوه بر این میان این دو فرقه رد و منازعه و تکفیر و بدگوئی‌های اتفاق افتاد، تا جایی که برخی از آنان به تحریم نماز پشت سر دیگری فتوا می‌دهد^(۳) و بعضی از علمای اخباریه به تألیفات اصولی‌ها را پلید می‌دانست و از لمس نمی‌کرد بلکه از پشت لباسش به آن‌ها دست می‌زد^(۴).

استرآبادی (اخباری) بعضی از اصولیه را تکفیر و آنان - به تعبیر خود - به تخریب دین متهم و نسبت می‌دهد^(۵) همان‌گونه که کاشانی (اخباری) صاحب کتاب (الوافی) - از مصادر هشتگانه ایشان - جمعی از علمای آنان را به کفر نسبت داده^(۶)، و بعضی از اصولیون به او پاسخ رد داده‌اند مبنی بر این که ایشان گفته‌هایی بر مبنای مذهب صوفیه و فلاسفه دارند که موجب کفر است مانند «وحدت وجود»^(۷) و... و نیز بعضی از آنان بعضی را تکفیر می‌نمایند^(۸) مانند عادت گذشتگان ایشان که روایات آن را به تصویر می‌کشند - و بعداً ذکر خواهد شد - با این که هر دو از فرقه اثنی عشریه هستند.

۱- لؤلؤ البحرين ص ۱۱۷.

۲- نگاه: الاصولیون و الاخباریون فرقه واحده: ص ۷۴.

۳- نگاه: محمدجواد معنیه/مع علماء النجف: ص ۷۴.

۴- محمد آل طلقانی / الشیخة: ص ۹.

۵- نگاه: لؤلؤ البحرين / بحرانی، ص ۱۱۸.

۶- همان منبع ص ۱۲۱.

۷- منبع سابق و همان صفحه.

۸- نگاه: مبحث الغیبه از همین کتاب.

اما در رابطه با عناصر مورد اختلاف میان این دو گروه، شیخ جعفرکاشف الغطا از بزرگان شیعه کتابی در این مورد تحت عنوان «الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئة الاخبارین» نوشته‌اند^(۱) عناصر اختلاف را به هشتاد مورد می‌رساند در حالی که می‌بینیم (بحرانی) تلاش کرده موارد مورد اختلاف میان آنان را کاهش دهد و تا به هشت مورد^(۲) یا کمتر رسانیده آن را پایین آورده است^(۳)، زیرا او معتقد است این اختلاف برای علمای دو طرف ننگ به حساب می‌آید و دروازه‌ی طعن و بدگوئی علیه شیعه را می‌گشاید^(۴). و بعد از او محسن امین عناصر و موارد اختلاف را پنج مورد قرار داد^(۵)، و صنف سوم حد وسط را گرفته و آن عناصر را چهل و سه مورد^(۶)، یا چهل مورد^(۷)، یا بیست و نه عنصر برشمرده اند^(۸).

کاهش دادن موارد اختلاف به این برمی‌گردد که آنان بعضی مسائل را به همدیگر ارجاع داده، یا حکم می‌کنند به این که مسئله نزد هر دو دسته مورد اختلاف است، بنابراین اختلاف بین طرفین به حساب نمی‌آید، یا اختلافی حقیقی نیست، مانند اختلاف در مورد اجماع؛ که اصولیون آن را تأیید و اخباریون انکار می‌نمایند، اما شیخ ایشان (بحرانی) این اختلاف را واقعی می‌داند، چرا که هر چند بعضی از مجتهدین (اصولی) اجماع را در مکتب اصولیه ذکر کرده و آن را از جمله (دلایل) به حساب آورده‌اند. .. اما می‌بینید که

۱- سال ۱۳۱۶ هـ در تهران چاپ شده، نگاه: الذریعة ۳۷/۷-۳۸.

۲- نگاه: کنید به: عزالدین بحر العلوم / التقليد ص ۹۵.

۳- وقتی در مورد این عناصر به حدائق مراجعه کردم بیش از چهار مورد را نیافتم. نگاه: ه کنید به: حدائق ۱۶۷/۱ و صفحات بعدی.

۴- الحدائق همان صفحات.

۵- نگاه: عیان الشیعه: ۱۷۴۵۳-۴۵۸.

۶- او شیخ ایشان عبدالله بن صالح بحرانی در کتاب منیة الممارسین می‌باشد. نگاه: الحدائق ۱۶۷/۱.

۷- مانند شیخ ایشان عبدالله سماهیچی. نگاه: روضات الجنات: ۳۶/۱.

۸- و آن هم: خوانساری نگاه: منبع سابق ۳۶/۱ و صفحات بعد آن.

آنان در مقام تحقیق در کُتب استدلالیه ثبوت آن را رد کرده و با تحقیق و وجود مدلول و مفاد آن به جدال می‌پردازند تا این‌که به طور کلی اثر آن ناپود و متلاشی می‌شود.^(۱)

لازم به ذکر است که اینجا هدف تشریح مسائل مورد اختلاف آنان نیست.^(۲) علاوه بر این؛ بعضی از آنان گفته‌اند موارد اختلاف میان آن‌ها چهار چیز است: یکی تقسیم حدیث به صحیح، حسن، موثق و ضعیف است، چون اصولیون آن را تأیید و اخباریون انکار می‌نمایند. دوم تقلید است که اصولیون تقلید از مجتهد متوفا را جایز نمی‌دانند، اما اخباریون آن را جایز می‌دانند. نکته‌ی سوم و چهارم اجماع و عقل است، جایی که (اصولیون) بعد از کتاب و سنت قایل به حجّیت هر دو هستند. اما اخباریون آن را ممنوع دانسته‌اند.^(۳)

بلکه هدف از ذکر این مطالب اشاره‌ای به تقسیم شدن شیعه به دو حزب درگیر و متنازع باهم در اصول استدلال و غیره می‌باشد، هر چند بعضی از آنان تلاش کردند تا این مسئله کوچک نشان دهند. و اشاره می‌کنم که بعلت کنار گذاشتن تقیه؛ اختلاف میان این دو فرقه اثنی‌عشریه حقایق متعدد این مذهب را فاش ساخت که اگر این اختلاف نبود هرگز کشف و آشکار نمی‌شدند.

واقعاً بررسی آگاهانه و ریز اختلافات طرفین اسرار و رموز زیادی را از این مذهب آشکار می‌سازد.^(۴)

۱- الحدائق: ۱/۱۶۸.

۲- در مورد این مسائل نگاه: کنید به: مقتبس الاثر حائری: ۲۹۶/۳ و صفحات بعد آن، خوانساری / روضات الجنات: ۱/۳۶، بحرانی / الحدائق: ۱/۱۶۷ و صفحات بعدی، الکشکول: ۲/۳۸۶-۳۸۹، محمد صادق بحرالعلوم / دلیل القضاء الشرعی اصوله و فروعوه: ۳/۲۲-۲۶، محسن امین / اعیان الشیعه: ۱۷/۵۳، عزالدین بحر العلوم / التقلید ص ۹۵ و بعدی، غریضی / الاجتهاد و الفتوی: ۹۹.

۳- نگاه: به: غریضی، الاجتهاد و الفتوی: ص ۹۹.

۴- در فصل: قول ایشان در سنت و اجماع به طور کافی از اختلافات جاری میان طرفین بحث کرده‌ام.

باب اول اعتقاد آنان درباره مصادر اسلام

این باب از سه فصل تشکیل شده است

فصل اول:

عقیده شیعه در رابطه با قرآن

فصل دوم:

عقیده شیعه درباره سنت

فصل سوم:

عقیده شیعه در مورد اجماع

فصل اول دیدگاه شیعه درباره قرآن کریم

در این فصل با یاری خدا به توضیح و تبیین دیدگاه شیعه در مورد قرآن خواهیم پرداخت، و ابتدا مذهب و دیدگاه ایشان در مورد حجّیت قرآن؛ و خروج آن‌ها از اجماع مسلمین را ارائه خواهیم نمود، زیرا ادعا می‌کنند قرآن بدون قیّم و سرپرست (یکی از دوازده امام) حجت نمی‌باشد. و همچنین می‌گویند: «علم قرآن نزد ائمه است و تنها به آنان اختصاص دارد..»، و نیز پندارشان بر این است که قول امام (عام) قرآن را خاص و مطلق آن را مقید می‌سازد. .. الی آخر.

سپس به اعتقادشان در تأویل قرآن خواهیم پرداخت؛ و با این گفته آنان بحث را شروع می‌نماییم که می‌گویند: قرآن معنای باطنی دارد که جز ائمه کسی آن را نمی‌داند، و می‌گویند: بخش عمده قرآن در رابطه با ائمه و دشمنانشان نازل گشته است. در مرحله بعد دیدگاه آن‌ها در مورد نصوص قرآن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم که آیا قایل به نقص و تحریف و تغییر قرآن هستند یا خیر؟

افزون بر این؛ شیعه قرآن را مخلوق می‌دانند و در این باره موافق معتزله اند؛ و بعداً در فصل اعتقاد شیعه در مورد اسماء و صفات این مسئله را مورد بررسی قرار خواهیم داد.. انشاء الله.

همچنین شیعه در کتاب‌های خود ادعای مشهوری دارند که تا کنون کسی را ندیده‌ام به طور ویژه به بررسی آن پرداخته و یا بدان اشاره‌ای داشته باشد، و آن ادعای نزول کتاب‌های آسمانی بر ائمه است. این مسئله آن‌قدر مخفی و پوشیده باقی مانده بود تا جایی که دیدم برخی از پژوهشگران مانند (جولد سیهر) و (محب الدین خطیب) و (احسان الهی ظهیر) این مسأله را (ادعای نزول کتاب آسمانی بر ائمه) با مسأله‌ی ادعا تحریف قرآن که به شیعه نسبت داده می‌شود؛ اشتباه گرفته بودند.

و همچنین شیعه ادعا می‌کنند که همه کتابها نازل شده بر پیامبران نزد ائمه موجود است.

و بعداً در مبحث «ایمان به کتابهای آسمانی» - که یکی از ارکان ایمان است - به این دو موضوع خواهیم پرداخت و اینجا به این علت بدان اشاره کردم تا تصور مجموع عقائد ایشان در مورد قرآن آسان باشد، و بحث این سه مسئله را به خاطر این دو موضوع به تأخیر انداختم چون ظاهراً در اولویت قرار دارند.

افزون بر این؛ آن‌گونه که اطلاع دارم؛ عقاید اثنی عشریه در مورد کتاب خدا چندان مورد عنایت و توجه و بررسی قرار نگرفته، و علمای معاصر در این رابطه بیشتر به یک مسأله پرداخته و توجه نموده‌اند که ادعای شیعه است مبنی بر ناقص بودن و تحریف قرآن. و بعداً خواهیم دید که این قضیه هم بر اثر ادعای افراطیون شیعه از اختلاط و اشتباه سالم نمانده است. والله المستعان.

مبحث اول: اعتقادشان در مورد حجیت قرآن

این مبحث را به سه مسئله تقسیم خواهم کرد. مبحث اول: مقوله عدم حجیت قرآن بدون قیم. مبحث دوم: انحصار علوم و معارف قرآن به ائمه. مبحث سوم: ادعای این که قول امام عام قرآن را خاص نموده و مطلق آن را مقید می‌سازد.

مسئله اول: اعتقاد آنان به اینکه قرآن بدون قیم و سرپرست حجت نیست.

در اثنای مطالعه بررسی کتب شیعه دریافتم که این مسئله در بیشتر کتابهای معتمد ایشان مورد تأکید واقع شده است، و هرگز چنین چیزی به دل خطور نمی‌کرد که طائفه‌ای مدعی مسلمان بودن بگوید: «قرآن بدون قیم حجت نیست» در حالی که خداوند خطاب به کسانی که برهان و دلیل بر صداقت پیامبر ﷺ طلب می‌کردند فرمود:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ...﴾ [العنکبوت: ۵۱]

«آیا همین اندازه برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم، و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود.»

بنابراین قرآن عظیم خود شاهد، دلیل و حجت است، ولی (ثقة الاسلام) شیعه (کلینی) در کتاب خود (اصول کافی) که نزد شیعه همچون صحیح بخاری نزد اهل سنت به حساب

می‌آید روایتی آورده که نص آن چنین است: «...قرآن بدون قیم و سرپرست حجت نیست، و علی قیم قرآن بوده، و اطاعت از او واجب است و ایشان بعد از رسول خدا ﷺ بر مردم حجت بوده‌اند»^(۱).

همان‌گونه که این گفته در مجموعه‌ای از کتاب‌های معتبرشان امثال (رجال کشی)^(۲) و (علل الشرائع)^(۳) و (المحاسن)^(۴) و (وسائل الشیعه)^(۵) و غیره موجود است.

پس مراد ایشان از این عقیده و باور چیست؟ آیا منظورشان این است که بدون رجوع به گفته امام ممکن نیست به نص قرآن احتجاج نمود؟ پس معنی آن این است که گفته‌ی امام حجت است نه کلام خداوند رحمان، یا این‌که هدفشان این است که برنامه و نظام قرآن بدون حاکم و فرمانروا اجرا نمی‌شود و حاکم قیم و سرپرست اجرای آن است؟ اما آنچه از ایشان در خاتمه این نص وارد شده این احتمال را رد می‌کند؛ آنجا که گفته‌اند: «در قرآن نگریستم دیدم هر کدام از افراد مرجئه، قدریه و زندیقی‌ها که بدان ایمان نداشتند با آن برای مباحثه و مشاجره استفاده می‌کردند و در مباحثه بر غالب می‌گشتند، آنگاه دریافتیم که قرآن بدون قیم حجت نیست»^(۶).

و معنای این گفته چنین می‌شود که قول امام از قول خدا روان‌تر و فصیح‌تر است، چرا که قول امام از قرآن قدرت بیان بیشتری دارد، لذا آن را قرآن صامت و امام را قرآن ناطق نامیده‌اند، و از علی روایت می‌کنند گفته: «این کتاب صامت خدا، و بنده کتاب ناطق خدا هستم»^(۷).

۱- اصول کافی: ۱/۱۸۸.

۲- رجال الکشی صفحه ۴۲۰.

۳- الصدوق / علل الشرائع: ص ۱۹۲.

۴- البرقی/المحاسن: ص ۲۶۸.

۵- الحر العاملی / وسائل الشیعه: ۱۴۱/۱۸.

۶- حر عاملی / وسائل الشیعه: ۱۴۱/۱۸.

۷- حر عاملی / الفصول المهمه: ص ۲۳۵.

و گفته است این قرآن است اگر می‌توانید آن را به سخن آورید، هرگز برایتان حرف نمی‌زند، من آن را برایتان می‌گویم^(۱).

و روایاتشان می‌گویند: «علی تفسیر کتاب خداست»^(۲) از سوی دیگر ادعا می‌کنند که ائمه عین قرآن هستند^(۳). وقتی که می‌پندارند قرآن جز برای یک شخص تفسیر نشده آن هم علی است^(۴) نمی‌دانیم چرا علی قیم آن است در حالیکه خود تفسیر قرآن می‌باشد؟ و باید پرسید اگر علی خود قرآن، یا قیم آن است، چرا و چگونه برایش تفسیر می‌شود؟! واقعاً این گفته‌ها متضادند و دلیلی قطعی هستند بر این که ساخته و پرداخته ملحد و دین‌ستیزی است که می‌خواهد دین مسلمانان را تباه و فاسد نماید، و گرنه چگونه در مورد کتابی که خداوند برای هدایت مردم فرستاده چنین باید گفت.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹]

۱- اصول کافی ۶۱/۱.

۲- بحارالانوار: ۲۰۹/۳۷، طبرسی / الاحتیاج: ص ۳۱-۳۳، بروجردی / تفسیر صراط المستقیم: ۲۰/۳۰.
۳- لذاست که می‌بینیم ایشان در مورد این آیه که می‌فرماید: ﴿...وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ﴾ یعنی: از نوری که بر ایشان نازل شده بود پیروی کردند. - گفته‌اند: آن نور علی و ائمه می‌باشند. بنابراین ائمه از آسمان نزول کرده‌اند کافی ۱۹۴/۱. و نیز در تفسیر این آیه: ﴿إِنَّتِ بَقْرَانِ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَلُهُ﴾ [یونس: ۱۵] یعنی: می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور و یا اینکه آن را تغییر بده،

گفته‌اند: آن قرآن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.. نگاه: کنید به: تفسیر عیاشی: ۱۲۰/۲، اصول کافی: ۴۱۹/۱، تفسیر البرهان، ۱۸۰/۲، تفسیر نور الثقلین: ۲۹۶/۲، تفسیر قمی: ۳۱۰/۱، بحارالانوار: ۸۰/۳۶.
در تفسیر قمی آمده که: «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ» یعنی امیرالمؤمنین. «بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ» به تاکید ایشان آن را از خود نساخته و با رأی و نظر خود اقامه نکرده است، سپس می‌گوید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» یعنی: مردی مانند وی از طرف خدا بیاورند، اگر راست می‌گویند و نمونه‌هایی از این قبیل زیاد است. نگاه: به: تفسیر قمی: ۳۳۳/۲، بحرانی / البرهان فی التفسیر القرآن: ۲۴۲/۴، بحارالانوار: ۸۶/۳۶.

۴- اصول کافی ۲۵۰/۱۱.

«این قرآن به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها است، و به مؤمنانی که کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان پاداش بزرگی است.»

خلیفه راشد علی علیه السلام فرموده: «کتاب الله فيه نبأ ما قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله، ومن ابتغى الهدى في غيره أضله الله، وهو حبل الله المتين، وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم، وهو الذي لا تزيغ به الأهواء، ولا تلتبس به الألسن، ولا تنقضی عجائبه، ولا يشیع منه العلماء، من قال به صدق، ومن عمل به أجر، ومن حکم به عدل، ومن دعا إليه هدي إلى صراط مستقیم.»

«کتاب الله کتابی است که خبر پیش از شما و بعد از شما، و حکم و قضاوت میان بین شما وجود دارد، حکم و قانون فیصله‌دهنده است نه شوخی، هرکس از روی تکبر و خودخواهی آن را ترک کند خداوند او را در هم می‌شکند، و هر کس هدایت از غیر آن طلب کند؛ خداوند گمراهش می‌سازد، آن رسیمان محکم و ذکر حکیم و راه راست است. آن قرآن با هوای نفسانی منحرف نمی‌شود، و زبان‌ها با آن گنگ نخواهد شد، و عجایب و شگفتی‌هایش پایان ندارد، و علما از آن اشباع نمی‌شوند، هرکس با آن سخن گفت راست گفته، و هرکس به آن عمل نماید اجر و ثواب دارد و هرکس به آن حکم و داوری کند رعایت عدالت کرده، و هرکس به سوی آن دعوت نماید به راه راست و مستقیم هدایت یافته است.»^(۱)

۱- ابن کثیر در توضیح بر این روایت گفته است: بعضی در مورد نسبت دادن این روایت ره پیامبر صلی الله علیه و آله دچار توهم شده‌اند، و نهایت این خبر این است که گفته شود از کلام امیرالمؤمنان علی علیه السلام است. ابن کثیر فضائل القرآن ص: ۱۵. ترمذی نیز به صورت مرفوع آن را تخریج نموده است: ثواب القرآن باب ما جاء فی فضل القرآن شماره ۲۹۰۶ ۱۷۲/۴۰، دارمی در سنن خود کتاب «فضائل القرآن باب فضل القرآن ص: ۸۳۱، و امام احمد در مسندش روایت نموده: ۷۰۳/۲ شماره ۷۰۴ تحقیق احمد شاکر». و سند این حدیث جای بحث است، ترمذی گفته این حدیث را جز از این طریق نمی‌شناسیم، و سندش مجهول است، و حارث یکی از رجال آن جا بحث و سخن استنگاه: کنید به: ترمذی: ۱۷۲/۴ و حافظ ابن العربی مالکی می‌گوید: حدیث حارث معتمد نیستگاه: عارضه الحوذی: ۳۰/۱۱

ابن عباس رضی الله عنه فرمود: خداوند برای کسی که قرآن را قرائت کند ضمانت کرده که در دنیا گمراه نشود و در آخرت نیز اهل شقاوت نباشد سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳]

«هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.»^(۱)

در مورد این مسئله که قرآن خود حجت است نیاز به اقامه برهان و دلیل نیست، بنابراین ترجیح دادیم دلایلی را از کتاب الله و احادیث اهل بیت موجود در مصادر و منابع اهل سنت ارائه نماییم، و قبل از این که این موضوع را به پایان ببریم به دلایلی از کتب شیعه اشاره می‌کنم که ادعای شیعه مبنی بر عدم حجیت قرآن را نقض می‌کند، علاوه بر این بر تناقض‌گویی ایشان دلالت می‌کند، و به هدف از طرح و ساخت این گفته‌ها نیز اشاره خواهیم نمود.

به عنوان مثال در بعضی از منابع معتبرشان نص زیر آمده است: روزی امام رضا علیه السلام از قرآن یاد کرد که حجت با عظمت و بزرگی است، سپس گفت: قرآن ریسمان متین و دست‌گیره ناگسستنی خدا است.... دلیل و راهنمای برهان (یا حیران و سرگشته) است و بر هر انسانی حجت است^(۲)، هیچ گونه باطلی، از هیچ جهت و نظری متوجه آن نمی‌گردد، از جانب خداوند حکیم و حمید ستایش شده نازل شده است^(۳).

شیخ احمد شاکر گفته است: به دلیل وجود حارت جداً سند آن ضعیف استنگاه: به: المسند ۷۰۴/۲. و شیخ البانی گفته‌اند: اسناد آن به دلیل وجود حارث نابینا در آن ضعیف می‌باشد و بلکه بعضی او را به دروغ‌گویی متهم کرده‌اند، و شاید اصل این حدیث به علی برگردد و حارث از روی اشتباه آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده استنگاه: به: شرح طحاوی چایی که البانی احادیث آن را تخریب کرده‌اند ص: ۶۸. و این اثر از علی در خود کتب شیعه روایت است. تفسیر عیاشی: ۳/۱، البرهان: ۷/۱، تفسیر صافی: ۱۵/۱، بحار الأنوار: ۷/۱۹.

۱- نگاه: به: تفسیر ابن جریر طبری: ۲۲۵/۱۶.

۲- آنچه در منبع نقل شده چنین آمده است اما درست‌تر آن است که به جای برهان «حیران» باشد زیرا که برهان نیاز به دلیل ندارد.

۳- نگاه: به: مجلسی / بحار: ۱۴/۹۲، ابن بابویه قمی / عیون اخبار الرضا: ۱۳۰/۲.

و در نص دیگری از آنان آمده است: زمانی که فتنه‌ها مانند پاره‌ای شب سیاه گریبان‌گیر شما گردید به قرآن پناه ببرید، چون به قطعاً قرآن شافع است و هرکس آن را فراروی خود قرار دهد او را به بهشت می‌برد و هرکس به آن پشت کند وی را به دوزخ می‌برد، و قرآن راهنمای بهترین راه است^(۱).

و در (نهج البلاغه)^(۲) منسوب به علی علیه السلام که از دیدگاه شیعه از هیچ جهتی باطل متوجه آن نمی‌شود^(۳) نص زیر آمده است: «بنابراین قرآن فرمان‌دهنده بازدارنده و صامت گویا و حجت خدا بر مردم است»^(۴).

این نصوص صریح که شواهد دیگری از منابع معتبرشان هم دارند بر تناقض‌گویی و نابسامانی موجود در این قوم (شیعه) را فاش و آشکار می‌کند، پس روایات آنان- همان‌گونه که دیده می‌شود - بعضی با بعضی دیگر در تعارض‌اند، اما منهج و قانونی که برای این تناقض‌گویی وضع کرده‌اند بسیار خطرناک است؛ و مبنای آن روایات و قابل قبول بودنشان مخالفت با عامه (یعنی اهل سنت) است، که شرح آن در بحث «اعتقاد آنان در مورد اجماع» خواهد آمد - بنابر آن‌ها جانب تفرقه و شاذ بودن و مخالفت با جماعت مسلمانان را دنبال می‌کنند حتی اگر نص معتبرشان مخالفت آن منهج و قواعد هم باشد. و چنان‌چه یکی از علمای آن‌ها بیدار شده و به ندای حق گوش داده باشد؛ و مخالفت خود

۱- نگاه: به: تفسیر عیاشی: ۲/۱، بحار: ۱۷/۹۲.

۲- علمای نقد چه در قدیم و چه در زمان معاصر در مورد صحت نسبت دادن این کتاب به علی علیه السلام تردید داشته‌اند، ذهبی گفته است: «هرکس نهج البلاغه را مطالعه کند یقین پیدا خواهد کرد که آن را به دروغ به علی نسبت داده‌اند، سپس علامت آن را بیان می‌کند» نگاه: به: میزان الاعتدال: ۱۲۴/۳، ترجمه شریف مرتضی بعداً در فصل سنت و ذکر منابعی که آن را نقد کرده‌اند بحث خواهم کرد.

۳- هادی کاشف الغطاء یکی از علمای معاصر شیعه یاد آور شده که انکار کردن نسبت این کتاب به علی نزد شیعه به منزله انکار بدیهیات و ضروریات دین است. و باز گفته است: «همه محتویات آن مانند آن است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌شود» نگاه: به: مدارک نهج البلاغه ص: ۱۹۰.

۴- نهج البلاغه ص: ۲۶۵، تحقیق صبحی صالح، البحار: ۲۰/۹۲.

را با گمراهی و ضلالت ایشان اعلان کرده باشد؛ در تمام این موارد گفته‌اند: تقیه کرده است - چنانچه در بحث تقیه خواهد آمد -.

هرکس در مقوله‌ی عدم حجّت بودن قرآن که در کتب شیعه به صورت متواتر آمده تأمل نماید می‌داند که این گفته‌ها از طرف کینه‌توزان و دشمنانی وضع و طرح شده که می‌خواهند شیعه را از کتاب خدا بازدارند و آنان را به گمراهی سوق دهند. پس مادامی که با این ادعا حجّت بودن قرآن را منوط به وجود «قیم» کرده‌اند و (قیم) نیز یکی از دوازده امام است، چون (می‌گویند) قرآن تنها برای یک شخص تفسیر شده که علی علیه السلام است، سپس علوم قرآن از علی علیه السلام به سایر دوازده امام انتقال یافته، و هر کدان از ائمه مسئول رساندن این علم به نفر بعدی است تا به امام دوازدهم رسیده^(۱) و او (امام دوازدهم) نیز به اعتقاد اثناعشریه بیش از یازده قرن است که ناپدید و غایب گردیده و دیگر فرقه‌های شیعه معتقدند که آن امام ادعا شده معدوم است....، بنابراین مادامی که این مقوله حجّت بودند قرآن را به آن غایب یا معدوم وابسته کرده؛ در نهایت نتیجه این می‌شود که استدلال کردن به قرآن متوقف بر حضور امام غایب یا معدوم و غیرموجود است که قیم و سرپرست قرآن خواهد گردید، و مراجعه به قرآن در مقام استدلال انجام نمی‌گیرد، چرا که حجت تنها قول و گفته‌ی امام است؛ که آن هم غایب است، پس در رمان غیبت حجّت وجود ندارد، بدین علت فرقه (اخباریه) در میان فرقه (اثناعشریه) - دلایل سه‌گانه «قرآن و اجماع و عقل» را انکار کرده‌اند - چنانچه علمای اثناعشریه اعتراف کرده‌اند - و حتی قرآن کریم را انکار کرده و حجّت بودن را به یک چیز اختصاص داده‌اند که اخبار و روایت است، لذا به اخباریه نام‌گذاری گردیدند^(۲).

و برای روشن شدن گمراهی و گمراه‌سازی آنان از راه راست، همین قدر کافی است. .. ولی این هم پایان دسیسه و توطئه علیه کتاب خدا و شیعیان نیست، بلکه یکی از حلقه‌های آن زنجیره دسیسه‌ای است که شیعه را از جماعت مسلمانان پراکنده کرد و دور

۱- در فصل: «سنت» به تفصیل این موضوع خواهیم پرداخت.

۲- نگاه: به: *التقليد في الشريعة الإسلامية* ص: ۹۳، که در صفحات قبل همین کتاب بحث آن گذشت.

انداخت، و نیز نشانه شروع تلاش و فعالیت‌های انجام شده در راستای تفسیر تحریفی و خلاف واقع قرآن است که علاوه بر آن ادعا شده این تفسیرها عین آن تفسیری است که از طرف قیّم و امام اهل بیت ارائه شده، آن امام که ناطق به قرآن و روشن‌گر آن است و تنها گفتار و تفسیر او حجت است نه چیز دیگر، و قرآن بدون تفسیر او حجت قرار نمی‌گیرد....

مسئله دوم: اعتقاد و باور آنان به اینکه معارف قرآن مختص ائمه بوده و کسی دیگر در آن سهمی ندارد.

یکی از دین‌ضرویّات اسلام که بطور قطعی از اسلام فهم شده این است که علوم قرآن راز و اسراری نیست که دودمان و خاندان معلوم آن را از یکدیگر به ارث ببرند، و از میان صحابه علیهم‌السلام علی علیه‌السلام به آن اختصاص نداشته است، بلکه صحابه علیهم‌السلام طلایه‌داران نخست به شرف دریافت و تلقی این قرآن از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نایل آمدند. لیکن شیعه مخالف این مسئله بوده و معتقدند که خداوند جلّ‌جلال ائمه اثنا عشریه را به تمام علوم قرآن اختصاص داده است، و بر این باورند که به تأویل و تفسیر قرآن آنان اختصاص یافته‌اند، و هر کس علم قرآن را از غیر آنان جستجو کند گمراه است.

بعضی از مصادر و منابع اهل سنت یادآوری می‌کنند که بدایت این مقوله و ریشه اصلی آن به (ابن سبأ) برمی‌گردد، چون او گفت: «قرآن بخشی از نه جزء است و علم آن نزد علی است»^(۱) و ذکر این مقوله فراوان در کتاب‌های اثنا عشریه با انواع اخبار و چندین دسته روایات آمده است:

۱- در اصول کافی در روایتی طولانی از ابو عبدالله آمده که گفته‌اند: «همانا قرآن برای مردم کافی بود اگر مفسّری برای آن باشد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را برای یک نفر تفسیر نمود و شأن و این فرد را که علی بن ابی طالب بود برای ائمه توضیح داده‌اند»^(۲).

۱- جوزجانی / احوال الرجال ص: ۳۸.

۲- اصول کافی: ۱-۲۵، وسائل الشیعه: ۱۸/۱۳۱.

۲- در چندین منبع معتبر شیعه آمده است: «رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند قرآن را بر من نازل کرده که هر کسی مخالف آن باشد گمراه است، و هر کس علم قرآن را از غیر علی کسب نماید هلاک می‌شود»^(۱).

۳- و باز کتب شیعه ادعا می‌کنند که ابوجعفر گفت: «ای قتاده آیا شما فقیه اهل بصره هستید؟ قتاده گفت: چنین می‌پندارند، بعد ابوجعفر علیه السلام گفت: شنیده‌ام که شما قرآن را تفسیر می‌کنید؟ قتاده در جواب گفت: آری... تا این که گفت: وای بر تو ای قتاده! کسی قرآن را می‌داند که با قرآن مورد خطاب قرار گرفته است»^(۲).

۴- در تفسیر فرات آمده: «..... بر مردم واجب است که قرآن را آن‌طور قرائت کنند که نازل شده، پس زمانی که به تفسیر قرآن نیاز داشتند از ما هدایت دریافت کنند»^(۳).
و آنان روایات زیادی در این موضوع دارند، و اگر بخواهیم همه آن روایات را ذکر نمایم یک جلد کتاب را دربر می‌گیرد.

به عنوان مثال در (الکافی) مجموعه‌ای باب وجود دارد که هر کدام از باب‌های آن حاوی مجموعه‌ای از روایات ایشان در این موضوع می‌باشد مانند ابواب زیر:

باب: ائمه علیهم السلام ولی امر خدا و خزانه علم او می‌باشند^(۴)

باب: (اهل ذکر) که خداوند به مردم فرمان داده از آن‌ها سؤال نمایند ائمه هستند^(۵).

باب: کسانی که خداوند آن‌ها را در قرآن به علم و دانش توصیف کرده ائمه هستند^(۶).

باب: (راسخین) در علم همان ائمه هستند^(۱).

۱- وسائل الشیعه: ۱۳۸/۱۸، نگاه: به، بحارالانوار: ۳۰۲/۱۷، ۲۳/۱۹، طبری شیعه بشاره المصطفی ص: ۱۶، امالی الصدوق ص: ۴۰.

۲- کافی، کتاب الروضه: ۴۱۵/۱۲، شماره ۴۸۵ همراه شرح جامع مازندرانی چاپ شده است وسائل الشیعه، ۱۳۶۱۸، تفسیر صافیک ۲۱/۱-۲۲، البرهان فی تفسیر القرآن: ۱۸/۱، بحارالانوار: ۲۳۷/۲۴-۲۳۸.

۳- تفسیر فرات ص: ۹۱، وسائل الشیعه: ۱۴۹/۱۸.

۴- اصول کافی: ۱۹۲/۱.

۵- منبع سابق: ۲۱۰/۱.

۶- همان منبع: ۲۱۲/۱.

باب: به ائمه علم و دانش بخشیده شده و در سینه‌هایشان ثابت گردیده است^(۲).
و اما صاحب بحار- طبق عادت خود- سهم مؤثری در این میدان ایفاء کرده است. و از جمله ابواب ایشان در این موضوع عبارتند از:

باب: اینکه آن‌ها اهل علم و قرآن بوده‌اند، و در این (۵۴) روایت را آورده‌اند^(۳).
باب: اینکه آنان خزانه‌دار علم خداوند بوده‌اند و (۱۴) روایت در این باره ذکر نموده^(۴).
همان‌گونه که چندین روایت را در این موضوع در ضمن بآن‌ها ی زیر ذکر کرده است:

باب: علم آسمان و زمین از آنان پوشیده نیست^(۵).
و باب: این که هیچ چیزی از ائمه پوشیده نمی‌باشد^(۶). و در (وسائل الشیعه حر عاملی) آمده است:

باب: عدم جواز استنباط احکام از ظواهر قرآن مگر بعد از معرفت تفسیر آن از کلام ائمه^(۷) و در این موضوع (۸۰) حدیث از آمده است^(۷).
در کتاب (الفصول المهمه فی اصول الائمة) باب: جز ائمه کسی تفسیر قرآن را نمی‌داند، وجود دارد^(۸).

یکی از مقدمه‌های تفسیر (صافی) به این قضیه اختصاص داده بدین صورت:

۱- منبع سابق: ۲۱۳/۱.

۲- منبع سابق: ۲۱۳/۱.

۳- ۲۰۵-۱۸۸/۲۳.

۴- منبع سابق: ۱۰۵/۲۶.

۵- منبع سابق: ۲۶.

۶- منبع سابق: ۱۳۷/۲۶.

۷- وسائل الشیعه: ۱۵۲-۱۲۹/۱۸.

۸- فصول المهمه حر عاملی ص ۱۷۳.

«مقدمه دوم در مورد خلاصه آنچه بیان گر است که همه علم قرآن نزد اهل بیت می باشد»^(۱).

صاحب (مقدمه البرهان) می گوید: «فصل پنجم در بیان آنچه دلالت می کند که تمام علم تأویل و تفسیر قرآن نزد اهل بیت است»^(۲). وی در این فصل مجموعه ای از روایاتشان در این مسئله را ذکر کرده، سپس می گوید: «من می گویم روایات این موضع قابل شمارش نیستند»^(۳).

و اگر بخواهیم کتاب هایی را دنبال کنیم که شیعه در این موضوع نوشته اند مدت زمان زیادی به طول می انجامد، چرا که این مسئله یکی از اصول ایشان به حساب می آید. یکی از آیات عظام^(۴) گفته است: «بدانید که علم قرآن نزد اهل بیت ذخیره شده، و این از ضروریات بدیهی مذهب ماست»^(۵).

تعجب این که با این ادعا که علم و دانش قرآن نزد ائمه است، همه علوم و دانش های دیگر را هم به ائمه نسبت داده اند، همان گونه که ابو عبدالله - به ادعای خودشان - گفته است: من هر آنچه را که در آسمان و زمین است می دانم، و می دانم بهشت و در جهنم چیست، و به هر چه روی داده و روی می دهد آگاه هستم، سپس مقداری مکث کرد و فهمید که سخنانش بر شنونده دشوار است و گفت: «آن را از کتاب خدا یادگرفتم که فرمود: (فیه تبیانٌ لکلِّ شَیْءٍ)»: یعنی قرآن بیان کننده همه چیز است»^(۶).

این نص را ملاحظه کن و ببیندیش که صاحبش ادعا می کند همه چیز را می داند، - ولی جعفر را از آن مبرا می دانیم؛ که امامت و دینداری ایشان چنین چیزی را نفی و رد

۱- تفسیر صافی: ۱۹/۱.

۲- مقدمه البرهان: ص ۱۵.

۳- منبع سابق: ص ۱۶.

۴- حسین بروجردی یکی از علمای معاصرشان.

۵- تفسیر صراط المستقیم.

۶- بحار: ۱۱۱/۲۶.

می‌نمایند - و ساده‌ترین چیز را ندانسته و به آن پی نبرده است. چون (تبیانٌ لکُلِّ شَیْءٍ) بدین صورت وجود ندارد، بلکه این تحریف فرمایش خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]

سپس پنداشته که آیه‌ای از قرآن را تلاوت کرده ولی خداوند رسوایش نمود. ... و این دلیل است بر اینکه این نصوص از سوی ملحدی که به میان مسلمانان نفوذ کرده تا علیه اسلام و مسلمین نیرنگ و دسیسه کند ساخته و پرداخته شده.

نقد و مناقشه این گفتار

الف: مناقشه نصوص

همان‌گونه که ملاحظه می‌نمایید اینجا فرصت جمع‌آوری نصوص نیست، چون بسیار زیاد هستند، و جمع‌آوری آن نصوص و عبارت‌ها و نقد آن‌ها صفحات زیادی را در برخواهد گرفت.. و کافی است نمونه‌هایی از آن ارائه گردد، چون همه آن نصوص در اطراف محور یک معنا می‌چرخند که اختصاص ائمه اثنا عشریه به ذخایر علم قرآن و در اختیار داشتن علم و اطلاع از چیز است.

هر نصی را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم اندکی روی آن مکث خواهیم کرد، سپس به اصل گفته برگشته و آن را نقد می‌نماییم.

نص اول می‌گوید: «رسول خدا ﷺ قرآن را جز برای علی علیه السلام بیان نکرده...».

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ [النحل: ۴۴]

«قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان

فرستاده شده است.»

شیعه می‌گویند: - چنانچه گذشت - بیان کردن قرآن برای مردم وظیفه پیامبر ﷺ نیست، بلکه وظیفه مهم ایشان این است که شأن و منزلت آن شخص را برای آنان بیان نماید که علی بن ابی طالب ﷺ است، اما بیان قرآن و تفسیر آن وظیفه علی است نه اینکه محمد ﷺ^(۱).

کلام اثنا عشریه در این جا یادآور کلام فرقه‌ی افراطی غرابی است که می‌گفتند: «...شباهت محمد ﷺ به علی از شباهت غراب به غراب بیشتر است، و خداوند ﷻ جبرئیل ﷺ را همراه وحی بسوی علی فرستاد ولی جبرئیل اشتباه کرد و آن را برای محمد ﷺ برد» (پناه بر خدا)^(۲).

فرق بین این مقاله و نص اثنا عشریه چیست که وحی را بدون مطرح کردن اشتباه جبرئیل به علی نسبت داده‌اند و گمان می‌برند که وظیفه و رسالت پیامبر ﷺ فقط شناساندن علی بود! بقیه معانی را به خواننده واگذار می‌کنیم که خود گویای همه چیز است.

نص دوم:

می‌گوید: هر که علم قرآن را نزد غیر علی جستجو نماید به هلاکت می‌رسد^(۳). می‌گویم: هر کس علم قرآن را از قرآن، یا سنت مصطفی ﷺ یا یکی از صحابه رسول خدا ﷺ از جمله علی ﷺ کسب کند هدایت می‌شود.

و قول به اینکه هر کس علم قرآن را از غیر علی ﷺ کسب کند هلاک گشته و از دین اسلام خارج شده؛ آن قول از دیدگاه اسلام باطل است، بنابراین پیامبر ﷺ هیچ صحابه‌ای را بطور اختصاصی به علم و دانشی از شریعت اختصاص نداده است. و خداوند ﷻ

۱- نگاه: به، ص: ۱۶۲.

۲- ابن حزم / الفصل: ۴۲/۵، و نگاه: به: بغدادی / الفرق بین الفرق ص: ۲۵۰، اسفراینی / التبصیر فی الدین: ص ۷۴، ابن المرتضی / المنیة و الامل ص: ۳۰، الملطی / التنبيه و الرد ص: ۱۵۸ و آن را جمهوریة نامیده است.

۳- برای نص نگاه: ه کنید به، ۱۶۳.

می فرماید:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]

پس آیه تصریح می کند به این که بیان برای عموم مردم است نه یک شخص یا گروه خاص از آنان، اگر چه اهل بیت هم باشند. امیرمؤمنان علیه السلام هم این قضیه را نفی و رد کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بطور به علم و آموزش قرآن اختصاص داده باشد ^(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و مسلمانان بعد از ایشان را مورد خطاب قرار داده و آنان را برای تبلیغ سنت خود ترغیب کرده، و هیچ کس را از آنان اختصاص نداده است، همان گونه که زید بن ثابت و غیره روایت کرده اند فرمود: «نضر الله امرأ سمع منا حديثاً فحفظه حتى يبلغه غيره، فإنه رب حامل فقه ليس بفقيه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه...»: «خداوند خرم و شاداب گرداند کسی را که حدیثی از ما شنیده و آن حفظ نماید، تا این که به دیگران ابلاغ کند، زیرا بسیاری حامل فقه هستند اما فقیه نیستند، و بسیاری علم را به عالم تر از خود می رسانند...» ^(۲)

۱- قبلاً به این حدیث و تخریج آن از کتب حدیث اشاره شد: ص ۷۹.

۲- احمد آن را روایت نموده: ۱۸۳/۵، و لفظ هم از اوست، دارمی / مقدمه: باب اقتداء بالعلماء: ۷۳/۱ و ابو داود، کتاب العلم باب فضل نشر علم، ۶۸/۴-۶۹، و ابن ماجه، باب من بلغ علماً: ۸۴/۱، ترمذی در کتاب علم، باب ما جاء في البحث علي تبليغ السماع: ۳۳/۵-۳۴، ابن حبان در صحیح خود نگاه: ه کنید به: موارد الظمان، کتاب العلم، باب رواية الحديث لمن فهمه و لمن لم يفهمه ص: ۴۷. ابن حجر در تخریج المختصر می گوید: این حدیث زید بن ثابت صحیح است و احمد و ابو داود آن را تخریج کرده اند و ابن حبان و ابن ابی حاتم، ابو نعیم، طیالسی، ترمذی، و در همان باب از معاذ بن جبل، و ابو درداء و انس و غیره نیز روایت شده نگاه: ه کنید به: فیض القدير: ۲۸۵/۶ و البانی در سلسله الاحادیث الصحیحه ذکر کرده است ص: ۶۸۹/۱-۶۹۰، و شیخ عبدالمحسن، عباد تحقیقی پیرامون این حدیث به عنوان: دراسة حدیث «نضر الله امرأ سمع مقالتي» انجام داده است روایت و درایت.

و کتب معتبر اثنی عشریه هم این حدیث را روایت کرده‌اند^(۱) پس بر آنان حجت بر آنان خواهد شد.

نص سوم:

ادعای این نص بر این است که جز ائمه دوازده گانه کسی دیگر با قرآن مورد خطاب قرار نگرفته است، پس غیر از ایشان کسی از قرآن آگاهی ندارد (بلکه تنها کسی قرآن را می‌داند که مخاطب آن واقع شده باشد)^(۲). بنابراین صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ و تابعین و پیشوایان در در طول گمراه و گمراه‌کننده هلاک محسوب می‌شوند، چرا که اقدام به تفسیر قرآن کرده‌اند مطابق با اصول و قواعد آن، یا به سبب اعتقاد آنان به این که در قرآن چیزهایی وجود دارد که کسی نباید نسبت به آن ناآگاه باشد، و برای کسی جهل نسبت به آن عذر نیست، و بعضی از آن را عرب‌ها می‌دانند، و مسائلی هم هست که جز علما با آن آشنایی ندارند، و قسمتی از آن را جز خداوند کسی نمی‌داند^(۳).

پس شیعه می‌پندارد که جز ائمه هیچ کس قرآن را نمی‌داند، و نیز معتقدند که ایشان تمام قرآن را می‌دانند، ولی این ادعا نیاز به دلیل دارد، و چنین پنداری در عقل و نقل جایی ندارد و واقع تفسیر ایشان - که بعداً می‌آید - آن را رد می‌کند.

نص چهارم:

این نص بیان می‌کند که وظیفه مهم و اساسی تمام مردم به استثنای دوازده امام در راستای قرآن فقط تلاوت آن است، و جایز عهده‌دار مقام تفسیر قرآن باشند،^(۴) حتی برای پیامبر ﷺ هم جایز نمی‌باشد، چرا که وظیفه‌ی او هم تنها معرفی شأن و جایگاه یک شخص بود که علی است، و به طریق اولی برای هیچ یک از صحابه و سلف و ائمه

۱- نگاه: به: اصول کافی: ۴۰۳/۱، حر عاملی، وسائل الشیعه: ۶۳/۱۸.

۲- نگاه: کنید: ص ۱۳۳-۱۳۴.

۳- این معنی از ابن عباس روایت شده. نگاه: کنید به: تفسیر طبری: ۷۶/۱ تحقیق و تخریج احمد شاکر و محمود شاکر، و نگاه: به: تفسیر ابن کثیر: ۵/۱.

۴- نگاه: به: نص: ۱۳۴.

شایسته نیست اقدام به چنین کاری کنند، و چنانچه یکی از آنان نیازمند آگاهی از تفسیر بود؛ بایستی به ائمه کسی مراجعه نماید که علم قرآن و تفسیر نزد ایشان بود. پس کسی که به تفاسیر شیعه؛ امثال تفسیر قمی، عیاشی، البرهان، تفسیر صافی و فصل تفسیر موجود در الکافی و بحار الانوار مراجعه می‌کند که آن را به ائمه خود نسبت می‌دهند چه چیز دست می‌یابد.؟ که در بعداً نمونه‌هایی از آن خواهیم دید.

واقعاً روشن‌ترین دلیل در رد این ادعا اوضاع تفاسیر این گروه است، علاوه بر این نص مذکور برای اعراض و رویگردانی از تدبر در قرآن و فهم معانی آن دعوت می‌کند؛ که در واقع این کار مانع قرار دادن فراروی دین خدا و شریعت است، و ممکن است انگیزه طرح این روایات تلاش برای منع تمام شیعیان از قرائت کتاب خداوند و فهم آن باشد، چرا که قرآن دروغ و گمراهی بنیان‌گذاران این مذهب و آنان را کشف کرده و پرده از روش‌ها و مناهج تأویل باطنی آنان برمی‌دارد و رسوایشان می‌گرداند.

ب: نقد این مقوله

این گفتار بر مبنای این مدعی بنا شده که رسول خدا ﷺ علم قرآن را به علی واگذار کرده است، و اصل این مقوله در زمان حیات امیرمؤمنان علی ﷺ از سوی (سبثیه) طرح گردید مبنی بر این که نزد علی علاوه بر آنچه نزد مردم است و مردم از در مورد دین اطلاع دارند؛ چیزهایی وجود دارد، و امیرمؤمنان این ادعا را قاطعانه انکار نمود و گفت: سوگند به کسی که دانه را شکافت و نفس را آفرید جز آنچه در قرآن است نزد ما نیست؛ مگر برداشت و فهمی که از قرآن می‌شود^(۱) -چنانچه که گذشت-.

نکته‌ای که واجب است همه بدانند و بدان اعتقاد داشته باشند این است که پیامبر ﷺ الفاظ و معانی قرآن را برای اصحاب خود بیان داشته، و فرموده خداوند شامل هر دو مورد است آنجا که می‌فرماید:

۱- تخریج آن قبلاً ذکر شد.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]
 و ابو عبدالرحمن سلمی^(۱) گفت: «کسانی که قرآن را به ما یاد می‌دادند امثال: عثمان بن عفان، عبدالله بن مسعود و غیره- به ما خبر دادند که وقتی اصحاب ده آیه قرآن را از پیامبر ﷺ یاد می‌گرفتند؛ تا زمان یادگیری علم و عمل آن دست نگه می‌داشتند و توقف می‌کردند، و گفته‌اند: «قرآن و علم و عمل را با هم یاد گرفتیم»^(۲) از این روی برای حفظ هر سوره‌ای مدت زمانی را سپری کرده‌اند، چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹]

«ای محمد! این قرآن کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.»

و باز می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ...﴾ [النساء: ۸۲] «آیا (این منافقان) درباره

۱- مقری کوفه امام علم عبدالله بن حبيب بن ربيعه کوفی، یکی از فرزندان صحابه، در حیات پیامبر ص) تولد نموده است، قرائت را از عثمان، علی، زید و ابن مسعود فرا گرفته است. نگاه: ه کنید به: ذهبی / سیر العلوم النبلاء: ۲۶۷/۴، سیوطی / طبقات الحفاظ: ص ۱۹. او ابو غیر از ابی عبدالرحمن سلمی شیخ صوفیه صاحب حقائق التفسیر ت ۴۱۲ است که گفته‌هایی در رابطه با تأویل قرآن بنا بر شیوه و روش باطنیه را به جعفر: نسبت داده است. ولی جعفر: از چنین چیزی مبرا می‌باشند نگاه: به: ابن تیمیه / منهاج السنة: ۱۴۶/۴، و فتاوی: ۲۴۲/۱۳-۲۴۳، و برای شرح حال سلمی بعدی نگاه: ه کنید به: خطیب بغدادی / تاریخ بغداد: ۲۴۸/۲-۲۴۹، ذهبی میزان الاعتدال: ۵۲۳/۳.

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام: ۳۳۱/۱۳، و طبری نیز آن را در تفسیر خود تخریج نموده: ۸۰/۱، و محقق در تعلیق خود بر این اثر گفته: سندش متصل به صحیح است. نگاه: به: تفسیر طبری، تحقیق و تعلیق محمود شاکر و احمد شاکر و طبری آن را از طریق حسین بن واقد تخریج نموده، اعمش از شقیق از ابن مسعود گفت: یکی از ما وقتی ده آیه را حفظ می‌کرد تجاوز نمی‌کرد تا وقتی که معانی و عمل کردن به آن را یاد می‌گرفت. محقق می‌گوید: این اسناد صحیح است و موقوف بر ابن مسعود است، اما معنای آن مرفوع است، چون قرآن را از رسول خدا ﷺ آموخته است. پس او چیزی را نقل کرده که در دوران نورانی پیامبر ﷺ بود همنبع سابق ۸۰/۱ و شعیب ارناؤوط گفته: «رجال این حدیث قابل اعتماد هستند». نگاه: ه کن به تعلیقه او بر کتاب سیر اعلام النبلاء ۲۷۰/۴.

قرآن نمی‌اندیشند.»

و نیز می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ...﴾ [المؤمنون: ۶۸]

یعنی: آیا در قرآن نمی‌اندیشند. تدبیر قرآن بدون فهم معانی آن ممکن نیست.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲]

«آن را به صورت کتاب خواندنی و به زبان عربی فرو فرستادیم تا این‌که شما آن را

بفهمید.»

و فهم قرآن هم شامل درک و فهم معنای آن است، و بدیهی است که هدف و مقصود از هر سخنی فهم معانی آن است نه مجرد الفاظ و کلماتش، پس قرآن بیش از هر کلامی سزاوار فهم و درک است، لذا دیگر امکان ندارد گروهی از شیعه این مقوله را هضم و قبول کنند، و از آن مقوله و هر آنچه در آن است خارج شده و گفته‌اند اثناعشریه به علم و آگاهی از ظواهر قرآن اختصاص ندارد، بلکه دیگران هم با آنان شریک هستند، و اما درک معانی باطنی آیات به ائمه اختصاص دارد، و اختلاف بزرگی بر سر حجت بودن قرآن بین اخباریه و اصولیه درگرفت، پس گروه اول بر این باور است که غیر از ائمه کسی تفسیر ظاهر و باطن قرآن را نمی‌داند، و دیگری معتقد به حجت بودن ظواهر قرآن است؛ به دلیل این‌که دلایل دعوت به تدبیر و فهم قرآن عام است^(۱).

ادعای این‌که قرآن جز برای علی علیه السلام تفسیر نشده مخالف فرموده خداوند سبحان است که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]

۱- بسیاری از کتب تفسیر و اصول فقه آنان به این مسئله پرداخته‌اند. نگاه: به: خوئی / البیان: ص ۲۶۳ و صفحات بعد از آن، بروجردی / تفسیر صراط المستقیم: ۱۷۵/۲ و بعدی، المظفر / اصول فقه: ۱۳۰/۳، حکیم / الاصول العامه للفقهاء المقارن: ص ۱۰۲-۱۰۵، المیثمی / قوامع الفضول: ص ۲۹۸.

«قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چنین چیزی برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است شاید بیندیشید.»

پس روشن است که بیان قرآن برای عموم مردم است نه تنها برای علی علیه السلام - همان‌گونه که گذشت - بنابر این کسی که چنین ادعایی دارد بیش از دو راه وجود ندارد: یا این که باید بگوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آنچه برایش نازل شد ابلاغ نکرده است، یا این که قرآن دروغ است (اعاذنا الله)، که آن هم مخالف عقل و بدیهیات اسلام است، و ادعای این که دانش قرآن ویژه‌ی ائمه است مشهور بودن جمع کثیری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تفسیر قرآن امثال خلفای راشدین و ابن مسعود و ابن عباس و زید بن ثابت و دیگران چنین چیزی را رد می‌کند، و علی علیه السلام همواره تفسیر ابن عباس را تمجید می‌کرد^(۱). شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: این ابن عباس رضی الله عنه است که تفاسیر قابل توجه با سند و مدارک ثابت از او نقل گشته، و در سند آن اسمی از علی رضی الله عنه برده نشده است، و ابن عباس از چندین صحابه از جمله عمر، ابی هریره، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب و اسامه بن زید رضی الله عنه و نیز از چند نفر از مهاجرین و انصار روایت کرده است. و بسیار کم از علی روایت کرده است، و اهل حدیث یک حدیث صحیحی که ابن عباس از علی روایت کرده باشد نقل نکرده‌اند، در حالی که حدیث او را عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابی هریره و دیگران نقل کرده‌اند... و هیچ تفسیری ثابت شده از علی در دست مسلمانان قرار نداشته است، در حالی که دیده می‌شود انبوه کتاب‌های حدیث و تفسیر مملو از آثار اصحاب و تابعین است، اما تعداد اندکی از علی نقل شده، و اکثر تفاسیری که از جعفر صادق نقل شده با دروغ و افترا بر او بسته شده است^(۲).

سپس تعمیم این قول و ادعا که ائمه کل قرآن را می‌دانند؛ غلو و افراط فاحشی بیش نیست، چون همان‌گونه که ابن جریر طبری می‌گوید: واقعاً بخشی از قرآن جز با بیان و تفصیل مجمل ظاهر آن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قابل تأویلو تفسیر نیست، در حالی که تفسیر و

۱- نگاه: ابن عطیه/ المحرر الوجیز، ۱۹/۱. ابن جزر/ التسهیل: ۹/۱.

۲- منهاج السنه: ۱۵۵/۴.

تأویل آن مورد نیاز بندگان است چون مربوط به شرعی و احکام دین از قبیل امر و نهی، حلال و حرام، حدود و فرایض دین است که بدون بیان و روشننگری رسول خدا ﷺ مردم نمی‌دانند آن را تفسیر کنند، و پیامبر ﷺ نیز بدون وحی خداوند آن را نمیداند. و بخشی از قرآن در حوزه و اختصاص علم خداوند واحد قهار قرار دارد که جز او کسی از تأویل آن آگاهی ندارد، مانند زمان برپا شدن قیامت و رستاخیز و نفخ صور...، ولی قسمتی از آن را هر که آشنا به زبان عربی باشد که قرآن به آن نازل گشته تأویل و معنای آن را می‌داند^(۱). علاوه بر این، حاصل این ادعای شیعه منبئ بر این که تنها علی علم قرآن را به دیگران نقل کرده است؛ در واقع طعن و انتقاد است به تواتر شریعت و قوانین قرآن از صحابه به سایر نسل‌ها، چرا که - بنا به پندار آنان - جز یک صحابه که علی است آن قوانین و شریعت را از رسول خدا ﷺ نقل نکرده است.

پس روشن می‌شود که این مقوله دسیسه و نیرنگی است که به هدف مانع قرار دادن فراروی کتاب خدا و اعراض و رویگردانی مردم به تدبر و اندیشیدن در آن، و الهام گرفتن از هدایت و رهنمود آن کتاب با عظمت و تفکر و تأمل در معانی و مقاصد آن می‌باشد.

بنابراین قرآن در مذهب شیعه وسیله‌ی فهم و درک معانی نیست جز برای ائمه دوازده‌گانه، ولی دیگران از استفاده و بهره آن محروم هستند، لذا بدیهی است که چنین چیزی تلاشی یا حيله‌ای است که هدف آن مشخص، و مقصود و غرضش کشف شده و آشکار است، زیرا کتاب خدا به زبان عربی مبین نازل شده و همه مردم بدون استثنا مورد

خطاب آن قرار گرفته‌اند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲]

«بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم تا شاید آن‌ها به عقل آیند. ..»

و می‌فرماید: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۸]

«این روشنگری است برای مردمان، و مایه رهنمود و پندپذیری برای پرهیزگاران است.»

خداوند به بندگان خود را اندیشیدن و پند و عبرت گرفتن از امثال و موعظه‌های قرآن دستور داده است، و محال است به کسی که نتواند کلامی را بفهمد گفته شود: به این کلام بیندیش و از امثال و موعظه‌هایش پند بگیر که آن را نمی‌فهمی و معرفت و شناختی در مورد آن نداری^(۱).

چنین چیزی تلاش و کوششی است برای جلوگیری از آن علم و دانش وسیع که در تفسیر قرآن عظیم است، که توسط صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ و سلف و ائمه به ما رسیده است، پس گنجینه‌های بزرگ علم تفسیر در مذهب تشیع هیچ ارزش و بهایی ندارند به دلیل این که از طرف ائمه دوازده گانه وارد نشده است، همان‌گونه که بعضی از علمای معاصرشان به این حقیقت تصریح نموده و گفته‌اند: «همانا تمام تفاسیری که از طریق غیر اهل بیت وارد شده هیچ ارزش و اعتباری ندارند»^(۲). و تنها برای کتب تفسیر ارزش و بها می‌دهند، ولی اگر کتابهای آنان را ارزشیابی نمایم چه چیزی به دست خواهیم آورد؟

بسیاری از تفاسیر معتبر شیعه همچون تفسیر قمی، عیاشی، صافی و البرهان، و کتب حدیث قابل اعتمادشان امثال «الکافی، بحار الانوار» و تأویل و تفسیرهای منسوب به اهل بیت که برای قرآن تراشیده‌اند؛ پرده از جهل و بی‌خبری شرم‌آور و ننگین و تأویل و تحریف آیات قرآن، و غدر و خیانت به رسول خدا ﷺ برمی‌دارد، و به هیچ وجه صحت نسبت این تأویل‌ها به علمای اهل بیت امکان‌پذیر نیست، و هرگز با مدلول و مفهوم الفاظ و سیاق قرآن- که بعداً خواهد آمد- هم‌خوانی ندارد، چون بنابر ادعای آن‌ها آن یاوه‌ها نهایت علم و دانش علمای اهل بیت است، و در واقع (این‌گونه معرفی کردن علم اهل

۱- نگاه: ه کنید به: تفسیر طبری: ۸۲/۱

۲- محمدرضا نجفی / الشیعة و الرجعة: ص ۱۹.

بیت) نادان معرفی کردن آنها و تحقیر و بدگویی آنها است، آنها هم از طرف قومی که مدعی محبت و شیعه بودن برای ایشان هستند.

و مسئله‌ای که به مراتب از این بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است این‌که می‌گویند: این تأویلات و تفسیرها و... علم قرآن و معنای آن می‌باشد، و قرآن معنایی از این بزرگ‌تر ندارد، چون این معانی از منبع اصیل و یگانه گرفته شده و تخریج شده‌اند که چنین چیزی نیز بی‌حرمتی و پایین آوردن شأن و منزلت قرآن، و بلکه مبارزه با قرآن و جلوگیری از آن به وسیله ترفندها و نیرنگ‌های پلید به حساب می‌آید.

مسئله سوم

اعتقاد آنان به این‌که گفته‌ی امام قرآن را نسخ، و مطلق آن را مقید و عامش را خاص می‌گردانند...!!

بنا بر اعتقاد شیعه مبنی بر این‌که امام قیّم و سرپرست قرآن است و او قرآن ناطق می‌باشد^(۱) و این‌که ائمه خزانهداران علم خدا و مخزن وحی هستند^(۲)، و نیز می‌گویند با وفات پیامبر ﷺ شریعت تکمیل نشده، بلکه بقیه تشریع را به علی واگذار کرد، علی نیز آنچه مورد نیاز عصرش بود از آن استخراج نمود، سپس بقیه را به کسانی بعد از خود واگذار کرد، تا این‌که به امام غایب رسید و نزد ایشان باقی ماند^(۳).

بنابراین مسئله تخصیص علم قرآن، یا مقید ساختن مطلق آن، و یا نسخ آن موضوعی است که با وفات پیامبر ﷺ پایان نمی‌یابد، چرا که نص پیامبر ﷺ و تشریع خداوند ادامه دارد و با وفات پیامبر ﷺ قطع نخواهد شد، بلکه به اعتقاد ایشان تا ابتدای قرن چهارم هجری که غیبت کبری بوقوع پیوست، و ارتباط آنان با امامشان برای دریافت وحی قطع

۱- نگاه: ه کنید به مسئله «قرآن بجز به وسیله قیّم فهمیده نمی‌شود» در صفحات بعد.

۲- نگاه: به: اصول کافی حاشیه ۱/۱۹۲، باز اصل کافی: باب ائمه ولی امر خدا و خزانهدار علم او هستند ۱/۱۹۲.

۳- نگاه: به: فصل سنت.

گردید، چرا که آنان بر این باورند که «سخن هر کدام از ائمه اطهار سخن خداوند عَلَّاه است و همانطور که در کلام خداوند اختلاف نیست، در قول آنان نیز اختلاف وجود ندارد»^(۱).

و گفته‌اند: برای کسی که حدیثی از اباعبدالله (منظورشان جعفر بن محمد صادق است) شنید؛ جایز است آن را از پدر یا یکی از اجدادشان روایت نماید، و حتی جایز است که بگوید: خدا فرموده^(۲) پس - بنابر اعتقاد آنان - امام می‌تواند قرآن را تخصیص، یا مقید سازد؛ و آن را نسخ نماید. این هم در واقع تخصیص یا تقیید و نسخ قرآن با قرآن است، چرا که - آن‌گونه که افترا می‌کنند - گفته‌ی امام همانند قول خداوند است!!

افزون بر - آن‌گونه که یکی از آیات عظمای معاصرشان می‌گوید - «واقعاً حکمت نزول تدریجی قرآن مقتضی است که بخشی از احکام بیان شود، و بخشی هم پوشیده بماند، لیکن ایشان عَلَّاه این قسمت را به اوصیاء خود واگذار نمود تا در وقت متناسب هر یک از آن‌ها را بر حسب حکمت این احکام را بر حسب حکمت منتشر نماید، از تخصیص عام، یا مقید کردن مطلق و یا بیان مجمل و .. مثلاً پیامبر عَلَّاه گاهی اوقات یک حکم عام را ذکر می‌کند، و پس از مدتی مخصص آن را ذکر می‌نماید، و بعضی چیزها را اصلاً ذکر نکرده، بلکه به وصی خود واگذار کرده تا در موقع مناسب آن را بیان کند»^(۳).

و اما مسئله نسخ و تخصیص و تقیید. تنها جزئی از وظایف بزرگ ائمه بزرگوار است، و آن هم (تفویض امر دین می‌باشد) که صاحب «الکافی» آن را در کتاب خود تأیید کرده و بابی را تحت عنوان «باب التفویض الی رسول الله عَلَّاه و الی الائمة» ترتیب داده است^(۴).

بنابراین وکالت در امور دین به ائمه واگذار شده، همان‌گونه که به پیامبر عَلَّاه داده شده است، پس آنان هم حق تشریع دارند. کتاب‌های شیعه در مورد ائمه می‌گویند: «خداوند عَلَّاه به پیامبر عَلَّاه وکالت داده و فرموده است:

۱- مازندرانی / شرح جامع علی الکافی: ۲۷۲/۲.

۲- منبع سابق: ۲۷۲/۲.

۳- محمد حسین آل کاشف الغطا / اصول الشیعة: ص ۷۷.

۴- اصول کافی: ۲۶۵/۱.

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [الحشر: ۷]

«هر آنچه پیامبر ﷺ شما امر کرده بپذیرید، و از هر چه نهی کرده دست بردارید» پس آنچه به پیامبر ﷺ تفویض و واگذار گردیده او هم واگذار کرده است»^(۱).
و ابو عبدالله - به گفته کتب شیعه - گفته است: نه، به خدا سوگند خداوند چیزی را به هیچ احدی از مخلوق واگذار و تفویض نکرده و مگر به پیامبر ﷺ و ائمه. خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...﴾ [النساء: ۱۰۵]

«ما قرآن را به حق برای شما فرستاده‌ایم تا در میان مردم مطابق حکم خداوند داوری کنید.»

از سوی دیگر ادعا می‌کنند که ائمه قرارگاه علوم ملائکه و انبیاء و فرستادگان هستند؛ و تمام کتاب‌های آسمانی نزد آنان است، چنانچه کتاب معتمد ایشان در روایات بسیاری که بعداً خواهد آمد این موضوع را بازگو می‌نمایند^(۲). پس این شریعت مهم بخشی از فیض و برکت علمی است که نزد ائمه ذخیره و بایگانی گردیده است.

و اما تطبیق و اجرای علمی این عقیده؛ تعداد سرسام آوری از روایاتی که در مسائل اعتقادی و غیره که نقل کرده‌اند، و در مورد معنی و تعریف واژه‌ها راه شذوذ و خروج از قواعد و اصول امت اسلام را در پیش گرفته‌اند. به عنوان مثال الفاظ کفر و کفار و شرک و مشرکین که در قرآن شامل هر کسی است که به خدا کفر ورزد و برای او شریک قرار دهد...؛ ولی روایات متعددی دارند که واژه‌ی کفر را از معنی عموم خارج ساخته و به کفر به ولایت علی، و شرک را به قبول کردن امامی غیر از علی اختصاص داده‌اند - که بعداً

۱- اصول کافی: ۲۶۶.

۲- نگاه: به: فصل سنت، مبحث ایمان به کتب.

خواهد آمد-^(۱) بنابراین عموم قرآن را بدون وجود تخصیص کننده، تخصیص کرده‌اند، و یا نصوص قرآن را به ادعای تخصیص کردن تحریف نموده‌اند، و بدون دلیل عقلی و نقلی صحیح، مسئله‌ی امامت را بزرگتر از کفر و شرک قلمداد کرده‌اند، و از اجماع و نصوص متواتر خارج شده‌اند و حتی در مورد زبان عربی که قرآن با آن نازل گردیده تجاهل کرده و خود را و خود را به نادانی زده‌اند:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲]

«ما آن قرآن را به زبان عربی نازل کرده‌ایم تا شاید آنان به عقل آیند.»
در آینده نمونه‌های زیادی در رابطه با این قسمت از تحریف خواهیم دید.

نقد این عقیده

به تأکید خداوند عَلَّاهُ با بعثت محمد صَلَّاهُ رسالت‌های خود را پایان بخشید و دین را کامل نمود، و با وفات ایشان صَلَّاهُ وحی منقطع گردید، و این مسئله از بدیهیات و ضروریات شناخته شده اسلام است، ولی «مقوله» فوق به رد و انکار این ارکان پرداخته؛ و گوینده را به چنین چیزی گسیل می‌دهد، و بدون تردید این نقض صریح شهادت به رسالت محمد صَلَّاهُ است که از ارکان اسلام بوده و هیچ کس بدون ایمان داشتن به آن پایه مسلمان محسوب نمی‌شود.

کسی که در این گفته تأمل نماید و ابعاد آن را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد خواهد فهمید که هدف از طرح این مقوله تبدیل دین اسلام و تغییر و تحریف شریعت سیدالانام صَلَّاهُ است، زیرا با این کلام خداوند عَلَّاهُ به وسیله ناسخ یا مخصص و مقید و مبین در معرض هر گونه تبدیل و تحریف قرار می‌گیرد که علمای شیعه مدعی هستند آن را از ائمه خود نقل کرده‌اند. شاید وقتی به طبیعت و سرشت دروغ‌پردازی این گروه بنگریم؛ که حتی دروغ (تقیه) را بخشی از دین و وسیله‌ی تقرّب به خدا می‌دانند - که

۱- شواهد این بحث در مبحث: نمونه‌هایی از تأویلات شیعه برابر آیات قرآن و مبحث تولید الوهیت خواهد آمد.

بعداً^(۱) به این موضوع خواهیم پرداخت - این تبدیل و تغییر به واضح و روشن تر نمایان می شود، و کسی که به کُتب جرح و تعدیل مراجعه کند می بیند بخش عمده کسانی که در میان سایر طوایف نزد نویسندگان این کتاب ها به دروغ گو معروف هستند شیعه می باشند^(۲). و نیز گروهی از ائمه مسلمین اکیداً شهادت داده اند که هیچ کس دروغ گو تر و مزورتر از شیعه دیده نشده است؛ طوری که حدیث را جعل می کردند و آن را بخشی از دین قرار می دادند، و همانا مردم آن ها را کذاب ها نام گذاری می کردند، و نیز اهل علم از برگرفتن حدیث از این رافضی ها نهی کرده اند^(۳) حتی در کتب آنان نصوصی هست که حاوی شکایت اهل بیت از دروغ پردازی و بهتان سازی این فرقه می باشد^(۴).

ادعای نسخ قرآن با کلام ائمه به این معنی است که است که دین اسلام ناقص و به دوازده امام نیاز دارد تا آن را تکمیل نمایند، و نیز حاکی از آن است که قرآن و سنت نمی توانند شریعت را کامل نمایند. پس بقیه شریعت به ائمه سپرده شده و رسول هدایت صلی الله علیه و آله تمام آنچه از طرف پروردگارش بر او نازل گردیده ابلاغ نکرده اند، بلکه بخشی از آن را کتمان نموده و به عنوان سرّی نزد علی گذاشته است. ..و بدیهی است که کل این گفته ها کفر به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و متناقض با اصول اسلام می باشد، خداوند متعال می فرماید:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾

[المائدة: ۳]

۱- در بحث تقیه خواهد آمد.

۲- نگاه: به: المنتقی: ص ۲۲.

۳- نگاه: به: منهاج السنة: ۱۶/۱-۱۷، سیوطی/تدریب الراوی: ۳۲۷/۱.

۴- نگاه: به: البحار: ۲۵/۲۶۳، ممقانی / تنقیح المقال: ۱۷۴/۱ مبحث سوم از مقدمه و نگاه: به: رجال الکشی شماره های: ۱۷۴، ۲۱۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۹، ۶۵۹، ۷۴۱، ۹۰۹، ۱۰۰۷، ۱۰۴۷، ۱۴۰۸ که ذکر بعضی از آن در مبحث سنت خواهد آمد.

«امروزه (احکام) دیتان را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. ..»
و نیز می‌فرماید:

﴿...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...﴾ [النحل: ۸۹]

«و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز است. ..»
و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۹] تا آن
را برای مردم بیان نمائی و کتمان نسازی.
و در جای دیگر فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹ و ۱۶۰]
أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم خدا و نفرین‌کنندگان (چه از فرشته و انس و جن مؤمن) ایشان را نفرین می‌کنند...»
امام اشعری گفته و ادعای نسخ قرآن با کلام ائمه را به گروه پانزدهم از فرقه‌ی افراطی و متعصب شیعه نسبت داده است، که-بر حسب تقسیم او- آن‌ها کسانی هستند که مدعی هستند که ائمه شریعت را نسخ می‌کنند و فرشته نزد آنان فرود می‌آیند، و علائم و معجزاتی از آن‌ها ظاهر شده و به ایشان وحی می‌شود...^(۱).

این گونه عقاید و باورها برخی از اصول اثنا عشریه است^(۱)، چرا که قدری از مذاهب غلوکنندگان و متعصبان نوشیده که تفاله را هم باقی نگذاشته است... و ابوجعفر نحاس (متوفای سال ۳۳۸هـ) به این گفته اشاره کرده، اما آن را به کسی نسبت نداده، بلکه گفته: کسانی دیگر گفته‌اند: «باب ناسخ و منسوخ مربوط به امام است و هر چه میل داشته باشد نسخ می‌نماید»^(۲) و آن را بزرگترین کفر به حساب آورده، سپس در بیان باطل بودن این ادعا می‌گوید: «چون نسخ جز برای پیامبر ﷺ هم بدون وحی از طرف خداوند ﷻ، یا بوسیله قرآن- بر حسب نظر دسته‌ای- یا چیزی مانند قرآن که سنت پیامبر ﷺ است»^(۳) ممکن نیست، فرمود: بنابراین وقتی نازل شدن قرآن و صدور کلام رسول خدا ﷺ که همانند وحی است با وفات پیامبر ﷺ قطع گردید نسخ نیز برداشته شد^(۴).

مبحث دوم: اعتقاد آنان در تأویل قرآن

این مبحث از دو مسئله تشکیل:

مسئله‌ی اول: اعتقاد ایشان به این که قرآن معانی باطنی مخالف با معنای ظاهری آن دارد.

و مسئله‌ی دوم: قول آنان مبنی بر این که بخش عمده‌ی قرآن درباره‌ی و دشمنانشان نازل شده است.

مسئله اول: ادعای این که قرآن دارای معنی باطنی مخالف با ظاهر آن است

۱- برای اطلاع بیشتر از این ادعای اثنا عشریه مبنی بر اینکه ائمه برایشان وحی می‌شود و ملائکه به سوی آنان فرود می‌آیند: نگاه: کنید به: فصل سنت از همین کتاب، و در مورد قول اثنا عشریه اینکه معجزاتی از ائمه ظاهر می‌شود نگاه: به: بحث ایمان به ملائکه باز از همین کتاب.

۲- الناسخ و لمنسوخ ص: ۸.

۳- چون خداوند فرمود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ «پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و آن جز وحی نیست که برایش می‌آید.»

۴- الناسخ والمنسوخ: ص ۸-۹.

این مسئله به تأکید نزد شیعه از یک بُعد بسیار مهم و خطیر برخوردار است، چون با تأثیر این اعتقاد قرآن نزد آنان تغییر کرده و به کتابی دیگر غیر از آنچه در دست مسلمانان قرار دارد تبدیل شده است، و علمای شیعه برای تطبیق این مبدأ مسافت دوری را پیموده، و صدها روایات را نقل کرده‌اند که آیات قرآن را به غیر از معنای خود تفسیر می‌کنند، و آن‌ها را به ائمه‌ی دوازده‌گانه نسبت داده‌اند. از سوی دیگر؛ این تفسیر و تأویل باطنی فاقد قواعد و ضوابطی است که بتوان بر آن تکیه کرد، که خواننده بعداً خواهد فهمید که تلاش آنان در جهت تأویل آیات قرآن به هدف تحریف دین و تبدیل معالم و ارکان آن به ناکامی و شکست انجامیده است.

بنابراین از دیدگاه شیعه ارکان دین و ایمان را به «ائمه»، و آیات شرک و کفر را به شرک به ولایت و امامت علی، و آیات حرام و حلال را به معنای ائمه و دشمنان ایشان تفسیر و تأویل می‌گردد. همچنین با این تأویل و تفسیرها خواننده به دینی غیر از دین اسلام برخورد می‌نماید؛ که دارای دو رکن اساسی است: یکی: ایمان به امامت دوازده امام، و دوم: تکفیر و نفرین دشمنان آنان.

در اصول کافی کلینی، نصی از قرار زیر آمده:

از محمد بن منصور روایت است که گفته: از بنده صالحی.^(۱)

در مورد این آیه که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا

بَاطِنٌ...﴾ [الأعراف: ۳۳]

یعنی: بگو خداوند حرام کرده کارهای نا به هنجار را، خواه آن چیزی آشکار باشد که انجام می‌گیرد و خواه به صورت پوشیده و مخفی باشد..

گفت: «قرآن ظاهر و باطن دارد و منظور از حرام ظاهر و باطن در قرآن ائمه و رهبران جور و ستم هستند، و مقصود از حلال ظاهر و باطن در کلام خداوند ائمه حق هستند»^(۲).

چنین روایاتی که در صحیح‌ترین کتاب‌ها و منابع چهارگانه ایشان ثبت شده؛ حاکی از

۱- که منظور موسی کاظم امام هفتم است: اصول کافی: حاشیه: ص ۳۷۴/۱.

۲- اصول کافی: ۳۴۷/۱، نعمانی / الغیب ص: ۸۳، تفسیر عیاشی: ۱۶/۲.

یک اصل اعتقادی آنهاست مبنی بر این که قرآن دارای معانی باطنی است که کاملاً مخالف با ظاهر آن است، و ادعا می کنند که منظور از پاک ها و طیبات که در قرآن به حلال، و خبائث و پلیدی ها که به حرام معرفی شده اند، اشخاص معین ائمه دوازده گانه، و مخالفان و دشمنان ائمه اند که شامل همه خلفای مسلمین هستند.

این تأویل دارای هیچ اصل عقلی، دینی و یا لغوی نمی باشد، بلکه در واقع تلاشی برای تغییر و تحریف اساس و بنیان دین اسلام بوده و تبلیغی برای اباحی گری و بی بندوباری می باشد!!

از آنجا که در قرآن نه از دوازده امام ذکری به میان آمده و نه از مخالفان و دشمنان، این مسأله خواب از چشمان شیعه برداشت و امورشان را تباه ساخت، لذا در صدد طرح این مقوله برآمدند و در صحیح ترین منابع خود آن را ثبت کرده اند مبنی بر این که «قرآن دارای معانی باطنی است که مخالف معنای ظاهر آن است». در لابه لای این گفته انگیزه ی طرح آن نمایان است، و با وجود این که تصریح می کنند در قرآن یادی از ائمه نشده؛ گفته اند: «اگر قرآن آن گونه که نازل شد قرائت می گردید نام ما در آن ذکر می شد»^(۱). پس وقتی اصل مذهب آنان که (امامت) و ائمه است در قرآن ذکر نشده؛ به منظور قانع نمودن پیروان خود و ترویج مذهب خود در میان افراد فریب خورده و جاهل این گفته را مطرح کردند، بلکه حتی - طبق عادت - مهر قبول زده و آن را به اهل بیت نسبت داده اند.

در واقع این موضوع که برای نصوص قرآن معانی باطنی وجود دارد که مخالف معنای ظاهر است؛ طوری در کتب این فرقه شایع شده که جزو اصول و مبانی اعتقادی آنها گشته است، چراکه بقای مذهبشان بدون این موضوع؛ یا چیزی که در حکم آن باشد امکان پذیر نیست، برای همین است که صاحب «البحار» بابتی را به این عنوان اختصاص داده تحت عنوان باب: «قرآن دارای ظاهر و باطن باشد»^(۲) در این باب (۸۴) روایت ذکر شده که نسبت به مجموع روایاتی که در کتابش در این موضوع آورده مشتی از خروار

۱- نگاه: به: تفسیر عیاشی: ۱۳/۱، مجلی / بحار: ۳۰/۱۹، هاشم بحرانی / البرهان: ج ۱ ص ۲۲.

۲- نگاه: به: البحار: ۸۷/۹۲ - ۱۰۶.

هستند، و در ابتدای این باب می‌گوید: «بسیاری از این اخبار در ابواب مختلف کتاب «امامت» گذشت؛ و اینجا بعضی از آن‌ها را بطور اختصار ذکر خواهیم کرد»^(۱) سپس هشتاد و چهار روایات را ردیف کرده است.

در تفسیر برهان نیز بابی شبیه به آنچه در «البحار» ترتیب داده به عنوان باب: «فی آن القرآن له ظهر و بطن» یعنی: باب در مورد این که قرآن دارای معنای ظاهری و باطنی می‌باشد^(۲).

و باز در مقدمه تفسیر البرهان به تفصیل در این مورد بحث شده؛ و پنج فصل را ذکر نموده که مجموع روایات ائمه خود را در این باب که در میان مجموعه بزرگی از کتب معتمد انتخاب کرده جمع نموده است^(۳) و بسیاری از کتاب‌های معتبر آنان امثال تفسیر قمی، صافی، عیاشی و غیره این مسئله را در مقدمه خود همچون اصلی از اصول آنان قرار داده‌اند^(۴).

و از جمله نصوص آن‌ها در رابطه با این موضوع این است: همانا قرآن باطن و ظاهر دارد، و باطن آن هم باطن دارد، تا هفت باطن..^(۵)

از جابر جعفری روایت است که گفته است: از ابو جعفر در مورد چیزی از تفسیر قرآن سؤال کردم، و ایشان به من جواب داد، سپس برای بار دوم سؤال کردم، ولی این بار جواب دیگری به من داد. گفتم: قربان شما دیروز در رابطه با این موضوع جوابی غیر از این به من دادی؟ گفت: ای جابر قرآن پشت و رو دارد، و روی آن نیز دارای پشت و رو است، و پشت آن هم پشتی دارد، ای جابر هیچ چیزی مثل تفسیر قرآن از عقل انسان دور نیست، بعضی اوقات دیده می‌شود که اول آیه‌ای در مورد چیزی است و آخرش در مورد

۱- منبع سابق: ۸۷/۹۲

۲- البرهان: ۱۹/۱.

۳- مرآة الانوار: ص ۴-۱۹.

۴- نگاه: به: تفسیر قمی: ۱۶/۱، عیاشی: ۱۱/۱، و صافی: ۲۹/۱.

۵- منبع سابق: ۳۱/۱.

چیز دیگر می‌باشد، و قرآن کلام متصل است که به چندین صورت می‌توان آن را به کار گرفت^(۱).

نصوص شیعه اعتراف دارند هر آیه ای دارای معنی باطنی است، بلکه از این هم بیشتر، گفته‌اند قرآن دارای هفت معنی باطنی است. سپس تخمین خود را ابلهانه ادامه داده و گفته‌اند: هر آیه ای هفتاد بطن دارد، و روایاتشان در این باره مشهور است. یکی از علمای آنان گفته: «... هر آیه ظاهر و باطن دارد...»، بلکه از اخبار و روایات آن‌ها هفت بطن تا هفتاد بطن مشهور است^(۲). ولی نمی‌دانیم حقیقت این همه بطن چیست؟! در حالی که مقصودی که آنان به دنبالش هستند از دو چیز خارج نیست: یکی اثبات امامت دوازده امام است، و دیگری طعن و بدگویی و تکفیر مخالفان است. پس آن همه بطن و باطن را برای چه می‌خواهند؟

و کسی که به روایات آن فرقه دقت نماید که این مذهب باطنی را پیموده‌اند؛ که چندین جلد کتاب را در اشغال کرده در می‌یابد که این روایات خارج از این دو موضوع نیستند. گفته‌اند: احادیث زیادی که نزدیک است به حد تواتر برسد دلالت می‌کنند بر این که معانی باطنی و تأویل آیات، بلکه نازل شدن بسیاری از آیات در مورد فضیلت سادات اطهار بوده، بلکه حقیقت روشن آن است که بخش عمده آیات «فضل و انعام و مدح و اکرام، در مورد آن‌ها نازل شده‌اند، و قسمت عمده آیات توبیخ و زشتی و تهدید و تنفرها در مورد مخالفان و دشمنانشان آمده است. خداوند عز و جل مجموع بطن‌های قرآن را برای دعوت به امامت و ولایت قرار داده است، همان‌گونه که عمده پشت‌های آن را برای دعوت به توحید و نبوت و پیامبری قرار داده است^(۳) و تفصیل آن در خواهد آمد.

۱- تفسیر عیاشی: ۱۱/۱، البرقی/المحاسن: ص، ۳۰۰، البرهان فی تفسیر القرآن: ۲۰/۱-۲۱، تفسیر صافی: ۲۹/۱، بحار الانوار: ۹۲-۹۵، وسائل الشیعه: ۱۴۲/۱۸.

۲- ابوالحسن شریف/مرآة الانوار: ص، ۳.

۳- منبع سابق: ص ۳.

نقد این مقوله

شکی نیست که قرآن عظیم دارای نیم‌نگاه و اسرار و اشارات مخصوص به خود می‌باشد، و دریای عظیمی است که گنج‌هایش تمام‌نشدنی و عجایب و اعجازهایش بی‌پایان است. و همه اینها می‌تواند در الفاظ و کلمات باشد؛ ولی از دامنه‌ی معنای عام خارج نمی‌شود... لکن ادعای این فرقه‌ی باطن‌گرا از این منظور دور است. و این‌ها تأویلاتی است - چنان‌که خواهد آمد - که نه با مدلول و مفهوم کلمات و روند آن ارتباط ندارد، بلکه کاملاً با نص قرآنی مخالف است، و هدفشان از جستجو در قرآن دست‌یابی به دلیل و اصلی برای توجیه و تأیید انحرافات و ادعاهای شاذ و خارج از اصول و قواعد و جلوگیری و ایجاد مانع فرا روی کتاب خدا است، و حاصل این رویکرد باطنی در تأویل و تفسیر نصوص شریعت، انحلال دین خواهد بود^(۱).

و عموم بشریت با وجود اختلاف لغت و زبان‌ها در هر گفتگویی ظاهر الفاظ را عمده و اهل معنی کلام به حساب می‌آوردند، و اسلوب چیستان و لغز بازی و معماگری جز در تفکر باطنیه وجود ندارد، و اگر این اسلوب بعنوان قاعده قرار می‌گرفت به هیچ وجه کلام قابل فهم نیست، و نسبت به هیچ گرفتاری اعتماد حاصل نخواهد شد، زیرا معنای باطنی فاقد ضابطه و نظم است.

کسی که در مقوله تأمل کند خطر این جهت‌گیری باطنی در تفسیر قرآن را درک می‌کند؛ که مقتضی است به معنی ظاهر هیچ سخنی اعتماد نشود، و از کلام خدا و رسولش ﷺ استفاده نشود (به بهانه این‌که) معنی ظاهری مقصود نیست و معنی باطنی هم فاقد نظم و ضابطه است، و اصلاً خاطره‌ها در مورد آن متناقض است و می‌توان صورت‌های مختلف جاری کرد، و باطنیه از طریق تأویل ظهر می‌کوشند همه شریعت را منهدم و تخریب کنند. و اگر معنی قرآن آن تأویلات باطنی بود؛ اعجاز قرآن قابل تحقق نبود، بلکه از قبیل الغاز و چیستان بود، ولی عرب‌ها قرآن را خلال معانی ظاهر می‌فهمند.

۱- نگاه: ابن حجر/ فتح الباری: ۲۱۶/۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله فرموده: «هر کس مدعی علم باطنی یا علم به باطنی باشد که مخالف علم ظاهر باشد ادعایش نادرست است، و او یا دین ستیز زندیق و یا جاهل گمراه است... باطن مخالف ظاهر معلوم مانند ادعاهای باطنیه قرامطی اسماعیلیه و نصیریّه و امثال آنها». سپس می گوید: «این باطنیه این آیه را که می فرماید:

﴿...وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲] یعنی: «و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سر شماری می کنیم و می نگاریم.»

گفته اند آن امام علی علیه السلام است. و نیز در مورد فرموده خداوند: ﴿...فَقَنِّتُلُوا أَيْمَةً الْكُفْرِ...﴾ [التوبة: ۱۲]

یعنی: «با سر دستگان کفر و ضلالت بجنکید...» گفته اند: منظور از ائمه کفر طلحه و زبیر می باشند. و در مورد آیه: ﴿...وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ...﴾ [الإسراء: ۶۰] یعنی: «درخت نفرین شده (درخت وقوم خوراک مجرمین در دوزخ) که در قرآن ذکر شده است...»

گویند: شجره ملعونه بنی امیه هستند^(۱).

عین این چنین تأویلات که این تیمیه از باطنیه نقل کرده و به نسبت آنها می دهد نزد اثنی عشریه موجود هستند، لذا تأویل و تفسیر مذکور از آیه اولی: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ در پنج روایت یا بیشتر آمده است^(۲) و در چندین منبع معتبر ایشان ثبت و ضبط شده است^(۳). ولی در این آیه هیچ دلالتی بر چنین تأویلی وجود ندارد^(۴).

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه: ۱۳/۲۳۶-۲۳۷.

۲- نگاه: ه کنید: اللوامع النورانية في أمساء علی وأهل بيته القرآنية: هاشم البحرانی: ص ۳۲۱-۳۲۳.

۳- نگاه: ه به این موضوع در: تفسیر قمی: ۲/۲۱۲، ابن بابویه قمی، معانی الاخبار: ص ۹۸، هاشم

بحرانی/تفسیر برهان: ۶/۷-۷، کاشانی/تفسیر صافی: ۴/۲۴۷، تفسیر شبر: ص ۴۱۶.

و همچنین آیه دوم: تأویل در جمعی از کتب معتبر آن‌ها آمده است^(۳). و مجموعه ای از مصادر و منابع معتبر آن‌ها این تأویل را از یکدیگر نقل کرده‌اند^(۴).

و در آینده خواهیم دید که آنان از این هم بیشتر و بزرگ‌تر گفته‌اند، اما این را نقل کردیم تا روشن سازیم که آنچه علمای اسلام در مورد تأویلات منحرف فرقه‌ی باطنیه ذکر می‌کنند، گروه اثنی‌عشریه آن را به ارث برده‌اند، و به یکی از مناهج آنان در آمده است، حال آن‌که علمای اسلام چنین تأویل و تفسیر باطنی را نفی و مردود دانسته‌اند، زیرا کسی که قرآن را به غیر از روش تفسیر معروف صحابه و تابعین تأویل نماید؛ بر خداوند عز و جل افترا بسته و آیات خدا را ملحد شده و کلام خدا را از معنای مقصود تحریف کرده‌است، و این کار گشودن دروازه بی دینی و الحاد است، که باطل بودن این روش از بدیهیات روشن و معلوم اسلام است^(۵).

نمونه‌های مشت از خروار از تأویلات باطنیه در قدیم دسترس علمای قرار گرفته، ولی امروزه به گسترده‌تر از گذشته کشف و آشکار شده‌اند و توسط انتشارات تهران ونجف چاپ شده‌اند، همچنین مقالاتی که قدیم خبری از آن‌ها نبوده و با تلیس و تزویر نوشته شده‌اند و تا امروز هم ادامه دارند که آیات قرآن را به همین شیوه تأویل می‌کنند و ادعا می‌کنند که بخش عمده قرآن عظیم در باره آن‌ها و دشمنانشان نازل شده است. همان‌گونه که در مبحث زیر خواهد آمد.

مسئله دوم: ادعای شیعه منبی بر اینکه بیشتر قرآن در مورد ائمه و مخالفانشان نازل شده

۱- سلف صالح در تفسیر این آیه گفته اند: مراد از «امام مبین» در اینجا «ام الكتاب» می باشد، یعنی تمام کائنات در کتاب لوح المحفوظ مسطور وضبط شده است نگاه: ه به تفسیر ابن کثیر: ۵۹۱/۳.

۲- نگاه: ه به: البرهان ۲/۴۲۴-۴۲۵. ﴿فَقَاتِلُوا أُمَمَةَ الْكَفْرِ﴾

۳- نگاه: به: تفسیر قمی ۲/۲۱، تفسیر عیاشی: ۲/۲۹۷، تفسیر صافی ۳/۱۹۹-۲۰۲، البرهان ۲/۴۲۴-۴۲۵، تفسیر شبر ص ۲۸۴، و نگاه: کنید به: مقتبس الاثر دائرة المعارف الشیعه ۲۱/۲۰.

۴- الفتاوی: ۲۴۳/۱۳.

شیعه مدعی است که بخش عموده قرآن درباره ائمه و یا دشمنان آنها نازل شده است^(۱) در حالی که اگر تمام قرآن را بررسی کنی و کتابهای فرهنگ لغت عربی را در کنار خود قرار دهی و نام ائمه شیعه جستجو کنی هرگز موفق نخواهید شد حتی نام یکی از آنها را پیدا کنی! ولی با این وجود یکی از علمهای نامی شیعه بنام (بحرانی) مدعی است که به تنها نام علی (۱۱۵۴) مرتبه در قرآن آمده است، و در این زمینه کتابی به نام «اللوامع النورانیة فی أسماء علی و أهل بیته القرآنیة» تألیف کرده و (سال ۱۳۹۴ هـ ق) در (انتشارات علمیه قم) چاپ شده و در آن تمام لغات عربی را بهم ریخته، و از اصول عقلی و منطقی تجاوز کرده و با جمع آوری - از منابع معتبر نزد شیعه نامعلوم - و نوشتن آکاذیب و تحریفاتی که در کتابش ثبت کرده قوم شیعه را در نگاه همه مردم جهان مفتضح و رسوا کرده.

در برخی روایت ایشان می‌گوید: «قرآن چهار بخش است، یک چهارم آن درباره‌ی حلال، یک چهارم دیگر درباره حرام، یک چهارم در باره سنن و احکام و یک چهارم آخر آن درباره اخبار و اتفاقات گذشته و یا آنچه در آینده روی خواهد داد، و یا فصل و قضاوت میان شما است^(۲). و این یعنی به نام ائمه تصریح نشده است.

ولی در روایت دیگر قرآن را به شیوه‌ی دیگر تقسیم کرده‌اند و تقسیم روایت سابق را تلافی کرده‌اند و یک سوم آن را سهم ائمه و دشمنانشان قرار داده‌اند و گفته‌اند: قرآن بر سه ثلث نازل شده، یک سوم آن درباره‌ی ما و دشمنان ما است، و یک سوم دیگر در مورد سنن و امثال، و یک سوم آخرش در مورد فرائض و احکام است^(۳).

و در روایت دیگر سهم ائمه و دشمنانشان را از یک سوم به نصف افزایش می‌دهند، روایت می‌گوید: قرآن بر چهار بخش نازل شده، یک چهارم در باره‌ی ما، یک چهارم در

۱- تفسیرالصا فی ۱/ ۲۴، این عنوان راصاحب الصافی برای مقدمه دوم گذاشته.

۲- أصول الکافی ۲/ ۶۲۷.

۳- اصول الکافی ۲/ ۶۲۷، البرهان ۱/ ۲۱، تفسیر الصا فی ۱/ ۲۴، اللوامع النورانیة ص ۶.

مورد مخالفان ما، یک چهارم دیگرش در مورد سنن و امثال، یک چهارم دیگرش در مورد فرائض و احکام می باشد^(۱).

ملاحظه می کنید که در این روایات و تقسیم هیچ گونه امتیازی برای ائمه بر دشمنانشان نیست، ولیبرخی زیرکانه این را درک کرده اند؛ لذا روایت چهارم را ساخته بدافه چنین افزوده که گفته اند: «کرائم قرآن هم از آن ماست»^(۲)

صاحب (تفسیر الصافی) به آن اشاره می کند و گفته عیاشی این را هم به آن روایت افزوده که گفته اند: «کرائم قرآن هم از آن ماست»^(۳) پس با این قسمت اضافی به این مقوله رسیده اند که گفته اند: «اکثر قرآن در مورد ما و دشکمان ما نازل شده است».

فیض کاشانی از بزرگان شیعه و صاحب کتاب (الوافی از کتاب های معتبر شیعه در حدیث می گوید: احادیث فراوانی از اهل بیت داریم در رابطه با تفسیر و تأویل آیات زیادی از قرآن به دوستان یا دشمنانشان، و حتی جمعی از اصحاب ما کتابی را به همین روش در این زمینه تألیف نموده اند که در آن آیات قرآن را یکی یکی به ائمه یا دوستان و یا دشمنانشان تأویل نموده اند به ترتیب قرآن. و بنده کتابی را در زمینه دیده ام که نزدیک به حدود بیست هزار بیت شعر بود. و در کتاب (الکافی) و تفسیر (عیاشی) و (قمی) و تفسیر نقل شده از ابی محمد زکی اخبار زیادی از این قبیل وجود دارد^(۴).

این اعتراف و شهادت یکی از شیوخ واساتید و ستون های شیعه است که به وجود چنین اقوال و اعتقاداتی در کتابهای خودشان تأکید کرده؛ و به اصل و قاعده پیروی شده در تفاسیر و اصح کتب حدیث ایشان درآمده است. بنابراین با این روش کتاب خدا را از مفهوم و معانی اصلی مورد تغییر و تحریف قرار داده اند و کتابی را از آن به وجود

۱- اصول الکافی ۶۲۷/۲، البرهان ۲۱/۱.

۲- تفسیر العیاشی ۹/۱، تفسیر فرات ۱، ۲، بحار الانوار ۳۰۵/۲۴، الکراجی / کنز الفوائد ص ۲، البرهان ۲۱/۱ اللوامع النورانیة ص ۷.

۳- تفسیر الصافی ۲۴/۱.

۴- الکاشانی، و تفسیر الصافی ۲۵ و ۲۴/۱.

آورده‌اند که غیر از قرآنی است که از زمان پیامبر ﷺ تا بحال در میان مسلمانان است. ولی این تحریف را قاعده و اساس تفسیر می‌دانند و حتی بعضی از بزرگان‌شان گفته‌اند: اصل در نازل شدن قرآن راهنمایی است به ولایت پیامبر ﷺ و ائمه، چون قرآن از هر خیر و نیکی که خبر داده در آنان و در پیروان آن‌ها و کسانی که ایشان را شناخته‌اند وجود دارد، و مصداق هر شر و بدی که در آن ذکر شده دشمنان و مخالفین ایشان است^(۱). برای همین است که می‌بینیم علمایشان در تحریف آیات قرآن و تطبیق این اعتقاداتشان با هم رقابت می‌کنند.

(حر عاملی) در کتاب خود «الفصول المهمة في أصول الأئمة» بابی را تألیف کرده تحت عنوان « هر چه آیات حلال و حرام که در قرآن است ظاهرشان همان است ولی باطن آن‌ها امامان عادل و ظالم است»^(۲). او همچنین مدعی است که مراد از آیات احکام حلال ائمه شیعه؛ و مقصود از آیات احکام حرام خلفای مسلمین است به استثناء امام علی علیه السلام و سایر دوازده امام آن‌ها بی‌تردید این بای چیزی جز اباحی‌گری که فرقه باطنیه بر آن قرار دارند چیز دیگری در بر ندارد، اما (حر عاملی) این مقوله را از اصول امامت برشمرده است.

و در کتاب (الکافی) - صحیح ترین کتاب آنان - روایات زیادی در این زمینه وجود دارد؛ و کافی است این باب را بخوانی: «باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية» که در آن با نود و یک روایت مواجه می‌شوید که جمع‌آوری کرده‌اند و آیات قرآن را کاملاً از معنی واقعی تحریف می‌کنند^(۳).

۱- ابوالحسن الشریف/مرآة الانوار مقدمه البرهان ص ۴، اللوامع النورانية ص ۵۴۸.

۲- الفصول المهمة في أصول الأئمة ص ۲۵۶.

۳- اصول الکافی ۴۱۲/۱ و دنباله اش.

این باب یکی از مجموعه باب‌هایی است که در این موضوع ذکر شده‌اند و هر کدام^(۱) ده‌ها روایات را در بر می‌گیرند و قرآن را به کتاب شیعی تبدیل کرده که موضوع آن جز امامان شیعه و پیروان و دشمنانشان آن‌ها چیزی دیگر نیست.

و در کتاب (بحار الانوار) که یکی از منابع معتبر آنان در حدیث است؛ ابواب و عناوین بسیاری را می‌بینی که بمثابة اصول و قواعدی در تفسیر قرآن نزد آنان بحساب می‌آید، و روایات متعدد در آن جمع‌آوری شده که همه این مذهب را مورد قرآن معرفی می‌کند. ولی کافی است عناوین این ابواب را مطالعه کنی و بفهمی که این آن‌ها چگونه لغت عربی را از معانی خود منحرف کرده‌اند، و با عقل تناقض دارد و با اصول و مبانی اسلام منافات دارد که این بزرگترین الحاد در کتاب خدا و تحریف معنای آن است، و در این‌جا نمونه‌هایی از این عناوین را عرضه می‌کنیم:

باب تأویل مؤمنان و ایمان و مسلمین و اسلام به ائمه و ولایت آن‌ها، و تأویل کفار و مشرکین و کفر و شرک و جبت و طاغوت و لات و عزری و اصنام به دشمنان و مخالفین آن‌ها^(۲) و تحت عنوان این باب صد حدیث جمع‌آوری کرده‌است که در واقع از اول تا آخر تحریفی بیش نیستند.

بابی در مورد این‌که آن‌ها علیهم‌السلام ابرار، متقیان و سابقین و مقربین هستند که در قرآن ذکر شده‌اند، و شیعیان ایشان هم (اصحاب الیمین) و دشمنانشان (فجار و اشرار و أصحاب الشمال) هستند^(۳) و در این باب مجلسی (۲۵) حدیث را ذکر کرده است.

بابی در مورد این‌که ولایت ائمه علیهم‌السلام عدل و معروف و احسان و قسط و میزان بوده و ترک ولایت ایشان علیهم‌السلام و ترک ولایت و دشمنی با آن‌ها کفر و فسوق و عصیان و فحشاء و منکر و بغی است، در این باب هم مجلسی (۱۴) حدیث جمع‌آوری نمود^(۴).

۱- مانند باب أن الأئمة العلامات التي ذكرها الله ﷻ في كتابه اصول کافی ۲۰۶/۱ باب أن الايات التي ذكرها الله هم الأئمة اصول کافی ۲۰۷/۱ باب ان اهل الذكر الذين امر الله بسوأهم هم الأئمة اصول کافی ۲۱۰/۱.

۲- بحار الانوار ۳۵۴/۲۳ - ۳۹۰.

۳- همان منبع ۹-۱/۲۴

علاوه بر این‌ها ابواب دیگری را ذکر خواهیم کرد که پرده از نقشه و دسیسه‌ای برمی‌دارند که می‌خواهد دین اسلام را تغییر دهد، زیرا کل معانی دین را منحصر به بیعت انسان با امام، و مفهوم شرک و کفر و طاغوت و اصنام را به مفاهیم غریب دیگر را به مخالفان ائمه شیعه تفسیر می‌کند که تمام خلفاء مسلمین بجز دوازده امام ایشان را شامل می‌گردد، و در واقع از ابوبکر صدیق رضی الله عنه تا روز قیامت؛ تمام خلفای مسلمین بیعت‌کننده با آنان؛ اعم از اصحاب و غیره و تمام کسانی را که با آن‌ها بیعت کرده‌اند را در برمی‌گیرد، و ایشان را مصداق این واژه‌ها می‌دانند، و در مبحث امامت بیش‌تر به آن اشاره خواهیم کرد. پس ارکان و اصول اسلام و شرائع و احکام آن کدامند؟! همه در معنی امامت خلاصه شده‌اند، حال آن‌که شرک و کفر ورزیدن به خدا کار و بن و صنم کار معروف شده‌اند؛ زیرا جز شرک در پیروی از امام یا کفر ورزیدن به ولایت او وجود ندارد... همان‌گونه که این روایات دلالت می‌کنند. آیا این بزرگ‌ترین کفر و زندقه دین‌ستیزی نیست، مگر حيله و نیرنگ هیچ کدام از دشمنان اسلام به پای این کفر و انحراف می‌رسد؟! این دسیسه‌ها اگرچه این پرت و پلاها ساخته و پرداخته‌ی افراد نادان و جاهل است؛ ولی آنچه برای مسلمان جای تعجب و شگفتی است این‌که چگونه جمعیتی بالغ بر چندین میلیون اسیر این ترهات و باطایل شده و از آن پیروی می‌کنند.

در ادامه عرضه عناوین بحارالانوار این باب‌ها را معرفی می‌کنیم:

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم السلام زکات، نماز، روزه، حج و سائر عبادات، و مخالفین آنان فواحش و معاصی هستند، و این باب حاوی (۱۷) روایت است^(۱). این عقیده عین مذهب باطنیه است؛ که حلال و حرام‌های منصوص خداوند را مخالف با اعتقاد و فهم تمام مسلمانان تأویل باطنی می‌کنند؛ و خیلی واضح و روشن است که این تأویلات کذب و

۱- بحارالانوار ۲۴/۱۸۷-۱۹۱.

۲- بحارالانوار ۲۴/۲۸۶-۳۰۴.

افترا بر رسول خدا ﷺ و تحریف کلام الله ﷻ؛ و بزرگ‌ترین إلحاد و کفر در آیات خدا بحساب می‌آیند^(۱)

آقای مجلسی همچنان ادامه می‌دهد تا واقعیت اثنی‌عشریه را در خلال باب‌های بحارالانوار به ما معرفی کند، زیرا کتابش را زیر سایه‌ی دولت صفوی نگاشته که شاید سطح تقیه تا حدودی بالا رفته است. و می‌گوید:

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام آیات الله و بیّنات و کتاب خدا هستند! و (۲۰) حدیث را برای این عنوان ذکر نموده^(۲).

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام «سَبْعُ الْمَثَانِي» (سوره فاتحه) هستند، شامل (۱۰) حدیث است^(۳).

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام صافون مسبحون؛ و صاحب مقام معلوم، و حمله عرش و سفیران گرامی هستند (که همه این اوصاف در قرآن برای فرشتگان ذکر شده) و این باب هم حاوی (۱۱) روایت است^(۴).

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام کلمات الله هستند که (۲۵) روایت را در آن ذکر نموده است^(۵).

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام حرّمات الله هستند که (۶) روایت را در آن مورد ذکر نموده اند^(۶).

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم‌السلام ذکر و اهل ذکر هستند و برای آن (۶۵) روایت را ذکر نموده اند^(۷).

۱- مجموعه فتاوی ابن تیمیه ۲۹/۳.

۲- بحار الانوار ۲۰۶/۲۳-۲۱۱.

۳- بحار الانوار ۱۱۴/۲۴-۱۱۸.

۴- بحار الانوار ۸۷/۲۴-۹۱.

۵- بحار الانوار ۱۷۳/۲۴-۱۸۴.

۶- بحار الانوار ۱۷۵/۲۴-۱۸۶.

۷- بحار الانوار ۱۷۲/۲۳-۱۸۸.

باب در مورد این که ائمه علیهم السلام نور خدا هستند و برای آن (۴۲) روایت را ذکر کرده اند^(۱). بابی در مورد این که ائمه علیهم السلام بهترین امت و بهترین امتی که در میان مردم بیرون آمدند مردم معرفی می کند و (۲۵) روایت را به آن اختصاص داده^(۲).

باب در مورد این که ائمه علیهم السلام مظلومان هستند و (۳۷) روایت را برایش آورده است^(۳). بابی در مورد این که ائمه علیهم السلام مستضعفین هستند و (۱۳) روایت را برایش ساخته است^(۴).

بابی در مورد این که ائمه علیهم السلام اهل اعراف هستند که در قرآن ذکر شده است و شامل (۲۰) روایت است^(۵).

بابی در مورد این که ائمه علیهم السلام والدین، ولد، الأرحام و ذوی القربی هستند که شامل ۲۳ روایت است^(۶).

همچنان که می بینید امامان شیعه اثنی عشریه در این ابواب گاهی فرشته، گاهی کتابهای آسمانی، و احیاناً انوار الهی و.... معرفی شده اند، ولی در همان حال مظلوم و مستضعف هم هستند! در واقع این دعاوی نیازی به نقد ندارند، زیرا از لحاظ لغوی، عقلی مردودند، و با همه موازین شریعت اسلام متناقض اند، و افزون بر آن بعضی از عنوان ها با هم تناقض دارند. اما صاحب بحار الأنوار همچنین به تأویل باطنی ادامه داده و واژهایی چون «ماء معین، بَرْمُوعَطْلَة، قَصْرٌ مَّشِيدٌ، سَحَابٌ، مَطَرٌ، ظِلٌّ، فَوَاكِه» و سائر منافع دیگر را به علم و برکات ائمه تفسیر و تأویل می کند و طبق عادت خود (۲۱) روایت را از کتابهای معتبر و معتمد شیعه نقل مینماید^(۷).

۱- بحارالانوار ۲۳/۳۰۴-۳۲۵.

۲- بحارالانوار ۲۴/۱۵۳-۱۵۸.

۳- بحارالانوار ۲۴/۲۲۱-۲۳۱.

۴- بحار الانوار ۲۴/۱۶۷-۱۷۳.

۵- بحار الانوار ۲۴/۲۴۷-۲۷۲.

۶- بحارالانوار ۲۴/۲۵۷-۲۷۲.

۷- البحار: ۲۴/۱۰۰-۱۱۰.

و در ادامه پا را از این حد هم فراتر گذاشته و بابی را به عنوان ائمه علیهم السلام جنب الله، روح الله و یدالله و امثال این‌ها تأویل کرده‌اند و برای آن ۳۶ روایت نقل نموده است^(۱). و باز آن‌ها را بقیة الله، حزب الله، کعبه^(۲) و قبله را به ائمه و «أثارة من علم» را به علم آن‌ها تفسیر و تأویل کرده‌اند داده و مانند سابق بابی هم برای آن در نظر گرفته‌اند که شامل^(۷) روایت است^(۳).

آقای مجلسی باب‌گذاری در مورد امامان خود را ادامه می‌دهد که در واقع بلیغ‌ترین رد و نقد علیه مذهب شیعه است، زیرا با خواندن این کتاب معتبر آنان هرچه بیش‌تر عظمت و حقانیت دین اسلام نمایان می‌شود، زیرا اشیاء با ضد خود شناخته می‌شود، اگر تلخی نبود؛ طعم شیرین شناخته نمی‌شد. این تأویل‌ها بیش از هر چیزی به تلاش‌های مسیلمه کذاب شباهت دارد، و دلیل قاطع هستند بر این‌که از جانب خداوند نیستند، زیرا خداوند قرآن را به لسان عربی روشن نازل کرده و هر کس کم‌ترین آشنایی به زبان عربی داشته باشد؛ می‌داند که چنین تأویلاتی هیچ ارتباطی به لغت و زبان عربی ندارد؛ چه رسد به این‌که به دین و قواعد و مبانی اسلام داشته باشد.

کتاب بحار الانوار که از منابع معتبر شیعه است نزدیک است تمام الفاظ و واژه‌های وارده در قرآن را به ائمه علیهم السلام تفسیر کند، و در این باب‌ها ادامه داده تا هواهای نفسانی و تعصبش را تثبیت کند، و کارش به جایی رسیده که هر چه در دل دارد و به فکر و قلبش خطور و گذر کرده القاء کرده و اظهار نموده، که هر چه بیشتر رسوایی او کشف و برملا شده، و خیلی وقیحانه و بی‌شرمانه می‌گوید:

بابی در مورد این‌که ائمه علیهم السلام بحر، لؤلؤ و مرجان هستند که شامل (۷) روایت است^(۴).

۱- بحار الانوار ۲۴/۱۹۱-۲۰۳.

۲- اسماعیلیه‌ی هند و یمن هم به حج می‌روند، چون معتقدند که کعبه رمزی برای امامت است. اسلام بلا مذاهب ص ۲۴۰. در واقع منشأ تمام این الحاد و تحریفات از روایات رافضه سرچشمه گرفته و وسیله‌ای است برای زیاده روی و غلو فرقه‌های باطنیه.

۳- بحار الانوار ۲۴/۲۱۱-۲۱۳.

۴- بحار الانوار ۲۴/۹۷-۹۹.

آیا مگر آن‌ها جماد و موجودات بی‌جان بودند؟ یا این رمز باطنی و اشاره‌ای سری به آن‌ها، ولی جماد و بی‌جان نیستند!! لذا باب دیگری را با این عنوان منعقد کرده است:

بابی در مورد این که ائمه علیهم‌السلام (ناس) و مردم هستند، و در این باب جز (۳) سه روایت را ذکر نکرده است^(۱). و در این باب به اثبات می‌رساند که به غیر از امامانشان کسی دیگر (ناس) و انسان به حساب نمی‌آید، و بار دیگر برمی‌گردد تا بسط و انتشار مذهب غریب شاذ و نادر خود هود را ادامه دهد، مذهبی که نزد دوازده امام علیهم‌السلام و علماء و اندیشمندان اسلام معروف نبوده است، بلکه این مذهب فقط نزد باطنیه شناخته شده بوده است^(۲). در این باب زنبور عسل (النحل) به امه علیهم‌السلام تأویل میکند که این باب هم شامل (۷) روایت است^(۳).

بابی در مورد این که ائمه علیهم‌السلام ایام و شهور (ماه‌ها)^(۴) هستند و چهار حدیث را برایش در نظر گرفته است.

اگر در این باب‌های بحارالانوار را مورد نقد و بررسی قرار دهیم چند جلد کتاب را در بر می‌گیرد، ولی این چند نمونه را از بزرگ‌ترین و معتبرترین کتاب‌های مرجع شیعه برگزیدیم تا نگویند به روایات شاذ استناد کرده است، همان‌گونه بعداً نمونه‌هایی را بعنوان مثال ذکر خواهیم کرد، و غالباً نمونه‌هایی را انتخاب می‌کنیم که مجموعه‌ای از مراجع شیعه در نقل و روایت آن مشترک هستند.

این ابواب را که ذکر کردیم گوشه‌های اندکی بود از **دائرة المعارف** بزرگ حدیث شیعه یعنی بحار الانوار، کتابی که علماء معاصریشان آن را جامع ترین کتاب حدیث می‌دانند^(۵)

۱- بحارالانوار ۹۴/۲۴-۹۶.

۲- و بعضی از عالمان شیعه می‌گویند این مذهب از زمانی به زمان دیگر تغییر پیدا می‌کند، و در بحث شیعه‌های معاصر و ارتباطشان با گذشتگان خود، از آن بحث خواهیم کرد....

۳- بحارالانوار ۱۱۰/۲۴-۱۱۳.

۴- بحارالانوار ۲۴/۲۳۸-۲۴۳.

۵- محسن الامین / أعيان الشيعة ۲۹۳/۱.

و گفته‌اند نه قبل از تألیف این کتاب و نه بعد از آن کتاب جامعی چون بحار نوشته نشده است^(۱). و آن را مرجع و منبع هر کسی می‌دانند که در طلب بررسی یکی از موضوعات علوم آل محمد علیهم‌السلام^(۲) و یگانه مرجع تحقیق معارف این مذهب می‌دانند^(۳). اما مؤلف آن را (شیخ الاسلام والمسلمین)^(۴) و (رئیس الفقها و المحدثین و آیت‌الله فی العالمین و ملاذ و پناه‌گاه محدثین همه عصرها و معاذ و پناه مجتهدین در کل سرزمین‌ها و لقبهای دیگر توصیف کرده‌اند^(۵).

لازم به ذکر است که مبنا و اساس این روایات برخی از کتب معتبر و معتمد آنان می‌باشد چون شخص مجلسی می‌گوید: «بحمد الله بغیر از چهار کتاب مشهور^(۶) حدود دویست کتاب دیگر در بحار جمع نموده‌ام»^(۷). صاحب الذریعه^(۸) می‌گوید: «اکثر مراجع و منابع بحار الانوار از کتابهای معتبر و اصول معتمد است.»

بی‌تردید همچنان‌که گفتیم هر کس کم‌ترین آشنایی با زبان عربی داشته باشد؛ می‌فهمد که این روایات جز الحاد و کفر نسبت به قرآن و تحریف کلام پروردگار جهانیان چیز دیگری در پی ندارند، و در واقع این تحریفات جز بر کسی که جاهل به اسلام و لغت عربی باشد پوشیده نیست، و شاید این برهان است باشد بر این‌که در در صدد دسیسه علیه‌کتاب خدا برآید؛ تا این حد سقوط کرده و حقیر و ناچیز می‌گردد. به علاوه؛ این روش و منهج باطنی‌گری تنها مربوط به منابع روایت و حدیث نیست، بلکه اگر شما

۱- آقا بزرگ تهرانی الذریعه ۲۶/۳.

۲- منبع سابق ۲۶/۳-۲۷ مقدمه البحار ص ۱۹.

۳- بهبود/مقدمه البحار ص: ۱۹.

۴- الارذبیلی /جامع الرواة ۷۸/۲.

۵- مقدمه البحار ص ۳۹.

۶- الکافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب، والاستبصار.

۷- اعتقادات مجلسی ص ۲۴، کتاب الفکر الشیعی مصطفی الشیبی ص ۶۱.

۸- ۲۶/۳-۲۷.

عمده و تکیه‌گاه تفسیر و اصل اصول تفاسیر شیعه^(۱) یعنی (تفسیر قمی) را مطالعه کنی می‌بینی که دارای سهم چشم‌گیری از عقاید باطله و تفسیر باطنیه است، و به همین طریق تفسیر عیاشی، برهان و صافی و غیره که همه مدعی‌اند که و تأویل همه آیات در این تفاسیرها از جعفر صادق و سایر دوازده امام گرفته شده؛ ولی اگر به تحلیل یکایک این تفاسیر بپردازیم از موضوع بحث خارج می‌شویم، لذا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌نماییم.

اصل این تأویلات وریشه‌های آن، و ذکر چند مثال از آن‌ها

اصل این تأویلات

الف- این موضوع گذشت که کتب شیعه مدعی هستند فهم و احتجاج به قرآن جز از طریق قیّم صورت نمی‌گیرد و این قیّم و نماینده کسی جز ۱۲ امام شیعه نیستند، زیرا همه علوم و معارف قرآن بطور اختصاصی در اختیار آنان است و هیچ کس در این امر با آنان شریک نیست، و به تبع آن؛ وظیفه تشریع و قانون‌گذاری و تخصیص و تقیید و تبیین مجمل قرآن و نسخ هر آنچه خود بخواد در اختیار دارند، زیرا امور دین به آنان واگذار شده؛ در نتیجه ائمه تنها قیّم تأویل قرآن هستند، این ادعا را این‌گونه توجیه کردند که چون قرآن دارای معانی باطنی مخالف با ظاهر آن است؛ فقط آن‌ها می‌توانند علم باطن آن را کشف نمایند.

سپس این علم باطنی کشف شده از سوی ائمه چنین بیان کردند که منظور از معظم آیات قرآن یا ائمه هستند یا دشمنان و مالفانسان که اصحاب بزرگوار و تابعین و پیروان نیک آنه ﷺ، سپس این فرضیه‌های تفسیری را مرحله‌ی اجرا گذاشتند و صدها روایت را در تفسیر کلمات و واژه‌های قرآن به ائمه و مخالفانسان یا به عقاید دیگر ساخته و پرداخته نمودند، و بدین سبب از جماعت مسلمانان فاصله گرفتند و دور گشتند.

یکی از پژوهشگران^(۱) پایه گذار این نوع تفسیر و روایات و تأویلات در میان شیعه به سال دوم هجری و به جابر الجعفی بر می گردد^(۲).

جمعی از شیوخ شیعه هم به تفسیر جابر جعفی اشاره نموده اند^(۳) و هم چنان که بعضی از روایات شیعه ذکر کرده اند این تفسیر به صورت سری میان علماء شیعه دست به دست شده است.

(کشی) با سند خود از مفضل بن عمر جعفی روایت کرده که گفته: «از ابو عبدالله علیه السلام در مورد تفسیر جابر سؤال نمودم، در جواب گفت آن را برای افراد فرومایه نقل نکن که آن را فاش کنند.»^(۴)

و روایات متفرقه‌ی فراوانی را در کتاب‌های شیعه می‌بینید که مملو از مرویات جابر جعفی هستند، و آن‌ها را به جعفر صادق یا پدرش (محمد باقر) نسبت داده است^(۵).

۱- مانند گولد سیهر، مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۰۴-۴۰۴.

۲- جابر بن یزید بن الحارث الجعفی الکوفی متوفی سال ۱۲۷ هـ ابن حبان گوید جابر جعفی از یاران عبد الله بن سبأ است و مقوله رجعت علی بن ابی طالب به دنیا را ترویج می‌کرد. عقیلی گوید جابر جعفی به أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام و ناسزا گفته و از روافض می‌باشد.

نسائی وی را متروک الحدیث خوانده، یحیی گفته احادیث جابر نوشتنی نیست و هیچ کرامتی ندارد، ابن حجر او را ضعیف و رافضی معرفی نمود همیزان الاعتدال، ۳۷۹/۱-۳۸۰ - تقریب التهذیب ۱۲۳/۱- الضعفاء عقیلی، ۱۹۱/۱-۱۹۶. کتابهای شیعه در باره جابر جعفی اختلاف دارند، بعضی او را تنها کسی می‌دانند که علوم اهل بیت به وی منتهی می‌شود، و صفات اسطوره‌ای و عجائب را حتی در خصوص اطلاع او از علم غیب برایش قائل شده‌اند، و بعضی هم طعن و بدگویی‌هایی که از جابر شده را بر تقیه حمل کرده‌اند و سائل الشیعه، ۵۱/۲۰ و رجال الکشی، ص ۱۹۱ و جامع الرواء، ۱۴۴/۱ تفصیل این بحث را در فصل عقیده شیعه در باره سنت بیان خواهیم کرد

۳- الطوسی / الفهرست ص ۷۰ الذریعه ۲۶۸/۴- اعیان الشیعه.

۴- الکشی، ص ۱۹۲.

۵- مظفر از شیوخ شیعه‌های معاصر می‌گوید او ۷۰ هزار حدیث از امام باقر روایت کرده، و گفته شده که علوم ائمه به وی منتهی می‌شود محمد المظفر / الامام الصادق ص ۱۴۳. اما در رجال کشی و در بحث جابر جعفی آمده که زراره گوید: از ابو عبدالله در مورد احادیث جابر سؤال نمودم، در جواب گفت

پس معلوم شد که شیعه در مورد کلام خدا ثابت قدم نیستند و جز با این گونه روایات نمی‌توانند به قرآن استناد کنند، و بنیان معتقدات آن‌ها بر این گونه روایات باطنیه و که منشأ آن به عبدالله ابن سبأ یهودی بر می‌گردد استوار است، زیرا ابن سبأ کوشید مقوله‌ی رجعت علی به دنیا بعد از وفات را مستند به این تأویلات باطل گرداند، آن‌جا که گفت: تعجب می‌کنم از کسی که ادعا می‌کند عیسی به دنیا باز خواهد گشت، ولی رجعت محمد ﷺ را انکار نماید، در حالی که خداوند فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...﴾ [القصص: ۸۵]

«همان کسی که تبلیغ قرآن را بر تو واجب گردانده و تو را به محل بازگشت بزرگ بر می‌گرداند.»^(۱)

و برخی دیگر از کتاب‌های اهل سنت نمونه‌های زیادی از تأویلات شیعه برای کتاب خدا را برای ما نقل نموده اند، اما امروزه چیزهایی کشف و آشکار می‌شوند که بر ذهن انسان خطور نمی‌کرد. و ظاهراً آن تأویلات که برخی از ائمه سنت به فرقه‌های افراطی شیعه نسبت داده‌اند، اثنی عشریه از افراطیه به ارث گرفته‌اند، مانند امام اشعری، بغدادی، شهرستانی و غیره^(۲) از مغیره بن سعید؛ که به اتفاق شیعه و سنی یکی از افراطیه است و طائفه‌ی مغیره^(۳) به او منتسب است حکایت شده که گفته است آیه:

جابر را جز یکبار نزد پدرم ندیده‌ام، و هیچ‌گاه نزد من هم نیامده است رجال الکشی، ۱۹۱. این شهادت خودشان است که کذب و دروغ‌گویی جابر را در روایات از امام صادق و پدرش ثابت کرده‌است.

۱- عبارت فوق عین نص طبری ۳۴/۴، و تاریخ ابن الاثیر ۳/ ۱۷۷ است.

۲- مقالات الاسلامیین ۷۳/۱ - الفرق بین الفرق ص ۲۴۰ - الملل والنحل ۱۷۷/۱.

۳- مغیره از پیروان مغیره بن سعید هستند، علمای فرقه‌شناس او را از غلاة و افراطیه شیعه می‌دانند، و مقوله الوهیت علی و نبوتش، و قائل شدن جسم برای خدا، و گمراهی‌های دیگری را از عقائد وی میدانند، و در کتابه‌های شیعه لعنت و نفرین ائمه به او نقل شده است... سرانجام در سال ۱۱۹هـ بدست خالد بن عبدالله القسری بقتل رسید، نگاه: ه کنید به تاریخ طبری ۱۲۸/۷-۱۳۰ - الاشعری - مقالات الاسلامیین ۷۴-۶۹/۱ - البغدادی/الفرق بین الفرق ص ۲۳۸-۲۴۲، ابن حزم /الفصل ۴۳-۴۴،

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ [الحشر: ۱۶]

شیطان را به عمر بن خطاب رضی الله عنه تفسیر کرده است!

شیعه اثنی عشریه دقیق این تأویل را از آن فرقه به ارث برده و در کتاب‌ها و مراجع دینی خود به ثبت رسانده‌اند، و در تفاسیری چون (تفسیر عیاشی)^(۱)، (صافی)^(۲) تفسیر قمی^(۳) البرهان^(۴) بحار الانوار^(۵) آمده که از ابو جعفر روایت کرده‌اند که در باره آیه (ابراهم: ۲۲) گفته شیطان (ثانی) یعنی دوّمین خلیفه راشد است، و هر جا در قرآن کلمه‌ی (شیطان) آمد کسی جز وی نیست. گویی کتب اثنی عشریه با وضع قاعده کفر الحاد پا را از قول مغیره هم فراتر نهاده‌اند.

در کتاب کافی به نقل از ابو عبد الله آمده که گفته فلاّنی شیطان است^(۶) در واقع روایاتی را که کتب شیعه آن‌ها را به امام باقر نسبت می‌دهند از دروغ‌های مغیره بن سعید و امثال او می‌باشند. (علامه ذهبی) به نقل از (کثیر النواء)^(۷) می‌گوید: ابو جعفر باقر گفته: «خدا و رسولش از مغیره بن سعید و بیان بن سمعان بیزارند، زیرا این دو نفر

الشهرستانی / الملل والنحل ۱۷۶-۱۷۸، نشوان الحمیری/الحوار العین ص ۱۶۸، الذهبی / میزان الاعتدال ۱۶۰/۴-۱۶۲، المقریزی/ الخطط ۲/۲۵۲. در میان کتب شیعه به این منابع نگاه: کنید قمی/ مقالات، و الفرق ص ۵۵، رجال کشی شماره ۳۳۶، ۳۳۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۵۱۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹.

۱- ۲۲۳/۲.

۲- تفسیر صافی ۸۳/۳.

۳- منبع قبلی ۸۳/۳ ولی در چاپ جدید تفسیر قمی این روایت دیده نمی‌شود.

۴- بحرانی ۳۰۹/۲.

۵- بحار الانوار ۳۷۸/۳.

۶- مجلسی در شرح آن گوید منظور عمر بن الخطاب می باشد مرآة العقول ۴/۱۶۴.

۷- کثیر النواء شیعه بودهای و روایت و از تشیعش برگشته، ذهبی گفته او را ضعیف دانسته‌اند.

اقوال ما را جعل نموده‌اند»^(۱)

(کشی) در کتاب رجال خود از ابو عبدالله روایت کرده، لعنت خدا بر مغیره بن سعید به زبان ما دروغ گفته^(۲).

و در روایات الکشی اشاره شده که مغیره طمراهی‌های خود را از منابع یهودی برگرفته است، و ابو عبدالله به اصحاب و یاران خود می‌گفت: «لعنت خدا بر مغیره و آن یهودی که به او سحر و شعبده و... یاد می‌دهد»^(۳).

ملاحظه می‌شود که به اتفاق کسانی چون اشعری، بغدادی، ابن حزم، نشوان حمیری و غیره جابر جعفری اولین کسی بوده که اولین تفسیر را با روش باطنی برای شیعه وضع و جعل نموده است، در حالی که جانشین مغیره بن سعید بوده است^(۴)، همان کسی که گفته مراد از شیطان در قرآن امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه است، بی‌گمان این اشخاص عناصر فاسد و خطرناکی هستند و از یکدیگر استفاده کرده و شیعه را به فساد کشیدند.

چند نمونه از تأویلات شیعه در آیات قرآن

(ابن المطهر الحلی) که را در میان شیعه لقب علامه را یدک می‌کشد هنگام استدلال بر اثبات امامت علی رضی الله عنه می‌گوید: سه آیه بر این موضوع برهان هستند: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۰ و ۲۱] گفت: مراد از دو بحر علی و فاطمه‌اند، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ و مراد از برزخ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ حسن و حسین می‌باشند.

۱- میزان الاعتدال ۱۶۱/۴.

۲- رجال الکشی، رقم ۳۳۶.

۳- رجال الکشی، رقم ۴۰۳.

۴- الأشعری / مقالات الإسلامیین: ۷۳/۱، بغدادی / الفرق بین الفرق ص: ۲۴۲، ابن حزم / المحلی: ۴۴/۵،

نشوان / الحور العین ص ۱۶۸.

وقتی که ابن مطهر حلی چنین استدلال کرد شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در نقد آن فرمود: این سخن و امثال آن را کسی می گوید که عقل و فهم درست ندارد و بیش تر به هذیان شبیه است، و این روش تفسیر ملحدین قرامطی باطنیه است، و یا حتی بدتر از بسیاری از آن ها و بزرگترین طعن و بی ادبی نسبت به قرآن است^(۱)

اگر شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله تأویلات و تحریف های الکافی و بحار و تفسیرهای برهان، قمی، عیاشی، صافی و غیره را می دید که نام تفسیر بر آن گذاشته اند چه می گفت. اکنون جلو انبوه هولناک از روایات نزد شیعه قرار داریم از این نوع تفسیر که چند جلد کتاب را در اشغال می کند که مانع رسیدن نور و هدایت قرآن به شیعه شده است^(۲). توحید که اصل دعوت پیامبران و جوهره رسالت ایشان است نزد شیعه به ولایت امام تفسیر شده است، از ابو عبدالله روایت کرده اند که در تفسیر این آیه:

﴿لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ^ع إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ^ع﴾ [النحل: ۲۳] خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر با ولایت ما و برائت از دشمنانمان^(۳). و روایات زیادی در این زمینه دارند.

و (إله) نزد شیعه هرجای قرآن ذکر شد به امام تأویل شده است، همان گونه که از ابو عبدالله (هرچند ابو عبدالله که امام جعفر صادق است از این یاوه گویی ها بدور می باشد) نقل نموده اند که در مورد آیه ذیل:

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيتِي فَآرْهَبُونَ^ع﴾ [النحل: ۵۱]

می گوید: یعنی لاتتخذوا امامین انما هو امام واحد یعنی: دو امام نگیرید، امام فقط یک است^(۴).

۱- منهاج السنه، ۶۶/۴.

۲- از لیست این تأویلات به ترتیب حروف الف باء از هرکدام نمونه ای همراه با آدرس آیه را ذکر می کنم...

۳- تفسیر العیاشی ۲/۲۶۱، البرهان ۲/۳۴۳، تفسیر الصافی ۳/۱۳۴، تفسیر نورالثقلین ۳/۶۰.

کلمه (رب) هم نزد شیعه همان امام است، هر چند در زبان عربی چندین معنی گوناگون دارد ولی آنان آن رب را به امام تأویل نموده‌اند که هیچ احتمال دیگر جز معنی خدا را نمی‌رساند. در مورد این آیه که می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۵]

مشرکان معبودهائی جز خدا را پرستش می‌کنند که نه سودی به آنان می‌رسانند و نه زیانی. کافران پیوسته در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند. آقای قمی در تفسیرش می‌گوید کلمه کافر در این آیه یعنی عمر بن خطاب چرا که همیشه بر ضد امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل می‌کرد^(۲) بنابراین قمی علی را (رب) قلمداد کرده است. و کاشانی در (البصائر الدرجات استادش شیخ صفار) به نقل از امام باقر روایت نموده که در رابطه با تفسیر این آیه از اوسؤال شد، در جواب (به افترای شیعه) گفت: تفسیر آیه در بطن قرآن است و علی رب او در ولایت است، و در واقع (رب) به خالق گفته می‌شود که قابل توصیف نیست، و از این آیه معلوم است که علی هم (رب) غیر قابل توصیف است^(۳). بین چگونه آیاتی را که نصوص لایتغیر در حق خداوند باری تعالی هستند، تحریف می‌نمایند، صاحب تفسیر (صافی) با زیرکی طفره رفته و از وقاحت این سخنان بگریزد؛ چون در توضیح آن گفته: کلمه (رب) هرگاه مقید به ولایت نباشد منظور خالق است^(۴)، ولی نص آیه دیدگاه او را تأیید نمی‌کند، زیرا (رب) در آیه بدون قید ولایت است، و جز خداوند متعال شامل کسی دیگر نمی‌شود، و همچنانکه تفاسیر سلف

۱- تفسیر العیاشی ۲/۲۶۱، البرهان ۲/۳۷۳، تفسیر نورالثقلین ۳/۶۰.

۲- تفسیر قمی ۲/۱۱۵.

۳- ملاحظه کن که چگونه صفات خدا را تعطیل و آن را برای غیر خدا قائل می‌شوند، و به تفسیر صافی

۴/۲۰، البرهان ۳/۱۷۲، نور الثقلین ۴/۲۵، مرآة العقول ص ۵۹.

۴- تفسیر صافی: ۴/۲۰، مرآة الأنوار: ص ۵۹.

گفته‌اند: «کافر است شیطان را در معصیت و نافرمانی کردن علیه خدا کمک و پشتیبانی می‌کند»^(۱)

در تفسیر فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾ [الزمر: ۶۹] «زمین به نور پروردگارش روشن گردد.»

مفسرین گفته‌اند: هرگاه خداوند عز و جل برای قضاوت و فیصله بین مردم در قیامت تجلی یافت؛ آن روز روشن می‌شود، ولی بزرگ مفسرین شیعه ابراهیم قمی با سند خود از مفضل بن عمر روایت نموده که از ابو عبدالله شنیده در تفسیر آیه فوق گفته: (رب) زمین یعنی امام زمین، مفضل گوید به او گفتم هرگاه خارج شود چه می‌شود در جواب گفت هرگاه امام ظهور کرد چه می‌شوی؟ گفت: مردم نیازی به روشنایی خورشید و ماه نخواهند داشت و نور امام مشکل گشای آن‌ها خواهد بود^(۲)

آن‌ها آیاتی را که متعلق به صفات خداوند عز و جل را تماماً به ائمه خود تفسیر نموده‌اند، بعنوان مثال گفته‌اند: اخبار و روایات مستفیض دلالت می‌کنند بر این‌که تأویل (وجه الله) در آیات ذیل ائمه علیهم السلام است^(۳) منظورشان اخبار و روایات شیعه است. و مجلسی هم مجموعه‌ای از این روایات را در یک فصل را ترتیب داده تحت عنوان:

باب در مورد این‌که (جنب الله)، (وجه الله)، (بد الله) و امثال آن ائمه علیهم السلام هستند^(۴).

اما آیا آن‌ها این آیات را هم با آن معنی تأویل می‌کنند:

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۸۸] و ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷]

آیا واقعا امامان شیعه و یا هر کس دیگر اعم از پیامبر و غیر پیامبر (وجه الله) محسوب

۱- تفسیر الطبری ۲۶/۱۹—۲۷، تفسیر ابن کثیر ۳۳۸/۳.

۲- البرهان ۸۷/۴، تفسیر الصافی ۳۳۱/۴، تفسیر القمی ۲۵۲/۲.

۳- مرآة الأنوار: ص ۳۲۴.

۴- بحار الأنوار: ۱۹۱/۲۴.

می‌شوند و بقا و جاودانی همیشگی دارند؟ باور نمی‌کردم تا این که آن را با چشم خویش در کتابهای معتبرشان دیدم که به ادعای شیعه امام صادق گفته: «ما وجه الله هستیم»^(۱) و در مورد آیهی دوم گفته: «ما آن وجه (و جهت) هستیم که از آن سمت باید بسوی خدا رفت»^(۲). و لیکن امامان شیعه هم مانند سایر مردم از دنیا رفته اند: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶] «هر آن‌چه روی زمین است فانی و نابودشدنی است.»

کلینی صاحب (الکافی) کوشیده امتیازی برای ائمه اثبات کند و آن‌ها را در قضیهی مرگ و میر از مردم جدا کند، لذا می‌گوید: «ائمه ما زمان وفات خویش را می‌دانند و جز به اختیار خود نمی‌میرند»^(۳) ولی به هر حال مردند، و اگر مرگ به اختیار خودشان است چرا تقیه می‌کردند؟

و می‌گویند مراد از (اسماء الحسنی) درآیه ذیل امامان ما هستند، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

از ابو عبدالله روایت نموده‌اند که گفته: بخدا قسم ما (اسماء الحسنی) هستیم و دین از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما، چون فرمود: ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾^(۴). این مسئله را در بحث عقیده آنان در باره اُسماء و صفات انشاءالله بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

این تأویلات که (اله، رب، الله) و صفات با عظمتش را به ائمه تفسیر می‌کنند؛ از آثار عبدالله بن سبأ یهودی است، زیرا پیروان او که سبئی نام دارند قائل به الوهیت علی هستند

۱- نگاه: ه کن به: تفسیر القمی: ۱۴۷/۲، الکراجکی / کنز الفوائد ص ۲۱۹، ابن شهر آشوب / مناقب آل ابی طالب: ۶۳/۳، بحار الأنوار: ۱۹۳/۲۴، تفسیر شبر: ص ۳۷۸.

۲- نگاه: ه کن به: تفسیر القمی: ۳۴۵/۲، ابن شهر آشوب / مناقب آل ابی طالب: ۳۴۳/۳، الکاشانی / تفسیر الصافی: ۱۱۰/۵، بحار الأنوار: ۱۹۲/۲۴.

۳- أصول الکافی ۲۵۸/۱.

۴- تفسیر العیاشی ۴۲/۲، البرهان ۵۱ / ۲، تفسیر الصافی ۲۵۴ / ۲.

و هنوز هم صدای خروپف این اثر وارداتی در کیان اثنی عشریه طنین انداز است، زیرا بعضی از بزرگان معاصر شیعه با این مقوله تصریح می کنند، همان گونه که در بحث شیعه های معاصر و ارتباطشان با گذشتگان خواهد آمد.

کشی کتاب خود روایاتی نقل کرده که ناخوشایندی جعفر صادق از این تأویلات باطنیه از آن ها فهم می گردد، همان گونه که کشی روایت کرده: نزد جعفر این آیه خوانده شد: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴] «خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است.»

سپس گفتند: یکی از شیعیان گفته: منظور از چنین کسی امام است که در آسمان و زمین امام است! ابو عبدالله علیه السلام گفت: «نه، به خدا سوگند با چنین کسی در زیر یک سقف جمع نمی شوم، آن ها که چنین می گویند بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین هستند، و کسی مثل آن ها به عظمت خدا توهین نکرده اند، بخدا قسم اگر سخنان اهل کوفه را که در مورد من زیاده روی کرده اند تأیید میکردم تا کنون زمین مرا در خود فروبرده بود، من جز بنده ای نیستم که مملوک خدا است، هیچ گونه ضرر و نفعی در توان ندارم»^(۱).

آنان همچنان که (إله) و (رب) را به امام تأویل می نمایند، واژه های: (رسول) و (رُسُل) را هم به امام و امامان تأویل نموده اند. صاحب *مرآة الأنوار* می گوید: «تأویل رسول به امام و رُسُل به ائمه در برخی آیات آمده است...» یعنی هرگاه در قرآن (رُسُل) ذکر شد می توان گفت مراد ائمه است... به دلیل این که می گویند: هدف از بعثت پیامبران ولایت ائمه بوده، پس رسالت پیامبران را می توان به متعلقات ولایت تأویل کرد^(۲).

۱- رجال الکشی، ص ۳۰۰.

۲- *مرآة الأنوار* ص: ۱۶۳.

ولی این اصلاً دلیل نیست، زیرا مبنای آن تأویل باطنی غیر قابل قبول است، و هدف اساسی از رسالت پیامبران شناخت و تبلیغ توحید است؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ

بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾ [النحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

و از جمله تأویلاتی که برای قرآن ارائه کرده‌اند در مورد این آیه که می‌فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...﴾ [یونس: ۴۷] «هر ملّتی دارای پیغمبری است.»

ادعا می‌کنند که از صادق روایت کرده‌اند که گفته: «یعنی در هر زمانی امامی می‌آید که آنان را به راه مستقیم دعوت خواهد کند»^(۱).

ملائکه ذکر شده در قرآن را هم به ائمه تفسیر و تأویل می‌کنند، همان‌گونه که گفته‌اند در اخبار و روایات آمده که بر حسب تفسیر باطنی قرآن مراد از ملائکه ائمه اثنی عشریه هستند، چه با لفظ ملائکه ذکر شده باشند؛ و چه به لفظ حاملان عرش و غیره^(۲).

قرآن یعنی ائمه. همان‌گونه که در همین رساله گفتیم واژه (کتاب) را که همان قرآن است به ائمه تأویل کرده‌اند. در تفسیر (قمی) به نقل از امام جعفر صادق آورده‌اند که گفت:

﴿إِنَّ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ مراد از (الکتاب) علی‌علیه است که شکی در مورد

۱- مرآة الانوار، ص ۱۶۴، تفسیر العیاشی، ۱۲۳/۲، البرهان ۱۸۶/۲، تفسیر الصافی ۴۰۵/۲، بحار الانوار، ۳۰۶/۲۴-۳۰۷.

۲- مرآة الانوار، ص ۳۰۳.

او نیست^(۱).

و در مورد: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ...﴾ [الشوری: ۲۱]

«اگر این سخن قاطعانه و داورانه (خدا، مبنی بر مهلت کافران و تأخیر قیامت تا وقت معین آن) نبود، میانشان (با اهلک کافران و ابقاء مؤمنان) داوری می‌گردید» گفته‌اند مراد از (کلمه) امام است^(۲).

و در مورد این آیه: ﴿...لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [یونس:

[۶۴]

گفته‌اند هیچ تغییری در امامت نیست^(۳).

و در مورد آیه ۲۷ سوره لقمان که می‌فرماید: ﴿...سَبْعَةُ أَنْحَرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...﴾ [TV] امام ایشان ابوالحسن علی بن محمد گفته: مراد از (کلمات) در این آیه ما هستیم که فضائلمان قابل درک و شمارش نیستند^(۴).

اخبار و روایات شیعه در این رابطه بسیار زیاد است، و مجلسی در بحار (۲۵) روایت را ذکر نموده^(۵).

اطلاق واژه (کلمه) بر امام نشانه تأثیرپذیری این مذهب از نصرانیت است، زیرا آنان هم (کلمه) را بر حضرت مسیح علیه السلام اطلاق کرده‌اند. اما نام‌گذاری مسیح علیه السلام به (کلمه الله) به این خاطر است که خداوند متعال او را هم مانند آدم علیه السلام از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و (بی‌درنگ) پدید آمد. پس عیسی علیه السلام با کلمه‌ی خدا بوجود آمد، اما علی علیه السلام مانند سائر مردم و بصورت طبیعی آفریده شده^(۶).

۱- تفسیر القمی، ۳۰/۱، تفسیر العیاشی، ۲۶/۱، البرهان ۱/۵۳، تفسیر الصافی، ۹۱/۱-۹۲.

۲- تفسیر القمی، ۲۴۷/۲، البرهان ۴/۱۲۱، بحار الانوار، ۱۷۴/۲۴.

۳- تفسیر القمی، ۳۱۴/۱، بحار الانوار، ۱۷۵/۲۴.

۴- بحار الانوار، ۱۷۴/۲۴، تحف العقول، ص ۳۵۵، مناقب آل ابی طالب، ۵۰۸/۳، الاحتجاج، ص ۵۵۲.

۵- بحار الأنوار: باب أنهم كلمات الله: ۱۷۳/۲۴-۱۸۵.

۶- منهاج السنه، ۱۸/۳.

و (صراء المستقیم) در این آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب تفسیر نموده‌اند^(۱)

و خورشید (شمس) همان علی بن ابی طالب است، از امام صادق روایت کرده‌اند که گفته: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ [الشمس: ۱] شمس یعنی علی علیه السلام یعنی ضُحَاهَا قیام قائم^(۲) و در همین تفسیر آمده که (نهار) در ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ به ائمه تفسیر شده است. با این تعبیر یعنی هرگاه علی علیه السلام وفات یافت؛ خورشید پنهان شده و تا قیام مهدی مردم در تاریکی بسر خواهند برد؟!

همچنین مسجد و مساجد و کعبه و قبله در تفسیر شیعه به امام و ائمه تأویل شده‌اند، و از امام صادق روایت کرده‌اند که در مورد این آیه: ﴿...وَأَقِيمُوا وَجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ [الأعراف: ۲۹] گفته: مسجد یعنی ائمه^(۳). و در روایت دیگر آیه: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...﴾ [الأعراف: ۳۱] را به ائمه تفسیر نموده‌اند^(۴).

و در مورد آیه‌ی: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] می‌گویند: امام از آل محمد است، پس از غیر آنان امام انتخاب نکنید^(۵). امام صادق علیه السلام (به ادعای شیعه) گفته ما (بلد حرام)، ما کعبه‌ی الله و ما قبله‌ی الله هستیم^(۶).

۱- قمی، ۲۸/۱، عیاشی، ۴۲/۱، البرهان، ۸۹/۱، الصافی، ۸۵/۱، بحار، ۲۱۱/۲۳.

۲- البرهان، ۴۶۷/۴، مرآة الانوار، ص ۲۰۰، القمی، ۲۴۲/۲.

۳- البرهان ۸/۲، العیاشی ۱۲/۲، الصافی ۱۸۸/۲، مرآة الانوار، ص ۱۷۵، نور الثقلین ۱۷/۲.

۴- البرهان ۹/۲، العیاشی ۱۳/۲.

۵- البرهان ۳۹۳/۴.

۶- نگاه: کن به: کراجکی / کنز الفوائد ص: ۲، بحار الأنوار: ۳۰۳/۲۴، مرآة الأنوار: ص ۲۱۳.

سجده هم ولایت ائمه است و این آیه را هم به آن تأویل کرده‌اند: ﴿...وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ﴾ [القلم: ۴۳] «بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند.»
گفته‌اند:.... به ولایت علی خوانده می‌شدند.^(۱)

شاید این‌گونه روایات از طرفی باعث تعطیلی و کم‌رنگی مساجد، و از طرف دیگر باعث رواج پرستش امامانشان شده؛ تا حدی که ضریح و بناهای باشکوه را بر روی مقبره آنان ساخته‌اند، (چون در تفسیر شیعه) مساجد به مشاهد و کعبه و قبله به ائمه خود تفسیر و تأویل شده‌اند، و برای گرم کردن همین بازار کتاب‌های متعدد به نام زیارتنامه و مناسک الزیارات به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند، و در بیان فضایل زیارت قبر و بارگاه‌ها و نیز روش و آداب زیارت بسیار نوشته‌اند، و آنقدر به آن موضوع اعتنا و توجه نموده‌اند که بخشی از کتاب‌های مرجع و معتمدشان را به آن اختصاص داده‌اند.^(۲)
آنان توبه را که معنی مشهور بازگشت از معصیت بسوی طاعت خدا را در خود گرفته، به رجوع از ولایت ابوبکر و عمر و بنی امیه بسوی ولایت علی تفسیر می‌کنند، و آیه ذیل را سه نوع تفسیر کرده‌اند:

﴿الَّذِينَ تَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ [الغافر: ۷] اول (لِلَّذِينَ تَابُوا) یعنی کسانی که از ولایت ابو بکر و عمر و بنی امیه برگشتند. دوم: از ولایت سه طاغوت (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) و بنی امیه برگشتند، (وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) یعنی: از علی پیروی کردند. و روایت سوم: (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ

۱- تفسیر قمی: ۳۸۳/۲، البرهان: ۳۷۲/۴، تفسیر صافی: ۲۱۴/۵-۲۱۵، مرآة الأنوار: ص ۱۷۶

۲- مانند، مناسک الزیارات شیخ مفید، و کتاب المزار محمدبن فضل، والمزار محمد مشهدی، والمزار محمد بن همام، والمزار محمد بن احمد را نوشته اند. نگاه: کن به: وسائل الشیعه عاملی ۴۸/۲۰-۴۹، منهاج السنه ابن تیمیه ۱۷۵/۱، الفتاوی ۴۹۸/۱۷.

تَابُوا یعنی از ولایت این سه تن و بنی امیه رجوع بسوی ولایت امیرالمؤمنین برگشتند^(۱). و هر سه روایت مذکور را به ابو جعفر محمد باقر علیه السلام نسبت داده‌اند؛ در حالی که علم و تقوای او صحت همچون روایاتی را به کلی نفی می‌کند.

در واقع این سخنان ما را متوجه مفهوم جدیدی از توبه می‌کند که عبارتست از دوست داشتن کسی و دشمنی با یکی دیگر؛ و جنبه دیگری غیر از این ندارد.... پس توبه و بازگشت تنها مربوط به مسأله‌ی ولایت امام است، و (در فرهنگ شیعه) جز ولایت چیزی نیست که شایستگی داشته باشد بسوی آن بازگشت شود، پس هرکس ولایت عای علیه السلام را داشته باشد گر چه گناهانش به اندازه زمین و آسمان باشد اشکال ندارد، و هرکس فاضل‌ترین خلق بعد از پیامبران؛ یعنی ابوبکر سپس عمر را دوست بدارد مرتکب کفری شده که هیچ حسنه‌ای از وی پذیرفته نمی‌شود.

آیا این اسلام است.... و آیا پیغمبرگرامی صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام رضی الله عنهم آن همه جهاد و تلاش خالصانه را متحمل شدند تا به مردم بگویند اسلام جز اقرار به ولایت علی چیز دیگری نیست؟!.

سپس تأثیر این نوع روایات در میان کسانی که به آن ایمان دارند و معتقدند که از محمد باقر صادر شده چیست؟! آیا گناه و نافرمانی‌های بزرگ در نگاه او ساده و بی‌اهمیت جلوه نمی‌کنند و به ارتکات هر معصیتی تشویق نمی‌شود؟ و آیا نسبت به انجام اعمال نیک سسَن و بی‌علاقه نمی‌گردد؟

درباره این باره به شهادت یکی از شیعیان در (الکافی) دست یافتم که حاکی یکی از شیعیان نزد امام خود از بد اخلاقی افراد فرقه‌ی خود شکایت کرده که با رفتار و برخورد طرف مقابل و سنی‌های چه تفاوت عظیمی داشته‌اند^(۲).

۱- البرهان ۹۲/۴-۹۳، الصافی ۳۳۵/۴، القمی ۲۵۵/۲.

۲- از عبدالله بن ابو یغفور روایت است که به ابو عبد الله گفت: من با کسانی معاشرت دارم که فلان و فلان یعنی ابو بکر و عمر را دوست دارند اهل سنت هستند ولی دارای صداقت و امانت‌اند، و کسانی را هم می‌شناسم و با آن‌ها معامله دارم که تو را دوست دارند شیعه ولی فاقد صداقت و

علامه شوکانی ملاحظات ارزشمندی را بهنگام اختلاط با آنان نگارش نموده^(۱) در فصل آثار آنان در عالم اسلامی [بیشتر به این بحث خواهیم پرداخت. نماز، روزه، زکات، حج، ارکان و مبانی بزرگ اسلام در قرآن از دیدگاه شیعه به معنی ائمه می باشند، از ابو عبدالله روایت کرده اند که گفته: «ما در کتاب الله نماز هستیم، روزه هستیم، زکات و حج هستیم»^(۲). بلکه (از این هم بالاتر) از دیدگاه کل دین و اسلام یعنی ولایت علی علیه السلام و از ابو عبدالله جعفر صادق روایت کرده اند که مورد تفسیر آیه که می فرماید:

﴿وَوَصَّيْهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲]

«و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد، و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید».

امانت داری و وفای به عهد می باشندز ابو عبدالله عصبانی شد و خطاب به او گفت: کسی که به وسیله اطاعت از امام ظالم، خدا را نافرمانی کند دارای دین نیست، و در مقابل هیچ عتابی بر آنان نیست که از امام عادل پیروی می کنند، ابو یعفور گوید: گفتم آن ها اهل سنت بی دین هستند شیعه گرچه مرتکب گناه شوند هیچ عتابی نیست؛ چون از امام عادل اطاعت می کنند؟! ابو عبدالله گفت: مگر نشنیده اید که خدا می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷] یعنی ایشان را از تاریکی معصیت، بسوی مغفرت یعنی رجوع به ولایت امام عادل از جانب خدا بیرون می. اصول الکافی ۳۷۵/۱.

۱- او می گوید ما و دیگران تجربه کرده ایم که هیچ رافضی را ندیده ایم که از محرمات خدا پرهیز کرده باشند. طلب العلم ص ۷۳، و نشاء الله.

۲- بحار الأنوار: ۳۰۳/۲۴

گفته‌اند: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ﴾ یعنی: خداوند علی را برای شما برگزیده. و در باره ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ گفته: و نمیرید جز این که تابع ولایت علی باشید^(۱).
و در تفسیر قمی درباره آیه: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا نَدَعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳] می‌گوید:
الدِّينَ أَنْفُسَكُمْ یعنی امام. و گفته: ﴿وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ یعنی یعنی در مورد امیرالمؤمنین متفرق نشوید. و در رابطه با (... مَأْنَدَعُوهُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسَكُمْ) گفته: مسأله ولایت...

﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ گفته: کنایه از علی ﷺ است^(۲).

ترجمه صحیح آیه: دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید (که پابرجا داشتن اصول و ارکان دین است) بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هر که را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند.
اگر چنین است پس چرا این دین را به نام دین ولایت، یا امامت نامگذاری نمی‌کنند؟
حقیقت این است این دین (شیعه) غیر از دین اسلام است، این دین اثنی‌عشریه در اطاعت از اشخاص خلاصه شده و ظاهراً— آن را از (کیسانیه) به ارث برده‌اند که از جمله شیعیان افراطی بود^(۳).

۱- البرهان ۱/۱۵۶، مرأه الانوار. ص ۱۴۸.

۲- تفسیرالقمی ۲/۲۷۴، البرهان ۴/۱۲۰، الصافی ۴/۳۶۸—۳۶۹، بحارالانوار ۳۶/۸۴.

۳- کیسانیه گروهی بودند که قائل به امامت محمد بن حنفیه بودند، و به کیسانیه معروف بودند چون منتسب به مختار ثقفی بودند که ملقب به کیسان است، و نزد برخی از فرقه‌ها به مختاریه معروف هستند. مختار مدعی بود وحی بر او نازل می‌شود. بعد از مدتی به سیزده گروه دیگر متفرق شدند، و در میان آنها دو فرقه اساسی وجود داشت، یکی معتقد بودند که محمد بن حنفیه نمرده و مهدی منتظر است، دوم معتقد بودند که امامت بعد از وفات محمد بن حنفیه به دیگران انتقال می‌یابد.
مقالات الاسلامین ۹۱/۱، الفرق بین الفرق، ص ۲۳، ۳۸، ۵۳، الفصل ابن حزم ۵/۳۵-۳۶-۴۰-۴۳،

شهرستانی در (الملل والنحل) گفته: تمام شیعه در این که دین اطاعت از یک شخص می‌دانند متفق‌اند، و این عقیده آنان را بر آن داشته تا تمام ارکان و شرائع دینی را به ائمه خود تفسیر و تأویل نمایند، در حقیقت نتیجه این عقیده بی دینی را ببار می‌آورد، زیرا دین اطاعت از امام است و هم اکنون امامی در کار نیست چون در سردابه (زیر زمینی) پنهان گشته اسن^(۱).

واقعاً دین در منظر آنان در ولایت و اطاعت علی^{علیه السلام} منحصر شده، و اطاعت و فرمان‌برداری از خدا و رسول او^{صلی الله علیه و آله} و امر به معروف و نهی از منکر بر حسب روایات آنان جزو دین محسوب نمی‌شوند.

واژه‌ی «امت» که معنی آن معروف است و (۴۹) مرتبه در قرآن تکرار شده، شیعه آن را به امامان و یا به اهل تشیع تفسیر و تأویل می‌نمایند. در (مرآة الانوار) می‌گوید: خدا این کلمه را گاهی به معنی ائمه و گاهی به معنی اهل تشیع بکار میبرد^(۲). سپس مجموعه‌ای از روایاتشان را از کتب معتبر آنان نقل کرده است.

پس اگر امت به معنی ائمه باشد؛ در این صورت مخاطب قرآن آن‌ها هستند و دیگر ما مکلف به اجرا و پیروی از قرآن نیستیم.

تنها همین مقدار نه! بلکه جمادات و چیزهای بی‌جان قرآن را هم به امامان خود تفسیر و تأویل نموده‌اند.

اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین. ص ۹۳-۹۵، الحور العین. ص ۱۵۷، المنیة والأمل. ص ۸۲-۸۳، مسائل الشیعه. ص ۲۳-۲۴-۲۷، الکیسانیه فی التأریخ والادب، داوود القاضی.

۱- الملل والنحل ۱/۱۴۷.

۲- مرآة الانوار. ص ۸۱.

بئر (چاه) معنایش واضح و بر هیچ کسی پوشیده نیست ولی شیعه آن را در قرآن به علی علیه السلام و ولایت او، و به امام صامت یعنی قرآن، و امام غائب؛ و به فاطمه و فرزندانش تفسیر نموده اند^(۱).

﴿فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبُئِرَ مُعْتَطَلَةٌ وَقَصَٰرٍ مَّشِيدٍ﴾ [الحج: ۴۵]

«چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنجاها را نابود کرده‌ایم، و به سبب ستمگری (ساکنانشان) فرو تپیده و برهم ریخته است، و چاه‌هایی که بی‌استفاده رها گشته است، و کاخ‌های برافراشته و استواری که بی‌صاحب و متروک مانده است.» در تفسیر (برهان) پنج روایت را در این راستا و بدین معانی آورده است^(۲).

بحر (۳۳) بار در قرآن با معنای معروف و مشهور خود آمده است، اما شیعه بحر و بحار را به امام و ائمه و دشمنانشان تفسیر کرده‌اند، صاحب (مرآة الانوار) روایاتی را در این مورد ذکر می‌کند و در آخر گفته: البته تأویل دریاهایی که دارای آب شیرینند و شامل مدح و نفع هستند به امام و یا ائمه و یا به شخص فاطمه علیها السلام تأویل می‌شوند، و دریاهای شور به دشمنان آن‌ها تفسیر شده‌اند^(۳).

در تفسیر قمی و دیگر تفاسیر شیعه از ابو عبدالله درباره آیه: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾^(۴) نقل شده که گفته آن دو بحر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هستند که هیچ‌کدامشان بر دیگری ظلم نمی‌کند، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمَرْجَاتُ﴾^(۵) یعنی حسن و حسین^(۶).

۱- بحار الانوار ۱۰۴/۳۶، ۱۰۵، مرآة الانوار. ۹۴. تفسیر القمی ۸۵/۲، البرهان ۹۷/۳-۹۷؛ اصول الکافی ۴۲۷/۱، معانی الاخبار ص ۱۱۱.

۲- البرهان: ۹۶/۳-۹۷.

۳- مرآة الأنوار: ص ۹۴.

۴- تفسیر القمی ۳۴۴/۲، تفسیر فرات. ص ۱۷۷، ابن بابویه الخصال - ص ۶۵، الصافی ۱۰۹/۵، البرهان هم ۱۲ روایت را آورده، بحار الانوار ۹۷/۲۴ بابی راتحت عنوان (أنهم البحر واللوؤ والمرجان).

همچنین معانی والا و عالی را به امامت و ائمه تفسیر کرده‌اند:

خیر که بمعنی نیکی است به ولایت تفسیر کرده‌اند، و (مدعی هستند) کاظم گفته:

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷] یعنی ولایت^(۱). و درباره‌ی ﴿فَاسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^(۲)

ابو جعفر گفته: (الْخَيْرَاتِ) یعنی ولایت^(۳)

آیات و نشانه‌های خدا در جهان هستی را هم به ائمه تأویل و تفسیر تحریفی نموده‌اند؛ مانند این آیه:

﴿وَعَلَّمَتِ ۚ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶] از ابوعبد الله (به ادعای خودشان) روایت کرده‌اند که گفته: نجم رسول الله ﷺ و علامات ائمه هستند^(۴).

کلینی در (الكافی) بابی را تحت عنوان «امامان علامات هستند» گذاشته و به تبع وی مجلسی در (بحار) بابی را تحت عنوان «ائمه علیهم السلام نجوم و علامات هستند» نامگذاری کرده است^(۵) در حالی که سیاق و روند آیه‌ی مذکور همچنان که سلف صالح این امت آن را تفسیر نموده‌اند؛ دیدگاه ایشان را نفی و مردود می‌کند^(۶).

کلماتی همچون قیامت، ساعت، آخرت، نشور و تمام واژه‌های مربوط به روز آخرت و حسابرسی را به رجعت ائمه و ولایت تأویل کرده‌اند^(۷)، صاحب (مرآة الانوار) در این باره

۱- مرآة الانوار ص ۱۳۹.

۲- البرهان ۱/۱۶۳، الصافی ۲۰۰/۱.

۳- القمی ۳۸۳/۱، العیاشی ۲/۲۵۵، اصول الکافی ۲۰۶/۱، البرهان ۲/۳۶۲، الصافی ۳/۱۲۹، تفسیرفراات ص ۸۴، مجمع البیان ۶۲/۴.

۴- بحار الأنوار: ۶۷/۲۴-۸۲.

۵- تفسیر طبری ۹۲/۱۴، ابن کثیر ۲/۶۱۲.

۶- مرآة الانوار ص ۳۰۳.

قاعده‌ای را در رابطه با تفسیر این واژه‌ها تقدیم کرده و می‌گوید: «الفاظی که در ظاهر قرآن به معنی قیامت هستند تأویل باطنی آن رجعت است»^(۱).

و مجلسی گفته: «ظاهر لفظ ساعت قیامت و باطن آن رجعت است»^(۲). و تفسیر ساعت همچنین به ولایت وارد شده، از امام رضا روایت کرده‌اند که در مورد این آیه: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۱] گفته: تکذیب ساعت یعنی تکذیب ولایت علی علیه السلام^(۳).

حیات دنیا را به رجعت تأویل کرده‌اند، صاحب (مرآة الانوار) گفته دلایل موجود حاکی از این است که حیات دنیا یعنی رجعت و نیز ولایت ابوبکر و عمر^(۴)، و در مورد آیه:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ [المؤمن:

[۵۱]

یعنی: «ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم».

در تفسیر این آیه از امام جعفر روایت نموده‌اند که گفته: مراد از حیات دنیا رجعت و بازگشت به دنیاست^(۵).

در باره آیه: ﴿بَلْ تُوْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [الأعلى: ۱۶] گفته‌اند: یعنی ولایت ابوبکر و عمر و عثمان^(۶).

۱- بحار الانوار ۲۴/ ۳۳۴.

۲- بحار الأنوار: ۳۳۴/۲۴.

۳- النعمانی / الغیبه. ص ۵۴، البرهان ۳/ ۱۵۷، مرآة الانوار. ص ۱۸۲.

۴- مرآة الانوار. ص ۱۵۰.

۵- تفسیر القمی ۲/ ۲۵۸—۲۵۹، البرهان ۴/ ۱۰۰، الصافی ۴/ ۳۴۵.

۶- الکافی ۱/ ۴۱۸، البرهان ۴/ ۴۵۱.

تأویلات باطنیه هیچ گونه ضابطه و اصولی را نمی‌شناسد، و فاقد مستندات علمی است، همان‌گونه که می‌بینی آخرت را به رجعت تأویل کرده‌اند همان‌گونه که حیات دنیا را رجعت تأویل نمودند، و ملاحظه میکنی که حیات دنیا را گاهی به رجعت و گاهی به ولایت تأویل می‌کنند بدون این‌که تناسبی با هم داشته باشند. .. پس این‌ها حرف‌های کوررانه و فاقد اصل و فرع و مخالف با عقل و منطق می‌باشند.

بدون تردید تعداد غیر قابل حصر از آیات قرآن را به امامت و ائمه تأویل و تفسیر انحرافی کرده‌اند بطوری که گویی قرآن جز در مورد آن‌ها نازل شده، و در طرح این ادعاها آن‌قدر افراط کرده‌اند که سخنانشان بیشتر به هذیان دیوانه شباهت دارد تا کلام انسان سالم و عاقل، حتی زنبور عسل را در آیه ذیل به ائمه تأویل نموده اند آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^(۱)

آقای قمی در تفسیرش با سند خود از ابو عبدالله روایت کرده که گفته: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ «ما همان نحل هستیم که خدا به او وحی نموده» و ﴿أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا﴾ یعنی خدا به ما دستور داده که در میان عربها شیعیان خود را انتخاب کنیم، ﴿وَمِنَ الشَّجَرِ﴾ یعنی در میان عجم شیعه را انتخاب کنیم ﴿وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ یعنی در میان بردگان....^(۱)

ترجمه صحیح: پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و طرز معیشت را) الهام کرد (و بدان گونه که تنها خود می‌داند به دلشان انداخت) که از کوهها و درختها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینند.

مجلسی هم بابی را تحت عنوان: «ائمه علیهم السلام» زنبور عسل هستند آورده^(۲)، همان‌گونه که در صفحات قبل آنان را به آب گوارا، قصر محکم، ابر، باران و انواع میوه‌ها و منافع ظاهری تشبیه نموده بود^(۳).

۱- تفسیرالقمی ۳۸۷/۱.

۲- بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۴-۱۱۳.

۳- بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۴-۱۱۰.

و در شرح بابی که روزها و ماهها را به ائمه تأویل می‌نماید می‌گوید: ما (ائمه) روزها هستیم، روز شنبه اسم رسول خدا ﷺ یکشنبه امیرالمؤمنین علی، دوشنبه نام حسن و حسین، سه شنبه نام علی بن حسین، محمدبن علی، جعفر بن محمد؛ چهارشنبه اسم موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و من، پنج شنبه نام پسران حسن بن علی، جمعه نام پسران من می‌باشد^(۱).

نکته قابل توجه

نکته قابل توجه این‌که برخی از روزهای هفته از جمله روز دوشنبه^(۲) نزد شیعه مذموم قلمداد شده است، اما آیا این ذم و نکوهش متوجه امامانی نمی‌شود که نامشان ایام هفته است؟!

از جابر جعفری روایت شده که گوید از ابوجعفر درباره تأویل این آیه سؤال نمودم:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ...﴾ [التوبة: ۳۶]

سرورم نفس عمیقی کشیدی و گفت: ای جابر سال جدم رسول الله ﷺ و دوازده ماه سال یعنی دوازده امام شیعه،^(۳) از علی تا پسر جعفر و پسر او موسی و پسر او علی و پسر او محمد و پسر او علی و پسر او حسن و پسر او محمد هادی مهدی... و چهار ماه حرام آن چهار قم هستند که نامشان یکی است: علی امیر مؤمنان، پدرم علی بن حسین، علی بن

۱- بحارالانوار ۲۴/۲۳۸-۲۳۹، الخصال. صدوق ص. ۳۹۵. لازم بذکراست روایت منسوب به امام دهم شیعه علی الهادی است.

۲- سفینه البحار: ۱/۱۳۷.

۳- او امیر المؤمنین علی تا به من می‌رسد. مجلسی / بحار الأنوار: ۲۴/۲۴۰.

موسی و علی بن، پس اقرار به این‌ها دین قیّم با ارزش، پابرجا و ثابت و غیرقابل نسخ است^(۱).

﴿فَلَا تَقْلِبُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ﴾ گفتند: به همه آن‌ها اعتراف کنید تا هدایت یافته باشید^(۲).

و در آیه ۲۶ سوره بقره ذکر شده نزد شیعه به علی بن ابی طالب تأویل شده^(۳).
لفظ ذباب (مگس) را هم در این آیه به علی تأویل نموده اند، همان‌گونه که بعوضه (پشه) حشره کوچک و معروف را به ایشان تأویل نموده‌اند، و برخی در صدد بر آمده‌اند تأویل را ظریف جلوه دهند و بگویند زنبور عسل است ولی فراموش کرده‌اند که این آیه را هم به تأویل کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ...﴾ [الحج: ۷۳]

«آن کسانی را که بغیر از خدا به کمک می‌خوانید و پرستش می‌نمائید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر هم همگان (برای آفرینش آن) دست به دست یکدیگر دهند.»
نمی‌دانم چه هدفی دارند که این حشرات ریز را هم به شخصیت بزرگواری همچون علی علیه السلام که از اصحاب کرام و خلفای راشدین و داماد گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد تأویل و تفسیر می‌نمایند، ناچاریم بگوییم: «قَدْ بَدَتْ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر است.
قبور ائمه هم از این تأویلات (بی سر و پا) بی بهره نیستند، همان‌گونه که در تفسیر این آیه:

﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ...﴾ [القصص: ۳۰]

۱- بحار الانوار ۲۴/۲۴، البرهان ۲/۱۲۲، نور الثقلین ۲/۲۱۴، الوامع النورانیة، ص ۱۴۱.

۲- طوسی / الغیبة: ص ۹۶، ابن شهر آشوب / مناقب آل ابی طالب: ۱/۲۴۴، بحار الأنوار: ۲۴۰/۲۴، البرهان:

۱۲۲/۱۲۳، نور الثقلین: ۲/۲۱۴-۲۱۵، اللوامع النورانیة: ص ۱۴۱.

۳- تفسیر القمی ۳۵/۱، البرهان ۷۰/۱.

«هنگامی که موسی به کنار آتش آمد، از ناحیه سرزمین راست (خود) در منطقه مبارکی....»

در تأویل (سر زمین مبارک) گفته‌اند یعنی کربلاء^(۱) در حالی که به نص قرآن مراد از (بقعه مبارکه) در این آیه طور سینا است که در آیه‌ای دیگر فرموده: ﴿وَتَدَيِّنُهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ [مریم: ۵۲] «ما او را از طرف راست کوه طور ندا در دادیم (و موسی از جانب راست خود ندای ما را شنید) و او را نزدیک کردیم و با او سخن گفتیم.»

آنان همچنان که این روایات را به ائمه اختصاص داده‌اند؛ آیاتی را هم به پیروان آنها اختصاص داده‌اند تا ثابت کنند که شیعه همان (شیء) هستند که در این آیه ذکر شده است: ﴿...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ [الأعراف: ۱۵۶] تا رحمت واسع و گسترده خدا را به شیعه منحصر کنند و آنچه خدا بر بندگان گشوده آنها در تنگنا قرار دهند^(۲).

واژه‌های قرآنی همچون شرک، کفر، رده و ضلالت را که معانی آنها برای هر کسی واضح و مبرهن است به ترک بیعت ائمه اثنی عشریه تأویل نموده‌اند، (علی‌رغم این که جز علی ابن ابی طالب هیچ کدام از آنان منصب حکومت را به دست نگرفته اند تا مردم به آنان بیعت نمایند) همچنان که قبلاً اشاره ده‌ها روایت در این مورد دارند که قبلاً اشاره کردیم مرجع شیعه (مجلسی) ابوابی را ترتیب داده که هر کدام حاوی عناوین تأویل باطنی است و برخی بیش از صد روایت را در خود جای داده است، و این جا فقط مثال‌هایی بعنوان نمونه ذکر می‌نماییم.

درباره آیه: ﴿لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَ عَنْكَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵] اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

۱- کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۸، البرهان ۳/۳۳۶، مرآة الانوار، ص ۹۹.

۲- أصول الکافی ۱/۲۹۴، البرهان ۲/۴۰، مرآة الانوار، ص ۱۹۲.

(در تأویل آن) گفته‌اند: اگر در خصوص امامت علی و ولایت غیر او شرک ورزی اعمال تباه خواهد بود^(۱).

صاحب (مرآة الانوار) گوید: بنابراین تمام مخالفین شیعه مشرک بحساب می‌آیند او در ادامه می‌گوید: اخبار و روایات متعددی در تأویل شرک ورزیدن به خدا و شرک در عبادت؛ به شرک در امامت و ولایت آمده است^(۲). لذا اصحاب رسول خدا ﷺ را بخاطر بیعت با سه خلیفه‌راشد قبل از علی مرتد می‌پندارند.

همچنین آنان (کفر) را هم (بابت طبع جاهلانه خود) به کفر ورزیدن به ولایت و امامت علی ﷺ تأویل نموده‌اند، کلینی از ابو عبدالله روایت می‌کند که آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...﴾ [النساء: ۱۳۷] ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ...﴾ [آل عمران: ۹۰]

در مورد فلان و فلان و فلان (ابوبکر و عمر و عثمان) نازل شده^(۳) یعنی آن‌ها در بدایت ایمان آوردند، سپس هنگام عرضه ولایت علی کافر شدند، سپس بسبب بیعت با علی مجدداً صاحب ایمان شدند، و پس از وفات رسول خدا ﷺ دیگر ایمانی برایشان باقی نماند^(۴).

شما می‌بینید کلمه کفر را که در قرآن آمده به افضل الناس بعد از پیامبران (ابوبکر صدیق ﷺ) تأویل می‌نمایند! دیگر پرس که درباره عموم اهل سنت و جماعت چه

۱- تفسیر القمی ۲/۲۵۱، البرهان ۴/۸۳، تفسیر فرات، ص ۱۳۳، الصافی ۴/۳۲۸.

۲- ابوالحسن الشریف / مرآة الانوار. ص ۲۰۲.

۳- نکته قابل توجه این که آنها دو ایه را با هم جمع کرده‌اند بطوری که بصورت یک ایه جلوه کند، و این نشان‌گر این نکته است که اسطوره پردازان تشیع انسان‌های زندیق و جاهل بوده‌اند. ولی ما در این ترجمه هر دو قسمت آیه را بصورت جدا نوشتیم تا تحریف ظاهری صورت نگیرد، و در فصل امامت بیشتر توضیح داده می‌شود.

۴- اصول کافی ۱/۴۲۰، تفسیر القمی ۱/۱۵۹، تفسیر العیاشی ۱/۲۷۶، البرهان ۱/۴۲۱، الصافی ۱/۵۱۱، بحار الانوار ۲۳/۳۷۵، مرآة الانوار. ص. ۲۸۹.

می گویند. یکی از سران شیعه به علت اختصاص کفر به آن خلیفه راشد اشاره کرده و گفته: «در برخی از روایات واژه کفر به رؤسای مخالفین، خصوصاً آن سه (خلیفه راشد) به خاطر مبالغه آن‌ها در کفر و عناد»^(۱).

رده، (که معنایش معروف است) نزد شیعه به برگشتن از بیعت علی معنی می‌شود. در اصول کافی و غیره در رابطه با این آیه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ...﴾ [محمد: ۲۵]

«کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود برمی‌گردند....»

(به ادعای خودشان) از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که گفته: درباره فلان، فلان فلان (سه خلیفه قبل از علی) نازل شده که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرتد گشتند.^(۲) ضلال و ضلالت نزد تشیع یعنی عدم معرفت و شناخت امام، و در مورد فرموده‌ی خداوند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشَرُّونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ

﴿النساء: ۴۴﴾

«مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب (های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت)، ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟»

گفته‌اند: «یعنی در رابطه با امیر المؤمنین گمراه شده»^(۳)

آخر سوره فاتحه: ﴿...صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ



۱- مرآة الأنوار: ص ۱۸۷.

۲- اصول کافی ۴۲۰/۱، تفسیر القمی ۳۰۸/۲، البرهان ۱۸۶/۴، الصافی ۲۸/۵، بحارالانوار ۳۷۵/۲۳.

۳- تفسیر القمی ۱۳۹/۱.

و در مورد این آیه هم گفته‌اند: (ضالین) یعنی کسانی که امام را نمی‌شناسند.^(۱)

تفسیر کلمات (شرک)، (رده)، (کفر) و (ضلال) به ترک بیعت اثنی عشریه علاوه بر این که هیچ‌گونه سند نقلی و عقلی و شرعی و لغوی ندارد، نتیجه و حاصلش این است که انسان مؤمن کفر و کافران را بر سایر مسلمانان غیر شیعه تفضیل و برتری دهد- که هدف اصلی آن‌ها همین است- (زیرا از دیدگاه شیعه رأس کفر ترک ولایت است)، و تاریخ رفتار و برخورد شیعه مسلمانان این را تأیید و تصدیق می‌کند. همچنین مسأله‌ی کفر و شرک نزد آن‌ها ساده است، که در واقع این بمعنب انهدام اسلام و محاربه و دشمنی با رسالت محمد بن عبدالله است، کسی که خداوند وی را برای براندازی شرک و کفر و ضلالت، و پایه‌گذاری بنای توحید و شریعت اسلام مبعوث داشت.

گناهان کبیره و سایر محرمات را به دشمنان ائمه اثنی عشری تأویل و تفسیر می‌کنند و ادعا می‌کنند که ابوعبدالله گفته: «تأویل فحشاء و منکر و تجاوز و خمر و میسر و أنصاب و ازلام و اصنام و طاغوت و مردار و خون و گوشت و خوک در کتاب خدا (قرآن) دشمنان ما هستند»^(۲). قبلاً هم اشاره کردیم که محرمات را به اعداء ائمه خود تأویل می‌نمایند، و ده‌ها حدیث جعلی را برایش ذکر کرده‌اند.

در برخی منابع معتبر آنان چیزهایی به چشم می‌خورد که پرده از روی جعل کننده این اسطوره برمی‌دارد و بیان می‌کند که اساس تأویل فرائض به ائمه، و محرمات به مخالفان ایشان کسی به نام ابوالخطاب است که در واقع ائمه از وی بیزاری جسته و او را لعن و نفرین نموده‌اند. در کتاب رجال کشی ذکر شده که ابوعبدالله برای ابوالخطاب نامه‌ای نوشت و گفت به من خبر رسیده که تو ادعا می‌کنی که زنا، خمر، صلاه و صیام هر کدام اسم یک شخص؛ اما چنین نیست و تو اشتباه می‌کنی...^(۳).

۱- تفسیر القمی ۲۹/۱.

۲- بحارالانوار ۳۰۳/۲۴.

۳- رجال الکشی. ص. ۲۹۱، بحارالانوار ۲۹۹/۲۴.

کتاب‌های مربوط به فرقه‌ها از برخی شیعیان افراطی نقل می‌کنند که همه محرمات نام مردانی هستند که خداوند به ما دستور داده با آنان دشمنی ورزیم، و فرایض و واجبات هم نام رجال و مردانی هستند که به ما دستور ولایت ایشان داده شده است^(۱).

شهرستانی می‌گوید: «مقصود شیعه از حمل کردن نام فرایض و محرمات بر نام رجال این است که هر کدام از آن‌ها موفق به شناخت آن مرد شد؛ تکلیف از ساقط شده و خطاب از او برداشته می‌گردد»^(۲).

در واقع؛ مجموع این روایات را (که در میان همه فرقه‌ها بودند) شیعه اثنی‌عشریه به ارث گرفتند و زنده کردند، و کسانی که بخش عظیم آن گناه را به عهده گرفتند نشر و گسترش دادند صاحبان تفاسیر؛ کلینی، عیاشی، کاشانی، مجلسی و غیره از آخوندهای دربار دولت صفوی بودند که ک اسطوره‌های شیعیان افراطی را زنده کرده و بعنوان سخنان و روایت ائمه آن‌ها را داخل معتقدات شیعه نمودند.

اگر بخواهیم همه این تأویلاتشان را ذکر نماییم چند جلد کتاب می‌طلبد، چون در موضوعات مختلف عقاید شاذ و منحصر به فرد خود را دارند؛ مانند رجعت، غیبت، تقیه و غیره که در محل مناسب به هر کدام اشاره خواهیم کرد، ولی تنها به نمونه‌های نسبتاً کوتاه بسنده خواهیم کرد، چون آنان در مسائل تقیه، غیبت.

قبل از این‌که پرونده این بحث را ببندیم و قلم از روی آن برداریم ذکر چند ملاحظه را لازم می‌دانم:

۱- قبلاً بحث کردیم که شیعه معتقد اکثریت قرآن درباره آنان و مخالفانشان نازل شده، و چندین اُمثله قرآنی را که شیعه تحریف نموده بودند و بزرگانشان صدها حدیث و روایت را برای اثباتش نقل کرده‌اند به نمایش گذاشتیم، در صورتی که نصوص دیگری را خواهیم دید که همه این روایات را نقض و باطل محرز می‌نماید.

۱- الملل والنحل ۱/۱۷۹.

۲- الملل والنحل: ۱/۱۷۹.

مثلاً از ابو عبدالله جعفر صادق روایت می‌کنند: «اگر قرآن طور که نازل شد خوانده شود؛ مسلمانان نام همه ما را در آن می‌یافتند»^(۱)

این اعتراف است به این که در قرآن نامی از ائمه برده نشده، و نیز جعفر همه ما (اهل سنت) را مسلمان نامیده، مثل اینکه خانه هایشان را با دست خود خراب می‌کنند، و یا شاید راز نکته در این باشد که روایت‌پردازان اسطوره سرا بیشتر اهتمامشان متوجه تحریف قرآن بوده — که بعداً ذکر خواهد شد — و فراموش کرده‌اند که قبلاً چه گفته‌اند که با مرویات سابق در اختلاف و تناقض است، و تناقض‌گویی عقوبت خداست برای کسانی که بدعت و تحریف در دین بوجود آورد، همان‌گونه که از این آیه برمی‌آید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾
(نساء: ۸۲)

«آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند! و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.»

پس این برهان قاطع است بر این که روایاتشان از جانب حق نیست، همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کردیم به روایتی که قرآن را به چهار دسته تقسیم کرده بودند و در هیچ کدام از آن‌ها یادی از ائمه شیعه نشده بود.

در رجال کشی نص مهمی بیان شده که کل و ساخت و سازهای روایت و اسطوره باقی ایشان را تخریب و منهدم می‌نماید، و خط بطلان را بر تمام تفاسیر باطنیه کشیده است. روایت کرده‌اند که از امام جعفر صادق در رابطه با این تأویلات باطنیه که زنادقه ادعا می‌کنند سؤال شد مبنی بر این که از شما نقل شده که (خمر و میسر و انصاب و ازلام) نام رجال و مردان هستند؟ ایشان گفت: «خداوند مردم را به کلماتی مورد خطاب قرار نمی‌دهد که توان فهم و درک آن را نداشته باشند»^(۲) یعنی محال است آنان را به شیوه‌ای خطاب کند که هیچ راهی برای درک و فهمش نداشته باشند و به معنای واقعی آن رهنمود

۱- الصافی ۱/۴۱، بحارالانوار ۵۵/۹۲، تفسیر عیاشی ۱/۱۳، اللوامع النورانیة، ص ۵۴۷.

۲- رجال کشی: ص ۲۹۱.

نگردد، زیرا چنین امری خلاف حکمت خداوند و هدف انزال قرآن است که هدایت مردم و دعوت به بندگی خداست، و خداوند پاک و منزّه است از این که بندگان را به تدبّر در قرآن فرمان دهد ولی قرآن برایشان قابل فهم و تدبّر نباشد، و خداوند ﷻ بسی مقدّس است از این که مردم را با الغاز و طلاسّم مورد خطاب قرار دهد. این گفته‌ای ابو عبدالله در معتبرترین کتب و مراجع شیعه ثبت شده که تمام تحریفات و تأویلات باطنی و الحاد در کتاب الله و آیاتش را در هم شکسته که از سوی شیعه ساخته و پرداخته شده.

همچنین نصوص شیعه با همان مسأله در تناقض است، که آن را نقد داخلی نصوص می‌گویند، در غیر این صورت کسی که بر اساس معیار لغت و زبان عربی در قرآن تأمل کند، چرا که قرآن با زبان عربی روشن نازل شده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲] «ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید.»

هر کس به مقتضای زبان عربی در قرآن تأمل کند؛ ذکر از مدعاهای ایشان را در آن نخواهد یافت، و برای اثبات باطل بودنشان تنها عرضه‌ی روایات خودشان کافی است، چون در بردارنده‌ی چیزهایی هستند هیکل بنای جعل‌کاری ایشان را از ریشه در می‌آورد.

واقعا هیچ کس تصدیق می‌کند که بتنهایی علی ﷺ (۱۱۵۴) نام در قرآن داشته باشد؟! و آیا کسی می‌پذیرد که زنبور عسل و مگس در قرآن بمعنی علی ابن ابی طالب ﷺ باشند؟ چه مؤمنی قبول دارد منظور از روز آخرت در قرآن رجعت ائمه اثنی عشر به این دنیا باشد! دطونه با کسی بحث و مجادله می‌کنی که مدعی است آیات ایمان و مؤمنین مربوط به ائمه، و آیات کفر و کافران مربوط به اصحاب بزرگوار باشد؟! روزیکه پیامبران ﷺ هم از محاسبات و تبعات آن درهراس بودند، و چه کسی هم که زره ای ایمان داشته باشد می‌پذیرد آیات مربوط به کفر یعنی اصحاب رسول الله ﷺ و آیات مربوط به ایمان یعنی امامان شیعه.

به اعتقاد بنده سقوط شیعه به این سطح از پستی و فرومایگی (یاوه‌گویی و هذیان) از جمله معجزات دین اسلام حق بحساب می‌آید، چون خداوند مدعیان دروغین نبوت و وحی و بدعت گزاران در دین اسلام را در حضور عامه رسوا می‌کند، و به خدا سوگند ادعای این همه مقوله‌ی بی‌سر و پا که با عقل و نقل و لغت عربی و دین اسلام سازگاری ندارد؛ بزرگ‌ترین رسوایی و کشف عورت شیعه است؛ که با آن خداوند متعال ننگ و عارشان را کشف و برملا ساخته است.

انتشارات‌های قم و نجف و تهران و بمبئی آرشیوی از میراث انبوه کتاب‌های شیعه که شیعه را به عنوان یک دین مستقل و دور از دین اسلام به ما معرفی می‌کند، و هرطر مانند امروز کشف این اسرار برای مسلمانان مهیا نبوده‌است، این دین بی‌ارتباط با اسلام را مجلسی و کلینی و امثال آن‌ها پایه ریزی و جعل و ساخته و پرداخته نموده‌اند که در واقع ستون‌های مذهب شیعه صفوی محسوب می‌شوند، و در ادامه بحث مسائل مختلفی کشف می‌شود که قبلاً شناخته نشده‌اند، و با اطلاع از آن‌ها عظمت دین اسلام و راز بقا و جاودانگی آن بیش از پیش نمایان می‌گردد، زیرا مشهور است «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِضِدَادِهَا» (هر چیزی با ضد خودش شناخته می‌شود)، انسان تا طعم تلخی را نچشد؛ از شیرینی لذت نمی‌برد.

یقیناً این تأویلات باطنی قرآن که در کتب شیعه اثنی‌عشریه موجود است برای بسیاری از پژوهشگران و محققین که در رابطه با این فرقه می‌نویسند، و حتی برای بخش عمده خود شیعه مخفی مانده است، برای اثبات این مطلب همین قدر کافی است که ببینی کسانی در مورد اثنی‌عشریه نوشته‌اند که آن‌ها کاملاً از اعتقاد باطنی‌گری دور هستند، یا آن بینش را فقط مربوط به طائفه اسماعلیه از شیعه می‌دانند، چون اسماعلیه تا حدی اهل غلو و افراطند که می‌گویند ائمه اگر چه مانند سایر مردم می‌خورند و می‌خوابند و می‌میرند؛ لیکن آنان دست خدا، وجه خدا، و جنب خداوند عَلَّاهُ هستند!^(۱)

۱- مصطفی الشکعه / اسلام بلا مذاهب. ص. ۲۴۷—۲۴۸.

ملاحظه می‌شود که این درست دیدگاه اثنی‌عشریه است، و برای اثبات و تأیید این غلو روایات متعددی دارند و مجلسی بابتی را به آن اختصاص داده است، همان‌گونه که قبلاً در مبحث ذکر تعدادی از باب‌های (بحار) گذشت.

راز این‌که این واقعیت تا کنون هم مخفی مانده این نکته است که کتاب‌های شیعه در این زمینه دو نوعند: بعضی از آن‌ها جهت تبلیغ شیعه‌گری با روش و اسلوب «تقیه» (=دروغ‌واقعی) نوشته شده است. ظرتقیه، که کمتر از این نوع روایات برخوردارند نوشته شده‌اند.

نوع دوم هشت کتاب معتبر و معتمد روایت شیعه به اضافه چهار کتاب رجال شناسی است که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، هر کس متوجه نوع اول از این کتابها باشد خیلی از امور بر وی پوشیده باقی می‌ماند، چون در این دسته از کتاب‌ها فقط اشاراتی وجود دارد که جز بزرگان شیعه یا کسی که اطلاع کافی از کتاب‌های معتمدشان داشته باشد؛ کسی دیگر آن‌ها را درک و فهم نمی‌کند.

و ملاحظه می‌کنید که هیچ‌کدام از این تأویلات باطنی آراء و اجتهاد فقهی نیستند که برخی قابل پذیرش و برخی مردود باشند، یا در موردشان مجادله کرد، بلکه در موازین شیعه نصوصی شرعی؛ و دارای اهمیتی در حدود وحی الهی یا احادیث نبوی هستند. و روایات زیادی دارند که مردم را به تسلیم شدن محض در برابر این اقوال و ادعاها فرا می‌خواند، و آنان را از رد هر گونه روایت وارده در کتاب‌هایشان برحذر می‌دارد، و این یعنی تسلیم بی‌چون و چرا و قفل زدن به عقل و منطق انسان و سلب اختیار فکر و اندیشه. و گفته‌اند: «گفتار ما موجب تنفر دل‌هاست، هر کس معرفت داشت برایش بیشتر بخواند، و هر کس انکار کرد و نپذیرفت رهایش کنید»^(۱).

و از سفیان سمط روایت کرده‌اند که گفته: به ابوعبدالله گفتم: فدایت شوم؛ شخصی از طرف شما نزد ما می‌آید که مشهور به دروغ گفتن است و ما هم سخنان او را ناپسند

می‌دانیم...؟ ابو عبدالله گفت: «اگر آن شخص به تو گفت که من به شب گفته ام روز و به روز گفته ام شب تکذیبش نکنید، زیرا با این کار مرا تکذیب کرده‌اید.^(۱)»

امثال این روایات زیاد دارند که دلالت دارد بر این که در کسانی در میان شیعه بوده‌اند که این گونه روایات را قبول نداشته، و آن‌ها را ناپسند و زشت تلقی کرده‌اند، ولی ملزم و مجبور به پذیرفتن و تبعیت کورکورانه از آن‌ها بوده‌اند، و حتی توقف کردن و عدم سرعت در پذیرش هر کدام از آن روایت‌ها؛ بدین صورت که بگویند چگونه و.....؟ بعنوان شریک قرار دادن برای خداوند عظیم الشأن محسوب است!^(۲)

و صاحب بحار الانوار هم اهتمام ویژه‌ای به این بحث داده و بابی را تحت عنوان «احادیث ائمه علیهم السلام سخت و سنگین هستند و چندین صورت مختلف دارند و تدبیر در آن‌ها فضیلت است، گذاشته و (۱۱۶) حدیث را برایش ذکر کرده است.^(۳)»

شاید نخستین کسی هم که پایه‌های این بحث را محکم نموده و بحث مستقلی را در این باره آغاز، و احادیث آنان را مشکل جلوه می‌دهد کلینی صاحب (الکافی) است و بابی را با همان عنوان همراه (۵) روایت به آن اختصاص داده است.^(۴) به احتمال زیاد این روش موجب فاش شدن این مقالات اسطوره‌ای گشته است، چون صدای آشکاری در کار نبوده که حق را اشکار و باطل را کشف و رسوا گرداند.

این اندیشه‌ی هوای نفس پرستی که از اتباع و پیروان می‌خواهد که اقوال و گفته‌های (افترا شده به نام) ائمه را حتی اگر مخالف عقل و نقل هم باشد شبیه موضع متصوفه است که شیوخ از مریدان خود می‌خواهند به بدون چون و چرا در برابر اوامر آن‌ها تسلیم باشند، تا جایی که گفته‌اند: «مرید باید در پیشگاه شیخ همانند مرده و جنازه زیر دست مرده‌شو باشد». این غرور و خودخواهی بود که فرعون را واداشته بود با ملت خود چنین

۱- بحار الانوار ۲/۲۱۱-۲۱۲، اللوامع النورانیة، ص ۵۴۹-۵۵۰.

۲- رجال الکشی، ص ۱۹۴.

۳- بحار الانوار ۲/۱۸۲- و دنباله‌اش.

۴- ۴۰۱/۱-۴۰۲.

با خودکامگی مستبدانه داشته باشد، همان‌گونه که خداوند عز و جل فرمود: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ﴾ [الزخرف: ۵۴] «فرعون (برای ادامه خودکامگی خود) قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بارآورد (و آنان را در سطح پایین از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند»^(۱).

۴- تفسیر قرآن نزد شیعه به دو صورت ظاهری باطنی است، هر دو صورت نزد ایشان معتبر است. ابوعبدالله به ادعای شیعه گفت: «قومی به ظاهر قرآن اکتفا کردند و کاری به باطنش نداشتند قرآن به آن‌ها نفع و سود نرساند، و قوم دیگری آمدند به باطنش ایمان آوردند و به ظاهر آن کافر بودند، آن‌ها هم از آن سودی نبردند، ایمان به ظاهر بدون باطن و به باطن بدون ظاهر ایمان نیست». لذا ملاحظه می‌شود که برخی تفاسیر شیعه این تأویل و آن تأویل را ذکر نمی‌کنند، بلکه تنها با تکیه بر لغت عربی؛ یا آنچه از سلف نقل شده؛ و بدون ذکر تأویلات باطنی تفسیر می‌کند، ولی این بدین معنی نیست که آن‌ها مخالف تأویل باطنی هستند، چون می‌گویند: قرآن معنی ظاهری و باطنی دارد، برخی فقط معنی ظاهری را بیان می‌کنند، برخی دیگر معنی باطنی را ذکر می‌کنند، یا هر دو را می‌آورند، چون روایاتشان هم به همان اسلوب وارد شده، مانند روایتی که صاحب الکافی در مورد این آیه: ﴿ثُمَّ لَيَقَضُنَّ تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ...﴾ [الحج: ۲۹] «سپس باید آلودگی خود را بزدايند و به نذرهای خود وفا کنید.» گفت:... از عبدالله بن سنان از ذریح المحاربی نقل نموده که به ابو عبدالله گفته: ای ابو عبدالله خدا در قرآن به ما دستوری داده دوست دارم آن را انجام دهم، ابوعبدالله گفت: این امر کدام است؟ عرض کردم این آیه قرآن است ﴿ثُمَّ لَيَقَضُنَّ تَفَثَهُمْ﴾.

در جواب گفت: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) یعنی ملاقات امام... ﴿وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ﴾ انجام آن مناسک حج می باشد.

همچنین عبدالله بن سنان گوید: خدمت ابوعبدالله رفتیم و گفتم فدایت شوم درباره‌ی این آیه چه می فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾. گفت یعنی کوتاه نمودن سبیل و ناخن گرفتن و چیزهای مشابه آنها، گفت ولی ذریح المحاربی به نقل از شما تفسیر دیگری بیان کرده که تو گفته ای ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ یعنی ملاقات امام ﴿وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ﴾ دیگر مناسک حج می باشد، ابوعبدالله گفت، هم تو وهم ذریح راست می گوید، زیرا قرآن هم معنی ظاهری و هم معنی باطنی و هم احتمال هر دو تفسیر را دارد^(۱).

مطلبی را که صاحب (الکافی) و صاحب (من لا یحضره الفقیه) به آن تصریح کرده اند که قرآن معانی ظاهری و باطنی دارد و معنی ظاهری برای مردم بیان می شود، ولی معنی باطنی را جز برای افراد خاصی که قدرت تحمل آن را دارند امثال ذریح و غیره بیان نمی کنند، وقتی که ائمه نسبت به آن علم باطنی قرآن بخل ورزیدند و از نشر آن ابا داشتند؛ چرا اثنی عشریه با روش ائمه خود مخالفت می ورزند و برای همه فاش می کنند؟! آنچه گفته شد برگرفته از اقوال این قوم بود...، شاید کسانی بگویند: چرا ممکن نیست آن تأویلات باطنی که شیعه ادعا می کنند موافق ظاهر و نص صریح و سیاق و روند قرآن و زبان عربی و آثار سلف و پیشینیان صالح نیست؟

زیرا مسائل مورد اتفاق بین مسلمانان با اقوال و آراء کسانی چون امام باقر و جعفر صادق و امثال اوز او علمایان علم و ی‌بین و لغت موافق بوده است، و آنها در عصر طلایی اسلام زیسته اند، ولی تفاسیر تأویلی هیچ مستند و اصلی از عقل و نقل لغت ندارد، بلکه ساخته و پرداخته افراد ملحد و زندیق و دین ستیزی بوده که در صدد بوده هر چه در

۱- کلینی/ فروع الکافی: ۵۴۹/۴، و ابن بابویه/ من لا یحضره الفقیه: ۲۹۰/۲-۲۹۱، معانی الأخبار: ص ۳۴۰، عیون أخبار الرضا: ص ۳۶۶، کاشانی/ تفسیر صافی: ۳۷۶/۳، حویزی/ تفسیر نور الثقلین: ۴۹۲/۲، بحرانی/ البرهان: ۸۸/۳-۸۹، مجلسی/ بحار الأنوار: ۸۴-۸۳/۹۲، حر العاملی/ وسائل الشیعه: ۲۵۳/۱۰، موسوی/ مفتاح الکتب الأبعه: ۲۲۸/۵-۲۲۹.

توان دارد علیه اسلام و مسلمین و اهل بیت بزرگوار ستیز و دشمنی کند، خصوصاً که آن تأویلات باطنی همه پنهانی و مخفیانه و در تاریکی ساخته و پرداخته شده‌اند، و جز معدود افرادی که در آخر روایت به آن‌ها اشاره شده آن را روایت نکرده‌اند، و ممکن نیست تفسیر قرآن علمی سرّی باشد که جز برای افراد ویژه‌ای قابل درک و هضم نباشد! خداوند کتابش را برای عموم مردم فرستاده نه برای قشر خاص یا گروه مشخصی، ولی ائمه اهل بیت در عصر زیستند که معروف به عصر طلایی است، همان زمانی که عزّت و شوکت اسلام در اوج خود قرار داشت! آیا در عصر شوکت و قدرت اسلام قرآن را مخفیانه و سری تفسیر می‌کنند ولی در این زمان علنی می‌شود؟

علاوه بر این‌ها؛ ائمه اهل بیت از شجاع‌تر از آن بودند از بیان حق و حقیقت خود داری نمایند، بلکه در کمال شجاعت و مردانگی شریعت را تبیین می‌کردند.

۵- تأویلات باطنی شیعه همه از نوع الحاد و انکار قرآن و آیات خدا هستند، و خداوند عزّوجلّ فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا تَحْفَوْنَ عَلَيْنَا...﴾ [فصلت: ۴۰] «کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود».

ابن عباس رضی الله عنه فرموده: (الحاد در آیات خدا) یعنی کلام را در غیر جای خود بکاربری^(۱). آن هم با انحراف در تفسیر و تأویلات منحرف صورت می‌گیرد^(۲).

شیخ سیوطی گوید: «این آیه رد است علیه کسانی که بدون دلالت جوهره الفاظ، قرآن را تفسیر می‌کنند، مانند اهل اعتقاد حلول (صوفیه) و ملحدین اسلام‌ستیز»^(۳).

۱- تفسیر طبری ۱۲۳/۲۴، فتح القدیر ۵۲۰/۴.

۲- قاسمی / محاسن التأویل: ۲۱۱/۱۴، الألوسی / روح المعانی: ۱۲۶/۲۴.

۳- إکلیل. ص ۲۵۴، حاشیه جامع البیان.

و آنان که این گونه قرآن را تفسیر می‌کنند؛ هر چند خود را در لباس مسلمانی پیچند و با باطل خود را استتار کنند؛ ملحد هستند و نمی‌توانند کفرشان را مخفی نگهدارند همچنان که می‌فرماید: ﴿لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾^(۱)

۶- بزرگان شیعه این تأویلات و تحریفات را به ائمه اهل بیت منتسب کرده‌اند تا از یک سو مورد قبول عموم مردم باشد؛ و از سوی دیگر چون آن تأویلات نا معقول و غیر عاقلانه بودند.

جابر جعفی از جعفر صادق روایت نموده است که گفته ای جابر قرآن هم بطن دارد هم ظهر، وفهم وشعور مردم از درک آن قاصر است، این روایت بنظر خودشان بهترین گزینه در این زمینه می باشد ولی با هیچ کدام از معیارهای قرآنی موافقت ندارد.

منهج اکثریت تفاسیر شیعه همین تأویلات باطنی از قرآن است، که بدایت آن به ابی الخطاب و جابر جعفی ومغیره بن سعید و دیگر افراطیان شیعه برمی گردد. و چنین به نظر می‌رسد که از قرن پنجم به بعد در صدد برآمدند که از آن نگرش افراطی و اغراق‌گویی فاصله بگیرند، آن‌جا که شیخ طوسی از بزرگان شیعه متوفای سال (۴۶۰هـ) تفسیری بر قرآن نوشت و از اقوال علماء اهل سنت و منابعشان استفاده کرده است، و کوشیده از غلو و زیاده روی‌های کتاب‌هایی مانند البرهان، الصافی، الکافی و غیره خلاص شوند یا از غلو آن‌ها بکاهد و هرچند گاه‌گاهی به دفاع از معتقدات و مبانی فرقه‌ی خود پرداخته، اما به اندازه (قمی) و کسانی که تحت تأثیر او هستند سقوط نکرده.

و به تبعیت از او فضل بن حسن طبرسی مجمع البیان را نوشته که او هم زیاد با اقوال شیعیان افراطی فاصله ندارد، شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته: «هم طوسی و هم کسانی که از وی در تألیف تفسیر پیروی نموده‌اند از تفاسیر اهل سنت استفاده کرده‌اند و جز این حاوی علم قابل استفاده نیستند»^(۲).

۱- محمد شاه کشمیری/ إكفار الملحدين: ص ۲.

۲- منهاج السنه. ص ۲۴۶/۳.

اما یکی از بزرگان و مراجع شیعیان زمان خود؛ و محدث و آگاه به علم رجال و صاحب آخرین مجموعه‌ی حدیث شیعه و استاد بسیاری از علمای بزرگ ایشان امثال محمد حسین آل کاشف الغطاء و آغا بزرگ تهرانی؛ نوری طبرسی به رازی نهفته اشاره می‌کند که تاکنون برما پوشیده بوده، او می‌گوید کتاب «التبیان» علامه طوسی بر اساس تقیه و مدارا با خصوم نوشته شده، و این هم نص آقای طبرسی.

«سپس بر هیچ محقق مخفی نماند که أسلوب شیخ طوسی در نوشتن کتاب التبیان نهایت مدارا و مماشات با مخالفین است. زیرا می‌بینی که در تفسیر آیات به اقوال حسن بصری، قتاده، ضحاک، سدی، ابن جریر، جبایی، زجاج، ابن زید و امثال ایشان اکتفاء نموده و از هیچ مفسر امامیه و یا ائمه اثنی عشری نقل قول نکرده؛ مگر بعضی مواقع که با آراء مخالفین همخوانی داشته باشد، و حتی از مفسرین اهل سنت استفاده نموده و به مدح و ستایش مذهبشان پرداخته، و آنان را در ردیف اول مفسران قرآن قرار داده، در صورتی که آن را بر اساس تقیه و مدارا ننوشته بود از جمله عجایب بحساب می‌آمد.

یکی دیگر از دلایل که نشان می‌دهد تفسیر (التبیان) با روش «تقیه» به رشته‌ی تحریر در آمده سخن علی بن طاوس در سعد السعود است که می‌گوید: «ما چیزی را ذکر می‌کنیم که جدم ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب «التبیان» بیان کریه و تقیه کردن او را وادار کوتاه کردن بحث کرده مانند تفضیل و برتری آیات مکی بر آیات مدنی و اختلاف در مورد اوقات نزول آیات..... (او به همین صورت بحث را ناتمام گذاشته). سپس نوری طبرسی در تعقیب قول علی بن طاوس می‌گوید: او (علی بن طاوس) بیش از هر کسی به مقصود و مراد خود آگاه است که بر هر کس که با مقام و جایگاه او اطلاع داشته باشد مخفی نیست، به آن بیندیش^(۱).

با این توضیحات معلوم شد که «تبیان» علامه طوسی بر أسلوب تقیه نوشته شده - همان‌گونه که رأی مرجع معاصر شیعه بر این است - یا این که نگارش تفسیر «تبیان»

۱- فصل الخطاب. ص ۳۵، وورقه ۱۱۷ از نسخه خطی.

توسط طوسی نتیجه قناعت عقلی او بوده به این که شیعه بسیار سقوط کرده‌اند و چیزی را تفسیر نامیده‌اند که نشانه‌ی عقب‌افتادگی آن‌ها است، همچنین بر اثر اختلاط با اهل سنت در بغداد تحت تأثیر قرار گرفت و گرایش اعتدال و میانه‌روی در او بوجود آمده بود.... معنی آن این است که شیعیان امروز - که طبرسی از جمله آن‌ها است و کتاب (مستدرک الوسائل) او را بعنوان مرجع حدیث قبول دارند، و این دلیل است بر جایگاه والای او در نگاه شیعه - از لحاظ غلو و افراط از همه شدیدتر هستند، بنابراین تفسیر طوسی و کسانی را که هم‌طبع او هستند را بعنوان الفت برای خصوم به حساب می‌آورند که ملتزم به روح تقیه است و به روش برخورد شیعه با غیر شیعه بشارت دهد.

شاید خواننده در خلال این رأی مرجع شیعه در رابطه با کتاب (التبیان) به درک این نکته نائل شده که «تقیه» سهم بسزایی در پی‌ریزی غلو و افراط آن فرقه داشته است، که هر صدای عاقلانه و رأی معتدل را با حمل بر تقیه خفه می‌کنند به بهانه این که - به ادعای آن‌ها - موافق رأی اهل سنت است، بنابراین فرقه‌ی اثنی عشریه درون دایره بسته باقی ماندند و هرگاه نسیم اصلاح و باد تغییر و دگرگونی وزیدن می‌گرفت به قلعه‌ی تقیه پناه می‌بردند - همان‌گونه که بعداً در بحث تقیه خواهد آمد -.

لازم به یادآوری است که آنچه در مورد کتاب طوسی گفتیم کاملاً با مجمع البیان طبرسی منطبق است، چون او اه رویه‌ی طوسی را در تفسیرش پیروی کرده است همان‌گونه که در مقدمه تفسیرش به این موضوع اشاره کرده است، آن‌جا که می‌گوید: «...مگر آنچه شیخ عالیقدر سعید ابوجعفر محمد بن حسن طوسی - قدس الله روحه - از کتاب تبیان جمع‌آوری کرده است، قطعاً آن کتاب که از آن اقتباس کرده نور حق و روشنی صدق از آن می‌درخشد... او رهبر و مقتدایی که از نور آن برمی‌گیرم و آثارش را می‌پیمایم»^(۱).

مبحث سوم: آیا شیعه به نقص یا تغییر قرآن معتقدند؟

وارد شدن به بحث:

به سه علت این بحث را با کلمه استفهام شروع نمودیم:
 اول: به خاطر اظهار بیزارى و براءت صریح بعضی از بزرگان تشیع مانند شریف مرتضی، و ابن بابویه قمی و غیره از این مقوله.
 دوّم: اجماع مسلمانان بر این است که قرآن از جانب خداوند ﷻ حفظ و نگهداری می‌گردد:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾
 [فصلت: ۴۲]

«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه قرآن نمی‌گردد. (نه غلط و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامن بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است.»

هرکس بگوید در قرآن نقص و تحریف وجود دارد از اهل قبله محسوب نمی‌گردد؛ و سهمی در اسلام ندارد، لذا مقتضای عدالت در این است که در تحقیق و پژوهش این مسأله نهایت احتیاط را در نظر داشته باشیم، و در گفتارمان عادل باشیم و جز بعد از تحقیق و بررسی هیچ فرقه‌ای را با این مقاله متهم نکنیم.

سوّم: بعضی از متفکرین عموم شیعه را به چنین عقائدی کفری متهم می‌کنند، اما به نظر ما متهم کردن تمام فرقه‌های تشیع؛ مثلاً متقدمین آنان صحیح نیست^(۱). مثلاً هرگز

۱- إحسان الهی ظهیر: در تعلیقی بر نوشته های صاحب فصل الخطاب گفته از متقدمین شیعه جز این چهار نفر یعنی ابن بابویه قمی، شریف مرتضی، و طبرسی و طوسی کسی از اندیشه‌ی تحریف قرآن مبراء نبوده‌اند و احسان الهی می‌گوید: حاصل سخن این که متقدمین و متاخرین شیعه از این که قرآن تحریف و تغیر و تبدیل در آن صورت گرفته متفق القول هستند الشیعه والسنة. ص ۱۲۲، نشر دارالانصار ولی حقیقت این است که پدیده قول به تحریف قرآن نزد شیعه در این اواخر پدید آمده و شیعه های اولی هرگز چنین عقائد گمراهانه نداشته‌اند و افزون بر آن بایستی پذیرفت که آنان هم گروههای مختلف الافکار دارند و گروه‌هایی دارند که به هیچ وجه بر این اباطیل نیستند.

جماعت زیدیه بر این عقائد نبوده‌اند، پس نسبت دادن این مقوله به عموم شیعه در این قضیه جایز نیست.

واقعاً محقق مسلمان از خواندن این کلمات سیاه و شوم و از شنیدن کلام چنین افراد حقیر رنج می‌برد که نسبت به کلام خداوند عز و جل تجاوز می‌کنند، و ضمناً لازم است خواننده بداند که ما در اینجا در صدد رد و یا دفاع از آن‌ها نیستیم. ادعای انسان‌ها ی خیره‌سر و کینه‌توز و حقیر به مقام باشکوه و عظیم الشان قرآن نمی‌رسد و نمی‌توانند! مگر کف دست انسان می‌تواند مانع نور و تابش خورشید و ماه باشد؟ سپس ادعاهای کاذب برای افراد کینه‌توز و ستیزه‌جو عادی به نظر می‌رسد؛ و بر ما هم لازم نیست هر سخنی را دنبال نماییم تا برای رد و باطل کردن آن تلاش کنیم:

(لو أن كل كلب عوى ألقمته حجراً لكان كل مثقال بدینار)

اگر هر سگی عوعو کرد تو سنگی در دهانش بیندازی قیمت هر ذره سنگ به دیناری گیر نمی‌آید

علاوه بر آن اهمال و نادیده گرفتن اقوال دروغ و باطل برای فنا و نابود کردنش بیشتر مؤثر است، مای‌امی که آن مقوله در میان مردم منتشر و مورد استقبال مردم قرار نگیرد و در میان کتاب‌ها نوشته نشود، در این صورت واجب است باطل بودنش را کشف و برملا کنیم.

همچنین می‌گوییم: بررسی و تحقیق این مسأله به منظور رد و نقض آن نیست، بلکه جهت بیان این نکته است که آیا شیعه معتقد به نقص و تحریف قرآن هستند یا خیر؟ و در صورتی که ثابت شود آن‌ها اهل چنین مقوله‌ای هستند بزرگترین افتضاح و رسوایی برای صاحبان این افکار را اثبات می‌نماید، و پایه‌های شیعه را از اساس درمی‌آورد، و کیان وجود شیعه به تزلزل درمی‌آید، و هیچ گفته‌ای برای گفتن و شنیدن ندارند... کیست که قرآن را مورد اتهام قرار دهد ولی مسلمان از گفتار و قضاوت او راضی باشد! ^(۱).

۱- و لذا امام ابن حزم: وقتی که با نصرانی‌ها مجادله کرده و پاسخ به ادعای ایشان مبنی بر این که شیعه می‌گویند قرآن تحریف شده... گفت: آنان شیعه آنها مسلمان نیستند، بلکه فرقه‌ای هستند که علیه

ما این تحقیق را به منظور تحقیق و بررسی صحت نسبت این مقوله به شیعه می‌نویسیم، زیرا کسی که نسبت به قرآن طعن و انتقاد داشته باشد، یا بخواهد قداست آن را زیر سؤال ببرد؛ از اسلام دور شده هر چند خود را بدان منتسب بدارد، و در عین حال بر مسلمانان واجب است ماهیت چنین فردی کشف و روشن گردد تا امت اسلام دشمنی او را بدانند، زیرا چنین کسی با اصل و اساس اسلام سرستیز و دشمنی دارد.

علامه ابو بکر باقلانی در این مورد می‌گوید: لازم نیست علیه کسانی نوشت که چنین افکاری دارند جواب رد نوشت؛ زیرا قرآن در برخورداری از وسایل حفظ و اسباب ضبط و نگهداری بحدی غنی است که محال است نقص و تغییر و تحریف بدان راه یابد؛ و این مصداق این آیه است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَحُنَّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)»^(۱).
مسأله‌ی ادعای تحریف و نقص قرآن که در محیط شیعه سربرآورد (و بعداً به بررسی موافقت یا مخالفت شیعه با این مقوله می‌پردازیم) و این اندیشه درون خود حاوی اسباب و عوامل فنا و نابودی؛ و برهان دروغ و باطل بودن آن ادعا است، و پردازنده‌ی این اندیشه برای اثبات و استوار ساختن آن راه به جایی نبرد، بنابراین کارش به صورت مفتضح و به طریقه‌ی مکشوف نمایان گشت، و خود به خود نقض و باطل گشت، و اساس آن فقط بر این ادعا استوار است که قرآن ناقص و تغییر یافته است... و قرآن اصلی پیش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و بعد از ایشان یازده امام دیگر شیعه آن را به ارث برده‌اند و هم اکنون نزد مهدی منتظر نگهداری می‌شود.

اسلام بوجود آمده اند و ابتدای پیدایش آن‌ها به ۲۵ سال از وفات صلی الله علیه و آله برمی‌گردد. نگاه: ه، الفصل

آنان این دعوی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داده‌اند، ولی توجه ندارند که علی هم در زمان خلافت خود و هم قبل از آن؛ در همه کارهای عبادی و سیاسی با این قرآن موجود میان مسلمانان حکم می‌کرد، و اگر اگر ادعای آن‌ها صحیح بود با توجه به شجاعت و حق‌مداری علی علیه السلام حتماً در دوران خلافتش آن قرآن کامل را آشکار می‌کرد و در برابر این قرآن تحریف شده به ادعای شیعه - قرار می‌داد، و در دوران خلافت خود مسأله را جبران می‌کرد، زیرا کسی که انسان خائن را بر انجام خیانتش تأیید کنند در خیانت شریک است. در حالی که با معاویه برسر قضیه‌ای درگیر شد که نسبت به آن بسیار کم‌اهمیت‌تر بود، اگر آنان راست می‌گویند؛ پس چگونه علی علیه السلام در این راستا هیچ کاری نکرد.

جای تأمل است که اصحاب این بهتان و افترا هیچ‌کدامشان جز نعمت الله جزائری که عنوان محدث و محقق و بزرگ متأخرین علماء شیعه را یدک می‌کشد به این سؤال بزرگ پاسخ نداده‌اند که بنیان و پایه های تشیع را به لرزه در آورده است! همه شیعه در برابر سؤال فوق‌الذکر این جواب (غلط) این جواب جزایری را تکرار می‌کنند و چنین عذر می‌آورند: «.. آن‌ها علی علیه السلام را متهم می‌کنند که به حساب هدایت امت اسلام مجامله و تقیه کرده است، و لذا آن قرآن را که نزد خود نگه‌داشته بود بیرون نیاورد... سبحانه هذا بهتان عظیم!.

هم‌چنین شیعه وجود مصحف را به امام غائبشان مرتبط می‌سازند که اصلاً نه به دنیا آمده و وجود دارد - همان‌گونه که بعداً بیان خواهد شد - و امام غایب و قرآن غائب هر دو توهم و خیالی بیش نیستند.

کلمات افتراپی و جعل شده که ادعا می‌کنند (آیات افتاده) از مصحف است دورغ و بهتان ایشان را کشف و نمایان می‌کند، و بیشتر به مفتریات و دروغ‌های مسیلمه کذاب مشابَهت دارد.... از نظر بلاغت و دستور زبان عربی کم‌ترین تناسب و رابطه‌ای با عربی ندارند، سپس آن‌ها خودشان به عقب برگشتند و گفتند: این کلمات بعنوان کلماتی قرآنی اعتبار ندارند، و جایز نیست قرائت گردند، چون از طریق روایت آحاد و غیر متواتر نقل

شده‌اند، و نیز ائمه (علیهم‌السلام) آن قرآن (موجود در دست مسلمانان) را خوانده‌اند و آن را مورد استفاده قرار داده‌اند، پس آنچه مورد اجماع و اتفاق رأی آن‌ها بوده را به خاطر این روایات آحادی ترک نمی‌کنیم.... سپس فرقه‌ای عاقل از آن‌ها جدا شدند و از این کفر صریح اظهار برائت و بیزاری کردند، چون تناقض و باطل بودن آن واضح و آشکار است، سپس علیه کسانی که معتقد به نقص و تحریف قرآن بودند حمله‌ور شدند و دروغشان را فاش کردند، برآمدند و وجود چنین آیاتی در قرآن را تکذیب کرده اند: ﴿...وَكَفَى اللَّهُ

الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ...﴾ «خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت.»

این مبارزه و کشمکش که در بین دو فرقه دایر بود در کتاب (فصل الخطاب) بیش‌تر روشن می‌شود؛ که تفصیل آن خواهد آمد. این مقاله حامل اسباب و عوامل نابودی خود بود، و با کلمات و گفتار صاحبان آن دروغ بودنش آشکار گشت، و این برای اهل ایمان معجزه و برهان قاطع حقایق قرآن است، و یکی از اسرار اعجاز آن است، اسراری که عقل و خردها آن را احاطه نمی‌کند، و یکی از شواهد تحقق وعده‌ی خداوند (جل جلاله) به حفظ کتاب عزیز خود (قرآن) می‌باشد.

اینک بررسی و تحقیق این قضیه را نزد شیعه آغاز می‌کنیم، از کجا آغاز شد، چه زمانی سربرافراشت، در کجا توسعه یافت، چه کسی گناه ابداع و جعل آن را برعهده گرفت، و آیا همه فرقه‌های شیعه بدان معتقدند یا برخی از آن اظهار بیزاری می‌کنند، ابتدا به منابع اهل سنت، و سپس به منابع خود اثنی‌عشریه مراجعه خواهیم کرد:

ابتدای این افتراء- بر اساس رأی اهل سنت

امام ابوبکر محمد بن القاسم انباری^(۱) می‌گوید، اهل فضل و عقل همواره بر شرافت و علو منزلت قرآن متفق بودند، تا این‌که در زمان ما یک منحرف از دین خارج شده به

۱- محمد بن قاسم محمد.. ابوبکر بن انباری متولد ۲۷۱هـ و متوفای سال ۳۲۸هـ خطیب بغدادی درباره‌ی وی می‌گوید: او محمد بن قاسم بن محمد.. ابوبکر بن انباری از بزرگان اهل سنت، شخصیت

هدف ابطال شریعت اسلام این اندیشه (تحریف قرآن) را بوجود آورد و علیه این دین حمله ور شد، و مدعی شدند قرآنی که در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه به اتفاق اصحاب رسول صلی الله علیه و آله جمع آوری شده و هم اکنون در دست ما مسلمانان قرار دارد شامل تمام قرآن نمی‌شود (که او جانب خداوند نازل شده)، زیرا پانصد حرف از آن افتاده... (سپس ابن الانباری در ادامه می‌گوید): زندیقی که این افتراها را در زمان ما ساخته شروع کرده به خواندن چند آیه به صورت تحریف شده و از روی الحاد و کفر و زندقه، بعنوان مثال: ﴿

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِيَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ...﴾ [آل عمران: ۱۲۳]

را چنین تلاوت می‌کرد: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِيَدْرِ، بسيف علي»^(۱)

ابن الانباری تصریح کرده که این افتراها در زمان او (در آخر قرن سوم و ابتدای قرن چهارم هجری) آغاز شده است. نص مذکور هم‌چنین دلالت می‌کند بر این که منبع این مقوله فرقه‌ی شیعه بود؛ به دلیل وجود افزوده شده‌های افتراپی: «سيف علي»، و نیز دلالت می‌کنند بر این که در گذشته چنین ادعایی در میان امت اسلام معروف نبوده است؛ تا این که آن شخص منحرف و از دین برگشته آن دروغ و افتراءات را اظهار کرد، و این اشاره به شخص معینی دارد؛ هر چند از او نام نبرده است.. اما هویت مذهبی در خلال افتراهایش هویدا است.

مطلی (ت ۳۷۷هـ) اشاره می‌کند که این شخص هشام بن حکم بود^(۲).

راستگو؛ فاضل، و مؤلف کتاب‌های متعدد در خصوص علوم قرآن و رد بر کسانی که مخالف این قرآن موجود بین مسلمانان مطالب نوشته. وی حافظ ترین کس دوران خود در تفسیر و لغت بوده تاریخ بغداد ۱۸۱/۳-۱۸۶.

۱- تفسیر القرطبی ۲۸/۱.

۲- وی در اصل اهل کوفه ولی سکونتش در شهربغداد بوده وزیر دست جماعتی از زنداقه تربیت یافته و از نظر گرایشات فکری به جهمیه نزدیک ولی نهایتاً به جمع تجسیمی‌ها پیوسته، و چندین مقاله و نوشته گمراه کننده داشته است. و همچنان که در رجال کشی آمده، او بنیان‌گذار فرقه هشامیه بود، و در سال ۱۷۹هـ در گذشت. و در جای دیگر گفته شده سال ۱۹۰هـ نگاه: رجال الکشی، ص. ۲۵۵-۲۸۰،

هشام معتقد بوده این قرآن معروف میان مردم در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه وضع شده، اما قرآن واقعی بعثت ارتداد اصحاب به آسمان صعود کرده (پناه بر خدا از کفر)^(۱). پس با توجه به این که هشام در سال (۱۹۰) درگذشت این جریان قبل از تاریخی بوده که ابن الانباری به آن اشاره نموده، و اگر نیک ملاحظه داشته باشیم این جریان بیش از هر چیز مربوط به بحث امامت است، و چون بزرگان شیعه برای اثبات پندارها خود؛ بویژه مسئله امامت، استدلالی را از قرآن نیافتند، به این دروغ و افتراء روی آوردند... بنابراین و بعید به نظر نمی‌رسد که بنیان‌گذار این تفکر شوم و ننگین هشام بن حکم باشد، و ابن الندیم^(۲) هم گفته: نخستین کسی که بحث امامت را در میان مسلمانان پیش کشید هشام بن حکم است بود.

ابن المطهر حلی هم گفته هشام از جمله کسانی است که مقوله‌ی امامت را مطرح کرد و با استدلال این مذهب را تهذیب نموده^(۳)

کشی به نکته‌ی دیگری اشاره می‌کند که دست داشتن هشام در این بهتان را بیشتر تقویت می‌کند، وی می‌گوید: هشام از غلامان ابو شاکر؛ و ابوشاکر نیز هم زندیق بوده است^(۴). و قاضی عبدالجبار (معتزلی) گفته: هشام اهل قبله نیست. و او معروف با دشمنی با انبیاء بوده است.

رجال النجاشی، ص ۳۳۸، لسان المیزان ۱۹۴/۶ مقالات الاسلامیین ۱۰۶/۱، البغدادی الفرق بین الفرق،

ص ۶۵، الملل والنحل ۱/۱۸۴.

۱- کتاب التنبیه والرد. ص ۲۵

۲- الفهرست. ص ۱۷۵.

۳- رجال الحلی، ص ۱۷۸.

۴- رجال الکشی، ص ۲۷۸.

قاضی عبدالجبار (معتزلی) گوید هشام از اهل قبله نیست زیرامشهور است که با انبیاء الهی عداوت داشته و معلومات خود را از ابوشاکر دیصانی فرا گرفته است^(۱).
 هشام ادعاء نموده که منتسب به تشیع است؛ و با ابوشاکر مصاحبت طولانی داشته است، وقتی که مهدی عباسی تصمیم به تعقیب جماعت زناده و صاحبان افکار کفرآمیز نمود؛ هشام تا فوت مهدی لب به سخن نگشود^(۲).

قرائن نشان می‌دهند که هشام و فرقه‌اش حد اقل کاری که انجام داده‌اند ابداع افتاری ناقص و منحرف بودن قرآن است، و یکی دیگر از قرائن فرموده ابن حزم است که از جاحظ روایت نموده که گفت: ابو اسحاق ابراهیم نظام و بشر بن خالد به من خبر داده‌اند که هر دوی آنان به محمد بن جعفر رافضی معروف به (شیطان طاق) گفته‌اند: آیا از خدا حیا نمی‌کنید که در کتابت دم از امامت زده‌ای؟! آیا خداوند در قرآن نفرمود:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ [التوبة: ۴۰]

«اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور) جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزند رسد)، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است»

این دو نفر می‌گویند: به خدا سوگند (شیطان طاق) در جواب ما مدت زیادی خندید مثل این که ما مرتکب گناه شده باشیم^(۳).

۱- دیصانیه یکی از فرقهای ثنوی است که قائل به اصالت نور و تاریکی هستند و ریشه آن به مانوی بر

می‌گردد الفهرست، ص ۳۳۸.

۲- رجال الکشی، ص ۲۶۶.

۳- الفصل ۳۹/۵.

ابن حزم این حکایت را از جاحظ نقل کرده، و در رابطه با جاحظ گفته: علی‌رغم گمراهی‌هایش ما در کتاب‌هایش چیزی ندیده‌ایم که ثابت کند معتقد به چنین دروغی بوده است، اگر چه در کتابش دروغ و افتراءات دیگران را نقل کرده است.

لازم بذکر است شیطان‌طاق محمد بن علی ابن النعمان، یا جعفر الاحول است او در سال (۱۶۰ هـ) چشم از جهان فرو بسته^(۱). معروف است که شیطان‌طاق معاصر هشام بن حکم بوده، ابن حجر گوید وقتی که به هشام بن حکم شیخ رافضه خبر رسید که آن مرد را شیطان‌طاق لقب داده‌اند؛ هشام او را مؤمن‌طاق لقب داد. پس قطعاً او در این جرم با هشام بن حکم شریک بوده، و نیز در نوشتن در مورد امامت با او مشارکت داشته که این افترا و دروغپردازی هم از مقوله‌ی امامت نشأت گرفت.

شیوع این مقوله نزد آنان به روایت منابع اهل سنت

این در میان اثنی‌عشریه که نزد اشعری و غیره ملقب به رافضه هستند شایع گردید- همان‌گونه که گذشت- تا جایی که اشعری (متوفای ۳۳۰ هـ) مقاله‌ی فرقه‌ای از رافضه را یادآوری کرده که مدعی بودند که قرآن مورد دست‌برد قرار گرفته و مقدار زیادی از آن ناقص شده که امام به همه آن احاطه علمی دارد، اما در مورد افزودن و تغییر دادن معتقدند که چنین چیزی جایز و ممکن نیست.^(۲)

در عین حال فرقه‌ی دیگری که به توصیف اشعری اندیشه‌ی معتزله و امامیه را با هم جمع کرده بودند این مقوله را انکار کردند و گفتند: نه نقص در قرآن صورت گرفته و به

۱- نگاه: ه: گفته می‌شود وی معتقد بوده که خدا تا چیزی روی ندهد آن را نمی‌داند، و چندین گمراهی دیگر داشته، فرقه شیطانیه یا نعمانیه که جزو شیعیان افراطی بودند منسوب به او هستند. رجال الکشی: ص ۱۸۵، رجال النجاشی، ص ۲۴۹، لسان المیزان ۳۰۰/۵-۳۰۱، فرق الشیعه نوبختی: ص ۷۸، سفینه البحار ۳۳۳/۱، مقالات الاسلامیین ۱۱۱/۱، الملل والنحل ۱۸۶/۱، الانتصار ابن الخياط، ص ۱۴-۴۸.

۲- مقالات الإسلامیین: ۱۱۹/۱-۱۲۰.

آن افزوده شده، بلکه به همان کیفیت که خداوند عَلَّاهُ بر پیامبر صَلَّاهُ نازل فرمود باقی مانده است^(۱).

فرقه‌ی سومی اینجا هست که ظاهراً از قلم افتاده^(۲).

بغدادی متوفای (۴۲۹هـ) اشاره کرده به این که برخی از رافضه مدعی هستند که اصحاب کرام صَلَّاهُ در قرآن تغییر و تحریف ایجاد نموده‌اند، او این تفکر را مجوز حکم کفر کردن بر آن‌ها و خروج ایشان از دین اسلام می‌داند^(۳).

ظاهراً انتشار این منکر در میان این جماعت بصورت فراگیر افزایش یافته است، و حتی ابن حزم متوفای سال (۴۵۶هـ) این مقوله (تحریف قرآن) را به امامیه نسبت می‌دهد و معتقد است جز سه نفر از بزرگان شیعه کسی از سقوط در این منجلاب گمراهی نجات نیافته‌اند^(۴).

قاضی ابو یعلی متوفای سال ۴۵۸هـ ضمن نسبت دادن این مقوله به فرقه‌ی رافضه^(۵) که از القاب اثنی عشریه است -همان‌گونه که گذشت- اما شیخ الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ متوفای

۱- مقالات الاسلامیین ۱۱۹/۱-۱۲۰.

۲- همان‌گونه که خلال نسخه چاپ شده مقالات الاسلامیین تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید ج ۱ ص ۱۲۰ نمایان است. و در نسخه چاپ شده‌ی دیگری از مقالات با تحقیق هلموت ریتز ذکر شده: در برخی نسخه‌های خطی در پاورقی توضیحی آمده مبنی بر این که فرقه‌ای در ترتیب و شماره فرقه‌ها در کتاب از قلم افتاده که افزوده شدن به قرآن را ممکن می‌دانند ولی نقص را جایز نمی‌دانند حاشیه مقالات الاسلامیین، ص ۴۷ تحقیق هلموت ریتز ولی شاید این استنتاج از ناسخ باشد، زیرا همچنان که طوسی در التبیان ۱۵/۱ و طبرسی در مجمع البیان ۳۰/۱ ذکر نموده‌اند اجماع بر باطل بودن ادعای زیاد شدن در قرآن وجود دارد.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۳۲۷.

۴- الفصل: ۴۰/۵.

۵- قاضی ابویعلی که از القاب اثنی عشریه بوده به جهل و مکابره آن رافضی‌ها در خصوص مسلمات اسلام اشاره می‌کند، و می‌گوید قرآن با حضور اصحاب کرام صَلَّاهُ جمع‌آوری شده، که علی بن ابی طالب صَلَّاهُ از جمله آنان است و کسی کمترین انکار و اعتراضی در این امر نداشته، و افزون بر آن علی صَلَّاهُ در زمان خلافت خود به همان قرآن حکم کرده است. المعتمد فی أصول الدین: ص ۲۵۸.

سال (۷۲۸هـ) ظاهراً این مقوله را به باطنیه و قرامطه نسبت می‌دهد و معتقد است هر کس قرآن را طوری تأویل باطنی کند که واجبات شرعی را ساقط کند؛ یا مدعی باشد که آیاتی از قرآن ناقص یا کتمان شده کافر است^(۱).

اما آیا شیخ الاسلام اثنی‌عشریه را باطنیه به شمار آورده، یا این‌که او اطلاع نداشته که آن‌ها معتقد به چنین مقوله‌ای بوده‌اند، یا این‌که شیخ الاسلام بیشتر روی تأویلات باطنی تأکید داشته که فرقه‌ی قرامطی باطنیه بر آن متکی بوده‌اند.

به هر حال بنده در کتاب‌های شیخ الاسلام که مطالعه کرده‌ام مشاهده نکرده‌ام این افترای دروغین را به فرقه‌ی اثنی‌عشریه نسبت داده باشد، نه در کتاب (منهاج السنّه) که در آن به رد شیخ شیعه ابن مطهر پرداخته، و نه در کتاب‌های دیگرش که از آن‌ها اطلاع داشته‌ام.

میرزا مخدوم شیرازی (قرن دهم هجری) که مدتی در میان تشیع زیسته و بسیاری از کتاب‌ها منابع آنان را مطالعه کرده - آن‌گونه که خود می‌گوید^(۲) - می‌گوید: آن‌ها در کتاب‌های حدیث و کلامشان مدعی هستند که حضرت عثمان رضی الله عنه قرآن را ناقص کرده و به نمونه‌هایی اشاره کرده؛ مانند سوره انشراح که به افترای او بعد از ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ (وعلیاً صهرک) (علی را داماد تو قرار دادیم) وجود داشته که عثمان بن عفان در زمان خلافتش آنرا از قرآن حذف نموده^(۳). مطهر بن عبدالرحمن بن علی بن إسماعیل در کتاب

۱- الصارم المسلول: ص ۵۸۶

۲- و یاد آور شده که باچار بوده برای ماندن در بین آن‌ها کتاب‌هایشان را مطالعه کند، از این روی بر بسیاری از انحرافات و اباطیل ایشان آگاهی کامل یافته‌النواقض: الورقه ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۶۵ نسخه خطی، و حتی گفته کسی مانند من بر عادات و اعتقادات و کارهایشان اطلاع ندارد. ... منبع سابق ورقه: ۸۷-ا.

۳- النواقض: ورقه ۱۰۶ الی ۱۱۶، نسخه خطی شیخ محی الدین خطیب گفته: آنها از ابراز این ادعا خجالت نمی‌کشند؛ با وجود این‌که می‌دانند این سوره در مکه نازل شده و در آن زمان تنها داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله عاص بن ربیع أموی بوده است الخطوط العریضه: ص ۱۵.

خود «تکفیرالشیعه» که آن را در سال (۹۹۰ هـ) تألیف نموده، آتش زدن و اهانت شیعه به قرآن کریم و اختراع مصحف جدید- به تعبیر او- را ذکر کرده است^(۱).

شیخ محمد بن عبدالوهاب (ت ۱۲۰۹ هـ) ضمن اشاره به این که کتاب‌های شیعه ناقص بودن قرآن را مطرح کرده‌اند، شیعه‌های زمان خود را یادآور می‌شود که معتقدند عثمان بن عفان رضی الله عنه دو سوره به نام‌های سوره (نورین) و (الولاء) را مخفی نموده است، و هر سوره به اندازه‌ی یک جزء بودند که به آخر قرآن ملحق شده بودند^(۲).

صورت این قضیه بیشتر نزد صاحب تحفه اثنی عشریه (شاه عبد العزیز دهلوی) متوفای سال (۱۲۳۹ هـ) روشن می‌شود، او می‌گوید: اثنی عشریه می‌گویند که صحابه رضی الله عنهم آیات مربوط به فضایل علی رضی الله عنه و دوازده امام را که دشمنشان هستند کم کرده و آن را تغییر داده‌اند، و هرچه درباره‌ی ائمه و مخالفانشان در قرآن وجود داشته حذف نموده‌اند، و بعضی از شواهد را برای اثبات مدعای خود ذکر می‌کنند، اما در واقع شیعه با این کار با همه علوم منقول و معقول، و ضروریات بدیهی دین اسلام؛ و وقایع متواتر و ملموس تاریخ شاهد به مخالفت برخاسته‌اند. همچنین او بیان کرده که اهل بیت و برخی از بزرگان شیعه از این عقیده اظهار برائت کرده‌اند^(۳).

همچنین ابوالثناء آلوسی (متوفی ۱۲۷۰ هـ) در تفسیر خود به بیان این افتراء پرداخته و برخی شواهد کتاب‌های ایشان را یادآور شده، و فساد و باطل بودنشان را بیان کرده، زیرا برای قرآن آن قدر عوامل و اسباب حفظ و نگهداری فراهم است که هرگز به ذهن انسان مؤمن خطور نمی‌کند که یک حرف از آن سقوط، و چنین احتمالی را ممکن نمی‌داند. اگر

۱- تکفیرالشیعه ص ۵۸ خطی او این مطلب را در فصلی بعنوان احوال طهماسب زنیم وزندخته و بیان کفره الحاده ذکر کرده است، منظور از طهماسب، همان طهماسب پسر شاه اسماعیل بن حیدر صفوی متولد سال ۹۱۹ هـ و یکی از سلاطین دولت صفوی است که بعد از پدرش در سال ۹۳۰ هـ به سلطنت رسید و از جمله شیعه‌های متعصب اثنی عشریه بود دائرة المعارف الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۱.

۲- رسالة في الرد على الرافضة: ص ۱۴.

۳- مختصر التحفه الأثنی عشریه: ص ۸۲، ۳۰، ۵۰، ۵۲.

چنین ضمانتی برای حفظ قرآن نباشد بخش عمده ای از بدیهیات دین اسلام در معرض شک و شبهه قرار می گیرد.

سپس می گوید: وقتی برخی از علمای شیعه متوجه شدند که این مقوله بسیار باطل و بی پایه است (از مسئولیت آن شانه خالی کردند و) گفتند: این گفته ی برخی از علماست، و سخن طبرسی در مجمع البیان را شاهد ادعایش قرار داده گفته است شیعه اسن مقوله را انکار می کنند و آن سخن را به برخی از اصحاب خود نسبت می دهند، و آن را نادرست می دانند. سپس آلوسی می گوید: علت تغییر دیدگاه آن ها این بود که به حمد الهی حتی برای بچه ها هم روشن شد که چنین ادعایی باطل و غلط است و حق روشن و هویدا گشت، و خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت^(۱).

شاید آلوسی (ابوالثناء) اولین کسی است که با چنین وسعت و فراگیری (نسبی) در مورد این قضیه به زبان عربی و با استناد به کتاب های خودشان و با عرضه و بیان احادیث آن ها در اصول کافی و غیره؛ و نیز با ذکر جناح دیگر شیعه که این افتراء را انکار کرده اند، همراه با استناد به کلام آن دسته و مناقشه و رد آن در این باره موضوع را بررسی نموده است.

و در همین راستا نوه ابوالثناء علامه ی عراق ابو المعالی آلوسی (ت ۱۳۴۲هـ) در رساله هایی که در رابطه با موضوع شیعه نوشته به بیان وقوع شیعه در این پرداخته است. همچنین شیخ محمد رشید رضا متوفای (۱۳۵۴هـ) ضمن برانگیختن این موضوع در مجله ی (المنار)^(۲)، سپس در کتاب (الشیعة و السنة) شیعه را رسوا و مفتضح نموده، و این زمانی بود که تعصب و ستیزه جویی برخی از بزرگان شیعه -آن گونه که خود می گوید- او را مجبور به چنین اقدامی می شود و می گوید: شیعه ی رافضی گمان می برند که مابین

۱- روح المعانی: ۲۳/۱ به بعد.

۲- شماره ۹ ص ۴۳۶.

دفتین (جلد قرآن) کلام الله نیست، بلکه اصحاب علیهم السلام برخی آیات و سوره «ولایت» را حذف نموده اند^(۱).

و پس از آنان شیخ موسی جار الله (ت ۱۳۶۹هـ) آمده که سال‌های متمادی در میان شیعیان زندگی کرده در مساجد و مدارس و غیره در حلقه‌ی درس ایشان شرکت نموده، و بسیاری از کتاب‌های مرجع معتبرشان را خوانده است، و براین باور است که ادعای تحریف قرآن با حذف کلمات و آیاتی که در باره‌ی علی و فرزندان او بوده و تغییر ترتیب کلمات توسط اصحاب بزرگوار علیهم السلام مورد اجماع کُتب معتمده شیعه است^(۲). و از برخی شیوخ و آخوند شیعه نقل می‌کند که مدعی بوده‌اند روایات مربوط به تحریف و تغییر قرآن متواتر هستند، و رد کردن آن‌ها مستلزم رد و حذف باطل کردن سایر اخبار و روایات مربوط به امامت و رجعت و غیره است^(۳).

شیخ موسی جار الله در مدت همزیستی خود با شیعه؛ متوجه این نکته شده که جوامع شیعه کاملاً تحت تأثیر اعتقاد به افترای تحریف قرآن قرار گرفته، بطوری که نه کسی از طلاب و نه از علما و بزرگان شیعه ندیده که قرآن را حفظ کرده باشد، یا حد اقل با وجوه قرائت آشنا باشد، بلکه اصلاً روخوانی و تلفظ درست را هم نمی‌دانستند، و قرآن را کاملاً مهجور قرار داده بودند^(۴). و می‌گوید آیا این به علت انتظار تحقق وعده‌های مراجع شیعه به ظهور مهدی موعود همراه با قرآن کامل نیست؟^(۵)

۱- مجله المنار: ج ۲۹، ص ۴۳۶، السنه والشیعه: ص ۴۳.

۲- الوشیعه: ص ۲۵ و ۱۰۴ و ۱۳۸.

۳- منبع سابق ص ۱۳۸.

۴- یکی از شیعیان که متوجه این پدیده‌ی خطرناک شده بود سؤالی را در رابطه با تحریف و تغییر قرآن در یک ورق کوچک نوشت به علمای شیعه فرستاد، ولی هیچ جوابی نگرفت الوشیعه ص: ۲۷-۲۸ سپس در نامه‌ای دیگر آنان را همراه قسمتی دیگر از عقائد باطل شیعه نوشت و نامه را برای استاد مجتهدین کاظمین در بغداد ارسال کرد، بعد ورابطه‌ی علمیه از آن کپی برداری کرد و آن را در حوزه‌های علمی شیعه نجف و غیره توزیع نمود، ولی بعد از یک سال و اندی انتظار شیوخ شیعه پاسخی به این سؤال ندادند جز استاد مجتهدین شیعه در بصره که در ضمن رساله‌ای ۹۰ صفحه‌ای و

استاد محب‌الدین خطیب (ت ۱۳۸۹هـ) به مناسبت تأسیس (دارالتقريب بين المذاهب الاسلامی) که شیعه به منظور تقویت و نشر رافضی‌گری در سرزمین (کنانه) تأسیس کردند، در مجله (الفتح) و رساله (الخطوط العریضة) به دیدگاه تحریف قرآن نزد شیعه پرداخته، و به مطالب کتاب (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) استناد کرده که (میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی) از بزرگان حوزه علمیه نجف آن را نوشته، و از نظر شیعه آن قدر بلند پایه است که وقتی در سال (۱۳۲۰هـ) از دنیا رفت؛ جنازه‌اش را در شریف‌تری مکان به خاک سپردند. استاد خطیب خاطر نشان ساخته که این کتاب صدها متن و عبارت از علمای شیعه در خود جای داده که از منابع معتبرشان نقل کرده‌اند، و همه قاطعانه به تحریف قرآن اعتراف می‌کنند و بدان اعتقاد دارند. همچنین به کتاب (الکافی) استشهاد می‌نماید، که از دیدگاه شیعه مانند صحیح بخاری در نگاه اهل سنت است. او همچنین تصویر سوره‌ی «ولایت» (به ادعای شیعه) را منتشر کرده و می‌گوید در یکی از مصحف‌های چاپ ایران نقل کرده‌ام، سپس می‌گوید این نکته باقی مانده که بگوییم این‌جا دو نوع قرآن موجود است: اول قرآن عام و معلوم، دوم قرآن خاص و مکتوم که حاوی سوره (ولایت) است، سپس به برخی فتاوهای شیعه استشهاد کرده که به قرائت مصحف عثمانی توصیه کرده اند، اما می‌گوید خواص شیعه خلاف این را به یکدیگر می‌گویند و مدعی هستند که قرآنی دیگر وجود دارد که نزد ائمه اهل بیت است^(۲).

با کلمات نیش و طعنه به عصر اول اسلام و با کلمات شدیدتر از دیگر کتاب‌های شیعه جواب داد و تحریف و تغییر قرآن را بیان کرد!

وی در آخر خاطرنشان می‌شود که شاید بسبب درانتظار ماندن قرآن کاملی باشند که بزرگان‌شان بهنگاه: م ظهور مهدی موهوم به آنان وعده داده اند. الوشیعة: ص ۹۸، ۱۱۷-۱۱۸.

۱- ص ۳۰، ۳۱، ۱۱۲.

۲- الخطوط العریضة: ص ۱۰-۱۹.

همچنین شیخ محمود ملاح (ت ۱۳۸۹هـ) در ضمن مناظره با یکی از بزرگان شیعه عراق به نام خالصی آنان را بسبب نشر شیعه‌گری تحت عنوان وحدت اسلامی رسوا و مفتضح کرده^(۱).

بعد از این جماعت از علمای اهل سنت، شخصیتی همچون (احسان الهی ظهیر) در خصوص این قضیه در کتاب (الشیعة و السنة) بر این باور است که کل شیعه به این کفر اعتراف می‌کنند، و شواهد و روایات زیادی از کتاب‌های شیعه بر اثبات اسطوره‌ی تحریف نقل می‌کند، و معتقد است کسانی که در میان شیعه منکر این کفر شده‌اند تقیه کرده‌اند. او معتقد است که تحقیق او آکادمیک و بسیار مستند و روشن و مفصل بوده و سابقه ندارد کسی مانند او به بررسی این مسأله پرداخته باشد^(۲).

سپس او در این زمینه تلاش کرده با وسعت بیشتر مسأله را بررسی کند و کتاب مستقلی را تحت عنوان (الشیعة و القرآن) به این موضوع اختصاص داده است، و در نهایت به نتیجه‌ی کتاب سابق می‌رسد، و قسمت عمده‌ی این کتاب نقل حرف به حرف از کتاب‌ها و منابع شیعه بدون این که کم‌ترین توضیحی بدهند، و جامع‌ترین کتاب مربوط به نصوص افترای تحریف قرآن که (فی اثبات کتاب رب الارباب) است مانند کتاب (احسان الهی) جامع این موضوع نیست. نکته‌ی قابل توجه که در این کتاب هم به نتیجه‌ای دست یافته که صاحب کتاب (فصل الخطاب) بدان دست یافته، با این که صاحب (فصل الخطاب) کتابش را به منظور اقناع گروهی از قوم شیعه نوشته که منکر این کفر بودند و برایشان قابل هضم نبود، و آن دسته برای اثبات مدعای خود به سخن برخی از بزرگان پیشین شیعه استناد می‌کردند. اما صاحب (فصل الخطاب) استدلالشان را رد کرده منبی بر این که یا به منظور تقیه گفته‌اند قرآن تحریف نشده، یا منابعی در دسترس نداشته‌اند- همان‌گونه

۱- الوحدة الإسلامية بين الاخذ والرد.

۲- الشیعة و السنة: ص ۱۴.

که خواهد آمد- بنابر این دیدگاه (احسان الهی) نیز همین است که صاحب(فصل الخطاب) اثبات کرده است^(۱).

همچنین نعمت الله جزایری بر این است که آن دسته از شیعه که ادعای تحریف و نقص را انکار کرده‌اند «تقیه» نموده‌اند.

استاد محمد مال الله هم کتابی را تحت عنوان (الشیعة وتحریف القرآن) تألیف نموده، و در نهایت به این نتیجه رسیده که شیعه بر این دروغ قول به تحریف قرآن اتفاق نظر دارند، و برای اثبات سخن خود به کلام دوازده نفر از اساتید بزرگ شیعه استناد می‌کند، ولی به وجود اختلاف شیعه در این موضوع اشاره نکرده است، با وجود این که گروهی از شیوخ و بزرگان آن را انکار نموده‌اند. افزون بر آن او دویست روایت شیعه را به عنوان نمونه‌ی تحریفات شیعه برای قرآن را از کتاب‌های آنان ذکر نموده است. همچنین در تعقیقات کتاب (الخطوط العریضة) جدولی از تحریفات قرآن توسط شیعه را از کتاب‌های تفسیر و حدیث شیعه تهیه کرده که برخی را به صراحت و برخی را با تأویل باطنی گفته‌اند. و نیز برخی روایات را ذکر که شیعه روش قرائت برخی آیات را از سلف نقل کرده‌اند. او در این کار به خاطر عدم تأمل در کتاب (فصل الخطاب) به اشتباه افتاده- همان‌گونه که (احسان الهی) قبل از او به اشتباه افتاد. در این زمینه کتاب‌های دیگری هم وجود دارند که

۱- (در فصل الخطاب) بیان شده که شیعه در مورد تحریف قرآن دو جناح هستند، و انکار آن جناح مخالف مقوله‌ی تحریف را حمل بر تقیه کرده، در نتیجه مدعی است که شیعه بر این کفر اجماع دارند، و صاحب فصل الخطاب جناحی است که به تحریف اعتراف می‌کنند. اما نویسند هالشیعه و القرآن دلایل جناح مخالف را ذکر نکرده، زیرا انکار و مخالفتشان را حمل بر تقیه کرده، و ذکر هر دو دیدگاه را لازم ندانسته است، ولی امانت‌داری مقتضی است دیدگاه هر دو جناح را بیان کنیم، همان‌گونه که با این کار امور زیادی مانند نابسامانی مذهب شیعه بیش‌تر روشن می‌گردد.

با استناد به اقوال علما و آخوندهای شیعه وجود چنین معتقداتی را در میان تشیع به اثبات می‌رساند^(۱).

ولی در میان کسانی که به این قضیه اهتمام ورزیده‌اند (دکتر علی احمد سالوس) با استاد محب‌الدین خطیب در نسبت دادن این جُرم زشت به عموم امامیه موافق نیست، و به نظر او این ایده فقط به جماعت اخباریین اختصاص دارد، اما اصولیین شیعه از چنین اعتقاداتی مبرا و دور می‌باشند، ولی این دیدگاه و تقسیم بندی نزد دکتر سالوس زیاد طول نکشید، زیرا در مناظره‌ای که با یکی از مراجع شیعه (اخباری) داشت از او در مورد تحریف قرآن سؤال کرد، شیعه‌ی اخباری در جواب گفت: تحریف قرآن فقط از لحاظ معنی واقع شده است. دکتر علی احمد سالوس در ادامه گفت: او کتابی را به من داد که تعلیقه بود بر مقاله‌ای که شیعه را مورد هجوم قرار داده بود. در این کتاب آمده بود:.... مذهب ما و مذهب هر مسلمانی این است که در قرآن متداول موجود در میان مسلمانان هیچ نقصان و تحریفی واقع نشده، و آنچه در بعضی و روایات در مورد نقص و تحریف قرآن وارد شده مخالف عقیده ما در باره‌ی قرآن حکیم است، آن قرآن که: «لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...»^(۲) «هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد»

در پایان دکتر سالوس می‌گوید: شاید طرفداران این دروغ (تحریف قرآن) جمعی از اخباریه باشند نه عموم آن‌ها، یا این که مطالب نوشته شده در آن مقاله بر اساس تقیه بوده باشد. و بر این قسمت از دیدگاهش به مطالب همین مقاله استدلال کرده که نوشته: «شیعه و ائمه‌ی ما چیزی نگفته‌اند که که ارزش مقام و کرامت خلفا را پایین بیاورد...خیر و

۱- مانند کتاب «و جاء دور المجوس» ص ۱۱۴ که نویسنده بر این باور است انکار تحریف قرآن توسط شیعه بر مبنای تقیه است، زیرا آن‌ها معتقد به خیانت و نفاق سه خلیفه‌ی اول هستند، قرآن هم از طریق صحابه به ما دست ما رسیده، همان‌گونه که برای آن دسته از بزرگان شیعه دعای خیر می‌کنند که معتقد به افترای تحریف قرآن بودند و با تعظیم از آنها یاد می‌کنند!

و خیرات بر دست آن شایسته‌ها- سلام و درود خدا بر همه آن‌ها - نصیب مسلمین شده، و می‌گوید واضح و روشن است که این رأی شیعه نیست^(۱).
 علمای هند و پاکستان نیز تلاش زیادی را در زمینه‌ی کشف افترای شیعه و اعلان آن به مسلمانان به غیر زبان عربی مبذول داشته‌اند^(۲).

در اینجا بطور خلاصه در مورد این افترای زشت بسنده می‌کنیم؛ و تفصیل و ارزیابی و ملاحظات روی بعضی تحقیقات و بررسی‌ها را رها می‌کنیم تا از خط مستقیم و اساس موضوع خارج نشویم، چون تلاش خواهم کرد با روشی دیگر روی این موضوع تحقیق کنم، آن هم با بررسی ریشه‌های اساسی و پیگیری سیر تاریخی، و گنجاندن فضای وسیع‌تر برای آرای مخالف این اسطوره، تا نظرشان را بشنوم و تحلیل کنم، زیرا کسی را ندیده‌ام روی آن جنبه فعالیت کرده باشد، علاوه بر بحث و بررسی مسائل جدید دیگری که متعل[ق به این قضیه است].

قبل از این که قلم را از روی این بحث بردارم اشاره می‌کنم که طایفه‌ای از بزرگان شیعه با انکار و عدم اعتراف به مقابله با تحلیل و پژوهش ما برخاسته‌اند و فریاد مظلومیت و بی‌گناهی خود نسبت به اتهام وارده در رابطه با این قضیه را سر داده‌اند. اما حقیقت امر چیست؟ ما کسانی همچون از منتسبین به اهل سنت^(۳) دیدم که وقتی این تحقیقات و پژوهش دیده اثر هیجان‌زده شده و مطالب کتاب‌های احسان الهی ظهیر و محب‌الدین خطیب در خصوص این دروغ (ادعای تحریف) را با منابع اصلی شیعه که ما از آن‌ها نقل کرده‌ایم برابر کرده و بر یکی از بزرگان شیعه^(۴) عرضه نمود. جواب آن شیعه نیز چنین بود: سلامت قرآن از تحریف مورد اتفاق و اجماع علمای شیعه‌ی امامیه است، و

۱- فقه الشیعة: ص ۱۴۸.

۲- مثلاً افسانه تحریف قرآن و معنی افسانه حکایت است یا روایت نوشته عبد الشکور فاروقی الکهنوی.

۳- سالم بهنساوی، در کتابش السنة المفتری علیها.

۴- او محمد مهدی آصفی بود که او را به ی‌وست برای ر و امام وصف نمود، که اکنون مقیم کویت است.

کسانی که در این زمینه از قاعده خارج شده باشند و شاذ باشند؛ نظرشان قابل توجه و اهتمام نیست، همان‌گونه که رأی شاذ علمای اهل سنت هم قابل توجه نیست^(۱). سپس برای انکار افترای مقوله‌ی تحریف قرآن به برخی گفته‌های بزرگان شیعه استناد کرد، همان‌گونه که یادآور شد که در کتب حدیث ما صحیح و غیر صحیح وجود دارد، و روایاتی که در آن رساله ذکر شده اجمالاً غیر صحیح هستند، و گفت: «اجماع و اتفاق فرقه‌ی شیعه بر رفض و انکار تحریف کتاب الله برای ما شناخته شده است، پس آن دسته از روایات که تحریف را اثبات می‌کنند هر چند زیاد هستند؛ به نظر ما مردود و غیر قابل قبول هستند، ولی نپرس که چرا چنین روایاتی در مجموعه‌های حدیثی ثبت شده اند، زیرا این کتاب‌های جامع برای نقد و اجتهاد متواضع هستند، و برای اخذ و عمل کردن صحیح نیستند»^(۲).

بعثت نکار تعداد زیادی از شیوخ شیعه در خصوص تحریف قرآن؛ چه به حقیقت، یا از روی تقیه، دکتر رشدی علیان می‌گوید: به نظرم مادامی که بزرگان و علمای شیعه بر این باورنی که هیچ‌گونه تبدیل و تحریف و نقص و زیاده‌ای در قرآن واقع نشده؛ ما هم به آن اکتفاء کنیم و لازم نیست به ذکر برخی روایات بیهوده و آراء شاذ و ساختگی پرداخت»^(۳). شیخ رحمت الله هندی در کتاب خود (إظهار الحق) پس از نقل سخنان بعضی از علمای شیعه که منکر چنین امری شده اند، می‌گوید: «پس روشن شد که مذهب محقق و ثابت نزد علمای فرقه‌ی امامیه اثنی‌عشریه این است: قرآنی که خداوند ﷻ بر پیغمبرش ﷺ نازل کرد؛ همان قرآن است که امروزه در میان مسلمانان موجود است و هیچ کم و کاستی و زیاده در آن بوجوی نیامده است.....»^(۴).

۱- ملاحظه کن که چگونه بر علمای اهل سنت بهتان و افتراء می‌بندد، ولی این اشاره است به تناقضی که در جای مناسب بدان اشاره خواهد شد.

۲- آصفی / البيان التوضیحی حول دعوی تحریف القرآن، ضمن کتاب: "السنة المفتری علیها": ص ۶۸-۷۵

۳- العقل عند الشيعة الإمامية: ص ۴۹.

۴- إظهار الحق: ص ۷۷.

بعد از این که با محتوای کتاب منتسبین به اهل سنت آشنا شدیم، و نیز متوجه شدیم که برخی از متقدمین اهل سنت چون اشعری، شیعه را در خصوص این قضیه به دو گروه تقسیم کرده‌اند، قسمتی قائل به چنین کفری هستند و قسمت دیگر منکر آن شده‌اند، و کسانی مانند بغدادی و ابی یعلی این تفکر را به عموم شیعه منسوب می‌دانند، و در برخی نوشته‌های متأخرین هم مانند ابی ثناء آلوسی و دکتر سالوس می‌خوانیم که شیعه در خصوص این عقیده دو دسته هستند، و دکتر سالوس و غیره آن‌ها را با اسم از هم جدا کرده؛ و به نظر او اصولیین شیعه به حکم منهج و روش نقد نصوص؛ اخبار و روایات مربوط به آن اسطوره را مردود می‌دانند، ولی اخباریه اخباریه هر روایت و سخنی را که منسوب به ائمه باشد قبول دارند.

همان‌گونه که می‌بینی سخن شیخ رحمت الله هندی به اختلاف شیعه در رابطه با این موضوع اشاره دارد، اما دکتر رشدی علیان معتقد است که نباید جز این را در مورد رأی شیعه ذکر کرد، زیرا جز این قسمت بقیه آراء؛ شاذ به حساب می‌آیند، در حالی که می‌بینیم دسته‌ای دیگر از معاصرین مانند احسان الهی ظهیر و محب‌الدین خطیب معتقدند تمام شیعیان دارای چنین معتقداتی هستند، و هر کس که منکر آن شده‌اند از راه تقیه وارد شده است و حقیقت ندارد.

بعد از این به مراجعی از شیعه مراجعه می‌کنیم که از دیدگاه ما معتبر هستند؛ تا شاید به روشنی در مورد این اعتقاد به نتیجه‌ی نهایی برسیم، آیا آنچه در مورد شیعه گفته می‌شود ثابت و قطعی است یا نه؟ زیرا در رابطه با بسیاری از طوایف و علما تهمت‌های ظالمانه گفته شده که در آن‌ها نبوده، و ما آنچه را که در مورد کُتب فرقه‌ها و مقالات وارد شده در رابطه با مخالفین می‌گوییم، ولی گاهی آن مطالب با مقتضیات آن مذهب فاصله‌ی زیادی دارد، یا اصلاً در حق آن‌ها ثابت نیست، یا از دیدگاه آن‌ها تأویل دیگری دارد، لذا گفته شده: «نقل مخالف اعتبار ندارد»^(۱).

عدل و انصاف لازم و واجب است: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...﴾ [النساء: ۵۸]

«هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید.»
 ﴿...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...﴾ [المائدة: ۸]

«دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر.»

منابع شیعه درباره افترای تحریف قرآن چه می گویند

قبل از این که دست خواننده را بگیریم و سفری طولانی را شروع کنیم که از نقطه‌ی صفر؛ یعنی نخستین کتاب تألیف شیعه آغاز می‌شود، دو رأی مختلف و متعارض را که غالباً در میان منابع تألیف شیعه‌ی مربوط به این قضیه اظهار وجود کرده‌اند؛ عرضه می‌کنیم. لازم است با آن دو صدا گوش فرا دهیم تا بتوانیم این مسأله را از نقطه‌نگاه شیعه را بخوبی درک کنیم و در تصور آن در طی مسیر سفر و گشت و گذار در میتن منابع شیعه در تاریکی قدم ننهیم.

ابن بابویه قمی (ت ۳۸۱هـ) از بزرگان شیعه‌ی زمان خود؛ و صاحب کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از چهار منبع مهم شیعه در حدیث می‌گوید: «اعتقاد ما بر این است قرآنی را که خداوند بر محمد نازل فرموده همین است که هم اکنون در بین مردم متداول است و در بین دفتین (برگ) قرار دارد؛ و هیچ‌گونه کم و زیادی در آن صورت نگرفته؛ و هر کس چیزی غیر از این را در مورد قرآن به ما نسبت دهد دروغ‌گو است»^(۱). این رأی کسی است که نزد شیعه ملقب به صدوق می‌باشد، و جمع زیادی هم از شیعیانش در این رأی از او طرفداری نموده‌اند.

شیخ مفید (ت ۴۱۳هـ) که شیعه او را رکن الاسلام، و آیت الله ملک العلام لقب داده اند، می‌گوید: در مورد اختلاف و ناهمگونی قرآن و کاری که طعنه‌زندگان با حذف و نقصان بر آن انجام داده‌اند؛ اخباری از جانب ائمه‌ی هدایت آل محمد علیهم‌السلام بصورت مستفیض و مشهور روایت شده‌اند^(۱) و می‌گوید: امامیه اتفاق نظر دارند که ائمه‌ی گمراهی^(۲) با بسیاری از تألیف قرآن مخالف بوده و از آن را مقتضای تنزیل و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم تحریف کرده‌اند^(۳).

این دو قول مختلف و متعارض از دو شیخ و مرجع بزرگ شیعه که از جهت وحدت زمان و مکان و هویت مذهبی یکی هستند، بلکه اصلاً ابن بابویه شاگرد شیخ مفید است، پس ما کدام‌یک از دوتن را تصدیق کنیم؟ و کدام قول را رأی معتبر شیعه بدانیم؟ جالب این‌که بدانیم دو تن دیگر از مراجع شیعه؛ طوسی و ابن المرتضی - که هر دو از شاگردان شیخ مفید می‌باشند - همان اعتقاد ابن بابویه (صدوق) را دارند، و ولی مذهب و دیدگاه اهل تحقیق از شیعه انکار افترای تحریف قرآن است - چنان‌که بعداً می‌آید - اما هر کدام از این دو رأی مورد تأیید یکی از دو جناح شیعه می‌باشد و و هر دو طرفداران خود را دارند، و اصلاً هر کدام مدعی است که نظر شیعه همین است، و هر کس غیر از این را بگوید بر شیعه افترا و تهمت بسته و دروغ می‌گوید، .. اما شناخت حقیقت در وسط این دو توده‌ی انبوه کار آسانی نیست و به سهولت بدست نمی‌آید.

اما وقتی ملاحظه می‌کنیم که یکی از ارکان دین شیعه «تقیه» است، چون می‌گویند: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» «دین ندارد کسی که تقیه نداشته باشد» می‌دانیم که حقیقت همواره زیر ابرهای سیاه دروغ تقیه، تزویر و انبوهی از تناقض و تعارض و گردنه‌ای از تقیه و کتمان حق محجوب و مخفی خواهد ماند، برای همین چنان‌که در مبحث تقیه به آن اشاره

۱- أوائل المقالات: ص ۵۴.

۲- منظورش بزرگان صحابه رضی‌الله‌عنهم است.

۳- أوائل المقالات: ص ۱۳.

می‌کنیم؛ دیدگاه واقعی ائمه علیهم‌السلام حقیقت مذهب ایشان بر بزرگان و مراجع شیعه هم مخفی و پوشیده است، و آنان هم تشخیص نداده‌اند کدام قول تقیه و کدام حقیقت است؛ و یقیناً یکی از عوامل نابودی و انحراف مذهب ائمه پدیده‌ی تقیه و استمرار غلو و اغراق‌طویی درباره آنان است.

پس لازم است ابتدا تحقیق و بررسی را از این قضیه شروع کنیم و با مقارنه و برابر کردن اقوال و آراء با گوینده و صاحب آن از روی کتاب‌های دیگر او؛ به تحلیل و ارزیابی پردازیم و گفته‌های حقیقت را از تقیه جدا کنیم، از خداوند متعال خواستارم ما را از تعصب، واتهام وارد کردن نادرست به دیگران محفوظ بدارد و به ما سداد و استواری بر حق را عنایت فرماید.

در واقع قضیه‌ای که اکنون دنبال می‌کنیم بسیار خطیر است، زیرا در صورت اثبات آن؛ موجب اتهام شیعه به خروج از جماعت مسلمانان می‌شود، آن هم بر مبنای آن اصل که مورد اتفاق مسلمانان است. اکنون تحلیل و بررسی را مطابق این برنامه ادامه می‌دهیم:

اول بررسی کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده و در تأسیس این کفر در بین شیعه شریک بوده‌اند، سپس آن را عرضه می‌کنیم، و با توقف روی آن به تحلیل این جوانب می‌پردازیم: نخستین کتاب که این دروغ در آن ثبت شده، چه کسی آن را وضع و ابداع کرد، آراء بزرگان شیعه درباره‌ی آن،. زیرا این روش برای بیان و تحلیل ریشه‌های این بلا اهمیت زیادی دارد، و دست‌های سبّیه که در این جنایت مشارکت داشته‌اند بهتر کشف و آشکار می‌گردند، سپس از این لحاظ بحث می‌کنیم که چگونه به سایر کتاب‌های منتقل شد.

بعد از آن به مضامین و محتوای آن کتاب‌ها و نصوص و عبارت‌های مربوط به قضیه‌ی تحریف، و ارزش و جایگاه آن منبع از نظر شیعه می‌پردازیم. سپس بحث می‌کنیم از موضوع آراء شیعه پیرامون (مصحف علی) و ادعای وجود مصحف سُرّی، و انکار این دروغ از جانب جمعی از بزرگان شیعه، و این‌که آن انکار واقعی بوده یا تقیه... و همه این موضوع‌ها را با نمایش و عرضه‌ی مستقیم از خود منابع شیعه انجام می‌دهیم، مگر در

مورد برخی از مسائل که نیاز به تفصیل ندارد. اما طولانی شدن هر کدام از موضوعها به خاطر اهمّت و خطیر بودن آن، و نیز به علّت اختلاف آرای مردم نسبت به اتهام شیعه به آن است - همانگونه که اشاره شد.

آغاز این افتراء بر اساس منابع شیعه

ظاهراً نخستین کتابی که در خصوص تحریف قرآن جسارت را به خرج داده، و چنین افترايي در آن به ثبت رسیده، کتاب سلیم بن قیس هلالی می باشد.^(۱) که ابان بن ابی عیاش آن کتاب را از او روایت کرده است.^(۲) غیر از ابان بن ابی عیاش کس دیگر از سلیم بن قیس احادیث را روایت نکرده است.^(۳)

۱- کتابهای شیعه درباره سلیم بن قیس هلالی می گویند کنیه ی او ابو صادق است، و از یاران امیرالمؤمنین می باشد، زمانی که حجاج می خواهد او را دستگیر و به قتل برساند به ابان بن ابی عیاش پناه می برد، و تا زمان مرگ نزد او می ماند، و ابان از او روایت نموده، سلیم بن قیس عاقبت در سال ۹۰ هـ چشم از جهان فرو بست و کتابش را به ابان بن ابی عیاش بخشید البرقی / الرجال: ص ۳-۴، الطوسی / الفهرست: ص ۱۱۱، اردبیلی / جامع الرواة: ۳۷۴/۱، رجال الکشی: ص ۱۶۷، رجال الحلّی: ص ۸۲، ۸۳.

۲- و درباره ابان بن ابی عیاش امام احمد گوید: او متروک الحدیث می باشد، و مدت زیادی مردم احادیثش را اجمال، و او را منکر الحدیث می پنداشتند. ابن معین گوید: حدیث ابان ارزش ندارند، ابن المدینی گوید: او ضعیف است، شعبه گفته: ابان در روایت حدیث کاذب است، در سال ۱۳۸ هـ درگذشته. منابع اهل سنت: تهذیب التهذیب: ۹۷/۱-۱۰۱، العقیلی / الضعفاء: ۳۸/۱-۴۱، ابن أبی حاتم / الجرح والتعديل: ۲۹۵/۲.

اما از دیدگاه اهل تشیع، ابن المطهر حلّی گوید: ابان در روایت حدیث بسیار ضعیف است، و بعضی از دوستان ما کتاب سلیم بن قیس را منسوب به او می دانند، اردبیلی هم چنین نظری نسبت به ابان دارد. نگاه: ه: رجال الحلّی: ص ۲۰۶، جامع الرواة: ۹/۱.

۳- نگاه: ه کن به: الفهرست: ص ۲۱۹، خوانساری / روضات الجنات: ۶۷/۴، رجال الحلّی: ص ۸۳، اردبیلی / جامع الرواة: ۳۷۴/۱، البروجردی / البرهان: ص ۱۰۴.

ابن ندیم گفته، این کتاب نخستین تألیف شیعه است^(۱).
از طرف دیگر؛ شیعه کتاب سلیم بن قیس را بسیار ستوده و آن را معتبر و ارزشمند معرفی کرده‌اند^(۲).

علی‌رغم این‌که در هیچ کدام از منابع قدیم و کتب معتبره تاریخ و علم رجال، که به آن اشاره خواهیم کرد نام این مؤلف قدیم ذکر نشده است، در حالی‌که شیعه او را یکی از بزرگان خود معرفی می‌کنند^(۳). ولی اگر راست می‌گفتند حتما نام او در یکی این منابع

۱- الفهرست: ص ۲۱۹ و الذریعة: ۱۵۲/۲.

۲- مثلاً از ابو عبدالله روایت کرده‌اند: «هر کس از دوستان و دوست‌داران ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را پیش خود نداشته باشد و روش و امور ما را نمی‌فهمد و نمی‌داند، زیرا ابجد شیعه، و سری از اسرار آل محمد (علیهم‌السلام) است». مقدمه کتاب سلیم بن قیس ص: ۴، آغا بزرگ طهرانی / الذریعة: ۱۵۲/۲. نگاه: ه: حاشیه، وسائل الشیعة: ۴۲/۲ ش ۴. و نعمانی گفته: بین علما و راویان حدیث ائمه، خلافتی نیست در این که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصل اصول می‌باشد، و اهل علم و حاملان حدیث اهل بیت از آن بسیار روایت نموده‌اند، و از نظر قدمت قدیم‌ترین کتاب، و تمام محتوای آن منقول از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امیرالمؤمنین، و مقداد و سلمان و ابی‌ذر، همنشینان رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌باشد، و برای اصول مسائل؛ شیعه به آن مراجعه می‌کنند و به آن متکی هستند. نگاه: ه: النعمانی / الغیبة، ص ۶۱ ط. الأعلمی بیروت، ص ۴۷ ط. ایران، و نگاه: ه: وسائل الشیعة: ۲۰-۲۱۰. و مجلسی می‌گوید: کتاب سلیم بن قیس اصلی از اصول شیعه و قدیمی‌ترین کتابی است که در اسلام تصنیف شده، سپس ضمن نقل چهار روایت از آن اشاره می‌کند که این کتاب را بر علی بن حسین قرائت نمودند؛ او در پایان سلیم بن قیس را تصدیق کرد. بحار الأنوار: ۱۵۶/۱-۱۵۸، و الرجال الکشی: ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳- تاریخ الطبری فهرس الأعلام أبو الفضل إبراهيم، تاریخ ابن الأثیر، شذرات الذهب لابن العماد الحنبلی، والبداية والنهاية لابن كثير، وطبقات ابن سعد، لسان الميزان، التاريخ الكبير، و الصغير للبخاری، أو تهذيب الكمال للمزی. در واقع شخصیتی که شیعه او را کسی معرفی می‌کنند که در حوزه سیاسی از طرف حجاج تعقیب شده باشد و از نظر اندیشه چنین افکاری داشته باشد؛ می‌بایست در بسیاری از کتب سیره نامش ذکر می‌شد، و ممکن نبود از قلم بیفتد، و عدم وجود او در این همه منابع اسلامی فوق‌الذکر خود نشانه شخصیت خیالی است که آنان جهت نیل به اهداف خود آن را ساخته‌اند،

مذکور ذکر می‌شد، اما جز در منابع شیعه نامش ذکر نشده، و اصلاً یکی متقدمین شیعه شخصیت او را انکار کرده و گفته: «سلیم شناخته شده نیست، و نامی از او در خبر و روایت نیست.^(۱) اگر چه مآخرین شیعه این را نپسندند.

علاوه بر همه‌ی این‌ها کتاب سلیم در برگیرنده‌ی خطرناکترین آراء سبئیه یعنی (الوهیت) علی و توصیف او به اوصافی که جز برای خداوند شایسته و برازنده نیست.^(۲) این آخرین حد مبالغه و اغراق‌گویی در ستایش و توثیق و تمجید شیعه از آن کتاب و نسبت دادن روایات آن به اهل بیت نیست، بلکه از این هم بالاتر؛ آن را اصلی از اصول (تشریع)، و سری از اسرار آل محمد علیهم‌السلام معرفی می‌کنند، با وجود این‌که کتاب خود حامل سند و برهان جعلی بودن متن و سند آن است، زیرا از روایات (ابان بن عیاش) می‌باشد که هم نزد اهل سنت و هم نزد شیعه متروک یا ضعیف و غیر قابل اعتبار است.^(۳)

همچنین آن سلیم که شیعه مدعی هستند نویسنده‌ی کتاب مزبور است؛ هویتش مجهول و ناشناخته است، و شاید جز در توهم و خیال شیعه وجود خارجی هم نداشته. اضافه بر

۱- رجال الحلی: ص ۸۳.

۲- در برخی روایات آن علی را به القاب و صفات مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: یا أول، یا آخر، یا ظاهر، یا باطن، یا من بکل شیء علیم، ای کسی که به همه چیز آگاهی. و گفته این اوصاف از طرف خورشید نسبت به علی صادر شده، و ابوبکر و عمر و مهاجر و انصار صدای خورشید را شنیده‌اند که علی را چنین مورد خطاب قرار داده، لذا به سجده افتاده‌اند، کتاب سلیم بن قیس ص ۳۸ چاپ اعلمی، و ص ۳۱-۳۲ چاپ النجف. بر کسی پوشیده نیست که الوهیت خاص خداوند جل جلاله است و قایل شدن آن برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام که خود از موحدین می‌باشد از آثار ننگ و شوم عبدالله بن سبأ یهودی است که برخی از امامیه آن را به ارث برده و از این عجائب‌تر هم این که آنها را در منابع خود ذکر نموده و به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت می‌دهند، و در حق آنان این ستم را روا می‌دارند، مگر الله رب العالمین در توصیف ذات اقدس خود نفرموده: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [الحدید: ۳].

۳- نگاه: ه: ص ۲۷۰، حاشیه ۲.

همه این‌ها؛ طُرُق روایات این کتاب مضطرب، و بخشی از متون آن شباهت زیادی به کتب باطنیه‌ی ملحد؛ و عقاید شیعیان افراطی دارد، اما می‌گویند: اضطراب سند و طُرُق اشکالی ندارد، چون در اکثر طُرُق کتاب‌های اصحاب ما اضطراب وجود دارد.. ولی با این وجود منابع چهارگانه معتبر شیعه از آن نقل قول نموده؛ و آن را یکی از منابع خود قرار داده‌اند^(۱). همچنین مجموعه‌ای از عقاید شیعه‌ی غالی و افراطی در این کتاب ثبت شده است.

ولی فاجعه‌ای ناگهانی در موضوع بوقوع پیوست! و برخی از بزرگان شیعه از ماهیت کتاب سلیم بن قیس پرده برداشتند، و نقاب چهره‌اش را کنار زدند و هویت واقعی آن فاش شد، زیرا چیزی را در مورد آن مشاهده کرده بودند که بر خود واجب می‌دانستند قبل از آن‌که اساس و زیربنای مذهب اثنی‌عشری را منهدم گردانند آن را آشکار کنند. خواننده گمان نکند که آن اشکال قایل شدن به الوهیت علی بن ابی طالب علیه السلام، یا طعن و تهمت زدن به قرآن کریم، یا دیگر طعن‌هایی بوده باشد که بر اسلام وارد ساخته، خیر.. بلکه آن خطر بزرگ و بلای مهیب که بنای اصلی اثنی عشریه را تهدید به سقوط می‌کرد، خصوصاً که آن را در کتابی یافته بودند که منبع اساسی و ابجد شیعه و اولین کتابی تألیف شده برای شیعه بود؛ او به جای (۱۲) امام به وجود (۱۳) امام معتقد بود. بنابراین ما دیگر برای نقض آن کتاب زحمتی به خود نمی‌دهیم، و برای ما همین کافی است که گروهی از شیعه اعتراف کرده‌اند: «آن کتاب بدون تردید جعل و ساختگی است»^(۲).

شروع کردند به بیان عیوب و نشانه‌های جعلی بودند کتاب، گفتند: این کتاب مخالفت صریح با تاریخ دارد، زیرا در این کتاب آمده است محمد بن ابوبکر رضی الله عنه هنگام وفات پدرش را نصیحت و موعظه کرده، چون امامت را از علی غصب نموده، با این‌که محمد

۱- الخوانساری / روضات الجنات: ۶۸/۴، روضات الجنات ۶۸/۴، الذریعة: ۱۵۴/۲ أصول الکافی: ۲۵۲/۱،

الاحتجاج للطبرسی، والاختصاص للمفید، وتفسیر فرائد، مقدمة کتاب سلیم ابن قیس، ص ۶.

۲- نگاه: ه رجال الحلی: ص ۸۳، ابن داود/ الرجال: ص ۴۱۳-۴۱۴.

بن ابوبکر در سال حج وداع متولد شده، و هنگام وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیزده سال بیش نبوده، پس چطور پدرش را موعظه کرده است^(۱).

و گفتند هویت سلیم بن قیس مجهول، واسانید کتابش مضطرب و مختلف می‌باشد، و ائمه را سیزده نفر قرار داده است^(۲) همچنین در خصوص جعل این کتاب (ابان بن عیاش) را هم متهم نموده‌اند^(۳).

بعضی از معاصرین تاریخ پیدایش آن را اواخر دولت اموی می‌دانند و می‌گویند این کتاب با هدفی درست ساخته شده است^(۴).

و در مقابل؛ گروه دیگر برایشان سخت بود که یک‌جا آن کتاب را از دست دهند؛ که اصلی از اصول آن‌ها و تکیه‌گاه مورد اعتماد بزرگان شیعه بود. آن دسته گفتند: به نظر ما کتاب مشار و الیه را تعدیل کنیم، و بر موارد فاسد آن توقف کنیم^(۵). هر چند آن مورد فاسد با تغییر دادن شمار ائمه شیعه از دوازده تن به سیزده، شالوده شیعه را منهدم می‌کند. از همین روی برخی از شیعیان نسبت تشکیلات شیعه خرسند نبودند، و گروهی خواستار بودند که برای رفع اساسی آن مشکل اقدام کنند که شالوهی مذهبشان را به لرزه در آورده، بنابراین تا وقتی که با منطق شیعه هماهنگ شد آن را تغییر داده و تعدیلش کردند.

خوانساری به این تغییر اشاره کرده و می‌گوید: «در آن نسخه‌ی کتاب که بدست ما رسیده؛ عبدالله بن عمر در خصوص غصب امامت علی پدرش را موعظه نموده نه محمد بن ابوبکر»^(۶).

۱- نگاه: ه/ خوانساری/ روضات الجنات: ۶۷/۴، رجال الحلی: ص ۸۳.

۲- نگاه: ه: رجال الحلی: ص ۸۳، خوانساری/ روضات الجنات: ۶۷/۴، ابن داود/ الرجال: ص ۴۱۳-۴۱۴.

۳- نگاه: ه: رجال الحلی: ص ۲۰۶، ابن داود/ الرجال: ص ۴۱۳-۴۱۴.

۴- ابوالحسن شعرانی/ در تعلیقی بر کتاب کافی همراه شرح مازندرانی، ۳۷۳/۲ - ۴۱۴.

۵- رجال الحلی: ص ۸۳، وسائل الشیعة: ۲۱۰/۲۰.

۶- روضات الجنات: ۶۹/۴.

حر عاملی گوید: نسخه‌ای که بدست ما رسیده نه هیچ مفاسدی در آن وجود دارد؛ و نه هیچ نشان‌ها ی که دال بر موضوع و جعلی بودن آن باشد در آن دیده می‌شود.^(۱) در رابطه با معایب این کتاب از دیدگاه شیعه در دو نسخه‌ی کتاب^(۲) تحقیق نمودم، در هیچ‌کدام از آن‌ها چیزی از آن‌ها را نیافتم، پس این دلیل است بر این‌که آن‌ها با میل خود کتاب‌هایشان مورد دست‌برد تغییر و زیاد و کم کردن قرار می‌دهند، با این وجود کتاب سلیم همچنان‌که مجلسی و حر عاملی اعتراف می‌کنند، بعنوان یک منبع گرانها و ارزشمند نزد متأخرین شیعه مطرح است^(۳).

توقفی را که بر کتاب سلیم بن قیس داشتیم ضروری می‌دانستم، زیرا به ما کمک می‌کند تا دست فرقه‌ی سبئی در ساختن افترای تحریف قرآن بیشتر کشف و نمایان گردد، و با توجه به استدلال و منقولات مذکور ابتداء این تحریف و دروغ از کتاب سلیم بن قیس شروع شده، که بان بن عیاش به آن متهم می‌کنند، و برخی تاریخ جعل آن را اواخر دولت اموی می‌دانند.

اما در مورد این‌که چه کسی این بهتان بزرگ را ابداع کرد؛ برخی از بزرگان شیعه ابان را متهم می‌دانند، قبلاً نیز یادآور شدیم که (مطلی) هشام بن حکم را مورد قرار می‌داد، یعنی این افترای بزرگ قبل از قرن دوم مطرح نبوده، است، ولی جالب این‌که وقتی آراء منسوب به سبئی را مورد بررسی قرار دادم، در هیچ منبعی ندیدم که این مقوله از ابن سبأ نقل شده باشد، زیرا وی در زمانی زیسته که هنوز نسل دست پرورده‌ی پیامبر ﷺ و شاهدان نزول وحی در حال حیات بودند و خیلی سریع تحریف و دروغهای او کشف می‌شد، بنابراین ابن سبأ جسارت چنین دروغ و افترای آشکار را نداشت، و چنین افتراپی چون باطل بونش بسیار واضح بود؛ به فکرش هم خطور نکرد.

۱- وسائل الشیعة: ۲۱۰/۲۰.

۲- که در انتشارات حیدریه نجف و انتشارات اعلمی بیروت چاپ شده بود.

۳- بحار الأنوار: ۳۲/۱، وسائل الشیعة: ۲۱۰/۲۰. و غیره.

او نگفت قرآن تحریف شده؛ بلکه از این قول عدول کرده و می‌گوید: قرآن جزئی از نه اجزاء است که علم آن پیش علی بن ابی طالب است،^(۱) این مقوله مجمل و مبهم است؛ و مقصود آن خیلی واضح نیست، اما حسن بن محمد حنیفه (ت ۹۵هـ) در نامه‌ای آن را توضیح داده و می‌گوید: از جمله دشمنان او (علی) ابن سبأ است که نزد ما سر برآورده و (چنین می‌گوید...) ما را به وحی و علمی راهنمایی می‌کند که مردم نسبت به درک و اطلاع از آن گمراه هستند، و گمان می‌برد که رسول خدا ﷺ نه دهم قرآن را کتمان نموده، در صورتی که اگر ایشان می‌توانست قرآن را کتمان کند؛ حتما قضیه‌ی همسر زید بن ثابت را مخفی می‌کرد، آنجا که خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخَشِيَ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷]^(۲)

«(یادآور شو) زمانی را که به کسی (زید بن حارثه) که خداوند (با هدایت دادن وی به اسلام) بدو نعمت داده بود، و تو نیز (با تربیت کردن و آزاد نمودن وی) بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت (زینب بنت جحش) را نگاهدار و از خدا بترس. (ای پیغمبر!) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد (و بر اثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو درآوردیم. تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با

۱- الجوزجانی/أحوال الرجال: ص ۳۸.

۲- کتاب الایمان/محمد بن ابی عمر مکی العدنی: ص ۲۴۹-۲۵۰ خطی.

همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدان گاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند). فرمان خدا باید انجام بشود.»

پس مشخص می شود این قضیه او مقالات ابن سبأ نیست، بلکه بعد از او پدید آمده، اما چه کسی متولی این بهتان و افک عظیم بوده؛ یافتن جواب دست آسان نیست، و تحلیل آن از روی اسانید شیعه اهمیت چندانی ندارد، چون سند برخی از روایت ایشان ننگ و عار به حساب می آید، مانند روایاتی که در کتاب الاحتجاج طبرسی آمده اند، و در مورد برخی از روایت ایشان قرائنی وجود دارد که در این اواخر ساخته شده اند، و نیز یکی از روش های شیعه (برای پیشبرد اهداف خود) جعل اسناد صحیح برای روایت دروغ و ساختگی است، پس از لحاظ بررسی سند به نتیجه ی قطعی دست نمی یابیم.

گسترش این بهتان در کتابهای شیعه

همچنانکه ملاحظه کردیم بدایت این جریان طبق گفته خودشان از کتاب سلیم بن قیس آغاز شده، و آن هم با دو روایت ثابت شده، ولی بعد از آن با صراحت به چشم نمی خورد، هماگونه که در اثنای عرضه ی روایت تحریف؛ بعد از این بحث خواهد آمد. مثل این که مسأله در مرحله ی ابتدایی؛ و بدون افزودن جعل و دروغ در اطراف آن باقی مانده، آن هم در کتابی که از سوی شیعیان مورد انتقاد بوده و ترک شده، یعنی اگر در قرن سوم کسی پیدا نمی شد که دوباره آن اسطوره را زنده و ستون های باطلش بازسازی و ترمیم کند و بر آن بفزاید قطعاً حکم مرگ و نابودی بر آن شده بود.

ولی ابراهیم قمی؛ استاد کلینی آمد و تفسیرش را با آن اسطوره پُر کرد،^(۱) و در مقدمه تفسیرش به آن تصریح می نماید^(۲). برای همین است که کاشانی استاد بزرگ شیعه گفته: تفسیرش را با آن پُر کرده و در این باره غلو و زیاده روی کرده است^(۳).

۱- بعنوان مثال نگاه: ه کن به تفسیر قمی: ۴۸/۱، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۵۹، ج ۲، ص ۲۱ و

۱۱۱ و ۱۲۵ و غیره.

۲- تفسیر القمی: ۱۰/۱.

۳- تفسیر الصافی: ۵۲/۱.

همچنین نوری طبرسی گفته است: آقای قُمی در اوّل تفسیر خود به این معتقد (تحریف قرآن) تصریح نموده، اگر چه در مقدمه تفسیرش گفته در این تفسیر جز از اساتید خود و افراد معتبر از کسی دیگر روایت نمی‌کنم؛ اما آن را مملو از اخبار ابن قیس نموده است.^(۱) با این‌که تفسیر قُمی آکنده از این اعتقاد کفری است؛ ولی سرور و استای بزرگ شیعیان معاصر «خویی» همه روایات و آثار ابراهیم قُمی صاحب این تفسیر را موثق و معتبر معرفی می‌کند.^(۲)

بعد از قُمی شاگردش کلینی (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) ملقب به (ثقة الاسلام) و مؤلف صحیح‌ترین کتاب از میان چهار کتاب معتبر و معتمد در روایت (اصول کافی)، روایات زیادی از این اسطوره را از سلیم بن قیس روایت کرد^(۳). در حالی که او خود متعهد شده بود جز روایات صحیح را نقل نکند.^(۴)

برای همین است که هر کدام از نویسندگان شیعه که از کتاب کافی روایت نقل کرده باشند به تحریف و نقصان قرآن معتقد هستند، زیرا بدون اشاره به ضعف و اشکال منبعی که از آن برگرفته، روایاتی را در این موضوع بیان کرده...^(۵).

۱- الطبرسی/فصل الخطاب الورقة ۱۳، النسخة المخطوطة، ص ۲۶ من المطبوعة.

۲- نگاه: ه، نص آن از، خوئی در مقدمه این رساله، یا معجم رجال الحديث للخوئی: ۶۳/۱.

۳- نگاه: ه: أصول الكافي، باب فيه نكت وننف في التنزيل في الولاية من الجزء الأول، ص ۴۱۳، و ما بعدها، وروایات شماره: ۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴. و نگاه: ه: به جزء دوم از کتاب کافی باب أن القرآن يرفع كما أنزل، ص ۶۱۹، رقم ۲، و باب النوادر، ص ۶۲۷، و ما بعدها ش: ۲، ۳، ۴، ۲۳، ۲۸.

۴- مقدمه کافی: ص ۹، و تفسیر الصافی مقدمه ششم ص ۵۲، چاپ: اعلمی بیروت، و ص ۱۴ چاپ: کتابخانه اسلامی تهران.

۵- الکاشانی / تفسیر الصافی / مقدمه ششم ص ۵۲، چاپ: اعلمی، و ص ۱۴ چاپ: تهران.

روایات کافی کلینی از نگاه بزرگان رافضه در اعلی درجه‌ی صحت قرار دارد، زیرا کلینی معاصر سفرای چهارگانه که ادعای ارتباط با مهدی مخفی شده شیعه بود و همه در شهر بغداد زیسته‌اند^(۱).

نکته‌ی جالب توجه این که ابن بابویه قمی بر تمام روایاتی که در رابطه به تحریف قرآن وارد شده حکم به جعل و ساختگی بودن کرده، با این که تعدادی از آن روایت در در (اصول کافی) هستند که او را چنین توصیف نموده‌اند و تا آخرین حد آن را معتبر قلمداد کرده‌اند.

وقتی به (مرآة العقول) مجلسی مراجعه کردم دیدم حکم به ضعیف بودن برخی احادیث (کافی) کرده، لیکن بر روایاتی که در مورد تحریف قرآن آمده‌اند حکم به صحت کرده است^(۲) همچنین الشافی شرح الکافی^(۳).

و در سال (۱۴۰۱هـ) یکی از بزرگان شیعه به نام محمد باقر بهبودی کتابی را در سه جلد تألیف نمود و اسم آن را (صحیح الکافی) گذاشت، و با مراجعه به آن دیدم که نویسنده کتاب تلاش زیادی بخرج داده و هر روایتی در باره‌ی تحریف قرآن در آن موجود بوده حذف کرده، نه تنها همین؛ بلکه تعدادی از باب‌هایش را کاملاً انداخته است^(۴).

۱- نگاه: ه: محمد صالح الحائری/منهاج عملی للتقريب ضمن کتاب: "الوحدة الإسلامية"، ص: ۲۳۳، و بمثل این گفته اند قدماء شیوخشان. نگاه: ه: ابن طائوس/كشف المحجّة ص ۱۵۹، و به مقدمه آن مراجعه نماید.

۲- مثلاً روایتی که می‌گوید قرآنی که جبرئیل آن را برای محمد آورده ۱۷ هزار آیه بوده. با این که تعداد آیات قرآن از شش هزار و اندی تجاوز نمی‌کند، مرآة العقول: ۵۳۶/۲.

۳- الشافی شرح اصول الکافی: ۲۲۷/۷

۴- مثل: «باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة»: جز ائمه کسی قرآن را جمع‌آوری نکرده که یکی از باب‌های الکافی است که به صراحت به افترای تحریف قرآن اعتراف کرده، و برخی از شیعیان در خلال این باب مذهبشان را آشکار کرده‌اند فصل الخطاب: ص ۲۶-۲۷ و بابهای دیگری همچون «باب فيه نكت و تنف من التنزيل في الولاية» شامل ۹۲ روایت. ضمناً ابوابی را که منجر به انتقاد از معتقدات شیعه باشد مثل «باب أن الأئمة إذا شأوا أن يعلموا علموا» و «باب أن الأئمة يعلمون متى يموتون ولا يموتون إلا باختيار منهم» و باب: «أن الأئمة يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشيء» و

ولی ما نمی‌دانیم آیا صاحب صحیح کافی این تصرفات را از روی تقیه انجام داده؛ یا حقیقت دارد؛... خصوصاً که او احادیثی را حذف نموده که علامه مجلسی در (مرآة العقول) و صاحب (الشافی) آن‌ها را صحیح تلقی کرده‌اند.

همچنین در طبقه و ردیف کلینی، عیاشی تفسیری به نام (تفسیر العیاشی) دارد که اسطوره‌ی تحریف قرآن در چندین جای آن بصورت متفرق جای گرفته.^(۱) که آن هم یکی از منابع معتبر آنان می‌باشد. علی‌رغم این که بعضی از روایاتش فاقد هرگونه سند و مدرک می‌باشند، و مجلسی در توجیه آن می‌گوید: کسانی که از آن نسخه‌برداری کرده‌اند آن را حذف کرده‌اند.^(۲)

در قرن سوم هجری، فرات بن ابراهیم کوفی هم تفسیری را به نام، «تفسیر فرات» نوشت^(۳) در حالی که او هم راضی شده از آن اخبار کفر آمیز را نقل کند.^(۴) و تفسیر فرات هم یکی از منابع معتمد شیعه است.

همچنین در قرن سوم محمد بن ابراهیم نعمانی هم برخی از این روایات تحریف قرآن را در کتاب «الغیبه» آورده^(۱) که این کتاب را از معتبرترین و استوارترین کتابهای آنان می‌باشد.^(۲)

غیرها. را حذف نموده است.

برای روشن شدن بیش‌تر این موضوع کتاب الحجۃ صحیح کافی، را با کتاب الحجۃ اصول کافی را با هم مقایسه کن

۱- نگاه: ه: تفسیر العیاشی: ۱۳/۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۶ و غیره.

۲- بحار الأنوار: ۱۲۸/۱.

۳- در انتشارات حیدریه نجف به چاپ رسیده است، و روی جلد آن نوشته‌اند: تفسیر ارزشمندی که علیرغم حجم کوچک آن بسیاری از علما مشتاق آن بوده‌اند، آن‌گونه که مشتاق تفاسیر بزرگ نبوده‌اند، و کاملاً با احادیث پیغمبر ﷺ و ائمه لا مطابقت دارد.

۴- نگاه: ه "تفسیر فرات: ص ۱۸، ۸۵ و غیره.

شاید این عقائد خطرناک را از استادش یعنی کلینی بدست آورده باشد، و حتی گفته اند وی کتاب کافی را نوشته، و یا کلینی رادرتألیف آن یاری داده است^(۳).

و از جمله افراد کینه‌توز و حاکد آن دوران، ابو القاسم کوفی است، اگر چه بعضی از کتاب‌های شیعه وی را به إفراط و غلو متهم نموده اند^(۴).

و رافضی معاصر صاحب کتاب «الاستغاثه» هم بر خود گواهی داده که بر این راه و منهج گمراه و گمراه‌کننده‌ی اعتقادی به تحریف و نقصان قرآن قرار دارد.^(۵) و نجاشی کتاب «التبديل و التحريف» را به او نسبت داده است^(۶).

صاحب فصل الخطاب، این کتاب و کتاب‌های مشابه آن هم اکنون مفقودند و دردسترس نیستند^(۷). نویسنده الاستغاثه مستقیماً بعضی روایات تحریف و کفرآمیز از قمی نقل کرده است^(۸).

-
- ۱- گفته‌اند: او در عصر چهار سفیر مهدی و از شاگردان کلینی صاحب الکافی، و احتمالاً کفر تحریف قرآن را از او گرفته، و اصلاً گفته‌اند او الکافی را نوشته، و کلینی را در تألیف کمک کرده، رجال النجاشی: ص ۲۹۸، أمل الآمل: ص ۲۳۲، رجال الحلی: ص ۱۶۲
 - ۲- نگاه: ه: بحار الأنوار: ۳۰/۱.
 - ۳- نگاه: ه: رجال النجاشی: ص ۲۹۸، أمل الآمل: ص ۲۳۲، رجال الحلی: ص ۱۶۲.
 - ۴- نجاشی گوید: ابو القاسم کوفی مردی از اهل کوفه بود و خود را از آل ابی طالب می‌دانست، و در آخر عمر در امور خود غلو می‌کرد و مذهبش را فاسد نمود، و کتب زیادی را هم تألیف کرده که اغلب آنها فاسد و باطل هستند، مانند: کتاب الأنبياء، کتاب الأوصياء، کتاب البدع المحدثه، کتاب التبديل والتحريف"، نجاشی گفته کتب وی جایگاهی نزد غلاة شیعه داشته و سال ۳۵۲ هـ به هلاکت رسیده. رجال نجاشی ص: ۲۰۳، رجال الحلی: ص ۲۳۳ رافضی معاصر نویسنده‌ی کتاب الاستغاثه که نام خود را با صراحت نگفته، تلاش کرده که صفت غلو را از او بردارد.
 - ۵- نگاه: ه: (الاستغاثه أو البدع المحدثه) ص: ۲۵.
 - ۶- رجال النجاشی: ص ۲۰۳.
 - ۷- فصل الخطاب: ص ۳۰-۳۱.
 - ۸- نگاه: ه: الاستغاثه ص ۲۹.

و بعد از آنان شیخ مفید (ت ۴۱۳هـ) را می‌بینیم که در کتاب (اوائل المقالات) خود اجماع فرقه‌ی شیعه بر این منکر را ثبت نموده است^(۱). و برخی از آن روایات را در بعضی از کتاب‌هایش از جمله الارشاد^(۲) که از کتاب‌های متعبرشان است نقل کرده کرده است^(۳).

در واقع وجود آن همه مؤلفات ضخیم و فراوان، برای مسلمان شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که در ورای این قضیه؛ توطئه‌ی افراد بی‌دین و حاکم علیه کتاب الله و دین اسلام و پیروانش فعال بوده، سپس دیگران از آن‌ها تبعیت کرده‌اند - همان‌گونه که در تحلیل نصوص و روایات این اسطوره خواهد آمد. زیرا هیچ دلیل و شبهه‌ای در قرآن نیست که شذوذات و ادعاهای بی‌اساس تأیید کند، و چنین ایده‌ای در قرآن اصل و پایه ندارد، و چون نمی‌توانند هیچ تغییری در آیات قرآن بوجود آورند آن‌گونه که در سنت مطهر ایجاد کردند؛ ولی از سوی علمای ماهر و کارشناس نیرنگشان کشف گردید. پس وقتی که نتوانستند چیزی در قرآن بوجود آورند؛ چون قرآن بسی بالاتر از آن است که بتوانند در آن رخنه کنند؛ گفتند: در قرآن نقص و تغییر صورت گرفته - چون دروغ و شایعه برای حاکم کینه‌توز آسان است -.

ظاهراً طرح این دعوی برای اقناع پیروان آخوندهای شیعه بوده که فریاد سرداده‌اند چرا قرآن به ائمه و عقایدشان اشاره نکرده! چنین به نظر می‌رسد بزرگان شیعه در قرن سوم و چهارم هجری در تبلیغ این دعوی بسیار با نشاط عمل می‌کردند؛ و روی حرف خود حسابی نمی‌کردند، ولی با بدترین عواقب کارشان روبرو شدند، و در مقابل عموم رسوا و مفتضح شدند؛ و نفاق و ستیزه‌جویی ایشان با اسلام آشکار شد و پیوندشان با اسلام و مسلمین و اهل بیت قطع گردید.

۱- نگاه: ه: اوائل المقالات، ص ۵۱.

۲- ص ۳۶۵.

۳- بحارالانوار ۲۷/۱.

بنابراین در قرن چهارم سرور و استاد بزرگ علمای شیعه و مشهور به رئیس المحدثین شیعه (ابن بابویه قمی) صاحب کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از چهار صحاح شیعه در حدیث است، و متوفای سال (۳۸۱هـ) برائت و بیزاری تشیع را از این عقائد اعلام کرد^(۱).

همچنین شریف مرتضی متوفای سال (۴۳۶هـ) این مقوله را انکار نموده، همچنان که ابن حزم^(۲) بیان کرده؛ شریف مرتضی صاحبان این افکار را کافر دانسته. و برخی از علمای شیعه هم انکار او را نقل نموده‌اند، مانند طوسی^(۳) و طبرسی^(۴)، و شیخ طوسی طبرسی هم که از بزرگان شیعه هستند؛ هر دو به انکار ورد این مسئله پرداخته‌اند^(۵).

ما در این جا -به خواست خدا- به نقل سخنان آنان در این باره می‌پردازیم، و آن‌ها را با دیگر اقوال و گفته‌هایشان در کتاب‌هایشان مقایسه خواهیم کرد که آن‌را انکار کرده. اما باید دانست با وجود انکار مسأله از طرف جمعی از علمایشان، قضیه خاتمه نیافته است، بلکه در قرن ششم هجری باری دیگر طبرسی صاحب الاحتجاج کتاب‌هایش را از این کفر مملو ساخت^(۶). و مجموعه‌ای از روایات بدون سند را در آن ثبت کرد، و در مقدمه کتابش ادعا می‌کند که به علت این که همه آن روایات نزد شیعه مشهور و مورد اجماع شیعه هستند؛ اکثرشان را بدون ذکر اسناد نقل نموده، و می‌گوید: «اکثر اخبار را بدون ذکر سند آورده‌ام؛ یا به خاطر وجود اجماع بر آن‌ها، یا موافق عقل است، یا در کتاب‌های سیره و دیگر منابع؛ بین مؤلف و مخالفین مورد اتفاق است^(۷)».

۱- به زودی نص سخنانش را بیان خواهیم کرد نگاه: ه، کتاب الاعتقادات: ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲- الفصل: ۲۲/۵.

۳- التبیان: ۳/۱.

۴- مجمع البیان: ۳۱/۱.

۵- منابع قبل.

۶- نگاه: ه: فصل الخطاب صفحه ۳۲ النسخة المخطوطة.

۷- الاحتجاج: ص ۱۴.

این طبرسی که آشکارا به این کفرها اقرار می‌کند؛ معاصر ابی الفضل طبرسی (صاحب مجمع البیان) است که این مقوله را انکار می‌کند، و شیعه را از این عقائد مبرا می‌داند^(۱).
ظاهراً انکار این چهار نفر مذکور و مشهور شیعه در زمان مناسب و ضروری (و به خاطر تقیه) و در شرایط حاد بوده، یا این‌که بصورت سرّی مقوله‌ی تحریف قرآن را تبلیغ می‌کردند، چون جز در زیر سایه‌ی حکومت صفوی نشاطی را در نشر و تبلیغ آن بصورت ظاهری و آشکار و گسترده مشاهده نمی‌کنیم، ولی دولت شاهد برانگیخن اسطوره‌ی تحریف قرآن و اختراع روایاتی در این زمینه بود، و از جانب مجموعه‌ای از آخوندهای دربار صفوی با نشاط و شدّتی بیش از قرن سوّم به ترویج و گسترش این کفر پرداختند. بطوری که ملاحظه می‌کنیم اسطوره‌ی کفرآمیز تحریق قرآن که در کتاب سلیم بن قیس با دو روایت تأکید شده، اکنون (در دوران صفویه) نعمت الله جزایری اعتراف می‌کند که بیش از (۲۰۰۰) روایت بر آن نقل شده!!!^(۲)

و بزرگان دربار صفوی امثال مجلسی در بحار الانوار^(۳)، و کاشانی در تفسیر صافی^(۴)، و بحرانی در البرهان^(۵)، و نعمت الله جزایری در الانوار النعمانیه^(۶) و کتاب‌های دیگرش، و

۱- گاهی برخی از نویسندگان این دو شخصیت را با هم اشتباه گرفته‌اند، مثلاً نبیله عبید علی‌رغم شیعه بودنش، در کتابش: نشأه الشیعه ص ۳۹.۴۰ این دو را با هم خلط نموده، و کتاب الاحتجاج را به صاحب مجمع البیان نسبت داده است، با این‌که صاحب الاحتجاج به این کفر تصریح نموده است، و صاحب مجمع البیان خود را از آن مبرا دانسته.

این طبرسی که آشکارا به این کفرها اقرار می‌کند؛ معاصر ابی الفضل طبرسی صاحب مجمع البیان است که این مقوله را انکار می‌کند، و شیعه را از این عقائد مبرا می‌داند.^۱
همان‌گونه که برخی در مورد طبرسی صاحب الاحتجاج و طبرسی صاحب فصل الخطاب اشتباه کرده‌اند و هر دو را یک شخص دانسته‌اند، با این‌که بیش از شش قرن با هم فاصله داشته‌اند، از جمله عبد المتعال الجبری صاحب کتاب حوار مع الشیعه دچار این اشتباه شده است. حوار مع الشیعه: ص ۱۸۷.

۲- فصل الخطاب/ الورقه ۱۲۵ نسخه خطی.

۳- بحار الأنوار: کتاب القرآن، باب تألیف القرآن وأنه علی غیر ما أنزل الله عز وجل: ۶۶/۹۲ به بعد.

ابوالحسن شریف (در مرآة الانوار)^(۴)، و مازندرانی شارح الکافی و غیره در زیر سایه و حمایت دولت صفوی در دامنه‌ای وسیع و گسترده عهددار نشر و ترویج این افترای عظیم شدند که در آن زمان تاد حد زیادی تقیه و پنهان‌کاری از میان برداشته شد.

در قرن سیزدهم شیعه در این موضوع کاملاً دچار رسوایی و افتضاح شدند، زیرا حسین نوری طبرسی که مورد تعظیم و بزرگداشت شیعه است^(۵)، کتابی را پیرامون این کفر تألیف نمود که کل اسطوره‌های شیعه را در آن قضیه جمع‌آوری کرد، و آن را «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الارباب» نام‌گذاری کرد^(۶). بنابراین کتاب مزبور برای همیشه لکه‌ی ننگی شد بر چهره‌ی شیعه، چون نویسنده همه روایات متفرقه و اقوال و نظرات پراکنده‌ی بزرگان و اساتید شیعه را برای اثبات آن کفر جمع کرده.... و آن‌گونه که در پاسخ رد او در آخر کتاب روشن است؛ او این کتاب را برای مواجهه با جناحی از شیعیان نوشته که از هضم آن اسطوره ابا داشتند و آن را قبول نداشتند^(۷).

نوری طبرسی با تألیف این کتاب همان اسرار و مخفیات شیعه را در این زمینه آشکار کرد، و آن کتاب «بلندگو»یی بود که تمام نقشه‌های و دسیسه‌ها و دشمنی و ستیزی که آن

۱- تفسیر صافی: مقدمه ششم: ص ۴۰-۵۵، ۱۳۶، ۱۶۳، ۳۹۹، ۴۲۰.

۲- البرهان در موارد متعدد مثلاً - ج ۱ ص ۱۵ باب أن القرآن لم یجمعه كما أنزل إلا الأئمة، و ص ۳۴، ۷۰، ۱۰۲، ۱۴۰، ۱۷۰، ۲۷۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۸ و غیره.

۳- الأنوار النعمانیة: ص ۳۵۷/۲-۳۵۸.

۴- مرآة الأنوار ابی الحسن شریف، مقدمه دوم: ص ۳۶-۴۹

۵- آن‌قدر مورد تعظیم شیعه است که کتاب مستدرک الوسائل او را یکی از منابع معتبر خود می‌دانند، و بعد از مرگ این طبرسی لاشه‌اش را در شریف‌ترین مکان به اعتقاد شیعه در نجف دفن کردند آغا بزرگ تهرانی/اعلام الشیعه قسمت دوم از جلد اول ص ۵۵۳.

۶- در سال ۱۲۹۲ هـ ق مرتکب جنایت تألیف آن کتاب شد و در ایران سال ۱۲۹۸ هـ چاپ شد، و بنده یک نسخه خطی گرفته شده در عراق و یک نسخه‌ی چاپی آن را دارم، که در باب چهارم بیشتر توضیح می‌دهیم.

۷- فصل الخطاب ص ۳۶۰.

قوم سال‌های سال علیه قرآن و اهل قرآن کشیده بودند و در زوایای کتاب‌هایشان پنهان شده بود آشکار کرد و به گوش همه رساند. آن ملحد که طبرسی نامیده می‌شود هدف خود را از نقشه و طرحی که علیه کتاب الله کشیده؛ در مقدمه‌ی کتابش چنین بیان می‌کند: «بنده‌ی گناه‌کار و بدکردار حسین بن محمد تقی الدین طبرسی، خدا او را از واقفین به درگاه خود و متمسکین به کتابش گرداند! می‌گوید: این کتاب لطیف و سِفر شریف را جهت اثبات تحریف قرآن و فضایح اهل ستم و عداوت و ستیز نوشته‌ام، و آن را «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الارباب» نام گذاشته‌ام، و حکمت‌های بدیع و نوظهور چنانی در آن به ودیعه گذاشته‌ام که چشم را روشن می‌گرداند، خواستارم از کسی که بدکاران همه چشم به رحمتش دوخته‌اند؛ آن را برایم مایه‌ی نفع و سود قرار دهد در روزی که مال و فرزند سود ندارند»^(۱).

بین چگونگی آن مجوسی با برای فریب افراد ساده و بی‌خبر از نقشه‌ی پلیدش با پوشش ریا و دروغ خود را پوشانیده. ولی با این حال برخی در صدد برآمده‌اند روی هدف و آرمان پلیدش پوشش بگذارند و می‌گویند هدف طبرسی جمع‌آوری این اخبار و روایات شاذ و نادر بوده، ولی در واقع به تحریف قرآن اعتقاد ندارد^(۲) ولی چنین حرف‌ها تقیه‌ی آشکار است و نمی‌توانند با آن دفاع کنند و تنها با دقت نظر در عنوان کتاب؛ و حتی قبل از خواندن مقدمه‌ی آن برای هیچ کس شبه‌ای باقی نمی‌ماند، و روشن است که وی عمداً و اعتقاداً این کتاب را نوشته است که لباس ننگ رسوایی بود بر تن شیعه پوشید. بعد از پوشیدن لباس ننگ و رسوایی بر تن شیعه و نوشتن آن کتاب، و بعد از فضااحت و بی‌آبرویی آن قوم، جمعی از شیعه‌های معاصر از این مقوله کفرآمیز اظهار برائت کردند و به انکار آن پرداختند، مانند آقای بلاغی در (آلاء الرحمن)^(۳) و محسن امین در کتاب

۱- فصل الخطاب: ص ۲.

۲- محمد الطبطبائی / هامش الأنوار النعمانية: ۳۶۴/۲.

۳- آلاء الرحمن ج ۱/ ۱۷-۳۲.

(الشیعة بین الحقائق و الاوهام)^(۱) و عبدالحسین شریف الدین در (اجوبة مسائل جارالله)^(۲) و خویی در تفسیر البیان^(۳) و محمد حسین آل کاشف الغطاء در (اصل الشیعة وأصولها)^(۴) و محمد جواد مغنیه در (الشیعة فی المیزان)^(۵)، و انشاءالله در فصل، شیعه های معاصر و ارتباطشان با گذشتگان خود به نقد و بررسی قوال و آراء آنان می پردازیم.

آیا همه آین ها را رها کنیم و به رأی اشعری رگردیم که می گوید: شیعه در این مسأله بیش از یک رأی دارند و همه بر این گمراهی متفق نیستند، و نیز می گوید: شیعه دو گروه هستند: گروهی در این مسأله غلو و افراط نموده و گروه دیگر مسیر حق را پیموده اند، همان گونه که برخی دیگر از منتسبین به اهل سنت گفته اند همان طونه که طونه که گذشت، و برخی شیعه هم چنین پنداشته اند. ولی حقیقت این است هر شیعه ای که این اعتقادی را از شیعه نفی کرده به منظور تقیه چنین گفته، همان گونه که نعمت الله جزایری که از طرفداران اسطورهی تحریف است، رأی مخالفان از شیعه را با تقیه توجیه می کند^(۶)، همان گونه که به تحلیل و بررسی آن خواهیم پرداخت.

گروهی افراطی و متشدد که تا آخر به این مقوله معتقد هستند، و گروهی معتدل و میانه رو که هرگز چنین اعتقادی ندارند^(۷).

۱- الشیعة بین الحقائق و الاوهام ص ۱۶۰.

۲- أجوبة مسائل جار الله: ص ۲۷-۳۷.

۳- تفسیر البیان: ص ۲۲۶.

۴- أصل الشیعة وأصولها: ص ۸۸.

۵- الشیعة فی المیزان: ص ۵۸.

۶- الأنوار النعمانية: ۳۵۸/۲-۳۵۹.

۷- تفسیر الصافی: ۵۲/۱-۵۳ قوامع الفضول: ص ۲۹۸.

مضامین روایات تحریف در کتب شیعه

بعد از عرضه‌ی تعدادی از کتاب‌های شیعه درباره‌ی این بحث، اکنون به بیان بعضی مضامین آن کتاب‌ها و چگونگی آغاز این تهمت و افتراء و مراحل تکامل تاریخی آن می‌پردازیم.

به اولین کتابی که در این زمینه نوشته شده نگاهی می‌اندازیم، و آن هم کتاب سلیم بن قیس است که قبلاً به آن اشاره شد، در واقع کیفیت این اتهام و خائن شمردن اصحاب در قضیه جمع قرآن، در کتاب سلیم بن قیس بر دو روایت استوار است که هر دو متعلق به امامت علی علیه السلام می‌باشند.

روایت اول که ابان بن عیاش آن را از سلیم بن قیس روایت نموده می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام از منزل خود خارج نشد تا این‌که تمام قرآن را روی صحیفه‌ها یا رقعه و تکه‌های چرم جمع آوری نمود^(۱).

و هنگامی‌که برای تأخیر خود از بیعت با ابوبکر معذرت آورد اشتغال به قرآن را یادآور شد، و گفت با من با خود تعهد کرده‌ام که ردایم را جز برای نماز برتن نکنم تا قرآن را جمع و مرتب خواهم نمود!^(۲)

۱- کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۱.

۲- کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۱. ملاحظه کنید که این نص می‌گوید: علی بعثت اشتغال به جمع آوری قرآن از سریع برای بیعت با ابوبکر از منزل خارج نشده، اما این با اساس معتقدات تشیع سازگار نیست، زیرا آنان معتقد هستند که علی خلیفه بلا فصل و امام منصوب می‌باشد، چه رسد به اینکه بخاطر جمع آوری قرآن در تأخیر بیعت با ابوبکر تعلل داشته باشد، و این تناقض و اختلاف نشانه‌ی جعل و دورغ بودن است همان‌گونه که خداوند فرمود: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ «آیا این منافقان درباره قرآن نمی‌اندیشند و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.»

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس چیزی را بگوید و ادعای کند که از جانب خداست، قطعاً در تله‌ی اختلاف و تناقض گیر خواهد کرد.

مشابه چنین روایتی در برخی از کتب اهل سنت هم وارد شده ولی بعلت انقطاع سند آن ضعیف تلقی می‌شود. و به فرض این که صحیح باشد مراد علی علیه السلام از جمع‌آوری حفظ قرآن در سینه است، و آن قسمت «حتی آن را در بین دو لوحه جمع کنم» توهّم راوی است^(۱) برای همین است که ابن حجر ضمن نقل روایت مذکور گفته: صحیح‌تر از این؛ حدیثی است که ابن ابی داود آن را با اسناد حسن از عبدخیر روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده: بزرگوارترین مردم در رابطه با جمع نمودن قرآن ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، چون او نخستین کسی است که کتاب خدا را جمع‌آوری کرده است^(۲).

و روایت سلیم بن قیس جمع کردن قرآن توسط علی علیه السلام را چنین توصیف کرده که تنها قرآن را جمع نکرده بلکه قرآن و تأویل و ناسخ و منسوخ را جمع کرده است^(۳) علی‌رغم این که روایت سلیم بن قیس هیچ اساسی ندارد، مگر مخالف با اصولی عمل کرده باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع کردن قرآن دستور فرموده است، از جمله فرمود: «لا تکتبوا عني شيئاً غير القرآن» جز قرآن چیزی دیگری از من ننویسید، تا با قرآن مختلط نشود^(۴). اهل علم گفته اند تا قرآن با احادیث نبوی مخلوط نشود^(۵). خلاصه‌ی سخن این که نهایت ادعای شیعه بیش از این را ثابت نمی‌کند که شاید علی علیه السلام هم مانند دیگر یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله ابن مسعود مصحفی برای خود داشته باشد، و این دلیلی برای طعنه زدن به قرآن نمی‌شود^(۶).

لیکن روایت با این هم اکتفا نکرده؛ بلکه می‌گوید علی بن ابی طالب علیه السلام با این مصحف پیش اصحاب رضی الله عنهم آمد و آنان را به مصحف خود دعوت نمود، ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱- فتح الباری: ۱۲/۹-۱۳. و کتاب المصاحف ابن ابی داود ص ۱۶.

۲- فتح الباری: ۱۲/۹-۱۳. و نگاه: ه: کتاب المصاحف لابن ابی داود ص ۱۶.

۳- کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۱.

۴- روایت مسلم، کتاب الزهد ش ۷۲ ص ۲۲۹۸-۲۲۹۹، و دارمی، مقدمه ش ۴۲ ص ۱۱۹، و احمد در مسند: ۱۲/۳، ۲۱، ۳۹.

۵- نووی/ شرح صحیح مسلم: ۱۳۰/۱۸، الأبی/ إكمال إكمال المعلم: ۳۰۵/۷.

۶- نگاه: ه: ابن ابی داود/ کتاب المصاحف: ص ۶۰ وما بعده.

همچنانکه ادعاء کرده اند در جواب گفت: «این قرآن که در دسترس داریم ما را از مصحف تو بی نیاز نمی‌کند»^(۱).

و مادامی که قرآن خیالی مزعوم علی همه‌اش قرآن نباشد، بلکه تفسیر و آیات منسوخ و غیره را با هم جمع کرده باشد؛ اصل این است که به نسخه‌ی امام مراجعه شود، که آن‌ها را از همه نسخه‌ها بی‌نیاز می‌کند، و این فرقه که اسطوره‌ی تحریف را ساخته بودند چون در این راه هم به بن‌بست؛ ناچار برگشتند تا سبک و عرضه‌ی اسطوره را گسترش دهند، و خیال کینه‌ورزی بیش از پیش به بازی پردازد، بنابراین آن قسمت تز زیاده‌ای که نزد طبرسی قرن ششم بود؛ در الاحتجاج به صورتی دیگر در آمد- مانند طبیعت همیشگی دروغ که زیاد و کم می‌شود. این بار آوردن مصحف علی به میان جمع صحابه منجر به جنگ و درگیری بین او و اصحاب می‌گردد، -خداوند از همه اصحاب راضی باشد که آن‌ها هم از این افتراهای دروغ‌پردازان پاک و مبرا گردانیده است-.

اطر روایت سلیم بن قیس می‌گوید وقتی علی برای اولین بار مصحفش را به میان اصحاب آورد؛ آن را رد کردند، روایت طبرسی اشاره می‌کند که مصحفش را گرفتند، و چون ابوبکر رضی الله عنه آن را گشود؛ در اول صفحه رسوایی آن قوم آشکار شد^(۲).. و در این جا یکی از موضوعات مصحف علی رضی الله عنه را تقدیم می‌کند که از فضایح و رسوایی‌های شیعه؛ یعنی طعنه زدن به صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، در حال که روایت سلیم با طعن صریح به کتاب الله تعرضی نکرده. ولی باز هم آتش کینه‌ای که قلب آکنده از نفرت و خشم آنان نسبت به اصحاب را سوزانده با این تهمت‌ها خاموش نمی‌گردد. چون اصحاب سرزمینشان را فتح کردند و اسلام را در میانشان نشر کردند، بلکه قلب بیمارشان جز بر سر سفره‌ی فوش و ناسزاگویی اصحاب تغذیه نمی‌کند، و درون سیاه آن‌ها فقط با طعن و ناسزاگویی ایشان سیراب می‌گردد، و آیاتی که در توصیف و ستایش صحابه‌ی

۱- کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۲.

۲- الاحتجاج ص ۱۵۶.

رسول خدا نازل شده و شأن و مقام ایشان را بالا می‌برد؛ همچون چکش فولادی است که بر سرشان کوبیده شود، و شعله‌ی آتش نفرت را در درون ناپاکشان شعله‌ور می‌سازد، پس طرح چنین ادعاهای از جانب آن‌ها طبیعی است....

اگر روایت سلیم هم به این مقدار دروغ و افتراء اکتفا کرده که گذشت؛ قطعاً روایت الاحتجاج فصل جدیدی به این افزوده و می‌گوید: «سپس زید بن ثابت رضی الله عنه را حاضر کردند- که قاری قرآن بود- و عمر رضی الله عنه و گفت علی این مصحف را آورده که فضایح و رسوایی مهاجرین در آن است و ما هم نظر داریم قرآن تألیف کنیم (حال آن که روایت سلیم اشاره می‌کند که قرآن نزد ابوبکر و عمر جمع‌آوری شده بود) و فضایح و آبروریزی مهاجرین و انصار را از آن حذف کنیم، زید بن ثابت به این قسمت جواب داد و گفت: «اگر من از قرآنی که شما می‌گویید فارغ شدم، و او هم موفق به تألیف قرآن شد؛ آیا همه کار شما باطل نمی‌شود؟ عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت: خود بهتر می‌دانی. چاره‌ای نیست مگر او را بکشیم و از دستش راحت شویم، پس برای قتل او نقشه کشید»^(۱).

سپس در جایی دیگر دسیسه‌ی قتل موهوم را شرح می‌دهد که خالد مسئولیت قتل را بر عهده گرفته و ابوبکر رضی الله عنه متأسف بود و از این دسیسه ازبیم سرانجام پشیمان بود؛ بنابراین در حالی که خالد در نماز بود گفت: «خالد او را نکش» تا آخر این نمایش ساختگی...^(۲).

خود که از کتاب‌های معتبر شیعه می‌باشد^(۳) ذکر نموده است.^(۴)

سپس با ادامه‌ی اسطوره پرداخته، سپس با اشاره می‌کند که عمر رضی الله عنه تلاش کرد مصحف را با فریب از دست علی رضی الله عنه در آورد به بهانه‌ی این که بدان عمل می‌کند ولی در واقع برای تحریف آن، ولی علی درخواست عمر را نپذیرفت. بعد عمر پرسید کی زمان ظهور و

۱- الاحتجاج: ص ۱۵۶ چاپ: اعلمی.

۲- الاحتجاج: ص ۸۹-۹۰ چاپ: اعلمی.

۳- بحار الأنوار: ۲۷/۱.

۴- نگاه: ه کن به الارشاد ص: ۳۶۵

بیرون آوردن آن مصحف است؟ علی گفت: همراه پسر «قائم» ظهور خواهد کرد، و مردم را وادار به عمل کردن با آن می‌کند، و سنت و روش او بر آن جاری خواهد شد.^(۱) را عمر بن خطاب از علی بن ابی‌طالب می‌خواهد تا به همان قرآنی که نزد آنان وجود دارد عمل کند ولی علی دعوت وی را نمی‌پذیرد، عمر می‌گوید پس کی این قرآن شما ظهور خواهد کرد علی هم در جواب گفت، با امام زمان که از فرزندان من است و مردم را بسوی آن دعوت خواهد کرد^(۲).

ولی سؤالی که نه روایت طبرسی و نه هیچ‌کدام از کتاب‌های دیگر شیعه تاکنون به آن پاسخ نداده‌اند این است که اگر همه تلاش‌های اصحاب برای قتل علی و تحریف قرآن شکست خورد و عملی نشد؛ چرا علی قرآن خود را آشکار نکرد؟ و اگر از سلطه و قدرت پس چرا آن را در اثنای دوران خلافت خود بیرون نیاورد؟ چرا سبب شد امت اسلام برای همیشه حیرت‌زده و سرگردان باقی بماند؟ و چرا بر خیانت خائنین و تحریف منحرفین پرده گذاشت؟ آیا تأیید خائن خیانت نیست؟!

تا کنون این فرقه نتوانستند پاسخی برای این سؤال بیابند؛ جز نعمت الله جزایری که گفته: مجامله و سازش با خلفای سابق را بر هدایت امت ترجیح داد. ولی این پاسخ علاوه بر این که طعن و اهانت به کتاب خدا است؛ بزرگ‌ترین طعن و توهین به علی علیه السلام است... دوباره می‌گوییم: اگر علی تا این حد اهل مجامله و ماست‌مالی بود؛ چرا شیعه هم از امام خود پیروی نمی‌کنند، و چرا صدها جلد کتاب را با فحش و ناشرآگویی سیاه کرده کرده‌اند، پس یا در این معذرت که برای علی می‌آورند دروغ می‌گویند؛ یا پیرو او نیستند؛ ولی نمی‌دانم با کدام یک از این دو بیشتر هلاک می‌گردند!

برای بررسی روایت دیگر قیس برمی‌گردم که به روایت اول مشابهت دارد و مقداری بر آن افزوده؛ آن هم با سؤالی که طلحه رضی الله عنه متوجه علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه کرده که چرا قرآنی را

۱- الاحتجاج: ۲۲۸-۲۵۵/۱ چاپ نجف، یا ص: ۱۵۵-۱۵۶ چاپ اعلمی بیروت.

۲- الاحتجاج: ۲۲۸-۲۵۵/۱ ط: النجف، أو ص: ۱۵۵-۱۵۶ من ط: الأعلمی بیروت.

که همراه دارید بیرون نمی آورید؟ علی به سؤالش پاسخ نمی دهد؛ ولی در رابطه با سزاوار بودن امامت برای خود سخن می گوید، ولی طلحه باز سؤالش را تکرار کرد و گفت: ای ابوالحسن مثل این که نمی خواهی جواب سؤالم را در مورد قرآن خود را بدهی، چرا آن را برای مردم بیرون نمی آوری؟ علی گفت: ای طلحه عمداً به جوابت را ندادم. بعد خطاب به طلحه می گوید: به من بگو کتابی که نزد عمر و عثمان است همه اش قرآن است یا غیر از قرآن در آن وجود دارد؟ طلحه در جواب گفت: بلکه تمام آن قرآن است. علی گفت: اگر به تمام آنچه در آن وجود دارد عمل کنید از آتش جهنم نجات یابید و داخل بهشت خواهید شد، زیرا در آن قرآن حجت ما و بیان حق ما و واجب بودن اطاعت از ما هست، طلحه گفت: برایم کافی است، تأیید شما برآن برای ما کافی است^(۱).

پس این روایت سلیم بن قیس به صراحت طعن و انتقاد وارد کردن بر کتاب خدا را رد می کند، علاوه بر آن تأکید دارد که (با تأیید علی علیه السلام) همه اش قرآن می باشد؛ و بیان حقوق اهل بیت و وجوب اطاعت از آنان در آن آمده است... این در حالی است که ما روایات دیگری از شیعه را سراغ داریم که با این روایت در تضاد و تناقض می باشد، و می گوید: «اگر در کاستن و افزودن صورت نمی گرفت حقوق ما بر انسان عقل مخفی نمی ماند»^(۲). و باز می گوید: «اگر قرآن به صورتی که نازل شده قرائت می شد ما با نام خود را آن می یافتیم»^(۳).

این مرحله ای دیگر از تکامل این اسطوره است که در خلال آن برخی عوامل جعل و ساخت آن هویدا است، و آن این که چون شیعه ادعا می کنند ائمه اثنی عشر یعنی ایمان و اسلام.... و انکار هر کدام از آنها یعنی کفر و خارج شدن از دین؛ اما با وجود این ادعای بزرگ متوجه شدند که نامی از آنان در قرآن نیست، و این تهدیدی بود برای نابودی و

۱- کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۲۴.

۲- البرهان: مقدمه ص ۳۷، بحار الأنوار: ۳۰/۱۹، تفسیر الصافی: ۴۱/۱.

۳- تفسیر العیاشی: ۱۳/۱، بحار الأنوار: ۵۵/۹۲، تفسیر الصافی: ۴۱/۱، اللوامع النورانیة: ص ۵۴۷.

انهدام پایه‌ی شیعه، پس برای مقابله با این معضل مهیب به انواع حیل‌ها متوسل شدند که خطرناک‌ترین آن‌ها جعل این دروغ بود.

در مرحله‌ای دیگر از مراحل تکامل؛ این اسطوره شکل عملی به خود گرفته و از سوی علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قمی؛ و شاگردش کلینی مؤلف الکافی؛ که هردو از پایه‌های این عقاید باطل را پی‌ریزی کردند و برا ترویج و نشر و بحث و تبلیغ هرچه بیشتر در مورد آن فعالیت کردند؛ و این اسطوره هم توسط آن دو کامل شد.

مرحله‌ی تکمیل این اسطوره از جانب قمی و کلینی با افزودن کلمه‌ی «فی علی» در بعد از جمله‌ی «أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ»، و نیز اضافه کردن «آل محمد حقهم» بعد از هر «ظلموا» که در قرآن ذکر شده، و زیاد کردن لفظ «فی ولایة علی» بعد از لفظ «أَشْرَكُوا» و نیز تغییر کلمه‌ی «أُمَّة» در کل قرآن به «أَئِمَّة» شروع شد.

و بدین روال در کل قرآن شروع به ساخت و بافت کردند. و از شواهد این کار روایتی است که کلینی از قمی و او هم با سند خود از جابر جعفی از ابی جعفر روایت کرده که جبرئیل با این آیه بر محمد ﷺ نازل شد: «يَعْسَمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فی علی) بَغْيًا أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ...» [البقرة: ۹۰]^(۱).

و نیز روایت کرده که جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد نازل کرد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا (فی علی) فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...» [البقرة: ۲۳]^(۲) همچنین از ابی عبدالله روایت نموده‌اند که جبرئیل امین با این آیه بر محمد ﷺ نازل شد:

۱- آیه ۹۰ بقره است که در اصول کافی ۴۱۷/۱ تحریف شده و «فی علی» را بدان افزوده است.
۲- بقره: ۲۳ که در اصول کافی ۴۱۷/۱ تحریف شده و «فی علی» را بدان افزوده و «عَبْدِنَا» حذف شده است.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا... (فی علی) ... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا

﴿١٧٤﴾ (۱)

ملاحظه می کنید که بین بیش از دو آیهی سوره نساء ادغام کرده اند.

ابراهیم قمی گفته، اما آن چه از قرآن تحریف شده عبارت است:

﴿لَٰكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ۖ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

﴿النساء: ۱۶۶﴾

﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ

يَعَصْمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٦٧﴾﴾ [المائدة: ۶۷]

او مدعی است که در هر دو آیهی فوق بعد از (مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ عَنْهُمْ) (فی علی) بوده، ولی از آن حذف کرده اند.

همچنین در مورد آیات ذیل:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾﴾ [النساء: ۱۶۸]

﴿...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۷]

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ ءَايَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾﴾ [الأنعام: ۹۳]

قمی ادعا می کند که در هر سه آیه بعد از (ظَلَمُوا) (آل محمد حقهم) و (الظَّالِمُونَ) وجود داشته که توسط اصحاب حذف شده!! همچنین مورد دوم و سوم از آیات فوق را

به صورت یک آیه نقل کرده، اند^(۱).

قمی تفسیرش را از این گونه روایات کفرآمیز مملو ساخته که مواضع آنها را به شرح ذیل اشاره خواهیم کرد^(۲).

مثلاً در مورد این آیه ﴿فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴿٥٩﴾﴾ [البقرة: ۵۹] مانند عادت همیشه «آل محمد» را به آن افزوده‌اند^(۳).

همچنین قمی از ابی عبدالله روایت نموده که گفت: ﴿كُتِبَ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴿١٠﴾﴾ [آل عمران: ۱۰]

آیا بهترین امت کسانی هستند که امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم‌السلام را می‌کشند؟! راوی گفت: فدایت شوم پس آیه ابتدا چگونه نازل شد؟ در جواب گفت: (کُتِبَ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) مگر نمی‌بینید که خدا آنها (ائمه) را مدح و ستایش کرده؟^(۴).

این (اعتراف شیعه) یعنی امت که شیعه هم در میان آنها است جز ائمه‌ی اثنی عشر آنها همه فاقد خیر و نیکی هستند.

۱- توجه کنخواننده عزیز که این‌ها چقدر با روح و حواس از قرآن فاصله دارند، یا این‌که از روی عمد این دروغ‌ها به اهل بیت می‌بندند، بین چگونه با روشی جاهلانه آیه‌ی ۲۲۷ از سوره‌ی شعراء را با آیه‌ی ۹۳ انعام با هم درج کرده است، و آن را به صورت: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ) یعنی کسانی که در لحظه‌ی جان سپردن قرار گرفتند خواهند فهمید که چه سراجام وخیمی در انتظار آنان خواهد بود.

بدون شک کسی که در لحظه‌ی مرگ قرار می‌گیرد زمان پند و عبرت گرفتنش گذشته، و حالش بدتر از آن است که عبرت بگیرد، و اصلاً برخی گفته‌اند بیهوش می‌شوند. این گونه اسطوره‌ها شایان بحث و مناقشه نیستند.

۲- تفسیر القمی: ۱۰/۱-۱۱، ج ۱ ص ۴۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵.

۳- تفسیر القمی: ۴۸/۱.

۴- تفسیر القمی: ۱۱۰/۱.

کلینی از امام رضا روایت کرده که در مورد آیه: ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا نَدَعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ (۱۳) [شوری: ۱۳] گفت: در نسخه‌ی خطی بعد از کلمه‌ی (الْمُشْرِكِينَ) (بولاية علی) و بعد از (مَا نَدَعُوهُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسَكُمْ) (یا محمد من ولایة علی) نوشته شده بود (۱).

در مورد این آیه ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (۱۹) [الملك: ۲۹] گفته‌اند: (یا معشر الکاذبین حیث أنبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی علیه السلام والأئمة من بعده، فسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَقِيلَ مَنْ هُوَ فِي ضلال مبين).

یعنی: «ای جماعت دروغگویان هرگاه درباره ولایت علی به شما رسالت پروردگارم را ابلاغ کردم خواهید فهمید چه کسی است که خود در گمراهی آشکاری است.» سپس تحریف و کفرشان را با این جمله بیشتر تأکید می‌کنند: «هكذا نزلت» این گونه نازل شد (۲).

و در مورد این آیه: ﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۲۷) [فصلت: ۲۷] بعد از جمله‌ی (کَفَرُوا) چنین افزوده‌اند: «بترکهم ولایة امیر المؤمنین علیه السلام» (۳).

ترجمه: و قطعاً کسانی را که کافر شده‌اند عذابی سخت می‌چشانیم و آن هم بسبب ترک ولایت امیر مؤمنان حتماً آن‌ها را به بدتر از آنچه می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم.

در این موضوع مثال بسیار است، و اگر این موضوع تفسیر قمی و کتاب الکافی و دیگر روایات متأخرین مانند مجلسی، جزائری، و نوری طبرسی را مقایسه کنی می‌بینی که روایات مربوط به تحریف قرآن نزد متأخرین با سیر تصاعدی افزایش یافته، و این دلیل است بر این که در همه دوره‌ها افتراء و دروغ‌پردازی در حال اجرا است.

این است آن قسمت‌هایی که شیعه مدعی‌اند از قرآن ناقص شده‌اند! اما آیا خواننده‌ی عرب زبان با کمترین ملاحظه و دقت نظر به سیاق کلام و روند مفاهیم قرآن متوجه نمی‌شود که چنین ادعایی مردود است و با زور و افتراء در اثنای کلام خدا گنجانده شده

۱- أصول الکافی: ۴۱۸/۱، ۱۳.

۲- أصول الکافی: ۴۲۱/۱.

۳- الکافی: ۴۲۱/۱.

است؟ و حتی بر جاهل‌ترین افراد هم پوشیده نیست که این کلمات توسط کسانی جعل شده که نه ارتباطی با زبان عربی داشته‌اند، و نه با اسالیب عربی آشنایی داشته‌اند، و نه در انتخاب الفاظ و واژه‌ها و درک معانی سلیقه داشته‌اند.

کلماتی که با جعل و افتراء ساخته‌اند و با پندار پوچ خود مدعی شده‌اند که از قرآن حذف شده‌اند؛ پرده از روی کفر ایشان برداشته و دروغشان را افشاء و خودشان رسوا ساخته است. بنابراین دسیسه‌ی ایشان شباهت زیادی به تلاش‌های مسیلمه‌ی کذاب دارد که برای تقلید کردن از قرآن عظیم مبذول داشت؛ همان‌گونه که در مثال‌های گذشته دیدیم و در هزار نمونه‌ی دیگر می‌بینیم، و کل نمونه‌های قبل را صاحب فصل الخطاب بیان کرده است^(۱).

برای فصاحت و اعجاز بلاغی قرآن همین‌قدر کافی است که همه اساتید و شهبواران و نام‌داران ادبیات عربی را افسون‌زده کرد و آن‌ها را حتی از آوردن یک سوره‌ی کوتاه (مانند سوره‌ی کوثر) عاجز و درمانده کرد، و این برهان قاطع است بر ساختگی بودن افترا و اکاذیب شیعه مبنی در دخل و حذف در قرآن، و اصلاً همه کلمات و عباراتی که با دروغ ساخته و پرداخته‌اند و مدعی شده‌اند که در اصل بخشی از قرآن بوده‌اند؛ در سطح سخنان یک فرد عادی هستند، و بدین‌صورت عظمت و ابهت قرآن نمایان گشته، چون اگر طعم تلخ و شور نبود، هرگز طعم شیرین شناخته نمی‌شد، و همه چیز با اصداد و مخالفینش هویدا می‌گردد. بنابراین با صرف نظر از هر دلیل و برهانی که بر حفظ و حراست قرآن از جانب حق دلالت کند؛ قرآن خود با زبان گویا مدعیان دروغین و جعل کنندگانش را رسوا می‌گرداند.

تلاش برای داخل نمودن اقوال بشر در کلام خدا قرن‌های پی‌در پی از طرف برخی رافضه ادامه داشته است، و علاوه بر آنچه قبلاً اشاره کردیم؛ مجلسی (صاحب بحار الانوار) بابی را زیر عنوان: «باب التحریف فی الآیات الّتی هی خلاف ما أنزل الله عزوجل مما

۱- فصل الخطاب: ص ۲۵۳ و ما بعدش.

رواه مشایخنا...» «باب در مورد تحریف آیات قرآن...طبق روایات بزرگان ما» در کتاب خود آورده^(۱) هم‌چنان‌که کتاب‌های تفسیر ایشان مقدار زیادی از این خس و خاشاک‌هاست را نقل کرده و صاحب (فصل الخطاب) همه را در کتابش جمع‌آوری کرده است^(۲).

رافضه این افتراءات را بخشی از قرآن می‌دانند که مدعیند حذف شده. کلینی در کتاب الکافی روایت کرده که: «آن قرآن که جبرئیل برای محمد آورد (۱۷) هزار آیه بود»^(۳)، ولی تعداد آیات قرآن نزد همه معروف است و از شش‌هزار و اندی تجاوز نمی‌کند، و این روایت (اصول کافی) مبنی بر حذف دو سوم قرآن افک و افتراپی است بس بزرگ و سهمگین که در اصح کتب شیعه (اصول کافی) وارد شده!! ولی برخی از شیعیان می‌گویند: کل روایات الکافی صحیح نیست^(۴).

سپس اگر به موضوع شهادت معاصرین شیعه در رابطه با صحت و سقم این روایت پردازیم؛ می‌بینیم آخوندهای معاصر شیعه در خصوص صحت این روایت عبدالحسین مظفر می‌گوید: «این روایت مانند روایت موثق صحیح است»^(۵). و منصفانه است که یادآور شوم صاحب صحیح (الکافی) که وی هم از بزرگان معاصر شیعه می‌باشد؛ این روایت را در صحیح خود نیاورده است^(۶). و آیا عدم ذکر آن به خاطر عدم صحت روایت از دیدگاه اوست؟ ولی بر اساس روش او که در مقدمه‌ی کتابش بدان اشاره نموده؛ در حکم کردن به عدم صحت این روایت صادق نیست؛ بلکه به تقیه عمل کرده است، زیرا یکی از مراجع معاصرشان می‌گوید: «هر مجتهدی می‌تواند هر کدام از احادیث الکافی و

۱- بحار الأنوار: ۶۰/۹۲ و بعدش.

۲- فصل الخطاب: ص ۲۵۳ به بعد.

۳- أصول الکافی: کتاب فضل القرآن، باب النوادر: ۱۳۴/۲.

۴- مثلاً نگاه: ه کن به کتاب محمد جواد مغنیه / العمل بالحديث و شروطه عند المامیه در ضمن کتاب:

دعوة التقريب ص ۳۸۳، محسن الأمين / الشيعة بين الحقائق والأوهام ص ۴۱۹-۴۲۰

۵- الشافعی شرح أصول الکافی: ۲۲۷/۷.

۶- صحیح الکافی / البهودی: کتاب فضل القرآن، باب النوادر: ۱۵۶/۱-۱۵۷.

غیره را که نمی‌پسندد ترک کند؛ و به هرکدام از احداث موجود در کتاب بخاری و مسلم (بسته به هدفی که دارد) قبول کند، و کسی هم حق ندارد از لحاظ دین و مذهب او را مورد انتقاد قرار دهد»^(۱).

این بدان علت است که تقیه، در گفتن این قول دست وی را باز گذاشته، و گر نه حقیقت چیز دیگری است، زیرا علامه بزرگ شیعه آقای مجلسی باب (۲۸) کتاب بحار خود را به چنین نام‌گذاری نموده:

باب بیست و هشتم: روایاتی که عامه (اهل سنت) روایت نموده‌اند، و اخبار صحیح پیش ما است، و از رجوع به روایت مخالفین مگر در صورت استدلال علیه آنان از کتابهایشان نهی شده است^(۲).

این در مورد صحت روایت از دیدگاه خود شیعه، و اما در خصوص معنی روایت مذکور مازندرانی^(۳) یکی از شارحان کتاب الکافی می‌گوید: قرآن (۶۵۰۰) آیه است^(۴). مجلسی می‌گوید: این خبر و بسیاری دیگر از اخبار صحیحه درباره‌ی تحریف و نقص قرآن صریح هستند^(۵).

این قول شیوخ دربار دولت صفویه در مورد تفسیر این روایت هستند که در میان تشیع چند قدم سریع را در غلو و افراط به جلو برداشته‌اند تا به نقطه‌ی اوج رسیدند، و شاید اگر این روایت را با دیگر روایات مربوط به تفسیر این اسطوره مقایسه کنی شگفت‌زده شوی که چقدر به آن پر و بال داده‌اند و بزرگش کرده‌اند! از جمله (ابان) در قرن دوم

۱- محمد جواد مغنیه/ العمل بالحديث وشروطه عند الإمامية ضمن كتاب دعوة التقریب ص ۳۸۴.

۲- بحار الأنوار: ۲/۲۱۴.

۳- محمد صالح بن احمد مازندرانی متوفای ۱۰۸۱هـ، یا ۱۰۸۶هـ.

۴- این عددی که او ذکر کرده در هیچ‌کدام از اقوال مأثوره مربوط به شمارش آیات قرآن که بدان مراجعه نموده ام نیافتم به این مصادر نگاه: ه کنید: تفسیر القرطبی: ۱/۶۴-۶۵، الإیتقان: ۱/۸۹، فیروزآبادی/ بصائر ذوی التمیمز: ۱/۵۵۹-۵۶۰.

۵- مرآة العقول: ۲/۵۳۶.

حکومت صفوی این کفر را بسیار بزرگ کرد و به نشر و گسترش آن پرداخت. همچنین اگر این تفسیر را با گفته‌های ابن بابویه قمی در قرن چهارم هجری مقایسه کنی می‌بینی که در کتاب «الاعتقاد» خود که به گواهی خودشان از معتبرترین کتاب‌های شیعه است^(۱) می‌گوید: «...چیزهایی از وحی نازل شده که قرآن نیست و اگر جمع آوری می‌شد؛ به (۱۷) هزار آیه می‌رسید، مانند این فرموده جبرئیل: «عش ما شئت فإنك ميت، وأحب ما شئت فإنك مفارقة، واعمل ما شئت فإنك ملاقيه...»^(۲).

یعنی هرطور که می‌خواهی زندگی کن تو می‌میری، و هر کس که می‌خواهی دوستش بدار زیرا تو از وی جدا خواهی شد، و هر عملی را دوست داری انجام ده که آن را ملاقات می‌کنید... سپس به ذکر نمونه‌هایی از این حرف‌ها پرداخته است. به اختلاف و تضاد کلام کلینی و ابن بابویه دقت کنید. این یکی می‌گوید: «آن قسمت از وحیی که قرآن نیست...»، و این یکی می‌گوید: «قرآنی که جبرئیل آورد...» یعنی ابن بابویه معتقد است که نقص در غیر قرآن است، ولی کلینی به ناقص بودن خود قرآن تصریح دارد. و لذا در تفسیر مجلسی و مازندرانی در شرح و تفسیر روایت مزبور چیزهایی ذکر شده که با ظاهر نص کفر و الحادشان همسویی دارد، حال آن‌که ملاحظه می‌کنیم ابن بابویه عدد زیادی مذکور در روایت را به احادیث قدسی تفسیر کرده است، چون این تفسیر با ظاهر قول او سازگار است، ولی هیچکدام جرئت رد و تکذیب روایت را نداشته‌اند.

من می‌گویم: آیا روایت کلینی توجیهی دارد که قابل قبول باشد، در حالی که دروغ مجلسی و مازندرانی و امثال آن‌ها توجیه‌پذیر نیستند؟ آن‌ها اگر نسبت به مذهب و پیروان شیعه نیت خیری داشتند؛ و جرئت تکذیب این روایت و امثال آن را نداشتند، می‌توانستند تعداد آیات مذکور در را به آیاتی تفسیر کنند که تلاوتشان منسوخ شده، زیرا یا باید با نحوی توجیه‌پذیر تأویل کنند، یا آن را بر دیوار بکوبند و پرت کنند.

۱- الذریعة: ۱۰۱/۱۳.

۲- الاعتقادات: ص ۱۰۲.

خودم دیده‌ام که صاحب الوافی بعد از ذکر این روایت همین تأویل را برای آن ذکر کرده، زیرا پس از ذکر بعضی از احتمالات که این روایت کفری را تأیید می‌کنند می‌گوید: «...یا این که آن تعداد آیات مربوط به کل قرآن به اضافه‌ی آیاتی باشد که تلاوتشان منسوخ است»^(۱). اما مرجع بزرگ شیعیان امروز^(۲) ابو القاسم موسوی خوئی - با تظاهر به دفاع از قرآن - معتقد است قول به نسخ تلاوت آیات قرآن؛ قول به تحریف قرآن می‌باشد^(۳).

مثل اینکه می‌خواهد قاعده‌ی ثابت نسخ قرآن را رد کند و در این راستا قاعده‌ای را برای خود وضع کند و با نحوی پنهانی عقیده‌اش را اثبات کند... ولی بین تحریف و نسخ تفاوت آشکار و واضحی وجود دارد، تحریف همچنان که از لغت آن پیدا است و بر کسی مخفی نیست ساخته‌ی بشر است و نزد خداوند عز و جل مذموم و صاحب آن مستوجب عذاب اخروی می‌باشد، اما نسخ از جانب خداوند متعال صورت گرفته، همان گونه که می‌فرماید:

﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶]

هر آیه‌ای را که رها سازیم (و به دست فراموشی سپاریم)، و یا این که (اثر معجزه‌ای را از آئینه دل مردمان بزدائیم و) فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می‌آوریم ولی نسخ آیت قرآن به هیچ وجه مستلزم دست برد زدن و تحریف آن نیست.

اگر روایت کلینی بر سقوط دو سوم از قرآن دلالت کند؛ پس یعنی کمی بیش از یک سوم آن برای ما باقی نمانده است، و باز اگر آن را با روایت دیگر آنان مقایسه کنیم که می‌گوید قرآن سه قسمت است؛ یک ثلث آن درباره‌ی ما و دشمنان ما است، یک ثلث هم امثال و حکم، و یک سوم دیگرش احکام و فرائض می‌باشد، این سؤال پیش می‌آید که آن یک ثلث از قرآن که برای ما باقی مانده کدام است؟ آن یک سوم که مربوط به سنن و

۱- الکاشانی / الوافی، جلد دوم: ۲۷۴/۱.

۲- ابو القاسم موسوی الخوئی که او را امام اعظم و آیت عظمی و رئیس حوزه علمیه قم، مؤلف معجم رجال حدیث و البیان فی تفسیر القرآن.

۳- الخوئی / البیان: ص ۲۱۰.

احکام است یا ثلث فرایش و احکام؟ چون بدون شک به زعم این فرقه ی ملحد یک سوم مربوط به دوستان و دشمنان شیعه حذف شده است، چون گفته‌اند: «اگر قرآن آن‌گونه که نازل شده قرائت می‌شد؛ ما را با نام خودمان در قرآن می‌یافتید» که هدف آن‌ها از همه مقدمه چینی‌ها اثبات این قسمت است....

معنی این قول این است که این امت چندین قرن است که هدر رفته و از زمان وفات رسول خدا ﷺ تا به امروز در گمراهی بسر برده، زیرا دو سوم از قرآن خود را از دست داده است... و ائمه هم که قرآن کامل را در اختیار دارند در دسترس امت نیستند چون راه گمراهی را در برگرفته و دوست و دشمن را از هم جدا نمی‌کنند! بنابراین آن‌ها را به ظهور مهدی وعده می‌دهند که صدها سال از غیبت او می‌گذرد، ولی نه از بازگشت امام غایب خبری هست و نه از آشکار شدن مصحف او. پس اگر امت اسلام بدون وجود مهدی هدایت می‌یابد؛ دیگر فایده‌ی ظهور او چیست؟ و اگر قرآن برای هدایت امت امری لازم و ضروری است؛ چرا خداوند آن را با این امام منتظر اسیر کرده و مانع دسترسی آن‌ها به قرآن شد، با این‌که خداوند سبحان حفظ و نگهداری قرآن را نه به هیچ‌کدام از پیامبران؛ و نه به غیر پیامبران و نه به موعود موهوم واگذار ننمود، بلکه خود حفظ و نگهداری از آن را تضمین نموده است.

همان‌طونه که گذشت روایاتشان می‌گوید: «علی علیه السلام از بیم تحریف شدن نتوانست آن قرآن را از مخفیگاه بیرون آورد، یعنی کل امتی که از جانب خدا به بهترین امت توصیف شده است؛ سرنوشتشان جز گمراهی و بدبختی نیست، و در این میان فقط یاران امام غایب استثناء هستند، چون اصل قرآن که سرچشمه‌ی هدایت و منبع سعادت امت اسلام است در اختیار امام غایب قرار دارد و کسی بدان دسترسی ندارد.

با وجود این‌که به پندار شیعه ائمه بیش از همه انبیای خدا وسایل تبلیغ در اختیار دارند، و حتی علی علیه السلام بیش از این هم قدرت دارد و می‌توانست با قدرت فوق العاده‌ی خود قرآن کامل را نشر و تبلیغ کند؛ زیرا مجلسی در بابی که عنوان آن را معجزات امیر المؤمنین علی نامیده نقل کرده که روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کنار یک گدا عبور کرد.

و حضرت خطاب به آن شخص گفت: «اگر قرآن می‌خواندی برایت خوب‌تر بود» او هم در جواب گفت: «من نمی‌توانم قرآن را بخوانم و آرزو مندم بتوانم کمی از آن را بخوانم» سپس علی گفت: به من نزدیک شو، آن مرد نزدیک شد، و علی حرفهایی مخفیانه به آن شخص گفت، و بلافاصله تمام قرآن روی قلب او نقش بست و در حافظه‌اش قرار گرفت^(۱).

پس اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌توانست با این روش سحرآمیز قرآن را به هر کس که بخواهد تبلیغ کند، همچنان که می‌توانست هر دسیسه‌ای را که علیه قرآن و برای تحریف آن طرح‌ریزی می‌شد خنثی کند، زیرا همچنان که در باب‌های الکافی بیان شده: «یعلم ما کان وما یکون ولا یخفی علیه الشیء»^(۲) می‌تواند علم از گذشته و آینده خبر داشته باشد، و چیزی را او مخفی نمی‌گردد.

همچنان که بدون رضایت و انتخاب خودش کسی نمی‌توانست او را به قتل برساند، زیرا آن‌گونه که در الکافی ذکر شده: «یعلمون متی یموتون ولا یموتون إلا باختيارهم»^(۳): ائمه می‌دانند چه موقع می‌میرند، و جز با انتخاب خودشان نمی‌میرند؟

پس چرا علی علیه السلام چنین عمل نکرد؟! در بعضی روایات وارد شده که گویا علی علیه السلام فرموده‌اند: اگر رختخوابی داشتم و مردم حق مرا می‌شناختند (ارج می‌نهادند)، قرآنی را که خود نوشته‌ام و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر من دیکته کرده خارج می‌کردم^(۴).

اکنون روی جمله اول توقف کوتاهی می‌کنیم که کنایه از قدرت و در دست داشتن حکومت است، همان‌گونه که مجلسی ثابت کرده^(۵) پس چرا در زمان خلافت خود به این

۱- بحار الأنوار: ۱۷/۴۲

۲- نگاه: ه کن به: أصول الکافی، ۲۶۰/۱.

۳- أصول الکافی: ۲۵۸/۱

۴- بحار الأنوار: ۵۲/۹۲.

۵- بحار الأنوار: ۵۲/۹۲.

سخن جامه عمل نپوشانید، آیا ایشان خلاف وعده نموده آن گونه که جعل کنندگان این «اسطوره» با دروغ و افتراء گفته‌اند؟!.

در جمله‌ی دوم گفت: «حق مرا می‌شناختند (ارج می‌نهادند)»... چگونه حق علی علیه السلام شناخته می‌شود در حالی که منبع معرفت (قرآن موهوم شیعه) در اختیار مردم قرار نگیرد و همچنان در مخفی‌گاه باشد؟

اما آن قسمت از روایت که (به ادعای شیعه) علی گفت: «آن قرآن را رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من دیکته کرد...» با روایات اسطوره‌ای دیگر ایشان در تناقض است که گفته‌اند: جمع‌آوری قرآن بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شد.

ولی حقیقت این است که تمام اخبار و روایات مربوط به این افتراء در واقع رساترین طعن و انتقاد در حق اهل بیت می‌باشند، و اعتراف یکی از ائمه شیعه در این زمینه صادق است که (طبق اعتراف کتاب‌های شیعه) گفته: کار ما به جایی کشیده که کسی به اندازه بعضی از آنان که ادعای محبت ما را دارند با ما دشمنی نکرده‌اند»^(۱).

و از جمله عجیب‌ترین اسطوره‌های بافته شده روایتی است که عالم بزرگ قرن ششم (طبرسی) در کتاب «الاحتجاج» خود نقل کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام ضمن مناقشه‌ی طولانی با یکی از زنداقه در جواب اعتراض او گفت: ... نام ستمکاران بزرگ از منافقین که در قرآن آمده‌اند از قرآن نیست، بلکه مبدلین و تغیردهندگان آن‌ها را در قرآن داخل نموده اند....

ولی ذکر نام تبدیل کنندگاه با عموم حکم «تقیه» سازگار نیست، بیان زیاده و کاستی‌هایی که در قرآن شده حجت فرقه‌های اهل تعطیل و کفار و فرقه‌های منحرف شده از قبله‌ی مسلمین را تقویت می‌کند، و نیز منجر به باطل کردن علم ظاهری قرآن است که دوست و دشمن قبول دارند که بر اصطلاح حکومت خلفا و راضی شدن به حکومتشان دلالت می‌کند، زیرا صبر و بردباری بر حکام واجب است چون خداوند به پیامبرش فرموده:

۱- رجال الکشی: ص ۳۰۷.

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [الأحقاف: ۳۵].. پس شکیبایی کن، آن گونه که پیغمبران اولو العزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند. همین قدر که شنیدی تو را کافی است، زیرا قانون «تقیه» بیش از این اجازه تصریح‌گویی نمی‌دهد.

همچنین در مورد این آیه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸] (مدعی‌اند که گفت) در اصل چنین نازل شده: (کل شیء هالک إلا دینه): همه چیز فنا شدنی است جز دین خدا، زیرا محال است که همه چیز نابود شود مگر وجه خدا جلّ و علا، این هم از قول سابق عجیب‌تر است چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۶ و ۲۷]

همه چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند. و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو باقی می‌ماند و بس^(۱). پس خداوند متعال خلق را از وجه (چهره) جدا کرده است.

اما انکار تو در مورد این آیه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَنِ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳] که رعایت قسط و عدالت در مورد یتیمان شبیه ازدواج با زنان نیست، همچنین همه زنان یتیم نیستند، پس (به پندار شیعه) این هم توسط منافقین از قرآن حذف شده. یکی از کذابان دروغ‌پرداز در کتاب الاحتجاج یادآوری کرده که بین موضوع یتیمان و موضوع زنان؛ حدود یک سوم قرآن فاصله وجود دارد، و این‌ها و امثال آن را حوادث منافقین برای اهل نظر و تأمل آشکار ساخت، اما وجود اهل تعطیل و فرقه‌های مخالف اسلام بهانه و مجوز طعنه و انتقاد به اسلام را یافتند کردند، و اگر تمام موارد حذف و تحریف و تبدیل شده در قرآن را برای ذکر کنم بحث به درازا می‌کشد، و چیزهایی آشکار می‌شود که «تقیه» اجازه‌ی آشکار شدنش را نمی‌دهد،^(۲).

۱- الاحتجاج: ص ۲۴۹-۲۵۴.

۲- الاحتجاج: ص ۲۴۹-۲۵۴.

این نص علی‌رغم طولانی بودنش بخشی از مناقشه‌ای طولانی است که به ادعای صاحب‌الاحتجاج بین علی علیه السلام و یکی از زنادقه صورت گرفت، که هدف علی علیه السلام از آن مناظره هدایت و راهنمایی او به راه حق بود!!! اما آیا زندیق‌تر از کسی وجود دارد که در مورد حذف و تبدیل و تحریف قرآن؛ چنین افتراهایی را بر قرآن و صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله ببندد، آیا دسیسه‌ی هیچ کینه‌توزی در مورد قرآن به بیش از این می‌رسد؟ موسی جار الله می‌گوید: آیا عداوت و کینه‌ی دشمن‌ترین مردم به اندازه این سخنان که شیعه آن‌ها را به علی بن ابی طالب نسبت می‌دهند اسلام را زیر سؤال می‌برد و نسبت به قرآن و دین ویران مخرب است^(۱).

آن همه کینه‌ی سیاه را در این روایت ملاحظه کن که علیه برترین نسلی که تا کنون بشر شناخته، و بر ضد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چیده‌اند و آن بزرگواران را به منافقینی توصیف کرده که مرتکب بزرگ‌ترین جنایت شده‌اند، زیرا این فرقه‌ی کینه‌توز که خشم و نفرت آن‌ها نسبت به اسلام و صحابه قلبشان را سیاه و بیمار کرده و درونشان از آن کینه و نفرت مملو شده، چیزی را در قرآن پیدا نکردند که خشمشان را با شبهه‌پردازی علیه ایشان فرو نشانند؛ به ناچار گفتند: قرآن سرشار از ذکر نام منافقین بوده (که منظورشان اصحاب بزرگوار است) ولی تغییردهندگان قرآن نامشان را حذف کردند... و روایات متعددی از این قبیل دارند.

سپس در همین روایت آمده که ذکر نام تحریف‌کنندگان به خاطر رعایت تقیه جایز نیست، که به ادعای آن‌ها ابوبکر و عمر و زید بن ثابت بوده‌اند^(۲).

و طبرسی تعداد دیگری را افزوده و می‌گوید: کسانی که مستقیماً مرتکب این جنایت بزرگ شدند و قرآن را تغیردادند، صاحبان صحیفه ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بودند که از زید بن ثابت کمک گرفتند^(۳).

۱- الوشیعة: ص ۱۲۳.

۲- نگاه: ه: الاحتجاج: ص ۱۵۶.

۳- فصل الخطاب: (صفحه ۷۳).

اصحاب علیهم السلام پرچم‌داران فتوحات اسلامی و جزو شاگردان ممتاز و دست پرورده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند؛ و تمدنی را پایه‌گذاری نمودند که تا بحال تاریخ چنین مردانی را به خود ندیده است، پس آن‌ها خاری هستند در چشم شیعه و قلبشان از خشم و نفرت ایشان سرشار است، برای همین است که چنین افتراهایی را به آن‌ها اختصاص داده‌اند.

در ادامه روایت طبرسی آمده که علی به شخص مذکور گفت: «به حکم تقیه افزودن به قرآن جایز نیست». آیا معنایش این است که ترس و بیم مانع شد مصحف دروغین را بیرون آورد، در غیر این صورت این کار را می‌کرد؟ و احتمال این هم هست که ترس برطرف شود و آشکارا به آن تصریح کند، ولی با وجود ترس و بیم موضوع مصحف همچنان در بین شیعه سری باقی می‌ماند...؟!.

ولی صاحب فصل الخطاب بیش از هزار نمونه از کتاب‌های شیعه را جمع‌آوری کرده که مدعی است همه در اصل آیات قرآن بوده‌اند، و از آن حذف شده‌اند، و اثبات کرده که کتاب‌های شیعه بر آن نکته توافق دارند، و بدین شکل خود و قومش را دامن‌گیر فضیحت و رسوایی بزرگی کرد، و بزرگ‌ترین جنایت را افشا کرده که شیعه مرتکب شده‌اند، اما آیا با وجود این‌که نصوص شیعه تقیه را تا زمان بازگشت مهدی لازم می‌دانند، یا این‌که با وصیت امام و خطی‌مشی قوم خود مخالفت کرده‌اند؟ همه این‌ها توهماتی هستند که بر هم زده می‌شوند! و به زودی به تحقیق این نکته می‌پردازیم که آیا شیعه مصحف سری متداول در بین خود دارند یا خیر.

سپس روایت احتجاج یادآوری کرده که علی سخنانش را با شخص زندیق و دین‌ستیز ادامه داده و گفته: به سبب ظروف و شرایط تقیه نمی‌تواند بیش از این صراحت‌گویی کند، چون موجب تقویت حجت اهل تعطیل می‌شود.

پس این یعنی گفتگو و مناظره با زنداقه و اشخاص ضد دین موجب رفع و از میان برداشتن تقیه است، و می‌توان به کفر تصریح کرد، ولی باید با مؤمنان با تقیه برخورد کرد!!!.

آیا این فرقه می‌خواهند امیرمؤمنان علیه السلام را از حزب زندیق و دین‌ستیز به حساب آورند، به همین خاطر از ترس صحابه به همه چیز تصریح نمی‌کند؟

سپس بعد از این تصریح به کفر گفت: بیش از این تفصیل دادن بحث حجت و برهان اهل تعطیل را - که همان اصحاب گرامی و پیروان نیک‌منش ایشان هستند - تقویت می‌کند. بدون تردید همین مقدار برای افشای ماهیت این فرقه‌ی کینه‌توز کافی است، چه رسد به کفرهای دیگر، پس کفر ورزیدن به کتاب خدا چیست؟!.

سپس این فرقه مدعی هستند که علی به شخص زندیق گفت نمی‌تواند بیشتر قضایا را تفصیل دهد، زیرا صبر و شکیبایی بر اطاعت از حکام و فرمانروایان واجب می‌باشد!!! در حالی که مذهب شیعه اطاعت از غیر اثنی عشر را مردود می‌داند، ولی در این روایت اطاعت از غیر ائمه واجب است!!.

نسبت دادن چنین سخن به امیرمؤمنان علیه السلام در واقع بزرگترین افترا و اتهام است بر ایشان به این که در معصیت و نافرمانی خدا از دیگران اطاعت کرده است، حال که ادعای شده که او چنین اطاعتی را واجب دانسته است، ولی در اسلام اطاعت از مخلوق در نافرمانی خداوند جل جلاله مردود است:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ﴾ [لقمان: ۱۵]

«هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچکترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن.»

آنان باز مدعی هستند که امیرمؤمنان علی علیه السلام به حکم تقیه در ضمن اطاعت خود از خلفای راشدین، در تحریف و تغییر دادن قرآن با آنان همکاری نموده است، و این مسئله قبل از این که بدگویی و تکفیر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، سب و تکفیر علی علیه السلام را می‌رساند، و یقیناً این عده قبل از این که دشمن مسلمانان باشند، دشمن اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند.

بین که چگونه با آیه ی: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَرْصِ مِنْ﴾ [الأحقاف: ۳۵] استدلال کرده که بر جهل و نادانی پردازنده ی این روایت دلالت می کند، زیرا این آیه بر خلاف این فرمان داده، و نسبت دادن آن به علی؛ نسبت دادن جهل و بی اطلاعی او از قرآن بوده است.

و از ادعای ایشان منبئ بر این که ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصاص: ۸۸] در اصل (كل شيء هالك إلا دینه) بوده؛ به ادعای این که محال است همه چیز کسی هلاک گردد ولی چهره اش باقی بماند... تا آخر^(۱) معلوم می گردد که جعل کننده ی روایت عرب نبوده و هیچ پیوندی با زبان عربی نداشته، و از دلالت الفاظ اطلاع نداشته... یا زندیقی بوده که خود را به نادانی زده است.

صاحب الاحتجاج باز مدعی شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این مناظره به شخص زندیق گفته: بیش از یک سوم قرآن در اطراف سوره ی نساء افتاده است، و اگر به خاطر طولانی شدن کلام و مانع شدن تقیه نبود آن را شرح می دادم.

و یقیناً این اسطوره در ذات خود بزرگترین کذب و دروغ بر امیر مؤمنان علی علیه السلام می باشد، زیرا اگر شیعه راست می گفتند؛ او در زمان خلافتش یک سوم افتاده شده ی قرآن را آشکار می کرد، یا به مسلمانان دستور می داد که در صورت اثبات آن، از او پیروی نمایند.

پس در واقع آنهایی که ادعای تشیع علی را دارند؛ و این همه اباطیل و اکاذیب را به ایشان نسبت می دهند؛ سرسخت ترین دشمن آنها می باشند، زیرا راضی شدن به کفر و اقرار به آن را به ایشان نسبت می دهند.

هرگاه شیعه از یافتن حیل و راه چاره برای اثبات دلیل و حجت در مانده اند به «تقیه» پناه برده اند، بنابراین در اینجا هم (به ادعای دروغ آنها) علی به خاطر تقیه از تشریح و بیان آن قسمت که حذف و تبدیل شده اظهار ناتوانی کرد، ولی این یک نیرنگ آشکار و فرار از مواجهه با مخالف است، سپس غیر از او هرکدام که مواردی از نمونه های حذف شده

را بیان کرده باشد؛ رسوا گشته و نیرنگشان افشا شده، اما آن‌ها کجا و دستبرد زدن به قرآن عظیم الشأن کجا!

و مادامی که شریعت این فرقه زنداقله‌ی اسلام‌ستیز را با چنین مقاله‌ی زندیقانه مورد خطاب قرار دهد که همه قرآن را (به ادعای واهی شیعه) زیر سؤال ببرد؛ در روایت سابق بیان شد؛ آیا این شایعه را باور کنیم که که «مستشرق براین» مصحفی ایرانی در اختیار دارد که زیاده‌هایی به نام «سوره ولایت»^(۱) بر کتاب الله در آن نوشته شده که با فرقه‌ی زندیق با آن مناظره می‌کرد و اگر منهج و عقیده این جماعت درباره کتاب خدا نگاه کفرآمیزانه و دور از رضایت خدا است. می‌توان تصدیق کرد که گفته می‌شود نزد مستشرقی همچون «براین» مصحفی ایرانی از آن موجود باشد که اضافه‌هایی بر کتاب خدا در آن وجود دارد، و از جمله این إضافات سوره‌ای به نام سوره ولایت است^(۲). این یعنی شیعه مصحفی سرّی دارند که در میان خودشان متداول است!

آیا نزد شیعه مصحف سری وجود دارد

آیا نزد شیعه مصحف دیگر وجود دارد که حاوی این دروغ و افتراها باشد و آن را بجای کتاب خدا بخوانند؟ اساطیر شیعه در این باره چه می‌گویند؟ و آیا واقعیت حالشان چه می‌گوید؟ آیا قول شیخ محی الدین خطیب صحیح است که می‌گوید: شیعه مصحف‌های ویژه خود را دارند که با قرآن متداول میان مسلمین متفاوت است^(۳). و در

۱- نگاه: ه: الخطوط العریضة: ص ۱۱.

۲- نگاه: ه: الخطوط العریضة: ص ۱۱.

۳- نگاه: ه: حاشیه "مختصر النحلة الاثنی عشریة"، ص ۳۲.

این راستا شیخ محی الدین خطیب سوره‌ی مشهور به سوره ولایت را منتشر نمود^(۱). و گفته است: این سوره از نسخه خطی نزد «مستر براین» گرفته شده است^(۲). قبل از آنان شیخ روافض صاحب فصل الخطاب وجود چنین مصحفی را ثابت کرده است^(۳) و قبلاً صاحب کتاب «تکفیرالشیعه» گفته: آن‌ها مصحفی را بوجود آورده‌اند که مصحف سری میان تشیع متداول است، آن‌گونه که خودشان ادعا می‌کنند. انشاءالله ما در اثنای تحلیل و بررسی نصوص و اقوال بزرگان شیعه به آن‌ها پاسخ خواهیم داد.

می‌گوییم: در کتاب‌ها و مراجع بزرگان شیعه نصوصی هست که به آن‌ها فرمان می‌دهد تا زمان ظهور مهدی منتظر - که مصحفشان را همراه خود می‌آورد - به این قرآن متداول عمل کنند.

کلینی در کتاب الکافی از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان و او از برخی یارانش از ابی حسن علیه السلام روایت نموده که گفته: فدایت شوم ما آیاتی را می‌شنویم که در این قرآن موجود نیستند، و آن‌ها را آن‌گونه که از شما یاد گرفته‌ایم خوب نمی‌توانیم بخوانیم، آیا ما گنه‌کار بحساب می‌آییم؟! در جواب گفت نه، آن‌ها را چنان بخوانید که یاد گرفته‌اید، زیرا کسی نزد شما می‌آید و آن‌ها را به شما تعلیم خواهد کرد^(۴).

۱- الخطوط العریضة، ص ۱۲، و مختصر التحفه، ص ۳۱، و مجله الفتح العدد ۸۴۲، ص ۹. قبل از او استاد احمد کسروی شیعی ایرانی آن را منتشر ساخته است شیعه و شیعه‌گری.

۲- شیخ محب الدین گفت: وقتی از وجود آن مطلع شدم آقای «ثقة المأمون» محمد علی سعودی که رئیس وزرای مصر بود از آن برایم عکس گرفته‌امش مختصر تحفه: ص ۳۲، الخطوط العریضة ص ۱۱.

۳- فصل الخطاب ص ۱۸۰.

۴- أصول الکافی: ۶۱۹/۲.

از این نص معلوم است که آن‌ها در بین خود افتراهایشان را (به عنوان قرآن) تلاوت می‌کنند، همان‌گونه که جمله‌ی «آن‌گونه که می‌شنویم» و «آن‌گونه که از شما یاد گرفته‌ایم» بر این دلالت می‌کند^(۱).

از روایت (الکافی) چنین بر می‌آید که بزرگان شیعه به پیروانشان دستور داده‌اند که این قرآن موجود بین مسلمانان را تلاوت کنند؛ و منتظر ظهور امام باشند، ولی اجازه ندارند آن افتراهای ساختگی را بعنوان قرآن تلاوت کنند، چون نمی‌توانند به خوبی آن‌ها را تلاوت کنند.

شیخ مفید می‌گوید: با خبر صحیح از طرف ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده که آن‌ها به خواندن ما بین دفتین (برگ اول و آخر قرآن) بدون کمترین زیاده و نقصان امر نموده‌اند تا این‌که مهدی قائم علیه‌السلام ظهور خواهد کرد، و قرآن را به همان شکل که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام جمع آوری کرده و خدا نازل نموده بر مردم قرائت خواهد کرد^(۲).

نعمت الله جزایری گفته: «در اخبار روایت شده که ائمه علیهم‌السلام به شیعیان خود دستور داده‌اند که تا مولانا صاحب الزمان ظهور می‌کند این قرآن موجود را در نماز و غیره بخوانیم و به احکام آن عمل نماییم، و هنگامی که ایشان ظهور نمودند؛ این قرآن به آسمان بلند می‌شود و قرآنی که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام تألیف نموده، خارج می‌شود و به احکام آن عمل می‌شود^(۳)».

۱- روایاتی زیادی دارند که ادعا می‌کنند ائمه آیاتی را بغیر از این قرآن تلاوت می‌کرده‌اند. و همچنان‌که در تفسیرهای فرات از حمران روایت شده که گفت: از ابا جعفر شنیدم این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ خواند، گفتیم: این‌گونه خوانده نمی‌شود؟! گفت: حرفی را با جای حرفی دیگر عوض کن. . تفسیر فرات ص ۱۸، بحار الأنوار: ۵۶/۹۲ و نیز روایات دیگری دارند که نشان می‌دهند که آنها ائمه را متهم کرده‌اند که غیر آن‌چه را که خدا نازل کرده و مسلمین تلاوت می‌کنند حکم می‌کنند.

۲- بحار الأنوار: ۹۲: ۷۴.

۳- الأنوار النعمانية: ۳۶۳/۲-۳۶۴.

پس مادامی که مسأله از این قرار است؛ چرا هر کدام از فرقه‌های شیعه قسمتی را روایت می‌کنند که بر قرآن افزوده‌اند، سپس اگر تغییر کرده چگونه به آن عمل می‌شود؟! در برابر نصوصی که شیعه را بسوی عمل به قرآن دعوت می‌کنند، نصوص دیگری هستند که به صورت غیر صریح و زیر پرده ایشان را به ترک کردن و عدم حفظ این قرآن دعوت می‌کند، چون -به پندار آن‌ها- تحریف شده و چنانچه مهدی شیعه ظهور کند؛ حفظ و نگداری آن سخت است.

شیخ مفید با اسناد خود از جابر جعفی؛ و او از ابو جعفر روایت نموده که گفت: هرگاه قائم آل محمد علیه السلام قیام نمود، خیمه و چادرهایی برافراشته می‌شوند و درون آن‌ها قرآن اصلی را به مردم تعلیم می‌دهند، ولی حفظ آن برای کسانی که امروز قرآن را حفظ کرده‌اند سخت و مشکل است، چون مخالف این تألیف است^(۱).

این روایت کسی نقل کرده است که شیعه او را تا سر حد تقدیس تعظیم می‌کنند، و حتی مدعی‌اند که مافوق سطح بشر است، زیرا امام منتظرشان او را برادر سدید و مولی رشید خطاب کرده است^(۲).

و این روایت در کتاب الارشاد هم آمده است که در اوج قله‌ی اعتبار و ارزش است، تا جایی که مجلسی گفته: «کتاب الارشاد از مؤلفش بیشتر شهرت دارد»^(۳).

نعمانی هم مشابه همین روایت را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اسناد کاذب خود روایت کرده، در روایت آمده که گویا امیرالمؤمنین گفته: «گویی در میان انبوه مردم غیر عرب در مسجد کوفه بودم که قرآن را طوری که نازل شده به مردم یاد می‌دادند». گفتم مگر این قرآن همین‌طور نازل نشده؟ گفت خیر، در آن هفتاد نفر از قریش با نام خود و پدران‌شان

۱- الارشاد: ص ۴۱۳.

۲- مقدمه کتابی که نصوص خطاب مهدی را به شیخ مفید نسبت داده است، احتجاج ص ۲۷۷.

۳- المجلسی / بحار الأنوار: ۲۷/۱.

پاک شده است، و نام ابولهب هم بخاطر تحقیر رسول خدا ﷺ دست نخورده باقی مانده چون عمومی پیامبر است^(۱).

همچنین نعمانی در این زمینه دو روایت را به همین معنی نقل نموده است^(۲).

به نظر می‌رسد که جعل‌کنندگان این اسطوره یک عجم (غیر عرب) زندیق و ضد دین است، زیرا در روایت فوق تعلیم موعود را به عجم اختصاص داده است، همان‌گونه که علت وجود کینه‌ی تلخی نسبت به اصحاب رسول خدا ﷺ در دل می‌پروراند که سرزمینشان را فتح کردند و اسلام را در میانشان منتشر کردند؛ از این روایت به روشنی فهمیده می‌شود، لذا ادعای تغییر قرآن همراه با استدلال به عدم ذکر نام ائمه همراه با نام ابولهب ذکر شده است.

اسطوره‌هایی که برای اهمال و عدم توجه به حفظ قرآن دعوت می‌کنند تأثیر بسزای خود را در جوامع شیعه بر جای گذاشته، همان‌گونه که آخوند شیعه شیخ موسی جاراالله که سال‌های متمادی عمرش را در میان شیعیان گذرانیده شهادت می‌دهد که نه علمای و نه شاگردانش را ندیده که قرآن را حفظ کرده باشند، و حتی تلاوت درست آن را هم یاد نگرفته‌اند، چه رسد به این‌که با وجوه قرائات آشنایی داشته باشند. به نظر ایشان انتظار شیعه برای مصحف علی که قائم آل محمد ﷺ آن را همراه خود ناپدید کرده چنین تأثیری را برای بی‌علاقه‌ای نسبت به این قرآن در آن‌ها به وجود آورده است^(۳).

۱- الغیبه، ص ۱۷۱-۱۷۲، فصل الخطاب، صفحه ۷، بحار الأنوار: ۶۰/۹۲.

۲- نگاه: ه: الغیبه، ص ۱۹۴، بحار الأنوار: ۳۶۴/۲۵.

۳- نصوص دیگری دارند که برای حفظ و یادگیری قرآن تشویق می‌کنند، و ثواب قرائت قرآن را یادآوری کرده‌است، مانند روایت ابوجعفر که خطاب به سعد الخفاف گفته: «ای سعد قرآن را یادبگیر» اصول الکافی: ۵۹۶/۲. و در الکافی بابی به عنوان کسی که قرآن را حفظ کند سپس آن را فراموش کند مرتب کرده که سه روایت را مبنی بر بحث تلف شدن پاداش کسی که قرآن حفظ شده را فراموش کند؛ ذکر کرده است اصول الکافی: ۶۰۷/۲-۶۰۹ و بابی را زیر عنوان: «خانه‌هایی که در آن‌ها قرآن تلاوت می‌شود» در کتابش نوشته که پاداش زیاد را برای خواندن و حفظ قرآن بیان کرده است منبع سابق: ۶۱۱/۲-۶۱۳. همچنین بابی را در مورد ثواب تلاوت از روی قرآن را آورده که

آیا شیعه مجموع این اسطوره‌ها را در یک مصحف جمع‌آوری کرده‌اند تا زمان ظهور مصحف موعود حفظ آن آسان باشد؟

آقای مجلسی به نقل از شیخ مفید می‌گوید: «...ائمہ العظمیٰ ما را از قرائت آیات زیاد بر مصحف که در اخبار آمده؛ نهی کرده‌اند، زیاده‌ها از طریق متواتر روایت نشده‌اند، بلکه آحاد هستند، و گاهی راوی در نقل آن اشتباه کرده‌اند، و نیز به خاطر این‌که هرگاه انسان کلامی را بعنوان قرآن قرائت کند که با قرآن ما بین دفتین مخالفت داشته باشد؛ با مخالفین دچار مشکل شده و جباران با او برخورد می‌کنند، و خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهد، بنابراین به دلایل ذکر شده ائمہ العظمیٰ ما را از قرائت قرآن بر خلاف قرآن متداول نهی کرده‌اند»^(۱).

بنابراین (آیات افتراپی) و مخالف با قرآن؛ که درون کتاب‌های شیعه پراکنده را به دو سبب در قرآن قرار نداده‌اند: اول به علت ترس از مسلمانان، و دیگر به خاطر آحادی بودن طریق روایت آن‌ها، و روایت آحادی گاهی اشتباه است. و احادیث آحاد نزد اصولیین شیعه (همچنان‌که ذکر شد) مقبول به حساب نمی‌آید، ولی اخباری‌های آنان بدون کمترین تحقیق در زمینه‌ی صحت اسناد آن؛ کتابهایشان را مملو از این روایات کفرآمیز نموده‌اند، چون معتقدند این روایات از معصوم نقل شده‌اند^(۲).

پس اخباریه هر روایتی را در این باره داشته باشند بدون توجه به اسناد و وضعیت راویان می‌پذیرند. برای همین است که به تعبیر شیعه «امام الفقهای عظام و رئیس الاسلام»

پنج روایت را در این باره آورده استمنبع سابق: ۲/ ۶۱۳-۶۱۴ همچنین باب‌های دیگری در این موضوع دارند که روایات سابق را نقض می‌کنند، بلکه در در کتاب‌هایشان دروغ و افتراهایی را به آل بیت نسبت می‌دهند، چگونه روایات ثواب قرائت قرآن در هر شبانه روز و نورانی شدن منزل با آن را ذکر می‌کنند، ولی در عین حال می‌گویند قرآن تحریف و تبدیل شده؟! و این بر وجود تناقض در مذهب شیعه دلالت می‌کند.

۱- بحار الأنوار: ۷۴/۹۲ - ۷۵.

۲- وسائل الشیعه: ۶۱/۲۰.

جعفر کاشف الغطا، می‌گوید: احکام غریب، و اقوال منکر از اخباریه صادر شده که یکی از این‌ها قول به تحریف قرآن با استناد به روایاتی است یا بایستی تأویل شوند، و یا پرت شوند...»^(۱).

پس اخباریون اثبات این اسطوره را به نقل از بزرگان‌شان در کتب خود روایت می‌کنند، (و حق دارید تعجب کنید که آنان هر حرفی را که در این زمینه از بزرگان شیعه نقل شده باشد می‌پذیرند، ولی در مورد قرآن شک دارند؟! اکاذیب واضح را تصدیق و باور می‌کنند، ولی حقایق ثابت و قطعی را تکذیب نموده‌اند، چه انتقامی بزرگتر از این است که خداوند عقل و معیار ارزیابی فطرتشان را واژگون کرده است!).

بنابر تحقیق فوق مسأله‌ی رد کردن روایات مربوط به تحریف و تبدیل قرآن مورد اتفاق همه شیعه نیست، و فقط بخاطر ترس و بیم از جوامع اسلامی اقدام به جمع آوری تمام این روایات در یک مصحف نکرده‌اند. و این یعنی مسأله‌ی مصحف سری افتراپی نزد اخباریه متداول است، و شاید مطالبی که محب الدین خطیب و أحمد کسروی (شیعی الاصل) بنام سوره‌ی «ولایت» فاش کرده‌اند - چنانچه گذشت - که آن را از ایران بدست آورده‌اند تفسیر این موضوع باشد^(۲).

اما این کار تنها جمع آن افتراها را که مانند مثال و نمونه برای مصحف موهوم علی علیه السلام باقی نگه می‌دارد، ولی مصحف موهوم علی همچنان مانند مهدی منتظر غایب و ناپیداست؛ و تا کنون خبری از آن نیست و از مخفی‌گاه خارج نشده‌اند، و تا زمان ظهورشان همچنان به این قرآن عمل می‌شود. اما جمع‌آوری این افتراها تلاشی است برای اقناع کسانی از قوم شیعه که در شک و تردید و سرگستگی بسر می‌برند. آنچه از کلام

۱- جعفر کاشف الغطا/حق المبین: طباطبائی / الأنوار النعمانية حاشیه، ۳۵۹/۲.

۲- صاحب فصل الخطاب این دروغها را بر سوره‌های قرآن مرتب ساخته، اما مثل یک مصحف تلقی نمی‌شود، و مصحفی از پاکستان هم به دستم رسید که نویسنده‌اش آن را از این افتراها مملو کرده بود اما جرأت نکرده بود که به اصل قرآن دست بزند، بلکه افتراها به صورت تفسیر جلالین در حواشی چاپ شده‌اند.

بزرگان شیعه ملاحظه کرده‌ام این نکته است که آن‌ها در مورد وجود مصحف علی علیه السلام اختلاف نظر ندارند، و حتی کسانی از متقدمین و معاصرین شیعه که تظاهر به انکار تحریف قرآن کرده‌اند؛ معتقد به تحریف قرآن هستند؛ مانند ابن باویه قمی کتاب «الاعتقادات» (که نص کلامش خواهد آمد) و خویی در البیان^(۱). معتقد به وجود چنین مصحف هستند.

اما چیزی که در این جا باقی مانده این که کلمات زیادی را نص قرآن می‌دانند؛ یا بعنوان تفسیر و تأویل و غیره به حساب می‌آورند؟...

مصحف علی علیه السلام

در ابتدای کتاب اشاره شد که شیعه احادیثی را در باره‌ی مصحف خیالی علی علیه السلام ساخته‌اند؛ و به روایات اهل سنت هم استناد نموده‌اند، ولی همچنان که گفته شد ابن حجر آن‌ها را غیر صحیح خوانده، ولی این مسأله چه در کتاب‌های شیعه صورتی دیگر دارد- همان‌گونه که گذشت- و آن‌ها ادعا می‌کنند که مصحف علی از این قرآن بیشتر است. کلینی (ثقة الاسلام) شیعه در کتاب الکافی اهتمام زیادی به نشر و اشاعه‌ی این افتراها داده؛ و حتی بابی را به عنوان «باب أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة علیهم السلام» کسی جز ائمه اثنی عشر علیهم السلام تمام قرآن را جمع‌آوری نکرده است، و برای این باب (۶) روایت را ذکر نموده، که یکی این روایت می‌باشد:

از جابر جعفری روایت شده که از ابو جعفر شنید که می‌گفت: «ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن کله كما أنزل إلا کذاب، وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب والأئمة من بعده»^(۲).

۱- ص ۲۲۳.

۲- أصول الکافی: ۲۲۸/۱. هر کس ادعا کند که همه قرآن را آن‌گونه که خدا نازل نموده جمع‌آوری کرده دروغ‌گو است؛ زیرا هیچ کس جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او قرآن را آنطور خداوند فرو فرستاده جمع و حفظ ننموده است. ملاحظه کنید که جابر جعفری این روایت را چگونه از اهل سنت جعل نموده که بسیار دروغ‌گو

در تفسیر قمی که از معتبرترین تفاسیر آنان است به نقل از ابو جعفر علیه السلام روایت شده که گفت: «هیچ کس در میان این امت قرآن را جمع آوری نکرده جز وصی محمد علیه السلام»^(۱). از روایت کلینی چنین برمی آید که هر کدام از ائمه قرآن را جمع آوری کرده اند، گویی ما به جای یک قرآن در مقابل کتاب های متعدد قرار داریم، ولی روایت قمی با این تعارض دارد و با صیغه ی حصر گفته کسی جز علی آن را جمع آوری نکرده است. و در روایات و باب های دیگر آمده است: هر کس مدعی باشد که جز ائمه کسی قرآن را جمع آوری کرده کذاب است. با این که پندارشان بر این است که قرآن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تدوین و جمع آوری شده و استدلال می کنند به روایتی که در بحار الانوار آمده است^(۲).

آیا حسن و حسین و بقیه ائمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متعهد جمع آوری قرآن شده اند؟

بعضی از این اسطوره ها اشاره دارند به این که برخی شیعیان از مصحف موهوم اطلاع دارند. از ابن الحمید روایت است شده که گفت: نزد ابو عبدالله رفتم و او مصحفی را به

می باشد و همچنان که کتاب های شیعه ذکر نموده اند هیچ ارتباطی با ابو جعفر نداشته است رجال الکشی، ص ۱۹۱

در واقع این روایت جز کذب محض نیست؛ اما آقای کلینی آن را در کتاب الکافی منتشر؛ و به این افکار کفرآمیز دامن می زند.

اگر جز علی بن ابی طالب کسی دیگر همه قرآن را جمع آوری نکرده؛ پس این قرآن کجا است؟ و اگر ایشان تمام قرآن را جمع آوری نموده، چه احتیاجی به ائمه بعدی است؟ و چرا تا بحال هیچ کس از مسلمانان آن را ندیده.

چگونه این افتراها را تصدیق می کنند که توسط معدود افرادی حقیر آن ها نقل شده؛ ولی اجماع صحابه بر حقانیت و عمل کردن و تحکیم این قرآن را انکار می کنند که علی بن ابی طالب و همه ائمه ی اهل بیت و همه علمای اسلام هم در میان ایشان بود! قطعاً چنین بینشی خرافاتی بیش نیست که عقل مبراء از هواپرستی و غرض و کینه آن را تصدیق نمی کند، و چنین اعتقاد باطلی وارد قلبی نمی شود که ایمان به هسته ی آن وارد شده باشد.

۱- تفسیر قمی: ص ۷۴۴، چاپ: ایران، بحار الأنوار: ۴۸/۹۲.

۲- نگاه: ه: المرعشی/المعارف الجلیه: ص ۷.

من نشان داد، وقتی صفحات آن را ورق می‌زدم ناگهان چشمم به جایی افتاد که نوشته شده بود: «هذه جهنم التي كنتم بها تكذبون. فاصلها فيها لا تموتان فيها ولا تحيان» این است جهنمی که به شما وعده داده می‌شد، شما (دونفر) به آنجا داخل شوید نه می‌میرید و نه زنده خواهید بود، مجلسی گفته: «منظور دو نفر اول است»^(۱).

مقصودشان از این دو نفر دو دوست و پدر زن و دو وزیر و خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ، و برترین مردم بعد از پیامبران ﷺ یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما می‌باشد. اگر این روایت فقط به خواص اجازه‌ی داده شده مصحف خیالی را ببینند، در کتاب کافی روایت دیگری هست که مخالف این روایت است، و از احمد بن محمد بن ابی نصر منقول است که گفته: ابو الحسن مصحفی را به من داد و گفت به آن نگاه نکن، وقتی آن را گشودم و سوره‌ی (لم یکن الذین کفروا) را خواندم دیدم نام هفتاد مرد قریشی و نام پدرانشان در آن ذکر شده بود^(۲).

در این روایت می‌بینید که یکی از ائمه مصحف را به امانت پیش یکی از پیروان خاص خود گذاشت و او را از خواندن آن بازداشت، اما او با دستور امامش مخالفت ورزید و از برخی محتویات داخل آن اطلاع پیدا کرده است. پس آن مصحف سری از دید و دسترس خاص و عام پنهان بوده است، و فقط ائمه از آن آگاهی داشته‌اند، و روایت اشاره دارد به این که یکی از موضوعات آن مربوط به تکفیر صحابه رسول الله ﷺ بود. پس آن مصحف این قرآن متداول بین مسلمین نیست که در آیات متعدد به توصیف و تمجید صحابه پرداخته است، بلکه چنین نوشته‌ای بصورت سری در بین باطنیه دست به دست شده، و برخی اخبار را به جهت بدنام کردن اهل بیت به آن‌ها نسبت می‌دهند.

۱- بحار الأنوار: ۴۸/۹۲.

۲- أصول کافی: ۶۳۱/۲.

این اسطوره را باری دیگر و با صیغه‌ای متفاوت از روایت سابق ارائه می‌دهیم. در کتاب (بصائر الدرجات) از شخصی به نام بزنی^(۱) روایت کرده که گفت: رضا علیه السلام آن مصحف (موهوم) را به امانت پیش من گذاشت، روزی که تنها بودم آن را باز کردم تا تلاوتش کنم، و در حین تلاوت متوجه شدم که سوره «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» چند برابر این بود که در دست ما است، اقدام به خواندن کردم؛ ولی نتوانستم آن را بخوانم، قلم و کاغذ را آوردم آن را یادداشت نمایم و در باره‌اش سؤال کنم، ولی ناگهان مسافری پیدا شد که یک دسمال و مهر و مقداری نخ همراه داشت و گفت: مولایم به تو دستور داده که این مصحف را داخل دسمال بگذاری و آن را مهر بزنی و همراه مهر آن را برایم بفرستید، من هم دستور ایشان را اطاعت نمودم^(۲).

امام رضا مصحف موهوم را نزد او به امانت گذاشت؛ ولی بزنی گفت: «...روزی تنها بودم آن را باز کردم تا آن را بخوانم.» آقای بزنی اینجا می‌گوید موفق نشدم به داخل آن نگاه کنم، اما در روایت قبلی گفته بود ضمن مطالعه دیدم که اسم هفتاد نفر قریش با نام خود و پدرانشان در سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا) آمده بود!!.

در رجال کشی روایت دیگری آمده تا این اسطوره را با صورت و شکل سوّم قالب ریزی کند و می‌گوید: «از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت است که گفت: وقتی ابوالحسن مرا بر قادسیه گذاشت و وارد کوفه نشدم، سپس وقتی که در قادسیه بودم مصحفی را برایم فرستاد. مصحف را باز کردم تا به آن نگاه کنم، اتفاقاً چشمم به سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا) افتاد که طولانی‌تر بود از آنچه در این قرآن متداول است، مقداری از

۱- بزنی راوی اسطوره‌ی سابق است که همه‌ی این اساطیر را نقل کرده و چندین دروغ و افتراء را به نام صحابه ساخته، علاوه بر این که خائن بوده و با رامین امام خود مخالفت ورزیده، ولی نزد شیعه معتمد و موثق است، همان‌گونه که در معجم رجال خویی آمده: «احمد بن محمد بن ابو نصر زید مولی سکونی ابوجعفر، و گفته شده: ابوعلی معروف به بزنی، اهل کوفه و موثق است و با امام رضا ملاقات داشته و نزد او از جایگاه ویژه بر خوردار بوده، کتابی را از او نوشته و متوفای سال ۲۲۱هـ است. معجم رجال الحديث: ۲/۲۳۱.

۲- بصائر الدرجات: ص ۲۴۶، عن بحار الأنوار: ۵۱/۹۲.

آن را حفظ کردم، مسافری آمد که یک دسمال و یک مهر و مقداری گِل همراه داشت، گفت: این مصحف را بده به دستم، مصحف را به او دادم، آن را در دسمال گذاشت و گِل را روی آن گذاشت و آن را مهر کرد. کوشیدم یک حرف از آن را به یاد آورم ولی نتوانستم به یاد آورم^(۱).

هر سه روایت از بزنی هستند، در روایت بصائر الدرجات مدعی است که چیزی از آن را نفهمیده و تلاش کرد آن را بنویسد ولی ناگهان فرستاده‌ی امام از راه رسید و مانع نوشتن و یادداشت شد، و در روایت کشی ادعا شده که جزئی از آنچه را که خوانده حفظ کرده، ولی با جدا شدن مصحف بخش حفظ شده را هم از دست داده، و در روایت الکافی می‌بینیم که به یاد می‌آورد که آنچه خوانده مربوط به دشمنان ائمه از میان قریش بوده است، و در واقع هر سه روایت با هم تفاوت دارند و مانند دیگر روایات شیعه متناقض می‌باشند.

اگر نوشتن یا حفظ قسمتی از آن ناممکن بوده؛ چگونه این همه اسطوره را بافته است؟! این‌ها اوهام و خیالاتی هستند که یکدیگر را نقض و باطل می‌کنند.

روایات شیعه اشاره می‌کنند که این مصحف پیش امام غایب است. نعمت الله جزایری می‌گوید: اخبار و روایات مستفیض و مشهور روایت شده‌اند که قرآن را جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی دیگر جمع‌آوری نکرده است. وی در ادامه می‌گوید: هم اکنون این مصحف با دیگر کتاب‌های آسمانی و موارث انبیای پیشین نزد مولای ما امام مهدی موجود می‌باشد^(۲).

ابن ندیم (شیعی) می‌گوید: قرآنی را با خط امیرالمؤمنین علی دیده‌ام که در خان‌ها ی مربوط به حسن نگهداری می‌شد^(۳).

۱- رجال الکشی: ص ۵۸۸-۵۸۹.

۲- الأنوار النعمانية: ۳۶۰/۲-۳۶۲.

۳- الفهرست: ص ۲۸.

ابن عنبه - که خود را به علویه منتسب دانسته - اشاره می‌کند که امیر المؤمنین علی علیه السلام دو مصحف را با خط خود داشته، یکی در سه جلد و دیگری در یک جلد، و ادعا می‌کند که خودش آن‌ها را دیده، ولی به هنگام آتش سوزی مشهد هر دو طعمه‌ی حریق شدند^(۱). ابو عبد الله زنجانى از بزرگان معاصر شیعه گفته: در ماه ذی الحجه سال (۱۳۵۳هـ) در دار الکتب العلویه نجف مصحفی را با خط کوفی دیدم که در پایان آن نوشته شده بود (کتبه علی بن ابی طالب فی سنه اربعین من الهجرة): این قرآن را علی بن ابی طالب در سال چهل هجری نوشته است^(۲).

از این روی میرزا مخدوم شیرازی - که سال‌های متمادی در میان اهل تشیع زیسته و بسیاری از کتابهایشان را خوانده است - گفته: از جمله عجایب شیعه این است که با وجود این که مدعی تحریف قرآن هستند؛ در مورد بسیاری از مصحف‌ها معتقدند که نوشته و مکتوب علی یا بقیه ائمه می‌باشد، در حالی که آن مصحف‌ها جز همین قرآن متداول و متواتر و بین مسلمین چیز دیگری نیستند^(۳).

شکی نیست که امیر مؤمنان علی علیه السلام همین قرآن امروزی را تلاوت کرده و بدان حکم نموده که مورد اجماع همه اصحاب بوده است، و این چیزی است که کتاب‌های شیعه هم بدان اعتراف دارند - همان‌گونه که گذشت - در همین راستا ابن ابی داود با اسناد صحیح از سوید بن غفله روایت نموده که علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «درباره‌ی عثمان بن عفان رضی الله عنه جز به نیکوی سخن نگویند؛ به خدا سوگند در رابطه با قرآن جز به حضور همه ما کاری انجام نداده است»^(۴). همچنان که من بعداً خواهد آمد کتب شیعه هم این روایت را نقل نموده‌اند. و در صحیح بخاری نقل شده که امیر مؤمنان عثمان رضی الله عنه پس از جمع‌آوری قرآن، برای هر ناحیه‌ای نسخه‌ای را فرستاد و (جهت دفع اختلاف در مورد لهجه‌ها)

۱- عمده الطالب فی أنساب آل أبی طالب: ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲- الزنجانی/تاریخ القرآن: ص ۶۷-۶۸.

۳- النواقض: ورقه ۱۰۴، نسخه خطی.

۴- فتح الباری: ۱۸/۱۳.

دستور داد دیگر مصاحف موجود را بسوزانند^(۱). و شاید این روایت هم منافی وجود مصحفی با خط علی^{علیه السلام} باشد.

ملاحظه می‌شود که در بین قراء مشهور قرآن، کسانی هستند که سند قرائت آنان به ائمه اهل بیت^{علیهم السلام} برمی‌گردد، و از همین رو (دکتر عبد الصبور شاهین) محقق مصری استدلال نموده که اهل بیت از مقوله‌ی تحریف قرآن مبرا می‌باشند، و روایاتی که در این رابطه به ائمه اهل بیت^{علیهم السلام} نسبت داده شده؛ همگی از افترا و دروغ‌های برخی از شیعیان بحساب می‌آیند.

لازم بذکر است که در بین قراء سبعة سند قرائت (حمزه زیات) به امام جعفر صادق برمی‌گردد، و او هم آن را بر امام محمد باقر، و او هم بر زین العابدین بن حسین؛ و او بر علی بن ابی طالب^{علیه السلام} قرائت نموده است^(۲).

این نیک‌مردان اهل بیت نبوت هیچ‌گاه از اجماعی که مسلمین در مورد مصحف امام داشته‌اند خارج نشده‌اند، و نشانه‌ی رضایت ایشان این است که خودشان آن را قرائت کرده‌اند، و به احکامش عمل نموده و دیگران را بسوی آن دعوت کرده‌اند^(۳).

دکتر محمد بلتاجی گفته: «...علاوه بر این، قرائت علی بن ابی طالب^{علیه السلام} هم از طریق زید بن علی برادر امام محمد باقر و عموی امام جعفر صادق روایت شده، و این چیزی است که شیعه هم بدان اعتراف می‌کنند^(۴)».

برای تأکید و تقویت بیشتر قضیه اقرار و اعتراف صاحب بحار الانوار را هم اضافه می‌کنیم که می‌گوید: قرائت هرکدام از (قراء سبعة) به نحوی به قرائت امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} برمی‌گردد، مثلاً قرائت حمزه و کسائی مستقیماً به علی وابسته هستند، اما قرائت

۱- صحیح البخاری - با فتح الباری: ۱۱/۱۳.

۲- عبد الصبور شاهین/ تاریخ القرآن: ص ۱۷۰.

۳- تاریخ القرآن: ص ۱۶۵.

۴- مناهج التشریع الإسلامی: ۱/۱۸۹، وی در این کتاب به، کتاب تأسیس الشيعة لعلوم الإسلام: ص ۲۸۵،

۳۴۳، و الفهرست للطوسی ص ۱۱۵.

نافع و ابن کثیر و ابو عمرو به ابن عباس برمی گردد، در حالی که قرائت ابن عباس هم به ابی بن کعب و علی بن ابی طالب برمی گردد، و هر جا قرائت آنان با قرائت ابی بن کعب مخالفت داشت برگرفته از قرائت علی می باشد.

اما عاصم بر ابو عبدالرحمن سلمی قرائت نموده است، و ابو عبد الرحمن می گوید: من تمام قرآن را بر علی بن ابی طالب علیه السلام قرائت نموده ام، و گفته اند افسح قرائت ها قرائت عاصم می باشد؛ چون از اصل برگرفته است؛ و آنچه دیگران دغم کرده اند او اظهار کرده، و همزه هایی که غیر او با لین خوانده اند او تحقق بخشیده، ... و عددهای کوفی موجود در قرآن منسوب به علی علیه السلام و در میان صحابه کسی نیست که عدد دیگری به او منتسب باشد، بلکه هر کدام از شهرها از برخی تابعین برگرفته اند^(۱).

یکی از بزرگان شیعه علی بن محمد طاووسی علوی فاطمی در کتابش (سعد السعود) می گوید: سپس عثمان برگشت و قرآن را با رأی مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام جمع آوری نمود^(۲).

و می گویند: همچنین علی گفت: «ای مردم! در مورد عثمان خدا را به یاد داشته باشد و غلو نکنید و او را سوزانده ای مصاحف نگویید، به خدا سوگند در حضور همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصحف ها را آتش نزد»^(۳).

حتی بیش از این را هم گفته اند، می گویند: از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده که عثمان بن عفان رضی الله عنه وقتی اختلاف اصحاب را بر قرائت قرآن احساس کرد؛ مصحف فاطمه را از علی علیه السلام درخواست کرد (که فاطمه رضی الله عنها آن را به فرمان پدرش جمع آوری نموده بود) و دیگر مصاحف موجود را با آن مطابقت داد، و هر چه مطابق آن نبود دستور

۱- بحار الأنوار: ۵۴/۹۲، مناقب آل ابی طالب: ۴۲/۲-۴۳.

۲- تاریخ القرآن/ زنجانی وی از اثنی عشریه معاصر است: ص ۶۷.

۳- تاریخ القرآن/ زنجانی: ص ۶۸.

دادند آتش زده شود. پس طبق این روایت؛ مصحف متداول مصحف فاطمه است و عثمان بن عفان ناشر آن بوده نه تدوین کننده^(۱).

آیا این چند روایت تمام ادعاهای قبلی ایشان را نقض نمی‌کند؟ و آیا همه آنچه را که ساخته بودند منهدم نمی‌کند....؟ مگر این همه تناقض‌گویی در اخبار و روایات آنان نشانه‌ی بطلان مذهبشان نیست؟!.

به نظر می‌رسد که روایت اخیر تلاشی است که در راستای برگشت و پشیمان شدن از مقوله‌ی تحریف قرآن صورت گرفته است، چون این مقوله مانند لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی شیعه خودنمایی می‌کند!! ولی این پشیمانی آنان را در تناقض دیگر می‌اندازد، زیرا این قرآن عظیم الشان از طریق ابو بکر و عثمان و سایر اصحاب بزرگوار^(ع) به دست ما رسیده است، در حالی که آن بزرگواران در مذهب شیعه سهم فراوانی از لعن و تکفیر دارند، پس چگونه در یک قلب و یک عقل اعتقاد به سلامت قرآن و اعتقاد به خائن بودن گردآورندگان و تدوین‌کنندگان آن جمع می‌شود؟ شاید برای رهایی از این چالش به ساخت روایت اخیر پناه برده‌اند که می‌گویند: عثمان بن عفان قرآن را با مصحف فاطمه مطابقت داد، و هرچه مخالف مصحف (موهوم) فاطمه بود دستور داد سوزانیده شود، ولی این هم ایشان را در تناقض سوم می‌اندازد، زیرا این روایت با بعضی روایات آنان که می‌گویند: مصحف فاطمه غیر از این قرآن است مخالفت صریح دارد. (بعداً به تفصیل درباره‌اش بحث خواهیم کرد).

اما گفته‌ی ثابت در این زمینه این است که عثمان بن عفان^(ع) نزد ام المؤمنین حفصه فرستاد نسخه‌ای از قرآن را که پیش خود دارد برایشان بفرستد تا در نوشتن دیگر مصاحف از آن استفاده شود^(۲). ولی شیعه مانند عادت همیشگی خود که فضایل انبیا و صحابه را به ائمه نسبت می‌دهند (تا از این طریق بیشتر ادعای محبت اهل بیت را بیان

۱- المرعشی/المعارف الجلیة: ص ۲۷.

۲- نگاه: ه: صحیح البخاری - با - فتح الباری - ۱۱/۱۳.

کنند) این را هم به فاطمه نسبت داده‌اند. اما در مورد قرآن این کار را با تأویل یا ادعای تحریف انجام می‌دهند.

حجم و ارزش اخبار این اسطوره‌ها در کتب شیعه

قبلاً دیدیم که بسیاری از کتاب‌های شیعه در این گنداب غرق شده و در آن پرتگاه خطرناک سقوط کرده‌اند، پس مقدار و سطح این سقوط چیست؟ آیا این روایات سیاه که به منابع شیعه راه یافته‌اند، و به مراجع جدیدشان نفوذ کرده تا بر تن هر کس که بدان تمایل نشان برگ ننگ و رسوایی بپوشانند؛ ارتباطی به اسلام دارند...؟ آیا این روایات تنها با دسیسه‌ای در منابع ایشان قرار گرفته و مورد پسند و قبول افراد عاقل و محقق ایشان نیست؟ و فقط به علت نفوذ دوروغ‌پردازان و کذابین به نام اهل بیت به داخل صفوف شیعه چنین روایت‌های شاذ و مخالف با همه موازین شرع به کتاب‌های شیعه راه یافته است - آن‌گونه که کتب شیعه می‌گویند-، و آیا تشیع مرکبی شده بود برای هر کس که در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین است برمی‌آمد، آن‌گونه که وقایع تاریخی نشان می‌دهد؟

قبلاً ملاحظه کردیم که اسطوره‌ی تحریف قرآن از دو روایت کتاب (سلیم بن قیس) شروع شد - طبق نسخه‌ای که در دسترس ماست - ولی برخی آن را توسعه دادند و چندین برابر بزرگ‌نمایی کردند و روایاتی را برای آن ساختند، و از جمله کسانی که گناه این بهتان را بر دوش کشیده و به آن دامن زد؛ شیخ شیعه علی بن ابراهیم قمی است که بیش‌ترین سهم را در چنین کفری به عهده گرفت، و روایات متعددی در این رابطه جعل کرده است، و در مقدمه‌ی کتابش به زیاد بودن این روایات تصریح کرده است، و در اجرای عملی این خرافه پیش‌قدم بوده است.

لازم به ذکر است که بخش عمده‌ی روایات الکافی کلینی از (قمی) برگرفته شده که آن‌ها را نزد هر کذاب گناهکار جمع‌آوری نمود و در تفسیرش که از سوی شیعه مورد

تقدیر و بزرگداشت بی‌نظیری قرار گرفته ثبت کرده است. امام ذهبی و ابن حجر می‌گویند: «تفسیر قمی حاوی مصائب زیادی است»^(۱).

تشکیلات شیعیان افراطی در قرن سوم هجری بیشتر روی ساخت و جعل این‌گونه روایات متمرکز بود، و حتی شیخ مفید (متوفای سال ۴۱۳هـ) که نزد شیعه ملقب به (رکن الإسلام و آیت الله ملک علام) است شهادت می‌دهد که اخبار ائمه‌ی هدایت آل محمد ﷺ و روایات مربوط به وجود تحریف و اختلاف قرآن و حذف و نقصی که ستمکاران در آن بوجود آوردند، به حد استفاضه و شهرت رسیده است.^(۲)

یقیناً این شهرت و استفاضه ثمره‌ای وضع و جعل دروغ و افتراهایی است که برخی از شیعیان غالی در قرن سوم هجری به امامان اهل بیت ﷺ بسته‌اند، چون اگر اهل بیت پیامبر ﷺ غیر از این قرآن چیز دیگری در اختیار داشتند حتماً برای مردم توضیح داده، و خود آن را می‌خواندند و بدان عمل می‌کردند، و نمی‌توانستند آن را کتمان کنند، اما به اعتراف شیعه ائمه جز این قرآن را تلاوت نکرده‌اند! پس بطور قطع اهل بیت از این افتراها مبراء هستند، و ثابت می‌گردد دینی که باطل در آن به درجه‌ی استفاضه و نزدیک به تواتر برسد باطل است.

در حالی که شیخ مفید مدعی است این کفر در بین فرقه‌ی شیعه به درجه‌ی استفاضه رسیده؛ ابن بابویه قمی می‌گوید: «هر کس چنین مقوله‌ای را به شیعه نسبت دهد دروغ‌گوست» چنانچه گذشت. و سلاله‌ی اهل بیت (شریف مرتضی) که از شاگردان و معاصرین مفید است گفته: «روایات مربوط به این موضوع قابل اعتماد و دارای ارزش نیستند، زیرا ضعیف هستند و نمی‌توان روایات قطعی مخالف را با آنها رد کرد»^(۳).

۱- میزان الاعتدال: ۱۱۱/۳، و لسان المیزان: ۱۹۱/۴.

۲- أوائل المقالات: ص ۹۸.

۳- مجمع البیان: ۳۱/۱.

آیا هرکدام از بزرگان شیعه مستقل و دارای مدرسه ویژه و جداگان‌های هستند؛ و تنها نام شیعه همه را جمع کرده‌است، یا این‌که مانند آفتاب‌پرست به حکم تقیه هر جا به رنگی درمی‌آیند؟ یا این‌که تصمیم گرفته‌اند برای پیش‌برد نقشه و دسیسه‌هایشان با این دروغ‌ها بر حسب مناسبات؛ امور خود را به دو صورت مختلف و متعارض ابراز کنند تا کسی نتواند از حقیقت مذهبشان مطلع باشد!

و بدین علت است که می‌بینیم طبرسی (صاحب تفسیر) در قرن ششم هجری این قضیه را به کلی رد می‌کند، و طبرسی دیگر که معاصر او و مؤلف کتاب الاحتجاج را می‌بینیم که به این کفرها تصریح می‌نماید، و برای اثبات آن ده‌ها حدیث روایت کرده و معتقد است که سخن او محل اجماع تمام تشیع است.

یا این‌که آن روایات در عصور اخیر وضع شده‌اند، ولی آن‌ها را به گذشتگان خود نسبت داده‌اند تا از نگاه پیروان کسب اعتماد کنند؟ که بعداً انشاء الله بیشتر به تحلیل و بررسی آن خواهیم پرداخت...

لازم به یادآوری است که در زیر سایه‌ی شوم دولت صفوی روایت پردازی به اوج خود رسیده، و حجم این روایات از آنچه کلینی و قمی و مفید یا فرات کوفی در قرن‌های سوم و چهارم ثبت کرده بودند تجاوز کرد. و حتی کارشان به جایی کشید علامه شیعه صاحب بحارالانوار گواهی داده که اخبار و روایات این باب شبیه روایات مربوط به امامت هستند و متواتر معنوی هستند، و دور ریختن و مردود دانستن آن‌همه روایت موجب سلب اعتبار و اعتماد از همه اخبار می‌گردد^(۱).

شهادت مجلسی (متوفای سال ۱۱۱۱هـ) بر حجم بالا و انبوه اخبار و روایات موضوع تحریف قرآن است، در حالی‌که ابتدا در کتاب سلیم بن قیس بیش از دو روایت موجود نبوده، و ابن بابویه قمی متوفای سال (۳۸۱هـ) گفته: هر کس مثل این روایات را به شیعه

نسبت دهد کاذب و دروغگوست، و شیخ طوسی منکر نسبت دادن آن‌ها به شیعه شده است^(۱).

نوری طبرسی صاحب (فصل الخطاب) تمام توان و نیروی خود را به کار انداخته تا به هر شیوه‌ی ممکن از کلام شیخ طوسی خلاصی یابد؛ و می‌گوید: «طوسی در انکار نمودن قضیه‌ی تحریف قرآن معذور است، زیرا به علت عدم دسترسی کافی به منابع و کتاب؛ از معلومات کافی در این زمینه برخوردار نبوده است»^(۲).

این نوع اعتذار ممکن نیست با اعتقاد صاحب فصل الخطاب موافق باشد، زیرا او اصرار می‌ورزد تا همه شیعیان را در قضیه تحریف قرآن با خود هم‌رأی سازد، چون طوسی مرجع بزرگ عالی‌قدر شیعیان زمان خود و نیز مؤلف دو کتاب معتبر در حدیث شیعه، و دو کتاب معتمد در علم رجال است، پس قابل قبول نیست که رأی او در خصوص تحریف قرآن که باب طبع نوری طبرسی نیست، ناشی از عدم بررسی کافی و ناآگاهی باشد؛ آن‌گونه که طبرسی مدعی است.

ما اظهارات طوسی را بعنوان شهادتی مهم؛ یا سندای تاریخی در نظر می‌گیریم که ثابت می‌کند حجم بالای روایات این اسطوره جز در سایه‌ی دولت صفوی به حجم موجود امروز نرسیده، و بعید هم به نظر نمی‌رسد که برخی از این روایات را جهت خدمت به این اسطوره به بزرگان قدیم نسبت دهند، خصوصاً که شواهد زیادی بر شیوع دروغ در میان شیعه وجود دارد، همان‌گونه که کتب و مراجع اهل سنت شهادت داده‌اند و منابع شیعه هم بدان اعتراف می‌کنند.

۱- تفسیر التبیان: ۳/۱.

۲- فصل الخطاب، ورقة ۱۷۵، نسخه خطی.

علمای دربار صفویه بر کثرت روایات مربوط به این موضوع شهادت داده‌اند، همان‌گونه که مجلسی و نعمت‌الله جزایری^(۱) معاصر و شاگرد او که بسیار مورد تقدیر و اعتماد شیعه است گفته‌اند: «شمار این روایات بالغ بر بیش از دو هزار حدیث می‌باشد»^(۲).

همانگونه که اسطوره‌های خود را همراه با قرآن در یک کفه‌ی ترازو گذاشته و معتقد است اعتراف به سلامت قرآن از تحریف و تغییر منجر به سلب اعتماد اخبار از روایات شیعه می‌شود، لذا - در رد اعتراف متقدمین شیعه مبنی بر متواتر بودن قرائت قراء سبعة می‌گوید: در صورت تسلیم شدن به سلامت قرائت آنان، و اذعان به این‌که همه وحی الهی است؛ بایستی همه اخبار و روایات شیعه را که در خصوص تحریف قرآن وارد شده دور بریزیم در حالی که برخی صریح و متواترند^(۳).

یعنی اولویت محافظت از حرمت و سلامتی این روایات کفرآمیز از حفظ و صیانت قرآن مجید بیش‌تر است، و اقرار به عدم تحریف قرآن موجب رفع اعتماد بر تمام اخبار و روایات این مقوله خواهد شد.

انتخاب سخت و سنگین و مشکل به نظر شیعه این است: آیا تمام این روایات را باطل اعلام کنند که قوام دین و اقتصادشان به آن‌ها وابسته است و قداست خود را به اسم نیابت از امام زمان، و قوام اقتصادی خود را در گرفتن اموال مردم به اسم خمس می‌بینند و آن همه مکاسب و محصولات را از دست دهند و به باطل بودن روایتشان اعتراف کنند؟ یا بگویند قرآن تحریف شده و مورد تکفیر مسلمین قرار گیرند؟ واقعاً چنین انتخابی برای آخوندهای شیعه مشکل است، یا همچنان با دو چهره و دو مقوله‌ی متناقض جلو مردم ظاهر شوند، یا به کتمان و تقیه برگردند، یا به تناسب ظروف و شرایط عمل کنند؟!.

۱- الأنوار النعمانية: ۲۳۲/۴.

۲- فصل الخطاب، ورقه ۱۲۵، نسخه خطی، ص ۲۵۱، چاپ شده.

۳- الأنوار النعمانية: ۳۵۶/۲-۳۵۷.

همچنانکه گفته شد بزرگان دربار صفویه به علت این که از قدرت و سلطه‌ی سیاسی برخوردار بوده‌اند؛ بیش از همه جرأت تصریح به این کفر را داشته‌اند، بنابراین تقیه را سبک شمرده‌اند و ادعای متواتر بودن کفر تحریف قرآن در میانشان به کثرت بوده است، و حتی حسن شریف از شاگردان مجلسی مدعی شد که این مقوله از ضروریات مذهب شیعه می‌باشد^(۱).

محمد صالح مازندرانی (ت ۱۰۸۱ هـ) (از معتمدین شیعه می‌گوید: حذف بعضی از قرآن و تحریف آن از طریق ما به تواتر به اثبات رسیده، و هر کس با تأمل و دقت نظر از اول تا آخر کتب احادیث ما را مطالعه کند این را به روشنی خواهد فهمید^(۲).

و شیخ محسن کاشانی شیعی می‌گوید: آنچه از روایات مأخوذ از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده این است که قرآنی که در دسترس ما قرار دارد آن‌گونه که خداوند آن را بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل نموده کامل نیست، بلکه چیزهایی بر خلاف ما انزل الله در آن هست، و قسمتی از آن تحریف شده، و چیزهایی از جمله اسم علی علیه‌السلام در بسیاری از جاهای آن حذف شده، و نیز به همان ترتیبی نیست که مورد رضایت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد^(۳).

این برخی از اعترافات بزرگان شیعه در مورد حجم روایات و اخبار در آن مقطع زمانی بود، و این شهادت خطرناکی است که بر مؤکد و متواتر بودن این افتراء از نگاه شیعه، و شهرت و استفاضه‌ی آن در کتاب‌هایشان دلالت می‌کند، و برهان قاطع است بر باطل بودن روایاتشان، زیرا مادامی که دروغ نزد آنان متواتر باشد؛ به سایر روایاتشان هم نمی‌توان اعتماد کرد، چرا که معلوم است دینی که آنان مدعی پیروی از آن هستند غیر از دین ائمه اثنی عشر می‌باشد، بلکه دینی است که مجلسی، قمی، کلینی، عیاشی و غیره آن را ساخته‌اند و مانند دیگر فرقه‌های ملحد هستند که در طول تاریخ اسلام پدید آمدند، و

۱- مرآة الأنوار: ص ۴۹.

۲- مازندرانی/شرح جامع بر الکافی: ۷۶/۱۱.

۳- تفسیر الصافی: ۴۹/۱.

پوششی را که برای پنهان کردن ماهیت اسلام‌ستیزی خود به کار می‌کردند با این ادعا کنار رفت و حقیقت امرشان افشا گردید، و دروغ و بی‌اساس بودن تمام روایاتی که در رابطه با این کفر به دروغ و افتراء به ائمه‌ی اهل بیت نسبت داده‌اند آشکار گردید.

بنابر جنبش جعل روایت در طی قرون متمادی؛ خصوصاً در دوران صفویه (حسین نوری طبرسی) مرجع و محدث و رجال‌شناس و صاحب آخرین مجموعه‌ی حدیثی (مستدرک الوسائل) و استاد بسیاری از بزرگان معتبر شیعه همچون محمد حسین آل کاشف الغطا و آغابزرگ تهرانی و غیره... معتقد است به نظر آن‌ها لازم نیست به سند آن اسطوره‌ها توجه شود، چرا که از طریق شیعه متواتر هستند و می‌گوید: «ملاحظه‌ی سند در این همه اخبار و روایات موجب سد باب تواتر معنوی است، بلکه شبیه وسوسه است که لازم است از آن به خدا پناه برد»^(۱).

مرجع شیعیان عراق آقای خویی می‌گوید: «کثرت روایات تحریف قرآن از طریق اهل بیت- به ویژه که برخی از این روایات بطور قطع از معصومین نقل شده- برای ما موجب اطمینان است»^(۲).

آیا بعد از این همه اعتراف بزرگان و مراجع شیعه کسی تردید دارد که این قوم واقعاً در منجلاب و گنداب گرفتار شده‌اند. وقتی مسلمان این واژه‌های سیاه و شوم را می‌شنود، چقدر برای چنین ملت و قومی احساس درد و رنج و تأسف می‌کند که با اعتماد به کتاب‌های سرشار از آشغال و خاشاک ناچیز و سخن این آقایان در سیاه چال بدبختی و تاریکی گرفتار شده‌اند، زیرا این آقایان که خود را نائب امام زمان و همه کاره‌ی شیعه می‌دانند؛ بعلت جهر به این کفرها خود را به شیطان فروخته، و پیشانی خود را به دست او سپرده‌اند. اما آیا تمام شیعیان بر این راه تاریک قرار دارند؟ و آیا همه معتقد به این کفر و الحاد هستند؟ در ادامه بحث به بررسی این‌ها خواهیم پرداخت.

آیا همه شیعیان معتقد به صحت این روایات و متواتر بودنشان هستند؟

۱- فصل الخطاب - ورقه ۱۲۴ نسخه خطی.

۲- الخوئی/البیان، ص ۲۲۶.

بعد از این که دیدیم این پرتگاه و چاله‌ی سیاه دامن‌گیر بخش معظم کتاب‌های شیعه شده، و تا حدودی مفاهیم و مضامین این روایات را توضیح دادیم که بیان‌گر صورت و حقیقت این افتراست، و همچنین دیدیم که در طول قرون متمادی با چه شیوه‌ای روایاتشان افزوده‌اند، و حتی برخی از ایشان اعتراف می‌کنند که بعضی از آن روایات‌ها متواتر و بلا اشکال می‌باشند و احتیاج به بررسی سند و رجال راوی آن نیست، پس آیا تمام شیوخ اثنی عشریه با این حکم متفق هستند؟

شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ) (در کتاب «أوائل المقالات» خود که به اعتراف معاصرین^(۱) شیعه از کتب معتبره شیعه می‌باشد می‌گوید: «همه امامیه اتفاق نظر دارند که ائمه ضلالت و گمراهی با روش تألیف قرآن مخالفت ورزیده و از موجبات تنزیل و سنت رسول خدا ﷺ عدول کرده اند، و جماعت‌هایی همچون معتزله، خوارج، زیدیه، مرجئه و اهل حدیث بر خلاف امامیه هستند»^(۲).

این سخنان شیخ مفید گواهی مهم و اعتراف صریحی است به این که سایر فرقه‌های اسلامی در آن کفر سقوط نکرده‌اند که دامن‌گیر شیعه شده است. این شهادت بر آن رافضی‌ها لجام می‌گذارد که تلاش می‌کردند با ترسویی اهل سنت را با این لکه‌ی عار متهم کنند، و این دسیسه‌ای آشکار بود برای اثبات کفر مقوله‌ی تحریف از طریق نسبت دادن دروغ آن به دیگران.

اما پاک و مبراء بودن اهل سنت از این گمراهی نیاز به اعتراف ندارد، بلکه تنها به خاطر صدور آن اتهام از طرف مخالف آن را یادآوری کردیم، چون انصاف و اعتراف خصم بیش از اعتراف طرف موافق مؤثر است، و نیز برای ساکت کردن آن دروغگویان تهمت‌پرداز دلیل خوبی است.

۱- مانند محمدجواد مغنیه: در کتاب الشیعة فی المیزان: ص ۱۴.

۲- أوائل المقالات: ص ۱۳.

همان‌گونه که شیخ مفید اعتراف کرده طایفه‌اش بر این کفر واضح اجماع دارند، و وجود اختلاف میان علمایشان بر سر آن را ذکر نکرده است، ولی در مقابل؛ استادش یعنی ابن بابویه قمی ملقب به صدوق (ت ۳۸۱ هـ) (در رساله الاعتقادات)^(۱) منکر نسبت دادن قول به تحریف قرآن به شیعه است، و به تبعیت از او شریف مرتضی^(۲) (ت ۴۳۶ هـ) و طوسی^(۳) (ت ۴۵۰ هـ) که هر دو از شاگردان مفید هستند؛ و چهارم ایشان طبرسی (ت ۵۴۸ یا ۵۶۱ هـ) منکر چنین عقیده‌ای شده‌اند. اما چرا شیخ مفید اشاره‌ای به مخالفت استادش ابن بابویه قمی نمی‌کند؟ آیا خود را به نادانی زده یا مخالفت وی را حمل بر تقيه نموده است؛ مشخص نیست؟ ولی ظاهراً شیخ مفید در همین کتاب (اوائل المقالات) به تناقض‌گویی روی آورده، زیرا در جای دیگر می‌گوید: عده‌ای از امامیه منکر قول به تحریف قرآن شده‌اند^(۴).

و نوری طبرسی مانند شیخ مفید مدعی است که شیعه بر آن کفر اجماع دارد، تا این‌که ابن بابویه قمی آمد و چنین عقیده‌ای را مردود قلمداد کرد و در میان شیعه عقیده‌ای جدید را احداث کرد^(۵).

خواننده به خوبی درک می‌کند که نوری طبرسی می‌کوشد شیعه را طوری معرفی کند که از بدو پیدایش بر مذهب و دیدگاه او بوده‌اند، ولی حقیقت این است که شیعه در اوائل فقط در مسئله امامت و این‌که اولویت امامت برای اهل بیت است با اهل سنت اختلاف داشته‌اند؛ سپس از بدعتی به بدعت دیگر کشیده شدند، و می‌بینیم که در قرن سوم بزرگان شیعه بر سر اغراق در این کفر رقابت داشته‌اند؛ که حاصلش ذلت و خواری

۱- الاعتقادات: ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲- التبیان: ۳/۱ و مجمع البیان: ۳۱/۱.

۳- نگاه: ه: التبیان: ۳/۱.

۴- در جای دیگر می‌گوید: عده‌ای از امامیه منکر قول به تحریف قرآن شده‌اند و می‌گویند نه هیچ سوره و نه هیچ آیه و نه هیچ کلمه‌ای از قرآن نقص نشده است نگاه: ه: أوائل المقالات: ص ۵۵. همان‌گونه که در مبحث اجماع خواهیم دید در امر اجماع نابسامان هستند.

۵- فصل الخطاب، ورقه ۱۱۱، نسخه خطی.

و نفرت مسلمانان نسبت به آنها بود، سپس ابن بابویه قمی متوجه قضیه شده و در صدد بر آمده آنان را به اصالت شیعه و فاصله گرفتن از این کفرها باز گرداند، اما اعتقاد «تقیه» تلاش‌های او را بی‌ثمر کرد، و سه نفر دیگر از بزرگان شیعه با پیروی از ابن بابویه بعد از او به انکار آن کفر پرداختند-چنان‌که گذشت-.

و نوری طبرسی یادآور شده که از قرن چهارم تا ششم به دنبال آن چهار شخص که ذکر شدند؛ نفر پنجم یافت نمی‌شود که مخالف باشد، آن‌جا که می‌گوید: «جز آن چهار نفر؛ مخالفت صریح با این قضیه شناخته شده نیست»^(۱).

بنابراین بعد از نفوذ و سرایت این بلا به درون تشیع؛ جز آن چهار نفر که ذکر شدند کسی یافت نمی‌شود که به انکار آن کفر تصریح کرده باشد^(۲).
قبلاً هم اشاره کردیم که ابن حزم جمیع شیعه را بر این باطل (قول به تحریف قرآن) قائم می‌داند جز سه نفر که یکی از ایشان همان شریف مرتضی است.

۱- فصل الخطاب: ۱۵، مخطوط، ص، چ ۳۴.

۲- شیخ إحسان إلهی ظهیر ضمن نقل این جریان تحدی می‌کند که نفری پنجم در میان شیعه پیدا نمی‌شود که با این چهار نفر ابراز عقیده کرده باشد. واجب است نکات زیر را ملاحظه کنیم:
اول: شیخ مفید گفته جماعتی از امامیه مخالف این کفر بوده اندأوائل المقالات ص ۵۵، آیا این اشاره است به مخالفت آن سه نفر چون طبرسی در قرن ششم زیسته یا منظورش تعداد بیش از این هستند؟ خصوصاً که واژه جماعت به تعداد زیاد اشاره دارد
ولی صاحب فصل الخطاب در این مورد تردید داشته و گفته: در میان قدماء کسی معروف نیست که موافق این باشد جز گفته‌ی مفید که گفته جماعتی از امامیه، که ظاهراً منظورش صدوق و پیروان اوستفصل الخطاب ص ۳۳.

دوم: اوائل شیعه همه مخالف این بودند، ولی گروهی این کفر را از زنادق بر گرفتند که به داخل تشکیلات شیعه نفوذ کرده بودند، پس گفته‌ی نوری مبنی براین‌که در میان قدماء کسی معروف نیست که آن‌ها با شد؛ ظاهراً دروغ است.

سوم: اشعری در مقالات الإسلامیین انکار این افترای تحریف را به طایفه‌ای از شیعه نسب داده است، و این اشاره است به این‌که فقط سه نفر نبوده‌اند مقالات الإسلامیین: ۱/ ۱۱۹-۱۲۰ الشیعة و السنة، ص ۱۲۴.

بزرگان امامیه بر این کفر متفق نیستند، صاحب (قوامع الفضول) می‌گوید: از ظاهر مرویات شیخ کلینی و شیخ او علی بن ابراهیم قمی و احمد بن ابی طالب طبرسی صاحب (الاحتجاج) چنین برمی‌آید که معتقدند در قرآن زیاده و نقصان صورت گرفته است. بلکه از اکثر اخباریه و شیخ صدوق و محقق^(۱). و بسیار دیگر از محققین شیعه انکار این مسأله نقل شده است. ولی ظاهر قول صدوق این است که قرآن جمع‌آوری شده توسط امیر المؤمنین علی^(ع) حاوی اضافاتی بود که به منزله احادیث قدسی هستند نه قرآن^(۲).

همچنین طبرسی در (فصل الخطاب) به این اختلاف اشاره کرده و گسترده به ذکر کسانی پرداخته که معتقد به تحریف هستند، سپس می‌گوید: شیعه در این باره آراء مختلف دارند، ولی مشهورترین آن‌ها دو قول هستند:

*- کسانی که گفته‌اند در قرآن تغییر و نقصان بوجود آمده است، سپس به ذکر مراجعی پرداخته که بر این عقیده هستند، ولی نکته‌ی قابل توجه این‌که می‌خواهد در این زمینه آن‌قدر مبالغه کند که همه بزرگان شیعه را معتقد با این کفر معرفی گرداند، بلکه در این زمینه کتاب‌هایی را معرفی کرده که وجود خارجی ندارند مانند (التحریف) یا (التبديل) و ادعا کرده که صاحبان آن کتاب‌ها بر آن اعتقاد هستند^(۳) ولی شاید این کتاب‌ها در نقد و رد آراء شیعه به نسبت تحریف قرآن نوشته شده باشند، و با تحریف نامشان وانمود کنند که موافق اعتقاد آن‌ها هستند.

*- سپس طبرسی می‌گوید: قول دوم این است که در قرآن هیچ‌گونه نقص و تحریفی صورت نگرفته، بلکه جمیع آن‌چه بر پیامبر^(ص) نازل گشته امروزه در بین دفتین (دو طرف جلد قرآن) و در میان مردم وجود دارد، و شیخ صدوق در عقاید خود و شریف مرتضی، و بزرگ طایفه شیعه در (التبیان) بر این دیدگاه بوده‌اند، اما در بین متقدمین کسی

۱- لقب محقق بر علی محمد بن محمد بن الحسن الطوسی، و علی جعفر بن حسن ابن یحیی متوفای سال ۶۷۶ هـ اطلاق می‌شود. أغابزرک/ الأنوار الساطعة، ص ۱۴۶.

۲- قوامع الفضول: ص ۲۹۸.

۳- نگاه: ه: فصل الخطاب: ۳۰-۳۱.

را نمی‌یابیم که موافق آنان باشد، مگر افرادی که شیخ مفید به آن‌ها اشاره می‌کند (ظاهراً منظور صدوق و هم فکran او است)^(۱) و مراد طبرسی از متقدمین؛ اساتید و بزرگان امامی و رافضی، یا اسلاف و پیشینیان اوست.

در ادامه نوری طبرسی می‌گوید: سپس این مذهب (انکار تحریف قرآن) در بین اصولیین ما شایع شده، و حتی محقق کاظمی در شرح (الوافیه) حاکی است که بر سر عدم تحریف قرآن اجماع وجود دارد^(۲) سپس می‌کوشد ادعای اجماع بر عدم تحریف قرآن را رد نماید، تا بخش اعظم شیعه را موافق مذهب معرفی کند.

پس آیا می‌توان نتیجه گرفت که اثنی عشریه بر این تفکر کفرآمیز متفق نیستند، یا این که آنان همچنان که اشعری در مقالات الاسلامیین اشاره نموده دو رأی دارند یا، همه بر قول تحریف متفق هستند، ولی رأی دوم (انکار کردن تحریف قرآن) از روی «تقیه» بوده است، در ادامه به مسئله اخیر خواهیم پرداخت.

آیا انکار کفر تحریف قرآن از جانب عده‌ای از شیعیان تقیه است؟

بعد از این که روشن شد امامیه بر سر این کفر و گمراهی متفق القول نیستند، و بزرگان و محققینی چون شریف مرتضی و ابن بابویه قمی و طوسی و طبرسی و پیروان ایشان از متأخرین؛ منکر مقوله‌ی تغییر و تبدیل در قرآن شده‌اند، هرچند یکی از آخوندهای دربار صفوی فریاد برآورده و می‌گوید: انکاری این عده به خاطر تقیه است.

نعمت الله جزایری^(۳) که از اخباریه است گفته: ظاهراً انکار این مقوله بخاطر جلب مصالح فراوان از جمله دفع طعن و ناسزاگویی به شیعه از جانب مخالفان بوده است^(۴). در

۱- فصل الخطاب: ص ۳۳.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۸.

۳- خوانساری در باره نعمت الله جزایری می‌گوید: او با اینکه از اخباریه است اما بسیار به مسئله اجتهاد اهمیت داده، و از جمله علمای متبحر متأخرین است روضات الجنات: ۱۵۰/۸.

۴- جزایری /الأنوار النعمانية: ۳۵۸/۲.

ادامه جزایری برهان مدعایش را این‌گونه بیان می‌کند که چگونه ممکن است تحریف را انکار کنند حال که این بزرگواران در تألیفات خود اخباری را مشتمل بر وقوع تحریف و نقص و این‌که فلان آیه این‌گونه نازل شده و به این شیوه تغییر کرده؛ روایت نموده‌اند^(۱).

صاحب (فصل الخطاب) سخنان جزایری را مؤید عقائد خود می‌داند، همچنان‌که کلام ابن طاوس را نقل کرده که می‌گوید: شیخ طوسی با نهایت حذر و مدارا با مخالفین، در کتاب (التبیان) منکر چنین تفکراتی شده است^(۲). نص کلام او را هم نقل کردیم، آیا آن‌چه او می‌گوید حقیقت است؟

من می‌گویم: شکی نیست که نعمت‌الله جزایری و صاحب (فصل الخطاب) و کسانی که بدین کفر تصریح می‌کنند هیچ پیوندی با اسلام ندارند، و جایی که لازم باشد خبر فاسق را مورد تحقیق و تفحص قرار دهیم؛ در مورد خبر این‌ها چه فکر می‌کنی؟! آن‌ها می‌خواهند هر شیعه‌ای را بر این کفر وادارند، پس جای تعجب ندارد اگر کلام ایشان را هم حمل بر «تقیه» کنند. به نظرم کسانی که کلام این جزایری را به طور مطلق برگرفته‌اند و بدون تحلیل و بررسی با این کفر بر کل فرقه‌ی شیعه حکم کرده‌اند.

وقتی که کلام آن دروغ‌گویان بسیار فاسد را بطور مطلق قبول نداریم؛ بدین معنی نیست که به همین سادگی حرف طرف مقابل را می‌پذیریم، زیرا می‌دانیم که شیعه معتقد به تقیه هستند و تقیه نه دهم دین به حساب می‌آورند، و می‌گویند: «لا دین لمن لا تقیه له» دین ندارد هر کس تقیه نداشته باشد. همچنان‌که ذکر خواهد شد.

بنابراین لازم است آرام و با رعایت امانت به تحلیل این مسأله پرداخت. می‌گویم: همان‌گونه که شیخ مفید و غیره آن فرقه بر این قضیه نقل اجماع کردند؛ به همان‌صورت عده‌ای از متأخرین نقل کرده‌اند که اصولیین بر انکار این کفر اجماع دارند، و صاحب (فصل الخطاب) اعتراف کرده که مذهب و دیدگاه انکار در بین اصحاب اصولی او شایع

۱- جزایری / الأنوار النعمانية: ۳۵۸/۲-۳۵۹.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۸، نسخه خطی.

شده است، و شهرت آن به جایی رسیده که محقق کاظمی در شرح الوافیه گفته: مورد اجماع (اصولیین) است^(۱).

اما این مسأله صاحب (فصل الخطاب) را به خشم آورده و چنانکه گفته شد می‌خواهد مذهب خویش را مشهورترین و اکثریت قرار دهد، لذا می‌گوید: ادعای اجماع بر عدم تحریف قرآن گستاخی بزرگی است، چگونه می‌توان ادعای اجماع کرد؛ یا اصلاً چگونه می‌توان ادعای شهرت مطلق مسأله‌ای را کرد که جمهور علمای قدیم و عمده‌ی محدثین و علمای بزرگ متأخر با آن مخالفت ورزیده‌اند! بلکه بسیاری از کتاب‌های اصول را دیده‌ایم که از ذکر این مسأله تَهِی بوده است، و اگر کسی به پژوهش و تحقیق آن پردازد گفته‌های ما را تصدیق خواهد کرد، ولی با وجود همه‌ی این‌ها دلیل همین است که پیروی می‌شود، اگر چه جز تعداد کمی بسوی آن نروند، همان‌گونه که سید مرتضی در باره برخی مسائل خود گفته: «نباید سالک از قلت رهگذران راه خود وحشت داشته باشد، بلکه آنچه جای بیم و وحشت است عدم دلیل و برهان است بر راهی که برگزیده است». و شیخ مفید در مقالات خود گفته: «مخالفت مخالفان مرا به وحشت نمی‌اندازد، زیرا وجود حجت موجب انس و الفت است، و نباید از حق وحشت داشت»^(۲).

در لابلای این کلمات ملاحظه می‌شود که نزدیک است آتشی بین دو گروه شعله‌ور گردد، و هر کدام مدعی است که مذهب او بر حق و مشهور است، ولی این مرد (صاحب فصل الخطاب) لباس واعظی را بر تن پوشیده و مانند شیطان پیروانش را بسوی جهنم سوق می‌دهد که واقعاً دوزخ چه سرانجام بدی است. او ندا سر می‌دهد که دلایل و براهین کتب شیعه موافق دیدگاه من است، و اصلی که علمای قدیم شیعه بر آن بودند سپس خلاف بر مذهبشان عارض شده، و ادعای اجماع یا شهرت در نظر او گستاخی بزرگی است.

۱- فصل الخطاب: ص ۳۸.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۸-۳۹.

بنابراین این‌جا جمعی از شیعیان معتقد به تحریف قرآن نیستند و اتباع و طرفداران زیادی هم دارند، و ظاهراً صاحب (فصل الخطاب) را بخاطر بازگرداندن این عده که به نظر او پرده جهالت بر چشمانشان کشیده شده؛ کتاب خود تألیف نموده است. وی در تعلیقه بر کلام برخی از ایشان می‌گوید: درد ناآگاهی درمانی جز خسته شدن در راه تحقیق و مراجعه به منابع ندارد.

نویسنده (فصل الخطاب) حتی از آراء و نظرات شیخ صدوق (صاحب من لا یحضره الفقیه) یکی از چهار کتب معتمده شیعه؛ که منکر چنین خرافات و افتراهایی بوده به تنگ آمده (و از او انتقاد گرفته) و می‌گوید: کار صدوق مضطرب و نابسامان است، و حتی بعضی روایات را طوری تغییر داده که موجب سوء ظن است^(۱).

ولی گاهی برای منکرین این عقائد از میان اصحاب خود معذرت آورده و می‌گوید: بعلت این‌که اخبار تحریف پراکنده بوده آنان نتوانسته‌اند حقیقت را درک نمایند،^(۲).

ولی می‌توان گفت: علت عدم اطلاع ایشان این بوده که اصلاً در زمان ایشان چنین روایاتی مطرح نبوده، بلکه به تولید آن پرداخته‌اند و کم‌کم رشد کرده‌اند و اسطوره‌های آن تکثیر شدند، سپس شما و هواداران فریب‌خوردید یا برای فریب دیگران آن اخبار و اسطوره‌ها را پذیرفتید، مگر هیچ انسان عاقلی تصور می‌کند چنین قضیه‌ای از کسی چون ابن بابویه قمی و امثال او که از بنیان‌گذاران شیعه، و مؤلف منابع معتبره و معتمده شیعه هستند مخفی مانده باشد و از آن اطلاع نداشته باشد.

و حتی نعمت‌الله جزائری که مدعی است انکار این مسئله (تحریف قرآن) از جانب این بزرگان از روی یقین نیست، از این نوع (توجیهات) است، و می‌بینی در شرح صحیفه سجادیه به کلی از آراء و نظراتشان تعجب کرده، و تلاش می‌نماید دلائل و براهین ایشان را رد کند، و می‌گوید: از صدوق، و امین الاسلام طبرسی، و شریف مرتضی تعجب

۱- فصل الخطاب: ورقه ۱۲۰، از نسخه خطی و انصار ۲۴۰، چاپی.

۲- فصل الخطاب، ورقه: ۱۷۶، از نسخه خطی.

می‌کنم که منکر تحریف قرآن شده‌اند در حالی که اخبار و روایات ما در زمینه‌ی تحریف و تغییر آن متواتر است و انکار آن‌ها در توان ما نیست.

سپس جزایری می‌کوشد به اعتراض عقلای قوم خود جواب دهد که می‌گویند: پذیرفتن مقوله‌ی تحریف قرآن مستلزم این است که به آن عمل نشود، زیرا اعتبار لازم را از دست می‌دهد، و این مخالف عمل شیعه و ائمه است. ...، او در جواب این اظهارات می‌گوید: «...ائمه علیهم‌السلام به ما دستور داده‌اند که در این عصرها قرآن را تلاوت کنیم و به احکام آن عمل نمایم؛ چون زمان (هدنه) و ترک مخاصمه است، تا این که حکومت ائمه اثنی‌عشر برپا می‌شود و قرآنی که امیر المؤمنین علی بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌و... جمع‌آوری کرده بودند و قبایش را روی آن پیچید و پیش ابوبکر و عمر برد که در مسجد در میان مردم بودند، ولی آن دو گفتند نه احتیاجی به تو داریم و نه به قرآنت، ما خود قرآن داریم. از آن پس تا امروز کسی قرآن امیر المؤمنین علی را ندیده و تا ظهور قائم کسی آن را نخواهد دید. بنابراین همان قرآن در بین مردم متداول شد، با وجود این که تحریف در آیات احکامش صورت گرفته که ایشان علیهم‌السلام موارد آن را آشکار کرد، گمان می‌برند چون ما از تحریف آن بی‌خبریم پس تحریفی در آن صورت نگرفته است^(۱).

آیا بعد از این کسی حق دارد با قاطعیت بگوید انکار تحریف از طرف این تعداد شیعه از روی تقیه بوده است، و اختلاف آراء و مبارزه در میان آنان همچنان که صاحب (فصل الخطاب) و غیره اشاره نموده‌اند خیلی واضح می‌باشد.

ولی آنچه باقی مانده تحلیل برهان نعمت‌الله جزایری است که می‌گوید: «انکار این‌ها از راه تقیه است، زیرا نمی‌شود این بزرگان منکر تحریف قرآن باشند در حالی که در تألیفات خود اخبار زیادی روایت نموده‌اند که شامل موضوع وقوع تحریف قرآن هم هست مانند

این که آن آیه چنین نازل شده و این گونه تغییر یافته است»^(۱). آیا این انکار تحریف نسبت به این عده حقیقی است یا نه؟

برای تحلیل موضوع؛ بحث را از ابن بابویه قمی (صدوق) (ت ۳۸۱ هـ) آغاز می‌کنیم به اعتبار این که او اولین کسی است که در رساله (الاعتقادات) از آن افراطیه انتقاد گرفته و اعلام می‌کند که آن‌ها نماینده‌ی مذهب شیعه نیستند.

۱- ابن بابویه، و انکار آن چه به قومش نسبت داده می‌شود

ابن بابویه می‌گوید: «ما معتقدیم قرآن که خداوند عزوجل بر پیامبر اسلام محمد ﷺ نازل فرمود و اکنون در بین دفتین قرار دارد و در دست مردم قرار دارد، بیش از این نیست، صد و چهارده سوره می‌باشد، و به نظر ما سوره «ضحی و الم نشرح» یک سوره هستند، و هر کس بیش از این را به ما نسبت دهد کاذب و دروغگو می‌باشد».

سپس به روایاتی استناد کرده که در مورد پاداش خواندن برخی از سوره‌های قرآن؛ یا پاداش کسی که همه قرآن را بخواند وارد شده‌اند، و گفته این روایت‌ها چنین ادعاهای باطل را نفی می‌کند.

سپس می‌گوید: بلکه ما می‌گوییم: اگر تمام آن وحی غیرقرآنی که بر پیامبر ﷺ نازل شده؛ همراه قرآن جمع‌آوری می‌شد؛ مجموعاً قرآن به (۱۷) هزار آیه می‌رسید. در این سخنان او به بعضی احادیث قدسیه وارده نزد خودشان استناد می‌کند، سپس گفت: وحی غیرقرآنی زیاد است، و اگر این‌ها قرآن بودند حتماً با آن جمع می‌شدند و از آن جدا نمی‌بود همان گونه که امیرالمؤمنین وقتی قرآن را جمع‌آوری کرد؛ به آن‌ها گفت: این کتاب الله که پروردگار آن را بر پیامبر شما نازل فرمود، نه حرفی بدان افزوده شده و نه از آن کم گشته، گفتند: نیازی به آن نداریم، ما نیز چنین قرآنی داریم، علی برگشت و

می گفت: «فَبَذَلُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَسَ مَا يَشْتَرُونَ» آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند^(۱).

مطالب فوق را مفصلاً نقل کردم چون منبع مربوط به آن کمیاب است، و نیز بخش عمده کتب شیعه که آن را نقل کرده اند؛ به ابتدای آن اکتفاء کرده اند که تصوّر کاملی از مذهب آن مرد را نشان نمی دهد.

درضمن سخنان ابن بابویه به نکات زیر می توان توجه نمود:

اول: ابن بابویه این عقیده را مذهب کل امامیه به حساب می آورد، برای همین است که صاحب (فصل الخطاب) بعد از نقل این عبارت صریح گفته: ظاهر جمله ی «اعتقاد ما» و «به ما نسبت داده شده» و «اعتقاد امامیه»...وی را به باد انتقاد گرفته و می گوید: در کتابش چیزهایی ذکر کرده که غیر او نگفته اند، یا کمتر گفته اند^(۲).

همان گونه که قبلاً گفتیم صاحب فصل الخطاب حریص است مجموع شیعیان را هم عقیده ی خود معرفی گرداند.

دوم: ابن بابویه گفت: «هر کس بیش تر از این را به ما نسبت دهد دروغگو می باشد» بنابراین کلینی و استادش صاحب تفسیر قمی و نعمانی صاحب (الغیبه) و صاحب (فصل الخطاب) و غیر از این چندین نفر از کسانی که آشکارا به این کفر تصریح دارند، و آن را جزو اصول مذهب اثنی عشری می دانند، از دروغگویان می باشند.

سوم: ابن بابویه جز این رأی که بیان می دارد از رأی دیگری نام نمی برد، و یا شاید اصحاب رأی دیگر را خارج از دایره تشیع قلمداد کند.

چهارم: ابن بابویه گفت: اگر احادیث قدسی را به قرآن بیفزایم به هفده هزار آیه می رسد، و این تفسیر روایت کلینی است که می گوید: قرآنی که جبرائیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ بالغ بر هیفده هزار آیه بود، ولی تعداد آیات قرآن آن گونه که

۱- الاعتقادات: ص ۱۰۱-۱۰۳.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۳.

معروف است از شش هزار و اندی تجاوز نمی‌کنند. می‌بینی کلینی با نص صریح آن قسمت از وحی را از قرآن به حساب آورده، ولی ابن بابویه آن‌ها را حمل بر احادیث قدسی کرده است، پس تفاوت فاحشی بین سخنانشان وجود دارد.

پنجم: ابن بابویه چیزی از رسوبات افسان‌ها ی و آثار و روایات اسطوره‌ای نقل نکرده است، بنابراین می‌بینی با روایت اخیر که در رابطه با عرضه‌ی قرآن از سوی علی علیه السلام به صحابه و پاسخ رد ایشان روایت کرده، نزدیک است مطالبی قبل را نقض کند، لذا اعتراف او به این خرافه دریچه‌ی اتهام را بر او گشوده به این که انکار او از باب تقیه بوده، همان‌گونه که از سوی برخی شیعیان مطرح شده، و بعضی از اهل سنت هم معتقدند. اما به هر حال جرئت نداشته در باره‌ی قرآن چیزی بگوید، چون می‌خواسته طایفه‌اش را از لکه‌ی ننگ و عاری که از این طریق به آن‌ها چسپیده نجات دهد، و قوم شیعه هم نتوانستند مستقیماً با انکار روایت خود به جای او پاسخ دهند، یا اصلاً نتوانست از آن سموم خلاص نهایی بدست آورد، یا این‌که خواسته با تقیه تحریف را انکار کند، و کلامش را طوری ادا کند که اشاره به تقیه باشد. خداوند به سرائر آگاه‌ترین است.

لیکن به اعتقاد من در میان شیعه کسانی چون نعمت الله جزایری بدون هیچ دلیل و برهان صریح انکار ابن بابویه را حمل بر تقیه نموده است، و تنها دلیلی که بدان استناد نموده این بخش از روایت است که گفته: «این آیه چنین نازل شد و به این صورت تغییر داده شد. ولی برای تحقیق در مورد این اسطوره با مراجعه به بعضی کتاب‌های ابن بابویه که نزد شیعه مشهور به (صدوق) است حکایت شخص زندیق را می‌بینیم که برای سؤال نزد علی بن ابی طالب رفته - (آن‌گونه که ادعا می‌کنند) و قبلاً روایتش را مورد بررسی قرار دادیم - و طبرسی در قرن ششم همان افسانه را روایت نموده است، که در نه جا بر کفر دلالت خواهند کرد^(۱) - همان‌گونه که نوری طبرسی هم بر آن شهادت داده است -^(۲).

۱- الاحتجاج، ص ۲۴۰.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۴۰.

لازم به ذکر است ابن بابویه (صدوق شیعه) این روایت را در کتاب (التوحید) نقل نموده است، ولی چیزی که بر اسطوره‌ی تحریف دلالت کند در آن وجود ندارد، پس آیا بعد از دو قرن از زمان ابن بابویه به این روایت افزوده شده، یا ابن بابویه آن قسمت را حذف کرد است، و به هر حال شخص ابن بابویه از آلوده شدن به این کفرها که روایت طبرسی حامل آن است مبرا می‌باشد.

صاحب (فصل الخطاب) می‌گوید: ابن بابویه (شیخ صدوق) روایت (زندیق) با علی علیه السلام را با تمام نقصی که در استدلال او هست برای اثبات وجود تحریف و تغییر در قرآن بیان نموده است، اما در مورد این که او کمتر به این جریان پرداخته؛ یا نیازی به آن نداشته، و یا آن را موافق مذهب خود ندانسته اشاره نکرده است.^(۱)

و در مجموع نویسنده فصل الخطاب از شیخ صدوق ناراضی و گله‌مند است و به نقل از بعضی اساتید خود می‌گوید: خلاصه امر این است که کارهای صدوق مضطرب است و از فتوای وی نه علم و نه هیچ ظنی حاصل نمی‌شود^(۲). لیکن این احتمال هم وجود دارد که اصل روایت همان باشد که در کتاب (توحید) ذکر شده، و دروغ‌های مربوط به تحریف از سوی صاحب الاحتجاج یا غیره افزوده شده باشد، خصوصاً که صدوق به حذف قسمتی از آن اشاره نکرده است.

ظاهراً صاحب (فصل الخطاب) به سبب آن از صدوق خود بسیار عصبانی است و - به نقل از برخی اساتید خود می‌گوید: در مجموع کار صدوق بسیار مضطرب و آشفته است، و از فتوای او نه علم حاصل می‌شود و نه ظن و گمان، همان‌گونه که از تصحیح و ترجیحش چیزی حاصل نمی‌گردد^(۳).

۱- فصل الخطاب، ص ۲۴۰.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۴۰.

۳- فصل الخطاب، ص ۲۴۰.

سپس می‌گوید: صاحب البحار حدیثی را از او در کتاب (التوحید) روایت کرده... بعد گفته: این خبر از الکافی برگرفته شده، و تغییرات عجیبی در آن صورت گرفته که موجب سوء ظن به صدوق است.

ولی تمام سخنانی که صاحب فصل الخطاب و هم مشربانش درباره‌ی ابن بابویه گفته‌اند فقط بخاطر این است که مانند کلینی و دیگران این کفر (قول به تحریف قرآن) را نقل نکرده و به آن معتقد نبوده‌اند.

اما همه کتاب‌های ابن بابویه (شیخ صدوق) از این کفر و افتراها سالم نمانده، زیرا در کتاب «ثواب الاعمال» او به نقل از ابی عبد الله علیه السلام آمده که هر کس سوره‌ی (احزاب) را بسیار تلاوت کند در روز قیامت در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله و ازواج پاک ایشان (رضی الله عنهن) قرار می‌گیرد، سپس می‌گوید: به درستی که سوره احزاب زنان قریش و عرب را رسوا کرده بود، و طولانی‌تر از سوره بقره بوده، ولی آن را ناقص و تحریف نمودند^(۱).

و در روایتی از کتاب الخصال آمده که می‌گوید: سه چیز در روز قیامت پیش خداوند جل جلاله شکایت می‌کنند، مصحف، مسجد و عترت (اهل بیت). مصحف می‌گوید: خدایا من را سوزاندند و پاره پاره‌ام کردند^(۲).

ولی در بحار^(۳) و نزد برخی از محققین^(۴) وارد شده کلمه «حرفونی» آمده که به معنی تحریف است نه سوزاندن. و این روشن‌ترین دلیل بر سقوط صدوق در این کفر می‌باشد، ولی اصل خلاف این است.

در کتاب الامالی (شیخ صدوق) مشابه روایت سابق، روایت دیگری را از جعفر صادق و او از پدرش؛ از آبائش علیهم السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: بیاد آورید ایستادن خودتان در روز قیامت در برابر خدا را، حتما از شما در باره عمل کردن به ثقلین (به تعبیر

۱- ثواب الأعمال: ص ۱۳۹ و نگاه: ه: بحار الأنوار: ۵۰/۹۲.

۲- الخصال: ۱۷۴/۱-۱۷۵.

۳- در بحار الأنوار، ۴۹/۹۲.

۴- احسان الهی ظهیر الشیعة والقرآن: ص ۶۸.

شیعه کتاب خدا وعترت) بعد از من سؤال خواهد شد، مواظب باشید تا در آن روز نگوید ما کتاب خدا را تحریف کردیم و تغییر دادیم^(۱).

در واقع این روایت بر انجام تحریف و تغییر دلالت نمی‌کند، بلکه آن‌ها را از انجام آن برحذر می‌دارد، ولی اگر این روایت در کنار روایات سابق قرار گیرد که به ادعای ایشان تحریف صورت گرفته، گرفتار شدن او به آن کفر را نشان می‌دهد. و روایات دیگری در این زمینه هست که صاحب فصل الخطاب آن‌ها را نقل کرده^(۲) و من به علت این که در آثار شیخ صدوق واقع نشده‌اند از نقلشان خودداری نمودم^(۳).

و هم صاحب فصل الخطاب روایات دیگری را از شیخ صدوق نقل نموده؛^(۴) ولی این‌ها فقط نقل و بررسی و خواندن است و بر اعتقاد او دلالت نمی‌کند.

این برای طبرسی جای تعجب نیست، اما بعضی از نویسندگان اهل سنت فریب او را خورده‌اند و بدون تدبر مسلک وی را دنبال نموده‌اند^(۵).

۱- أمالی الصدوق: ص ۲۳۱.

۲- فصل الخطاب: ص ۱۵۷-۱۵۸.

۳- مانند روایت مصطفی (ص) به صدوق بواسطه تفسیر البرهان که محدث شیعه توبلی نقل کرده فصل الخطاب: ص ۱۵۷-۱۵۸.

۴- مانند سه روایتی که از معانی الأخبار: ص ۳۳۱ آورده که فقط به شخص وی مربوط نمی باشد، بلکه دیگران هم این روایتها را نقل کرده اند، مثل این روایت که در مصحف عائشه وحفصه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و صلاة العصر وارد شده، این خبر همچنانکه گفته می شود در مصحف عائشه نگاه: ه کنید به تفسیر الطبری: ۱۷۳/۵ و ما بعد آن ش ۵۳۹۳، ۵۳۹۴، ۵۳۹۷، ۵۴۶۶، ۵۴۶۷ تحقیق أخوین أحمد و محمود شاکر و نگاه: ه کنید به: تفسیر ابن کثیر: ۳۰۴/۱، شیخ أحمد شاکر گفته: این خبر را حافظ فتح: ۱۴۶/۸ نقل نموده، و السیوطی: ۳۰۴/۱، و جز طبری به کسی دیگر نسبت داده نشده، و ابن حزم آن را در المحلی: ۳۵۴/۴ ذکر نموده و عبد الرزاق المصنف: ۱۲۸/۱ تفسیر الطبری، ص ۱۷۶، پاورقی، ج ۵ و نگاه: ه به وجود چنین قرائتی در مصحف حفصه: تفسیر الطبری: ۲۰۹/۵، ۲۱۰، ش ۵۴۰۶، ۵۴۶۲، ۵۴۶۳، تفسیر ابن کثیر: ۳۰۴/۱. و در کتاب صحیح مسلم: ۴۳۸/۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة باب الدلیل لمن قال: الصلاة الوسطی هی صلاة العصر.

اینجا بحث ابن بابویه قمی (شیخ صدوق) را به پایان می‌بریم؛ اگرچه در کتب وی روایاتی دال بر این کفر وجود دارد، ولی ما قاطعانه بر او حکم نمی‌کنیم که عقیده‌اش همین است یا انکار او از راه تقیه بوده است، آن‌گونه که برخی گفته‌اند، زیرا مطمئن نیستیم که کتاب‌هایش مورد دستبرد قرار نگرفته است، این سخن من هم محض تخمین و احتمال بدون دلیل نیست، بلکه افزایش دادن منابع برای شیعه کار ساده‌ای است، همان‌گونه که در کتاب سلیم بن قیس روشن شد، و بزرگان‌شان به تغییر و جعل منابع خود اعتراف کرده‌اند، و بیش از نصف حجم کنونی را به کتاب (من لایحضره الفقیه) ابن بابویه افزودند، که در فصل «اعتقادشان در مورد سنت» ذکر خواهد شد.

۲ - شیخ طوسی و انکار تحریف قرآن

اما شیخ طوسی (ت ۴۵۰ هـ) می‌گوید: واقعاً سخن درباره‌ی زیاده و نقصان قرآن باطل است و در شأن و منزلت وحی الهی نیست، و مذهب و روش مسلمین بر خلاف آن است، و اعتقاد به صحت و سلامت قرآن و حفظ آن از هر تحریف و تغییری لایق مذهب ما است، هرچند روایات زیادی چه از طریق عامه و چه از طریق خاصه در مورد نقص تعدادی از آیات قرآن و نیز جا به جایی برخی دیگر روایت شده، لیکن طُرُق آن‌ها آحاد بوده و مفید علم نیستند، پس بهتر آن است که از آن‌ها رویگردان باشیم، و خود را بدان مشغول نداریم، زیرا قابل تأویل هستند، و در صورتی هم که صحیح باشند؛ طعنه به قرآن موجود که در بین دفتین قرار دارد نیست، زیرا صحت این قرآن معلوم است و هیچ‌کدام از ائمه نسبت به قرآن متداول اعتراض نداشته‌اند، و علاوه بر آن، روایات متعددی داریم که ما را به قرائت و تمسک جستن به قرآن تشویق می‌کنند. برای حل اختلاف در روایات هم بایستی به قرآن مراجعه شود، هر چه با قرآن موافق بود بدان عمل می‌کنیم، و هر چه مخالف بود رد کنیم و بدان توجه نکنیم.

از نبی اکرم ﷺ هم منقول است که فرموده: «انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله وعترتی اهل بیته، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» من دو چیز را در میان شما جا گذاشتم: کتاب خدا، و اهل بیت عترت، و این دو تا زمانی که نزد حوض کوثر بر من داخل شوند از هم جدا نگردند. و این خود دلیلی است بر این که کلام خدا در هر عصری، وجود داشته، زیرا ممکن نیست امت را به تمسک کری-ن به چیزی امر فرماید که تمسک کردن به آن برایشان غیر ممکن باشد، و در مادامی که بر صحت قرآن موجود در میان ما اجماع هست؛ واجب است به تفسیر و بیان آن مشغول گردیم و غیر آن را ترک کنیم^(۱).

این سخنان شیخ طوسی صاحب منابع معتبر علم رجال و علوم الحدیث شیعه است، آیا انکار تحریف او به منظور تقیه است؟

می‌گوییم: یکی از نشانه های تقیه اختلاف و تناقضگویی است، و حتی تناقض آراء مانند یک قاعده در روایات، و حتی در اجماع و کلام بزرگان شان جا افتاده، بطوری که شناخت حقیقت این مذهب آسان نیست؛ و نمی‌توان تقیه و حقیقت را از هم جدا کرد مگر با استناد به یک اصل که شخصی زندیق و ملحد برایشان ساخته است که می‌گوید: «اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فخذوا بما خالف القوم»^(۲): هر گاه دو حدیث مختلف را بر شما عرضه شد؛ آن یکی را قبول کنید که مخالف عامه (یعنی اهل سنت)، اصلا چنین سخنانی نزدیک است این مذهب را به کلی از دین اسلام^(۳).

البته اختلاف طبیعت هر دینی است که مخالف شریعت الهی باشد:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲] «اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.»

۱- التبیان: ۳/۱.

۲- البحار: ۲۳۳/۲.

۳- در فصل اجماع، بیشتر به این قضیه خواهیم پرداخت.

وقتی شیخ طوسی روایت ایشان را در کتاب خود نقل می‌کند؛ طبیعی است که چنین اختلافی بوجود آید، علاوه بر آن؛ او بعد از انکار مقوله‌ی تحریف قرآن، با تأکید شدید به آن انتقاد نمی‌کند، زیرا برای درک دیدگاه و اعتقادش رأی و نظر او معتبر است نه روایاتی که نقل می‌کند.

نکته قابل ملاحظه این که طوسی هنگامی که کتاب (رجال کشی) را تهذیب و تلخیص کرده، برخی از روایات این اسطوره را نقل نموده، از جمله این روایت: «لا تأخذن معالم دینک من غیر شیعتنا، فإنک إن تعدیتهم أخذت دینک عن الخائنین الذین خانوا الله ورسوله، و خانوا أماناتهم، إثم اؤتمنوا علی کتاب الله جل و علا فحرّفوا و بدلوه...» «تعالیم دینی خود را از غیر شیعیان ما برنگیرید، زیرا در غیر این صورت شما دین خود را از کسانی أخذ نموده‌اید که به خدا و پیغمبرش ﷺ خیانت کرده‌اند و به امانت‌های خود، (قرآن) خیانت روا داشته‌اند و آن را تحریف و تبدیل نموده‌اند»^(۱).

همچنین در تفسیر (البیان) برخی روایات مربوط به این افسانه را نقل کرده بر این اساس که فلان آیه این گونه هم قرائت شده و... که حاکی از وجود تحریف و تغییر می‌باشد^(۲).

۱- رجال الکشی: ص ۴.

۲- مانند تفسیر این آیه که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» گفته: در قرائت اهل بیت و آل محمد علی العالمین آمده است. این تعبیر ظریفی است، یا تلاشی است برای تغییر در اسطوره‌هایی که به صراحت می‌گوید قرآن درست این نیست، بلکه توسط صحابه‌ی ادعای شیعه تحریف شده، می‌خواهد مانع رسوایی شوند، یا می‌کوشد قوم خود را از این چالش‌رهای بخشد که بر اثر روایات اسطوره‌ی تحریف منحرف شده‌اند. این احتمال هم وجود دارد که روایت طوسی اصل باشد و زیاده‌هایی که به تحریف تصریح می‌کند در دولت صفوی جعل کرده‌اند.

ولی وجود آن روایات در کتاب‌های معاصر طوسی و یا قدیم‌تر مانند تفاسیر قمی، عیاشی و فرات این احتمال را مردود می‌گرداند، مگر بگوییم شیعه کتاب‌های علمای پیشین خود را تغییر داده‌اند همچنانکه کتاب سلیم بن قیس را مورد دستبرد قرار دادند.

لکن همچنانکه ذکر شد؛ او معتقد است این قبیل روایات چون از طریق آحاد نقل شده‌اند غیر قابل اعتمادند و مفید یقین نیستند، و نمی‌توانند به روایاتی خلل و اشکال وارد کنند که عمل کردن به قرآن و مراجعه به آن را برای رفع نزاع واجب می‌گردانند.

و اما صاحب (فصل الخطاب) در توجیه انکار شیخ طوسی با توجه به اینکه مخالف مذهب اوست خیلی مضطرب و آشفته بحث می‌کند و گفته‌های ناهمطونی را ارائه می‌دهد، یکبار می‌گوید: این فقط گفته‌ی شیخ طوسی و تعداد کمی از شیعه می‌باشد، و هیچ اجماعی بر وفق رأی او صورت نگرفته، بلکه وقتی که می‌گوید: شریف مرتضی از رأی پشتیبانی کرده به عدم وجود اجماع و قلت طرفدارانش تصریح کرده است^(۱).

سپس برمی‌گردد و بار دیگر می‌گوید: صدور چنین قولی از شیخ طوسی از سر تقیه است، چون قول به انکار تحریف قرآن در تفسیر البیان وارد شده، و بر کسی که بیندیشد مخفی نیست که شیخ طوسی کتاب (البیان) را با رعایت نهایت حد مدارا و مماشات با مخالفین خود نوشته است^(۲). و علت این کار را هم استناد به آراء اهل سنت در تفسیرش بیان می‌کند، ولی قاطعانه به این امر حکم نمی‌کند، بنابراین گفته: نقل اقوال اهل سنت توسط شیخ طوسی اگر به منظور مدارا و مماشات نبوده باشد بسیار عجیب است، پس انکار تحریف قرآن از جانب شیخ طوسی در تفسیر البیان، یا مداراست و یا تقیه.

سپس صاحب فصل الخطاب به جهتی دیگر روی آورده و اشاره می‌کند که کلام شیخ طوسی متناقض است، و این خود نشانه وجود تقیه در کلام او می‌باشد، زیرا آن‌جا که می‌گوید: «روایات دال بر نقصان قرآن بسیار زیادند... با قول دیگرش که می‌گوید: «طُرُق روایات آن‌ها آحادی است...» تناقض دارد، مگر این‌که آن را حمل بر تقیه نماییم^(۳).

۱- فصل الخطاب: ص ۳۸.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۸.

۳- فصل الخطاب: ص ۳۸.

سپس از همه این‌ها از تمام این سخنان می‌گریزد و می‌گوید: واقعاً شیخ طوسی در انکار کردن تحریف قرآن معذور است زیرا که از معلومات کافی در این زمینه برخوردار نبوده^(۱).

این‌ها گوشه‌هایی از حیرت و تعجب طبرسی صاحب (فصل الخطاب) نسبت به اقوال شیخ طوسی در خصوص تحریف قرآن بود، پس در صورتی که موضع آنان نسبت به آراء و نظرات بزرگان‌شان چنین که هرگاه بخواهند آن‌ها را به تقیه متهم می‌کنند، قطعاً ما از گرفتن نتیجه‌گیری قطعی و مفید از منابع ایشان معذوریم.

و اما شیخ طوسی در انکار قضیه‌ی تحریف؛ هم‌چنان‌که ملاحظه می‌کنید سم را به عسل ریخته و در تبیین مذهب و دیدگاه خود به تناقض‌گویی روی آورده^(۲).

۳- شریف مرتضی (ت ۱۳۶۴هـ) و انکار تحریف قرآن

شریف مرتضی می‌گوید: علم به صحت نقل قرآن مانند علم به سرزمین‌ها و حوادث و وقایع بزرگ و مشهور و اشعار و ادبیات ثبت شده عرب است، و انگیزه‌ی حراست و عنایت نقل سلامت قرآن بیش از همه این‌هاست، زیرا قرآن معجزه‌ی نبوت و منبع و

۱- فصل الخطاب: ص ۳۵۱.

۲- و هم‌چنین به زعم خود اهل سنت را هم در روایت کفر تحریف قرآن مشارکت داده، در حالی که چنین چیزی کذب محض می‌باشد، و شیخ مفید هم در اوائل المقالات، ص ۱۳، برخلاف قول وی شهادت می‌دهد و جز شیعه تمام مذاهب دیگر اسلامی را از قول به تحریف قرآن مبرأ می‌داند.

اهل سنت با توجه به آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر، آیه: ۹]

بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. معتقدند که قرآن کاملاً محفوظ و به دور از هر گونه نقص و تحریف می‌باشد، برای آگاهی بیشتر به منابع ذیل مراجعه نمایید تا با اقوال مفسرین اهل سنت در این باره بیشتر آشنا شوید نگاه: ه: القرطبی/جامع احکام القرآن: ۶۵/۱۰، النسفی/مدارک التأویل: ۱۷۹/۲، تفسیر الخازن: ۴۷/۴، تفسیر ابن کثیر: ۵۹۲/۲، تفسیر البغوی: ۴۴/۳، البیضاوی/أنوار التنزیل: ۵۳۸/۱، الألوسی/روح المعانی: ۱۶/۱۴، صدیق خان/فتح البیان: ۱۶۸/۵، ۱۶۹، الشنقیتی/أضواء البیان: ۱۲۰/۳، سید قطب/فی ظلال القرآن: ۱۹۴/۵ و غیره.

مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است، و علمای مسلمین در بالاترین حد از آن مراقبت نموده، و حتی با قرائت و اعراب و حروف آیات آن آشنا هستند و همه را می‌شناسند، پس چگونه ممکن است با وجود آن همه عنایت صادقانه و ضبط و کنترل شدید در آن تحریف و تغییر ایجاد گردد.

سپس می‌گوید: اگر کسی در یکی از کتاب‌های مشهور مانند کتاب سیبویه و یا مزنی نقص و تغییری پدید آورد یا باب و فصلی را حذف نماید، فوراً کارش توسط علما افشا می‌گردد، زیرا کسانی که نسبت به آن کتاب توجه و عنایت دارند؛ از روی تفصیل آن اجمال و عدم تفصیل آن را کشف می‌کنند، حتی چنانچه کسی یک باب را خود وارد کتاب علم نحو سیبویه، یا کتاب مزنی و غیره کند، معلوم می‌شود که ملحق شده است نه اصل؛ در مورد قرآن هم کوچک‌ترین دستبرد و تصرف افشا می‌گردد، چرا که عنایت و توجه مسلمانان نسبت به قرآن بارها بیشتر از عنایت ایشان به کتاب سیبویه و دیوان‌های شعر و غیره است.

مخالفت فرقه‌های مخالف مانند امامیه و حشویه با صحت و سلامت قرآن از تحریف ارزش و اعتباری ندارد و شایسته‌ی اهتمام در خور توجه نیستند، و مخالفت در این موضوع منسوب به قومی از اصحاب حدیث است که به اخبار ضعیف و موضوع چسپیده‌اند، اما به علت وجود روایات سست و ضعیف دلایل قطعی ترک نمی‌شوند، و در هر صورت ادعای آنان هم فاقد اعتبار است^(۱).

جمله‌ی اخیر به دیدگاه اخباریون شیعه اشاره می‌کند که به این گمراهی معتقدند^(۲). آنچه ذکر شد کلام یکی از بزرگان شیعه به نام شیخ شریف مرتضی بود، او کسی است که (علامه ابن حزم رحمته الله) وی را از قائلین به این کفر استثناء نموده، و صاحب (مجمع

۱- نگاه: ه: مجمع البیان: ۳۱/۱.

۲- و به اعتقاد آلوسی آنها اهل سنت را هم بدان متهم نموده‌اند، ولی در تعقیب و پس دادن ادعای ایشان می‌گوید: این دروغ یا سوء فهم است، زیرا اهل سنت بر عدم وقوع هر نقص و تحریفی در قرآن اجماع دارند... روح المعانی: ۲۴/۱-۲۵.

البیان) از او نقل سخن کرده و می‌گوید: واقعاً شیخ مرتضی در پشتیبانی از مذهب حق در (جواب المسائل الطرابلسیات) بطور کامل سخن گفته است^(۱). ولی آن کتاب به دست ما نرسیده، و متأخرین شیعه هم فراموش کرده‌اند از آن نقل کنند، همان‌گونه که کاشانی در تفسیر (صافی) و بحرانی در (برهان) و مجلسی در (بحار) و غیره هیچ‌کدام از آن نقل ننموده‌اند، و طبق اطلاع بنده - جز آن قسمت که طبرسی در (مجمع البیان) ذکر کرده کسی دیگر از او سخن نگفته است..

اما گفته می‌شود این انکاری شریف مرتضی تقیه است، زیرا طبرسی صاحب فصل الخطاب در رابطه با او گفته ایشان تحریف قرآن را یکی از طعنه‌ها و اتهامات وارد بر عثمان بن عفان رضی الله عنه به حساب آورده، و مدعی است جمعی از مردم (اصحاب) علیه قرائت زید بن ثابت وارد عمل شدند و قرآنش را به آتش کشیدند و همه آن‌چه را در مورد قرآن بودنش شک داشتند باطل کردند^(۲).

بدون شک این ادعا انکار تحریف قرآن او را زیر سؤال می‌برد، علاوه بر این که بیانات او با دلایل عقلی و تاریخی محال به نظر می‌رسد، یا این نص و عبارت را جهت وارد آثار او کرده‌اند، همان‌گونه که دیدیم آن‌ها نصوص کتاب‌هایشان را تغییر می‌دهند، از جمله کتاب سلیم بن قیس، خصوصاً اگر اعتقاد آن مرد این بود؛ بسیار از او بحث می‌کردند، ولی صاحب فصل الخطاب جز این نص چیزی از او را بدست نیاورده است.

اما احتمال این که انکار او از روی تقیه باشد، از همه موارد ضعیف‌تر است. این نص که از او نقل کردیم قبل از این که طعن و انتقاد به قرآن باشد، به گمراهی عموم امت که علی رضی الله عنه هم از جمله آن‌ها است حکم می‌کند، آن هم از سوی کسانی که سنگ هواداری و ولایت علی را به سینه می‌زنند!!

چگونه شخص مسلمان در مورد نسل اول و دست پرورده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که تنها بخاطر رضای خدا از خانه و کاشانه‌ی خود دست کشیدند؛ چنین تصویری دارد، چگونه با

۱- نگاه: ه: مجمع البیان: ۳۱/۱.

۲- فصل الخطاب: ص ۳۳.

کسانی که در راه خدا جانفشانی کردند و برای این اسلام جهاد کردند و قربانی دادند و دنیای خود را در راه دفاع و پیشبرد دین اسلام فروختند، این گونه فکر می‌کند، و چگونه مسلمان بر ضد آن بزرگواران موافق کسانی می‌شوند که علیه دین و کتاب مسلمین دسیسه و توطئه می‌کنند؟! این بهتانی بزرگ است، بلکه حق این است که جمع‌آوری قرآن توسط عثمان رضی الله عنه در حضور عموم بود، همچنان‌که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درباره عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: «درباره عثمان بن عفان جز به نیکوی سخن نگوئید، به خدا قسم او جز ملأ و حضور عامه روی مصاحف کاری را انجام نداده، خدا به نیابت امت اسلامی به او پاداش نیک عطا فرماید»^(۱).

۴ - طبرسی و انکار تحریف قرآن

طبرسی می‌گوید: «.....از جمله؛ سخن از زیاده و نقصان قرآن شایسته‌ی بحث تفسیر نیست، در مورد زیاد کردن اجماع هست بر بطلان آن مقوله، اما برخی از اصحاب ما و طروهی از (حشویه عامه) در مورد نقص و کاستن؛ روایاتی مبنی بر تغییر و نقص قرآن را نقل کرده‌اند، ولی قول صحیح مذهب ما آن است که شریف مرتضی قدس‌الله سره از آن پشتیبانی کرده است و در کتاب (جواب مسائل طرابلسیات) بطور کامل سخن گفته است» سپس به ارائه قسمتی از بیاناتش پرداخته است.

او اینجا بیان می‌دارد که جمعی از اصحاب او روایاتی را در خصوص نقص و تغییر کتاب خدا روایت نموده‌اند، سپس می‌گوید: مذهب محقق شیعه بر خلاف آن می‌باشد، و مانند عادت همیشگی شیعه؛ می‌خواهد بعضی از اهل سنت را که از ایشان به (حشویه عامه) تعبیر می‌کند، در این کفر شریک سازد، و این نوعی دفاع از مذهب و حفظ آبرو و حیثیت، و انتقادی مخفی از اهل سنت است، ولی همچنان‌که علامه آلوسی گفته: «این یا دروغ است یا سوء فهم» زیرا اهل سنت اجماع قطعی دارند که آنچه در بین دفتین (جلد

۱- ابن ابی داود باسند صحیح اخراج کرده همچنان که ابن حجر در فتح الباری: ۱۸/۱۳. آن را بیان نموده.

قرآن) قرار دارد؛ بدون هیچ کم و زیاده‌ای کلام الله مجید است، به همان صورت که امروز موجود است.

البته در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه (که قرآن را برای بار اول به صورت جامع جمع‌آوری کرد) موارد غیر متواتر و منسوخ التلاوت را حذف کرد، و تنها کسانی که از نسخ اطلاع نداشتند آن‌ها را تلاوت می‌کردند؛ و ایشان رضی الله عنهم برای صحت کار از هیچ کوششی دریغ نکرده است، اما نور آن تا زمان عثمان رضی الله عنه در آفاق نشر و گسترش نیافت.....^(۱) لازم به ذکر است که آلوسی به نقد و تحلیل و تبیین اوهمات طبرسی پرداخته است.^(۲)

علامه آلوسی در ادامه می‌گوید: چون فساد و باطل بودن مذهب شیعه حتی برای بچه‌ها هم آشکار شد، طبرسی تحریف قرآن را انکار کرد. خداوند را سپاس که حق را آشکار ساخت، خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت.^(۳)

هنگام مطالعه مجمع البیان طبرسی دریافتم که وی بخاطر سرپوش گذاشتن بر ننگی که به مذهب یارانش چسبیده؛ به حيله‌ای متوسل شده؛ و به بعضی از روایات اصحاب خود که در مورد اسطوره‌ی تحریف نوشته‌اند روی آورده که گفته‌اند: این آیه این‌گونه نازل شده، و این چنین تغییر داده شده، و از این طریق می‌خواهد اهل سنت را فریب دهد. یا طوری تحریف قرآن را بیان کرده که صورت واقعی رسوایی آن‌ها آشکار نگردد، مثلاً می‌گوید: این روایت هم وارد شده (که به آن اسطوره اشاره کرد).

این‌جا به عنوان مثال چند نمونه از روایات اسطوره‌ی تحریف را که در منابع شیعه وارد ذکر می‌کنیم؛ تا ببینیم طبرسی چگونه آن‌ها را تغییر داده است.

در رابطه با آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳] قومی در تفسیر خود نوشته: (عالم) کنایه از امام رضی الله عنه است، که در اصل (آل عمران و آل محمد) بود، ولی (آل محمد) را از آن حذف کردند.^(۱)

۱- روح المعانی: ۲۵/۱.

۲- نگاه: ه کنید: روح المعانی: ۲۴/۱ - ۲۵.

۳- روح المعانی: ۲۴/۱.

و در تفسیر فرات از حمران روایت شده که گفت: از ابا جعفر شنیدم این آیه را بدین صورت می‌خواند: (ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل محمد علي العالمين) گفتیم: این آیه چنین خوانده نمی‌شود. در جواب گفت: در جای حرفی؛ حرف دیگری داخل شده!^(۲)

و در تفسیر (عیاشی) از هشام بن سالم روایت شده که گفت: از ابا عبد الله درباره آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

سؤال نمودم، در جواب گفت: (آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین) بوده، سپس اسمی را جای اسم دیگر گذاشتند.^(۳)

هدف از ساختن این افترا و تزویرها فقط این است که ثابت کنند در قرآن نام دوازده امام وجود داشته، ولی فراموش کرده‌اند که لفظ (آل محمد) عام است و تمام فرزندان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را در برمی‌گیرد، و دوازده امام فقط علی و دو پسرش و پسران یکی از دو پسر علی هستند، و بقیه آل محمد مورد دشنام و ناسزاگویی شیعه قرار گرفته‌اند- همان‌گونه که خواهد آمد- پس نه با تزویر و نه با تأویل به هدف خود دست نیافته‌اند، و این اسطوره‌ها را علیه کتاب الله (قرآن) و اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ ساخته و پرداخته‌اند که آل بیت هم بخشی از اصحاب هستند، و کتاب‌های تفسیرشان آن را از یکدیگر نقل می‌کنند. نکته‌ی قابل ملاحظه این که صاحب مجمع البیان می‌گوید: «در قرائت اهل بیت: «وآل محمد علی العالمین» آمده است»^(۴).

همچنین افتراهای خود را در موارد متعدد به عنوان (قراءات) مطرح کرده است^(۵).

۱- تفسیر قمی: ۱۰۰/۱.

۲- تفسیر فرات: ص ۱۸، بحار الأنوار: ۵۶/۹۲.

۳- تفسیر عیاشی: ۱۶۸/۱، البرهان: ۲۷۸/۱، فصل الخطاب: ص ۲۴۴.

۴- مجمع البیان: ۶۲/۲.

۵- مثلاً در مورد این آیه: ﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ جَنَهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...﴾ [التوبة: ۷۳] «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن.» در تفسیر قمی گفته در اصل **جاهد الكفار بالنافقين** بوده، یعنی بوسیله

گاهی هم این افتراها را به عنوان معنی آیه تلقی می‌کنند، مثلاً در مورد این آیه: ﴿ذَلِكَ يَأْتُهُمْ كَرْهُوْا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْطَ أَعْمَلَهُمْ ۝۹﴾ [محمد: ۹] این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند، و لذا خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند.

در رابطه با این آیه اسطوره‌های شیعه گفته: از ابی جعفر روایت کرده‌اند که گفت: «جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و آیه را بدین صورت با خود آورد که بعد از جمله:

منافقین با کافران جهاد کن، چون نبی اکرم ﷺ علیه منافقین جنگ فیزیکی نداشته، تفسیر القمی: ۱/ در واقع این‌ها را جعل نموده‌اند تا با مذهب روافض مطابقت داشته باشد، و از این راه اصحاب و یاران رسول الله ﷺ را به نفاق متهم کنند، و مدعی هستند که خداوند به فرستاده‌اش دستور داده تا در جهاد به منافقین اعتماد داشته باشد، و جهاد را روی شانه‌های آنان قرار دهد! این جهل رسواگر است نسبت به قرآن و تاریخ مسلمین و تفسیر قرآن، یا کفر و الحاد می‌باشد. و در عین حال آقای طبرسی از این افتراها چنین تعبیر می‌کند: «و روي في قراءة أهل البيت: جاهد الكفار بالمنافقين» یعنی در قراءت اهل بیت چنین آمده: «با منافقان علیه کفار جهاد کن»!! سپس تلاش می‌کند تا ویل غلطش را توجیه نماید و گفته: «چون منافقین با مسلمانان قاطی بودند و کفرشان را آشکار نمی‌کردند، و خدا کفرشان را می‌دانست و قتلشان جائز نبود، چون تظاهر به ایمان می‌کردند». مجمع البیان: ۱۰۰/۳ ولی این تعلیل و استدلال به هیچ وجه با معنی آیه منسجم نیست، خداوند فرمان داده که علیه کفار و منافقین جهاد کند، پس چگونه جهت نوازش منافقین همراه آن‌ها به جنگ می‌روند، در حالی که می‌فرماید: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا﴾ [التوبة: ۴۷] «(اگر منافقین) با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند».

سلف صالح در معنی و تفسیر آیه گفته‌اند: «جاهد الکفار بالسيف والقتل، و جاهد المنافقين باللسان و ترك الرفق» «با کافران با شمشیر و با منافقین با زبان و نرمش نشان ندادن جنگ جهاد و مبارزه کن.» یا همچنان‌که ابن عباس فرمود: با دست و زبان و قلب و هر چه در توان دارید با آن‌ها مخالفت ورزید و با چهره‌ی گشاده با ایشان مواجه نشوید...،

ابن مسعود گوید: با اقامه حدود بر آن‌ها... و حسن بصری و قتاده گفته‌اند: تمام اینها به معنی مبارزه با آن‌ها و عدم عفو ایشان است، و بدین خاطر عطاء گفته این آیه هر عفو و گذشتی را درباره منافقین نسخ نموده است. تفسیر الطبری: ۱۸۳/۱۲-۱۷۴، تفسیر البغوی: ۳۱۱/۲ همان‌گونه که می‌بینی چقدر تفاوت بین نص آیه و این قراءات وجود دارد که به جهاد با آن‌ها امر کرده!!.

«مَا أُنْزِلَ اللَّهُ (فِي عَلِي)» بود^(۱). «...» می‌بینی که طبرسی این تحریف را بدین شکل توجیه می‌کند و آن را حمل بر معنی آیه تبدیل کرده است^(۲).

این نمونه‌هایی از کتاب مجمع البیان طبرسی بود که بر منهج و منش (التبیین) شیخ طوسی نوشته شده است، و (ثقة الاسلام) متأخرین شیعه نوری طبرسی صاحب فصل الخطاب مقرر می‌دارد که کتاب (التبیین) بر اساس مدارا و تقیه با خصوم تألیف شده است، ولی این وصف بر هر دوی آن‌ها صدق می‌کند، چون منهج هر دوی آن‌ها یکی است، و جمعی از منتسبین به اهل سنت از فعالان (دارالتقريب قاهره) و تا این اواخر که ماهیت آن افشا گردید همچنان برپا بود، فریب اسلوب نگارش مجمع البیان را خورده بودند و شش نفر از بزرگان منتسب به اهل سنت روی تصحیح و بازنگری آن تفسیر کار می‌کردند.. و به نظر می‌رسد که روش موجب شده که برخی شیعیان انکار طبرسی را حمل بر تقیه کنند^(۳).

ابن بابویه، شیخ طوسی، شریف مترضی، و طبرسی چهار نفری هستند که در میان شیعه به صراحت تحریف و تغییر قرآن را انکار نموده‌اند، و شاید افراد دیگری هم در میان بوده باشد که تحریف را انکار کرده باشند؛ ولی به ما ابلاغ نشده است. هرچند شیخ مفید در (اوائل المقالات) انکار تحریف را به جماعتی از امامیه نسبت می‌دهد، ولی ما مثل صاحب (فصل الخطاب) که می‌خواهد تمام تشیع را هم مسلک خود قلمداد کند؛ بطور قطع نمی‌گوییم: پنجمین نفر پیدا نشده است که در میان شیعه تحریف را انکار کرده باشد^(۴).

۱- فصل الخطاب: ۳۳۰ - ۳۳۱.

۲- مجمع البیان: ۳۲/۶

۳- نگاه: ه: مجمع البیان: ۵۷۵/۱۰، کلمة ختامية، ط. دار التقريب.

۴- نگاه: ه: فصل الخطاب ص ۳۳۸، حاشیه ۲، از همین رساله.

در خاتمه بحث می‌گوییم: این بود موضع علمای شیعه در مورد انکار تحریف و تغییر قرآن که در مراجع و کتاب‌هایشان آمده است، و ما نمی‌گوییم تقیه کرده‌اند، اگر چه برخی افراد شیعه و سنی چنین دیدگاهی داشته‌اند، زیرا راهی برای شناخت آن بطور یقین وجود ندارد و که نزاع و کشمکش دایر بین دو گروه را در کتاب (فصل الخطاب) ملاحظه کردم، همان‌گونه که دروغ و دسیسه در منابع ایشان شایع است. ولی هر کس (بعد از ایمان به خدا و رسول ﷺ) به ظاهر از این کفر تبرأ کند از او می‌پذیریم و باطن و نهان افراد را هم به خدا می‌سپاریم.

مسأله انکار تحریف قرآن گامی است که گام‌های دیگر در پس آن می‌آیند، و بایستی در مسائلی که آنان را از جماعت مسلمین جدا می‌کند تجدید نظر کنند. ولی مرجع آنان مجلسی اشاره کرده - همان‌گونه گذشت - که باید از مسلک افترای تحریف پیروی کنند!! چون اگر روایات تحریف رد شوند موجب سلب اعتماد نسبت به سایر روایات می‌گردد... این درست است، زیرا متواتر بودن افترای تحریف قرآن بزرگ‌ترین دلیل بر جعل و شیوع دروغ در کتاب‌هایشان است.

نتایج این موضوع

اول: این احتمال وجود دارد که افتراهای تحریف و غیره در قرن دوم در میان شیعه پدید آمده باشد، و بنیان‌گذار و متولیان آن (همچنان‌که ذکر شد) بعضی از شیعیان غالی و افراطی بودند، و سبب آن هم خالی بودن کتاب خدا از دلایل اثبات دوازده امام و نام اصحاب رسول خدا ﷺ و مخالفان ائمه بود.

دوم: اکثر کتاب‌های معتبر شیعه سرشار از این کفرها گشته‌اند و معظم این روایت‌ها هم صریح‌اند و ممکن نیست تأویل شوند به این‌که منظورشان تأویل آیه یا بیان قراءاتی است که در مورد آن وارد شده، بلکه بصراحت می‌گویند این آیه چنین نازل شد و صحابه آن را این‌گونه تغییر دادند و تحریف کردند^(۱). یا می‌گویند: خداوند نام هفت نفر از قریش را

ذکر کرده ولی قریش نام شش نفرشان را پاک کردند و فقط نام ابو لهب جهت اهانت به رسول خدا ﷺ باقی مانده است،^(۱) (و گفته‌اند) در قرآن نام چندین مرد وارد شده بود؛ ولی آن‌ها را حذف نموده‌اند،^(۲) و یا در بعضی روایات می‌گویند: به خدا سوگند این آیه را جبرئیل این چنین بر محمد ﷺ نازل کرد، ولی این از مواردی است که تحریفش کردند و تغییر دادند.^(۳) یا می‌گویند: «آری به خدا سوگند چنین چیزی در آن وجود داشته و اولین کسی که آن را تغییر داده ابن اروی بود»^(۴).

و هر شیعه‌ای بگوید روایاتی که در کتب آنان وارد شده از نوع قراءات مختلف یا آیاتی است که تلاوتشان نسخ گشته؛ چنین کسی روی کفر اعتقاد به تحریف پوشش گذاشته و بین حق و باطل فرق نگذاشته است.

سوم: بعضی از شیوخ شیعه مدعی هستند که کتاب‌های معتمدۀ آنان سرشار از این اسطوره‌ها هستند، در واقع این ادعا طعنه است به کتاب‌های خودشان نه به کتاب خدا، و بدین خاطر جمعی از عقلای شیعه در صدد برآمده‌اند که مذهب شیعه را از این «تنگنا» بیرون آورند، یا روی آن رسوایی روپوش بگذارند... ولی علی رغم انکار منکرین؛ این اسطوره قرن‌هاست وجود دارد، و از سوی طایفه‌ای از زنادقه‌ی دین‌ستیز که (برای انحراف شیعه) دسیسه می‌ساختند مورد نشر و اشاعه قرار گرفته است، و بر کسی پوشیده نیست که هر کس معتقد به اسطوره‌ی تحریف باشد، هیچ علاقه و پیوندی با خدا و رسول او ﷺ و قرآن و دین اسلام ندارند.

اما کسانی که قائل به تحریف و تغییر قرآن هستند و این اسطوره‌ها را در کتب خود نقل کرده، و بر آن‌ها صحه می‌گذارند؛ مانند مجلسی در (بحار الأنوار) و طبرسی در (فصل الخطاب) در همان حال (که با روایت افسانه‌ی تحریف قرآن را زیر سؤال می‌برند) به

۱- رجال الکشی: ص ۲۹۰، بحار الأنوار: ۵۴/۹۲.

۲- تفسیر العیاشی: ۱۲/۱، بحار الأنوار: ۵۵/۹۲.

۳- بحار الأنوار: ۵۶/۹۲.

۴- تفسیر فرائد، ص ۱۷۷ و بحار الانوار، ۵۶/۹۱.

قرآن هم استشهد می‌کنند و همه باب‌های کتاب‌هایشان را با یکی از آیات قرآن آغاز می‌کنند مثلاً، طبرسی در (مستدرک الوسائل) می‌گوید: «باب استحباب الوضوء لمس کتابه القرآن و نسخه، و عدم جواز مس المحدث و الجنب كتابة القرآن»^(۱)، یعنی وضو گرفتن برای لمس و نوشتن قرآن مستحب است و جایز نیست شخص بی‌وضو و دارای جنابت قرآن را بنویسد. و حتی مرجع شیعه مجلسی در که مدعی است اسطوره‌های تحریف به درجه‌ی استفاضه و شهرت رسیده و از روایات مربوط به امامت کمتر نیستند؛ در بحار الأنوار می‌گوید: «بأن الذي بين الدفتين كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة ولا نقصان»^(۲).

آن‌چه در بین (دفتین) وجود دارد بدون هیچ کم و زیاده‌ای کلام الله می‌باشد!!.

سپس فهمیده که این حرف‌هایش با روایات اسطوره‌ی تحریف تناقض دارد، لذا می‌گوید: «اگر کسی بگوید: چگونه ممکن است آن‌چه بین دفتین (جلد قرآن) قرار دارد کلام الله بدون کم و زیاد باشد، در حالی شما روایاتی از ائمه را نقل کرده‌اید که به جای ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خَيْرَ أُمَّةٍ) خوانده‌اند، و به جای ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾^(۱) ﴿يَسْأَلُونَكَ الْأَنْفَالِ﴾ خوانده‌اند، که بر خلاف قرآن موجود در بین مسلمین است؟.

در پاسخ این اشکال باید گفت: سند این اخبار آحادی هستند؛ و بطور قطع نمی‌توان به صحتشان حکم کرد، برای همین است که ما در مورد آن‌ها توقف کرده‌ایم، و از دستورات و فرامین مصحف موجود منصرف نشده‌ایم..

با این وجود انکار نمی‌کنیم که قرائت به دو صورت است، یکی آنچه در مصحف قرار دارد، و دیگری قرائت موجود در روایات، همان‌گونه که مخالفین ما اعتراف کرده‌اند که قرآن به صورت‌های مختلف نازل شده» سپس به بعضی قرائت‌ها اشاره کرده است^(۳). پس مادامی که این نهایت کار کسانی است که آن عقاید کفری را برانگیخته‌اند؛ چرا آن شبهه‌ها را برانگیخته و از همدیگر نقل می‌کنند؟

۱- مستدرک الوسائل: ۴۳/۱

۲- بحار الأنوار: ۷۵/۹۲.

۳- منبع سابق.

با توجه به مطالبی که سابقاً عرضه و تحلیل شد؛ روشن است که شیعه جهت اقناع پیروان خود به این که عقایدشان صحیح است، و مواردی در قرآن بوده که بر مذهب آنها دلالت کرده، ولی توسط صحابه حذف و تحریف شده، اسطوره‌ی تحریف را مطرح کرده‌اند. برای همین است که ملاحظه می‌کنیم علاوه بر این‌ها مدعی نازل شدن کتاب‌های آسمانی دیگر غیر از قرآن هستند. همچنین جهت اقناع شیعیان مجبور شده‌اند به تفسیرهای باطنی روی آورند، تا همه این‌ها عقاید شاذ و مخالف با جماعت مسلمین را اثبات کنند، بنابراین همه ادعاها تبدیل به تلاش‌هایی برای نجات از بحران وارده بر افکارشان شده، که ناشی از عدم وجود دلیل و برهان اثبات عقاید ایشان بود، لیکن آن روایات تأثیر خود را روی فرقه‌ی شیعه بر جای گذاشته است^(۱). و حتی خود اثنی‌ عشریه تحت تأثیر آن روایات قرار گرفته‌اند، زیرا اخباریه که فرقه‌ای از اثنی‌ عشریه هستند روایتشان را بر قرآن مقدم می‌دارند، -چنانچه گذشت- تا جایی که شایع شده اثنی‌ عشریه مصحف اختصاصی خود را دارند.

چهارم: آنان همچنان که روایاتی دال بر تحریف قرآن دارند، روایاتی هم دارند که تحریف را نفی می‌کنند؛ همان‌گونه که یکی از بزرگان‌شان می‌گوید: «و اجتمعت الأمة قاطبة لا اختلاف بينهم في ذلك أن القرآن حق لا ريب فيه عند جميع فرقها، فهم في حالة الاحتجاج عليه مصيرون، و على تصديق ما أنزل الله مهتدون، لقول النبي صلى الله عليه وسلم: لا تجتمع أمتي على ضلالة»^(۲).

یعنی: امت اسلام بدون اختلاف جماع دارند بر این که قرآن (متداول میان مردم) بدون هیچ شک و گمانی حق است، و در صورت احتجاج به آن مصاب، و برتصدیق آن

۱- مانند فرقه‌ی دروز که مصحفی را برای خود برگزیده‌اند و آن را «مصحف منفرد به فرد» نامیده‌اند.

نگاه: ه کن به: مصطفی شکعه، اسلام بلا مذاهب، مقدمه چاپ پنجم، و عقیده الدروز/خطیب ص ۱۳۸-۱۸۴

۲- نگاه: ه: الشعرائی/تعالیق علمیه علی شرح الکافی للمازندرانی ۲/۴۱۴، و مراجعه کنید به تتمه النص فی فصل: اعتقادهم فی الإجماع.

رهیافته و رستگارند، چون رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «امت من برگمراهی و ضلالت اجتماع نمی‌کنند».

و مانند روایاتی که در رابطه با ثواب قرائت قرآن،^(۱) و نیز در مورد فضل و بزرگواری حامل قرآن،^(۲) و واجب بودن عرضه‌ی احادیث بر قرآن جهت سنجش و ارزیابی و وجوب تمسک به آن تا روز قیامت در (الکافی) وارد شده است.^(۳)

این‌ها در واقع روایاتی را باطل می‌کنند که حاکی تحریف قرآن، یا مخفی بودن نسخه‌ی کامل آن نزد امام منتظر هستند.

پنجم: برای ما روشن شد که روایات و اسطوره‌های تحریف چون محتوایشان متناقض است؛ خود حامل عناصر باطل‌کننده‌ی خود هستند، و به مجرد عرضه کردنشان، باطل بودنشان هویدا می‌گردد، و برای بیان دروغ رافضه که در مورد علی بن ابی طالب ﷺ کافی هستند؛ که برخی مدعی‌اند خالق و آفریدگار است، و برخی او را نبی سخن‌گو، سایرین او را امام معصوم و ولی امر و ملک می‌دانند.

ولی با آن‌همه اغراق‌گویی‌های شیعه ایشان بیش از پنج سال و نه ماه بر مسند خلافت باقی نماند، و در آن مدت همین قرآن در مساجد تلاوت می‌شد، و خود در وقت امامت نماز آن را می‌خواند، با آن‌که مصحف‌ها در اختیارش قرار داشتند؛ نسبت به یک حرف اعتراض نکرد، پس آیا اگر تحریفی را در آن مشاهده می‌کرد -آن‌گونه که رافضه معتقدند- آن را تأیید می‌کرد و سکوت می‌نمود؟ سپس پسرش (حسن ﷺ) خلیفه شد، و او هم روش پدرش را اجرای می‌کرد.

چگونه برای این‌ها جایز است با وجود این‌همه دلایل بگویند: حرفی بر قرآن افزوده یا از آن کاسته شده، یا تبدیل گشته است؟ قطعاً اگر حرفی از قرآن تبدیل می‌شد؛ امام علی ﷺ جنگ و جهاد را علیه چنین کسانی بر جهاد بر ضد اهل شام ترجیح می‌داد که در

۱- نگاه: ه: أصول الکافی، کتاب فضل القرآن: ۶۱۱/۲.

۲- أصول الکافی: ۶۰۳/۳.

۳- أصول الکافی/باب الرد إلى الکتاب والسنة: ۵۹/۱.

رأی ساده‌ای با او مخالفت کردند، و نظرشان برخلاف نظر او بود، ولی با آنها وارد جنگ شد؟ بنابراین با دلایل قاطع که چاره‌ای جز تسلیم شدن بدان نیست دروغ شیعه در مورد تحریف قرآن بر همگان روشن و آشکار گردید. و الحمد لله رب العالمین^(۱).

و همچنان‌که ابن حزم می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام بخاطر این‌که اهل شام در امر خلافت با او مخالفت نمودند با آنان وارد جنگ شد، پس چگونه در برابر تحریف قرآن، و تغییر دادن اساس و ارکان اسلام هیچ واکنشی از خود نشان نداد، بی‌گمان تنها این چند جمله کافی است تا کذب روافض اثبات شود و الحمد لله رب العالمین^(۲).

۱- ابن حزم/الفصل: ۲۱۶/۲-۲۱۷

۲- ابن حزم/الفصل: ۲۱۶/۲.

فصل دوم اعتقاد شیعه در باره سنت

امام عبد القاهر بغدادی شیعه را از منکرین سنت پیامبر ﷺ به حساب می آورد، زیرا آنان مرویات اصحاب رسول خدا ﷺ را قبول ندارند^(۱).

شیخ سیوطی در کتابش (الاحتجاج بالسنة) اشاره می کند که در زمان او دعوت شاذ و خارج از قواعد و اصولی برای ترک و دور انداختن سنت پیامبر ﷺ و رویگردانی از استدلال به آن ظهور یافته اند. او یادآور شده که اصل این دعوت شخصی رافضی است، لذا کتاب مذکور را برای نقض و باطل کردن این دیدگاه منحرف تألیف نمود است.

بنابراین شیعه با سنت در مبارزه هستند، و اهل سنت به علت پیروی از سنت پیامبر ﷺ به این نام معروف شدند^(۲).

این چندین سطر در منابع اهل سنت نوشته شده، ولی شیعه از امامان خود روایت نموده اند که همه چیز باید با قرآن و سنت ارزیابی و سنجیده شود، و هر چه موافق کتاب خدا نباشد باطل و بیهوده است^(۳). و روایات دیگری به این معنی را نقل کرده اند، که از مجموع آن روایات چنین برمی آید شیعه منکر و مخالف سنت رسول خدا ﷺ نیستند، بلکه به آن اعتماد دارند، و سنت را همراه با قرآن میزان و معیار ارزیابی و سنجش و منبع حکم بحساب می آورند.

ولی هر کس نصوص و متون و روایات شیعه را بررسی کند؛ در نهایت به این نتیجه می رسد که شیعه به ظاهر سنت را قبول دارند؛ ولی در باطن آن را انکار می کنند، زیرا

۱- نگاه: ه: الفرق بین الفرق، ص: ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۴۶.

۲- الممتقی، ص ۱۸۹، منهاج السنة: ۱۷۵/۲.

۳- البیهودی/صحیح الکافی: ۱۱/۱. در همین راستا به روایات دیگر نگاه: ه کنید: أصول الکافی با

شرحش، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب: ۴۱۷/۲، و صحیح الکافی: ۱۱/۱.

قسمت عمده گفته‌ها و روایاتشان در رابطه با فهم و تطبیق و سند و متون بر خلاف جهت و روش سنت معروف نزد مسلمین است. و تبیین این مسأله در مراتب زیر خواهد آمد:

سخن امام مانند کلام خدا و رسول اوست

سنت از دیدگاه شیعه به هر گفتار و کردار و تقریر و تأییدی گفته می‌شود که از جانب یکی از معصومین اهل بیت صادر شده باشد^(۱).

کسی که طبیعت و سرشت مذهب شیعه را نشناسد نمی‌داند آن‌ها چقدر با سنت فاصله دارند، زیرا با آن‌که فقط رسول خدا ﷺ معصوم است، اما شیعه علاوه بر رسول خدا ﷺ دوازده امام خود را معصوم می‌دانند، و سخنان ایشان را مانند کلام خدا و رسولش ﷺ به حساب می‌آورند، در حالی که پیامبر ﷺ ﴿وَمَا يَطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۲) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)﴾ (از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، آن‌چه می‌گوید جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی می‌گردد)، ولی آنان کلام هر کدام از ائمه را مانند کلام آن پیامبر بزرگوار ﷺ، و کلام ائمه را مانند حدیث پیامبر ﷺ به حساب می‌آورند.

بنابراین ائمه از دیدگاه شیعه مانند روایت کننده از پیامبر خدا ﷺ نیستند که اقوالشان از آن جهت حجت است که در روایت حدیث موثق و قابل اعتماد هستند، بلکه از آن جهت که از جانب خدا بر زبان پیامبر ﷺ منصوب شده‌اند احکام واقعی را از به نمایندگی از خداوند عزوجل تبلیغ کنند^(۲).

و همچنین از دیدگاه شیعه ائمه هم در سن کودکی و هم بعد از سن بلوغ و رشد عقلی سخنانشان حجت است، زیرا آنان در طول زندگی مرتکب گناه نمی‌شوند؛ نه عمدا و نه سهوا و نه نسیانا. - در مسئله عصمت بیشتر به آن خواهیم پرداخت - از همین روی یکی از بزرگان معاصر شیعه می‌گوید: اعتقاد به عصمت ائمه باعث می‌شود که تمام سخنانی که از آنان صادر می‌شود، بدون وصول سندشان به رسول الله ﷺ در درجه‌ی صحت قرار

۱- محمد تقی الحکیم/الأصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۱۲۲.

۲- المظفر/أصول الفقه المقارن: ۵۱/۳، و نگاه: ه: السالوس/أثر الإمامة، ص ۲۷۴.

دارد، بر خلاف اهل سنت که بدون سند متصل به رسول خدا ﷺ روایت را صحیح نمی‌دانند^(۱). زیرا شیعه امامت را «ادامه‌ی نبوت می‌دانند»^(۲).

همچنین از نگاه شیعه ائمه مانند پیامبران ﷺ هستند، قول ایشان مانند قول پیامبران است؛ فرمان آنان فرمان خدا، اطاعت از آنان اطاعت از خدا، و نافرمانی آنان معصیت و نافرمانی خدا می‌باشد، و روی هوای نفس سخن نمی‌گویند مگر با وحی و پیام الهی^(۳).

و از قول ابی عبدالله در کتاب الکافی که شیعه آن را حجت می‌دانند وارد شده که ابی عبدالله گفت: سخن من سخن پدرم است، و سخن پدرم سخن جدّم است؛ و سخن جدّم سخن حسین است؛ و سخن حسین سخن حسن؛ و سخن حسن سخن امیرمؤمنان علی ﷺ و سخن امیر مؤمنان حدیث رسول خدا ﷺ و حدیث او فرموده‌ی خداوند سبحان می‌باشد^(۴).

شارح الکافی می‌گوید: این روایت حاکی از آن است که قول هر کدام از ائمه فرموده‌ی خداوند به حساب می‌آید، و معتقدند همچنان که در قول خدا اختلافی وجود ندارد، هیچ اختلافی هم در اقوال آنان نیست^(۵).

و حتی گفته‌اند: جایز است هر کس حدیثی را از ابی عبدالله ﷺ بشنود آن را از پدر یا از اجدادش روایت کند، و نیز جایز است بگوید خداوند ﷻ فرموده است^(۶). این تصریح است به این که سخن بشر را به خدا نسبت دهیم.

سپس شارح کافی می‌گوید: روایاتی داریم که بر جایز بودن نسبت دادن گفته‌ی امام به خدا دلالت دارند، بلکه اولویت بر این است که بگوید: خدا فرموده!!^(۷) همان گونه که در

۱- عبد الله فیاض/تاریخ الإمامیة ص ۱۴۰.

۲- محمدرضا المظفر/عقائد الإمامیة، ص ۱۶۶.

۳- ابن بابویه/الاعتقادات، ص ۱۰۶.

۴- أصول الکافی، کتاب فضل العلم، باب رواية الكتب و الحدیث: ۵۳/۱، وسائل الشیعة: ۵۸/۱۸.

۵- مازندرانی/شرح جامع علی الکافی: ۲۷۲/۲.

۶- مازندرانی/شرح جامع علی الکافی: ۲۷۲/۲.

کافی از ابی بصیر روایت شده که می‌گوید: به ابا عبدالله علیه السلام گفتم: حدیثی را که از تو می‌شنوم به نام پدرت روایت کنم، یا از پدرت می‌شنوم به نام شما روایت کنم؟ در جواب فرمود مساوی است؛ ولی از پدرم روایت کنی بیش‌تر برایم خوشایند است، سپس ابو عبدالله علیه السلام گفت بسیار زیبا است آنچه را از من می‌شنوید به اسم پدرم روایت کنید^(۲). این روایات صریح است در این که شیعه دروغ آشکار را جایز می‌دانند، چون مثلاً سخنی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت می‌دهند که او نگفته، بلکه برخی از احفاد و نوادگان غیر مشهور به علم و آگاهی آن را گفته‌اند، و حتی جایز می‌دانند سخنانی را که به نام امام غایب ساخته و پرداخته‌اند به علی نسبت دهند و بگویند علی علیه السلام چنین و چنان فرمود، و نیز اولویت بر این است که به بالاتر (از علی، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند جل جلاله) هم نسبت دهند، همچنان که ذکر اولویت در روایت سابق به این امر تصریح می‌کنند. و شارح (الکافی) از روایت چنین استنباط کرده که بهتر است اقوال ائمه را به خداوند جل جلاله نسبت دهد. و این نهایت گستاخی و جسارت علیه خداوند جل جلاله است!

بنابراین سنت از دیدگاه شیعه فقط سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه سنت ائمه و گفته‌های آن‌ها را مانند اقوال خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آورند، لذا خودشان نیز اعتراف می‌کنند که این بخش را شیعه به سنت مطهر ملحق کرده‌اند، آنجا که (محمد تقی شیعه) می‌گوید: «و ألحق الشيعة الإمامية كل ما يصدر عن أئمتهم الاثني عشر من قول أو فعل أو تقرير بالسنة الشريفة»^(۳) شیعه‌ی امامیه هر گفتار و کردار و تقریر و تأییدی را که از ائمه صادر شده به سنت شریفه ملحق کرده‌اند.

شیعه این موضوع را بر مبنای دو قاعده‌ی خطیر بیان می‌کنند، همان‌گونه که یکی از بزرگان معاصر ایشان اشاره کرده و می‌گوید: «قول امام مانند فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم حجت؛ و پیروی از آن‌ها بر ایشان واجب است، و حکم ائمه جز احکام واقعی

۱- مازندرانی/شرح جامع علی الکافی: ۲/۲۷۲.

۲- أصول الکافی با شرح جامع: ۲/۲۵۹.

۳- محمد تقی الحکیم/ سنة أهل البيت ص: ۹.

صادر شده از جانب خدا نیست. (و خاطر نشان ساخت که که ائمه معلومات دینی را از دو طریق دریافت می‌کنند): یا مانند پیامبر از طریق وحی و الهام، و یا از طریق امام معصوم قبل از خود دریافت می‌کنند. همان‌گونه که (به ادعای او) امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب علم را به من آموخت، که از هر باب آن هزار باب دیگر برای من باز می‌گردد»^(۱).

پس علم ائمه دو نوع است: یکی علم حادث که از طریق الهام و وحی تحقق می‌یابد، و دیگری علمی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده‌اند، که هر دو نوع سنت به حساب می‌آیند.

اکنون به توضیح آن دو اصل خطرناک شیعه می‌پردازیم:

اصل اول: علم ائمه از طریق وحی و الهام حاصل می‌گردد

از دیدگاه شیعه یکی از راه‌های تحقق علم ائمه از طریق الهام می‌باشد، و حقیقت «الهام» آن‌گونه که صاحب الکافی روایت کرده: بصورت خراشیدن و حک کردن قلب است^(۲). و در روایت دیگر گفته: بصورت «انداختن به قلب» می‌باشد، و تصریح می‌کند که چنین امری الهام می‌باشد^(۳). یعنی علم به قلب امام القاء می‌گردد و به لحاظ این که او معصوم است خطا کردن در مورد او قابل تصور نیست.

اما الهام به قلب امام تنها راه دریافت علوم نیست؛ آن‌گونه که این در نقل کلام آن شیعه‌ی معاصر هم کمی پیش بدان اشاره شد، بلکه صاحب الکافی تصریح دارد که راه‌های دیگر هم وجود دارند، آن‌جا که روایاتی را نقل کرده مبنی بر این که یکی از صورت‌های علم ائمه — به تعبیر او «النقر فی الاسماع»: کوبیدن بر سمع از جانب فرشته

۱- محمد رضا المظفر/أصول الفقه: ۵۱/۳.

۲- أصول الکافی: ۲۶۴/۱.

۳- أصول الکافی: ۲۶۴/۱.

است. ولی صاحب الکافی بین این امر و الهام فرق می‌گذارد، آن‌جا که می‌گوید: خراشیدن قلب همان الهام است، اما کوبیدن بر شنوایی امر فرشته است^(۱).

پس این‌جا علاوه بر الهام وسیله‌ای دیگر وجود دارد که القای سخنان فرشته با امام است بدون این‌که او را ببیند. این موضوع در چهار روایت در باب فرق بین رسول و نبی و محدث در اصول الکافی وارد شده، و در همه روایات گفته شده: امام کلام فرشته را می‌شنود و شخص او را نمی‌بیند^(۲). و صاحب البحار (۱۵) روایت را به این مفهوم تحت عنوان «باب أنهم محدثون مفهمون» ذکر نموده است^(۳).

اما در مورد این‌که چگونه امام می‌داند که این صدای فرشته است؛ در حالی که او را نمی‌بیند؟ در جواب امامشان می‌گوید: آن فرشته به وی آرامش و وقار می‌بخشد تا این‌که برایش مشخص می‌شود که این صدا صدای فرشته است^(۴).

سپس صاحب الکافی بعد از چند باب برمی‌گردد و آن‌چه را قبلاً تثبیت و تقریر داشته بود نقض می‌نماید؛ و با چهار روایت اثبات می‌کند که ائمه آن فرشته را می‌بینند و بحث را تحت عنوان: «باب الأئمة تدخل الملائكة بيوتهم و تطأ بسطهم، و تأتيهم بالأخبار»^(۵) «ائمه وارد منازلشان می‌شوند و روی فرش‌هایشان پامی‌گذارند، و برایشان خبر می‌آورند».

سپس طولی نمی‌کشد که این چهار روایت صاحب الکافی نزد صاحب بحار الأنوار به (۲۶) روایت افزایش می‌یابند، و آن‌ها را در یکی باب جمع‌آوری کرده که با تصریح هر چه بیشتر بر رؤیت فرشته از جانب امام تأکید می‌کند^(۶).

۱- أصول الکافی: ۲۶۴/۱.

۲- أصول الکافی: ۱۷۶/۱ - ۱۷۷. و بدنبال او صاحب الشافی این روایات را تصحیح نموده شرح الکافی: ۲۹/۳.

۳- المجلسی: ۷۳/۲۶.

۴- أصول الکافی: ۲۷۱/۱، بحار الأنوار: ۶۸/۲۶، الصفار/بصائر الدرجات، ص ۹۳.

۵- أصول الکافی: ۳۹۳/۱ - ۳۹۴.

۶- بحار الأنوار: ۳۵۵/۲۶.

روایت دیگری دارند که به انواع دیگر وحی می‌پردازد که به امام می‌شود، و یادآور شده که امام جعفر گفته: «بعضی از ما (امامان) ملائکه اخبار را گوشمان می‌خواند، و برای برخی در خواب وحی می‌آید، و بعضی صدای زنجیری را می‌شنود که روی طشت فلزی کشیده می‌شود، و بعضی دیگر صورتی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل را مشاهده می‌کنند که نزدشان می‌آید»^(۱).

و آن‌جا روایت‌های دیگری به این مفهوم دارند^(۲). گویی با این مقام و جایگاهی که ائمه دارند از پیامبران بالاترند، زیرا پیامبران فقط جبرئیل را می‌دیدند و آن‌ها فرشتگان دیگر را هم می‌بینند... و روایاتی دارند بیان کرده آن شکل که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر و نزد ائمه می‌آیند روح می‌باشد^(۳). و صاحب الکافی یک باب را با (۶) روایت به آن بحث اختصاص داده، به نام: «باب الروح التي يسدد الله بها الأئمة»^(۴). از جمله از ابو بصیر روایت کرده‌اند که می‌گوید: درباره این آیه از ابو عبدالله سؤال کردم که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ [الشورى: ۵۲]

همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است...

در جواب گفت: روح یکی از مخلوقات خدا است که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است، و تا وقتی که رسول خدا ﷺ در حال حیات بوده همراهش بود، و او را از

۱- بحار الأنوار: ۳۵۸/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۶۳.

۲- نگاه: ه: بحار الأنوار: ۳۵/۲۶ و مابعدش، روایات شماره: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰.

۳- و در معانی اخبار ابن بابویه در مورد تفسیر روح آمده: روح ستونی از نور می‌باشد که در بین ما خداوند عزوجل قرار دارد. عیون الأخبار، ص ۳۵۴.

۴- أصول الکافی: ۲۷۳/۱ - ۲۷۴.

خبرها آگاه، و از ایشان پشتیبانی می‌کرد و بعد از ایشان با ائمه همراه بوده است؛ و آنان را در جریان امور قرار می‌داد»^(۱).

بر کسی پوشیده نیست که مراد از روح در این آیه قرآن است، همان‌گونه که جمله‌ی «أَوْحَيْنَا» بر آن دلالت می‌کند، و خداوند متعال قرآن را روح نامیده؛ چون حیات حقیقی در آن است^(۲).

مثل این‌که این ادعاها در رابطه با وحی و الهام به امام از شیخ مفید (متوفای ۴۱۳هـ) پنهان بوده، یا بعداً ساخته شده‌اند، زیرا او مقرر داشته که اجماع و اتفاق بر این است که «هر کس مدعی باشد که بعد از رسول الله ﷺ به کسی وحی شده اشتباه کرده چنین شخصی و کافر است»^(۳). یا این گفته‌ی شیخ مفید «تقیه» است!

پس (به ادعای شیعه) ائمه اثنی عشر صدای ملائکه را می‌شنوند، و صورت آن‌ها را می‌بینند، و در خواب و در حالت بیداری و در منزل و مجلس فرشته پیش آن‌ها می‌رود، یا اجسامی نزد ایشان فرستاده می‌شود که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌ترند و به ایشان خبر می‌دهد و سداد و استواری را به آن‌ها می‌بخشد... ولی قضیه به این جا هم ختم نمی‌شود، بلکه ارواح و وسایل دیگر نزد ائمه وجود دارد، پنج روح پیش آن‌ها وجود دارد: روح القدس، روح الایمان، روح الحیات، روح القوه و روح الشهوت.

مجلسی صاحب کتاب (الکافی) در یک باب به عنوان «باب ذکر ارواحی که در ائمه علیهم السلام وجود دارند»^(۴) و این موضوع را با ذکر (۶) روایت بیان کرده است، ولی این روایات نزد صاحب (بحار) رشد کرده و به (۷۴) روایت رسیده است^(۵).

۱- أصول الکافی: ۲۷۳/۱.

۲- شرح الطحاوی، ص ۴.

۳- أوائل المقالات، ص ۳۹.

۴- أصول الکافی: ۲۷۱/۱.

۵- بحار الأنوار: ۴۷/۲۵ - ۹۹.

و برخی روایاتشان بیشتر روی (روح القدس) متمرکز شده‌اند، که بعد از وفات انبیاء به ائمه منتقل می‌شوند. روایت چنین است: «وقتی که پیامبر ﷺ وفات یافت؛ روح القدس به امام منتقل می‌گردد»^(۱) و «به وسیله روح القدس هرچه را از زیر عرش تا زیر زمین قرار دارد می‌شناسند». و «روح القدس نمی‌خوابد و دچار غفلت نمی‌شود و آرزوی باطل نمی‌کند و دروغ نمی‌گوید». و به وسیله روح القدس امام می‌تواند آنچه در کنج آسمان و زوایای زمین غائب است، و خلاصه از عرش پایین‌تر تا زیر زمین را می‌داند^(۲).

بلکه ائمه - آن‌گونه که شیعه گمان می‌کنند - هر هفته برای طواف به عرش خداوند می‌روند، و هر چه از علم و دانش که بخواهند برمی‌دارند.

ابوعبدالله گفته: «در هر شب جمعه رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام و ما به زیارت عرش می‌رویم، و ارواح ما به کالبدمان بر نمی‌گردد تا علم مفید را در آن‌جا کسب نکنیم، اگر چنین نبود دچار شکاف می‌شدیم»^(۳).

بل‌که در بحار الأنوار (۱۹) روایت را ذکر کرده مبنی بر این‌که خداوند ﷻ با علی مناجات کرده، و جبرئیل آن را بر او دیکته می‌کرد...^(۴) همان‌گونه که (۱۷) روایت دیگر دارند که از هدیه دادن خداوند ﷻ به علی سخن می‌گوید^(۵)، همان‌گونه که مجلسی یادآور شده که «خداوند - به پندار او - عمودی را برای امام بر افراشته تا از آن‌جا به عمل بندگان نگاه کند» و (۱۶) روایت را برای استدلال آورده است^(۶).

کل علوم را که ائمه از طریق این وسایل بدست می‌آورند «علم حادث» نام دارد و تحقق آن هم به خواست و اراده‌ی ائمه وابسته است، همان‌گونه که در روایات بابی به

۱- أصول الكافي: ۲۷۲/۱.

۲- أصول الكافي: ۲۷۲/۱ و هامش الكافي: ۲۷۲/۱.

۳- أصول الكافي: ۲۵۴/۱، بحار الأنوار: ۸۸/۲۶-۸۹، بصائر الدرجات، ص ۳۶.

۴- بحار الأنوار: ۱۵۱/۳۹-۱۵۷.

۵ - بحار الأنوار: ۱۱۸/۳۹-۱۲۹.

۶- بحار الأنوار: ۱۳۲/۲۶-۱۳۶.

عنوان: «امام علی علیه السلام هرگاه بخواهد بداند می‌داند»^(۱) و در روایتی دیگر آمده: هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند خدا به او یاد خواهد داد^(۲). پس وحی ائمه فقط به خواست خدا نیست، بلکه تابع خواست و اراده‌ی امام هم است. در واقع این علم حادث ائمه که با خواست خودشان برایشان حاصل می‌گردد، موجب شده که کلام ائمه با کلام خدا و رسولش هیچ فرقی نمی‌کند. آنچه ذکر شده کل امتیازات علمی ائمه نیست، بلکه به دانش دیگری دسترسی دارند که روایاتشان آن را (علم غابر و علم مزبور) می‌نامند، و آن عبارتست از کتاب‌ها و صحیفه‌ها. و این اساس دوم است که موجب شده کلام ائمه مانند کلام خدا و رسولش معتبر باشد، که در اصل دوم بدان می‌پردازیم.

اصل دوم: خزائن علم و ودیعه نهادن شریعت نزد ائمه

در کتاب الکافی از موسی جعفر روایت شده که گفت: گستره‌ی علوم ما به سه جهت است: ماضی، غابر و حادث. ماضی یعنی علم آگاهی در باره گذشته و آنچه اتفاق افتاده است. غابر یعنی آنچه روی خواهد داد. اما علم حادث انداختن علم به قلب و کوبیدن بر شنوایی توسط فرشته است، و برترین علم ما این است و دیگر هیچ پیامبری بعد از پیامبر ما نمی‌آید^(۳).

علم حادث همچنان که بعضی از بزرگان شیعه به آن اشاره نموده‌اند؛ افضل و برترین علم ائمه است، زیرا به ادعای خودشان مستقیم و بدون این که ملائکه در این میان واسطه باشد علم را از خدا دریافت می‌کنند. و این شبیه قول صوفیان غلوگر و افراطی امثال ابن عربی است^(۴).

۱- أصول الکافی: ۲۵۸/۱.

۲- أصول الکافی: ۲۵۸/۱.

۳- أصول الکافی: ۲۶۴/۱، بحار الأنوار: ۱۸/۲۶، المفید للإرشاد، ص ۲۵۷، الطبرسی/الاحتجاج، ص ۲۰۳.

۴- المازندرانی/شرح جامع: ۴۴/۶.

اما شارح الکافی ماضی مفسر و غابر مزور را توضیح داد و می‌گوید: «یعنی گذشته‌ای که علم ما متعلق به آن است که با تفسیر نبوی برای ما تفسیر شده است. و غابر مزور علومی است که نزد ما قرار دارد و با خط علی علیه السلام و املائی ملائکه و پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده است، مانند: (الجامعه) و غیره».

پس معلوم می‌شود علوم به ودیعه گذاشته شده نزد ائمه دو نوع است: یک نوع را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته‌اند، و دیگری را بصورت شفاهی از ایشان دریافته‌اند. مفهوم این اعتقاد این است که رسول الله صلی الله علیه و آله بخشی از دین اسلام را تبلیغ نموده، و بخش دیگرش را کتمان کرده و آن را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام واگذار کرده‌است، و ایشان هم بخشی را ظاهر کرده و بقیه را هنگام وفات به فرزندش حسن واگذار نموده، و این زنجیره ادامه داشته تا بدست امام منتظر رسیده است.

قبلاً سخنان مرجع شیعه محمد بن حسین آل کاشف الغطا (ت ۱۳۷۶ هـ) را ذکر کردیم که گفت: احکام در اسلام دو بخش است: یک بخش آن توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب ابلاغ شده، و بخش دیگرش مکتوم مانده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پیش اوصیاء گذاشته، و هر وصی در حدود نیاز مردم، و به مقتضای شرایط روز آن را خارج خواهد کرد، سپس به وصی بعد از خود می‌سپارد، و حتی مدعی شده که پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی اوقات مسائلی را بصورت عام ذکر نموده و تخصیص آن را به وصی خود واگذار کرده است^(۱).

مرجع شیعه بحر العلوم می‌گوید: «وقتی که کتاب الله عزیز (قرآن) تنها عهده‌دار قواعد عمومی بدون تفصیل است، پس مردم به سنت نیاز داشتند... ولی تشریع اسلامی با سنت هم کامل نشد، چون حوادث جدیدی پیش می‌آیند که در زمان حضرت صلی الله علیه و آله نبودند، پس لازم بود که علم آن را (اوصیاء) ذخیره کنند تا در وقت نیاز به جای او آن را اداء کنند...»^(۲).

۱- نگاه: ه: أصل الشیعه، ص ۷۷.

۲- بحر العلوم/مصابیح الأصول، ص ۴. شهاب الدین النجفی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر اشتغال به جنگ فرصت نیافت تمام احکام دین را به مردم تبلیغ کند، بویژه که مردم ظرفیت کافی را برای دریافت

مطالب فوق بخشی از خطوط عامه این عقیده خطرناک شیعه بود که مختصراً به آن‌ها اشاره شد، و اگر بخواهیم برای آن شواهد بیاوریم و به تفصیل به نقد و تحلیل آن پردازیم بحث به درازا می‌کشد. پس بصورت اجمال به آن‌ها می‌پردازیم.

به ادعای شیعه ائمه خزانه‌ی علم و وحی الهی می‌باشند، و صاحب (الکافی) بابی را تحت عنوان: «باب أن الأئمة ولاية أمر الله و خزنة علمه»^(۱) (...ائمه ولی امر خدا و خزانه‌ی علم خدا هستند) تشکیل داده و در ضمن این باب (۶) روایت را به همین معنی ذکر کرده، و در باب دیگر می‌گوید: ائمه وارث تمام علوم رسول الله ﷺ و جمیع انبیاء و اوصیای گذشته هستند»^(۲) که آن هم شامل (۷) روایت است.

باز در باب دیگر می‌گوید: «أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسول ﷺ»^(۳). یعنی ائمه تمام علومی را که به نزد فرشتگان و انبیاء و اوصیای خارج شده می‌دانند.

تمام مایحتاج نداشته‌اند. نجفی / تعلیقاته علی احقاق الحق: ۲۸۹-۲۸/۲.

نگاه: ه کنید آنها چگونه به رسول‌خداص طعن می‌زنند که گویا جنگ را برتبلیغ رسالت مقدم داشته، در حالی که خدا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن». آیا پیامبر ﷺ از فرمان پروردگارش سر باز می‌زنند و آیا آنان پیرو رسول‌الله ﷺ هستند چه رسد به این‌که طرفدار اهل بیت رسول گرامی باشد! مگر این عقیده آنان مخالف این آیه شریفه نیست که می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت‌خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم...» پس خداوند این دین را برای همیشه تکمیل کرده و به کمال رسانیده، و خلاف این سخن کفر و گمراهی است. اما آن‌که دینش کامل نیست و هرگز هم کامل نمی‌گردد، دین شیعه است، و باوجود این‌که در طول تاریخ آخوندهایشان بدان افزوده‌اند؛ همچنان ناقص و پر از اختلاف است چون ساخته‌ی بشر است.

۱- أصول الکافی: ۱۹۲/۱ - ۱۹۳.

۲- أصول الکافی: ۲۲۳/۱ - ۲۲۶.

۳- أصول الکافی: ۲۲۵/۱ - ۲۵۶.

همچنین صاحب الکافی در رابطه با علم ائمه باب دیگری دارد تحت عنوان: «باب أن الله عز وجل لم يعلم نبيه علماً إلا أمره أن يعلمه أمير المؤمنين وأنه كان شريكه في العلم»^(۱) یعنی خداوند عزوجل هیچ علمی را به پیغمبرش یاد نداده مگر این که به او دستور داده أمير المؤمنين علی را شریک سازد. و این باب شامل (۳) روایت است. و نزدیک به همین مفهوم در (بحار الانوار) بابی تحت این عنوان وجود دارد: «باب أنه صلوات الله عليه كان شريك النبي ﷺ في العلم دون النبوة، وأنه علم كلما علم ﷺ و أنه اعلم من سائر الأنبياء ﷺ»^(۲).

یعنی علی علیه السلام شریک رسول خدا ﷺ است در علم نه در نبوت و هر علمی که ایشان بدانند او هم می‌داند، و علی از تمام انبیاء ﷺ داناتر است. برای این باب هم (۱۲) روایت را به شاهد آورده است.

و در یکی از روایات مجلسی مدعی است که رسول خدا ﷺ هزار حدیث را بصورت سری به علی یاد داده و در هر حدیث هزار باب وجود دارد و هر بابی هزار کلید را دارد^(۳).

و بار دیگر مدعی می‌شود که ابو عبدالله گفته رسول خدا ﷺ هزار باب علم را به علی وصیت نموده، که در هر باب هزار باب دیگر به وجود می‌آید^(۴). سپس ادعا کرده که علی گفت: رسول خدا ﷺ هزار باب از حلال و حرام، و علم حوادث گذشته و آینده را به من یاد داد، و از هر بابی هزار باب دیگر منشعب می‌گردد که مجموع آن یک میلیون باب است، و مرگ‌ها و بلاها و (فصل الخطاب) را می‌دانم^(۵). همچنین گفته‌اند: رسول خدا ﷺ وقت وفات، علی را با لباس خود پوشاند و هزار باب حدیث را به او یاد داد که

۱- نگاه: ه: أصول الكافي، ۲۶۳/۱.

۲- بحار الأنوار، ۲۰۸/۴۰ - ۲۱۲.

۳- بحار الأنوار، ۱۲۷/۴۰ و ابن بابویه/الخصال، ۱۷۴/۲.

۴- بحار الأنوار، ۱۲۹/۴۰ و الخصال، ۱۷۵/۲ - ۱۷۶.

۵- بحار الأنوار، ۱۳۰/۴۰، الخصال، ۱۷۵/۲، بصائر الدرجات، ص ۸۷.

هر باب هزار باب دیگر را می‌گشاید^(۱).

همه علم‌ها با مقایسه به علومی که نزد ائمه بوده ناچیز است، زیرا ابوبصیر گفت: «نزد پدرم وارد شدم، گفتم شیعیان می‌گویند که رسول‌الله ﷺ یک باب از علم را به علی آموخته که از آن هزار باب دیگر باز می‌شود؟ ابو عبدالله علیه السلام گفت: ای ابا محمد بخدا سوگند رسول‌خدا ﷺ هزار باب علم را به علی یاد داده که از هر باب آن هزار باب دیگر منشعب می‌گردد، گفتم: تو را به خدا سوگند این که تو می‌گویی علم است؟ گفت آری علم است ولی نه این علم!^(۲)»

مثل این که پیغمبر ﷺ - طبق توهم شیعه- در طول حیات مبارکش جز آموختن علم و اسرار به علی علیه السلام بوده هیچ کاری را انجام نداده، بطوری که چنین اسراری را به کسی دیگر نیاموخته است، و اغراق‌گویی‌های شیعه در این موضوع از همه حدودات که عقل و منطق تجاوز کرده‌است... گفته‌اند: علی بطور مداوم از دهان مبارک رسول‌خدا ﷺ علم آموخته، و حتی گفته‌اند: بعد از وفات ایشان هم از او علم دریافت کرده است. و مجلسی مدعی است که علی بعد از وفات پیغمبر ﷺ علوم خود را از زبان ایشان تلقی نموده است، و بابتی را به نام: «آنچه رسول‌خدا ﷺ وقت وفات و بعد از آن آموزش داده‌است»^(۳).

در روایت نخست این باب به ادعای او علی گفته: «پیغمبر ﷺ به من وصیت نموده که هر گاه وفات کردم نزدیکانم مرا با آب چاه غرس (چاهی است در شهر مدینه) غسل دهند و بعد از کفن کردنم دهانت را روی دهانم بگذار. علی می‌گوید من هم چنین کردم و ایشان هم از تمام حوادثی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد به من خبر داد»^(۴).

۱- بحار الأنوار: ۲۱۵/۴۰، بصائر الدرجات ص: ۸۹-۹۰.

۲- سپس این روایت خیالی به شیوه‌ی عجایب ادامه پیدا می‌کند. نگاه: ه کنید به منابع ذیل: أصول الكافي، ۲۳۸/۱ و مابعدش، و نگاه: ه: بحار الأنوار: ۱۳۰/۴۰، الخصال، ۱۷۶/۲-۱۷۷.

۳- بحار الأنوار، ۲۱۳/۴۰ - ۲۱۸.

۴- بحار الأنوار، ۲۱۳/۴۰، بصائر الدرجات، ص ۸۰.

و در روایت دوم می‌گوید: ای علی پس از غسل و کفن کردنم من را بنشانید و از من سؤال کنید و خود بنویسید^(۱). روایات دیگری دارند که بر همین سیاق تاریک و گمراهی جاری شده‌اند، و حتی روایت کرده‌اند که علی بن ابی طالب هرگاه از چیزی خبر می‌داد می‌گفت: پیغمبر ﷺ بعد از وفاتش به من خبر داده است^(۲).

این گونه خانه‌هایشان را با دستان خود ویران می‌کنند و دروغ‌هایشان را افشاء می‌سازند، آن هم به سبب افراط و زیاده روی‌هایی که پایان یافتنی نیستند، و این بود پاره‌ای از روایات مربوط به علم و دانشی که رسول خدا ﷺ بطور منحصر به فرد به علی ﷺ یاد داده، و ائمه هم از او به ارث گرفته‌اند.

تخیلات شیعه‌گری به همین مقدار اکتفا نکرده، بلکه به پندار ایشان ائمه (علم مزبور) یا (کتاب‌های موروث از پیامبر ﷺ) را در اختیار دارند. صاحب (الکافی) باب‌های کتابش را تحت این عناوین نوشته: «باب فیہ ذکر الصحیفۃ و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة - علیها السلام»^(۳) باب: «آنچه از اسم اعظم خدا که به ائمه بخشیده شده است»^(۴) و باب: «آن قسمت از آیات انبیاء ﷺ به ائمه عطا شده»^(۵). و...

مجلسی بصورت وسیع به افزایش و گردآوری روایات پرداخته، و از عمده منابع شیعه اخبار جمع‌آوری نموده، و آن‌ها را در باب‌های متعدد کتاب بحار ثبت کرده که بررسی همه آن‌ها ممکن نیست، مانند باب: «جهات علمی ائمه ﷺ، کتاب‌هایی که در اختیار دارند...» که به تنهایی روایات این قسمت بالغ بر (۱۴۹) حدیث است^(۶) که آن‌ها را

۱- بحار الأنوار: ۲۱۳/۴۰، بصائر الدرجات، ص ۸۰.

۲- بحار الأنوار، ۲۱۵/۴۰، الخرائج والجرائح، ص ۱۳۲.

۳- أصول الکافی، ۲۳۸/۱ - ۲۴۲.

۴- أصول الکافی، ۲۳۰/۱.

۵- أصول الکافی، ۲۳۱/۱ - ۲۳۲.

۶- بحار الأنوار، ۱۸/۲۶ - ۶۶.

همچون عادت همیشگی خود از مجموع کتاب‌های معتمد شیعه تهیه کرده است،^(۱) و در ادامه باب‌ها را تحت عناوین: «ائمه کتاب‌هایی در باره نام پادشاهانی که زمین پادشاهی خواهند کرد در اختیار دارند».

باب «ائمه عليهم السلام همه علوم ملائکه و انبیاء را دارا هستند، و همه آنچه به پیامبران عليهم السلام داده شده، آن‌ها دارند، و هر اما علوم امام قبل را هم دارد، و زمین بدون عالم باقی نمی‌ماند»^(۲).

و باب: «ائمه عليهم السلام کتابی دارند حاوی نام‌های اهل بهشت و نام شیعیان و دشمنانشان است»^(۳).

به علاوه؛ روایات این باب‌ها از کتب و صحیفه‌هایی سخن می‌گویند که ائمه به ارث گرفته‌اند، و به ادعای شیعه تمام نیازهای بشر در آن یافت می‌شود، چنانچه به عرضه و تفصیل محتوای این باب‌ها بپردازیم و تناقضات و توهّمات موجود در آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم؛ بحث مستقلی می‌طلبد، ولی این‌جا به اشاره و مثال اکتفاء می‌کنیم.

روایات این مجموعه باب‌ها؛ از صحیفه‌ای به نام (الجامعه) یا (صحیفه) دم می‌زنند، و آن را توصیف کرده‌اند به این‌که هفتاد ذراع طولانی است و به خط علی و املا و دیکته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده است، و هر حلال و حرامی در آن ذکر شده است،^(۴) و نیز همه چیز حتی غرامت زخم‌هایی که بر بدن انسان وارد می‌شود و در حد خراشیدگی هستند در آن بیان شده است.^(۵)

۱- منبع سابق.

۲- بحار الأنوار: ۱۵۹/۲۶-۱۷۹- که شامل ۶۳ روایت است.

۳- این هم شامل ۴۰ روایت است.

۴- أصول الكافي، ۲۳۹/۱، بحار الأنوار، ۲۲/۲۶.

۵- أصول الكافي، ۲۳۹/۱، بحار الأنوار، ۲۲/۲۶. برای اطلاعات بیشتر به روایات متعدد بحار الانوار مراجعه نماید، بحار الأنوار، ۲۲/۲۶ و دنباله آن شماره‌های ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۶۱، ۶۵، ۷۸، ۸۰، ۹۰.

از همه چیز عجیب‌تر این که به پیروان شیعه وعده می‌دهند که ائمه در صورتی که حکومت را به دست گیرند به (ما أنزل الله) و به احکام و قوانین آن صحیفه‌ها حکم خواهند کرد^(۱).

اما از قرآن ذکری به میان نیامده است، با این که (امروز) شعار می‌دهند که می‌خواهیم حکم قرآن را پیاده کنیم، چون در روایتشان آمده: «... از آن صحیفه‌ها پیروی می‌کنیم و از آن تجاوز نمی‌کنیم»^(۲).

ابوبصیر (از راویان شیعه) مدعی شده که (الجامعه یا صحیفه) را نزد ابوجعفر دیده است^(۳). همان‌گونه که زراره پنداشته که قسمتی از نص و متن آن را شنیده و می‌گوید: «سخن فرستادگان مانند صدای زنجیر یا مانند مناجات و سخن درگوشی انسان با همراه خود است»^(۴).

و همچنین روایاتی از کتاب موسوم به (کتاب علی) نقل نموده‌اند که در توصیف آن می‌گویند: «مانند رآن‌های درهم پیچیده مرد است»^(۵). و گفته‌اند: «با خط علی و دیکته‌ی پیامبر ﷺ نوشته شده»^(۶).

ولی هیچ حکمی از احکام این کتاب خیالی را برای ما نقل نکرده‌اند جز این حکم ظالمانه که می‌گوید: «ان النساء لیس لهن من عقال الرجل إذا هو توفی عنها شیء، هذا والله خط علی بیده وإملاء رسول الله»^(۷): زن اگر شوهرش وفات یابد از اموال غیر منقول او ارث نمی‌برد، و به خدا سوگند این حکم با خط علی و املائی رسول خدا ﷺ نوشته شده

۱- بحار الأنوار، ۲۲/۲۶ - ۲۳، بصائر الدرجات، ص ۳۹.

۲- بحار الأنوار: ۲۲/۲۶-۲۳، بصائر الدرجات: ص ۳۹.

۳- بحار الأنوار: ۲۳/۲۶، بصائر الدرجات: ص ۳۹.

۴- بحار الأنوار: ۲۴/۲۶، بصائر الدرجات: ص ۳۹-۴۰.

۵- بحار الأنوار، ۵۱/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۵.

۶- بحار الأنوار: ۵۱/۲۶، بصائر الدرجات: ص ۴۵.

۷- بحار الأنوار، ۵۱/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۵.

است!!! شیعه نص این کتاب موهوم را قبول دارند و از نصوص عام قرآن روی می‌گردانند که بین عقار و زمین و غیره فرق نگذاشته است، علاوه این حکم با ادعایشان در تناقض است که می‌گویند زمین «فدک» سهم فاطمه بوده است^(۱).

از خلال روایاتشان چنین برمی‌آید که (کتاب علی) جز در فضای آکنده از کفر و الحاد ظاهر نمی‌شود، زیرا وقتی که یکی از زندیقان به نام مغیره کشته شد (که منابع شیعه او را غالی و افراطی معرفی می‌کنند، چون مورد محاصره قرار گرفتند (کتاب موهوم علی) را پنهان کردند)، - و به ادعای خودشان- وقتی نص ولایت علی را برای جعفر خواندند گفت: «...این نص نزد من در کتاب علی نوشته شده بود، ولی دیروز وقتی که مغیره به دار آویخته شد؛ آن کتاب را دور انداختم»^(۲).

همچنین روایتشان از صحیفه‌ای سخن می‌گویند که (۱۹) صحیفه‌ی دیگر در آن جا گرفته که رسول خدا ﷺ آن را به ائمه داد یا نزد آن‌ها مخفی کرد. ولی بیش از این درباره‌اش نگفته‌اند^(۳).

باز در اخبارشان آمده که در دسته‌گیره شمشیر علی صحیفه کوچکی وجود داشته که علی ﷺ فرزندش حسن را صدا زده و چاقویی به او داد و گفت: آن را باز کن. حسن تلاش کرد ولی نتوانست باز کند، سپس علی خودش آن را باز کرده و بعد از پسرش می‌خواهد آن را بخواند، حسن ﷺ شروع به خواندن کرد: الف و باء و سین و لام را حرف بعد از حرف قرائت می‌کند، سپس کتاب را جمع کرده و به همان شیوه آن را به حسین ﷺ

۱- سپس کوشیده‌اند از این تناقض با این توجیه خلاصی یابند به این‌که فدک را پیامبر ﷺ به او اختصاص داده است!! مقتبس الأثر: ۱۷۹/۲۳.

۲- بحار الأنوار: ۵۲/۲۶-۵۳، بصائر الدرجات: ص ۴۵، و در مورد کتاب علی مزعوم به: البحار: ۲۴/۲۶ رقم: ۵۴، ۵۵، ۵۹ نگاه: ه کن.

۳- بحار الأنوار، ۲۴/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۳۹.

و محمد حنیفه علیه السلام داد و در آخر آن را جمع کرده و دوباره به دسته‌گیره‌ی شمشیرش آویزان کرد^(۱).

از ابو عبدالله درباره این صحیفه سؤال شد، در پاسخ گفت: آن‌ها حروفی هستند که از هر حرف آن هزار باب گشوده می‌شود^(۲). و ابو عبدالله گفت: تا این لحظه جز دو حرف از آن‌ها بیرون نیامده است^(۳).

ولی معانی این حروف را که دارای هزار باب می‌باشند مشخص ننموده‌اند؛ پس چرا تا بحال از سوی امام و بزرگان شیعه از این ابواب جهت کارهای مهم استفاده نشده است، چرا با وجود برخورداری از چنین گنجینه‌هایی آن‌قدر «تقیه» می‌کنند که آخرین امام ایشان قرن‌های متمادی است از ترس دشمنان به درون سرداب و زیرزمینی خزیده است؟.

شیخ الإسلام ابن تیمه رحمته الله به بخشی از ادعاهای شبیه این موضوع اشاره کرده که طبق روایتشان مدعی هستند با «حساب حروف ابجد» در مورد آینده پیش‌گویی می‌کنند و حوادث آینده را رقم می‌زنند. او خاطر نشان ساخته که این امر از موروثات و آثار به ارث گرفته‌ی ایشان از یهود است که تلاش می‌کنند با آن مدت زمان بقای امت اسلام را بدست آورند^(۴). این ادعاها و امثال آن ریشه‌ای یهودی دارند که بطور عام نوعی جنون و هوس‌بازی، یا از فنون و ترفندهای حیل‌گری و غافل کردن این امت است به منظور غفلت‌ورزی از وظایف و مسئولیت‌های مهم و اساسی زندگی، یا روشی است برای تلبیس و فریب مردم عوام شیعه تا با غرق شدن در فضای آکنده از افسانه و معمای پیچیده نتوانند راه خود را ببینند، و بر اثر تاریکی محیط؛ هرگز به صراط مستقیم هدایت نگردند!

۱- بحار الأنوار، ۵۶/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۸۹، المفید/الاختصاص، ص ۲۸۴.

۲- بحار الأنوار، ۵۶/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۸۹، المفید/الاختصاص، ص ۲۸۴.

۳- منبع قبل.

۴- فتاوی شیخ الإسلام: ۸۲/۴ جمع آوری شیخ عبد الرحمن بن قاسم.

افسانه‌های این باب پایان‌یافتنی نیستند

افتراپی دیگر ساخته‌اند که گویا بن ابی طالب علیه السلام گفته: «نزد من صحیفه‌های زیادی هست که در میانشان صحیفه‌ای به اسم (عبیطه) از فجایع شدیدی سخن می‌گوید که در انتظار عرب است و از (۶۰) قبیله عرب نام برده که (بهرجه) بی‌بهره از دین خدا می‌باشند^(۱)».

خواننده به راحتی می‌تواند هویت و ماهیت جعل کنندگان و افسانه‌پردازان این مطالب را تشخیص دهد... بدیهی است که آن‌ها گروهی نژادپرست هستند که نسبت به عرب هرچه خشم و انزجار و کینه است در دل پرورانیده‌اند، آن هم نه به خاطر عرب بودن؛ بلکه به خاطر دین اسلام که توسط عرب نشر و گسترش یافته، و آن گروه (یهودی) برای تحقق دسیسه‌ها و آرمان و اهداف شومشان که دشمنی با اسلام و امت و دین و کیان آن است، از شیعه‌گری سوء استفاده کرده‌اند، و چندین فرقه‌ی شیعه گول آن حيله‌ها را خورده و منابع و کتاب‌هایشان را آکنده از روایات و ساخته و پرداخته‌های این گروه (یهودی الاصل) کردند، یا اصلاً خودشان عمدی با آن‌ها همدست شده‌اند، ولی در این میان قربانیان اصلی مردم عوام شیعه و پیروان بی‌خبرند که فریب این افسانه‌ها را خورده‌اند، و تنها به دلیل نسبت دادن آن اسطوره‌های دینی به اهل بیت آن را پریرفته‌اند، غافل از این که در پشت صحنه چیزهای دیگری هست....

یکی دیگر از کتاب‌ها و منابع خیالی شیعه کتابی است که بر اساس روایات گوناگون شیعه آن را «دیوان الشیعه» یا «الناموس» یا «السمط» می‌نامند، و در این کتاب اسم تمام شیعیان همراه با اسماء پدرانشان که پیرو ائمه اثنی عشر هستند به ثبت رسیده است، - به ادعای روایات شیعه - شیعیان پیش ائمه می‌روند تا از وجود نام خود در این کتاب با خبر شوند، زیرا ثبت نام هر کس در این کتاب را دلیل بر رستگاری او می‌دانند^(۲).

۱- بهرجه یعنی باطل پست زبون. القاموس، ۱/۱۸۰ و بحار الأنوار، ۳۷/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۱.

۲- بحار الأنوار، ۱۱۷/۲۶ - ۱۳۲.

مثلا روایاتشان از زنی به نام «حبابه والبيه» نام می‌برند که نزد ابوعبدالله رفته و خطاب به وی می‌گوید: «من برادر زاده‌ای دارم که فضل و بزرگواری شما را می‌شناسد، می‌خواهم بدانم آیا او از شیعیان شما است یا خیر؟ ابوعبدالله گفت اسم او چیست؟ (حبابه) گفت: فلان پسر فلان، ابوعبدالله گفت: کتاب (ناموس) را برایم بیاورید، سپس صحیفه بزرگی را آوردند، ابوعبدالله به آن نگاه کرد و گفت: آری نام او با نام پدرش در این جا ذکر شده است»^(۱).

هر کس اسمش در این دیوان ذکر نشده باشد از اهل اسلام نیست، چون امامشان گفته: نام شیعیان ما با نام پدرانشان پیش ما مکتوب است و کسی نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد.^(۲)

و در برخی روایاتشان می‌گویند: وقتی که رسول خدا ﷺ به اسراء و معراج رفت دو صحیفه را به ایشان هدیه دادند، در یکی نام (اصحاب الیمین) و اهل بهشت و در دیگری نام (اصحاب الشمال) و اهل دوزخ ذکر شده است، پیامبر ﷺ آن‌ها را تحویل علی بن ابی طالب داده و ائمه یکی پس از دیگری آن دو کتاب را به یکدیگر تحویل داده‌اند، و هم اکنون پیش امام زمان می‌باشد.^(۳)

همچنین مدعی شده‌اند که ائمه کتابی در اختیار دارند که از وصایا و سفارشات حسین ﷺ است، و همه نیازهای بشر در آن موجود می‌باشد.^(۴) و در روایتی دیگر ما یحتاج بنی آدم از روزی که دنیا پدید آمده تا روزی که فنا و نابود می‌شود در آن ذکر

۱- بحار الأنوار، ۱۲۱/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۶.

۲- بحار الأنوار، ۱۲۳/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۷.

۳- نگاه: بحار الأنوار، ۱۲۴/۲۶ - ۱۲۵، بصائر الدرجات، ص ۵۲. و در همین راستا مدعی هستند که بزرگان شیعه با امام غایب در ارتباطند، و او هم همه علوم را در اختیار دارد، از جمله نام بهشتیان و دوزخیان، پس بعید نیست تحت تأثیر این وعده‌های کاذب و افسانه‌های روایت شده آیات عظام حکومت کنونی از این به بعد عفونامه و محروم‌نامه صادر کنند.

۴- بحار الأنوار، ۵۴/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۵۴.

شده است^(۱). آن گونه که روایاتشان مدعی هستند (جفر) حاوی زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف اراهمیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه است، و پاسخگوی همه نیازمندی‌های بشری است، و حتی دیه و جریمه‌ی تازیانه و خراشیدگی پوست در آن ذکر شده است^(۲).

نقد این قسمت از روایات

به این مقدار از ذکر مصادر و منابع خیالی رافضیه بسنده می‌کنیم؛ که به مجرد ذکر و عرضه کردن نام این منابع فساد و تباهی آن‌ها روشن است، و حتی اگر یکی از این کتاب‌های موهوم وجود خارجی داشته بود، اکنون مسیر تاریخ عوض می‌شد، و برحسب منطق و تصورات آنان ائمه از رسیدن به مناصب حکومتی باز نمی‌ماندند، و همه محنت و مشقت‌های ایشان از قتل و مسموم شدن و آوارگی و غیره را تحمل نمی‌کردند، که به ادعای شیعه آخرین امامشان از بیم کشته شدن به دورن سردابه (زیر زمینی) خزیده و خود را مخفی کرده است!!

-
- ۱- أصول الکافی، ۳۰۴/۱. همچنین ادعا می‌کنند که ائمه جفر سفید دارند در روایات شیعه وارد شده که جفر ظرفی است از چرم ساخته شده، و کل علوم پیامبران و اوصیا و علما بنی اسرائیل ذکر شده است. أصول الکافی ۲۳۹/۱. باری دیگر آن را چنین توصیف می‌کنند که پوست گاوی است که پر از علم است منبع سابق: ۲۴۱/۱ آیا مسلمانان به غیر شریعت قرآن نیاز دارند؟! خداوند ﷻ دین اسلام را برای ما کامل گردانید، و کتاب‌های آسمانی را با قرآن ختم کرد، و با اسلام همه ادیان را نسخ و باطل کرد: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از آئین و شریعت اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود»
 - روایات دیگری دارند که جفر را با انواع رنگ‌های مختلف نشان می‌دهند که هر رنگ به مضمون خود متناسب است، مانند جفر سفید، جفر سرخ. مثلاً جفر سرخ حاوی مرگ سرخ است که امام غایب بعداً با آن مبعوث می‌گردد، و رافضه صالحان این امت را از سلف و خلف با آن تهدید می‌کنند، زیرا حاکی از اسطوره‌ی انتقام است که در فصل مهدویت و غیبت به آن خواهیم پرداخت.
 - ۲- بحار الأنوار، ۳۷/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۱.

این ادعاهای خطرناک روافض که در کتب معتمده خود تدوین نموده‌اند حامل این پیام‌های خطرناک هستند:

*- ادعای استمرار وحی الهی بعد از رسول خدا ﷺ. در حالی که چنین اعتقادی با دلائل عقلی و نقلی باطل و مردود است، و مسلمانان اجماع دارند بر این که بعد از وفات پیامبر ﷺ برای همیشه (وحی) قطع گشته است. خداوند ﷻ فرموده:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝٤٠ ﴾ [الأحزاب: ٤٠]

«محمد ﷺ پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما نبوده، بلکه فرستاده خدا و آخرین پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.»

در نهج البلاغه هم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که در حق رسول خدا ﷺ فرموده: خداوند ایشان را در زمانی فرستاد که میان ارسال پیغمبران ﷺ فاصله افتاده بود، و نزول وحی با ارسال ایشان تکمیل و خاتمه داد.^(۱)

پس این دلیل است بر این که ادعاهای عرضه شده ساخته و پرداخته‌ی متأخرین شیعه می‌باشند، و هم‌چنان که ملاحظه گردید شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ) ادعای نسبت دادن وحی به غیر پیامبران و انبیاء را کفر دانسته است.

*- علاوه بر این، روایات مزبور مدعی ناقص بودن دین اسلام هستند، که با این آیه مخالفت صریح دارد که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ ﴾ [المائدة: ٣]

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

همچنین با روایات مدعی هستند که رسول خدا ﷺ رسالت خویش را بصورت کامل ابلاغ نکرده و این فرمان خدا را به خوبی اجرا نکرده که می‌فرماید:

﴿ يٰٓأَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ ﴾ [المائدة: ٦٧]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای»
 ادعای عدم ابلاغ کامل شریعت؛ اهانت آشکار و صریح است به مقام والای رسول خدا ﷺ، لذا در میان فرقه‌های شیعه فرقه (علبائیة) مرتکت اسائه ادب و اهانت به مقام والای آن حضرت شده‌اند که بعداً ذکر خواهند شد.

حقیقت غیر قابل انکار این است که رسول خدا ﷺ بلاغ مبین و روشن را به همه رسانیده، وحجت را بر جهانیان اقامه نموده، و هیچ گوشه‌ای از این دین را اختصاصی و به صورت سری و مخفی به کسی واگذار نکرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ۖ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝﴾ [البقره: ۱۵۹ و ۱۶۰]

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد).»

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ ۖ﴾ [النحل: ۶۴]
 ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که (جزو امور دینی است و) در آن اختلاف دارند.

«پس این دین تکمیل گشته؛ و بر آن افزوده نمی‌شود و از آن کم نمی‌شود، و تبدیل نمی‌گردد، نه از جانب امام مزعوم، و نه از طرف امام غائب موهوم»^(۱).

پیامبر ﷺ پس از بلاغ مبین؛ و تبیین کامل و همه جانبه‌ی دین اسلام که مطابق فرمان خدا آن را به همه مسلمانان اعلام کرد، چشم از جهان فروبست، و کوچک‌ترین بخش آن را سری و پنهانی به کسی نگفت، و کسی دارای اسرار دین نیست»^(۱).

رسول خدا ﷺ می فرماید: «ترکتم علی مثل البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی إلا هالک»^(۲).

شما را بر راه و برنامه‌ای چنان روشن جا گذاشتم که شب و روز آن بطور یکسان روشن است، هر کس از آن روی برگرداند و از آن منحرف گردد، حتما دچار هلاکت و گمراهی می گردد.

ابودرداء رضی الله عنه می گوید: خدا و رسولش راست فرموده‌اند، واقعاً ما را بر راه روشن ترک نمود^(۳).

ابوذر رضی الله عنه می گوید: «محمد صلی الله علیه و آله در حالی ما را ترک نمود که حتی درباره‌ی پرنده‌ای که در آسمان پرواز می کند علم و دانش یاد داده است»^(۴).

عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به برای ایراد سخن به پاخاست و ما را از همه چیز با خبر ساخت، از ابتدای خلقت انسان تا وقتی که اهل بهشت وارد جایگاه خود شوند و اهل جهنم به جایگاهشان داخل می شوند، کسانی که آن را حفظ کرده‌اند حفظش کردند، و آنان که فراموش کردند آن را فراموش کردند^(۵).

امام شافعی رحمته الله می گوید: «هر حادثه و اتفاقی برای اهل دین پیش آید حتما راه چاره‌ای در کتاب خدا برایش ذکر شده است»^(۶). بلکه امام جعفر صادق رحمته الله - آن گونه که کتب

۱- ابن حزام/المحلی، ۱۵/۱.

۲- این جزئی از حدیثی است که ابو ماجه در سنن المقدمة، باب اتباع الخلفاء الراشدين: ۱۶/۱، و أحمد در مسند: ۱۲۶/۴، و حاکم در مستدرک: ۹۶/۱، و ابن أبی عاصم در کتاب السنه باب ذکر قول النبی صلی الله علیه و آله: «ترکتم علی مثل البیضاء»، و روایات متعددی به این معنی روایت شده اند که البانی بیشترشان را روایت کرده است.

۳- روات ابن أبی عاصم در کتاب السنه، ۲۶/۱.

۴- این روایت را امام أحمد در مسندش بیان نموده، ۱۵۳/۵.

۵- صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق، باب در خصوص این (آیه هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

۶- الرسالة، ص ۲۰.

شیعه نقل می‌کنند- گفت: «خداوند قرآن را نازل کرد که بیانگر همه چیز است، به خدا سوگند هیچ چیز را جا نگذاشته که مورد نیاز مردم باشد، برای این که کسی نتواند بگوید: کاش خدا چنین چیزی را نازل می‌کرد»^(۱).

پس هر چیزی را بعد از این به امام جعفر صادق نسبت دهند کذب و دروغ محض است.

رافضه در مخالفت با این اصل عظیم که اصل اصول علم و ایمان است دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و هر کس بیش‌تر به این اصل پایبند باشد و بدان تمسک جوید؛ علماً و عملاً به حق اولویت بیشتر دارد^(۲).

پس این مصادر و منابع دینی که شیعه مدعی وجود آن‌ها هستند، اکنون کجا هستند، و امام کی می‌خواهد به انتظار مردم پایان دهد؟ آیا مردم در امور دینی به او امام غایب نیاز دارند؟ اگر مردم به حضور امامشان احتیاج دارند؛ چرا از زمان اختفای امام (مزعوم) که بیش از یازده قرن است همچنان از منبع هدایت خود دور هستند؟ گناه نسل امروزی چیست که باید از وجود پر فیض و گنجینه‌های علم امام زمان محروم باشند؟

و اگر امت محتاج او نیستند؛ چرا شیعیان از این همه ادعا دست برنمی‌دارند و به منبع اساسی و اصلی اسلام که همانا قرآن و سنت صحیح رسول خدا ﷺ است، روی نمی‌آورند؟

ولی حق و حقیقتی که شک و گمان در آن نیست این است که خداوند متعال دین را برای ما کامل کرده، همان‌گونه که فرموده:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَالْمُرَّةَ.....﴾ هر ادعایی بعد از این فرموده‌ی خدا باطل و بهتان بزرگ است.

در واقع تمام این روایات وارده بخاطر این بود که اثبات کنند ائمه اثنی عشر در کتاب خدا جایگاه مشخصی دارند اما آیات مربوط به آنان توسط اصحاب گرامی

۱- أصول الكافي، ۵۹/۱.

۲- معارج الوصول: ص ۲، و نگاه: ه کن به: موافقة صحيح المنقول: ۱۳/۱.

رسول خدا ﷺ ساقط گشته‌اند، ولی چون بیش از حد بر آن اصرار و رزیدند مسأله کشف گردید... چرا که هر چیز از حد و مرز تجاوز کند؛ نتیجه‌ی معکوس می‌دهد.

و در صورتی که علی ﷺ از چنین علم و معلوماتی بهره‌مند می‌بود؛ حتماً آن‌ها را در زمان خلافت خود برای مردم آشکار می‌کرد و علما و ائمه‌ی اهل سنت آن‌ها را از علی ﷺ نقل می‌کردند و به گروه و طائفه‌ای ناچیز و کم اهمیت رافضی اختصاص نمی‌داد.

هر چند ریشه و اصل این ادعا به زمان امیرمؤمنان علی ﷺ برمی‌گردد، و کسی که (در این توطئه بوده) و بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است؛ برخی از عناصر سبئی بودند، همان‌گونه که در رساله‌ی (الارجاء) حسن بن محمد حنفیه بیان شده- که بحث آن گذشت-. اما امیر مؤمنان ﷺ قاطعانه ادعای وجود اسرار پیامبر ﷺ نزد خود را در حضور عموم مردم نفی کرد، و با ایراد سوگند مؤکد بر نفی قضیه تأکید نمود... گویی ایشان ﷺ از بیم این‌که بعداً کسی پیدا شود و بگوید نفی او «تقیه» بوده؛ سوگند یاد کرده، و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده، و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد، زیرا اصحاب بزرگوار که به برکت مصاحبت و شاگردی جهاد همراه پیامبر ﷺ از چنین فراست و هوشیاری منحصر به فردی برخوردار بودند. سخنان علی ﷺ در زمینه نفی این توهّمات و ادعاهای خیالی در کتب حدیث صحاح و سنن و مسانید ذکر شده است.

در بعضی از کتب شیعه هم این نص را یافته‌ام، مثلاً در (تفسیر صافی) نوشته شده از امیر مؤمنان علی ﷺ سؤال شد که آیا پیامبر ﷺ جز این قرآن چیزی از وحی را پیش شما جا گذاشته است؟ علی در جواب گفت: خیر، قسم به ذاتی که دانه را شکافته و مخلوقات را آفریده، مگر فهم و استنباطی از کتاب خدا که به بنده بخشیده شده باشد^(۱).

سپس این اوهام در زمان امام جعفر صادق ﷺ و پدرش مورد تغییر و ی‌گرگونی و افزایش قرار گرفتند، و هر گروه از شیعیان از سهمی برخوردار شدند، ولی اثنی‌عشریه

مجموع این دیدگاه‌ها را در خود جای دادند؛ و حتی در طول تاریخ به آن‌ها هم افزوده اند. شیخ الاسلام ابن تیمیّه رحمته الله در کتابش (منهاج السنه) اشاره کرده که شیعه معتقد به خرافه‌ی (جفر) و امثال آن بوده‌اند که آن را به اهل بیت نسبت داده‌اند، ولی فرقه‌ی اثنی عشریه را به آن اعتقاد اختصاص نداده، و این ادعا را که گویا علم باطنی مخالف با ظاهر به علی علیه السلام داده شده به فرقه‌ی قرامطه‌ی باطنیه نسبت داده است، همان گونه که ادعای برخورداری علی علیه السلام از علم به آینده را به شیعیان غالی و افراطی نسبت می‌دهد^(۱).

شیخ ابو زهره با استنباط از کلام (مقریزی) معتقد است که خطابه نخستین کسانی هستند که درباره (جفر) سخن گفته‌اند^(۲).

اضافه می‌کنم که در منابع شیعه هم مطالبی شبیه این وارد شده و (ابو الخطاب) علم غیب را به امام جعفر صادق رحمته الله نسبت داده بود، ولی امام جعفر در زمان حیات خود آن توهم را تکذیب کرده، و از آن اظهار برائت نمود و در زندگی خود نمونه‌های عملی را نشان داده که نشان می‌دهند کوچکترین غیب اطلاع و خبر ندارد، و به مردم تفهیم کرده که واقعاً در این زمینه با سایر بشر تفاوت ندارد، که نص کلام او ذکر خواهد شد.

در هر صورت واقعیت زندگانی ائمه تمام دعاوی موجود پیرامون ایشان را نفی می‌کند، و مانند سایرین علم و دانش خود را از دیگران آموخته‌اند، و هر کس به شرح بیوگرافی ایشان را بخواند این را به روشنی خواهد دید^(۳).

شیعه در موثق‌ترین کتاب علم رجال (رجال کشی) اقرار می‌کند که محمد بن علی بن حسین احادیث را از جابر بن عبد الله، روایت کرده است، اما با توجیه عجیبی برایش عذر

۱- منهاج السنه، ۱۷۹/۴.

۲- الإمام الصادق، ص ۱۲۶.

۳- مثلاً علی بن الحسین علم را از جابر و انس و امهات المؤمنین عائشه و أم سلمه و صفیه برگرفته، و ابن عباس و مسور بن مخرمه و ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه و آله و مروان بن حکم و سعید بن المسیب و غیره؛ از علمای اهل مدینه برگرفته است. منهاج السنه: ۵۳/۲ و ۱۴۴/۴ و نیز از پدر خود و از برخی تابعین استفاده کرده است. و سایر اهل بیت هم به همین روال دانش خود را از مردم یاد گرفته‌اند.

آورده و می‌گوید: برای این که مردم او را تصدیق کنند از او روایت می‌کرد و نزد او علم آموخت^(۱).

ولی خودشان ادعا می‌کنند که ائمه معجزات و منابع آن‌چنانی در اختیار دارند که می‌توانند بر قلب مردم تسلط یابند؛ این توجیه قابل قول نیست، چگونه با وجود این که از آن‌ها از سلاله‌ی اهل بیت رسول خدا ﷺ بودند مردم ایشان را تصدیق نمی‌کردند؟! اگر ادعای شیعه در مورد امیر المؤمنین علی علیه السلام راست بود؛ در تدبیر امور خلافت طوری عمل می‌کرد که دچار ندامت و پشیمانی نگردد، در حالی از کارهای زیادی اظهار ندامت کرده است^(۲).

شیعه می‌گویند: حرکت امام حسین به سوی کوفه و عدم پشتیبانی اهل کوفه از ایشان که منجر به شهادت او شد؛ سبب شد مردم جز سه نفر مرتد شوند،^(۳) اگر او از آینده و از ارتداد و از دین برگشتن مردم خبر داشت هیچگاه به طرف آنان نمی‌رفت.

امام جعفر صادق در زمان خود از این افترا و زیاده روی‌های غالیه و افراطیون خود را مبرا می‌کرد و همچنانکه گفتیم در مقابل گفته‌های ابو الخطاب که علم غیب را به او نسبت داده بود سوگند مؤکد یاد کرد که چنین مسأله‌ای در کار نیست، و از ادعاهای او اظهار بیزارى نمود^(۴). و نمونه‌ای عملی از واقعیت زندگی خود را تقدیم کرد و گفت: «...بستانی را در بین خود و عبدالله بن حسن تقسیم کردم، قسمت دشت و آبگیر را برای او گذاشتم و قسمت شیب‌دار و کوه را برای خودم جدا کرده بودم»^(۵) و گفت: شگفتا از اقوامی که مدعی هستند من غیب می‌دانم! جز خدا کسی غیب نمی‌داند، من روزی تصمیم

۱- رجال الکشی، ص ۲۸.

۲- منهاج السنة، ۴/ ۱۸۰.

۳- أصول الکافی، ۲/ ۲۸۰، رجال الکشی، ص ۱۲۳.

۴- رجال الکشی، ص ۱۸۸ - ۱۸۹، چاپ ایران، بحار الأنوار، ۲۵/ ۳۲۲.

۵- أصول الکافی، ۱/ ۲۵۷.

گرفتم فلانه کنیزکم را کتک بزنم، ولی از دستم فرار کرد و نفهمیدم در کدام اطاق خانه خود را مخفی نموده است^(۱).

همان‌گونه که گفتم واقعیت زندگی ایشان همه ادعاهای دروغین شیعه در رابطه با علم غیب و اطلاع از آینده را باطل و خثی می‌کند، زیرا مانند سایر مردم دارای خطا و فراموشی بودند.

مهندسین و طراحان تشیع جهت برون‌رفت از این چالش که ائمه در گفتار و کردارشان تناقض دیده شده اعتقاد به دو مسأله «تقیه» و «بداء»، را اختراع کرده‌اند، لذا هرگاه امام به سؤالی نادرست پاسخ داده باشد می‌گویند: منظور «تقیه» بوده، و اگر از آینده خبر داد و خلاف آن اتفاق افتاد می‌گویند: برای خدا عز و جل «بداء» صورت گرفته است (پناه بر خدا از گمراهی)^(۲).

گاهی گفته می‌شود: این ادعاها محض حکایت هستند نه واقعی، و کتب شیعه آن‌ها را ثبت کرده‌اند تا ننگ و عارشان تا ابد باقی باشد، ولی تأثیری در زندگی ایشان ندارند، چون ائمه دیگر زنده نیستند.....

من می‌گویم: آثار خطیر و شوم این اسطوره‌ها بر نفس و روان و عقل و شعور پیروان فریفته‌ی شیعه هویداست، و کسانی که به آن اعتقاد دارند (و آن را بعنوان دین پذیرفته‌اند) اگر به عقل خود فرصت فکر کردن دهند، سرگشته و حیران به الحاد روی می‌آورند، علاوه بر این که چنین غلو و افراطی در رابطه با قبر و آرامگاه ائمه تبدیل به غلو عملی شده است.

جنبه‌ی سوم از معتقداتشان این است که می‌گویند: آیات عظام و مراجع بزرگ شیعه از این حق برخوردارند که نائب و نماینده‌ی امام زمان در میان مردم باشند، و- ادعا می‌کنند- با او در ارتباط هستند و برخی هم با او دیدار و ملاقات داشته‌اند.

۱- أصول الكافی: ۲۵۷/۱.

۲- به فصل تقیه و بداء نگاه: ه کنید.

این اعتقادات بصورت جدی به واقعیت خطرناک تبدیل شده، و مرجع شیعی خود را نماینده‌ی امام زمان تلقی می‌کند، و این جریان را در بحث ذیل حکایات (رقاع) مورد بررسی قرار خواهیم داد.

حکایات رقاع «توقیعات»

حسن عسکری که شیعه، او را امام یازدهم خود می‌دانند در سال (۲۶۰ هـ) وفات یافت بدون این‌که هیچ جانشین یا پسر آشکار و شناخته شده‌ای بعد از خود داشته باشد^(۱). همان‌گونه که کتب شیعه اعتراف کرده‌اند.

مورخین معتبر و موثق نوشته‌اند امام حسن عسکری در حالی دار فانی را وداع گفت که هیچ فرزندی بعد از خود بجای نگذاشت، بلکه عقیم از دنیا رفت^(۲). این واقعه ستون فقرات شیعه را شکست، و به معنای پایان و انقراض ایشان بود؛ زیرا اساس و زیر بنای دیشان امام است که به پندار آنان سخن و گفتارش کلام خدا و پیغمبر ﷺ است، ولی اکنون امام بدون این‌که پسری برای جانشینی داشته باشد از دنیا رفته که اساساً حیات شیعه به این قضیه وابسته است؛ زیرا در طول تاریخ پیدایش این تفکر؛ بزرگان و متولیان امور شیعه که خود را جانشینان امام نامیده‌اند؛ ولی (نص مقدس) در سال (۲۶۰ هـ) متوقف شد و سیل اموال جاری که به نام امام جمع‌آوری می‌کردند قطع گردید، بنابر این شیعه متفرق شدند و امورشان از هم پاشید، و دچار پریشانی و بحران بزرگی شدند، و همه راه‌ها بر ایشان تنگ شد.

اما فرقه‌ی شیعه که در صدد تفرق امت اسلام بودند، و با تار و پود اوهام و خرافات دام و تور دسیسه‌ای را می‌بافتند که بتوانند ادعای تشیع را استمرار بخشند، و در خلال آن علیه امت و دین ایشان توطئه کنند؛ و بر اموال و سرمایه‌های مردم؛ بویژه جاهلان غافل و

۱- المقالات والفرق، ص ۱۰۲.

۲- نگاه: ه: المنتقی، ص ۳۱.

بی‌خبر را به ساده‌ترین روش به حسابهای شخصی خود واریز کنند، و نزد ایشان مقام و جایگاه بزرگ بدست آورند.

در چنین شرایط ناگواری ادعایی را سر دادند که بی‌نهایت عجیب و غریب بود، گفتند: حسن عسکری پسری دارد که تاکنون مخفی بوده و کسی او را نشناخته است، و به سبب ترس از کشته شدن از سوی دولت خلافت اسلامی خود را مخفی کرده بود!- با وجود این که هیچ‌یک از اجدادش کشته نشده‌اند که بزرگ هم بودند چگونه این پسر بچه را می‌کشند؟- این اندیشه با وجود سادگی و مزخرف و واهی بودنش؛ اهداف آخوندهای شیعه را پیش برد و شروع کردند به تبلیغات و شایعه پراکنی کردند، و با آب و تاب فراوان بزرگان شیعه برای خود سازمان و تشکیلاتی بوجود آوردند... اما بر سر نائب شدن به اختلاف پرداختند، و هر کدام برای خود سندی را به نام آن پسر بچه ارائه می‌داد و مدعی بود که از جانب او به نائب برگزیده شده است و با همان سند رقیب و مخالف خود را مورد لعنت و نفرین قرار می‌داد.

مدعیان نیابت به علت طمع‌ورزی به استیلاء و سیطره بر اموال و خمسی که به نام امام به جیب می‌زدند بسیار بودند، لذا راضی شدند چهار نفر از مدعیان در مقام نیابت باقی بمانند، و هر چهار نفر نائب و جانشین امام غایب محسوب بودند. آن چهار نفر وکیل بودند اموال و دارایی‌های آن پسر بچه شیر خوار را به جای او دریافت کنند، و مردم هم سؤالات و درخواست‌های خود را از طریق آن نایب‌ها مطرح کنند، سپس جواب خود را بطور سری دریافت دارند، و مدعی بودند که آن پاره کاغذها (رقاع یا توقیعات) به خط آن بچه نوشته شده و به سؤالات مطرح شده جواب داده است، و برای ظهور او ضرب الاجل تعیین می‌کردند تا زود دورغشان آشکار نگردد، که در فصل غیبت ذکر خواهد شد. دست‌نوشته‌های مجهول که توسط آن گروه توطئه‌گر به نام پسر بچه‌ی پنهان شده صادر می‌شد، موثوق‌ترین سنت و معتبرترین نص دینی به حساب می‌آمد، که آن را «توقیعات» می‌نامیدند. پس توقیعات دست‌نوشته و خط امام بود در پاسخ به سؤالات شیعه.

چنین به نظر می‌رسد که در سایه‌ی تعصب حزب‌گرایی عقل و اندیشه مسئولیت خود را رها می‌کند، و اندیشه و تفکر فلج و از کار افتاده می‌گردد...، بنابراین دروغ‌گویان افتراگر آن بچه را در مقام «مشرع و قانون‌گذار» قرار دادند که در واقع جایگاه منحصر به فرد انبیاء و پیامبران است. با فرض وجود پسر بچه‌ای با چنین سن و سالی بایستی تحت مراقبت ولی و سرپرست خود باشد، و صدور روایات شرعی از یک بچه‌ی شیرخوار جز در توهم و خیال دیوانه‌ها نمی‌گنجد.

اکنون به ابن بابویه (ملقب به صدوق) گوش کن تا از زنی به نام «نسیم» برای روایت نقل کند که به توهم شیعه خادم آن بچه شیر خوار بوده، آنجا که می‌گوید:

«وقتی که بعد از گذشت چند شب از تولد (صاحب الزمان) نزد او رفتم؛ ناگهان عطسه زدم، گفت: رَحِمَكَ اللهُ. نسیم گفت: خوشحال شدم، ایشان علیه السلام فرمودند: آیا درباره‌ی عطسه به شما مژده‌ای بدهم؟ گفتم: آری، گفت: سه روز از مرگ امان می‌دهد^(۱). این نص را یکی از بزرگان شیعه نقل می‌کند و آن را از سنت‌های ائمه معصومین بحساب می‌آورد که درست معادل فرموده‌ی خدا و پیامبر ﷺ هستند.

لازم به ذکر است که عده‌ای از افتراء پردازان و دروغ‌گویان متولی انتشار این گونه اخبار شده‌اند. و مدعی هستند که با امام زمان در ارتباط می‌باشند، که چهار نفر از ایشان با رضایت مردم در این مقام جای گرفتند - همچنان که قبلاً ذکر شد - آنان این دوره را که حدود هفتاد سال به طول انجامید دوران (غیبت صغری) نام‌گذاری کردند، در این دوره که چهار نفر نایب امام بودند، جمع دیگری نیز بعنوان نماینده‌ی نواب در نقاط مختلف بلاد اسلامی نماینده‌ی این چهار نفر بودند تا اموال مردم را به نام امام جمع‌کنند، و توقیعات و نوشته‌های خیالی و موهوم را برایشان دریافت کنند و بیرون بیاورند.

بزرگان شیعه به ادعای این که (توقیع) و دست‌نوشته‌های موهوم امام غایب وحی و الهامی الهی است که باطل در پس آن قرار ندارد برای آن اهتمام ویژه قائل هستند و آن‌ها

را در منابع معتبر ثبت و تدوین نموده‌اند، از جمله کلینی در اصول کافی^(۱)، ابن بابویه در کتاب اکمال الدین^(۲)، طوسی در (الغیبه)^(۳)، طبرسی در الاحتجاج^(۴) و مجلسی در البحار^(۵). عبد الله بن جعفر حمیری اخبار روایت شده از امام زمان را در کتابی به نام «قرب الاسناد» جمع‌آوری نموده، و صاحب الذریعه هم دو کتاب شیعه را در این موضوع ذکر کرده به عنوان «توقیعات الخارجة من الناحية المقدسة»^(۶).

این «توقیعات» زبان حال امام موهوم بود و رأی و نظر او را در بسیاری از امور دین و دنیا بیان می‌کرد، و قدرت او بر علم غیب مجهول را به تصویر می‌کشید، و آرزوهای ناروا و دروغ‌های به هم بافتی شیعه را تحقق می‌بخشید، و امراض ایشان را شفا داد و مشکلاتشان را حل می‌کرد و به سؤالات پاسخ می‌داد، و اموال و دارایی‌های تقدیمی آنان را می‌گرفت، که گاهی آن حوادث با پوشش قصه‌سرایی قالب‌ریزی می‌شد.

با نگاهی کوتاه به فتاوی صادره از امام غایب در امور دین؛ می‌بینی که نسبت به ساده‌ترین مسائل شیعه آگاهی نداشته‌اند، و این دال بر این است که تزویر کننده‌ی «توقیعات» از توطئه‌گران جاهل و نادانی بوده که تقلب و جعل‌کاری را هم به خوبی یاد نگرفته چه رسد به تدوین مسائل فقه شیعه، و اصلاً خداوند آن‌ها در ملأ عام رسوا و مفتضح کرده است، و همه تلاش‌هایشان در نهایت مانند ادعاهای مسیلمه کذاب که به ادعای خود قرآن جعل می‌کرد؛ ناکام شد.

اکنون به چند مورد از فتاوهای «توقیعات» گوش کن:

در سال (۳۰۸هـ) نامه‌ای به امام زمان صلوات الله علیه نوشته شد و در آن درباره شهادت و گواهی کسی که بیماری پسی یا جذام داشته باشد، یا فلج باشد سؤال شد، که آیا

۱- الکافی ۵۱۷/۱ به بعد باب مولد الصاحب.

۲- اکمال الدین، ص ۴۵۰ به بعد باب ۴۹ بحث توقیعات وارده از امام زمان.

۳- الغیبه، انصار ۱۷۲، به بعد.

۴- الاحتجاج، ۲۷۷/۲، به بعد.

۵- بحار الأنوار، ۱۵۰/۵۳ - ۲۴۶ باب ما خرج من توقیعاته.

۶- آغا برزگ تهرانی/الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ۵۰۰/۴ - ۵۰۱.

شهادتشان جایز است یا خیر؟ ایشان علیه السلام جواب دادند: اگر این وضعیت عارضی باشد شهادتشان اشکالی ندارد، ولی اگر مادرزادی باشد شهادتشان جایز نمی‌باشد»^(۱).

آیا جذام و پسی و فلجی و غیره چه تأثیری در قبول و عدم قبولی شهادت دارند، یا چه فرق می‌کند عارضی باشد یا مادرزادی؟ آیا این سؤال بحث و مناقشه می‌خواهد... چگونه چنین چیزهایی را به اهل بیت، یا اصلاً به اسلام نسبت می‌دهند؟!.

و باز سؤال شده که آیا جایز است انسان با خاک قبر تسبیحات کند، و آیا در آن فضلی وجود دارد؟ در جواب می‌گوید: هیچ تسبیحاتی برتر از این نیست، و از فضیلت آن این است که انسان وقتی که فراموش کرده تسبیحات بگوید و به چرخانیدن تسبیح مشغول می‌شود همچنان برایش تسبیح نوشته می‌شود^(۲).

این از مبادی و اصول دین و ثنی و بت‌پرستان است نه دین توحیدی، .. با چرخاندن و بازی کردن با تسبیح هم برایش پاداش ذکر نوشته می‌شود، چه شریعتی به این فتوا می‌دهد، کدام فقیه چنین حکم می‌کند؟ نمونه‌های این فتاوی جاهلانه و احمقانه بسیار زیادند^(۳).

۱- بحار الأنوار، ۱۶۴/۵۳.

۲- بحار الأنوار، ۱۶۵/۵۳.

۳- مثال دیگر این که از وی سؤال می‌کنند: آیا سجده بردن بر قبر جایز است؟ در جواب می‌گوید: اگر طرف راست صورتش را روی آن بگذارد اشکال ندارد، اما نماز خواندن بر آن به شرطی جایز است که قبر در سمت جلو باشد! بحار الأنوار، ۱۶۵/۵۳. چگونه قبر را قبله قرار می‌دهند؟ چرا صورتش را روی قبر بمالد؟ مگر مسلمان مأمور نیست به هنگام: م سجده و عبادت متوجه بیت الله شریف باشد، آیا نباید تنها برای خدا سجده کند؟ مگر رسول الله صلی الله علیه و آله لعنت و نفرین نکرده به کسی که قبرها محل سجده قرار می‌دهد؟

و یکی دیگر از این نمونه‌ها سؤالی است که متوجه این بچه شیرخواره امام زمان می‌شود و او هم جواب را با امضای خود فرستاده است. سؤال این است: اصحاب ما در مورد اختلاف دارند، برخی می‌گویند: هرگاه شوهرش با او همبستر شد مهریه‌اش ساقط می‌شود، و چیزی بر شوهر نمی‌ماند، و بعضی هم گفته‌اند در دنیا و آخرت بر شوهر متحمل آن است، امام زمان در جواب می‌گوید اگر مهریه نوشته شده باشد بصورت دین بر شوهر لازم می‌آید که آن را بپردازد، در غیر این صورت به

نسخه‌های خطی امام زمان از غیبت خبر می‌دهند، و قدرت خارق العاده بر تحقق آرمان و آرزوهای شیعه را به تصویر می‌کشند. در میان این روایات می‌بینیم یک نفر شیعه به بیماری صعب العلاجی دچار می‌شود که اطباء از درمان و معالجه‌ی آن درمانده‌اند، نواب امام زمان قضیه را به محضر ایشان می‌رسانند، «توقیع» دعای امام غایب برمی‌گردد، یک جمعه طول نمی‌کشد که شفا می‌یابد^(۱).

مردی که همسرش نازاست بسیار با شوق و علاقه برای داشتن فرزند به جزع و فزع می‌پردازد، همین که جریان را برای ناحیه‌ی مقدس (کنایه از مهدی منتظر است) می‌نویسند، جواب می‌آید که بعد از چهارماه دیگر همسرت حامله می‌شود و پسری به دنیا می‌آورد^(۲).

همچنین از طریق این کودک شیرخوار غایب از زمان مرگ و میر خود مطلع می‌شوند. یک نفر شیعه از امام درخواست کفن می‌کند، جواب از طریق «توقیع» می‌آید: تو در سال هشتاد به کفن نیاز خواهی داشت، این شیعی در سن مذکور مرد و چند روز قبل از مرگش کفن درخواستی را برایش فرستاد^(۳).

همچنین نوشته‌های دیگر با خط و امضای امام زمان دارند که عمل به سنت و احکام اسلام را منوط به اجازه‌ی امام قائم می‌داند، آن‌گونه که از نصوص و عبارات دینی ذیل برمی‌آید سنت و احکام سندهای تزوری (توقیعات) از نصوص شرعی قرآن مهم‌تر است:

هنگاه: م دخول از عهده‌اش ساقط می‌شود. بحار الأنوار: ۱۶۹/۵۳.

آیا چنین جوابی از دهن عالم خارج می‌شود؟ اصلاً از دهان جاهلی که یک ذره عقل داشته باشد؟ آیا این مبادی اسلام است؟ اگر قرض نوشته نشده باشد و سند در دست صاحبش نباشد ساقط می‌گردد که گفته شود اگر مهریه‌ی زن نوشته نشود و سند نداشته باشد ساقط می‌شود؟ این شرع و قانون راهزنان و اباحی‌گران است نه دین اسلام. اگر کسی می‌خواهد این سناریوی خنده‌دار را بیشتر مطالعه کند به بحار الانوار ج ۵۳، و اکمال الدین ابن بابویه، و الغیبه طوسی و غیره مراجعه کند.

۱- أصول الكافي، ۵۱۹/۱.

۲- إكمال الدين، ص ۴۶۰.

۳- أصول الكافي، ۵۲۴/۱، إكمال الدين، ص ۴۶۵، ۴۶۷.

شخصی می‌گوید همسر من نوزادی به دنیا آورد، در روز هفتم طی نامه‌ای برای تطهیر (ختنه کردن) درخواست اجازه کردم، قبل از آمدن جواب در روز هشتم نوزاد فوت کرد^(۱). آری برای اجازه‌ی ختنه توقف کرد تا بچه‌اش فوت کرد.

ازدواج کردن هم غالباً به اذن «قائم منتظر» مربوط است، یکی از شیعیان می‌گوید: بدون اجازه‌ی امام زمان با زنی مخفیانه ازدواج نمودم و بعداً دختری به دنیا آورد، من از به دنیا آمدن دختر بسیار محزون و دلتنگ گشتم، نامه‌ای را در شکوای حال خویش پیش منتظر معصوم فرستادم، در جواب به من دستور داد او را به حال خود بگذارم، سپس بعد از چهار سال زندگی را بدرود گفت، بعداً از طرف امام پیام آمد: «خدا صاحب صبر است ولی شما عجله دارید»^(۲).

حج کردن هم بستگی دارد به اجازه‌ی این بچه شیرخواره (قائم منتظر)، یک نفر شیعی می‌گوید: برای سفر حج آماده شدم و از مردم خدا حافظی کردم، وقتی که می‌خواستم راهی سفر شوم خبر رسید که ما سفر تو را ناخوشایند می‌دانیم و خودت می‌دانی! می‌گوید: من هم از این کار بسیار محزون و غمگین شدم، ولی در جواب نوشتم علی‌رغم این‌که سفرم به تعویق می‌افتد اما گوش به فرمان و مطیع هستم، جواب وارد شد که غمگین مباش، انشاءالله سال بعد به حج خواهی رفت، سال بعد اجازه حج من صادر شد^(۳). آیا دستور امام قائم ما فوق امر و دستور خدا و شریعت او است که باید برای انجام

۱- ابن بابویه/اکمال الدین، ص ۴۵۶.

۲- یعنی امام زمان وی را بر این رسوم جاهلیننگ دانستن دختر نهی نکرد ولی خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [النحل: ۵۸] «هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند چهره‌اش سیاه می‌گردد در حالی که خشم و اندوه خود را فرو می‌خورد.» همچنین به مسأله‌ی روزی اهتمام زیاد داده، در حالی که خداوند تکفل روزی را می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِنْ مَلَاقِ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ [الإسراء: ۳۱] «و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم.» ابن بابویه/اکمال الدین، ص ۴۵۶.

۳- أصول الکافی، ۵۲۲/۱.

یکی از ارکان اسلام از ایشان کسب اجازه کنند. در واقع این «توقیعات» و نوشته‌های تزویری که حاوی این همه اباطیل و توهمات هستند نزد بزرگان شیعه از جایگاه و مکانیت ویژه‌ای برخوردارند و حتی آن‌ها را در حال تعارض و تناقض هم بر احادیثی ترجیح می‌دهند که با سند صحیح هم روایت شده‌اند.

ابن بابویه در کتابش (من لا یحضره الفقیه) پس از ذکر این نوشته‌های وارده از ناحیه‌ی مقدسه در باب «الرجلین یوصی الیهما..» می‌گوید: این توقیع که نزد من است با خط ابو محمد حسن بن علی نوشته شده، سپس یادآور شده که در (الکافی کلینی) روایتی مخالف این توقیع از امام صادق وجود دارد، ولی من به «توقیع»ی که پیش خودم است فتوا می‌دهم نه به حدیث امام صادق! خُر عاملی در توضیح آن سخن می‌گوید: زیرا خط امام معصوم از روایتی که با واسطه روایت شده قوی‌تر است.

چگونه قاطعانه می‌گویند: این خط امام حسن یا امام منتظر است (که هنوز متولد نشده)، حال که خط‌ها شبیه یکدیگرند، خصوصاً که دروغ و تزویر در میان شیعه بسیار شایع است؟ چگونه به نائب امام غایب اعتماد دارند با وجود این که یک نفر غیرمعصوم است؛ که عصمت یکی از اصول ایشان است؟ علاوه بر این که نایب خود متهم و مشکوک است، و از آن جا که مقام نیابت وسیله‌ی آسانی برای جلب منافع مادی و جمع‌آوری ثروت بود؛ بسیاری از رؤسا و بزرگان شیعه بر سر کسب آن مقام به کشمکش و درگیری پرداختند.

به احتمال زیاد کسی که این درب را برای شیعه گشوده در راهزنی و چپاول و حيله‌گر مهارت زیادی داشته و به منظور کسب حرام و توطئه و اغوای مردم لباس دروغ و نفاق را پوشیده... اصلاً روایت یک نفر غیر معصوم - به ادعای خود شیعه - که حتی برای اکثر بزرگان‌شان ناشناخته و مشکوک بوده؛ چگونه بر روایات ائمه برتری دارد، چگونه «توقیعات» را بر روایات صحیح‌ترین منابع ترجیح می‌دهند. کسی که ادعا می‌کرد با امام غایب در ارتباط است و با او نامه رد و بدل می‌کند؛ چگونه مورد اعتماد همه شیعه است

و در کتاب‌های رجال‌شناسی به موثق بودن او تصریح شده است^(۱). ولی دروغ بودن این ادعا از بدیهیات عقلی و تاریخی است.

همچنین در توقیعات مربوط به امام زمان بعضی افراد را مورد جرح یا تعدیل گرفته و شیعه آن‌ها را به عنوان اصلی مهم در جرح و تعدیل افراد تلقی می‌کنند^(۲)، پس یکی از منابع بسیار مهم و انکار ناپذیر در علم رجال‌شناسی «توقیعات» امام غایب است.

علامه آلوسی رحمته الله می‌گوید: «آنان مذهبشان را از این (کتیبه‌های) تزویری اخذ نموده‌اند در حالی که هیچ عاقلی شک ندارد در این‌که این نوشته‌ها جز افترای بسته شده بر خدا نیستند، و جز کسی که خداوند بصر و بصیرتش را کور و نابینا ساخته باشد کسی آن‌ها را تصدیق نمی‌کند»^(۳).

سپس آلوسی درباره یکی از رجال رافضی سخن به میان آورده که مدعی رابطه و پیوند با امام زمان در دوران غیبت (موهوم) بوده است، این شخص علی بن حسین بن موسی (ابن بابویه قمی) می‌باشد. این شخص مدعی است که نوشته‌هایی از امام زمان و با مهر و امضای ایشان در یافت نموده است. آلوسی تعجب کرده که چگونه شیعه وی را (صدوق) لقب داده‌اند! در ادامه می‌گوید: از تو مخفی نباشد که این نام‌گذاری از قبیل تسمیه شیء به اسم ضد آن می‌باشد. صدوق شیعه هر چند به اسلام تظاهر می‌کرد، ولی در واقع کافر بود. سپس به بیان و توضیح ادعای او پرداخته که دروغ بودن چنین ادعایی برای هر عاقلی آشکار و روشن است، او مدعی است که مسائل را روی تکه‌ای می‌نوشت و شب

۱- به این مراجع نگاه: ه کنید: رجال الحلی، ص ۱۰۰ شرح حال علی بن الجهم و وسائل الشیعه،

۳۳۲/۲۰، شرح حال محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، و همچنین شرح حال علی بن الحسین

بن بابویه در همان منبع، ۲۶۲/۲۰.

۲- نگاه: ه: رجال الحلی، ص ۹۰.

۳- کشف غیاهب الجهالات، ص ۱۲، مخطوط.

هنگام آن را در سوراخ درختی می گذاشت، امام زمان هم جواب را برایش می نوشت؟!!!!^(۱).

سپس می گوید: شیعه به تأیید و تصدیق این «خرافه» اکتفا نکرده اند، بلکه آن‌ها را قوی ترین دلائل و معتبرترین حجت خود می دانند، و با تعجب می گوید: چگونه مدعی پیروی اهل بیت هستند در حالی که احکام دینیشان را با این ترهات و افتراها ثابت می کنند، و حلال و حرام را از این یاوه و چرند و پرندها استنباط می نمایند! در واقع آنان اتباع و پیروان شیاطین هستند و اهل بیت رسول خدا ﷺ از آن‌ها مبرا و بیزارند^(۲) زیرا چنین کتیبه و نوشته‌هایی از طرف طفل مجهول الهویه که حتی به عقیده برخی از شیعیان وجود خارجی هم ندارد، نه از نظر قضایی و نه با عقل و منطق قابل قبول نیست، و از دیدگاه اهل تحقیق عدم وجود چنین شخصی محقق و یقینی است- همان‌گونه که بررسی خواهد شد- وجود این تفکر در میان شیعیان را عار و ننگی بر پیشانی آن‌ها بحساب آورده‌اند. لازم به ذکر است که جریان این توقیعات و نوشته‌ها در دوران (غیبت صغری) صورت گرفته که قریب به هفتاد سال به طول انجامیده، و در این مقطع زمانی؛ شیعه چهار نفر را جانشین وی می دانند که آن‌ها را «سفرا یا نواب امام زمان» می نامند، و چهارم ایشان که ابو الحسن سمری نام دارد پایان نیابت را اعلام کرده است. می گویند: ورقه‌ای از جانب امام به این شرح صادر شد: «یا علی بن محمد سمری اسمع اعظم الله اجر اخوانك فيك، فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام، فاجمع امرك، و لا توص الى احد يقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى....».

ترجمه: ای علی بن محمد سمری گوش کن! خداوند اجر و پاداش برادرانت را برایت فزونی بخشد شما در طول شش روز دیگر خواهید مرد کارهای خود را جمع و جور کن و دیگر کسی در جای شما نمی نشیند، غیبت کامل آغاز شده، ظهوری در کار نیست مگر

۱- نگاه: ه کنید به نص سخنان شیعه درخصوص ابن بابویه که با امام منتظرشان مکاتبه نموده است:

وسائل الشيعة، ۲۰/۲۶۲.

۲- کشف غیاهب الجهالات، ص ۱۲، مخطوط.

به اذن الله تعالى، و کسانی از شیعیان من ادعا خواهند کرد که مرا مشاهده نموده‌اند؛ اگر کسی قبل از خروج «سفیانی و صیحه» مدعی مشاهده شد کذاب و دروغگو می‌باشد^(۱).

با توجه به کلام فوق، نص معصوم- به ادعای شیعه- هم‌زمان با غیبت کبری در سال (۳۲۹هـ) پایان یافته است، اگر چه امام غایب مدعیان ارتباط با خود را دروغگو معرفی نموده است، لیکن بزرگان شیعه به این نص اقناع نشده و در طول تاریخ ادعای ارتباط و ملاقات با امام منتظر شده‌اند، این یعنی نص مقدس پایان نیافته، همان‌گونه که بعد از وفات سمري شیعه مدعی ارتباط با او شده‌اند و در این میان شخصی چون ابن المطهر ملقب به علامه ادعا می‌کند که امام مهدی را ملاقات نموده است^(۲).

و شیخ شیعه آقای نوری طبرسی در تفسیر نص کتاب الکافی که می‌گوید: «لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة، و لابد له في غيبته من عزلة، و ما بثلاثين من وحشة»،^(۳) «لابد صاحب امر غایب می‌شود، و در دوران غیبت اعتزال و کناره‌گیری را برمی‌گزیند...» در تفسیر کلام فوق گفته: یعنی در هر عصری سی نفر مؤمن ولی و شایسته پیدا می‌شوند که به لقای امام زمان شرفیاب می‌شوند.

و حتی گفته‌اند: بعضی از مجتهدین می‌توانند او را ملاقات کنند و برخی از مسائل و احکام دینی را از شخص او دریافت کنند، ولی نمی‌توانند چنین ملاقاتی را علنی کنند، چون امام دستور داده آن را کتمان کنند و مخفی نگه دارند، در نتیجه مجبورند که برای چنین حکمی ادعای اجماع بر آن را مطرح کنند، هر چند هیچ اجماعی هم صورت نگرفته باشد^(۴). لذا ادعای اجماع برخی از مراجع را بر چیزهایی که جز از سوی آن چهار نفر مطرح نبوده به این قضیه تفسیر می‌کنند که با امام غایب ملاقات کرده‌اند. و در مبحث

۱- ابن بابویه/اکمال الدین، ۱۹۳/۲، الطوسی/الغیبة، ص ۲۵۷.

۲- بحار الأنوار، ۳۶۱/۵۱.

۳- النوری الطبرسی/جنة المأوى، ۳۲۰/۵۳، چاپ شده همراه بحار الأنوار.

۴- جنة المأوى، ۳۲۰/۵۳ - ۳۲۱، ضمن بحار الأنوار.

اجماع شیعه بحث خواهیم کرد که وقتی گروهی از شیعیان بر چیزی اتفاق کنند حتی اگر افراد مجهول و نامعروف هم در میان ایشان باشند آن را بعنوان اجماع معتبر می‌دانند. و باز بزرگان شیعه مدعی هستند که این امام منتظر که وجود خارجی ندارد با عده‌ای از اهل علم و تقوی که لیاقت رویارویی با او را داشته باشند دیدار می‌کند، مانند علامه سید مهدی بحر العلوم نجفی- در چیزهایی که به آن شهرت یافته- و شیخ میثم بحرانی در آنچه از وی نقل شده^(۱).

و بعضی از شیوخ و بزرگان شیعه پیرامون داستان کسانی که با امام زمان ملاقات کرده‌اند کتاب‌هایی تألیف نموده‌اند، مانند مجلسی(ت ۱۱۱۱هـ) در بحار، سپس نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰هـ) کتاب مستقلى را در این باره نوشت و آن را «جنة المأوى فيمن فاز بقاء الحجة ومعجزاته في الغيبة الكبرى» یعنی بهشت که منزل و مأوای متقیان است درباره کسانی که در زمان غیبت کبری با امام منتظر و معجزاتش ملاقات داشته‌اند.

لازم به ذکر است در این کتاب(۵۹) حکایت را در زمینه دیدار با امام غایب آورده، و آغا بزرگ تهرانی هم کسانی را ذکر کرده که بعد از مجلسی مدعی ملاقات با امام زمان شده‌اند دارند^(۲).

این چنین برای هر شیطان انس و جن زمینه فراهم شد که علیه ایشان به فریب و ترفند و حيله‌گری بپردازد، و خود را امام منتظر معرفی کنند و چیزهایی به دینشان بیفزاید که هرچه بیشتر از حق فاصله بگیرند، ولی آن دین وارداتی را بعنوان سنت و دین بپذیرند. عالم‌نماهای زندیق و ملحد که عبای امامت و عمامه‌ی سیاه بر تن داشته باشد می‌تواند در میانشان به عالم و سید مشهور گردد و مدعی ملاقات با امام غایب گردد تا هرچه بیشتر مورد تعظیم و بزرگداشت ایشان قرار گیرد، و هر مقدار که اعتقاد کفر و الحادش می‌طلبد

۱- محمد صالح/حصائل الفکر، ص ۱۲۳.

۲- نگاه: ه: آغا بزرگ/الذریعة، ۱۵۹/۵.

دینشان را مورد دستبرد و تحریف قرار دهد، خصوصاً که گمان می‌کنند امام موهوم خود را به شکل و صورتها و عباهای گوناگون درآورده و ظاهر می‌شود^(۱).

ملاقات‌هایی که ادعا کرده‌اند با امام زمان داشته‌اند از دو حالت خارج نیستند: اول این که ادعا کننده دروغگو است و می‌خواهد مشهور شود و در بین مردم سمع‌ای کسب کند، و یا به منظور گمراه کردن مردم اقدام به چنین حیل‌های می‌کند، یا هر دو هدف را دنبال می‌کند. دوم این که راست گفته کسی را مشاهده کرده که نزد او خود را امام زمان معرفی کرده‌است، اما کسی که جلو او ظاهر شده و خود را به (امام زمان) معرفی کرده شیطان بوده. برای آشنایی بیشتر در زمینه حیل‌های شیطان و این که خود را به شکل برخی افراد در می‌آورد تا ایشان را گمراه کند به کتاب (الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان) مراجعه کنید.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: «...همچنین برخی از شیعیان امام منتظرشان را می‌دیدند، ولی در واقع او جن بوده است»^(۲).

شیخ الإسلام ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: . نصاری (پیروان مسیح) هم این گونه گمراه گشتند، زیرا معتقدند که عیسی مسیح بعد از این که - به گمان ایشان - به دار آویخته شد نزد حواریون و برخی شاگردانش بازگشت و با آنان صحبت کرده و به چیزهایی توصیه نموده که در انجیل‌هایشان ذکر شده است، ولی در واقع کسی که پیش آنان رفته و گفته من عیسی مسیح هستم شیطان بوده است^(۳).

۱- نگاه: ه: تاریخ الغیبة الكبرى للصدر، ص ۴۰.

۲- مجموع فتاوی شیخ الإسلام: ۹۵/۱۳.

۳- چنین اشتباهی که حواریون در آن افتادند، برای مسلمین هم ممکن است، اما آنچه عیسی مسیح قبل از بالا رفتنش به آسمان از جانب خدا گفته حق است، که قطعاً تا رسالت و پیام خدا را اعلام نکرده بر افراشته نشد، و نیازی ندارد که بعداً برگردد و به مردم توصیه کند مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۹۴/۱۳.

و همچنین شیخ الاسلام گفت: وقتی که منصور حلاج کشته شد، شخصی در شکل او پیش اصحاب و یارانش می‌رفت و آنان با چشم خود حلاج را جلو چشمان خود می‌دیدند، و همچنین شیخ دسوقی در مصر پس از مرگش رسائل و کتاب‌هایی از جانب او به شاگردان و هوادارانش فرستاده می‌شد، شیخ الإسلام یادآور شده که از جانب عده‌ای از یاران صادق شیخ دسوقی به برخی از آن نوشته‌ها دست یافته، و می‌گوید وقتی آن‌ها را نگاه کرده‌ام و فهمیدم که همه با خط جن نوشته شده بودند، چون من چندین بار خط جن را دیده‌ام. سپس به نمونه‌های دیگر از این قبیل اشاره می‌کند، و در آخر می‌گوید: همچنین کسانی که معتقد هستند علی بن ابی‌طالب، یا محمد بن حنفیه زنده هستند نزد برخی از اتباع خود می‌روند؛ از قاعده‌ی فوق مستثنی نیستند، و هر قومی جاهل‌تر باشد بیشتر گرفتار این ادعاها می‌شوند^(۱).

مرویات صحابه

بعد از آن‌که ملاحظه کردیم اثنی عشریه خود را در دایره‌ای تنگ محدود کرده‌اند، و جز روایات منتسب به برخی از اهل بیت را نقل نمی‌کنند، و به علمای آن‌ها اکتفا ننموده‌اند، بلکه از کسانی هم که هیچ‌گونه شهرت علمی ندارند نقل می‌کنند- همچنان‌که بحث آن خواهد آمد- حتی به نوشته‌های منتسب به پسر بچه‌ای عمل می‌کنند که در مورد وجود و عدم او اختلاف هست، و این دسته از روایت را هم به منزله‌ی احادیث رسول خدا ﷺ قرار داده‌اند. اما خود را از منبع بزرگ علم و ایمان که روایات صحابه است، محروم کرده‌اند؛ آن بزرگوارانی که به همراهی رسول خدا ﷺ شرفیاب شده، و شاهد نزول قرآن و عالم به تفسیر بودند، و مورد تمجید خدا و رسولش قرار گرفته‌اند. محمد حسین آل کاشف الغطا- از مراجع معاصر شیعه- در تأیید و تثبیت مذهب شیعه می‌گوید: «سنت نزد شیعه اعتبار ندارد (منظورم احادیث نبوی است) مگر از طریق اهل

بیت به صحیحی روایت شده باشند.. اما آنچه را ابو هریره و سمره بن جندب و عمرو بن عاص و امثال ایشان روایت کنند در نزد شیعه به اندازه‌ی پشه ای ارزش ندارد»^(۱).
او در این جا ثابت می‌کند که مذهب شیعه عبارت است از قبول «آنچه از طریق اهل بیت به صحیحی روایت شده باشد» نه آنچه بقیه صحابه روایت کرده باشد^(۲).

برای ما روشن گردید منظور شیعه از اهل بیت «دوازده امام» است، و در میان ایشان تنها کسی که در سن تمیز به حضور پیغمبر ﷺ رسیده علی علیه السلام است، آیا ممکن است امیر المؤمنین تمام سنت رسول الله ﷺ را به همه نسل‌ها برساند؟ چگونه ممکن است حال که او در تمام اوقات همراه و همدم پیامبر ﷺ نبوده است. بعضی اوقات پیامبر ﷺ به مسافرت می‌رفت و او را جانشین می‌کرد، مانند غزوه‌ی تبوک، و بعضی اوقات علی به مسافرت می‌رفت و پیامبر ﷺ در مدینه باقی می‌ماند، همچنان که پیغمبر ﷺ او را به یمن فرستاد. همچنین وقتی که ابوبکر را به مکه فرستاد علی دنبالش فرستاد تا به او ملحق گردد. علاوه بر این، پیامبر ﷺ در منزل حالات گوناگون داشته که تنها همسران گرامی

۱- أصل الشیعة و اصولها، ص ۷۹.

۲- عبارت کلام او ناشی از نیرنگ و فریب است، چون کسی که با طبیعت مذهب شیعه آشنا نباشد گمان می‌کند که اکثریت مذهب آنها کلام رسول الله ﷺ است که از طریق اهل بیت به صورت صحیح روایت شده باشد است، در حالی که آنها هر کدام از آن دوازده نفر را مانند و معادل رسول الله ﷺ به حساب می‌آورند که جز با وحی الهی سخن نمی‌گویند به همین سبب در کتاب‌های آنها به ندرت فرموده‌ی پیامبر ﷺ یافت می‌شود، چون آنها به روایات ائمه اکتفا کرده‌اند، همچنین منظورشان از اهل بیت بعضی از آنها است، پس همه اهل بیت- نزد آنها- صلاحیت روایت حدیث را ندارند، چون همه اهل بیت امام نیستند، پس روایت ذریه فاطمه از اولاد حسن علیه السلام معتبر نیست چون از اولاد او کسی امام نبوده است، نهایت امر این که آنها را محض راوی به حساب می‌آورند که در معرض قبول و رد هستند، به همین سبب، غیر از ائمه‌ی دوازده‌گانه هر کس از آل بیت ادعای امامت کرده باشد او را تکفیر نموده‌اند. اصول کافی، ۳۷۲/۱، شماره ۱، ۳. ملاحظه می‌شود که طوسی در الاستبصار روایات زید بن علی را مردود می‌داند. الاستبصار، ۶۶/۱. پس تعبیر آل کاشف الغطا حيله است، چون کتابش را برای تبلیغات شیعه‌گری در جهان اسلامی نوشته شده است.

او- مادران مؤمنان- مخصوص نقل و روایت آن هستند. که یکی از اسرار و حکمت‌های تعدد زوجات پیامبر ﷺ نقل احوال متعدد ایشان در منزل است.. بنابراین علی ﷺ به تنهایی نمی‌تواند سنت و احادیث پیامبر ﷺ را نقل و روایت کند، پس چگونه می‌گویند جز مرویات او را قبول نداریم؟! و همچنین مقوله‌ی انحصار نقل سنت پیامبر ﷺ در یک نفر موجب عدم وجود تواتر در نقل قرآن و سنت می‌شود، «به همین خاطر اتفاق مسلمانان بر این است که جایز نیست مبلّغ علم از پیامبر ﷺ یک نفر باشد؛ بلکه واجب است مبلّغین اهل تواتر باشند که غالباً علم و یقین از آن حاصل می‌شود»^(۱).

همچنان که اکثر سرزمین‌های اسلامی از غیر طریق علی ﷺ علم رسول خدا ﷺ را دریافت کرده‌اند^(۲) و بیشتر کسانی که علم پیغمبر ﷺ را تبلیغ کرده‌اند از غیر اهل بیت بوده‌اند، چه رسد به این که تنها علی باشد- پیامبر ﷺ اسعد بن زراره را به مدینه فرستاد

۱- و همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: خبر یک نفر مفید علم به قرآن و سنت متواتر نیست، و اگر آنها بگویند: با خبر یک نفر معصوم علم حاصل می‌شود، باید به آنها گفته شود: پس لازم است اول عصمتش ثابت باشد، و عصمت او به محض خبر دادن در باره‌ی خودش ثابت نمی‌شود، زیرا در این صورت «دور و تسلسل بوجود می‌آید» و با اجماع هم ثابت نمی‌شود چون اجماعی در آن نیست، و نزد امامیه اجماع تنها زمانی حجت است که امام معصوم در میان اجماع باشد، پس اثبات عصمت او به محض ادعای خودش برمی‌گردد، و معلوم شد که اگر عصمت امام حقیقت دارد باید از طریق دیگر غیر از خودش ثابت شود. منهاج السنّه، ۱۳۸/۴.

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه: گفته است: «.. به همه ممالک اسلامی از طریق غیر علی علم رسول الله ﷺ رسیده است، اهل مکه و مدینه که امرشان واضح است، همچنین شام و بصره، چون آنها جز مقدار کمی از علی روایت نکرده‌اند، اغلب علم علی در کوفه بود، آنها نیز قرآن و سنت را حتی قبل از خلافت عثمان رضی الله عنه یاد گرفته بودند چه رسد به علی رضی الله عنه، و فقهای اهل مدینه دین را در خلافت عمر رضی الله عنه یاد گرفتند، و آموزش معاذ برای اهل یمن و اقامت او نزد آنان بیش از علی بوده؛ به همین سبب اهل یمن بیشتر از معاذ بن جبل روایت کرده‌اند تا علی؛ و شریح و غیره از بزرگان تابعین فقه را از معاذ بن جبل گرفته‌اند، زمانی که علی به کوفه آمد شریح در آنجا قاضی بود، او و عبیده سلمانی فقه را در از غیر علی دریافته‌اند، قبل از اینکه علی به کوفه بیاید علوم اسلامی در مداین منتشر شده بود. منهاج السنّه: ۱۳۹/۴.]-

تا مردم را به اسلام دعوت کند و قرآن را به انصار بیاموزد و با دین آشنایشان گرداند، به همین منظور، علاء بن خضرمی را به بحرین و معاذ و ابو موسی را به یمن، و عتاب بن اسید را به مکه فرستاد، پس کجاست ادعای کسی که گمان می‌کند تنها یک مرد اهل بیت از رسول خدا ﷺ روایت کرده است»^(۱).

بعضی از اهل علم گفته‌اند: «احادیثی که مستند روایت شده از علی ؑ پانصد و هشتاد و شش حدیث هستند که تنها حدود پنجاه عدد آن‌ها صحیح هستند»^(۲).

آیا کل سنت پیامبر ﷺ فقط همین است؟! در حالی که رافضیه اقرار کرده‌اند علوم مربوط به حلال و حرام و مناسک حج را تنها از ابوجعفر دریافت کرده‌اند. ... و این بدین معنی است که در این زمینه چیزی از علی به آن‌ها نرسیده است، و نیاکانشان روش عبادت خود را از روی روایاتی یادگرفته‌اند که از طریق صحابه ؓ نقل شده‌است.

کتب شیعه می‌گویند: «... قبل از ابوجعفر شیعه با احکام حلال و حرام و مناسک حج آشنایی نداشته‌اند، اما ابوجعفر دروازه‌ی به روی ایشان گشود و احکام حلال و حرام و مناسک حج را چنان بیان نمود که دیگران نیازمند آن‌ها شدند، هم‌چنان که قبلاً آن‌ها نیازمند مردم بودند...»^(۳).

جای تعجب است کسی که از غیر امام حدیث دریافتی باشد نزد شیعه محکوم به مشرک بودن است، هم‌چنان‌که در اصول کافی آمده است: «... هر کس ادعا کند حدیث را از غیر از راهی که خداوند عزوجل گشوده است شنیده است، مشرک است»^(۴). آن‌ها بر اسلاف و نیاکانشان حکم شرک صادر می‌کنند، زیرا ایشان علم حلال و حرام و مناسک را از مردم گرفته‌اند و می‌گویند: «...هر آنچه از طرف ائمه نیامده باشد باطل است»^(۵). و این

۱- منهاج السنّة، ۱۵/۳.

۲- ابن حزم/الفصل، ۲۱۳/۴، منهاج السنّة، ۱۳۹/۴.

۳- اصول کافی، ۲۰/۲، تفسیر العیشی، ۲۵۲/۱ - ۲۵۳، البرهان، ۳۸۶/۱، رجال کشی، ص ۴۲۵.

۴- اصول کافی، ۳۷۷/۱.

۵- اصول کافی، ۳۹۹/۱.

گستاخی و جرأت بزرگی علیه شریعت سید المرسلین است، آن شریعتی که نسل اوّل این امت برای نسل‌های بعدی نقل کرده، و بیانگر آن سنت پاک است که مسلمانان به مقتضای آن عبادت می‌کنند.

شاید رافضیه از وقتی که بر خود لازم داشته‌اند که چیزی از غیر علی علیه السلام قبول نکنند، و آثار علی هم جز اندکی نیست، حتّی از احکام حلال و حرام چیزی ندارند که علی روایت کرده‌باشد؛ همچنان که خودشان اعتراف می‌کنند، بنابراین شیعه طبق قواعد خود آن خلأ را با دروغ پر کرده‌اند، به همین خاطر است که شعبی می‌گوید: «در این امت بر هیچ کسی به اندازه‌ی علی دروغ‌پردازی نشده است»^(۱).

شیوع دروغ بستن رافضه بر علی^(۲) موجب شده که حتّی یک روایت آن‌ها اعتبار نداشته باشد، و علمایی که در پی جمع‌آوری روایات صحیح هستند به کلی از روایاتشان روی گردانیده‌اند، لذا بخاری و مسلم روایات علی را جز از اهل بیت او مانند حسن، حسین، محمد بن حنفیه و کاتبش عبید الله بن ابی رافع، یا یاران ابن مسعود و غیره؛ از جمله مثل عبیده سلمانی و حارث تیمی و قیس بن عباد و امثال آن‌ها روایت نکرده‌اند، چون آن‌ها در نقل روایات علی صادق هستند، به همین خاطر مؤلف کتاب‌های صحاح احادیث آن‌ها را نقل نکرده‌اند^(۳).

کتب و مراجع شیعه بر کثرت دروغ بر اهل بیت اعتراف کرده‌اند، لذا- همچنان که کتب شیعه روایت می‌کنند- جعفر صادق گفته است: «مردم شیفته‌ی دروغ بستن بر ما

۱- نگاه: ه الذهبی/سیر اعلام النبلاء، ۳۰۷/۴.

۲- ابن جوزی گفته است: رافضی‌ها بر سه قسم هستند: قسمی از آنها کمی از حدیث شنیده و به آرزوی خود بر آن کم و زیاد کرده‌اند. و قسمی از آنها از حدیث چیزی نشنیده‌اند، بلکه دروغ‌هایی بر جعفر صادق بسته‌اند سپس می‌گویند: جعفر چنین و چنان گفته است. و قسم سوّم آنها عوام‌های نادانی هستند که هر چه بخواهند می‌گویند، چه عقل آن را قبول داشته باشد، و چه قبول نداشته باشد. ابن الجوزی/الموضوعات، ۳۳۸/۱، ابن تیمیه/منهاج السنّة، ۱۱۹/۴.

۳- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۳۲/۱۳.

شده‌اند»^(۱). و همچنان که شیعه می‌گویند- مصیبت جعفر این بود که «عده‌ای نادان اطرافش را گرفته بودند، نزد او می‌رفتند و خارج می‌شدند، موقعی که از پیش او بیرون می‌آمدند می‌گفتند: جعفر این احادیث را برای ما نقل کرد؛ و چنین و چنان گفته است، سپس سخنان دروغ و منکری بر زبانش می‌بافتند، تا بدین وسیله از دست مردم نان بخورند و پول بگیرند،^(۲) این قسمتی است از روایتی که بعداً به صورت کامل خواهد آمد، به همین خاطر بعضی از اهل علم گفته‌اند: «بر هیچ کس به اندازه‌ی جعفر صادق دروغ بسته نشده است، در حالی که از این دروغها پاک و مبراء است»^(۳).

از اینجا خطر بزرگی را بر شیعه احساس می‌کنیم که روایات دروغگویان بر ائمه را قبول می‌کنند و به روایات صحابه پشت کرده‌اند. روایت کسانی را مقبول و معتبر دانسته‌اند که اطراف جعفر را گرفته‌اند، گفته‌اند: «چهار هزار نفر از امام صادق روایت کرده‌اند. و بعضی از علمای امامیه بر این باورند که آن چهار هزار نفر بدون استثناء موثق و معتبر هستند»^(۴).

با این که اباعبدالله- همچنان که گذشت- از دورغ‌پردازی افراد به نام او شکایت می‌کند؛ بلکه طبق روایت کافی می‌گوید: از میان آن‌هایی که ادعای تشیع و طرفداری ما را می‌کنند بیش از هیفده نفر را نمی‌یابم که پیرو واقعی من باشند!!^(۵).

اما چرا شیعیان اثنا عشریه از روایات صحابه^(ع) روی گردانده‌اند؟! علت آن مربوط به اولین بدعت است که ابن سبأ آن را ابداع نمود و گفت: علی وصی رسول خدا^(ص) است ولی صحابه وصیش را اجرا نکرده‌اند، و از انتخاب او برای

۱- بحار الانوار، ۲/۲۴۶.

۲- نگاه: ه: رجال کشی، ص ۲۰۸ - ۲۰۹، بحار الانوار، ۲۵/۲۰۲ - ۲۰۳.

۳- منهاج السنّة، ۴/۱۴۳.

۴- محمد جواد مغنیه/الشیعه فی المیزان، ص ۱۱۰، و نگاه: ه: محمد حسین مظفر/الامام الصادق، ص ۱۴۴، آغا بزرگ/الذریعه، ۲/۱۲۹، و نگاه: ه: وسائل الشیعه، ۲۰/۷۲.

۵- اصول کافی، ۲/۲۴۲ - ۲۴۳.

جانشینی و خلافت سرپیچی کردند.. از اینجا اثنی عشریه گفتند: صحابه از دین اسلام خارج شده‌اند، و جز تعدادی که از انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند استثنا نکرده‌اند- همچنان که بعداً خواهد آمد- و نزد آن‌ها تمجید و توصیف خدا و پیامبر در حق اصحاب، و فضیلت صحابه بودن و جهاد در راه خدا و قربانی دادن، و پیشی گرفتن در ایمان، و جان بخشیدن و دوری از خانواده و میهن، و نشر اسلام در گوشه و کنار زمین و... برایشان شفاعت نمی‌کند و موجب رستگاری ایشان از اهانت شیعه نیست.

از جمله تناقض‌گویی‌های شیعه این است که به صداقت و عدالت کسانی حکم می‌کند که مدعی‌اند امام غایب را دیده‌اند، -حال که اصلاً وجود نداشته و ندارد- همچنانکه خواهد آمد.

ممقانی- یکی از آیات عظام معاصرشان- می‌گوید: «هر کس به دیدار امام حجّت- عجل الله فرجه- مشرف شده باشد، ضرورتاً ما برایش شهادت می‌دهیم که به درجه‌ی بالاتر از عدالت رسیده است»^(۱).

اما چرا در حق صحابه‌ی پیامبر ﷺ چنین حکمی نمی‌کنند، و چرا مشرف شدن صحابه به دیدار رسول الله ﷺ را دلیل بر عدالت آن‌ها نمی‌دانند، آیا پیامبر ﷺ از امام موهومشان «کمتر» است که حتی شیعیان معاصرش در مورد وجودش مشکوک هستند چه رسد به امروز که هزار و چند صد سال از عمرش می‌گذرد؟؟!... آیا این عین تناقض نیست؟! پس ببین و تعجب کن چگونه کسی که ادعای دیدن معدومی می‌کند بی‌عیب و تزکیه شده خوانده می‌شود (و عدالت و صداقتش از بدیهیات است)، در حالی که اصل این است که این ادعا دلیل بر دروغ‌گویی او باشد، با این وصف بر صحابه‌ی رسول خدا ﷺ طعنه می‌زند!! ولی صحابه که روایاتشان از نظر شیعه مردود است به ارتدادشان حکم می‌شود گناهی مرتکب نشده‌اند جز این که ادعا نمی‌کنند که نص صریح بر امامت علی ﷺ وجود دارد، و چنین دروغ بزرگی را بر زبان نمی‌آورند، که انکار آن دروغ از دیدگاه شیعه اتهامی بزرگ و جرمی و گناه نابخشودنی محسوب می‌شود، چون هر کس امامت یکی از

ائمّه؛ حتّی آن غایب مزعوم را انکار کند، مثل شیطان است، همچنان که صدوقشان ابن بابویه قمی بر آن نصّ می‌گذارد^(۱).

نزد آن‌ها ایمان به ائمّه معیار قبول و مردود شدن است، چون ایمان به ائمّه اساس ایمان و کفر است- همچنان که خواهد آمد- ولی بطلان این اصل که معیار ارزیابی مردم قرار داده‌اند بسیار واضح و روشن است، چون اگر آن‌گونه بود که گمان می‌برند قطعاً خداوند در قرآن آن را ذکر می‌کرد، و پیغمبر ﷺ در جواب کسی که از حقیقت ایمان و اسلام سؤال کرد آن را بیان می‌کرد، و در بین مسلمانان بر آن اجماع حاصل می‌شد، آیا بر ذهن هیچ عاقلی خطور می‌کند که این امت در چند قرن متوالی؛ از صحابه گرفته تا کسانی که به نیکی از آنان پیروی کرده‌اند رکنی اساسی از ارکان ایمان را ندانند و بر انکار آن اجماع داشته باشند؟! خدا و رسولش هرگز بهترین امت را بدون تکمیل نمودن دین و شناساندن حقیقت اسلامشان رها نمی‌کند، و هیچ‌گاه چنین چیزی به خیال انسان مؤمن نمی‌رسد.

من می‌گویم: با آن‌که باطل بودن این (اصل و قاعده) واضح است که مردم را با آن می‌سنجند؛ و روایت کسی را که امامت یکی از ائمّه را انکار کند رد می‌کنند، امّا آن را جز در حق صحابه به عمل نمی‌آورند، روایات صحابه را به این سبب مردود می‌شمارند، ولی روایات گذشتگان خودشان را با این‌که امامت بعضی از ائمّه را انکار می‌کنند قبول دارند، شیخ ایشان حرّ عاملی تأکید می‌کند که فرقه‌ی امامیه به روایات (فرقه فطحیه) امثال عبدالله بن بکیر و اخبار واقفه عمل می‌کنند مانند: سماعه بن مهران^(۲). و بسیاری اوقات در

۱- اکمال الدین، ص ۱۳.

۲- واقفه شیعیانی هستند که بر موسی بن جعفر توقف کرده و امامت کسی را بعد از او قبول ندارند، و این بدان سبب است که می‌گویند: موسی بن جعفر نمرده و هنوز زنده است و منتظر ظهورش هستند همچنان که اثنا عشریه انتظار ظهور مزعوم غائبشان را دارند. قمی/المقالات و الفرق، ص ۹۳، النلشی الاکبر/مسائل الامامه، ص ۴۷. صاحب الزینه گفته است: «عده‌ای از علمای ما تا به امروز بر این مقوله ثابت هستند». الزینه، ص ۲۹۰ امّا بعدها منقرض شده اند.. و چه بسا واقفی به کسانی گفته شده که بر

معرفی و شرح حال رجالشان خوانده می‌شود که فلانی از (فطحیه) و فلانی از (واقفیه) و این یکی از (ناووسیه) است^(۱).

هر کدام از این سه فرقه بعضی از دوازده امام را انکار می‌کنند، و با این وصف راویانشان را موثق و معتبر می‌دانند... در کتاب (رجال کشی) آمده است - مثلاً - (کشی) در مورد محمد بن ولید خزار و معاویه بن حکیم و مصدق بن صدقه و محمد بن سالم بن عبدالحمید ابو عمر گفته است: «آنها همه از فطحیه هستند، ولی از علما و فقهای بزرگ و اهل عدالت هستند، و بعضی از آنها به خدمت امام رضا علیه السلام رسیده‌اند و مجموعاً کوفی هستند»^(۲).

همچنان که مجموعاً حسن بن علی بن فضال^(۳) و علی بن حدید بن حکیم^(۴) و عمر بن سعید مدائنی^(۵) فطحی هستند. و ابوخالد سجستانی^(۶) و علی بن جعفر مروزی^(۷) و

غیر موسی بن جعفر توقف کرده‌اند؛ مانند کسانی که بر علی یا صادق یا حسن عسکری توقف کرده‌اند و امامت بعد از آنها را قبول ندارند.

۱- ناووسیه: پیروان مردی به نام ناووس و یا ابن ناووس و یا عجلان بن ناووس هستند، بعضی گفته‌اند که ناووسی نسبت است به روستای ناووسا، و این فرقه معتقدند جعفر بن محمد هنوز زنده است و تا زمانی که ظهور می‌کند و حکومت را تشکیل می‌دهد نمی‌میرد.. صاحب الزینة گفته است: «این فرقه منقرض شده‌اند و امروز کسی از آنها وجود باقی نمانده که همچنین رأیی داشته باشد» اما روایات رجال ایشان هنوز هم در کتب اثنا عشریه موجود می‌باشد. نگاه: ه قمی/المقالات والفرق، ص ۸۰، نوبختی/فرق الشیعة، ص ۶۷، رازی/الزینة، ص ۲۸۶، اشعری/مقالات الاسلامیین، ۱/۱۰۰، شهرستانی، ۱/۱۶۶-۱۶۷، نشوان/الحوار العین، ص ۱۶۲.

۲- رجال کشی، ص ۵۶۳.

۳- رجال کشی، ص ۵۶۵.

۴- رجال کشی، ص ۵۷۰.

۵- رجال کشی، ص ۶۱۲.

۶- رجال کشی، ص ۶۱۲.

۷- رجال کشی، ص ۶۱۶.

عثمان بن عیسی^(۱) و حمزه بن بزیع^(۲) واقفی هستند، در حالی که آن‌ها را موثق دانسته و به روایاتشان عمل می‌کنند؛ ولی گفته‌ی امامشان را قبول ندارند که گفته: «زیدیه و واقفیه و نصّاب یکی هستند»^(۳) واقفی از حق تجاوز نموده و بر گناه و بدی اقامت گزیده‌اند و اگر کسی با عقیده‌ی واقفی بمیرند اهل جهنّم است که بدترین مکان است»^(۴).

و نیز گفته: «واقفه حیران و سرگشته زندگی می‌کنند، و زندیق می‌میرد»^(۵) و گفته است: «آن‌ها کافر و مشرک و زندیق هستند»^(۶) با این وصف روایاتشان را قبول می‌کنند، یا چون نصوص مذهب شاذ و خارج از قاعده‌ی را تأیید می‌کنند علمایشان روایات آن‌ها را قبول دارند، اما روایات صحابه^(ع) را ردّ می‌کنند، آیا این عین تناقض نیست؟!.

وقتی ما می‌دانیم به علت این‌که صحابه روایات موهوم و مزعوم مربوط به امامت علی^(ع) را ردّ می‌کنند روایاتشان را قبول ندارند، و باوجود این‌که واقفیه و فطحیه تعدادی از ائمّه را قبول ندارند روایاتشان مقبول است، در حالی که هر دو دسته در ردّ و عدم قبول برخی از ائمّه مشترک هستند، ولی روایات صحابه را ردّ می‌کنند..و در عین حال روایات فطحیه را پذیرا هستند، پس آن‌ها تناقض بزرگی گرفتار شده و معیار و میزان ثابت و مشخصی ندارند، و تعصّب مذهبی و حزب‌گرایی چشم علمایشان را کور کرده که آن‌ها هم پیروانشان را گمراه و از منبع علم و ایمان محروم کرده‌اند.

آیا کسانی که خدا و رسولش^(ص) از ایشان ثنا و ستایش کرده‌اند با معدود افراد پست و دروغگو و اهل افترا قابل مقایسه هستند؟! یا این‌که آن‌ها بدون هیچ دلیل و قاعده و مقرراتی روایات صحابه را ردّ می‌کنند.

۱- رجال کشی، ص ۵۹۷.

۲- رجال کشی، ص ۶۱۵.

۳- رجال کشی، ص ۴۵۶.

۴- رجال کشی، ص ۴۵۶.

۵- رجال کشی، ص ۴۵۶.

۶- رجال کشی، ص ۴۵۶.

در کتب شیعه از ابن حازم روایت شده که گفته: به ابو عبدالله گفتم: «...در مورد یاران پیامبر ﷺ برایم بگو؛ آیا با محمد راستگو بوده‌اند یا دروغگو؟ گفت: البته که راستگو بوده‌اند»^(۱).

اصحاب بزرگوار بعد از تمجید و توصیف خدا و پیامبر ﷺ نیاز به چنین چیزی ندارند، بلکه تنها جهت بیان این که شیعه هر چه را در کتب خود از ائمه روایت کرده‌اند که با قرآن و سنت پیامبر ﷺ موافق و مطابق باشد مورد مخالفت قرار می‌دهند، و تنها از روایات کسانی پیروی می‌کنند که بر ائمه دروغ بسته‌اند، و آنچه به دروغ آن‌ها اعتراف می‌کند کتاب‌های خود شیعیان است - همچنان که در بیان حال کسانی که از ائمه روایت کرده‌اند خواهد آمد.

ابتدای تدوین حدیث نزد شیعه

ابن ندیم از ابان بن ابی عیاش روایت کرده است که گفته است: «اولین کتابی که از شیعه ظاهر شد کتاب سلیم بن قیس هلالی بود»^(۲). تنها ابن ندیم آن را از او روایت کرده است^(۳) و که در اثنای بحث از افسانه‌ی «تحریف قرآن نزد شیعه» بر این کتاب توقفی داشتیم. یکی از بزرگان متأخر شیعه اعترافاتی تقدیم داشته و می‌گوید: «این کتاب در اواخر دولت اموی‌ها تألیف شده است..» یعنی نسبت دادن آن کتاب به سلیم صحیح نیست. و برای ما روشن کرده است با وجود این که شیعه آن را بسیار بزرگ می‌دانند «در منابع اهل سنت شخصی با نام سلیم ذکر نشده است». و گفته می‌شود سلیم اسمی بدون مسمی است؛ چون اگر آن گونه بود که از او تعریف می‌کنند ذکر می‌شد.

ظاهراً وسیع ترین مجموعه آثار دوران گذشته‌ی شیعه کتابی است که ابو جعفر قمی محمد بن حسین فروخ صفار قمی (متوفای سال ۲۹۰هـ) به اسم «بصائر الدرجات فی

۱- اصول کافی، ۶۵/۱، بحار الانوار، ۲۲۸/۲.

۲- الفهرستریال ص ۲۱۹.

۳- همین موضوع از مصدر سابق، روضات الجنات، ۶۷/۴، رجال الحلی، ص ۸۳، جامع الرواة، ۳۴۷/۱، البروجردی/البرهان، ص ۱۰۴.

علوم آل محمد و ما خصّهم الله به «آن را نوشته است، که مجموعه‌ای احادیث است و در سال (۱۲۸۵هـ) چاپ شده است»^(۱).

(بروکلمان مستشرق مشهور) صفّار را مؤسس واقعی (فقه امامیه) در ممالک غیر عربی می‌داند^(۲). و به نظر (دکتر محمد بلتاجی) «صفّار اولین کسی است که فقه و آثار امامیه را تدوین نموده است»^(۳). از کلام سابق ابن ندیم برمی‌آید که صفار اولین مؤلف نیست. مجلسی بخش عمده‌ی این کتاب را در اثنای کتابش (البحار) در ابواب مختلف نقل کرده است، و آن را از مملو از غلو و زیاده‌روی کرده است، کتاب خدا (قرآن) را مورد طعنه قرار می‌دهد، در توصیف ائمه زیاده روی کرده و صحابه را تکفیرنموده... و چیزهایی نوشته که بیانگر این است که اکثریت اخبار و روایاتش جز افتراءات بر ائمه چیز دیگری نیست. در اوایل قرن چهارم هجری کلینی (متوفای سال ۳۲۸ یا ۳۲۹) در کتابش «الکافی» تألیف آن را تجدید نمود، سپس به دنبال آن چندین بار تجدید چاپ شده است.

کتاب‌های اساسی حدیث نزد اثنی عشریه

کتاب‌های اساسی که در نزد اثنی عشریه به عنوان منابع اخبار معتبرند؛ هشت تا هستند که آن‌ها را «جوامع ثمانیه» می‌نامند،^(۴) و می‌گویند آن‌ها منابع معتبر احادیث روایت شده از ائمه هستند^(۵). محمد صالح حائری عالم معاصر شیعه می‌گوید: «کتاب‌های صحیح

۱- نگاه: ه: الذریعه، ۱۲۴/۳.

۲- تاریخ الادب العربی، ۳۳۷/۳.

۳- منهاج التشريع الاسلامی، ۱/ ۲۰۱.

۴- مفتاح الكتب الاربعه، ۵/۱.

۵- اعیان الشیعه، ۲۸۸/۱، مفتاح الكتب الاربعه، ۵/۱.

امامیه هشت تا هستند، چهار کتاب از آن سه محدث اول، و سه تای آن‌ها از آن سه محدث آخر و هشتم آن‌ها اثر حسین نوری- معاصر- است»^(۱).

اولین و صحیح‌ترین آن کتاب‌ها نزد ایشان (الکافی) محمد بن یعقوب کلینی است^(۲). سپس کتاب (من لا یحضره الفقیه)^(۳) محمد بن بابویه قمی (متوفای سال ۳۸۱هـ) که در نزد آنان به صدوق مشهور است. سپس کتاب (تهذیب الاحکام)^(۴) و کتاب (الاستبصار)^(۵)

۱- الحائری/منهاج عملی للتقرب، مقاله‌ای است در مجله رساله الاسلام در قاهره منتشر شده است، هم چنان که با چند مقاله منتخب دیگر از همان مجله به اسم الوحده الاسلامیه چاپ شده است، ص ۲۳۳.

۲- برای شناخت کافی به این کتابها نگاه: ه کن: الذریعه، ۲۴۵/۱۷، النوری/مستدرک الوسائل، ۴۳۲/۳، مقدمه الکافی، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۷۱/۲۰. این کتاب‌ها اشاره می‌کنند که این کتاب صحیح‌ترین منابع چهارگانه معتبر نزد آنان می‌باشد، و این که آن کتاب را در دوران غیبت صغری نوشته که توسط آن راهی جهت تحقیق منقولاتش یافته نوشته است. ، با این که در بین کتاب‌های چهارگانه تنها کتابی است که افسانه‌ی طعنه زدن به کتاب خدا قرآن در آن راه یافته است، و همچنان که حر عاملی می‌گوید: احادیث کافی به ۱۶۰۹۹ حدیث می‌رسد اعیان الشیعه: ۲۸۰/۱ و چند بار چاپ شده، و تعدادی از علمایشان آن را شرح کرده‌اند، و شرح‌های زیر را از آن دیده‌ام: مرآة العقول مجلسی، او به جهت حکم بر صحت و ضعف احادیث کافی توجه کرده است. و در آن احادیثی را صحیح دانسته که به اجماع مسلمانان کفر است مانند روایات تحریف قرآن. شرح جامع از مازندرانی و الشافی شرح اصول کافی.

۳- برای شناخت این کتاب به کتاب‌های زیر نگاه: ه کن: الخوانساری/روضات الجنات، ۲۳۰/۶-۲۳۷، و اعیان الشیعه، ۲۸۰/۱، مقدمه من لا یحضره الفقیه، که شامل ۱۷۶ باب است باب اولش باب طهارت و آخرین بابش باب النوادر، و احادیث آن به ۹۰۴۴ حدیث می‌رسد، در مقدمه کتابش می‌گوید: آن را با حذف سندها تألیف نموده است تا طریش زیاد نشود، و آن را از مشهورترین مراجع استخراج نموده است، و در آن تنها احادیثی را روایت کرده که به صحتشان ایمان دارد.

۴- برای شناخت آن به این کتاب‌ها نگاه: ه کن وری طبرسی/مستدرک الوسائل، ۷۱۹/۴، الذریعه، ۵۰۴/۴، مقدمه تهذیب الاحکام. آن را جهت رفع تناقضاتی که در روایات موجود است تألیف نموده است، و باب‌های آن به ۳۹۳ باب می‌رسد، و بعداً از تعداد احادیثش بحث خواهد شد.

هر دو کتاب از عالیشان ابی جعفر محمد بن حسن طوسی مشهور به شیخ الطائفه (متوفای سال ۳۶۰هـ) می باشد.

فیض کاشانی (متوفای سال ۱۰۹۱هـ) گفته است «امروز محور اصلی احکام شرعی بر این چهار اصل است، و اینها کتاب‌هایی هستند که مؤلفانشان بر صحت آن‌ها گواهی می‌دهند»^(۲). آغا بزرگ تهرانی - مجتهد معاصر شیعه - می‌گوید: «کتاب‌های چهارگانه جامع احادیثی هستند که تا امروز هم احکام شرعی از آن‌ها استنباط می‌شود».^(۳) این چهار کتاب قدیم‌ترین کتاب‌ها و منابع شیعه هستند.

سپس علمایشان در قرن یازدهم و بعد از آن کتاب‌هایی را تدوین و تألیف کرده‌اند که علمای معاصرشان آن‌ها را پسندیده‌اند، چهار تای آن‌ها را (مجامیع چهارگانه‌ی جدید) نامیده‌اند که عبارتند از (الوافی)^(۴) تألیف محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی (متوفای سال ۱۰۹۱هـ)، و (بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار) از محمد باقر مجلسی (متوفای سال ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱هـ)^(۵) و (وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة)

۱- این کتاب در سه جزء نوشته شده است، دو جزء آن در عبادات و جزء دیگرش در بقیه ابواب فقهی می باشد، و تعداد بابهایش به ۳۹۳ می‌رسد، و مؤلفش احادیث آن را در ۵۵۱۱ حدیث محصور نموده و گفته: تعداد آنها را مشخص کرده‌ام تا از آن کم و زیاد نشود، در کتاب الذریعه آمده است که تعداد احادیثش ۶۵۳۱ است، پس این با آنچه مؤلفش می‌گوید مخالف است. نگاه: ه الذریعه، ۱۴/۲، اعیان الشیعه، ۲۸۰/۱، حسن الخسان در مقدمه استبصار.

۲- الوافی، ۱۱/۱.

۳- الذریعه، ۱۴/۲.

۴- در سه جلد بزرگ نوشته شده و دارای ۲۷۳ باب است و در ایران به چاپ رسیده، محمد بحر العلوم - عالم معاصرشان - می‌گوید: احادیث آن به حدود پنجاه هزار از محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن حدیث می‌رسد. لؤلؤة البحرين "الهامش"، ص ۱۲۲.

۵- گفته‌اند: جامع‌ترین کتاب در حدیث است که از کتب معتبر شیعه جمع‌آوری کرده، برای آشنایی بیشتر به الذریعه ۲۷/۳ و اعیان الشیعه، ۲۸۰/۱ نگاه: ه کنید.

تألیف محمد بن حسن حر عاملی (متوفای سال ۱۱۰۴هـ)^(۱) و (مستدرک الوسائل)^(۲) حسین نوری طبرسی (متوفای سال ۱۳۲۰هـ).

ملاحظات چند بر منابع هشت گانه شیعه

شیعه ادعا می‌کنند که کتاب‌های زیادی دارند که از جهت اعتبار و حجت بودن مثل کتاب‌های چهارگانه هستند، همچنان که مجلسی در مقدمه بحار^(۳) و حر عاملی در

۱- این کتاب جامع‌ترین کتاب در احادیث احکام نزد ایشان می‌باشد، مؤلفش در آن روایاتی از ائمه را از چهارگانه موجود است - و به ادعای شیعه - در هر زمانی محور هستند جمع‌آوری کرده، و روایات دیگری را نیز از حدود هشتاد کتاب معتبر بر آن افزوده است، همچنان که صاحب الذریعه می‌گوید، اما شیرازی در مقدمه الوسائل می‌گوید: که آن‌ها از یکصد و هشتاد کتاب بیشتر هستند، اما تناسبی در بین این دو رأی وجود ندارد، ولی حر عاملی اسم کتاب‌هایی را که از آن‌ها نقل نموده ذکر کرده که از هشتاد بیشتر هستند، و به کتابهای بسیاری غیر از آنها اشاره نموده که به آن‌ها مراجعه نموده است، اما احادیث را با واسطه کسانی دیگر که از آنها نقل نموده دریافت کرده است چند بار در سه جلد چاپ شده است، سپس با تصحیح و تعلیق بعضی از علمایشان اخیراً در بیست جلد چاپ شده است شیرازی/مقدمه الوسائل، اعیان الشیعه، ۲۹۲/۱-۲۹۳، الذریعه، ۴/ ۳۵۲-۳۵۳، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۴/۱ - ۸، ۳۶/۲۰ - ۴۹.

۲- آغا بزرگ تهرانی گفته است «کتاب مستدرک از لحاظ ارزش و اعتبار مانند مجموعه‌های حدیثی جدید است، بطوری که بر مجتهدین بزرگ واجب است از آن مطلع باشند و در استنباط احکام به آن رجوع کنند، الذریعه: ۱۱۰/۲-۱۱۱ و اکثر علمای معاصر ما بر این موضوع اتفاق دارند»، سپس به بعضی آراء علمای معاصر استشهاد نموده که مستدرک را جزو منابع اساسی است به حساب آورده‌اند الذریعه: ۱۱۱/۲.

ظاهراً بعضی از علمایشان بر این توافق ندارند، به همین دلیل می‌بینیم که صاحب کتاب الودیع به شدت از آن انتقاد گرفته و می‌گوید: «در کتابش احادیث ضعیف و غیر معتبری نقل کرده است.. و دارای نسخه‌های ثابتی نیست، نسخه‌هایش با هم اختلاف زیادی دارند»، سپس می‌گوید: روایت‌هایش همان روایتهای بحارالانوار است در باب‌های مختلفی بر مسائل توزیع نموده است، همچنان که محمد مهدی کاظمی/ احسن الودیع ص ۷۴. آن را حرف به حرف مقایسه کرده است.

۳- نگاه: ه: ج ۱، ص ۲۶، می‌گوید: کتاب‌های صدوق به غیر از پنج تای آن‌ها در شهرت از کتابهای چهارگانه کمتر نیستند همین موضوع در مرجع سابق. و گفته است: «کتاب بصائر الدرجات از منابع

الوسائل^(۱) توضیح داده‌اند، و نیز در مقدمه این کتاب‌ها بیان شده است. ظاهراً ذکر این کتاب‌ها یا به خاطر اهمیت و ارزش آن‌ها به عنوان مجموعه‌های بزرگ است، و شاید هم صرفاً تبلیغ و ادعای مذهبی و مخالفت با اهل سنت باشد، بدلیل این‌که در بین کتاب‌های هشت‌گانه کتاب (الوافی) را به عنوان کتابی مستقل و اصیل نام برده‌اند، در حالی که جز از احادیث کتاب‌های چهارگانه (الکافی و التهذیب و الاستبصار و من لا یحضره الفقیه) جمع‌آوری نشده است، پس چگونه مستقل و پنجمین اصل محسوب شده است؟!.

همچنین کتاب (لاستبصار) طوسی را یکی از منابع مستقل و جدا از چهار منبع قبلی دانسته‌اند، در حالی‌که جز خلاصه‌ای از کتاب تهذیب الاحکام طوسی نیست، و طوسی در مقدمه‌ی الاستبصار^(۲) به این مطلب تصریح کرده است، هر کس می‌خواهد می‌تواند با مقایسه‌ی این دو کتاب بفهمد که این جز تبلیغات مذهبی نیست.

می‌بینی که مجلسی بحار الانوار را در (بیست و پنج) جلد تألیف نموده، اما چون جلد بیست و پنجم آن بزرگ بوده قسمتی را جدا نموده و مجموعاً (۲۶) جلد شده است^(۳)، معاصرین کتاب‌هایی به آن افزوده‌اند که اثر مؤلف نیستند؛ مانند کتاب (جنه المأوی) نوری طبرسی، و (هدایه الاخبار) مسترحمی، و چندین جلد در اجازات، تا آن را در چاپ جدید از شماره صفر (که جلد اول از صفر حساب شده است!) به (یکصد و بیست) جلد برسانند، مثل این‌که شکل و ظاهر پیشرفته و تبلیغات مذهبی جدیدی به خود گرفته است؛ که آن‌ها شیفته‌ی روش تبلیغاتی هستند^(۴).

و معتبری است که کلینی و غیر او از آن روایت کرده‌اند^۳ و در مورد کتابهای بسیاری از کتبشان چنین گفته است.

۱- نگاه: ه: وسائل الشیعه: ج ۲۰ خاتمه.

۲- الاستبصار، ۲/۱ - ۳.

۳- نگاه: ه: الذریعة: ۲۷/۳.

۴- می‌بینی که مجموعه‌ی زیادی از آن‌ها نوشتن یکی از موضوعات آن را برعهده می‌گیرند و چندین رتبه‌ی حوزوی را با آن طی می‌کند، وقتی که کار را به پایان رساند به یکی از آنها و یا یکی از

اما موضوع کتاب‌های تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل فقه است همچنین دو جلد اول و دومش کتاب الکافی مربوط به اصول؛ و بقیه فقه هستند که آن‌ها را (فروع کافی) نامیده‌اند.

و در بسیاری از مسائل فقهی شباهتی با اهل سنت ملاحظه می‌شود، بطوری که اهل علم می‌گویند این شباهت دلیل است بر أخذ و برگرفتن آن از اهل سنت^(۱).

شیعه مسائل چنان عجیب و غریب و غیر قابل قبولی دارند که بر ذهن کسی خطور نمی‌کند، و شایسته است کتاب خاصی در مورد آن‌ها نوشته شود. شیخ و مرجع ایشان (مرتضی) قسمتی از آن‌ها را در کتابی جمع کرده و «الانتصار» نام‌گذاری کرده است^(۲).

ابن عقیل حنبلی تعداد از آن مسائل را نقل نموده و از آن‌ها اظهار شگفتی کرده است، و ابن الجوزی آن‌ها را به خط ابن عقیل در کتاب المنتظم نگاشته و ثبت کرده است^(۳). و در کتاب (الموضوعات) به ساختگی بودنشان اشاره کرده است و می‌گوید: رافضه کتابی در

علمای شیعه نسبت داده می‌شود که گویا کار توسط او انجام شده است، کاری که تنها در توان چند نفر از مردم می‌باشد، همان‌گونه که این مسأله در مورد کتاب الغدیر و غیره نیز ملاحظه می‌شود، و هوس ادعای پیش‌کسوت بودن دارند، همان‌طور که در کتاب الشیعه و فنون الاسلام می‌بینید، که گفته‌اند: شیعه در هر علمی پیشی گرفته‌اند، با وجود این‌که شیعه چیزی جز آنچه را که از اهل سنت برگرفته‌اند ندارند، و نکاتی دارند که سرشان را فاش می‌کند همچنان‌که می‌بینید در کتاب اعیان الشیعه عاملی چندین عالم اهل سنت را شیعه به حساب آورده‌اند صرفاً به خاطر این‌که در بیوگرافی ایشان ذکر شده که گرایش به تشیع داشته‌اند، و به سبب این در مسلک رافضیه قرار نمی‌گیرند، چون محبت اهل بیت واقعی در اهل سنت از شیعه بیشتر است.

۱- نگاه: ه: منهاج السنة النبویة: ۲۴۶/۳.

۲- من موفق به دست یابی چاپ آخرش ۱۴۰۵ هـ دار الاضواء بیروت و قبل از آن نیز در ضمن کتاب الجوامع الفقهیه در سال ۱۲۶۷ هـ و به صورت مستقل در سال ۱۳۱۵ هـ در تهران تحت عنوان «مسائل الانفرادات فی الفقه» چاپ شده است لؤلؤة الحرین، ص ۳۲۰.

۳- المنتظم، ۱۲۰/۸.

فقه ساخته‌اند و آن را «مذهب امامیه» نامیده‌اند، و در آن چیزهایی نوشته‌اند که بدون هیچ دلیلی اجماع مسلمین را خرق کرده‌اند^(۱).

و اما بقیه‌ی این کتابها؛ یعنی اصول کافی و بحار الانوار به مسائلی از قبیل توحید، و عدل و امامت، و... اختصاص دارند، و اکثراً در حول و حوش عقاید و نظرات شیعه پیرامون امامت و ائمه دوازده‌گانه و نصّ امامت آنها و صفات و احوال و زیارت قبر ایشان، و بحث دشمنان ایشان و در رأس همه اصحاب پیامبر ﷺ بحث کرده‌اند. قابل ملاحظه است که تمام مطالب آنها دور گردونه‌ی امام و امامت می‌چرخد.

کسی که احادیث این کتاب‌ها و روایات اهل سنت را بخواند تفاوت بسیار چشم‌گیری بین آنچه اهل سنت روایت کرده‌ند و «حدیث» نامیده‌اند، و آنچه شیعه روایت نموده و همان نام را روی آن نهاده را مشاهده خواهد کرد. اهل سنت وقتی که حدیثی را روایت می‌کنند آن را به شخص پیغمبر ﷺ نسبت می‌دهند که در واقع حدیث این است، اما شیعه چیزی را که از امامهایشان نقل می‌کند حدیث می‌گویند و- همچنان که گذشت- آنها بین فرموده‌ی پیغمبر ﷺ و سخنان یکی از ائمه قائل به تفاوت نیستند.

هر کس کتاب حدیثی از شیعه را بخواند موارد اندکی را خواهد یافت که به پیغمبر ﷺ نسبت داده شده است، اغلب آنچه را که در (اصول کافی) روایت کرده‌اند بر جعفر صادق متوقف شده، و بسیار کمی از آن به پدرش محمد باقر رسیده، و از آن کمتر چیزی است که به امیر المؤمنین علی علیه السلام رسیده باشد، و آنچه سندش به پیغمبر ﷺ رسیده باشد بسیار نادر است.

همچنان که ملاحظه می‌شود کتاب‌های چهارگانه اخیر ایشان در قرن یازدهم تألیف شده‌اند، و آخرین آنها را نوری طبرسی (متوفای سال ۱۳۲۰) که از معاصرین (شیخ محمد عبده) است تألیف کرده است. او بیست و سه هزار حدیث از ائمه را جمع‌آوری کرده^(۲)

۱- لموضوعات، ۳۳۸/۱.

۲- الذریعة، ۷/۲۱.

که قبل از او ناشناخته بوده‌اند! حال که او صدها سال بعد از ائمه زیسته، اگر آن‌ها روایات را با سند نقل می‌کنند چگونه انسان عاقل به روایتی معتقد می‌شود که در طول یازده، یا سیزده قرن (ناشناخته مانده و) نوشته نشده است!! و اگر قبلاً در کتابی ثبت و تدوین شده؛ چگونه در طی سیزده قرن کسی آن‌ها را پیدا نکرده است؟^(۱)

پیشینیان آن‌ها این روایات را جمع نکرده‌اند، و نامشان را در کتاب‌هایشان ذکر نشده؟! چگونه کلینی که در محضر چهار سفیر مهدی بوده آن‌ها را ثبت نکرده است؛ در حالی که کتابش را (کافی) نامیده به ادعای این که (آن‌قدر جامع و فراگیر است) که برای همه شیعه کافی است، و از طریق سفیرها بر امام زمان عرضه کرده و- به ادعای شیعه- او گفته: «برای شیعیان ما کافی است»- همچنان که در مقدمه کتاب گذشت. حتی طوسی در کتابش تهذیب الاحکام گفته: کلینی تمام آنچه را که متعلق به فقه شیعه است؛ اعم از احادیث

۱- مؤلف بعضی از این کتاب‌ها صراحتاً گفته‌اند: به کتاب‌هایی دست یافته‌ایم که قبلاً در کتاب‌های معتمدشان تدوین نشده‌اند. مجلسی می‌گوید: «از حمد خداوند علاوه بر کتاب‌های چهارگانه‌ی قبل؛ حدود دویست کتاب دیگر را در بحار الانوار جمع کرده‌ام» اعتقادات المجلسی ص ۲۴، مصطفی شیبی / الفكر الشیعی ص ۶۱. همچنین شیخ حر عاملی مدعی است که بیش از هشتاد کتاب نزد او موجود بوده‌اند که آن‌ها را در وسائل الشیعه جمع آوری کرده. وسایل، ج ۱، مقدمه الذریعه، ۳۵۲/۴ - ۳۵۳.

و شیخ معاصر شیعه نوری طبررسی بر تعدادی کتاب مطلع شده که قبل از او تدوین نشده‌اند، باوجود این که او از معاصرین است، آغابزرگ تهرانی می‌گوید: «انگیزه‌ی تألیف این کتاب دستیابی مؤلف به برخی از کتاب‌هایی است که قبلاً در جوامع شیعه ثبت نشده‌اند؛ بوده است الذریعه: ۷/۲۱ و این احادیث اکتشافی را که در مستدرک الوسائل گردآوری کرده از ضروریات مورد نیاز خود به حساب آورده‌اند. آیت الله خراسانی شیعه - که صاحب الذریعه از او نقل کرده- گفته: در این عصر بدون مراجعه به المستدرک و اطلاع از محتویات آن برای مجتهد حجت کامل نمی‌شود. الذریعه ۱۱۱/۲ آیا این بدن معنی نیست که آن‌ها قبل از تألیف المستدرک حجتی نداشته‌اند؟ ببین و تعجب کن... پیوسته مسیر کشف روایات و کتاب‌ها ادامه دارد.

اصحاب خود و کتب و اصول جمع کرده، مگر به ندرت یا شاذ بودن مسائلی را ترک کرده باشد^(۱).

آیا این کتاب‌ها بعد از دوران صفویه نگاشته شده و به علمای پیشین نسبت داده شده‌اند؟! بعید به نظر نمی‌رسد.

حتّی چهار کتاب اولیه از دستبرد و اضافه شدن بر آن‌ها خالی نیستند، به دلیل این که احادیث کتاب (تهذیب الاحکام) طوسی به (۱۳۹۵۰) حدیث رسیده است، همچنان که آغا بزرگ تهرانی در الذریعه^(۲) و محسن عاملی در اعیان الشیعه^(۳) و علمای معاصر شیعه گفته‌اند، در حالی که خود طوسی در کتاب (عده الاصول) خود خاطرنشان ساخته که احادیث و اخبار تهذیب از (پنج هزار) بیشترند، و معنی آن این است که آخرین حد احتمال آن به (شش هزار) حدیث نمی‌رسد^(۴). آیا در دوره‌های مختلف بیش از دو برابر بر آن افزوده شده است؟! دلیل مادی ملموس مؤید این است.

همچنین علمای شیعه اختلاف دارند که آیا کتاب (الروضه) - یکی از کتاب‌های (الکافی) که دارای چند باب و هر باب حاوی چندین حدیث است - از تألیفات کلینی است؛ یا این که بعد از او بر کتاب (الکافی) افزوده شده است^(۵)، مثل این که افزودن به کتاب دیگران در هر شرایطی برای شیعه امری بسیار طبیعی است.

بلکه مسئله از این هم خطرناک‌تر است، عالم معتبرشان حسین بن حیدر کرکی عاملی (متوفای سال ۱۰۷۶ هـ) می‌گوید: کتاب کافی مطابق سندهایی که به ائمه متصل شده‌اند از

۱- الاستبصار، ۲/۱.

۲- الذریعه، ۵۰۴/۴.

۳- اعیان الشیعه، ۲۸۸/۱.

۴- نگاه: ه: الامام الصادق، ص ۴۸۵.

۵- روضات الجنات، ۱۸۸/۶ - ۱۷۶.

پنجاه کتاب تشکیل شده است،^(۱) ولی طوسی که (متوفای سال ۳۶۰هـ) است می‌گوید: «کتاب کافی شامل سی کتاب است، تمام روایات آن را شیخ به ما گفته است..»^(۲)

آیا در فاصله‌ی قرن پنجم تا پانزدهم بیست کتاب بر (الکافی) افزوده شده است، با این‌که هر کتاب شامل چند باب و هر باب در برگیرنده‌ی چندین حدیث است؟! شاید این امری طبیعی باشد، چون کسی که بر پیامبر ﷺ و اصحاب و نزدیکانش دروغ بگوید، دروغ گفتن بر علما برایش آسانتر است.. در این زمینه شواهد زیاد است.

در متن و نصوص این کتاب‌ها تضاد و اختلافات فراوانی ملاحظه می‌شود، و محمد بن حسن طوسی (عالم شیعی) در این زمینه نگرانی خود را ابراز داشته که «اختلافات و تضاد احادیث این کتاب‌ها به جایی رسیده که شاید حدیثی را نیابی در مقابلش روایت متناقض آن وجود نداشته باشد، و حدیثی وجود ندارد که روایتی دیگر آن را نفی نکند».. و صراحتاً اعتراف می‌کند که اختلافات در احادیث شیعه از هر مذهب دیگری بیشتر است، و این بزرگترین ایراد وارده بر مذهب شیعه است که آن را زیر سؤال می‌برد، حتی بعضی از شیعه‌ها وقتی به وجود این اختلافات پی می‌برند مذهبشان را ترک می‌کنند^(۳).

شیخ طوسی به تلاش‌های بی‌نتیجه برای جبران و توجیه این اختلافات و تناقضات به پاخاست، اما موفق نشد؛ بلکه گل را خیس تر و آب را گل‌آلودتر نمود، او در تعلیقات خود بسیاری از احادیث را تنها به بهانه‌ی با احادیث اهل سنت مطابقت دارند- برتقیه حمل نموده است.

در واقع او با این کار خود پایه‌ی تفرقه را محکم‌تر نموده و بسیاری از راه‌های هدایت را بر اهل تشیع مسدود کرد. با این وصف او در زمینه‌ی احادیث احکام تلاش نموده، اما به بقیه‌ی مسائل مذهبی اشاره نکرده است.

۱- مصدر قبلی، ۱۱۴/۶.

۲- الفهرست، ص ۱۶۱.

۳- تهذیب الاحکام، ۲/۱ - ۳.

ظاهراً دلیل عدم موفقیت شیخ طوسی کثرت اختلافات بین اهل تشیع است، همان‌گونه که بعضی از علمایانشان شکوای خود را از این واقعیت ابراز داشته اند، فیض کاشانی صاحب (الوافی) - یکی از کتاب‌های معتبر هشت‌گانه - در مورد اختلافات شیعه می‌گوید: «...می‌بینی که شیعه در مورد یک مسئله بیست تا سی؛ و حتی بیشتر آراء مختلف دارند؛ حتی می‌توانم بگویم: هیچ مسئله‌ای از فرعیات نیست که در آن و یا در بعضی از متعلقات آن اختلاف وجود نداشته باشد»^(۱).

نکته‌ی قابل ملاحظه این‌که اختلافات آن‌ها در استنباط آراء نیست، بلکه در احادیث و نصوص است، و بدون تردید این‌گونه تناقضات نشانه‌ی باطل بودن مذهب و دروغ بودن روایات است.. این تناقضات از منبع وحی و از جانب خداوند نیست، چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند، اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

بعضی از صاحب نظران شیعه کثرت اختلافات را مربوط به دروغ بستن بر ائمه می‌دانند. فیض بن مختار نزد ابوعبدالله از اختلافات فراوان در روایت شکایت کرده و می‌گوید: «علت این همه اختلافات در بین پیروان شما چیست.. من در حلقه‌ی درسشان در کوفه می‌نشستم به خاطر اختلافات زیاد ممکن است که در احادیث شک کنم. ابوعبدالله می‌گوید: ای فیض آن‌چه می‌گویی درست است، مردم بسیار مشتاق دروغ گفتن بر ما هستند.. من برای یکی از آن‌ها حدیثی می‌خوانم؛ هنوز خارج نشده آن بر خلاف معنی حدیث تأویل می‌کند، چون آن‌ها حدیث و محبت ما را برای رضای خدا نمی‌خواهند،

بلکه تنها در پی دنیا هستند، هر یک از آنها در فکر مطرح شدن خویش می‌باشد»^(۱). شکایت ائمه از کثرت دروغگویان بر آنها بسیار زیاد است^(۲). در حقیقت تعدادی فریبکار و سودجو و متقلب اطراف آنها خصوصاً جعفر صادق را گرفته بودند و به استقبال مهمانانی می‌رفتند که از نقاط مختلف دنیای اسلام می‌رفتند و اموالشان را به اسم ائمه دریافت کرده و می‌خوردند، و نوشته‌های مهر شده‌ی جعلی و تزویری را به آنها تقدیم می‌کردند و از امام چیزهایی را که نگفته بود برایش نقل می‌کردند^(۳). و هرگاه ائمه گفته‌هایشان را تکذیب می‌کردند؛ می‌گفتند: تقیه کرده...^(۴).

۱- تخریج آن از کتب شیعه قبلاً گذشت.

۲- کتب شیعه از جعفر صادق روایت می‌کنند که گفته است: برای هر کدام از ما کسی هست که بر او دروغ بگوید، وگفت مغیره بن سعید در کتب یاران پدرم دست برده و احادیثی ساخته که آنها نگفته‌اند، پس از خدا بترسید و آنچه را از ما که با کتاب خدا و سنت رسولش مخالف است قبول نکنید «این در حالی است که - همچنانکه کتب شیعه روایت می‌کنند- مغیره بن سعید خود بدان اعتراف می‌کند و می‌گوید: «در روایات شما روایاتی ساخته ام که به حدود یکصد هزار روایت می‌رسد».

و از صادق روایت شده است که می‌گوید: «ما اهل بیت صادق هستیم، اما کسانی بر ما دروغ بسته‌اند که دروغ آنها صداقت را از ما ساقط می‌کند» و از انس روایت شده که گفته است: «به عراق رفتم و تعداد زیادی از یاران ابو جعفر و ابو عبد الله علیه السلام را دیدم و احادیث زیادی از آنها شنیدم و از کتابهایشان احادیث برداشتم و بعداً آنها را بر ابو الحسن رضا عرضه نمودم، تعداد زیادی از آنها را انکار نمود... سپس گفت: ابو الخطاب بر ابو عبدالله: دروغ گفته است، لعنت خدا بر ابو الخطاب باد، و همچنین یاران ابو الخطاب تا به امروز از اینگونه احادیث در کتابهای یاران ابو عبدالله علیه السلام می‌سازند آنچه را که خلاف قرآن است بر ما قبول نکنید». عبارتهای گذشته در: تنقیح المقال، ۱/ ۱۷۴ - ۱۷۵. هر گاه شهادت ائمه اهل سنت‌المتقی، ص ۲۱ - ۲۳، میزان الاعتدال، ۱/ ۲۷ - ۲۸. را با این نصوص قرار دهی شیوع دروغ نزد آنها بهتر روشن می‌شود، و هر گاه دستمایه‌ی آنها را در علم سند و جرح و تعدیل بشناسی می‌فهمی در خلال اعتمادی که به کتاب‌هایشان دارند چه خطری گریبانگیر آنهاست...]

۳- النحلة الاثني عشرية ورقة ۹۲، خطی.

به قاضی شریک بن عبدالله (متوفای ۱۷۷-۱۷۸هـ) گوش کن در توصیف اقوامی که به جعفر صادق چسبیده و ادعای نقل و روایت از او دارند، - همچنان که کتاب‌های شیعه نقل می‌کنند-: ابو عمرو کشی گفت: «یحیی بن عبد الحمید در کتابی که در اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته می‌گوید: به شریک گفتم: بعضی افراد ادعا می‌کنند احادیث جعفر بن محمد ضعیف هستند، گفت داستانش را برای تعریف می‌کنم: جعفر بن محمد مردی صالح و مسلمان و اهل ورع بود، عده ای نادان اطرافش را گرفتند و با او آمد و شد داشتند، هنگامی که از پیش او خارج می‌شدند می‌گفتند: جعفر بن محمد چنین و چنان گفت سپس احادیثی دروغ و ساختگی و منکر از او نقل می‌کردند تا از این راه از مردم پول بگیرند و نان بخورند، بدین صورت منکرات فراوانی آوردند، عده ای از مردم عوام آن‌ها را پذیرفته و گمراه می‌شدند وعده ای آن‌ها را انکار می‌کردند»^(۱).

چنین به نظر می‌رسد که انکار از طرف طایفه‌ای از متقدمین صورت گرفته... چون متأخرین؛ بخصوص در دوران صفویه و بعد از آن، افسانه‌های روایت شده به نام جعفر را بخشی از عقاید خود قرار دادند بدون انکار این که آن را انکار کرده باشند.

و اما این روایات از جهت معنا و مفاد و موضوع، به محض کمترین دقت در متن آن‌ها به ساختگی بودنشان می‌توان حکم کرد، چون با اصول اسلام و ضروریات بدیهی و متواتر ثابت و مورد اجماع مسلمانان است تضاد و مخالفت دارند، علاوه بر مخالفت صریح با عقل، و در روایات شیعه دلایل و قرائن آشکاری را دیده‌ام که مبدأ نقد متون را لغو می‌کند، و در (بصائر الدرجات) از سفیان سمط روایت شده که گفته است: «به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم مردی از طرف شما نزد ما می‌آید که به دروغگویی معروف است، حدیثی را برای ما نقل می‌کند که آن را زشت و ناپسند

۱- میزان الاعتدال ترجمه زراره: ۶۹/۲-۷۰، در بحث این که شیعه دروغهای صادره از جعفر صادق و غیر او از بزرگان ائمه را در حق اکثر روایت کنندگان را بر تقیه حمل می‌کنند خواهد آمد.

۲- رجال کشی، ص ۲۰۸ - ۲۰۹، بحار الانوار، ۲۰۲/۲۰ - ۲۰۳.

می‌بینیم؟ ابو عبدالله علیه السلام گفت: از زبان من به تو گفت شب روز و روز شب است؟ گفت نه، گفت اگر چنین چیزی هم گفت دروغگویش نپندارید حتماً من گفته‌ام»^(۱).

و همچنین آمده است «قلب‌ها از حدیث ما تنفر و انزجار دارند؛ پس هر کس آن را قبول کرد بزرگش بشمارید، و هر کس آن را انکار کرد او را رها کنید»^(۲).

و مجلسی در (الاتجاه) (۱۱۶) حدیث را در یک باب تحت این عنوان آورده:

«باب در مورد این که کلام ائمه علیهم السلام سخت و سختی طلب است، و کلامشان وجوه و صورت‌های متعدد، و در مورد فضیلت تدبر در اخبار آنها علیهم السلام و تسلیم شدن به آنها و نهی از رد نمودنشان»^(۳). اگر این مطلب را با رأی و نظر اهل سنت مقایسه کنید گمراهی شیعه بیشتر نمایان است، «هر چیزی با شناختن ضدش بهتر شناخته می‌شود»^(۴).

۱- بحارالانوار، ۲/۲۱۱-۲۱۲.

۲- بحارالانوار، ۲/۱۹۲.

۳- منبع سابق، ۲/۱۸۲-۲۱۲.

۴- این را با آنچه ائمه اهل سنت در این زمینه گفته اند مقایسه کن، ربیع بن خثیم متوفای سال ۶۱ یا ۶۳ هجری کسی که ابن مسعود در مورد او می‌گفت: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می‌دید دوست می‌داشت» تقریب التهذیب: ۱/۲۴۴، ربیع گفته است: «بعضی حدیث مثل روشنایی روز روشن هستند و شناخته می‌شوند، و برخی احادیث مثل شب تاریک هستند، ما آن را انکار می‌کنیم» روایت خطیب بغدادی در کافیه ص ۶۰۵ ابو الحسن علی بن عروه متوفای سال ۸۳۷ هجری صاحب الکواکب الدراری ۱۲۰ جلدی گفته استسخاوی/ الضوء اللامع: ۵/۲۱۴-۲۱۵ ابن عروه گفته است: هرگاه قلب متقی و پاک و هوشیار و زرنج باشد می‌تواند حق را از باطل و صداقت را از دروغ و هدایت را از گمراهی تشخیص دهد، بخصوص زمانی که روشنایی نور نبوی را حاصل کرده باشد، آن قلب در این حالت مسائل پیچیده و پوشیده می‌داند و سالم را از نا سالم تشخیص می‌دهد، و اگر دنبال الفاظی ساختگی و دروغ بر پیغمبر و یا اسنادی صحیح وضعیف افتاد آنها را از هم جدا می‌کند، ذوق الفاظ پیغمبر صلی الله علیه و آله بر انسان عاقل مخفی نیست». القاسمی/قواعد التحذیر، ص ۱۶۵، این مطلب از نسخه خطی الکواکب الدراری نقل شده است.

ائمه حدیث به متن حدیث توجه خاصی نموده‌اند همچنان که به سند آن توجه کرده‌اند، و برای شناخت احادیث ساختگی نشانه‌هایی علایمی در نظر گرفته‌اند که با توجه به آنها بدون این که در

و اغلب نقد متن حدیث نزد شیعه بدین صورت است که با روایات اهل سنت - که آن‌ها را عامه می‌گویند - موافق باشد، که در این صورت آن را مردود می‌پندارند، چون نزد آن‌ها هدایت و راه درست در مخالفت عامه می‌باشد، همچنان‌که در روایاتشان آمده است - در مبحث اجماع در این رساله گذشت - با این بینش؛ یک گمراهی دیگر بر گمراهیهایشان افزوده می‌شود. و در کتب شیعه از بعضی ائمه آمده که «خلاف کتاب پروردگارمان را از ما قبول نکنید»^(۱). اما علمای شیعه به این اصل عمل نکرده‌اند. علاوه بر این که ائمه امر کرده‌اند که «قرآن» را اصل قرار دهند و به آن مراجعه کنند نه این‌که روایات افسان‌های...

اما بحث مقدار صحت این روایات، و مضمون تألیفات و شناخت کسانی که شیعه از روایاتشان راضی هستند، و اقسام حدیث، و معیارهای نقد حدیث نزد آنان موضوع مهم و بزرگی است که نیاز به کتابی مستقل دارد، زیرا برای کشف حقیقت این مدونات و افشای باطل آن جلو چشم فریب‌خوردگان بی‌خبر و غافل و جهت رو شدن دست سبیه که در ساختن این گمراهی‌ها و نسبت دادن آن‌ها به بعضی از علمای اهل بیت سهیم بوده و نقش فعالی را بازی کرده‌اند؛ از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. . این موضوع

سند حدیث دقتی شود شناخته می‌شوند، اهل حدیث غالباً با توجه به امور مربوط به الفاظ حدیث به ساختگی بودن حدیث حکم می‌کنند. الاقتراح، ص ۲۳۱ همچنان‌که ابن صلاح یادآور شده که اهل حدیث ساختگی بودن حدیث را توسط قراین نص روایت درک می‌کنند، و همچنین می‌گوید: احادیث طولانی ساخته‌اند که از روی رکیک بودن الفاظ و معنایشان جعل بودنشان مشخص است. علوم الحدیث/ابن صلاح، ص ۸۹.

ابن القیم: در جواب این سؤال که آیا ممکن است بدون توجه به سند حدیث ساختگی بودن آن را شناخت؟ برای این پرسش کتاب مستقلی تحت عنوان «المنار المنیف» نوشته است، در آن کتاب ۴۴ قاعده در این مورد ذکر کرده و ۲۳۷ حدیث را به عنوان مثال آورده، که در اثنای نقد متنشان چگونگی جعل بودنشان را بیان نموده است.

۱- اصول کافی، باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب، ۶۹/۱-۷۱، تعدادی احادیث به این مضمون نقل کرده است.

دارای جوانب متعدد که مفصلاً در حد توان این کتاب نیست.. به همین خاطر به عرضه و بیان خلاصه و اشاره‌وار در این مورد اکتفا می‌کنیم.

حدود صحت روایات این کتاب‌ها

از قول تعدادی از بزرگان اهل سنت آمده که از لحاظ دروغ و افتراء و تکذیب راستی‌ها شیعه بزرگترین فرقه هستند^(۱). وقتی ابن المطهر گفت: شیعه احادیثی دارند که رجال موثق و معتبر آن‌ها را روایت کرده‌اند، شیخ الاسلام ابن تیمیه: فرمود: از کجا می‌دانید کسانی که در زمان قدیم این احادیث را برای شما نقل کرده‌اند معتبر و قابل اعتماد بوده‌اند، شما که نه آن‌ها را شناخته‌اید، و نه با احوالشان آشنا هستید و نه تألیفات و نوشته‌هایی دارید که با تکیه بر آن اخبار افراد موثق را از اخبار دیگران جدا سازید و تشخیص دهید، و نه اسنادی دارید که رجالشان را بشناسید^(۲).

آیا ائمه‌ی اسلام بر این کتاب‌ها واقف هستند؟

حقیقت این است که از جهت در یافت احادیث، امت اسلام منابعی و مراجع مشهور و معروفی جز امهات مصادر (صحاح و سنن و مسانید...) ندارند.

علمایی که در مورد شیعه ملاحظات داشته‌اند و به شناسایی و تحقیق پیرامون ایشان عنایت داشته‌اند؛ از جمله اشعری، ابن حزم و ابن تیمیه، نامی از این کتاب‌ها نبرده‌اند- تا حدودی که من تحقیق کرده‌ام- بخصوص در مورد خطرناک‌ترین منبع ایشان (اصول کافی)، علی‌رغم این‌که صاحبش در سال (۳۲۹هـ) وفات یافته. آیا علت این بی‌نام و نشانی منابع شیعه در گذشته این است که کتاب‌هایشان سری بوده‌اند، یا این‌که به علت حقارت و بی‌ارزشی مورد توجه قرار نگرفته‌اند؟ یا همگی در دوران صفویه تألیف شده‌اند سپس به علمای قدیم نسبت داده شده‌اند؟

۱- منهاج السنة، ۵۱/۴، والمنتقى مختصر منهاج السنة، ص ۲۱-۲۳، میزان الاعتدال، ۲۷/۱-۲۸.

۲- منهاج السنة، ۱۱۰/۴.

در اصول کافی اشاره شده که این کتاب‌ها در بین شیعه سری بوده، و نیز به سبب این که در شرایط تقیه بوده‌اند آنچنان که ادعا می‌کنند سند متصل ندارند؛ نص الکافی چنین است: «مشاهیر و بزرگان ما از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند که به شدت تقیه می‌کردند، و کتاب‌هایشان را مخفی نمودند؛ و چیزی روایت نمی‌شد، وقتی آن‌ها وفات یافتند کتاب‌هایشان به دست ما رسید، (یکی از ائمه گفت): از آن‌ها نقل کنید که قطعاً حق هستند»^(۱).

و ملاحظه می‌شود که در برخی روایاتشان به کتمان و عدم افشای روایات نزد ناهل امر شده است، به عنوان مثال- امر به کتمان این نصوص و عدم نشر آن نزد غیر کسانی که اهلیت دارند ملاحظه می‌شود^(۲).

در زمان سیوطی یکی از رافضی‌ها بر خواسته و ادعا می‌کرد که بدون نیاز به سنت با قرآن استدلال می‌کند، سیوطی کتابی به اسم «الاحتجاج بالسنة» در رد او نوشت، پس (اگر در آن زمان این کتاب‌ها موجود بودند) چرا این شیعه به کتاب یارانش دعوت ننمود؟ او با این کار خود می‌خواست کتاب‌های خودشان را کتمان کند؟.. به هر حال تا زمان چاپ و رواج و افشای افکار شیعه کتاب‌هایشان بدین صورت شایع نشده بودند.

شاید اولین اشاره به منابع چهارگانه‌ی شیعه در کتاب «النواقض فی الرد علی الروافض» (نقض‌کننده‌ها در رد بر شیعه) آمده، آن‌جا که می‌گوید: از اشتباهات و انحرافات شیعه این است که کتب احادیث صحاح را انکار می‌کنند که مورد قبول امت اسلام هستند، و در

۱- أصول الکافی، کتاب فضل العلم، باب رواية الكتب والحديث: ۵۳/۱.

۲- همچنان‌که در خبر مزعوم «لوح فاطمه» در آخرش آمده که امامشان گفته است: اگر در تمام عمرت تنها این حدیث را شنیدی برایت کافی است پس آن را نزد کسی که اهلیت دارد حفظ کن» این نصی است که ابو بصیر از جعفر صادق روایات کرده است. اصول کافی، ۵۲۷/۱-۵۲۸، کاشانی/الوافی، مجلد اول ج ۲، ص ۷۲، طبررسی / الاحتجاج، ۸۷-۸۴/۱، ابن بابویه/اکمال الدین، ص ۳۰۱-۳۰۴، طبررسی که صاحب مجمع البیان است/ اعلام الوری: ص ۱۵۲ و مابعدش، کراجکی / الاستنصار، ص ۱۸.

مقابل به چهار کتاب ایمان دارند که دروغ‌های فراوان را همراه با بعضی اقوال ائمه در آن جمع کرده‌اند^(۱).

صاحب النواقض (مخدوم شیرازی) در قرن دهم هجری زیسته، اما این بدان معنا نیست که این کتاب‌ها در آن زمان ظهور کرده‌اند؛ و از آن‌جا که شیرازی در بین شیعه زندگی کرده و ناچار بوده در میان ایشان علم‌آموزی کند چیزهایی از آن‌ها دانسته که بر دیگران مخفی بوده؛ همچنان‌که خود می‌گوید^(۲).

اما در رابطه با حدود صحت این کتاب‌ها در نظر خود شیعیان باید گفت که آن‌ها در این زمینه دو دسته‌اند: دسته‌ای همه را صحیح و حرف به حرف آن‌ها را از ائمه دانسته‌اند، و دسته‌ای دیگر معتقدند در این کتاب‌ها هم صحیح و هم غیر صحیح موجود است. این مطلب را عالم شیعه ممقانی بیان می‌کند و می‌گوید:

«شک و تردیدی نیست که مجموع محتویات و مطالب کتاب‌های چهارگانه متواتر است، بلکه با دقتی در آن معلوم می‌شود که از متواتر هم بالاتر است، اما آیا به نسبت یکایک احادیث آن‌ها متواتر هستند، و به عبارتی دیگر آیا تمام کلماتش با جمیع حرکات و سکنات اعرابی و بنائی و نیز ترتیب همه کلمات و حروف قطعی هستند یا نه؟ در بین مجتهدین ما رأی دوم معروف است، همچنان‌که در مورد این‌که اخبار آن‌ها را آحاد دانسته‌اند و سند آن‌ها را صحیح یا غیر صحیح دانسته‌اند، و اکثر فرقه‌ی اخباریه بر رأی اول هستند، همان‌گونه که از ادعای ایشان مبنی بر وجوب عمل به آن و اعتقاد به قطعی بودنش برمی‌آید»^(۳).

پس کتاب‌های چهارگانه نزد فرقه‌ی اخباریه دوازده امامی از قرآن بزرگترند.. به همین سبب روایت‌هایی را که معارض با کتاب خدا هستند قبول دارند، و روایتشان را حاکم بر کتاب خدا می‌دانند، این است گمراهی بزرگ و کفر صریح.

۱- النواقض، ص ۱۰۹-۱۱۰، مخطوط.

۲- مصدر قبل، ص ۸۷، ۱۵۱، همچنین ص ۲۰۹، همین رساله.

۳- تنقیح المقال، ۱/۱۸۳، چاپ ۱۳۴۹هـ.

اما اصولیون و یا مجتهدین این روایات را آحاد دانسته‌اند و هنگامی که بر آن‌ها حکم می‌کنند در سندشان دقت می‌نمایند، به همین خاطر جعفر نجفی (متوفای ۱۲۲۷هـ) - شیخ شیعه‌ی امامیه و رئیس مذهب - در زمان خود^(۱) در کتابش «کشف الغطا» در مورد مؤلف این چهار کتاب می‌گوید:

«در تحصیل علم چگونه بر آن سه محمد اعتماد می‌شود در حالی که آن‌ها همدیگر را تکذیب می‌کنند.. و بعضی از روایاتشان با هم متضاد هستند.. سپس در کتاب‌هایشان روایاتی موجود است که قطعاً دروغ هستند، مانند اخبار مربوط به جسم بودن و تشبیه کردن خداوند و ازلی بودن جهان و ثابت بودن زمان و مکان»^(۲).

اما در مورد این که چرا مؤلفین این چهار کتاب در مقدمه‌هایشان مدعی شده‌اند که جز اخبار صحیح را ذکر نکرده‌اند، صاحب کشف الغطا می‌گوید: «لازم است در خصوص آنچه در مقدمه آن کتاب‌ها نوشته شده باید قایل به تخصیص بود، یا بر مجاز حمل شود، از این جهت که در قسمت عمده کتاب‌هایشان خلاف آنچه را که در مقدمه گفته‌اند ذکر کرده‌اند، یعنی از تعهد جمع‌آوری روایات صحیح که در اول کتاب ذکر نموده‌اند تجاوز کرده‌اند!!»^(۳).

سپس اعتراض سنگین‌تری وارد می‌شود مبنی بر این ادعا که احادیث این چهار کتاب - همچنان که گفته‌اند - از اصول و منابعی برگرفته شده که بر ائمه عرضه شده‌اند، و (اصول الکافی) در زمان غیبت صغری نوشته شده، و ممکن است امام غایب بر احادیث آن حکم کرده باشد! بلکه گفته‌اند بر مهدی (امام زمان) عرضه شده و گفت: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»^(۴) همچنین صاحب کتاب (من لا یحضره الفقیه) «در بیست و چند

۱- الشیعه فی المیزان: ص ۲۷۲ حاشیه.

۲- کشف الغطا، ص ۴۰.

۳- کشف الغطا، ص ۴۰.

۴- همان منبع.

سال از دوران غیبت صغری زیسته است»^(۱) پس چرا ائمه بر اخبار ساخته شده اعتراض نکرده‌اند؟ صاحب کشف الغطا جوابی برای این نیافته جز پناه بردن به «تقیه»، پاسخی که دستاویز همیشگی آن‌هاست و هرگاه بی‌جواب درماندند بدان متوسل می‌شوند، پس گفت: «به خاطر تقیه‌ای که از روز سقیفه منشعب شده است لازم نیست ائمه به انکار نمودن و یا جدا ساختن صحیح از خطا مبادرت ورزند»^(۲).

با وجود این شایسته است سؤال شود: اگر اصولیون شیعه روش تصحیح و تضعیف حدیث را از روی بررسی و تحقیق در سندها را پیش گرفته‌اند؛ آیا در مورد رجال حدیث و رشته‌ی جرح و تعدیل هیچ آگاهی دارند؟

در پاسخ باید گفت: با دقت در کتاب‌های رجال شیعه روشن می‌شود که آن‌ها در مورد احوال رجال حدیث تا قرن چهارم کتابی هیچ نداشته‌اند، اما در قرن چهارم آقای کشی کتابی با نهایت اختصار در این زمینه تألیف نمود که نیازی را برآورده نمی‌سازد^(۳) و روایات متعارضی در جرح و تعدیل یادآوری کرده و در زمینه‌ی رجال‌شناسی جز شرح احوال بعضی از راوی‌ها چیز دیگری ندارند^(۴). علاوه بر این‌که «در مورد اکثر سندها در اسم رجال و نام پدر و کنیه و القاب آن‌ها دچار اشتباه و غلط شده‌اند»^(۵).

تا زمانی که زین الدین عاملی ملقب به شهید ثانی^(۶) (مقتول سال ۹۶۵هـ) ظهور نکرده بود شیعه دارای اصول و علوم این موضوع نبودند،^(۷) این مطلبی است که کتاب‌های خودشان بدان اعتراف می‌کند.

۱- الصدر/الشیعه، ص ۱۲۵.

۲- کشف الغطا، ص ۴۰.

۳- به عنوان مثال به ترجمه زراره بن اعین و ابو بصیر و جابر جعفی نگاه: ه کنید.

۴- شیرازی/النواقض، ص ۱۱۳، مخطوط.

۵- الممقانی/تنقیح المقال، ۱/۱۷۷.

۶- النواقض، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۷- القمی/الکنی و الالقاب، ۲/۳۴۴.

عالم شیعه حائری می‌گوید: «از جمله معلوماتی که هیچ کس در آن شکی ندارد این است که قبل از (شهید ثانی) هیچ‌یک از علمای ما در مورد درایت حدیث چیزی ننوشته، بعد از آن (بصورت تخصصی نبوده) بلکه آن را هم در علوم عامه نوشته‌اند...»^(۱) (بعداً بررسی خواهیم کرد که در زمینه تقسیم حدیث به صحیح و غیر صحیح تا قرن هفتم چیزی نداشته‌اند).

صاحب تحفه می‌گوید: سبب این که شیعه ناچار بودند در این علم تألیفاتی داشته باشند وجود تناقضات زیاد در روایات است، و در نوشتن این اصول هم از کتب اهل سنت استفاده کرده‌اند.^(۲) اما شیعه معیارهای خاصی هم دارند که مانند سایر چیزهای منحصر به خودشان خالی از نیست. به عنوان مثال می‌بینی کسانی که ادعای دیدن امام غایب متولد شده^(۳) را می‌کنند نزد شیعه مورد وثوق و اعتبار هستند، و این را دال بر ما فوق عدالت بودن تلقی کرده‌اند، در حالی که همراهی و همصحبتی با رسول خدا ﷺ را در تزکیه و تعدیل اصحاب بزرگوار و شاگردان پیامبر ﷺ مؤثر نمی‌دانند - همچنانکه گذشت - بدین صورت آن‌ها دروغ و گمراهی را دلیل بر عدالت می‌دانند، و دلایل عدالت را نشانی دروغ‌گویی می‌دانند، پس بین و تعجب کن.. کلینی افسانه‌پرداز اسطوره‌های تحریف قرآن را معتبر و معتمد می‌دانند که در (الکافی) آن‌ها را گسترش داده، به همین سبب کاشانی

۱- حائری در مورد زندگی‌نامه عالم مذکور حر عاملی می‌گوید: او اولین کسی است از امامیه که در علم درایت حدیث تألیف نموده است؛ اما همچنان که پسرش و غیره گفته‌اند، اصطلاحات را از کتب عامه نقل کرده است» امل الآمل، ۸۶/۱. مقتبس الاثر، ۷۳/۳.

۲- تحفه الاثنا عشریه: ص ۱۰۵ اخطی

۳- همچنان که فرقه‌هایی از شیعه، ومؤرخین معتبر، و علمای نسب، این را گفته و ثابت کرده‌اند - در مبحث غیبت خواهد آمد -.

در تفسیرش صافی^(۱) و محمود نجفی تهرانی در (قوامع الفضول)^(۲) گفته‌اند کلینی معتقد به تحریف قرآن بوده است.

و ابوزه‌ره گفته است: کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد اهل قبله نیست^(۳).

با وجود این ابن مطهر حلی می‌گوید: «کلینی موثق‌ترین و ثابت‌ترین مردم در حدیث است»^(۴) علاوه بر آن می‌گویند: به خاطر یک طعنه و انتقاد در راوی روایتش ترک می‌شود^(۵). بین چگونه به کفار باور و اعتماد دارند، اما روایات مسلمین را رد می‌کنند.

کسی که بر مذهب امامیه نباشد - در نظر آن‌ها - روایتش به درجه‌ی صحت ارتقاء نمی‌یابد همچنان‌که در مبحث «حدیث صحیح از دیدگاه شیعه» خواهد آمد، اما کسی که از امامیه باشد روایتش مقبول است حتی اگر بر زبان کل امت اسلامی مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته باشد، بلکه (ابن مطهر حلی) با کمال صراحت می‌گوید: «طعنه در دین کسی موجب طعنه در حدیث نیست»^(۶). اگر این وضعیت بعضی معیارهایشان باشد؛ وضعیت رجال حدیث ایشان چگونه است؟

رجال سندهای شیعه

مؤلف منابع معتبر شیعه با هیچ‌کدام از ائمه دیدار و ملاقات نداشته‌اند، و اقوال آن‌ها را جز از طرق واسطه‌ها دریافت نکرده‌اند، پس وضع و حال آن مردانی که این همه گمراهی را از جعفر و غیره روایت کرده‌اند چگونه است؟

۱- تفسیر صافی، ۵۲/۱، ط: الاعلمی بیروت، و ص ۱۴، ط: المكتبة الإسلامية تهران و نوری طبرسی در

فصل الخطاب، فصل الخطاب، ص ۳۰ و به بعد نسخه چاپی.

۲- قوامع الفصول، ص ۲۹۸.

۳- الامام الصادق، ص ۴۴۰.

۴- رجال الحلی، ص ۴۵.

۵- رجال الحلی، ص ۱۴۵.

۶- رجال الحلی، ص ۱۳۷.

تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت شهادت داده‌اند که رافضی‌ها در رابطه با حدیث از همه مردم دروغ‌گوتر هستند، پس از روایات آن‌ها بپرهیزید.. اما اثنی‌عشریه این شهادت را قبول ندارند، آن‌ها «روایات عامه را قبول ندارند چه رسد به عمل به جرح و تعدیل ایشان.

صاحب تحفه‌ی اثنی‌عشریه در خلال کتب شیعه پژوهشی پیرامون احوال رجال کتاب‌های چهارگانه انجام داده^(۱) همان کاری که صاحب «الصواعق المحرقة»^(۲) هم انجام داده است. و آلوسی رحمته الله در کتاب «کشف غیاب الجهالات» اشاره‌ای کوتاه به آن‌ها داشته، علاوه بر این کتابی تحت عنوان «رجال الشیعه» به چاپ رسیده که مؤلف در آن تحقیقاتی در مورد راویان کتب حدیث و منابع شیعه انجام داده که شایسته‌ی تقدیر است^(۳).

بنا بر آنچه گذشت اغلب رجال کتاب‌های شیعه کسانی هستند که به خدا و انبیاء و آخرت ایمان ندارند و بعضی از آن‌ها مسیحی هستند، و کیش خود را هم اعلام کرده و ملبس به لباس آن‌ها بوده‌اند، و امام جعفر صادق صراحتماً دروغ‌گویی بعضی از آن‌ها را اعلام نموده که کتاب‌های شیعه بدان اعتراف کرده‌اند و گفته است: «از ما اکاذیب روایت می‌کنند و به ما (اهل بیت) افتراء نسبت می‌دهند»^(۴) و چیزهایی غیر از این از احوال و

۱- التحفة اثنا عشریه، ص ۹۷، ۱۰۷ و مابعد آن مخطوط، و مختصر التحفه، ص ۶۹ و ۱۰ آلوسی - رحمه الله - در "کشف غیاب الجهالات" مختصری در احوال رجال حدیث شیعه نگاه شته است. کشف غیاب الجهالات، ص ۱۰، مخطوط.

۲- الصواعق المحرقة لآخوان الشیاطین و الزندقة، تألیف نصیر الدین محمد مشهور به خواجه نصرالله هندی مکی، و محمود الوسی آن را مختصر نموده به نام «مختصر الصواعق»

۳- دار الارقام کویت در سال ۱۴۰۳هـ آن را چاپ کرده است، تألیف عبد الرحمان زرعی.

۴- تحفه، ص ۷۹.

صفات رجال ایشان و انواع گمراهی دیگر. کتاب‌های (رجال شیعه) تعدادی از این راویان را که به این مذهب الحادی روی آورده‌اند معرفی کرده و نام آن‌ها را ذکر نموده‌اند^(۱) طوسی شیخ الطائفه‌ی شیعه و مؤلف دو کتاب از منابع چهارگانه‌ی حدیث (التهدیب و الاستبصار) و صاحب دو یا سه کتاب از چهار منبع معتبر در رجال حدیث^(۲) «احوال رجال شیعه» را خلاصه نموده و خداوند عز و جلال اعتراف مهم را بر زبانش جاری کرده است، او (طوسی) می‌گوید: «واقعاً اکثر مؤلفین ما به مذاهب فاسدی معتقد بوده‌اند- ولی با این وصف می‌گوید: «کتاب‌هایشان معتبر هستند»-!!^(۳). مثل این که نکته‌ی مهم برای آن‌ها فقط شیعه بودن است و بعد از ادعای تشیع معتقد بودن به هر مذهب فاسدی مهم نیست. اما با این حال آن‌ها روایات زیدیه و خود زید بن علی علیه السلام را که از اهل بیت است مردود می‌شمارند؛ همچنانکه طوسی در (الاستبصار) آن‌ها را رد کرده است؛^(۴) با این که زیدیه هم شیعه هستند.

پس هدف آن‌ها امامیه بودن یا توغل و افراطی‌گری است! به همین سبب از جارودیه که از غلوکنندگان زیدیه هستند، و مذهبشان را می‌پسندند چون اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را کافر دانسته و روایات آن‌ها را رد می‌کنند و در عموم مذهب (غلو و تکفیر صحابه) با آن‌ها امایمه مشترک هستند^(۵). پس بعد از آن مشکلی نیست که پیرو مذهب فاسد یا معتقد به عقایدی باطل باشند.

۱- و شاید در بعضی از دانشگاه‌های اسلامی در رشته‌ی « سنت » جهت بیان حقیقت و بررسی احوال راوی و رجال روایاتی که مبنای مذهب اثنی عشریه هستند پژوهشهایی دقیق و گسترده انجام شده باشد.

۲- و آن‌ها عبارت هستند از: الفهرست و رجال طوسی، و کتاب سوم رجال کشی که طوسی آن را تهذیب نموده، و شیعه جز این تهذیب طوسی چیزی به عنوان اصل آن را در دست ندارند، به اضافه‌ی کتاب رجال نجاشی.

۳- الفهرست، ص ۲۴-۲۵.

۴- الاستبصار: ۶۵/۱-۶۶.

۵- همچنان که شیخ مفید در اوائل المقالات اقرار می‌کند، بحث آن قبلاً گذشت.

حتی علمای رجال شناسشان امثال ابن غضائری و ابن مطهر حلی اعتراف کرده‌اند که مخدوش بودن دین کسی بر صحت حدیث و روایتش تأثیری ندارد^(۱) - همچنانکه گذشت -.

و تعدادی از رجال و راویان مذهب آن‌ها افراطی‌هایی هستند که علمای قدیمشان روایات آن‌ها را قبول نداشته و صراحتاً آن را رد کرده‌اند، اما متأخرین شیعه دلیل عجیب و غریبی را مطرح کرده و گفته‌اند: «مذهب تکامل یافته و تغییر کرده است!» چون از انتقاد علمای پیشین خود به آن راویان راضی نیستند، این استدلال عجیب که نزد شیعیان گذشته غلو محسوب می‌شد؛ اکنون از ضروریات بدیهی مذهب است. بنابراین معیارهای آن‌ها در نقد مذهب اشخاص؛ به علت تغییر و تکامل مذهب از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر تغییر می‌کند. ممقانی - بزرگترین عالم معاصر شیعه در علم رجال - می‌گوید: «علمای قدیم شیعه چیزی را که ما امروز از ضروریات مذهب شیعه به حساب می‌آوریم زیاده روی و توغل به حساب آورده‌اند، و بدین سبب معتبرترین و موثوق‌ترین نقل کنندگان حدیث را مورد طعنه قرار داده‌اند، و بر کسانی که از سخنانشان اطلاع داشته باشند مخفی نیست»^(۲). خطرناکتر از این روایات مستند و ثابت و صحیحی دارند که به ذم و نکوهش تعدادی از راویان دروغگوی شیعه تصریح کرده‌اند که مذهبشان بر مبنای روایات آن‌ها استوار است. . اما علماهایشان آن روایات را قبول ندارند (چون اگر آن‌ها را قبول کنند، اهل سنت محسوب می‌شوند و شذوذات بدون قاعده را رها می‌کنند)، لذا برای مقابله با ذم و انتقادی که در مورد آن‌ها وارد شده به تقيه پناه می‌برند، و ادعای تقيه جز رد و دور انداختن قول امام به صورتی مخفی نمی‌تواند تفسیر دیگری داشته باشد، و اگر انکار نصوص و رأی امام کفر باشد؛ شیعه از دینشان خارج شده‌اند!

۱- رجال الحلی، ص ۱۳۷.

۲- تنقیح المقال، ۲۳/۳، محب الدین الخطیب/حاسبه المتقی، ص ۱۹۳.

محمد رضا مظفر- از علمای معاصر شیعه- اعتراف کرده که اغلب راویان شیعه از طرف ائمه مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند، و خود کتاب‌های شیعه این مطالب را نقل می‌کنند، او در مورد مذمت و نقد وارده بر هشام بن سالم جوایقی می‌گوید: طعنه و انتقادهایی بر او وارد شده، همچنان‌که بر اغلب پیروان و اصحاب معتبر و موثق اهل بیت وارد شده است، و جواب این طعنه‌ها عمومی است^(۱) (یعنی علت معروف و جاری همیشه تقیه است) سپس می‌گوید: «چگونه طعنه زدن بر این بزرگان صحیح است؟ آیا دین حق و مسئله‌ی اهل بیت جز دلایل قطعی آن‌ها بر چیز دیگری استوار بوده است؟»^(۲) ببینید تعصب چه بلایی بر سر اهلش آورده. آن‌ها از کسانی دفاع می‌کنند که از دیدگاه اهل بیت مذموم و نکوهیده هستند، و روایات نقل شده از علمای اهل بیت را رد می‌کنند که در مورد طعنه زدن و امر به دوری کردن از آن‌ها ست وارد شده و خود کتب شیعه آن‌ها را نقل کرده‌اند. بلکه این دروغ‌گویان هر چه گفته‌اند تأیید و تصدیق می‌کنند، و گمان می‌کنند که ذمّ ائمه بر آن‌ها از روی تقیه بوده.... بنابراین در آراء و اقوالی که موافق اعتقاد ائمت اسلام باشند از اهل بیت هم پیروی نمی‌کنند، بلکه دنبال دشمنان ائمه افتاده و آراء آن‌ها را قبول کرده و اقوال ائمه را بر تقیه حمل می‌کنند.

تعدادی از رجال حدیث علی‌رغم این‌که از زبان ائمه مورد لعن و تکفیر و تکذیب قرار گرفته‌اند در کتب شیعه از طرف آخوندها از امتیاز (شهرت به کثرت روایت) و موثق بودن برخوردار هستند، و کتاب‌های شیعه هم اعتراف کرده‌اند.

به گمانم آنچه در مورد راوی روایات کتب شیعه شایع و منتشر شده است، در کتب اهل سنت نیز در موضوع توضیح روایات و کشف دروغ‌هایی که به نام اهل بیت ساخته‌اند؛ ذکر شده‌اند، و اکثر آن روایات (سیاه) را حذف و از اعتبار ساقط کرده‌اند که شیعه را از جمع مسلمین دور ساخته است؛ و این روایات را نزد عوام شیعه و بی سوادهایی که چیزی از مذهبشان نمی‌دانند جز این‌که بر اثر فریب از بزرگان‌شان فکر

۱- محمدحسین مظفر/الامام الصادق، ص ۱۷۸.

۲- محمدحسین مظفر/الامام الصادق، ص ۱۷۸.

می‌کنند اهل بیت برگرفته شده، و نمی‌دانند که این روایات توسط دروغگویانی شکم‌گنده روایت شده‌اند، که ائمه از آن‌ها بری و بیزار هستند و آن‌ها را دروغگو معرفی کرده‌اند.

پس عامه‌ی شیعه از نیت آن‌ها غافل بوده و نمی‌دانند منظورشان چیست؟

در رأس اشخاصی که نزد شیعه با دریافت درجه‌ی (کثرت روایت) ممتاز است جابر جعفی است. حُرّ عاملی گفته: «هفتاد هزار حدیث را از باقر علیه السلام روایت نموده و مجموعاً صد و چهل هزار حدیث دارد، و ظاهراً آنچه به طریق مشافهه از ائمه روایت نموده بیشتر از روایات جابر است»^(۱).

بنابراین جابر از جهت عدد روایات رتبه‌ی اوّل را کسب کرده، وقتی هم که ملاحظه کنیم مجموع احادیث چهار مرجع شیعه بیش از (۴۴۲۴۴)^(۲) نیست؛ می‌فهمیم که ضخامت روایت‌های جابر جعفی چقدر است و روایات او سهم بسیار بزرگی از مدونات شیعه را تشکیل می‌دهد، بنابراین «جابر» یکی از ارکان دین آن‌هاست.

ولی در (رجال کشی) - منبع اصلی رجال شیعه - از زراره بن اعین روایت شده که گفته: «از اباعبدالله علیه السلام در مورد احادیث جابر سؤال کردم؟ گفت: «جز یک مرتبه او را نزد پدرم ندیده‌ام، و یک دفعه هم نزد من نیامده است»^(۳). پس امام صادق آنچه را که جابر به گمان خود از او و پدرش روایت کرده تکذیب می‌کند.. این همه حدیث سرسام‌آور را چگونه از کسی روایت می‌کنند که جز یک بار ملاقاتش نکرده‌است، با وجود این صراحتاً می‌گوید از او شنیده‌ام؟!.

و مرجع دیگر شیعه خوئی در مورد این روایت که جابر را تکذیب می‌کند چاره‌ای جز پناه بردن به تقیه ندیده و می‌گوید: «بایستی آن را بر نوعی توریه حمل کرد»^(۴) چون او

۱- وسائل الشیعه، ۱۵۱/۲۰.

۲- أعیان الشیعه، ۲۸۰/۱.

۳- رجال الکشی، ص ۱۹۱.

۴- معجم رجال الحدیث ۲۵/۵.

گمان می‌کند جابر از مردان موثق و معتبر است، آنجا که می‌گوید: «لازم به ذکر است که جابر از بزرگان معتبر محسوب می‌شود»^(۱).

برای اثبات مدعای خود هم سخن بعضی از علما مانند ابن قولویه و علی بن ابراهیم و مفید استدلال کرده که جابر را معتبر و موثق توصیف کرده‌اند، سپس می‌گوید: در کتاب (صحيحه زیاد) امام صادق می‌گوید او صادقانه از ما نقل می‌کند»^(۲) در (جامع الرواة) اشاره شده که آن روایتی که خویی به صحیح توصیف کرده است با طریق مجهول نزد آن‌ها روایت شده است^(۳)، نمی‌دانم چرا به جای این که روایات دیگر را تأویل کند بدون دلیل این روایت را آورده است؟

همچنانکه نجاشی اشاره می‌کند آن (مفید) که خوئی معتبر و موثق معرفی کرده اشعار زیادی سروده که بر اختلاط عقل او دلالت دارند^(۴).

و همچنین نجاشی در مورد او می‌گوید: «او ذاتاً مختلط و قاطی شده است»^(۵). و هاشم معروف گفته است: «جابر جعفری در نزد اکثر مؤلفین رجال حدیث متهم است»^(۶). او در حالی که بر بعضی از روایاتشان حکم می‌کند می‌گوید: «در سند این روایت صباح مزنی و جابر جعفری وجود دارند و آن‌ها ضعیف هستند، و در مورد جابر؛ هم طعنه و نکوهش و هم مدح و ستایش وارد شده است؛ اما اکثراً بر این هستند که او قاطی کرده است»^(۷).

۱- معجم رجال الحديث، ۲۵/۴.

۲- معجم رجال الحديث، ۲۵/۴.

۳- اردبیلی/جامع الرواة، ۱/۱۴۴.

۴- النجاشی/الرجال، ص ۱۰۰.

۵- النجاشی/الرجال، ص ۱۰۰.

۶- الموضوعات فی الآثار و الاخبار، ص ۳۳۴.

۷- مصدر قبلی، ص ۱۸۴.

همانطور که نجاشی یکی از بزرگان آنها و نویسندگان رجال حدیث است می‌گوید: در مورد حلال و حرام خیلی کم از او روایت شده است^(۱). اما خوئی می‌گوید: اکثر روایت او در منابع چهارگانه در مورد حلال و حرام است^(۲).

این اشاره است به این که جابر علاوه بر این که ذاتاً دروغگو است؛ جمع فراوانی هم بر زبان او دروغ می‌گویند. نجاشی در کتاب (رجال) به این قضیه اشاره داشته که می‌گوید: بعضی از او روایت کرده‌اند که مشکل شخصیتی دارند، مانند عمرو بن شمر و مفضل بن صالح که حدیث وضع می‌کنند^(۳). هاشم در شرح حال عمر بن شمر می‌گوید: نویسندگان رجال او را ضعیف دانسته‌اند و دسیسه‌ی جعل احادیث کتاب جابر جعفری به او نسبت داده‌اند^(۴).

او در کتاب جابر حدیث ساخته و به او نسبت می‌دهد^(۵). هر چند در روایات آنها ثابت شده که جابر یکی از دیوانه‌ها بوده و گمان می‌کنند به دلیل ترس از ظلم خلیفه خود را به دیوانگی زده است^(۶).

همچنین روایاتشان او را طوری توصیف کرده‌اند که یکی از شیادان و ساحران ماهر است مر چند او را با این اسم نام‌گذاری نکرده‌اند^(۷).

وقتی که مشاهده کردیم روایات جابر در اکثر ارکان کفر شیعه مشارکت دارند؛ و در کافی از او روایت کرده‌اند که گفته: تنها ائمه همه قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند.

۱- النجاشی الرجال ص ۱۰۰.

۲- خوئی معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۶.

۳- نجاشی الرجال، ص ۱۰۰.

۴- دراسات فی الحدیث، ص ۱۹۵.

۵- هاشم الموضوعات و الآثار، ص ۲۳۴.

۶- رجال کشی، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۷- خرافاتی که در رجال کشی نقل شده است، ص ۱۹۷.

هم چنین او اولین کسی است که «تأویلات باطنی» را بنیان‌گذاری کرده، و حتی روایاتی دارد که به وجوب کتمان بعضی از این تأویلات اشاره می‌کند، علاوه بر چیزهای دیگر که بنیان کفر او را محکم می‌کنند، پس روایات او بزرگ‌ترین دلیل بر دروغ و افتراهای اوست و علمای اهل سنت شهادت داده‌اند که یکی از دروغ‌پردازان افتراگر است.

امام ابوحنیفه: می‌فرماید: دروغ‌گوتر از جابر جعفی را ندیده‌ام.
ابن حبان: می‌گوید: جابر یکی از طرفداران عبدالله بن سبأ یهودی است چون می‌گفت: علی به دنیا بر می‌گردد.

جریر بن عبد الحمید می‌گوید: حلال نمی‌دانم که از جابر جعفی حدیث روایت کنم، همچنین گفته: او دروغ‌گویی است که معتقد به رجعت است.

زائده می‌گوید: جابر رافضی است که اصحاب رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهد^(۱).

زاره بن اعین (ت ۱۵۰هـ) هم مانند جابر بوده که شیوخ و بزرگان شیعه مانند طوسی^(۲) و نجاشی^(۳) و ابن مطهر^(۴) و دیگران او را موثق می‌دانند^(۵).

و حتی او را یکی از یاران ششگانه ابی جعفر و ابی عبدالله به شمار می‌آورند و گفته‌اند: مجموعه‌ای افرای بر تصدیق آن‌ها اجماع دارند^(۶). او در کتب شیعه روایات زیادی دارد؛ همان‌گونه که برادران و فرزندان او در این امر با او شریک هستند^(۷) بر این اساس طوسی می‌گوید: اینها روایات و اصول و تصانیف فراوانی دارند^(۸).

۱- العقیلی / الضعفاء الكبير ۱/ ۱۹۶، ابن حبان / المجروحین ۱/ ۲۰۸، میزان الاعتدال ۱/ ۳۷۹.

۲- در الفهرست، ص ۱۹۴، رجال طوسی، ص ۲۰۱ و ۳۵۰.

۳- در رجال نجاشی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۴- در رجال الحلی، ص ۷۶.

۵- الحر العاملی / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۶، الرذیلی / جامع الروایه، ج ۱، ص ۳۲۴.

۶- معجم الرجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۱۹.

۷- الفهرست طوسی، ص ۱۰۴.

۸- الفهرست طوسی، ص ۱۰۴.

خوئی در کتاب‌های چهارگانه همه روایاتش را ذکر کرده و می‌گوید: روایات (زراره) در همه روایات به بیش از (۲۰۹۴) مورد می‌رسد، که (۱۲۳۶) حدیث را از ابی جعفر نقل کرده، همچنین از ابی جعفر و ابی عبدالله بیش از (۲۸) روایت با همین عنوان نقل کرده؛ و با روایت صادق بیش از ۴۴۹ روایت ذکر کرده، و همه روایاتش از آن دو با همه عنوان‌ها به بیش از (۵۶) مورد می‌رسد^(۱).

این کلام از اظهارات شیعه است، اما سفیان ثوری: می‌گوید: زراره هرگز از ابی جعفر حدیث روایت نکرده است^(۲).

وقتی به سفیان بن عیینه گفتند: (زراره بن اعین) از ابی جعفر حدیث روایت کرده؟ گفت: نه او هرگز ابی جعفر را ندیده، بلکه احادیث او را بررسی می‌کرد^(۳).

در (میزان الاعتدال) آمده که (زراره) علم اهل بهشت و اهل جهنم را به ابی جعفر نسبت داده است، و به ابن سماک گفته: اگر به او رسیدی بگو آیا من از اهل بهشت هستم یا جهنم؟ وقتی به جعفر رسید و از او پرسید، ابی جعفر گفت: به او بگو از اهل آتش دوزخ است؛ چون هر کس ادعا کند که علی^{علیه السلام} علم اهل بهشت و جهنم را داشته خود اهل آتش است^(۴).

اما بعضی از آیات عظام و روحانیون شیعه معاصر می‌گویند: هیچ اثری را نمی‌یابیم که زراره و محمد بن مسلم و مؤمن طارق و امثال آن‌ها مورد انتقاد قرار دهد و آن‌ها را مجروح بداند، هر چند ما همه توان خویش را در این راه بکار انداختیم به چیزی دست نیافتیم، پس چنین ادعایی تنها ظلم و تجاوز و دشمنی است^(۵).

۱- الخوئی/معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۴۷.

۲- لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۷.

۳- لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۷۴.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰، لسان الغیب، ج ۲، ص ۴۷۳ و ۴۷۴.

۵- الموسوی/المراجعات، ص ۳۱۳.

مثل این که گمان می کنند که مذموم بودن (زراره) اصل و اساس ندارد، بلکه خصوم و بدخواهانش به او ستم می کنند که چنین حرف هایی را در مورد او مطرح کرده اند، چون پژوهش کرده ولی اثری از آن را نیافته است...

آیا این حق است؟ لازم است به مراجع معتبر تشیع مراجعه کنند تا صحت این دعوا برای آن ها به اثبات برسد؛ اما متأسفانه پدیده ی «تقیه» مانع تأیید و تصدیق هر پژوهشی است، و بهترین منابع قابل اعتماد در این مورد (الفهرست) طوسی است که (زراره) را یکی از افراد خانواده های مسیحی معرفی کرده، چون جد او «سنسن» از راهبان (روم) و پدرش برده ی مردی از بنی شیبان است^(۱). اما در (الفهرست) ابن ندیم روایت شده که نام پدرش «سنبس است نه سنسن».

به نظر می رسد که تأثیر جابر در مذهب شیعه کمتر از تأثیر عبدالله ابن سبا نیست، بلکه شاید بیشتر هم باشد، لذا ابو عبدالله می گوید: «هیچ کس به اندازه زراره در اسلام بدعت ایجاد نکرد، نفرین خدا بر او باد»^(۲). همچنین گفته: زراره از یهود و نصاری و قائلین به (تثلیث) هستند بدتر است^(۳).

و کشی نقل کرده که اباعبدالله سه دفعه بر او نفرین فرستاده^(۴) همچنین گفته: «خداوند قلب زراره را واژگون کرده است...» و بعد از آن روایات دیگری را در ذم او ذکر می کند. بر این اساس زراره- همانطور که کشی از او نقل می کند- می گوید: «در مورد جعفر چیزهایی در سینه دارم». راوی می گوید: علت عداوت او با ابوجعفر این بود که

۱- الطوسی الفهرست، ص ۱۰۴، ابن ندیم الفهرست، ص ۲۲۰.

۲- الرجال کشی، ص ۱۴۹.

۳- الرجال کشی، ص ۱۶۰.

۴- الرجال کشی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

عیب‌هایش را افشا کرده و رسوایش نمود^(۱) زراره - همان‌طور که در رجال کشی گفته شده - در دروغ گفتن و بی‌ادبی از همه کس پیشی گرفته است،^(۲)

او عمداً دروغ می‌گفت و در نسبت دادن آن به ابوجعفر اصرار می‌ورزید. در رجال کشی از محمد بن ابی عمیر روایت شده که گفته: «بر ابی‌عبدالله وارد شدم، گفت: چرا زراره را ترک کردی؟ گفتم چون تا نزدیک مغرب نماز عصر را به جای نمی‌آورد، گفت: تو نماینده من به سوی او هستی؛ به او بگو: باید در وقت یارانم نماز را جای آورد. راوی می‌گوید: داستان را برای او تعریف کردم و دستور را به او ابلاغ نمودم، زراره گفت: من می‌دانم که تو دروغ نمی‌گویی، ولی او مرا به چیزی دستور داده که دوست ندارم آن را ترک کنم»!!^(۳).

او مدعی است که جعفر صادق به او دستور داده نمازش را به تأخیر اندازد، ولی جعفر از این بهتان مبرا است.

این بود شرح حال زراره طبق کتاب‌های شیعه، با این وجود آخوندهای معاصر شیعه ادعا می‌کنند که با وجود تلاش و جستجو جوی فراوان نتوانستند نقد او را در منابع و مراجع معتبر شیعه پیدا کنند، آیا واقعاً پیدا نکرده‌اند یا سلاح خطرناک «تقیه» را به کار می‌گیرند؟

چگونه آخوند شیعی با این همه تجریح در مورد زراره او را موثق معرفی می‌کنند؟ مگر امام معصوم - در نظر آن‌ها - او را مورد تکفیر و لعن قرار نداده‌است؛ همان‌طور که کشی و طوسی گفته‌اند؟

۱- الرجال کشی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲- حتی می‌گوید: از ابا عبدالله سؤال پرسیدم ادامه می‌دهد تا این که می‌گوید: که ریش او را گوزیدم گفتم هرگز نجات نمی‌یابی. رجال کشی، ص ۱۵۸.

۳- رجال کشی، ص ۱۴۳، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۳، الخوئی/معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۲.

شیخ آنها حر آملی چنین جواب می‌دهد: «همه روایات ذم و انتقاد در مورد زراره بر تقیه حمل می‌شوند، همچنین روایات دیگری که در مورد ائمه دیگر روایت شده‌اند همین حکم را دارند^(۱). دلیلشان این است که محمد بن عبدالله بن زراره و پسرانش حسن و حسین از عبدالله بن زراره روایت کرده‌اند که گویا ابوعبدالله به پسر زراره گفت: «سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو بخاطر خودش از او عیب گرفته‌ام، چون دشمنان؛ دوست داران ما را اذیت می‌کنند و اگر بدانند ما کسی را دوست داریم به اذیت و آزار او می‌پردازند...»^(۲).

به این روایت استدلال می‌کنند، غافل از این که روایت پسر به نفع پدر پذیرفته نمی‌شود چون از او دفاع می‌کند، از این گذشته، اگر این ذم‌ها به خاطر «تقیه» بود چرا به لعن و تکفیر رسیده، همچنین جعفر در دوران خود با عزت و سر بلندی زیسته، پس چگونه به دوستان او اهانت می‌شود؟ همچنین اگر کار جعفر به خاطر تقیه بوده چرا (زراره) او را در مورد نماز تکذیب می‌کند، و نسبت به او ادب را رعایت نمی‌نماید؟ آیا این هم تقیه است؟ لذا آخوند شیعه برای خلاصی از یک قسمت روایت ذم زراره به تقیه روی می‌آورد^(۳) و برای نجات از قسمت دیگرش به سند آن طعن می‌زند.

نکته‌ای قابل توجه این که نقد او از سند روایات فوق با مطالب کتب علم رجال معتبر آنها سازگار و هماهنگ نیست، مثلاً روایات ذم زراره را به این دلیل رد می‌کنند که در آنها جبرائیل بن احمد ذکر شده که مجهول است؛^(۴) ولی در کتب معتبر آنها جبرائیل مجهول نیست، چون همان‌گونه که اردبیلی می‌گوید: او مقیم کیش بود و روایات فراوانی را از اهل عراق و قم و خراسان نقل کرده است^(۵).

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۶.

۲- رجال کشی، ص ۱۳۸، وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۶، معجم رجال حدیث، ج ۷، ص ۲۴۵.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۴۵.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۴۱.

۵- جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۴۶.

علاوه بر این؛ او فقط روایت ذم را نقد می‌کند؛ و در مورد روایات مدح چیزی نمی‌گوید؛ که این عین تعصب است؛ اما آخوندهای شیعه در مورد تمام افرادی که مورد ذم ائمه واقع شده‌اند حکم فوق را جاری کرده‌اند، یعنی ذم ائمه را در مورد آن‌ها با تقیه یا تضعیف و نقد سند توجیه کرده‌اند؛ و به اخبار افراد مذمت شده راضی هستند، مانند احمد بن محمد مروزی^(۱) و اسماعیل بن جابر جعفی^(۲) و در برید بن معاویه عجلی^(۳) و حریز بن عبدالله سجستانی^(۴).

شکی نیست که تقیه در این موارد مؤکد نیست، و حد اقل باید در مورد آن‌ها توقف کنند و نظر ندهند، چون اگر شیعه آراء اهل سنت را در مورد راویان خود قبول ندارند به بهانه‌ی این که آن‌ها را خصم و دشمن می‌دانند؛ بایستی رأی ائمه‌ی خود را قبول کنند که همان راوی‌های دروغ‌گو را نقد کرده‌اند، چون ادعا می‌کنند که به صورت مجامله و تقیه با اهل سنت در مورد آن راویان چنین اظهار نظر کرده‌اند، بنابراین شیعه حقیقت را ضایع کرده و اکنون مبنای مذهبشان هوا و هوس آخوندها و روایت‌کنندگان دروغ‌گو است.

۱- حر عاملی در مورد او می‌گوید: کشی و دیگران در ذم و مدح او چیزهایی ذکر کرده‌اند، ولی روایات ذم صحیح‌تر هستند!!! وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۷، رجال کشی، ص ۲۵۹ و ۵۶۲، جامع الروایات، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹.

۲- کشی در مورد او می‌گوید: ذم و انتقاد کمی در مورد او روایت شده است، ولی همان توجیه در مورد او هم وارد است. وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۹، رجال کشی، ص ۱۹۹.

۳- حر عاملی در مورد او می‌گوید: یکی از بزرگان یاران ما می‌باشد، و کشی او را از اصحاب اجماع به حساب آورده است، «اهل اجماع افرادی‌اند که شیعه به اجماع آنها راضی هستند» اما مانند زراره بعضی ضعف‌ها دارد. وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۴۵ و ۱۴۶، وسائل شیعه، ج ۲۰، ص، رجال الحلی، ص ۲۶ و ۲۷، جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۹، رجال کشی، ص ۱۴۸.

۴- حر حاملی در مورد حریز بن عبدالله سجستانی می‌گوید: کوفی قابل اعتماد است اما ذم‌های وارده در مورد او بر تقیه حمل می‌شوند. وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۲، رجال النجاشی، ص ۱۱۱، رجال طوسی، ص ۱۸۱، رجال الحلی، ص ۶۳، جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۸۲ و ۱۸۷.

اقسام حدیث نزد شیعه

با وجود تأخیر تألیفات شیعه در علم رجال شناسی و نقص و ناکافی بودنشان بعد تألیف، خواننده کتاب‌های متأخر معاصرین از جمله «مراء العقول مجلسی و الشافی در شرح اصول کافی» متوجه می‌شود که آن‌ها گاهی می‌گویند: این حدیث ضعیف و دیگری صحیح است، هر چند در این راستا ملتزم به مصنفات خود نیستند. قبلاً هم بیان کردیم که این روش فرقه‌ی اصولی اثنی عشریه است.

البته شیعه در این رشته اهل علم و بصیرت نیستند و اطلاعات چندانی ندارد، بدین علت علمای اهل سنت آن‌ها مورد آماج حملات سنگین خود قرار داده‌اند، پس علت تقسیم‌بندی حدیث نزد شیعه چیست؟ و از کجا آغاز شد؟

در خلال بررسی و مطالعه‌ی علم جرح و تعدیل از نقطه‌نگاه شیعه متوجه شدم که آن‌ها حدیث را به چهار بخش صحیح^(۱)، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کرده‌اند، البته این تقسیم‌بندی خیلی دیر صورت گرفت، در نتیجه لازم است در این مورد تحقیق کنیم تا مطلب شفاف باشد، ولی قبل از تحقیق به توضیح اصطلاحات مذکور نزد آن‌ها می‌پردازیم^(۲).

۱- حدیث صحیح نزد شیعه آن است که سندش در تمام طبقات با نقل امام عادل متصل به معصوم باشد.

حدیث حسن: مانند صحیح سندش متصل باشد؛ ولی بر عدالت امام نصی گذاشته نشود، اما امام در تمام مراحل و طبقات ممدوح باشد یا بعضی از آنها دارای چنین صفتی باشند، و بقیه از رجال صحیح باشند.

حدیث موثق: یاران آن را توثیق کرده باشند ولی عقیده‌ی راوی آن فاسد باشد
حدیث ضعیف: حدیثی که هیچ کدام از شرایط گذشته را نداشته باشد، مثلاً راوی مجهول یا مجروح یا از اینها کمتر در سند حدیث موجود باشند.

حدیث مرسل: حدیثی است که فردی آن را از معصوم روایت کرده ولی امام معصوم را ندیده باشد. زین الدین عاملی/الدرايه، ص ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۴۷، الممقانی مقياس الهدایه، ص ۳۳ و ۳۵، بهاد الدین العاملی/الوجیز، ص ۵

۲- نکته‌ی قابل توجه این‌جا این که معصوم- همان‌گونه که قبلاً توضیح دادیم- از دیدگاه شیعه تنها

ابتدای بررسی حدیث و تقسیم آن نزد شیعه به قرن هفتم هجری برمی گردد، هرچند ابتدای کاوش و تحقیق در احوال رجال حدیث در قرن چهارم صورت گرفته است. دقیقاً کار آن‌ها بعد از هجوم امام ابن تیمیه: در کتاب گرانقدر (منهاج السنه) به آن‌ها شروع شد، او شیعه را مورد آماج حملات سنگین خود قرار داد و جهل و بی‌آگاهی آن‌ها را در علوم الحدیث و رجال‌شناسی اثبات و نمایان ساخت، علاوه بر افشای این واقعیت که شیعه استدلال‌ات خود را از منابع اهل سنت برگرفته‌اند، و جهل و نادانی آن‌ها نسبت به احادیث ضعیف و موضوع را بیان نمود، بطوری که به حدیث ضعیف و موضوع هم استناد می‌کنند و از منابع غیر قابل اعتماد نقل روایت می‌نمایند.

آیا شیعه متوجه ضعف این ناحیه شدند و به الک زدن و پاک نمودن احادیث خود روی آوردند، یا فهمیدند که بهترین روش برای خلاص از این چالش و نقد و پاکسازی کتاب‌هایشان از کفر و گمراهی تقلید از علمای اهل سنت است، و اگر عالم سنی گفت فلان حدیث کتاب الکافی به این دلیل ضعیف است، آن‌ها هم (با پیروی از دلیل صحیح) می‌گفتند ضعیف است، برای همه سؤال‌ها جواب داشتند، نه این‌که ناچار باشند بگویند این تقیه است!

هم‌زمان بودن رد و انتقاد شیخ الاسلام رحمته الله و تألیف علوم الحدیث و اصطلاحات آن از سوی شیعه دال بر این موضوع است که از نقد ابن تیمیه متأثر شده‌اند؛ همان‌گونه که

پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه همه ائمه‌ی آنها دارای این ویژگی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. همچنین به شرط گرفته‌اند که راوی باید شیعه امامیه باشد، در غیر این صورت روایتش مردود است، همانطور که عالم شیعه ابن مطهر می‌گوید: روایت کافر پذیرفته نمی‌شود هر چند در دین او دروغ حرام باشد. همچنین معتقدند که روایت مخالف پذیرفته نمی‌شود چون در لیست فاسقین قرار دارند. ابن المطهر / تهذیب الموصول: ص ۷۷-۷۸

آنها جز شیعیان خود همه مسلمانان را کافر یا فاسق می‌دانند؛ ممقانی می‌گوید: روایات دال بر کفر، و فسق آنها آن‌قدر زیاد است که قابل شمارش نیست. تنقیح المقال: ۲۰۷/۳ می‌توان به فصل امامت در این رساله نگاه: ه کنید. اما آنها در تطبیق این شروط اختلاف دارند همانطور که صاحب تحفه و دیگران اسرار آنها را در این مورد افشا کرده‌اند.

اعتراف کرده‌اند این اصطلاحات و تقسیمات در دوران علامه رخ داده است^(۱). همان کسی که ابن تیمیه رحمته الله کتابش را در رد او نوشته است. از این هم بیشتر- همان‌طور که صاحب الوافی می‌گوید: «ابن مطهر اولین کسی بود که اصطلاحات علوم الحدیث را به کار برد»^(۲).

پس آیا ابن تیمیه و کتابش (منهاج السنه) بر شیعه مؤثر نبودند، و ابتدای تعیین این معیارها از سوی ابن‌مطهر برای شیعه نقد امام ابن تیمیه به ابن مطهر نبود؟
حر عاملی هم اعتراف کرده که علت وضع اصطلاحات حدیث و توجه به سند؛ نقدی بود که اهل سنت متوجه شیعه کردند. همچنین می‌گوید: فائده‌ی ذکر سند دفع عیب و انتقاد اهل سنت از احادیث شیعه است؛ تا ثابت کنند که احادیث آن‌ها (معنعن) نیستند، بلکه از اصول و منابع بزرگان‌شان نقل شده است^(۳).

از این نص خطرناک چنین برمی‌آید که شیعه «سند» نداشته‌اند، بلکه روایت آن‌ها آفسارگسیخته و نابسامان بوده؛ تا این‌که مورد آماج نقد مردم قرار گرفتند، ناچار به ساخت سند حدیث روی آورده‌اند، پس اسانید روایات آن‌ها ساخته و پرداخته‌ی دوران بعدی هستند و بر مبنای اظهار نظر قدما و پیشینیان شیعه است که برای خلاص از انتقادات اهل سنت انجام داده‌اند، و در مورد این‌که می‌گویند: «اسانید شیعه معنعن نیست» باید گفت: بعید نیست سندهای روایات شیعه ساخته و پرداخته‌ی افرای باشد که با جعل نام افراد بی نام و نشان آن‌ها را پایه‌ریزی کرده باشند!

در اثنای تحقیق و بررسی کتاب سلیم بن قیس - اولین کتاب شیعه در این راستا- متوجه شدم که آن‌ها روایات و سند و کتاب اشخاصی را ذکر می‌کنند که اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند، حتی بعضی از بزرگان‌شان مدعی‌اند که کتاب سلیم بن قیس به دروغ به نام او

۱- وقتی که شیعه علامه را بطور مطلق به کار می‌برند منظورشان ابن مطهر است، وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۲، الکاشانی/الوافی/مقدمه دوم.

۲- الوافی/مقدمه دوم، ج ۱، ص ۱۱.

۳- وسایل شیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۰.

ساخته شده، و حقیقتاً این کتاب با اهداف صحیح نوشته شده، مانند کتاب حسینی و طرائف بن طاووس و رحله مدرسیه^(۱).

پس متوجه می‌شویم که سلیم بن قیس اسم بی مسمی است و اصلاً وجود خارجی ندارد^(۲).

صاحب (الحوار العین) را دیدم که برای یکی از عالمان شیعه‌ی زیدیه شهادت می‌داد و می‌گفت: سید ابوطالب^(۳) گفته: بسیاری از اسانید شیعه اثنی‌عشریه اسم بدون مسمی هستند. همچنین گفته: بسیاری از عالمان آنها را دیده‌ام که ساختن سند را برای روایات منقطع حلال می‌دانستند. و حکایت شده که روایت (بزرگمهر) را جمع می‌کرد و برای آنها «سند» درست می‌کرد، وقتی او را مورد اعتراض قرار دادند گفت: باید حکمت را به اهل حکمت نسبت داد^(۴).

در مورد حیدر بن محمد سمرقندی - یکی از رجال راوی آنها - گفته‌اند: «او تمام مصنفات و اصول شیعه و هزار کتاب شیعه را روایت کرده است»!^(۵) البته اگر این صحیح بود بایستی در کتب رجال و تاریخ ذکر می‌شد و نامی از او می‌بردند یا به او اشاره‌ای می‌شد.

چیزی که مطالب گذشته و بی‌سند بودن روایات آنها را ثابت می‌کند نص ذیل است که در کتب صحیح و قابل اعتماد آنها ذکر شده، و گفته‌اند: «بزرگان ما از امام ابی‌جعفر و ابی‌عبدالله احادیث فراوانی روایت کرده‌اند ولی به خاطر تقیه شدید آنها را کتمان کرده و روایت ننموده‌اند، وقتی بزرگان از دنیا رفتند؛ کتاب‌هایشان به دست ما رسیدند». وقتی در

۱- ابو الحسن الشعرانی/ تعلیقات العلمیه شرح الکافی اثر مازندرانی، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲- نگاه: ه کنید به ص ۲۶، این تحقیق.

۳- ابوطالب یحیی بن حسن بن هارون حسنی متوفی ۴۲۴ هـ در کتاب الدعامه چنین گفته بود. معجم المؤلفین: ۱۹۲/۱۳-۱۹۳۲ز

۴- الحوار العین، ص ۱۵۳.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

مورد یکی از آن روایات از امامان می‌پرسیدیم در جواب می‌گفتند: «آن‌ها را نقل کنید که حق هستند»^(۱).

این اعتراف مهمی است که بر انقطاع سند شیعه دلالت می‌کند.

چه کسی در آن دوران خوف و تقیه ضامن صحت آن روایات است؟ چه کسی ضمانت می‌کند که این کتب روایت شده ساخته و پرداخته زنادقه ضد اسلام نباشد که خواستار فساد و تباهی شیعه و دور ساختن هرچه بیش‌تر آن‌ها از جماعت مسلمانان بودند، و بعد از ساخت و تزویر روایت همه را به اهل بیت نسبت می‌دادند؟! اصلاً چنین چیزی بعید نیست، و چیزی که این احتمال خطرناک را تأیید می‌کند هجوم آن‌ها به کتاب مقدس و خدشه ناپذیر پروردگار یعنی قرآن است؛ که تنها این گروه منحرف آن را مورد آماج حملات خود قرار می‌دهند!

مرجع بزرگ آن‌ها حر عاملی تأکید می‌کند که این اصطلاح جدید تقسیم حدیث به صحیح و غیره؛ به تقلید از اهل سنت بوجود آمده است، و می‌گوید: اصطلاحات جدید موافق کتب عامه (اهل سنت) است؛ و حتی از کتاب‌های آن‌ها گرفته شده است^(۲).

از این اعتراف برمی‌آید که اهتمام و توجه شیعه به سند احادیث خیلی به تأخیر افتاده، و انگیزه و دافع اصلی برای این کار تنها نقد اهل سنت به روایات ضعیف و جعلی آن‌ها بوده، و برای دفاع از موضع خود به این کار روی آوردند. بدین علت قواعد و رشته‌ی جرح و تعدیل آن‌ها مملو از اختلاف و تناقض است، حتی فیض کاشانی می‌گوید: در جرح و تعدیل و شرایط آن اختلافات و تناقضات و اشتباهات سرسام‌آوری به چشم می‌خورد؛ که اطمینان و اعتماد را از انسان می‌گیرند، و این موضوع بر خبرگان آگاه پوشیده نیست^(۳).

۱- اصول کافی کتاب فضل علم باب روایت کتب و حدیث، ج ۱، ص ۵۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۰.

۳- الوافی، مقدمه دوم، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲.

این اعتراف خطرناک کاشانی و حرعاملی تنها در سایه اختلاف فراوان بین اصولین و اخباریان اظهار شده است. در جامعه‌ای که تقیه اساس دین است مخصوصاً که در کافی (در مقام انتقاد از رفتار شیعه) آمده شیعه دو ویژگی مهمی دارند: «اول بی‌باکی و بی‌پروایی، دوم بی‌توجهی در کتمان کردن». این اعتراف دال بر این است که بررسی اسناد ویژه اهل سنت بوده و روی آوردن شیعه به آن تنها از باب تقلید و دفاع از مذهب در برابر نقد بود... و پی‌ریزی کردن این قواعد توسط ابن مطهر به خاطر نقد و حمله شدید ابن تیمیه بود به مواضع و اتجاهات آنها است.

پس همان‌گونه که از تقیه برای افراط‌گری استفاده می‌کردند، در مورد این مصطلح باید گفت: هرگاه نقدی از طرف مخالفین متوجه آنها شود می‌گویند ما هم حدیث صحیح و ضعیف داریم، این چیزی است که در میان معاصران به وفور به چشم می‌خورد.

متأخرین شیعه منهج تصحیح و تضعیف احادیث شیعه را راه اندازی کردند؛ ولی اگر به درستی آن را اجرا کنند جز تعداد اندکی از احادیثشان باقی نمی‌ماند، همان‌گونه که شیخ آنها یوسف بحرانی متوفای (۱۱۸۶) این را فاش کرد و گفت: «یا باید مانند گذشتگان به این اخبار بچسبیم، یا دین و شریعت و منهج و روش دیگری را ابداع کنیم، چون این روش کنونی ناقص و نا تمام است و هیچ دلیلی بر احکام کلی آنها وجود ندارد، ولی می‌بینم که به هیچ‌کدام از آنها پایبند نیستند، ولی گزینه‌ی سوم وجود ندارد، و به لطف پروردگار بر هر انسان منصفی که اهل مکابره نباشد ظاهر است»^(۱).

این نص مهمی است که اخبار و روایات آنها را در پرتو علم جرح و تعدیل مخصوص خودشان کشف می‌کند، و اگر آنها قواعد علم الحدیث را با دقت اجرا کنند اکثر روایاتشان ساقط می‌شود و از حجیت می‌افتند و چیزی برای آنها باقی نمی‌ماند، پس چاره‌ای ندارند جز این که مانند پیشینان بدون نقد دروغ‌ها و افسانه‌هایشان را قبول کنند،

یا در جستجوی مذهب دیگری باشند، زیرا مذهبشان ناقص است و جواب‌گوی نیازهای زندگی نیست.

اگر اعتراف آن‌ها را بپذیریم و آن را در کنار اعترافات دیگر قرار دهیم که در اخبارشان آمده مبنی بر این‌که تا وقتی که ابوجعفر نیامده بود؛ هیچ‌کدام از مناسک حج و حلال و حرام را نمی‌دانستند؛^(۱) و نیز اعتراف کرده‌اند که در دوران ابی‌جعفر و فرزندش دروغ بستن بر زبان ائمه شیوع یافت.... اکنون صورت قضیه این‌گونه کامل می‌شود که قسمت اعظم و اکثر روایات شیعه دروغ و ساختگی است، و اگر علم جرح و تعدیل بر روایت آن‌ها اجرا شود چیزی از اخبارشان باقی نمی‌ماند و به دوران قبل از ابی‌جعفر بر می‌گردند که جز از طریق کتب مسلمانان بسیاری از امور دین را نمی‌دانستند.

اما می‌بینیم که خود را ملزم به رعایت این اصول و قواعد علوم الحدیث ساخته و پرداخته خود نمی‌دانند، مثلاً مهر تأیید بر نهج‌البلاغه می‌گذارند، حتی یکی از آخوندهای معاصرشان می‌گوید: شیعه با همه فرقه و گروه و اتجاهات بر صحت نهج‌البلاغه اتفاق دارند و معتقدند که کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، در حالی که بر روایت (شریف رضی) و درایت و فقاہت او اعتماد کرده‌اند، حتی این حکم نزد آن‌ها چنین قطعی است که انکار آن به مثابه‌ی انکار یکی از ضروریات دین تلقی می‌شود، و حکم کفر را بر منکرین آن اطلاق می‌نمایند، مگر افراد شاذ که این حکم و قضاوت را نپذیرند. ... و نیز معتقدند که تمام خطبه‌ها و نامه‌ها و وصایا و حکم و آداب نهج‌البلاغه از علی علیه السلام در حکم احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و مانند آن‌ها باید اجرا شوند چون حجت هستند.^(۲)

ولی کتاب نهج‌البلاغه هم از جهت متن و هم از لحاظ سند مخدوش و مورد اعتراض است، چون سه قرن و نیم بعد از علی علیه السلام جمع‌آوری شده است، و شیعه تألیف آن را به شریف رضی (محمد بن حسین بن موسی رضی)^(۳) نسبت داده‌اند که از نظر محدثین

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰.

۲- الهادی کاشف الغطا/مدرک نهج‌البلاغه، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۳- که ذہبی در مورد او می‌گوید: «رافضی دروغ‌گویی است، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۲۴».

قابل اعتماد نیست، و اگر سند آن را هم ذکر می‌کرد؛ باز هم قابل اعتماد نبود؛ حالا که آن را بدون سند ذکر کرده چه حکمی دارد؟

ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: اهل علم اتفاق دارند که بیشتر خطبه‌های نهج‌البلاغه دروغ هستند و بر زبان علی ساخته شده‌اند، بدین علت غالب آن نه در کتاب‌های سابق یافت می‌شود و نه سند شناخته شده دارند^(۱).

هر چند نشانه‌های جعلی بودن نصوص آن کتاب فراوان است؛ ولی ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم^(۲). هدف از بیان و توضیح این است که شیعه اتصال سند را به شرط گرفته‌اند، اما اتصال سند در نهج‌البلاغه کجاست؟ از روزگاران گذشته شیوخ و بزرگان شیعه به معیارهای دست‌ساخته‌ی صحیح و ضعیف خود هم عمل نمی‌کردند. حر عاملی از شیخ شیعه (طوسی) روایت می‌کند که گفته: این حدیث ضعیف است چون روای آن فلان فرد ضعیف بوده، ولی در موارد زیادی می‌دیدیم از همان شخص و یا ضعیف‌تر از او روایت می‌کردند، و یا بعضی مواقع حدیث مرسل را ضعیف می‌دانست؛ ولی بعداً حدیث مرسل را روایت می‌نمود؛ و به آن استدلال می‌کرد، بلکه بیشتر مواقع به مراسیل و روایات ضعیف عمل می‌کرد، ولی روایت مسند و ثقات را نمی‌پذیرفت^(۳).

۱- منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴، المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۴۳۰.

۲- هر کسی خواهان تفصیل بیشتری است می‌تواند به باب نقد نهج‌البلاغه در منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۵۹ و المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۵۰۸ و ۵۰۹ و میزان الاعتدال الذهبی و لسان المیزان ابن حجر، ج ۴، ص ۲۲۳ و مختصر تحفه اثنی عشریه، ص ۳۶ و محب الدین خطیب/حاشیه مختصر التحفه، ص ۵۸ و حاشیه المنتقی، ص ۴۳۰ و فجر الاسلام احمد امین، ص ۱۷۸ و ترجمه علی ابن ابی طالب احمد زکی، ص ۱۲۵ و ۱۶۲ و البینات فی الرد علی الاباطیل المراجعات زعبی، ص ۳۶ و ۴۰ و مجله المقتطف، جلد ۴۲، ج ۳، ص ۲۴۸، شماره ۲۵، ربیع الاول سال ۱۳۳۱ و ریاض الجنة وادعی، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ نگاه: ه کند.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

و همچنین شیخ آن‌ها بحرانی متوفای (۱۱۸۶) اعتراف می‌کند که تطبیق و اجرای منهج جرح و تعدیل منجر به لغو بسیاری از اخبار شیعه می‌شود، همان‌گونه که اردبیلی متوفای (۱۱۰۱) کتاب (جامع الرواة) خود را تألیف کرده و ادعایی بی‌نهایت عجیب و غریب را مطرح کرده و- در قرن یازدهم- گمان می‌کند که او با تألیف کتابش احکام دوازده هزار حدیث ائمه معصوم قرون اول را تغییر داده، و احکام این روایات را از ضعیف و مرسل و مجهول به صحیح تغییر داده؛ و گفته: با عنایت خداوند با این کتاب من ممکن است دوازده هزار روایت یا بیشتر؛ که میان علمای ما ضعیف یا مجهول محسوب می‌شدند تصحیح گردند!!^(۱).

صاحب (فصل الخطاب) به این قول استدلال می‌کند بر این که ممکن است اخبار و روایات تحریف قرآن به علت عدم علم علمای قدیم به طریق صحت؛ ضعیف و مجهول قلمداد شده باشند، پس ضعف آن‌ها نزد ما به صحیح تبدیل می‌شوند^(۲).

همچنین مجلسی در کتاب (مرآة العقول) بیشتر اخبار الکافی را تضعیف می‌کند هر چند شیعه ادعا می‌کنند که ما در کتب چهارگانه نیازمند ذکر سند نیستیم، و اگر سندی را ذکر می‌کنیم تنها به خاطر اطمینان و تبرک و پیروی از سلف صالح است^(۳).

این تناقض عجیب است، اما شیخ آن‌ها هاشم معروف معتقد است که متصف کردن این مقدار حدیث (الکافی) به ضعف^(۴) به معنی عدم جواز اعتماد بر کافی در اصول دین نیست، چون ضعف سند مانع قوت ناحیه دوم یعنی وجود آن روایات در یکی از کتاب های چهارگانه یا کتب قابل اعتماد نیست. .. یا به علت این که علما به آن عمل کرده‌اند، زیرا اکثر فقها بر این باورند که اگر عمل کردن به روایت ضعف شهرت یافت، و بر آن اعتماد کردند، مانند دیگر روایات صحیح هستند و دیگر در حکم صحیح و حتی بعضی

۱- اردبیلی/مقدمه جامع الرواة.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۵۴.

۳- رساله نقد رجال کتاب «من لا یحضره الفقیه» اثر ابی زهره، ص ۴۷۰ و ۴۷۱.

۴- ضمناً گفته عدد روایات ضعیف کافی، ۹۴۸۵ و روایات صحیح، ۵۰۷۲ و روایات موثق، ۱۷۸ و روایات قوی،

۳۰۲ می باشند «نگاه: ه به الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۴۵ و ۲۴۶، النوری/مستدرک الوسائل/فائده چهارم.

مواقع در مقام ترجیح بر صحیح هم مقدم است^(۱). بدین علت شیخ آن‌ها شعرانی می‌گوید: «اگر چه سند احادیث کافی اکثرأ ضعیف هستند؛ ولی معنی آن‌ها صحیح می‌باشد»^(۲).

ملاحظه می‌کنیم که این مقدمه‌چینی تلاشی است برای خلاص از اجرای علم جرح و تعدیل که ابن مطهر آن را در قرن هفتم بنیان گذاری کرد، که منجر به سقوط بخش عمده روایات شیعه شد؛- همان‌گونه که شیخ بحرانی آن را کشف و برملا ساخت، پس از آن شروع کردند به جستجوی قرآینی که روایاتشان را با آن تقویت کنند، .. و رگر نه ذکر روایات در کتب معتبر هیچ معنی ندارد و آیا نزد آن‌ها کتاب معتبرتری از کافی وجود دارد که بر مهدی غایب عرضه شده؟

اما این‌که می‌گویند: «روایت در یکی از چهارصد اصل موجود می‌باشد»^(۳) چون می‌گویند: کتاب‌های چهارگانه و منابع معتمد دیگر مانند «الخصال و الامالی و مدینه علم» و غیره از این چهار صد منبع نقل شده‌اند^(۴).

پس چگونه وجود روایت در یکی از اصول (مانند الکافی) را علامت صحیح بودن نقل روایت از ائمه محسوب می‌کنند، در حالی که مجموع الکافی آن منابع نقل و روایت شده؛ آیا این عین تناقض نیست؟

ارزیابی حال ائمه که شیعه در مورد ادعاهای متعددی انجام داده‌اند

مشاهده می‌کنیم که تمام روایات شیعه در کتب معتبر به ائمه اثنی عشریه نسبت داده شده و بیشتر آن‌ها از امام جعفر روایت شده است، و خیلی کم و حتی به ندرت روایت

۱- هاشم معروف/دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۷.

۲- شعرانی/تعالیق علمیه بر شرح کافی مازندرانی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- شیعه ادعا کرده‌اند که متقدمان آنها بر چهار صد اصل و منبع اعتماد می‌کردند، سپس این خلاصه شدند و نتیجه آن‌ها چهار کتاب مهم شیعی شد. الوسائل، ج ۲۰، ص ۶۷.

۴- الوسائل، ج ۲۰، ص ۶۷.

پیامبر ﷺ نزد ایشان دیده می‌شود، بلکه مرجع ایشان خُرعاملی می‌گوید: ما از رسول اکرم ﷺ حدیث روایت نمی‌کنیم؛ چون احتمال دارد از روایات اهل سنت باشد!^(۱)

پس این گروه به حدیث پیامبر ﷺ و شناخت صحت آن‌ها اهتمام نمی‌دهند، هم‌چنین به آثار اصحاب و تابعین توجه‌ای نداشتند که مأخذ و روش‌های آن‌ها را بدانند و آن‌ها را آشنا کردند تا برای حل اختلاف به سوی خدا و رسول اکرم ﷺ برگردانند.^(۲)

بلکه بخش عمده‌ی روایاتی که گمان می‌کنند از اهل بیت نقل کرده‌اند دروغ است، آن هم نه تمام اهل بیت، زیرا طوسی روایات زید بن علی بن حسین را رد کرده است.^(۳) حتی بعضی از اهل بیت را تکفیر کرده‌اند به دلیل این که ادعاهای شیعه اثنی عشریه را نمی‌پذیرند و تصدیق نمی‌کنند.^(۴)

ای کاش شیعه اقوال امیرمؤمنان علی ﷺ را قبول می‌کردند و به مراسیل تابعینی چون علی بن حسن قناعت داشتند، بلکه به سراغ کسانی هم می‌رفتند که در دوره‌ی اخیر زیسته‌اند مانند عسکری‌ها، و ای کاش می‌گفتند هر چه عسکری‌ها گفته‌اند کلام رسول خداست.

هر انسان عاقلی می‌داند که عسکری‌ها و معاصران آن‌ها از هاشمیان چندان عالم نبودند که از دیگران ممتاز باشند و مردم نیازمند علم آن‌ها باشند، حتی اهل علم از آن‌ها علم نمی‌آموختند آن‌گونه که نزد علمای زمان خود و نزد علی بن حسین و پسرش ابی جعفر و پسر پسرش جعفر بن محمد علم‌آموز می‌کردند، و به آن‌ها نیازمند بودند؛ ولی برخلاف این افراد؛ علمای معروف و سرشناس از عسکری‌ها و امثال ایشان علم دریافت نمی‌کردند، چه رسد به این‌که هر چه آن‌ها بگویند قبول کنند و کلام آن‌ها را به مثابه‌ی کلام پیامبر ﷺ قرار دهند که خداوند او را برای همه جهانیان مبعوث کرده است، یا به

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۱.

۲- المنهاج السنه، ج ۳، ص ۴۰.

۳- الاستبصار، ج ۱، ص ۶۶.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۲، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۴.

منزله‌ی قرآن یا حدیث متواتر باشد، و این چیزی است که اساس دین هیچ نیست مگر افرادی که دور ترین مردم به راه و روش اهل علم و اهل ایمان باشند^(۱).

ابن حزم از دعوای روافض سخن گفته و می‌گوید: «اما بعد از جعفر بن محمد ما کسی از آن‌ها را نمی‌شناسیم که عالم باشد، نه از جهت روایت و نه از جهت فتوا، البته اگر آن‌ها عالم بودند حتماً شناخته و معروف می‌شدند همان‌گونه که محمد بن علی و فرزندش جعفر و بعضی دیگر از آن‌ها به علم و درایت معروف هستند، و مردم از آن‌ها حدیث روایت کرده‌اند^(۲). اصلاً عالمان قبل از جعفر دارای فضل و علم فراوانی بودند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: هر کس ادعا کند که کلام آن‌ها مانند کلام خدا و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بعضی از آن‌ها خلیفه بودند مانند علی رضی الله عنه، پس مانند خلفای راشدین اطاعت از ایشان واجب است، و بعضی دیگر مانند علی بن حسن و ابی جعفر و محمد صادق که عالم دینی بودند، باید در دین از آن‌ها پیروی شوند ولی بعضی دیگر به جایگاهی نرسیده‌اند^(۳).

سپس در جای دیگر مفصلاً بیان می‌کند که موسی بن جعفر دارای روایات فراوان نیست، تنها او از پدرش روایت کرده و برادرش از او روایت می‌کرد، و امام ترمذی و ابن ماجه از او نقل کرده‌اند، اما بعد از موسی از هیچ کدامشان علم گرفته نشده و در کتاب‌های مرجع و قابل اعتماد روایات ندارند، و در کتب فقه از آن‌ها فتوا و آراء نقل نشده است، نه در تفسیر و نه در غیر آن، و اصلاً اقوال معروفی از آن‌ها روایت نشده است، بلکه دارای فضائل و محاسن شایسته‌ی خود هستند (خداوند از همه راضی و خشنود باشد)^(۴).

۱- منهاج السنة، ج ۳، ص ۴۰ و ۴۱.

۲- الفصل، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۹، ص ۶۹.

۴- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۵۵.

ابن تیمیه رحمته الله سخن ابن حزم را کامل کرده و موسی بن جعفر را به لیست علما می‌افزاید و بیان می‌کند که او هم در کتب سنت دارای روایاتی است ولی نه زیاد، حتی امام ذهبی روایات او را در صحاح ششگانه حساب کرده و گفته: او در سنن ترمذی و ابن ماجه دو روایت دارد،^(۱) اما مشاهده می‌کنیم که پسرش علی بن موسی الرضا هم در سنن ابن ماجه یک روایت دارد همانطور که ذهبی به آن اشاره کرده است، و ابن حجر هم در شرح حال او را با رمز ذکر کرده است،^(۲) و امام مزی ذکر کرده که فقط یک روایت دارد^(۳) و با رجوع به سنن ابن ماجه متوجه می‌شویم که این روایت از طریق (ابی صلت هروی) روایت شده است،^(۴) پس به حدیث او احتجاج نمی‌شود، و حتی (دار قطنی) در مورد آن می‌گوید: رافضی پلیدی است که در باب ایمان حدیث وضع می‌کند^(۵) و این حدیث همان حدیثی است که در سنن ابن ماجه از طریق ابی صلت از علی بن موسی روایت شده است. ابن سمعانی می‌گوید: خلل و نقص در روایات موسی الرضا از طرف راوی‌ها است، چون تنها افراد متروک از او نقل می‌کنند^(۶). ابن حجر می‌گوید: صادق است ولی افرادی که از او روایت کرده‌اند خلل و اشکال دارند.^(۷)

شاید این سخن ابن حجر همان تعبیر ابن تیمیه باشد که می‌فرماید: هیچ‌کدام از اهل علم روایات او را نپذیرفته‌اند و در کتب سنت روایتی ندارد؛ تنها ابو صلت و امثالش از او

۱- سیر اعلام نبلاء، ج ۶، ص ۲۷۰.

۲- ذهبی/الکاشف، ج ۲، ص ۲۹۶، ابن حجر/تقریر التهذیب، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

۳- تهذیب الکمال المزی، ج ۲، ص ۹۹۳.

۴- الموضوعات، ج ۱، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، المقاصد تاحسنه/سخاوی، ص ۱۴۰، تنزیه الشریعه/الکنانی، ج ۱، ص ۵۱۵ و ۱۵۳، مصباح الزجاج بوصیری، ص ۱۲.

۵- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶.

۶- الانساب، ج ۶، ص ۱۳۴، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۹.

۷- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۵.

چیزهایی نقل می‌کنند که خداوند ساحت مقدس آنها را از این دروغ‌ها پاک کرده است^(۱).

اما از امامان بعد از موسی الرضا که شیعه اثنی عشریه او را امام هشتم می‌دانند هیچ حدیثی در کتب حدیث ندارند؛ وقتی ابن مطهر ادعا کرد که اهل سنت از حسن عسکری (امام یازدهم آنها) حدیث فراوانی روایت کرده‌اند؛ ابن تیمیه رحمته الله آن را رد کرد و گفت: چنین چیزی تنها ادعا و دروغ محض می‌باشد؛ چون علمای مشهور معاصر حسن عسکری از او حدیثی روایت نکرده‌اند. در حالی که بزرگان اهل سنت مانند مسلم و بخاری و ابی داود و نسائی و ابن ماجه معاصر او بودند و حافظ ابو قاسم ابن عساکر تمام شیوخ این بزرگان را جمع‌آوری کرده؛ حسن عسکری نام و نشانی در این میان ندارد؛ هرچند از هزاران نفر روایت کرده‌اند؛ پس چگونه ادعا می‌کند که اهل سنت احادیث فراوانی از او روایت نموده‌اند؟ و اصلاً این روایات کجا هستند؟ چرا امروز آنها را نمی‌بینیم؟^(۲).

ابن حجر در شرح حال حسن عسکری سخن ابن جوزی را نقل می‌کند که او را در «الموضوعات» ضعیف می‌پندارد؛^(۳) اکنون بین این سخن و سخن کسانی که می‌گویند: کلام حسن عسکری وحی است مقایسه کن.

ابن حزم در مورد این موضوع - که می‌گویند: در تاریخ ثابت شده که یکی از ائمه در سن سه سالگی پدرش فوت کرد و او جانشین شده - می‌گوید: از آنها می‌پرسیم: کودک سه ساله چگونه می‌تواند همه علوم شریعت را یاد بگیرد که پدرش به علت کوچکی از یاد دانشش به او عاجز است؟ چاره‌ای ندارند مگر این که بگویند: به او وحی شده و با

۱- مانند حدیث « شنبه برای ما و یکشنبه برای پیروان ما و دو شنبه برای بنی امیه .. » منهای السنه، ج ۲، ص ۱۵۶، و در تهذیب التهذیب نمونه این دروغ و منکرات را ذکر کرده است که ابو صلت روایت

می‌کند، ج ۷، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۲- منهای السنه، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۳- لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۴۰.

وحی علوم را یاد گرفته؛ و چنین چیزی کفر صریح و آشکار است، با این وجود نمی‌توانند نبوت را برای او ثابت کنند و برای اثبات آن معجزه بیاورند. پس این قول باطل است و هرگز حقیقت به بار نمی‌آورد؛ و حتی نمی‌توانند برای او ادعای الهام را هم در سر پرورانند.^(۱)

ابن حزم افزوده‌های شیعه را به چالش می‌کشد و نسبت به آن‌ها هشدار می‌دهد، و از شبهه‌هایی پرده برداشته که با آن خود را استتار می‌کنند و گفته‌اند: وحی یا الهام به امام ابلاغ می‌شود؛ و حتی در روایات آن‌ها ذکر شده که امام می‌تواند بچه باشد؛ مثلاً در اصول کافی از ابن بزیع نقل شده که گفته: در مورد امور امامت از ابی جعفر سؤال کردم که آیا امام می‌تواند کمتر از هفت سال باشد؟ گفت: بله می‌تواند از پنج سال هم کمتر باشد.^(۲) و گفته‌اند: امام جواد در پنج سالگی امام بود،^(۳) و قبلاً بیان شد که در عمر یک شب روایاتی را به مهدی نسبت داده‌اند.

تنها تصور این مطلب برای پی بردن به بطلان روایات منسوب به ائمه آن‌ها کافی است، چون با قرآن و سنت و اجماع امت اسلام ثابت است که در چنین سن و سالی باید بچه هم خود و هم اموالش تحت ولایت و سرپرستی و حضانت دیگران باشد؛ و قبل از هفت سالگی به انجام نماز امر نمی‌شود، پس چگونه چنین فردی امام معصوم مسلمین می‌شود و سخنش مانند کلام خدا و رسول حجت است؟ آیا جز کسی که خداوند قلبش را کور و نابینا ساخته باشد به چنین دروغی ایمان می‌آورد؟

بدین علت کتب شیعه فرقه شیعه اعتراف کرده‌اند که بعضی از طوایف شیعه امامت جواد را انکار کرده‌اند، چون در سن کودکی بوده و گفته‌اند: امام باید حتماً بالغ باشد؛ چون اگر امامت بچه جائز باشد؛ باید جائز باشد انسان نابالغ مکلف هم باشد؛ و همان‌طور که معقول نیست غیر بالغ مکلف باشد؛ معقول نیست که قضاوت نابالغ میان مردم دقیق

۱- الفصل، ج ۴، ص ۱۷۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۳، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۰۳.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۰۳.

باشد؛ و بتواند احکام دین را بدون نقص به مردم ابلاغ کند؛ و تمام امور و دستورات رسول خدا ﷺ تا قیامت بر زبان بچه‌ای ابلاغ شود^(۱).

مقوله‌ی جایز بودن امامت بچه‌ی تحت حضانت منجر شد به قبول روایت کذابین و دروغ‌گویانی که سخنانی به ائمه نسبت می‌دادند که هرگز از آن‌ها صادر نشده است، چون آن‌ها را تنها در دوران کودکی و طفولت دیده‌اند.

ممقانی در شرح حال معلی بن خنس می‌گوید: معلی در سال (۱۴۳هـ) وفات یافت، زمانی که کاظم بچه‌ای بیش نبود، چون در سال (۱۲۸ یا ۱۲۹) به دنیا آمد؛ پس سن او در هنگام قتل معلی شش یا هفت ساله بود^(۲).

اما از کاظم حدیث روایت می‌شود و شیعه آن را می‌پذیرند و ممقانی در توجیه آن می‌گوید: کودکی مانع علم به احکام شرعی نیست، مگر نمی‌بینید امام جواد در کودکی امامت را بر عهده گرفت و ممکن است معلی از کاظم سؤال کرده باشد و کاظم با آن سن کم جواب داده باشد و آن را از نقل کرده باشد^(۳).

علاوه بر آنچه گفته شد آن‌ها در مورد روایات ائمه به سند توجه نمی‌کنند؛ و اصلاً اهمیت نمی‌دهند آن روایت ثابت است یا خیر، چون علم و معرفتی به رشته‌ی سند و نقد روایت ندارند^(۴). بنابراین در حقیقت آن‌ها جز آخوندها و مراجعی که اموالشان را به باطل می‌خورند و ایشان را از راه خدا باز می‌دارند ائمه‌ای ندارند که مستقیماً آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند^(۵) لذا می‌بینیم کتاب‌هایی به پیشینیان نسبت می‌هند که به خاطر ترس از حکومت خلافت اسلامی - آن‌گونه که ادعا می‌کنند - اسنادشان مقطوع است، ولی به آن‌ها گفته شده به آن عمل کنید چون صحیح هستند - همان‌گونه که گذشت -.

۱- فرق الشیعه نوبختی، ص ۸۷ و ۸۸، المقالات و الفرق قمی، ص ۹۵.

۲- تنقیح المقال اثر ممقانی.

۳- تنقیح المقال اثر ممقانی.

۴- منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۴، المنتقی، ص ۱۶۳.

۵- منهاج السنه: ۱۳۴/۲، المنتقی: ص ۱۶۳.

بزرگان‌شان بدون تحقیق و بررسی روایات آن‌ها قبول می‌کردند... تا این‌که در قرن هفتم ابن مطهر شروع به تصحیح احادیث و روایات و تقسیم آن‌ها به صحیح و غیره کرد، و در همان زمان اولین کتاب آن‌ها در علم حدیث تألیف شد، حتی گروهی از آن‌ها که اخباریه بودند با این حرکت مخالفت نمودند، و آن را رد کردند و گفتند: این کار تقلید و پیروی از اهل سنت است. .. و شیعه را در این مورد رسوا کردند.

گروهی از اعلام و نامداران مسلمان شهادت داده‌اند که دروغ و تزویر میان شیعه بسیار رایج است و حتی این کار را به حکم عقیده‌ی «تقیه» انجام می‌دادند^(۱). تعصب مذهبی به جایی رسیده که روایات دروغ‌گویان و منکرین امامت بعضی از ائمه را پذیرفته‌اند چون نام شیعی داشتند، و بویی از شیعه‌گری برده بودند، اما روایات صحابه‌ی بزرگوار را رد کردند که مورد مدح و ستایش خدا و رسولش ﷺ هستند.

میزان و معیار ارزیابی اعتبار رجالشان بسیار عجیب و غریب است، چون هر کس ادعا نماید که امام غایب را دیده، یا بر زبان اهل بیت زیاد دروغ‌پردازی کند،^(۲) یا ادعا کند که امام بهشت را برایش ضمانت کند،^(۳) یا در مورد آن‌ها غلو و اغراق‌گویی کند^(۴) این موارد را دلیل موثق و قابل اعتماد بودن شخص تلقی می‌کنند.

۱- فصل تقیه/حاشیه، ۳.

۲- چون از امامان خود روایت کرده‌اند: منازل و جایگاه مردم را بر اساس روایت کردن آنها بشناسید. اصول الکافی: ۵۰/۱.

۳- چون ضمانت بهشت برای او بزرگترین دلیل است بر معتبر بودن و توثیق او. وسائل شیعه، ج ۲۰، ص ۹۸ و ۱۵۸، رجال کشی، ص ۳۸۱، رجال الحلی، ص ۹۸ و ۱۵۸. نمونه ای از این موثق معرفی کردن افراد از سوی امام را کشی در مورد ابراهیم بن ابی محمود نقل می‌کند و می‌گوید: از احمد بن محمد بن عیسی تقریباً پازده صفحه حدیث روایت کرده است.

در عبارت بعدی چیزهایی دال بر موثق معرفی کردن آن مرد به گمان شیعه دیده می‌شود، و کشی با سند خود از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که گفت: بر ابی جعفر وارد شدم و به او گفتم: فدایت شوم تضمین می‌کنید که خداوند مرا داخل بهشت کند؟ گفت: بله، من هم پای او را گرفتم و بوسیدم رجال کشی: ص ۵۶۷.

چگونه دروغ گفتن موجب موثق و معتبر شدن است؟ اگر به رجال سند آن‌ها نگاه کنی و آن‌ها را در پرتو (علم الرجال) خودشان بررسی نمایی متوجه می‌شوی که بزرگان و (مکثرین روایت) که بسیار روایت کرده‌اند و بیشتر افرادی که نزد ایشان معتبر و موثق هستند، مورد ذم و حتی لعن و نفرین ائمه قرار گرفته‌اند، و ائمه از ایشان دوری می‌جستند، و حتی کتب شیعه این مطالب را نقل کرده است.

اما شیوخ شیعه از وصایای ائمه دوری جسته‌اند؛ و در این مورد به تقیه چسبیده‌اند، که تقیه مانند تار عنکبوت و حتی از آن هم ضعیف‌تر است.

بعد از نقد و بررسی سند نوبت بررسی متن است....، دروغ بودن بسیاری از این روایات در این باب و باب‌های دیگر و یا کتاب‌های الانوار و اصول کافی و البحار و تفسیر قمی و عیاشی و رجال کشی و غیره مانند ضروریات بدیهی دین معلوم و محرز است، چون قرآن را زیر سؤال می‌برند و با سنت پاک پیامبر می‌جنگد، و بهترین امت قرن اول و پیروان به احسان آن‌ها را کافر محسوب می‌کنند، و اعتقادی را پایه‌گذاری کرده‌اند که از کتاب الله برهان و دلیلی بر آن نیست.....

پس برای حکم کردن و اظهار نظر در مورد احادیث آن‌ها چگونه است، کافی است به متون آن‌ها نگاه کنی که همه یا مخالف عقل و نقل هستند، یا اصول دین را زیر سؤال می‌برند، پس بدان که تزوری هستند و به دروغ به نام پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شده‌اند^(۲).

بدون شک کسی که در مورد امامان این‌گونه اعتقادی داشته باشد بویی از اسلام نبرده، چه رسد به این‌که موثق باشد، حتی جعفر صادق حکم کفر چنین افرادی را صادر کرده است. میزان الاعتدال:

۷۰-۶۹/۱

۱- در کتاب رجال حلی در شرح حال فردی به نام واصل آمده که کشی برای موثق معرفی کردن او به این روایت استناد کرده است که واصل گفته: ابا حسن را شستم می‌کرد و مانع بیرون ریختن آب از حمام شدم تا همه آب و مو و چرک و غیره جمع شد؛ سپس همه آن‌ها را جمع کردم و خوردم. رجال الکشی: ص ۶۱۴ ابن مطهر می‌گوید: این دال بر علو و بلندی اعتقاد دلالت می‌کند و سند آن صحیح است. رجال الحلی: ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲- ابن الجوزی/الموضوعات: ۱۰۶/۱.

فصل سوم عقیده شیعه در مورد اجماع

اجماع یکی از اصول اهل سنت است یعنی بعد از کتاب و سنت اصل سوم است و در علم و دین قابل اعتماد می‌باشد^(۱). بر این اساس / ابن تیمیه می‌فرماید: هر کس قایل به قرآن و سنت و اجماع باشد اهل سنت و جماعت است^(۲).

اهل سنت و جماعت تمام مسایل دینی را با این سه اصل می‌سنجند^(۳) این گروه به اهل جماعت معروف هستند چون جماعت به معنی اتحاد و همستگی است و ضد تفرق و پراکندگی می‌باشد.^(۴) و اجماع اساسی و واقعی در دوران اول اسلام صورت گرفت ولی بعد از آن به خاطر کثرت اختلاف و انتشار امت، اجماع کمتر صورت گرفت^(۵). اما شیعه اجماع اصحاب و سلف صالح را اجماع نمی‌پندارند، بدین علت در این باب عقائد مخالف گوناگونی دارند که آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

نخست: حجیت در قول امام است نه اجماع

کتاب‌های اهل سنت نقل کرده‌اند که شیعه می‌گویند: اجماع حجت است نه بدین علت که اجماع است بلکه بدین سبب که همراه سخن امام معصوم می‌باشد و حتی قول امام معصوم به صورت انفرادی هم حجت است^(۶).

می‌توان دیدگاه شیعه را از مصادر معتبر آن‌ها این‌گونه بیان کرد، ابن مطهر حلی می‌گوید: نزد ما اجماع حجت است چون شامل قول امام معصوم می‌باشد، بنابراین، خواه

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه شیخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۷، اصول الاحکام فی اصول الاحکام/آمدی، ج ۱، ص ۲۰۰، المستصفی/غزالی، ج ۱، ص ۱۷۳، الرسالة: امام شافعی، ص ۴۰۳، التمهید/ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه شیخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۶.

۳- مجموع فتاوی ابن تیمیه شیخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۷.

۴- هر چند جماعت اسمی است برای گروهی که گرد هم می‌آیند همان: ۱۵۷/۳.

۵- مجموع فتاوی ابن تیمیه شیخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۷.

۶- نهایه السؤل/اسنوی، ج ۳، ص ۲۴۷.

افراد اجماع فراوان باشند یا نه، مادام که سخن امام در رأس آن‌ها قرار دارد، اجماع به خاطر سخن امام حجت است نه ذات اجماع^(۱).

بنابراین، اجماع بدون امامی که معتقد به عصمتش هستند، تحقق نمی‌یابد و مدار حجیت اجماع بر سخن امام می‌چرخد نه بر ذات اجماع، آن‌ها در حقیقت قایل به اجماع نیستند بلکه قایل به حجیت قول امام معصوم هستند و دعوای اجماع اسم بی مسمی می‌باشد. کلام ابن مطهر که می‌گوید: اجماع نزد ما حجت است، سخن لغو و باطلی است اساس این است که بگویید اجماع حجت نیست چون حجیت آن مبنی بر قول امام می‌باشد.... چون نتیجه و مقتضی مذهب آن‌ها همین است، آن‌ها امام را مانند پیامبر می‌دانند باید از او پیروی کنند و گوش به فرمان او باشند حتی امام نزد آن‌ها از جبرئیل و میکائیل هم بزرگ‌تر است، بدین‌سان تا آخرین سخنان آن‌ها در مورد اجماع که مفصلاً آن‌را توضیح دادیم، آن‌ها با وجود امام نیازمند اجماع نیستند همان‌طور که اصحاب با وجود رسول اکرم ﷺ نیازمند اجماع نبودند.

نزد آن‌ها نبی در هر عصر و زمانی یافت می‌شود چون هر امامی به مثابه پیامبری است بدین علت می‌گویند: همان‌گونه که با ادله عقلی و نقلی ثابت شده هیچ عصری وجود ندارد که از امام خالی باشد تا محافظ شریعت و دین باشند و هنگام اختلاف به اقوال آن‌ها رجوع شود، اگر امت اجماع کردند و امام میان آن‌ها بود با قولش که خطا بردار نیست اجماع را منعقد می‌گرداند و به آن حجیت می‌بخشد، پس «اجماع» حجیت کلام ائمه معصوم را ثابت می‌کند^(۲).

زمین هرگز از امام خالی نیست چون اگر خالی باشد همان‌طور که در «کافی»^۳ گفته شده زمین نابود می‌شود و این سخن بدین معنی است که اجماع مفهومی ندارد و باید برای همیشه تعطیل باشد.

۱- تهذیب الوصول الی علم الاصول/ابن مطهر، ص ۷۰. بسیاری از بزرگان شیعه هم چنین گفته‌اند برای نمونه به کتاب‌های ذیل مراجعه فرمایید: اوائل المقالات/مفید، ص ۹۹ و ۱۰۰، قوامع الفضول، ص ۳۰۵، المرجعیة الدینیة العلیا/معقوق، ص ۱۶.

۲- معالم الدین/النحاریری، ص ۴۰۶.

۳- اصول الکافی: ۱/۱۷۹.

اگر به مفهوم اجماع نزد آن‌ها نگاه کنید متوجه می‌شوید فرقی با سنت، آسمان و ریسمان است، تنها در اسم با هم مشترک هستند نه در معنی و محتوی؛ چون سنت، سخن انسان معصوم است و اجماع نزد آن‌ها کاشف قول معصوم است.

بنابراین حق دارید تعجب کنید که چرا در کتاب‌های اصول آن‌ها اجماع یاد می‌شود و به آن اقرار می‌کنند در حالی که اسم بی‌مسمایی است، حتی اقرار کرده‌اند که قول فقهاء ارزش ندارد اگر به هزار نفر هم برسند.

حتی گفته‌اند اگر اجماع همراه قول امام معصوم باشد حجت است ولی اگر همراه امام نباشد اگر صد نفر از فقهاء بر یک قول متفق باشند حجت نیست و اگر دو نفر با قول امام اتفاق حاصل کنند اجماع تحقق می‌یابد گفتنی است که اعتبار به اتفاق فقهاء نیست بلکه به قول امام است^(۱). معنی این کلام، این است که اجماع آن‌ها هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه نهایتاً این است سنت را اجماع می‌نامند. مثل این که این اعتراض قلب شیعه‌های متقدم را جریحه‌دار کرده است به گونه‌ای که بعضی از آخوندهای شیعه از شریف رضی نقل کرده‌اند که گفته: ما اولین کسی نبودیم که به حجیت اجماع حکم کرده باشیم تا آن‌را لغو بدانیم، بلکه ابتدا مخالفین آن‌را پیشنهاد کردند و بر ما عرضه نمودند ما هم می‌توانستیم با آن‌ها موافقت کنیم پس چاره‌ای نداشتیم مگر این که اصل حکم را قبول کنیم چون ذاتاً حق بود، ولی در علت و دلیل با آن‌ها مخالفت کردیم^(۲) یعنی آن‌ها تنها برای تقلید و محاکات از آن تقلید کردند.

صاحب «قوامع الفصول» می‌گوید: فائده اجماع نابود می‌شود اگر امام حال یکی از افراد اجماع را از لحاظ ورود و خروج شناخت یا فهمید که سخن او بر اساس تقییه یا چیزهای دیگری است، اما چیزی که مهم است این است که اجماع ابتکار آن‌ها بوده برای محکوم کردن ما^(۳).

مادام که اهل سنت آن‌را اصل کلی قرار داده‌اند پس چرا با اهل سنت هماهنگ می‌شوند

۱- معالم الدین، ص ۴۰۵.

۲- قوامع الفصول، ص ۳۰۵.

۳- قوامع الفصول، ص ۳۰۵.

در حالی که عقیده آن‌ها در مورد امامت با اجماع تناقض دارد؟

محمدرضا مظفر می‌گوید: اجماع نزد شیعه امامیه هیچ ارزشی ندارد تا وقتی که سخن امام معصوم در آن روشن نشود... اگر سخن امام با اجماع کشف شد در حقیقت حجیت از آن سخن امام است نه اجماع علماء.

یعنی مکشوف (سخن امام) اصل است و کاشف (اجماع) فاقد ارزش، بعد از آن، اجماع داخل سنت می‌شود و خودش دلیل مستقلى نیست^(۱).

رضا صدر می‌گوید: اجماع نزد ما - جمهور شیعه - در مقابل سنت، حجت مستقلى نیست، بلکه حکم آن‌را می‌گیرد چون با اجماع، نظر امام معصوم کشف می‌شود^(۲).

آخوند معاصر آن‌ها محمد جواد مغنیه می‌گوید: در مورد اجماع بین متقدمین شیعه و متأخرین آن‌ها تفاوت و تباین فاحشی وجود دارد چون متقدمین اتفاق دارند مصادر تشریع چهار چیز می‌باشد: قرآن، سنت، اجماع و عقل؛ و به گونه‌ای در اجماع غلو کردند که آن‌را دلیل هر اصل و فرعى دانستند، اما متأخرین فقط لفظ اجماع را با این مصادر باقی گذاشتند ولی محتوای آن‌را رها کردند و وقتی بر آن اعتماد می‌کنند که همراه دلیل معتبر دیگری باشد^(۳).

اما این کلام مطلق نیست چون بعضی از متأخرین، اجماع را دلیل مستقلى می‌دانند^(۴).

۱- اصول الفقه/مظفر، ج ۳، ص ۹۲.

۲- الاجتهاد و التقليد/رضا صدر، ص ۱۷.

۳- اصول الفقه للشيعة الامامية بين القديم و الجديد/ مجله رسالة الاسلام، سال دوم، شماره سوم، ص ۲۸۴ و ۲۸۶.

۴- مثلاً شیخ شعرانی که به دریای علم معروف است قایل به حجیت اجماع به عنوان دلیلی مستقل، می‌باشد. [تعالیق علمیه علی شرح جامع: مازندارنی، ج ۲، ص ۴۱۴].

پس سخن مغنیه غیر ثابت و نا مسلم است اما همان‌طور که مشاهده کردیم خلاف بین اصولیون و اخباریون داغ است. مثلاً حر عاملی معتقد است همه مطالب مذکور در بحث اجماع تقلید از اهل سنت می‌باشد و در مذهب شیعه هیچ دلیلی بر آن‌ها یافت نمی‌شود و اصلاً توجیهی ندارد. [الفصول المهمة، ص ۲۱۴].

در مقابل این گروه اصولیان به آن اقرار کرده‌اند و در کتاب‌های اصول فقه به بحث آن پرداخته‌اند، هر چند با امامت آن‌ها متناقض است.

شیخ معاصر آن‌ها «شعرانی» در تأکید این اصل می‌گوید: طبرسی در الاحتجاج از ابی حسن علی بن

این را در نظر بگیر و نگاه کن که از قرن سوم تا به حال امام آن‌ها گم شده پس چه راهی وجود دارد برای پی بردن به نظر امام تا اجماع حاصل شود؟

شیخ حر عاملی و دیگر اخباریان معتقد هستند بعد از غیبت امام، رسیدن به اجماع غیر ممکن است و معتقد است که کشف اجماع میسر نیست پس اجماع ثابت نمی‌شود چون هیچ کس به دخول او در اجماع علم پیدا نمی‌کند و اجماع بدون دخول او ممکن نیست، در نتیجه اجماع به طیر عنقاء تبدیل می‌شود و با قفص تشیع به دام نمی‌افتد، چون در هیچ گوشه‌ای از دنیا اثری از امام آن‌ها نیست^(۱) اما اصولیون اجماع را قبول دارند و معتقد هستند ممکن است به رأی امام دست پیدا کرد.

شیخ همدانی در «مصباح الفقیه» می‌گوید: بر اساس دیدگاه متأخرین شیعه، مدار در حجیت اجماع اتفاق همه‌ی فرقه‌های آن‌ها نمی‌باشد و همچنین اتفاق آنان نیز در یک عصر راهی برای اجماع نمی‌باشد، بلکه تنها رسیدن به رأی و نظر امام معصوم از طریق ظن (مانند الهام یا خواب) وسیله‌ی دستیابی به اجماع می‌باشد^(۲).

البته در این موضوع بین آن‌ها اختلاف وجود دارد، چه بسا مسایلی هستند که به نتیجه‌ی نهایی در مورد موافقت امام دست نیافته‌اند، هر چند نظر همه آن‌ها باشد و در مورد بعضی از مسایل موافقت امام را با قاطعیت اعلام داشته‌اند اگر چه از طریق شهرت هم باشد^(۳). از اینجا روشن می‌شود که راه کشف نظر و دیدگاه امام، حدس و گمان است،

محمد عسکری در حدیث طولانی روایت کرده است که گفته: امت اتفاق دارند بر این‌که در قرآن هیچ شک و گمانی وجود ندارد و در این اجماع مصیب هستند و بنا به تصدیق ما انزل الله بر هدایت هستند، چون پیامبر اسلام می‌فرماید: «لا تجتمع امتی علی ضلالة».

امت من هرگز بر گمراهی اتفاق نمی‌کنند.

شعرانی می‌گوید: این حدیث دال بر حجیت اجماع است و این‌که اجماع مستقل می‌باشد و امکان دارد علم به آن حاصل شود و چنین چیزی تصدیق حدیث: «لا تجتمع امتی علی ضلالة» است. [تعالیق علمیه/ الشعرانی/ ج ۲، ص ۱۴].

۱- مقتبس الاثر/ حائری، ص ۶۳.

۲- المعجم الفلسفی، ص ۶۹ و ۷۰.

۳- مصباح الفقیه، ص ۴۳۶، الاجتهاد و التقليد، ص ۱۷.

نگاه کن حدس و گمان را راهی اساسی برای کشف نظر امام قرار می‌دهند و آن را حجت می‌دانند، ولی اجماع سلف امت حجت نیست بلکه در نهایت غرابت است و همچنین اتفاق همه علماء امت موجب جزم و قطع نمی‌شود ولی حدس و گمان حکم تواتر می‌گیرد؟ واقعاً مقیاس معکوسی دارند، همان‌طور که خود اعتراف مکرده‌اند، چه بسا آخوندهایشان بر گمراهی اتفاق نظر داشته باشند.

با وجود این‌که آنان در حقیقت منکر اجماع هستند ولی عمل به جماعتی ناشناس را و رها نمودن جماعت معروف و مشهور را ثابت کرده‌اند، البته این نتیجه شذوذیت آن‌ها است هر چند برای این شذوذیت به موافقت امام تعلیل می‌کنند.

صاحب «معالم الدین» می‌گوید: اگر امامیه در دو قول اختلاف پیدا کردند هرگاه گروهی معروف و بدون امام بودند حق با گروه مخالف آن‌ها است هر چند معروف و مشهور هم نباشند^(۱).

حتی وجود این گروه مجهول را شرطی برای اجماع در عصر غیبت می‌دانند و گفته‌اند: حقیقتاً ممتنع است در این دوران بدون نقل به حصول اجماع دست پیدا کنیم چون هیچ روشی برای علم پیدا کردن به دیدگاه امام وجود ندارد، اصلاً چگونه ممکن است در حالی که دو مجتهد مجهول وجود دارد تا به جمله آن‌ها پیوند در نتیجه سخن امام بین اقوال آن‌ها مخفی و پوشیده می‌ماند و چنین چیزی قطعاً منتفی است، هر اجماعی که در میان اصحاب ادعا شود و به نقل متواتر یا حدیث آحاد مستند نباشد یا همراه قراین مفیدی ذکر نشود لازم است به کلام صاحب «معالم الدین» برگردیم که اعتماد به قول گروه مجهول است، این هم کم پیدا می‌شود، از دوران شیخ طوسی به بعد چنین چیزی به وقوع نپیوسته است، پس اجماع موجود همان اجماع منقول می‌باشد^(۲).

۱- معالم الدین، ص ۴۰۶.

۲- اجماع در دیدگاه شیعه اثنی عشریه دو نوع می‌باشد

اجماع محصل: یعنی اجماعی که با جستجوی فقیه در میان فتاوی به دست می‌آید.

اجماع منقول: اجماعی که فقیه در تحقیق و جستجو به آن دست پیدا نکرده بلکه از فقهاء برای او نقل شده است خواه با واسطه باشد یا نه، سپس این نقل شاید با روش تواتر باشد که از لحاظ حجیت همان حکم اجماع محصل دارد یا با خبر واحد نقل می‌شود، بنابراین، اگر اصولیون اجماع را مطلقاً بر زبان آوردند هدف اجماع دوم است، البته در مورد حجیت اجماع دوم، شیعه اختلاف پیدا

مثل این که قبل از شیخ این نوع اجماع وجود داشته.

آن‌ها افرادی هستند که اجماع اصحاب را رد کرده‌اند و قول گروه مجهولی را پذیرفته‌اند. اما در این مورد حق را پیموده‌اند که به اقوال آخوندهای خود گوش ندادند هر چند آخوندها اتفاق نظر داشته باشند، ولی عییشان این است که از اجماع اصحاب و سلف سر باز زده‌اند.

آن‌ها برای رسیدن به این اجماع اسمی هر مسیری را می‌پیمایند همان‌طور که در روایات، مرتکب چنین اشتباهی شدند و در نتیجه اقوال و روایات متناقض و متضاری درست شده که در کتاب «الاستبصار» و «البحار» و غیره دیده می‌شود. از این بدتر این که یک نفر آنان در مورد اجماع اقوال متعارضی دارد، مثلاً ابن بابویه قمی صاحب کتاب «من لا یحضره الفقیه» - که یکی از چهار کتاب مهم احکام در فقه شیعه است - در موردی ادعای اجماع می‌کند و در مورد مخالف آن نیز مدعی اجماع شده است^(۱).

حتی صاحب «جامع المقال» می‌گوید: اگر کسی در اجماع دارای چنین روشی باشد چگونه در مورد آن اطمینان پیدا می‌شود و به نقل آن اعتماد می‌کند؟^(۲) بلکه در مواردی مدعی اجماع هستند که اصلاً امکان اجماع ندارد و کسی به آن قایل نیست. طبرسی شیخ آن‌ها می‌گوید: بعضی مواقع شیخ و سید بر امری مدعی اجماع هستند ولی کسی در مورد آن امر سخن نرانده تا مردم بر آن اجماع کنند^(۳).

همچنین شیخ طبرسی بر وجود اجماع تأکید کرده و اجماعات متعارضی را ذکر می‌کند

کرده‌اند. [اصول الفقه/ مظفر، ج ۳، ص ۱۰۱].

اعلمی در «مقتبس الاثر» می‌گوید: فقهای جعفریه در مورد اجماع اصطلاحات فراوانی دارند، بعضی می‌گویند: اجماع یعنی اعتماد و اعتقاد قطعی به رأی امام.

بعضی هم قایل به اجماع محصل هستند و بعضی دیگر اجماع منقول به خبر واحد را پذیرفته‌اند، اعلمی در مورد اجماع محصل می‌گوید: حاصل نمی‌شود و در مورد اجماع دوم گفته: این اجماع قبول است [مقتبس الاثر، ج ۳، ص ۶۲].

۱- جامع المقال فیما یتعلق باحوال الحدیث و الرجال/ طریحی، ص ۱۵.

۲- جامع المقال فیما یتعلق باحوال الحدیث و الرجال/ طریحی، ص ۱۵.

۳- فصل الخطاب، ص ۳۴.

که از یک شخص واحد نقل شده‌اند^(۱).

این قول طبرسی است که آگاه و خبیر به کتب شیعه می‌باشد ولی مجبور است این حقیقت را در کتابی بیان کند که در طرف داری و پیشستانی شیعه نوشته است، ما از اعتراف او بهره می‌جویم تا ثابت کنیم که شیعه در مورد اجماع خیلی تناقص‌گو و مضطرب هستند و حتی نمی‌توانند حدود و شرایط آنرا بیان کنند.

سپس شیعه که می‌گویند: اجماع کاشف قول امام معصوم است آنرا تطبیق نمی‌کنند چون در جستجوی اقوال یاران خودشان زحمت می‌کشند نه در کشف اقوال امامان معصوم. بدین علت صاحب «معالم الدین» وقتی سخن یکی از عالمان را ذکر می‌کند - که گفته بود: اساس و پایه، سخن امامان معصوم است نه اتفاق فقهاء بدون قول امام - می‌گوید: شگفتا از غفلت یاران در مورد این اصل و ادعای اجماع و اصلاً تساهل در نام گذاری چنین چیزی به اجماع در حالی که برای مسایل فقهی به قول امام احتجاج می‌کنند، حتی به گونه‌ای افراط کرده‌اند که تنها یک عبارت را از اجماع باقی گذاشته‌اند و بدون قرینه آشکار آنرا از اصطلاح اصلی خودش تحریف نموده‌اند و آنرا به اسمی بی مسمی تبدیل کرده‌اند^(۲).

در حقیقت آن‌ها قایل به اجماع نیستند و با این وجود اجماع را به عنوان اصلی از اصول ادله قلمداد می‌نمایند و در اثبات دعوی خود دچار تناقص و اضطراب می‌شوند و معلوم است تناقص موجب بطلان اصل موضوع می‌گردد.

برای روشن شدن تفاوت اساسی بین اهل سنت و اهل تشیع در مورد اجماع تصور کنید که از امام جواد - که امام پنچ ساله‌ای است^(۳) - در این عُمَر فتوایی صادر شود یا از او صادر نشود ولی از طریق گروهی از روافض در مورد مسأله‌ای، حکمی شرعی را به او نسبت دهند ولی امت اسلامی با فتوای او مخالفت کنند لازم است به دیدگاه او رجوع

۱- فصل الخطاب، ص ۳۴.

۲- معالم الدین، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۳.

شود نه به نظر جمهور علما، چون امت بدون امام اجماعی ندارد^(۱).

اگر از امام مهدی منتظرشان - هر چند وجود خارجی ندارد - قوی نقل شود - هر چند از راه حکایت هم باشد - و جمهور مسلمانان مخالف قول او باشند، نظر این گم شده پذیرفته می‌شود و سخن جمهور علماء بی‌ارزش است و اعتبار ندارد، شیخ مفید در اقرار به این موضوع می‌گوید: اگر امام قوی داشت و همه مسلمانان مخالف او بودند سخن امام برای حجت و برهان کافی است^(۲).

این مذهبی است که در اوج بطلان می‌باشد و نیازی به مناقشه و مجادله ندارد. بدین خاطر «مفید» اقرار می‌کند که این دیدگاه، یکی از شواذ شیعه می‌باشد و مخصوص آن‌ها است حتی معتزله و خوارج و مرجئه با این مخالفت کرده‌اند^(۳).

دوم: مخالفت اهل سنت بیانگر هدایت است

جمهور اهل سنت اتفاق دارند که مراجعه به اجماع لازم و ضروری است، چون امکان ندارد امت بر گمراهی اتفاق یابند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُولِهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]^(۴)

۱- اصول کافی، کتاب الحجۃ ج ۱ ص ۳۲۱، الارشاد / مفید ص ۲۹۸، اعلام الوری / طبرسی ص ۳۳۱، بحار الانوار ج ۲۵ ص ۱۰۲، ۱۰۳، همه این کتاب‌ها می‌گویند: اگر امام سه سال داشته باشد امامت وی جایز است و اشکالی ندارد، حتی صاحب «اعلام الوری» می‌گوید: اگر از آن هم کمتر باشد اشکالی ندارد.

۲- اوائل المقالات، ص ۱۰۰.

۳- اوائل المقالات، ص ۱۰۰.

۴- نساء/ ۱۱۵. ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ بیان داشته: هر کس از اجماع مسلمین سر باز زند در حقیقت راه غیر از مسلمانان را پیموده است.

فتاویٰ ابن تیمیہ، ج ۱۹، ص ۱۹۴.

بدین سبب امام شافعی در استدلال بر حجیت اجماع به این آیه استدلال می‌کند و می‌گوید: براساس این آیه مخالفت با اجماع حرام است. البته ایشان بعد از تفحص و تدبر فراوانی به این نتیجه و جواب رسید که از قوی‌ترین و بهترین استنباطات است، هر چند بعضی در تفسیر این آیه دچار

«کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله وهو ظاهرون على الناس».

«مدام گروهی از امتم بر حق هستند و مخالفت دشمنان آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند، بلکه آن‌ها مدام بر مردم چیره و غالب هستند»^(۱).

احادیث فراوان دیگری از رسول اکرم روایت شده که اعلام داشته‌اند امت اسلامی هرگز بر گمراهی گردهم نمی‌آیند^(۲).

مشکل شده‌اند.

تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۰. گفتنی است که شیخ الاسلام در مورد این آیه تحقیق نوطه‌وری کرده است که در فتاوی کبرای ج ۱۹ ص ۱۷۸ و ۱۷۹. ۱۹۲ آنرا ذکر کرده است. به تفسیر قاسمی ج ۵ ص ۴۵۹ مراجعه شود.

ابن کثیر می‌فرماید: آیه «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»

بیانگر مخالفت با بهترین و شایسته‌ترین روش می‌باشد، اما بعضی مواقع شامل مخالفت با نص شارع و یا اجماع امت محمد ﷺ هم می‌شود، زیرا رسول خدا ﷺ ضامن عصمت امتش در خصوص اجماع شده است و به خاطر مقام و ارزش محمد امتش دچار اشتباه و خطا نمی‌شوند.

احادیث فراوانی در این مورد روایت شده‌اند و حتی بعضی از علماء مدعی تواتر آن‌ها هستند.

تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۰.

۱- امام مسلم در کتاب جهاد/ باب لا تزال، ج ۲، ص ۱۵۲۴. امام بخاری حدیث را با همان معنی در کتاب الاعتصام / باب لا تزال ۱۴۹/۸ روایت کرده است

۲- امام سخاوی می‌فرماید: متن حدیث مشهور است و دارای اسانید فراوانی می‌باشد و شواهد متعددی بر مرفوع بودن آن دلالت می‌کنند. المقاصد الحسنة، ص ۴۶۰. روایت شده که پیامبر فرمود: خداوند شما را از سه مشکل و نقص محافظت کرده یکی از آن‌ها عدم اجتماع و اتحاد امت اسلامی بر گمراهی استابو داود در سنن، ج ۴، ص ۴۵۲، شماره ۴۲۵۳. حافظ در التلخیص می‌گوید: اسنادش منقطع است و در جای دیگر می‌فرماید: سندش حسن است. عون المعبود، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

این به نسبت جمهور مسلمین است، ولی نزد شیعه اجماع با امام صورت می‌گیرد نه با امت اسلامی حتی شیعه اثنی عشریه الحاق امام یا کشف رأی امام توسط اجماع را به شرط گرفته‌اند همانطور که قبلاً بیان کردیم آن‌ها اصلاً به اتفاق مجتهدین امت محمد صلی الله علیه و آله توجهی ندارند.

از این بدتر حتی می‌گویند: مخالفت با اجماع امت عین هدایت و رشادت است و مبدأ مخالفت، اصلی از اصول ترجیح و اساسی از اساسهای مذهب تشیع است، روایات فراوانی دارند که این اصل را ثابت می‌کنند و مردم را به سوی این روایات و اصول دعوت می‌کنند.

امام احمد از ابی بصره غفاری روایت کرده که رسول خدا فرمود: «سألت الله عز وجل أن لا يجمع أمي علي ضلالة فأعطانيها» (المسند ۳۹۶/۶)

«از خداوند خواستم که اتم را بر گمراهی گردهم نیاورد، خداوند صلی الله علیه و آله نیز آن را به من عطا فرمود». حافظ در تلخیص می‌گوید: رجالش ثقه هستند ولی یک راوی ضعیف در سلسله سند آن وجود دارد {عون المعبود ج ۱۱ ص ۳۲۶}.

ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أن الله تعالى لا يجمع أمي - أو قال: أمة محمد صلی الله علیه و آله علي ضلالة، ويد الله مع الجماعة، ومن شذ شذ إلى النار».

«خداوند اتم را بر گمراهی جمع نمی‌کند یا امت محمد را بر گمراهی جمع نمی‌کند و دست خداوند صلی الله علیه و آله همراه جماعت است هر کس از آن بگریزد به سوی آتش می‌رود».

ابو عیسی می‌گوید: حدیث فوق از این طریق غریب می‌باشد. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶۶، شماره ۲۱۶۷. ابن حجر در «تخریج المختصر» می‌گوید: حدیث غریب است ابو نعیم در «الحلیه» و اللکائی در «السنة» آن را تخریج کرده‌اند، و رجالش رجال صحیح هستند اما معلوم و مشهور می‌باشند.

سیوطی آن را در «الجامع» روایت کرده و به صحت آن اشاره داشته است فیض القدر، ج ۲، ص ۴۳۱. اما سندی گفته: در سندش ابو خلف اعمی وجود دارد که اسمش حازم بن عطا است و ایشان فردی ضعیف است. حاشیه سندی بر سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۶۴.

عراقی در تخریج احادیث بیضاوی می‌گوید: حدیث با چند طریق آمده که همه آن‌ها مشکل دارند. ابن حجر می‌گوید: چندین طریق دارد که در مورد همه سخن وجود دارد فیض القدر، ج ۲، ص ۲۰۰. اما اصولیون به این حدیث احتجاج کرده‌اند. المستصفی ج ۱ ص ۱۷۵ ف الاحکام آمدی، ج ۱، ص ۲۱۹.

در اصول کافی ذکر شده که از یکی از ائمه پرسیده شد: اگر یکی از خبرها موافق اهل سنت باشد و دیگری مخالف آن، کدام یکی را بپذیریم؟ گفت: آنچه مخالف اهل سنت است چون هدایت در مخالفت آنها است، گفتم (راوی): فدات شوم اگر دو خبر باشند هر دو موافق اهل سنت چه کار کنم؟ گفت: خوب نگاه کن هر کدام بیشتر موافق آنها بود آن را رها کن و دیگری را بگیر، گفتم: اگر هر دو مثل هم باشند؟ گفت: به سوی امامت برگرد و از او بپرس چون هنگام رویارویی با شبهات توقف بهتر از وقوع در مهلکات است.^(۱)

کلینی که یکی از معتمدین آنها است قول امامش را نقل می‌کند که گفته: موافقت با اهل سنت را رها کنید چون مخالفت با آنها نشانه هدایت و رشادت است.^(۲) ابو عبدالله می‌گوید: - همانطور که بر زبان او بسته‌اند - اگر دو حدیث را دیدی که مخالف هم بودند آن یکی را بگیر که مخالف اهل سنت است.^(۳)

حسن بن جهم می‌گوید: به عبد صالح (لقب امام) گفتم: آیا در مورد روایات شما غیر از تسلیم چاره دیگری داریم؟ گفت: نه سوگند به خدا غیر از تسلیم ما هیچ چاره دیگری ندارید، گفتم: اگر از ابو عبد الله دو سخن مخالف روایت شوند کدام یکی را بگیریم؟ گفت: آن یکی را بگیر که مخالف اهل سنت است و از روایتی که موافق آنها است پرهیز کنید.^(۴)

برای پذیرش و پیروی از این اصل به روایت ابو عبدالله تعلیل می‌کنند که گفته: سوگند به خدا هرگز بر هیچ چیز از اصول و روش و آداب اهل سنت نیستید و آنها هم بر هیچ یک از اصول شما نمی‌باشند، بنابراین، با گمراهی آنان به مخالفت برخیزید.^(۵)

این زنداقه‌ای که خواهان تفرق و از هم گسیختن امت اسلامی هستند با پیروی از این جاهلان مغرور شده‌اند که با دلی پر از کینه به عداوت اهل بیت پرداخته‌اند و مردم را

۱- اصول کافی / الكلینی، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، من لایحضره الفقیه / ابن باویه قمی، ج ۳، ص ۵، التهذیب /

طوسی، ج ۶، ص ۳۰۱، الاحتجاج / طبرسی ص ۱۹۴، وسائل الشیعه / الحر عاملی، ج ۱۸، ص ۷۵ و ۷۶.

۲- اصول کافی / مقدمه، ص ۸، وسائل شیعه، ج ۱۸، ص ۸۰.

۳- وسائل شیعه، ج ۱۸، ص ۸۵.

۴- وسائل شیعه، ج ۱۸، ص ۸۵.

۵- وسائل شیعه، ج ۱۸، ص ۸۵.

این گونه فریب می دهند که محبت اهل بیت مآیه نجات انسان ها و ورود به جنت المآوی است.

این زناده با پیروانی مغرور شده اند و می گویند: اصل برای این مبدأ این است که علی علیه السلام هیچ دین و روشی را اتخاذ نکرده مگر این که مردم مخالف او بودند و مسیر دیگر را می پیمودند، بعضی مواقع از امیر المؤمنین سؤال می کردند و اگر به آن ها جواب می داد خلاف فتوای او عمل می کردند و تنها بدین سبب از او سؤال می پرسیدند تا مردم گمراه شوند و امور را قاطی کنند.^(۱)

هر چند می گویند عمر در هر مسأله ای با علی مشورت می کرد، به قول او عمل می نمود و بر اساس فتوای او قضاوت می کرد و همچنین اصحاب خیلی مواقع برای حل مشکلات به او مراجعه می کردند.^(۲) و همچنین روایت کرده اند که عمر خطاب به علی گفته: هیچ مشکلی در این امت درست نمی شود مگر این که راه حلی را برای آن پیدا می کنی.^(۳)

حال کدام یک از دو سخن را قبول کنیم؟ اما باید قبول کنیم که آداب و روش دروغگویان تناقض گوی است و این ثمره و نتیجه دروغ می باشد.

آن ها وصیت ذیل را به تمام پیروانشان توصیه می کنند، وصیتی که خلاف را عمیق تر و متداوم تر می کند و ضامن دوری گزیدن از این امت اسلامی است: از علی بن اسباط روایت می کنند که به موسی الرضا گفته: امری پیدا می شود و نمی توانم به شناخت دقیق آن دست پیدا کنم و در آن منطقه کسی از یاران تو وجود ندارد تا از او استفتاء کنم، پس چه کنم؟ گفت: پیش عالم اهل سنت برو و به هر چه فتوا داد خلاف آن عمل کن به حق رسیده اید.^(۴)

یکی از شیوخ شیعه بر این روایت تعلیقی گذاشته و می گوید: یکی از نعمت هایی که خداوند جل جلاله به شیعه ارزانی بخشیده، این است که در تمام مسایل نظری اهل سنت را

۱- علل الشرائع/ابن بابویه، ص ۵۳۱، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۳.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۳، الارشاد/مفید، ص ۹۷ و ۹۸، علی و الحاکمون، ص ۱۲۰.

۴- علل الشرائع/ابن بابویه، ص ۵۳۱، ف التهذیب/طوسی، ج ۶، ص ۲۹۵، وسائل شیعه، ج ۱۸، ص ۸۲ و ۸۳، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۳.

گمراه ساخته است تا عمل کردن به خلاف اهل سنت قاعده‌ای برای اعمال ما باشد؛ نمونه آن مانند روایت «با زن مشورت کن و به سخنش گوش فرا نده» می‌باشد^(۱). این نصوص بی‌نهایت خطرناک هستند، چنین نصوصی از مجعولات زنداقه‌ای می‌باشند که خواهان از هم گسیختن امت اسلامی شده‌اند، آنان خواسته‌اند که باب بازی برای خروج از دین اسلام را نهاده‌اند، چون در هر چیزی به مخالفت با مسلمین می‌پردازند.

با چنین عقیده‌ای چگونه مردم را به تقریب بین مذاهب دعوت می‌کنند؟ اصلاً چنین تقریبی ممکن است؟ مگر در دهان سیمرغ بر روی قله قاف.

نقد اساسی این مقاله

افزون بر مطالب گذشته توضیح بیشتری در این مورد ارائه می‌شود، می‌گوییم: علماء اصول اثبات حجیت سنت را به عهده گرفته‌اند و به صورت کافی و وافی برای آن استدلال کرده‌اند، از طرف دیگر شیعه اسماً اجماع را قبول دارند اما در حقیقت با اجماع سازگاری ندارند و با حقیقت آن مبارزه می‌کنند، شیخ معاصر آن‌ها «مغنیه» اتفاق شیعه متقدم را بر اجماع ذکر کرده و در مورد متأخرین بیان داشته که آن‌را اصلی از اصول استدلال می‌دانند و اما بر آن اعتماد نکرده‌اند^(۲).

پس یعنی آنان با اجماع مخالفت کرده‌اند که یکی از اصول ادله می‌باشد، یا علمای متقدمین شیعه گمراه بوده‌اند و یا این‌که متأخرین بر حق نیستند و از آن گریزان می‌باشند، خلاصه مطلب این‌که نتیجه کار آن‌ها انکار اجماع است هر چند در کتاب‌های اصول، ادعای حجیت آن را با شرائطی در سر پیروانند چون ادعای اجماع با این شرائط باطل است و حقیقتی ندارد.

افزون بر مطالب گذشته اصرار آن‌ها بر اجماع با این شرائط دال بر این است که بر هیچ چیزی نیستند، یکی از روشن‌ترین دلایل برای این مطلب، به شرط گرفتن عالم مجهول النسبی است که بدون وی اجماع تحقق نمی‌یابد. شیخ الاسلام ابن تیمیه این را به عنوان

۱- ایقاظ من الهجعه/الحر العاملی، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- المغنیة: ص ۴۰۶.

یکی از بزرگ‌ترین جهل و نادانی آن‌ها قلمداد نموده و می‌گوید: شیوخ آن‌ها را چنین یافتیم که اگر در موردی بر دو قول اختلاف نظر وجود داشته باشد، و گوینده‌ی یکی از آن دو دیدگاه مشخص و دیگری مجهول باشد، قول معتبر نزد آنان همان است که گوینده‌اش مجهول و ناشناس می‌باشد، زیرا معتقد هستند: اگر قایلش مشخص نباشد پس قول امام معصوم است، آیا جهلی از این بزرگ‌تر وجود دارد؟

امام ابن تیمیه تعجب می‌کند که چگونه عدم علم به قول و صحت آن علامت صحت قول می‌باشد؟ سپس می‌گوید: از کجا دانسته می‌شود که قول فرد ناشناس، از آن امام معصوم است، چرا باید امام معصوم موافق قول فردی نباشد که گوینده‌اش معروف و مشهور است؟ و قول دیگری از جاهل یا شیطانی صادر نشده باشد؟ آن‌ها می‌خواهند جهل را با جهل ثابت کنند، چون عدم علم را علامت قول معصوم می‌دانند، البته این حال کسی است که از نور تابناک سنت منحرف شده و در چاله‌های سیاه گمراهی و بدعت گم شده است^(۱).

شیخ حر عاملی صاحب «الوسائل» در این مورد از آن‌ها اعتراض گرفته - چون از اخباریانی است که اجماع را قبول ندارد - می‌گوید: به شرط گرفتن فرد ناشناس برای صحت مطلبی، یکی از عجائبات و غرائب است، این چه دلیلی است؟ اصلاً چه دلیلی دال بر این وجود دارد؟ چگونه با وجود چنین چیزی معلوم می‌شود که سخن امام معصومی باشد؟^(۲).

امری دیگر که از این کمتر نیست این است، چگونه قول بچه‌ای که هنوز تحت سرپرستی شخصی دیگر است از اجماع امت اسلامی قوی‌تر و صحیح‌تر می‌باشد؟ تا آن‌جا که قول علماء امت رها می‌شود و سخن چنین بچه یا گم شده‌ای گرفته می‌شود؟ آیا چنین چیزی اوج گمراهی و فساد نیست؟

اگر در مورد اجماع اسمی که کاشف رأی امام است تحقیق و بررسی کنید تنها روایات متعارضی را به دست می‌آورید که همدیگر را می‌کوبند مثلاً روایات «التهذیب و

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲- المقتبس الاثر، ج ۳، ص ۶۳.

الاستبصار» چنین حالتی را دارند.

حتی شیخ شیعه در مقدمه «التهذیب» به این حقیقت تصریح نموده است و بیان کرده که موجب خروج افراد بی‌شماری از تشیع شده‌اند.

سپس مهم‌ترین مسأله در مذهب شیعه بحث امامت است که در تعیین آن هم به فرق و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند، اختلاف آن‌ها در این خصوص به گونه‌ای شدت گرفته که کتاب‌های کلامی آن‌ها مملو از بحث و مناقشه در این مورد است، اگر در مورد امامت دارای چنین اختلافی باشند و اجماع بدون امام صورت نگیرد اجماع چه وقتی تحقق می‌یابد؟ هرگز!!!

همچنین می‌بینیم که ادعای اجماع نزد آن‌ها از امامت اختلاف بر انگیزتر است، هرگاه شیعه در خصوص مسأله‌ای نظری ویژه را ارائه داده باشند و در مورد آن ادعای اجماع کرده باشند، چنین اجماعی -خواه اصول باشد یا فروع- در نهایت فساد است، مثلاً در مورد ایمان به مهدی منتظر و بیان اوصاف، ویژگی و معجزات او، این مسأله و تمام مسایل دیگری که از اهل سنت جدا شده‌اند و نظری ویژه را ارائه داده‌اند، کاملاً باطل و بی‌اساس می‌باشد، حتی ابن تیمیه می‌گوید: شیعه قولی ندارند که بر آن اتفاق داشته باشند^(۱).

این حقیقتی است که شیعه خودشان نیز بدان اقرار کرده‌اند، مثلاً در «اصول کافی» از زراره بن اعین از ابی جعفر روایت شده که گفته: در مورد مسأله‌ای از ابی جعفر پرسیدم او هم جواب داد، سپس مردی آمد و از همان چیز سؤال کرد، اما خلاف جواب من را به او جواب داد، سپس مردی دیگر آمد و از همان چیز سؤال کرد این دفعه نیز خلاف جواب من و نفر دوم را به فرد سوم جواب داد، وقتی دو مرد بیرون رفتند، گفتم: ای فرزند رسول الله! دو مرد از پیروانت در عراق از یک چیز پرسیدند، اما به هر کدام از آن‌ها پاسخی مخالف پاسخ دیگری را ارائه دادید؟ گفت: ای زراره! این به نفع من و شما است، زیرا اگر بر یک قول اتحاد داشته باشیم، مردم شما را علیه ما تصدیق می‌کنند که موجب کوتاهی بقای ما و شما می‌شود^(۲).

۱- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۵.

روایت دال بر این است که بنا به حکم تقییه یکی از اصول مذهب آنها اختلاف و تباین آراء و نظریات است تا دشمنان به حقیقت مذهب آنها دست پیدا نکنند و با این کار مذهب آنها ضایع شود، اگر آنها بخواهند حقیقت مذهبشان شناخته نشود، در سایه‌ی این اختلاف چگونه بر قول یا حکمی اجماع می‌کنند؟

امام جعفر از این ترهات بری است، زیرا چنین کاری از دروغ و افتراءات زنداقه‌ی شیعه می‌باشد که می‌خواهند مردم از رأی امام جعفر را از رأی دیگر علمای اهل بیت جدا سازند و در نهایت کفر و افراط خود را میان آنها منتشر نمایند و هر گاه این گونه افراط گرایانه دروغ گفتند می‌گویند: ائمه تقییه کرده‌اند.

علامه‌ی هند، صاحب «التحفة الاثنی عشریه» می‌گوید: دعوای آنها در مورد اجماع که می‌گویند: یکی از ادله است باطل می‌باشد، چون اجماع رسماً حجیت ندارد، بلکه حجیتش به خاطر قول ائمه است پس مدار حجیت بر قول ائمه می‌گردد نه بر اجماع و اتفاق علما.

آنها در عصمت امام اختلاف دارند همان گونه که در تعیینش اختلاف نظر یافته‌اند، همچنین اجماع صدر اول- قبل از درست شدن اختلاف میان امت اسلامی- را معتبر نمی‌دانند، چون بر خلافت ابو بکر و عمر و... اجماع کرده‌اند و میراث رسول اکرم (ص) را به وارثین ندادند و نکاح متعه را تحریم کردند و چنین چیزهایی در نظر آنها باطل است. بنابر این، اگر اجماع نسل اول غیر معتبر باشد، چگونه بعد از آن همه پراکندگی و از هم گسیختگی فراوان در میان امت اسلامی، اجماع صورت می‌گیرد؟ مخصوصاً در مسایل خلافتی که نیازمند دلیل و برهان هستند؟

سپس صاحب «التحفة» به صورت‌های متناقض آنها اشاره می‌کند که بعضی از آنها اجماع را بر موضوعی نقل می‌کنند در حالی که دیگران آنها را دروغ و افتراء می‌پندارند؛ شیخ آنها (شهید الثانی) که یکی از بزرگ‌ترین امامان است بابی مستقل بیان کرده که شیخ شیعه بر مسأله‌ای اجماع را نقل کرده، اما اجماع را برای موضوعاتی مخالف آنها را نیز نقل کرده است^(۱). سپس صاحب «التحفة» نص کلام او را نقل می‌کند^(۱).

۱- شیخ حر عاملی که نزد آنها به شهید دوم معروف است چهل مسأله را ذکر می‌کند که طوسی در

می‌گوییم: مذهب آن‌ها از این جهت اجماع را حجت می‌دانند که رأی امام را کشف می‌کند نه از این جهت که امت اسلامی بر گمراهی اتفاق نمی‌یابند، همانطور که اهل سنت معتقد هستند، پس آنان با حدیث نقل شده از پیامبر ﷺ مخالفت ورزیده‌اند که می‌فرماید «لا تجتمع أمتی علی ضلالة»^(۱).

پس چرا به این نص احتجاج نمی‌کنند که هر دو گروه آن‌را روایات کرده‌اند و در کتب معتبر خود آن روایت را ذکر نموده‌اند، مجلسی و دیگران از ابی حسن بن محمد عسکری نقل کرده‌اند که گفته: امت اتفاق دارند بر این‌که در قران هیچ شک و گمانی وجود ندارد و در این اجماع مصیب هستند و بر تصدیق ما انزل الله بر هدایت هستند چون پیامبر اسلام می‌فرماید: امت من هرگز بر گمراهی اتفاق نمی‌کنند.... این حدیث آن‌ها بود نه تأویل جاهلان و سخن‌های معاندان که می‌خواهند حکم قران را باطل کنند و پیرو روایات دروغ و مزخرف و هوا و آرزویی باشند که به نابودی منجر می‌شود^(۳).

می‌بینید که در این نص نگفته به اجماع امت نگاه کن که اگر همراه رأی امام معصوم باشد و نظر گروه دیگر را رها کن و همچنین نمی‌گوید: به دنبال شخص یا گروه ناشناس باش، چون مهدی منتظر در میان آن‌ها است یا اصلاً خودش همان فرد ناشناس است، بلکه می‌گوید: آنچه امت بر آن متفق هستند و مخالف هم نیستند، عین حق می‌باشد، و

آن‌ها مدعی اجماع است ولی در جاهای دیگری با اکثر آن‌ها مخالفت ورزیده است، همانگونه که بعضی از شیوخ‌شان در مسایل منحصر به فرد خودش مدعی اجماع است، طوسی در تعلیل این اختلاف می‌گوید: آن‌ها وقتی به فروع مراجعه کردند و اساس اصول را فراموش نمودند در بسیاری از مسایل مدعی اجماع شدند خواه مسایل خلافی باشد یا نه، موافق روایات باشد یا نهالشیعه فی المیزان، ص ۳۲۳.

بعضی مواقع این‌گونه اختلافات از روی فراموشی نبوده همانطور که مجلسی گفته بلکه بدین علت بوده که اکثراً مسایل فروع را از کتب اهل سنت نقل کرده‌اند، در نتیجه‌ی مسایل فروعی منقول از اهل سنت با اصول آن‌ها فاصله گرفتند،

۱- التحفه الاثنی عشریه، ص ۱۱۸. مختصر التحفه ص ۵۱

۲- شعرانی: تعالیک علمیه علی شرح الکافی نوشته‌ی مازندرانی، ج ۲۱، ص ۴۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

همچنین روایت بیان می‌کند که اساس حق اعتماد بر کتاب و سنت است و اصابه حق در هنگام اجماع به خاطر حدیث رسول اکرم ﷺ می‌باشد که می‌فرماید: اتمم بر گمراهی گرد نمی‌آیند، این حدیث در بیان حجیت اجماع، یکی از دلایل محکم جمهور علما می‌باشد.

بنابراین از پیروی و دنبال کردن سایر روایات دروغ دوری و پرهیز کن.

اما چرا این گروه جدا می‌شوند و به این روایات دروغ می‌چسبند و کلام امام خود را رها می‌کنند؟ و از امت جدا می‌شوند؟ و جماعت را رها می‌نمایند؟ و سخن بچه یا گمشده‌ای را می‌گیرند؟ و اجماع امت را رها می‌کنند؟ همه این‌ها بدین علت است که نادقه اصلی کلی را برای آن‌ها نهاده‌اند که مخالفت با اهل سنت است.

آنان اتفاق نظر دارند بر این‌که مخالف اهل سنت و جماعتی باشند که پیرو رسول اکرم ﷺ هستند پس هر چه اهل سنت انجام می‌دهند رها می‌کنند و هر چه را انجام ندهند انجام می‌دهند با این روش از دین خارج می‌شوند و به گمراهی آشکار فرو می‌روند

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُولِهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵]

اگر این اصل - یعنی مخالفت اهل سنت موجب سعادت است - راست باشد و اگر این نظر ائمه باشد همانطور که گمان می‌کنند باید قبل از هر کس بر خودشان تطبیق شود، و اگر آن‌را اجرا کنیم یعنی علی بزرگ‌ترین شیخ آن‌ها پس از همه گمراه تر است چون همانطور که شریف مرتضی می‌گوید: آراء اصحاب را قبول کرد و به آن‌ها اقتداء^(۱) نمود و بخششهایشان را گرفت و با اسیرانشان ازدواج کرد و وارد مجلس شوری شد و هرگز با اجماع آن‌ها مخالفت نکرده است، زیرا علی رضی الله عنه اختلاف را دوست نداشت، چنان‌که بخاری از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که گفته: همانگونه که قضاوت کرده‌اید قضاوت کنید چون من اختلاف را دوست ندارم تجمع و اتحاد مردم را می‌پسندم^(۲).

ابن حجر در شرح «من اختلاف را دوست ندارم» می‌گوید: یعنی چیزی که منجر به نزاع

۱- تنزیه الانبیاء/المرتضی، ص ۱۳۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۷۳.

می‌شود. ابن التین می‌گوید: یعنی مخالفت ابوبکر و عمر را دوست ندارم. و دیگران گفته‌اند: هدف مخالفتی است که منجر به نزاع شود، جمله «تجمع و اتحاد مردم را می‌پسندم» این را تأیید می‌کند^(۱).

هر چیزی که مخصوص شیعه است و نظر خصوصی آن‌ها می‌باشد شامل رهنمودهای علی علیه السلام نمی‌شود، زیرا علی علیه السلام همراه جماعت بود، چون سعادت را در آن می‌دید، زیرا اختلاف همان‌گونه که موجب تفرق و انشقاق می‌شود کینه و عداوت را هم به بار می‌آورد، بدین سبب برای توجیه کارهای علی به تقییه رو آورده‌اند، یعنی علی با اصحاب نفاق به خرج داده است؛ چنین چیزی با عقل و تأریخ اسلام منافات دارد چه رسد به منافات با شریعت و دین اسلام.

همانطور که می‌بینید شیوخ شیعه نمی‌تواند این اصل دروغین را بر علی تطبیق کنند، بلکه خود شیوخ شیعه مانند شریف رضی اقرار کرده‌اند که علی با آن‌ها موافق بوده است و حتی در دوران خلافتش از موافقت دوری نجست، با این وجود که زمام قدرت را در دست داشت و می‌دانیم تقییه با زمام قدرت جور در نمی‌آید، ولی باز هم با آن‌ها مخالفت نکرد.

شیخ نعمت الله جزائری می‌گوید: وقتی علی بر مسند قدرت نشست، نتوانست قرآن واقعی را اظهار و قرآن دیگر را مخفی کند چون چنین کاری موجب تشنج فراوانی می‌شد، همانطور که نتوانست از نماز ضحی نهی کند و به تمتیع در حج و نکاح متعه رسمیت ببخشد و همچنین نتوانست شریح را از قضاوت و معاویه را از امارت منع کند^(۲). پس با منقولات دو گروه شیعه و سنت ثابت شد که علی از جماعت مؤمنین جدا نشد، و امامیه هنگامی به مخالفت علی علیه السلام پرداختند که پایه‌ی مخافت با عموم را نهادینه نمودند، پس نه آنان شیعه‌ی علی علیه السلام هستند و نه علی علیه السلام امام آن‌ها می‌باشد.

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۳.

۲- الانوار النعمانیة، ج ۲، ص ۳۶۲.

باب دوم عقیده شیعه در مورد اصول دین

این باب چهار فصل دارد:

فصل اول:

عقیده آنها در مورد توحید الوهیت.

فصل دوم:

عقیده آنها در مورد توحید ربوبیت.

فصل سوم:

عقیده آنها در مورد اسماء و صفات.

فصل چهارم:

عقیده آنها در مورد ایمان و ارکان آن.

فصل اول توحید الوهیت نزد شیعه

منظور از توحید الوهیت این است که تنها برای خداوند عبادت شود، چون تنها او شایسته و سزاوار عبادت است و هیچ شریک و انبازی ندارد و اخلاص در عبادت تنها سزاوار پروردگار است و هیچ عبادتی برای هیچ کس غیر از خداوند جائز نیست و وقوع آن موجب شرک است^(۱).

این، همان توحیدی است که پیامبران به آن دعوت کرده‌اند چون همه‌ی ملت‌های گذشته توحید ربوبیت را قبول داشتند و در خصوص آن شکی نداشتند، همانطور که خداوند ﷻ از پیامبران گذشته مانند نوح، هود، صالح و شعیب خبر داده که خطاب به اقوامشان می‌گفتند:

﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف، آیات: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵]

«جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را پرستید».

خداوند ﷻ در آیه ۳۶ سوره نحل بیان می‌کند که رسالت همه انبیاء همین بوده است

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را پرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

در آیه ۴۸ سوره نساء بیان می‌کند که اساس نجات و قبول عبادات همین است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸]

[۴۸]

۱- شرح الطحاویه، ص ۱۶، لوامع الانوار، ج ۱، ص ۲۹، تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۶.

«بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

آیا شیعه بر این اصل اصیل و رکن متین محافظت کرده‌اند، یا این که اعتقاد آنان به ائمه بر توحید خداوند ﷻ تأثیر گذاشته است؟ این موضوعی است که در توضیحات ذیل می‌خواهیم بدان بپردازیم و آن را به هفت بحث تقسیم می‌نمایم.

اول: این که آن‌ها معتقد هستند آیات وارد شده در مورد اصلی از اصول دین که موجب گمراهی بیشتر انسان‌ها نیز همین مورد می‌باشد یعنی توحید ربوبیت، معتقد هستند که هدف از آن اثبات ولایت برای علی و ائمه و قرار ندادن شریک برای آنان در امر ولایت می‌باشد.

دوم: معتقد هستند که اصل و اساس برای قبول شدن عبادات، ایمان به امامت اثنی عشریه و ولایت آن‌ها می‌باشد نه توحید و یگانه قرار دادن خداوند ﷻ.

سوم: معتقد هستند که ائمه رابط بین خدا و انسان هستند تا این که در نهایت ائمه را به جای خدا نشانند و با رغبت و رهبت برای آن‌ها عبادت نمودند.

چهارم: معتقدند ائمه حق تشریع و قانون‌گذاری دارند.

پنجم: معتقدند که خاک قبر حسین برای هر دردی دوا است و برای هر ترسی امان.

ششم: دعا کردن با رمز و طلسم جهت دفع بلا یا و رفع دردها و استعانت از فرد مجهول برای هدایت.

هفتم: انجام دادن استخاره طوری که مشابه رقاع دوران جاهلیت است^(۱).

مبحث اول: تفسیر نصوص توحید برای ولایت علی

نخستین چیزی که به چشم می‌خورد این است آیات دال بر توحید الوهیت را به ایمان آوردن به امامت علی تغییر داده‌اند و نصوصی که از شرک نهی می‌کنند بر قرار داد شریک برای ولایت علی اطلاق نموده‌اند.

۱- ممکن است چهار مسأله اخیر در داخل توحید ربوبیت قرار گیرند و بدون شک توحید الوهیت مقتضی توحید ربوبیت است و بر عکس توحید ربوبیت نیز مقتضی توحید الوهیت است.

أ- در مورد آیه ۶۵ سوره زمر:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]

«به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود».

در اصول کافی^(۱) صحیح کتاب نزد آن‌ها و تفسیر قمی^(۲) مهم‌ترین تفسیر آن‌ها و سایر مراجع معتمد آن‌ها^(۳) آمده که معنی آیه چنین است: «اگر به ولایت علی شرک ورزیدید» یا در لفظ دیگر «اگر به ولایتی غیر از ولایت علی امر داده شدی و آن را اجرا کردی اعمالت نابود می‌شوند» در تفسیر برهان چهار روایت مانند روایت گذشته نقل شده است^(۴).

در مورد سبب نزول آیه می‌گویند: وقتی خداوند ﷻ به پیامبر ﷺ دستور داد که علی ﷺ را امام مردم قرار دهد، معاذ ﷺ پیش پیامبر ﷺ رفت و گفت: در ولایت ابوبکر و عمر را نیز شریک علی قرار بده، تا مردم آرام گیرند و سخن شما را تأیید نمایند، پس وقتی آیه‌ی ذیل نازل شد که خداوند ﷻ فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان».

پیامبر ﷺ به سوی جبرئیل شکایت کرد و گفت: مردم مرا تکذیب می‌کنند و سخنم را نمی‌پذیرند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]

«اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از

۱- ج ۱، ص ۴۲۷.

۲- ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- البرهان: ۸۳/۴، و تفسیر الصافی: ۳۲۸/۴.

۴- البرهان، ج ۴، ص ۸۳.

زیانکاران خواهی بود»^(۱).

جهت آگاهی دهی به خواننده از مقدار تحریف و تغییر آیات خدا توسط شیعه و حيله و دسیسه‌ی آن‌ها نسبت به تغییر اصل دین اسلام که همان توحید است آیه‌های قبل و بعد و سیاق آن‌را بیان می‌کنیم:

خداوند در آیات ۶۴ تا ۶۶ سوره زمر می‌فرماید:

﴿قُلْ أَغْفِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾ (۶۴) وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۶۶﴾ [الزمر: ۶۴ تا ۶۶]

«بگو: ای نادانان! آیا به من دستور می‌دهید که غیر خدا را پرستش کنم؟! به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک‌ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود. پس در این صورت تنها خدا را پرست و از زمره سپاسگزاران باش.»

معلوم است که آیه در مورد توحید است ولی شیعه معنی دستور «تَأْمُرُونِي» را تغییر داده‌اند و گفته‌اند در مورد علی است هر چند ذکر از علی وجود ندارد تا در مورد او باشد مثل این که علی را خدا و ولایتش را عبادت قرار داده‌اند اما آیه واضح است و اصلاً تأویل شیعه را نمی‌پذیرد.

اهل علم در تفسیر آیه می‌گویند: خداوند ﷻ به پیامبرش دستور می‌دهد که این آیه را در جواب خواسته‌ی مشرکین بیان دارد که او را دعوت کردند تا بتها را عبادت کند و گفتند: بت‌ها دین اجداد او می‌باشد^(۲).

پس معنی آیه چنین است: ای محمد! به مشرکین قومت بگو: ای کسانی که خدا را نمی‌شناسید، آیا مرا به عبادت غیر خدا دستور می‌دهید که عبادت جز برای او شایسته‌ی هیچ احدی نمی‌باشد.

چون دستور به عبادت غیر خدا تنها از نادان صادر می‌شود آن‌ها را با «ایها الجاهلون» خطاب می‌کند. سپس بیان می‌دارد که به پیامبران قبل از تو هم وحی شده است اگر کسی

۱- البرهان ج ۴ ص ۸۳

۲- ابن کثیر، ج ۴، ص ۶۷، تفسیر بغوی، ج ۴، ۲۸۴، از سلف صالح سبب نزول آیه را این گونه نقل کرده‌اند.

به خدا شرک ورزد عباداتش نابود می‌شوند و این برای بیان زشتی و خطرافرینی شرک است؛ حال اگر خداوند عز و جل این‌گونه افرادی را از آن بازمی‌دارد که هرگز به آن اقدام نکرده‌اند، باید افرادی که در آن غوطه‌ور شده‌اند، چه حالی داشته باشند.

سپس می‌فرماید «**بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ**» برای کسی عبادت مکن که مشرکین خواهان آن هستند، بلکه تنها خدا را عبادت کن و هر چیزی غیر از خدا را رها کن^(۱).

همانگونه که دیدیم تفسیر آیه واضح و روشن بود و کسی را با مشکل مواجه نمی‌ساخت مگر کسی که دنباله‌روی از هوی و هوس چشمانش را از دیدن حقائق کور کرده باشد...، گروهی که می‌خواهند معنی آیه را با این روایات جعلی تغییر دهند تنها به خاطر اثبات دعوی امامت است اما در این راه کور کورانه قدم بر داشته‌اند و به هیچ اصل لغوی، یا عقلی، یا شرعی و یا دینی استناد نمی‌ورزند.

به گمانم هدف نهایی گروهی که این مسیر را می‌پیمایند تنها این است که جوانان و عاقلان شیعه را از دین دور گردانند چون وقتی این ادله و مسایل ساده و فاسد را می‌بینند که مخالف عقل است به اصل دین شک پیدا می‌کنند، این یکی از اهداف گروه کینه‌توزی است که همیشه در فکر دسیسه و توطئه علیه اسلام و مسلمین بوده‌اند تا شیعه را از اسلام بدر کنند، مخصوصاً وقتی که بر زبان شیعه و امامان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله حمله می‌کنند همانطور که در روایت ابلاغ دیدیم چون مخالفت با دستور خدا را به پیامبر نسبت می‌دهند که با عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله منافات دارد - در حالی که معتقد به عصمت ائمه هستند که از پیامبر کمتر هستند - معلوم است حمله کردن به انبیاء نتیجه‌ای جز کفر ندارد^(۲).

همچنین در این روایت نسبت به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسائهی ادب شده است، چون با حالت ترس و وحشت به نزد جبرئیل شکایت می‌کند و از او می‌خواهد که دستور دیگری را برای او بیاورد، ایشان از این موقف دست بردار نشد تا وحی پایین آمد و او را

۱- تفسیر الطبری، ۲۴/۲۴، تفسیر القرطبی، ۲۷۶/۱۵-۲۷۷، البحر المحیط: أبی حیان، ۴۳۸/۷، فتح القدیر:

شوکانی، ۴۷۴/۴، روح المعانی: ألوسی، ۲۴-۲۳/۲۴.

۲- رساله فی الرد علی الرافضة، ص ۶. محمد بن عبدالوهاب.

تهدید کرد به نابود شدن عملش اگر آن را اجرا نکند.

ب - خداوند عَلَّاهُ به نقل از مشرکین می‌فرماید:

﴿فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ (غافر: ۱۱)

(آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد).

آیا راه خروجی داریم؟ جواب داده می‌شود:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ﴾ (غافر: ۱۲)

«این (عذابی که در آن هستید) بدان خاطر است که شما هنگامی که خدا به یگانگی

خوانده می‌شد نمی‌پذیرفتید».

تعذیب شما از این رو است که چون وقتی تنها خدا یاد می‌شد شما کفر می‌ورزیدید و

توحید را رها می‌کردید و اگر ﴿وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ به او شرک ورزیده می‌شد، شما نیز به

شریک ﴿تُؤْمِنُوا﴾ ایمان می‌آوردید و به دعوت داعی جواب می‌دادید.

خداوند عَلَّاهُ در این آیه بیان می‌کند که باعث اصلی برای ورود آنان به جهنم و جواب

ندادنشان شرک ورزیدن و رها کردن توحید بود، این آیه و آیه قبلی از سزای مشرکین

خبر می‌دهند که سرنوشتشان به سوی آتش است و از آن بیرون آورده نمی‌شوند هر چند

خواهان بازگشت به دنیا هستند ولی به خاطر شرک قرار دادن جوابی ندارند^(۱).

اما شیعه در مورد تأویل آیه چیزی را از امامان خود روایت کرده‌اند که هرگز مسلمانان

چنین تفسیری را از آیه برداشت نکرده‌اند.

یکی از روایات این است که در مورد آیه از ابی جعفر روایت می‌کنند:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ﴾ به ولایت علی کفر ورزیدید و به ﴿وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾

کسی که سزاوار ولایت نیست شما ﴿تُؤْمِنُوا﴾ ایمان می‌آوردید^(۲).

روشن است این تأویلات از نوع تأویلات باطنیه می‌باشد چون لفظ آیه و سیاق سوره

بر آن دلالت نمی‌کند بدین علت صاحب «مجمع البیان» با وجود محبت فراوان به ائمه از

۱- تفسیر الطبری، ۴۸/۲۴، تفسیر البغوی، ۹۳/۴-۹۴، تفسیر ابن کثیر، ۷۹/۴-۸۰، فتح القدیر، ۴/۸۴،

تفسیر القاسمی، ۲۲۷/۱۴، ابن سعدی / تیسیر الکریم الرحمن ۵۱۲/۶ و غیره.

۲- البرقی / کنز جامع الفوائد، ص ۲۷۷، بحار الأنوار، ۳۶۴/۲۳، وانظر، تفسیر القمی، ۲/۲۵۶، أصول

الکافی، ۱/۴۲۱، البرهان، ۹۳/۴-۹۴، تفسیر الصافی، ۴/۳۳۷.

این تأویلات پشت می‌کند و آیه را بر اساس ظاهر و قول سلف صالح تفسیر می‌نماید^(۱). اما این گونه نظریات معتدل در جو خفقان تقیه شیعه، بسیار زود از بین می‌روند و هیچ گونه انعکاسی پیدا نمی‌کنند.

ج - روایات آن‌ها راجع به آیه ۶۱ سوره نمل بر همان روش گمراه کننده و تأویل فاسد بنیان شده، آن‌جا که خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لِلَّهِ بَلَاءٌ أَكْبَرُ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النمل: ۶۱]

«آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند)».

طبق افتراءات آنان، ابو عبد الله در تفسیر آیه‌ی فوق گفته: یعنی آیا در یک قرن ممکن است که همراه امام هدی امام گمراه دیگری وجود داشته باشد^(۲).

این روایات و نمونه آن‌ها خاک حاصل‌خیزی برای پرورش تفکرات افراط‌گرایانه‌ای است که علی را خدا می‌پندارند و مدام میان آنان ظهور می‌کند و الا آیه کجا و این تفسیر غلط کجا، زیرا آیه از وحدانیت پروردگار پرده برمی‌دارد، خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۚ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النمل: ۵۹ و ۶۰]

«ای پیغمبر! بگو: خدای را سپاس (می‌گویم که تباهکاران همچون قوم ثمود و گردنکشان همسان فرعونیان را به دیار عدم فرستاد، و از خدا درخواست می‌نمایم که نازل فرماید) رحمت و مغفرت خود را بر بندگان برگزیده خویش. آیا خدا (که این همه قدرت و نعمت و موهبت دارد) بهتر است (برای پرستش و کرنش) یا چیزهایی که انباز خدا می‌سازید (و فاقد نفع و ضرر هستند و چیزی از آنها ساخته نیست؟). (آیا بت‌هایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغهای زیبا و فرح‌افزا رویانیده‌ایم؟ باغ‌هایی که شما

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۸۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۹۱، کنز جامع الفوائد، ص ۲۰۷.

نمی‌توانستید درختان آنها را برویاند. آیا (با توجه به آفرینش آسمانها و زمین و نزول باران و برکات و ثمرات ناشی از آن، و هماهنگی و پیوند لطیف و دقیق هر یک از این مخلوقات) معبودی با خدا است؟! اصلاً ایشان قومی هستند (از حق پرستی به بت پرستی) عدول می‌کنند».

خداوند ﷻ در پایان آیه می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْزِّزْ اللَّهُ» یعنی آیا خدایی به همراه خداوند وجود داشته که چنین عملی را انجام دهد؟ این استفهام انکاری است و به معنی نفی آن می‌باشد، زیرا آن‌ها نیز اقرار می‌کنند که تنها خداوند چنین کاری را انجام می‌دهد، به این اصل علیه آن‌ها استدلال می‌کند که اگر خدا خالق باشد باید تنها او فریاد رس و معبود باشد^(۱).

د - آن‌جا که خداوند ﷻ در سوره انبیاء آیه ۲۵ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

گروهی که روایات شیعه را جعل کرده‌اند، می‌گویند: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر این‌که همراه او ولایت به نسبت دوستان و برائت نسبت به دشمنان را فرستاده است^(۲).

و در روایت دیگر آمده: ولایت ما ولایتی است که هیچ پیامبری بدون آن رهسپار جهان نشده است^(۳). بنابر این امر ولایت امامی که هنوز به دنیا نیامده را به عنوان هدف و اساس کار انبیاء قرار داده‌اند^(۴).

۱- شرح عقیده طحاویه، ص ۲۵.

۲- البرهان، ج ۲، ص ۳۶۷، تفسیر عیاشی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷، شماره ۳.

۴- و این روایات را به جعفر صادق و پدرش نسبت داده‌اند که هر دو از آن‌ها مبرا هستند چنین کاری را برای فریب پیروان فریب خورده که عقل را معطل کرده‌اند انجام می‌دهند البته این کار را با طرفندهای گوناگونی بر اساس شرایط زمانی و مکانی مانند محبت اهل بیت یا محنت اهل بیت یا نزاع بین اهل بیت و اصحاب عملی می‌کنند و می‌خواهند با این نقشه‌ها کینه و عداوت خود را بر

این روایاتی بودند که شیعه برای تأویل نصوص توحید عرضه داشتند و شرک را با آن معنی ابداعی و خطرناک توجیه نمودند، گفتنی است که هیچ آیه‌ای از آیات توحید یا نهی از شرک وجود ندارد مگر این که شیعه برای آن روایتی را جعل نموده‌اند و آنرا به امامی نسبت داده‌اند^(۱).

اصحاب و یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و هر مسلمانی بریزند که هم کیش آن‌ها نیست. تحقیق در مورد تأثیر این روایات بر تربیت و اخلاق پیروانشان در طول تاریخ و مقایسه آن با حرکت‌های تربیتی دیگر، تحقیقی است که کاملاً شایسته و سزاوار توجه می‌باشد تا از حجم و اندازه‌ی خطر این اسطوره‌ها و درصد زیان‌های پنهانی آن برای مردم روشن شود و توجیهات این باطنی‌ها علیه امت اسلامی شناخته شود.

۱- یکی دیگر از امثال آیاتی که آنرا با تأویلاتی فاسد تحریف کرده‌اند آیه‌ی ۱۵۶ سوره بقره است، آنجا که خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ...﴾ [البقرة: ۱۶۵]

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هائی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند».

راجع به آیه‌ی فوق گفته‌اند: آن‌ها ولایت فلان و فلان ابوبکر و عمر هستند که مردم آن‌ها را به عنوان امام قرار دادند و از امامت شخصی سرباز زدند که خداوند جل جلاله برای امامت آنان معرفی داشته بود الغیبه / نعمانی، ص ۸۳، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۵۹، البرهان، ج ۱، ص ۱۷۲.

یا آیه ۳۰ از سوره روم:

﴿ثُمَّ كَفَّ ۚ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۰]

می‌گویند منظور ولایت است. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۴، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۴۱۹، البرهان، ج ۳، ص ۳۶۵، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۵.

یا آیه ۶ و ۷ سوره فصلت:

﴿...وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۚ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [فصلت: ۶ و ۷]

«وای به حال مشرکان مشرکانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند و آنان به آخرت هم ایمان ندارند!»

می‌گویند: وای به حال مشرکانی که برای امامت نخست شریک قرار دادند و نسبت به سایر ائمه کافر شدند. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۲، بحار النوار، ج ۲۳، ص ۸۴ و ۸۳، البرهان، ج ۴، ص ۱۰۶، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۳.

بدین علت یکی از شیوخ شیعه این تأویل را به عنوان قاعده‌ای کلی برای تفسیر قرآن قرار داده است و گفته: هر آیه‌ای که ظاهرش در مورد مشرکینی است که همراه خدا شخص یا چیز دیگری را عبادت می‌کنند، مانند بتی که با دست خود آنرا ساخته‌اند، سپس آنرا بزرگ پنداشتند و نسبت به آن محبت ورزیدند و در نهایت به عبادت آن رویی آوردند و برای خدا انباز قرار دادند و بدون اجازه و امر خدا گفتند: این بت‌ها در قیامت شفاعت می‌کنند. ایشان می‌گویند: بطن چنین آیاتی در مورد افرادی است که با دست خود ائمه ساخته‌اند و آن‌ها را بزرگ پنداشتند و در دل به نسبت آن‌ها محبت داشتند و خود را ملزم به پیروی از آن‌ها نموده‌اند و امامان ساخته شده خود را انباز امام تعیین شده خدا قرار داده‌اند.^(۱)

قرار دادن چنین قاعده‌ای دال بر این است که روایات آن‌ها برای اثبات اتن منکر به تواتر رسیده است، البته به این هم تصریح نموده‌اند و گفته‌اند: روایات فراوانی وجود دارند که شرک به خدا را به شرک به ولایت تأویل می‌کنند و همچنین شرک در عبادت را به شریک کردن امامی با امام تعیین شده خدا تأویل نموده‌اند یا قرار دادن امامی غیر واقعی را به عنوان امام یا همراه ولایت آل محمد ولایت افراد دیگری را بپذیرند.^(۲)

به همین سان هیچ آیه‌ای در مورد توحید و نهی از شرک نازل نشده مگر این که روایتی را برای تحریف آن ساخته‌اند و معنی آنرا تعطیل کرده‌اند و آنرا برای امامت و ولایت امامان خود قرار داده‌اند، هر چند آیات صریح باشند و چنین معنی‌ای از آن‌ها استنباط نشود.

این تأویلات کلید هر شری هستند و باب هر فتنه‌ای می‌باشند^(۳)، چون این تأویلات به اصول دین و مسایل اتفاقی پیامبران تعلق دارند و کتاب در مورد آن‌ها نازل شده و

و سایر تأویلات خطرناکی که برای بزرگ‌ترین رکن از ارکان اسلام ارائه داده‌اند.

۱- مرآة الانوار، ص ۱۰۰.

۲- مرآة الانوار، ص ۲۰۲.

۳- امام ابن قیم جوزی از میزان فساد این تأویلات و فتنه‌هایی که توسط آن‌ها دامن گیر جامعه‌ی اسلامی شده، خبر داده و اعلام داشته که اصل به فساد کشیده شدن دنیا و آخرت در این تأویلات فاسد می‌باشد. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۴.

پیامبران به خاطر آن‌ها ارسال شده‌اند و اساس تقسیم مردم به بهشتی و جهنمی همین آیات می‌باشند.

قبل از این‌که از این مطلب فارغ شویم می‌خواهم به روایتی اشاره کنم که تأویلات آن‌ها را به چالش می‌کشاند و پایه و بنیان آن‌ها را بیان می‌کند، در تفسیر «البرهان» از حبیب بن معلی خثعمی روایت شده که گفته: قول ابو خطاب را برای ابی جعفر ذکر کردم، گفت: بله صحیح هستند تا به این جمله رسید که در مورد آیه ﴿وَلِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ﴾ «هر گاه تنها خدا یاد شود» گفته بود: در مورد امیر المؤمنین است و در مورد آیه ﴿وَلِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ گفته: فلان و فلان (یعنی ابوبکر و عمر) هستند. سپس ابو عبدالله گفت: هر کسی معتقد به چنین چیزی باشد مشرک است و من خودم را از آن‌ها تبرئه می‌کنم چون هدف خداوند ﷻ در این آیات خودش می‌باشد، گفت: پس آیه‌ی دیگری که در سوره «حم» است راجع به چه چیزی می‌باشد، آن‌جا که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ﴾ «اگر تنها خدا یاد شود کافر می‌شوید». گفتم: ابو خطاب گمان کرده که در مورد علی است؟ ابو عبدالله گفت: هر کس معتقد به چنین چیزی باشد مشرک است و من از او دوری می‌جویم چون هدف خداوند ﷻ در آیه، خودش می‌باشد^(۱).

همانطور که قبلاً بیان کردیم در کتب معتمد آن‌ها مانند کافی، برهان، بحار و تفسیر صافی در مورد آیه اخیر تأویلاتی مانند تأویل ابو خطاب ذکر شده است. اما در مورد تأویلات آیه اول انکارهایی مانند انکار ابو عبدالله روایت شده است^(۲). ابو عبدالله برای شیوخی که چنین اعتقادی دارند و به آن‌ها خشنود هستند حکم شرک را صادر کرده است.

روایات فراوان دیگری وجود دارند که در مورد این تأویلات نیستند، بلکه احادیث مستقلى هستند که از ائمه روایت شده‌اند و این اصل منکر و قاعده خطرناک را نهاده می‌کنند، مانند روایت «هر کس امام دیگری را با امامی شریک قرار دهد که امامتش نزد

۱- البرهان، ج ۴، ص ۷۸.

۲- روضة الکافی، ص ۳۰۴، البحار، ص ۳۶۲ و ۳۶۸، ج ۲۳، کنز جامع الفوائد/البرقی، ص ۲۷۱.

پروردگار ثابت شده، او مشرک است^(۱). روایات دیگری نیز با همین مفهوم روایت شده‌اند^(۲).

حتی شیخ ابن بابویه آن‌ها این اصل را با چنین بیاناتی تأکید می‌کند: خداوند همان پروردگاری است که هیچ دورانی را از امام خالی نمی‌گرداند، هر کس بدون حجت ائمه خدا را پرستش کند همانا غیر از خدا را عبادت کرده است^(۳).

منظورش این است: هر کس به خدا ایمان بیاورد و مخلص باشد ولی معتقد نباشد که خداوند امامی را بر او گماشته و بر امامتش نص گذاشته غیر از خدا را عبادت می‌کند از طریق این نصوص و امثال آن‌ها حکم تکفیر مسلمانان غیر شیعی را صادر کرده‌اند. مجلسی می‌گوید: باید لفظ شرک و کفر بر کسی اطلاق شود که به امامت علی و امامان بعد از او مؤمن نباشد و دیگران را بر آن‌ها تفضیل دهد چنین افرادی کافر و مخلد فی النار هستند^(۴). بعداً ذکر می‌کنیم که اصحاب را چگونه تکفیر می‌کنند همه این‌ها ادعاهای بی اساسی هستند که در قرآن و دین خدا سند و مدرکی برای آن‌ها پیدا نمی‌شود، اگر گفته‌های آن‌ها حقیقت داشت خداوند در کتاب مبین خود چیزی را در مورد آن‌ها نازل می‌فرمود تا مردم در آن‌ها دچار اختلاف و مشکل نشوند و اگر چنین چیزی برای پیامبر به وقوع می‌پیوست پیامبر با سنت پاک و مطهرش آن‌را بیان می‌فرمود و امت اسلامی آن‌را نقل می‌کردند و به یکی از امور و اصول مشهور و معلوم تبدیل می‌گشت و تنها در انحصار شیعه نمی‌بود.

و اگر چیزی از این‌ها حقیقت می‌داشت اصحاب به آن پشت نمی‌کردند و آن‌را اجرا می‌نمودند، چون اصحاب همان افرادی بودند که جان و مال خود را در راه خدا فدا کردند و از خانه و کاشانه و خانواده خود جدا شدند و به دیار غربت شتافتند تا دین خدا را ابلاغ کنند

آیات قرآنی فراوانی وجود دارند که دال بر این هستند دین خدا اساس و پایه‌اش

۱- الغیبه/نعمانی، ص ۸۲، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۷۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳- علل الشرائع، ص ۱۴، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳.

۴- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۹۰.

توحید است و باید تنها خدا عبادت شود مثلاً آیات ذیل:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَيَالِ الَّذِينَ إِحْسَنًا إِنَّمَا يَلْعَنُ عِنْدَكَ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا نَهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝٢٣﴾ [الإسراء: ٢٣]

«ای انسان! پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمایید). هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتی سبکترین تعبیر نامؤذبانانه همچون) اُف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو».

﴿الشُّرَكَاءُ لِلَّهِ الْأَجْنَاءُ الْمُحْتَزَّةُ الْخَقْفَةُ الْمُحْتَمِلَةُ الْفَتْنَةُ الْمُحْتَرِزَةُ ۝٨٣﴾ [البقرة: ٨٣]

«و (به یاد آورید) آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید».

﴿قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبٍ ۝٣٦﴾ [الرعد: ٣٦]

«بگو: من تنها و تنها مأمورم که خدا را بپرستم و انبازی برای او نسازم. من (مردمان را) به سوی او می‌خوانم و بازگشت من (و همگان) به جانب او است».

اما در مورد امامت هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، حتی نصوص خودشان هم بر این اصل دلالت نمی‌کند آن‌ها فقط با تحریف و ابتداع می‌خواهند این اصل دروغین را اثبات کنند، هرچند چنین تأویلاتی دین را به چالش می‌کشد و می‌خواهند تیشه به ریشه دین بزنند و باب شرک و بی‌دینی را باز کنند.

مبحث دوم: ولایت، شرط قبول اعمال است

همانا توحید اساس قبول اعمال و شرک سبب بطلان اعمال است، خداوند جلّ و علا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ۝٤٨﴾ [النساء: ٤٨]

[٤٨]

اما شیعه همه این‌ها را فقط برای ولایت اثنی عشری قرار داده‌اند و روایات دروغی را جعل نموده‌اند برای بیان این‌که کسی معتقد به امامت و ولایت آن‌ها باشد به مغفرت و فردوس اعلی خواهد رسید هر چند سرتاپا غرق در گناه و معصیت باشد و هر کس به

امامت و ولایت ایمان نداشته باشد طرد و نفرین می‌شود و در نهایت به آتش انداخته می‌شود، گفته‌اند: خداوند علی را به عنوان علامتی بین خود و مخلوقات قرار داده است هر کس آن را بشناسد مؤمن و هر کس او را انکار کند، کافر است و هر کس او را نشناسد گمراه و هر کس همراه او امام دیگری قرار دهد، مشرک است و هر کس با ولایت او پیش خدا برگردد وارد بهشت می‌شود.^(۱)

در روایات دیگری گفته‌اند: هر کس ولایت او را بپذیرد و بعد از آن بمیرد نماز، روزه، زکات و حجش پذیرفته می‌شود و هر کس به ولایت او اقرار نکند هیچ اعمالی از او پذیرفته نمی‌شود.^(۲)

طبق افتراءات آن‌ها، ابو عبدالله خطاب به آنان گفته: هر کس مخالف شما باشد اگر عابد هم باشد آیه ۲ تا ۴ سوره غاشیه بر او صدق می‌کند:

﴿وَجُوهٌ يُّؤْمِنُ خَشِيعَةً ۚ عَالِمَةٌ نَّاصِيَةٌ ۚ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾ [الغاشية: ۲ تا ۴]

«مردمانی، در آن روز خوار و زبون خواهند بود. دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید. به آتش بس سوزان و گدازان دوزخ در خواهند آمد و خواهند سوخت». گمان می‌کنند که جبرئیل بر محمد نازل شد و فرمود: ای محمد! سلام من و خداوند را پذیرا باش، بدان که خداوندگار می‌فرماید: آسمان هفت‌گانه و آنچه در آن است را خلق کردم، زمین هفت‌گانه و آنچه بر روی آن هستند آفریدم، اما هیچ جایی را محترم‌تر از مقام و رکن خلق نکرده‌ام، اگر بنده‌ای در آن مکان مرا از روز اول تا قیامت یاد کند ولی به ولایت علی کافر باشد چیزی از او پذیرفته نمی‌شود و وارد جهنم می‌گردد.^(۳)

روایات آن‌ها از این مبالغه‌گوی دست بردار نیستند که عبادت منکرین ولایت نفعی ندارد تا این‌که می‌گویند: اگر بر اثر سجده فراوان، گردنش ترکیده شود باز هم عبادتی پذیرفته نمی‌شود مگر با ولایت اهل بیت.^(۴)

گمان می‌کنند که خدا فرموده: ای محمد! اگر عبدی مرا عبادت کند تا لاغر و نازک

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲- امالی صدوق، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳- امالی صدوق، ص ۲۹۰، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۴- الخصال، ج ۱، ص ۴۱، ف المحاسن، ص ۲۲۴، بحار الانوار، ج ۲۷/ ۱۶۷، ۱۶۸.

می‌شود سپس در حالی به سوی من برگردد که ولایت امامان را انکار کند نه در جتیم او را اسکان می‌دهم و نه به زیر سایه‌ی عرشم می‌آید^(۱).

یا ادعا می‌کنند که پیامبر ﷺ فرموده: اگر عبدی در روز قیامت با خرمن عبادتی به اندازه‌ی کوهی بیاید ولی ولایت علی را نپذیرد او را به میانه‌ی آتش پرت می‌کنم^(۲). یا «اگر عبدی با عبادت هفتاد نبی بیاید ولی منکر ولایت باشد از او پذیرفته نمی‌شود»^(۳).

حتی می‌گویند: توحید بدون ولایت پذیرفته نمی‌شود در روایات آنها از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرموده: هر کس بگوید لا اله الا الله وارد بهشت می‌شود، دو مرد از اصحاب گفتند: ما می‌گوییم: لا اله الا الله. پیامبر ﷺ در حالی که دستش را بر سر علی گذاشته بود، فرمود: لا اله الا الله تنها از این و پیروانش پذیرفته می‌شود، و خطاب به آنان گفت: نشانه و علامت پیروی از علی، این است که در جای او ننشینند و او را تکذیب نکنند...^(۴).

یعنی ولایت مقدم بر شهادت است و اساس آن می‌باشد.. و شهادت تنها از یاران علی پذیرفته می‌شود.

اعتقاد به امامت مدار عفو و بخشش است و انکار آن سبب خشم خدا می‌باشد، برای تأیید این دروغ‌ها، روایات فراوانی را جعل نموده‌اند؛ روایت کرده‌اند که علی علیه السلام از پیامبر ﷺ نقل کرده که جبرئیل علیه السلام به او گفته که خداوند جل جلاله فرموده: سوگند به عزت و جلال هر عبدی را مورد عذاب خود قرار می‌دهم که ولایت امام ظالم را بپذیرد هر چند دارای اعمال حسنه فراوانی باشد و هر عبدی را عفو می‌کنم که امامت امام عادل را بپذیرد هر چند غرق گناه باشد^(۵).

روایات فراوانی دارند که صاحب «البحار» در همه‌ی آنها دست دارد، به عنوان نمونه

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۹.

۲- امالی/شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۴- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۱.

۵- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۱، الغیبه/نعمانی، ص ۸۳.

در باب «أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَهْلُ الْأَعْرَافِ.. لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ» تقریباً بیست روایت را ذکر کرده است^(۱) و در باب «أَنَّهُ لَا تَقْبَلُ الْأَعْمَالُ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ» هفتاد و یک روایت را ذکر کرده است^(۲).

هیچ کدام از این روایات بوی از اسلام نبرده‌اند، اینک قرآن که نخستین معیار و نخستین مرجع برای هر مشکلی است، در دسترس همگان امی باشد، اما هرگز چنین اصلی را نهادینه نکرده است.

خداوند ﷻ بیان می‌کند که پایه و اساس پذیرش عبادات و دوری از آتش توحید است و شرک موجب محروم شدن از بهشت و رسیدن به جهنم می‌باشد:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲]

«بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند)».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

و قرآن تمامی گزافه‌گویی‌های شیعه را تکذیب می‌نماید، اینک خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [البقرة: ۶۲]

«هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده».

که خداوند ﷻ در ضمن آیه‌ی فوق ایمان به ولایت را ذکر نکرده است. آن‌ها گمان می‌کنند که ایمان به ولایت اثنی عشر از نماز و سایر ارکان اسلام بهتر و بزرگ‌تر است، در حالی که قرآن هشتاد دفعه نماز را بحث کرده، ولی یک آیه در مورد ولایت را نازل نفرموده است... آیا خداوند ﷻ می‌خواهد بندگان گمراه شوند یا به حقیقت نرسند؟ نه، این بهتان بزرگی است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵]

۱- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۷ و ۲۵۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶ و ۲۰۲.

«خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند، به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسط پیغمبر) برای آنان بیان کند. بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است».

در روایات آن‌ها چیزهایی ذکر شده که سخنانشان را باطل می‌گرداند، هر چند که تأویلات و تقیه‌ی آن‌ها درنگ نمی‌کنند و بسیار سریع به نابودسازی این روایات معتدل اقدام می‌نمایند، اما این‌را ذکر می‌کنم تا بر آن‌ها اتمام حجتی شده باشد و بیان شود که نصوص متناقضی در لابه‌لای کتاب‌هایشان دیده می‌شود..

در تفسیر «فرات» آمده که علی بن ابی‌طالب گفته: وقتی آیه‌ی زیر نازل شد:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳]

«بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد)».

از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل گفت: ای محمد! هر دینی اصل و فرعی دارد، اصل دین قول «لا اله الا الله» و فرعش محبت اهل بیت و قبول کردن ولایت آن‌ها با رعایت حق و حقیقت است^(۱).

این نص مخالف مذهب اخباریون شیعه است، چون اصل دین را توحید قرار می‌دهد و ولایت و محبت اهل بیت فرع است و آن هم مشروط شده به موافق حقیقت بودن.

مبحث سوم: اعتقاد به اینکه ائمه رابط بین خدا و رسول هستند

شیعه اثنی‌عشریه می‌گویند: ائمه اثنی‌عشری رابط بین خدا و انسان هستند. مجلسی می‌گوید: ائمه حجاب خدا و رابط بین پروردگار و انسان هستند^(۲).

از این‌رو مجلسی بابی را تحت عنوان «مردم بدون ائمه هدایت یافته نمی‌شوند و آنان

۱- تفسیر فرات، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۴۷.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۷.

رابط بین مردم و خدا هستند و تنها کسی وارد بهشت می شود که آن ها را شناخته باشد»
گشوده است^(۱).

و در منقولات آن ها آمده که ابو عبدالله گفته است: ما واسطه‌ی میان شما و خداوند ﷻ
هستیم^(۲).

در کتاب «عقائد امامیه» آمده که ائمه اثنی عشریه ابواب خدا و راههای رسیدن به او
هستند، آن ها مانند کشتی نوح می باشند هر کس بر آن ها سوار شود وارد بهشت می شود و
هر کس از آن، جا بماند غرق می شود.

اگر مسلمانان می گویند: پیامبران رابط بین خدا و انسان ها هستند و دستورات خدا را
به آن ها ابلاغ می کنند، شیعه معتقداند که چنین منزلی برای ائمه است چون مانند پیامبران
از خدا دستور می گیرند، حتی از آن ها هم بزرگ تر هستند، چون صفات الوهیت مانند
هدایت مردم و قبول عبادات و استغاثه به آن ها هنگام سختی و مشکلات و غیره را به
آن ها نسبت می دهند، از این ها گذشته رفتن به مزار آن ها را حج حتی از حج هم بزرگ تر
می دانند و و کربلا را از کعبه معظم تر می پندارند، حتی برای زیارت مزار ائمه مناسک و
عباداتی دارند که آن ها را «مناسک المشاهد» می نامند و مانند کعبه که خدا آن را مایه‌ی قیام
مردم قرار داده به حج آنجا می شتابند و دور آن طواف می کنند و به سویش نماز می
خوانند.

ان شاء الله بعداً به ذکر آن ها می پردازیم.

قبل از بیان این اصل می گویم: ادعای وساطت برای ائمه دروغی، بلکه منکری است
که بر زبان ائمه افترا شده، چون عین دین مشرکین است و خداوند ﷻ پیامبران را برای
نجات انسان ها از این شرک ها ارسال فرموده است.

گفتنی است که میان بنده و خداوندگار هیچ گونه مانع و واسطه‌ای وجود ندارد که
خداوند ﷻ را از بنده دور گرداند، خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ

يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ [البقرة: ۱۸۶]

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۷.

۲- همان: ۱۰۱/۲۳

«و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو): من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند (و با نور ایمان به مقصد برسند)».

خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

دانشمندان گفته‌اند: هر کس بین خدا و خودش کسی قرار دهد و بر او توکل نماید و از او بخواهد با اجماع مسلمین کافر است، چون مانند کار بت‌پرستان است، آن‌های که خداوند در موردشان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]

«کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند»^(۱).

وقتی از ابن تیمیه خواسته می‌شود: ما باید واسطه‌ای بین خود و خدا قرار دهیم چون ما جز از طریق آنان نمی‌توانیم به او برسیم.

در پاسخ چنین می‌گوید: اگر هدف این باشد که دستورات خدا را به ما برساند این حق است چون مردم نمی‌دانند خداوند عز و جل چه چیزی را دوست دارد و از چه چیزی بدش می‌آید، و انسان تنها توسط پیامبران از امر و نهی خدا اطلاع پیدا می‌کند و همه‌ی ملت‌های مسلمان، یهودی و مسیحی قایل به این اصل هستند، چون همه می‌گویند: پیامبران رابط بین خدا و بندگان هستند و اوامر و نواهی خداوند عز و جل را از آن‌ها می‌گیرند، هر کس منکر این اصل باشد، کافر است.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّكَ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [الحج: ۷۵]

«خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی (همچون جبرئیل) را برمی‌گزیند (و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد) و هم از میان انسانها پیغمبرانی (همچون موسی و عیسی و محمد) را (برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد، و از کار همه آنان باخبر است) چرا که خداوند شنوا و بینا است».

و اگر هدف از واسطه، واسطه‌ای باشد که بندگان برای جلب منفعت و دفع مضرت میان خود و خداوند قرار دهند، مثلاً در رزق، هدایت و نصرت واسطه باشد و انسان‌ها از آن رابط چنین چیزی بخواهند و به سوی او رو کنند، این بزرگ‌ترین شرک محسوب می‌گردد و خداوند ﷻ با همین صفت مشرکین را تکفیر کرده است چون غیر از خدا دوستان و شفیعیانی قرار داده بودند و آن‌ها را جالب منفعت و دافع مضرت می‌پنداشتند، پس هر کس ملائکه یا پیامبران یا اولیاء را رابط بین خود و خدا بداند و بر آن‌ها توکل نماید و از آن‌ها جلب منفعت و دفع مضرت بخواهد، مانند آن است که از آن‌ها مغفرت را طلب کند، هدایت بخواهد و نیازها را بر طرف سازد، چنین انسانی با اجماع مسلمین کافر است.

سپس می‌فرماید: هر کس بین خدا و انسان رابطی قرار دهد و آنرا به مثابه‌ی شافع میان پادشاه و رعیتش قرار دهد به گونه‌ای که آنان سیله‌ی رساندن نیازهای مردم به سوی به سوی خدا باشند و خداوند ﷻ به وسیله‌ی آنان مردم را هدایت می‌دهد، به آن‌ها کمک می‌کند و رزق می‌دهد، یعنی مردم این‌ها را از رابط بخواهند و آن‌ها نیز آنرا از خدا طلب نمایند، چنان‌که میان پادشاه و مردم چنین واسطه‌ای وجود دارد و مردم جهت رعایت ادب خود چیزی از پادشاه طلب نمی‌کنند و یا معتقد هستند که طلبشان توسط رابط بهتر برآورده می‌شود تا مستقیماً خودشان به این کار اقدام کنند، هر کس چنین کند کافر و مشرک است و باید از او طلب توبه شود اگر توبه کرد خوب و الا کشته می‌شود^(۱).

اکنون - همانطور که وعده دادیم - جهت روشن شدن حقیقت شرک و... در مذهب شیعه اثنی عشریه نصوصی را از شیعه نقل می‌کنیم و آنرا عرضه می‌داریم.

۱- مجموع فتاوی/باب الواسطه بین خلق و الحق/ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۲۱، الانتصار لحزب الله الموحدین، ص ۳۰ و ۳۱.

مسئله اول: هدایت مردم تنها با ائمه امکان پذیر است

ابو عبدالله می‌گوید: بلا و مصیبت مردم بزرگ است اگر آن‌ها را دعوت کنیم جواب نمی‌دهند و اگر آن‌ها را رها کنیم بدون ما هدایت نمی‌یابند^(۱). این نص ثابت می‌کند که هدایت مردم بدون ائمه امکان پذیر نیست و همه‌ی مردم پیوسته در بلا و گمراهی بسر می‌برند، چون دعوت ائمه را رد می‌کنند. هر دو حکم (حصر هدایت در ائمه و حکم به گمراهی و ضلالت بر مردم) باطل و دروغ هستند، چون مخالف عقل، نقل و واقع می‌باشند. روایات دیگر آن‌ها می‌گویند: ابو جعفر گفته: خداوند به وسیله‌ی ما شناخته شده، عبادت می‌شود و یگانه قرار داده می‌شود^(۲).

این روایت هدایت را از امت نفی نمی‌کند، اما ائمه را مصدر هدایت قرار می‌دهد. حقیقتاً هدایت به معنی توفیق برای حق و پذیرفتن آن، تنها در دست خداوند منان است، خداوندی که صاحب دلها و چشم‌ها است، خداوندی که می‌تواند مردم را از دل‌هایشان جدا کند و بین دل و صاحبانشان مانع شود، خداوندی اگر به چیزی بگوید «شو» پس می‌شود... اما شیعه بدون قید آن‌را برای امامان خود ثابت می‌کنند و امامان را در هدایت شریک خداوند قرار می‌دهند، چنین چیزی شرک اکبر است، چون تنها خداوند هادی و راهنما است، خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجْدَلَهُ وَلِيًّا مُّشْدَا ۝﴾ [الک‌هف: ۱۷]

«خدا هر که را راهنمایی کند، راهیاب (واقعی) او است، و هر که را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت».

یا خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝﴾ [القصص: ۵۶]

[۵۶]

«ای پیغمبر! تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به

۱- امالی صدوق، ص ۳۶۳، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۳.

ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید، و بهتر می‌داند که چه افرادی (بر طبق حکمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راهیابند».

اما هدایتی که به معنی تعریف حق و راهنمای بدان باشد، این وظیفه‌ی رسول اکرم ﷺ و پیروان بر حق او است و تنها در انحصار ائمه نمی‌باشد، خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]

«بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

اما این‌که گفته شود هدایت مردم بدون ائمه امکان پذیر نیست، سخنی گداز و باطل است و جسارتی در برابر خداوندگار می‌باشد.

مسئله دوم: دعا تنها با اسم ائمه پذیرفته می‌شود

می‌گویند: کسی که خدا را به غیر ائمه فریاد زند نجات نمی‌یابد و هر کس چنین کند نابود خواهد شد.

از ائمه نقل کرده‌اند که هر کس با ما خدا را فریاد بزند نجات می‌یابد و هر کس با غیر ما از خدا بخواهد گمراه و نابود خواهد شد^(۱).

جسارت آنان در این زمینه به درجه‌ای رسیده که می‌گویند: دعای انبیاء با توصل به آنها (ائمه) و طلب شفاعت از آنها (ائمه) پذیرفته می‌شود^(۲).

مجلسی برای اثبات این موضوع به یازده روایت از روایات خود استدلال می‌کند. چنان‌که در ابواب مربوط به انبیاء، روایات مشابهی را ذکر می‌کند، مخصوصاً در مورد احوال آدم، موسی و ابراهیم و همچنین در باب معجزات پیامبر دست به چنین کاری

۱- بشاره المصطفی/الطبری، ص ۱۱۷ و ۱۱۹، البحار، ج ۲۳، ص ۱۰۳، وسائل شیعه، ج ۴، ص ۱۱۴۲.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۹.

می‌زند^(۱).

روایات فراوان دیگری با این معنی در کتاب‌های معتبر آن‌ها آمده است^(۲). این روش فریب کارانه و اسلوب خطرناک منجر به تألیه (خدا کردن) ائمه می‌شود چون بیان می‌کنند که امامان، ملجأ مردم و نیازمندان هستند و امان ترسوها و قبله داعیان می‌باشند، گفته‌اند که دعا تنها با رو کردن به آن‌ها پذیرفته می‌شود و حتی معتقدند که بلا و مصیبت تنها با خواندن اسماء آن‌ها بر طرف می‌شود. آری بین مشرکین و آن‌ها فرق اساسی وجود دارد، و آن این‌که مشرکین در وقت شدت و ناراحتی به سوی خدا روی می‌آورند، خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت: ۲۵]
«هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه خدای را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهایی برای خدا معتقد می‌شوند)».

این آیه شرک و توحید را بیان می‌کنند که اخلاص در دعا کردن هنگام شدت و ناراحتی است و هیچ‌گونه ارتباطی به امامت هم ندارند، اما آن‌ها در لحظات شادی و ناراحتی شرک می‌ورزند حتی گمان می‌کنند که رهایی از شدت بدون طلب کردن از نام ائمه امکان ندارد.

یکی از روایات شیعه از امام رضا چنین نقل می‌کند: وقتی نزدیک بود که نوح غرق شود به حق ما دعا کرد پس خداوند او را نجات داد، و هنگامی که ابراهیم به آتش انداخته شد به حق ما دعا کرد، پس خداوند آتش را برای او به باغ تبدیل کرد، و آن‌گاه که موسی در بحر به راه افتاد به حق ما دعا کرد آب دریا خشک شد، وقتی یهود خواستند عیسی را بکشند عیسی به حق ما دعا کرد، پس خداوند با بلند کردن او را از قتل نجات

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۴.

۲- تفسیر العیاشی، ۴۱/۱، ابن بابویه/الخصال، ۱۳۰/۱، معانی الأخبار، ص ۴۲، الطبرسی/الاحتجاج، ص ۲۷ و ۲۸، وانظر، تفسیر الحسن العسکری، ص ۱۱۷ و ۱۱۸، وسائل الشیعة: ۱۱۳۹/۴ و غیرها.

داد^(۱).

همانطور که استجابت دعای انبیاء را به سبب ائمه می‌دانند، همچنین مشکلات انبیاء را هم از امامان می‌دانند مثلاً می‌گویند: وقتی خداوند آدم را در جنت اسکان داد، حسن و حسین را به او نشان داد که نسبت به آن‌ها حسد ورزید و منکر ولایت آن‌ها شد، خداوند با اوراق و برگ‌های بهشت او را زد، پس از آن‌که توبه کرد و حسادت را از درونش بیرون نمود و به ولایت آن‌ها اقرار کرد و به حق محمد، علی، حسن، حسین و فاطمه دعا کرد، خداوند او را بخشید:

﴿فَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷]

«سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت (و با گفتن آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است»^(۲).
همچنین می‌گویند: علت حبس یونس در شکم ماهی انکار ولایت علی بن ابی طالب بود و تا آن‌را نپذیرفت بیرون آورده نشد^(۳).

این دروغ و اقوال شیعه است اما خداوند راست‌گو در قران می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

«خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید، و به ترک کسانی بگوئید که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هایی به کار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

خداوند نمی‌فرماید: که با اسماء ائمه یا به حق آن‌ها از خدا بخواهید، همچنین خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۵، وسائل شیعه، ج ۴، ص ۱۱۴۳.

۲- بقره/۳۷. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۴۱ بحار الانوار ج ۲۶ ص ۳۲۶

۳- تفسیر فرات، ص ۱۳، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.

اگر سخن آن‌ها درست باشد باید خداوند می‌فرمود: با اسماء ائمه از من بخواهید، اما این ادعای باطل شیعه است و هیچ اساسی ندارد، زیرا قرآن برای پذیرفتن دعا اخلاص را شرط قرار می‌دهد، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [غافر: ۱۴]

«اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هر چند که کافران دوست نداشته باشند».

و: ﴿وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [الأعراف: ۲۹]

«و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید».

در آیه ۱۹۴ سوره اعراف بیان می‌کند که ائمه مانند انسان‌های دیگر هستند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴]

«بتنهائی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگان‌ی همچون خود شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند)».

و خداوند در آیه ۱۷۲ سوره نساء و آیه ۹۳ سوره مریم بیان می‌کند که برای عبادت بین خدا و عبد رابطه وجود ندارد و دوستان، اولیاء، پیامبران و ملک مقرب تنها عبد و بنده خدا هستند:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲]

«هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدان گاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد».

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳]

«تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده خداوند مهربان (و فرمانبردار یزدان) می‌باشند».

تربیت شیعه بر اساس این ادعیه و مناجات خیلی خطرآفرین و روش مضری است، چون در قلب و مشاعر انسان توجه کردن به غیر خدا را درست می‌کند و موجب می‌شود که انسان در عبادت به انسان گرایش پیدا کند نه به سوی خداوند منان، و در این لجن‌زار شرک و بت‌پرستی رشد کند و اولاد و خانواده را هم در این سیاه‌چاله گمراهی تربیت نماید، و بعضی مواقع نام پروردگار را فراموش کند چون همیشه ائمه ورد زبان او هستند و هنگام دعا و نیایش آن‌ها را در قلب حاضر می‌نماید. این مشکلات در خلال سخن گفتن فراوان از امامان و قدوه قرار دادن آن‌ها ایجاد می‌شود و در نهایت در قلب تثبیت می‌گردد.

حتی بعضی از روایات شیعه به این اصل اقرار می‌کنند، مثلاً روایت شده که بعضی از شیعیان نامه به امامش نامه نوشته، از او خواسته و به او شکایت برده و گفته: انسان به امام رو آورد یا به خدا؟ جواب می‌آید: اگر نیازی داشتی دهانت را بگشا که جواب را خواهی یافت.^(۱)

این روایت می‌گوید: امامان زودتر جواب می‌دهند و نیاز مردم را برطرف می‌کنند تا خداوند منان، آیا این شرک خطرناک‌تر است یا شرک دوران جاهلی؟
واقعیت شیعه و قبرپرستی آن‌ها تعبیری است از ثمره ترش و تلخ این اسطوره‌ها. دعوی قبول شدن دعای پیامبران با توسل به ائمه دعوایی جاهلانه و کودنانه است، چون در دوران آن‌ها ائمه وجود خارجی نداشتند، و این همان دعوت به شرک است چون مفتاح اجابت و اساس قبول را اسماء ائمه قرار می‌دهد، سخن آنان همانند ادعای مشرکین است که می‌گفتند بتها برای ما نزد خدا شفاعت می‌کنند و موجب تقرب به خدا می‌شوند... و این گمانی باطل و بی‌اساس است، چون پیامبران -همانطور که در قرآن بیان شده- همیشه خداوند یگانه را با نامهایش خوانده و هیچ شریکی را برای وی قایل نشده‌اند، خداوند جلّ به نقل از یونس علی‌ه السلام می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنكَاذَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷]

«(یاد کن داستان یونس ملقب به) ذوالنون را در آن هنگام که (بر قوم نافرمان خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و بدون دریافت پیام آسمانی، از میانشان) خشمناک بیرون رفت و گمان برد که (با زندانی کردن و دیگر چیزها) بر او سخت و تنگ نمی گیریم. (سوار کشتی شد و کشتی به تلاطم افتاد و به قید قرعه مسافران و کشتیبانان او را به دریا انداختند و نهنگی او را بلعید.) در میان تاریکیها (ی سه گانه شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد که (کریم و رحیم!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می گذرد و تصوّر می کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده ام (مرا دریاب!)».

و کلماتی که آدم و حوا بر زبان آوردند، عبارت بود از:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]

«(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».

فساد و بی اساسی این سخنان شرک آمیز شیعه برای همه ی طرفداران دین اسلام واضح و روشن است و باید گفت که این کار ملحدی است که خواسته دین اسلام را شرک آلود نماید:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُشِيعَ نُورُهُ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲]

«آنان می خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

حتی کتاب های شیعه خودشان چیزهای متناقضی نقل می کنند مثلاً امیر المؤمنین -

همانطور که شیعه می‌گویند- گفته: «خداوند! اگر در عفو و گذشت تو فکر می‌کنم گناهانم را کم می‌شمارم، سپس به خشمتم فکر می‌کنم وحشت مرا فرا می‌گیرد» سپس می‌گوید: «آه اگر من نامه اعمالم را بخوانم که من فراموش کرده‌ام و تو آن‌ها را حساب کرده‌ای، آن‌گاه که می‌گویی: آن‌را بگیر، نه عشیرت و نه قبیله هیچ کدام نمی‌توانند تو را نجات دهند»^(۱).

هیچ امامی وجود ندارد مگر این‌که چنین دعا‌هایی از آن‌ها روایت کرده‌اند که مجال ذکر آن‌ها را در این تحقیق نداریم اما مجلسی همه آن‌ها را در «بحارالانوار» خود ذکر کرده است^(۲).

مسئله سوم: استغاثه به ائمه^(۳)

استغاثه تنها مخصوص خداوند عز و جل است اما شیعه مردم را دعوت می‌کنند که در کارهای مخصوص خدا به هر امامی استغاثه شود، حتی در بعضی از روایات چنین کاری را به عنوان وظیفه هر امامی قرار می‌دهند و ضمناً هر کدام باید برای مسئولیتی به فریاد طلبیده شود، مثلاً علی بن حسین برای نجات از پادشاهان و فوت شیاطین، محمد بن علی و جعفر بن محمد برای آخرت و ملزومات آن از فرامین الهی، موسی بن جعفر برای عفو و بخشش، علی بن موسی برای نجات در خشکی و دریا، محمد بن علی برای نزول رزق، علی بن محمد برای نوافل و خوبی با برادران و چیزهای دیگر، حسن بن علی برای آخرت، و مهدی اگر شمشیر بر سرت گذاشته شد از او بخواه به دادت می‌رسد^(۴). سپس صاحب بحار به ذکر انواع دعاها براساس ترتیبی که گفتیم می‌پردازد مثل این‌که

۱- امالی صدوق، ص ۴۸، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۹۲.

۲- ج ۹۴.

۳- استغاثه: یعنی طلب کمک، که همان بر طرف کردن شدت و ناراحتی است مانند استنصار که به معنی طلب یاری است، تفاوت استغاثه و دعا در این است که دعا شامل هر حال و وضعیتی می‌شود ولی استغاثه تنها شامل حالت شدت و ناراحتی می‌باشد ابن تیمیة/ الرد علی البکری، ص ۸۸، سلیمان بن عبد الوهاب/ تیسیر العزیز الحمید، ص ۲۱۴-۲۱۵، ابن سعدی/ القول السدید، ص ۴۸-۴۹.

۴- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۳.

دعاها را همچو شرحی برای تقسیم بندی استغاثه قرار داده است^(۱).

همانطور که مجلسی اعلام داشته، ائمه بهترین شفا و مفیدترین دوا می‌باشند^(۲).

دعاها را بر همین منوال درست کرده‌اند، به گونه‌ای که ائمه تنها فریادرس و برطرف کننده نیاز آنان هستند، فرد شیعی امام منتظرش را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: ای ستون مملکت! ای قاضی احکام! بخشنده عطایا! با شما نیازم را بر طرف می‌نمایم، هیچ چیزی نیست مگر این که شما برای آن سبب هستی... نجات و فرار تنها توسط شما صورت می‌گیرد، گریزی از شما نیست، ای چشمان رقیب خداوند!^(۳).

در این نص آشکارا تألیه ائمه (خدا کردن) دیده می‌شود، چون ائمه را مسبب هر چیزی می‌دانند، نجات را تنها به آنان ربط داده‌اند و بخشنده هر نعمتی هستند!!!

دعاهای فراوانی وجود دارند که در این گمراهی افراط می‌کنند و ائمه را به جای خدا قرار می‌دهند و این دعاها در کتاب‌هایی مانند «مفتاح الجنان» و «عمدة الزائر» و غیره ذکر شده‌اند و در آن کتاب‌ها ابوابی مخصوص چون «المزار» و «ادعیه» نوشته شده‌اند که بحث و تحقیق و نقد آن‌ها نیازمند کتاب مستقلی است.

از این بدتر این که دعاها نوشته می‌شود و بر قبور بی جان و بی‌سود و زیان ائمه گذاشته می‌شوند، چون گمان می‌کنند که قبور ائمه مکان رجاء و امید هستند. گفته‌اند: اگر نیازی داشتی نامه‌ای بنویس و آن را در قبر یکی از ائمه قرار بده، یا آن را محکم ببند و آن را در خاک مرطوب پاکی بگذار، سپس آن را در دریا یا چاله عمیقی یا کانال آبی پرت کن، خودش به سید و امام می‌رسد و نیاز را بر طرف می‌کند^(۴).

سپس بیان می‌نماید که در آن نامه چنین نوشته شده: "به نام خداوند بخشنده و مهربان، ای آقا و سرورم! برای تو می‌نویسم... هنگام شدت و نیاز به دادم برس، قبل از فرا رسیدن شدت و بدخواهی دشمنان نیازم را پیش خدا ببر، خداوند توسط تو نعمت را بر من ارزانی می‌بخشد و از خدا می‌خواهم - در حالی که قبر را مخاطب قرار می‌دهد - که

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۳.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۷.

۴- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۹.

نصر و پیروزی را نصیبم گرداند^(۱).

سپس گفته‌اند: باید بر روی رودخانه و یا تپه‌ای رود و یکی از افراد زیر را فرا می‌خواند: عثمان بن سعید، پسرش محمد، حسن بن روح و علی سمری^(۲) و چنین فریاد فریاد می‌زند، ای فلان پسر فلان! سلام خدا بر تو باد، شهادت می‌دهم که تو در راه خدا مرده‌ای و هنوز زنده هستی و نزد خدا روزی دارید، اکنون در زندگی برزخیت از تو می‌خواهم که نیازم را به مولایم ﷺ برسانید و آن را به او تسلیم کنید، همانا تو معتمد و امین هستی^(۳).

گفته‌اند: سپس نامه را در رودخانه بینداز و تصور کن که آن را به دست شخص فرا خوانده داده‌اید^(۴).

نامه‌های دیگری وجود دارند که برای دفع نیاز به مهدی منتظر و گم شده فرستاده می‌شوند.

محققین از اهل علم و مؤرخین ثابت کرده‌اند که مهدی منتظر اصلاً به دنیا نیامده است چون حسن عسکری در حالی دار فانی را وداع گفت که عقیم و نازا بود. بدین علت ابن تیمیه می‌فرماید: «مهدی چیزی است که حقیقت ندارد و هرگز چشم به جهان نگشوده است»^(۵) با این وجود روایاتی ساخته‌اند که مشروع است به او نامه فرستاده شود تا نیازهای مردم را برطرف کند در حالی که تنها خداوند ﷻ می‌تواند آن نیازها را بر طرف سازد نه چیز معدومی که وجود خارجی ندارد.

مثلاً می‌گویند: نامه‌ای به صاحب زمان بفرست و در آن بنویس "بسم الله الرحمن الرحیم، ای محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب! به تو توسل می‌جویم، ای خبر عظیم! ای راه مستقیم! ای ریسمان خدایی! ای تقسیم کننده‌ی مردم به بهشت و جهنم! به حق اجداد

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۹ و ۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۰.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳.

۴- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳.

۵- فتاوی کبرای، ج ۲۸، ص ۴۰۱.

پاکت به تو توسل می‌جویم که در دفع بلا و حل مشکل و حصول گشادگی و رفع مصیبت نزد خدا وسیله من باشید^(۱).

یا می‌گویند: نامه‌ای دیگر به خدا بنویس و نامه خدا را در نامه امام قرار بده و بعد از این که آن را در خاک مرطوب پاکی گذاشتی آن را در چاه و یا رودخانه‌ای بگذار^(۲). نگاه کن فرد معدومی را چگونه با اوصافی چون پناه دهنده و برطرف کننده نارحتی و دافع بلا توصیف می‌کنند که چنین اوصافی تنها برای خدا اطلاق می‌شود که جواب دهنده و دافع بلا و هدایت دهنده به سوی راه مستقیم است و خالق آشکارها و نهانها است، اما آن‌ها این اوصاف را به معدومی نسبت می‌دهند که هیچ‌گونه اثر خارجی را ندارد. به قسمت پایانی روایت نگاه کن که می‌گوید: «نامه‌ی خدا را در نامه امام قرار بده» مثل این که عدوم بر خدا مقدم است!!

سپس مجلسی استغاثه دیگری را به مهدی منتظر ذکر می‌کند که "با راه تو به سوی خدا بر می‌گردم و از صاحب زمان (یکی دیگر از اوصاف او) کمک می‌خواهم، و او را به عنوان نجات دهند می‌گیرم چون بهترین نعمت دهند و دست آویز دوستان مؤمن است... سلام بر تو باد ای امام مسلمین و مؤمنین! سلام بر تو باد ای وارث پیامبران! سلام بر تو باد ای پایه‌ی دین! سلام بر تو باد ای بخشنده‌ی عزت به مؤمنان ضعیف! سلام بر تو باد ای ذلیل کننده کافرین متکبر و ظالم! سلام بر تو باد ای ولی من ای صاحب الزمان!... نیازم این است در به دست آوردنش برایم شفاعت کن^(۳)."

صاحب زمان آن‌ها از ترس کشتن نمی‌تواند پیش شیعه‌ها بیاید -همانطور که نصوص معتبر شیعه به آن اقرار می‌کنند- پس چگونه دارای چنین صفات و ویژگیها است؟ از او رفع نیازهای خواسته می‌شود که تنها از دست خدا بر می‌آیند، در حالی که نمی‌تواند از خودش دفاع کند و در سردابی در سامرا مخفی شده تا کسی او را نبیند؟!

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۹.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۸.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۱ و ۳۲.

مسئله چهارم: حج کردن به سوی مزار ائمه از حج کردن خانه خدا بهتر است

ابن تیمیه می‌گوید: بعضی از افراد قابل اعتماد به من خبر دادند که شیعه معتقدند زیارت مقابر ائمه از زیارت خانه خدا بهتر است، یعنی شرک به خدا را از عبادت خدا و اقرار به وحدانیتش بهتر می‌دانند، این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که دال بر ایمان به طاغوت می‌باشد^(۱).

این مسئله‌ای که امام بزرگ اهل سنت ابن تیمیه به آن اشاره می‌کند و می‌گوید از افراد قابل اعتمادی شنیدم، ما به وفور در کتاب‌های معتبر اهل تشیع مشاهده می‌کنیم، که برای اثبات آن، روایاتی را ردیف می‌کنند که می‌گویند: زیارت مشهد مقدس از حج خانه خدا بهتر است.

در اصول کافی آمده: که زیارت قبر حسین مساوی بیست حج است و از بیست حج و عمره بهتر است^(۲).

وقتی که یکی از شیعیان خطاب به امامش گفت: من بیست مرتبه به حج و بیست مرتبه به عمره رفته‌ام، امامش با اسلوب مسخره آمیزی گفت: اگر یک بار دیگر به حج بروید، آنگاه ثواب یک زیارت قبر حسین برایت نوشته می‌شود^(۳).

مثل این که می‌خواهد به او بگوید: چرا این همه تلاش می‌کنید یک دفعه زیارت قبر حسین از همه این حج‌ها بهتر است، سپس به او نشان می‌دهد که باید یک دفعه دیگر به حج و عمره برود تا مساوی زیارت قبر حسین شود و به فضل و ثواب قبر حسین برسد، این جواب در نهایت تمسخر و ایجاد حسرت و شکستن انگیزه پرسش‌گر است.

روایات دروغ آن‌ها به گونه‌ای زیارت قبر حسین را با ارزش جلوه می‌دهند که ارزشش از رکن پنجم اسلام هم می‌گذرد که زیارت خانه خدا است، و در نهایت چنین مبالغه‌ای سر از کفر و بی‌دینی و زندیقیت در می‌آورد، تا این که انسان می‌گوید: اصلاً دین

۱- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- فروع الکافی، ۳۲۴/۱، ابن بابویه/ ثواب الأعمال، ص ۵۲، الطوسی/ تهذیب الأحکام، ۱۶/۲، ابن قولویه/ کامل الزیارات، ص ۱۶۱، الحرّ العاملی/ وسائل الشیعة، ۳۴۸/۱۰.

۳- تهذیب الاحکام / طوسی ج ۲ ص ۱۶، وسائل شیعه ج ۱۰ ص ۳۴۸، بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۳۸.

اسلام دین شرک و بت پرستی و قبرپرستی است نه دین توحید و آسمانی، چون شیعه، دینی را به مردم معرفی می کنند که مسلمانان هرگز آن را نشناخته اند، دین آخوند و آیه الله ها است نه دین خدای عالمیان، دروغ و خیال بافیهای آنها است نه وحی نازل شده بر پیامبر اعظم الهی؛ باید گفت که کار آنان به دسیسه و توطئه دشمنان برای تغییر دین خدا و قبله مسلمین و بیت الله الحرام می ماند تا به دین خدای عالمیان.

روایات و اخبار دروغین آنها این معنی را به صورت و اشکال مختلف بیان می کنند تا قلب ساده لوحان و جاهلان را متأثر کنند و عقل تازه تربیت شده ها و غیر عرب را فریب دهند، چون بدعت بسیار سریع در آنها اثر می کند^(۱).

مثلاً یکی از اعراب از یمن رهسپار قبر حسین می شود -همانطور که در اسطوره های آنها آمده- و به جعفر که نامش صادق است می رسد، -هرچند امام جعفر بن عبدالله از این افتراشات مبرا است- جعفر در مورد تأثیرات زیارت حسین از اعرابی می پرسد، او هم جواب می دهد موجب برکت در مال و خانواده و فرزندان و بر طرف کردن نیازها می شود، سپس جعفر به او می گوید: ای برادر یمنی! می خواهی چیزی بهتر از این را به تو نشان بدهم؟ او هم می گوید: بله، ای فرزند رسول الله! می گوید: زیارت قبر پدرم مانند یک حج مقبول و پسندیده به همراه رسول خدا ﷺ است!!، اعرابی تعجب کنان می گوید: ای والله، یعنی مانند حجهی است به همراه رسول خدا ﷺ؟ عبد الله هم پیوسته او را به زیارت قبرها تشویق می کند تا به سی حج می رسد^(۲).

با این روش غریب که به بازی بچه ها می ماند جعفر در محاوره ای زیارت قبر را به ازرش سی حج خانه خدا بالا می برد.

حتی از این هم پا فراتر گذاشته اند و این شرک عظیم را به پیامبر ﷺ هم نسبت داده اند که زیارت قبر امامان از سی حج بهتر باشد؛ روایت می کنند: حسن روزی در اتاق رسول الله ص با پیامبر بازی می کرد، عائشه گفت: ای رسول خدا! چرا به این پسر معجب

۱- بدین سبب -همانطور که الالکائی روایت می کند- ایوب سختیانی می گوید: سعادت جوانان تازه تربیت شده ها و غیر عربها این است که خداوند آنها را به سوی یکی از اهل سنت رهنمایی کند.

شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ثواب الاعمال/ابن بابویه قمی، ص ۵۲، وسائل الشیعه/حر العاملی، ج ۱۰، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

می‌شوید؟! فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم و به او معجب نگردم در حالی که ثمره‌ی قلبم است و مایه‌ی روشنی چشمانم می‌باشد، اتمم او را می‌کشند و هر کس بعد از وفات، قبر او را زیارت کند، خداوند ثواب یک حج را برای او می‌نویسد، عائشه گفت: یک حج؟! فرمود: بله حتی دو حج، گفت: دو حج؟! فرمود: بله و حتی چهار حج. عائشه تعجب می‌کرد و رسول‌الله ﷺ ثواب آنرا افزایش می‌داد تا به هفتاد حج رسید^(۱). در روایت دیگر از آنها آمده: هر کس قبر ابی عبدالله را زیارت کند خداوند هشتاد حج مقبول را برای او می‌نویسد^(۲).

روایت دیگر به این هم قناعت نمی‌کند و می‌گوید: هر کس قبر حسین را زیارت کند و حق او را بداند مانند آن است که به همراه رسول خدا ﷺ صد مرتبه به حج رفته باشد^(۳).

از این هم بدتر روایات شیعه در ارزش‌یابی زیارت مقابر در مسابقه هستند تا ارزش آن را از صد مرتبه هم به هزار مرتبه بالا می‌برند و به این هم قناعت نمی‌کنند، مثل این که دین فقط در زیارت مقابر بی‌ارزش خلاصه می‌شود و رسالت دین همین است و بس. در کتاب «وسائل الشیعه» از محمد بن مسلم از ابی جعفر روایت شده که گفته: اگر مردم ارزش زیارت قبر حسین را می‌دانستند در شوق دیدار آن می‌مردند و در حسرت آن خود نابود می‌کردند، گفتم: مگر چه ارزشی دارد؟ گفت: هر کس قبر حسین را زیارت کند مثل این است که هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور انجام داده باشد و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و هزار روزه‌دار و هزار صدقه مقبول و به خاطر خدا را دارد و در آن سال از هر درد و مصیبتی محافظت می‌شود، خداوند فرشته‌ای برای او قرار می‌دهد تا از هر چهار طرف نگهبان او باشد، اگر در آن سال وفات کند فرشتگان رحمان همه بر لاشه او حاضر می‌شوند و او را می‌شویند و کفن می‌کنند و از خدا برای او مغفرت می‌خواهند و استغفارکنان او را در قبر می‌گذارند، وقتی وارد قبر می‌شود قبرش به اندازه دید چشم وسیع می‌گردد و خداوند او را از فشار قبر نجات می‌دهد و از نکیر و منکر نمی‌هراسد و

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۲- ثواب اعمال، ص ۵۲، کامل الزیارات، ص ۱۶۲، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۰.

۳- ثواب اعمال ص ۵۲، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۰.

باب جنت بر روی او باز می‌شود و نامه اعمال به دست راستش داده می‌شود و در روز قیامت نوری از او بلند می‌گردد که مشرق و مغرب را روشن می‌کند، کسی ندا در می‌دهد که این زائر قبر حسین است، همه مردم به او حسادت می‌ورزند که ای کاش ما هم به زیارت قبر حسین می‌رفتیم^(۱).

یا در روایت دیگر آمده یکی از شما در فرات غسل می‌کند سپس به زیارت قبر حسین می‌آید و حق آن را می‌داند، خداوند در مقابل هر قدمی که برداشته صد حج مقبول و صد عمره‌ی مبرور و صد غزوه به همراه پیامبر فرستاده شده و یا امام عادل را برایش می‌نویسد^(۲).

روایت سوم می‌گوید: هر کس قبر حسین را در روز عاشوراء زیارت کند و در آن گریه کند، خداوند را با ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد ملاقات می‌کند و ثواب هر حج و عمره و جهادش مانند این است که همراه رسول خدا و ائمه راشد بوده باشد^(۳).

سپس با این همه دروغ و افتراء قناعت نمی‌کند، بلکه ادامه می‌دهد و می‌گوید: این ثواب فراوان برای کسی که نمی‌تواند به زیارت قبر حسین برود ولی بالای بام خانه‌اش به قبرش اشاره می‌کند و بر قاتلانش نفرین می‌فرستد و برای حسین به گریه بیفتد و در آن روز به کار و حاجت خودش مشغول نشود، به چنین پاداشی دست پیدا خواهد کرد^(۴).

این روایات و ده‌ها نمونه دیگر که دست از نقل آن‌ها خسته می‌شود و عقل در تفکر به آن‌ها دچار حیرت می‌گردد، چون هدف نهایی آن‌ها منصرف کردن مردم از عبادت پروردگار منان است که به داد نیازمندان و فقیران می‌رسد و همچنین می‌خواهند مردم را تشویق کنند که از تحمل تکالیف شانه خالی کنند و تنها در زندگی یک مرتبه به زیارت حسین بروند و هر چه دوست دارند انجام دهند و در قیامت با خرمی از عبادت خدا را ملاقات کنند حتی از عابدان و مجاهدان و دلسوزان هم پیشی بگیرند.

۱- کامل الزیارات، ص ۱۴۳، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵۳، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۸۵، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰، کامل الزیارات، ص ۱۷۶.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰، کامل الزیارات، ص ۱۷۶.

اگر این چیزها حقیقت داشت قرآن باید آن‌ها را ذکر می‌کرد، چرا در چندین آیه قرآن حج را بیان می‌کند ولی به زیارت قبر حسین هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که از آن هم بهتر است حتی به یک هزارم آن هم نمی‌رسد؟!.

یکی از شیعیان از این موضوع اطلاع پیدا می‌کند که چرا زیارت قبر حسین با این همه ارزش در قرآن ذکر نشده، ولی حج خانه خدا بیان می‌گردد؟ آیا این دال بر جعلی بودن این روایات نیست؟ بعد از این که فضائل زیارت را از امامش شنید، گفت: خداوند حج را بر مردم واجب گردانیده اما زیارت قبر حسین در قرآن ذکر نشده؟^(۱).

امامش پاسخی پر از اضطراب را به او می‌دهد و می‌گوید: «آری این چنین است و خداوند ﷺ آن را این گونه قرار داده است»^(۲) این اعتراف از آن‌ها که خطرناک‌ترین متأولین باطنی قرآن هستند دال بر این است که در عقیده خود تناقص دارند، زیرا اعتراف به عنوان سید ادله قلمداد می‌شود و آنان با دستان خودشان خانه‌هایشان را تخریب می‌کنند. زیرا پاسخ آن شیخ به شاگردش همانند این است که بگوید: جواب ندارم، خداوند روش عبادت و تقوای آنان را برای بندگان بیان نکرده است.

سپس بعد از ذکر این داستان می‌خواهد به این موضوع جواب دهد، اما جواب از اولی بدتر است، می‌گوید: مگر سخن امیر المؤمنین را نشنیده‌اید که می‌گوید: باطن پاها بهتر است که شسته شود ولی خداوند آن را بر بندگان فرض نمی‌کند^(۳). مثل این که می‌خواهند بگویند زیارت حسین هم مانند باطن پاها است که بر مردم واجب نشده، سپس ادامه می‌دهد مگر می‌دانید اگر موقف در حرم می‌بود، بهتر بود ولی خداوند آن را در غیر حرم قرار می‌دهد^(۴).

این هم مانند جواب سابق است که خداوند آن را فرض نکرده هر چند این پاسخ در نظر آنان بهترین پاسخ است.. سپس می‌خواهد در جواب اعلام دارد که او هم در قانون‌گذاری رقیب خداوند ﷺ است، مثل این که می‌خواهد بگوید: چرا خداوند این کار را

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

انجام نداده در حالی که بهتر است، (خداوند از سخن این ظالمان خیلی بلندتر است) می‌گوید: خداوند موقف عرفات را در حرم قرار نمی‌دهد بلکه آن را در حل قرار می‌دهد، این جماعت ملحد این‌گونه اخبار جعلی را ادامه می‌دهد و مغروران را با آن فریب می‌دهد و بر شرع خدا سخن می‌راند و می‌خواهد سلیقه‌های خود را به خدا سفارش کند. روایات آن‌ها همانطور که اشاره کردیم خیلی زیاد هستند و من هم‌اکنون در مقابل تعداد بی‌شماری از این روایات هستم که اگر انسان خودش آن‌ها را نبیند باور نمی‌کند، روایات به حدی فراوان هستند که من نمی‌دانم کدام یکی را بگیرم و کدام یکی را ترک کنم هر کدام از آن‌ها انسان را به تعجب وادار می‌دارد، اما اگر انسانی مرتبط به کتاب خدا باشد یا کمترین قسمت از دینش را فرا گرفته باشد هرگز عقلش فریب این خرافات را نمی‌خورند و تعصب، تفکرش را فقل نمی‌زند و هوا قلبش را نمی‌بندد و نسبت به مذهب و گروهش تعصب نمی‌ورزد.

ای کاش برای چند لحظه فرد شیعی خودش را از این لایه‌های سیاه خرافات آزاد می‌کرد و با دقت به خطرات زیان‌آور این سیاه‌چاله شرک و تاریکی فکر می‌نمود که چگونه خدا را فراموش کرده و به قبری چسبیده که هیچ نفع و ضرری به بار نمی‌آورد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۹۴]

«بتنهائی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگان همانچون خود شما هستند».

شگفت این‌که روایت شده که بعضی از روایات شیعه این غلو و افراط در مورد زیارت را تخفیف می‌دهند ولی مجلسی به طرف آن‌ها می‌رود و روایات را به دلیل تقییه رد می‌کند که چنین روایاتی در دوران تقییه گفته شده‌اند.

مثلاً یکی از روایات آن‌ها می‌گوید: حنان به ابی عبدالله گفت: در مورد زیارت قبر حسین چه می‌گوید: که روایاتی از شما به ما رسیده‌اند زیارت قبر حسین را مانند حج و عمره حساب می‌کنند؟ گفت: نه روایت خیلی ضعیف است و اصلاً چنین نیست، ولی این‌را بدانید که حسین سید جوانان بهشت است، او را فراموش نکنید و به زیارتش

بروید^(۱).

مجلسی در تأویل این روایت که اساس و ریشه دهها روایات ایشان را از بیخ و بن در می‌آورد و گمراهی‌هایش را بر ملا می‌سازد، می‌گوید: شاید هدف این باشد که معادل حج و عمره واجب نیست، ولی بهتر است که بگویم این روایت در دوران تقیه گفته شده و باید بر آن حمل شود^(۲).

یعنی جعفر این کلام را در حالی می‌گوید که می‌خواهد برای اهل سنت چاپلوسی کند یا از آن‌ها می‌ترسد، چون شیعه نیستند. آری شیوخ و بزرگان آن‌ها این‌گونه هستند هر روایتی که مخالف هوا و آرزوی آن‌ها نباشد مضمونش را با چنین اسلحه خطرناک یعنی «تقیه» نابود می‌کنند، شیعه این‌گونه غلو و افراط را به خرج می‌دهند و دین خود را به دین آخوند و شیوخ تبدیل می‌کنند نه به دین ائمه، سخن آخوند را می‌پذیرند ولی سخن امام را پشت سر می‌گذارند.

زیارت کربلا در روز عرفه از هر روز دیگری بهتر است

آنچه پرده از توطئه و دسیسه‌ی آنان علیه امت اسلامی برمی‌دارد و نقشه‌ی آنان را برملا می‌سازد که می‌خواهند امت اسلامی را از خانه‌ی خدا دور سازند و در راستای برپایی فساد در میان جامعه‌ی مسلمان و ایجاد اختلاف قدم فرسایی کنند و باعث عدم ملاقات مسلمانان در آن کنگره‌ی سالیانه باشد این است که این روایات زیارت قبر حسین را در روز عرفه به فضل و بزرگی خاصی توصیف می‌کنند.

یکی از این روایات می‌گوید: هر کس در روز غیر عید، قبر حسین را زیارت کند در حالی که حق او را بشناسد از بیست حج مقبول بهتر است... و اگر در روز عید آنرا زیارت کند مانند این است که صد بار به حج و صد بار به عمره رفته باشد... و هر کس در روز عرفه آنرا زیارت کند و حق آنرا بشناسد خداوند هزار حج و هزار عمره و هزار

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۵، قرب الاسناد، ص ۴۸.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۵، قرب الاسناد، ص ۴۸.

جهاد را در دفتر اعمالش ثبت می‌کند.^(۱)

حتی بعضی از روایات آن‌ها به این هدف اشاره می‌کنند، امام جعفر می‌گوید: "اگر فضل و بزرگی زیارت قبر حسین را برای شما توضیح بدهم حج خانه خدا را رها می‌کنید و هیچ کدام از شما حج نمی‌کردید، وای به حال شما مگر نمی‌دانید خداوند قبل از این که چنین مقامی را به کعبه عطا کند، کربلا را به عنوان حرمی امن و مبارک قرار داده بود.^(۲)" مشاهده می‌کنید که با گوشه چشمی خفیفی اشاره می‌کند که زیارت کربلا از حج خانه خدا بهتر است. یا در جای دیگری می‌گوید: خداوند قبل از زائران کعبه به زائران قبر حسین نگاه می‌کند، راوی می‌پرسد: این چگونه ممکن است؟ ابو عبدالله می‌گوید: چون در میان زائران کعبه اولاد زنا وجود دارد، ولی در میان زائران قبر حسین اولاد زنا وجود ندارد.^(۳)

اولاد زنا نزد آن‌ها به مسلمانان غیر شیعی گفته می‌شود.^(۴)

این روایات به حدی در شیعه تأثیر گذاشته‌اند حتی یکی از ناقلان این اسطوره گفته:

۱- الکلینی/ فروع الکافی، ۳۲۴/۱، ابن بابویه/ من لا یحضره الفقیه، ۱۸۲/۱، الطوسی/ التّهذیب، ۱۶/۲، ابن قولویه/ کامل الزیارات، ص ۱۶۹، ابن بابویه/ ثواب الأعمال، ص ۵۰، الحرّ العاملی/ وسائل الشیعه، ۳۵۹/۱۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

۳- فیض کاشانی/ الوافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۴- در کافی از ابو جعفر روایت شده که گفته: سوگند به خدا به جز پیروان ما، همه‌ی مردم ولد زنا هستند. الروضه من کافی/ کلینی، ص ۱۳۵، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۱.

یا روایت دیگر از ابی یحیی از جعفر بن محمد می‌گوید: هر بچه‌ای به دنیا بیاید یکی از شیاطین بر سرش حاضر می‌شود اگر بچه در آینده از پیروان ما باشد خداوند او را در مقابل شیطان نگهداری می‌کند و اگر بچه از پیروان ما نباشد اگر پسر باشد شیطان انگشتش را در دبرش قرار می‌دهد و در نتیجه زشت و بد اخلاق می‌شود و اگر دختر باشد انگشتش را در فرجش قرار می‌دهد و در آینده زنا کار می‌شود تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، البرهان، ج ۲؛ ص ۱۳۹. مجلسی بابی تحت عنوان «هر انسانی با اسم پدرش صدا زده می‌شود مگر شیعه» و در آن دوازده حدیث را ذکر کرده است. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۳۷، نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۱۳.

ای کاش من حج نمی‌کردم و به زیارت قبر حسین می‌رفتم^(۱).

روایت دیگری می‌گوید: اگر کسی خواست به حج یا به عمره برود و کار بی‌ارزشی او را از رفتن منع کرد به زیارت حسین بیاید ثواب حج و حتی بهتر از آن را هم به دست می‌آورد، راوی می‌گوید: معادل چند حج و چند عمره؟ گفت: حساب نمی‌شوند گفتم: صد تا؟ گفت: چه کسی آن را حساب کرده؟ گفتم: هزار تا؟ گفت: از این هم بیشتر، سپس گفت: هرگز نمی‌توانید نعمت‌های خدا را بشمارید^(۲).

می‌بینیم ابتدای نص به افضلیت حج اشاره می‌کند، و این که اگر مانعی ایجاد شد زیارت قبر حسین بدیل حج است اما قسمت نهایی روایت خلاف آن را تأیید می‌کند. شیخ کاشانی در تعلیقی بر این روایت می‌گوید: این مقدار برای کسی که خداوند جل جلاله او را به عنوان امام مؤمنین قرار داده و زمین و آسمان را به خاطر او درست کرده و او را به عنوان صراط، راه، چشم و دلیل خود معرفی نموده و در ورودی و ریسمان اتصال میان خدا و انبیاء و اولیاء باشد، زیاد نیست، اضافه بر آن باید گفت که قبر ائمه مکانی است برای انفاق مال، دلبستن به امید و آرزوها، دوری از خاک و میهن، تحمل سختی، تجدید عهد و پیمان و دیدن شعایر و برانگیختن احساسات^(۳).

به این غلو و افراط فکر کن به گونه‌ای که حسین را ریسمان اتصال میان خدا و پیامبران و اولیاء قرار می‌دهند و به این بسنده نمی‌کند و ائمه را به عنوان چشم و باب خدا معرفی می‌کند!! نگاه کن چه توجیهی برای فضل زیارت قبر حسین ذکر می‌کند که همگی شرک و بت‌پرستی هستند مانند انفاق مال برای آن و طلب شفاعت و امید و آرزو و سایر انواع شرکی که ذکر کرد، با این وجود آن را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین عبادات محسوب می‌نماید!!!!

زیارت قبر حسین یکی از بزرگ‌ترین اعمال است

زیارت قبر حسین نزد آن‌ها تنها از حج بزرگ‌تر نیست بلکه از هر عملی بهتر است؛

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲۱، فروع کافی، ص ۳۳۵، ثواب اعمال، ص ۳۵.

۲- وافی، ج ۸، ص ۲۲۳.

۳- الوافی، ج ۸، ص ۲۲۴.

روایات آن‌ها آمده که: زیارت قبر حسین یکی از بزرگ‌ترین اعمال است^(۱). در روایت دیگر: از محبوب‌ترین اعمال زیارت قبر حسین است^(۲). حتی مجلسی بابی تحت عنوان «زیارت قبر حسین از هر عملی بهتر است» باز کرده و روایات فراوانی در این مورد ذکر کرده است^(۳). این‌گونه احکام خدای متعال را فراموش می‌کنند و بدون دلیل و فقط به خاطر اوهام و خیالات آخوندها این همه ارزش را برای قبور و گنبدها قایل می‌شوند، آن‌را بهترین اعمال می‌دانند، آیا این کار، قانون‌گذاری کردن در دین نیست و دخالت در اموری نیست که حق ندارند در آن دخالت نمایند.

کربلا از کعبه بهتر است

قبله مسلمانان، مقدس‌ترین اماکن و بهترین بقعه مسجد الحرام است، محل آرامش قلب مؤمنین می‌باشد و جایی است که طواف تنها در آن مشروع است... جایی که خدا آن‌را مکانی امن و امان برای مردم قرار داده... و کنگره‌ی سالانه مسلمین و قبله‌ای است که به آن رو می‌کنند... شیعه اثنی عشریه در مورد این مکان مبارک می‌گویند: به نسبت کربلا تکه زمین بی ارزشی است.

پشت پرده خبرهایی است... گردهمایی سالانه مسلمانان در این مکان پاک و مقدس بستر دشمنان را ناهموار کرده است، به هم رسیدن مسلمانان و سفارشاتشان به هم، شیعه را ضعیف و نحیف کرده است

برای رسیدن به هدف شومشان هر وسیله‌ای را اتخاذ کردند و از هر چیزی که مسلمانان را از خدا و شعائر دینی دور گرداند، به بحث و جستجو پرداختند و فهمیدند که راه هموار برای این هدف شوم ایجاد تشیع است، گفتند: قبر حسین از هر مکانی حتی از کعبه یعنی قبله مسلمانان نیز بهتر است و برای توجیه کار خود به ساختن روایات دروغ و بی اساسی شروع کردند و همه‌ی آن‌ها را با بهتان به اهل بیت نسبت دادند...

۱- کامل الزیارات، ص ۱۴۶، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۹.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۴۶، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۹.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۹.

طوری که قلوب غافلان و عقل جاهلان را فریب می‌داد و دنباله‌روان هوا و آرزو و کینه‌توزان و حاقدین و مبتدعین و هر کسی که خواهان تفرق و از هم گسیختگی در دین بود به آن گرایش پیدا می‌کرد.

شیعه کربلا و قبور و مکان‌های شرک‌آلود دیگر را به مکان‌های مقدسی تبدیل کردند، اعلام داشتند که کوفه، قم و غیره حرم هستند در روایات آن‌ها آمده که کوفه حرم خدا، رسول خدا و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و هر نمازی در آن به اندازه هزار نماز در جایی دیگر ثواب دارد و هر درهم صدقه در آن ارزش هزار درهم در جای دیگر دارد^(۱).

و از جعفر روایت کرده‌اند که گفته: خداوند حرمی به نام مکه دارد، پیامبر ﷺ حرمی به نام مدینه دارد، امیرالمؤمنین حرمی به نام کوفه دارد و ما نیز حرمی به نام قم داریم^(۲). یکی از علل قداست قم وجود قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر (امام هشتم) در آن جا است^(۳).

یکی از روایات آن‌ها می‌گوید: در قم فرزند یکی از دخترانم وجود دارد هر کس آن را زیارت کند جنت برای او است^(۴).

علی بن حسن می‌گوید: بیست و چهار هزار سال قبل از خلق زمین کعبه و قرار دادن آن به عنوان حرم، خداوند کربلا را به عنوان حرم امن و مبارکی قرار داده است، و آن را مقدس کرده و در آن برکت گذاشته است و مدام این قداست ادامه می‌یابد تا خداوند آن را بهترین و مقدس‌ترین مکان در جنت قرار می‌دهد و بهترین مکانی است که اولیاء در آن اسکان گزیده‌اند^(۵). تقدیس زمین کربلا بدین خاطر است که جسد حسین شهید را درخود گرفته و تا در آن خاک باقی بماند بر قداستش افزوده می‌شود.

آیا بیست و چهار هزار سال قبل از خلق کعبه، حیسن در کربلا دفن شده بود؟ یا

۱- الوافی/باب فضل کوفه و مساجدها، ج ۸، ص ۲۱۵.

۲- معجم البلدان: ۴/ ۳۹۷.

۳- مشاهد العترة/عبد الرزاق، ص ۱۶۲.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷۸.

۵- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۷.

این که برای استقبال از آن مدتهای مدید است که خود را آماده کرده؟ اگر کربلا به خاطر قبر حسین تقدیس یافته پس چرا مدینه به خاطر وجود جسد پاک و نورانی حضرت محمد تقدیس نمی یابد؟ آیا این تناقص آشکاری در مذهب شیعه نیست؟ اما مثل این که این دروغ ها به خاطر تقدیس کربلا نیست بلکه می خواهند علیه امت اسلامی توطئه و دسیسه به کار گیرند، و دین اسلام را نابود سازند.

روایات فراوانی نزد آن ها وجود دارد که کربلا را بر کعبه ترجیح می دهند.

با بیان کردن مقداری از این روایات اسطوره ای و خرافی که مقایسه ای است بین کربلا و کعبه به سخافت و بی عقلی آن ها پی می بریم چه رسد به بی دینی آن ها.

جعفر می گوید: زمین کعبه گفت: چه زمینی مثل من است؟ در حالی که خانه ای بر روی من ساخته شده و از هر جایی مردم به سوی من می آیند و خداوند مرا حرم امنی قرار داد است. خداوند به سوی او وحی کرد، نه، من کربلا را بر تو تفضیل داده ام و ارزش تو در مقایسه با کربلا مانند سوزنی است که در بحر انداخته می شود، اگر خاک کربلا نباشد تو را تفضیل نمی دادم و اگر کربلا تو را در خود نمی گرفت هرگز تو را نمی آفریدم و هرگز خانه ای را نمی ساختم که به آن افتخار شود، ساکت شو و در مکانی توقف کن و همچو دنباله ضعیف و متواضعی باش و تکبر نکن و خودت را با کربلا مقایسه نکن و الا به آتش جهنم پرت خواهی شد^(۱).

اما همان گونه که روایات شیعه می گویند: کعبه نصیحت و سفارشات خداوند را قبول نکرد!! و برای کربلا متواضع نشد، و همچو دنباله ضعیفی برای او نشد، بدین علت عقوبت را بر خود حلال کرد، حتی همان گونه که می گویند: این عقوبت برای هر زمینی غیر از کربلا به وقوع پیوست.

روایات آن ها می گویند: هیچ آب و زمینی وجود ندارد مگر این که به عقوبت ترک تواضع برای خدا دچار شد، و این حالت ادامه داشت تا این که خداوند، مشرکین را بر کعبه مسلط ساخت و آب ترش و تلخی به سوی زمزم فرستاد تا طعم و مزه آن را فاسد

۱- کامل زیارات، ص ۲۷۰، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹.

کرد^(۱).

اما کربلا از این عقوبت نجات یافت و افتخار می‌کرد و می‌گفت: من زمین پاک، مقدس و مبارک پروردگار هستم، در خاک و آب من شفا وجود دارد و این هیچ افتخاری نیست^(۲).

این بخشی از ادعاهای شیعه است در مورد کعبه، همه این روایات و تحلیل در مورد آن‌ها به کتاب مخصوصی نیاز دارد، اما تمام روایات چون فقط هزیان و دروغ و سخن دیوانه‌ها هستند تاب و تحمل مناقشه ندارند، اگر آن‌را در کتاب‌های معتمد آن‌ها نمی‌یافتیم، و روایات فراوانی دال بر آن نبودند، هرگز آن‌ها را مطرح نمی‌کردم.... البته این دروغ و افتراءات نسبت به اهل بیت و منزلت آن‌ها، اسائیهی ادب است، گمان می‌کنند که محبت اهل بیت را در دل دارند و پیرو آن‌ها هستند، اما بزرگ‌ترین دشمن اهل بیت هستند، چون این یکی از فضائل دین شیعه است که چوبش را اهل بیت می‌خورند و اگر مثقف و متفکر شیعی به آن‌ها نگاه کند سرانجامی جز کفر و الحاح به بار نمی‌آورد.

این اسطوره‌گران و خرافه‌پرستان سرانجام با شکست مواجه شدند و به هیچ هدفی دست نیافتند، چون مسلمین به کربلا توجه نکردند و دست از کعبه بر نداشتند، تنها گروهی که عقل را تعطیل و تفکر را با تعصب از دیدن حق و حقیقت محروم کرده‌اند از این دروغ‌ها متأثر شدند و در نتیجه باید آن‌ها را در وادی و سیاه چاله گمراهی پیدا کرد.

تا وقتی کتاب خدا بین مسلمین باشد هرگز مسلمانان به این خرافات و نقشه‌ها فریب نمی‌خورند، مگر کسانی که کتاب خدا را پشت گوش خود قرار داده باشند و آن‌را ترک کرده باشند، و تنها حقیقت را در سخنان آخوندها و شیوخ شیعه و طائفه آن‌ها ببینند، هر چند در قرآن تأیید و شاهی برای مذهب و ادعای آن‌ها یافت نشود.

مردی که این خرافات را از امام جعفر روایت کرده، فردی است به نام صفوان جمال، ایشان همانطور که شیوخ شیعه گمان می‌کنند یکی از یاران امام بوده و نزد آن‌ها معتبر است^(۳).

۱- کامل الزیارات، ص ۲۷۰، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹.

۲- کامل الزیارات، ص ۲۷۰، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹.

۳- معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۲۱.

ولی این روایت ساخته و پرداخته آخوندهای شیعه است چون در کتب اهل سنت چنین مرد و سندی دیده نمی‌شود و وجود خارجی ندارد، اگر چنین فردی وجود خارجی داشته باشد باید در میان افراد ضعیف و یا معتمد یادی از او می‌شد.

ملائکه از زائران قبر حسین استقبال می‌کنند و خدا با آنها گفتگو می‌کند

شیعه در بیان فضائل زیارت قبر حسین و امامان دیگر خیلی مبالغه کرده‌اند و حتی به درجه‌ای رسیده‌اند که نه عقل آنرا تصور می‌کند و نه انسان عاقل آنرا می‌پذیرد، جعفر آنها می‌گوید: هر کس از خانه به نیت زیارت حسین بیرون بیاید، خداوند برای هر قدمی که برداشته، حسنه‌ای را برایش ثبت می‌کند.... ادامه می‌دهد تا جایی که می‌گوید: وقتی مناسک حج را به پایان برد... فرشته‌ای پیش او می‌آید و به او می‌گوید: من رسول و فرستاده خدا هستم، خداوند بر تو سلام می‌کند و خطاب به تو می‌فرماید: مژده باد خداوند از گناهان گذشته‌ات درگذشت^(۱).

فرشتگان با زائران قبر حسین روبرو می‌شوند و سلام خدا را به آنها ابلاغ می‌کنند و باران بخشش را بر سر آنها فرو می‌ریزند!!!.

این ادعاها مافوق دیوانگی می‌باشند و خیلی از آن بزرگ‌تر است که بر زبان خدا بهتان می‌سازند، گویا خداوند جل جلاله با آنها گفتگو می‌کند، روایات آنها می‌گوید.... اگر زائر قبر حسین سر قبرش می‌آید، خداوند با او گفتگو می‌کند و می‌گوید: ای بنده‌ام بخواه به تو می‌دهم، دعا کن می‌پذیرم^(۲).

این گونه بر زبان خدا دروغ می‌گویند و تنها کسانی چنین می‌کنند که ایمان ندارند؛ آنان که در مورد کلام خداوند مذهب اهل تعطیل را می‌پیمایند گمان می‌کنند که خداوند با زوار قبر حسین سخن می‌گوید.. براستی که این، دروغ بزرگ و بهتان خطرناکی است. طبق عادت خود به این مقدار از افراط و گزافه‌گویی اکتفا ننمودند، بلکه گمان بردند که خداوند جل جلاله همراه زائران قبر حسین را زیارت می‌کند. در بحار الانوار مجلسی روایت

۱- الطوسی/تهذیب التهذیب، ۱۴/۲، ابن قولویه/کامل الزیارات، ص ۱۳، ثواب الأعمال، ص ۵۱، وسائل الشیعة، ۳۴۱/۰-۳۴۲.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۳۲، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۴۲، ثواب الاعمال، ص ۵۱.

شده: خدا، فرشتگان، پیامبران، اولیاء و مؤمنین قبر حسین را زیارت می‌کنند^(۱). کلمه خطرناکی از دهانشان خارج شده و قلم‌هایشان چیز بدی را نوشته، برآستی که آنان جز دروغ چیزی نمی‌گویند.

مناسک زیارت قبور

زیارت قبر حسین یکی از فرائض مذهب شیعه است^(۲) - روایت شده که هر کس به زیارت قبر حسین نرود کافر است^(۳). مجلسی بابی تحت عنوان « زیارت قبر واجب است و در مورد ترک کنندگان این فریضه چه حکمی روایت شده » گشوده و در آن چهل حدیث از احادیث شیعه را ذکر کرده است^(۴).

پس برای زیارت قبر حسین مناسکی را در نظر گرفته‌اند همان‌گونه که مسلمانان برای زیارت خانه خدا مناسک و واجباتی دارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: شیخ نعمان که نزد آن‌ها به مفید معروف است کتابی تألیف کرده به نام «مناسک المشاهد»، ایشان در آن کتاب زیارت قبور مخلوقین را مانند کعبه قرار داده است، کعبه، که همان بیت‌الحرامی است که خداوند ﷻ آن را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار دنیوی و اخروی مردم قرار داده است، خانه‌ای است که اولین خانه‌ی روی زمین می‌باشد، خانه‌ای که تنها دور آن طواف می‌شود، خانه‌ای که نماز خواندن تنها به سوی آن درست است، خانه‌ای است که حج کردن تنها به سوی آن مشروع می‌باشد^(۵).

اما آغا بزرگ تهرانی کتابی تألیف کرده به نام «الذریعة» در آن کتاب بیان کرده که

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۸.

۲- تهذیب الاحکام طوسی، ج ۲، ص ۱۴، در کامل الزیارات ابن قولویه، ص ۱۹۴ و وسائل الشیعه حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۳۳ و ۳۳۷.

۳- در «وسائل» از هارون بن خارجه از ابی عبدالله روایت شده: از ابی عبدالله در مورد کسی که زیارت قبر حسین را ترک می‌کند، پرسیدم؟ گفت: چنین مردی از اهل آتش است. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۶ و ۳۳۷، کامل الزیارات، ص ۱۹۳.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱ تا ۱۱.

۵- منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۷۵، مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۷، ص ۴۹۸.

کتاب تألیف شده در مورد مناسک و واجبات زیارت به شصت کتاب می‌رسند^(۱). همه این کتاب‌ها برای محکم کردن پایه‌های لرزان این شرک خانمان‌سوز است، البته این کتاب‌ها غیر از کتاب‌های روایتی است که در مورد مناسک و واجبات زیارت قبر حسین به وفور اخبار را روایت کرده‌اند.

مناسک عبارتند از:

أ- طواف قبور

مسلمانان اتفاق دارند که طواف تنها دور کعبه جایز است^(۲)... اما شیوخ شیعه برای پیروان خود تشریع کرده‌اند که طواف قبور امامان هم جایز است و برای این فتوای شوم روایاتی را جعل نموده‌اند و آن‌ها را به ائمه نسبت داده‌اند، مجلسی می‌گوید: در روایات منقول از ائمه آمده که « دور مشاهد ما طواف کنید» در بعضی روایات دیگر « اطراف قبر را ببوسید، همان‌گونه که رضا دور قبر رسول طواف می‌کرد^(۳).

از این روایت دروغ چنین عبادت بت‌پرستانه‌ای را برداشت کرده‌اند و اصلاً توجهی به نصوص قرآنی نکرده‌اند که از شرک نهی کرده و آتش جهنم را به مشرکین وعید می‌دهد، اما این دفعه هم مانند سابق در روایات دچار تناقض شده‌اند و برای نجات از آن دست به گریبان تأویل شده‌اند.

مثلاً در بعضی از روایات آن‌ها آمده که می‌گوید: در حالی که ایستاده‌اید چیزی ننوشید و دور قبرها طواف نکنید... هر کس چنین کند تنها باید خودش را سرزنش کند، و کسی که مرتکب چنین جرمی شود از او جدا نمی‌شود مگر این که خدا بخواهد^(۴). مجلسی برای تأویل آن‌ها تلاش می‌کند و بعد از تلاش فراوان می‌گوید: احتمال دارد

۱- الزریعه ج ۲۰ ص ۳۱۶، ۳۲۶.

۲- مجموع فتاوی این تیمیه، ج ۴، ص ۵۲۱.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶.

۴- علل الشرائع/ابن بابویه، ص ۲۸۲، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶.

نهی از طواف متعلق به طوافی باشد که با همان عدد مخصوص به خانه‌ی بیت باشد^(۱). می بینم که مجلسی نمی‌خواهد بر اساس قرآن و اجماع مسلمانان و نصوص خودشان مانند «دور هیچ قبری طواف نکنید» حرکت کند تا خود و گروهش را از این بدعت و شرک خطرناک بازدارد؛ بلکه ایشان پس از اقرار به اصل قضیه برای تأویل آن اقدام می‌کند، چون چنین چیزی شاذ و انحراف می‌باشد و راهی از راه‌های شرک محسوب می‌گردد، ایشان برای تأویل آن زحمات فراوانی را به خرج می‌دهد تا آن‌جا که می‌گوید: ممکن است مراد از آن طواف منهی عنه این باشد که در آنجا قضای حاجت شود^(۲).

دین شیعه دین مجلسی است نه دین خدا و ائمه، و عمل شیعه بر اساس سخن شیوخ است نه بر اساس سخن امامان... از قول امام «دور قبرها طواف نکنید» رو برمی‌گردانند همانطور که از قول پیامبر ﷺ و اجماع مسلمین رو برمی‌گردانند، هم خود را گمراه می‌کنند هم دیگران را.

ب - نماز خواندن بر روی قبرها

یکی دیگر از مناسک آن‌ها خواندن دو رکعت نماز یا بیشتر بر روی قبور ائمه است و حتی بعضی مواقع به سوی قبر هم نماز می‌خوانند یعنی قبر را قبله قرار می‌دهند و معتقد هستند که هر رکعت از این نماز مساوی است با صدها حج خانه خدا و حتی از آن‌ها هم با ارزش‌تر می‌باشد، همانطور که در روایات آن‌ها آمده: «هر رکعت نماز نزد قبر حسین به اندازه صد حج خانه خدا و صد عمره و آزاد کردن صد بنده و هزار بار جهاد به همراه پیامبران ثواب دارد»^(۳).

این تنها مخصوص قبر حسین نیست، بلکه قبر هر ائمه‌ای دارای چنین ثوابی است، در «بحار الانوار» روایت شده: کسی که بر قبر امام رضا^(۴) یا بر قبر یکی از سایر ائمه نماز

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۷.

۳- الوافی، ج ۸، ص ۲۳۴.

۴- قبر ایشان در ایران است و یکی از مقدس‌ترین اماکن ایران می‌باشد که گنبدی از طلا را بر او ساخته‌اند [مشاهداتی فی ایران/ عبدالله فیاض، ص ۱۰۲] چون از نظر آنان قبرپرستی و زیبا کردن آن از هر عبادتی با ارزش‌تر است.

بخواند... ثواب آن‌چنانی دارد (مانند روایت گذشته) سپس ادامه می‌دهد برای هر قدمی صد حج و عمره و آزاد کردن صد بنده در راه خدا ثواب دارد و صد حسنه برای او نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش پاک می‌گردد^(۱).

نگاه کن چگونه نماز خواندن بر روی قبر حسین را بر حج، عمره، جهاد و غیره برتری می‌دهند و شرک را اساس دین خود قرار می‌دهند و توحید را در گوشه‌ای بی‌کار می‌گذارند.

در گذشته مشرکین می‌گفتند: دینشان از دین خدا بهتر است و اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه‌یافته‌ترند که اسلام را قبول و محمد را به پیشوائی پذیرفته‌اند! بنا به فرمایش پیامبر اسلام ﷺ کسی که مسجد را به قبر تبدیل می‌کند، ملعون است به گونه‌ای که می‌فرماید:

«لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد».

«نفرین خدا بر یهود و نصاری باد که قبور انبیاء را به مساجد تبدیل کرده‌اند»^(۲).

در صحیحین روایت شده که در هنگام بیماری مرگ پیامبر ﷺ، اصحاب در مورد زیبایی و تصاویر کنیسه‌ای بحث می‌کردند که در حبشه درست شده بود، پیامبر ﷺ فرمود:

«إن أولئك إذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجداً، وصوروا فيه تلك التصاوير، أولئك شرار الخلق عند الله».

«اگر مرد بزرگی میان آن‌ها بمیرد بر روی قبرش مسجد می‌سازند و تصاویری بر روی

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- بخاری باب نماز، ج ۱، ص ۲۹۴، فتح الباری کتاب جنائز باب «درست کردن مساجد بر قبور، ج ۳، ص ۲۰۰، کتاب‌های: مغازی باب بیماری پیامبر ﷺ، ج ۸، ص ۱۴۰، کتاب لباس باب اکسیه و الخمايل، ج ۱۰، ص ۲۷۷، امام مسلم با همین معنی حدیث را در کتاب مساجد باب درست کردن مساجد بر قبور روایت کرده است، و امام احمد، ج ۱، ص ۲۱۸، ج ۶، ص ۸۰، ۸۱، ۱۲۱، ۱۴۶، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۵، حدیث را روایت کرده و دارمی کتاب نماز باب نهی از درست کردن مساجد بر قبور، ج ۱، ص ۳۲۶ حدیث را تخریج کرده است.

آن حک می‌کنند، آن‌ها بدترین مخلوقات خداوند عز و جل هستند»^(۱). دوباره در کتب اثنی عشریه ثابت شده که ساختن مسجد بر قبور جائز نیست، اما شیوخ شیعه آن‌را تأویل می‌کنند.

ج - انکباب (بوسیدن و سجده بردن) برای قبرها

یکی دیگر از مناسک آن‌ها انکباب و بوسیدن و صورت گذاشتن بر روی قبرها و مناجات کردن با صاحب قبر تا آخرین نفس است.

مجلسی می‌گوید: باب «چیزهایی که نزد قبر ائمه مستحب هستند... سپس ذکر می‌کند که شیخ شیعه طوسی در توصیف اعمال زیارت گفته:... صورت را بر قبر قرار بده و بگو: ای سرورم! مظلومم و کمک می‌خواهم کمک می‌خواهم، ادامه بدهد تا نفسش قطع می‌شود»^(۲).

در بیشتر زیارت‌ها در ابتداء و پایان آن، صورت خود را روی قبر و ستون‌های آن می‌مالند، این است زیارت قبر حسین که جعفر به آن سفارش می‌کند و قبل از این زیارت دستور می‌دهد باید سه روز روزه بگیرند، سپس غسل کنند و لباس پاکیزه‌ای بپوشند، سپس دو رکعت نماز بخوانند و اگر وارد شدند و به در آن رسیدند بیرون از گنبد توقف کنند و با گوشه چشم به آن اشاره نمایند و بگویند: ای سرورم! ای ابا عبدالله! ای فرزند رسول الله! من عبد تو و پسر عبد تو هستم، بین دستانت ذلیل، در مقابل علو مرتبه‌ات ناقص هستم، به حقت اعتراف می‌کنم، آمده‌ام در حالی که ذمه تو را گرفته‌ام، به سوی حرمت آمده‌ام، به مکان و مقامت رو آورده‌ام... دامه می‌دهد سپس می‌گوید: صورتت را بر روی قبر بگذار و بگو: ای سرورم! به سوی تو آمده‌ام در حالی که می‌ترسم، پس مرا امان بده، پناه می‌خواهم، پناه بده... سپس دوباره صورتت را بر روی قبر بگذار»^(۳).

۱- بخاری کتاب نماز باب «أيا قبر مشرکین جاهلیت نبش می‌شود و به مسجد تبدیل شود؟»، ج ۱، ص ۵۲۳، فتح الباری باب «الصلاة فی البیعه»، ج ۱، ص ۵۳۱، کتاب جنائز باب مسجد بر روی قبر، ج ۳، ص ۲۰۸، مسلم کتاب مساجد باب نهی از درست کردن مسجد، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۳۷۶، ابوعوانه در مسندش، ج ۱، ص ۴۰۰ و ۴۱۰، احمد، ج ۶، ص ۵۱، بیهقی، ج ۴، ص ۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۸۵.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۵۷ و ۲۶۱، عن المزار الکبیر لمحمد المشهدی، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

تا آخر زیارت که فقط شرک بر زبان می‌آورد، چون در مقابل بنده خدا تضرع و نیایش می‌کند، انگار در مقابل خداوند ایستاده است، اگر این شرک نباشد پس شرک چیست؟! شیخ مفید می‌گوید: اگر خواستی بیرون بیایید صورتت را بر روی قبر بگذار و آن را ببوس... سپس به مشهد حیسن بر گرد و بگو: تو در مقابل آتش جهنم سپر من هستی^(۱). این گونه شرک در دین آن‌ها به عنوان مستحبی قرار گرفته است؛ آنان به سوی قبر و برای صاحب آن سجده می‌برند و آن را «انکباب» می‌نامند و از مرده‌ای که هیچ سود و زیانی به دست ندارد، چیزهایی را می‌خواهند که باید آن را از آفریننده‌ی زمین و آسمان طلب نمایند، زیرا او است که بر هر چیزی توانایی دارد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ﴾ [الأحقاف:

[۵]

«چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخش نمی‌گویند؟ (نه تنها پاسخش را نمی‌دهند، بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریادخواهندگان غافل و بی‌خبرند».

آن‌ها این را از بزرگ‌ترین عبادات می‌نامند، و پیروانشان گمان می‌کنند که این شرک خانمان‌سوز موجب مغفرت و دخول بهشت می‌شود و آن‌ها را از آتش جهنم نجات می‌دهد و گناهان را می‌زداید و مرتبه بهشتی را افزایش می‌دهد و دعاها را مستجاب می‌گرداند^(۲). و این که خداوند برای هر قدمی که بر می‌دارد یا می‌گذارد ثواب صد حج مقبول و صد عمره مبرور و صد جهاد به همراه پیامبر مرسل یا امام عادل را به او عطا می‌کند... برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است و از آن بی‌خبر است.

آن‌ها برای هر کاری که بوی شرک بدهد تعلیقی دارند، حتی اگر از میان کتاب‌های مالا مال از شرک و بت‌پرستی هم در این مورد نصی نباشد که بدان اعتماد کنند، مجلسی

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۵۷ و ۲۶۱، مزار الکبیر، ص ۱۵۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۸ و ۲۹.

می‌گوید: در مورد بوسیدن قبر ائمه هیچ نصی وجود ندارد تا بر آن اعتماد کنیم، اما امامیه بدان معتقد هستند^(۱).

یعنی برای این کار هیچ دلیلی ندارند تنها از گذشتگان و اسلاف خود تقلید می‌کنند، مثل این‌که شرک و اعمال شرک‌آلود که در کتب قابل اعتماد آن‌ها به وفور یافت می‌شود آن‌ها را قانع نمی‌کند، بلکه باید مانند مشرکین گذشته بگویند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳]

«ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم».

باید شرک جدیدی به هر کدام از امامان آن‌ها نسبت داده شود، حتی مهدی منتظر که هنوز به دنیا نیامده از این سوقاتی بی‌بهره نیست و برای زیارت او هم نقشه و قوانینی وجود دارد مانند رو کردن به قبر، پشت کردن به کعبه و... که بعداً بدان می‌پردازیم؛ و یا قرار دادن صورت بر روی قبر که توسط سفیران دروغگو از امام مهدی در مورد آن چیزی روایت کرده‌اند که گفته: باید بر روی قبر صورت گذاشته شود^(۲).

بدین علت شیوخ شیعه گفته‌اند: در زیارت باید بعد از زیارت و خواندن دعا حتماً صورت را بر روی قبر گذاشت^(۳) و گفته‌اند بوسیدن قبر ائمه مشکلی ندارد، حتی نزد ما سنت است اما اگر برای تقیه باشد، ترک آن بهتر است^(۴).

این مبادی هستند که شیوخ شیعه آن را نهادینه کرده‌اند، درحالی که مسلمانان اتفاق دارند جز برای دو رکن یمانی برای هیچ نقطه‌ی دیگری جائز نیست که بدان دست زده شود و یا بوسیده گردد؛ ولی حجر الاسود بوسیده می‌شود و آن را لمس می‌کنند و رکن یمانی لمس می‌گردد اما برای غیر از این، برای هیچ جای دیگری مانند جوانب دیگر کعبه و حتی سنگ نبوی و قبور سایر انبیاء و صالحین جائز نیست^(۵).

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۶، عمدة الزائر، ص ۲۹.

۲- عمدة الزائر، ص ۳۱.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۴، عمدة الزائر، ص ۳۰.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۶.

۵- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ج ۴، ص ۵۲۱.

هدف اساسی از این مبادی بازداشت راه خدا و دعوت به شرک و تألیه (خدا کردن) امامان است، دعا‌هایی ساخته‌اند که در هنگام رو کردن به این اعمال شرک‌آلود گفته می‌شوند، همه‌ی آن‌ها شرک و تألیه امامان هستند، طوری که کار مشرکین در مقابل آن‌ها چیزی نیست.

د- قبور را مانند کعبه، قبله قرار می‌دهند.

شیخ شیعه مجلسی می‌گوید: رو کردن به قبور لازم است هر چند در جهت قبله هم نباشند و رو کردن به قبرها به منزله رو کردن به کعبه است یعنی قبله به نسبت آن‌ها همان جایی است (کعبه) که مردم به آن رو می‌کنند.^(۱)

وقتی مجلسی در روایات شیعه طبق معمول دو نص متناقض زیر را می‌یابد:
اول: از ابی جعفر محمد بن باقر روایت شده که گفته: رسول خدا فرموده: قبر مرا نه مسجد قرار دهید و نه مانند قبله به آن رو کنید، چون خداوند به چنین افرادی لعنت فرستاده.^(۲)

دوم: از مهدی منتظرشان این‌گونه روایت شده: عبدالله بن جعفر بن مالک حمیری^(۳) به ناحیه مقدسی که مهدی در آن است نامه‌ای نوشته و در آن نوشته در مورد مردی سؤال پرسیده که قبر یکی از ائمه را زیارت می‌کند.. آیا اگر بخواهد نماز بخواند پشت قبر بایستد و آن را قبله قرار دهد یا کنار سر یا پاهایش؟ آیا جائز است جلو قبر باشد و آن را عقب خودش قرار دهد؟ مهدی جواب داد در مورد نماز باید قبر را در جلو خودش قرار دهد و جائز نیست طرف راست یا چپ یا جلو امام قرار گیرد چون درست نیست مأموم جلو امام یا دوشادوش او باشد.^(۴)

وقتی که مجلسی در مقابل این دو نص قرار می‌گیرد، ایشان به نفع قومش نص دوم را

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶۹.

۲- علل الشرائع/ابن بابویه، ص ۳۵۸، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۸.

۳- یکی از دروغگویان که گمان می‌کنند با مهدی مکاتبه دارد [الفهرست طوسی، ص ۱۳۲، رجال الحلی، ص ۱۰۶]

۴- الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۲، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۸.

ترجیح داد و گفت: امکان دارد که خبر اول بر تقیه حمل شود یا این که هدفش این باشد درست نیست قبر را به منزله کعبه قرار دهد و از هر طرف به آن رو کند^(۱) و بعضی از یاران هم خبر اول را بر نماز جماعت حمل کرده‌اند و خبر دوم را بر نماز فردی. در آینده روایاتی برای ترجیح خبر دوم خواهد آمد^(۲).

نگاه کن شیخ آن‌ها چگونه شرک به خدا را تأیید می‌کند و اگر در کتب آن‌ها نصی مخالف این شرک بیاید آن‌را تأویل می‌کند و خبر روایت شده از مهدی بی‌نام و نشان را بر آن ترجیح می‌دهد، اما روایت امام جعفر از رسول خدا ﷺ را رد می‌کند که موافق قرآن و اجماع مسلمین است.

مجلسی در مقابل قول امامش به تأمل می‌نشیند که کیفیت زیارت از راه دور را بیان می‌دارد و می‌گوید: «روز جمعه یا روز شنبه یا هر روزی که دوست داری غسل کن و لباس پاکیزه‌ای بپوش و بر روی مکان بلندی برو سپس به قبله رو کن، بعد از این که جهت قبر را دانستی که آن سو است» مجلسی در این جا توقف می‌کند - چون رو کردن به قبر در مذهب او واجب است، ولی از این روایت وجوب فهمیده نمی‌شود - می‌گوید: شاید هدف امام این باشد به نسبت کسی که قبر و قبله در یک جهت قرار گرفته باشند... یا احتمال دارد مجازاً هدفش از قبله طرف قبر بوده باشد... بعید هم نیست که امام قبر فرموده باشد ولی اشتباهاً قبله نوشته شده^(۳).

همه این تکلفات بدین علت است که شیعه معتقدند رو کردن به قبله شرط زیارت است و موافق روایات دیگر شیعه می‌باشد^(۴).

می‌گوید: هر چند زائر از قبر حسین دور باشد، ولی خوب است که به قبر رو کند و به کعبه پشت نماید^(۵).

۱- چون قبر مانند کعبه از هر جهت قبله نیست، ضمناً این کار به خاطر ارزش و افضلیت کعبه نیست بلکه به خاطر ترس پیشی گرفتن از قبر امام است.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۸.

۳- بحار النوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶۹.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶۹ و ۳۷۰.

۵- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۵.

این کار هنگام برگزاری دو رکعتی است که در مورد آن گفته‌اند «دو رکعت زیارت باید نزد هر قبری اقامه شود»^(۱).

البته چنین سخنی بعید نیست از کسی که بگوید کربلا از کعبه -خانه‌ی خدا، مأمن مردم و حرم الهی- بهتر است، چون جسد حسین را در خود پنهان کرده است. چرا این را دین بدانیم در حالی که به پیروانش دستور می‌دهد به قبله پشت کنید و قبور ائمه را قبله قرار دهید؟ بر این کار شیوخ شیعه چه نامی بگذاریم؟

هر اسمی که می‌خواهید بر آن بگذارید غیر از اسلام، دین توحیدی که پیامبرش نهی کرده در قبرستان نماز خوانده شود چه رسد به این که آن را قبله قرار دهند!! شگفت این که این نهی در کتب شیعه هم روایت شده است، در وسائل حر عاملی^(۲) و همچنین در کتب شیعه روایت شده که نماز خواندن به سوی غیر قبله باطل است^(۳). تناقض در این مذهب شگفت‌ناک‌ترین مسئله می‌باشد.

این بعضی از چیزهایی بود که در مصادر قابل اعتماد آن‌ها در مورد مناسک و زیارت ذکر کردیم البته نسبت به همه روایات خیلی کم را ذکر کرده‌ام، چون آن‌ها توجه فراوان و اهتمام بیش از حدی را به این مسئله دارند و مانند بحث امامت بر این موضوع نیز پافشاری می‌کنند، در مصادر معتبر آن‌ها بخشی وجود دارد که در هیچ کتاب اهل سنت چنین چیزی به چشم نمی‌خورد.

در بحار الانوار مجلسی بابی تحت عنوان «کتب المزار» وجود دارد که شامل چند باب

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۴.

۲- روایت شده که حسین بن علی گفته: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا قُبُورِ قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَ الْيَهُودَ حَيْثُ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«نه قبرم را قبله قرار بدهید نه مسجد، چون خداوند ﷻ یهود را به خاطر این گناه نفرین کرده است». [من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۷، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۵۵]. اما دین آن‌ها دین شیوخ است و آن‌ها هم در ابتدای کار پیمان بسته‌اند با اهل سنت مخالفت کنند، هم خود گمراه هستند هم دیگران را گمراه کرده‌اند.

۳- صاحب الوسائل پنج حدیث را به همین معنی روایت کرده است. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۷. برای بطلان نماز به سوی غیر قبله به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۹ و ۱۲۲، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۷۸ و ۱۹۲ و ۲۱۸، فروع الکافی، ج ۱، ص ۸۳ نگاه کنید.

است و صدها حدیث در آن‌ها روایت شده، تقریباً سه جلد از کتابش را به خود اختصاص داده است^(۱).

همچنین در کتاب «وسائل الشیعه» حر عاملی صد و یک باب تحت عنوان «ابواب المزار» وجود دارد^(۲).

در کتاب «الوافی» کاشانی که جامع اصول شیعه است سی و سه باب را تحت عنوان «ابواب المزارات و المشاهد» نوشته است^(۳).

و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ابن بابویه ابواب متعددی در مورد تعظیم خاک حسین و حریم قبرش و زیارات ائمه و فضل آن‌ها وجود دارد^(۴).

در «مستدرک السائل» هشتاد و شش باب که شامل دویست و هفتاد و شش روایت می‌شود، در این مورد ذکر کرده است^(۵).

این مقدار تنها کتب معتبر آن‌ها است و الا کتابهای زیادی وجود دارند که در مرتبه دوم قرار دارند مانند «ثواب الاعمال» ابن بابویه و غیره که روایات فراوانی را ذکر کرده‌اند. این مقدار تنها در کتب عمومی آن‌ها است و الا اگر همه کتابهای خصوصی که در این مورد تألیف شده‌اند ذکر کنیم خیلی به درازا می‌کشد، در گذشته و حال کتاب‌هایی در این مورد تألیف شده، مانند «کامل الزیارات» ابن قولویه و «مفاتیح الجنان» عباس قمی و «عمدة الزائر» حیدر حسینی و «ضیاء الصالحین» جوهری و غیره.

همه آن‌ها به گمان خود از فضائل زیارت قبور و طواف به دور آن‌ها و دعا کردن در رحابشان و کمک خواستن از آن‌ها و غلو و افراط سخن می‌گویند که همه در قالب شرک و بت‌پرستی جایی می‌گیرند.

اهتمام آن‌ها به این شرک و بت‌پرستی تنها برای نابود کردن اسلام و تعطیل کردن مکان‌های توحید است، مدت زمانی است که می‌خواهند به جایی مسجد مکان‌های

۱- جلد: ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ از چاپ آخر بحار الانوار.

۲- ج ۱۰، ص ۲۵۱ را نگاه کنید.

۳- ج ۸، ص ۱۹۳.

۴- ج ۲، ص ۳۳۸.

۵- چ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۸ و ۲۳۴.

دیگری به نام «حسینیه» برای ترویج شرک و بی دینی تأسیس می کنند.

نقد تفکر قبر پرستی و مشاهد نزد شیعه

مسلمانان کعبه‌ای دارند که رو به آن نماز می خوانند و دعاهایی را بر زبان می آورند و اطراف آن طواف می کنند، اما شیعه در مقابل آن، مزار و مشاهدی مانند قبر ائمه دارند و بدان رو می کنند^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: واقعیت این است که اکثر این مکان‌ها دروغ هستند و کسی در آن‌ها دفن نشده، چون آگاهی از قبر ائمه و ساختن مسجد بر روی آن‌ها جزو شریعت اسلام نیست^(۲).

اما رافضه در این مسئله هم غلو کرده‌اند به قدری زیارتگاه دارند که از تعداد امامان هم زیادتر است، زیرا آنان به زیارت قبر امامان اکتفا نکرده‌اند، بلکه برای سایر قبور نیز قایل به چنین حکمی هستند، مثلاً در «بحار الانوار» باب «فضل قبر عبد العظیم» آمده که حسن عسکری گفته: هر کس قبر عبد العظیم را زیارت کند مثل این است که قبر حسین را زیارت کرده باشد^(۳). همچنین مجلسی بابی در مورد زیارت فاطمه دختر موسی در قم نوشته است^(۴).

این قبرها نزد شیعه از خانه خدا مقدس‌تر هستند، چون برای شرک و ویران کردن توحید درست شده‌اند و اساس دین شیعه هم همین است.

بعضی می گویند: چرا این‌را برای تشیع عیب می شمارید در حالی که قبرپرستی میان اهل سنت هم دیده می شود. امام ابن تیمیه وقتی که به غلو و افراط شیعه در مورد قبر و

۱- گفتنی است که شیعه قبرهای بسیار دیگری دارند که به ائمه نسبت می دهند ولی کسی در آن‌ها دفن نشده، مثلاً قبر علی در نجف نیست و قبر حسین در کربلا واقع نشده است همه اینها دروغ هستند و تأریخ این را خوب می داند. المنتقی/محب الدین خطیب، ص ۱۵۸، مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۴۴۶.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۴۴۶.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۸، ثواب الاعمال، ص ۸۹، کامل الزیارات، ص ۳۲۴.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵.

غیره اشاره می‌کند از او پرسیده می‌شود در میان اهل سنت هم چنین چیزی دیده می‌شود پس چرا به اهل سنت حمله نمی‌کنید؟

امام در جواب می‌فرماید: این چیزی است که خدا و رسولش از آن نهی کرده‌اند و هر آنچه خدا و رسولش از آن نهی کرده باشند مذموم و ناپسند می‌باشد، خواه سنی آن را انجام دهد یا این که شیعه مرتکب آن شود، و از این رو که چنین چیزی در میان شیعه بیشتر دیده می‌شود، در مورد آن‌ها بحث می‌شود^(۱).

افزون بر توضیحات امام می‌گوییم: این مقایسه درست نیست، چون میان اهل سنت اگر چنین چیزی دیده شود که هست نزد عامه اهل سنت دیگر مردود است و با آن مخالفت کرده‌اند ولی این مسایل نزد شیعه مخالفی ندارد و روایات فراوانی برای تأیید آن ذکر کرده‌اند و اصلاً اصل مذهب آن‌ها است و کسی دارای چنین عقیده‌ای نباشد یا چنین کاری را انجام ندهد از کیش شیعه به در است، ولی نزد اهل سنت کار منحرفین و مبتدعین و جاهلان است.

خلاصه: این انحراف نزد اهل سنت قابل علاج است، ولی نزد شیعه غیر ممکن است، چون با این اصلاح شیعه‌ای باقی نمی‌مانند چون همه عقائد آن‌ها چنین است، و چنین اصلاحی در میان اهل سنت تنها خیال و یا نظریه‌ای نیست، بلکه در میدان واقع با ظهور محمد ابن عبد الوهاب جامه عمل به تن پوشید و ریشه این انحراف را از بیخ و بن کند. و حتی بعضی از شیعیان به این حقیقت اشاره می‌کنند:

یک عالم ایرانی به نام احمد کسروی می‌گوید: چیزی که شیعه در مورد آن لجاجت می‌کنند این است که بعد از گذشت یک قرن و نیم از ظهور وهابیت و جاری شدن مباحثات و مجادلات فراوان بین آن‌ها و گروه‌های دیگر اهل سنت و انتشار رسالات و مجلات و کتاب‌ها، علناً اعلام شد که زیارت قبور و توسل به مرده و امثال آن‌ها شرک هستند و با عبادت بت و اوثن هیچ تفاوتی ندارند و اسلام برای ریشه‌کن کردن این نوع شرک آمده و آیات فراوانی این اصل را تأیید می‌کنند، بسیاری از گروه‌های منحرف اهل سنت از این تبلیغات متأثر شدند، تنها شیعه به آن اهتمام ندادند و به دلائل و برهان‌های

۱- منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

آن‌ها توجهی نداشتند و نصیب وهابی‌ها از طرف شیعه تنها لعنت و دشنام بود^(۱). شرک در مصادر و منابع شیعه جامه حق را به تن کرده است و خود را جای آن نشانده و دین در میان آن‌ها فقط همین می‌باشد، برآستی که این خطری بزرگ و دردی علاج ناپذیر است که شرک دین باشد. امهات کتب آن‌ها روایات فراوانی را در بر گرفته که این شرک و بت پرستی را قانونی می‌کند و قواعد آن‌را ترسیم می‌نماید، در این کتاب باب مخصوصی برای بیان خطر حتمی این نوع شرک خانمان سوز را نوشته‌ام.

شیعه در مورد ائمه و قبور آن‌ها خیلی غلو کرده‌اند، دقیقاً روش نصاری در تقدیس عیسی را پیموده‌اند، شیعه عبادت پروردگار را رها کرده‌اند، می‌بینید مساجد را تعطیل می‌کنند - که خداوند دستور فرموده در آن‌ها خدا یاد شود... - ولی مشاهد و حسینیه را بر قبرستان‌ها ساخته‌اند و در آن‌ها به جای عبادت به شرک‌ورزی و تألیه می‌پردازند، به سوی آن می‌شتابند همان‌طور که مسلمانان به سوی خانه خدا می‌شتابند، بلکه سفر کردن به سوی آن، طواف کردن دور قبرها، نماز خواندن به سوی آن‌ها، ذبح کردن حیوانات، طلب شفاعت و توسل جستن به آن‌ها از بزرگ‌ترین عبادات است و از هر عبادت دیگری حتی حج و جهاد و غیره نیز با ارزش‌تر است - همان‌طور که بحث کردیم - چه کسی گمراه‌تر است از کسی که شرک را بر توحید و حسینیه و مشاهد را بر مسجد و خاک متعفن کربلا را بر خاک مبارک کعبه ترجیح می‌دهد^(۲) و حق را به جایی باطل می‌گیرد و خودش را از همه کس هدایت یافته‌تر می‌داند؟!!!!!

از نصوص دینی به طور وضوح فهمیده می‌شود که پیامبر ﷺ هرگز به چنین کارهایی دستور نداده و هرگز حسینیه و مشاهد را بر مسجد ترجیح نداده است و هرگز به چنین مناسک شرک‌آلود و عبادات دستور نداده، بلکه چنین مناسک و عباداتی را به عنوان روش مشرکین قلمداد نموده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا نَذَرُ ٱللَّهَ ٱلْهَٰتِكُمْ وَلَا نَذَرُ ٱلَّذِينَ هُمْ أَشْرَٰكُ وَلَا سَوَءًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح:

[۲۳]

۱- الشیعه/کسروی، ص ۸۹.

۲- المعارضه فی الرد علی الرافضه الورقه/جرجانی، ص ۷۱.

«به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید، و وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق، و نَسر را رها نسازید».

بن عباس می‌گوید: این اسماء رجالی بود از قوم حضرت نوح که مردانی صالح بودند، ولی وقتی آن‌ها مردند شیطان به آن‌ها الهام کرد که مجسمه‌ای از آن‌ها بسازند تا یادآور چنین افرادی باشند، آن‌ها هم چنین کاری کردند، نسل اول هرگز به عبادت آن‌ها نپرداختند، ولی وقتی که این نسل نابود شدند و نسل بعدی آمدند آن‌ها از حکمت ساختن این تماثیل اطلاعی نداشتند و به عبادت آن‌ها رویی آوردند^(۱).

البانی می‌گوید: این حدیث به سند موقوف از ابن عباس روایت شده است^(۲).
علی ابن ابی طالب به ابی هیاج اسدی می‌گوید: آیا می‌خواهی تو را به کاری بفرستم که پیامبر ﷺ مرا به آن فرستاده؟ هیچ تمثالی باقی نگذارید مگر این که آنرا تخریب کنید و هیچ قبری باقی نگذارید مگر این که آنرا با خاک مساوی کنید^(۳).

بعضی از روایات شیعه معنی آنرا روایت کرده‌اند، کلینی از ابی عبد الله روایت کرده که علی گفته: رسول خدا مرا فرستاد تا هر صورتی را محو و هر قبری را با خاک مساوی کنم^(۴).

در روایت دیگر آمده که رسول خدا مرا برای نابود کردن و شکستن صورت‌ها فرستاد^(۵).

و از ابی عبدالله روایت شده که رسول خدا نهی فرموده بر قبر نماز خوانده شود و یا بر آن‌ها بنشینم یا بر آن‌ها چیزی بنا شود^(۶).
و از ابی عبدالله روایت شده که عبدالله از درست کرن بنا بر مسجد نهی کرده چون

۱- بخاری در تفسیر سوره نوح، ج ۸، ص ۶۶۷.

۲- شرح عقیده طحاویه، ص ۸۰.

۳- امام مسلم کتاب جنائز باب «امر به تسویه قبر»، ج ۱، ص ۶۶۶، ابو داود، ۵۴۸/۳، ۳۲۱۸ و الترمذی، ۳۶۶/۳، ۱۰۴۹ و النسائی، ۸۸/۴، ۸۹ و أحمد، ۹۶/۱، ۱۲۹ و مواضع آخری، و أبو داود الطیالسی،

۱۶۸/۱، و الحاکم، ۳۶۹/۱، والبیهقی فی سننه، ۳/۴.

۴- فروع الکافی، ج ۲، ص ۲۲۷، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۶۹.

۵- فروع الکافی، ج ۲، ص ۲۲۷، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۶۹.

۶- الطوسی/تهذیب الأحکام، ۱۳۰/۱، وسائل الشیعه، ۸۶۹/۲.

پیامبر ﷺ آنرا مکروه دانسته است^(۱).

حر عاملی گمان کرده که این نهی شامل هر نوع قبری می‌شود، مگر قبر رسول خدا ﷺ و ائمه و نهی تنها برای کراهت است - همانطور که باب مخصوصی را در «وسائل الشیعه» تحت عنوان «کراهت ساختن بنا بر مساجد غیر از قبر پیامبر ﷺ و ائمه»^(۲).

اما متأسفانه ذکر نمی‌کند که هیچ کدام از احادیث هفت‌گانه نظر و دیدگاه آن‌ها را تأیید نمی‌کند و حتی با آن‌ها مخالف هستند.

عمومیت روایات واضح است، همانطور که حرمت آن آشکار است، و عاملی هیچ دلیلی ندارد مگر این‌که تابع عقیده شاذ و منحصر به فرد شیعی در واقع و عموم روایات باشد، همه می‌دانیم که شذوذیت یکی از دلائل دال بر بطلان مذهب شیعه و مخالفت آن با قران و سنت رسول اکرم ﷺ و اجماع مسلمین است، اما شیعه از این حذر می‌کنند، چون چنین عقیده‌ای وسیله‌ای است برای شرک.

گفتنی است حکمتی که برای نهی بیان شده بین هیچ قبری با قبر دیگر تفاوت ایجاد نمی‌کند، حتی حکمت منع در قبور انبیاء شدت بیشتری دارد تا قبور انسان‌های عادی، چون قبور آن‌ها بیشتر موجب شرک می‌شود تا قبور افراد دیگر، بدین علت ابن عباس اساس شرک را محبت بیش از حد اولیاء و صالحان قرار داده است^(۳).

تناقض کتاب‌های شیعه در مورد نقل دعا‌های ائمه، مناجات با پروردگار، تضرع، ذلت، اخلاص و اظهار ضعف و نیازمندی به سوی پروردگار بطلان مذهب شیعه را اعلام می‌نماید و بیان می‌دارد که کارهای آن‌ها در این مقابر و حسینیه‌ها و دعوت کردن به آن از هدایت خدای متعال نیست.

این جعفر صادق است که یکی از دعا‌هایش - همانگونه که کتب شیعه به آن اعتراف می‌کنند - چنین است: خداوندا! شب را به صبح می‌رسانم در حالی که توانایی نفع و

۱- ابن بابویه/من لا یحضره الفقیه، ۲/۱۹۴، أمالی الصدوق، ص ۲۵۳، وسائل الشیعه، ۲/۸۷۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۶۷.

۳- کتاب توحید، ص ۳۰۵.

ضرری و حیات و مرگ برای خودم را ندارم، قدرتم ضعیف شده و نحیفم آشکار شده و عذرم قطع گشته و یارانم کم شده‌اند و بعد از قیام حجت شما بر من و ظهور برهان و دلائل بر من، خانواده، فرزندان و عیالم مرا تسلیم تو کرده‌اند و به تو سپرده‌اند.

خداوندا! از به‌کارگیری نقشه ناتوان شدم، راه‌ها بر من بسته و تنگ شده‌اند و همه آمال و آرزوهایم نابود شده‌اند مگر آن‌هایی که از طرف تو هستند و امیدهایم قطع شدند مگر امیدهایی که از طرف شما باشند...^(۱) این عبارتی است که امام جعفر با آن‌ها به خدا پناه می‌برد و بیان می‌دارد که مالک چیزی نیست، نه نفع و نه ضرر، پس چگونه می‌تواند به دیگران نفع یا ضرر برساند، و اگر در حالت حیات دارای چنین حالتی باشد در ممات چه حالی داشته باشد و چگونه نیازمندتر و بی‌قدرت‌تر گشته است.

ضمناً چنین دعا‌هایی تنها از جعفر صادق نقل نشده بلکه بیشتر ائمه داری همین دعاها هستند^(۲).

همچنین کتب شیعه کلام امیرالمؤمنین را در حال مناجات با پروردگار بعد از مرگ نقل کرده‌اند که می‌گوید: خداوندا! مثل این که من با نفس ضعیفم دراز کشیده‌ام، مردم از همسایگی او منصرف شده‌اند... زیان نبودنش ناظرین را نمی‌هراساند... بر خاک (مال دنیا) پهن شده‌ام و از مکرهایش عاجز گشته‌ام...^(۳)

او نمی‌تواند بر حيله و مکرهای نفسش چیره گردد مگر با رحمت خداوند، پس چگونه در قبرش از او شفاعت و مغفرت خواسته می‌شود و حمت واسع پروردگار را فراموش می‌کنند.

حسین نتوانست خودش را نجات دهد و مرگ را از خودش برهاند و در میدان کارزار ناجوان مردانه کشته می‌شود، پس چگونه از او چیزهای می‌خواهند که تنها خدا می‌تواند آن را انجام دهد؟!!!!

حتی کتب شیعه نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ با این دعا برای او و برادرش از خدا پناه می‌جوید بسم الله الرحمن الرحيم: خداوندا! نفس، مال، خانواده، فرزندان، نتیجه

۱- کتاب توحید، ص ۳۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۲۴۰، باب ادعیه و اذکار.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۹۳ و ۹۴.

اعمال و رزق و روزیم را به تو می سپارم و در مورد آنها به تو پناه می جویم^(۱). پس او از این ضعیف تر است که نفس خود را از شر اینها محافظت کند مگر با پیشتیبانی و کمک خداوند، اگر او در حیات چنین وضعیتی دارد حتماً بعد از مرگ عاجز تر هم می شود پس چگونه از او چیزهای بزرگی می خواهند، این وضعیت امامان بود در مورد استعانت و کمک به مردم اما در مورد واسطه بین خدا و بندگان: در قرآن ثابت شده که خداوند غیر از پیامبران هیچ رابط دیگری بین خود و مردم قرار نداده است و پیامبران هم تنها مسئولیت ابلاغ و بیان را دارند.

مبحث چهارم: امام حق تشریع و قانون گذاری دارد

یکی از اصول توحید و ایمان این است که شارع تنها خداوند سبحان است و بس، فقط او حق تحریم و تحلیل دارد و هیچ شریکی ندارد، پیامبران تنها احکام خدای متعال را به مردم ابلاغ می کنند و هیچ حق و وظیفه دیگری ندارند، و هر کس ادعا کند که امامی حق تحلیل و تحریم دارد داخل حکم آیه زیر می گردد که می فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]

«شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است».

شیعه بر اساس روایت خود گمان می کنند که خداوند ﷻ هزار سال قبل از آفریدن زمین و آسمان، محمد و علی و فاطمه را آفرید و بعد از این مدت مدید زمین و آسمان را هم خلق کرد و آنها را بر خلق زمین و آسمان شاهد گرفت و پیروی از آنها را بر مخلوقات واجب گردانید و اختیار کار را به آنها سپرد، پس می توانند در تحریم و تحلیل دخالت کنند^(۲).

شیخ مجلسی بعضی از آنها را بیان کرده که می گوید: در زمین و آسمان پیروی از آنها را جاری ساخت، یعنی بر همه مخلوقات حتی جمادات و سماوات و زمینها واجب گردانید که از آنها پیروی کنند، مثلاً شکافتن ماه و رو کردن درخت و تسبیح

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۶۴، مهج العوات، ص ۱۳.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۱، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۰.

خرده سنگ‌ها از این مقوله هستند، پس خداوند عز و جل تحلیل و تحریم و عطا و بخشش را به آن‌ها سپرده است...^(۱).

سپس بیان می‌کند که ظاهر نص دال بر این است منظور از تفویض احکام "احکام تحلیل و تحریم" بوده است.

مجلسی در بحار و مفید در اختصاص روایاتی را از جعفر و دیگران ذکر می‌کنند که صراحتاً دال بر همین معنی هستند.

مثلاً از ابی جعفر روایت کرده‌اند که گفته: هر چیزی از احکام حرام ظالمین^(۲) را برای فردی حلال کنیم، حلال می‌گردد چون ائمه حق تحریم و تحلیل دارند هر چیزی را حرام کنند حرام است و هر چیزی را حلال کنند حلال است، چون خداوند چنین حقی را به آن‌ها داده است^(۳).

این‌گونه اعلام می‌دارند که ائمه حق تحلیل و تحریم دارند و هر چه را از اموال مسلمین حلال کنند حلال و هر چه را حرام کنند حرام است... یعنی ائمه را به جایی خدا به الوهیت گرفته بودند، چون حق تحریم و تحلیل را برای آن‌ها قایل هستند و چنین چیزی شرک در الوهیت است، حاکمیت و تشریع تنها حق انحصاری خداوند عز و جل است، همچنین اطاعت از آن‌ها در قانون گذاری مخالفت با شریعت خداوند عز و جل می‌باشد، اگر حکم خدا را تخصیص یا تقید یا نسخ کنند و از آن‌ها تبعیت شود عبادت کردن برای غیر خدا است و پرستش آن‌ها به جای خدا است، حق تشریع تنها مال خدا می‌باشد، حتی پیامبران هم حق تشریع ندارند بلکه تنها باید احکام خدای متعال را به مردم ابلاغ کنند، هیچ کدام از آن‌ها بدون اذن پروردگار نه چیزی را حلال می‌گردانند و نه چیزی را حرام معرفی می‌کنند.

خداوند عز و جل در وصیف اقوامی که در تشریع و تحلیل و تحریم از شیوخ و آخوندهای

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲- ظالم در فرهنگ آن‌ها به جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش حسن بر خلفاء اسلامی اطلاق می‌شود، چون به غیر از این دو هیچ کدام از امامان آنها یک روز م خلافت را به دست نگرفتند، از این‌رو از نظر آن‌ها هر خلیفه‌ای ظالم و غاصب است.

۳- الاختصاص، ص ۳۳۰، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۴، بصائر الدرجات، ص ۱۱۳.

خود پیروی کرده‌اند این گونه می‌فرماید:

﴿ اَتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ اَرْكَابًا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ ﴾ [التوبة: ۳۱]

«یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند».

خداوند ﷻ پیروی از شیوخ را در تحلیل و تحریم و قانون‌گذاری عبودیت برای متبوع (شیوخ و آخوند) می‌داند همانگونه که مفسیرین همه بر این معنی اتفاق دارند^(۱). در اصول کافی چیزی آمده که این اصل را تأیید می‌کند، ابو عبدالله گفته: سوگند به خدا آن‌ها را به پرستش خود دعوت نکرده‌اند و اگر دعوت هم می‌کردند مردم به آن‌ها جواب نمی‌دادند، بلکه برای آن‌ها حلال را حرام و حرام را حلال کردند و آن‌ها هم در این تحریم و تحلیل از آن‌ها پیروی کردند^(۲).

پس عبادت آن‌ها تنها از جهت تحلیل و تحریم و پیروی از آن‌ها در این قانون‌گذاری بوده است، این حکم تنها باید از خداوند حکیم گرفته شود^(۳). اعتقاد شیعه در مورد امامان همانند اعتقاد نصاری در مورد احبار و رهبان‌هایشان است، هر دو احبار و رهبان را به جای خدا عبادت می‌کنند.

وقتی شیعه معتقد هستند که امامان حق تحریم و تحلیل را دارند، یعنی مدعی هستند که همه مردم بندگان آن‌ها هستند و جهت توضیح بیشتری برای ادعای شرک آن‌ها به این روایت توجه نمایید که امام رضای آن‌ها گفته: همه مردم در پیروی بنده ما هستند و ما سرپرست دین آن‌ها هستیم، این حکم را حاضرین به غائبین برسانند^(۴). در حالی که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْسُوْنَ اِلٰهَ بِالْبٰطِلِ وَتَكْفُرُوْنَ بِالْحَقِّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴾ [آل عمران: ۷۱]

«ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمان‌ش می‌کنید، و حال آن که شما

۱- طبری، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳. نمونه همین تفسیر در طبرسی، ج ۳، ص ۴۸ و ۴۹ و البرهان بحرانی، ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و تفسیر صافی کاشانی، ج ۲، ص ۳۳۶ ذکر شده است.

۳- ابن عطیه/المحرر الوجیز، ج ۸، ص ۱۶۶.

۴- امالی/مفید، ص ۴۸، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹.

می‌دانید (که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست)؟»^(۱)

همه مردم تنها بنده خدا هستند و هیچ کسی غیر از خدا حق آقایی ندارد، هر چند از بندگان مقرب خداوند عز و جل هم باشند، مانند پیامبران که کتاب و نبوت و حکمت گرفته‌اند، اگر آن‌ها چنین حقی نداشته باشند امام شیعه یا مدعیان امامت چه حقی دارند.

اگر بر اساس عقیده شیعه امامان حق تحریم و تحلیل داشته باشند، باید حق کتمان هم برای آن‌ها قایل بود و در آن هم آزاد باشند.

در کافی و غیره از معلى بن محمد بن وشاء روایت شده که گفته از رضا پرسیدم و گفتم: فدایت شوم منظور از اهل ذکر در آیه ۴۳ سوره نحل و آیه ۷ سوره انبیا چه کسانی هستند؟

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳]

«(مشرکان می‌گویند: می‌بایست خداوند فرشته‌ای را برای ابلاغ رسالت می‌فرستاد؛ نه تو را که فردی تهیدست و انسانی چون ما هستی. باید بدانند که) ما پیش از تو نیز جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم، (به میان مردم) روانه نکرده‌ایم. پس (برای روشنگری) از آگاهان (از کتابهای آسمانی همچون تورات و انجیل) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته)».

گفت: ما هستیم و از ما پرسیده می‌شود.

گفتم: آیا شما مسؤل و ما هم سائل هستیم؟

گفت: بله

گفتم: بر ما واجب است از شما بپرسیم؟

گفت: بله

گفتم: بر شما نیز واجب است که جواب بدهید؟

گفت: نه اگر بخواهیم جواب می‌دهیم و اگر بخواهیم انجام نمی‌دهیم^(۱). این در حالی

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۳، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۸، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۴. در همین معنی روایات فراوان دیگری در اصول کافی باب «اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة عليم السلام»، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۲ و بحار الانوار باب «انهم اهل الذکر و هم المسؤلون، و انه فرض علی

است که چنین چیزی برای رسول اکرم ﷺ ممکن نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴]

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

یا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای».

و تهدید شدیدی برای افرادی که دین را کتمان می‌کنند در نظر گرفته شده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أُنْزِلَنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ

اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد)».

در سنت هم حدیثی از راههای متعددی از پیامبر روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من سئل عن علم ثم كتمه أجم يوم القيامة بلجام من نار».

«هر کس علمی را کتمان کند، خداوند ﷻ در روز قیامت لگامی از آتش را در دهانش می‌گذارد»^(۱).

آیا حقی که مردم نیازمند آن هستند و باید به آن‌ها ابلاغ گردد در اختیار اراده و

شیعتهم المسألة و لم يفرض عليهم الجواب»، ج ۲۳، ص ۱۷۲ و ۱۸۸، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱ و قرب الاسناد، حمیری، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ روایت شده است.

۱- امام احمد، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۳۰۵ و ۳۴۴ و ۳۵۳ و ۴۹۵ و ۴۹۹ و ۵۰۸، ابو داود کتاب علم باب «کراهت منع علم»، ج ۴، ص ۶۷، شماره ۳۶۵۸، ترمذی کتاب علم باب «کتمان علم»، ج ۵، ص ۲۹، شماره ۲۶۴۹، حاکم، ج ۱، ص ۱۰۱، ابن حبان، ص ۲۶۰.

آرزوی امامان است؟ و جائز است بگویند: بر ما واجب نیست اگر بخواهیم جواب می‌دهیم و اگر بخواهیم جواب نمی‌دهیم؟!!!^(۱).

چون در مسلک شیعه بیان دین و تعلیم آن تابع اراده و آرزوی امامان است، چنین حالتی برای آن‌ها پدید آمده - همانطور که روایات آن‌ها می‌گویند - که حلال و حرام و مناسک حج و غیره را نمی‌دانستند تا ابو جعفر این در را بر آن‌ها گشود و مناسک حج و حلال و حرام را برای آن‌ها بیان کرد^(۲).

شیعه تنها به این اکتفا نکردند، بلکه گمان می‌کنند که امامان حق دارند مردم را گمراه کنند و جواب‌های متناقضی به مردم داده شود چون تبیین همچون حقی به آن‌ها داده شده است.

در اختصاص مفید از موسی بن اشیم روایت شده که گفته: بر عبدالله وارد شدم و در مورد مسئله‌ای از او پرسیدم او هم جواب داد، سپس مردی دیگر آمد و همان مسئله را از او پرسید، ولی خلاف جواب من را به او جواب داد، سپس مردی دیگر آمد و در مورد همان مسئله سؤال پرسید این بار خلاف من و نفر دوم را به او جواب داد. خیلی تعجب کردم و شگفت‌زده شدم، وقتی مردم همه رفتند به من نگاه کرد و گفت: ای ابن اشیم! خداوند عز و جل در خصوص نعمت‌ها داود را مختار قرار داد و فرمود:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹]

«(ما بدو وحی کردیم که) این (چیزهایی که به تو داده‌ایم) عطاء ما است، پس (به هر کس که می‌خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‌خواهی) بازدار، بدون هیچ گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود)».

و همچنین امر دین را به محمد صلی الله علیه و آله تفویض کرده و فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً بَيْنَ الْأَشْيَاءِ فَاحْذَرُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

پس خداوند عز و جل آنچه را به محمد صلی الله علیه و آله سپرده به ما هم سپرده، از این رو دچار حیرت و

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰.

تعجب نشو^(۱).

به همین سان بر زبان ائمه دروغ می سازند، همانگونه که روایاتشان می گویند ائمه حق تشریع و قانون گذاری دارند و می توانند خودشان اشیاء را حرام یا حلال کنند و حتی از این هم بدتر می توانند علم و دین را کتمان کنند و هرگاه خواستند به مردم بر اساس هوا و آرزوی خود جواب بدهند از این بدتر می توانند خلاف حقیقت را به مردم جواب بدهند و آن‌ها را گمراه کنند، بدین علت تا دوران امام باقر، شیعه در مورد حج در جهل مرکب بسر می بردند، چون روایات اصحاب را قبول نمی کردند، بلکه فقط گوش به فرمان ائمه خود هستند و ائمه هم بر اساس هوا و آرزو تا آن دوران آن‌را کتمان کرده بودند تا باقر فرا رسید و آن‌را بیان کرد.

به این افتراءات و دروغ‌ها بر زبان ائمه، پیامبر ﷺ و... ادامه می دهند، و با ادعای پیروی از اهل بیت این دروغ‌ها و تفکرات شرک‌آلود را بین مردم با این نام پخش می کنند، آیا چنین افرادی پیرو علی، حسن، حسین و علی بن حسین هستند؟ آیا چنین افرادی این گونه دروغ می گویند؟.. همه این‌ها افتراءات و دروغ هستند، می خواهند با این دروغ‌ها ثابت کنند که کتمان دین جرم نیست و حتی یکی از موارد تحلیل و تحریم‌های اختیاری ائمه همین کتمان دین و گمراه کردن مردم است؟!!!!

مبحث پنجم: خاک قبر حسین برای هر دردی شفا است

شیعه با این سخن مخالف عقل، نقل، پزشکی و حکمت هستند که خاک و تربت حسین را برای هر دردی شفا می دانند و معتقد هستند که هر نوع بیماری را علاج می کند، مثل این که شیعه معتقدند که حس و مشاهده و تجربه و عقل و طبیعت هیچ ارزشی ندارند و همه تعطیل شده اند، گمان می کنند که خاک قبر حسین موجب شفا است و خداوند ﷻ هیچ کاری ندارد و در علاج بیماران نقشی به عهده نگرفته است، اما فراموش کرده اند که خداوند می فرماید:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ [یونس: ۱۰۷]

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف گرداند».
یا می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]
«(آیا بتها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند».

یا می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ [الشعراء: ۸۰]
«و هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می دهد».
با این اعتقاد از مشرکین هم پیشی گرفته اند که می گفتند این سنگ ها برای ما نفع و زیان به بار می آورند و ما را نجات می دهند.
صاحب «بحار الانوار» تقریباً هشتاد و سه روایت را در بیان شفا بودن خاک حسین و فضل آن و آداب و احکامش روایت کرده^(۱).
همه روایات بر این دروغ اتفاق دارند که خاک قبر حسین برای هر دردی مرهم شفا دهنده است، از حارث بن مغیره روایت کرده اند که گفته به ابو عبدالله گفتم: مردی دارای درد و بیماری های فراوانی است و هر درمانی را به کار برده ولی هنوز هم شفا نیافته چه کار کند؟

گفت: مگر نمی دانید خاک قبر حسین برای هر نوع بیماری شفا دهنده است و در مقابل هر ترس و هراسی قلعه محکمی است؟ اگر بیمار آن را بنوشد سالم می گردد، مثل این که اصلاً بیمار نبوده و مشکلی نداشته است^(۲). در این باره داستان ها و اسطوره های فراوانی را جعل نموده اند - که متخصص این گونه جعلی ها هستند - هر کدام از این داستان ها حال فردی را حکایت می کنند که سال های مدیدی است از بیماری علاج ناپذیری رنج می برد و هر درمانی بدون نتیجه بوده تا این که به گمشده خود راه پیدا کرده و مقداری از این خاک را به کار برده و علاج یافته است، گو این که اصلاً بیمار نبوده و چیزی بر روزگار او رخ نداده است^(۳).

۱- ج ۱۰۱، ص ۱۱۸ و ۱۴۰.

۲- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۶، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۹، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۵، کامل الزیارات، ص ۲۷۸ و ۲۸۵.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱، کامل الزیارات، ص ۲۷۵.

یا اگر بچه‌ای بترسد و ترس و وحشت زندگی او را فرا گرفته باشد با به کار بردن مقدار کمی از این کیمیای نایاب ترسش به امن تبدیل می‌شود، حتی می‌گویند: ابو عبدالله گفته: بچه‌های خود را با خاک قبر حسین تحنیک کنید^(۱).

برای نجات میت در قبر تنگ و تاریک از عذاب دردناک مقداری از خاک قبر حسین را در آن قبر قرار می‌دهند.

یا از آن خاک برای تسبیح استفاده می‌کنند در روایات آن‌ها آمده که محمد حمیری - نماینده مستقیم مهدی گمنام در بین مردم - گفته: از مهدی در مورد خاک قبر حسین برای تسبیح سؤال پرسیدم؟ و آیا در آن فضلی وجود دارد؟

جواب داد نامهات را خواندم و آن‌را تأیید کردم و در جواب می‌گویم: بله با آن تسبیح کنید و بدانید از هر چیزی بهتر است، یکی از فضائلش این است اگر تسبیح کننده آن‌را فراموش کرد خاک خودش تسبیح می‌کند و برای تسبیح کننده ثواب نوشته می‌شود^(۲).

در روایت دیگری آمده: اگر خاک را با ذکر خدا زیرو رو کند برای هر تسبیح چهل صدقه می‌گیرد و اگر از روی اشتباهی خاک را زیرو رو کند بیست حسنه برایش نوشته می‌شود^(۳).

می‌گویند: خداوند عز و جل خاک حسین را به عنوان شفا دهنده برای هر دردی و امنیت از هر دهشتی قرار داده است، پس اگر کسی از شما راهش به آن‌جا رسید، خاک را بر چشم و صورتش بزند و بگوید: خداوندا! به حق این خاک و کسی که در آن خوابیده و در آن دفن شده... تا آخر روایت^(۴).

هر گاه فردی شیعه بیمار گردد، رهسپار قبر حسین می‌شود و وقت مناسبی را برای آن قرار می‌دهد، سپس در وسط تاریکی شب به قبر حسین رو کند و غسل کرده و لباس پاکیزه‌ای پوشیده، وقتی روی قبر توقف کرد نماز بخواند، وقتی نماز را تمام کرد، سجده‌ای طولانی ببرد و کلمه «شکراً» را هزار دفعه تکرار کند، سپس بلند شود و خودش

۱- کامل الزیارات، ص ۲۷۸، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۴.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۳- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۶، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۹.

را به قبر بچسباند و بگوید: ای سرورم! ای فرزند رسول الله! من با اجازه تو خاک تو را بر می دارم، خداوندا! آنرا برایم شفا گردان و از هر درد و بیماری نجاتم ده و از هر ترس و وحشتی امین گردم و از هر ذلتی عزیزانه بیرون بیایم و از هر فقری نجات یابم^(۱). سپس سه مشت از آن خاک را بگیرد - روایات سفارش می کنند که آنرا در پارچه پاکیزه ای قرار دهد و سرش را با عقیق ببندد.. - سپس در وقت نیاز مقداری از آنرا مصرف کند، شفا بخش می شود^(۲).

روایت دیگری می گوید: باید بر آن گریه کند و بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم، به نام خدا و حق این خاک مبارک و به حق سفارشات در مورد آن و به حق پدر و جد و مادر و خواهر و فرزندان و به حق فرشتگان مقیم در قبرش - که منتظر کمک و فرستادن رحمت بر او هستند - در این خاک شفای خود و اهل و فرزندانم را قرار بده^(۳).

بعضی از روایات به گونه ای دیگر از این شفا دادن سخن می گویند:

ابو عبدالله می گوید: خداوند تربت جدم حسین را موجب شفا از هر بیماری و امین بودن از هر ترس و دهشتی قرار داده است، اگر یکی از شما آنرا گرفت بر چشم و صورتش بمالد و بگوید: خداوندا! به حق این خاک و صاحب قبر و کسی که در آن دفن شده، مرا شفا ده^(۴).

روایت دیگر بیان می کند که باید بر اساس مقدار و صفت مصرف شود، امام جعفر می گوید: اگر یکی از شما بخواهد آنرا مصرف کند مقداری به اندازه ی یک عدد نخود را از آن در مشت قرار دهد، سپس آن را بیوسد و بر چشمانش بگذارد^(۵).

این همان بیمارستان سیاری است که مفت و مرجانی و بدون ویزیت همراه هر شیعه ی بیماری می گردد.

ظاهرا این خاک به بیماری آن ها می افزاید و هر کس به چیزی متعلق باشد بر آن توکل

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۷، و بحار هم از مصباح الزائر، ص ۱۳۶.

۲- مصباح الزائر، ص ۱۳۶.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۸.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۶، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۰.

۵- مکارم الاخلاق، ص ۱۸۹، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۰.

می‌کند، بدین علت بعضی از آن‌ها نزد ائمه شکایت می‌کنند که با آن بدتر شده‌اند، امامان هم در جواب می‌گویند: این امتحان خدایی است که برای اولیاء و صالحان قرار داده است^(۱).

همانطور که شیعی هنگام بیماری به این بت و صنم رو می‌آورد، هنگام ترس و رجاء و امید هم به آن رو می‌آورد و در مواقع خوف و ترس به آن پناه می‌برد، امام آن‌ها می‌گوید: اگر از سلطان و دشمنی ترسیدی بدون خاک حسین از خانه بیرون نیاید^(۲).

دستور داده که بگوید: خداوندا! من از خاک قبر دوست و فرزند دوست برداشته‌ام، آن‌را برای من قلعه و مانعی قرار بده تا از ترس نجات یابم^(۳).

راوی این اسطوره را فراموش نمی‌کند که بگوید: هر کدام از شیعیان اگر این کار را انجام دهد از هر درد و ترس و خوفی نجات می‌یابد^(۴).

این خاک، امید و آرزوی حور العین می‌باشد، بدین علت در اسطوره‌های آن‌ها چنین آمده: وقتی فرشتگان از آسمان به سوی زمین پایین می‌آیند، حواریان خطاب به آن‌ها می‌گویند: به عنوان هدیه از خاک قبر حسین برای ما بیاورید^(۵).

همچنین روایات شیعه می‌گویند: سجده بردن بر خاک تربت حسین بین انسان و خدا هفت حجاب را پاره می‌کند^(۶).

این بخشی از ادعاهای شیعه است در مورد خاک قبر حسین، مثل این‌که در تقدیس و احترام گذاشتن این خاک بی ارزش از مشرکین خیلی پیشی گرفته‌اند، چون مشرکین در مورد بت‌ها می‌گفتند: نزد خدا برای ما شفاعت می‌کنند، ولی آن‌ها خاک حسین را از هر چیزی با ارزش‌تر می‌دانند و با آن به خدا می‌رسند و هفت حجاب را می‌شکافند و حتی خاک و صاحب خاک را خدا می‌دانند، ولی مشرکین می‌گفتند نزد خدا شافع ما هستند و

۱- کامل الزیارات، ص ۲۷۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۱.

۲- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۸.

۳- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۸.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۵، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۸.

۵- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۴، المزار الکبیر/محمد مهدی، ص ۱۱۹.

۶- مصباح التهجد طوسی، ص ۵۱۱، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۵.

ما را به خدا نزدیک می کنند.

دعوی شفا بخشیدن با خاک دعوی شیعه است و دین خدا از آن بری است، چون خداوند عز و جلاله می فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]

«و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

در این قرآن هیچ چیزی در مورد خاک تربت حسین برای شفا ذکر نشده، فقط در سوره فصیلت بیان می کند که:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [فصیلت: ۴۴]

«چنان که قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می فرستادیم، حتماً می گفتند: اگر آیات آن (به عربی) توضیح و تبیین می گردید (چه می شد؟ در این صورت ما آن را روشن و گویا فهم می کردیم. و می گفتند: آیا (کتاب) غیر عربی و (پیغمبر) عربی؟ بگو: قرآن برای مؤمنان مایه راهنمایی و بهبودی است».

یا می فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲]

«(حق چگونه نیرومند و پیروز نمی گردد؟ وقتی که) ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه بهبودی (دلها از بیماریهای نادانی و گمراهی، و پاک سازی درونها از کثافات هوی و هوس و تنگ چشمی و آزمندی و تباهی) و رحمت مؤمنان (به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پر خیر و برکت یزدان) است، ولی بر ستمگران (کافر، به سبب ستیز با نور حق و داشتن روح طغیان) جز زیان نمی افزاید».

در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده که باید با چند دعا به خدا پناه برده شود نه به وسیلهی خاک و بت و غیره اعم از فرشته مقرب و پیامبر مرسل، بلکه تنها باید به خدا رو آورده شود و فقط از او خواسته شود، با چنین وسیلهی مشروع شاید خداوند عز و جلاله در آن تأثیر گذار باشد و مسلمان را حفظ کند و امان دهد^(۱).

۱- اذکار نووی، الکلم الطیب/ابن تیمیه و الوابل الصیب/ابن قیم جوزی، تحفه الذاکرین/شوکانی.

همانطور که مسلمان مکلف است وسیله‌ی مشروع پزشکی را برای مداوا اتخاذ کند. اما خوردن خاک بدعتی بزرگ است و چنین چیزی مسخره‌بازی است که نمونه آن تنها در دین شیعه پیدا می‌شود.

مبحث ششم: دعا کردن با طلسم و رمزها و طلب یاری از مجهولات

یکی دیگر از انواع شرک و گمراهی‌های شیعه دعا کردن با رمز و طلسم و حروف است و چنین چیزی را قلعه و دژ مخصوصی برای امام و ادعیه‌هایشان می‌دانند، که امامان آن‌ها را می‌نویسند و برای شفا و سلامتی آن‌ها را به خود می‌آمیزند...، مجلسی همه آن‌ها را جمع آوری کرده است و در کتابش گروهی از این الفاظ را ذکر کرده که بی معنی هستند، و حتی صورت بعضی از این طلسم‌ها را در کتاب «بحار الانوار» کشیده که گمان می‌کند هدیه امامان برای شفا بخشیدن هستند^(۱).

این الفاظ بی معنی یکی از پناه‌گاه‌های ائمه هستند همانطور که بر زبان آن‌ها افترا بسته‌اند، مثلاً می‌گویند: خداوند! بالعین و المیم و الفاء و الحائین به نور پدر اشباح..... ما را از شر گراز و خزندگان نجات بده... البته این را رمزی قرار داده‌اند برای دشنام دادن به دشمنان خود^(۲).

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

مانع درست کردن و پناه جستن با این گونه طلسم و حروف‌ها یکی از شرک‌های اکبر است، چون اینان خواندن غیر از خداوند عز و جل است نه خواندن خدا با اسماء و صفاتش، در

۱- یکی از این طلسم‌ها این است که گفته‌اند: علی بن ابی طالب برای سحر شده‌ها و توابع جنی که همیشه دنبال انسان است و سر درد، مسموم شده، سلطان، شیطان و هر موجود ترسناک پناه گاهی ساخت... و بر روی آن چنین نوشت «بسم الله الرحمن الرحيم، ای کنوش ای کنوش ارشش عطیطنیطح یا مطیطرون فریالسنون ما و ما ساما طیطشا لوش خیطوش.....» تا آخر این طلسم‌ها، سپس رمزهای عجیبی را با اشکال عجیب و غریبی کشید... بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۹۳. در صفحه ۲۲۹ و ۲۶۵ و ۲۹۷ از همان جلد نمونه این رموز تکرار شده‌اند، و حتی ادعا می‌کنند که یکی از الفاظ پناه جستن ائمه این است «به یا اهیأ شراهیا..... پناه می برم». بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۲۲.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

حالی که خداوند در قرآن و سنت دستور می‌فرماید: با اسماء و صفاتش که توقیفی هستند طلبیده شود نه با هیچ چیز دیگری.

اصلاً این نوع طلسم‌ها معنی معروفی ندارند، بدین علت امام صنعانی می‌فرماید: شاید تلفظ کردن به این کلمات کفر باشد چون معنی عربی آن‌ها را نمی‌دانیم و خداوند می‌فرماید:

﴿مَا فَرْطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

«هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم».

ولی او می‌گوید: «آهیا شر اهیا» سپس بیان می‌کند که افراد بی شماری با این دعاها گمرا شده‌اند^(۱).

اما در مورد استغاثه به چیزهای مجهول هنگام گم کردن راه، مانند استغاثه به میت است، در صفحات قبل بیان کردیم که استغاثه به میت یا به جن یا فرشتگان یا انبیاء یا هر موجود دیگر برای جلب نفع یا دفع زیان شرک اکبر هستند و اگر کسی با چنین حالتی بمیرد خداوند ﷻ او را عفو نمی‌کند مگر قبل از مرگ توبه کرده باشد، چون چنین کارهایی تقرب و عبادت هستند و تقرب و عبادت تنها برای خداوند جائز است نه هیچ کس دیگر.

دلایل قرآنی برای اثبات این اصل آیه ۵ سوره فاتحه است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

یا آیه ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳]

«(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید»^(۲).

در مصادر معتمد شیعه از ابی بصیر از ابی عبدالله آمده که گفته: اگر یکی از شما راه را گم کرد با صدای بلند بگوید: ای صالح! ای ابا صالح! راه را گم کرده‌ام مرا رهنمایی کن،

۱- موضوعات صنعانی، ص ۶۳.

۲- این فتوای هیئت رسمی تحقیق علمی و افتاء می‌باشد، نگاه به مجله الجزیره، ۶ رجب، سال ۱۴۰۷، شماره ۴۲۷۲.

خداوند شما را رحمت کند^(۱).

ابن بابویه در باب «دعاء الضال عن الطريق» بعد از ذکر روایت می‌گوید: روایت شده که دریا به صالح و خشکی به حمزه سپرده شده است^(۲).

اما صالح و حمزه چه کسانی هستند؟ در «الخصال» ابن بابویه در حدیث شماره چهارصد از علی حدیثی را روایت می‌کند که هویت صالح را این‌گونه بیان می‌نماید: "هر کس در سفر گم شد یا ترسید، پس بگوید: ای صالح! مرا نجات بده و به دادم برس، چون در میان برادران جنی شما جنی وجود دارد به نام صالح در بلاد می‌گردد و تسبیحات می‌کند اگر کسی او را فرا بخواند به دادش می‌رسد و حیوانش را به او می‌دهد^(۳)."

مثل این‌که این را از اهل جاهلیت به ارث برده‌اند، همانطور که قرآن از اهل جاهلیت این‌گونه نقل می‌کند:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يُعَذِّبُونَ رِجَالًا مِنْ آلِ بْنِ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶]

(و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند).

اهل علم می‌گویند: اعراب مشرک دوران جاهلیت عادت داشتند وقتی که یکی از آن‌ها وارد منطقه‌ای می‌شد قبل از هر چیز به صاحب آن مکان پناه می‌بردند تا از گزند شرانگیزان به دور باشند، همانطور که اگر کسی وارد منطقه‌ی تحت الحمايه پادشاهی باشد قبل از ورود به آنجا به فرد بزرگ و قدرتمندی پناه می‌برد، وقتی که جنیان می‌بینند انسان‌ها به آن‌ها پناه می‌برند، ترس و رعب بیشتری را ایجاد می‌کردند تا بیشتر بترسند و بهتر پناهنده شوند، قتاده می‌گوید: جمله «فَرَادُوهُمْ رَهَقًا» به همین معنی اشاره می‌کند جنیان با این پناه بردن بیشتر بر انسان جرئت پیدا می‌کردند وقتی به غیر خدا پناه می‌بردند جنی بیشتر آن‌ها را می‌هراسانید^(۴) و حتی تفاسیر شیعه هم به این معنی اشاره کرده‌اند^(۵).

۱- من لا يحضره الفقيه/ابن بابويه، ج ۲، ص ۱۹۵، المحاسن/البرقي، ص ۳۶۲، وسائل شيعه، ج ۸، ص ۳۲۵.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۵، المحاسن، ص ۳۶۲، وسائل شيعه، ج ۸، ص ۳۲۵.

۳- الخصال، ج ۲، ص ۶۱۸، وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۳۲۵.

۴- ابن كثير، ج ۴، ص ۴۵۵، طبري، ج ۲۹، ص ۱۰۸، فتح القدير، ج ۵، ص ۳۰۵.

۵- البرهان، ج ۴، ص ۳۹۱، تفسير قمي، تفسير صافي، ج ۵، ص ۲۳۴، تفسير شبر، ص ۵۳۵.

وقتی اسلام آمد هرگونه استعاده‌ای را مردود اعلام داشت مگر پناه بردن به خداوند منان^(۱) و پناه بردن به جنیان را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شرک‌ها به حساب آورد، زیرا پناه بردن به غیر خدا است^(۲).

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷]

«اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگان که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است».

مبحث هفتم: استخاره آن‌ها همچون قمار دوران جاهلیت است

اگر یکی از اعراب در دوران جاهلیت می‌خواست به سفری برود یا کاری را انجام دهد، ظرفی را به گردش می‌انداخت که سه پیکان داشت و روی یکی از آن‌ها نوشته شده بود «انجام بده» و روی دومی «انجام نده» و روی سومی چیزی نوشته نمی‌شد، بعضی هم گفته‌اند: بر یکی از آن‌ها نوشته شده خداوند دستور داده و بر روی دومی خداوند نهی کرده و بر روی سوم چیزی نوشته نشده بود.

قداح یکی از تیرها را در می‌آورد اگر اولی باشد کار را انجام می‌دهد و اگر دومی باشد کار را انجام نمی‌داد و اگر سومی باشد قرعه کشی را دوباره می‌کند^(۳).

بسیاری از مردم با اِزلام فریب خورده‌اند، همان‌گونه که گول انصاب را خورده‌اند، انصاب شرک ورزیدن در عبادت است و اِزلام پیش‌گویی و طلب علمی است که منحصر به خداوند عَلَّاه می‌باشد، اولی شرک در علم و دومی شرک در عمل است و دین و شرع خدا مخالف هر دو می‌باشد.

۱- طبری، ج ۲۹، ص ۱۰۹.

۲- کتاب التوحید فتح المجید باب «استعاده بغیر الله»، ص ۱۷۵.

۳- ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۲، تفسیر طبری، ج ۹، ص ۵۱۰.

گروهی از اثنی عشریه استخاره به ازلام را به دین وارد کرده‌اند و چیزهایی را به آن افزوده‌اند و آن را رقاع نامیده‌اند. حر عاملی باب تحت عنوان «استحباب الاستخاره بالرقاع و کیفیتها» مخصوصی را برای آن نوشته و در آن جمله‌ای از احادیث را روایت کرده‌اند که به پنج روایت رسیده‌اند^(۱).

مجلسی نیز در سه باب انواع استخاره را ذکر کرده که همه آن‌ها داخل باب «استخاره بالرقاع» و «استخاره بالبنادق» و «استخاره بالسبحه و الحصى» هستند^(۲).

کتاب شیعه کیفیت استخاره را توضیح داده‌اند که ابتدای آن با کیفیت استخاره دوران جاهلیت خیلی تفاوت دارد نظر به این که در میان استخاره این‌ها نماز بدعت‌آلود و دعای معین افزوده می‌شود، اما در نهایت به عمل جاهلیت منتهی می‌شود، زیرا تسبیح آن‌ها برای کسب خیر، همان پیکان دوران جاهلیت است برای به دست آوردن اهداف معین، که تعدد قرعه کشی این نظر را تقویت می‌کند^(۳).

از هارون بن خارجه از ابی عبدالله روایت شده که گفته: اگر خواستی کاری را انجام دهی شش رقع (کاغذ) را بیاور و در سه تا از کاغذها بنویس "بسم الله الرحمن الرحيم خیری از خداوند منان برای فلان بن فلانه - با مادرش صدا زده می‌شود هر چند در قرآن می‌فرماید: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۵] «آن‌ها را با نام پدرهایشان بخوانید» و آن کار را انجام بده " و در سه کاغذ دیگر بنویس "بسم الله الرحمن الرحيم، خیری از خداوند منان برای فلان فرزند فلانه، این کار را انجام نده" سپس کاغذها را زیر جا نماز قرار بده و دو رکعت نماز بخوان، وقتی نماز را به پایان رساندی، سجده کن و در سجده صد دفعه بگو: خداوند! از رحمت خیر و مصلحت را می‌خواهم، سپس بلند شو و بگو: خداوند! در هر کاری خیر را برایم ارزانی فرما، سپس کاغذها را با هم قاطی کن و یکی یکی آن‌ها را بیرون بیاور، اگر سه تا پی در پی «انجام بده» بیرون بیاید، کاری که می‌خواهید انجام بده، و اگر سه تا از آن‌ها پی در پی «انجام نده» بیرون آمد، آن کار را

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۸ و ۲۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۴۰ و ۲۴۷ و ۲۵۱.

۳- نمونه آن‌ها را می‌توان در کتاب «فروع من الکافی/ کلینی، ج ۱، ص ۱۳۱» و کتاب «التهدیب طوسی، ج ۱، ص ۳۰۶» و کتاب «وسائل الشیعه/ حر عاملی، ج ۵، ص ۲۰۸» و غیره می‌توان پیدا کرد.

انجام نده و اگر یکی از آنها « انجام بده » و دیگری « انجام نده » و این کار را ادامه بده تا به پنج تا رسید اگر بیشتر آنها « انجام بده » باشد، کار را انجام بده و به کاغذ ششم اهتمام ندهید.

اما راجع به استخاره با «بنداق» روایات این گونه تفسیر کرده اند: نیازت را در سینه حبس کن و دو کاغذ بیاور در یکی از آنها بنویس «نه» و در دیگری بنویس «بله» و آنها در دو تکه خاک مرطوب قرار بده، سپس دو رکعت نماز را به پا دار و آنها را در جیب خودت بگذار و بگو ای خداوندا! من با تو مشورت می کنم که بهترین مشاور هستی، به چیزی که مصلحت است اشاره کن، سپس آنها را بیرون بیاور اگر «بله» باشد کار را انجام بده، و اگر «نه» باشد کار را رها کن^(۱).

در روایات آنها گفته شده که استخاره علی این است که آنچه دوست دارید در سینه حبس کن و استخاره را بنویسید و آنها را در بندق قرار بده و باید مثل هم باشند^(۲) و آنها را در ظرف پر از آب قرار بده، و بر روی یکی از آنها «انجام بده» و بر روی دیگری «انجام نده» بنویس، هر کدام بیرون آمد همان کار را انجام بده^(۳).

بدون شک علی از این شرک و وثنیت و اوهام مبرا بود، همه این ها ساخته و پرداخته شیعه است، چون تنها این خرافات از آنها نقل شده اگر حقیقت داشتند و علی قایل به آنها باشد چرا فقط شیعه به این دُرّ گران بها دست پیدا کرده....

اما شیخ مجلسی در مورد استخاره با سبحة و حصی (سنگریزه) می گوید: از پدرم شنیدم که از شیخ بهائی روایت کرده.. که گفته: مذاکره ای را از شیخ خود از پیامبر در مورد استخاره با سبحة شنیدیم، باید چند تا سنگریزه را بگیرد و سه دفعه بر رسول اکرم ﷺ رحمت بفرستد و سنگ ها را در دست قرار دهد و آنها را دو تا دو تا بیرون بیاورد، اگر در پایان یکی باقی ماند کار را انجام بده و اگر دو تا باقی ماند از انجام دادنش خودداری کن^(۴).

۱- الفروع الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲، التهذیب، ج ۱، ص ۳۰۶، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۹.

۲- مجلسی، ج ۹۱، ص ۲۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۲۸، باب «استخاره بندق».

۴- بحار الانوار ج ۹۱ ص ۲۵۰

همه‌ی این نوع استخاره‌ها ریشه‌ی جاهلی دارند ولی شیعه خواسته‌اند رنگ اسلامی را به آن ببخشند و با لباس اسلامی آن‌را به مردم تحویل دهند.

خداوند ﷻ به مسلمانان دستور داده که برای استخاره اول او را عبادت کنند سپس از خداوند بخواهند که خیر را در آن کار به آن‌ها نشان دهد^(۱).

امام احمد، بخاری و اهل سنن از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ هم‌چنان‌که خواندن سوره‌ای از قرآن را به ما می‌آموخت (کیفیت) استخاره را نیز یاد داده و می‌فرمود:

«اللهم إني أستخيرك بعلمك، وأستقدرُك بقدرتك، وأسألك من فضلك العظيم، فإنك تقدر ولا أقدر، وتعلم ولا أعلم، وأنت علام الغيوب، اللهم إن كنت تعلم أن هذا الأمر (ويسمي حاجته) خير لي في ديني، ومعاشي، وعاقبة أمري - أو قال: عاجل أمري وآجله - فاقدره لي، ويسره لي، ثم بارك لي فيه. وإن كنت تعلم أن هذا الأمر، شرٌّ لي في ديني ومعاشي، وعاقبة أمري - أو قال: عاجل أمري وآجله - فاصرفه عني واصرفني عنه، واقدر لي الخير حيث كان، ثم أرضني به».

«خدایا من از علم تو آن‌چه را که خیر من است طلب می‌کنم و از قدرت تو (برای آن‌چه که نمی‌توانم) مدد می‌جویم و از بخشش فراوان تو می‌طلبم، زیرا تو قادر (مطلق) هستی و من ناتوانم و تو علم (کامل) داری و من چیزی نمی‌دانم و فقط تو دانای همه‌ی نهان‌ها هستی. خدایا اگر می‌دانی که در این کار خیر دین و دنیای من نهفته است و سرانجام آن برایم نیکی است، پس مرا بر آن قادر ساز و آن‌را برایم آسان کن و سپس آن‌را برایم مبارک فرما. خدایا اگر تو می‌دانی در این کار شر دین و دنیا و سرانجام بدی قرار دارد، آن‌را از من دور ساز و مرا هم از آن منصرف گردان و هر جا که خیری است،

مرا در به دست آوردن آن قدرت عطا فرما و مرا بدان راضی گردان»^(۱).
حتی این نوع استخاره در کتب شیعه هم با همان نص منقول از اهل سنت روایت شده است^(۲).

اما تقیه که یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین اسلحه پنهان‌کاری است و شیعه همیشه دست به دامن آن شده‌اند این بار هم آن‌را به کار گرفته‌اند، شیعه با وجود این‌که استخاره را در میان کتاب‌های خود یافته‌اند، ولی رنگ‌وبوی جاهلی را به آن بخشیده‌اند و برای جدا شدن از اهل سنت و جماعت خلاف روایات خود را برای مردم تفسیر کرده‌اند چون موافقت با اهل سنت و جماعت را نشانه گمراهی خود و ضعف روایت می‌دانند.

حر عاملی می‌گوید: ابن طاوس بنا به دلائل زیادی استخاره رقاع را ترجیح می‌داد، ایشان می‌گفت: ممکن نیست این نوع استخاره تقیه را بپذیرد، چون عموم آن‌را روایت نکرده‌اند، یعنی اهل سنت آن‌را نقل نکرده‌اند، و این خود نوعی اعتراف است که چنین استخاره‌ای مخصوص شیعه می‌باشد^(۳).

این اعتراف از شیعیان است که می‌گویند: استخاره به رقاع یکی از اعتقادهای منحصر به فرد شیعی است و تنها آن‌ها آن‌را پدید آورده‌اند.

روشن می‌شود که بعضی از شیعیان متوجه شده‌اند که استخاره رقاع حقیقت ندارد، بلکه تنها عمل اختصاصی خودشان است.

جعفر بن حسن حلی می‌گوید: استخاره رقاع و مضمونش که «انجام بده» و «انجام نده» است، در دایره‌ی شاذ قرار می‌گیرد^(۴).

حتی بعضی از آن‌ها به سند روایت طنه زده‌اند، شیخ ابن ادريس می‌گوید: خبرش شاذ است چون از روایت زرعه و سماعه است که هر دو ملعون هستند^(۵).

۱- بخاری، ج ۲، ص ۵۱، باب «سنت‌های دو رکعتی»، ج ۸، ص ۱۶۸، باب «قل هو القادر»، ابو داود، ج ۲، ص ۱۸۷ و ۱۸۸، شماره ۱۵۳۸، امام ترمذی، ج ۲، ص ۳۴۹، شماره ۴۸۰، نسائی، ج ۶، ص ۸۱ و ۸۰، ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۰، شماره ۱۳۸۳، امام احمد، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۶۵، مکارم الاخلاق، ص ۳۷۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۱.

۴- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۸۷.

۵- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۸۷.

اما این صدای حق میان متأخرین شیعه رونق چنانی نداشت و آنرا رد کردند، می‌گویند: چگونه ممکن است شاذ باشد در حالی که بین محدثین و مصنفین مشهور است و حتی چگونه می‌توان حکم شاذ را به آن اطلاق نمود در حالی که آنرا تدوین کرده‌اند^(۱).

همچنین می‌گویند: یکی از بزرگان به نام رضی الدین حسن بن طاووس حسنی کتاب بزرگی در مورد همه استخاره‌ها نوشته و در آن بر روایات استخاره رقاع اعتماد فراوانی نموده است^(۲).

در آن کتاب گفته: تنها گروه کوچکی منکر آن هستند.

اقوالشان در مورد افرادی که منکر هستند مختلف است، شیخ آن‌ها که به شهید معروف است می‌گوید: کسی منکر آن نیست مگر ابن ادریس و افرادی که بر مسلک او هستند مانند شیخ نجم الدین^(۳) ولی مجلسی می‌گوید: انکار از شیخ مفید شروع شده است و او اولین منکر است، چون هنگام ذکر روایت استخاره رقاع می‌گوید: این روایت شاذ است و بدون تحقیق آنرا ذکر کرده‌ایم، اما بعضی از متأخرین منکر وجود چنین عبارتی در کتاب شیخ مفید هستند و می‌گویند: به کلام او افزوده شده است^(۴) و بعضی از متأخرین به انکار او اعتمادی نمی‌دهند بلکه بر صحت آن پافشاری می‌کنند و کلام مفید را شاذ می‌دانند.

این داستان آن‌ها در مورد هر چهار نوع استخاره بود و مناقشه‌ای که در مورد آن بین شیعه برپا شده است، این نوع استخاره‌ها عین کار مشرکین دوران جاهلیت است با این تفاوت که نماز و دعا را به آن افزوده‌اند و بعضی از روایات مکان مخصوصی (قبر حسین) را به آن اختصاص داده‌اند تا باب شرک بیشتر باز شود^(۵).

این بدعت و شرک خطرناک تنها از شیعیان پیرو اهل بیت نقل شده است، تا با آن

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۸۷.

۲- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۸۸.

۳- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۸۸.

۴- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۵- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۸۵، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۰.

مردم را هدایت دهند و در لایه‌های جاهلیت گیر نکنند!!

خداوند می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ بَعْتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخِصَّةٍ غَيْرِ مَتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳]

«(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهایی که بر اثر شاخ‌زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدن سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدن آنها رسیده و) آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگوئی پردازید و از غیب سخن گوئید، همه اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است. از امروز کافران از (نابودن کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان ترسید و از من بترسید. امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. اما کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرّمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشنده مهربان است (و از مضطرّ صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید)».

یعنی اینها بر شما حرام هستند^(۱). ابن عباس می‌فرماید: این قداچی است که در دوران جاهلیت آنرا انجام می‌دادند^(۲) ابن قیم می‌فرماید: توسط آنها می‌خواستند علم غیب را به

۱- ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۲.

۲- طبری، ج ۶، ص ۷۸.

دست آورند^(۱) جمله «ذالکم فسق» یعنی انجام دادن چنین کارها فسق و گمراهی و جاهلیت است^(۲).

روافض با این استخاره دقیقاً کار مشرکان را انجام می‌دهند و خطای آن‌ها را تکرار می‌کنند، می‌خواهند این اِزلام را بر استخاره شرعی ترجیح دهند، چون - بر اساس قاعده خودشان که خود را ملزم به پیروی از آن می‌دانند و مخالفت با آن را جرم خانمان‌سوزی به شمار می‌آورند - شاذ بودن و منحصر به شیعه بودنش دال بر صحت آن است و مخالفت با آن را جرم خانمان‌سوزی به شمار می‌آورند، می‌گویند: اگر نتیجه «انجام نده» باشد باید حتماً از آن دوری کنید^(۳).

روافض چگونه گمان می‌کنند که آنچه از کاغذها بیرون می‌آید همان منظور پروردگار است و باید از آن پیروی شود..... آیا با خدا عهد و پیمانی بسته‌اند؟ این کاغذها بدون دلیل و برهان مانند حال مشرکان دوران نزول وحی، امر و نهی می‌کنند؟! بین قول این‌ها و مشرکین منجم چه تفاوتی وجود دارد؟ خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است».

شیعه هم می‌گویند: این کار را با دستور سنگ و جمادات انجام بده و یا آن را انجام نده.

۱- اغاثة اللهفان، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۳.

۳- الايقاظ من الهجعة/حر عاملی، ج ۲، ص ۷۰ و ۷۱.

فصل دوم: اعتقاد آن‌ها در خصوص توحید ربوبیت

توحید ربوبیت یعنی خدا را در فرمان‌روای، آفرینش و تدبیر تنها بدانیم، باید بنده اعتقاد داشته باشد که تنها خداوند عز و جلال آفریننده، روزی‌رسان، حیات دهند، نافع، زیان‌رسان و مدبر است و آفرینش و فرمان‌روایی مخصوص ایشان است، همانطور که قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴]

«بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [النور: ۴۲]

«مالکیت آسمانها و زمین (و فرماندهی مجموعه جهان هستی) از آن خداوند است، و بازگشت (همگان در روز قیامت برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی یزدان است.»

خداوند در هیچ چیز شریکی ندارد و شبیه و نمونه‌ای برای او یافت نمی‌شود^(۱). هدف در اینجا مدارس کردن این اصل نیست، بلکه می‌خواهیم عقیده شیعه را بشناسیم... آیا با وجود اعتقاد به امامت، این اصل اساسی و رکن رکین در عقیده آن‌ها تأثیر نموده است؟

خداوند بیان کرده که مشرکین قریش هر چند کافر بودند و قرآن آن‌ها را مشرک معرفی می‌نماید، ولی به این اعتقاد داشتند که خداوند رازق و آفریننده است، خداوند عز و جلال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ﴾ [الزخرف: ۷۸]

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۰، ص ۳۳، شرح العقیده طحاویه/ابی عز، ص ۱۷، تجرید التوحید/مقریزی، ص ۸۱، لوامع الانوار البهیة/سفارینی، ج ۱، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، تیسیر العزیز الحمید/سلیمان عبدالوهاب، ص ۳۳، سؤال و جواب فی اهم المهمات/عبدالرحمان، ص ۵، دعوت التوحید/هراس، ص ۲۷، تعلیق بر عقیده طحاویه/عبدالعزیز بن باز.

«خداوند بدیشان پیام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ بِمَلِكِ السَّمْعِ وَالْأَبْصَرِ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [یونس: ۳۱]

«بگو: چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه و باران) و از زمین (به وسیله فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشمها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوایی و بینایی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است، (چرا که آفریدگار جهان و روزی‌رسان مردمان و مدبر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟»

با این وجود شرک می‌ورزیدند و تنها خدا را عبادت نمی‌کردند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [یوسف: ۱۰۶]

«و اکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند».

مجاهد می‌فرماید: ایمان آنها به خدا این‌گونه بود که می‌گفتند: خداوند آفریننده و رازق ما است و ما را می‌میراند و در عبادت برای خدا شریک قرار می‌دادند^(۱) آیا شیعه از مشرکین بیشتر شرک نمی‌ورزند؟

اهل علم بیان کرده‌اند که ایمان به ربوبیت خداوند ﷻ امری است فطری و خداوند در وجود هر انسانی آنرا خلق فرموده و اثبات شرک در آن، یعنی دو خدا را در خلق و رزق و غیره دخیل دانستن مخالف فطرت انسان و تاریخ بشر است، چون نهایتاً قایل به این هستند که همراه خدا خالق دیگری هم وجود دارد^(۲).

پرسش اینجا است آیا این اصل مهم در دین و عقیده تشیع تأثیر گذاشته یا نه؟ یعنی با وجود این همه اهتمام به ائمه و قرار دادن اوصاف و القاب فراوان برای آنها، آیا شرک

۱- طبری، ج ۹، ص ۷۷ و ۷۸، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۳، ص ۹۶ و ۹۷ و شرح عقیده طحاویه، ص ۱۷ و ۱۸.

جزئی نزد آنها یافت می‌شود؟

در خلال بحث ائمه و روایات فراوان در کتب معتمد آنها، این موضوع روشن می‌گردد، به پنج نتیجه حتمی از این روایات و تحقیق در کتب آنها دست می‌یابیم:

نخست: رب نزد آنها امام است.

دوم: دنیا و آخرت مربوط به امام است.

سوم: باران و رعد و برق به دستور ائمه است و برای آنها مسخر هستند (اسناد حوادث و رخداد کونی به ائمه).

چهارم: حلول بخشی از خدا در امامان.

پنجم: تأثیر روزگار در نفع و زیان

در بحث ارکان ایمان نزد آنها دوباره به این موضوع می‌پردازیم: آنها می‌گویند: بنده آفریننده کردار خودش می‌باشد، چنین چیزی شرک در ربوبیت است بحث پنجم را به آنجا ارجاع می‌دهم تا بحث ارکان ایمان نزد آنها کامل گردد.

مبحث اول: امام رب است

در روایات آنها آمده که علی گفته: من پروردگار زمین هستم و زمین با آن قابل سکونت است^(۱).

به این غلو و افراط نگاه کن... آیا غیر از خدا کسی دیگر پروردگار زمین است؟ آیا غیر از خدا کسی دیگر زمین و آسمان را حفظ می‌کند؟ آیا غیر از خدا کسی دیگر مبدع و آفریننده آن است؟

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (۴۱)

[فاطر: ۴۱]

«خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هر گاه (هم بخوانند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد. خداوند شکیا است (و در مجازات

۱- مرآة الانوار، ص ۹۵، او هم از کتاب «بصائر الدرجات» نوشته‌ی صفار، نقل کرده است.

تعجیل روا نمی‌دارد) و آمرزنده است (و توبه بزهکاران را می‌بخشاید)». ولی امام آن‌ها می‌گوید: من نگاه‌دارنده و رب زمین هستم یعنی: من امام زمین هستم، گمان کرده که منظور از آیهی ذیل او است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر: ۶۹]

«و زمین (محشر و عرصات قیامت) با نور (تجلی) خداوندگارش روشن می‌شود» و در مورد آیه ۸۷ سوره کهف گفته‌اند:

﴿أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا﴾ [الکهف: ۸۷]

«(ذوالقرنین بدیشان) گفت: اما کسانی که (بر کفر بمانند و بدین وسیله به خود) ستم کنند، آنان را (در دنیا با کشتن) مجازات خواهم کرد، سپس در آخرت به سوی پروردگارشان برگردانده می‌شوند و ایشان را به عذاب شدیدی گرفتار خواهد کرد». هدف این است که به امیر المؤمنین برگردانده می‌شود و عذاب سختی را به او می‌چشانند^(۱).

در مورد آیه ۱۱۰ سوره کهف در تفسیر عیاشی آمده:

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰]

«و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

یعنی تسلیم علی شوید و در خلافت، کسی دیگر را شریک او قرار ندهید که اهل خلافت نباشند^(۲).

گمان نمی‌کنم این‌گونه تأویلات از باب «ربی» باشند که در لغت عرب به معنی صاحب و سید می‌آید، چون سیاق آیات در مورد خداوند سبحان هستند و احتمال دیگری ندارد، اضافه کردن عبادت به رب این معنی را ثابت می‌کند. ائمه لغت می‌گویند: اگر «ال» تعریف بر لفظ «رب» داخل شود، تنها بر خداوند سبحان اطلاق می‌گردد^(۳).

۱- مرآة الانوار ص ۵۹، و او هم آن‌را به «کنز الفوائد» نسبت داده است.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳، البرهان، ج ۲، ص ۲۷۰، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۷۰ و نمونه همین تأویل در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۷ آمده است.

۳- المصباح المنیر، ص ۲۵۴.

امام ابن تیمیه می‌فرماید: اسماء و صفات دو گونه هستند: نوعی مخصوص پروردگار مانند اله و رب العالمین و امثال آنها، این نوع بر بنده هرگز اطلاق نمی‌گردند، مشرکین در این نکته دچار انحراف شده‌اند که برای خداوند شریک قرار می‌دهند. نوع دوم: اسماء و صفاتی که برای خدا و بنده صفت می‌شوند مانند حی، عالم و قادر، این نوع صفات بر بنده هم اطلاق می‌گردد ولی مثل هم نیستند یعنی علم خدا با علم بنده تفاوت اساسی دارد...^(۱).

اما آنها لفظ رب که مخصوص پروردگار است در خلال تأویلات فراوان بر امامان خود اطلاق می‌کنند.

چنین تأویلاتی را زنداقه برای اهل تشیع جعل نموده‌اند تا آنها را از پروردگار جهانیان منصرف گردانند... شاید گروهی از آنها که علی را خدا می‌دانند و صدای نحس آنها در گذشت زمان به گوش می‌خورد و حضور نامبارکشان به این دوران هم کشیده شده از همین باطلاق بد بو نوشیده‌اند که کتب اهل تشیع را پر کرده‌اند.

مبحث دوم: دنیا و آخرت برای امامان است و در آن هرگونه تصرفی می‌کنند

صاحب کافی بابی تحت عنوان «همه‌ی زمین متعلق به امامان است» را برای همین موضوع نوشته است.^(۲)

یکی از روایات این باب از ابی بصیر از ابی عبدالله است که گفته: آیا می‌دانید که دنیا و آخرت برای امامان است و به میل خود در آن تصرف می‌کنند و این حق را خدا به آنها داده است.^(۳)

آیا چنین چیزی شرک در ربوبیت پروردگار نیست مگر خداوند نمی‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۱۰۷]

«آیا نمی‌دانی که ملک و فرمانروائی آسمانها و زمین از آن او است؟»

یا این که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ [المائدة: ۱۸]

۱- منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷ و ۴۱۰.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۹.

«و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هرکسی رسیدگی می کند)».

فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو می باشد از آن خداست و بازگشت [همه] به سوی اوست

یا این که می فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ﴾ [المائدة: ۱۲۰]
«حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است، و او بر هر چیزی توانا است».

یا این که می فرماید: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ [الفرقان: ۲]

«آن کسی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن او است، و فرزندی (برای خود) برنگزیده است، و در حکومت و مالکیت انبازی نداشته است».

یا این که می فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾ [النجم: ۲۵]
«چرا که دنیا و آخرت از آن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است)».

یا این که می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾ [سبا: ۲۴]
«ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می رساند (و برکات و نعمات آنها را در اختیاران می گذارد؟ اگر از روی عناد پاسخ ندادند، خودت) بگو: خدا».

یا این که می فرماید: ﴿رِزْقًا فَاَبْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ [العنكبوت: ۱۷]
«و روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید».

این گروه چگونه چیزهایی را برای ائمه ادعا می کنند که از قدرت هیچ انسانی بر نمی آید و صفاتی به ائمه می دهند که از مقتضیات خداوند است، ضمناً هیچ دلیل و حجتی را از خداوند ﷻ ارائه نمی دهند مگر پیروی از هوا و هوس، شیطان و بزرگان زندیق خودشان، شگفت این که همه اینها را به ائمه نسبت می دهند و در نهایت می گویند: این حق را خدا به آنها داده است... آیا این عین الحاد و تلاش برای پنهان کردن هدف

خطرناک شیطان در مورد خدا کردن (تألیه) ائمه و قایل شدن صفات خدا برای آنها نیست؟!.

مبحث سوم: نسبت دادن حوادث طبیعی به ائمه

هر چیزی در این جهان رخ می‌دهد با دستور خداوند و تقدیر ایشان است و خداوند عز و جل هیچ انبازی ندارد، اما کتب اثنی عشریه چیزهایی می‌گویند که انسان را دچار حیرت می‌کنند، چون ادعا می‌کنند که ائمه در این کار دخیل هستند یکی از روایات آنها از سماعه بن مهران می‌گوید: همراه عبد الله بودم که آسمان خروش کرد و برق می‌آزد، عبدالله گفت: هیچ کدام از این رعد و برق‌ها صورت نمی‌گیرد مگر با دستور صاحب شما.

گفتم: صاحب ما کیست؟

گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب^(۱).

یعنی هر رعد و برقی که صورت می‌گیرد به دستور علی بن ابی طالب است، نه دستور خداوند صاحب آسمان و زمین....

روایت آنها چنین می‌گوید و خداوند منان هم این‌گونه می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲]

«(قدرت خدا در گستره هستی پدیدار، و آثار آن در همه‌جا آشکار است). او است که آذرخش آسمان را به شما می‌نماید که هم باعث بیم و هم مایه امید شما می‌گردد، و نیز ابرهای سنگین بار را (با تبخیر آبهای تلخ و شیرین اقیانوسها و دریاها و رودبارها) پدید می‌آورد».

آیا این نقشه عبدالله بن سبأ یهودی نیست که خود را در لابه‌لای کتابهای شیعه نشان می‌دهد؟ آیا این تألیه علی نیست؟ آیا این ورزیدن نیست؟ چگونه قلم مجلسی و مفید جرأت دارند و این‌گونه خرافات را در کتابهای خود می‌نویسند؟ و آنرا به امام جعفر نسبت می‌دهند؟ آیا شرک بر آن دو و امثال آنها پنهان می‌گردد؟ تنها زندیق به آن ایمان

۱- الاختصاص/مفید، ص ۳۲۷، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۳، البرهان، ج ۲، ص ۴۸۲.

می آورد و به آن دعوت می کند شگفت این که پیروان آن ها دین خود را از چنین کتابهایی می گیرند در حالی که مملو هستند از این نوع خرافات و آشکارا آن را تبلیغ می کنند، آیا در این گروه عاقلی یافت نمی شود که برائت خود را از این خرافات اعلام دارد؟ و این کفر آشکاری را از ائمه بزدايند که شیعه صفویه جاهل و بدعت گذار با این نوع خرافات می خواهند ساحت مقدس ائمه را کثیف کنند و به شخصیت آن ها خدشه وارد کنند.

اگر هر قول صادقی مانند «کسروی» به پا خیزد و در مقابل آن ها قد علم کند تنها جوابش را با قتل می دهند یا سخنش را بر تقيه حمل می کنند، همان گونه که با روایات فراوان و سخنان شیوخ خود چنین کردند، آیا کاروان اصلاحی این مذهب به بن بست منتهی نمی گردد؟

گمان می کنم که پیروان معتقد باشند که اسلام همین است و بس، چون گروهی از اهل سنت و تشیع به ذهن آن ها تلقین کرده اند که بین شیعه و سنی تباین جزئی وجود دارد، اختلاف آن ها در اصول نیست، بلکه در مسئله ی فرعی با هم اختلاف دارند، مجال تفکر و نظر را با این وهم و گمان مشهور و غلط مسدود کرده اند^(۱).

می گویند: ابر و مه مرکبی ذلیل برای علی هستند و هر کجا بخواهد آن ها را می برد، یکی از روایات آن ها می گوید: هر گاه ابر رعد و برق بزند تنها علتش سوار شدن علی بر آن است، هان آگاه باشید که او بر ابرها سوار می شود، و به هر جا پرواز می کند، آسمان ها و زمین را در می نوردد، که از اینها پنج تا آباد و دو تا خراب^(۲).

مثل این که می خواهند با این ادعای خویش نسبت به آیات ذیل کفر ورزند که خداوند ﷻ می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نَقَالًا سُقِّنَتْهُ لِبَدْلٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَيْهَا الْمَاءَ﴾ [الأعراف: ۵۷]

«هنگامی که بادهای ابرهای سنگین (و پر آب را بر دوش خود) برداشتند، آنها را به خاطر (آبیاری) زمینی (بی جنب و جوش و خشکیده همچون) مرده می رانیم و آب را در آنجا می بارانیم».

و می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾

۱- فکر التقريب بين اهل السنه و الشيعة.

۲- الاختصاص، ص ۱۹۹، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۲.

[الروم: ۴۸]

«خدا کسی است که بادهای را وزان می‌سازد و بادهای ابرها را برمی‌انگیزند. سپس خدا آن گونه که بخواهد ابرها را در (پهنه) آسمان می‌گستراند».

ظاهر قول اثنی عشریه که می‌گویند: علی بر ابرها سوار می‌شود بر گرفته شده از سخن عبدالله بن مسعود است که می‌گفت: علی کسی است که بر روی ابرها به میان ما می‌آید، رعد صدای ایشان و برق لبخند وی می‌باشد^(۱). مجلسی روایتی طولانی را در هشت صفحه ذکر می‌کند^(۲). در آن روایت قدرت مطلقه را برای علی ثابت می‌کند، که یارانش را به آسمان بلند می‌کند، معجزات مهم پیامبران را به آن‌ها نشان می‌دهد، بر روی اقوامی عبور می‌کند که در لایه‌های تاریخ نابود شده‌اند، ادامه می‌دهد تا می‌گوید: من ملکوت زمین و آسمان‌ها را در اختیار دارم، شما نمی‌توانید حتی به بعضی از آن‌ها علم پیدا کنید.

مجلسی در حدیثی طولانی می‌گوید: علی دو ابر از ابرها را صدا زد، خود تنهای بر یکی از آن‌ها سوار شد و یارانش مانند سلمان و مقداد و غیره بر ابر دیگر سوار شدند، علی در بالای آسمان‌ها فریاد زد و گفت: من چشم خدا در زمین هستم، من در میان مردم زبان ناطق پروردگار هستم، من نور خدا هستم و هرگز خاموش نمی‌گردم^(۳).

قصه ادامه دارد، یارانش از چیزهای عجیب و غریبی مانند معجزات پیامبران خدا می‌پرسند، می‌گویند: از این بزرگ‌تر به شما نشان می‌دهم تا این‌که می‌گویند: سوگند به کسی که دانه را شکافت، من ملکوت زمین و آسمان را در اختیار دارم که شما نمی‌توانید به بعضی از آن‌ها علم پیدا کنید، نام اعظم خدا هفتاد و دو حرف است، آصف بن برخیا با آن همه علم که توانست با یک چشم زدن کاخ بلقیس را پیش سلیمان آورد یک حرف آن را می‌دانست، سپس گفت: نزد ما هفتاد و دو حرف وجود دارد و تنها یک حرف است که مربوط به علم غیب خدا می‌باشد^(۴).

در این اسطوره بیان می‌کند که آن‌ها بر عالم عجیب و غریبی عبور می‌کردند، پیامبران

۱- الملل و النحل/شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۳ و ۴۰.

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۴.

۴- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۷.

را زیارت کردند، بعضی از آن‌ها با دیدن علی گریه می‌کردند، وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: چرا گریه می‌کنید؟ می‌گفتند: چون علی هر صبحی پیش ما می‌آمد و با نگاه کردن به او عبادت می‌کنیم، ولی مدت ده روز است که نیامده و ما را محروم کرده، این ما را ناراحت می‌کند^(۱).

داستان می‌گوید: علی به یارانش گفت: چشمانتان را ببندید، آن‌ها را به شهری برد که بازار فراوانی داشت و هر کدام از انسان‌های آن به اندازه یک درخت خرما بلند بودند، خطاب به آن‌ها گفت: این قوم عاد هستند، سپس علی صاعقه‌ای را بر روی آن‌ها پدید آورد که همه را نابود کرد^(۲).

داستان ادامه می‌دهد تا این‌که علی و یارانش در چشم به هم زدن به خانه‌ی علی بر می‌گردند، همه‌ی یاران گفتند: خروج ما از مدینه هنگام اذان ظهر بود که مؤذن اذان می‌داد، وقتی برگشتیم خورشید تازه از خط استوا عبور کرده بود^(۳).

علی گفت: اگر بخواهم می‌توانم در یک چشم به هم زدن همه‌ی دنیا را بگردم و برگردم، چون هفتاد حرف اسم اعظم خداوند ﷻ نزد من است، گفتم: ای علی! سوگند به خدا شما آیه بزرگ پروردگار هستی^(۴).

این روایت طولانی با آن همه بلا و مصیبت و خطراتی که دارد، شیخ مجلسی جرأت رد و نقد آن را ندارد، هر چند می‌گوید: این روایت را در کتب اصول خود ندیدم^(۵).

ولی می‌گوید: ما روایت را رد نمی‌کنیم و علمش را به خدا نسبت می‌دهیم^(۶). نگاه کن این نص در اصول آن‌ها وجود ندارد، به گونه‌ای در آن مبالغه و افراط شده که انسان را متحیر می‌کند، اما جرأت ندارد آن را رد کند... چه رسد به رد روایاتی که در اصول آن‌ها یافت می‌شود، بدون شک آن را می‌پذیرند.

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۷.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۰.

۴- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۰.

۵- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۰.

۶- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۰.

مبحث چهارم: حلول خداوند در کالبد امامان

روایاتی دارند که مدعی هستند بخشی از نور خدا در علی حلول کرده است: ابو عبدالله می‌گوید: سپس با دستش مرا لمس کرد، نورش در ما حلول کرد...^(۱). در روایت دیگر آمده، خداوند عجله ما را با خودش قاطی کرد...^(۲). البته ائمه قبل از آفریدن مخلوقات نور بودند.

این نور الهی همانطور که می‌گویند منشأ همان قدرت خیالی و اسطوره‌ای آنها است چون هر کس مقداری از روایات - که خیلی فراوان هستند - مربوط به معجزات - بر اساس گمان خودشان - را ببیند متوجه می‌شود که صفات خداوند را برای ائمه قرار داده‌اند، مثلاً در مورد زنده کردن، نابود کردن، آفریدن، رزق دادن و غیره چنین کرده‌اند^(۳). ولی روایات شیعه که این‌را به خداوند عجله ربط می‌دهد، حاوی نوعی گول زدن و فریب دادن است.

مثلاً علی می‌تواند مرده را زنده کند. در اصول کافی از ابی عبدالله روایت شده که گفته: امیر المؤمنین خاله کوچکی از بنی مخزوم داشته و یکی از جوانان بنی مخزوم آنجا آمد و گفت: ای دایی! برادرم مرد در حالی که مادرش خیلی ناراحت است، گفت: می‌خواهی آن‌را ببینی؟

گفت: بله

گفت: قبرش را به من نشان بده.

راوی گفت: علی با عباي رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت، وقتی به سر قبرش رسیدند، دو طرف قبر را جمع کرد و با پا به آن زد، از قبرش بیرون آمد و با زبان فارسی سخن می‌گفت.

امیر المؤمنین به او گفت: مگر تو عرب نبودی و دنیا را جا نگذاشتی؟ گفت: بله، اما ما چون در دوران ابوبکر و عمر مرده‌ایم، زبان ما تغییر کرده است^(۴).

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۰، بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۴۱ و ۴۴۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳- بحار الانوار باب «جوامع المعجزات»، ج ۴۲، ص ۵۰ و ۵۱ و باب «غرائب معجزه»، ج ۴۲، ص ۵۰ و ۵۱.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۹۲، بصائر الدرجات، ص ۷۶.

حتی گمان می‌کنند که علی می‌تواند همه مردگان را زنده کند^(۱).
یا می‌گویند: ضربه‌ای را به سنگی وارد کرد که صد شتر از آن بیرون آمدند^(۲).
سلیمان می‌گوید: اگر ابو حسین سوگند یاد کند که همه‌ی مردم زنده شوند، آن‌ها را زنده می‌کند^(۳).

این غلو و افراط دقیقاً از شرک مذاهب بت‌پرست و وثنی بزرگ‌تر است که افعال و صفات خدا را به بتها نسبت می‌دهند، فقط تصورش برای باطل بودن چنین تفکراتی کافی است، چون مخالف عقل و نقل و سنت الهی در جهان هستی است، همانطور که مخالف زندگی واقعی ائمه عظام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد».
شگفت این است که کتب شیعه با این همه غلو و افراط در مورد ائمه، چیزهای مخالف و متناقضی را روایت می‌کنند، تا تناقض عادت و فطری آن‌ها را در دروغ و باطل گوی ثابت گرداند، در «رجال الکشی» از جعفر بن محمد روایت شده که گفته: سوگند به خدا ما جز بندگان نیستیم که انتخاب شده‌ایم، نمی‌توانیم به کسی نفع و زیان برسانیم، اگر به ما رحم کند بر اساس رحمت خودش می‌باشد و اگر ما را عذاب دهد بر اثر گناهانمان است، سوگند به خدا ما بر خداوند دلیلی نداریم، و از جانب خدا به هیچ‌گونه برائتی دست نیافته‌ایم، ما می‌میریم، دفن می‌شویم، زنده می‌گردیم و در بارگاه پروردگار می‌ایستیم و مورد محاسبه قرار می‌گیریم، وای به حال شما!!! نفرین خدا بر کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر اذیت می‌کنند و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی را آزار می‌دهند.... شما را به شهادت می‌گیرم من انسانی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به دنیا آورده، از طرف خداوند ضمانت و برائتی نگرفته‌ام، اگر

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۹۴، او هم آن را به کتاب «الخراج و الجرائح» نسبت داده است اما در نسخه چاپی آن وجود ندارد.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۹۸.

۳- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۱، الخرائج و الجرائح، ص ۸۲.

اطاعت کنم پاداش می‌بینم و اگر نافرمانی کنم سزا داده می‌شوم^(۱).
 اما شیوخ شیعه این نوع اقرارات را تقیه می‌دانند^(۲).
 قوم خود را گمراه کرده‌اند، و شیعه را به مذهب شیوخ تبدیل کرده‌اند نه مذهب ائمه.
 این بعضی از شواهدی بود که در کتب آنها وجود داشت و ما هم در بحث حلول
 خدا در جسد ائمه نزد شیعه آنها را ذکر کردیم ولی انحرافات شیعه اینجا هم متوقف
 نشده، بلکه سر از «وحدت وجود» یعنی همه کائنات خدا هستند^(۳) بیرون آوردند و معتقد
 به این شرک خانمان‌سوز هستند و دائره شرک را وسیع‌تر کرده‌اند^(۴).
 ضمناً چنین کفری را بزرگ‌ترین توحید می‌دانند، حتی شیخ نراقی می‌گوید: این غایت
 توحید است^(۵).
 همچنین کاشانی - نویسنده الوافی یکی از کتاب‌های اصولی متأخر شیعه - عقیده
 وحده الوجود را بحث کرده و در این مورد رساله‌ای را گماشته، و در آن رساله همان
 روش ابن عربی و غیره را گرفته و مثل آنها به سخن گفتن پرداخته و ابن عربی را یکی
 از عارفان بزرگ قلمداد نموده است^(۶).
 گرایش تصوف افراطی به ساختار مذهب اثنی عشری راه پیدا کرده و عقول بزرگان
 متأخر آنها را فرا گرفته است، برآستی که بین افکار افراطی تصوف و شیعه تشابه زیادی
 وجود دارد^(۷).

مبحث پنجم: روزگار در نفع و زیان تأثیر گذار هستند

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ﴾ [النحل: ۵۳]

- ۱- رجال الکشی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
- ۲- رجال الکشی، ص ۱۵۱، باب تقیه.
- ۳- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۴۰.
- ۴- مهدی ابن ابی ذر کاشانی/الزریعه، ج ۵، ص ۵۸، جامع السادات، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
- ۵- لؤلؤة البحرين، ص ۱۲۱.
- ۶- الصله بین تصوف و التشيع/کامل شبیبی، الفكر الشيعي و النزعات الصوفية، از همین نویسنده، الفكر
 الصوفي/عبدالرحمن عبدالخالق، ص ۳۸۹، این حقیقت بعضی از شیعیان مانند هاشم معروف حسینی
 را به سخن گفتن واداشت و آن را در کتابی به نام "بین التصوف والتشيع" رد کرد.

«آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خدا است (و باید تنها منعم را سپاس گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زیانی (همچون درد و بیماری و مصائب و بلاها) به شما رسید (برای زدودن ناراحتیها و گشودن گره مشکلها تنها دست دعا به سوی خدا برمی دارید و) او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید، (پس چرا در وقت عادی جز او را می پرستید و انبازها را به کمک می طلبید؟)».

نفع و زیان تنها از طرف خداوند است، روزگار و ایام در آن تأثیر ندارند، اما شیعه مخالف این اصل هستند و مدعی هستند که بعضی از روزها شوم هستند و نیازهای انسان در آن بر آورده نمی شود. ابو عبدالله می گوید: در روز جمعه برای برطرف نمودن نیازهایت بیرون نرو، اما با طلوع خورشید روز شنبه برای بر طرف کردن نیازهایت بیرون برو^(۱). یا می گویند: شنبه برای ما و یک شنبه برای بنی امیه^(۲).

و همچنین می گویند:... هیچ روزی به اندازه دوشنبه نامبارک و نحس نیست.... پس در روز دوشنبه بیرون نیایید، بلکه روز سه شنبه بیرون بیایید^(۳).

ابو عبدالله گفته: روز دو شنبه مسافرت نکنید و در آن دنبال نیازهای خود نروید^(۴). همچنین گفته: روز چهار شنبه روز نحسی است^(۵).

علی بن ابی طالب می گوید: روز شنبه روز مکر و حيله است، روز یکشنبه روز کاشتن نهال و بنا کردن خانه است، روز دوشنبه روز مسافرت و بر آوردن نیازها، روز سه شنبه روز چنگ و خون است، روز چهارشنبه روز بدیمنی است، روز پنج شنبه روز داخل شدن بر انبیاء است و روز جمعه روز خطبه و نکاح است^(۶).

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۹۵، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۵۲.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۲، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۵۳.

۳- من لا یحضره الفقیه، ۹۵/۱، الروضة، ص ۳۱۴، المحاسن، ص ۳۴۷، وسائل الشیعه، ۲۵۴/۸، و انظر: الخصال، ۲۶/۲.

۴- المحاسن، ص ۳۴۶، وسائل الشیعه، ۲۵۵/۸.

۵- الخصال، ۲۷/۲، وسائل الشیعه، ۲۵۷/۸.

۶- علل الشرائع، ص ۱۹۹، الخصال، ۲۸/۲، عیون الأخبار، ص ۱۳۷، وسائل الشیعه، ۲۵۸/۸.

امامان شیعه نمونه این احادیث را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند^(۱). از عموم احادیث متوجه می‌شویم که روز جمعه، یک شنبه، دو شنبه و چهار شنبه روز بدیمنی هستند و بر طرف کردن نیازها در این ایام جائز نیست. در این روایت اخیر می‌بینیم که روز دوشنبه را به عنوان روز مسافرت و بر طرف کردن نیازها معرفی کرده است، ولی در روایات گذشته مخالف این را بیان کرده‌اند، بر این اساس حر عاملی روایت اخیر را بر تقیه حمل می‌کند^(۲). بنا بر این روایات، جز سه روز در هفته، همه‌ی روزها روز بد یمنی هستند، یعنی از نظر آنها تنها این سه روز برای رفع نیازها مناسب است. این بخشی از به شوم گرفتن است که عبارت است از بد یمنی به بعضی از روزها، پرندگان، اسماء، الفاظ و مناطق، این نیز یکی از اعمال دوران جاهلی می‌باشد^(۳) که خداوند عَلَّاهُ به چنگ آنها پرداخته و آنها را ذم فرموده، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بد یمن کردن نهی کرده و آنرا نوعی از انواع شرک قلمداد نموده است، چون هیچ‌گونه تأثیری در جلب نفع و دفع زیان ندارند و یکی از القائنات شیطانی می‌باشند. خداوند عَلَّاهُ می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّمَا طِئِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]

«هان! (ای مردمان همه اعصار و قرون بدانید) که بدیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیت خدا به انسان دست می‌دهد)».

۱- الموضوعات/ابن جوزی، ص ۷۱ و ۷۲، تنزیه الشریعه المرفوعه، ج ۲، ص ۵۳ و ۵۶، المجموع الفوائد/شوکانی، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۵۸.

۳- در دوران جاهلیت بر پرنده و چیزهای دیگری اعتماد می‌کردند، اگر یکی از آنها در سفر پرنده‌ای را می‌دید که به طرف راست پرواز می‌کند سفر را ادامه می‌دادند و اگر به طرف چپ پرواز می‌نمود از ادامه راه باز می‌ماندند.

علی بن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند: **أَلَا إِنَّمَا طَيَّرَهُمُ عِنْدَ اللَّهِ** یعنی همه مصیبت‌ها از طرف پروردگار است، اما وَلَكِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ابن جریج از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده: **أَلَا إِنَّمَا طَيَّرَهُمُ عِنْدَ اللَّهِ** یعنی از طرف خداوند^(۱).

ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: **«الطيرة شرك الطيرة شرك ثلاثا»**.

«به شوم گرفتن شرک است، به شوم گرفتن شرک است، به شوم گرفتن شرک است»^(۲).

این حدیث در تحریم به شوم گیری صریح است، و بیان می‌کند که شرک است چون قلب انسان را به غیر از خدا مشغول می‌گرداند^(۳).

ابن حجر می‌فرماید: علت شرک بودنش این است که جلب نفع و دفع زیان را به غیر خدا نسبت می‌دهند یعنی همراه خدا انباز قرار داده‌اند^(۴).

چنین چیزی باطل است چون وقت را ضایع و نیازها را به تأخیر می‌اندازد و قلب‌ها را از خداوند جل جلاله به سوی مخلوقات که نفع و زیان ندارند، منصرف می‌گرداند.

اما باز هم با وجود این شذوذیت روایات دیگری از شیعه روایت شده‌اند که مخالف این روایت شاذ شرک‌آمیز هستند، بهترین وسیله برای ابطال کردن عقیده فاسد همان تناقض‌گویی و اقرار مخالفان است، کتب شیعه روایات فراوانی روایت کرده‌اند که ابو عبدالله گفته: به شوم گرفتن درست نیست^(۵).
یا می‌گویند: کفارت به شوم گرفتن توکل است^(۶).

۱- ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- ابوداود، کتاب طب باب «الطيرة»، ج ۴، ص ۲۳۰، ترمذی، کتاب سیر باب «ما جاء في الطيرة»، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۱۶۱، و گفته حدیث حسن است، ابن ماجه، در کتاب طب باب «من كان يعجبه اليه نيك گرفتن و يكره الطيرة»، ج ۲، ص ۱۱۷۰، ابن حبان، در صحیح «موارد الظمان» شماره ۱۴۲۷.

۳- فتح المجید، ص ۳۶۱.

۴- فتح الباری، ۲۱۳/۱۰، وانظر: ابن منظور/لسان العرب، ۵۱۳/۴.

۵- روضة الكافي، ص ۱۹۶، وسائل الشیعة، ۲۶۲/۱۸.

۶- روضة الكافي، ص ۱۹۶، وسائل الشیعة، ۲۶۲/۱۸.

ابو حسن دوم می‌گوید: هر کس در روز چهارشنبه خلاف اهل به شوم گرفتن بیرون برود از هر بلا و مصیبتی محفوظ می‌ماند و نیازش بر آورده می‌شود^(۱).
در روایت دیگری آمده: اگر تطیر کردی خلاف آن عمل کن^(۲).

در «بحار الانوار» روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده: به نیک گرفتن واجب است و به شوم گرفتن حرام، هر گاه رسول اکرم ﷺ چیز بدی را می‌دید می‌فرمود: خداوندا! خیرها تنها از طرف تو می‌آیند و تنها تو شرها را دور می‌گردانید، گردش و قوت تنها با تو است^(۳).

این تناقض است و تناقض موجب بطلان می‌شود، اما اصل تقیه و مخالفت با اهل سنت نمی‌گذارد از این نصوص و نمونه آن‌ها استفاده کنند، بدین علت می‌بینیم حر عاملی حدیث گذشته در مورد خوبی دوشنبه را بر تقیه حمل می‌کند.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۹۵، الخصال، ج ۲، ص ۲۷.

۲- تحف العقول، ص ۵۰، ط ۲.

۳- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳ و ۳، مکارم اخلاق/طبرسی، ص ۴۰۳.

فصل سوم: عقیده آن‌ها در مورد اسماء و صفات

شیعه در این فصل چهار گمراهی را دارند:
گمراهی اول: افراط در اثبات (تجسیم)
گمراهی دوم: تعطیل اسماء و صفات
گمراهی سوم: توصیف ائمه به اسماء و صفات خدا
گمراهی چهارم: تحریف آیات در مورد رد تعطیل اسماء و صفات
در مورد هر کدام از مسایل به اندازه‌ی کافی توقف می‌کنیم تا عقیده شیعه در مورد هر کدام کاملاً روشن شود و برای اثبات آن تنها از مصادر معتبر شیعی استفاده می‌کنیم

مبحث اول: افراط در اثبات (تجسیم)

گمراهی تجسیم در میان یهود خیلی مشهور است، در قرآن کریم دلایل زیادی راجع به گرفتار شدن یهود به دست این گمراهی بیان شده است، خداوند عز و جل به نقل از یهود چنین می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۰]

«هودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دست‌رسان گذاشت)، و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد)».

در تورات تحریف شده امروزی نصوص فراوانی وجود دارد که هر کدام از آن‌ها خداوند عز و جل را با صفات انسانی و متداول بین انسان‌ها توصیف می‌کنند مثلاً: آدم و حوا صدای خدا را در هنگام راه رفتن شنیدند^(۱).

یا این‌که موسی و هارون و هفتاد نفر از بنی اسرائیل بالا رفتند و اله بنی اسرائیل را

مشاهده کردند^(۱).

اولین کسانی که این بدعت را میان مسلمانان ایجاد کردند، روافض بودند، امام رازی می‌فرماید: یهود از همه کس مشبه‌ترند (آن‌های که خدا را به انسان‌ها تشبیه می‌کنند) و ابتدای ظهور تشبیه در میان مسلمانان از طرف روافضی مانند «هشام بن حکم»، «هشام بن سالم جوالیقی»، «یونس بن عبد الرحمان قمی» و «ابی جعفر احول» ایجاد شد^(۲). همه‌ی افرادی که بانی تشبیه هستند از سران اول شیعه هستند و شیعه آن‌ها را امام خود می‌دانند^(۳).

اشعری در «مقالات الاسلامین» می‌گوید: هشامیه: پیرو هشام بن حکم و یونسیه پیرو یونس بن عبدالرحمان قمی و هشامیه پیرو هشام بن سالم جوالیقی هستند که همه آن‌ها منتسب به روافض‌اند.

شیخ الاسلام در تحدید اولین بانی تشبیه می‌فرماید: اولین کسی که میان مسلمانان شناخته شد و گفت خدا جسم دارد هشام بن حکم بود^(۴).

قبل از او اشعری می‌فرماید: افراد اول شیعی همه مشبه بودند، سپس اشعری مذاهب آن‌ها را بیان می‌کند و بعضی از اقوال آن‌ها را نقل می‌آیند، اما امام می‌فرماید: بعضی از شیعه در دوران بعدی به مذهب تعطیل برگشتند^(۵).

این بیان می‌دارد که گرایش تعطیل در مذهب شیعه متأخر بوده است که در صفحات بعدی زمان وجود این گرایش را بیان می‌کنیم.

اصحاب فرق جملاتی را از هشام و پیروانش در مورد تشبیه و تجسیم نقل می‌کنند که مؤمن با شنیدنشان موی بدنش سیخ می‌شود.

عبدالقادر بغدادی می‌گوید: هشام گمان کرده که خدا دارای جسم محدود و متناهی

۱- سفر خروج، فصل بیست و چهارم، فقره ۹ و ۱۰ و ۱۱. نمونه‌های فراوان دیگری وجود دارند که برای اطلاعات بیشتر از آن‌ها می‌توانید به مواقع ذیل مراجعه کنید: سفر التکوین، الفصل ۳۲، فقره ۲۲ و سفر تنبیه، الفصل ۳۴، فقره ۱۰، سفر القضاة، الفصل ۶، فقره ۱۱، سفر الخروج، فصل ۲۴، فقره ۴.

۲- اعتقاد فرق المسلمین و المشرکین، ص ۹۷.

۳- اعیان الشیعه/محسن الامین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۰.

۵- مقالات الاسلامین، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۹.

است و می‌گوید: خداوند طویل، عمیق و پهن است، طول و عرضش مساوی می‌باشند^(۱).
می‌گوید هشام بن سالم جوالیقی در تشبیه و تجسیم خیلی افراط کرده چون گمان کرده که خداوندش بر شکل آدمی است... و دارای حواس پنج‌گانه می‌باشد^(۲).
همچنین ذکر کرده که یونس قمی هم دچار افراط شده و بعضی از اقوال او را هم نقل کرده است^(۳).

امام اسفراینی مقاله‌ای از هشام بن حکم و هشام جوالیقی و پیروانشان در مورد تجسیم نقل کرده، سپس می‌گوید: عاقل می‌داند که گوینده این سخنان بویی از اسلام نبرده و در دائره آن جای ندارد^(۴).

از هشام و پیروانش در مورد افراط در تجسیم سخنان فراوانی نقل شده است^(۵).
همچنین بعضی از کتاب‌های معتزله و زیدیه آنرا نقل کرده‌اند، جاحظ معتزلی می‌گوید: روافض چینی گفته‌اند و برای خدا قایل به شکل و صورت شده‌اند و هر کس را که قایل به رؤیت بدون جسم است، تکفیر کرده‌اند،^(۶) همچنین ابن خیاط در «الاختصار ص ۴» و قاضی عبد الجبار در «تثبیت دلائل النبوة» به نقل سخنان آن‌ها پرداخته‌اند.
بعضی از زیدیه مانند معتزله هستند، امام شهرستانی در کتاب «الملل و النحل» می‌فرماید: زیدیه در اصول مانند معتزله هستند^(۷).
بعضی از زیدیه مانند ابن مرتضی یمانی می‌گوید: اکثر روافض قایل به تجسیم هستند، مگر آن‌هایی که از معتزله برگشته‌اند^(۸).

۱- الفرق بین الفرق، ص ۶۵.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۶۸ و ۶۹.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۷۰.

۴- التبصیر فی الدین، ص ۲۴.

۵- برای اطلاعات بیشتر به منابع ذیل مراجعه فرمایید: الملطی/التنبیه و الرد، ص ۲۴، الشهرسانی/الملل والنحل، ۱/۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، السکسکی/البرهان، ص ۴۱، ابن حجر/لسان المیزان، ۶/۱۹۴، محمود البشیشی/الفرق الإسلامية، ص ۵۸، علی مصطفی الغرابی/تاریخ الفرق الإسلامية، ص ۳۰۰.

۶- رسالة الجاحظ فی بنی امیه، ص ۹۹.

۷- الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۲، العلم الشامخ/مقبلی، ص ۳۱۹.

۸- المنیة و الامل، ص ۱۹، الحور العین/نشوان حمیری، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

پس تشبیه در میان یهود بود و به میان تشیع هم نفوذ کرد، چون تشیع برای قبول کردن نقشه و مکرهای دشمنان اسلام بهترین سوژه هستند و اولین کسی که اقدام به چنین جنایتی زد، هشام بن حکم بود.

اما شیوخ اثنی عشریه از گمراهی چنین افرادی دفاع می‌کنند که شرشان همه کس را فرا گرفت، و شر آن‌ها را به فال نیک می‌گیرند و تمام نصوص را طبق نظر آن‌ها تأویل می‌کنند و در صورتی که قابل تأویل نباشند، به تکذیب آن می‌پردازند^(۱).

حتی مجلسی می‌گوید: شاید مخالفین از سر دشمنی این دو قول (تجسیم و تصویر) را به آن‌ها (هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی) نسبت داده‌اند^(۲).

من می‌گویم: انکار بعضی از شیعیان برای چنین مسایلی عجیب نمی‌باشد، زیرا آنان به تکذیب حقایق روشن و تصدیق دروغ‌های آشکار عادت گرفته‌اند.

اما دفاع کردن از چنین گمراهانی در کیش شیعه نه غریب است و نه بعید، بلکه آن‌ها بنا به عادت همیشگی از یاران خود دفاع می‌کنند، حتی بعضی از آن‌ها خود را برای این شواذ تخصیص کرده، شیعه این‌گونه به دفاع از این گمراهان، آن‌های که دنیا را به فساد کشیده‌اند و مردم را دچار انحراف نموده‌اند، می‌پردازند ولی ناجوان مردانه به یاران محمد، آن‌های که مورد توصیف خداوند ﷺ قرار گرفته‌اند، حمله می‌کنند و با آن‌ها به دشمنی می‌پردازند.

گفته می‌شود: سخنان نقل شده از هشام و پیروانش توسط دشمنان شیعه صورت گرفته است، پس علیه آن‌ها حجت نیستند.

با وجود این‌که نقل چنین سخنانی از این‌گونه افراد منحرف توسط افرادی با انواع گرایشات مختلف صورت گرفته است، افرادی که از رافضه راست‌گوتر هستند و در نقل مانند شیعه خیانت نمی‌کنند، نقل از چنین افرادی دال بر این است که شیعه در داخل کردن این بدعتها به تفکر اسلامی پیشرو و رهبر بوده‌اند، و این‌که گفته می‌شود عقیده تجسیم توسط دشمنان شیعه نقل شده در هیچ کتب شیعی ذکر نشده است و شیعیان چنین چیزی را نگفته‌اند، بلکه خلاف این بیان شده است.

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۲.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۸.

در کتاب‌های معتبر آن‌ها روایاتی آمده که دال بر این هستند که متکلمین شیعه مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم جوالیقی، یونس بن عبدالرحمان قمی و دیگران تنها به اثبات صفات خدا در قرآن و سنت اکتفاء نکرده‌اند، بلکه در اثبات و تجسیم افراط کرده‌اند و از این هم فراتر رفته‌اند.

در «اصول کافی» کلینی و کتاب «التوحید» ابن بابویه و غیره آمده که شیعه در سال ۲۵۵ هجری در بیابان تاریکی سرگردان شدند، چون در اختلافات تجسیم غرق شده بودند، گروهی می‌گفتند: خداوند صورت است، بعضی دیگر می‌گفتند: خداوند جسم است؛ آنان این وضعیت را برای امام خود تصویر کشیدند، امام گفت: همه شما از توحید دور شده‌اید، روایات آن‌ها همانگونه که صدوق قمی از سهل روایت می‌کند، می‌گویند: سهل در سال ۲۵۵ نامه‌ای به محمد نوشت که ای سرورم! پیروانت همه دچار اختلاف شدید شده‌اند، بعضی می‌گویند: خدا جسم است^(۱) و گروهی هم می‌گویند: خداوند صورت است، اگر ترجیح دادی آن‌را به من یاد دهی تا در به کار بردنش توقف کنم و از آن سرپیچی ننمایم؟

با خط امام این‌گونه جواب داده شد که از توحید سؤال کردید، ولی چنین چیزی از شما دور است، خداوند تنها و بی نیاز است و از کسی متولد نشده و کسی را متولد نکرده است، هیچ مشابه و انبازی ندارد، آفریننده است و آفریده نشده، خداوند همه اجسام و صورت و غیره را ساخته است، ثنا و ستایش بزرگ و اسماءش مقدس است، از این بزرگ‌تر است که شبیه و مثیلی داشته باشد، او شنوا و بینا است^(۲).

هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی در مورد تجسیم نقش بسزایی را ایفا کرده‌اند، همانگونه که از روایات شیعه چنین چیزی برداشت می‌شود.

در اصول کافی و غیره روایت شده که محمد بن فرج رخجی گفته: به ابی حسن علیه السلام نامه نوشتم و در مورد هشام بن حکم در مورد تجسیم و هشام بن سالم در مورد صورت

۱- لفظ جسم و امثال آن بدعت هستند چون در قرآن و سنت بیان نشده‌اند، پس حقیقت این است که در به کار بردن آن‌ها در اثبات یا نفی توقف کنیم و نه آن‌را اثبات نمایم و نه به رد آن پردازیم، زیرا دلیلی در این خصوص وارد نشده است.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، التوحید/ابن بابویه، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۱۶.

پرسیدم؟ در جواب نامه نوشت: حیرت را از سرت بیرون بران و به خدا پناه ببر، زیرا سخن هیچ کدام از آن دو هشام صحت ندارد^(۱).

ائمه از سخن و اعتقاد این دو تا مبرا هستند و تبری می‌جویند، وقتی بعضی از شیعیان به سوی امام خود می‌آیند و خطاب به امام می‌گویند: من عقیده هشام را می‌پذیرم. امام می‌گوید: شما چه ارتباطی به قول هشام دارید؟ کسی که گمان کند خداوند جسم است از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او مبرا هستیم^(۲).

روایاتی از شیعه در مورد خداوند عز و جلاله قلنبه‌گویی کرده است، اینک یکی از رجال شیعه که روایت او را یعقوب سراج می‌نامد، اعتقاد شیعه را برای ابی عبدالله نقل می‌کند و می‌گوید: گروهی از شیعیان گمان می‌کنند که خداوند عز و جلاله مانند انسان است و گروهی دیگر می‌گویند: در شکل جوان تازه‌بالغی است!!! ابو عبدالله با شنیدن این سخنان به سجده می‌افتد و سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: سبحان الله! خداوند با چیزی شباهت ندارد و چشم‌ها او را نمی‌بینند و هیچ علمی نمی‌تواند به او احاطه نماید^(۳).

ابن بابویه از ابراهیم بن محمد و محمد بن حسین روایت کرده که گفته‌اند: بر ابی حسن وارد شدیم و روایت ملاقات محمد با خدا را - که می‌گوید: با خدا ملاقات کردم در حالی که خدا در شکل جوانی در سن سی سالگی بود - برای او حکایت کردیم، سپس گفتیم هشام بن سالم و صاحب نطق^(۴) و میثمی^(۵) می‌گویند: خدا تا نافش خالی است و بقیه‌اش بی‌نیاز می‌باشد، امام به سجده افتاد و گفت: سبحان الله آن‌ها تو را نشناخته‌اند و توحید تو را به جا نیاورده‌اند، بدین علت تو را این‌گونه توصیف می‌کنند

۱- التوحید لصدوقهم ابن بابویه، ص ۹۷ و فی «أمالی الصدوق»، ص ۲۲۸ و بحار الأنوار، ۳/ ۲۸۸ و الحر العاملی/الفصول المهمة، ص ۱۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۹۱، التوحید/ابن بابویه، ص ۱۰۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۰۴، توحید ابن بابویه، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴- محمد بن علی بن نعمان ابو جعفر است او به شیطان طاق معروف است ولی شیعه به او می‌گویند مؤمن طاق.

۵- علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی تمار است یکی از متکلمین شیعه است و شاگرد هشام بن حکم بوده کتاب «الامامه» اثر او است، رجال النجاشی، ص ۱۷۶.

اگر تو را می‌شناختند مانند خودت تو را توصیف می‌کردند^(۱).

می‌بینید که بزرگان متکلمین در اثبات افراط کرده‌اند، حتی خدا را به انسان‌ها تشبیه کرده‌اند که کفر آشکار است چون آیه ۱۱ از سوره شوری را تکذیب می‌کند که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]

«هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید، و از جمله زاد و ولد انسانها و حیوانها را می‌پاید)».

و صفات مناسب پرور دگار را تعطیل کرده‌اند و او را به چیزهای توصیف نموده‌اند که خودش را به آن توصیف نفرموده است و حتی امام این شرک را از آن‌ها نمی‌پذیرد و دستور می‌دهد که باید در صفات خدا به قرآن و سنت ملتزم باشیم، روایات زیادی را در این مورد روایت کرده‌اند که توصیه می‌شود برای اطلاعات بیشتر به کتاب «التوحید» ابن بابویه باب «الله لیس بجسم و لا صورة» که بیست روایت دارد و «اصول کافی» باب «النهی عن الجسم و الصورة»، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۶ که هشتاد روایت دارد و کتاب «بحار الانوار» باب «نفی الجسم و الصورة و التشبیه» که چهل و هفت روایت دارد و کتاب «مجالس التوحید فی الاصول الدین» طباطبائی، ص ۲۳ مراجعه شود.

این گرایش افراطی بدیلی برای عقیده اهل بیت در اثبات عقیده امامان اهل بیت بود، پس دو گرایش مخالف در مذهب شیعه پدید آمد: گرایشی که معتقد به تجسیم بود و رهبر آن هشام بن حکم است، گرایش دوم: گرایش تنزیه و رهبر این تفکر عالمان اهل بیت هستند، همانطور که روایات اشاره می‌کنند و در کتب اهل علم ثابت شده است^(۲).

مبحث دوم: تعطیل صفات نزد شیعه

بعد از این افراط فراوان در اثبات، در اواخر قرن سوم هجری تغییر اساسی در مذهب

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۱، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۰، التوحید/ابن بابویه، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۴۴.

شیعه ایجاد شد، به گونه‌ای که از مذهب معتزله متأثر گشت و صفات ثابت در قرآن و سنت را تعطیل کردند و در آستانه قرن چهارم این گرایش شدت یافت به گونه‌ای که مفید و پیروانش مانند موسوی ملقب به شریف مرتضی و ابی جعفر طوسی کتابهایی به رشته‌ی تحریر درآوردند و در آن‌ها بر نظرات و اتجاهات معتزله اعتماد نمودند.^(۱)

بسیاری از چیزهایی که نوشته‌اند منقول از معتزله هستند، حتی بعضی مواقع متن آن‌ها را نقل می‌کنند و در مورد هر آیه‌ای که به تفسیر آن رو می‌آورند حتماً باید نظر مفسران معتزله را ذکر کنند.^(۲)

بدین علت خواننده نمی‌تواند بین کتب معتزله و کتب شیعه در مورد اسماء و صفات تفاوت فراوانی را ببیند، چنانکه گفته‌اند: عقل اساس کار و تحقیق آن‌ها است، مثلاً مسایلی که معتزله علم‌دار آن بوده‌اند مانند خلق قرآن و نفی دیده شدن خداوند در قیامت توسط مؤمنین و انکار صفات و غیره را از آن‌ها گرفته‌اند و شیوخ شیعه تنها سخنان آن‌ها را تکرار می‌کنند.

حتی شبهاتی که شیوخ متأخر شیعه آن‌ها را به زبان می‌آورند همان‌ها هستند که روزگاری ورد زبان معتزلیان بود و با آن‌ها غوغا می‌کردند.

تنها تفاوتی که در این میان به چشم می‌خورد این است که شیعه اسناد روایات تعطیل صفات و تصریح به نهی آن‌ها را به ائمه خود نسبت می‌دهند، هر چند همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: دین آن‌ها در باب توحید و صفات پیرو قیاس عقولشان است و اصلاً اساس در اسماء و صفات را عقل و قیاس می‌دانند.^(۳)

این روش در طریقه استدلال کردن در مذهبشان در مورد تعطیل کاملاً آشکار است همانطور که در کتاب «النکت الاعتقادیة» مفید و کتاب «نهج المسترشیدین» ابی مطهر و غیره به چشم می‌خورد چون در کتب کلامی خود در مورد صفات خداوند ﷻ کاملاً بر عقل خود اعتماد کرده‌اند.

البته این مخالف عقل و قیاس و شرع است، چون صفات پروردگار در دایره غیب

۱- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳- منهاج السنة، ج ۲، ص ۷۸ و ۷۹.

است و عقل هم توانایی پویدن در دایره غیب را ندارد تا بتواند نظر دهد چه رسد به این که اساس آن باشد بلکه باید پیرو قرآن و سستی باشیم که از منبع وحی می تراوند!!!!!!

با وجود اعتماد بر عقل مانند معتزله، مشاهده می کنیم که در تفکر تعطیل به روایات ائمه هم استناد می کنند، و بر زبان علی ابن ابی طالب و بعضی از ائمه دیگر اهل بیت مانند محمد بن باقر و جعفر صادق دروغ جعل می کنند و چنین اعتقادی را به آنها نسبت می دهند و حتی بعضی از آخوندهای معاصر روایات را در این مورد اصل و اساس می دانند نه عقل صرف را، به گونه ای در این مورد پا فشاری می کنند حتی چنین عنوانی را به کار می گیرند «آیا بعد از کلام امیر مؤمنین علی بن ابی طالب مجالی برای بحث و گفت و گو و انکار باقی می ماند؟ و غیر از اذعان به آن راه دیگری وجود دارد؟ که گفته کمال اخلاص مساوی با نفی صفات از پروردگار است»^(۱).

می بینیم شیعه منهج و روش ثابتی ندارند، زیرا مسلکی که بنیان آن تقلید باشد، حتما منجر به تناقض می شود، آنان باری بر عقل و باری دیگر بر روایت اعتماد می کنند... از این رو آنها بین مسلک معتزله ای عقلی و مسلک روایتی پس و پیش می کنند.

این از طرفی و از طرف دیگر از علی علیه السلام و ائمه اهل بیت روایتی صحیح در مورد اثبات صفات نقل شده اند

اصلاً چنین نصی از علی بن ابی طالب علیه السلام در کتب اهل علم به وفور دیده می شود^(۲).

و حتی بعضی از روایات موجود در کتب شیعه با وجود جاهلیت و تاریکی مطلق و گمراهی تعطیل به این اصل اذعان دارند.

اما متأسفانه روایاتی که بیانگر نفی صفات هستند و به ائمه نسبت داده می شوند بسیار فراوان می باشند، مثلاً می گویند: «کمال توحید نفی صفات خداوند است»^(۳) یا روایت «نفی صفات از مقوله حمد و ستایش خداوند است»^(۴) یا روایت «با وجود اثبات صفات

۱- عقائد الامامیه الاثنی عشریه/زنجانی، ص ۲۸.

۲- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳- توحید/ابن بابویه، ص ۵۷.

۴- توحید/ابن بابویه، ص ۳۴ و ۳۵.

نمی‌توان که تشبیه را نفی کرد»^(۱).

علامه آن‌ها ابن مطهر تصریح کرده که مذهب شیعه در اسماء و صفات مانند مذهب معتزله است^(۲).

و بعضی دیگر مانند طباطبائی می‌گویند: مانند مذهب فلاسفه است^(۳).

همانطور که بعضی از روایات آن‌ها پروردگار را به صفاتی سلبی و مخالف با صفات قرآنی توصیف نموده است، ابن بابویه تقریباً هفتاد روایت را ذکر کرده که همه آن‌ها دال بر این هستند که خداوند عز و جل با زمان، مکان، کیفیت، حرکت، انتقال و هیچ یک از صفات اشیاء توصیف نمی‌شود و خداوند نه جسم است، نه حس و نه صورت...^(۴).

شیوخ شیعه نیز همین مسلک گمراه را پیموده‌اند و صفات ذکر شده در قرآن و سنت را از خداوند عز و جل نفی می‌کنند، آخوند آن‌ها شیخ محمد حسینی قزوینی مشهور به قزوینی متوفی ۱۳۰۰ (کسی که ملقب به مهدی منتظر است چون سه دفعه با او ملاقات کرده) می‌گوید: خداوند جزء ندارد، و هر چیزی جزء نداشته باشد ترکیب ندارد، و هر چیزی که مرکب نباشد نه جوهر است نه عرض، و هر چیزی جوهر نباشد نه عقل است نه نفس نه ماده نه جسم نه صورت، و هر چیزی جسم نباشد در مکان و زمان و جهت و وقت قرار نمی‌گیرد، و هر چیزی در جهت قرار نگیرد نه کیفیت دارد نه کمیت، و هر چیزی کمیت نداشته باشد نه کیفیت نه جهت و نه وضع دارد و نه می‌توان متصف به وقت و زمان و مکان و اضافه و نسبت و فعل و قبول کردن فعل قرار گیرد و هر چیزی جسم نداشته باشد، نه رنگ دارد نه مکان نه جهت و نه دیده می‌شود و نه درک می‌گردد^(۵).

می‌بینیم این نفی محضی است که از منبع فاسد فلسفه و درخت بی دینی تغذیه می‌کند که حامل کفر و الحاد است، خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿سُبْحَنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾﴾

۱- توحید/ابن بابویه، ص ۴۰.

۲- نهج المسترشدین/ابن مطهر، ص ۳۲.

۳- مجالس الموحدين في اصول الدين/طباطبائی، ص ۲۱.

۴- التوحید/ابن بابویه، ص ۳۱.

۵- قلائد الخرائد في أصول العقائد، ص ۵۰، و انظر في مثل هذه الطريقة: ابن المطهر/نهج المسترشدین،

ص ۴۵-۴۷، الطباطبائی/مجالس الموحدين في أصول الدين، ص ۲۱.

[الصفات: ۱۸۰ تا ۱۸۲]

«پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیفهائی که (مشرکان درباره خدا به هم می‌یافند و سر هم) می‌کنند، خداوندگار عزّت و قدرت. درود بر پیغمبران! ستایش، یزدان را سزا است که خداوندگار جهانیان است».

این روش تازه و ابتداعی نیست، بلکه روش کسانی است که از راه پیامبران منحرف گشته‌اند، افرادی از کفار، مشرکین، اهل کتاب، فلاسفه، جهمیه^(۱) و صابئینی^(۲) که پیرو ایشان بوده‌اند.

نتیجه سخن آن‌ها از این‌رو که خداوند را با صفات سلبیه توصیف می‌کنند و تنها وجود مطلق خدا را قبول دارند که هیچ حقیقتی ندارد، عین تعطیل است چون در نهایت خدا را نهی می‌کنند زیرا اسماء و صفات خداوند را تعطیل می‌کنند و هر تعطیلی نتیجه‌ای جز نفی ندارد.

دقیقاً تمثیل هم همین نتیجه دارد چون خداوند را تمثیل می‌کنند به ممتنعات و معدومات و جمادات^(۳).

همه اینها از چیزی فرار می‌کنند ولی دچار چیز دیگری می‌شوند که از اولی بسیار

۱- جهمیه پیرو جهم بن سفوان هستند.

۲- گروهی از صابئین خدا را با سلبیات توصیف کرده‌اند، بدین علت «بیرونی» در مورد آن‌ها می‌گوید: آن‌ها خدا را با سلبیات توصیف می‌کنند نه ایجابیات مثلاً می‌گویند: خدا ظلم نمی‌کند و دیده نمی‌شود و اسماء حسنی را مجازی می‌دانند نه حقیقی، چون نزد آن‌ها صفت حقیقی وجود ندارد، تدبیر را به فلک و اجرام آسمانی نسبت می‌دهند. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۲۰۵.

در مورد صابئیه اختلاف فراوانی وجود دارد، طبری از مجاهد روایت می‌کند که گروهی هستند بین مجوس و یهود و نصاری و دینی ندارند و ابن کثیر این را ترجیح داده است. تفسیر الطبری، ۱۴۶/۲، تحقیق أحمد و محمود شاکر، تفسیر ابن کثیر، ۱۰۷/۱.

امام رازی می‌گوید: گروهی هستند که در عصر ابراهیم ستاره را پرستش می‌کردند. اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین، ص ۱۴۳.

شهرستانی می‌گوید: مردم در دوران ابراهیم دو گروه داشتند: حنفاء و صابئین. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- التدمریه/ابن تیمیه، ص ۱۶.

خطرناک‌تر است، و ملزم به تحریف و تعطیل هم می‌گردند یعنی با به کار بردن این دو اسلحه سمی باز هم دچار مشکل دیگری می‌شوند.^(۱)

خداوند عز و جل پیامبران را فرستاده تا در این میدان خطرناک دست عقل انسانی را بگیرد و مفصل و بدون اجمال خدا را برای او معرفی کند.^(۲)

بدین علت صفات خداوند عز و جل در قرآن به گونه‌ای بیان می‌شوند که هر جملی را می‌شکافند.^(۳)

خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]

نفی آیه به صورت اجمالی آمده و اصلاً بیشتر نفی‌های قرآن این گونه هستند مثلاً خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵]

«روردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است. پس (حال که چنین است و همه خطوط بدو منتهی می‌شود) تنها او را پرستش کن، و بر عبادت او بر دوام و شکیبا باش. مگر شبیه و همانندی برای خدا (که خالق، رازق، عالم، قادر، حی، قیوم و... باشد) پیدا خواهی کرد (تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟)».

یعنی آیا خداوند نظیر و مشابهی دارد تا اسم خدا بر او گذاشته شود.^(۴)

همین معنی از ابن عباس روایت شده است.^(۵) خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]

«و کسی هم‌تا و همگون او نمی‌باشد».

اما خداوند عز و جل در مورد صفات مربوط به اثبات به تفصیل سخن رانده است، از جمله:

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷]

۱- التدمریه ابن تیمیه، ص ۱۹.

۲- التدمریه ابن تیمیه، ص ۸.

۳- شرح العقیده الطحاویه، ص ۴۹.

۴- التدمریه، ص ۸، لسان العرب، ماده س م ی.

۵- تفسیر طبری، ج ۱۶، ص ۱۰۶.

و همچنین: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ الْغَيْبُ وَالشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۝۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلَّاقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۲۴﴾ [الحشر: ۲۲ تا ۲۴]

«خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان)، و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیره کار بجا است».

این آیه و شواهد فراوان دیگر که امام ابن تیمیّه همه آنها را ذکر کرده است^(۱).
روشن این گروه در نفی با روش قرآن همانگ در نمی‌آید، و حتی با فطرت و عقل سلیم هم جور در نمی‌آید، بلکه در عقل بشری برای تعریف انسان هم عیب و عار به شمار می‌آیند، پس چگونه می‌توان خداوند عَلَّاه را با این روش تعریف کرد.
شارح طحاوی می‌گوید: این نفی محض هیچ‌گونه تعریفی در آن دیده نمی‌شود و حتی در آن اسائهی ادب وجود دارد، چون اگر تو به پادشاه بگویی: نادان و احمق و کودن نیستی!!! تو را تأدیب می‌کند، هر چند تو در توصیف راستگو باشی، ولی کار تو به ذم می‌ماند تا مدح، چون اگر تو در نفی اجمالی سخن گفتی، مثلاً بگویی: تو مانند هیچ کدام از رعیتها نیستی و از همه‌ی آنها محترم‌تر هستی، ادب اجمالی به خرج داده‌اید؟^(۲)
شیعه روایت کرده‌اند که خداوند عَلَّاه تنها با صفاتی توصیف می‌شود که خودش را با

۱- در کتاب «التدمریه صفحه ۸ به بعد»

۲- شرح الطحاویه/ابی العز حنفی، ص ۵۰.

آن‌ها توصیف کرده است، اما از این اصل منحرف می‌شوند، همانگونه که طبق عادت همیشگی از عقل و فطرت انحراف پیدا می‌کنند، و حتی این در تقلید محض و قبول کردن نظرات فلاسفه نابود شده هم تأثیر گذار است، و الا عقل چگونه چنین جرأتی را پیدا می‌کند و در امور غیبی صرف بر عقل ناتوان خود اعتماد می‌کند که اصلاً منطقه حرکت و کندوکاو عقل نیست، چون راه رسیدن به شناخت در چنین اماکنی تنها وحی خداوند و خبر آسمانی است، در چنین مواردی باید وحی را بر خیالات متناقض و تصورات متعارض انسان ترجیح داد.

علیه معطله از ائمه روایات فراوانی روایت شده تا باطل آن‌ها را بیان کنند و سرشان را بر ملا سازند، اما برای پرهیز از طولانی شدن بحث آن‌ها را نقل یا تکرار نمی‌کنیم. اما چیزی که لازم است بعد از ظهور کتابهای شیعی و انتشار آن افزوده شود این است که تصویر این موضوع بین روایات نقل شده از ائمه و سخنان آخوندهای شیعه، انسان را متوجه تناقض گویی‌های فراوان شیعه می‌سازد و بیان می‌دارد که ائمه در وادی هستند و شیوخ شیعه در وادی دیگر و جمع آن‌ها ممکن نیست مگر بر روی قله قاف، چون روایات را تغییر یا تحریف می‌کنند تا نظر خود را به اثبات برسانند و سخنان خود را بر روایات ائمه ترجیح می‌دهند و روایات دیگر را جعل می‌کنند تا تعطیل خود را بر مردم ساده لوح تحمیل کنند و مذهب خود را علیه ائمه با چنین روایاتی تأیید کنند.

در این مجال به سه مسئله مهم اشاره می‌کنم:

نخست: مسئله خلق قرآن.

دوم: مسئله رؤیت خداوند.

سوم: مسئله نزول خداوند.

سپس در خلال نصوص شیعه ثابت می‌کنم که مذهب اهل بیت میان نظرات افراطی آن‌ها و تفریط معطله قرار گرفته است، و مذهب آنان با سلف صالح این امت و اهل سنت و جماعت هماهنگ است، چون موافق عقل صریح و نقل صحیح هستند.

۱- مسئله نخست: اعتقاد آن‌ها به خلق قرآن

قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است، قرآن و سنت و اجماع امت دال بر این اصل

هستند^(۱).

اثنی عشریه در خلق قرآن مقلد صرف جهمیه هستند، حتی شیخ بزرگ شیعه مجلسی باب مخصوصی تحت عنوان خلق قرآن به رشته تحریر در آورده است^(۲) در این باب یازده روایت را نقل کرده که اکثر روایات مخالف مذهب خودش می‌باشند، اما شیوخ شیعه در تأویل نصوص بی‌تقوی و زبردست هستند.

آیه الله شیعه محسن امین می‌گوید: شیعه و معتزله می‌گویند: قرآن مخلوق است^(۳). این تفکر بر این بنا شده که صفت کلام را برای خداوند عَلَّاهُ انکار می‌کنند و می‌گویند: خداوند بعضی از مخلوقات خود را به سخن درمی‌آورد، مانند درخت هنگام سخن گفتن با موسی و یا جبرئیل هنگام نزول قرآن^(۴).

این بعضی از مسائلی است که شیوخ شیعه در این مورد بیان داشته‌اند، در این مورد از شیخ الاسلام ابن تیمیه پرسیده شد؟ جواب داد چنین چیزی کفر است هر چند آیه ذیل را بپذیرند که خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]

«خداوند حقیقه (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت».

ولی چون حقیقت و معنی آن را رد کرده‌اند، به عنوان کافر قلمداد می‌شوند. سپس گفت این مذهب جهمیه است و جمهور اهل سنت اتفاق دارند که آن‌ها بدترین گروه اهل هوا و هوس هستند حتی بسیاری از اهل سنت آن‌ها را از هفتاد و دو فرقه اسلامی نیز محسوب نمی‌گردانند^(۵).

در جای دیگر می‌فرماید: اهل سنت بر تکفیر جهمیه‌ای اتفاق دارند که می‌گویند:

۱- رد علی الزنادقه و الجهمیه/امام احمد، بخاری کتاب، خلق افعال العباد، رد علی الجهمیه/دار قطنی، اختلاف اللفظ و الرد علی الجهمیه و المشبهه/ابن قطیبه، الرد علی من يقول القرآن مخلوق/نجد، الرد علی الجهمیه/ابن منده و غیره.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۷ و ۱۲۱.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۱.

۴- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۳.

۵- مجموعه الرسائل والمسائل لابن تیمیه، ۴/۷۴، أو مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۵۰۲/۱۲.

خداوند کلام خود را در بعضی از اجسام مانند درخت خلق کرده است و تکلیم را به این تفسیر کرده‌اند^(۱).

من به روایات اهل بیت مراجعه کردم بیشتر آن‌ها را مخالف مذهب شیعه و آن‌هایی یافتیم که پیرو هوا و هوس خود هستند و به قرآن گوش فرا نمی‌دهند: مثلاً در تفسیر عیاشی از امام رضا روایت شده: که از او در مورد خلق قرآن سؤال شده است؟ گفت:.... قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است...^(۲). در رجال الکشی روایت شده:.... کلام خدا مخلوق نیست^(۳).

در کتاب توحید ابن بابویه قمی روایت شده که به ابی حسن موسی الرضا گفته شد: ای فرزند رسول الله! در مورد قرآن چه می‌گویید، زیرا گذشتگان در مورد آن اختلاف پیدا کرده‌اند، بعضی می‌گویند: مخلوق است و گروه دیگر آن‌را غیر مخلوق می‌دانند؟ گفت: من هرگز مانند آن‌ها نمی‌گویم بلکه می‌گویم: کلام خداوند جل جلاله است^(۴).

اما شیخ شیعه ابن بابویه در آن دوران که این روایات را نقل کرده خیلی حریصانه دست به دامن تأویل شده و نصوص ائمه را به گونه‌ای نامناسب تأویل کرده است، می‌گوید: هدف آن‌ها از مخلوق بودن قرآن دروغ نبودنش می‌باشد نه غیر محدث بودن آن^(۵).

دوباره می‌گوید: علت اطلاق نکردن مخلوق بر قرآن این است چون یکی از معانی مخلوق، دروغ است، وقتی گفته می‌شود: کلام مخلوق یعنی کلام دروغ^(۶). بدون شک این تأویل جائز نیست، چون روشن است سائل اولاً از مذهب اعتزال رایج در آن دوران سؤال کرده است که می‌گفتند قرآن مخلوق است، و سلف صالح امت اسلامی با چنین لحنی به رد سخنان آن‌ها پرداخته‌اند: که قرآن غیر مخلوق است، هدف

۱- مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ج ۱۲، ص ۵۳۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸.

۳- رجال الکشی، ص ۴۹۰.

۴- التوحید/ابن بابویه، ص ۲۲۴. در همین معنی روایات فراوانی وجود دارند که در کتاب‌های معتمد آن‌ها مانند بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۷ و ۱۲۱، و التوحید ص ۲۲۳ و ۲۲۹.

۵- التوحید ابن بابویه، ص ۲۲۵، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۹.

۶- التوحید، ص ۲۲۵، البحار، ج ۹۲، ص ۱۱۹.

آنها غیر مکذوب بودن قرآن نبوده، همانطور که ابن بابویه ادعای آنرا در سر می پروراند تا مذهب منحرف خودش را تأیید نماید، ضمناً هیچ کدام از مسلمین نگفته‌اند که قرآن دروغ است تا ائمه به رد آنها پردازند، چون چنین سخنی در مورد قرآن کفر است، تنها انحراف معتزله این بوده که گفته‌اند: قرآن مخلوق است و سلف صالح امت در مقابل این عقیده قد علم کرده‌اند و همه با هم به رد آن پرداخته‌اند، در این مورد کتابهای فراوانی به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند^(۱).

در کتاب « تفسیر صراط المستقیم » آیه الله بروجردی از ابن بابویه نقل می‌کند که نصوص گذشته را بر تقیه حمل کرده است و گفته: شاید علت منع اطلاق خلق بر قرآن تقیه و هماهنگ بودن با عموم مردم باشد یا به خاطر این که از لفظ مخلوق برداشت‌های دیگری نیز می‌شود که کافران آنرا به کار برده‌اند چون کافران می‌گفتند: قرآن اختلاق است (یعنی درست شده دست محمد ﷺ است)^(۲).

البته شیوخ شیعه راه چاره‌ای دیگری ندارند مگر این که به تقیه یا امثال آن روی آورند.... این روش ثابت می‌کند که شیعه بر چیزی نیستند، چون در نظر گرفتن تقیه برای همه‌ی نصوص، ثابت می‌کند که مذهب شیعه عبارت است از هوا و آرزوی مجلسی و کلینی و غیره، اگر چنین احتمالی وجود داشته باشد در مقابل همه روایات شیعه می‌تواند بایستد و بر پیشانی همه نصوص مهر تقیه را بکوبد، اگر همه نصوص شیعه دارای چنین وضعیتی باشند یعنی مذهب آخوندها است نه روایات ائمه^(۳).

هر آخوند و شیخ یا زندیق یا دروغگویی می‌تواند خود را به لباس شیخیت ملبس کند و بذر و سموم زنادقه و ملحدین را در دین شیعه بکارد و از هوا و هوس پیروی نماید و

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۲- تفسیر الصراط المستقیم، ۱/ ۳۰۴.

۳- هاشم بحرانی در کتاب «الدرة النجفیة ص ۶۰» اختلافات روایات به خاطر تقیه را ذکر کرده، بیان می‌کند در مورد هر روایتی از ائمه احتمال دارد گفته شود آیا تقیه است یا نه یا توقف شود و هیچ کدام از روایات را قبول نکنند چون مشخص نیست آیا تقیه است یا نه!! پس تقیه همانطور که بحرانی می‌گوید: دریچه‌ای است برای اختلاف و ایجاد شک و شبهه به نسبت همه‌ی نصوص و روایات شیعه چون روایات بسیار متناقضی هستند. درة النجفیة، ص ۶۱، فصل تقیه.

وقتی دچار تناقض یا مشکل حادی شد، از دریچه‌ی نجات تقیه سر بیرون می‌آورد و تمام نصوص و روایات مخالف هوا و هوس و مذهب خودش را با تقیه محکوم می‌کند و از میدان به در می‌شوند و اگر در این هم به موفقیت دست نیافت، مقوله مخالفت با اهل سنت را به میان می‌کشاند و این بار کسی حریفش نمی‌شود و در تباه‌سازی و فاسد گردانیدن دین همگی گوش به فرمانش هستند و توانایی خود را خرج می‌کنند، و چنین کاری نتیجه‌ای جز ضایع شدن علم و دین را ندارد و امت اسلامی موحد را محکوم به تفرق و از هم گسیختگی می‌نماید، و در چنین حالتی راه برای شیطان باز می‌شود و از هر دری که دلش بخواهد وارد امت اسلامی می‌شود و آن‌را به نابودی و اضمحلال می‌کشاند....

اگر یکی از شیوخ شیعه دلسوزی به خرج دهد باید مسلک آن‌ها را رها کند و به اصل دین قرآن و سنت برگردد و با اهل سنت و جماعت به آشتی پردازد واز مکر و حيله کلینی، مجلسی، قمی و غیره بگریزد و خود را نجات دهد چون ائمه از دروغ‌سازیهایی آن‌ها به زانو آمده‌اند و اعلام می‌دارند که: مردم در دروغ گفتن علیه ما غرق شده‌اند^(۱).

اگر بخواهیم این نظریه را تطبیق کنیم یعنی روایات اهل سنت را با روایات اهل بیت که در کتب شیعه و توسط آن‌ها روایت شده‌اند با هم مقایسه کنیم، نتیجه می‌گیریم که اهل بیت هرگز قایل به مخلوق بودن قرآن نیستند و حتی با آن به مخالفت پرداخته‌اند.

مثلاً امام بخاری در کتاب «افعال العباد»^(۲) چنین حدیثی را روایت کرده است، یا امام ابن ابی حاتم^(۳) به تحقیق دکتر محمد رشاد سالم، یا ابو سعید دارمی^(۴) یا آجری^(۵) یا بیهقی^(۶) و کتاب «الاسماء والصفات»^(۱)، کتاب شرح اصول اعتقاد اهل سنت / اللالکائی^(۲)،

۱- رجال الکشی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲- ص ۳۶ و ص ۱۳۵.

۳- ج ۲، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۴- کتاب الرد علی الجهمیه/ ص ۱۰۱.

۵- کتاب الشریعه ص ۷۷.

۶- کتاب الاعتقاد / ص ۳۶. بیهقی بعد از ذکر روایت می‌گوید: این روایت از جعفر صحیح و مشهور است، و همین روایت از جعفر بن محمد از پدرش علی بن حسین روایت شده، و زهری از علی بن حسن روایت کرده، و ما هم از مالک بن انس حدیث را روایت کرده‌ایم

و کتاب «فی مسایل امام احمد، ابو داود»^(۳). همه‌ی این‌ها از جعفر صادق روایت کرده‌اند که در مورد مخلوق بودن قرآن از ایشان پرسیدند؟ گفت: قرآن نه خالق است نه مخلوق. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: این روایت از جعفر با چند طریق روایت شده است^(۴).

پس چرا مفهوم واقعی را دنبال نکنیم که همه مسلمانان بر آن اتفاق دارند و باطن و تأویلات را رها سازیم که هیچ اساسی ندارند مگر شیوخ و آخوندهایی که تنها تفرق و از هم گسختگی امت اسلامی را می‌خواهند، و غیر از شذوذات و اقوال منحصر به فرد پیرو چیز دیگری نیستند، تا اموال مردم را زیر چتر خمس به دست آورند و چپاول کنند، و با اسم نیابت از امام غائب و گم شده برای خود منزلت و جایگاه اجتماعی و تقدس‌گرایی را به دست گیرند؟ بدین علت شعار می‌سرایند که مخالفت با اهل سنت موجب رشادت و هدایت است.

هر چند معتزله میان اهل سنت قرار دارند و بخشی از آن‌ها می‌باشند^(۵) اما شیعه در این مسئله از اهل اعتزال پیروی کردند، چون خلق قرآن تفکر منحصر به فرد معتزله‌ها است، عبدالجبار معتزلی در کتاب «شرح الاصول الخمسة» می‌گوید: مذهب ما در مورد قرآن این است که کلام خدا و مخلوق و حادث است^(۶).

شیعه در مورد خلق قرآن جیره‌خوار معتزله هستند، چون این عقیده را از آن‌ها گرفته‌اند، پس در این مسأله مخالفت با عموم مسلمانان برای آن‌ها محقق نشده است. اولین کسی که این سخن را به زبان آورد جعد بن درهم بود^(۷).

۱- ص ۲۴۷.

۲- ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳- ص ۲۶۵.

۴- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵- منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۶۳، تحقیق دکتر/محمدرشاد سالم.

۶- شرح الاصول الخمسة، ص ۵۲۸، المحيط بالتکلیف، ص ۳۳۱.

۷- ابن حجر می‌گوید: جعد بن درهم جزو تابعین بود، ولی گمراه و مبتدع بود، گمان می‌کرد که خداوند ﷻ ابراهیم را به عنوان دوست خود نگرفته است و با موسی سخن نگفته، در روز عید قربان

- عبدالرحمان بن ابی حاتم می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: اولین کسی که به مخلوق بودن قرآن دهان گشود جعد بن درهم بود^(۱) او اولین کسی بود که این بدعت را ایجاد کرد، بعد از او جهم بن صفوان دهان به این بدعت گشود^(۲).

بعضی می‌گویند: تأثیر این اعتقاد به تفکرات اجنبی بر می‌گردد، ابن اثیر، ابن تیمیه و دیگران گفته‌اند که جعد قول به خلق قرآن را از «ابان بن سمعان» گرفته است و او هم از طالوت پسر خواهر لبید بن اعصم یهودی گرفته است که پیامبر ﷺ را سحر کرد و در آن دوران قایل به خلق تورات بود، طالوت زندیق بود و اولین کسی بود که در این مورد کتاب را به رشته‌ی تحریر در آورد، بعد از او جعد بن درهم پا به عرصه این بدعت خطرناک گذاشت^(۳).

همچنین خطیب بغدادی می‌گوید: ولید بشر مریسی یکی از بزرگان قایل به خلق قرآن بود، او به معتزلی گرایش داشت و قبل از آن یهودی تبار بود^(۴).

پس روشن می‌شود که یهودیت در تفکر خلق قرآن تأثیر شگرفی داشته است و اولین بانیان آن مدتی در کیش یهودی بوده‌اند.

حتی ابن تیمیه به تأثیرات دیگری هم اشاره می‌کند، می‌گوید: جعد بن درهم اهل حران بود و در حران بازمانده دو تفکر صابئی و فلاسفه مخالف با آیین ابراهیم زندگی می‌کردند، بدین خاطر منکر سخن گفتن موسی با خدا و دوستی ابرهیم با پروردگار بودند، تا موافق فرعون و نمرود باشند، این دو پادشاه خود را رب و پروردگار آن دوران معرفی می‌کردند و اعلام داشته بودند که خدا با کسی سخن نمی‌گوید و کسی را هم دوست ندارد، مسلمانان، جعد بن درهم را کشتند ولی مخالفان بعد از کشتن او عقائد

و در بغداد بر سر این عقائد انحرافی کشته شد و روایت زیادی را از زنداقه روایت کرده است. لسان

المیزان، ج، ص ۱۰۵، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۳۹، سرح العیون/ابن نباته، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۱- اللالکائی/شرح الاصول الاعتقاد اهل السنة، ص ۳۸۲.

۲- ابن تیمیه، بیان تلخیص الجهمیه، ۱/۱۲۷، مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۵/۲۰، وانظر: درء تعارض العقل والنقل، ۵/۲۴۴، ابن نباته، سرح العیون، ص ۲۹۳.

۳- ابن اثیر/الکامل، ۵/۲۹۴، ابن تیمیه/الحمویة ضمن مجموع فتاوی شیخ الإسلام: ۵/۲۱/۲۰، ابن نباته/سرح العیون، ص ۲۹۳، السفارینی/لوامع الأنوار، ۱/۲۳.

۴- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۶۱.

منحرفش را پخش کردند^(۱).

روایات وارد شده در کتب شیعه که دال بر غیر مخلوق بودن قرآن هستند در حقیقت تعبیری هستند از اعتقاد شیعه متقدم که دارای چنین اعتقادی بودند همانطور که اهل علم به این اصل اشاره کرده‌اند^(۲) چون قول به خلق قرآن از بدعت‌های شیعیان متأخر است^(۳). اعتقاد به مخلوق نبودن قرآن نزد اهل بیت ثابت و قطعی است، چون هیچ کدام از آن‌ها مانند علی بن حسن و ابی جعفر باقر و پسرش جعفر بن محمد قایل به خلق قرآن نبوده‌اند و سخن و قول صحیحی در این مورد از آن‌ها روایت نشده، اما امامیه در بیشتر اصول مذهب خود مخالف آن‌ها هستند^(۴).

اما این که می‌گویند: خداوند در درخت سخن را خلق نمود و از طریق آن با موسی حرف زد با صریح قرآن مخالفت می‌ورزند که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]

تأکید فعل با مصدر تکلم هر شبهه‌ای را رد می‌کند، بدین علت بیشتر علماء گفته‌اند: چنین تأکیدی هر مجازی را رد می‌کند^(۵).

اگر همانطور باشد که معتزله می‌گویند: هیچ امتیاز و افتخاری برای موسی وجود ندارد و در این مورد فضیلتی کسب نمی‌کند و مرتبه‌ای نمی‌گیرد، چون کسی که از طریق فرشتگان و یا پیامبران سخن خدا را شنیده باشد مرتبه‌اش از موسی بیشتر می‌شود، زیرا موسی از طریق درخت سخن خدا را شنیده ولی آن‌ها از طریق فرشته و یا پیامبر سخن خدا را شنیده‌اند... و همچنین باید درخت گفته باشد:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي﴾ [طه: ۱۴]

«من «الله» هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن».

۱- درء التعارض بین العقل و النقل، ج ۷، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- اشعری / مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۱۴.

۴- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۹۶.

۵- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۵۱۵.

آیا این درست است و با کمترین نظر به فساد آن پی نمی‌بریم^(۱). بسیاری از تابعین، تابع تابعین و ائمه در رد سخن جهمیه راجع به نفی صفات برآمده‌اند و در مسئله خلق قرآن آثار فراوانی را به جای گذاشته‌اند^(۲). اما چیزی که لازم است به نقد مذهب شیعی افزوده شود این است که بعد از ظهور کتاب‌های شیعه و منتشر شدن آن‌ها بین مردم، خودشان به انکار فضیلت موسی با سخن گفتن و مناجات و فراخواندن پرداخته‌اند، گمان می‌کردند که درخت موسی را فراخوانده و با او سخن گفته، ولی در مورد ائمه خود این اصل ساخته و پرداخته خودشان را رعایت نکرده‌اند و در روایات خود این قضیه مهم را فراموش کردند... در کتاب‌های معتمد آن‌ها مانند «بحار الانوار» بابی دارند تحت عنوان «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَاجَاهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و در این باب چندین روایت را بر اساس مذهب خود روایت کرده‌اند و هر کدام از آن‌ها را به کتب معتبر خود نسبت داده‌اند.

مثلاً یکی از روایات آن‌ها می‌گوید: وقتی رسول خدا ﷺ ابوبکر را همراه سوره براءت به مکه فرستاد، خداوند ﷻ بر او نازل کرد: آیا کسی را می‌فرستی که هرگز با او سخن نگفته‌ام و کسی که چندین بار با او سخن گفته‌ام رها می‌کنید؟^(۳) بعد از این که رسول خدا ﷺ آن‌را از ابوبکر گرفت و به علی داد، علی خطاب به پیامبر گفت: چه سفارشی دارید؟

پیامبر فرمود: خداوند به تو سفارش می‌کند و با تو سخن خواهد گفت. علی رهسپار مدینه شد در روز براءت قبل از نماز عصر خدا با او سخن گفت^(۴). روایت دیگر شیعه می‌گوید: خداوند ﷻ در روز طائف و روز عقبه و روز حنین با علی سخن گفت و او را مورد خطاب خودش قرار داد^(۵).

۱- الاعتقاد/بیهقی، ص ۳۳.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۴۱۸.

۳- می‌بینیم که خداوند از محمد عتاب می‌گیرد به این دلیل که کسی را نفرستاده که با خدا سخن گفته است... از طرف دیگر آیا برآمدن چنین کاری از رسول خدا ﷺ منافی عصمت نیست که شیعه برای محمد و ائمه مدعی آن هستند؟... این تناقض آشکاری است در نصوص شیعه.

۴- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۵۵.

۵- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۵۴، الاختصاص، ص ۳۲۸.

روایت دیگری در «بحار الانوار»، «بصائر الدرجات» و «الاختصاص» از ابی عبدالله روایت شده که می‌گوید: رسول خدا ﷺ به اهل طائف فرمود: مردی را به سوی شما می‌فرستم مانند خودم است، خداوند توسط او خبیر را فتح می‌کند و شمشیرش را بر شما مسلط می‌گرداند، سپس روایت راجع به اختیارات علی برای این وظیفه بحث می‌راند، این که رسول خدا ﷺ به او ملحق شد وقتی که به او رسید، علی را بر قله‌ی کوهی یافت، پیامبر ﷺ خطاب به او فرمود: جای خودت بایست، او هم ایستاد، در آن هنگام صدای جیر جیر کوه را می‌شنیدیم^(۱) خطاب به رسول خدا گفته شد: این صدای چیست؟ فرمود: خداوند است که با علی سخن می‌گوید^(۲).

علی رغم این همه اشتباهاتی که در جهت تأریخی در این روایت دیده می‌شود، چون خبیر و طائف را با هم قاطی کرده است، اصلاً خواننده متوجه می‌شود که علی را به خدا تشبیه کرده است... عنصر تجسیم و تمثیل آشکارا در روایت به چشم می‌خورد مثلاً جمله «صدای جیر جیر کوه را می‌شنیدیم»

در مورد موسی می‌گویند: صدا را از درخت می‌شنید نه از خدا، اما در این روایت اصلاً اشاره نشده که از کوه می‌شنیده بلکه می‌گوید: مستقیماً با خدا سخن می‌گفت، از طرفی نصوص صریح قرآن را رد می‌کنند از ترس این که مبدا دچار تجسیم شوند، ولی در مورد علی علناً آن را اعلام می‌دارند، آیا چنین روایتی جریان تأریخی تغییر و تحول شیعه از تجسیم به تعطیل را آشکارا بیان نمی‌کند؟ چون بیان کردیم که شیعه در ابتداء مجسمه (طرفداران تجسیم) بودند و در آستانه قرن سوم با پیروی و تقلید از معتزله به تعطیل روی آوردند.

یا روایت چنین چیزی را بیان نمی‌کند، بلکه بیانگر جریانات و طیف‌های مخالفی است که در شیعه درست شده‌اند؟ که هر طیفی برای خود روایاتی ساخته است؟ شاید هر دو احتمال درست باشد، چون خودشان می‌گویند: محبت علی ﷺ عملی نیک است که وجود گناه و بدی بدان زیان نمی‌رساند.

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۵۶، الاختصاص، ص ۲۰۰.

۲- الاختصاص/المفید، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، بصائر الدرجات/صفار.

هیچ چاره‌ای ندارند مگر این‌که دامن‌گیر تقیه شوند، حتی اگر راه‌چاره‌ای برای یافتن قول گفته شده از روی تقیه نیابند قولی را برمی‌گزینند که مخالف اهل سنت یا عموم مسلمانان باشد، چون بر این باور هستند در آن هدایت و رشادت وجود دارد، ای کاش می‌گفتند: هر چیزی موافق قرآن باشد حق است و هر چیزی مخالف آن باشد تقیه است. آیا برای بطلان مذهب شیعه فقط این کافی نیست که بگوییم عنصر غریبی است برای امت اسلامی و مخالف اهل بیت هستند، و اگر روایاتشان موافق اهل سنت باشند، در پی مخالفت روایات خودشان نیز قیام می‌کنند و در همه روایات آن‌ها تعارض و تناقض عجیبی وجود دارد؟؟!!

مسئله رؤیت (دیدن خداوند در روز قیامت)

دیدن خداوند ﷻ برای اهل بهشت حقی است که بدون احاطه به خدا و علم به کیفیت آن صورت می‌گیرد، خداوند ﷻ راجع به این حقیقت می‌فرماید:

﴿وَجُودُ يَوْمِئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القيامة: ۲۲ و ۲۳]

«در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند».

امام طحاوی در کتابش چنین می‌فرماید: احادیث روایت شده از رسول اکرم ﷺ و اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم دال بر این هستند که خداوند ﷻ در روز قیامت دیده می‌شود و ضمناً روایات صحیح و مسانید و سنن به حد تواتر رسیده‌اند^(۱).

همچنین گفته: رؤیت خداوند از اصحاب و تابعین و امامانی که در دین به امامت رسیده‌اند به ثبوت رسیده است و حتی همه‌ی گروه‌های منسوب به اهل سنت و جماعت این را پذیرفته‌اند^(۲).

اما جهمیه و معتزله و پیروان آن‌ها از خوارج و شیعه با این اصل مخالفت کرده‌اند^(۳) ولی قول این‌ها باطل است و کتاب و سنت و اجماع سلف صالح آن‌را رد می‌کنند^(۴).

۱- شرح الطحاویه/علی بن ابی العز، ص ۱۵۱.

۲- شرح الطحاویه/ابی العز، ص ۱۴۶.

۳- شرح الطحاویه، ص ۱۴۶.

۴- الرد علی الزنادقه و الجهمیه/امام احمد، ص ۸۵، رد الإمام الدارمی عثمان بن سعید علی المریسی العنید، ص ۱۳، شرح أصول اعتقاد أهل السنة للالكائي، ۵/۴۵۴، التصديق بالظر إلى الله في الآخرة للأجری، ضوء

حال دیدگاه شیعه را در این مورد از منابع و مصادر خودشان ذکر می‌کنیم:

شیعه به حکم تقلید از معتزله قایل به نفی رؤیت هستند، و روایات فراوانی از آنها روایت شده که این دیدگاه شوم را تأیید می‌کنند، ابن بابویه در کتاب «التوحید» پاره‌ای از آنها را ذکر کرده و صاحب «بحار الانوار» همه‌ی آنها را در بحارش نقل کرده است که رؤیت را رد می‌کنند مثلاً چنین افترا می‌بندند که از ابی عبدالله جعفر صادق پرسیده شود: آیا در روز میعاد خداوند دیده می‌شود؟

گفت: نه، خداوند خیلی بزرگ‌تر از آن است که دیده شود... چون چشم‌ها تنها رنگ را می‌بینند، در حالی که خداوند رنگ ندارد، بلکه خودش آفریننده رنگ‌ها است^(۱).

متوجه می‌شویم دلیلی که شیعه به آن استدلال می‌کنند در حقیقت منکر وجود خداوند است، چون چیزی که مطلقاً کیفیت ندارد موجود نیست، بدین علت بعضی از سلف صالح هنگام سؤال کردن از استواء گفته‌اند: استواء معلوم است ولی کیفیت آن مجهول^(۲).

ابن تیمیه می‌فرماید: این جواب به صورت مرفوع از ام سلمه روایت شده است، اما اسنادش قابل اعتماد نیست^(۳).

و همچنین این جواب از ربیعہ استاد امام مالک ثابت شده است^(۴).

در این روایات تنها علم بشر نفی می‌شود نه عین رؤیت خداوند، همچنین صاحب کافی حدیثی از ابی عبدالله روایت کرده که می‌فرماید:... لازم است که کیفیتی برای خدا ثابت گردد که هیچ کس دیگر مستحق آن نباشد و کسی دیگر در آن شریک نباشد و

الساری إلى معرفة رؤية الباری لأبی شامة و التبصرة للشیرازی، ص ۲۲۹، شرح الطحاویة، ص ۱۴۶، مختصر الصواعق المرسله، ص ۱۷۹.

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۱.

۲- اثری به همین معنی از ام سلمه روایت شده، اللالکائی از ام سلمه روایت کرده است، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۳، ص ۲۹۷، ابن حجر/فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۰۶.

۳- مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۳۶۵.

۴- مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۳۶۵، شرح اصول اعتقاد اهل سنت/اللالکائی، ج ۳، ص ۳۹۸، الاسماء الحسنی/بیهقی، ص ۴۰۸ و ۴۰۹، شرح السنة/بغوی، ج ۱، ص ۱۷۱، الدر المنثور/سیوطی، ج ۳، ص ۹۱.

کسی به آن احاطه ندارد و کسی آن را نمی‌داند^(۱).
 شیخ و اخوند آن‌ها جعفر نجفی می‌گویند: اگر بعضی از صفات مانند رؤیت به خدا نسبت داده شود موجب ارتداد می‌شود^(۲).
 حتی حر عاملی نفی خدا را یکی از اصول شیعه می‌داند، و تحت عنوان «ان الله لا تراه عين ولا يدرکه بصر في الدنيا ولا في الآخرة» بابی را گشوده است^(۳).
 نفی کردن خداوند توسط مؤمنین در قیامت خروج از مقتضی شریعت است، و حتی خروج از مذهب اهل بیت است، ضمناً بعضی از روایات به این خروج اعتراف کرده‌اند، ابن بابویه قمی از ابی بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که گفته: به ابی عبدالله گفتم: به من خبر بده آیا مؤمنین می‌توانند در قیامت خداوند را ببینند؟
 گفت: بله^(۴).

۳- نزول خداوند ﷺ

نزول خداوند ﷺ چیزی است که اهل سنت قایل به آن هستند و امت اسلامی و اهل علم و حدیث آن را قبول کرده‌اند و آن را تصدیق می‌کنند، و هر چیزی که مناسب عظمت خداوند باشد برای او ثابت کرده‌اند^(۵).
 روایاتی از اثنی عشریه نقل شده است که با استناد آن روایات به اهل بیت، منکر این اصل هستند^(۶).
 اما روایات دیگری دارند که نزول الهی را اثبات می‌کنند و با اهل سنت موافق هستند، در کتب شیعه روایت شده که از ابی عبدالله پرسیدند: آیا خداوند به آسمان دنیا نزول می‌کند؟

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.

۲- کشف الغطا، ص ۱۲.

۳- الفصول المهمة فی اصول الائمة، ص ۱۲.

۴- التوحید/ابن بابویه، ص ۱۱۷، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴، رجال الکشی، ص ۴۵۰، شماره ۸۴۸.

۵- ابن تیمیه/شرح حدیث نزول، ص ۶، الرد علی الجهمیه/اما ابی سعید دارمی، ص ۲۸۴، السنه/ابن ابی

عاصم، ج ۱، ص ۲۱۶، شرح اصول اهل السنه/لالکائی، ج ۳، ص ۳۴۳.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۷، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۴.

ابی عبدالله گفت: بله ما هم چنین می‌گویم، چون روایات و احادیثی آنرا قبول کرده‌اند و به اثبات رسانده‌اند^(۱).

و نمونه همین روایت در تفسیر قمی که یکی از مهمترین تفاسیر است نقل شده و همچنین در «بحار الانوار» این‌گونه روایت شده ولی ناشران و محققین معانی آنرا تغییر می‌دهند اما فراموش کرده‌اند که بقیه نصوص، آنرا ثابت می‌کنند و تغییرات را بر ملا می‌سازند؛ مثلاً در روایات آن‌ها آمده که خداوند هر شب به آسمان دنیا می‌آید و چون خورشید طلوع کرد به عرش خود بازمی‌گردد^(۲).

اختلاف روایات دال بر این است که حتماً یکی از طرفین قضیه باطل است، و بدون شک روایاتی که موافق قرآن و سنت رسول اکرم و اجماع امت اسلامی هستند عین حقیقت می‌باشند، هر چند شیوخ شیعه بدون اطلاع پیرو اهل اعتزال هستند. پس اختلاف متقدمین شیعه با متأخرین آن‌ها در این مورد بیانگر این است که باید یکی از دو طرفین بر گمراهی باشند، یعنی یا متقدمین شیعه بر گمراهی باشند یا متأخرین آن‌ها^(۳).

بنا به اعتراف کتاب‌های شیعه روایات دیگری آمده‌اند که دال بر این هستند ائمه منهجی معتدل میان افراط‌گری متقدمین در اثبات و تفریط‌گری متأخرین در تعطیل را اتخاذ کرده‌اند.

صاحب کافی بابی تحت عنوان «النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی»^(۴) گشوده و در آن باب دوازده حدیث را از ائمه نقل کرده و باب را با روایتی از عبدالرحیم بن عتیک قصیر شروع کرده است که گفته: با حضور عبد الملک بن اعین نامه‌ای به این

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۱. نویسنده بحار آنرا به التوحید ابن بابویه نسبت داده‌اند، من هم به آن مراجعه کردم ولی در آنجا لفظی که دال بر نزول است حذف شده بود، اما محققین کتاب در حاشیه اشاره کرده‌اند که در اصل کتاب این نص وجود داشته، ولی در متن کتاب نوشته نشده چون موافق کیش خودش روایات را نقل می‌کند. التوحید/ابن بابویه، ص ۲۴۸.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۵، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- منهاج السنة/ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴- نهی از توصیف خداوند به غیر از صفاتی که خودش بیان کرده است

مضمون به ابی عبدالله نوشتیم: در عراق گروهی هستند که خداوند عَلَّاهُ را با صورت و خط توصیف می‌کنند، در این مورد چه می‌گویید؟

در جواب نوشت: رحمت خدا بر تو باد از توحید سؤال کردید، هیچ کدام از آن‌ها به توحید دست پیدا نکرده‌اند، خداوند مثل و شبیهی ندارد او بینا و شنوا است، خیلی بزرگ‌تر است از صفات متشبهینی که خداوند را با موجودات دیگر تشبیه می‌کنند و بر زبان خدا دروغ می‌رانند، خداوند بر تو رحمت بفرستد، بدان که مذهب صحیح در مورد توحید، همان چیزی است که خدا در قرآن بیان کرده است، پس از بطلان و تشبیه و غیره دوری کن، نه نفی درست است نه تشبیه و از توصیفات قرآن تجاوز نکن چون گمراه می‌شوید.^(۱)

در روایت دیگری از مفضل آمده که در مورد صفات خداوند از ابا حسین پرسیده شد؟ در جواب گفت: در این مورد از مفاهیم قرآنی تجاوز نکن.^(۲)

می‌بینیم نصی که در کتب چهارگانه آن‌ها وجود دارد پیروی از قرآن است و هر کس از اهل اعتزال پیروی کند یا عقل خودش را حاکم قرار بدهد یا به قرآن پشت کند، از قرآن پیروی نکرده و به سفارشات امام گوش نکرده است.

رضا می‌گوید: مردم در توحید سه گروه هستند: نفی کنندگان صفات و تشبیه کنندگان و اثبات‌گران بدون تشبیه، مذهب اول و دوم باطل هستند چون خداوند مشابهی ندارد و و تنها راه سوم باقی می‌ماند که صحیح می‌باشد.^(۳)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰. مذهب سلف بر این اصل بنا شده که اثبات صفات و نفی تشبیه است چون خداوند در پاسخ کسانی که قایل به تشبیه هستند می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾

و در پاسخ به کسانی که صفات را نفی می‌کنند و اهل تعطیل هستند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۹۶.

اما متأسفانه لفظ تشبیه بین مردم معنی گنگی دارد و آنرا صحیح می‌دانند در حالی که قرآن آنرا نفی می‌کند و عقل دال بر این است که با صفات خداوند می‌توان بعضی از مخلوقات را توصیف نمود، اما هیچ کدام از مخلوقات در هیچ صفتی مشابه خداوند نیستند، ولی از این هم معنی خطرناکی به دست می‌آورند که هیچ کدام از صفات خداوند ثابت نمی‌شود. شرح الطحاویه، ص ۴۰.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۳.

متقدمان شیعه تشبیه را پذیرفته‌اند و متأخرین آن‌ها دامن‌گیر نفی یا تعطیل شده‌اند، در هر دو حالت از وسطیت اسلام گریز نموده‌اند که مذهب ائمه کرام بود، همانطور که روایات آن‌ها بر آن دلالت می‌کند، پس روشن می‌شود که منهج قرآن و سنت را رها کرده‌اند و راه ائمه‌ای را نپیمودند که گمان می‌کنند پیرو آن‌ها هستند، بلکه در اوائل با اهل تمثیل هماهنگ بودند و با آیه **{لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ}** به مخالفت پرداختند، سپس منهج اهل تعطیل را پیش گرفتند و از تمام نصوص قرآن و سنتی اعراض جستند که دال بر صفات خداوند هستند.

مبحث سوم: توصیف ائمه با صفات خداوند

این عقیده منحصر به شیعه است که آن‌ها را از امت اسلامی جدا کرده است. اگر شیوخ متقدم شیعه خداوند را به صفات مخلوقات تشبیه کردند، پس در مقابل افراط تجسیم موقف دیگری را اتخاذ کردند که از اولی بدتر بود که همان موقف تعطیل است. خداوند را به جمادات و معدومات و ممتنعات تشبیه کردند در حالی که آیات و احادیث فراوانی را در مورد صفات تعطیل کردند.

آن‌ها نه در گرایش اولی و نه در دیدگاه دومی خداوند را به گونه‌ای که خودش دوست دارد یا پیامبر بیان کرده، توصیف نکردند. آنان تنها به این مقدار اکتفاء نکردند، بلکه بعضی از صفات شایسته خداوند منان را به بعضی از انسان‌ها مانند امامان نسبت دادند و در نهایت مذهب سوم را تدوین نمودند که تشبیه کردن مخلوقات به خداوند بود، در این مذهب خود را به نصاری تشبیه کردند همانطور که در گرایش اولی خود را به یهود نزدیک کردند. آنان در دین محمد صلی الله علیه و آله بدعت سومی را ایجاد کردند، چون گمان می‌کنند ائمه اسماء خداوند هستند، و اسمائی که خداوند در قرآن برای خودش بیان می‌کند آن‌ها را به ائمه نسبت داده‌اند، معنی این کار این است که اسماء خداوند را تعطیل کرده‌اند و آن‌ها را به بشر نسبت داده‌اند، گمان می‌کنند نصوصی از «معصومین» روایت شده که دال بر این معنی هستند، این بهتان بزرگی است که ساخته‌اند وای به حال آن‌های که چنین بهتانی می‌سازند.

کلینی از ابی عبدالله روایت کرده که در مورد آیه گفته است:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

سوگند به خدا ما اسماء الحسنی هستیم و خداوند بدون شناخت ما هیچ چیزی را از بندگان نمی‌پذیرد^(۱).

این روایات مال شیوخ شیعه است که به امام جعفر و غیره نسبت داده می‌شود^(۲).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾

ولی آن‌ها می‌گویند: ما اسماء حسنی خدا هستیم، چه جنگ و جدالی با خدا از این بزرگ‌تر است!!! گروه‌های باطنیه‌ی ملحد از این چشمه‌های نجس تغذیه می‌کنند که انسان‌ها را به خدا تبدیل می‌کنند و از این چشمه بد بو آب می‌نوشند و تربیت می‌یابند. روایات دیگری دارند که روایات قبلی را توضیح می‌دهند، از ابی جعفر روایت می‌کنند که گفته: ما وجه (صورت) خدا هستیم میان شما بر روی زمین حرکت می‌کنیم، ما چشمان خدا هستیم و دستانش هستیم که به همراه رحمت میان مردم باز شده است، هر کس ما را بشناسد آگاه و عالم شده و هر کس ما را نشناسد جاهل و نادان مانده است^(۳).

از ابی عبدالله روایت شده که گفته خداوند ما را با بهترین شیوه آفرید، ما را چشم خود میان بندگان قرار داد، ما را به عنوان زبان ناطق خود ایجاد فرمود، و ما را دست باز خودش برای رحمت قرار داد، دری هستیم به سوی خدا، خزانه‌ای هستیم در آسمان و زمین، ما ثمره درختان را ایجاد می‌کنیم و نهر و جویبارها را جاری می‌سازیم، به وسیله‌ی ما باران باریده می‌شود و گیاهان سبز می‌گردند، با عبادت ما خداوند عبادت می‌شود و اگر ما نمی‌بودیم خداوند عبادت نمی‌شد^(۴).

گمان می‌کنند که علی بن ابی طالب علیه السلام گفته: من چشم و دست و دوست و درگاه

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲- تفسیر العیاشی، ۴۲/۲، مفید/ الاختصاص، ص ۲۵۲، مجلسی/ بحار الأنوار، ۲۲/۹۴، نوری طبرسی/ مستدرک الوسائل، ۳۷۱/۱، البرهان، ۵۲/۲، تفسیر الصافی، ۲۵۴-۲۵۵.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، البرهان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۴- أصول الکافی، ۱۴۴/۱، ابن بابویه/ التوحید، ص ۱۵۱-۱۵۲، بحار الأنوار، ۱۹۷/۲۴، البرهان، ۲۴۰/۳-۲۴۱.

خداوند هستم^(۱).

طبق افتراءات آنها علی‌الکلیه گفته: من علم خدا هستم، من قلب و زبان ناطق و چشم بینای خداوند هستم، من دست خدا هستم^(۲).

در «التوحید» بن بابویه از ابا عبدالله روایت شده که گفته: خداوند موجوداتی را از رحمتش آفرید و بعضی دیگر را از نورش به وجود آورد.. آنها چشم بینای خدا و گوش شنوای پروردگار و زبان ناطق آفریدگار هستند... با آنها گناهان بخشیده می‌شود و زبان‌ها دفع می‌گردند و رحمت نازل می‌شود و مرده‌ها زنده می‌گردند و زنده‌ها می‌میرند و مردم مورد آزمایش قرار می‌گیرند و قضاوت بین مردم اجرا می‌گردد^(۳).

مجلسی سی و شش روایت را ذکر می‌کند که همه آنها می‌گویند: ائمه چشم و دست خدا هستند^(۴).

در رجال الکشی و دیگران روایت شده که علی گفته: من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم^(۵).

روایات فراوانی از منابع معتبر آنها راجع به تفسیر دو آیه‌ی ذیل ذکر شده است:

﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷]

«و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس».

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸]

«همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود».

از امام جعفر روایت کرده‌اند که گفته: ما وجه خدا هستیم، ما ذاتی هستیم که خدا بدان ظهور می‌کند، ما وجه خدایی هستیم که هرگز نابود نمی‌شود^(۶).

۱- أصول الكافي، ۱/۱۴۵، بحار الأنوار، ۱۹۸/۲۴.

۲- ابن بابویه/ التوحید، ص ۱۶۴، بحار الأنوار، ۱۹۴/۲۴.

۳- التوحید، ص ۱۶۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱ و ۲۰۳.

۵- رجال الکشی، ص ۲۲۱، شماره ۳۷۴، بحار الأنوار، ۱۸۰/۹۴، بصائر الدرجات، ص ۱۵۱.

۶- ابن بابویه/ التوحید، ص ۱۵۰، بحار الأنوار، ۲۰۱/۲۴، تفسیر الصافی، ۱۰۸/۴، البرهان، ۲۴۱/۳.

و روایات دیگری به همین معنی از آن‌ها روایت شده است^(۱).
در تفسیر عیاشی روایتی در توصیف جریان‌ات قیامت وجود دارد که موی بدن انسان را سیخ می‌کند، روایت از زبان ائمه می‌گوید: بعد از آن.. خداوند ما را بر روی عرش می‌نشاند...^(۲).

این نصوصی است که اسماء خدا و صفات ائمه شیعه را تفسیر می‌کنند. اضافه بر این، صفات دیگری مانند علم به غیب و غیره را برای ائمه قرار داده‌اند، حتی صاحب «بحار الانوار» بابی تحت عنوان «ان الائمة يعلمون علم ما کان و ما یکون و انه لا یخفی علیهم شیء» را گشوده است^(۳). در این باب بعضی از روایات را ذکر کرده است، و بابی دیگر را نیز تحت عنوان «ان ائمه اذا شاء ان یعملوا علموا» گشوده است^(۴). در این باب هم بعضی از روایات را ذکر کرده، از جمله روایت‌های این باب موارد زیر می‌باشد:

می‌گویند: ابو عبدالله گفته: من آنچه در زمین و آسمان وجود دارد می‌دانم و به آنچه در بهشت و جهنم وجود دارد علم دارد و علم گذشته و حال را می‌دانم...^(۵).
از سیف تمار روایت شده که گفته: ما گروهی از شیعیان به همراه ابی عبدالله بودیم، گفت: چشمی ما را می‌بیند؟ ما هم این طرف و آن طرف را نگاه کردیم ولی چیزی را ندیدیم، گفتیم: چشمی ما را نمی‌بیند. سه مرتبه پشت سر هم گفت: سوگند به پروردگار کعبه اگر به همراه موسی و خضر می‌بودم به آن‌ها ثابت می‌کردم که از آن‌ها داناتر هستم، و از چیزی‌هایی به او خبر می‌دادم که در دست آن‌ها نبود، چون موسی و خضر از گذشته خبری نداشتند، و به آینده اطلاعی نداشتند، ولی ما هر دو علم را می‌دانیم^(۶).

۱- ابن بابویه / التوحید، باب تفسیر ﴿کَیْ لَکَ لَکَ لَکَ﴾ ص ۱۴۹-۱۵۳، و بحار الأنوار، ۱۹۱/۲۴، و در تفسیر «البرهان» سیزده روایت با همین معنی از کتاب‌های معتمد آن‌ها گزارش شده است، ۲۴۰/۳۰-۲۴۲.

۲- تفسیر العیاشی، ۳۱۲/۲، بحرانی / البرهان، ۴۳۹/۲، مجلسی / بحار الأنوار، ۳۰۲/۳.

۳- ائمه علم گذشته و حال را می‌دانند و چیزی بر آن‌ها پوشیده نیست. أصول الکافی، ۲۶۰/۱-۲۶۲.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

بعد از این می‌گوییم: به توضیحات بیشتری نیاز نداریم و با صراحت می‌گوییم: که شیعه زبانه و شعله آتشین مذاهب باطنیه هستند که چهره نحس آنها را در تأریخ می‌بینیم، آن‌های که علی را خدا می‌دانند و ائمه را به جای خدا قرار داده‌اند، چنین تفکراتی مبنای مذهب شیعه می‌باشد.

و برای گسترش چنین گمراهی‌ها روایاتی را جعل می‌کنند و آن‌را به اهل بیت نسبت می‌دهند، تا از اهل بیت به عنوان چادری استفاده کنند و خود را زیر آن پنهان سازند و الا علی شاگرد رسول موحد و اصلاً مروج و بانی توحید چگونه می‌گوید: من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم، آیا این جمله چه تفاوتی با جمله‌ی فرعون دارد که می‌گفت: من پروردگار جهانیان هستم؟! چگونه آقای کشی و طوسی و غیره بر چنین اخبار آحادی اعتماد می‌کنند، و چگونه کلینی را ثقه می‌دانند در حالی که خود و یارانش حامل این کفر آشکار هستند؟

آیا برای این جنایات و دروغ‌ها معذرتی دارند؟

شیخ مجلسی در تفسیر آیات به مجاز رو می‌آورد و ادعا می‌کند و می‌گوید: این نوع مجازها بین مردم مشهور و شایع هستند، مثلاً می‌گویند: فلان کس میان مردم داری وجهه (جایگاه) است، و فلانی بر فلان کس دست (قدرت) دارد، وجهه بر جهت نیز اطلاق می‌گردد، ائمه جهتی هستند که خداوند عز و جل مردم را مکلف کرده که به آن‌ها رو آورند و توجه به خدا جز با توجه به آن‌ها مقدور نمی‌باشد، و هر چیزی محکوم به مرگ و نابودی است مگر دین و منهج و روش امامان که آن‌ها عین خدا هستند یعنی امامان بر مردم آگاه و مطلع هستند، همانطور که انسان با چشم نگاه می‌کند و از چیزی محافظت می‌نماید ائمه هم محافظ مردم هستند و از آن‌ها نگهداری می‌کنند.

گفتنی است که اطلاق دست بر رحمت و نعمت و بخشش میان عرب مشهور می‌باشد، آن‌ها برای این کره خاکی و ساکنانش نعمت و بخشش و رحمت خداوند هستند، این که ائمه جانب خدا هستند بدین مفهوم است که خداوند به مردم دستور داده متوجه ائمه باشند... یا احتمال دارد کنایه از این باشد تقرب و نزدیکی به خداوند بدون

آن‌ها ممکن نیست، همانطور که نزدیکی فرشتگان چنین است^(۱).

چنین عذر و بهانه‌ها دلیلی برای توجیه رضایت شیوخ به این کفرها است و الا چگونه برای این نوع الحاد و شرک دریچه فرار پیدا می‌کند؟! چرا چنین سخنانی به دیوار کوبیده نمی‌شوند و لباس تشیع را از آن‌ها نمی‌زدایند؟ تا دست زنادقه و ملاحده از تشیع کوتاه شود، آیا تأویلات مجلسی درست هستند؟ حال اگر این‌گونه تأویلات باطل جائز است پس چرا سخن فرعون به عنوان عیب و ننگ قلمداد می‌شود؟

بر فرض این‌که مجاز جایز باشد^(۲) در این‌جا نمی‌توان به آن توجه کرد چون در لغت عرب باید بین مجاز و حقیقت رابطه‌ای وجود داشته باشد و قرینه‌ای هم در میان باشد تا بیان کند معنی اصلی مورد نظر نیست یا اصلاً معنی اصلی جائز نیست^(۳). زیرا اصل در کلام حقیقت است و تنها وقتی به کار بردن مجاز جائز است که حمل کلام بر حقیقت ممکن نباشد^(۴).

بدین علت بسیاری از فرقه‌های شیعه آن‌را بر حقیقت حمل کرده‌اند و با توجه به منقولات شیوخ اثنی عشری به الوهیت علی اعتقاد پیدا کرده‌اند؛ حق طبیعی این سخنان رفض و تکذیب است، چون ادعای مجاز بی معنی است، آیا علاقه و قرینه‌ای بین حقیقت و مجاز در اسماء خداوند وجود دارد؟! چه رابطه‌ای بین اسماء اول و آخر و باطن و ظاهر و اوصاف ائمه وجود دارد؟ خداوند عَلَّامٌ می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

چه قرینه‌ای وجود دارد که این معنی را از حقیقت به مجاز تغییر دهد؟ هیچ قرینه‌ای وجود ندارد، از این بدتر صاحب کافی می‌گوید: بعضی از ائمه گفته‌اند: خداوند ما را با خودش قاطی کرده است^(۵).

اگر این روایت کافی قرینه است باید راجع بدان گفت که آن قرینه‌ای است برای اثبات

۱- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۰۲.

۲- مسألة الحجاز، ابن تیمیة/ مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۸۷/۷-۱۱۹، مختصر الصواعق المرسلة، ص ۲۴۲.

۳- کتب البلاغة العربية، انظر مثلاً المراغي/ علوم البلاغة ص ۲۹۶، حنفی ناصف وزملاؤه/ البلاغة، ص ۳۴۱.

۴- أبو شامة/ ضوء الساری، ص ۱۰۶.

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

غلو و افراط شیعیان نه نفی آن، چون صفات خدا را برای ائمه ثابت می‌کند. در کلمات مجلسی آشکارا غلو و افراط دیده می‌شود و می‌توان گفت که مجلسی تنها منعکس کننده روایات افراطی است.

آیا می‌توان بین مجاز رایج میان عرب و این تأویلات فاسد آنها کوچکترین رابطه و قرینه‌ای پیدا کرد؟ آیا قرینه‌ای وجود دارد تا بیان کند که علی علیه السلام و ائمه همان جهتی هستند که خدا فرمان داده بدان رویی آورده شود؟ آیا دلیلی برای اثبات این ادعای نامعقول دارند؟

مردم در هنگام انجام عبادات تنها متوجه خداوند می‌شوند، مسلمانان تنها به کعبه رو می‌کنند و بین خدا و بنده رابط و میانه‌ای وجود ندارد تا امامان آنها را اشغال کنند و آنها را به حق انحصاری خود تبدیل کنند، پیامبران فقط حق تبلیغ دارند.

جز رسول اکرم هر کسی سخنانش قابل رد و اثبات می‌باشد، اگر این ثابت است پس چگونه بعضی رابط و واسطه بین خدا و مردم هستند، مگر آنها از این قاعده استثناء می‌باشند؟

اما این که می‌گویند: ائمه به گذشته و آینده آگاهی دارند، باید گفت که بر اساس آیات ذیل این، جزو صفات انحصاری خداوند می‌باشد و هیچ کس به چنین صفاتی متصف نمی‌باشد:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵]

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند (و قیامت فرا می‌رسد)».

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹]

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [آل عمران: ۵]

«شکی نیست که هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند (کوچک باشد یا بزرگ، پدیدار باشد یا پنهان، دور باشد یا نزدیک)».

خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که بگوید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ

كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكَثِّرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ الشُّوْءُ إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ [الأعراف: ١٨٨]

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی باشم».

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ [الأنعام: ۵۰]

«ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی گویم گنجینه های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی گویم که من غیب می دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است)».

خداوند در آیه ۲۶. ۲۷ سوره جن دستور داده که همه ی کارها به او سپرده شوند و به پیامبر ﷺ دستور داده که اعلام دارد او هیچ اطلاعی از آینده ندارد، مگر اینکه خدا او را خبر دهد: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنْ أَرَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ﴿[الجن: ۲۶ و ۲۷]﴾
«داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد. مگر پیغمبری که خدا از او خوشنود باشد»^(۱).

علماء اسلام می گویند: هر کس مدعی غیب باشد کافر است، چون خداوند علم غیب را تنها به خودش نسبت داده است و هیچ کس را بر غیبش مطلع نگردانده است^(۲).
این همان غیب مطلق است که منحصر به پروردگار می باشد، اهل علم می گویند: غیب دو نوع دارد: ۱. غیب مطلق یا حقیقی ای که تنها خدا آن را می داند و منظور از آیه ۶۵ سوره نمل همین نوع است ۲. غیب اضافی یا مقید: و این غیبی است که بعضی از مردم آن را می دانند، مثلاً فرشتگان از آن اطلاع دارند ولی انسان به آن علم ندارد، اما

۱- ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۰۲.

غیبیاتی که بشر توسط اسباب به آن علم پیدا می‌کند داخل غیب اول نیست^(۱). اما شیعه در مورد ائمه ادعاهایی کرده‌اند که تنها مخصوص خداوند غیب دان است نه امام غائب و گم شده یا ائمه دیگر که هرگز چنین نگفته‌اند. روایاتی را نقل می‌کنیم که ادعاهای شیعه را رد می‌کنند: صاحب کافی روایت می‌کند که ابو عبدالله گفته: شگفتا به نسبت اقوامی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، بدانید که تنها خدا از غیب اطلاع دارد، چه بسا که تصمیم گرفته‌ام جاریه‌ام را بزنم ولی ندانسته‌ام که در کدام اتاق مخفی شده است^(۲). اگر ابو عبدالله دانا به غیب باشد همانگونه که شیعه و آخوندها مدعی چنین بدعتی هستند باید جای جاریه را پیدا می‌کرد.

از دوران گذشته عالمان در مورد روایات کافی و نسبت دادن آن به ائمه با مشکل روبرو شده‌اند و حتی در روایات بحار الانوار و صاحب احتجاج آمده که ائمه گفته‌اند: خداوند پاک و مبرا است از این صفاتی که به او نسبت می‌دهند، ما هرگز شریک خدا نیستیم نه در علم نه در قدرت، بلکه فقط خداوند دانا به غیب است چون می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

جاهلان و احمقان و دین ضعیفان شیعه که دینشان از بال مگس ضعیف‌تر است مرا اذیت کرده‌اند.. شهادت می‌دهم که هیچ الهی جز خداوند وجود ندارد و خداوند برای شهادت کافی است... من تبری می‌جویم از این سخنان که می‌گویند: ما غیب می‌دانیم یا در ملک و قدرت شریک خدا هستیم یا می‌توانیم حلال را حرام و حرام را حلال کنیم.

روایات شیعه خودشان تناقض نصوص و روایات خودشان را بر ملا می‌سازند.

اما این‌که می‌گویند: ائمه می‌توانند روزی دهنده و نازل کننده باران و... باشند، سخن افراط گرایان شیعه هستند، آن‌هایی که ائمه از آن‌ها دوری جسته‌اند.

در روایات آن‌ها آمده که وقتی به ابو عبدالله خبر دادند که مفضل بن عمر گفته: شما

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۶، ص ۱۱۰، تفسیر المنار، ج ۷، ص ۴۲۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

قادر بر روزی دادن هستی، ابو عبدالله گفت: سوگند به خداوند تنها خدا روزی ما را می‌دهد، حتی برای دفع گرسنگی از خانواده‌ام بیرون رفتم ولی چیزی پیدا نکردم^(۱) اما این نوع روایت بسان یک موی سفید بر روی پشت گاو سیاه است و از طرف دیگر تقیه بابی واسع و گسترده می‌باشد و برای فرار از این نوع روایات همیشه باز است. حال با وجود چنین وضعیتی چه انتظاری دارید، برای توضیح این مثال به کلام شارح کافی توجه کن که بر روایت گذشته (روایت ابو عبدالله و جاریه‌اش) تعلیق کرده است. شارح می‌گوید: هدف از این تعجب و اظهار آن این است که جهال او را خدا نپندارند، یا می‌خواهد گمان بعضی از حاضرین را رد کند که می‌گفتند این امتیاز مال خودش می‌باشد یعنی در این نعمت، منعم بودن خدا را فراموش کرده بودند، والا او عالم به گذشته و حال است پس چگونه مکان جاریه را نمی‌داند؟ اگر گفته شود: پس چنین خبری از طرف ابو عبدالله اگر خلاف واقع باشد بیانگر دروغ بودن وی است. در جواب می‌گوییم: وقتی دروغ است که در کلام توریه نباشد، یعنی هدف او این بوده که بدون علم مستفاد از خدا او نمی‌داند که جاریه در کدام یک از اتاق‌ها مخفی شده است^(۲).

نگاه کن چه تکلف عجیبی به کار می‌گیرد تا ثابت کند که امام دانا به گذشته و حال و آینده است، به گونه‌ای افراط می‌کند که امام را متهم به دروغ می‌کند، در حالی که یکی از اصول اساسی شیعه عصمت است.

اگر هدف امام دور کردن جاهلان از خدا کردن (تألیه) است مگر شما با این تأویل او را به خدا تبدیل نمی‌کنید؟ اصلاً چه دلیلی دارید که بعضی از حاضرین در آستانه ارتکاب چنین گناهی بوده باشند؟ در حالی که سلسله‌ی سند همه شیعه هستند؟ و با کدام قاعده و دستور و زبان چنین کاری توریه است؟!.

اما شیخ دیگر آن‌ها شعرانی در شرحش بر کافی چنین تکلفی را به کار نگرفته است بلکه با ساده‌ترین روش آن‌را رد کرده و گفته روایت دروغ است. (چون دروغ آن‌ها را بر

۱- بحارالأنوار، ۳۰۱/۲۵، رجال الکشی، ص ۳۲۳، بحارالأنوار، ۳۲/۲۵، رجال الکشی، ص ۳۲۴-۳۲۵، ۳۱۶/۲۵ و ص ۵۱۸-۵۱۹.

۲- شرح جامع کافی/المازندرانی، ج ۶، ص ۳۰ و ۳۱.

ملا می سازد^(۱).

زناده این نوع دروغ‌ها را برای علماء اهل بیت شائع و پخش می‌کنند، اگر مردم عیله این دروغ‌ها شوریدند و زناده را تکذیب کردند، شیوخ شیعه به پا می‌خیزند و شروع می‌کنند به دفاع از این دروغ‌ها و با تقیه هر مشکلی را حل می‌کنند.. پس تقیه اسلحه‌ای است برای مکر و حيله در دست افراط‌گرایان شیعه جهت اشاعه‌ی کفر و رد کردن حقایق و بی ادبی کردن به ائمه اهل بیت.

زراره بن اعین مدعی شد که جعفر از اهل بهشت و جهنم آگاهی دارد، اما وقتی خبر را به امام رسانیدند، امام آن را انکار کرد و گوینده آن را تکفیر نمود. پس وقتی آن خبر را به زراره اطلاع دادند، زراره خطاب به ناقل خبر گفت: اما با شما تقیه کرده است^(۲).

مبحث چهارم: دعوای تحریف جهت تأیید مذهب شیعه در تعطیل

این منهجی است که تنها شیعه آن را پیموده‌اند و کسی دیگر چنین جرئتی ندارد، چون برای نجات از آیات اثبات اسماء و صفات دعوای خطر آفرینی را به کار برده‌اند، قبلاً به آن اشاره کردیم ولی در این جا مختصری را از آن بیان می‌داریم. این ادعا راجع به تحریف آیات قرآن کریم در خصوص اسماء و صفات می‌باشد، مثلاً ابن بابویه در مورد آیه‌ی ذیل از رضا بن موسی روایت می‌کند:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ [البقرة: ۲۱۰]

«آیا آنان که راه صلح و آشتی نمی‌پویند و دین اسلام را نمی‌جویند انتظار دارند که خدا و فرشتگان (آشکارا در برابر دیدگان‌شان ظاهر گردند و) در زیر سایه‌بانهای ابر به سوی ایشان بیایند (و رو در رو با آنان به سخن درآیند؟! و حال آن که فرمان (بر قطع امید محال ایشان) انجام پذیرفته است (و چنین کاری رخ نمی‌دهد) و همه کارها به سوی خدا برگشت داده می‌شود».

رضا راجع بدان می‌گوید: آیه این گونه نازل شده است: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ

۱- شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱.

۲- میزان الاعتدال، شرح حال زراره بن اعین، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰.

بالملائكة في ظلل من الغمام»^(۱).

هدف شیعه از این تحریف واضح است، می خواهند همانند معتزله آمدن خدا را نفی کنند.

طبرسی در «الاحتجاج» می گوید: علی در خطاب با یکی از زنادقه که می خواست او را قانع کند و به اسلام دعوت نماید، چنین گفت:

و اما این که خداوند عَلَّاهُ می فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸]

هدف از وجه دین خدا است، چون امکان ندارد هر چیزی نابود شود و وجه وی باقی بماند، خداوند بس عظیم تر و بزرگ تر از آن است^(۲).

روشن است که سراینده این داستان عجمی بوده که لغت عربی را ندانسته و از لحاظ دینی زندیقی بوده که می خواسته اسلام را به نابودی بکشاند، بر کتاب خدا دروغ می بندد و صفاتش را تعطیل می کند و چنین کفر بواحی را به علی نسبت می دهد از این بدتر آن را تأویل می کنند که خواسته زندیقی را قانع کند. چنین روشی در تعطیل نشان گر این است که واضع آن در دفاع از مبادی و اصول خودش هیچ حدودی را رعایت نمی کند و هیچ حرمتی را برای خود باقی نمی گذارد.

اگر معتزله و فرق دیگر قرآن را مورد آماج حملات خود قرار نداده اند بلکه فقط آن را تأویل کرده اند این ها خیلی بدتر حرکت می کنند، برای اثبات اصول خودش از دین هم بیرون می رود و دین را زیر سؤال می برد.

۱- التوحید لابن بابویه، ص ۱۶۳، بحار الأنوار، ۳/۳۱۹، البرهان، ۱/۲۰۸. الاحتجاج، ص ۲۵۳.

۲- الاحتجاج، ص ۲۵۳.

فصل چهارم باور شیعه در مورد ایمان و ارکان ایمان

در این فصل می‌خواهیم دو مبحث را بیان کنیم
۱. عقیده آن‌ها در مورد ایمان و وعد و وعید
۲. عقیده آن‌ها در مورد ارکان ایمان

مبحث اول پنج مسئله دارد:
مسئله نخست: مفهوم ایمان نزد شیعه
مسئله دوم: شهادت سوم همراه شهادتین
مسئله سوم: عقیده آن‌ها در مورد ارجاء
مسئله چهارم: وعد
مسئله پنجم: وعید
و در مبحث دوم به ارکان ایمان می‌پردازیم

مساله اول: مفهوم ایمان نزد شیعه

اثنی عشریه ایمان به ائمه را از اصول ایمان محسوب می کنند^(۱)، آنان این تفکر انحصاری را عین ایمان قرار می دهند.

در «اصول کافی» در مورد تعریف اسلام آمده که اسلام عبارت است از شهادت دادن به وحدانیت خداوند و اذعان به نبوت محمد ﷺ... سپس بقیه ارکان اسلام را ذکر می کند و بعد از آن به توضیح ایمان می پردازد و می گوید: ایمان عبارت است از شناخت ارکان اسلام همراه اقرار به امامت، اگر کسی اسلام را به جای بیاورد ولی اقرار به امامت را رها کند مسلمان گمراهی است^(۲) و حتی می گویند: اساس ثواب در آخرت ایمان است نه اسلام، و صاحب کافی بابی تحت عنوان «أَنَّ الْإِسْلَامَ يَحْقُقُ بِهِ الدَّمُ وَأَنَّ الثَّوَابَ عَلَى الْإِيمَانِ^(۳)» گشوده است^(۴).

آیات زیر را این گونه تفسیر می کنند:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^(۱۳۶) فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنُمْ بِهِ، فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَلَنَمَّا هُمْ فِي شِقَاقٍ ﴿[البقرة: ۱۳۶ و ۱۳۷]

«بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم. اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده اید، و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی گمان (به راه درست خدائی) رهنمود گشته اند، و

۱- امام اشعری در کتاب مقالات الاسلامیین ۱/۱۲۵ این عقیده را تنها به شیعه اثنی عشریه نسبت می دهد

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳.

۳- اسلام از خون محافظت می کند و ایمان پاداش را عاید انسان می گرداند

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴.

اگر پشت کنند (و از حقیقت سرپیچی نمایند و دوباره به رسوم و آداب موروثی چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگی را (با شما) در پیش گرفته‌اند.

ابی جعفر گفته هدف علی، حسن، حسین، فاطمه و سایر ائمه است. سپس می‌گوید: آیه «فَإِنْ آمَنُوا» یعنی اگر مردم ایمان آوردند «بِمِثْلِ مَا آمَنُكُمْ بِهِ» به همان چیزی که شما ایمان آورده اید علی و غیره «فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»^(۱).

بدین علت ابن مطهر حلی می‌گوید: امامت یکی از ارکان مهم ایمان است که موجب دخول به بهشت و نجات از آتش می‌شود^(۲).

محمد جواد عاملی می‌گوید: ایمان با اقرار به همه‌ی امامان تحقق می‌یابد مگر کسی که در دوران یکی از امامان می‌میرد، اگر به آن امام و امام‌های قبل از او ایمان آورد ولی به امامان بعد از او ایمان نیاورد مشکل ندارد^(۳).

محمد قزوینی می‌گوید: هر کس به ولایت علی و ائمه دیگر کافر باشد ایمانش ساقط و اعمالش نابود می‌گردند^(۴).

مسأله دوم: شهادت سوم

این شهادت تنها در میان تفکر شیعه پیدا می‌شود چون فقط آن‌ها آنرا اختراع کرده‌اند و به عنوان شعار دین خود قرار داده‌اند و آن هم عبارت است از عبارت «اشهد ان علیاً ولی الله»^(۵) که آنرا در اذان و بعد از هر نمازی و هنگام تلقین میت بر زبان جاری می‌کنند. اقرار به ائمه همراه با شهادتین باید بعد از هر نمازی گفته شود، حر عاملی بابی تحت عنوان «استحباب الشهادتین والإقرار بالائمة بعد كل صلاة» نگاشته است. در روایات آن‌ها از زراره روایت شده که ابی جعفر گفت: اگر هنگام مرگ می‌توانستم

۱- تفسیر العیاشی، ۶۲/۱، تفسیر الصافی، ۹۲/۱، البرهان، ۱۵۷/۱.

۲- منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه: ص ۱.

۳- مفتاح الکرامه: ۸۰/۲.

۴- الشیعه فی عقائدهم وأحكامهم، ص ۲۴.

۵- شهادت می‌دهم که علی دوست خدا است.

بر بالین عکرمه^(۱) حضور به هم رسانم، برای او مفید می‌بودم، گفتند: چرا مفید می‌بودی؟ گفت: عقیده شما را به او تلقین می‌کردم^(۲). از ابی بصیر از ابی جعفر روایت شده که گفته: شهادت «لا اله الا الله» و ولایت را به مردگان تلقین کنید^(۳). این شهادت هنگام وارد کردن مرده به قبر صورت می‌گیرد^(۴) و همچنین وقتی که مردم او را تنها می‌گذارند، مجلسی باب تحت عنوان «استحباب تلقین الولی المیت الشهادتین والإقرار بالأئمة علیهم السلام بأسمائهم بعد انصراف الناس» برای آن قرار داده و چند روایت را ذکر کرده است^(۵).

ابن مطهر راجع به این شهادت تازه که عبارت است از اقرار به مسأله‌ی امامت معتقد است که آن یکی از مهمترین مسایل دینی و شعائر مسلمانان می‌باشد^(۶). این‌که ایمان یا اقرار به شهادت سوم یکی از مهمترین ارکان اسلام باشد آشکارترین دلیل است بر بطلان مذهب شیعه، و این‌که بدون اذن خداوند به تشریع و قانون گذاری می‌پردازند، چون چنین چیزی نه در قرآن و نه در سنت ثابت نشده^(۷) بدین علت ابن تیمیه می‌فرماید: عقیده امامت چه رسد به دوازده امام تنها منحصر به شیعه است و هیچ مسلمانی آنرا نپذیرفته است مگر افرادی که حلقه به گوش آن‌ها هستند، این عقیده یکی از کفرهای واضح و روشن است، زیرا یکی از پایه‌های اساسی و واضح دین این است که ایمان به خدا و رسول بسیار مهمتر از ایمان به ائمه است^(۸).

اگر مدار ثواب و غیره تنها بر محور امامت بچرخد، شیعه از همه کس به بهشت دورتر هستند چون هر نظری که از امام معدوم به آن‌ها برسد که همان روش جاهلی است آنرا

۱- یکی از مفسران قرآن است {سیره اعلام نبلاء}

۲- فروع الکافی، ۳۴/۱، من لا یحضره الفقیه، ۴۱/۱، تهذیب الأحکام، ۸۲/۱، ورجال الکشی، ص ۲۱۶، وسائل الشیعه، ۶۶۵/۲.

۳- فروع الکافی، ۳۴/۱، تهذیب الأحکام، ۸۲/۱، وسائل الشیعه، ۶۶۵/۲.

۴- فروع الکافی، ۳۴/۱، تهذیب الأحکام، ۸۲/۱، وسائل الشیعه، ۶۶۵/۲.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۶۲.

۶- منهاج الکرامه، ص ۱.

۷- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۰.

۸- منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۰.

می‌پذیرند و به هر خلیفه‌ای دیگر غیر از علی و حسن کافر هستند^(۱). شناختن ائمه به تنهایی کافی نیست همانگونه که شناختن پیامبر به تنهایی موجب دخول به جنت نمی‌شود بلکه برای دخول به جنت باید از او اطاعت کرد و فرامینش را دنبال نمود^(۲).

مسأله سوم: عقیده به ارجاء

اگر ایمان نزد آن‌ها تنها عبارت است از اقرار به ائمه‌ی اثنی‌عشری، باید گفت که آنان برای اثبات ایمان و رسیدن به بهشت شناختن ائمه را کافی می‌دانند، از این‌رو آنان سر از مرجئه بیرون می‌آورند^(۳).

بر این اساس است که صاحب کافی بابی تحت عنوان «الإيمان لا يضر معه سيئة، والكفر لا ينفع معه حسنة» باز کرده است^(۴) و در آن باب شش روایات را ذکر کرده یکی از آن‌ها قول ابی جعفر است که گفته: همراه ایمان هیچ عملی زیان‌آفرین نیست و همچنین هیچ عملی همراه کفر سودمند نمی‌باشد^(۵) و ایمان نزد آن‌ها محبت و شناخت ائمه است. وقتی ابن تیمیه فرمود: بیشتر شیعه معتقد هستند که با محبت علی هیچ گناهی زیان‌آور نیست^(۶) شیعه و آخوندهای آن دوران به پا خواستند و گفتند چنین چیزی بهتان است و حقیقت ندارد چون همه‌ی شیعه به این اصل معتقد هستند و تخصیص آن برای اکثریت شیعه دروغی واضح است^(۷).

۱- الغيبة: نعمانی، باب في أن كل راية ترفع قبل قيام القائم فصاحبها طاغوت، ص ۷.

۲- منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۱.

۳- مرجئه گروهی بودند: که تنها ایمان را برای انسان کافی می‌دانستند و می‌گفتند با وجود ایمان هیچ گناهی زیان‌آور نیست و تأثیری ندارد. مقالات الإسلاميين، ۲۱۳/۱-۲۳۴، الملل والنحل، ۱۳۹/۱-۱۴۶، الفرق بين الفرق، ص ۲۰۲-۲۰۷، التنبيه والرد، ص ۴۳، التبصير في الدين ص ۵۹، البدء والتاريخ، ۱۴۴/۵، اعتقادات فرق المسلمين والمشرکين، ص ۱۰۷، الخطط: مقریزی، ۳۴۹/۲-۳۵۰.

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۳.

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۶- منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۱.

۷- محمد مهدی کاظمی/منهاج الشريعة في الرد على ابن تیمية، ۹۸/۱.

ابن تیمیه می‌فرماید: اگر با محبت ائمه گناه بی تأثیر باشد وجود ائمه که می‌گویند لطف و رحمت خدا است اضافی است چون اگر محبت او کافی باشد وجودش به چه کار می‌آید، با محبت او همه نجات می‌یابند، امام باشد یا نه^(۱)

پس مسأله عصمت ائمه بنا بر قاعده لطف و رحمت خدایی است و این مسأله مهم با اصل محبت علی تناقض دارد، از این رو باید یکی پذیرفته شود، مثل این که هر قول شیعه باید متناقضی داشته باشد، البته هر دینی که از طرف خدا نباشد محکوم به همین تناقض است.

شاید از مرجئه هم بدتر باشند چون مرجئه ایمان به خدا را اساس نجات می‌دانند ولی شیعه شناخت ائمه یا محبت به او را سبب نجات می‌دانند.

اخبار و روایات فراوانی در این مورد دارند مثلاً می‌گویند: مگر دین غیر از محبت چیز دیگری هست؟؟^(۲)

مجلسی در باب «ثواب حبهم وولایتهم وأنهم أمان من النار» این روایت را ذکر کرده که ولایت علی سپری است در مقابل آتش، و اگر مردم بر محبت او اتفاق می‌کردند جهنم درست نمی‌شد^(۳).

در روایت دیگر آمده که تنها کسی وارد جنت می‌شود که همه‌ی ائمه را دوست داشته باشد و تنها کسی وارد جهنم می‌شود که آن‌ها را دشمن بدارد^(۴).

بر این اساس تمام تکالیف دینی اعم از ایمان به خدا و رسول خدا و تمامی تکالیف شرعی و احکام دینی ساقط می‌شوند و در شریعت اسلام جز محبت علی چیزی باقی نمی‌ماند و هر چیز دیگری مباح می‌گردد، البته این دروغ‌ها بسیاری از اباحی‌گران و شهوت‌رانان را گمراه کرده است^(۵).

با توجه به این روایات باید گفت که قرآن برای هدایت نیامده، بلکه برای گمراه کردن

۱- منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۱.

۲- تفسیر العیاشی، ۱/۱۶۷، بحار الأنوار، ۹۵/۲۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۲.

۴- علل الشرائع، ص ۱۶۲.

۵- نقض عقائد الشيعة: سويدی، ص ۳۴.

آمده است، چون محبت علی با این همه ارزش که دارد و موجب ورود به بهشت و نجات از آتش می‌باشد، اما قرآن آن را بیان نکرده است.

سویدی می‌گوید: اگر محبت خدا و رسولش بدون ایمان و عمل صالح برای نجات کافی نباشد چگونه محبت علی کافی است آیا این مخالف آیات ذیل نمی‌باشد که خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳]

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۸]

«و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید)».

حتی مخالف اصول و روایات خودشان هم است، با اصول شیعه از این‌رو مخالف است که اگر کسی از روافض مرتکب گناه کبیره‌ای شود و خداوند او را عذاب ندهد، این موجب می‌شود که خداوند واجبی را ترک کرده باشد.

و در مورد مخالفت با روایات خودشان: از علی و امام سجاد و دیگران نقل شده که در دعاها و راز و نیاز بسیار گریه می‌کنند و به خدا پناه می‌برند، اگر امثال آن‌ها از عذاب خدا بترسند، چگونه دیگران حق دارند با اتکاء به آن‌ها به محبتشان مغرور شوند^(۱) آن‌ها می‌گویند: تنها دشمنان علی وارد جهنم می‌شوند، پس فرعون و هامان و نمرود و غیره وارد جهنم نمی‌شوند چون با علی دشمنی نکردند.

بدون شک برای رد این عقیده به زحمت زیادی نیاز نداریم چون فساد و بطلان آن بسیار آشکار است، اگر سخن آن‌ها درست باشد باید پیامبران نمی‌آمدند و شریعت خدا نازل نمی‌شد و کتاب‌های خدا پایین نمی‌آمدند.

اما این عقیده نامبارک در میان شیعیان مانده تا با آن دین را مسخره کنند و بر حدود خدا جسارت ورزند و شرایع الهی را در ذهن مردم سبک جلو بدهند.

مسئله چهارم: وعد (پیمان خدا)

ابن بابویه می‌گوید: ما اعتقاد داریم که خداوند حتماً پیمان خود را در مورد پاداش عمل صالح به جای می‌آورد^(۱).

در این باب بسیار افراط کرده‌اند و روایات فراوانی به جعفر صادق و غیره نسبت داده‌اند که همه‌ی آن‌ها پاداش اعمالی را ثابت می‌کنند که هیچ دلیلی بر آن‌ها یافت نمی‌شود، بلکه دلیل خلاف آن وجود دارد یا دلیل بر این وجود دارد که چنین سخن و عملی شرک است نه این‌که پاداش داشته باشد مثلاً لعن اصحاب را عبادت می‌دانند و در مقابل آن خواهان پاداش هستند^(۲).

و همچنین دریدن یقه و زخمی کردن صورت و زدن با زنجیر و غیره به اسم سوگواری حسین را عبادت می‌دانند^(۳) یا حج قبر ائمه و استغاثه کردن به آن‌ها و ابداع بدعت‌های دیگر در عبادت را بزرگ‌ترین عبادت می‌دانند^(۴).

روایاتی دارند حاکی از آن است که ائمه ضمانت ورود به بهشت را برای پیروانشان گرفته‌اند، حتی برای بعضی از آن‌ها ضمانت خصوصی گرفته‌اند و آن‌ها را بهشتی به حساب آورده‌اند!!

در این موارد به چه نصوصی استناد می‌کنند؟ در رجال کشی از زیاد قندی از علی بن یقطین روایت شده که ابو حسن برای او بهشت را تضمین کرده است^(۵) در روایت دیگری از عبد الرحمان حجاج آمده که به ابی حسن گفته: علی بن حسن مرا پیش تو فرستاده تا برای او دعا کنی.

۱- الاعتقادات، ص ۹۴، أوائل المقالات ص ۵۷، الاعتقادات: مجلسی، ص ۱۰۰.

۲- بحار الأنوار، ۲۱۸/۲۷، و ص ۷۳۰.

۳- عقائد الإمامية: زنجانی، ۲۸۹/۱ مبحث المواكب الحسينية، الآيات البينات/ محمد حسين آل كاشف الغطاء ص ۴، فصل المواكب الحسينية، ودائرة المعارف الشيعية، ۷۰۶/۲۱.

۴- بحار الأنوار، باب أعمال يوم الغدير ولیلته وأدعیتها، ۲۹۸/۹۸-۳۲۳، و باب عمل يوم النور وما يتعلق بذلك، ۴۱۹/۹۸ و غیرها، نگاه: وسائل الشیعة، باب استحباب صوم يوم النور والغسل فيه، ولبس أنظف الثياب والطيب، ۳۴۶/۷، و باب استحباب صوم يوم التاسع والعشرين من ذی القعدة، وقال بأنه كفارة سبعين سنة، ۳۳۳/۷، وأبواب صلاة جعفر، ۱۹۴/۵، ۱۹۷، وصلاة فاطمة، ۲۴۳/۵، وصلاة ي المباهلة، وتعديل مائة ألف حجة ۲۸۷/۵.

۵- رجال الکشی، ص ۴۳۰.

گفت: در مورد آخرت؟ (نگاه کن که امام غیب‌دان نمی‌داند چه می‌خواهد)
گفت: بله

راوی می‌گوید: امام دست بر سینه گذاشت و گفت: تضمین می‌کنم که آتش علی بن یقطین را مس نکند^(۱).

نگاه کن به این تألیه خطرناک، ائمه گنجینه رحمت خدایی را در دست دارند و کلید هر چیزی دست آن‌ها است، ضمانت می‌کنند و کسی را استثناء نمی‌کنند، مهر بخشش و غفران را بر پرونده هر کسی می‌زنند، آیا آن‌ها تدبیر و مشورتی با خدا ندارند؟ یا این‌که به آن‌ها وحی می‌شود؟ یا از غیب آگاهی دارند؟ آیا آنان نزد خدا پیمانی گرفته‌اند؟ این داستان‌ها دال بر زندیق بودن جاعلین آن‌ها است، افرادی که به قرآن ایمان ندارند و سنت را فراموش کرده‌اند و هدف نهایی آن‌ها نابود کردن دین است، گفتنی است که تشیع تنها دریچه‌ی عملی کردن این هدف می‌باشد.

علی بن یقطینی که ضمانت جنت می‌گیرد در این جرم شریک زناده است، طبری در حوادث سال ۱۶۹ می‌گوید: یقطینی به جرم زندیق بودن کشته می‌شود^(۲).
گفتنی است که روایات مربوط به ضمانت ائمه برای پیروانشان در کتب اثنی عشریه به طور وفور یافت می‌شود^(۳).

مسئله پنجم: وعید (تهدید)

مفید می‌گوید: امامیه اتفاق دارند که جهنم مخصوص کافران است نه افرادی که مرتکب گناه می‌شوند و خدا را می‌شناسند و فرائضی مانند نماز و غیره را به جا می‌آورند^(۴) و مرتکب گناه کبیره از اسلام بیرون نمی‌رود، هر چند با ارتکاب گناهان در

۱- رجال کشی، ص ۴۳۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۹۰.

۳- أصول الکافی: ۴۷۴/۱، ۴۷۵، رجال الکشی: ص ۴۴۷-۴۴۸، ۴۸۴، و رجال الحلی: ص ۹۸، ۱۸۵، همه‌ی این صفحات دارای چنین ضماناتی است و هر ضمانتی سندی می‌باشد، بدین علت در کتب آن‌ها روایات و رجال زیادی یافت می‌شوند چون ضمانات فراونی وجود دارد.

۴- اوائل المقالات، ص ۱۴.

ردیف اهل فسق قرار می‌گیرند^(۱).

ظاهراً این قول موافق اهل سنت است ولی در معنی لفظ کفر به اندازه‌ای افراط کرده‌اند که جز خودشان شامل همه‌ی امت اسلامی می‌شود، بدین سبب امامیه اتفاق دارند که امام باید آن‌ها را دوباره دعوت کند اگر برگشتند خوب و الا باید به جرم همین بدعت به قتل برسند چون ایمان ندارند و هر کس بر چنین حالتی بمیرد باید به جهنم مشرف گردد^(۲).

و همچنین اتفاق دارند که دشمنان علی - آن‌های که با او جنگ کردند - کافر هستند و به خاطر همین دشمنی باید جهنم خدا را ملاقات کنند^(۳).

این حکم برای هر شخصی اجرا می‌شود که مخالف مذهب شیعه باشد، بدین سبب ابن بابویه می‌گوید: ما اعتقاد داریم مخالفت در یک مسأله مانند مخالفت در تمام مسائل است^(۴).

در این مورد آن‌ها وعیدیه هستند همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: متأخرین شیعه در باب اسماء و صفات وعیدیه می‌باشند^(۵).

اشعری می‌گوید: گروهی از روافض در مورد هر کدام از مخالفین خود حکم کفر و دخول به جهنم را صادر می‌کنند، اما برای هم‌کیشان خود چنین حکمی را در نظر نمی‌گیرند و معتقد هستند که خداوند آنان را به بهشت می‌برد و در صورتی که وارد دوزخ شوند، بیرون آورده می‌شوند و روایت کرده‌اند که ائمه با طلب آمرزش از خداوند، تمامی گناهان پیروانشان را محو می‌گردانند، و در صورتی که گناه بین پیروان و ائمه باشد خودشان از آن گذشت می‌کنند، و اگر بین پیروان و مردم دیگر باشد برای محو آن شفاعت می‌کنند^(۶).

راجع به همین معنی که امام اشعری بدان اشاره داشت، مجلسی در بحارالانوار در بابی

۱- اوائل المقالات، ص ۱۵.

۲- اوائل المقالات، ص ۱۶.

۳- اوائل المقالات؛ ص ۱۰.

۴- الاعتقادات، ص ۱۱۶، وانظر: الاعتقادات للمجلسی، ص ۱۰۰.

۵- فتاوی، ۵۵/۶.

۶- مقالات الاسلامین، ۱۲۶/۱.

تحت عنوان «الصفح عن الشيعة» هفتاد روایت را برای اثبات آن نقل می‌کند^(۱). بعد از ذکر همه‌ی این روایات مثل این‌که آن‌ها را کم می‌داند، از این‌رو می‌گوید: روایات بیشتری را در باب «شفاعت»، «حوض» و «احوال مؤمنین و مجرمین در قیامت» نقل کرده‌ام^(۲). در ابتدای روایات روایتی را ذکر می‌کند که دقیقاً همان تقسیم بندی اشعری را بیان می‌کند.

خلاصه نسبت به مخالفان خود روش وعیدیه را پیگیری می‌کنند و همه‌ی آن‌ها را محکوم به جهنم می‌نمایند ولی در مورد موافقان روش مرجئه را دنبال کرده و همه‌ی آن‌ها را به بهشت می‌برند.

مبحث دوم: ارکان ایمان نزد شیعه

ارکان ایمان شامل ایمان به خدا، فرشتگان، کتب، رسل، قیامت و قدر می‌باشد خداوند جلّ و علا ارکان ایمان را این‌گونه توضیح می‌دهد:

﴿لَيْسَ الْإِيمَانُ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ أَنْ تَمُنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

«این‌که (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست (و یا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نیکی بشمار نمی‌آید). بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]

«ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم». قبلاً عقیده آن‌ها را در مورد الوهیت و ربوبیت توضیح دادیم، اما در این‌جا ارکان ایمان از نظر آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهیم، امامت در این مسأله بسیار تأثیرگذار می‌باشد،

۱- بحار الانوار، ۱۴۹/۶۸.

۲- بحار الانوار، ۱۴۹/۶۸.

چنان‌که از خلال بحث نیز بدین مطلب دست می‌یابیم:

ایمان به فرشتگان

این رکن از ارکان ایمان به قسمت خود دست یافته است، از نظر آنان ملائکه موجوداتی هستند که از نور ائمه آفریده شده‌اند و خادمان آن‌ها هستند، و حتی گمان می‌کنند گروهی از فرشتگان برای همیشه ملازم قبر حسین هستند... روایات آن‌ها می‌گویند: خداوند از نور صورت علی هفتاد هزار فرشته را آفریده است که مدام برای محبین او استغفار می‌کنند^(۱).

بعضی مواقع می‌گویند: خداوند فرشتگان را از نور علی آفریده است^(۲). گمان می‌کنند بعضی از فرشتگان هیچ کار ندارند مگر گریه بر حسین و رفت و آمد به سوی زیارت قبرش، می‌گویند: خداوند چهار هزار فرشته را برای قبر حسین آفریده است و تا روز قیامت گریه می‌کنند^(۳).

زیارت قبر حسین یکی از آرزوهای اهل آسمان است و همیشه می‌گویند: هر کس در آسمان وجود دارد از خدا می‌خواهد که زیارت قبر حسین را به او ارزانی ببخشد و آنان گروه گروه به زیارت ایشان پایین می‌آیند^(۴).

ائمه گفته‌اند فرشتگان خدمه ما و محبین ما هستند^(۵).

شیعه ادعاهای دیگری در مورد فرشتگان دارند که دال بر این هستند فرشتگان تنها یک وظیفه دارند آن هم خدمت به ائمه است مثل این‌که فرشته‌ی ائمه هستند نه خدا!!!.

ابو عبدالله می‌گوید: فرشته در رحاب ما نازل می‌شود و در فراش ما به استراحت می‌پردازد و بر روی سفره‌های ما حاضر می‌شوند و از هر چیزی برای ما می‌آورند، بالهای خود را به ما نشان می‌دهند و بالها را بر بچه‌های ما می‌مالند و در موقع نماز پیش ما

۱- کنز جامع الفوائد، ص ۳۳۴، بحار الأنوار، ۳۲۰/۲۳.

۲- من عالم الزلفی، ص ۲۴۹.

۳- وسائل الشیعه، ۳۱۸/۱۰، فروع الکافی، ۳۲۵/۱، ثواب الأعمال، ص ۴۹، کامل الزیارات، ص ۱۸۹.

۴- الطوسی / التهذیب، ۱۶/۲، ثواب الأعمال، ص ۵۴، وسائل الشیعه، ۳۲۲/۱۰.

۵- بحار الأنوار، ۳۳۵/۲۶، ابن بابویه / إكمال الدین، ص ۱۴۷، عیون أخبار الرضا، ۲۶۲/۱، علل الشرائع،

می آیند، هیچ روز و شبی نیست مگر این که فرشتگان پیش ما می آیند و خبرهای زمین و وقایع را برای ما تعریف می کنند، و هیچ پادشاهی بر روی زمین نمی میرد و دیگری جای او را می گیرد، مگر این که فرشته ای اخبار و زندگانی او را برای ما می آورند^(۱).
فرشتگان در نظر شیعه به ولایت مکلف هستند، اما تنها از افراد مقرب پذیرفته می شود^(۲).

حتی گمان می کنند اگر یکی از فرشتگان مخالف ولایت باشد عذاب داده می شود و یکی از فرشتگان به خاطر قبول نکردن ولایت به شکست بالها عذاب داده شد و از گناه نجات نیافت تا در خاک قبر حسین کمی خود را گل آلود نکرد^(۳).
معتقد هستند که فرشتگان جز با گردن نهادن به ولایت علی هرگز به شرافت دست نمی یابند^(۴).

زندگی فرشتگان به ائمه و رحمت فرستادن بر آنها بستگی دارد چون غذا و شرابی ندارند مگر از طرف علی و محبینش^(۵).

فرشتگان قبل از تسبیح و تقدیس ائمه و پیروان آنها چیزی نمی دانستند^(۶).
بدین علت فرشتگان رعایتی ویژه را برای شیعه در نظر می گیرند، اگر فرد شیعی با دوستش تنها می شود فرشته او را تنها می گذارد تا هر چه دوست دارد انجام بدهد، و اگر فرد شیعی با فرد شیعی دیگر تنها می شوند، نگهبانان به هم می گویند آنها را تنها بگذاریم چون اسراری دارند که خدا آنها را پوشانیده است^(۷).

این در حالی است که خداوند عز و جل می فرماید:

﴿إِذْ يَنْفَخُ الْمَلَفِيَّانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۚ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۷ - ۱۸]

۱- بحار الأنوار، ۳۵۴/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۲- بحار الأنوار، ۳۴۰/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۳- بحار الأنوار، ۳۴۱/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۴- تفسیر الحسن العسکری ص ۱۵۳، الاحتجاج للطبرسی: ص ۳۱، بحار الأنوار: ۳۳۸/۲۶.

۵- بحار الانوار، ۳۴۴/۲۶.

۶- جامع الأخبار لابن بابویه، ص ۹، بحار الأنوار، ۳۴۴/۲۶.

۷- وسائل الشیعه، ۵۶۳/۸ و ۵۶۴.

«بدانگاه که دو فرشته‌ای که در سمت راست و در طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت می‌دارند (ما از همه چیز و همه کس - حتی از این دو فرشته - به او نزدیک‌تریم). انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است».

و می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾ [الزخرف: ۸۰] «آیا گمان می‌برند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری! (ما آگاه از راز و رمز ایشان و شنوای نجوای آنان بوده و) گذشته از این، فرشتگان مأمور ما در کنارشان حاضر و بر اعمالشان ناظرند و (همه کردار و گفتارشان را) می‌نویسند و ثبت و ضبط می‌کنند».

این گمان‌های شیعه است که انواع مختلفی دارند، در این گمان‌ها بر زبان فرشتگان مقرب دروغ می‌گویند و مبالغه‌های عجیبی را به کار می‌گیرند و سخن‌های گزافی را بر زبان می‌رانند، چنین سخنانی نتیجه‌ای جز انکار فرشتگان را ندارد، چون انکار مسئولیت و وظائف آن‌ها و به جای آن مشغول پرستش ولایت و شرک در قبر حسین و... از انکار واقعی آن‌ها بدتر است، زیرا وجودی که آمیخته با شرک باشد بدتر از نبودن آن است، گفتنی است که شیعه از انکار هم گذشته‌اند، زیرا اسماء و صفات ذکر شده برای فرشتگان را به ائمه نسبت داده‌اند و یا این که وظیفه‌ی آن‌ها را به ائمه سپرده‌اند.

مجلسی بابی تحت عنوان «أَهْمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الصَّافُونَ وَالْمَسِيحُونَ وَصَاحِبُ الْمَقَامِ الْمَعْلُومِ وَحَمَلَةُ عَرْشِ الرَّحْمَنِ وَأَهْمُ السَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ» نگاشته است^(۱).

آن‌ها در مورد فرشتگان چنین گفته‌اند و خداوند عزوجل هم در خصوص آنان چنین می‌فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ (۲۶) ﴿لَا يَسْقُونَهُ، أَلْقَوْلُ بِهِمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ (۲۷) [الأنبياء: ۲۶ و ۲۷]

«بلکه بندگان گرامی و محترمی هستند (که به هیچ وجه از طاعت و عبادت و اجرا فرمان یزدان سرپیچی نمی‌کنند). آنان (آن قدر مؤدب و فرمانبردار یزدانند که هرگز) در

سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند، و تنها به فرمان او کار می کنند (نه به فرمان کس دیگری)».

و می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۹۸]

«کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (خداوند دشمن او است). چه خداوند دشمن کافران است».

ایمان به کتاب های آسمانی

شیعه در این مورد هم متأثر از عقیده ی منحصر به فرد خود (امامت) هستند که هیچ مسلمانی به آن قایل نیست، به کتابی ایمان دارند که خداوند دلیلی برای آن نفرستاده، چون مدعی هستند که خداوند کتابی بر ائمه نازل کرده همانطور که بر پیامبران نازل فرموده است.

همچنین معتقد هستند که نزد ائمه اثنی عشریه کتاب آسمانی وجود دارد همانند کتابی که بر همه ی پیامبران نازل شده است و آن را می خوانند و به مفاد آن حکم می نمایند. اینک دو قضیه را در مورد کتب آسمانی در منابع مهم شیعه بحث می کنیم:

مسئله اول: ادعای شیعه در مورد نزول کتاب آسمانی بر ائمه

کتاب های شیعه ادعاهای فراوانی در ضمن گرفته اند و گمان های خطرآفرینی دارند که در عالم واقع وجود خارجی ندارد و هیچ آثاری از آن ها دیده نمی شود، بلکه تنها در کتب و روایت به چشم می خورد.

گمان و ادعاها این است که کتاب مقدسی از آسمان به وسیله وحی از طرف خدا به سوی ائمه نازل شده است. گفتنی است که کتب شیعه روایات و احکامی را از آن نقل می کنند و این روایات را مبنای عقیده ی خود قرار می دهند.

جاعلین عقیده ی شیعه برای نهادینه کردن عقیده ی خود تنها به قرآن اکتفاء نکرده اند، چون می دانند اگر به قرآن اکتفاء کنند سرشان بر ملا می گردد و جاه و مال و قدرت دنیای ساخته شده با این دین را از دست می دهند.

آنان این دروغ ها را جعل نموده اند و گمان ها را به حقیقت تبدیل کرده اند و برای

تحقق بخشیدن به اهداف خود آن‌ها را تحویل پیروانشان می‌دهند. شاید ریشه‌های این جاهلیت در دوران علی زیر خاک انداخته شده باشد همانطور که یکی از احادیث امام بخاری از ابی جحیفه به این جنایت اشاره می‌کند که به علی گفته: آیا کتابی نزد شما غیر از قرآن وجود دارد؟ علی گفت: نه مگر قرآن و سنت و چیزهای که در این صحیفه هستند. گفتم: چه چیزی در آن وجود دارد؟ گفت: بحث قصاص و آزاد کردن اسیر و این‌که مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود^(۱).

ابن حجر می‌گوید: علت سؤال ابی جحیفه این بود که گروهی از شیعیان گمان می‌کردند که از آسمان به سوی اهل بیت وحی می‌شود و از همه مهمتر به علی وحی شده است، قیس بن عباد و اشتر نخعی هم در مورد همین مسأله از علی پرسیدند^(۲) پس ریشه‌ی این مقوله‌ی سمّی در گذشته نیز وجود داشته است... اما عبدالله بن سبأ یهودی مشرک به این بذر سمّی آب پاشید و موجب رشد آن شد. در کتاب «احوال الرجال» آمده که عبدالله ابن سبأ یهودی گمان می‌کرد قرآن بخشی از آن ده بخش گُلّی است که نزد علی وجود دارند^(۳).

یعنی دعوی سبئی به علم مخفی نزد علی اشاره می‌کند، و اصل ادعا بر همین گمان است این ادعا رشد و تغییر کرد و اشکال و صورت‌های گوناگونی به خود گرفت، همه‌ی آن‌ها به این نتیجه‌ی خطرناک منتهی می‌شدند که اهل بیت وحی جداگانه‌ای دارند تا علی قاطعانه آن‌را نفی کرد، پس هر چیزی بر این باطل بنا شود خودش هم باطل است چون فرع نیز حکم اصل را می‌گیرد.

ما نیز با رعایت امانت علمی در این مورد بعضی از معتقدات آن‌ها را از کتب معتبر شیعه نقل می‌کنیم:

۱- بخاری، ۲۰۴/۱.

۲- فتح الباری؛ ۲۰۴/۱.

۳- احوال الرجال / جوزانی، ص ۳۸.

أ- مصحف فاطمه

کُتِبَ شیعه ادعا می‌کنند که بعد از وفات پیامبر ﷺ مصحفی بر فاطمه نازل شده است. یکی از روایات آن‌ها در مورد مصحف فاطمه می‌گوید:... وقتی پیامبر به ملکوت اعلی پیوست، فاطمه دچار حزن و غصه‌ی فراوانی شد، خداوند ﷻ فرشته‌ای به سوی او فرستاد تا غم و غصه‌ی او را کاهش دهد، او هم پیش علی شکایت کرد. علی گفت: اگر صدایش را شنیدید به من خبر بده و او هر چه می‌گوید، آن‌را برایم بازگو کن که من آن‌را می‌نویسم، فاطمه هم قبول کرد تا علی بعد از مدتی همه‌ی آن‌را نوشت و نتیجه‌ی آن، مصحفی شد که علم به گذشتگان و آیندگان را در ضمن داشت، اما راجع به حلال و حرام چیزی را ذکر نکرده بود^(۱).

این روایت می‌گوید: مصحف تنها برای تسلی دادن دل غمناک فاطمه نازل شده است و موضوع آن علم گذشته و حال و آینده است. نمی‌دانم فاطمه با اطلاع از آیندگان و گذشتگان چگونه تسلی می‌یابد در حالی که در همان کتاب تسلی به او خبر می‌دهند فرزند و شوهر و نوه‌هایش با وضعی فجیع کشته می‌شوند؟ و همچنین چگونه فاطمه علم آیندگان و گذشتگان را می‌داند در حالی که قرآن در مورد پیامبر می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبَ لَاسْتَكْرَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

آیا رسول الله فاضل‌تر است یا فاطمه؟

روایت می‌گوید: علی کاتب مصحف بود ولی روایات دیگر شیعه می‌گویند: علی بعد از فوت رسول خدا مشغول نوشتن قرآن بود، این دو روایت چگونه با هم جمع می‌شوند؟

گفتنی است که تناقص ملازم همیشگی دروغ‌گوییان است.

می‌گویند: این مصحف سه برابر قرآن فعلی است.

در روایت کافی از ابی بصیر آمده که گفته: بر ابو عبدالله وارد شدم... روایت را ادامه می‌دهد تا این‌که ابی عبدالله می‌گوید: ما مصحف فاطمه را در دست داریم.

۱- أصول الكافي، ۲۴۰/۱، بحار الأنوار، ۴۴/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۳.

گفتم: مصحف فاطمه چیست؟

گفت: سه برابر مصحف فعلی شما است، حتی یک حرف از این قرآن در آن وجود ندارد^(۱).

این داستان باطل که فردی از افراد معتبر آن‌ها با سندی صحیح - همانطور که می‌گویند^(۲) - آن را روایت کرده می‌گوید: مصحف فاطمه از نظر حجم از قرآن بزرگ‌تر است و مفادشان یکی نیست.

آیا معنی این روایت این نیست که قرآن از مصحف فاطمه کوچک‌تر است و مصحف فاطمه از او کامل‌تر و بهتر، در حالی که خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿يَذَرْنَاهُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهْدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]

«بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است».

قرآن تا پایان هستی قانون کلی جهان است، پس به هیچ کتاب دیگری نیاز ندارد تا شیعه در دروغ‌های خود آن را اثبات کنند.

آخر چگونه ممکن است کتاب تسلی از قرآن روشنگر و هدایت دهنده، کامل‌تر و بزرگ‌تر باشد؟ آیا جز افراد بی‌خرد و دور از فهم کسی دیگر آن را می‌پذیرد؟

آنان طبق معمول در این مورد هم دچار تناقض شده‌اند، اگر روایت اولی می‌گوید: توسط فرشته مصحفی برای تسلی خاطر فاطمه نازل می‌شود و علی آن را می‌نویسد، روایات دیگری می‌گویند: مصحف فاطمه همان قرآنی است که به قلب فاطمه الهام شده و رسول خدا بر او خوانده و علی آن را نوشته است^(۳).

بر اساس این روایت مصحف در زمان حیات رسول اکرم بوده و املاء کننده رسول خدا بوده نه فرشته و کلام هم کلام خدا است.

اصلاً اول روایت با پایان روایت مخالفت دارد، چگونه ممکن است نزول بر فاطمه باشد و رسول آن را خوانده باشد و علی کاتب آن باشد؟

۱- اصول کافی، ۲۳۹/۱.

۲- الشافی شرح أصول الکافی، ۱۹۷/۳.

۳- بحار الأنوار، ۴۲/۲۶، عن بصائر الدرجات، ص ۴۲.

در روایت دیگر آمده: مصحف فاطمه قرآن نبود بلکه چیزی بود که به قلب فاطمه انداخته می‌شد^(۱).

بر اساس این روایت مصحفی نازل نشده و پیامبر ﷺ آنرا نخوانده و علی نیز کاتب آن نبوده است و توسط فرشته نبوده و فرشته‌ای حاضر نشده و بعد از وفات پدرش صورت گرفته است.

بر اساس گمان آن‌ها ائمه با این مصحف به علم غیب دست پیدا می‌کنند ابو عبدالله می‌گوید: با نگاه کردن به مصحف فاطمه متوجه شدم که زناده در سال صد و بیست و هشت هجری پیدا می‌شوند^(۲).

در این سال هیچ حادثه‌ای رخ نداده مگر کشته شدن بعضی از سران گمراه مانند جهم بن صفیان و غیره، این در حالی است که چیز دیگری در داستان بیان شده است. در روایت دیگر ابو عبدالله می‌گوید: به مصحف فاطمه نگاه کردم از طائفه‌ی بنی فلان تنها به اندازه‌ی غبار کفشی پیدا کردیم^(۳).

این روایت به پرده‌ای از تقیه پوشیده شده، چون اسم قبیله مذکور را بیان نکرده و اصلاً به آن‌ها اشاره نکرده است.

هدف این است که مصحف فاطمه وسیله‌ای است برای اطلاع پیدا کردن از حوادث جهان، اگر این ادعا راست می‌بود تأریخ عوض می‌شد، و هرگز ائمه دچار چنین محنتهایی نمی‌شدند که کتب شیعه به آن اشاره می‌کنند، و آخرین امام آن‌ها از ترس، خودش را پنهان نمی‌کرد و هرگز به تقیه نیاز پیدا نمی‌کردند، چون با شناختن اسباب، خود را از دچار شدن به مشکلات نجات می‌دادند و پیروانشان نیز آن‌ها را دنبال می‌کردند.

اگر بگویند آخر قدرت تغییر وضعیت را ندارند، پس آن‌ها هم مانند سائر مردم هستند و امتیازی ندارند، زیرا بر خلاف روایاتی که می‌گویند وحشت آن‌ها زدوده می‌شود، علم

۱- بحار الأنوار، ۴۸/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۳.

۲- اصول کافی، ۲۴۰/۱.

۳- بحار الأنوار، ۴۸/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۴۴.

آن‌ها به آینده موجب افزایش حزن و اندوه می‌شود.

اگر این روایت، موضوع مصحف فاطمه را علم غیب می‌داند... روایت دیگر آن‌ها از ابی عبدالله می‌گوید: گمان نمی‌کنم که در ضمن آن، قرآن موجود باشد بلکه چگونگی رفع نیاز مردم در آن یافت می‌شود و این‌که ما به هیچ کس نیاز نداریم چون هر چه بخواهیم در آن وجود دارد حتی بحث قصاص و غیره^(۱).

این روایت بیان می‌کند که در مصحف فاطمه علاوه بر علم غیب بحث قصاص و هر چیز دیگری وجود دارد یعنی مصحف فاطمه مصحف قانون گذاری است و این‌که می‌گوید: به هیچ کس نیاز پیدا نمی‌کنیم بدین مفهوم است که خود را از قرآن بی نیاز می‌دانند پس دین آن‌ها مصحف فاطمه است نه قرآن، لذا باید گفت که دین خودشان برای خودشان و دین امت اسلامی برای خودشان!!

آیا قرآن برای شریعت اسلامی کافی نیست و به مصحف فاطمه نیازمند هستیم؟ هدف از این روایت واضح است و آنان می‌خواهند بگویند: امت اسلامی آگاه به غیبی است که علم انحصاری خداوند است و این لطمه‌ای به الوهیت می‌باشد و این‌که مصحف فاطمه در مورد شریعت و قانون‌گذاری هم سخن رانده پس ناقص بودن شریعت اسلام ثابت می‌گردد.

ولی روایت دیگری دارند که بیان می‌دارد علم تشریع در صحیفه‌ی جامع وجود دارد نه در مصحف فاطمه. روایت می‌گوید: ما صحیفه‌ای داریم به نام صحیفه‌ی جامع که حاوی هرگونه حلال و حرامی حتی مسئله قصاص نیز می‌باشد^(۲). صحیفه‌ی دیگری نیز به نام صحیفه‌ی حدود دارند که در آن هم تشریع و حکم حلال و حرام به چشم می‌خورد^(۳).

این مصحف و مصحف‌های فراوان دیگری که شیعه ادعا می‌کنند مانند مصحف فاطمه هستند، توضیح و بررسی تک‌تک آن‌ها نیازمند کتاب مستقلی است، از این‌رو ما انشاءالله در آینده فقط نام برخی از این مصحف‌ها را ذکر می‌کنیم و توضیح و تبیین آن‌ها را کنار

۱- اصول کافی، ۲۴۰/۱.

۲- بحار الأنوار، ۲۳/۲۶، بصائر الدرجات ۲ و ۳۹۰.

۳- بحار الأنوار، ۱۹/۲۶-۲۰، عن بصائر الدرجات، ص ۳۸.

می‌گذاریم.

ب- قبل از وفات پیامبر ﷺ غیر از قرآن کتابی دیگر بر او نازل شده

از ابی عبدالله صادق روایت کرده‌اند که گفته: خداوند قبل از وفات حضرت کتابی بر او نازل فرموده است، خداوند ﷻ می‌فرماید: ای محمد این کتاب وصیت تو است برای یکی از بزرگان و نجیب زادگان اهل بیت، پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای جبرئیل! آن نجیب زاده کیست؟

می‌گوید: علی بن ابی طالب

گفتنی است که روی آن کتاب انگشترهایی از طلا وجود داشته‌اند که روزی پیامبر آنرا به علی داد و به او دستور داد که آن را باز کند و به آنچه در آن است عمل نماید، علی چنین کرد، سپس بعد از خودش آنرا به حسن داد او هم مثل پدر کرد و بعد از خودش آنرا به حسین داد، در آن نوشته شده بود که همراه قومت بیرون برو و شهادت بده، شهادت هیچ کس پذیرفته نمی‌شود مگر این که همراه تو باشد و خودت را به خدا بفروش؛ او هم چنین کرد.

سپس انگشتر به دست علی بن حسن رسید، آنرا باز کرد در آن نوشته شده بود: ساکت باش در خانه بمان و عبادت کن تا به دیدار خدا می‌شتابی، او هم چنین کرد تا به محمد بن علی رسید او هم آنرا باز کرد، در آن نوشته شده بود با مردم سخن بگو و برای آن‌ها فتوا بده و از هیچ کس هراسی به دل راه نده، سپس انگشتر به من رسید (ابو عبدالله) من هم آنرا باز کردم در آن نوشته شده بود با مردم سخن بگو و فتوا بده و علم اهل بیت را منتشر کن و پدرانت را تصدیق کن و از کسی هراس نداشته باش، چون در امان هستی، این میراث ادامه داشت تا به مهدی رسید و حالا پیش او است^(۱).

مثل این که رسول خدا نمی‌دانسته که چه چیزی در آن انگشتر وجود داشته و تا هنگام وفات ندانسته کدام یک از اهل بیتش نجیب زاده هستند و آن هم با راهنمای جبرئیل بدان

۱- بحار الأنوار، ۱۹۲/۳۶-۱۹۳، ابن بابویه / إكمال الدین / ص ۳۷۶، أمالی الصدوق، ص ۲۴۰، أمالی الشيخ، ص ۲۸۲، أصول کافی، ۱/ ۲۸۰.

دست یافته است، یعنی تا به حال پیامبر برای مردم بیان نکرده که کدام یک از اهل بیت بزرگ آن‌ها است، آیا این مسأله اصول شیعه را در مورد امامت و فضل علی منهدم نمی‌کند؟!.

سپس این کتاب، مأموریت علی و حسن را بیان نمی‌کند ولی به حسین دستور می‌دهد که رهسپار میدان کارزار شود و جان بدهد، این خلاف تاریخ است چون حسین در رفتن به جنگ دچار تردد و مشکل شد، و خودش تصمیم به آن نگرفت بلکه مردم او را فریب دادند تا او را کشتند و خود را شیعه او قلمداد نمودند، آنان هزارها نامه به سوی او فرستادند تا این‌که به رفتن گردن نهاد، و هنگامی که نزدیک شد پیمان را شکستند و او را رها کردند و به صف دشمن او پیوستند^(۱) که در نهایت او را با بسیاری از یارانش به شهادت رساندند. از این‌رو کتب شیعه بعد از حسین جز سه نفر همه‌ی مردم را مرتد^(۲) می‌دانند. آیا این روایت برای دفاع از اهل بیت است؟

چگونه در نشر و تبلیغ دین بین مردم تفاوت قایل هستند یکی باید در گوشه‌ی خانه عبادت کند و یکی دیگر جان دهد و یکی دیگر فقط فتوا دهد و علم را منتشر سازد؟ این روایت بیان می‌کند که شیعه عالمی نداشته‌اند تا این‌که ابی عبدالله سر بیرون آورده است، روایات دیگر این را تأیید می‌کند که می‌گویند: شیعه قبل از ابو جعفر چیزی از عبادت و مناسک نمی‌دانستند تا ابو جعفر آمد و این گره را برای آن‌ها گشود و آن‌ها را بیان کرد^(۳).

این بیانگر آن است که شیعه قبل از ابی جعفر خدا را بر اساس جهل و نادانی عبادت می‌کردند و چیزی از امور عبادی خود را نمی‌دانستند.

سپس آیا علی بن حسین چه حکمی دارد که خلاف وصیت عمل کرد و به نشر دین پرداخت و در خانه گوشه نشین نشد و مردم را به راه بصیرت دعوت کرد؟ علی بن حسین یکی از بزرگان تابعین است و اهل علم و دین بود، او در مورد شیعه‌ها می‌گوید: با حب اسلام مرا دوست داشته باشید، سوگند به خدا حب شما ما را در اذهان

۱- مختصر التحفه، ص ۶۲.

۲- اصول کافی، ۲/۳۸۰.

۳- اصول کافی، ۲/۲۰.

عمومی مبعوض کرده است^(۱).

زهري می‌گوید: قریشی‌ای ندیدم که از علی بن حسین بهتر و داناتر باشد^(۲) ابن تیمیه می‌فرماید: معتمد، امین و کثیر الحدیث است^(۳).

حتی شیخ شیعه مفید به انتشار علم توسط او اقرار نموده است و می‌گوید: فقهای اهل سنت به اندازه‌ای از او دانش فراگرفته‌اند که قابل شمارش نیست، گفتنی است که مواعظ و خطبه‌های فراوانی در مورد حلال و حرام و مغازی از او روایت شده است که اگر بخواهیم آنرا توضیح دهیم نیازمند کتاب مفصلی است^(۴).

این تناقضات در اخبار و روایت و وجود تعارض اقوال آنان با هم دال بر دروغ و افتراء است.

ج- لوح فاطمه

همانطور که از روایات روشن می‌شود این لوح غیر از مصحف فاطمه است که بعد از وفات حضرت بر او نازل شده و علی همه‌ی آنرا نوشت سپس به فاطمه داد تا آخر صفات و ویژگی‌ها.

اما لوح فاطمه دارای صفات دیگری است مثلاً بر رسول خدا ﷺ نازل شده و پیامبر ﷺ آنرا به عنوان هدیه به فاطمه داده است. شیعه از آن لوح بعضی از نصوص را نقل کرده‌اند که عقائد آن‌ها را ثابت می‌کند و روشن می‌شود که نقل خبر و خود خبر در نهایت سرّی بوده است حتی در نهایت متن دستور می‌دهد که این اسرار تنها برای اهل خودتان فاش شود، حال نمی‌دانم چگونه مردم به آن دست پیدا کرده‌اند؟ اینک نص کتب فاطمه را نقل می‌کنیم:

صاحب وافی از کافی از ابی بصیر از ابی عبدالله روایت کرده: پدرم خطاب به جابر گفت: کاری دارم کی وقت داری که بیایم و به طور خصوصی از شما بپرسم؟

۱- طبقات ابن سعد، ۲۱۴/۵.

۲- الخزر جی/الخلاصه، ص ۲۷۳.

۳- منهاج السنة، ۱۵۳/۵.

۴- المفید/الإرشاد، ص ۲۹۲-۲۹۳، عباس القمی / الأنوار الیهیة، ص ۱۱۲.

جابر گفت: چه وقتی را دوست دارید؟

روزی با هم تنها شدند، عبدالله گفت: ای جابر! از آن لوحی که در دست فاطمه دختر رسول خدا ﷺ دیدید به من خبر بده و بگو فاطمه در مورد آن لوح به تو چه گفت؟ جابر گفت: بله شهادت می‌دهم من در حیات رسول خدا بر مادرت وارد شدم و ولادت حسین را به او تبریک گفتم، در دستانش لوحی دیدم که گمان می‌کنم از زمره باشد و در آن لوح کتاب سفیدی مشابه خورشید دیدم، به او گفتم: پدر و مارم فدایت باد اینها چه هستند؟

گفت: در آن اسم پدرم و اسم علی و پسر و اسم تمام ائمه وجود دارد، پدرم آنرا به من داد تا به من مژده بدهد.

جابر گفت: مادرت آنرا به من داد آنرا خواندم و از آن نسخه برداری کردم.

پدرم گفت: می‌توانید آنرا به من نشان دهید؟

گفت: بله.

همرا پدرم به خانه رفتند، جابر صحیفه را بیرون آورد.

عبدالله گفت: ای جابر! به آن نگاه کن و من اسمها را می‌خوانم. جابر به آن نگاه می‌کرد و پدرم می‌خواند، بدون کم و کاست و تغییر همه را خواند.

جابر گفت: سوگند به خدا در نسخه چنین نوشته شده بود:

«به نام خداوند بخشنده و مهربان. این نامه از طرف خداوند به محمد پیامبر و فرستاده و نور و حجاب و دلیلش، روح الامین آنرا از طرف پروردگار پایین آورده، ای محمد! نام‌های من بزرگ هستند، نعمت‌هایم را سپاس بگو....»^(۱).

د- ادعای آنها در مورد نزول دوازده صحیفه از آسمان که نام ائمه در آنها ذکر شده است

۱- نگاه الشیعه، الکلینی، الکافی، ۵۲۷/۱، ۵۲۸، الفیض الکاشانی / الوافی، أبواب العهود بالحجج والنصوص علیهم صلوات الله وسلامه، المجلد الأول، ۷۲/۲، الطبرسی / الاحتجاج، ۸۷-۸۴/۱ و ابن بابویه القمی / إكمال الدین، ص ۳۰۱-۳۰۴، الطبرسی صاحب مجمع البیان / أعلام الوری، ص ۱۵۲، الکراچکی / الاستنصار، ص ۱۸.

در حدیثی طولانی - که ابن بابویه روایت می‌کند - رسول خدا - بر اساس دروغ آن‌ها - فرموده: خداوند دوازده صحیفه و دوازده انگشتر را بر من نازل کرده، در هر انگشتری اسم ائمه و در هر صحیفه‌ای صفات یکی از ائمه وجود دارد^(۱).

گمان‌های آن‌ها در این مورد فراوان است^(۲).

شیعه بعد از این که ادعای آن‌ها در مورد ائمه - که می‌گفتند قرآن آن‌را ثابت کرده - به هم ریخت و نابود و باطل گشت، هر دری را می‌زنند و هر مسیری را می‌پیمایند تا عقیده‌ی خود را در مورد ائمه ثابت گردانند. آنان خود را به این خشنود کرده‌اند که همراه قرآن کتاب‌های دیگری از طرف خداوند برای اثبات این ادعا نازل شده است، ولی نمی‌دانند که این ادعا و دروغ و بهتانی دیگر است که شخصیت مذهبی آن‌ها را نابود می‌گرداند.....

این تصویر یکی از کتاب‌های مورد گمان آن‌ها می‌باشد

نقد این گفتار

خداوند متعال فرموده:

﴿يَسْأَلُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ أَلْبَيْنَتْ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۵۳]

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل

۱- ابن بابویه قمی / اکمال الدین، ص ۲۶۳.

۲- کتابهای دیگری دارند مانند صحیفه‌ی فاطمه صحیفه‌ای سفیدرنگ و از جنس یاقوت است که اسم ائمه در آن ذکر شده، حرام است مردم به آن دست بزنند زیرا غیر از نبی یا وصی ایشان یا اهل بیت کسی حق ندارد به آن دست بزند.

بعضی از نصوص آن‌را نقل کرده‌اند. مثلاً یکی از آن‌ها چنین است «ابو قاسم محمد بن عبدالله مادرش آمنه، ابو حسن علی بن ابی طالب مرتضی مادرش فاطمه دختر اسد... سپس بقیه‌ی ائمه را با اسم خود و مادرش ذکر می‌کند. بحار الأنوار، ۱۹۳/۳۶-۱۹۴، اکمال الدین، ص ۱۷۸، عیون أخبار الرضا، ص ۲۴ و ۲۵.

کنی. (البته این درخواست، استهزاء و بهانه‌ای بیش نیست) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. به خاطر این ستم، صاعقه ایشان را فرا گرفت (و نابودشان کرد). گناه بدتر و رسواکننده‌تر آنان این است که پس از آن همه دلایل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیه‌ها بودند) گوساله (سامری) را (به خدائی) گرفتند! ولی ما از این (گوساله‌پرستی پس از توبه ایشان) درگذشتیم و به موسی حجت روشنی دادیم (که با آن بتواند آنان را هدایت کند)».

و فرمود: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ۖ﴾ ﴿۹۰﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعَنْبٌ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿۹۱﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿۹۲﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَفْعِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِنَبًا نَّعْرُوهُ ۚ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿۹۳﴾ [الإسراء: ۹۰ تا ۹۳]

«و (هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلایل روشن آن درمانده و مبهور شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه‌تکه بر سر ما فرود آری همان گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتن از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می‌باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من)».

همچنین خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا أَلَّيْنِ كَفَرُوا ۚ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا

سِحْرٌ مُّبينٌ ﴿۷﴾ [الأنعام: ۷]

«(ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحه کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقانیت

رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شک و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حق و ناباوران ستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری نیست».

بنابر این کسانی که از رسول خدا ﷺ صحیفه‌ای مکتوب از آسمان را خواستند کفار و اهل کتاب بودند، پس به آن‌ها پاسخ داده نشد.

کلینی و امثال او که این افتراها را شایع کرده‌اند می‌خواسته‌اند بهترین امتی را که از میان مردم بیرون آمده‌اند این‌گونه به تصویر بکشند که از یهود و کفار هم کفرشان شدیدتر بوده، چون از آسمان کتابی بر آن‌ها فرود آمد که بدان ایمان نیاوردند، یعنی دوازده امام خود را نشناختند.

این آیه به باطل بودن ادعای این رافضی‌ها تصریح نموده، زیرا اگر هر کدام از این ادعاها واقعی می‌بود قطعاً قرآن بدان اشاره می‌کرد، یا این ادعا را انکار نمی‌کرد، یا رسول خدا ﷺ به آن‌ها می‌فرمود: بپذیرید آنچه بر فاطمه نازل شد، یا بر من نازل شد، یا بر ائمه نازل خواهد شد، ولی هیچکدام از اینها نبوده، پس این رافضی‌ها واقعاً بسیار بر دروغ‌های آشکار گستاخ هستند!!.

همچنین [ما سؤال می‌کنیم] چرا ائمه قرآن و سنت... را نقل کردند و این کتابهای خیالی را ترک نمودند تا فقط اینها آن را نقل کنند؟ و چرا هیچکدام از ائمه و علمای تاریخ و اهل هیچ یک از ادیان درباره‌ی این «کتابها» چیزی نگفتند؟ و چگونه شیعه در مورد امامت به ده‌ها فرقه متفرق شدند در حالی که این صحیفه‌های نازل شده در دیت دارند؟ [زهی خیال باطل!!].

به نصی از کتاب الکافی دسترسی پیدا کردم که با این ادعا تناقض دارد و از ابی عبدالله روایت کرده‌اند-کسی که تمام افتراها را به نام او ساخته‌اند- گفت: «خداوند ﷻ با پیامبر شما نبوت را ختم نمود، پس بعد از او هرگز پیامبری نیست و با کتاب شما (قرآن) کتاب‌ها را به پایان رسانید پس هرگز بعد از آن کتابی نیست و نخواهد بود، و در آن قرآن همه چیز را و آفرینش شما و آفرینش آسمان‌ها و زمین و خبر گذشتگان و آنچه پیش شما است و اخبار بعد از شما و امور بهشت و دوزخ و آنچه سرانجام شما بسوی آن

است و... را بیان فرموده»^(۱). این نص صریحی است که نیازی به تعلیق و تبصره ندارد و همه‌ی این ادعاها را تکذیب می‌کند و آن‌ها را بطور قطع نفی می‌کند.

در حدیث دیگری که شیعه از رضا نقل کرده‌اند آمده است: «شریعت محمد ﷺ تا روز قیامت نسخ نخواهد شد، پس هر کس ادعای نبوت کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد خونس حلال است»^(۲).

ما با عقل و شعور آن‌ها صحبت می‌کنیم و گرنه قطعاً عرض‌های این مقاله کافی است برای شناخت باطل بودنشان و اجماع امت ثابت است بر این که کتابی جز کتاب الله نیست و هر کس ادعا کند که نزد او کتابی آسمانی (جز قرآن) وجود دارد دروغگو و زندیق و بی دین است.

چه نیازی به نازل شدن این کتابها است در حالی که خداوند متعال فرموده: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]

و فرمود: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹]

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است، و به مؤمنانی که (برابر دستورات آن) کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان (در سرای دیگر) پاداش بزرگی (به نام بهشت) است».

آیا این مصحف‌ها، امروز کجا هستند، فایده‌ی ذخیره کردن و انباشتن آن‌ها نزد امام منتظر چیست؟... البته آشکار است که مهندسین طراح شیعه‌گری امثال این روایات را ساخته‌اند از بیم این که این مذهب پیروان خود را از دست دهد چون از کتاب خدا شاهدی را براین چیزها نمی‌یابند. همانگونه که اهداف دورتر از این را هم مد نظر دارند که حيله‌گری علیه این امت و دین آن‌ها و دورساختن شیعه از مسلمانان است تا خود کتابی مستقل داشته باشند و خود را نیازمند کتاب الله ندانند (و از آن استفاده نکنند).

نکته‌ای غریب و شگفت‌انگیز این که برخی از بزرگان شیعه از قدیمی و معاصرین

۱- صحیح الکافی، ۳۱/۱، یا اصول الکافی، ۲۶۹/۱، و نیز ه کتاب مفتاح الکتب الاربعه، ۶۴/۸-۶۵-نگاه کن.

۲- بحارالانوار، ۲۲۱/۷۹، ۳۴/۱۱-۳۵، و آن را به ابن بابویه نسبت داده است.

کسانی هستند که نسبت دادن اعتقاد به تحریف قرآن و به حساب آوردن آن همه روایات افسانه‌ای که به این مذهب نفوذ کرده را به شیعه‌ی اثنی عشریه انکار می‌کنند... ولی - آنگونه که من اطلاع یافته‌ام - از این افتراء و تهمت‌هایی که کلینی و امثال او که قسمت عمده‌ی آن را به گردن گرفته‌اند مطلع نبوده‌اند که بزرگان شیعه از آن چشم می‌بندند، در حالی هم که خطر این چشم بستن هم از این «ادعای اول» کمتر نیست، بلکه ابن بابویه و طبرسی که هر دو از انکارکنندگان افسانه‌ی تحریف قرآن هستند خود در اشاعه‌ی این گمراهی شریک بوده‌اند... پس آیا این انکار کردنشان بخاطر این است که مسلمانان قسمت اولی را از شیعه شناخته‌اند و افترای اخیر از آن‌ها معروف نبوده؟!.

این ادعا حاوی این نکاتی است که بی نهایت خطرناک هستند، از جمله این که وحی قطع نشده و نبوت به پایان نرسیده، و این که ائمه مثل انبیاء هستند یا بزرگترند چون کتابهای متعددی از آسمان برایشان نازل شده، که این امر برای رسول الله ﷺ هم محقق نگردید (و تنها قرآن بر او نازل شد). نکته‌ی دیگر این که تمام صحابه و امت اسلام گمراه قلمداد شده‌اند چون این کتاب‌های نازل شده (به ادعای شیعه) را رد کرده‌اند.

این ادعا یکی از نشانه‌های واضح است بر این که این مذهب گرفتار مجموعه‌ای از کذاب و دروغ‌گوییانی بوده که از هیچ دروغی پرهیز نکرده‌اند، پس با جعل احادیث به نام رسول خدا ﷺ دروغ‌گویی کردند و با ادعای این کتابها به نام خدا دروغ پردازی نمودند!!.

و تنها کسانی به نام خدا دروغ می‌گویند که ایمان ندارند.

مسأله دوم: ادعای شیعه مبنی بر این که کلیه کتابهای آسمانی نزد ائمه وجود دارد

شیعه ادعا می‌کند که نزد ائمه اثنی عشریه هر کتابی که از آسمان نازل شده وجود داشته، و آن‌ها کتابها را با لهجه و زبان‌های مختلف قرائت می‌کردند، صاحب «الکافی» برای این موضوع فصلی را جدا کرده به عنوان «بابی در مورد این که نزد ائمه کل کتابهایی وجود دارد که از آسمان نازل شده و آن‌ها را با زبان‌های مختلف مربوط به آن می‌شناسند»^(۱) و در ضمن آن مجموعه‌ای از روایات خود را ذکر کرده است. صاحب «بحارالانوار» نیز همان کار را انجام داده و فصلی جدا کرده را به عنوان «همانا کتابهای انبیاء نزد ائمه صلوات الله وسلامه علیهم هست و آن‌ها را با زبان‌های مختلف آن‌ها می‌خوانند»^(۲) و در این فصل بیست و هفت حدیث را از آن‌ها ذکر نموده است.

در این روایات که از ائمه نقل کرده‌اند می‌گویند: «هر کتابی که نازل شده باشد نزد اهل علم است و ما اهل علم هستیم»^(۳). «همانا صحف ابراهیم و الواح موسی پیش ما است»^(۴). «همانا علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح موسی بود نزد ماست»^(۵). و روایتی دیگر می‌آید که منظور از الواح را تفسیر می‌کند که همان الواح موسی است و این روایات آن‌ها را به زبردست بهشت توصیف نموده و این که بیان هر چیزی که تا قیام رستاخیز خواهد بود در آن‌ها ذکر شده و با زبان عبری نوشته شده و رسول خدا ﷺ آن‌ها را به امیر المؤمنین سپرده و به او گفته: اینها را بگیر همانا علم اولین‌ها و واپسین‌ها در آن است و این لوحه‌های موسی است که پروردگار مرا امر فرمود آن‌ها را به تو بدهم. گفت: ای رسول خدا! بخوبی نمی‌توانم آن‌ها را بخوانم، گفت: جبرئیل به من امر فرمود که به تو دستور دهم امشب آن‌ها را زیر سرت بگذاری وقتی که

۱- اصول الکافی، ۲۲۷/۱.

۲- بحارالانوار، ۱۸۰/۲۶.

۳- اصول کافی، همراه با شرح جامع مازندرانی، ۳۵۵/۵.

۴- اصول کافی همراه با شرح جامع مازندرانی، ۳۵۴/۵.

۵- اصول کافی همراه با شرح جامع مازندرانی، ۳۵۴/۵.

صبح آید همه را می‌دانی. علی گفت: آن‌ها را زیر سرم قرار دادم وقت صبح که رسید همه‌ی آنچه در آن‌ها بود یاد گرفته بودم. پس رسول خدا ﷺ به او امر کرد که از آن‌ها نسخه برداری کند، و علی روی پوست گوسفند آن را نوشت و آن کتاب «جفر» حاوی علمی بود که بوسیله‌ی آن از حوادث آینده می‌توان خبر داشت و حاوی علم و دانش گذشتگان و آیندگان بود و گفت این علم نزد ماست^(۱).

وقتی که این روایت مضمون و معنای «جفر» را به الواح موسی تفسیر می‌کند، روایتی دیگری دارند که پا را از این هم فراتر نهاده و می‌گویند: اباعبدالله گفت: نزد من جفر سفید وجود دارد... که زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه در آن است، گمان نمی‌کنم که قرآن در آن باشد، و در آن هرچه نیاز مردم باشد هست و ما نیازی به هیچ کس نداریم حتی حکم تازیانه و نصف تازیانه و خوبهای خراشیدن در آن هست^(۲). مثل این‌که شارح پنداشته که همه چیز در آن پوست گوسفند نوشته شده باشد، همان‌گونه که روایت سابق آن را تفسیر نمود، لذا گفته: ظاهراً (جفر) ظرفی است که تمام این صحیفه‌ها درون آن قرار داشته نه این‌که همه روی آن نوشته شده باشد^(۳). در حالی که صریح روایت قبل مخالف این است چون با نص صریح گفت: همانا علی (در پوست میش آن را نوشت) و معنی آن این است که محال است این همه چیزها در پوست گوسفند جا داشته باشند، در حالی که تنها یکی از آن‌ها که الواح موسی بود به تنهایی حاوی علم اولین و آخرین بود، و این بیانگر آن است که این ادعا را کسی ساخته و جعل نموده که بسیار نادان بوده و نتوانسته بخوبی آن را جعل کند.

هر عاقل و خردمندی بخوبی می‌داند که اگر ائمه علم اولین و آخرین انسان‌ها و حوادث را می‌دانستند صورت تاریخ تغییر می‌کرد. و این پندار واهی مبنی بر این‌که کلیه‌ی کتابهای آسمانی نزد ائمه بوده تنها بر مبنای شک و نظریه نبود، بلکه از محدوده‌ی آن هم خارج شد به محیط عمل، مثلاً این ابا الحسن - به گمان شیعه - انجیل را نزد یک

۱- بحارالانوار، ۲۶/۱۸۷-۱۸۸.

۲- اصول کافی، ۱/۳۴۰.

۳- شرح جامع/نوشته‌ی مازندرانی، ۵/۳۸۹.

نفر ترسایی (نصرانی) به نام بریه قرائت کرد، بعد از شنیدن قرائت گفت: قطعاً تو پنجاه سال است انجیل می‌خوانی، سپس ترسایی - آنطور که در روایت آمده - ایمان آورد و اسلام آوردنش خوب بود و به امام گفت: تورات و انجیل و کتابهای انبیاء را از کجا آورده‌ای؟ گفت: ما آنها را از ایشان به ارث برده‌ایم و ما هم مثل انبیاء آنها را می‌خوانیم، و ما نیز می‌گوییم همانگونه که ایشان گفتند: «همانا خدا حجتی را در زمین خود نمی‌گذارد که در مورد چیزی از او سؤال شود و در جواب بگوید: نمی‌دانم»^(۱).

بنابراین از این روایت استنباط می‌شود که ائمه هم تورات و هم انجیل و هم غیر اینها را قرائت کرده‌اند به همان صورت که انبیاء خوانده‌اند تا بتوانند به سؤالات مردم پاسخ دهند. بلکه مسأله از قرائت و فتوی هم تجاوز کرده و به حکم و قضاوت رسیده است، صاحب کتاب «الکافی» فصل خاصی را برای این نکته گذاشته به عنوان: بابی در مورد این که ائمه هرگاه ظهور کنند با حکم داود و آل داود حکم می‌کنند و از آنها بینة ودلیل خواسته نمی‌شود.

از جمله روایاتی که در آن فصل ذکر نموده این است: جعید از علی بن حسن روایت کرده است که گفت: از ایشان پرسیدم شما به چه چیزی حکم می‌کنید؟ گفت با حکم داود، اگر باز هم درماندیم روح القدس (جبرئیل علیه السلام) با ما ملاقات می‌کند^(۲).

و نزد ایشان نصوص و عبارات زیادی از آنها وارد شده که می‌گویند: مهدی منتظر آنها با حکم آل داود حکم می‌کند و از او بینة و شاهد خواسته نمی‌شود^(۳). و مجموعه‌ای از احکام را ذکر می‌کنند که مهدی آنها به موجب شریعت خاصی به آنها حکم می‌کند، مثل این که جزیه (سرانه) را از اهل کتاب نمی‌پذیرد و هر کسی را که به سن بیست سال رسید و در امور دین آگاه نباشد به قتل می‌رساند و به احکام آل داود و امثال اینها حکم می‌کند^(۴). همانگونه که در فصل ذکر اعتقاد شیعه در مورد مهدی مورد انتظار آنها انشاء

۱- اصول کافی همراه باشرح جامع، ۳۵۹/۵، بحارالانوار، ۱۸۱/۲۶، ۱۸۲، و کتاب التوحید صدوق، ص ۲۸۶-۲۸۸.

۲- اصول کافی، ۳۹۸/۱.

۳- اصول کافی، ۳۹۸/۱ به بعد.

۴- شعرانی/تعلیق علمیه، شرح کافی مازندرانی، ۳۹۳/۶.

الله مفصل ذکر خواهد شد.

آنان تعدادی روایت دارند پیرامون این که علی می گوید: اگر حکومت را بدست بیاورم برای هر طایفه و دسته ای با کتاب خودشان حکم خواهم کرد^(۱). از جمله در این روایات ادعا می کنند که علی گفته: اگر کرسی را بدست بگیرم [که مجلسی این را به ولایت امر و بدست گرفتن حاکمیت تفسیر کرده]^(۲). یا اگر مردم برایم کرسی فراهم نمایند همان گونه که برای ابن صوحان [مجلسی گفته: ابن صوحان در حدیث غریب و نا آشنا است، شاید در اصل ابن ابی سفیان بوده است] به فرض این که این طور بوده باشد معنای آن این است: «اگر حکم و دستور من در بین یارانم همانند ابن صوحان نفوذ و تأثیر داشت^(۳) در بین اهل تورات با تورات و در بین اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در بین اهل قرآن با قرآن حکم می کردم»^(۴).

نقد و بررسی این قسمت از گفتار

خداوند متعال محمد ﷺ را برای کل انس و جن فرستاد و تمام رسالت و نبوت ها را با او ختم نمود، و با رسالت و بعثت او همه ی رسالت ها را نسخ کرد:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]

«و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

و چنانچه موسی و عیسی زنده بودند قطعاً از محمد ﷺ پیروی می کردند^(۵). و هر گاه عیسی علیه السلام به زمین فرود آید تنها با شریعت محمد ﷺ حکم می کند،^(۶) البته خداوند با قرآن کل کتاب های آسمانی را منسوخ کرده همانگونه که می فرماید:

۱- این روایت در بحار الانوار، ۱۸۰/۲۶، به بعد و ۱۳۶/۴۰، به بعد یافت می شوند.

۲- بحار الانوار، ۱۳۷/۴۰.

۳- بحار، ۱۸۲/۱۲۶.

۴- ۱۸۲/۲۶.

۵- شرح الطحاویه، ص ۵۱۳.

۶- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۳۱۶/۴، شرح الطحاویه، ص ۵۱۳.

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَن أَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّهُ يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِن كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [المائدة: ٤٨ و ٤٩]

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همه شما (مردمان) را ملت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکان و ازمنه یکی می‌شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان منان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکیها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات به مسابقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد). و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند)».

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه: {فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ} می‌فرماید: «این فرمانی است از جانب خدا به پیامبرش محمد ﷺ که بین کسانی که برای داوری نزد او می‌روند؛ از اهل کتاب و سایر اهل دین‌ها با همان کتابی حکم کند که بر او نازل شده که همان قرآن است و آن را خاصّ شریعت خود گردانید، زیرا خداوند فرمود:

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۴۸]^(۱) اما کتاب‌های شیعه می‌گویند ائمه با حکم و شریعت آل داود و برای صاحب هر دینی با کتاب خودشان حکم می‌کنند، آیا این خارج شدن از دین اسلام است یا دعوت به وحدت ادیان؟! این، خود دلیلی است بر این‌که شیعه‌گری مأوی و پناهگاهی است برای تمام ادیان و عقاید و صاحب هر افکار و بینشی در شیعه‌گری به مطلوب و آرزوی خود دست می‌یابد و در خلال آن می‌تواند سموم خود را براسلام بپاشد.

اما ادعای شیعه مبنی بر این‌که مجموع کتابهای انبیاء نزد ائمه است هیچ دلیلی ندارند و واقعیت آن را تأیید نمی‌کند، چگونه چنین امری ممکن است در حالی که محمد مصطفی ﷺ برگزیده‌ی خدا دارای چنین امری نبوده، همانگونه که در صحیحین و غیره آمده که «یهود نزد رسول خدا ﷺ آمدند گفتند در میان ما زن و مردی با هم مرتکب عمل زنا شده‌اند، رسول خدا ﷺ فرمود: آیا در تورات در مورد رجم چیزی دارید؟ گفتند: بله آن‌ها را رسوا می‌کنیم و تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام فرمود: دروغ گفتید، واقعاً در تورات حکم رجم وجود دارد. پس توراتی را آوردند و آن را گشودند، یکی از آن‌ها دستش را روی آیه‌ی رجم گذاشت تا دیده نشود، قبل و بعد از آن را قرائت نمود و عبدالله بن سلام گفت: دستت را بلند کن، وقتی دستش را بلند کرد دیدند آیه‌ی رجم آنجا است، هر دو گفتند: راست گفت ای محمد! پس رسول خدا فرمان داد آن‌ها را رجم کردند»^(۲).

۱- تفسیر طبری، ۲۶۸/۶-۲۶۹ و مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۱۸/۱۹.

۲- بخاری کتاب المناقب باب فرموده خدا ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...﴾ [البقرة: ۱۴۶] ۳۶۱/۶، ح ۳۶۳۵، و در چند جای دیگر، و مسلم هم با این معنا روایت کرده، کتاب الحدود باب رجم یهودین، ۴۵۹۳، ح ۴۴۴۶، و ابن ماجه در حدود باب رجم یهودی و یهودیه، ۸۵۴/۲-۸۵۵، ح ۲۵۵۸، و مالک در الموطأ،

اهل علم می‌گویند: فرموده‌ی رسول خدا ﷺ که فرمود: «آیا در تورات در مورد رجم چیزی دارید؟» احتمال دارد با وحی خدا فهمیده باشد که حکم رجم در تورات ثابت باشد بنابر شریعت آن.. و احتمال دارد با خبر عبدالله بن سلام (که قبل از اسلام آوردن از علمای یهود بود) و دیگر افرادی از علمای یهود فهمیده باشد، و این احتمال هم دارد که به عنوان استعلام از آن‌ها سؤال کرده باشد، سپس جهت صحت جواب آن‌ها از خداوند متعال استعلام کرده باشد^(۱).

اما این احتمال را ذکر نکرده‌اند که نزد او تورات بوده باشد و این ادعا از بدعت‌های شیعه است... و اگر آن‌گونه بود که کتابهای شیعه ادعا کرده‌اند تورات خود را آشکار می‌کرد و دستور نمی‌داد تورات خودشان را بیاورند و یا این‌که آن را از علی درخواست می‌کرد.

مسأله‌ی دیگر این‌که شیعه گمان می‌کنند کتابهای آسمانی دیگری نیز که نزد ائمه هستند دست تحریف و تبدیل به آن‌ها راه نیافته، در حالی که خداوند متعال برای ما بیان فرموده که کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند و فرمود: سهم و نصیبی را که به آن‌ها یادآوری شده بودند فراموش کردند و نصیبی از کتاب را به این علت به آن‌ها داده شده بود چون قسمت دیگر را فراموش و ضایع کردند.

وقتی که امت قرآن از امی بودن و بی سوادی بیرون آمدند و با تاریخ اهل کتاب آشنا شدند برایشان آشکار شد که یهود توراتی را که موسی نوشته از دست داده‌اند و دیگر آن‌را نیافته‌اند، بلکه تنها برخی از علما قسمتی از آنچه را که حفظ کرده بودند برایشان نوشتند که آمیخته‌ای از تورات و غیرآن است، و توراتی هم که در دست بیانگر این نکته می‌باشد^(۲).

اما در مورد انجیل‌ها مسأله از تورات هم آشفته‌تر است، و نسخه‌های زبور برخی با برخی دیگر در بسیاری از الفاظ و معانی مخالفت دارند و اگر کسی به آن‌ها بنگرد،

کتاب الحدود باب ماجاء فی الرجم، ۸۱۹/۲ و امام احمد، ۵/۲، و شافعی در الرسالة، فقرة ۶۹۲، با تحقیق احمد شاکر.

۱- الباجی/المتقی، ۱۳۳/۷، فتح الباری، ۱۶۸/۱۲، عون المعبود، ۱۳۱/۱۲.

۲- تفسیر المنار، ۳۹۶/۳.

می‌فهمد که بسیاری از آن دروغ است و به نام داود عليه السلام جعل نموده‌اند^(۱).

ما در صدد بررسی و تحقیق و شرح این موضوع نیستیم، بلکه تنها به منظور اشاره به نتایج بررسی‌های صورت گرفته در مورد کتاب‌های سابق قلم به دست گرفته‌ایم که بیانگر این است هیچ کتابی برحالت زمان نازل شدن باقی نمانده و تحریف بدان راه یافته است.. اما کتابهای شیعه مدعی هستند ائمه کتابهای آسمانی قدیمی را بدون تحریف و تغییر در دست دارند... اگر چنین بود که می‌گویند بر ائمه واجب بود جهت امر به معروف و نهی از منکر در برابر اهل کتاب قیام کنند تا آنها را به حق برگردانند، و برای این که اخباری را اعلام می‌کردند که در آن کتاب‌ها ذکر شده بود و آنان آن‌را پنهان کرده‌اند، امثال ظهور و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و واجب بودن پیروی از او که در آن صورت قسمت عمده یهود و نصاری از کفر برمی‌گشتند و نقل این امر مشهور می‌شد.

ممکن است کسی که این ادعا را می‌شنود، سؤال کند: این کتاب‌های آسمانی کجا هستند، در چه مکانی و پیش چه کسی یافت می‌شوند؟ هدف از وجود آنها نزد ائمه چیست؟ آیا برای این که شریعت اسلام را با آنها تکمیل کنند؟! پس چرا با آنها برتحریف کتاب‌های یهود و ترسایان استدلال نمی‌کنند و علیه آنها اقامه‌ی حجت نمی‌کنند؟

این سؤال‌هایی هستند که جواب قانع کننده‌ای برای آنها یافت نمی‌شود، چون مبنای آن جواب‌ها افسانه‌های بی‌اساس و بدون حقیقت هستند.. و این ادعا از قومی که برای ائمه همه چیز را ادعا می‌کنند جای تعجب نیست بلکه تعجب این است که در دنیای امروز کسی پیدا شود این خرافات و افسانه‌ها را باور کند.

برای همین است که شیعه در مورد همه‌ی کتاب‌های سری و مصحف‌های آسمانی و میراث‌های انبیاء و... می‌گویند: قرارگاه و محل این‌ها پیش مهدی منتظر موهوم و خیالی است،^(۲) بنابراین پیروان آنها پیوسته به آن سراب فریبنده‌ی اسطوره‌ای دل بسته‌اند.

ایمان به پیامبران

۱- ابن تیمیه/ دقایق التفسیر، ۸۵/۳.

۲- اصول کافی، ۲۲۱/۱.

گمراهی شیعه در مورد این رکن در عقاید متعددی نمایان می‌گردد، از جمله این‌که می‌گویند: به ائمه وحی می‌شود، [بلکه گفته‌اند: ائمه جز با وحی سخن نمی‌گویند]،^(۱) همانگونه که در فصل سنت و ایمان به کتاب‌های آسمانی ثابت گردید.

و این‌که ادعای عصمت ائمه و ضرورت پیروی از گفته‌های آنان را سر می‌دهند^(۲) آنان با این معنی نیز به آن‌ها نبوت داده‌اند، لذا شیخ الاسلام فرموده: «هر کس بعد از رسول خدا ﷺ برای کسی دیگر قایل به عصمت باشد و از همه چیز او پیروی کند در واقع نبوت را به او داده اگر چه با لفظ هم نگفته باشد او نبی است»^(۳).

و هنگامی که گمان کردند انبیای الهی ﷺ پیرو علی هستند و برخی از آن‌ها به علت عدم پذیرش ولایت علی مجازات شده‌اند!! آن‌قدر در این گمراهی مبالغه ورزیدند که در روایات آن‌ها از حبه‌العربی روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین گفت: خدا ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه نمود، پس پذیرفت هر که پذیرفت و انکار کرد هر که انکار کرد، یونس علی‌ه السلام آن را انکار کرد پس خدا او را در شکم ماهی حبس کرد تا بدان اقرار نمود^(۴).

آن‌ها روایات زیادی را در مورد این معنی دارند^(۵).

از همین جاست که مقرر کرده‌اند ائمه از انبیاء برتر هستند و نیز ائمه برای اقامه‌ی حجت بر مردم همگی معجزات آورده‌اند و برای این دو مسأله در صفحات بعدی مقداری مفصل سخن خواهیم گفت.

برتری دادن ائمه بر انبیاء و پیامبران

پیامبران برترین بشر و شایسته‌ترین انسان‌ها برای رسالت الهی بوده‌اند، چون خدا آن‌ها را برای کمال بندگی و تبلیغ و دعوت و جهاد آماده نمود: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ

۱- بحارالانوار، ۱۵۵/۱۷، ۲۳۷/۵۴.

۲- به فصل عصمت نگاه کن.

۳- منهاج السنّة، ۱۷۴/۳.

۴- بحارالانوار، ۲۸۲/۲۶، بصائر الدرجات، ص ۲۲.

۵- که مجلسی آن‌ها را در باب تفضیل و برتری ائمه بر انبیاء ۳۱۹/۲۶۷/۲۶ ذکر کرده است.

رِسَالَتُهُ ۖ ﴿[الأنعام: ۱۲۴]

«خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد».

بنابراین آن‌ها با رتبه و مقام رسالت از تمام مردم برتر هستند^(۱).
خداوند متعال پیروی مردم از آن‌ها را واجب گردانیده است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴]

«و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود).
و هیچ بشری بر آن‌ها برتری ندارد. امام طحاوی در بیان اعتقاد اهل سنت فرموده است:
هیچ کدام از اولیاء را بر هیچ کدام از انبیاء برتری نمی‌دهیم»^(۲).

تفضیل و برتری ائمه بر انبیاء مذهب رافضی‌های افراطی و اهل غلو است، همانگونه
که عبدالقادر بغدادی^(۳) و شیخ الاسلام ابن تیمیه^(۴) بر این نکته تأکید ورزیده‌اند.

امام محمد بن عبدالوهاب ذکر کرده که هرکس معتقد باشد که کسی از غیر انبیاء بر
انبیاء برتری دارد یا مساوی با آن‌ها است، کافر است، و در این مورد از تعدادی علما نقل
اجماع کرده است^(۵). لذا قاضی عیاض گفته: ما قاطعانه روافض افراطی و اهل غلو را
تکفیر می‌کنیم در این که می‌گویند: همانا ائمه از انبیاء برترند^(۶). گفتنی است که عین این
عقیده به یکی از اصول اثنی‌عشریه تبدیل شده است، چون صاحب کتاب «الوسائل» تقریر
و تثبیت نموده که برتری و تفضیل دوازده امام بر پیامبران از اصول مذهب شیعه است و

۱- حلیمی/المنهاج فی شعب الایمان، ۱۲۳۸.

۲- العقیده الطحاویة، همراه با شرح ابی العزّ، ص ۴۹۳. شرح الطحاویة، ص ۴۹۳، شیخ ابن ابی العزّ گفت:
منظور شیخ ردّ اهل وحدت وجود و متصوفه نادان است، و نقطه مشترک بین صوفیه و رافضیه
بسیارند.

۳- بغدادی/اصول الدین، ص ۲۹۸ و قاضی عیاض، قاضی عیاض/الشفاء، ۱۰۷۸.

۴- ابن تیمیه/منهاج السنة، ۱/۱۷۷.

۵- رسالة الرد علی الرافضة، ص ۲۹.

۶- الشفاء، ص ۱۰۷۸.

آن را به ائمه نسبت داده‌اند^(۱). در «بحارالانوار» مجلسی بابی را تحت عنوان «باب برتری ائمه علیهم السلام بر انبیاء و بر جمیع خلق و عهد و میثاق گرفتن از آن‌ها و از ملائکه و از سایر مردم و پیامبران اولوالعزم تنها بسبب محبت ائمه اولوالعزم هستند» گشوده است^(۲). ایشان برای این اصل به هشتاد و هشت حدیث استناد کرده که آن‌ها را به دوازده امام خود نسبت داده،^(۳) و گفته: اخبار و روایات آن‌ها در این مورد بیشتر از آن است که قابل شمارش باشند، که ما فقط تعداد کمی از آن‌ها را در این جا ذکر کرده‌ایم، لازم به ذکر است که آن روایات در باب‌های زیر به صورت پراکنده آمده‌اند: در باب صفات انبیاء و اصناف آن‌ها -علیهم السلام-، در باب این‌که آنان کلمه‌ی الله هستند، و باب آغاز انوار آن‌ها، و باب ائمه علیهم السلام از انبیاء فاضل‌ترند، و در فصل‌های فضائل امیرالمؤمنین و فاطمه -صلوات الله علیهما-^(۴).

شیخ آن‌ها ابن بابویه در اعتقادات خود که دین شیعه‌ی امامیه نامگذاری می‌شود این مبدأ و اعتقاد آن‌ها را ذکر کرده و می‌گوید: واجب است معتقد بود که خداوند عز و جل کسی را از محمد صلی الله علیه و آله و ائمه برتر نیافریده، آن‌ها محبوب‌ترین و گرامی‌ترین خلق نزد خدا هستند، و اولین کسانی بوده‌اند که انبیاء هنوز ذره و عنصر بوده‌اند که عهد و میثاق به اقرار نمودن به ائمه از ایشان گرفته شده و خداوند قدر و منزلت هر پیامبری را به اندازه‌ی قرار داده که پیامبر صلی الله علیه و آله را شناخته و در اقرار به او سبقت گرفته است و معتقدند که خدا تمام مخلوقات را برای او و اهل بیت ایشان آفریده، اگر آن‌ها نمی‌بودند نه زمین و آسمان، نه بهشت و دوزخ، نه آدم و حواء و نه فرشته‌ها و نه هیچ چیزی را می‌آفرید^(۵).

صاحب کتاب «البحار» این نصّ و عبارت را نقل کرده و آن را دنبال نموده و می‌گوید: بدان که آنچه ابن بابویه -رحمه الله- در مورد فضل پیامبر ما و ائمه -صلوات الله علیهم- بر جمیع مخلوقات و نیز برتری و فضل ائمه ما بر سایر پیامبران -صلوات الله

۱- الفصول المهمة فی اصول الائمة باب ان النبی و الائمة الاثنی عشر علیهم السلام افضل من سائرالمخلوقات من الانبیاء والاصیاء السابقین والملائكة و غیرهم، ص ۱۵۱.

۲- بحار الانوار، ۲۶/۲۶۷.

۳- بحارالانوار، ۲۶/۲۶۷.

۴- بحارالانوار، ۲۶/۲۹۷-۲۹۸.

۵- اعتقادات ابن بابویه، ۱۰۶-۱۰۷.

و سلامه علیهم- ذکر نموده چیزی است که هرکس از روی اذعان و یقین به بررسی اخبار آن‌ها پردازد در آن شک و تردیدی برایش باقی نمی‌ماند، زیرا اخبار و روایات ذکر شده در این مورد بیشتر از آن است که قابل شمارش باشد... اضافه می‌کند که بیشتر امامیه بر این اعتقادند و جز انسان نادان به روایات کسی در این مورد ابا و امتناع ندارد^(۱).

برخی از بزرگان شیعه در این مذهب تألیفاتی دارند^(۲).

خمینی و طرفدارانش در این عصر با صراحت این گفتار را اظهار داشته‌اند همانگونه که در کتاب حکومت اسلامی مقرر نموده است، چنانچه در [فصل چهارم در مورد دولت آیات عظام خواهد آمد].

گفتنی است که روایات، برتری ائمه را به اموری نسبت می‌دهند که در افراط و گمراهی غرق شده، بطوری که بدن مؤمنان از شنیدن آن می‌لرزد، (لازم به ذکر است که برخی از آن روایات را در دو فصل اعتقاد شیعه راجع به توحید الوهیت و ربوبیت گذرانیدیم).

آنان معتقد هستند که ائمه تنها از پیامبران برتر نیستند، بلکه از این هم پا را فراتر نهاده‌اند و معتقدند که آن مقدار از فضل و بزرگواری پیامبران هم به سبب ولایت ائمه است. یکی از رهبران شیعه می‌گوید: موجب فضل آدم که خدا او را با دست خویش آفرید و از روح خود در او دمید جز به سبب ولایت علی علیه السلام نبود. خدا جز به سبب ولایت علی با موسی سخن نگفت و عیسی را جز به علت تواضع و فروتنی در برابر علی علیه السلام به عنوان آیه و نشانه‌ای برای جهانیان قرار نداد، سپس می‌گوید: خلاصه‌ی امر این‌که هیچ کسی اهلیت و شایستگی نظر خداوند را جز با بندگی کردن ما نخواهند

۱- بحارالانوار، ۲۹۷/۲۶-۲۹۸.

۲- مانند کتاب «تفضیل الائمه علی الانبیاء» و کتاب «تفضیل علی بر سایر پیامبران اولوالعزم» هر دو اثر هاشم بحرانی، متوفای سال ۱۱۰۷ و «تفضیل ائمه بر غیر انبیاء جز بر جدشان» از شیخ شیعه محمد کاظم هزار، و «تفضیل امیرالمؤمنین بر انبیاء جز خاتم النبیین» اثر محمدباقر مجلسی، متوفای سال ۱۱۱۱ه، نکته جالب این‌که بزرگان شیعه کتابی را بعنوان «تفضیل قائم مهدی بر سایر ائمه» تألیف فتحعلی شاه به فارسی، ت ۱۲۵۰ه، نوشته‌اند. به کتاب الذریعه، ۴/ ۳۵۸-۳۶۰ مراجعه شود.

یافت^(۱).

حال اگر به نقل این قبیل روایت‌ها از «بحارالانوار» و سایر کتاب‌های اهل تشیع بپردازیم، بی گمان صفحاتی زیادی را در برخواهد گرفت^(۲).

ظاهراً این مذهبی است که امامیه اثنی عشریه در طول تغییر و تحولاتی که به این مذهب ملحق شده بر آن استقرار یافته‌اند و مامقانی به آن اشاره دارد که طبیعت این مذهب به طرف غلو و افراط پیش رفته است^(۳). همان‌گونه که اشعری بیان داشته شیعه در مورد تفضیل ائمه بر انبیاء سه فرقه هستند:

فرقه‌ای می‌گویند: انبیاء از ائمه برترند، اما برخی از آن‌ها جایز می‌دانستند که ائمه از فرشتگان برتر باشند.

فرقه‌ی دوم: گمان می‌برند که ائمه از انبیاء و فرشتگان برترند.

فرقه‌ی سوم: که معتقد به اعتزال و امامت هستند می‌گویند: فرشتگان و انبیاء از ائمه بالاترند^(۴).

شیخ مفید در «اوائل المقالات» مذهب چهارمی را به آن‌ها افزوده که ائمه جز پیامبران اولوالعزم بر سایر انبیا برتری دارند، گفتنی است که ایشان مذهب مورد اعتماد خود را بیان نمی‌کند، بلکه در این مورد توقف خود را ذکر می‌نماید تا در آن بیانید^(۵).

اما آشکار است که تمام این مذاهب و دیدگاه‌ها با کوشش دولت صفویه و پیروان آن‌ها متلاشی شد و مذهب آن‌ها بر غلو و افراط در مورد ائمه ثابت گردید، حتی مجلسی در عنوان فصلی که در کتاب بحار خود به این مناسبت منعقد کرده می‌گوید: «همانا پیامبران اولوالعزم بسبب محبت و دوست داشتن ائمه -صلوات الله علیهم- به اولی العزم دست یافته‌اند. و در این میان هیچ یک از پیامبران حتی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را نیز استثناء

۱- الاختصاص، ص ۲۵۰ و بحارالانوار، ۲۶/۲۹۴.

۲- در جلد بیست و ششم بحارالانوار به بسیاری از آن‌ها نگاه کن، به ویژه باب تفضیل ائمه بر انبیاء، ص ۲۶۷-۳۱۹ و باب دعای انبیاء با توسل به ائمه اجابه می‌گردد، ص ۳۱۹-۳۳۴، از همان جلد.

۳- به نص سخنان او در ص ۳۹۴ و ۱۱۰۴، نگاه کن.

۴- مقالات الاسلامیین، ۱/۱۲۰.

۵- اوایل المقالات، ص ۴۳.

نکرده است^(۱).

عبارت‌هایی از آن‌ها وارد شده که بین علی و رسول الله ﷺ تقارن برقرار کرده‌اند که در نهایت به فضل و امتیاز علی بر پیامبر ﷺ منتهی می‌گردد، چون - به خیال واهی و گمراهانه‌ی آن‌ها - علی در تمام ویژگی‌ها با رسول خدا ﷺ شریک است و علی خود دارای فضایی است که رسول خدا از آن برخوردار نیست (اعاذنا الله). صاحب بحارالانوار بابتی تحت عنوان «گفته‌ی رسول خدا ﷺ به علی که سه چیز به تو داده شده که به من داده نشده است» را به این نص و عبارت‌ها اختصاص داده^(۲) و از مثال‌های آن‌ها روایاتی است مبنی بر این که رسول خدا ﷺ گویا فرموده: سه ویژگی به من داده شده که به علی هم داده شده‌اند، گفته شد: ای رسول خدا! این‌ها چیستند؟ فرمود: من پرچم حمد و ستایش دارم که علی حامل آن است، کوثر برای من است و علی در آنجا ساقی است و بهشت و دوزخ از آن من است و علی تقسیم کننده‌ی آن است. اما سه چیزی که به علی داده شده و من با او شریک نیستم این است که: به او پسر عمویی همچون من داده شده که من ندارم، به او همسری همچون فاطمه داده شده که به من داده نشده و دو پسری همچون حسن و حسین داده شده که مثل آن‌ها به من داده نشده است^(۳).

در الکافی و... عبارات و نص‌های بسیاری هست که می‌گویند علی و ائمه در فضل و بزرگواری و واجب بودن اطاعت مانند رسول خدا ﷺ هستند، ولی خواننده را زود به اینجا می‌کشاند که ائمه از رسول خدا ﷺ هم برترند، نه تنها همین و بس، بلکه به جایی می‌رود که می‌گویند: ائمه دارای خصوصیات منحصر به فردی هستند که هیچ کس از مخلوقات با آن‌ها مشارکت ندارند، ولی با کمی تأمل در آن ویژگی‌ها خواهی دید که آن‌ها از صفات پروردگار بزرگوارند، و کافی است بدانی که از جمله‌ی آن اوصاف که رافضی به ائمه نسبت می‌دهند این است: «هر چه از من سبقت گرفته من هم دارم و از

۱- ص ۶۱۵.

۲- نگاه کن به: بحارالانوار، ۸۹/۳۹.

۳- بحارالانوار، ۹۰/۳۹، و در همین معنا به کتاب عیون اخبار الرضا، ص ۲۱۲، مناقب ال ابی طالب، ۴۷/۲ نگاه کن.

هیچ چیزی غافل نبوده‌ام که از من غایب بوده...»^(۱).

چه افتراء و تهمت‌هایی علیه خدا و دین او و پیامبر او ﷺ و بر ضد علی و اهل بیت او جعل نموده‌اند!! در حالی که امیرالمؤمنین برتری دادن خود را بر ابوبکر و عمر انکار کرد و تهدید کرد کسی را که در این باره چیزی بگوید حد افتراء کننده را که هشتاد تازیانه است به او بزند^(۲). وبا روایت متواتر از هشتاد صورت ثابت شده که علی بر منبر کوفه رفت و فرمود: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر هستند^(۳). باید گفت که کتاب‌های شیعه نیز همین را نقل کرده‌اند^(۴). به نظر شما علی ﷺ چه حالی با این صفات دارد که شیعه برایش ادعا می‌کنند و او را بر پیامبران برتری می‌دهند؟ بدون شک انکارش از همه شدیدتر و بزرگتر است، در حالی که برخی از علما این نکته را تقریر کرده‌اند که هر کس علی را -چه رسد به بعد از او- بر ابراهیم یا محمد ص-لوات الله وسلامه علیهما- برتری دهد کفر او از یهود و نصارا شدیدتر است^(۵).

کتاب‌های شیعه هم روایت کرده‌اند که وقتی به امیرالمؤمنین گفته شد: تو پیامبری؟ گفت: وای بر تو من یکی از غلام‌های محمد ﷺ هستم^(۶). ابن بابویه گفته: منظورش از بردگی اطاعت از رسول خدا است نه چیز دیگری^(۷).

احتمال دارد این موضع‌گیری افراطی که مذهب اثنی عشریه بر آن استقرار یافته یکی از آثار فرقه‌ای از شیعه به نام علبائیه باشد که معتقد به برتری علی ﷺ بر محمد ﷺ

۱- اصول کافی، ۱/۱۹۷ به بعد و مجموعه‌ای دی‌گر از احادیث را در این مورد ذکر نموده، به صفحات بعدی این رساله نگاه کن که انشاءالله برخی از نصوص آن افتراها و مراجع شیعه را ذکر خواهیم کرد.

۲- منهاج السنة، ۴/۱۲۳ و این نکته با اسانید مختلف از علی روایت شده، الفتاوی، ۲۸/۴۷۵.

۳- منهاج السنة، ۴۱۳۷-۱۳۸.

۴- تلخیص الشافعی، ۲/۴۲۸، عن الشيعة و اهل البيت، ص ۵۲.

۵- منهاج السنة، ۴/۶۹.

۶- ابن بابویه/التوحيد، ص ۱۷۴-۱۷۵، مجلسی/بحارالانوار، ۸/۲۸۳، طبرسی/الاحتجاج و منهاج السنة، ۴/۶۹.

۷- التوحيد، ص ۱۷۵.

هستند^(۱).

به گمان من اعتقاد به معصوم بودن امام نزد شیعه منجر به پدیدار شدن این گونه عقاید و مذاهب شده، چون آن‌ها ائمه را با اوصافی وصف می‌کنند که هیچ‌کدام از انبیاء و رسولان خدا هم با آن توصیف نشده‌اند -همانطور که خواهد آمد- و قطعاً کسی که به کتاب الله مراجعه نماید می‌بیند که ذکر از دوازده امام به میان نیامده است، چه رسد به این که از انبیاء برتر باشند.

همان گونه که ملاحظه می‌شود چون انبیاء بالاترین مقام و مرتبه را دارا بودند پیش از دیگر بندگان شایسته ذکر شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]^(۲).

«و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!».

بنابر این خداوند سبحان بندگان خوشبختی را که مورد نعمت خدا هستند به ترتیب رتبه در چهار مرتبه ذکر کرده است^(۳). باید اذعان داشت که کتاب الله در تمام آیاتش بر

۱- علبائیه فرقه‌ای است از شیعه که یاران علباء بن ذراع دوسی یا اسدی بودند و علی را از محمد رسول خدا ﷺ برتر می‌دانستند، و از پیامبر ﷺ بدگویی می‌کردند و ادعا می‌کردند که بعثت و رسالت برای دعوت به سوی علی بوده ولی برای خود دعوت کرد. الملل والنحل، ۱/ ۱۷۵ و به کتاب رجال کشی شیعه نگاه کن، ص ۵۷۱، اما او آن‌ها را علیائیه نامیده، بحارالانوار، ۳۰۵/۲۵.

۲- مختصر الصواعق، ص ۱۸۷.

۳- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۲۱/۱۱.

انتخاب و برگزیده شدن انبیاء بر تمام جهانیان دلالت می‌کند^(۱).
 مردمان سه قرن اول صدر اسلام که به قرون مفضله مشهورند بر تفضیل و برتری انبیاء بر ماسوای خود اجماع داشته‌اند و این اجماع حتی به نظر شیعه هم حجت است چون ائمه هم داخل این اجماع بوده‌اند^(۲).
 شیخ الاسلام ابن تیمیه فرمود: سلف صالح این امت از ائمه و سایر اولیاءالله اجماع داشته‌اند بر این‌که انبیای خدا بر تمامی اولیائی که انبیاء نبوده‌اند، برتری دارند^(۳).
 باید اذعان داشت که قرارداد پیامبر به عنوان آمر و بازدارنده‌ای که اطاعت از او بطور مطلق و بدون قید و شرط باشد و قرارداد امام به عنوان نایب و تابع او، بدون برتری پیامبر بر امام معقول و قابل تصور نمی‌باشد، چون این معنی در حق تمامی پیامبران موجود و در خصوص کلیه ائمه مفقود و غیر موجود می‌باشد، پس هیچ امامی بر هیچ پیامبری برتری ندارد و اصلاً چنین چیزی محال می‌باشد^(۴).
 سپس در خود کتاب‌های شیعه هم عبارات و روایاتی وارد شده که با قرآن و اجماع و عقل موافق است، و تنها افراد شاذ و خارج شده از همه اصول قواعد است که آن را انکار می‌کنند همانگونه که کلینی از هشام احول او هم از زید بن علی روایت کرده: «انبیاء از ائمه برتر و فاضل‌ترند و هر کس غیر از این را بگوید گمراه است»^(۵).
 ابن بابویه از صادق روایت کرده که گفت: انبیاء نزد من از ائمه دوست‌داشتنی‌ترند^(۶).
 هیچ شک و تردیدی نیست که این مذهب باطل می‌باشد و هیچ اساسی ندارد و هر کسی که دارای بصیرت باشد این را می‌داند و این از ضروریات دین است و برای باطل کردن آن نیازی به تکلف نیست، گفتنی است که این دیدگاه یکی از برهان‌های فاسد این مذهب رافضی است.

۱- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

۲- مختصر الصواعق، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۳- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۲۱/۱۱.

۴- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

۵- مختصر الصواعق، ص ۱۸۷.

۶- مختصر التحفة، ص ۱۰۰.

معجزات امام

رأی اهل سنت بر این است که معجزات جز انبیاء به کسی دیگر داده نشده است^(۱). برخلاف رافضی‌هایی که نشانه‌ی امام بودن را صادر شدن معجزه از او می‌دانند، چون می‌گویند: همانا ادامه و استمرار نبوت است،^(۲) آنان معتقد هستند همان‌گونه که خداوند ﷺ از میان بندگان کسان را که برای نبوت و رسالت برمی‌گزیند و با معجزات او را تأیید می‌کند... به همان صورت امامت را نیز از میان بندگان بر می‌گزیند^(۳). کتاب‌های حدیث آن‌ها مملو از معجزات و روایت داستان‌ها و اتفاقاتی - خیالی - است و گفته می‌شود نهایت آن این است که کرامات را به معجزات نام برده‌اند. بدون شک یکی از اصول اهل سنت و جماعت تصدیق کرامات اولیاء و امور خارق‌العاده اعم از مکاشفات و انواع قدرت و تأثیرات بر دستشان است؛ مانند آنچه در سوره‌ی «کهف» و... راجع به امت‌های گذشته ذکر شده‌اند و مانند آنچه در مورد مؤمنین صدر اول اسلام از اصحاب و تابعین و سایر قرنهای این امت به درستی نقل شده است، گفتنی است که تا روز قیامت کرامت خواهد بود. وقتی که مسأله چنین است پس نامگذاری کرامات به معجزات تنها در اصطلاح با هم اختلاف داریم و برای همین است وقتی که ابن مطهر حلّی شیعه در مورد امیرالمؤمنین

۱- [معجزات عبارتند از: نشانه و برهان‌هایی که جز خدا کسی نمی‌تواند آن را انجام دهد و خداوند ﷻ آن‌را بر دست پیامبران اجرا می‌کند تا دلیلی بر صداقت آن‌ها باشد. شیخ الاسلام فرموده در قرآن و سنت لفظ معجزات موجود نیست، بلکه الفاظ آیه، بینه و برهان ذکر شده. الجواب الصحیح، ۶۷/۴ و فرمود: معجزه در لغت عام است برای هر کار خارق‌العاده‌ای، و ائمه‌ی سلف همچون احمد بن حنبل و غیره آن‌ها را به آیات معرفی کرده‌اند... ولی بسیاری از متأخرین الفاظ را از هم جدا کرده‌اند، پس معجزه را برای نبی و کرامت را برای ولیّ تعریف کرده که هر دو شامل امور خارق‌العاده می‌شود.] قاعده فی المعجزات والکرامات، ص ۲، چاپخانه المنار، ۳۱۱/۱۱-۳۱۲، از مجموع الفتاوی شیخ الاسلام. النبوات ابن تیمیه، و التعریفات جرجانی، ص ۲۸۲، و شرح العقیده الطحاویه، ص ۴۹۵، ابن حزم/المحلی، ۳۵/۱.

۲- عقاید الامامیه، ص ۹۴.

۳- اصل الیعة و اصولها، ص ۵۸.

گفت: «از ایشان معجزات زیادی ظاهر شد»، شیخ الاسلام در نقد او فرمود: مثل این که کرامات را به معجزات نام برده و این اصطلاح بسیاری از مردم است، مثلاً گفته می شود: علی از خیلی افراد که کرامات دارند برتر است، لازم به ذکر است که کرامات زیادی از بسیاری از عامه اهل سنت که ابوبکر و عمر را تفضیل و برتری می دهند نقل شده است، پس چگونه کرامت برای علی ثابت نیست در حالی که مجرد کرامات دلیل برتری بر غیر خود نیست^(۱).

شیخ الاسلام معتقد است که اهتمام روافض به مسأله‌ی کراماتی که به ائمه نسبت داده می شود به سبب جهالت و ستم و دور بودنشان از راه اولیاء الله، قابل اعتماد نیست و کرامات آنان از اولیای با تقوا و پرهیزکار سر نمی دهد، زیرا آنان بر اثر عدم دسترسی به کرامات واقعی چنان شده اند که هرگاه چیزی از امر خلاف عادات را می شنیدند آن را بزرگ جلوه می دهند، مثل کسی که مفلس است چون مقداری پول را می بیند آن را زیاد می داند و همچون شخص گرسنه ای که تکه نانی را بزرگ و با ارزش تلقی می کند...^(۲).

اما آیا امامیه این کرامت های اولیاء الله را دیده اند و آن را معجزات نامگذاری کرده اند؟ کسی که در مذهب آن ها تأمل کند و به دقت در آن بیاندیشد خواهد دید که در این کرامت ها به مذهبی دیگر رفته اند، آن ها به خاطر اثبات امامت و اقامه ی حجت بر مردم، بر این باور بوده اند که اینها معجزات هستند، چون آن گونه که روایات شیعه می گویند ائمه بر هر کسی که زیر آسمان و روی زمین قرار دارد حجت بالغه می باشند^(۳).

اصلاً فرد معتبر شیعه، کلینی می گوید: «جز به وسیله ی امام حجت خدا بر مردم اقامه نمی شود»^(۴). و روایات زیادی با این مفهوم نزد شیعه هست، به همین علت گفته اند: ما حجت خدا بر بندگان او هستیم،^(۵) «و اگر ما نمی بودیم خداوند جلّ و علا عبادت نمی شد»^(۶).

۱- منهاج السنة، ۱۵۶/۲.

۲- منهاج السنة، ۱۹۶/۴.

۳- اصول کافی، ۱۹۲/۱ و المظفر/علم الامام، ص ۴۳.

۴- و این عنوان بابی است در اصول الکافی که چهار حدیث در ضمن آن هست با این معنی، اصول کافی، ۱۷۷/۱.

۵- اصول کافی، ۱۹۳/۱.

۶- اصول کافی، ۱۹۳/۱.

«وصی‌ها درب‌های خداوند ﷺ هستند که ورود از طریق آن‌ها ممکن است و اگر آن‌ها نبودند خداوند شناخته نمی‌شد و بوسیله‌ی آن‌ها خداوند ﷺ حجت را بر مردم اقامه کرده است»^(۱) لذا بحرانی شیعه -در کتابی که در مورد معجزات ائمه نوشته- می‌گوید: «خداوند بردست آن‌ها معجزات و دلائل را آشکار می‌کند، چون آن‌ها حجت خدا بر بندگان هستند»^(۲).

بنابراین، آن‌ها ائمه را به جای انبیاء و پیامبران خدا قرار داده‌اند که خداوند ﷺ به وسیله‌ی آن‌ها حجت خود را بر مردم اقامه نموده و آن‌ها برای اثبات رسالت خود نیازمند معجزه هستند همانطور که پیامبران نیازمند معجزه می‌باشند، شیعه در فضل و منزلت و واجب‌الاطاعه بودن و تحقق معجزات، ائمه را در مرتبه‌ای قرار داده‌اند که به برترین انبیاء و رسول داده می‌شود و یا این‌که مرتبه‌ای بیشتر از انبیا را برای آن‌ها قرار می‌دهند. به ادعای آن‌ها ابو عبدالله گفته: «هرچه علی علیه السلام آورده بدان عمل می‌کنم و هرچه او از آن بازداشته ترک می‌کنم، زیرا فضل و منزلتی که برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جریان است برای او هم هست».

و همین‌طور برای ائمه یکی بعد از دیگری این امر در جریان بوده است. امیرالمؤمنین بسیاری اوقات می‌گفت: «چند ویژگی به من داده شده که تا به حال به کسی داده نشده‌اند، من مرگ‌ها و بلاها و نسب‌ها و فصل الخطاب را می‌دانم، چیزی از آنچه گذشته از دست من در نرفته و از آنچه خواهد آمد چیزی از من غایب نیست، به اذن خدا بشارت می‌دهم و تمام آن‌ها را انجام می‌دهم»^(۳).

می‌بینی که نص عبارت دلالت می‌کند بر این‌که هرکس از ائمه گرفته باشد مثل این است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا بهتر از او گرفته است، لذا جعفر- به گمان شیعه- گفت:

۱- اصول کافی، ۱/۱۹۳.

۲- هاشم بحرانی/ینابیع المعاجز، ص ۲، المقدمة.

۳- اصول کافی، ۱/۱۹۶-۱۹۷ و روایات دیگری با این مفهوم و همه را در باب «ان الائمة هم ارکان الارض» در فصل العصمة ذکر شده‌اند.

ترجیح می‌دهم دین را از علی نه از رسول خدا ﷺ یاد بگیرم.^(۱)

سپس برای اثبات این که علی دارای صفاتی است که پیامبر ﷺ دارای چنین صفاتی نیست برهان و دلیل آورده به این که گویا علی گفته (انا قسیم الله...) یعنی من کسی هستم که برای خدا تقسیم می‌کنم (اعاذنا الله) و در خاتمه‌ی عبارت این معنی را تأکید می‌کند و برای او صفتهای خداوند را افزوده... من مرگها و بلایا و نسبها و فصل الخطاب را می‌دانم، چیزی از آنچه گذشته از دست من درنرفته و از آنچه خواهد آمد چیزی از من غایب نیست. تنها کسی که هیچ چیز گذشته از او پنهان نباشد و از هیچ غایبی غافل نباشد خداوند ﷻ است، ولی به گمان آن‌ها خدا در کارهایش «بداء» می‌کند!!!.

پس اینها معجزات نیستند، بلکه این افتراء و تهمت و ادعای خدایی برای ائمه است. ولی شیعه‌ی امامیه براین باورند که این معجزات برای اقامه حجت بر مردم اجرا می‌شود... درحالی که این چیزهایی که آن‌ها برایشان ساخته و پرداخته‌اند از قبیل کرامات هم نیستند، بلکه مثل معجزات انبیاء یا بزرگتر از آن هم هستند.

صاحب کتاب «بحارالانوار» بابی را به عنوان «ائمه می‌توانند مردگان را زنده گردانند و کور مادرزاد را شفا دهند و بیماری پیسی و جذام را علاج کنند و جمیع معجزات انبیا را دارند» در کتابش قرارداده^(۲). و مجموعه‌ای از احادیث آن‌ها را ذکر کرده، برای همین است که شیخ شیعه قزوینی معجزات ائمه را چنین تعریف کرده: «آن است که خارق عادت یا هنگام مبارزه طلبی برطرف کننده‌ی قدرت باشد، همراه با عدم معارضه و مطابقت با ادعا»^(۳).

پس معجزه آن است که برخلاف عادت و روال طبیعی باشد و هدف از آن مبارزه طلبی برای اقامه‌ی ادعا است.

در مورد معجزات ائمه کتابهای زیادی را به رشته تحریر درآورده‌اند همانگونه که

۱- ما جعفر و سایر اهل بیت را از این بی دینی تبرئه می‌کنیم، زیرا هر کس گمان کند بدون نیاز به محمد ﷺ بسوی خدا حرکت می‌کند، چنین کسی کافر و بی دین است. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام، ۲۲۵/۱۱.

۲- بحارالانوار، ۲۹/۲۷-۳۱.

۳- قلائد الخرائد، ص ۷۲.

اهل سنت در مورد معجزات رسول الله ﷺ تألیفاتی را نگاشته‌اند^(۱).

البته اخبار و روایات آن‌ها در این مورد ائمه را از حد انسان بودن به مقام خالق جل و علا بالا برده‌اند.

آنان علاقه شدیدی به ردیف کردن حکایات و افسانه‌های شگفت انگیز و غریبی دارند که گاهی به کارهای جادوگران و شیادان و گاهی به خیال‌بافی و رؤیاهای عجیب شباهت دارد. آنان چنین می‌پندارند که این از اصول ثابت امامت آن‌هاست، حتی برای

۱- مثل کتاب «عیون المعجزات» از شیخ شیعه حسین بن عبدالوهاب، در قرن پنجم، که در سال ۱۴۰۳هـ مؤسسه علمی چاپ سوم آن را نشر کرده، و از جمله معجزات آن‌ها زنده کردن مردگان از سوی ائمه، و سخن گفتن با حیوانات که به امامت آن‌ها شهادت می‌دهند، ص ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۳۲ و از حوادث گذشته و آینده خبر می‌دهند، ص ۵۷ و بواسطه عمودی از نور که همراه آن‌هاست اعمال بندگان و ولادتشان را می‌دانند، ص ۸۰ و امثال این‌ها و مانند ینابیع المعجز و اصول الدلائل تألیف هاشم بحرانی که در آن ۲۱ موضوع را به عنوان‌های باب پنجم «همانا نزد ائمه علیهم السلام علم آن چه در آسمان است و آن چه در زمین است و علم آن چه گذشته و آن چه خواهد آمد و آن چه در شب و روز و علم ساعت و برپایی قیامت، و علم و دانش پیامبران و بیشتر از آن هم، ص ۳۵-۴۲، باب ششم آمده است: آن‌ها ﷺ هر گاه بخواهند چیزی را بدانند می‌دانند و همانا قلب‌های آن‌ها مورد اراده خداست و هر گاه چیزی را آرزو کنند می‌خواهند»، ص ۴۳-۴۶.

همچنین بحرانی کتاب دیگری دارد در همان موضوع و شاید از این هم بیشتر باشد به نام «مدینه المعاجز» در موقع ذکر هر امامی معجزاتی را که به آن‌ها نسبت داده‌اند، ذکر می‌کند، مثلاً بعد از باب اول به دنبال ذکر امیرالمؤمنین ۵۵ مورد معجزه را برایش ذکر می‌کند، از جمله معجزات میلاد او-به گمان شیعه-درص ۵ مناجات با خدا ص ۹ عروج و بالارفتن به آسمان ص ۱۲ صحبت زمین با او ص ۱۶ و گفتگو با ابلیس ص ۱۶ و به دنبال آن یک سری معجزات را برایش ذکر کرده که فکر کرده نزد فرعون است، و به دنبال آن گفته رسول خدا ﷺ به علی گفت: خدا توسط تو پیامبران را تأیید و تقویت کرده، آشکارا با تو مرا تأیید کرد و بدین صورت برای هر امامی معجزاتی را ذکر کرده، حتی برای مهدی منتظر که وجود ندارد، نوشته: یکی از معجزات مهدی قرائت کتابهای نازل شده‌ی خدا در وقت ولادت و صعود به سوی عرش خدا بود، سپس همان شیعه به ذکر حکایات و افسانه‌هایی ادامه می‌دهد که هیچ عاقلی آن را تصدیق نمی‌کند طوری که بسیار شگفت زده می‌شوی از آخوندهایی که پیروان خود را تا این حد در غلو و افراط گرفتار کرده‌اند و تعجب از پیروانی که تا این اندازه برای چنین ترهات بی اساس و پایه‌ای تسلیم باشند.

پیروان ائمه نیز معجزاتی شبیه به معجزات ائمه را جعل می‌کنند^(۱). شاید گفته شود: این حکایات و افسانه‌ها با در گذشت ائمه به پایان رسیده و هیچکدام وجود واقعی ندارند، ولی من می‌گویم: پیوسته این معجزات نزد شیعه در حال تولید است و تنها با مطالعه‌ی این افسانه‌ها در مجالس اکتفا نمی‌کنند و جهت بیهوش کردن عقل و شعور و خردها و زنجیر کردن و به دام انداختن اندیشه‌ها مدام این افسانه تازه می‌شوند، بلکه یک صورت واقعی یافته‌اند که در دو جنبه نمایان می‌شوند:

اول: آن امور خارق العاده و معجزاتی که به غایب منتظر نسبت می‌دهند و مجموعه‌ای از بزرگان شیعه آن‌ها را نقل می‌کنند که مدعی ارتباط و پیوند با مهدی هستند. این ابن مطهر حلی شیعه است داستانی را نقل می‌کند که گویا خودش کتابی را جهت نسخه برداری به امانت می‌گیرد ولی صاحب کتاب جز یک شب کتابش را به او عاریه نمی‌دهد، در آن شب مهدی می‌آید و کل کتاب را برایش بازنویسی می‌کند^(۲). و حکایات و داستان‌های بسیاری در این باره دارند که شیخ شیعه نوری طبرسی تعدادی را در کتاب خود به نام «جَنَّةُ الْمَأْوَى» جمع آوری کرده. پس معجزات الآن بر دست امام غایب آن‌ها جاری می‌شود و در شیوخ و آیات عظام شیعه نمایان می‌شود.

دوم: مسایل خارق العاده‌ای که مدعی هستند نزد قبر و مزارها اتفاق افتاده است، آنان با استفاده از این افسانه‌ها قوم خود را از راه راست منحرف و گمراه کردند و آن‌ها را با شرک فریب دادند و دربهای آن‌را برایشان گشودند. مجلسی صاحب کتاب «بحار الانوار» مجموعه‌ای از باب‌های شرک کتاب خود را برای این هدف نگاشته است. مثل: باب بیست و نهم: آن معجزه‌ها و کراماتی که نزد مقبره‌ی مقدس ظاهر شده^(۳). مثل: باب پنجاهم: جور و ستم خلفاء بر مقبره‌ی شریف او و معجزاتی که نزد قبر و از خاک آن به

۱- به عنوان مثال نگاه کن به: عیون المعجزات/حسین عبدالوهاب و شهادت کاظم به خیال آن‌ها به این که علم مرگ و میرها را دارد، ص ۱۰۱. در رجال الکشی آمده است: «وقتی که با مردی ملاقات می‌کرد می‌گفت: فلانی تو با فلان چیز می‌میری و تو ای فلان با چنین چیزی کشته می‌شوی، و آن طور که او خبر داده بود واقع می‌شد». رجال الکشی، ص ۷۶.

۲- در صفحه ۳۴۰، این رساله گذشت.

۳- بحار الانوار، ۴۲۳۱۱.

وقوع پیوست^(۱). همچنین موقع بحث از هر امامی به ذکر معجزاتی خیالی برای او می‌پردازد و در مورد این خرافات تألیفاتی را نوشته‌اند^(۲).

اسطوره و افسانه‌هایشان به بحث معجزات جاری شده نزد قبرها پرداخته و مجلسی تعداد زیادی از آن‌ها را در بابهای مربوط به هر کدام از ائمه برشمرده است. قصه‌هایی خیالی را نقل کرده که بسیار اعجاب برانگیز می‌باشند و اعلام می‌دارند که این قوم چگونه به خرافات عادت گرفته‌اند و خرافات به سادگی به قلب آن‌ها راه یافته است.

داستان‌هایی راجع به شفا دادن قبرها به بیماران صعب العلاج ذکر نموده‌اند و یادآور شده که نابینایی به محض نزدیک شدن به قبر بینایی را به دست آورده است^(۳).

حیواناتی برای طلب شفا بسوی قبرهای ائمه رفته‌اند، مثلاً حیوانی که خود را روی قبر می‌غلتاند و زخم او شفا می‌یابد^(۴).

گفتنی است که در مورد ائمه بحث از این است که مانند زندگان در کارها دخالت و تصرف دارند، در حالی که آن‌ها در قبر هستند، مثلاً می‌گویند قبر ائمه امانت را قبول کرده و از آن‌ها نگهداری می‌کند^(۵).

واضح است که برخی از خادمان قبر و زیارتگاه‌های راهزن این داستان و افسانه‌ها را جعل نموده‌اند تا اموال مردم گول خورده را که در راه عتبات و بارگاه‌ها صرف می‌کنند با دزدی و حيله‌ای بیشتر از دستشان ببرایند.

معتقد هستند که قبر به سخن می‌آید و جواب می‌دهد... یکی از زائران که عبایش نزدیک قبر امام پاره شده، قبر را مورد گفتگو قرار داده و می‌گوید: جز تو کسی را نمی‌شناسم که برایم جبران کند، پس خواسته‌اش برآورده می‌شود^(۶).

۱- بحارالانوار، ۳۹۰/۴۵.

۲- [مانند: المعجزات محمد علی بداوی که معجزاتی را جمع کرده که نزد بارگاه کاظمین و عسکریین واقع شده] الذریعة، ۲۱۵/۲۱.

۳- بحارالانوار، ۳۱۷/۴۲.

۴- بحارالانوار، ۳۱۲/۴۲.

۵- بحارالانوار، ۳۱۲/۴۲.

۶- بحارالانوار، ۳۱۶/۴۲.

تمامی این افسانه‌ها در قالب داستان‌هایی خیالی و رومان برای تأثیر بر قشر ساده لوح و عامی ساخته می‌شود، که تعدادشان بسیارند و در نهایت به مسایلی شگفتناک پایان می‌یابند که دعوت به شرک ورزیدن به خداوند سبحان منتهی می‌شوند، و عقل را فلج کرده و فکر و اندیشه را از کار می‌اندازند و انسان را از انجام عمل صالح و شایسته باز می‌دارند و عاقلان وقتی که با عقل بدیهی می‌بینند اینها خرافات و باطلند بطرف کفر رفته و از اصل دین دور می‌شوند.

طبق روایات نقل شده در کتاب‌های شیعه، جعفر صادق مبالغه‌هایی را که شیعیان کوفه به او نسبت دادند انکار کرد و گفت: به خدا سوگند اگر اقرار کنم به آنچه آن‌ها به من نسبت داده‌اند زمین مرا می‌گیرد و من جز بنده‌ای مملوک کسی نیستم که نه توانایی زیان رساندن دارم و نه می‌توانم به کسی نفع و سود برسانم^(۱).

این ادعاهای افراطی به نام ائمه که آن‌ها را تا مقام خدا بلند می‌کند و آن‌ها را معجزات می‌نامند هیچ بعید نیست که میراث مجوسیان باشد که برای نابودی اسلام و ضربه زدن به آن، به نام شیعه‌گری وارد اسلام شده‌اند، یا خواسته‌اند عقاید خود را به نام اسلام اظهار کنند چون آن‌ها برای زرتشت معجزات و نشانه‌هایی را ادعا می‌کردند بیش از آنچه ترسایان برای مسیح علیه السلام ادعا می‌نمودند^(۲).

اما ادعای شیعه مبنی بر این که ائمه حجت خدا بر مردم هستند و جز با آن‌ها حجت اقامه نمی‌شود و برای اثبات امامت، معجزاتی بر دست ایشان جاری گشته... اگر در کتاب خدا به بررسی این مسأله بپردازیم هرگز دلیلی را برایش پیدا نخواهیم کرد، بلکه خلاف این را می‌بینیم، یعنی حجت خدا توسط پیامبران بر خلق اقامه شده و خداوند فرمود:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵]

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و

۱- تنقیح الممقال، ۳/۳۳۲.

۲- تثبیت دلائل النبوة، ۱/۱۸۵.

عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می‌پذیرد)».

خداوند در آیه‌ی فوق به ذکر پیامبران اکتفا نمود و ائمه را ذکر نکرد.

پس معلوم شد که این ادعا ساخته و جعل شده‌ای محض است و معجزاتی که به قبرها یا به غایب منتظر نسبت داده‌اند دروغ و بهتان هستند، یا این‌که وحی و پیام شیطان به آن‌ها است، زیرا امام غایب جز در خیالات فرقه‌ی اثنی‌عشریه وجودی ندارند، همانگونه که طایفه‌هایی از شیعه به این امر اقرار کرده‌اند و همانگونه که دانشمندان انساب و تاریخ چنین ذکر کرده‌اند.

اما معجزات مربوط به مزارها غیر از دعوت‌هایی شیطانی به سوی شرک و بت پرستی چیز دیگری نمی‌باشد، چون آنجا مردگانی وجود دارند که راهی مسیر خود شده‌اند و هیچ نفع و ضرری از دست ایشان ساخته نیست... و آنان خود نیز در حال حیات برای هرکاری به خدا پناه می‌بردند و قدرت و توانایی را از خود نفی می‌کردند. و خود کتابهای شیعه هم در این مورد روایات زیادی را نقل کرده‌اند، خداوند سبحان به پیامبرش امر فرموده که بگوید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

و بگوید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [یونس: ۴۹]

«بگو: من (تنها پیغمبر و رساننده اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زبانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد».

و بگوید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰]

«ای پیغمبر! بدین کافران بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم».

و بگوید: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۳]

«بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان)

هستم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من).»

و بگوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الکھف: ۱۱۰]

«ای پیغمبر! بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفت: بگو؛ می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس.»

این رسول هدایت و خاتم النبیین و سرور اولین و آخرین انسان‌ها است، پس کسانی که مرتبه و جایگاهشان از مقام او پایین‌تر است بایستی چگونه باشند.

ایمان به آخرت

شیعه در مورد این رکن بزرگ دیدگاه‌هایی منکر و بدعت‌های فراوانی دارند. آیات مربوط به روز قیامت را به رجعت تأویل می‌کنند^(۱) و این حیل‌های مکارانه از طرف بنیانگذاران این نص و عبارتهاست تا از طریق آن، مسأله قیامت را بطور کلی انکار کنند، گفتنی است کمترین چیزی که در آن است این‌که قلب شیعیان نسبت به امر قیامت منصرف می‌گردد؛ یا معنای روز قیامت را از درون آن‌ها محو و پاک می‌شود، چون در آیات مربوط به آخرت جز تأویلهای بزرگان دین خود را نمی‌خوانند که آن را به رجعت و بازگشت مردگان به این دنیا معنی کرده‌اند.

یکی دیگر از بدعت‌های آنان این است که می‌گویند: آخرت زیر فرمان امام است. صاحب کتاب «الکافی» در احادیث خود می‌گوید: «آخرت برای امام است هر جا که بخواهد قرار می‌دهد و بسوی هر کس که بخواهد دفع می‌کند، این از جانب خدا برای او جایز است»^(۲).

اما چرا امر آخرت مربوط به امام است و در دست اوست؛ چون این اعتقاد فرع تصور و بینش آن‌ها در مورد بهشت و دوزخ است، زیرا می‌گویند: «اگر ائمه نبودند

۱- به فصل رجعت نگاه کن.

۲- اصول کافی، ۴۰۹/۱.

بهشت و دوزخ خلق نمی شدند»^(۱) و خداوند بهشت را از نور حسین آفریده،^(۲) شیخ و بزرگ شیعیان بحرانی در کتاب خود بابتی را به این عنوان منعقد کرده^(۳).

باری می گویند: بهشت مهریه‌ی ازدواج فاطمه با علی است.

ولی نمی دانم چطور بهشت مهریه‌ی ازدواج فاطمه بوده در حالی که از نور پسرش حسین خلق شده؟! و همچنین اصل در مهریه آن است که قبل از ازدواج پرداخت گردد، شیخ طوسی در مجالس خود از ابی بصیر و او هم از ابی عبدالله روایت کرده که گفت: «همانا خداوند یک چهارم دنیا و بهشت و جهنم را مهریه‌ی فاطمه قرار داد، پس او دشمنانش را به آتش می اندازد و دوستانش را وارد بهشت می کند»^(۴) صاحب کتاب «المعالم الزلفی» بابتی را به این عنوان در کتابش نگاشته: «باب چهارم: همانا بهشت در مهریه‌ی فاطمه است»^(۵). یعنی بهشت جزئی از مهریه‌ی او است.

سپس اصل در مهریه آن است که در دنیا به دست صاحبش برسد، برای همین است که گفته اند: «همانا ائمه در دنیا از نعمت بهشت می خورند» شیخ شیعه، بحرانی برای این مسأله بابتی را در کتابش اختصاص داده به عنوان: «در دنیا جز پیامبر یا وصی او طعام بهشت را نمی خورد» و در مورد آن روایات متعددی را از کتابهای معتبر شیعه نقل کرده که بیانگر آن است میوه ها، انار و سینی های پراز انواع خوراکی ها از بهشت برای آنها می آید و از آن می خورند، آنان این پندارها را با قصه های طولانی ساخته و جعل نموده اند، ولی فراموش کرده اند که گفته بودند طعام بهشت را جز پیامبر و وصی او نمی خورد، از این رو بایستی قید «یا دختر پیامبر» را به آن می افزودند چون با این حساب فاطمه را هم از مهریه‌ی خودش و از آنچه از نور فرزندش خلق شده محروم کرده اند. چون فاطمه به اتفاق شیعه وصی نیست، پس از طعام بهشت نمی خورد. ولی چنین به نظر

۱- [ابن بابویه گفته: واجب است معتقد بود که اگر آنها نبودند خداوند سبحان آسمان و زمین، بهشت و دوزخ، آدم و حوا، فرشته و هیچ چیزی را خلق نمی کرد. الاعتقادات، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲- المعالم الزلفی، ص ۲۴۹ و نزهة الابرار و منار الانظار فی خلق الجنة و النار / هاشم بحرانی، ص ۳۹۵.

۳- المعالم الزلفی، ص ۲۴۹.

۴- المعالم الزلفی: ص ۳۵۰

۵- المعالم الزلفی، ص ۳۱۷-۳۱۹.

می‌رسد آن‌ها به خاطر این‌که دیگر دختران رسول خدا ﷺ شامل نشوند جمله «یا دختر پیامبر» را به این روایت نیافزوده‌اند، تا هم وارد این مسأله نشوند و هم از محبت و دوست داشتن در دین شیعه بی‌نصیب باشند.

و مادامی که امور مربوط به جهان آخرت در نظر این فرقه به این صورت مذکور باشد؛ پس تمام مراحل زندگی اخروی را شیعه با رنگ افراط و اغراق گویی در مورد امام و ائمه رنگ آمیزی کرده‌اند. بنابراین ائمه در لحظه‌ی مرگ حاضر می‌شوند. مجلسی در بیان اعتقادات این طایفه می‌نویسد: «واجب است به حضور پیامبر و دوازده امام در موقع مرگ انسان‌های نیک، فاجر، بدکاران، مؤمنین و کفار اعتقاد داشت، پس با شفاعت خود در آسان شدن شدت و فشار مرگ به مؤمنان سود می‌رسانند، و بر منافقین و کینه‌ورزان به اهل بیت -صلوات الله علیهم- سخت می‌کنند، آنان معتقد هستند که جایز نیست به این فکر کرد که آیا آن‌ها به چنین صورتی، در اجسام اصلی یا مثالی یا بغیر آن حاضر می‌شوند»^(۱).

آنان هنگامی که مرده در قبر گذاشته می‌شود مقداری از خاک مزار حسین را با او در قبر می‌گذارند چون به گمان آن‌ها این خاک برایش امان است. خُرّ عاملی از علمای شیعه برای این موضوع بابی را منعقد کرده به عنوان: «باب مستحب بودن گذاشتن تربت حسینی همراه مرده در کفن و قبر»،^(۲) و صاحب کتاب مستدرک الوسائل نیز بابی را به همین عنوان نام گذاری کرده است.^(۳)

یکی از وصیتهای شیعه در این مورد این است: مقداری از تربت (خاک) را با او در قبر گذارند، چون روایت شده که موجب امان (از عذاب خدا) است.^(۴) آن‌ها در این مورد احادیث فراوانی دارند.^(۵)

به گمان آن‌ها تکلیف و رفع درجات و مقام و اعمال نیک در قبر برای مرده‌ی شیعه

۱- الاعتقادات، ص ۹۳-۹۴.

۲- وسائل الشیعة، ۷۴۲/۲.

۳- مستدرک الوسائل، ۱۰۶/۱.

۴- مستدرک الوسائل: ۱۰۶/۱.

۵- وسائل الشیعة، ۷۴۲/۲ و مستدرک الوسائل، ۱۰۶/۱، طوسی تهذیب الاحکام، ۲۷/۲، طبرسی/الاحتجاج، ص ۲۷۴، الکفعمی/المصباح، ص ۵۱۱.

حاصل می‌گردد. کلینی در «الکافی» از حفص روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر شنیدم که می‌گفت: آیا انسان ماندن در دنیا را دوست دارد؟ گفت: بله، گفت: چرا؟ گفت: برای قرائت قل هو الله احد. سپس ساکت شد و بعد از مدتی گفت: ای حفص! از دوستان و شیعیان ما هر کس که بمیرد و قرآن را خوب بلد نباشد در قبر می‌داند آن را بخواند تا خدا با آن درجات او را رفیع گرداند، همانا درجات بهشت بستگی دارد به مقدار آیات قرآن^(۱).

پس شیعه در قبر قرآن را می‌داند و به قرائت آن مشغول می‌گردد و حتی پس از مرگش عمل شایسته‌ای او ادامه دارد! و این یکی دیگر از نکات زیبای آن‌ها است، پس آیا این دعوتی پوشیده و حیل‌های دیگر نیست برای ترک قرآن و ترک یادگیری و خواندن آن به انتظار حاصل شدن آن در قبر؟!.

اولین چیزی که در قبر در مورد آن سؤال می‌شود محبت دوازده امام است، گفته‌اند: «اولین چیزی که در مورد آن سؤال می‌شود محبت ما (اهل بیت) است»^(۲). پس دو فرشته در مورد اعتقاد به ائمه یکی پس از دیگری از او سؤال می‌کند، اگر درباره‌ی هیچکدام از آن‌ها جواب نداد او را با عمودی از آتش می‌زنند و تا قیامت قبر او پر از آتش می‌شود^(۳). اما اگر در زندگی به ائمه (یعنی دوازده امام) اعتقاد داشته باشد می‌تواند به سؤالات فرشته پاسخ دهد و تا روز حشر در وضعیتی خوش بسر می‌برد^(۴).

شیعه به حشر بعد از مرگ معتقدند و در این عقیده هیچ کسی با آن‌ها شریک نیست، مجلسی در کتاب «الاعتقادات» می‌نویسد: «خداوند در زمان قائم یا کمی پیشتر جماعتی از مؤمنین را محشور می‌گرداند تا با دیدن ائمه و دولت آن‌ها چشم روشن باشند و خوشحال شوند و جماعتی از کافران و مخالفین را نیز برای انتقام عاجل در دنیا محشور می‌گرداند»^(۵).

۱- أصول الکافی، ۲/ ۶۰۶، المعالم الزلفی، ص ۱۳۳.

۲- بحار الانوار، ۷۹/۲۷، عیون اخبار الرضا، ص ۲۲۲.

۳- الاعتقادات/مجلسی، ص ۹۵.

۴- الاسلام عقیده و دستور/محمدحسینی جلالی، ص ۷۷.

۵- الاعتقادات: صص ۹۸.

اما اعتقادات شیعه پیرامون حشر روز قیامت، آنان بر خلاف اعتقاد تمام مسلمانان دارای باوری منکر هستند و در روایات آنها چنین بیان شده که حشر شامل همه نمی‌شود؛ بلکه می‌گویند گروهی هستند که حشر شامل ایشان نمی‌گردند و در معرض بیم و هراس قرار نمی‌گیرند و در آن جایگاه بزرگ نمی‌ایستند و بر روی صراط عبور نمی‌کنند، بلکه بدون واسطه از قبرها به بهشت می‌روند.

آنها اهل شهر «قم» هستند، روایت آنها می‌گوید: «همانا اهل قم در قبرهایشان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و از آنجا یکسره به بهشت می‌روند»^(۱).

فقط همین نه، بلکه - به گمان آنها - یکی از درهای بهشت به اهل «قم» اختصاص دارد. از ابی حسن رضا روایت است که گفت: «همانا بهشت هشت در دارد، یکی از آنها برای اهل قم است، خوشا آنان را، باز خوشا آنان را»^(۲). و آنها شیعیان برگزیده‌ی ما در بین سایر مردم هستند، خدا ولایت ما را در طینت و سرشت ایشان عجین گرداند^(۳).

شیخ شیعه عباس قمی (از معاصرین) می‌گوید: «روایات زیادی در مدح قم و این که چنین دری از درهای بهشت برای آنها گشوده از ائمه اهل بیت وارد شده»^(۴).

آنان قم را به دیگر فضایل و برتریها اختصاص داده‌اند^(۵) تا جایی که شیعیان را به خرید زمینهای آنجا تشویق کرده‌اند و آنها را این‌گونه فریب داده‌اند که همانا قم بقدری آباد می‌گردد که جای یک اسب به هزار درهم خریداری می‌شود^(۶). بنابراین هم از جنبه‌ی مادی و هم از جنبه‌ی معنوی روی آنان تأثیر گذاشته‌اند و در عین حال موضوع، جنبه‌ی سیاسی هم دارد، چون قم در ایران که مرکز دولت صفویه بوده به اضافه‌ی هدف بزرگ دیگر که این فرقه بخاطر دستیابی به آن، این روایات را جعل کرده‌اند تا کفر و الحاد را در میان ایشان فاش کنند و شیعه را هرچه بیشتر از اسلام دور سازند. و همچنین می‌بینی که خادمان و پرده‌داران آن جا شیطانهای جن هستند، این کار هم خیلی آسان است چون در

۱- بحار الانوار، ۲۱۸/۶۰ و الکنی واللقاب عباس قمی، ۷۱/۳.

۲- بحار الانوار، ۲۱۵/۶۰، سفینه البحار، ۲۱۶/۱.

۳- بحار الانوار، ۲۱۶/۶۰.

۴- الکنی واللقاب، ۷/۳.

۵- بحار الانوار، ۲۱۲/۶۰-۲۲۱.

۶- بحار الانوار، ۲۱۵/۶۰.

لباس «مهدی منتظر موهوم» نزد آن‌ها خواهند آمد و هر چه بخواهند در دینشان می‌گذارند. بزرگان معاصر شیعه تعداد دربهای بهشت گشوده شده به روی قم را افزایش داده‌اند، مثلاً این افترا را به نام رضا ساخته‌اند که گویا گفته است: «بهشت هشت در دارد که سه تای آن برای اهل قُم است»^(۱).

و امور مربوط به حساب، صراط (پل)، ترازوی سنجش اعمال و بهشت و دوزخ را به دست ائمه سپرده‌اند، ابو عبدالله گفت: «صراط و میزان برای ما است و حساب شیعیان ما بسوی ما است»^(۲).

و حرّ عاملی (از بزرگان شیعه) یکی از اصول ائمه را ایمان داشتن به این برشمرده که روز قیامت حسابرسی کل مردم به دست ائمه است^(۳). روایات زیادی از آن‌ها نقل شده مبنی بر این که «کسی از صراط عبور نمی‌کند مگر ولایت علی با او باشد»^(۴) یا جوازی داشته باشد که ولایت علی در آن نوشته شده باشد،^(۵) یا نامه‌ای داشته باشد که با ولایت علی تبرئه شده باشد^(۶).

در کتاب الاعتقادات ابن بابویه در باب «الاعتقاد فی الصراط» گفته:... صراط در صورتی دیگر نام است برای حجت‌های خدا که هرکس آنان را در دنیا بشناسد و از آن‌ها اطاعت کند، خدا مجوّز عبور از پلی را به او می‌دهد که روز قیامت روی جهنّم نصب شده... پیامبر ﷺ فرمود: ای علی! هرگاه روز قیامت فرا رسد من و تو و جبرئیل روی صراط (پل) می‌نشینیم، پس کسی از آن عبور نمی‌کند مگر این که با ولایت تو تبرئه شده باشد^(۷). و گفته: روی صراط گردنه‌هایی وجود دارند به نام «ولایت» که همه‌ی خلق پشت آن‌ها متوقف می‌شوند و در مورد ولایت امیرالمؤمنین و امامان پس از او از آن‌ها سؤال

۱- احسن الودیعة/نوشته محمد مهدی کاظمی، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲- رجال الکشی، ص ۳۳۷.

۳- الفصول المهمّة فی اصول الانمّة، ص ۱۷۱.

۴- المعالم الزلفی، ص ۲۳۹.

۵- بحار الانوار، ۶۸/۸ و البرهان، ۱۷/۴.

۶- بحار الانوار، ۶۶/۸.

۷- الاعتقادات، ص ۹۵.

می‌فرستد»^(۱).

آنان سخن را به جایی رسانده‌اند که می‌گویند: روز قیامت علی مردم را مورد محاکمه قرار می‌دهد، از مفصل بن عمر جعفری روایت است که گفت: از ابی عبدالله شنیدم که می‌گفت: «همانا روز قیامت امیر المؤمنین مردم را محاکمه می‌کند...»^(۲).

و این بهشتی که از آن سخن می‌گویند فقط برای رافضی‌هاست و کسی دیگر در آن سهمی ندارد، چون ائمه صاحب آن هستند، همانگونه که کلیدهای آتش و دوزخ هم به دست آن‌ها و فقط برای دشمنان و مخالفان آن‌ها است. همانگونه که گفته‌اند: «بهشت فقط برای اهل بیت خلق شده و جهنم برای مخالفان ایشان»^(۳). اما این حرف خود را فراموش کرده‌اند که گفته‌اند: «شیعیان هشتاد سال قبل از سایر امت‌ها داخل بهشت می‌روند»^(۴).

یکی دیگر از اصول شیعه این است که: «مردم در روز قیام با نام مادرانشان صدا می‌شوند جز شیعه که به نام پدرانشان آن‌ها را می‌خوانند»^(۵).

همچنین شیعه به بهشتی غیر از بهشت جاویدان معتقد هستند که آن را بهشت دنیا می‌نامند، و نیز به دوزخ و آتشی غیر از آتش جهنم اعتقاد دارند. مجلسی می‌گوید: «واجب است اعتقاد داشت به این که خداوند متعال در دنیا بهشت و دوزخی دارد غیر از بهشت و دوزخ جاویدان»^(۶) و می‌گوید این همان بهشت آدم است^(۷). شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: بهشتی که آدم و حوا در آن سکونت کردند به عقیده‌ی سلف صالح اهل سنت و جماعت همان بهشت جاویدان بوده است و هر کسی بگوید آن بهشتی بوده در

۱- بحار الانوار، ۲۰۰/۳۹، و بصائر الدرجات، ص ۱۲۲.

۲- بحار الانوار، ۲۰۰/۳۹ و بصائر الدرجات، ص ۱۲۲ و تفسیر فرات، ص ۱۳.

۳- المعالم الزلفی، ص ۲۵۱.

۴- المعالم الزلفی، ص ۲۵۵ و به همان معنی در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه، ص ۱۳۷ آمده است، وسائل الشیعة حرّ عاملی، ۳۳۱/۱۰.

۵- الفصول المهمة فی اصول الائمة، ص ۲۴.

۶- الاعتقادات مجلسی، ص ۹۸.

۷- الفصول المهمة فی اصول الائمة، ص ۱۲۴.

دنیا او از فلسفه بافان ملحد یا از برادران آن‌هاست، چون این گفته‌ی اهل فلسفه و معتزله است^(۱). و می‌گویند: اهل قبرها به آن دو مکان منتقل می‌شوند، زیرا بعد از سؤال و فشار قبر به اجسامی تبدیل می‌شوند که گاهی روی قبرهای خود هستند و از حال زائران با خبر می‌شوند و گاهی نیز به نجف می‌روند^(۲).

شمارش پندارهای شیعه در این مورد سخت و مشکل است، زیرا آنان بدعت‌های منکری دارند... و آنچه ذکر نمودیم تنها اشاراتی بود که اگر به ذکر عبارتها و عرضه و تحلیل آن‌ها بپردازیم صفحات بسیاری را دربر می‌گیرد.

ولی همه‌ی آن‌ها افکاری بدعت هستند و از قرآن و سنت هیچ برهان و دلیلی ندارند و در کتابهای ائمه هم برای آن‌ها شاهد و خبری یافت نمی‌شود، جهت تبیین جعلی و ساختگی بودن آن‌ها و شناخت دروغ بودنشان تنها عرضه‌ی آن‌ها کافی است... شیعه آخرت را برای ائمه قرار داده‌اند در حالی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾ [النجم: ۲۵]

«چرا که دنیا و آخرت از آن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است)».

واقعاً افکار و گمان‌های آن‌ها چه قدر شبیه گمان و موهومات یهودیان است که سرای آخرت را از آن خود می‌دانند. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۹۴ و ۹۵]

«بگو اگر (چنانچه گمان می‌برید) خداوند، جهان دیگر را از میان همه مردم تنها به شما اختصاص داده است، پس (عملاً با جهاد در راه خدا) آرزوی مرگ کنید اگر راستگوئید. ولی آنان به خاطر (اعمال بدی که انجام داده‌اند و) آنچه پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، و خداوند از حال ستمگران (چون ایشان) آگاه است (و بهشت از آن پرهیزگاران است؛ نه خاص افرادی همسانشان)».

همچنین حکم و فرمان قیامت را برای ائمه قرار داده‌اند در حالی که خداوند متعال

۱- الفتاوی، ۳۴۷/۴.

۲- الاعتقادات مجلسی، ص ۹۷.

فرمود:

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۷۰]

«پروردگار تو الله است و خدائی جز او نیست، و هر گونه سپاس و ستایشی بدو تعلق دارد چه در این جهان و چه در آن جهان، و فرماندهی و داوری از آن او است، و بازگشت همه شما به سوی او خواهد بود. (او خالق، و او حاکم، و او قاضی است)».

شیعه می گویند: بهشت برای ماست همان گونه که یهود می گفتند:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرًا تِلْكَ آمَانِيُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱ و ۱۱۲]

«و گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی آید. این آرزو و دلخوشیهای ایشان است (و جز مثنی یاوه و سخنان ناروا نمی باشد). بگو: اگر راست می گوئید دلیل خویش را بیاورید. آری! هرکس خالصانه روبه خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید (و بهشت و سعادت اخروی در انحصار هیچ طائفه و نژاد خاصی نیست)».

ما هم در مورد همه ی پندارهای آنها می گوییم: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

هرگز راست نمی گوئید، بلکه شما نیز مانند سایر مردم بشرهستید و ادعاهایتان تنها حيله ی ناتوانان و ساخته ی اکینه توزان و تدابیر کافران بی دین است، اینک کتاب خدا جلو دست ما قرار دارد که برای این حدسیات و وهمیات راهی را باقی نگذاشته؛ برای کسی که آن را حکم و پیشوای خود قرار دهد. اما کسی که عقل و اندیشه اش را قفل زند و به گناه افتخار نماید و تعصب اندیشه اش را کور و نابینا کرده؛ زیان آن را در روزی خواهد یافت که:

﴿لَا يَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۳]

«(از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست، و به جای کسی همانند و بلاگردانی پذیرفته نمی گردد، و شفاعت و میانجیگری بدو سودی نمی رساند، و کسی به

یاری کسی بر نمی‌خیزد و یاوری نمی‌شوند.»

ایمان به قدر

شیخ الاسلام ابن تیمیه فرمود: شیعیان قدیم بر اثبات قدر الهی متفق بودند و تنها از زمانی که با معتزله هماهنگ شدند نفی و انکار قدر در میانشان شایع شد^(۱). و این در اواخر قرن سوم و در ابتدای قرن چهارم بود، بخاطر تألیفات شیخ مفید و پیروانش این افکار افزایش یافت^(۲). همانگونه که سایر علمای اهل سنت بر اثبات قدر اتفاق نظر داشتند^(۳).

اشعری ذکر نموده که رافضیه در مورد افعال بندگان سه فرقه هستند: فرقه‌ای می‌گویند: افعال بندگان آفریده‌ی خداوند هستند، دسته‌ای دیگر نقطه مقابل آن‌ها هستند و نفی می‌کنند این‌که افعال بندگان مخلوق خدا باشند و فرقه‌ی سوم متوسط هستند و می‌گویند: نه جبر است آنطور که جهمی می‌گویند و نه رها کردن است آنگونه که معتزله می‌گویند، چون - به گمان ایشان - روایات از ائمه در این باره نقل شده و چنین تکلیفی به آن‌ها نشده که در مورد افعال بندگان تحقیق نمایند که آیا مخلوق هستند یا نه چیزی دیگر هستند^(۴).

شیخ الاسلام این طایفه را متوقف بین فرقه‌ی اول اثبات کننده و فرقه‌ی دوم نفی کننده اعتبار کرده^(۵). ولی صاحب کتاب «التحفة الاثنی عشریه» در مورد امامت چیزی نگفته جز این چند کلمه: «همانا عبد افعال خود را خلق می‌کند»^(۶).

این منابع اهل سنت بود، ولی با مراجعه به منابع شیعه نکات ذیل بیان می‌شود: می‌بینیم که ابن بابویه ملقب نزد شیعه به صدوق در عقاید خود که آن را ثبت و ضبط کرده به عنوان نمونه‌ای از عقاید شیعه که به نام عقاید صدوق شهرت یافته می‌گوید:

۱- منهاج السنة/۲/۲۹.

۲- منهاج السنة، ۲۲۹/۱.

۳- منهاج السنة، ۲۹/۲.

۴- مقالات الاسلامیین.

۵- منهاج السنة، ۲۸۶/۱.

۶- مختصر التحفة، ص ۹۰.

اعتقاد ما در مورد افعال بنده این است که مخلوق هستند با خلق تقدیری نه خلق و آفرینش تکوینی و معنی آن این است که خدا همیشه به مقادیر آنها آگاه بوده^(۱). و این فقط اثبات علم خداوند است نسبت به افعال بندگان نه اثبات عموم خواست و مشیت خدا، و این متقاضی این نیست که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ خالق افعال بندگان باشد، ولی با این حال شیخ مفید این را تعقیب کرده و می‌گوید: «آنچه از آل محمد وآل بیت به درستی نقل شده این است که افعال و کردار بندگان مخلوق خدا نیستند و آنچه ابو جعفر ذکر کرده است حدیثی است که به آن عمل نشده، و سند آن پسندیده نیست، و اخبار و روایات صحیح برخلاف آن است، و در لغت عرب هم مشهور نیست که علم به چیزی به معنی خلق آن باشد»^(۲).

سپس گفت: از ابی الحسن روایت شده که در مورد افعال بندگان از ایشان سؤال کردند که آیا مخلوق خدا هستند یا خیر؟ گفت: اگر خدا خالق آنها بود خود را از آنها تبرئه نمی‌کرد آنجا که می‌فرماید:

﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۳]

«خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند».

گفتنی است که اعلام برائت و بیزاری از ذات آنان وارد نشده، بلکه تنها از شرک و کارهای زشت ایشان اعلام بیزاری را کرده^(۳).

از این عقاید که شیخ مفید آن را به امام رضا نسبت داده تکلف آشکاری دیده می‌شود، چون تبری خداوند متعال از مشرکین بخاطر عدم رضایت او از کارهای ایشان است و این قدرت و خواست شامل و فراگیر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را نفی نمی‌کند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾ [الأنعام: ۱۰۷]

«اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوت خویش

۱- عقاید صدوق، ص ۷۵.

۲- شرح عقاید صدوق: ص ۱۲.

۳- شرح عاید الصدوق،

و اداری به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز شرک نمی‌ورزیدند». و در کتاب‌های آنها روایاتی نقل شده که با این عقاید تناقض دارد و موافق حق است، آنجا که می‌گوید: «جز الله تعالی هر چه هست مخلوق است و خدا خالق و آفریننده‌ی همه چیز است»^(۱).

سپس شیخ مفید بر این باور است که بنده خالق افعال خود است ولی این عبارت را زیبا ندانسته، پس می‌گوید: من می‌گویم: مردم انجام می‌دهند، پدید می‌آورند، اختراع می‌کنند، درست می‌کنند و کسب می‌نمایند، ولی بطور مطلق نمی‌گویم آنها خلق می‌کنند یا این که آنها خالق هستند، و در این مورد از آنچه خدا ذکر فرموده تجاوز نمی‌کنم، و این رأی اجماع امامیه، زیدیه و بغدادیین از معتزله و اکثر مُرجئه و اصحاب حدیث است و معتزله‌ی بصری برخلاف این هستند و بطور مطلق گفته‌اند بندگان خالق افعال هستند و با این، از اجماع مسلمین خارج شده‌اند^(۲). پس او به گمان خود پایبند روش قرآن است، چون آنها را فاعل و انجام دهنده نامیده است و آنها را خلق کننده نامیده، ولی اجماع طایفه‌ی او زیاد ادامه نداشت - اگر هم بوده باشد - چون تعدادی از بزرگان شیعه راه و روش معتزله‌ی بصره را پیموده‌اند در این که واژه‌ی خلق را بر بندگان اطلاق کرده‌اند^(۳).

۱- الفصول المهمة/حرّ عاملی، ص ۳۵.

۲- اوائل المقالات، ص ۲۵.

۳- گفته‌اند: به ابی الحسن گفته شد: آیا جز خدای بزرگوار کسی خالق است؟ گفت: خداوند فرموده:

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴]

پس در میان بندگان هم خالق و هم غیرخالق وجود دارد، از جمله عیسی علیه السلام از گِل مانند شکل پرنده می‌ساخت **الفصول المهمة**، ص ۱۸. و چیزهایی مثل این توجیه به برخی از سلف نسبت داده شده است، نظر به این که ابن جریر گفته: علت آمدن کلمه‌ی «خالقین» به صورت جمع این است که کسی همچون عیسی خلق می‌کرد همانگونه که فرمود:

﴿إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾

پس خداوند در مورد ذات خود فرموده که او بهترین آفرینندگان است، تفسیر طبری، ۱۱/۱۲ و تفسیر بغوی، ۳/۳۰۴: اما عیسی علیه السلام تنها به اذن و خواست خدا خلق می‌کرد، پس هیچ خالق‌ی جز الله نیست، لذا بیشتر اهل علم گفته‌اند خلق فقط به معنی تقدیر است، همانطور که لغت عرب بر این دلالت می‌کند. مجاهد از مفسرین گفت: آنها می‌سازند و خدا می‌سازد و خدا از همه سازنده‌تر است، باید گفت که سخن مجاهد از بهترین دیدگاه‌ها می‌باشد، چون عرب سازنده را خالق

تفاوت آنان با معتزله‌ی بصره در لابه‌لای تاریخ به دست جمعی از بزرگان شیعه خاموش گشت.

شیخ شیعه حرّ عاملی (ت ۱۱۰۴هـ) در کتاب خود که پیرامون اصول ائمه بحث می‌راند، بابتی را به عنوان «همانا خداوند سبحان، جز افعال عباد خالق همه چیز است» گشوده است،^(۱) و گفته: می‌گوییم: مذهب امامیه و معتزله بر این است که افعال بندگان از آن‌ها صادر می‌شود و آن‌ها خالق آن هستند.^(۲)

همچنین استاد طباطبائی شیعه گفته: رأی امامیه و معتزله براین است که افعال و حرکات بندگان به قدرت و اختیار خودشان است، پس خالق آن هستند، ایشان بیان داشته آیاتی که بر خالق بودن خدا برای همه چیز دلالت می‌کند، یا تخصیص می‌شوند به غیر از افعال بندگان یا این‌گونه تأویل می‌شود که یا خدا خالق بدون واسطه است، یا خالق است به واسطه مخلوقات خدا.^(۳)

و قزوینی گفت: «افعال عباد مخلوق آن‌ها است»^(۴).
علاوه بر این‌ها روایت زیادی از آنان نقل شده است.^(۵)

می‌گویند. تفسیر طبری، ۱۱/۱۲.

همین قضیه به نظر روافض اطلاق کلمه‌ای نیست که در لغت معنایی جز ایجاد داشته باشد، بلکه این است که عبد خلق کننده‌ی فعل خویش باشد، همانگونه که توجیه امامشان به این‌که عیسی خلق می‌کرد دلیلی نیست برای این‌که هر انسانی افعال خویش را خلق می‌کند، چون آن کار معجزه‌ی عیسی علیه السلام بود و به فرمان خدا جاری می‌شد؛ و با لفظ {أَنِّي أَلْخُلُقُ لَكُمْ} وارد شده، ولی شیعه این لفظ را برای هر کسی اطلاق می‌کنند.

۱- الفصول المهمة فی اصول الاثمة، ص ۸۰

۲- الفصول المهمة فی اصول الاثمة، ص ۸۱

۳- مجالس الموحدين فی بیان اصول الدین/ محمدصادق طباطبائی، ص ۲۱.

۴- قلائد الخزائد، ص ۶۰.

۵- [امثال ابن مطهر حلی در کتاب «نهج المسترشدين»، آنجا که می‌گوید: بحث چهارم در مورد خلق اعمال. ایشان در آن مبحث مقرر کرده که این، مذهب طایفه‌ی او و معتزله است، و در همین راستا در کتاب «الباب الحادی عشر» همراه با شرح آن کتاب از سوی مقداد، ص ۳۲. و همچنین در کتاب «کشف المراد» نیز به این مسأله تصریح نموده است، ص ۳۳۲. شیخ شیعه مجلسی نیز در کتاب

همانگونه که می‌بینی این عین مذهب اهل اعتزال است، پس آیا اعتقاد و گفته‌ی آنان بر مذهب شیعه عارض شد آنطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه و غیره گفته‌اند یا متقدمین شیعه هم بر این اعتقاد بوده‌اند؟

شاید بهترین مرجع برای بررسی این مسأله کتابهای حدیث شیعه باشد. ما به کتابهای منابع شیعه در روایت و در عین حال به کتابهای اساسی مراجعه کرده‌ایم، دیدیم که مجموعه‌ای بزرگ از روایات با آنچه در مذهب شیعه شایع است که به مذهب معتزله در مورد افعال عباد اعتراف می‌کنند، مخالف است، و با آنچه طایفه‌ای از مشایخ آن‌ها در این موضوع از روش معتزله برگرفته‌اند در تعارض و تضاد است همانگونه که برخی از شواهد آن را از اقوال شیخ مفید، ابن المطهر، حرّ عاملی و امثال اینها ذکر کردیم که در کتابهای عقیده‌ی خود برای بیان مذهب شیعه ثبت کرده‌اند. از جمله‌ی روایات آن‌ها:

ابو جعفر و ابو عبدالله گفتند: «همانا خداوند نسبت به خلق خود مهربان‌تر است از این‌که بندگان را به گناه کردن اجبار کند، سپس آن‌ها را بر آن گناهان عذاب دهد، خداوند عزتمندتر از آن است که چیزی را اراده کند که به وجود نیاید، گفت: از آن دو امام سؤال شد: آیا بین جبر و تفویض (رها کردن امور به بنده) منزلتی سوّم وجود دارد؟ گفت: بله از فاصله‌ی زمین و آسمان وسیع‌تر است»^(۱). منظورش این است که در بین دو مذهب جبری و نفی قدر منزلتی وسط و سوم وجود دارد. آنان روایات زیادی دارند مبنی بر این‌که مذهب آن‌ها در مورد قدر امری است بین دو امر؛ نه جبر و نه تفویض^(۲).

برای همین است که مجلسی گفت: «بدان که آنچه از ائمه مشهور بوده نفی جبر و

«بحارالانوار» گفته: معتزله و امامیه بر این باورند که افعال و حرکات عباد با قدرت و اختیار آن‌ها است، پس خالق آن هستند [بحارالانوار: ۱۴۸/۴] و مقداد حلینگاه کن به «النافع يوم الحشر في شرح الباب الحائي عشر: ص ۳۲-۳۳»

۱- اصول کافی، ۱/۱۵۹.

۲- اصول الکافی/باب الجبر و القدر و الامرین الامرین، ۱/۱۵۵ و بحارالانوار، ۵/۲۲ و ۵۶، الفصول المهمة، ص ۷۲.

قدر و اثبات امر بین دو امر بوده»^(۱).

نفی جبر واضح است که منظور خارج شدن از مذهب جبریه است، اما منظورشان از تفویض چیست؟

مجلسی می‌گوید: تفویض اعتقاد معتزله است که می‌گویند: خداوند بندگان را بوجود آورده و آن‌ها را بر انجام کارها توانایی بخشیده و اختیار را به ایشان واگذار کرده، پس آن‌ها در ایجاد افعال بر طبق خواست و قدرت خود مستقل هستند و خدا در خلق افعال آن‌ها دخالتی ندارد^(۲).

همچنین روایاتی دارند که از مذهب و بینش معتزله انتقاد گرفته و آن را زشت تلقی کرده، پس چنین روایاتی در همان حال ردی است بر شیعه در این که راه و روش معتزله را پیش گرفته‌اند، در تفسیر قمی - در ردّ قدریه که تقدیر الهی را نفی می‌کنند و در ردّ کسانی که راه و روش آن‌ها را پیش گرفته‌اند - گفته‌ی امام شیعه نقل شده که گفته: «قدریهایی که گفته‌اند تقدیر وجود ندارد و گمان می‌کنند که آن‌ها بر هدایت و گمراهی قادرند و این امر دست آن‌هاست هرگاه که بخواهند هدایت می‌یابند و هرگاه بخواهند گمراهی را در پیش می‌گیرند و آن‌ها مجوس این امت هستند، دروغ می‌گویند این دشمنان خدا، زیرا خواست و قدرت از آن خداست:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ﴿٣٠﴾﴾ [الأعراف: ۲۹ و ۳۰]

«خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود): گروهی که (خداوند ایشان را موفق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند».

پس هرکس خدا او را بدبخت و شقی آفرید به همان صورت بسوی او بازمی‌گردد، رسول خدا ﷺ فرمود: «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت بوده و

۱- بحارالانوار، ۲۸/۵.

۲- بحارالانوار، ۸۳/۵.

خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که در شکم مادرش خوشبخت بوده»^(۱).
 ابو عبدالله فرمود: توسؤال می‌کنی از کلام و گفتار اهل قدر درحالی که نه دین من و نه دین آباء من است و نه هیچ کسی از اهل بیت را یافته‌ام که چنین اعتقاد و گفته‌ای داشته باشد^(۲).

و گفت: وای به حال این فرقه‌ی قدریه، آیا این آیه را تلاوت نمی‌کنند که می‌فرماید:

﴿إِلَّا أَمْرًا تَهُدُّنَا لِلْغَيْرِ بِك﴾ [الحجر: ۶۰]

«مگر همسر او را که جزو بقیه (مردم محکوم به فنا) قلمداد کرده‌ایم».
 وای بر آن‌ها؛ چه کسی غیر از خداوند تبارک و تعالی آن‌را تقدیر کرده؟^(۳) و غیر اینها هم بسیارند^(۴).

این روایات تعبیری هستند از مذهب ائمه در اثبات قدر، ولی شیعیان متأخر بدون این‌که دلیلی جز تقلید اهل اعتزال داشته باشند از این روایات رویگردان شده‌اند و از مخالفت آن مذهب با بسیاری از روایات خود چشم پوشی کرده‌اند، بلکه شیعه کاملاً مانند معتزله عدل را یکی از اصول خود قرار داده‌اند و این کلمه در ظاهر، لفظ زیبایی است، ولی در ماورای آن، معنای بزرگ و خطری پنهان شده که انکار تقدیر خداوند جل جلاله است. یکی از بزرگان شیعه گفته است: «عدل یکی از ارکان ایمان و اصول اسلام نزد شیعه‌ی امامیه است»^(۵).

با آنکه اقوال و گفته‌های ائمه - همانگونه که کتابهای معتمد نزد آن‌ها اثبات کرده - در اکثر روایات به نفی قدر تصریح نکرده‌اند - همانگونه که گذشت - بلکه معتزله را مورد هجوم قرار داده‌اند و در مورد قدر مذهب و بینش آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. آنطور که مقرر شده که: حق نه با معتزله قدریه است و نه با جبریه است، بلکه حق مرتبه سوم است و این حق است، ولی تفسیر این مرتبه یا امر بین دو امر چیست؟

۱- تفسیر القمی، ۲۲۶/۱-۲۲۷، بحارالانوار، ۹/۵.

۲- بحارالانوار، ۵۶/۵ و البرهان، ۳۹۸/۱.

۳- بحارالانوار، ۵۶/۵.

۴- بحارالانوار، ۱۱۶/۵ به بعد تا صفحه ۶۹.

۵- هاشم معروف/الشیعة بین الاشاعة و المعتزلة، ص ۲۴۰، عقیده المؤمن/عبدالامیر قبلان، ص ۴۳.

واقعاً برخی از روایات آن‌ها از تفسیر آن سرباز زده و این گفته را مطلق و بدون قید ذکر کرده‌اند، و چون از ابو عبدالله در مورد تفسیر آن سؤال شد پاسخ نداد، و در روایاتشان در توصیف موضع گیری او در برابر آن سؤال آمده است: «دو یا سه بار دستهایش را وارونه کرد، سپس گفت: اگر در این مورد به تو جواب دهم کافر می‌شوی»^(۱).

و برخی از بزرگان شیعه این موضعگیری را از او به تقیه معنی کرده‌اند، چون- به گمان آن‌ها- می‌دانست که عقل سؤال کننده توانایی درک آن را نداشته، پس یا در مورد آن شک می‌کند، یا انکار می‌کند و مرتکب کفر می‌شود^(۲). و روایات دیگری هم در این معنی وارد شده، یکی از آن‌ها چنین است: این سرّی است از اسرار^(۳). یا بین آن دو فاصله‌ی زمین تا آسمان است^(۴) و امثال این‌ها.

شاید این همان باشد که اشعری به آن اشاره کرده که یکی از مذاهب سه‌گانه‌ی رافضه است. همانطور که مذهب و دیدگاه اول آن‌ها را شیخ مفید این‌گونه بیان می‌کند: «همانا افعال بندگان مخلوق خدا نیست»^(۵) ملاحظه می‌گردد که مذهب سوم مذهب اثبات تقدیر خداست که مجموعه‌ای از روایات آن‌ها بیانگر این است، پس همانگونه که می‌بینی اشعری در کتاب مقالات خود به هر سه دیدگاه فرقه‌ی اثنی عشریه رافضه و مقالات و گفته‌هایشان در مورد قدر اشاره کرده است.

همچنین صدوق شیعه در کتاب عقاید خود روایتی را ذکر کرده که امر بین دو امر را تفسیر می‌کند، آنجا که گفت: به ابی عبدالله گفته شد: امر بین دو امر چیست؟ گفت: این مثل مردی است که او را برانجام گناه و معصیتی ببینی و او را از آن کار بازداری، ولی او از آن دست بردار نباشد و شما هم او را رها کنی؛ پس چون او حرف تو را نپذیرفته در

۱- توحید ابن بابویه، ۳۶۳، بحارالانوار، ۵۳/۵.

۲- بحارالانوار مجلسی، ۵۴-۵۳/۵.

۳- بحارالانوار، ۱۱۹/۵.

۴- منبع قبل.

۵- شرح عقاید صدوق: ص ۱۰-۱۲.

واقع تو او را به انجام آن گناه فرمان نداده‌ای^(۱).

بنابراین او در اینجا قَدَر الهی را تنها به امر و نهی تفسیر کرده... و این برای بیان مذهب حق در مورد قَدَر کافی نیست... زیرا چنین می‌شود که خداوند متعال جز امر و نهی سلطه‌ای بر مردم ندارد.

ولی در میان بزرگان شیعه کسی را پیدا می‌کنیم که این را به مقتضای مذهب و دیدگاه اهل سنت تفسیر کرده و چیزی را گفته که در روایاتشان ذکر شده که اثبات قَدَر است و از آنچه تعدادی از علماء و بزرگان گفته‌اند رویگردان شده و آن را از اعتقاد فرقه‌ی خود به حساب آورده، بنابراین بعد از ذکر گمراهیهای فرقه‌ی جبریه در بینشی که نسبت به این مسأله دارند گفت: واقعاً کسی که چنین بگوید در واقع ظلم به خداوند نسبت داده است که خدا از آن والاتر است و گمراهی قدریه در اعتقاد به نفی قدر آشکار است و هر کس بدان معتقد باشد قطعاً برای خدا در صفت خلق و آفرینش شریک قرار داده. گفت: «و اعتقاد ما در این مورد تابع چیزی است که از ائمه اطهار -علیهم السلام- آمده که امر بین دو امر و راه وسط بین دو گفته است... زیرا امام ما صادق علیه السلام در بیان راه وسط کلمه‌ای مشهور دارد که فرمود: نه جبر و نه تفویض و واگذار کردن، بلکه امر بین دو امر».

این عبارت ومعنی آن چقدر زیبا و دقیق است که خلاصه‌اش این است: «همانا افعال ما از آن جهت که کار ما هستند و ما اسباب طبیعی آن هستیم تحت قدرت و اختیار ما هستند؛ و از جهتی دیگر تحت قدرت خدا و داخل سلطان و تسلط او هستند چون او وجود بخش است و بس، پس او ما را به انجام کارها اجبار نمی‌کند تا بر گناهانمان به ما ستم روا داشته باشد، و ما بر کاری که انجام می‌دهیم قدرت و اختیار داریم، ولی خلق و آفرینش کارها را به ما واگذار نکرده تا افعال را از تسلط خود خارج کرده باشد، بلکه خلق و امر از آن او است و او بر همه چیز تواناست و بندگان را احاطه کرده است»^(۲).

و این کلمات با عقیده اهل سنت در مورد افعال بندگان تضاد و مخالفتی ندارد و این بیانگر آن است که متأخرین شیعه در این مورد برخی بر عقاید و دیدگاه اولین بزرگان

۱- عقاید الصدوق، ص ۷۵.

۲- مظفر/عقاید امامیه، ص ۶۷-۶۸ و آن چه شیخ و استاد آن‌ها زنجانی در عقاید شیعه امامیه، ۱۷۵/۳-۱۷۶ بیان نموده از این نزدیک است.

خود هستند که بیشتر روایات هم همین را تأیید نموده اگر آن کلمات نوعی تأویل نداشته باشند یا رنگ تقیه را به آن نزده باشند که این را خدا می‌داند. و این با دیدگاه و گرایش قسمت عمده و غالب بزرگان شیعه با مذهب معتزله منافات ندارد.

ممکن است گفته شود: اثبات قدر در قدیم از سوی شیعه اصل بوده و نفی قدر بعداً تحت تأثیر بینش و گرایش اعتزال عارض شده و نزد متأخرین نفی غالب و بیشتر است و اثبات هم نزد برخی دیگر موجود بوده.

شکی نیست کسی که تقدیر را نفی کند جزئی از ادله را به کار برده و باقی آن را تعطیل کرده و کسانی که معتقد به جبر بوده به قسمت دیگر دلیلهای عمل کرده است، و کسی که در حد وسط بوده و به تمام دلیلهای عمل کرده و آیات قرآن برای بندگان فعل و قدرت و خواست و اراده را اثبات کرده، اما تابع قدرت و اراده و خواست خداست و خداوند متعال فرموده:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الإنسان: ۳۰]

«شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد. بی‌گمان خداوند بس آگاه و کاربجا است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: جمهور اهل سنت از سلف و خلف می‌گویند: همانا بندگان دارای قدرت، اراده و فعل هستند، و خدا خالق همه‌ی اینهاست همانگونه که خالق همه چیز است، همانگونه که کتاب و سنت بر این دلالت می‌کند، سپس به دنبال آن، دلیلهایی را ارائه داده^(۱).

و روایات فراوان از رافضه- برخی دیگر از آن که گذشت- بزرگترین شاهد است از همان فرقه بر باطل بودن دیدگاه بزرگان شیعه در گرایش به مذهب اعتزال^(۲).

۱- منهاج السنة، ۲۰/۱-۲۱.

۲- برای تفصیل گفته در مورد قدر و نقض شبهه‌های معتزله و رافضی‌هایی که از آن‌ها تقلید کرده‌اند به کتاب منهاج السنة النبویة، ۳۹/۱-۴۵، ۲۸۹، ۳۵۶ و بعد از آن، و مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ج ۸ و در جاهای متفرق دیگر نگاه کن و نیز به جلد ۳۶، ص ۱۴۳-۵۳، شرح العقيدة الطحاویة، ص ۲۱۷، به بعد ۳۴۷-۳۵۲ و به رساله قضاء و قدر عبدالرحمن محمود مراجعه کن.

باب سوّم اصول و قواعد دیگری که مختص به شیعه می باشد

این باب دارای هشت فصل است

فصل اوّل: امامت

فصل دوّم: عصت امام

فصل سوّم: تقیه

فصل چهارم: مهدویت و غیبت

فصل پنجم: رجعت

فصل ششم: ظهور

فصل هفتم: بداء

فصل هشتم: طینت

فصل اول: امامت

امامت یکی از اصول شیعه است که احادیث آنان محور آن می‌چرخد و عقاید آن‌ها به آن برمی‌گردد و تأثیر شگرفتی بر فقه، اصول، تفاسیر و سایر علوم آن‌ها گذاشته است و شیعه در گذشته و حال بدان اهتمام ورزیده‌اند.

از این پس به عرضه‌ی مهمترین جوانب و مفهوم و منشأ و منزلت و مقام و ارزش آن در مذهب آن‌ها می‌پردازیم که ابتدا آن را پنهان کردند سپس بزرگان شیعه شروع کردند به استدلال و بیان و اظهار آنچه به عنوان قوی‌ترین دلیل به حساب می‌آوردند و برای اثبات آن در برابر مخالفین و انکارکنندگان به بحث و جدال می‌پرداختند تا جایی که اصحاب رسول خدا ﷺ اهل بیت، حُکام و قُضات مسلمین و ملتهای مسلمان و فرقه‌های اسلامی را با تمام گرایشها و به صورت تعیین و مخصوص تکفیر کردند. در صفحات بعدی و در خلال بیان اقوال کتابهای معتمد آن‌ها، این را توضیح خواهیم داد.

مفهوم امامت^(۱) نزد شیعه و منشأ آن:

شاید اولین کسی که از مفهوم امامت به مفهوم امروزی، سخن به میان آورد، ابن سبأ یهودی بود که به شیوع بحث امامت پرداخت که وصیتی از جانب پیامبر ﷺ می‌باشد و مخصوص وصی است و هرگاه کسی دیگر غیر از وصی آن را برعهده گیرد واجب است از او بیزاری جست و او را تکفیر کرد. کتابهای شیعه اعتراف کرده‌اند به این که ابن سبأ اولین کسی بود که به شایعه پراکنی در مورد واجب بودن امامت علی پرداخت و از

۱- امامت در لغت به معنی جلو افتادن و مقدم شدن است، می‌گویی: أَمَّ الْقَوْمَ یعنی امام و پیشوای آن قوم قرارگرفت، و امام هرکسی است که قومی بر راه راست یا گمراهی به او اقتدا نمایند، به خلیفه و جانشین هم امام گفته می‌شود که به عالم پیشوا و امام جماعت هم اطلاق می‌گردد. به لسان العرب، قاموس و المصباح مادةً أَمَّ نگاه کن و برای تعریف امامت نزد اهل سنت به «الاحکام السلطانية» ماوردی، ص ۵ و مقدمه ابن خلدون، ۵۱۶/۲-۵۱۸ نگاه کن.

مخالفان او اظهار برائت و بیزاری نمود و به کشف مخالفین او و تکفیرشان اقدام کرد^(۱) چون او در اصل یهودی بود و معتقد بود که یوشع بن نون وصی موسی بود، پس وقتی که اسلام آورد این گفته را در مورد علی بن ابی طالب نیز اظهار داشت^(۲).

واین چیزی است که بزرگان شیعه نسبت به آن فروتنی کرده‌اند، مثلاً ابن بابویه قُمی در قرن چهارم عقاید شیعه را تدوین و ثبت نموده و می‌گوید: شیعه معتقدند که هر پیامبری یک وصی دارد که به فرمان خدا برای او وصیت کرده است^(۳) و یادآور شده که تعداد اوصیاء صد و بیست و چهار هزار نفر هستند^(۴). همانگونه که مجلسی در روایات خود ذکر نموده که علی آخرین وصی است^(۵). و در برخی از عناوین بابهای بحار الانوار آمده است: «باب این که امامت از جانب خدا منعقد می‌گردد و هر کدام از آنان این مسئولیت را به دیگری واگذار می‌نماید»^(۶). و «باب آنچه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بر امامت همه‌ی آنها نص گذاشته»^(۷). و در ضمن مجموعه‌ای از روایات را ذکر نموده‌اند که آنها را دلایل بدون شک و تردید بر امامت بحساب می‌آورند. لذا شیخ شیعه حلی (متوفای ۸۲۱) گفته است: نزد شیعه کسی استحقاق امامت دارد که از جانب خدا معهود باشد نه هرکسی که به اتفاق انتخاب شود^(۸).

محمد حسین آل کاشف الغطاء یکی از مراجع شیعه در این عصر می‌گوید: امامت هم

۱- رجال الکشی، ص ۱۰۸-۱۰۹، المقالات والفرق/قمی، ص ۲۰، فرق الشیعة/نوبختی، ص ۲۲، الزینة/رازی، ص ۳۰۵. نگاه کن به الملل والنحل، ۱/۱۷ نوشته‌ی شهرستانی که در مورد ابن سبأ می‌گوید: او نخستین کسی بود که قول وجود نص بر امامت علی علیه السلام را مطرح کرد.

۲- رجال الکشی، ص ۱۰۸-۱۰۹، المقالات والفرق/قمی، ص ۲۰، فرق الشیعة/نوبختی، ص ۲۲، الزینة، ص ۳۰۵، والملل والنحل، ۱/۱۷۴.

۳- عقاید صدوق، ص ۱۰۶.

۴- عقاید صدوق، ص ۱۰۶.

۵- بحار الانوار، ۳۹/۳۴۲. و معنی آن این است که بعد از علی هیچ کس نمی‌تواند ادعای وصی نماید و امامت بعد از او باطل است، چون آنها وصی نیستند. و این اصل مذهب اثنی عشریه را نقض و باطل می‌کند.

۶- اصول الکافی، ۱/۲۲۷.

۷- اصول الکافی، ۱/۲۸۶.

۸- النافع یوم الحشر، ص ۴۷.

مثل نبوت یک منصب الهی است؛ بنابراین همانگونه که خداوند هر کس را که خود بخواهد برای نبوت و رسالت برمی‌گزیند و با معجزاتی که مانند نص و تصریح از جانب خدا هستند او را تأیید می‌نماید، به همانصورت هرکس را که خود بخواهد برای امامت برمی‌گزیند و به پیامبرش فرمان می‌دهد به امامت او تصریح کند و او را برای امامت مردم بعد از خود منصوب گرداند^(۱).

پس همانگونه که می‌بینی مفهوم امامت به نظر آن‌ها مانند مفهوم نبوت است، و همانگونه که خداوند سبحان در میان مردم کسانی را برای پیامبری برگزیده؛ کسانی را هم برای امامت با نص صریح برگزیده، و به مردم اعلام نموده و حجت را با آن‌ها اقامه نموده و با معجزه آن‌ها را تقویت نموده، و برایشان کتاب نازل فرموده و به آن‌ها وحی می‌فرستد، و جز با امر خدا و وحی او سخنی نمی‌گویند و کاری نمی‌کنند...

یعنی امامت همان نبوت است و امام پیامبر می‌باشد و تفاوت فقط در نام است. برای همین است که مجلسی گفته: «واقعاً بررسی فرق بین نبی و امام از این روایات خالی از اشکال نیست»^(۲) سپس گفت: «ما توجیهی را برای عدم توصیف امامت به نبوت نمی‌بینیم جز رعایت خاتم الانبیاء و عقل ما به هیچ فرقی بین نبوت و امامت نمی‌رسد»^(۳). این بود گفته‌ی شیعه در مورد مفهوم امامت، ولی برای نقد این گفته‌ها کافی است که بگوییم این ادعاها هیچ سندی ندارند جزابن سبأ و یهودیت.

جایگاه و منزلت امامت از دیدگاه شیعه

مسأله‌ی امامت نزد اهل سنت از اصولی نیست که باید شخص نسبت به آن آگاهی داشته باشد، همانگونه که مجموعه‌ای از علما به تقریر این امر پرداخته‌اند^(۴)... اما امامت نزد شیعه (با مفهوم سبئی آن) دارای شأن و منزلتی دیگر است. مثلاً نوبختی ذکر کرده که

۱- اصل الشیعة واصولها، ص ۵۸.

۲- بحارالانوار، ۸۲/۲۶.

۳- بحارالانوار، ۸۲/۲۶.

۴- نگاه کن به غایة المرام آمدی، ص ۳۶۳، الاقتصاد غزالی، ص ۱۳۴، مقدمة ابن خلدون، ۱۰۸۰/۳.

برخی از فرقه‌های شیعه امامت را از بزرگترین امر بعد از نبوت می‌دانند،^(۱) ولی به نظر آل کاشف الغطاء امامت مانند نبوت یک منصب الهی است.^(۲) و در احادیث کلینی در الکافی امامت را بالاتر از مرتبه‌ی نبوت به حساب آورده^(۳) و این چیزی است که جمع زیادی از بزرگان شیعه بدان تصریح نموده‌اند. شیخ شیعه نعمت الله جزایری گفته: «امامت عامه از مرتبه و درجه‌ی نبوت و رسالت بالاتر است»^(۴).

و هادی تهرانی که یکی از مراجع و آیات عظام این عصر است گفته: «امام از نبوت بالاتر است، پس امامت مرتبه‌ای سوم است که خداوند ﷺ ابراهیم را بعد از نبوت و خلیفیت بدان مشرف کرد»^(۵) و در الکافی روایات زیادی وجود دارد که امامت را بزرگترین ارکان اسلام قرار داده.

کلینی با سند خود از ابی جعفر روایت کرده که گفت: «اسلام بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت بنیانگذاری شده، و به هیچکدام مانند ولایت تأکید^(۶) نشده، ولی مردم سه تایی آن‌ها را گرفتند و این -ولایت- را رها کردند».

همانگونه که می‌بینی آن‌ها شهادتین را از ارکان اسلام ساقط کرده‌اند و به جای آن امامت را قرار داده‌اند و آن‌را بزرگترین ارکان دانسته‌اند، همانگونه که جمله‌ی (و به هیچکدام مانند ولایت تأکید نشده) بر این امر دلالت می‌کند و همانطور که حدیث دیگری بر این دلالت کرده است.

این حدیث همان حدیث قبلی است به اضافه‌ی این جمله: «گفتم (راوی): در بین

۱- فرق الشيعة نوبختی، ص ۱۹.

۲- اصل الشيعة، ص ۵۸.

۳- اصول الکافی، ۱/۱۷۵.

۴- زهرالربيع، ص ۱۲.

۵- ودایع النبوة، ص ۱۱۴.

۶- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، ۱۸/۲، شماره ۳، در شرح الکافی در بیان درجه این حدیث نزد شیعه گفته مانند حدیث صحیح موثق و معتبر استالشافی شرح الکافی، ۲۸/۵، شماره

اینها کدامیک از همه بالاتر است؟ گفت: ولایت»^(۱). و روایتی دیگر مثل همین با افزودن زیاده‌ای که می‌گوید: «در مورد فرایض چهارگانه به آن‌ها رخصت و اجازه داده شده که انجام ندهند»^(۲).

حتی در روایات خود گفته‌اند: «پیامبر ﷺ صد و بیست مرتبه به معراج برده شد، خداوند ﷻ هر بار ولایت علی و ائمه‌ی پس از او را بیشتر از فرایض به ایشان توصیه فرموده است.»^(۳) و هیچیک از فرایض به اندازه‌ی امامت به بندگان تأکید نشده است، اما مردم هیچ چیزی را مانند امامت انکار نکرده‌اند.^(۴)

بزرگان شیعه با این گمراهیها هذیان می‌گویند، یکی از مراجع این عصر شیعه می‌گوید: یکی از بزرگترین مسایل دین که خداوند ﷻ رسولش را بدان مبعوث کرد، امامت است.^(۵)

این است مقام و منزلت امامت نزد اثنی عشریه، ولی نمی‌دانم سند و دلیل این منزلت موهوم و خیالی را از کجا آورده‌اند، درحالی که کتاب الله بارها و بارها تأکید نموده که ارکان اسلام عبارتند از: شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله، نماز، روزه، زکات و حج، ولی درجایی در مورد شأن ولایت ائمه چیزی بیان نفرموده؟!.

سرّی بودن اندیشه‌ی امامت

مسأله‌ی امامت به مفهوم شیعه یعنی این که اینجا یک سلول و هسته‌ی سرّی بوده که این اصل را برای آن‌ها گذاشته تا برای انهدام خلافت اسلامی کار کنند... برای همین است وقتی که این صورت در زمان خلافت راشده کشف شد، علی بن ابی طالب در برابر

۱- اصول الکافی، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، ۱۸/۲ و این حدیث صحیح السند است برحسب آنچه بزرگان شیعه بدان تصریح نموده‌اند الشافی، ۵۹/۵، تفسیرعیاشی، ۱۹۱/۱، البرهان، ۳۰۳/۱، بحارالانوار، ۳۹۴/۱.

۲- مجلسی گفته: مانند کوتاه کردن نماز در سفر و روزه نگرفتن در سفر و انجام ندادن حج و زکات در موقع ناتوانی. مرآة العقول، ۳۶۹/۴.

۳- الخصال/ابن بابویه، ص ۶۰۰-۶۰۱، بحارالانوار، ۶۹/۲۳.

۴- قرب الاسناد/حمیری، ص ۱۲۳، بحارالانوار، ۶۹/۲۳.

۵- هادی تهرانی/ودایع النبوة، ۱۱۵، محمد حسین آل کاشف/رسالة عين الميزان، ص ۴.

آنان موضع قاطعی گرفت، پس ابن سبأ را تعقیب نمود و او را به مداین تبعید کرد، و تمام افکاری را که او در صدد اشاعه‌ی آن‌ها در جامعه‌ی اسلامی بود دور ساخت، همانگونه که خود کتابهای شیعه به این حقیقت اعتراف کرده‌اند^(۱) بنابراین آن سلول کاملاً پنهانی شروع به فراخوانی به این اصل می‌کرد، همانگونه که به شیعه زمان علی رضا گفتند: خداوند ولایت را بطور سرّی و پنهانی به جبریل داد و او هم بطور سرّی آن را به محمد ﷺ سپارد و علی هم آن را پنهانی به هر کس که خودش می‌خواست می‌داد ولی شما رازش را فاش کردید، چه کسی بوده که یک حرف آن را نگه داشته باشد؟^(۲) ابوجعفر ﷺ گفت: در حکمت آل داود آمده: باید مسلمان خود را کنترل کند، به شأن و مقام خویش روی آورد و اهل زمانش را بشناسد، پس از خدا بترسید و شایعه پراکنی نکنید^(۳).

این نصوصی بود که اشاره می‌کند به این‌که ولایت در اصل تنزیل الهی سرّی بوده و از بحث و گفتگو در مورد آن هشدار داده شده است... یعنی در عصر شکوفایی اسلام در مورد ولایت و شأن و منزلت آن بحثی نبوده... و شارح الکافی علل این مسأله را این‌گونه بیان کرده: وقتی که در عصر و دوران آن‌ها بشدت تقیه رعایت می‌شد ائمه -علیهم السلام- به شیعیان فرمان دادند که اسرار و رازها و امامت خود و سخنان آن‌ها و احکام مختص به مذهب خود را مخفی نگه دارند^(۴).

همچنین آنجا که کلینی گفته: اسرار ما را فاش نکنید و امر ما را شایعه ننمایید^(۵). شارح الکافی گفته: این امر که به مخفی نگه داشتن آن امر فرموده، مسأله‌ی امامت است^(۶). و هنگام بحث از حدیث دیگری که به جعفر نسبت داده‌اند، می‌گوید: کسی که سخن ما را فاش کند مثل کسی است که آن را انکار می‌کند^(۷). گفت: «بدان که جعفر ﷺ

۱- المقالات والفرق/قمی، ص ۲۰، فرق الشیعه/نوبختی، ص ۲۲-۲۳، ودر رجال کشی آمده است که علی

اورا به قتل رسانیده، ص ۱۰۷.

۲- شرح جامع/مازندرانی، ۱۲۳/۹.

۳- اصول الکافی، ۲۲۴/۲.

۴- شرح جامع/مازندرانی، ۱۱۸/۹.

۵- اصول الکافی، ۲۲۲/۲.

۶- شرح جامع/مازندرانی، ۱۱۹/۹.

۷- اصول الکافی، ۲۲۴/۲.

نسبت به نفس مقدس خود و شیعیان بیمناک بود و با نهایت احتیاط از تقیه استفاده می‌نمود، لذا از پخش خبری که بر امامت خود و پدرانش دلالت کند، جلوگیری می‌کرد»^(۱).

و همیشه میان آن‌ها عهد و پیمانی بوده بر این‌که اسرار را حفظ کنند، گفته‌اند: «همانا امر ما با عهد و پیمان محکم پوشیده شده»^(۲). «پس هر کس پرده‌ی راز ما را پاره کند، خدا او را خوار می‌گرداند»^(۳).

برخی از عبارتها و روایاتشان آغاز زمان فاش شدن امر ولایت را به دوران کیسانیه ربط داده‌اند، می‌گویند: «همیشه سر ما پوشیده باقی ماند تا این‌که به دست پسر کیسان افتاد»^(۴). و این سلول که خطوط اساسی مسأله‌ی ولایت مطابق با روش سبئی بخاطر آن وضع شده بود، قفرا موش نمی‌شود، پیروانش را به مخفی شدن توصیه می‌کرد با گرایش شیعه‌ی معتدل تا بتوانند افکار و اندیشه‌هایشان را میان مردم نشر و رواج دهند. بنابراین در اصول الکافی آمده: «زبان خود را نگه دارید و در منازل بمانید، زیرا هرگز امری که مختص به شما است مورد اصابت نمی‌باشد و زیدیه همیشه برای شما سپر می‌باشند»^(۵). احتمال دارد معنای آن چنین باشد که زیدیه به علت اظهار طلب ولایت دچار واقعه می‌گردند و شما چون پایبند به تقیه هستید سالم می‌مانید همانگونه که شارح الکافی بدان اشاره نموده است^(۶).

اگر امامت همسطح و مساوی با نبوت یا بالاتر از آن باشد پس چرا سرّی باشد و با مخفی کردن در مورد آن احتیاط نمود، حتی رسول خدا ﷺ، که مأمور تبلیغ رسالت را به عهده داشت، ولایت را سری به علی می‌رساند و علی هم آن را سری به هرکس که خود می‌خواست می‌رساند؟! می‌خواست می‌رساند؟!!

۱- شرح جامع، ۲۶/۱۰.

۲- اصول الکافی، ۲۲۷/۲، پاورقی شماره ۱.

۳- اصول الکافی، ۲۲۷/۲.

۴- کیسان لقب مختار بن ابی عبید کیسانیه بود. شرح جامع، ۱۲۱/۹-۱۲۲.

۵- اصول الکافی، ۲۲۵/۲.

۶- شرح جامع، ۱۲۶/۹.

این روایت تعداد افرادی را محدود نکرده که علی ولایت را سرّی به آنها واگذار می‌کرد.. بلکه مسأله را به علی واگذار می‌نماید که به دلخواه خود کسانی را انتخاب نماید، اما غیر از علی کسی دیگر حق انتخاب را ندارند! پس چگونه ولایتی که به نظر شیعه اصل نجات و اساس قبول اعمال و فاصل بین ایمان و کفر است مخفی شد و همچنان مخفی باقی ماند (و مردم از آن محروم بودند) تا زمانی که ابن کیسان آنرا فاش کرد؟! و در عین حال کار او را خارج شدن از مأموریت او به حساب می‌آوردند.

این نصوص و روایات دلالت می‌کنند بر این که بنیانگذاران این اندیشه دشمنان امت اسلامی بوده‌اند، و این مسأله را برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های خود بکار برده‌اند، لذا آن را با فضای سرّی و پنهانکاری احاطه کرده‌اند و آن را به آل بیت نسبت داده‌اند تا به قلب مردم راه یابند که حواث وارد شده بر اهل بیت قلبشان را به درد آورده بود، که این فرقه‌ی کینه‌توز و دشمن اسلام و مدعی شیعه‌گری برای آل بیت یکی از عوامل این مصایب وارد شده بر آنها بودند.

انحصار ائمه به عددی معین

ابن سبأ امر وصیت را به علی منتهی کرد، ولی بعد از او کسانی آمدند که آن را به مجموعه‌ای از اولاد او تعمیم دادند... و سلول‌های شیعه سری و بی سروصدا شروع به فعالیت کردند.. ولی با این حال هم برخی از این ادعاها به جمعی از اهل بیت می‌رسید، پس آنان بطور قطع آنرا نفی می‌کردند همانگونه که پدرشان علی علیه السلام چنین کرد، و برای همین بود که آن دروغ گویان «عقیده تقیه» را به نام اهل بیت جعل نمودند تا به آسانی افکار خود را نشر کنند، و از تحت تأثیر قرار گرفتن پیروان به موضع گیری صادقانه‌ی اهل بیت و آنچه که برای مردم اظهار می‌کردند، در امان باشند.

روایتی در «رجال کشی» - که از مهم‌ترین کتابهای شیعه است - وارد شده که شیطان طاق^(۱) اولین کسی بوده که امامت را به افراد مخصوصی از اهل بیت منحصر کرد، و چون این خبر به زید بن علی رسید، دنبال او فرستاد تا در مورد حقیقت شایعه تحقیق کند.

۱- که شیعه او را مؤمن می‌گویند. رجال کشی، ص ۱۸۵. گفتنی است که در همین کتاب بیوگرافی او را ذکر کردیم.

علی گفت: «شنیده‌ام تو گمان می‌کنی که در میان آل بیت امامی هست که واجب اطاعه می‌باشد؟» شیطان طاق گفت: بله، پدرت علی بن حسین یکی از آنها بود، گفت: چگونه ممکن است در حالی که او وقتی که لقمه‌ای گرم به من می‌داد ابتدا آنرا سرد می‌کرد سپس به من می‌داد، آیا به نظر تو او نسبت به گرمی یک لقمه به من رحم می‌کرد ولی نسبت به گرمای جهنم دلش به حال من نمی‌سوخت؟! شیطان طاق گفت: به او گفتم: پدرت دوست نداشته به تو خبر دهد و تو هم بدان کفر ورزی و او نتواند برای شفاعت و میانجیگری کند، نه به خدا سوگند خواسته تو گرفتار نشوی^(۱).

در روایتی دیگر در «الکافی» کلینی آمده است: زید بن علی به ابی جعفر گفت: ای ابا جعفر! من با پدرم بر سفره‌ی غذا می‌نشستیم، تکه‌ای چاق را برایم لقمه می‌کرد و آن را سرد می‌کرد چون به حال من ترحم داشت، ولی نسبت به آتش دوزخ به من ترحم نکرد و تو را در مورد دین خبر داده ولی به من نگفته؟ شیطان طاق جواب داد: فدایت شوم بخاطر آتش دوزخ به تو خبر نداده، ترسیده که تو قبول نکنی، پس وارد آتش شوی، و به من خبر داد چون اگر می‌پذیرفتم و اگر قبول نمی‌کردم برایش مهم نبود که وارد آتش جهنم شوم..^(۲) استاد محب الدین این نص را از کتاب تنقیح المقال مامقانی [۴۷۰/۱] شیعه نقل می‌کند و از آن چنین استنباط می‌کند که شیطان طاق اولین کسی بوده این اعتقاد گمراهی را اختراع نموده و امامت و تشریع را منحصر کرد و مدعی عصمت تعدادی مخصوص از آل بیت بود^(۳).

استاد محب الدین خطیب در تعلیقی بر مختصر التحفه این نص را از کتاب تنقیح المقال نقل کرده و در تعقیب آن گفته: «آری شیطان طاق این‌گونه دروغهای امامت را جعل نمود که به اصول دین شیعه تبدیل شد، و امام علی بن حسین، زین العابدین را متهم کرد به این‌که اساس دین را از آنها مخفی کرده؛ حتی از پسر خویش که از برگزیدگان آل محمد بود، همانگونه که امام زید را متهم نمود به این‌که به درجه و مقام

۱- رجال کشی، ص ۱۸۶.

۲- اصول کافی، ۱/۱۷۴.

۳- مجله الفتح، ص ۵، شماره ۸۶۲، پایان سال هیجدهم ذوالحجه ۱۳۶۷ هـ.

پست‌ترین رافضی‌ها در ایمان به امامت پدرش نرسیده... تنها شیعه این روایت را در معتبرترین منابع روایت می‌کنند و با تمام وقاحت اعلام می‌کنند که شیطان طاق گمان کرده او در مورد پدر امام زید چیزی از امور مربوط به اصول دین را دانسته که امام زید هم از آن خبر نداشته».

این ادعا هم برای شیطان طاق زیاد نیست که جاحظ در کتابش در مورد امامت از او روایت می‌کند که خدا نفرموده:

{ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ} ^(۱)

کتابهای شیعه یادآور شده‌اند که گفته‌های شیطان طاق به جعفر رسید که چگونه در مورد امر امامت به جدال و مناقشه می‌پردازد پس فرمود: اگر یکی از مخاصمین خوش‌محضر از او بخواهد که با او مخاصمه کند، آیا او جواب می‌دهد؟ گفتم: (راوی حدیث) چطور؟ گفت: مخاصم می‌گوید: به من بگو که آیا این گفته‌ی امام تو است؟ اگر بگوید: بله به نام ما دروغ می‌گوید و اگر بگوید: خیر؛ به او بگو: چگونه چیزی را می‌گویی که امامت نگفته؟ سپس جعفر صادق گفت: اینها چیزهایی به نام ما می‌گویند که اگر من بدان راضی باشم و اقرار نمایم برگ مرا می‌باشم و اگر خود را از آن تبری کنم برایم سخت است. تعداد ما کم است و دشمنان ما زیادند. راوی می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آیا این را به نام شما ابلاغ کنم؟ گفت: ولی آن‌ها وارد امری شده‌اند که جز حمیت هیچ مانعی ایشان را از آن باز نمی‌دارد. گفت: این را به اباجعفر احوال ابلاغ کردم؛ گفت: راست می‌گوید با پدر و مادرم فدایش باشم، جز حمیت چیزی مرا از برگشت باز نمی‌دارد ^(۲).

مردی دیگر به نام هشام بن حکم متوفی سال ۱۷۹ نیز با شیطان طاق مشارکت داشته بود. قاضی عبدالجبار همدانی براین باور است کسی که ادعای وجود نص بر امامت کرده و مردم را بر دشنام و ناسزاگویی ابوبکر، عمر، عثمان، مهاجرین و انصار رضی الله عنهم گستاخ کرد هشام بن حکم بود؛ او نخستین کسی بود که این نص را جعل کرد که کسی دیگر قبل از

۱- پاورقی مختصر تحفه اثنی عشریه ص ۱۹۵-۱۹۶ و قبلا در مورد شیطان طاق گفته شد.

۲- رجال کشی، ص ۱۹۰-۱۹۱.

او چنین ادعایی نداشته است^(۱).

در رجال کشی روایتی هست دلالت می‌کند بر این‌که خبر توطئه هشام بن حکم در مورد مسأله امامت به هارون رشید ابلاغ شد، چون خالد برمکی به او گفت: ای امیرالمؤمنین! من مسأله‌ی هشام را استنباط کرده‌ام و او ادعا می‌کند که در روی زمین غیر از تو امام دیگری هست که واجب‌الاطاعت است. گفت: سبحان الله! گفت: بله. او گمان می‌کند که اگر او دستور دهد شورش برپا می‌کند^(۲)... پس چنین به نظر می‌رسد که این برای هارون ناگهانی بوده و چنین شایعه‌ای سابقه نداشته است.

هشام گفته‌های خود را در مورد امامت موسی کاظم شایعه بخشید، پس نسبت به او خیلی بدی کرد تا جایی که مهدی عباسی او را زندانی کرد، سپس او را بیرون راند و از او عهد و پیمان گرفت که نه علیه او و نه بر ضد هیچیک از اولاد او شورش نکند، بنابراین، قسم یاد کرد که نه این کار من است و نه در درون خویش هم بدان فکر کرده‌ام^(۳).

شیخ الاسلام هم اشاره کرده به این‌که موسی کاظم -رحمه الله- متهم بوده به چشم دوختن به قدرت و پادشاهی، برای همین بوده که ابتدا مهدی سپس رشید او را زندانی کردند^(۴).

چنین به نظر می‌رسد کسی که پنهانی به اشاعه‌ی این ادعا علیه او پرداخته هشام بن حکم و کسانی بوده که بر افکار او بوده‌اند... لذا روایات شیعه اعتراف کرده‌اند به این‌که سبب زندانی شدن موسی هشام بوده، چون گفته‌ها و ادعاهای جعلی و افترائی خود را در مورد امامت به او نسبت می‌داد... برای همین بود وقتی که هارون چیزی را از هشام شنید به والی خود گفت: دست این مرد و یارانش را ببند، و دنبال ابی الحسن فرستاد و او را

۱- تثبیت دلائل النبوة، ۲۲۵/۱، و شاید منظور قاضی نص گذاشتن بر افراد مخصوص از اهل بیت بوده باشد، چون ابن سبأ اولین کسی بود که بروجود نص و عبارت بر امامت علی ادعا کرد.

۲- رجال کشی، ص ۲۵۸.

۳- البداية والنهاية/ابن کثیر، ۱۸۳/۱۰.

۴- منهاج السنة، ۱۵۵/۲.

حبس نمود، پس سبب همین بوده به اضافه‌ی اسباب دیگری^(۱).
 نصوص شیعه هشام را متهم کرده‌اند به این که او در قتل موسی کاظم دست داشته^(۲)،
 گفته‌اند: هشام بن حکم گمراه و گمراه کننده است که در خون ابوالحسن شریک بوده^(۳).
 در حالی که ابوالحسن از او درخواست کرده بود-آنگونه که روایات شیعه می‌گویند-
 از سخن گفتن خودداری کند، ولی تنها یک ماه زبان نگه داشت، سپس سخنانش را ادامه
 داد. ابوالحسن به او گفت: آیا دوست داری در ریختن خون مسلمانی شریک باشی؟
 گفت: نه، گفت: پس چطور در خون من شریک می‌شوی؟ اگر ساکت باشی که خوب، در
 غیر اینصورت سربریدن؟ ولی ساکت نشد تا این که اتفاق افتاد آنچه اتفاق افتاد. درود خدا
 بر او باد^(۴).

ولذا ابوالحسن رضا گفت-آنگونه که کتابهای شیعه روایت کرده‌اند-... هشام بن حکم
 بود آنکه با ابوالحسن چنین کرد و به آن‌ها گفت و گزارش داد، آیا فکر می‌کنی که خدا او
 را بیامرزد که در حق ما مرتکب چنی اعمالی شده است؟^(۵)

کتابهای شیعه این نکته را کشف کرده‌اند که هشام بن حکم کسی بوده که در آغوش
 انسان‌های بی دین و کافر پرورش یافت، مثلاً در رجال کشی آمده است...هشام یکی از
 غلامان ابی شاکر بود و ابوشاکر زندیق و بی دین بود^(۶). ولی با وجود همه‌ی اینها یکی از
 آیات عظام معاصر شیعه در مورد هشام -که صاحب تمام بلاهایی است که معتبرترین
 کتابهای شیعه از او نقل می‌کنند- می‌گوید: هیچ کدام از گذشتگان ما در مورد چیزهایی
 که خصم به او نسبت داده‌اند به چیزی دست نیافته‌اند...^(۷). من نمی‌دانم نسبت به مسأله
 بی آگاه بوده یا تقیه کرده! چون گمان کرده که مردم در مورد محتوای کتابهای آن‌ها بی

۱- رجال کشی، ص ۲۶۲.

۲- چون به گمان شیعه او بر اثر مسمومیت در زندان رشید به قتل رسید

۳- رجال کشی، ص ۲۶۸.

۴- رجال کشی، ص ۲۷۰-۲۷۱-۲۷۹.

۵- رجال کشی، ص ۲۷۸.

۶- رجال کشی، ص ۲۸۷. او ابوشاکر دیصانی صاحب دیصانه بود؛ معرفی او قبلاً گذشت. او کسی بود

که در گمراه کردن هشام بن حکم سهیم بود.. تحت رایة القرآن/رافعی: ص ۱۷۶.

۷- عبدالحسین موسوی/مراجعات، ص ۳۱۳.

خبرند.

بنابراین هشام بن حکم و شیطان طاق و پیروانشان که نظریه‌ی ابن سبأ را در مورد امامت علی زنده کردند و آن را به دیگر افراد آل بیت هم تعمیم دادند و با استفاده از برخی حوادث وارد شده بر اهل بیت مانند شهادت حسین عواطف و احساسات مردم را برانگیختند و وارد قلب و درونشان شدند و از آن برای براندازی دولت اسلام در سایه‌ی استتار بهره برداری کردند.

ظاهراً عقیده‌ی منحصر کردن امامت در تعدادی معین با تلاش مجموعه‌ای از پیروان هشام و شیطان طاق در کوفه سرایت کرده،^(۱) و برخی از کسانی که در جامعه‌ی اسلامی این دعوت به آن‌ها پیشنهاد شده نزد جعفر نرفته‌اند تا حقیقت مسأله را از او جویا شوند. بنابراین کشی با سند خود از سعید اعرج روایت می‌کند که گفت: نزد اباعبدالله علیه السلام بودیم، دو نفر اجازه‌ی ورود خواستند، به آن‌ها اجازه داد که وارد شوند، یکی گفت: آیا در میان شما امامی هست که طاعتش واجب باشد؟ اباعبدالله گفت: من کسی را در میان خودمان نمی‌شناسم. گفت: در کوفه کسانی گمان می‌کنند که در میان شما امام واجب‌الاطاعه هست و آن‌ها دروغ نمی‌گویند، زیرا آن پرهیزکار و مجتهد هستند... از جمله عبدالله بن یعفور و فلان و فلان. ابوعبدالله علیه السلام گفت: ما به آن‌ها فرمان نداده‌ایم و من به آن‌ها نگفته‌ام چنین بگویند^(۲). گفت: پس گناه من چیست! و صورتش برافروخت و به شدت خشمگین شد. وقتی که خشم را در صورتش مشاهده کردند بلند شدند و رفتند. گفت: آیا آن دو مرد را شناختید؟ گفتیم: بله آن‌ها دو مرد از زیدی‌ها بودند^(۳).

پس ریشه‌ی نظریه‌ی انحصار ائمه به تعدادی معین را فرقه‌ای از مدعیان مرتبط با اهل بیت را در قرن دوم امثال شیطان طاق و هشام بن حکم کاشتند. فرقه‌ها و مذاهب شیعه در مورد تعداد ائمه اختلاف دارند، در مختصر التحفه آمده است: «بدان که امامیه معتقدند به محدود بودن تعداد ائمه، اما در مورد تعداد آن‌ها

۱- بحار الانوار، ۲۵۹/۱۰۰.

۲- مخفی نیست که این اشاره دارد به این‌که جعفر تقیه را قبول نداشته.

۳- رجال کشی، ص ۴۲۷.

اختلاف نظر دارند، برخی گفته‌اند: پنج نفرند، و برخی گفته‌اند: هفت نفرند، و برخی قایلند به هشت و برخی دیگر به دوازده نفر و بعضی به سیزده نفر^(۱). در این مورد گفته‌های زیادی دارند و به نظرم اگر به ذکر و نقل همه‌ی نظرات و آراء آنها از کتابهایشان پردازم خواننده بخاطر ملالت مطالعه‌ی کتاب را ترک می‌کند، چون گفته‌های آنها در این مورد بسیار مختلف است و این اختلافات به یک صورت و یک روش تکرار می‌گردد، زیرا بعد از وفات هر امامی فرقه‌ای به وجود می‌آمد... برخی بر امام وفات یافته توقف می‌کرد و عدد ائمه را با او منتهی می‌دانست، و برخی دیگر در پی یافتن کسی دیگر از اهل بیت بر می‌آمدند که او را برای خود امام قرار دهند، و در این خلال به کسب و تحقیق موروثات دینی درون خویش یا آرزوهای ریشه‌ای و ملی که بدان چشم دوخته بود، می‌پرداخت و در ورای آن کینه را اجرا می‌کرد و به مطامعش دست می‌یافت...

برای خواننده همین کافی است که به مطالعه‌ی کتابهای «فرقه‌ها» پردازد تا از این موضوع بخوبی آگاه شود... البته کتابهای فرقه‌های شیعه صورت این تضاد و تناقض را به خوبی نشان داده‌اند، چه کتابهای اسماعیلیه مانند کتابهای «مسائل الإمامة للنشئ الأكبر»، یا کتاب «الزینة» ابن ابی حاتم رازی، یا از کتابهای اثنی عشریه مانند کتابهای: «المقالات والفرق» اشعری و قمی و کتاب «فرق الشیعة» نوبختی شیعه، یا از کتابهای زیدیه باشد مانند کتاب «المنیة والامل» نوشته‌ی مرتضی.

مسأله‌ی امامت نزد شیعه یک امر فرعی نیست تا اختلاف در مورد آن عادی باشد، بلکه اساس دین و اصل متین آنان است، و دین ندارد کسی که به امام آنها ایمان نداشته باشد، برای همین است که برخی از آنها برخی دیگر را تکفیر می‌کردند، و حتی پیروان یک امام هم همدیگر را لعن و نفرین می‌کردند^(۲).

اما فرقه‌ی امامیه یا اثنی عشریه بعداً بر دوازده امام قرار گرفتند در حالی که در زمان خلفای راشدین علیهم‌السلام در میان عترت نبوت بنی هاشم کسی پیدا نمی‌شد که معتقد به امامت دوازده نفر باشد...^(۳) و اعتقاد به دوازده امام تا بعد از وفات حسن عسکری مطرح نشد

۱- مختصر النحلة، ص ۱۹۳.

۲- خودشان از این مسأله شکوا سر می‌دادند رجال کشی، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۳- منهاج السنة، ۱/۱۱۱.

همانگونه که بیان داشتیم.

در برخی روایات اثنی عشریه می‌توانی اشاره‌هایی همراه با تردید و سرگردانی را در مورد تعداد ائمه پیدا کنی، و این خود دلیلی است بر جعلی و موضوع بودن روایات قبل از وفات حسن عسکری، و معلوم است که قبل از آن تاریخ چیزی به نام عقیده و ایمان به دوازده امام که این عقیده را هم به ائمه نسبت می‌دهند، مطرح و شناخته شده نبوده، بلکه این موضوع از جانب فرقه‌ی جعفریه جعل شد که بدون شک همان روایات خودشان برافکار و جهت‌گیری اثنی عشریه نقدی واضح می‌باشند.

در روایات «الکافی» آمده است که علی به هرکس که خود می‌خواست مسأله‌ی ولایت را به صورت پنهانی می‌گفت.^(۱) شارح «الکافی» گفت: «به هرکس از ائمه معصوم که خود می‌خواست»^(۲) ولی این روایت هم نه تعداد را معین کرده و نه افراد را مشخص نموده، گویا در آن زمان که روایت را جعل کرده‌اند مسأله مستقر نشده است، علاوه بر آن روایات دیگری هست که تعداد را هفت نفر ذکر کرده و می‌گویند: هفتمین ما قائم است^(۳) و این چیزی است که فرقه‌ی اسماعیلیه بر آن مستقر شده‌اند.

اما چون تعداد ائمه نزد موسویه یا قطعیه و آن‌ها که اثنی عشریه نام دارند، افزایش یافت، این روایت ذکر شده نزد پیروان این طایفه شک و تردید برانگیخت و بنیانگذاران آن مذهب خواستند خود را از آن خلاص کنند و شک پیروان را با این روایت دیگر برطرف کردند: «از داود رقی روایت است که گفت: به ابی حسن رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند در مورد تو هیچ شکی به قلبم راه نیافته جز حدیثی که از ذریح شنیدم از ابی جعفر روایت می‌کرد. گفت: کدام حدیث؟ گفتم: می‌گفت: هفتمین ما قائم ماست، گفت: تو هم راست گفتی و ذریح هم راست گفته و اباجعفر هم راست گفت. پس بیشتر به شک افتادم، سپس گفت: ای داود بن ابی خالد! اگر موسی به عالم همراهش نمی‌گفت: انشاءالله مرا شکبیا و صابر خواهی یافت درباره‌ی هیچ چیزی از او سؤال

۱- همانگونه که گذشت.

۲- شرح جامع/مازندرانی، ۱۳۳/۹.

۳- رجال کشی، ص ۳۷۳.

نمی‌کرد، ابوجعفر نیز اگر «انشاءالله» را نمی‌گفت: آن‌طور می‌بود که خود می‌گفت. گفت: پس بر آن قاطع شدم (و دیگر تردیدی نداشتم)»^(۱).

مثل این‌که این را در باب بداء و تغییر مشیت و خواست خدا قرار داده‌اند که بخشی از عقاید شیعه است همان‌طور که خواهد آمد، چون به وسیله‌ی آن، راه فرار و خلاص از این‌گونه گفته‌ها را خواهند یافت.

نخستین کتاب ظاهرشده‌ی شیعه که تعداد ائمه را در دوازده نفر مقرر نمود، کتاب سلیم بن قیس بود و این کار یکی از اسباب انتقاد بزرگان شیعه‌ی اثنی عشریه واقع شد. همانگونه که صحیح‌ترین کتاب آن‌ها «الکافی» را می‌بینی که حاوی مجموعه‌ای از احادیثی است که می‌گویند تعداد ائمه سیزده نفرند. کلینی با سند خود از ابی جعفر روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! من و دوازده ائمه از اولاد من و تو، میخ و کوه‌های روی زمین هستیم، خدا با ما زمین را کوبیده و نمی‌گذارد مردم در زمین فرو روند، وقتی که آن دوازده نفر درگذشتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و دیگر مهلت داده نمی‌شوند.^(۲)

بنابراین، حدیث فوق چنین می‌رساند که ائمه جز علی دوازده نفرند و با علی سیزده نفر می‌شوند که این بنیان اثنی عشریه را برهم می‌ریزد... و لذا شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» در نص روایت تغییراتی داده و آن را به: «من و یازده نفر از فرزندانم» تغییر داده.^(۳)

همچنین کتاب‌های شیعه‌ی امامیه از ابی جعفر و او هم از جابر روایت کرده‌اند که گفت: نزد فاطمه وارد شدم پیش روی او لوحه‌ای بود که اسم وصیها از اولاد او در آن نوشته شده بود؛ وقتی که آن‌ها را شمردم دوازده نفر بودند آخرینشان قائم بود، سه نفر از آن‌ها محمد بودند و سه نفر هم علی بودند.^(۴)

نگاه کن چگونه دوازده امام را از فرزندان فاطمه حساب کرده‌اند، پس با این حساب

۱- رجال کشی، ص ۳۷۳-۳۷۴.

۲- اصول الکافی، ۱/۵۳۴.

۳- الغیبه، ص ۹۲.

۴- اصول الکافی، ۱/۵۳۲، اکمال‌الدین/ابن بابویه، ص ۲۶۴، ارشاد/مفید، ص ۳۹۳، الغیبه/طوسی: ص ۹۲.

علی از جمله‌ی ائمه نیست چون همسر فاطمه بود نه فرزند، یا باید مجموع ائمه سیزده نفر باشند.

و از جمله دلایلی که آن‌ها علی را از ائمه حساب نکرده‌اند این بود که گفت: «سه نفر از آن‌ها علی نام داشتند» زیرا امامانی که به عقیده‌ی شیعه‌ی اثنی عشریه علی نام داشتند چهار نفرند، امیرالمؤمنین علی، علی بن حسین، علی رضا و علی هادی.

برای همین است که ابن بابویه ظاهراً نص روایت را در کتاب «الخصال» تغییر داده، چون روایت نزد او بدون جمله‌ی «از اولاد فاطمه» آمده است، ولی نسبت به ادامه‌ی روایت غافل بوده که گفته: سه نفر از آن‌ها علی نام داشتند. و آن را به همان صورت که در منابع دیگر اثنی عشریه آمده است، روایت کرده؛^(۱) اما در کتاب «عیون اخبارالرضا» نص همان روایت را در هر دو جا تغییر داده است، طوری که با مذهبش منطبق باشد، یا اینکه کسی دیگر آن را تغییر داده است.^(۲)

شگفت این که برخی از بزرگان شیعه کتاب سلیم بن قیس را موضوع وساختگی می‌دانند، چون تعداد ائمه را به سیزده نفر رسانده است، ولی بر کتاب الکافی و دیگر منابع چنین حکمی نکرده‌اند که همان روایت را ذکر کرده‌اند.

فرقه‌ای از شیعه هم ادعا می‌کنند که تعداد ائمه سیزده نفرند، و شاید این روایات و نص‌ها از جمله آثار آنان باشند، طوسی در ردّ خود بر کسانی که مخالف دیدگاه اثنی عشریه بودند که او خود را به آن‌ها نسبت داده این فرقه را ذکر نموده^(۳) و نجاشی نیز در بیوگرافی هبة الله احمد بن محمد به ذکر این فرقه پرداخته است.^(۴)

گفتنی است که هر فرقه‌ای ادعا می‌کند برحق است و نیز ادعا می‌کند که روایتهای

۱- ابن بابویه/الخصال، ص ۴۷۷-۴۷۸.

۲- عیون اخبارالرضا/ابن بابویه، ۵۲/۲.

۳- الغیبة، ۱۳۷.

۴- آنجا که ذکر کرده هبة الله اهل کلام بود و در مجلس ابی الحسن بن شیبۀ علوی زیدی مذهب حاضر می‌شد، پس کتابی را برایش نوشت و ذکر نمود که ائمه با زید بن علی بن حسین سیزده نفرند و به حدیث سلیم بن قیس هلالی احتجاج نمود که گفته: همانا ائمه دوازده نفر از اولاد امیرالمؤمنین هستند. رجال نجاشی، ص ۳۴۳.

تعیین ائمه متواتر و غیر قابل انکار و تردید هستند، و بینش و عقاید دیگر فرقه‌ها را باطل می‌کنند، و این دلیل قاطعی است بر این که هیچ‌کدام از آن‌ها بر حق نیستند، چون اگر خبر و روایت یکی از فرقه‌ها متواتر بود هرگز اختلاف نمی‌داشتند... و قطعاً این ادعاهایی است که موافق با مصالح وقت به اهل بیت افتراء بسته‌اند، بنابراین هر طایفه‌ای امامی را برای خود قرار داده‌اند و برای او دعوت می‌کنند، تا بدین وسیله به نام امام مزعوم و موهوم خود خمس و نذر و هدایا را از پیروانشان بدست آورند، و با آن عیش و نوش کنند، و متأخرین و افراد نسلهای بعد هم بدون دلیل و کورکورانه دنبال آن‌ها افتاده و در ورطه گمراهی سقوط کرده‌اند: (۱)

﴿إِنَّهُمْ أَلَفُوا أَبَاءَهُمْ ضَالِينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [الصفات: ۶۹ و ۷۰]

«آنان شایسته چنین عذابی هستند. چرا که) پدران خود را در گمراهی یافته‌اند (و به دنبال ایشان کورکورانه روان گشته‌اند). (چنان دل و دین به تقلید نیاکان داده‌اند که انگار) آنان را به دنبال نیاکانشان به شتاب می‌رانند».

نقد انحصار ائمه به تعداد معین

خداوند متعال فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید».

خداوند اولی الامر را به عددی محصور نکرد، و این امری است واضح و آشکار. امر تعیین ائمه به نظر آن‌ها از بزرگترین امور دین است و همسطح و برابر با نبوت یا بزرگتر از آن است... پس چگونه خداوند چنین امری را در قرآن بیان نمی‌کند و ائمه را با نام و تعیین ذکر نمی‌کند؟.

در کتاب الله ذکری از ائمه نیست و نیز نص صحیح متواتر در تعیین ائمه وجود ندارد... زیرا اگر چنین چیزی وجود داشت شیعه آنقدر در امر تعیین امام سر درگم نمی‌شدند همانگونه که کتابهای مقالات حکایت کرده‌اند؛ زیرا رسول خدا ﷺ در هیچ حدیث صحیح و مشهوری والیان امر را در عدد معینی ذکر نکرده. در صحیح بخاری و

مسلم از ابی ذر روایت شده که فرمود:

«إن خليلي أوصاني أن أسمع وأطيع وإن كان عبداً حبشياً مجدع الأطراف».

«همانا خلیلم مرا سفارش فرمود که بشنوم و اطاعت کنم اگر چه عبد حبشی دست و پا قطع شده‌ای بر من فرمانروا باشد»^(۱).

اما کتابهای شیعه‌ی اثنی عشریه سرشار از روایاتی است که دوازده امام را محدود کرده. نکته‌ی قابل ملاحظه این‌که این روایات یکی پس از دیگری به صورت سری نقل شده‌اند و ائمه راویانشان را تکذیب می‌کنند، و این شک و تردید را در مورد صدق آن‌ها برانگیخته، خصوصاً ائمه دستور داده‌اند که هنگام حکم کردن در مورد آنچه به آن‌ها نسبت داده شده به قرآن مراجعه شود، ولی در قرآن هیچ شاهد و گواهی بر این روایات وجود ندارد جز از طریق تأویلات باطنیه و روایات موضوع و جعلی، بنابراین، تنها چیزی که آن‌ها در نهایت بر آن تکیه می‌کنند همان روایات هستند که شواهد، کذب و دروغ بودنشان را تأکید می‌نمایند، همانگونه که نخستین کسانی هم که چنین روایاتی را جمع کرده‌اند مانند صفار، ابراهیم قمی و کلینی هم از شیعیان افراطی و غلو کننده بودند و واجب است آن‌ها را خارج از صف اسلام به حساب آورد چون افسانه‌ی نقص و تحریف قرآن را روایت و نقل کرده‌اند، بنابراین نه خودشان امین هستند و نه کتابهایشان معتمد و قابل اعتماد است.

در کتاب نهج البلاغه هم که صحیحترین کتاب نزد شیعه است دوازده امام با نام و مشخصات ذکر نشده‌اند، بلکه در آن چیزی ذکر شده که مبدأ انحصار ائمه را نقض و باطل می‌کند، زیرا صاحب نهج البلاغه چنین گفته: «...همانا باید مردم امیری داشته باشند، خوب باشد یا بد... تا بوسیله‌ی او با دشمن جنگید و امنیت راه‌ها را تأمین کرد و حق ضعیف را از قوی گرفت، تا انسان نیک راحت باشد و از دست بدکار و فاجر آسوده

۱- منهاج السنّة النبویة، ۲۱۰۵، حدیث مذکور را بخاری به لفظ: قال النبی ﷺ: «لأبيذر، اسمع واطع ولو حبشي كان رأسه زبيبة» «یعنی بشنو و اطاعت کن اگرچه برای یک نفر حبشی باشد که سرش همچون یک دانه انگور خشک شده باشد» صحیح بخاری - الفتح - کتاب الاذان باب امامة المفتون والمبتدع، ۱۸۸/۲، ح ۶۹۶، و صحیح مسلم کتاب الامارة باب وجوب طاعة الامراء في غير معصية، ۱۴۶۷/۲، ۱۸۳۷، ۱۴۶۸.

بود^(۱).

بنابر این نهج البلاغه هم ائمه را به عدد معینی محدود نکرده، پس شیعه کجا می‌روند درحالی که می‌پندارند تمام حروف نهج البلاغه را تصدیق می‌کنند؟! همان‌گونه که اختلاف اقوال فرقه‌های شیعه در خصوص این مسأله و تضاد آن‌ها در تعیین تعداد ائمه و اشخاص آن‌ها، حقیقت این ادعا را کشف و روشن می‌گرداند، چون هر طایفه‌ای پندار دیگری را تکذیب کرده و آن را درهم می‌کوبد، و خداوند این جنگ و دعوی را از ما دور ساخته است^(۲).

همچنین عقل و منطق واقع هم مسأله‌ی تعیین تعداد ائمه را قبول نمی‌کنند، چون آیا بعد از درگذشت و انتهای عدد معین، امت بدون امام می‌شوند؟ از همین‌رو عصر دوازده امام جز کمی از دو قرن تجاوز نکرد.

شیعه برای خروج از مشکل منحصر کردن تعداد ائمه ناچار شده‌اند مسأله‌ی نیابت مجتهد برای امام را طرح کنند، ولی در مورد حدودات این نیابت دچار اختلاف شده‌اند.^(۳) در این عصر برای خروج نهایی از این اصل که یکی از قواعد دینشان است ناچار شده‌اند که ریاست حکومت (رئیس جمهوری) را از طریق انتخابات تعیین کنند، ولی از منحصر کردن تعداد ائمه به منحصر کردن نوع تغییرکرده‌اند، پس رهبری حکومت را به فقیه شیعه منحصر کرده‌اند^(۴).

شیعیان اثنی عشریه برای محدود کردن تعداد ائمه استدلال می‌کنند به کتابهای اهل سنت، آنجا که از جابر بن سمره روایت شده که گفت: «یکون اثنی عشر امیراً»^(۵) یعنی دوازده امام می‌باشند. راوی گفت: ایشان کلمه‌ای فرمودند که نشنیدم، پدرم گفت: فرموده: همه از قریش می‌باشند. این لفظ روایت بخاری است. و در صحیح مسلم آمده است: جابر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

۱- نهج البلاغه، ص ۸۲.

۲- [مثلاً نگاه کن به آنچه ابوحاتم رازی در مورد مشکوک بودن امامت دوازده نفر بعد از جعفر صادق نوشته است، «الزینة»: ص ۲۳۲-۲۳۳ نسخه خطی].

۳- نگاه کن به کتاب الخمينی و حکومت الاسلامیه/محمد مغنیه، ص ۶۸.

۴- حکومت اسلامی / خمینی، ص ۴۸.

۵- صحیح بخاری، کتاب الاحکام؛ باب استخلاف، ۸ / ۱۲۷.

«لا يزال الاسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة»

«اسلام پیوسته تا ظهور دوازده امام عزتمند خواهد ماند». سپس کلمه‌ای فرمود که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود: گفت: فرمود: همه از قریش هستند^(۱). و در لفظی دیگر چنین آمده است:

«لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة»^(۲)

«پیوسته این دین دارای عزت و شوکت است تا دوازده خلیفه سربرمی آورند»

و در لفظی دیگر: «لا يزال امر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً»^(۳)

(فرمان مردم جاری و در حال عمل و شکوفایی است مادامی که دوازده مرد ولایت امر را در دست داشته باشند).

و در روایت ابوداود چنین آمده است: «لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثني عشر خليفة، كلهم تجتمع عليهم الأمة»^(۴)

«پیوسته این دین پایرجا و استوار است تا زمانی که دوازده نفر ائمه باشند که همه بر امامت آن‌ها اتفاق داشته باشند».

همچنین ابوداود از طریق اسود بن سعید از جابر شبیه همین را روایت کرده است و این را افزوده است: «وقتی که به منزل برگشت قریش نزد ایشان آمدند؛ گفتند: سپس چه می‌شود؟ فرمود: الهرج، یعنی نابسامانی»^(۵). و بزار هم این اضافه را به صورتی دیگر اخراج کرده و در آن گفته: سپس به منزل برگشت، نزد ایشان آمدند و عرض کردند: سپس چه؟ فرمود: هرج^(۶).

شیعیان اثنی عشریه به این نص دل بسته‌اند و علیه اهل سنت بدان استدلال می‌کنند، نه

۱- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب التاس تبع لقریش والخلافه فی قریش، ۱۴۵۳/۲.

۲- صحیح مسلم، ۱۴۵۳/۲.

۳- صحیح مسلم، ۱۴۵۲.

۴- سنن ابی داود، اول کتاب المهدی، ۴/۷۱.

۵- سنن ابی داود، ۴/۷۲.

۶- فتح الباری/ابن حجر، ۲۱۱/۱۳.

به خاطر این که به کتابهای اهل سنت ایمان دارند^(۱). اما باید گفت که این حدیث بر ضد ادعای آنها است.

با تأمل دقیق و موضوعی و ریزبینانه در این نص می بینیم که این دوازده نفر چنین توصیف شده اند که خلافت و جانشینی را بر عهده می گیرند، و نیز این که اسلام در عصر ایشان دارای عزت و شوکت است، و همچنین این که مردم برخلاف آنها متفق هستند و امر مردم پیوسته جدی و رو به راه و صالح است.

ولی هیچکدام از این اوصاف در کسانی که اثنی عشریه مدعی امامت آنها هستند، مطابقت ندارد، چون جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن پسرش آن هم مدتی کم هیچکدام خلافت را به دست نگرفته اند، و در زمان آنها هم امت اسلام متحد نبوده اند، علاوه بر این که امر امت در زمان هیچکدام از آن دوازده نفر استوار و پا برجا نبود، بلکه پیوسته امر امت اسلام رو به فساد و نابسامانی و بحران بوده است... ظالمان و حتی کفار هم بر آنها حکمرانی می کردند^(۲). همچنین ائمه خود را در امور دین با تقیه مخفی می کردند^(۳) و در زمان امیرالمؤمنین علی، در حالی که او بر کرسی حکم بود به تصریح شیخ مفید شیعه عصر تقیه بود و نمی توانست قرآن را آشکار کند و نمی توانست به مجموعه ای از احکام اسلام حکم نماید، همانگونه که شیخ شیعه جزایری به اینها تصریح نموده.. از همین رو ناچار بوده به حساب دین، با اصحاب سازش و مدارا نماید، پس حدیث مذکور در یک طرف قرار دارد و پندار شیعه هم در طرفی دیگر.

سپس در حدیث مذکور تعداد ائمه به دوازده نفر منحصر نشده اند، بلکه رسول خدا ﷺ خبر داده که اسلام در عصر آنها همچنان دارای عزت و قدرت است. که عصر خلفای راشدین و بنی امیه عصر عزت و اقتدار اسلام بود، برای همین است که شیخ

۱- [از جمله کسانی که بدان احتجاج نموده: ابن بابویه/ الخصال: ص ۴۷۰، طوسی/ الغیبه: ص ۸۸، اردبیلی/ کشف الغمه: ص ۵۶-۵۷، البیاضی/ الصراط المستقیم: ۱۰۰/۲، شبر/ حق الیقین: ص ۳۳۸، السماوی/ الامامة: ۱/۱۴۷ و...]

۲- منهاج السنه، ۲۱۰/۴، المتقی، مختصر منهاج السنه، ص ۵۳۳، و بعداً به ذکر احادیث آنها خواهیم پرداخت که می گویند: مردم بعد از رسول خدا ﷺ مرتد شدند جز سه نفر، و بعد از حسین مرتد شدند جز سه نفر... تا آخر.

۳- مختصر الصواعق، ۲۳۱، خطی.

الاسلام گفته: همانا اسلام و شرایع آن در زمان بنی امیه از هر عصر دیگری ظفرمندتر و گسترده‌تر بوده است، سپس به این حدیث استدلال می‌نماید:

«لا يزال هذا الامر عزيزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قریش»

«دین اسلام همچنان دارای عزت است تا دوازده نفر از قریش خلافت را به عهده داشته باشند».

سپس گفت: اینچنین هم بود، زیرا ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه بودند، سپس کسانی ولایت را به دست گرفتند که مردم بر آنان اتفاق داشتند و دارای عزت و شوکت بودند یعنی معاویه و یزید پسرش، سپس عبدالملک و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز از جمله‌ی ایشان بود. دیگر بعد از آن، نقص و کاستی حاصل شد که تا امروز هم ادامه دارد، سپس به شرح آن پرداخته...^(۱)

می‌بینیم که اثنی عشریه تا پایان دنیا به ادامه‌ی ولایت منتظر اعتقاد دارند...، بنابراین به اعتقاد آن‌ها هرگز زمان خالی از دوازده امام نمی‌باشد، حال که چنین است باید گفت: زمان به صورت دو نوع باقی نمی‌ماند، نوعی امر امت در آن اقامه گردد و نوعی اقامه نگردد، بلکه امر امت در کل زمان‌ها پابرجا و استوار باشد، و این هم بر خلاف حدیث مذکور است^(۲). و همچنین برخلاف معتقدات آن‌هاست که می‌گویند: عصر دوازده امام تا وقتی که مهدی منتظر قیام می‌کند، زمان تقیه است، پس هر کس تقیه را ترک کند مانند کسی است که نماز را ترک کرده باشد^(۳).

گفتنی است که امت اسلامی نیز بر آنان اجتماع و اتفاق نکردند، چون آن‌ها - جز علی و حسن علیهما السلام - هیچ‌کدام دارای حُکم نبودند، بلکه حتی خود شیعیان هم در مورد شأن و منزلت و تعداد و اشخاص ائمه آنقدر دارای اختلاف آراء بودند که جز با تکلف زیاد نمی‌توان همه‌ی فرقه‌هایشان را شمارش کرد، همانطور که کتابهای فرقه‌ها ومقالات مملو از این بحثها است.

۱- منهاج السنّة، ۲۰۶/۴.

۲- منهاج السنّة، ۲۱۰/۴.

۳- در فصل تقیه نص این روایت خواهد آمد

سپس در حدیث مذکور گفت: «کلهم من قریش» یعنی: همه از قریش هستند، و این بدان معنی است که امامت به علی و اولاد او اختصاص ندارد، چون اگر مختص به آنها بود، چیزی را ذکر می‌کرد که آنها را مشخص نماید، آیا نمی‌بینی که فرمود: همه از اولاد اسماعیل هستند، یا همه از عرب هستند، چون مقصود آن قبیله‌ای بود که به نام قریش ممتاز هستند، پس اگر آنها را با نام بنی هاشم یا از قبیله‌ی علی ممتاز می‌نمود، حتماً با آن ذکر می‌شدند، بنابراین وقتی بطور مطلق آنها را ذکر کرده، معلوم است که از قریشند، و حتی به یک قبیله و طایفه در میان قریش اختصاص ندارد، بلکه قریش شامل بنوتمیم و بنو عبد شمس و بنوهاشم هستند، چون خلفای راشدین از این طوایف بودند^(۱).

پس جز عدد دوازده هیچ‌کدام از اوصافی را نیافتند که می‌خواستند بر افراد مورد نظر خود منطبق گردانند و عدد هم بر هیچ چیزی دلالت نمی‌کند.. آیا نمی‌بینی که با این عدد هم خلفای صالح و شایسته وصف شده‌اند و هم مخالفان آنها، چون در صحیح مسلم آمده است:

«فی امتی اثنا عشر منافقاً».

«در میان امت من دوازده نفر منافق هستند»^(۲).

و چنین به نظر می‌آید این شماره که شیعه‌ی دوازده امامی ادعا می‌کنند در اصل به باورهای یهودیت برمی‌گردد، چنانچه در کتاب دانیال وارد شده است.^(۳) همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز اشاره داشته به این که در تورات هم مثل همین آمده است^(۴).

۱- منهاج السنة، ۲۱۱/۴.

۲- صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین واحکامهم، ۲۱۴۳/۳-۲۱۴۴، ح ۲۷۷۹.

۳- ابوالحسین بن منادی در جزئی که در مورد مهدی جمع آوری نموده، می‌گوید: در کتاب دانیال دیده‌ام: هرگاه مهدی درگذشت پنج مرد از اولاد نوهی بزرگش، قدرت را در دست می‌گیرند، سپس پنج نفر از اولاد نوهی کوچکش، سپس آخرین آنها وصیت می‌کند برای مردی از اولاد نوهی بزرگش، سپس بعد از او پسری قدرت را در دست می‌گیرد، پس بدین صورت دوازده نفر تمام می‌شوند که یکی از آنها امام مهدی است. فتح الباری، ۲۱۳/۱۳.

۴- منهاج السنة، ۲۱۰/۴.

استدلال شیعه برمسأله‌ی امامت

یکی از اصول رافضی این است که: «رعیت حق انتخاب امام ندارد، بلکه باید در مورد او نص و عبارت شرعی باشد»^(۱) پس امامت جز با نص و سند شرعی جایز نیست^(۲) و رسول خدا ﷺ - به ادعای شیعه - بر امامت علی و فرزندان نص گذاشته است،^(۳) بنابراین آن‌ها تا قیام قیامت امام هستند.

قبلاً هم دانستیم که ابتدای این افکار از طرف سبئی و هاشمیه و شیطانیه بنیانگذاری شده، ولی بزرگان شیعه ادعا می‌کنند که این، فرمانی از جانب شریعت خدا، رسول او و ائمه‌ی اهل بیت است.

از این‌رو با استفاده از اسناد و نصوصی که آن‌ها را مطابق با مقتضای مذهب خود تأویل می‌کردند، شروع به استدلال بر آن کردند، گفتنی است که آن نص و روایات را نه نخبگان علمی اهل سنت و نه شرع‌شناسان ماهر می‌شناختند، بلکه قسمت عمده‌ی آن موضوع و جعلی بود و از جهت سند، روایت مورد طعن و اشکال و از حق دور بود و در واقع تأویلات فاسد آن‌ها بود^(۴).

شیعه همچون عادت همیشگی خود در جمع آوری روایات در آن مورد هم مبالغه کردند تا جایی که بزرگ شیعه ابن مطهر کتابی را تألیف کرد و آن را «الالفین فی امامة امیر المؤمنین» نامگذاری کرد، یعنی دو هزار حدیث بر امامت امیرالمؤمنین^(۵).

لازم به ذکر است که در میان نویسندگان شیعه کمتر کسی پیدا می‌شود که در این موضوع چیزهایی ننوشته باشد و برایش استدلال نکرده باشد^(۶) چون اساس دینشان

۱- حرّ عاملی/الفصول المهمة فی اصول الائمة، ص ۱۴۲، نهج المسترشدين/ابن المطهر، ص ۶۳.

۲- عقاید الامامیه/مظفر، ص ۱۰۳.

۳- اصول کافی/کلینی، ۲۸۶/۱ به بعد.

۴- مقدمه ابن خلدون، ۵۲۷/۲، تحقیق علی عبدالواحد وافی.

۵- ولی به هدفش نائل نشد و حتی با آن همه دروغ پردازی هم نتوانست به آن دست یابد آنگونه که عنوان کتاب را تعیین کرده بود، چون فقط هزار و سیصد و هشتاد روایت را نوشته که به گمان او بر امامت او دلالت می‌کنند. الاعلمی/مقدمه الففین، ص ۱۰.

۶- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ۳۲۰/۱.

همین است.

وقتی که فهمیدی تمام این روایات به حسب منطق شیعه از جمله روایت‌های آحاد هستند، و حتی این روایات تنها از یک نفر نقل شده که علی است، چون او دروازه است و کسی که مدعی شنیدن روایت از کسی دیگر باشد حتماً شرک ورزیده، ^(۱) همانگونه که جز علی و سه یا چهار یا هفت نفر از صحابه همه از سوی کتابهای شیعه محکوم به کفر و رده هستند و روایت‌هایشان قابل قبول نیست... و نیز می‌دانی که روایت یک نفر تنها جای شک و تردید است خصوصاً وقتی که جمع زیادی مخالف او باشند. پس شیعه ناچار مسأله‌ی عصمت را مطرح کردند. ولی عصمت چگونه به قول یک نفر ثابت می‌شود که ادعا نماید... پس دوباره بدعت دیگری را مطرح کردند که اثبات معجزه برای ائمه بود، بنابراین قضیه‌ی امامت شیعه بر سه قسمت متمرکز است: نص، عصمت و معجزه. شیخ مفید شیعه گفته: امامت نزد اثنی عشریه موجب عصمت و نص و معجزه است... ^(۲)

قبلاً این موضوع را بیان داشتیم که معجزات جز برای انبیاء نیست، ولی شیعه نسبت به ائمه‌ی خود ادعای معجزات می‌کنند، چون آن‌ها معنای نبوت را به ائمه می‌دهند نه اسم آن. و نیز گمان می‌کنند که ائمه بر مردم حجت هستند، ولی برای ادعاهای خود هیچ برهانی ندارند جز پیروی از روایاتی که انسان‌های زندیق و بی دین در عصرهای گذشته جعل کرده‌اند... خداوند متعال فرمود:

﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]

«تا بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم)».

ولی خدا نفرمود با فرستادن ائمه بر مردم حجت اقامه کرده‌ام، پس حجت خدا تنها با پیامبران اقامه شد و آن‌ها را با معجزات تأیید نمود.

گفتنی است که شیعه در مورد معجزات ائمه جز ادعا هیچ دلیل و برهانی ندارند، که

۱- اصول کافی، ۳۷۷/۱، که قبلاً روایت آن در همین کتاب گذشت.

۲- العیون، ۱۲۷/۲.

هیچ حيله‌گر و دسيسه‌سازی از ادعا عاجز نیست.

اما به علت اهميت عصمت ائمه نزد شيعه فصل بعدی این کتاب بدان اختصاص داده شده است.

سپس به فرض صادر شدن معجزه از ائمه؛ صدور آن موقوف بر خبر صحیح است، ولی چگونه خبر مرتد (به نظر شيعه همه‌ی اصحاب مرتد هستند جز سه نفر) موثوق و قابل اعتماد است؟! و در مورد عصمت نیز همین طور است، ولی با این حال شيعه به مسأله‌ی خبر که همان ادعای نص و وصیت است اهميت فوق العاده‌ای می‌دهند که سنگ اول بنای این مذهب و پایه‌ی اساسی کیان اعتقادی آن‌ها است.

بدون شک نص و عبارت صریح بر تعیین کسی که تا قیام قیامت متولی امامت مسلمین باشد غیر ممکن است جز در عقل رافضه که منجر شد به این که تسلیم مسأله‌ای بزرگ شوند، چون ناگزیر ادعای زنده ماندن بشری برای قرنهای متمادی را پیش کشیدند (که همان مهدی منتظر است) پس موجب خنده و تمسخر دیگر ملتها شدند...

در حالی که علی رضا - همان کسی که مدعی امامت او هستند- با کامل‌ترین و تندترین شیوه این مسأله آن‌ها را رد داده و شيعه هم رد او را در معتمدترین کتابهای رجال نقل کرده‌اند، آنجا که گفته: «اگر خدا به خاطر نیاز، مدت عمر کسی را طولانی گرداند؛ قطعاً عمر رسول خدا ﷺ را طولانی می‌کرد»^(۱).

ولی شيعه با این اصل واضح مخالفت می‌کنند و گمان می‌کنند که بقای مهدی در طول قرنهای متمادی بخاطر نیاز مردم و اصلاً نیاز جهان هستی به او است و اگر او نبود زمین با تمام ساکنانش فرو می‌رفت.

باید گفت که بعد از این اصل، در مورد قضیه‌ی نص و سند صریح معتقد هستم که نیازی نیست تا به بررسی نصوص این مسأله بپردازیم، چون امروزه این اصل برای آن‌ها منتهی به ایمان به آن امام منتظر شده که نه صدایش را کسی می‌شنود و نه هیچ خبری از او محسوس است و نه اثری از او دیده می‌شود. و اگر مردم به ماندگاری کسی نیاز داشتند، باید رسول خدا باقی می‌ماند که از او بزرگوارتر است، اما باید گفت که مردم با

قرآن و سنت پیامبرشان از هر منتظر موهوم و خیالی و از هر کتابی واهی بی نیاز هستند. در فصل‌های آتی به نقض مسأله‌ی غیبت خواهیم پرداخت. ولی شیعه گمان می‌کند که قرآن بر امامت آن‌ها نص گذاشته و نیز گمان می‌کنند که مسأله‌ی نص امامت مورد اتفاق بین شیعه و اهل سنت است. پس می‌خواهند اهل سنت را نیز در اوهام و خرافات خود شریک گردانند و پیروانشان را فریب دهند... لذا اکنون به بررسی آنچه کتابهای شیعه در این مورد تقدیم کرده‌اند، می‌پردازیم و قوی‌ترین دلایل برگزیده‌ی آن‌ها از قرآن و سنت را انتخاب خواهیم کرد، سپس به سراغ دلیل‌های خاص آن‌ها می‌رویم و در پایان گفتار را با نقد «مسأله‌ی نص» از کتاب و سنت و اعتبار عقلی و امور تعلیم شده و مورد اتفاق خاتمه می‌دهیم.

استدلال آنان به قرآن

شیخ شیعه - آنطور که خودشان او را لقب داده‌اند - طوسی گفته: قوی‌ترین دلیل قرآنی بر وجود امامت، این آیه است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]

«تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند»^(۱).

طبرسی گفته: این آیه روشن‌ترین دلیل بر امامت علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است.^(۲)

و شاید تمام بزرگان شیعه اتفاق نظر داشته باشند بر این‌که آیه‌ی فوق قوی‌ترین دلیل شیعه است، چون در مقام استدلال همیشه آن را در صدر تألیفاتشان ذکر می‌کنند.^(۳) ولی چگونه با این آیه برای هدف و آرمان خود استدلال می‌کنند؟ می‌گویند مفسرین و محدثین از خاص و عام اتفاق دارند بر این‌که این آیه در مورد علی بن ابی طالب نازل

۱- تلخیص الشافی، ۱۰/۲.

۲- مجمع البیان، ۱۲۸/۲.

۳- مثلاً نگاه کن به منهاج الکرامه ابن مطهر حلّی که آن را برهان اول به حساب آورده، ص ۱۴۷، و حق الیقین شبر، ۱۴۴/۱، و عقاید الامامیه الاثنی عشریه/زنجانی، ۸۱/۱-۸۲.

شده، آن‌گاه که انگشتر خود را در حضور اصحاب در حال نماز به مسکینی بخشید، و این در صحاح سته ذکر شده است^(۱).

کلمه‌ی «انما» در آیه‌ی فوق به اتفاق اهل لغت برای حصر است، و «ولی» بمعنی کسی است که برای تصرف امور در اولویت قرا دارد که مترادف با امام و خلیفه است^(۲). پس همانگونه که می‌بینی استدلال شیعه در مورد آیه به روایتی بود که در مورد سبب نزول آن گفته شده (نه به صریح آیه)، چون نص آیه بر هدف و مقصود ایشان دلالت نمی‌کند، بنابراین دوباره آن‌ها به روایت استدلال کرده‌اند نه به قرآن. ولی آیا روایت مورد نظر صحیح و ثابت است؟ و آیا وجه استدلال آن درست است؟ این صورت‌ها بشرح ذیل است:

اول: این‌که پندار شیعه مبنی بر این‌که گویا اهل سنت اجماع دارند بر این‌که آیه در مورد علی نازل شده بزرگترین ادعای دروغین است، بلکه اجماع و اتفاق علمای نقل و روایت بر این است که آیه به طور ویژه در مورد او نازل نشده و نیز علی علیه السلام در حال نماز انگشترش را به صدقه نداده، و همچنین علمای علم حدیث و روایت به اتفاق این روایت را دروغ و موضوع می‌دانند^(۳) و این نکته هم دروغ است که می‌گویند در صحاح سته هم ذکر شده، زیرا چنین روایتی در آن‌ها وجود ندارد^(۴).

۱- البته اصطلاح صحاح سته درست نیست چون اهل سنت همه‌ی کتاب‌های ششگانه را صحیح نمی‌دانند، و لذا آن‌ها را سنن سته می‌گویند، اما شیعه که صاحب مبالغه و اغراق‌گویی هستند، زیاد هم نگفته‌اند چون آن‌ها به نام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دروغ می‌گویند.

۲- حق الیقین / شبر، ۱/ ۱۴۴، عقاید الامامیه الاثنی عشریه، ۸۱/ ۸۲.

۳- منهاج السنه، ۴/ ۴.

۴- و این یکی از دروغهایی است که شیعه نسبت به اثبات آن شرم و حیا ندارند، ولی تعجب اینجا است که این دروغ بر زبان آیت الله‌های این عصر آن‌ها مشهور است، امثال شبر و زنجانی، ولی آیا برایشان مخفی است که چنین دروغی در آن کتابها وجود ندارد؟

امروزه کتابهای فهارس و معجم‌ها بسیار زیادند که می‌توان با استفاده از آن‌ها این حقیقت را کشف نمود، مثلاً به کتابهای: «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث» و «مفتاح كنوز السنه» لفظ «علی بن ابی طالب» و نیز کتابهایی که به تمام روایاتی توجه نموده‌اند که مربوط به تفسیر آیات و سبب نزول آن است،

از این رو شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت: جمهور امت اسلام چنین روایتی را نشنیده‌اند و در هیچ کدام از کتابهای معتبر اهل سنت، نه صحاح و نه مسانید و نه جامع و نه مجتمعات و نه هیچ کدام از مراجع موجود نیست^(۱).

گفتنی است که ابن کثیر مجموع آثاری را ذکر کرده که روایت می‌کنند این آیه در مورد علی علیه السلام در هنگام صدقه دادن انگشت نازل شده و بعد از بررسی می‌گوید: هیچ‌کدام از این روایتها صحیح نیستند، چون یا سند آنها ضعیفند و یا رجال آنها مجهول و ناشناخته‌اند^(۲).

دوم: دلیلی را که امامیه بدان استدلال می‌کنند مذهب خودشان را نقض و باطل می‌کند، چون - آن‌طور هم که خودشان تفسیر می‌کنند- ولایت را در امیر المؤمنین منحصر می‌کند و «انما» دلالت می‌کند بر سلب امامت از سایر ائمه. اگر جواب دادند و گفتند: منظور از منحصر کردن برخی اوقات است، یعنی وقت امامت او نه وقت امامت نفر بعدی؛ در این صورت موافق اهل سنت هستند که می‌گویند: وقتی که او امام بود ولایت عامه برای او بوده نه قبل از آن که زمان خلافت سه خلیفه‌ی راشد بود^(۳).

سوم: خداوند متعال وقتی انسان را تمجید و تحسین می‌کند که کاری پسندیده و سزاوار ثنا را انجام داده باشد، خواه کاری واجب باشد و خواه مستحب؛ و صدقه کردن در اثنای نماز به اتفاق علمای اسلام مستحب هم نیست، چون اگر مستحب بود قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌داد و مردم را بدان تشویق و ترغیب می‌نمود، و کارش را تکرار می‌کرد، درحالی که مشغول بودن با نماز موجب از دست رفتن صدقه و بخشیدن مال به سائل نمی‌شود و ممکن است که بعد از فراغت از نماز صدقه داد، بلکه اصلاً مشغول شدن به صدقه دادن در حال نماز به اتفاق مجموعه‌ای از علما موجب باطل شدن نماز

امثال کتاب: الدرالمثور: ۱۰۴/۳-۱۰۶ و... یا به مجموع روایات سنن سته مانند «جامع الاصول» مراجعه کن که برای ادعای آنها اصل و اساسی را نمی‌بینی.

۱- منهاج السنة، ۵/۴.

۲- تفسیر ابن کثیر، ۷۷-۷۶/۲.

۳- نگاه کن به روح المعانی، ۱۶۸/۶.

می‌باشد^(۱).

چهارم: اگر فرض بر این باشد که این کار در حال نماز مشروع است، باید گفت که مخصوص حالت رکوع نیست، پس چگونه گفته شده می‌شود: «ولی نیست جز کسی که در حال رکوع صدقه می‌دهد؟». اگر گفته شود این برای شناساندن علی است، در جواب گفته می‌شود: اوصافی که علی با آن‌ها شناخته می‌شود زیاد و آشکار هستند، پس چطور شناسایی او با امور معروف ترک می‌شود، ولی با این امر معرفی می‌گردد که جز کسی که آن‌را شنیده و باور کرده، کسی دیگر بدان باور ندارد؟! در حالی که امت اسلام آن خبر را شنیده و در هیچ کدام از کتابهای معتبر هم وجود ندارد؟!^(۲).

پنجم: این که می‌گویند علی انگشترش را در حال رکوع به عنوان زکات صدقه داد بعد آیه نازل گردید؛ مخالف واقعیت است؛ چون علی علیه السلام کسی نبوده که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات بر او واجب بوده باشد، زیرا اولاً او فقیر بوده و زکات نقره فقط زمانی واجب است که انسان یک سال تمام دارای نصاب مال زکات باشد، درحالی که علی چنین کسی نبوده است.

همچنین پرداخت انگشتر به جای زکات به نظر بسیاری از فقها جایز نیست مگر گفته شود زکات در زیور آلات واجب است، و گفته شود که باید از جنس همان زیورآلات پرداخت گردد، و کسانی که پرداخت قیمت آن را با ارزیابی با نقد جایز دانسته‌اند؛ قطعاً ارزیابی در حال نماز ممکن نیست چون بنا به احوال مختلف، قیمت فرق می‌کند^(۳).

ششم: وقتی که معلوم شد آن روایاتی که به اقتضای آن‌ها آیه را تأویل کرده‌اند از جهت متن و سند باطل هستند؛ پس نمی‌توانند به صورتی جایز و صحیح به آن آیات تمسک کنند، زیرا همان آیات برضد آنان حجت است، چون آیه در مورد دوستی و پشتیبانی از مؤمنان و نهی و بازداشتن از دوستی با کافران نازل شده است^(۴) و رافضه برای

۱- نگاه کن به منهاج السنّة، ۲۰۸/۱، ۵/۴.

۲- منهاج السنّة، ۵/۴.

۳- منهاج السنّة، ۵/۴.

۴- [حتی اگر ثابت هم شود که آیه سبب نزول خاصی دارد به کتابهای تفسیر در مورد سبب نزول مراجعه کن باید گفت که اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب]

اثبات مدعای خود نصیبی از نصوص و تاریخ آنرا ندارند.
و این معنی به روشنی از سیاق آیه درک می‌گردد؛ چون قبل از آن آیه این فرموده
خداوند متعال آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱]

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

پس این آیه نهی صریح از موالات با یهود و نصاری همراه با محبت و دوست داشتن و پشتیبانی است... و به اتفاق علما منظور از ولایت در این آیه امارت نیست، و اصلاً این معنی وارد نیست، سپس به دنبال آن کسانی را ذکر فرموده که ولایت و دوستی و یاری آن‌ها واجب است که خداوند متعال و رسول گرامی او و مؤمنان هستند، پس واضح است که ولایت در اینجا محبت و یاری است که عین همین ولایت در آیه اول نسبت به یهود و ترسایان نهی شده در مقابل آن در آیه دوم امر شده که نسبت به خدا و رسول و مؤمنان عملی شود همانگونه که این معنی به وضوح از لغت عرب فهم می‌شود.

رازی گفته است: «وقتی که خداوند ﷻ در آیات قبلی از موالات و دوستی و محبت کفار نهی فرمود؛ در این آیه امر کرد به موالات و دوستی با کسانی که موالاتشان واجب است»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه فرمود: «همانا نزد اهل تفسیر معلوم و مشهور است و خلف از سلف یاد گرفته‌اند که این آیه در رابطه با نهی و بازداشتن از موالات و دوستی با کفار و امر و فرمان به دوستی و محبت مؤمنان نازل شده است»^(۲).

هفتم: این که می‌گویند منظور از (اَئِمَّةٌ وَلِيكُم) امارت و فرمانروایی است؛ با فرموده‌ی

۱- تفسیر فخر رازی، ۲۵/۱۲.

۲- منهاج السنة، ۵/۴.

خداوند متعال سازگار نیست که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]

چون خداوند متعال را نمی‌توان چنین توصیف نمود که او بر بندگان متولی است و امیر آنهاست، زیرا او خالق، رازق، پروردگار و مالک است و خلق و امر از آن اوست^(۱). اما در خصوص ولایت به معنای مخالف عداوت باید گفت که خداوند جلّ و علاّه مؤمنان را دوست می‌دارد و آنها هم او را دوست دارند و از آنها راضی می‌شود و آنها هم از او راضی می‌شوند، و هر کس با یکی از اولیای خدا دشمنی ورزد خدا هم با او محاربه و عداوت را آشکار می‌کند^(۲).

بنابراین در آیه‌ی فوق این ولایت مقصود است^(۳). و عبارت:

﴿وَهُمْ رَكُوعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]

یعنی آنها برای امر و فرمان پروردگارشان فروتنی می‌کنند، چون رکوع در اصل لغت به معنی خضوع و فروتنی است. یعنی: نماز برپا می‌دارند و زکات را در حالت تواضع و خشوع برای خدا ادا می‌کنند^(۴).

هشتم: فرق بین ولایت (با فتح واو) و ولایت (با کسر) در لغت معروف است، ولایت متضاد عداوت است که در این آیات مذکور است، و این ولایت نیست که به معنی امارت است، ولی این نادانها ولی را امیر می‌دانند و میان این دو واژه فرق نمی‌گذارند، با این که واضح است که ولایت (با فتح واو) ضد عداوت و اسم آن مولی و ولی است، اما ولایت

۱- و حتی نسبت به رسول خدا ﷺ هم گفته نمی‌شود او بر مردم ولایت دارد و امیر مؤمنان است، چون قدر و منزلت او از این بالاتر است، بلکه ابوبکر صدیق را هم فقط خلیفه نامیدند و اولین کسی را که امیرالمؤمنین نامیدند، عمر بود. منهاج السنة، ۹/۴.

۲- و این نوع ولایت از جمله‌ی رحمت و نیکی خدا است و مانند ولایت و دوستی مخلوق برای مخلوق به خاطر نیاز نیست، خداوند فرمود: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدِّنِّ﴾ [الاسراء/۱۱۱] پس خداوند متعال از روی نیاز کسی را ولی و دوست خود قرار نمی‌دهد؛ بلکه اوست که می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ﴾ [فاطر: ۱۰] منهاج السنة، ۹/۴.

۳- منهاج السنة، ۹/۴.

۴- نگاه کن به تفسیر الکشاف زمخشری، ۶۲۴/۱، تفسیر رازی، ۲۵/۱۲.

(با کسر واو) اسمش والی و متولی است^(۱).

برای همین است که فقها گفته‌اند: هرگاه بر جنازه‌ای والی و ولی حاضر شدند برای نماز میت والی مقدم است، و این گفته‌ی عده‌ای از علما است، و بنا به گفته‌ای دیگر ولی مقدم است. بنابراین لفظ ولی و ولایت غیر از والی است^(۲). و اگر منظور خداوند ولایتی بود که همان امارت است می‌فرمود:

(إِنَّمَا يَتَوَلَّى عَلَيْكُمْ)...

پس معلوم شد که آیه بر موالات متضاد با عداوت دلالت می‌کند که چنین موالاتی برای همه‌ی مؤمنان نسبت به همدیگر ثابت است^(۳). لذا فرموده‌ی خدا بعد از آن ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ با صیغه جمع ذکر شده است.

اگر این، قوی‌ترین دلیل آن‌ها است - همانگونه که بزرگان شیعه می‌گویند - پس معلوم شد که آن‌ها بر هیچ اصل و اساسی نیستند، چون اصل آن بود که بر این مسأله‌ی مهم که نزد شیعه مهمترین امر دین است و کسی که آن را انکار کند در شمار کفار به حساب می‌آید، بایستی صیغه‌ای واضح و روشن را بکار می‌بردند که همه‌ی اقشار مختلف مردم آن را بفهمند، فرد عامی آن را درک کند همانگونه که عالم درک می‌کند، و آیندگان آن را درک کنند همانگونه که حاضرین آن را درک می‌کنند. بنابراین وقتی که در کتاب خدا چیزی استعمال نشده که معنای مقصود آن‌ها باشد، معلوم است که هیچ نص و عبارتی برای ادعایشان ندارند، پس آیه‌ی مذکور و سایر آیاتی که بدان استدلال می‌نمایند از الفاظ استخلافی نیست که در لغت عرب معروف است و قرآن هم با لغت عربی نازل شده، پس آیا شیعه بعد از این به کجا می‌روند؟ یا باید بسوی کفر ورزیدن به قرآن که همان کفر ورزیدن به اسلام است، بروند و یا باید افراط و غلو و تعصب را کنار بگذارند و بسوی حق بازگردند که مطلوب ما همین است.

این قوی‌ترین آیه‌ای بود که از کتاب الله بدان استدلال می‌کنند و آن را آیه‌ی ولایت

۱- رسالة فی الرد علی الرافضة/المقدسی، ص ۲۲۰-۲۲۱، و به فرهنگ لغت الصحاح مراجعه کن ماده ولی.

۲- منهاج السنة، ۸/۴.

۳- منهاج السنة، ۸/۴ و برای تفصیل بیشتر به تفسیر فخررازی، ۲۵/۱۲ به بعد، و تفسیر آلوسی، ۱۶۷/۶ به بعد نگاه کن.

می‌نامند، لازم به ذکر است که آن‌ها (برای هدف خود) به آیات دیگری هم تمسک می‌جویند که ابن مطهر حلی آن‌ها را ذکر کرده، و شیخ الاسلام با پاسخ‌های جامع بدان‌ها جواب داده است^(۱) و هر کس به کتابهای تفسیر و حدیث شیعه مراجعه کند می‌بیند که قرآن را در فلک ولایت و ائمه گردانیده‌اند همانگونه که صورتی از آن را بیان داشتیم و این دلیلی بر ناتوانی و شکست آن‌ها است.

آنچه قطعی است این‌که در ظاهر قرآن هیچ دلالتی بر ادعای آنان که وجود نص و عبارت صریح بر ولایت علی یا بقیه‌ی دوازده امام باشد، وجود ندارد، و در خصوص تمامی آیاتی که بدان استدلال می‌کنند تلاش می‌کنند تا معنای آن‌ها را به مقتضای روایات جعل و ساختگی خود با استفاده از تأویلات باطل بسوی معنایی که خود می‌خواهند، منصرف گردانند... بنابراین آن‌ها در حقیقت به قرآن استدلال نمی‌کنند، بلکه تنها به روایات استدلال می‌کنند و ادعای آن‌ها به این‌که دلیل را از قرآن برمی‌گیرند، ادعایی بدون حقیقت است.

دلایل آن‌ها از سنت

اما در مورد سنت مطهر، شیعه در اثبات نص از طریق اهل سنت به آنچه در مورد فضایل علی علیه السلام وارد شده تمسک می‌جویند، و آنچه قابل ملاحظه است این‌که در باب فضایل دروغ‌های زیادی را نقل کرده‌اند، و گفته می‌شود که شیعه در دروغ‌گویی اصل هستند. ابن حدید شیعه می‌گوید: «دروغ در احادیث فضائل از جانب شیعه آمده است»^(۲).

برای همین است که در کتاب‌های «موضوعات» و روایات جعلی می‌بینی که در رابطه

۱- دکتر سالوس- در رساله‌ای که تقدیم کرده است به عنوان «الامامة عند الجعفرية والادلة من القرآن العظيم» - به صورت عرضه و بیان و مناقشه بر سر آیاتی که امامیه برای اثبات امامت بدان استدلال کرده‌اند، و در نهایت استدلال آن‌ها به روایات اسباب نزول و تأویلات مربوط به خودشان منتهی می‌شود که هیچکدام از آن‌ها صحیح نیست و هیچکدام از آیات قرآن بر مذهب آن‌ها دلالت نمی‌کنند.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲/ ۱۳۴، عن السنة ومكانتها في التشريع، ص ۷۶.

با علی علیه السلام بیش از دیگر خلفای راشدین دروغ‌پردازی شده است.

فضایل وارد شده در حق علی علیه السلام در مورد نصوص امامت و وصیت و جانشینی او نیست، نه در لغت عرب و نه در عرف آن‌ها و نه در شریعت اسلام و نه در عقل خردمندان، بلکه فضایی هستند که آن‌ها وارد ادعاهایشان کرده‌اند. ابن حزم در مورد منحصر کردن احادیث وارده در فضایل علی گفته است: «فضایل صحیح وارد شده در مورد علی این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو برای من بمنزله‌ی هارون و موسی هستی؛ جز این که بعد از من پیامبر نیست»^(۱) و این برای شیعه حجت نیست^(۲).

۱- نص حدیث- آن‌گونه که بخاری روایت کرده- بدینصورت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی تبوک خارج شد و علی را جانشین قرار داد، علی علیه السلام گفت: آیا مرا بر زنان و کودکان جانشین می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا راضی نیستی که تو برای من بمنزله‌ی هارون برای موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبر نیست صحیح بخاری با فتح الباری - کتاب المغازی، باب غزوة تبوک، ۱۲/۸، ح ۴۱۶، صحیح مسلم باب فضایل صحابه باب فضایل علی بن ابی طالب، ۱۸۷۰/۲، و سنن ترمذی کتاب المناقب، ۶۱۰/۵، حدیث ۳۷۳۰ و ۳۷۳۱، و ابن ماجه مقدمه، ۴-۴۲/۱، ح ۱۱۵، و امام احمد، ۱۷۰/۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۳۰، و ۳۲۳/۳، ۳۳۸، ۳۶۹/۶ و ۳۳۸.

۲- ابن حزم در اثبات آن گفته: «واین موجب فضل علی بر غیر او نیست و موجب استحقاق امامت نیست، چون هارون ولایت امر بنی اسرائیل را بعد از موسی بدست نگرفت، بلکه بعد از موسی علیه السلام یوشع بن نون غلام موسی ولی امر بود، همان رفیقی که همراه او در طلب خضر سفر کرد، همان‌گونه که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفیق غار او ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین شد که همراه او به مدینه سفر کرد». وقتی که علی پیامبر نبود آن‌گونه که هارون رضی الله عنه پیامبر بود، ولی با این حال هم هارون بعد از وفات موسی علیه السلام جانشین او نشد؛ پس درست است که علی علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند هارون با موسی بود که این فقط بمعنی قرابت و خویشاوندی است.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها وقتی چنین فرمود که او را بر مدینه جانشین خود قرار داد که به غزوه‌ی تبوک رفت، ولی بعد از غزوه‌ی تبوک و قبل از آن هم کسانی دیگر غیر از علی را جانشین خود قرار داده، پس صحیح است که این جانشینی برای علی موجب فضل و برتری بر دیگران نیست، همان‌گونه که برای دیگر جانشینان هم موجب فضل نبوده. الفصل، ۱۵۹/۴-۱۶۰.

تشبیه علی به هارون بزرگتر از تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به نوح و موسی نیست همان‌گونه که امام احمد در مسند خود: ۳۸۳/۱ ح ۳۶۳۲، و حاکم در المستدرک: ۲۱/۳-۲۲، و ترمذی

و فرموده‌ی رسول خدا ﷺ که فرمود: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ عِدًّا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسول هم او را دوست دارند^(۱).

و برای هر مسلمان فاضل واجب است این صفت را داشته باشد^(۲).
و نیز به این حدیث استدلال می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود: «علی را دوست

در کتاب الجهاد قسمتی از آن را: ۲۱۳/۴ روایت کرده‌اند، چون آن چهار نفر همه از هارون بزرگوارتر بوده‌اند، و هر کدام از ابوبکر و عمر به دو نفر از آن‌ها تشبیه شده‌اند، نه به یک نفر بلکه به دو نفر از آن پیامبران تشبیه شده‌اند، بنابراین تشبیه ابوبکر و عمر به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی از تشبیه علی به هارون بزرگتر است، با آنکه علی مانند دیگر اصحاب همانند خود در منصب جانشینی قرار گرفته و این آن مقام منحصر به او نبوده، ولی تشبیه آن دو نفر با کسی دیگر مشترک نبوده. پس جانشین کردن علی یکی از ویژگیهای مخصوص او نبوده و نیز تشبیه کردنش به یکی از انبیاء خاص او نبود. المنتقی، ص ۳۱۴-۳۱۵

و نیز برای باطل کردن احتجاج رافضه به این حدیث نگاه کن به شرح نووی بر صحیح مسلم: ۱۷۴/۱۵، الامامة والرد علی الرافضة/ابی نعیم ص: ۲۲۱-۲۲۲، منهاج السنة: ۸۷/۴ به بعد، المنتقی: ص ۲۱۲، ۲۱۳، ۳۱۱، ۳۱۴، فتح الباری: ۷۴/۷، الرد علی الرافضة/ مقدسی ص ۲۰۱-۲۰۸، مختصر التحفة الاثنی عشریة ص ۱۶۳-۱۶۴، الامامة عند الجعفریة فی ضوء السنة/ سالوس ص ۳۳-۳۴، و غیره

۱- بخاری، کتاب الفضائل علی بن ابی طالب، ۷۰/۷، فتح الباری، و مسلم کتاب فضائل الصحابة باب فضائل علی بن ابی طالب، ۱۸۷۱/۲-۱۸۷۳.

۲- یعنی این وصف ویژه‌ی علی نیست، چه رسد به این که این نصی بر امامت و عصمت علی باشد، بلکه غیر علی هم خدا و رسول ﷺ را دوست داشته‌اند و می‌دارند؛ و خدا و رسول هم آن‌ها را دوست داشته‌اند، بلکه این شهادت خاص است برای علی علیه السلام همان گونه که برای ده نفر از صحابه به بهشت شهادت داده است، و رافضه‌هایی که می‌گویند: صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ از دین برگشته‌اند نمی‌توانند به این روایت استدلال کنند، چون خوارج به آن‌ها می‌گویند: علی هم مرتد شد، اشعری گفته: خوارج اجماع دارند بر کفر علی‌المقالات، ۱۶۷/۱ و اهل سنت گفته‌ی خوارج را باطل کرده‌اند با دلایل فروان و مشترک که بر ایمان هر سه دلالت می‌کنند. منهاج السنة، ۹۸/۴ و ۹۹.

ندارد جز مؤمن، و از او بغض و کینه ندارد جز منافق»^(۱) و روایت صحیح مثل همین هم در مورد انصار^(۲) ذکر شده که فرموده: «آن‌ها (انصار) را دوست نمی‌دارد جز کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد»^(۳)

و اما روایت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»^(۴) یعنی هر کس دوست و مولای من است، علی هم دوست و مولای اوست. این روایت از طریق راویان موثق اصلاً صحیح نیست. اما سایر احادیثی که شیعه برای هدف خود بدان‌ها تمسک می‌نمایند همه موضوع و ساختگی هستند؛ و هیچ‌کدام صحیح نیستند، و هر کس کمترین علم و آگاهی در مورد اخبار و روایت داشته باشد این را می‌داند.^(۵)

شیخ الاسلام ابن تیمیه: این عبارت از ابن حزم نقل کرده و در تعقیب آن گفته: «اگر گفته شود چرا ابن حزم این روایت را که در صحیحین آمده و می‌فرماید: «انت منی و انا منک»^(۶) و نیز حدیث «مباهله»^(۷) و حدیث «کساء» را ذکر نکرد»^(۸).

۱- ترمذی کتاب المناقب، ۶۴۳/۵، ح ۳۷۳۶، و ترمذی گفت: این حدیث حسن صحیح است.

۲- امام مسلم از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «بغض و خشم از انصار را ندارد مردی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد» صحیح کتاب الایمان باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی ﷺ من الایمان و علاماته و بغضهم من علامات النفاق، ۸۶/۱، ح ۱۳۰ و احادیث دیگری هم وجود دارد که مطابق این لفظ در مورد علی ذکر شده‌اند، از جمله آنچه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «انصاری‌ها جز مؤمن آن‌ها را دوست ندارد و جز منافق از آن‌ها بغض و خشم ندارد.» بخاری - با فتح الباری - کتاب مناقب انصار، باب حب الانصار من الایمان، ۷۱۱۳، ح ۳۷۸۳ و ۳۷۸۴، و مسلم در موقع سابق، ح ۱۲۹، کتاب المناقب باب فضل الانصار و قریش، ۵۷۱۲، ح ۳۹۰۰.

۳- سند و تعلیق آن بعداً خواهد آمد.

۴- الفصل، ۲۲۴/۴.

۵- صحیح بخاری همراه با فتح الباری کتاب الصالح، ۳۰۳/۵-۳۰۴، ح ۲۶۹۹، و کتاب المغازی باب عمرة القضاء، ۷، ۴۹۹/۷، ۴۲۵۱.

۶- در صحیح مسلم از حدیث سعد بن ابی وقاص گفت: «...وقتی که آیهی مباهله نازل شد که می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱]

در پاسخ گفته می‌شود: مقصود ابن حزم روایاتی بود که در صحیح بیان شده و تنها علی علیه السلام در آن ذکر شده، اما این علاوه بر علی کسانی دیگر هم ذکر شده اند، مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله به جعفر علیه السلام فرمود: به اخلاق و قیافه‌ی من شباهت داری. و به زید فرمود: تو برادر و مولای ما هستی. و در حدیث مباهله و کساء فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ذکر شده اند، پس این به عنوان اشکال بر ابن حزم وارد نیست^(۲).

اما شیعه این را با روایات ساخته و پرداخته توسعه داده‌اند، و بر نصوص صحیح روایاتی دروغین افزوده‌اند... و کتاب‌های روایات موضوع و جعلی و مجموعه‌ای از روایاتی را که به شیعه نسبت داده می‌شوند ذکر کرده‌اند^(۳). ابن جوزی گفته: «فضائل صحیح علی فراوانند، اما شیعه قناعت نکردند و چیزهایی برایش ساختند و پرداختند که

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «خدایا این‌ها اهل من هستند». صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ۱۸۷۱/۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ۱۸۷۱/۲. این دلیل بر امامت و برتری علی علیه السلام نیست، چون مباهله با خویشاوندان او حاصل می‌گردید، چون اگر با افراد بسیار بزرگوار مباهله می‌کرد به شرطی که فامیل و خویشاوند نمی‌بودند مقصود حاصل نمی‌گردید. برای تفصیل رد علیه روافض در استدلال به این حدیث به منهاج السنة، ۳۶-۳۴/۴ و رسالة الرد علی الرافضة/المقدسی، ص ۲۴۳-۲۴۵ را نگاه کن.

۱- که در مسلم از حدیث عائشه روایت شده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت درحالی که قبایی برتن داشت دارای نقش و نگار و از موی سیاه بافته شده بود، بعد حسن بن علی آمد و او را به زیر قباء وارد کرد، سپس حسین آمد و او را هم داخل کرد، سپس فاطمه آمد و او هم وارد زیر قباء شد، سپس علی هم آمد و وارد شد، سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [الأحزاب: ۳۳] یعنی: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اهل بیت ۱۸۸۳/۲، ح ۲۴۲۴ و در رد تمسک شیعه به این حدیث نگاه کن به منهاج السنة، ۲۵-۲۰/۴ و رسالة فی الرد علی الرافضة، ص ۲۴۶، مختصر التحفة، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲- منهاج السنة، ۸۶/۴.

۳- الموضوعات ابن حزم، ۳۳۹/۱ به بعد.

سند آن به پیامبر ﷺ نمی‌رسد^(۱).

و می‌بینی که در کتاب‌هایشان به روایات زیادی استدلال می‌کنند که آن‌ها را از باب حيله و فریب به اهل سنت نسبت می‌دهند؛ در حالی که در مراجع اهل سنت اصل و اساسی ندارند، و برای همین است که ابن تیمیه رحمته الله گفته: خیلی از آن‌چه بزرگان شیعه به صحیح بخاری و مسلم و غیره نسبت می‌دهند باطل است و اصل ندارد^(۲).

ابن مطهر حلی قسمت عمده‌ی آن‌چه را که شیعه بدان استدلال می‌کنند جمع‌آوری کرده، و شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب (منهاج السنة) حق و باطل آن‌ها را کشف نموده^(۳).

اما شیعه در راه احتجاج و استدلال به کتابهای اهل سنت روش‌ها و ترفندهای حيله گرانهای دارند، شاید اولین کسی که حيله‌ی آن‌ها را کشف و تشریح نمود علامه شاه عبدالعزیز دهلوی بوده باشد که در کتاب «التحفة الاثنی عشریه» توضیح داده است^(۴).

همچنین عالم نامداران و فرید و بی همتای عصر خود- همان‌گونه که آلوسی او را توصیف نموده- شیخ محمد مشهور به خواجه نصرالله هندی مکی در کتاب خود «الصواعق المخرقة» که آلوسی آن را خلاصه کرده و نامش را «السیوف المشرقة» گذاشته است پرده از حيله‌هایشان برداشته است^(۵).

همچنین شیخ سیدی رحمته الله در این کار سهم بسزایی داشته و در کتاب خود «نقض

۱- الموضوعات ابن جوزی، ۳۳۸/۱.

۲- منهاج السنة، ۲۷/۴.

۳- خصوصاً در جلد اخیر منهاج السنة، و دکتر سالوس مجموع احادیث مربوط به امامت را که در کتابهای ششگانه‌ی اهل سنت و الموطأ و مسند امام احمد وارد شده‌اند جمع‌آوری کرده و آن‌ها را از لحاظ سند و متن بررسی نموده و به این نتیجه دست یافته که سنت نبوی هیچ‌کدام از دیدگاه‌های جعفریه را در مسأله‌ی امامت تأیید نمی‌کند، بلکه با احادیث صحیح و ثابت نقض و باطل می‌شوند نگاه: الامامة عند الجعفرية في ضوء السنة.

۴- تحفة الاثنی عشریه، ص ۴۴ به بعد، و مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص ۳۲ به بعد.

۵- السیوف المشرقة و مختصر الصواعق المخرقة، ص ۵۰ به بعد.

عقاید الشیعة^(۱) و قسمتی از این راه کارهای فریب را در رساله‌ی «فكرة التقريب» ذکر نموده ام^(۲) که در اینجا نیازی به تکرار نیست. همانگونه که ذکر شد به نظر شیعه قوی تری استدلال آن‌ها در امامت به قرآن است برحسب مفهوم آن‌ها ذکر می‌کنیم که قویترین آن‌ها از سنت چیست.

عمده‌ی ادله‌ی شیعه از سنت

تکیه‌گاه دلایل شیعه روایتی است که آن را «حدیث غدیر» می‌نامند، و به حدی بدان اهتمام داده‌اند که اساتید شیعه‌ی معاصر کتابی با شانزده جلد در مورد آن نوشته‌اند که با آن صحت و شهرت حدیث غدیر را اثبات می‌کند و آن را «غدیر در کتاب و سنت و ادب» نامیده است. آن‌ها گمان می‌کنند که وقتی رسول خدا ﷺ از حج برگشت و به غدیر خم رسید [غدیر دره‌ای بین مکه و مدینه نزد جحفه که آنجا برکه‌ای وجود دارد و این دره به کثره‌الوخامة توصیف شده^(۳)]. بعد از آخرین حج خود معروف به (حجة الوداع) برای مردم بیان نموده که وصی و جانشین بعد از او علی بن ابی طالب است، چون خداوند او را بدان امر فرموده آنجا که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای....»
و شیخ طوسی شیعه (۱۰۵) حدیث را در این مورد آورده^(۴) و گفته: ما و مخالفان ما

۱- نگاه کن به نقض عقاید الشیعة که هنوز خطی است و شماره صفحه ندارد و با شمارش معلوم می‌شود که صفحه ۲۵ به بعد است.

۲- فكرة التقريب، ص ۵۲ به بعد.

۳- معجم الولدان، ۲۳۸۹.

۴- بحار الانوار، ۱۰۸/۳۷-۲۵۳.

از پیامبر ﷺ روایت کرده‌ایم که روز غدیر خم بر پا ایستاد در حالی که همه‌ی مسلمانان جمع شده بودند، سپس فرمود: «ای مردم آیا من برای مؤمنان از نفس خودشان بیشتر در اولویت نیستم؟ گفتند: بله اینطور است. فرمود: «من كنتُ مولاهُ فعلي مولاهُ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره، و اخذل من خذله» یعنی هر کس من مولایش هستم پس علی هم مولای او است، خدایا دوست بدار هر کس را که او را دوست دارد؛ و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن می‌دارد، و یاری کن هر کس را که یاریش می‌کند و خوارگردان هر کس را که او را خوار می‌کند»^(۱).

و کتابهای تفسیر شیعه این حدیث را برای احتجاج و استدلال بر امامت علی در کنار آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﷻ» [المائدة: ۶۷] ذکر کرده‌اند^(۲) همچنین سایر کتابهای شیعه که هم در مورد مسأله‌ی امامت بحث کرده‌اند این آیه را دلیل خود می‌دانند^(۳).

و همچنین شیعه در ابتدای روایاتی که علیه اهل سنت به آن‌ها استدلال می‌کنند حدیث غدیر را ذکر می‌کنند. شیخ شیعه عبدالله شبر گفته: «آنچه عامه (اهل سنت) با بیش از صد راه متواتر و با اسانید فراوان روایت کرده‌اند و به وقوع آن اعتراف کرده‌اند حدیث غدیر است، سپس خلاصه‌اش را مثل آن‌چه قبلاً ذکر شد بیان کرده است»^(۴).

همچنین ابن مطهر به این حدیث احتجاج کرده، و شیخ الاسلام رحمه الله با جوابی شافی به او جواب داده است^(۵) همان‌گونه که امام محمد بن عبدالوهاب با شیخ مفید شیعه در مورد

۱- بحار النوار، ۲۲۵/۳۷.

۲- نگاه کن مثلاً به مجمع البیان، ۱۵۲/۲-۱۵۳، تفسیر صافی، ۷۱-۵۱/۲، البرهان، ۴۸۸/۱-۴۹۱.

۳- نگاه کن به کشف المراد ابن المطهر، ص ۳۹۵، شیعة فی عقاید هم/قزوینی، ص ۷۱، علی والحاکمون/صادقی، ص ۵۵-۷۶، امام علی/خلیل یاسین، ص ۲۹۲، عقاید الاثنی عشریه/زنجانی، ۹۰/۱، عقیده الشیعة فی الامامة/صفهانی، ص ۵۵.

۴- حق الیقین: ۱۵۳/۱، وصادقی گفته: قطعاً داستان غدیر اثبات‌ترین اثر و روایتی است که راویان نقل کرده‌اند علی والحاکمون، ۷۲. و این حجت است بر حاضر و غایب تا مردم بعد از این حجت بالغه حجت و بهانه‌ای نداشته باشند. علی والحاکمون، ص ۷۳.

۵- منهاج السنة، ۱۶-۹/۴، ۸۷-۸۴، المتقی، ص ۴۲۲-۴۲۵ و ۴۶۶-۴۶۸.

دیدگاه آن‌ها نسبت آن حدیث به مناقشه پرداخته،^(۱) و قسمت عمده‌ی اهل سنت که در مورد شیعه رد نوشته‌اند در مورد این حدیث بحث و گفتگو کرده‌اند^(۲) که بطور خلاصه جواب‌های اهل سنت را در مورد حدیث غدیر را یادآور می‌شویم:

دروغ پردازان حدیث ساز به این حدیث افزوده‌اند، و جمعی از علما جز قسمت «من کنت مولاة فعلی مولاة» را صحیح نمی‌دانند.^(۳)

و از بخاری و ابراهیم حری و جمعی از دانشمندان علم حدیث نقل شده که به آن روایت طعن زده‌اند و تضعیفش نموده‌اند.^(۴)

شیخ الاسلام گفت: اما «من کنت مولاة فعلی مولاة» در کتابهای صحاح حدیث نیست، ولی از جمله روایاتی است که اهل علم روایت کرده‌اند و صحت آن مورد نزاع و اختلاف

۱- نگاه کن به رساله ای که در ردّ رافضه نوشته، ص ۶-۷.

۲- نگاه کن به الامامة والرد علی الرافضة/ابونعیم، ص ۱۳، رسالة فی الرد علی الرافضة/مقدسی، ص ۲۲۱-۲۲۴، المناظرة بین اهل السنة والرافضة/طفیلی، ص ۱۵-۱۶، روح المعانی/آلوسی، ۱۹۲/۶-۱۹۹.

۳- محمد بن عبد الوهاب/ رساله «الرد علی الرافضة»: ص ۱۳. و حدیث را ابن ماجه: ۴۳/۱، و ترمذی بسند خود از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» هر کس من دوست او هستم پس علی دوست اوست. ترمذی فرمود: این حدیث حسن صحیح است کتاب المناقب باب مناقب علی بن ابی طالب ۶۳۳/۵ ح ۳۷۱۳ و ابن ماجه به روایت از براء بن عازب روایت کرده که گفت: همراه رسول خدا ﷺ از حجة الوداع برگشتیم، پس در میان راه رسول خدا پیاده شد و دستور به اقامه‌ی نماز فرمود، پس دست علی را گرفت و فرمود: آیا من برای مؤمنین از خودشان بیشتر اولویت ندارم؟ گفتند: بله ای رسول خدا، فرمود: آیا من برای هر مؤمنی از نفس خودش بیشتر در اولویت نیستم؟ گفتند: بله ای رسول خدا ﷺ، پس فرمود این علی مولا و دوست هر کسی است که من مولای او هستم، خدایا دوست بدار هر کس را که او را دوست می‌دارد؛ و دشمن بدار هر کس را که دشمن او است، ابن ماجه، ۴۳/۱، المقدمة، ح ۱۱۶. ولی در کتاب المجمع الزوائد گفته: بخاطر وجود علی بن زید بن جدعانیکی از راویان سند ابن ماجه سند آن ضعیف است الزوائد، ص ۶۹. و نیز امام احمد در ۸۴/۱ روایت نموده و احمد شاکر گفته: متن حدیث صحیح است و از راه‌های زیادی وارد شده، و اکثر راه‌های آن در المجمع الزوائد است.

۴- منهاج السنة، ۸۶/۴.

مردم است^(۱). اما جمله‌ی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله» به اتفاق اهل حدیث و علمای حدیث شناس دروغ است،^(۲) سپس شیخ الاسلام بیان کرد که به مجرد نظر به متن روایت دروغ بودنش معلوم است، چون جمله‌ی «و انصر من نصره» خلاف واقع تاریخی ثابت است [زیرا در جنگ جمل اقوامی علی را یاری کردند ولی پیروز نشدند، و اقوامی هم او را یاری نکردند ولی خوار نشدند، مانند «سعد» که عراق را فتح کرد ولی علی علیه السلام را در جنگ یاری نکرد، و نیز یاران معاویه و بنی امیه که با او جنگیدند، بسیاری از سرزمین‌های کفار را فتح نمودند^(۳) پس این روایت از رسول خدا صحیح نیست. اما جمله‌ی: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» این هم مخالف اصل اسلام است، چون قرآن بیان فرموده که مؤمنین برادران همدیگر هستند با وجود این که علیه همدیگر می‌جنگند و تجاوز می‌کنند^(۴).

شیخ الاسلام بعد از ذکر اختلاف مردم بر سر ثبوت روایت «من كنت مولاة فعلی مولاة» گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده باشد حرفی نداریم، ولی اگر فرموده باشد قطعاً منظورش خلافت بعد از خود نبوده، چون الفاظ آن بیانگر چنین مقصودی نیست، و مسأله ای با این اهمیت بایستی به «بلاغ مبین و شفاف» بیان شود... موالات متضاد معادات و دشمنی است، و این حکم برای هر مؤمنی ثابت است.^(۵) پس علی علیه السلام از جمله مؤمنانی است که او را دوست دارند و آن‌ها را دوست دارد، و در این حدیث ایمان باطنی علی اثبات شده و شهادت است بر این که او مستحق محبت دوستی ظاهری و باطنی است، و گفته‌ی دشمنانش از خوارج و نواصب را در مورد او رد می‌کند، ولی از آن جمله چنین بر نمی‌آید که در میان مؤمنین کسی دیگر «مولا» نیست، چگونه چنین باشد درحالی که رسول خدا ص خود دارای چندین دوست بوده که همه‌ی مؤمنین صالح را شامل

۱- منهاج السنة، ۸۶/۴

۲- منهاج السنة، ۱۶/۴.

۳- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام، ۴۱۸/۴.

۴- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام، ۴۱۸/۴.

۵- و اختصاص علی به این جمله بخاطر علتی است که بعداً بیان خواهد شد.

می شود^(۱).

فیروز آبادی صاحب کتاب «القاموس» می گوید: اما گمان رافضه مبنی بر این که در آیه: ﴿إِنهَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾^(۵۵) یا این حدیث «من كنت مولاه فعلى...» دلالت می کند بر این که علی بعد از رسول خدا ﷺ جانشین است؛ این گمان ناشی از جهلی است که قطعاً صاحب آن در اشتباه است، چون واژه ی «ولایت» با فتح واو متضاد عداوت است، و اسم فاعل آن «مولی»، و «ولی» است، اما ولایت (با کسر واو) بمعنی امارت و رهبری است و اسم آن «والی» و «متولی» است... و موالات ضد معادات است که دو طرفه است مانند فرموده ی خداوند:

﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾^(۴) [التحریم: ۴]

«و اگر بر ضد او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته، و فرشتگان پشتیبان او هستند.»

و فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^(۱۱) [محمد: ۱۱]
 «این (عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران) بدان خاطر است که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است، ولیکن کافران هیچ گونه سرپرست و یآوری ندارند.»
 و فرمود: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^(۷۱) [التوبة: ۷۱] مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند.
^(۲) و در این معنی آیات زیادی وجود دارد^(۳).

چنین به نظر می رسد چون این روایت به اغراض و اهداف رافضه خدمت نکرد زیاده هایی زشت و فاحش بدان افزودند. امام محمد بن عبدالوهاب بر این باور بوده که از

۱- منهاج السنة، ۸۶/۴.

۲- القضاة المشتبه، ص ۱۳.

۳- نگاه کن به معجم المفهرس قرآن مادة ولی.

جمله زیاداتی که رافضه به این روایت افزوده‌اند به اجماع مسلمین کفر است^(۱) و کسی که زیاده‌هایی را بخواند که مجلسی در بحار الانوار خود جمع‌آوری کرده کفر و گمراهی را می‌بیند که شرح آن صفحاتیء ولانی را در برگرفته است، و برای حکم کری‌ن به دروغ بودن آن تنها کافی است به متن آن نگاه کنی.

و با لغت و عقل و عرف معلوم است؛ چه رسد به شرع، که جانشین کردن با این الفاظ و عبارات بیان نمی‌شود، لذا وقتی که به حسن بن حسین علی بن ابی طالب-آنگونه که بیهقی روایت کرده- گفته شد: آیا رسول الله ﷺ به علی بن ابی طالب نفرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»؟ گفت: اما به خدا سوگند اگر منظور رسول خدا ﷺ از «مولی امارت و خلافت و رهبری بر مردم بود، آن را با فصاحت بیان می‌کرد، همان‌گونه که صریح و فصیح نماز و زکات و روزه رمضان و حج خانه‌ی خدا را بیان فرمود، و به آن‌ها می‌فرمود: «همانا این ولی امر شماست بعد از من است، پس بشنوید و اطاعت کنید»، پس در پشت این حرفهای چیزی نیست، چون رسول خدا ﷺ از هر کسی برای مسلمین خیرخواه‌تر است^(۲).

و معنا و مفهومی که در حدیث ذکر شده برای هر مؤمنی عمومیت دارد، ولی این‌جا به علی اختصاص داده؛ چون برخی از اصحاب نسبت به علی خشمگین بودند و خیلی از او شکایت داشتند، وقتی که رسول خدا ﷺ قبل از خروج بطرف مدینه برای ادای آخرین حج او را به یمن فرستاد^(۳). برای همین است بیهقی گفت: «اگر اسناد روایت درست هم باشد، این نص بر ولایت علی بعد از خود نیست، چون راههای روایت را در (کتاب الفضائل) ذکر کردیم که مقصود و منظور رسول خدا ﷺ را بیان کردیم که وقتی علی را به یمن فرستاد شکایات زیادی از او داشتند و نسبت به ایشان اظهار خشم کردند، پس رسول خدا ﷺ خواست اختصاص او را به محبت خود ذکر کند و آن‌ها را به محبت و دوستی و ترک عداوت با او تشویق نمود، و فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه» هر کس

۱- نگاه کن به رسالة الرد علی الرافضة، ص ۶ به بعد.

۲- الاعتقاد/بیهقی، ص ۱۸۲-۱۸۳، و تهذیب تاریخ دمشق، ۱۶۹/۴، و رسالة فی الرد علی الرافضة، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۳- سیره ابن هشام، ۶۰۳/۲، البداية والنهاية، ۱۰۴/۵-۱۰۵.

مرا دوست دارد علی را هم دوست بدارد، و منظورش ولاء و محبت اسلام است، و بر مسلمانان لازم است که یکدیگر را دوست داشته باشند و نسبت به همدیگر دشمنی و کینه نورزند»^(۱).

بعد از عرضه‌ی مهمترین دلایل شیعه از کتاب الله و سنت رسول خدا ﷺ، عرضه و

۱- الاعتقاد، ص ۱۸۱. در خاتمه‌ی بحث حدیث غدیر به این نکات اشاره می‌کنیم:

اولاً این‌که خداوند متعال فرمود: ﴿ج ج ج ج ج ج ج ج﴾ این آیه مدت‌های طولانی قبل از «حجة الوداع» نازل شده، و روز غدیر هیجدهم ذی‌الحجه بعد از رجوع از حج بوده، پس ادعای شیعه مبنی بر این‌که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ خطبه‌ی غدیر را ایراد نموده ساخته و پرداخته‌ی کسی است که خودش هم نمی‌دانسته چگونه روایت جعل و دروغ بسازد.

دوم: روایت مسلم که «رسول خدا در غدیر خم فرمود: «من جز بشری نیستم که نزدیک است فرستاده‌ی پروردگارم بیاید و من خواسته‌اش را اجابت کنم، و من در میان شما دو چیز را بجا می‌گذارم: اول کتاب خدا که نور و هدایت در آن است، پس کتاب الله را بگیرید و بدان تمسک نمایید، سپس برای تمسک به کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود، سپس گفت: و اهل بیتم خدا را در باره به اهل بیتم به شما یادآور می‌شوم... صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ۱۸۸۳/۲، ح ۲۴۰۸.

شیخ الاسلام ابن تیمیه: فرمود: این از روایات است که منحصر به امام مسلم است؛ و در آن تنها به پیروی از کتاب الله توصیه و سفارش شده، و این امری است که قبلاً در حجة الوداع بدان توصیه شده بود، و او به پیروی عترت امر نفرموده، بلکه فرمود: خدا را در باره به اهل بیتم به شما یادآور می‌شوم، و تذکر امت نسبت به اهل بیت مقتضی امری است که در مورد اعطای حق آن‌ها قبلاً شده، و امتناع از ظلم و ستم قبل از غدیر خم بیان شده، بنابراین معلوم می‌شود که در غدیر خم به شرعی امر نکرد که نازل شده باشد؛ نه در حق علی و نه غیر او. منهاج السنة، ۸۵/۴.

و فیروز آبادی گفت: فرموده‌ی رسول خدا ﷺ: «خدا را در باره به اهل بیتم به شما یادآور می‌شوم...» چیزی نیست که به علی اختصاص داشته باشد- بلکه بین علی و تمام اهل بیت مشترک بود، از آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس. و دورترین مردم از قبول و پذیرش این وصیت رافضی‌ها بودند، چون آن‌ها با مجموع اهل بیت عداوت و دشمنی ورزیدند، و کفار را برضد اهل بیت یاری کردند. القضاة المشتهر، ورقة ۱۳.

بیان بقیه دلایلشان را رها می‌کنیم و آن را به کتاب‌های اهل سنت واگذار می‌کنیم که به بررسی شبهه‌های برانگیخته شده از سوی روافض پرداخته‌اند و آن‌ها را از ریشه کنده‌اند. و بدون شک شناخت این شبهه‌ها و ردّ آن‌ها کارآسانی است، چون تنها مراجعه به کتاب «منهاج السنة» و امثال آن کافی است... ولی عرضه و بیان و تحلیل تمام آن شبهه‌ها در بحث ما چندین جلد کتاب را در برمی‌گیرد، و چیز جدیدی هم در آن نیست... برای همین است که ما تنها به قوی‌ترین دلایل آن‌ها از قرآن و سنت اکتفا نمودیم.

سبب دیگری که بسیار حایز اهمیت است این که شیعه اصلاً به روایاتی که از طریق اهل سنت آمده‌باشد ایمان و باور ندارند، اگرچه تا نهایت حد هم صحیح باشند- همان‌گونه که گذشت- به نظرم آن‌ها به دوهدف این شبهه‌ها را برمی‌انگیزند:

اول: برای متقاعد کردن پیروان مشکوک و سرگردان خود بدین صورت آن‌ها را فریب می‌دهند که گویا این عقاید مورد اتفاق همه می‌باشد ولی اهل سنت مکابره و عناد می‌ورزند.

دوّم: مشغول کردن اهل سنت به این گونه مسائل و دفاع و پاسخ دادن به آن‌ها تا نتوانند به کتاب‌های موثق شیعه در رجال و تفسیر دسترسی پیدا کنند و با چشم تیزبین و بصیرت به آن‌ها بنگرند... و حقیقت را جلو چشم پیروان نادان شیعه کشف افشا کنند.

لذا می‌گوییم: به حقیقت علمای مسلمین در رویارویی با مسأله‌ی اول تلاش و کوششی بزرگ مبذول داشته‌اند، اما در مورد دوّم عدم دسترسی ما به کتاب‌های شیعه موجب شده نتوانیم حقایقشان را کشف کنیم، جز در این اواخر که علمای هند و پاکستان در این کار سهم بسزایی را به خود اختصاص داده‌اند. و این موضوع همچنان نیازمند ادامه و افزایش کوشش و فعالیت است تا با بررسی علمی و موضوعی حقیقت بیان شود و دروغی بودن آن پیش روی فریفتگان گول خورده‌ی آن‌ها کشف گردد.

اکنون بعد از آن‌که به قوی‌ترین دلیل آن‌ها از طریق حدیث اهل سنت اشاره کردیم، به مسأله‌ی نص صریح (بر امامت علی علیه السلام) در کتابهای شیعه برمی‌گردیم.

نص امامت در کتابهای شیعه

اصل گفته‌ی شیعه در مورد امامت ادعای وجود نص و عبارت صریح بر امامت

است^(۱)... و بصورت‌های گوناگون و متنوع در مورد مسأله‌ی نص استدلال می‌کنند، گاهی ادعا می‌گویند کتابهای آسمانی در مورد نص بر امامت علی و ائمه نازل شده، اما این کتابها از سال (۲۶۰هـ) همراه با امام غایب منتظر ناپدید شده‌اند... و گاهی می‌گفتند: در قرآن نصوص صریح پیرامون امامت دوازده امام نازل شده بود، ولی توسط صحابه از قرآن پاک شده، و سومین نص صریح از سوی رسول خدا ﷺ بیان شد ولی به اتفاق امت اسلام مخفی شد، و نخستین بار مقوله‌ی امامت و نص آن توسط ابن سبأ مطرح گردید؛ همان‌گونه که در (رجال کشی) و غیره بیان شده است، و گاهی برخی آیات قرآن را به «ائمه» تأویل می‌کردند، ولی جز ائمه این تأویلات را نمی‌دانند...

و ادعاهای خود را با دلایل عجیب و غریب از معجزات و امور خارق العادات ائمه و ادعای عصمت مطلق برای آنها و وجود کتابهای ارثی و نیز با ادعای علم و دانش دریافتی از وحی آسمان و... تأیید و تقویت می‌کنند.

نخستین کسی که ادعای نص بر امامت علی ﷺ را مطرح ساخت ابن سبأ یهودی بود، سپس این ادعا را به دیگر افراد اهل بیت عمومیت دادند که فرقه‌های شیعه در مورد تعداد آنها و در مورد خود اشخاص آنها با هم اختلاف بزرگ داشتند، و آن‌گونه که قسمتی از علما می‌گویند کسی که قسمت عمده گناه آن ادعا را به گردن گرفته است هشام بن حکم و شیطان طاق بودند، سپس ادعای دوازده امام بعد از سال (۲۶۰هـ) به دست گروهی از مدعیان و مخترعان اندیشه‌ی امام غایب و نیابت به جای او و ارتزاق و خوردن نذورات به نام آنها شروع شد، همان‌گونه که در بحث مسأله‌ی غیبت خواهد آمد.

روایات شیعه در مورد نص بر ائمه بخش عمده‌ی کتابهای معتبر شیعه را دربر گرفته، مانند الکافی، بحارالانوار و کتابهای تفسیر، و عموم کتب بزرگان شیعه از جمله تألیفات شیخ مفید و ابن بابویه و طوسی و ابن المطهر و غیره.

و مادامی که بین کتابهای شیعه و سنی یک نوع اتفاق هست بر این که قسمت عمده‌ی تهمت و افتراهای وجود نص را به گردن گرفته است ابن سبأ بود؛ و کتابهای شیعه نقل کردند که احادیث نص امامت بین عناصر منتسب به تشیع موضوعی سرّی بود، و این

موضوع نزد علمای اسلام که از جمله‌ی آن‌ها ائمه‌ی اهل بیت بودند اعلام نشد، و چنین جو و فضای سری میدانی مناسب برای روایت پردازی و افتراء بود.

آغاز افتراء و روایت پردازی از سوی کسانی بود که هیچ‌گونه ارتباط و پیوندی با اسلام نداشتند مانند صفار و ابراهیم قمی و کلینی، بلکه تنها به نام قرآن و سنت افتراء می‌کردند، آیا مادامی وقتی که مسأله چنین است مؤمن می‌تواند به چنین نصوص و روایاتی اعتماد کند که پیوسته در طول زمان مورد افزایش یافته‌اند؟!.

برخی از اصولیین شیعه هم به تمام مطالب این کتابها اعتماد ندارند، تا جایی که جعفر آل کاشف الغطاء در کتاب خود «کشف الغطاء» که امروز مورد اعتماد شیعه است گفت: چگونه از سه محمد تحصیل علم می‌شود؟!^(۱).

و تنها کتابی که شیعه کلمه به کلمه بدان اعتماد دارند (نهج البلاغه) است؛ با این که جز در قرن چهارم جمع‌آوری نشد، حال که امیرالمؤمنین در قرن اول زیسته، علاوه بر آن فاقد سند معروف و شناخته شده است. پس وقتی که کتابهای عمده و مورد اعتمادشان این‌گونه باشند، حال دیگر کتابهایشان چگونه است؟! برای همین است که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله فرموده: هیچ کس از امامیه این نص را به سند متصل نقل نکرده چه رسد به این که متواتر باشد^(۲).

ولی با این حال وقتی که (نهج البلاغه) را حکم و داور قرار دهیم می‌بینیم که ادعای نص امامت را نقض می‌کند، و تمام آن‌چه را شیعه در این باب ادعا می‌کنند منهدم می‌سازد، یا تناقض را اثبات می‌کند، که تناقض دلیل باطل بودن آن مذهب است.

در (نهج البلاغه) آمده است که وقتی مردم خواستند با امیرالمؤمنین بیعت کنند گفت: «از من دست بردارید و دیگری را بطلبید، ما به کاری اقدام می‌کنیم که دارای صورت‌ها و رنگ‌های مختلف است، دل‌ها بر آن استوار نیست، و عقل‌ها زیر بار آن نخواهند رفت، ابر سیاه آفاق را فراگرفته، و راه روشن تغییر یافته، و بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم طبق آن‌چه خود می‌دانم عمل خواهم کرد، و به سخن‌گوینده و سرزنش‌توییخ‌کننده گوش نمی‌دهم، و اگر مرا رها کنید مانند کسی چون شما هستم، و شاید به سخنان شما بیشتر

۱- منظورش از سه محمد صاحبان چهار کتاب هستند منبع شیعه هستند همان‌طور که گذشت.

۲- منهاج السنة، ۲۱۰/۴.

گوش دهم، وفرمان کسی را که شما او را والی و زمامدار قرار دهید بهتر انجام دهم، وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از این که امیر و زمامدار باشم^(۱).
و این نص و عبارت‌های علی دلالت می‌کند بر این که او از سوی رسول خدا ﷺ برای امامت تعیین نشده بود؛ و گر نه نمی‌توانست بگوید: مرا رها کنید... شاید و من برای شما... تا آخر^(۲).

پس چگونه امام معصوم بیعت مردم بر امامت خود را رد می‌کند و می‌گوید: «مرا رها کنید و کسی دیگر را بجوید» با این که کتابهای شیعه می‌گویند: «خدا به سه دسته‌ی مردم نظر رحمت ندارد و با آنها صحبت نمی‌کند و عذاب شدید دارند: کسی که با امامی بیعت کند که از جانب خدا امام نباشد...؟!»

پس آیا بعد از ایمان آنها را به کفر فرمان می‌دهد... یا این که ادعاهای شیعه در این مورد پیوندی به امام علی ندارند، بلکه دسیسه‌ی انسان کینه‌توز و کار کافری است که نمی‌تواند خود خونبهای خویشانش را بگیرد. .. و خواسته امت اسلام را متفرق گرداند و

۱- نهج البلاغه ص ۱۳۶، و شیخ مفید گفت: از جمله آنچه علما از کلام امیر المؤمنین حفظ کرده‌اند این بود که گفت: ... نزد من آمدید و گفتید: با تو بیعت کردیم، گفتیم: نمی‌کنم، گفتند: باید قبول کنید، گفتیم: نه، دستم را گشودید؛ ولی من آن دست ندادم، دستم را کشیدید ولی من آن را عقب کشیدم و در اطراف من ازدحام کردید، تا جایی که گمان می‌کردم یکدیگر را به قتل می‌رسانید یا مرا می‌کشید، گفتید: با شما بیعت کردیم، جز تو کسی را پیدا نمی‌کنیم، و جز به تو راضی نیستیم، بیعت می‌کنیم، نه متفرق می‌گردیم و نه اختلاف در رأی داریم، بنابراین با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت فراخوندم، هر کس با میل و رغبت بیعت کرد قبول کردم و هر کس سرباز زد او را مجبور نکردم و ترکش کردم... الارشاد، ص ۱۳۰-۱۳۱، چاپ الاعملى بیروت و ص ۱۴۳-۱۴۴، چاپ الحیدریه در نجف. آیا کسی که خواهان خلافت باشد و بدان چشم دوخته باشد چنین سخنانی می‌گوید؟ یا همراه فاطمه خانه‌های اصحاب را می‌گردد و از آنها می‌خواهد با او بیعت کنند؟... تا آخر افسانه‌های شیعه در این باب؟ و آیا برای ادعای وجود نص بر امامت و تکفیر مخالفان جایی باقی مانده است؟! چون چگونه بر دل انسان خطور می‌کند که علی علیه السلام مردم را بسوی کفر دعوت کند؟ چون در فرهنگ شیعه هر کس با امام بیعت نکند کافر محسوب می‌شود... و علی در اینجا بیعت را رد می‌کند؟!

۲- محمود شکری آلوسی/ تعلیقات علی ردود الشیعه، خطی.

نزاع و اختلاف را در بین صفوف آنها گسترش دهد؟

واقعاً ابن مطهر حلی اقرار کرده که کسی که خواهان فسخ بیعت باشد؛ امام نیست، چون اگر امام بود نمی‌توانست چنین تقاضایی داشته باشد^(۱) پس حال کسی که بیعت را رد کند و دستور دهد با دیگری بیعت کنند چگونه است؟ آیا بطریق الاولی این دلیل نیست براین‌که هیچ نصی از جانب رسول خدا ﷺ بر امامت نیست؟! و این معنا که در (نهج‌البلاغه) آمده است، با آنچه در قرآن و حوادث تاریخی آمده است موافق است که خلفای راشدین^(۲) به منصب و مقام خلافت چشم ندوخته بدونند و خواهان آن نبودند، چون از دید آنها خلافت امانتی عظیم و تکلیفی پر مشقت و سخت بود.

اهل سنت و شیعه متفق هستند بر این‌که علی^(ع) در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان^(ع) کسی را برای بیعت خود دعوت نکردند، و نیز کسی دیگر هم برای او دعوت نکرده^(۳)، ولی شیعه این را طوری تفسیر می‌کنند که با مقام شیعه سازگار نیست، چون معتقدند که تنها او امام بر حق و مستحق امامت بود ولی نسبت به آن عاجز و ناتوان بود^(۴) پس ناچار به تقیه پناه برد، و از بزرگ‌ترین مسأله و تکلیف دین شانه خالی کرد آنگونه که آنها گمان می‌کنند، و این فرقه‌ای از شیعه را بطرف کافر دانستن علی^(ع) - کشانید که فرقه‌ی «کاملیه» بودند، چون از مطالبه‌ی این امر خود شانه خالی کرد، زیرا کسی که این اعتقاد شیعه‌گری را بنیان‌گذاری کرده نمی‌خواسته امام علی را یاری کند و او را پیروز گرداند، بلکه هدف آنها تنها تفرقه‌ی امت اسلام و حيله و دسیسه علیه آن بود... برای همین است که نتیجه‌ی حرف آنها حکم کردن به گمراهی تمام امت بود که امیرالمؤمنین علی هم یکی از آنها بود.

سپس امیرالمؤمنین مقرر کرد- همان‌گونه که صاحب (نهج‌البلاغه) ذکر می‌کند- که علی^(ع) فرمود: «و شاید به سخنان شما بیشتر گوش دهم، و فرمان کسی را که شما او را والی و زمامدار قرار دهید و انتخاب کنید بهتر انجام دهم...» و این سخنان امام علی^(ع) ادعا را باطل می‌کند که از روی تقیه با خلفای قبل از خویش بیعت نموده و از آنها

۱- منهاج الکرامه/ابن مطهر، ۱۹۵.

۲- منهاج السنة، ۱/۲۲۵.

۳- منهاج السنة، ۱/۲۲۵.

اطاعت کرده، چون کسی که تقیه کند نمی‌تواند مانند یکی از مسلمین بیعت کننده عمل کند چه رسد به این‌که از همه بیشتر بشنود و اطاعت کند.

و این‌که فرمود: «کسی را که شما والی و زمامدار قرار دهید...» چنین می‌رساند که ولایت به رأی اکثریت مسلمین و اتفاق نظر آن‌ها بر می‌گردد، نه با نص موهوم و خیالی و نه منحصر کردن امامت در یک شخص.

سپس امام علی باری دیگر و به روشی دیگر امر بیعت با خود را ردّ می‌کند آنجا که فرمود: «وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از این‌که امیر و زمامدار باشم» و این ادعای شیعه را رد و نفی می‌کنند مبنی بر این‌که رافضی‌ها به او نسبت می‌دهند؛ از افتخار به فضائل و تظاهر به خوارق و معجزات. و طعن زدن به خلفای قبل از خود برای احتجاج بر حقانیت خود برای امامت، لذا مقوله‌ی «وصیت» را از ریشه در آورده و متلاشی می‌کند.

و همچنین او در عبارتی دیگر اشاره می‌کند به این‌که پذیرفتن خلافت از سوی او از روی رغبت و علاقه و چشم دوختن بدان نبوده، بلکه بخاطر در خواست مسلمین و تحمیل این مسئولیت بر او بوده است، و ادعای نص و وصیت نکرد، بلکه می‌فرمود: «به خدا سوگند من هیچ رغبتی به خلافت، و هیچ طلبی برای ولایت نداشته‌ام؛ بلکه شما مرا بسوی آن دعوت کردید بدان وادار نمودید...»^(۱).

و چنین ذکر می‌شود که بیعت با علی علیه السلام با مهاجرین و انصار تکمیل شد چون شوری حق آن‌ها بود و فقط اجتماع آن‌ها در آن مقام معتبر بود، پس اگر آنگونه که کتابهای شیعه آن‌ها را توصیف می‌کنند آن‌ها مرتد و از دین برگشته بودند اعتبار بیعت و اجماع آن‌ها جایز نیست؛ و اگر اینجا نصی بر امامت او وجود داشت نیازی به بیعت و اجماع آن‌ها نبود.

آن‌گون که در (نهج البلاغه) آمده امیر المؤمنین می‌فرماید: «همانا کسانی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند (پس روش بیعت او با دیگر خلفا فرق نداشته) پس کسی که شاهد و حاضر حضور دارد حق ندارد کسی دیگر را برگزیند، و

غایب هم حق ردّ ندارد (و این اشاره است به این که بیعت او قبلاً ثابت نبوده آنطور که امامیه گمان می کنند، بلکه تنها بعد از بیعت مهاجرین و انصار با او ثابت شده و کسی حق رد نداشته) و شوری فقط از آن مهاجرین و انصار است، اگر در مورد کسی اتفاق بستند و او را امام نامیدند این موجب خشنودی است (پس برای انتخاب اصل اجماع و هم رأی آنها است نه نص) اگر کسی از فرمان آنها با طعنه زدن یا بدعت خارج شد او را برگردانید به آنچه از آن خارج شده، اگر امتناع کرد با او بجنگید به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنین و راهی که در پیش گرفته^(۱).

این فرموده‌ی امیرالمؤمنین نص صریح است بر این که نصی قرآن و سنت بر امامت او موجود نبوده، پس شوری - در مورد امر امامت - تنها از آن مهاجرین و انصار بوده، و آنها در مورد هر کس اجماع کرده باشند او امام است، و هر کس از آن دستور خارج شود واجب بود با او بجنگند چون راه غیر مؤمنین را در پیش گرفته است، و اگر اینجا نصی در مورد امام وجود داشت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نمی فرمود.

پس این عبارت (نهج البلاغه) که شیعه به نظر شیعه شکی در آن نیست؛ و در پس و پیش آن باطل نمی آید و به صورت یقین نزد آنان کلام معصوم است و در مورد یک کلمه‌ی آن شک وجود ندارند؛ در حالی که این (نهج البلاغه) تمام آنچه را در مورد نص امامت علی و ائمه که آنها ساخته اند و پرداخته اند در هم می ریزد و منهدم می کند.

این معنای روایت شده از علی در (نهج البلاغه) با آنچه از طریق اهل سنت از امیرالمؤمنین روایت شده متفق است؛ پس نزد هر دو فرقه صورت اجماع به خود می گیرد، زیرا امام احمد در مسند خود از وکیع و او از اعمش و او هم از سالم بن ابی الجعد از عبدالله بن سبع روایت می کند که گفت: از علی شنیدم (و یادآور شد که کشته خواهد شد) گفتند: پس کسی را برای جانشینی ما تعیین کن، فرمود: نه، بلکه همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را ترک کرد من هم شما را ترک می کنم، گفتند: وقتی که نزد پروردگارت رفتی چه می گویی؟ فرمود: می گویم: «خدایا مرا در میان ایشان رها کردی در هر دو مورد آنچه برای روشن و آشکار بود، سپس مرا گرفتی و بسوی خود باز

۱- نهج البلاغه، ص ۳۶۶-۳۶۷. و این را برابر کن با آنچه شیخ مفید در الارشاد ص ۱۳۰ چاپ اعلمی حیدریه‌ی نجف نوشته.

گردانیدی، و تو خود در میان آنها هستی اگر خواستی آنها را اصلاح می‌کنی و اگر خواستی آنان را فاسد می‌گردانی»^(۱).

و امام احمد مثل همین را از اسود بن عامر بن اعمش از سلمه بن کهیل؛ از عبدالله بن سبع روایت کرده^(۲). و در همین باب روایات دیگری هم موجود است^(۳).

و عباس به علی علیه السلام گفت: «...مرا پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا سؤال کنیم جانشینی بعد از او برای کیست؟» اگر در میان ما باشد آن را می‌شناسیم، و اگر برای غیر ما باشد از او درخواست می‌کنیم برای ما وصیت کند^(۴).

و همانگونه که در برخی روایات آمده است «روز دوشنبه روز وفات (پیامبر صلی الله علیه و آله) بود، پس این دلالت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون وصیت در مورد امارت وفات یافت»^(۵).

و در صحیح بخاری آمده است که نزد عائشه رضی الله عنها یادآور شدند که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، عایشه گفت: چه موقع در مورد او وصیت کرد در حالی که وقت وفات بر سینه‌ی من تکیه زده بود؟ یا گفت: در دامن و آغوش من بود، درخواست تشت کرد، در آغوش من وفات یافت احساس نکرده بودم، پس کی برای او وصیت کرد؟^(۶) و به روایت صحیح از ابن عباس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نکرده. ابن ابی شیبه

۱- مسند احمد، ۲/۲۴۲، شماره ۱۰۸۷ احمد شاکر گفته: اسنادش صحیح است و این حدیث در مجمع الزوائد ۹/ ۱۳۷ است، و هیتمی گفت: احمد و ابویعلی روایت کرده‌اند و رجال آن رجال صحیح است و بزار به اسناد حسن روایت کرده.

۲- المسند، ۲/۳۴۰، شماره ۱۳۳۹. احمد شاکر گفت: اسناد آن صحیح است

۳- سنن الکبری/دارقطنی، ۸/۱۴۹، والبداية والنهاية، ۵/۲۵۰-۲۵۱، ۷/۳۲۴-۳۲۵.

۴- صحیح بخاری/کتاب الاستئذان، ۷/۱۳۶.

۵- البداية والنهاية/ابن کثیر، ۵/۲۵۱.

۶- صحیح بخاری/کتاب الوصایا، ۳/۱۸۶، و کتاب وکتاب المغازی، ۵/۱۴۳، و مسلم کتاب الوصیة، باب ترك الوصية لمن ليس له شيء يوصي فيه، ۲/۱۲۵۷، ح ۱۶۳۶، و نسائی کتاب الاحباس، باب هل اوصي النبیص ۶۰۲، و احمد، ۶/۳۲.

از طریق ارقام بن شرحبیل از او روایت کرده است^(۱).

استدلال به امور معلوم و مورد اتفاق درمسأله‌ی نص

اهل سنت دلایل ثابت و صحیح دارند دلالت می‌کنند بر این‌که رسول خدا ﷺ بر امامت علی نص گذاشت. و آنچه شیعه در مورد وجود نصوص اهل سنت در مورد امامت ادعا می‌کنند یا در اصل، یا در معنایی که بر آن معنی دلالت کند باطل هستند و هیچ حجتی برای آن‌ها در آن نیست.

و شیعه هم دلایل خود را در کتابهای مخصوص به خویش ثبت کرده‌اند که اهل سنت بدان باور و اعتقاد ندارند و معتقدند که توسط برخی از رافضی‌ها به نام امت اسلام ساخته و پرداخته شده‌اند.

و دلایلی هم که در کتابهای شیعه است این ادعای آن‌ها را نقض و باطل می‌کند، مانند (نهج البلاغه) و ناگزیر به تأویل یا ادعای تقیه پناه می‌برند، پس برای حکم این مسأله که نزد آن‌ها اصل اصول است باید به امور معلوم و متواتر و مورد اتفاق مراجعه کرد، «فرض می‌کنیم - همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت - روایات مورد نزاع وجود ندارد، یا معلوم نیست کدام درست است، پس به چیزهای معلوم مانند متواتر و آنچه با عقل و عادات معلوم می‌شود مراجعه می‌کنیم، و آنچه نصوص مورد اتفاق بر آن دلالت می‌کنند»^(۲).

اکنون قسمتی از این امور را که نیازمند کتاب ویژه‌ای هستند^(۳).

اولاً: جانب روایات مورد اختلاف را رها کنیم و از طریق فهم صحیح و با استفاده از لغت عربی قرآن را حکم و داور قرار دهیم، چون خداوند متعال قرآن را با زبان عربی روشن و شفاف نازل فرمود، و اهل سنت و شیعه بر حدود و تعاریف زبان عربی و بر

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ۲۰۷/۱۱، ۱۰۹۸۸، و حافظ ابن حجرآن را تصحیح نموده، فتح الباری، ۵۳۶۱.

۲- منهاج السنة، ۱۲۰/۴.

۳- شیخ الاسلام ابن تیمیه فرمود: همانا علما با بدهات می‌دانند که رسول خدا ﷺ چیزی از امامت علی را ابلاغ نکرد و برای آن‌ها در این مورد راههای زیادی دارند که این علم را بدان ثابت می‌کنند. منهاج السنة، ۱۴/۴. و نقل شیخ الاسلام در جاهای مختلف از منهاج السنة کافی است، زیرا کنجینه‌ی بزرگی است

معنای مفردات آن هم اتفاق نظر دارند، و این بدان معنی است که لغت عربی می تواند در این مسأله برای حکمیت و داوری مرجع باشد.

پس آیا در قرآن ذکری از ائمه‌ی اثنی عشریه با نام و نشان هست؛ همانگونه که رسول هدایت صلی الله علیه و آله را با نام و صفات ذکر کرده؛ چون به اعتقاد آن‌ها امام مانند پیامبر است، و انکار کننده‌ی امام مانند انکارکننده‌ی نبی است، یا گناهش از آن هم بزرگتر است؟!.

ولی آیا می توانیم ذکر و یادی از دوازده امام را در قرآن پیدا کنیم همانگونه که ارکان اسلام صریح و واضح متفرق از قرآن ذکر شده اند بدون این که برای شناخت آن‌ها نیازی به تأویل و تفسیرهای باطنی و رمزی و روایات جعلی داشته باشند؛ در حالی که به اعتقاد آن‌ها امامت از ارکان اسلام هم بزرگتر است؟!.

پس چگونه نه ذکر شده اند و نه به نام آن‌ها اشاره شده؟ آیا این دلیل نیست بر این که پندار و گمان امامیه در این باب اصل و اساس ندارد؟ و در این موقع باید چنین پندار و اعتقاداتی رفض و رها شوند؛ چون با کتاب الله تضاد و تناقض دارند.

شیخ الاسلام: در مناقشه با ابن مطهر حلی به این روش اشاره می کند و می گوید: «اگر این روایت را ترک و رها کرده باشند ممکن است آن را ترک کنی»^(۱) سپس این روش را در استدلال برای باطل کردن ادعای رافضه در مورد امامت بکار برده و می گوید: «فرض کن ما با حدیث استدلال نمی کنیم، خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^(۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^(۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»^(۴) [الأنفال: ۲ تا ۴]

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می شود، بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگار خود توکل می کنند. آنان کسانی که نماز را چنان که باید می خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده ایم، (مقداری را به نیازمندان) می بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و

روزی پاک و فراوان در پیشگاه خدای خود می‌باشند.»

و نیز فرمود: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵]

«مؤمنان (واقعی) تنها کسانی‌اند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند.» در این آیه ایمان این مؤمنان را تصدیق فرموده بدون این‌که بحثی از ایمان به امامت شده باشد. سپس شیخ الاسلام شواهد دیگری از این قبیل را ذکر کرده^(۱) که آن‌ها و غیر آن‌ها بیانگر این هستند که امامت دوازده امام در کتاب خدا اصل و اساسی ندارند، با وجود این‌که شیعه‌ی امامیه آن را «اصل و اساس» دین قراردادده‌اند.

دوم: چنین مسأله‌ای موجب آن است که افراد بیشماری برای نقل آن انگیزه داشته باشند، همانگونه که احادیث امثال آن را نقل و روایت کرده‌اند، خصوصاً که فضایل زیادی در مورد علی علیه السلام که دروغ هستند و اصل و اساس ندارند روایت شده‌اند، پس چگونه حق و حقیقتی که به مردم ابلاغ شده باشد نقل نمی‌شد؟! علاوه بر آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم دستور داده بود چیزی را که می‌شنوند ابلاغ کنند، بنابراین کتمان و پوشیدن چیزی که تبلیغ آن به ایشان امر شده بود جایز نبود^(۲).

و اگر صحابه مسأله‌ی نص بر امامت علی را مخفی می‌کردند؛ مناقب و فضایل علی را هم کتمان می‌کردند و چیزی از آن را نقل نمی‌کردند، و این خلاف واقعیت است، پس معلوم می‌شود که اگر چیزی هم در مورد امامت روایت شده بود نقل می‌کردند، چون نص گذاشتن بر خلافت و جانشینی واقعه‌ای بزرگ است، و هر واقعه‌ی بزرگ باید شهرت بسیار داشته باشد، و اگر چنین شهرتی حاصل می‌شد مخالف و موافق از آن خبر داشتند و می‌دانستند. پس وقتی که هیچ‌کدام از فقها و محدثین از این نص خبر ندارند می‌دانیم که دروغ است^(۳) و تنها شیعه روایت کرده‌اند، و آن‌ها هم در مورد آن فقط ادعا

۱- منهاج السنة، ۳۳/۱.

۲- منهاج السنة، ۱۴/۴.

۳- اصول الدین رازی، ص ۱۳۷.

می‌کنند و در مورد نقل آن متهم هستند، خصوصاً با وجود دروغ و فسق و در برگرفتن مسیر گمراهی و سرگردانی و ادعای محال و مخالف با عقل و منطق؛ و دشنام و ناسزاگویی ایشان به اصحاب رسول الله ﷺ^(۱).

در حالی که صحابه رضی الله عنهم هر چه از رسول خدا ﷺ صادر شده از کردار و گفتار و امر و نهی و خوردن و آشامیدن و نشستن و خواب و سایر احوال ایشان را برای ما نقل کرده‌اند، پس چگونه تصور می‌شود که پیامبر ﷺ بر خلافت علی بعد از خود نص صریح گذاشته باشد ولی صحابه برای ما نقل نکنند؟!

ابن حزم گفت: یک برهان بدیهی و ضروری هست و آن این که رسول خدا ﷺ وفات یافت در حالی که جمهور و قسمت عمده‌ی صحابه جز تعدادی که در نواحی و سرزمین‌های دور بودند دین را به مردم تعلیم می‌دادند، هیچ کسی از آن‌ها نبوده که با یک کلمه به علی اشاره کند که به رسول خدا ﷺ بر او نص گذاشته.

و محال و ممتنع است تعدادی بیش از بیست هزار نفر انسان با نیت و انساب و قریحه‌های مختلف و گوناگون اتفاق کنند بر پنهان کردن عهد و پیمانی که رسول خدا ﷺ با آن‌ها بسته باشد، و ما هرگز روایتی در مورد ادعای نص بر امامت نیافته‌ایم جز روایتی (واهی) از مردی ناشناخته بنام ابی حمراء که هیچ کسی او را نمی‌شناسد^(۲).

سوم: امامت از جمله واجباتی است که تمام مصالح مردم بدان بستگی دارد، پس وقتی که در مورد آن گفته شود رسول خدا ﷺ بر جانشینی کسی بطور مشخص نص گذاشته و صحابه آن را تغییر داده و تبدیل نموده باشند، پس برای هر ملحد بی دینی ممکن است بگوید: تعداد نمازها هم ده وعده بوده ولی صحابه پنج وعده‌ی آن را کتمان و مخفی کردند؛ و با هوای نفسانی خود آن را پنج تا کرده‌اند، و به همان صورت هر گاه کسی در مورد تمام فرائض مدعی تغییر نص رسول خدا ﷺ باشد؛ چنین ادعایی ممکن است، و منجر می‌شود به این که در مورد هیچ کدام از امور دین اصلاً نتوان اعتماد کرد^(۳).

۱- غایة المرام آمدی، ص ۳۷۷.

۲- الفصل، ۱۶۱/۴.

۳- دفع شبه الخوارج والرافضة، ص ۱۵.

چهارم: قول رافضه در مورد نص بر علی مانند گفته‌ی کسی است که بگوید: در مورد عباس نص وجود دارد. اگر گفتند: وجود نص در مورد عباس صحیح نیست، گفته می‌شود: نص در مورد علی هم درست نیست، و با باطل کردن نص در مورد عباس ادعای نص در مورد علی هم باطل می‌شود، چون در مورد هیچ‌کدام نص صحیح صریح وجود ندارد، و فرقه‌های بسیاری از شیعه وجود دارند که با رافضی‌ها در مورد نص امامت بر بسیاری از کسانی که مدعی‌اند امام است، حتی در مورد امام دوازدهم بیست فرقه با ایشان نزاع و درگیری دارند، و هر کدام گمان می‌کند که نص فرقه‌ی دیگر باطل است.

واژه‌ی نص در لغت از «منصه» گرفته شده که بمعنی ظاهرشده بر روی اسب و جای برافراشته است چون چنین کسی آشکار و نمایان است، ولی ظاهر بودن نص (امامت) کجاست، و اگر چنین چیزی اصل داشت ظاهر می‌شد و شهرت می‌یافت، و بر سر زبان‌ها متداول می‌گشت، و میان خاص و عام شایع می‌گردید، اگر گفتند: واقعاً نص وجود داشته ولی آن را پنهان کردند و پوشیدند، به آنان گفته می‌شود: پس بر امامت عمویش عباس هم نص گذاشت ولی آن را پوشیدند. و همچنین هرگاه پوشانیدن چنین مسأله‌ای (با آن بزرگی) ممکن باشد و آشکار نگردد، پس برای گوینده‌ای ممکن می‌شود بگوید: واقعاً رسول خدا ﷺ پسری داشت و بر جانشینی او نص گذاشت ولی صحابه به او حسادت ورزیدند و او را کشتند، و چیزهایی شبیه به این ادعاهای فاسد که انسان فهمیده بسوی آنها نمی‌رود^(۱).

پنجم: ما می‌بینیم چون ابوبکر بر خلافت عمر نص گذاشت دو نفر در مورد او اختلاف نداشتند، و در مورد او هیچ مخفی کاری صورت نگرفت، و نیز از آنجا که عمر بر شش نفر از قریش نص گذاشت آنقدر ظاهر و آشکار بود که ردّ و انکار آن برای کسی آن ممکن نبود، و رسول خدا ﷺ که از همه بزرگوارتر بود؛ اقدام فوری مردم برای اجرای دستورات او بیشتر بود، و شور و شوق نفس برای نقل آنچه از ایشان صادر می‌شد زیادتر و بزرگتر بود، پس محال آشکار است که ابوبکر بر جانشینی کسی نص بگذارد و بین دو نفر در مورد او اختلاف واقع نشود؛ و پنهان کردن آن برای هیچ کس

ممکن نباشد، و نیز عمر بر خلافت یکی از آن شش نفر نص بگذارد ولی پنهان نشود، و حتی معاویه بر جانشینی یزید نص بگذارد و پنهان نشود؛ بلکه آن قدر مشهور و معروف گردد که به متواتر آشکاری تبدیل و در مورد آنها هیچ نزاع و جدالی صورت نگیرد. پس چگونه نص معاویه نقل شد؛ ولی به اعتراف خود شیعه نص رسول خدا ﷺ پنهان و کتمان شد، و هیچ کس آن را نقل نکرد، چون اقرار می کنند که مسأله ی ولایت و احادیث آن یکی بود از اسرار آنها است؟!^(۱).

ششم: چگونه مهاجرین و انصار و تمام مسلمین دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد درخواست جانشین شدن عمر را قبول کردند، ولی امر رسول خدا ﷺ در مورد جانشینی علی را قبول نکردند؟ آیا مسلمین از ابوبکر رضی الله عنه بیشتر از رسول خدا ﷺ اطاعت می کردند؟!.

چگونه عقل هیچ عاقلی احتمال می دهد، یا انسان خوب یا بد در این مورد اشتباه می کند- جز کسی خدا بخواهد او را دچار فتنه گرداند- که مهاجرین و انصار و تمام پیروان نیک آنها فهمیدند که رسول خدا ﷺ بر امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه نص گذاشت و به آنها دستور داد که ولایت امر را به او بدهند؛ ولی نافرمانی کردند و امر رسول خدا ﷺ را رها نمودند، ولی همی که ابوبکر از آنها درخواست نمود عمر بن خطاب را بر ولایت امر بگذارند پذیرفتند و اطاعت نمودند، عمر بن خطاب به آنها فرمان داد که ولایت را به آن شش نفر بسپارند، ولی مخالفت و نافرمانی نکردند؟!^(۲)

و چگونه قابل تصور است که مسلمانان برای انجام نماز و زکات و روزه حج و جهاد و دیگر فرایض اسلام به پا خیزند و یک فریضه را ترک کنند که تمام اعمام نیک آنها را باطل کنند که بیعت علی باشد، و چه مصلحی در بیعت با ابوبکر و ترک بیعت با علی داشته اند؟!^(۳)

هفتم: اگر نص بر امامت علی صحیح باشد برای علی جایز نبود طرفدار شش نفری

۱- دفع شبه الخوارج والرافضة، ص ۱۴-۱۵ خطی.

۲- امامه ابی بکر الصدیق/ابوبکر محمد بن زنجویه، نسخه خطی بدون شماره.

۳- امامه ابی بکر الصدیق/ابوبکر محمد بن زنجویه، نسخه خطی بدون شماره.

باشد که عمر بر آن‌ها نص گذاشت، و می‌گفت: من «منصوص علیه» هستم و نیازی ندارم به جمع کسانی وارد گردم که عمر بر آن‌ها نص گذاشته است^(۱). و نیز برایش جایز نبود با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نماید، و جایز نیست چنین به علی گمان برده شود که از بیم مرگ از ذکر نص بر امامت خود خودداری کرده باشد، در حالی که او «شیر شجاعت» بوده و بارها خود را پیشگاه رسول خدا ﷺ برای مرگ عرضه نمود، سپس روز جمل و صفین خود را در معرض مرگ قرار داد، پس چه چیز او را در این دو حالت ترسو و بزدل کرد و ناچار به تقیه‌اش نمود؟^(۲)

وقتی که بر امامت او نص وجود داشت و امر امت بعد از رسول خدا ﷺ به او واگذار شده باشد؛ وظیفه‌ای را بر گردن آویخته که بر او واجب بود بدان قیام نماید، و در برابر هر باطلی با هر صورتی دفاع نماید، و اگر آن را بدون سبب ترک و اهمال نموده باشد؛ پس حاشا از او مخالفت نموده، و اگر مغلوب بوده باشد لابد باید سببی در جریان بوده که او را نسبت به گرفتن حقش معذور گردانیده؛ خصوصاً که امر به او واگذار شده. و دیدیم عثمان بن عفان رضی الله عنه که نزد شما از علی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است؛ خلافت را به نا اهل تسلیم نکرد، و چیزی را که به او واگذار شده بود ضایع نکرد. و دیدیم وقتی که قبایل عرب برگشتند و از پرداخت زکات امتناع کردند که ابوبکر رضی الله عنه امر امت را رها نکرد؛ چون اگر آن را اهمال می‌کرد اسلام منهدم می‌شد، پس با آن‌ها جنگید و خدا او را بر آنان پیروز گرداند... و در میان اصحاب رسول خدا ﷺ کسی نبوده که نسبت به حق خویش سکوت کند^(۳). پس چگونه شیعه راضی شدن به باطل و ترسویی و امتناع از مطالبه‌ی حق خود را به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نسبت می‌دهند، تا جایی که تمام مردم بسبب تأخیر او از اعلان حق و دعوت بسوی آن از دین برگشتند و مرتد شدند جز تعداد بسیار اندک به قول آن‌ها که آن‌هم شیر خدا و پیامبر بود؟!.

و حتی شنیده نشده که علی برای بیعت با خویش دعوت کرده باشد، و به خاطر

۱- دفع شبه الخواج والروافض، ورقه ۱۵، و امام بخاری در صحیح خود داستان بیعت و اتفاق بر انتخاب عثمان را نقل می‌کند، ۲۰۴/۴ به بعد.

۲- الفصل، ۱۶۲/۴.

۳- دفع شبه الخواج والروافض، ورقه ۱۶.

بیعت با کسی جدال کرده باشد؛ چه رسد به جنگیدن، و اگر چنین امری صورت می‌گرفت قطعاً شهرت می‌یافت، در حالی که مناسبه‌ای مهم و حادثه‌ای بزرگ اتفاق افتاد که واجب بود اگر نص در مورد جانشینی وجود داشته باشد اظهار شود، مانند حادثه‌ی سقیفه و حادثه‌ی شورای مهاجرین و انصار، ولی با آن هیچ کاری نکرد^(۱). بلکه همان‌گونه که نزد شیعه مقرر و مورد اعتراف است یارانش را برای بیعت با او دعوت کرد ولی ادعای نص نکرد^(۲).

۱- شیخ شیعه بیاضی گفته: به دو علت از آن نص گذشت و صرف نظر کرد:
 أ- اگر آن را اظهار می‌کرد شاید انکار می‌کردند، در این صورت به کفر آن‌ها حکم می‌کرد که امر متواتری را انکار کرده بودند.
 ب- آن‌ها با تشکیل شورا در پی کسی بهتر بودند، پس بر آن‌ها به چیزی اقامه حجت نمود که موجب مقدم بودن او بود الصراط المستقیم، ۲۹۹/۱ در جوابش تأمل کن می‌بینی که ضد و نقیض است، چون گمان کرده که علی علیه السلام از ترس این‌که آن را انکار کنند و انکارکننده‌ها کافر شوند، از اعلان نص خودداری کرد، ولی با این وجود صحابه را کافر می‌دانند چون به گمان آن‌ها نص امامت علی را انکار کرده‌اند، سپس این گفته حجتی سرد و بی اعتبار است، چون این بدین معناست که برای اصل و هسته‌ی دین دعوت نمی‌شود به خاطر این‌که انکار نشود و انکارکننده کافر نشود. اما معذرت آوردنش برای عدم ذکر نص در حادثه‌ی شوری همین کافی است که شیعه اقرار می‌کند به این‌که علی نص را اظهار نکرد، چون این گمان که گویا موجب و سببی برای ذکر وجود نداشته با عقل و منطق سازگار نیست، خصوصاً که مسأله در رابطه با منصب امامت بوده که به اعتقاد شیعه اصل اصول است

۲- بیاضی گفته: گفتند درخواست علی از یارانش برای بیعت با او دلیل است بر این‌که نص وجود نداشته است، ما هم می‌گوییم خلافت حق او بوده، پس او حق داشت با هر راه ممکن بدان دست یابد. الصراط المستقیم، ۲۹۹/۱. و شیعه اقرار و اعتراف می‌کند به این‌که وقتی بعد از شهادت عثمان به خلافت رسید؛ نصی را برای یارانش ذکر نکرد، و اگر آن‌جا نصی موجود بود قطعاً اظهار می‌کرد و نیازی به انتخاب و بیعت نبود.

و این‌که می‌گوید: خلافت حق او بود و حق داشت با هر راه ممکن به آن برسد، این هم حجت و دلیل هم با ادعاهای خودشان نقض و باطل می‌شود، چون به اعتقاد آن‌ها قضیه به مسأله‌ی ایمان یا کفر مردم مرتبط بود؛ و امامت منصبی است مانند نبوت یا بالاتر از آن، و یک حق شخصی نبود که اگر خواست بگیرد و اگر خواست آن را به تأخیر بیندازد ولی رافضی‌ها در هر مسأله‌ای چیزی

شیخ الاسلام ذکر کرد که از جمله راه‌هایی که ما با بداهت و ضرورت می‌دانیم این است که رسول خدا ﷺ در مورد امامت علی چیزی ابلاغ نکرده، و چون ایشان وفات یافت و برخی از انصار درخواست نمودند که از آن‌ها امیری انتخاب شود و از مهاجرین هم امیری انتخاب شود، و این چیزی است که شیعه بدان اقرار می‌کنند^(۱)، ولی این در خواست انصار انکار شد و گفتند: امارت جز از قریش جایز نیست^(۲).

و اصحاب در روایات متفرق از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که امامت از قریش است، ولی یک نفر نه در آن مجلس و نه در مجلس دیگر چیزی روایت نکرده که بر امامت علی دلالت کند. و مسلمین با ابوبکر بیعت کردند و اکثر بنی عبد مناف از بنی امیه و بنی هاشم و غیر آن‌ها به انتخاب ولایت علی بن ابی طالب گرایش قوی داشتند، ولی یک نفر از آن‌ها یا از اهل بیت او و یاران معروف او این نص را ذکر نکردند. و اگر نصی وجود داشت اختلافی در زمان او بوقوع نمی‌پیوست، چون امت اسلام نه در مورد علی و نه غیر او اتفاق نظر نداشتند.

جریان حکمیت بوقوع پیوست و بیشتر مردم با علی بن ابی طالب بودند، و کسی از مسلمین و یارانش چه رسد به غیر آن‌ها؛ در آن مقام حساس کسی ادعای نص نکرد، ولی با فرموده‌ی رسول خدا ﷺ استدلال کردند که فرمود: «یاسر را فرقه‌ای باغی به قتل می‌رساند»^(۳). و این حدیث خبر یک نفر یا دو نفر یا سه نفر و در این حدود است ولی متواتر نیست، اما در مورد نص امامت علی شیعه ادعای متواتر بودن می‌کنند، شگفتا چگونه برای شیعه رواست که نزد مردم با این حدیث احتجاج کنند در حالی که هیچ

می‌گویند که به نظر خودشان ردش می‌کنند ولی فراموش می‌کنند که قبلاً چه اقراراتی داشته‌اند.

۱- نگاه کن به الصراط المستقیم، ۲۹۹/۱.

۲- امام احمد روایت کرده: ۱۲۹/۳، ۴۲۱/۴، و ابو داود طیالسی ص ۱۲۵ ح ۹۲۶، ۲۱۳۳ و مسلم روایت کرده با لفظ «مردم تابع قریشند» و در لفظی دیگر: پیوسته این امر در میان قریش است مادامی که دو نفر از قریش بمانند. صحیح مسلم کتاب الاماره، ۱۴۵۱/۲-۱۴۵۲، ح ۱۸۱ و ۱۸۲.

۳- بخاری روایت کرده در کتاب الجهاد والسير، باب مسح الغبار عن الناس، ۲۰۷/۳، و مسلم کتاب الفتن، ۲۲۳۵/۳، ح ۲۹۱۵ و ترمذی، کتاب المناقب باب مناقب عمار بین یاسر، ۶۶۹۳۸۰/۵، و احمد، ۱۶۱/۲، ۱۶۴، ۲۰۶، ۵/۳، ۲۲، ۲۸، ۹۰ و ۹۷/۴ و ۲۱۴/۵، ۳۰۶، ۲۸۹/۶، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۵.

کسی از آن‌ها بدان استدلال نکرده‌اند؟!^(۱)

اما ادعای نص رسول خدا ﷺ بر امامت دوازده نفر از این هم بزرگتر است، و باطل بودنش ظاهرتر و دروغ بودنش آشکارتر است، و جز فرقه‌ی دوازده امامیه نقل نکرده‌اند و سائر فرقه‌های شیعه آن را دروغ می‌دانند و تکذیب می‌کنند، در حالی که امامیه یک فرقه از هفتاد طایفه‌ی شیعه هستند!

و نصوصی که اثنی عشریه نقل می‌کنند با نصوص فرقه‌هایی که قائل به امامت دوازده امام نیستند که تعداد آن فرقه‌ها بسیار زیادند در تعارض و تضاد است، زیرا هر فرقه مدعی نصی هستند که با نص دیگران فرق دارد. و این ادعا تا دویست و پنجاه سال بعد از وفات رسول خدا ﷺ ظاهر نشد، پس این روایت از ساخته و پرداخته‌های متأخرین شیعه است و شیعیان قبلی مخالف این‌ها بوده‌اند.

و اهل سنت و علمای آن‌ها که چندین برابر شیعه هستند با علم یقینی که هیچ شائبه‌ای از شک و تردید ندارد می‌دانند که این نص دروغی است به نام رسول خدا ﷺ ساخته شده، و در مورد آن حاضرند با شیعه مباحله کنند.

و نقل متواتر از اهل بیت چنین روایتی را تکذیب می‌کند و اهل بیت ادعا نکرده‌اند که بر امامت آن‌ها نص هست، بلکه هر کس را که چنین ادعایی می‌کرد تکذیب می‌کردند چه رسد به این‌که وجود نص بر دوازده امام را اثبات کنند^(۲).

و اگر امر امامت چنین بود که این رافضی‌ها می‌گویند حسن ﷺ نمی‌توانست آن را به معاویه ﷺ تسلیم نماید و- آن طور که شیعه گمان می‌کنند- او را بر گمراهی و بر باطل کردن حق و انهدام دین یاری نمی‌کرد، و در این ظلم شریک او نمی‌شد و عهد و پیمان رسول خدا ﷺ را باطل نمی‌کرد، حال که برادرش (حسین ﷺ) هم بر آن کار موافقت نمود و تا وقتی که وفات یافت بیعت با معاویه را نقض نکرد. پس چگونه برای حسن و حسین رضی الله عنهما بدون اکراه و اجبار باطل کردن عهد و پیمانی که رسول خدا ﷺ به آن‌ها واگذار کرده حلال بود با این‌که امام حسن بیش از صد هزار نفر یار و یاور داشته

۱- منهاج السنة، ۱۴/۴-۱۵.

۲- منهاج السنة، ۲۰۹/۴-۲۱۰.

که حاضر بودند در راه او بمیرند؟

پس به خدا سوگند اگر حسن علیه السلام می دانست حق ندارد حکومت و ولایت امر را به معاویه تسلیم کند، خلافت و حکومت را به او تسلیم نمی نمود و آن دو امر را با هم جمع نمی کرد که شش ماه آن را برای خود نگه داشت، و بعد بدون ضرورت آن را به معاویه تسلیم نمود، پس این کار برایش مباح بود؛ بلکه بدون شک او برتر و فاضل تر بود، چون پدر بزرگش رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه اش در مورد او فرمود: «انّ ابني هذا سيد، ولعل الله ان يصلح به بين طائفتين عظيمتين من المسلمين»: این فرزندم بزرگوار و سرور است، و امید است خدا بوسیله ای او در بین دو طایفه ی بزرگ از مسلمانان صلح برقرار گرداند. این حدیث را از طریق بخاری روایت کرده ایم^(۱).

و دیگر برهان های معلوم و بدیهی در این باب بسیار زیادند، ولی برای کسی که تابع و پیرو هوای نفس و اهل تعصب نباشد همین مقدار کافی است.

حکم کسی که امامت دوازده امام را انکار نماید

امامت به اعتقاد شیعه همسان و همسطح نبوت یا بزرگتر است....! برای همین است که شیعه ای اثنی عشریه بر کسی که امامت یکی از دوازده امامشان را انکار کند حکم کفر صادر می کنند تا این غلو و افراط خود را تکمیل کنند؛ چرا که به کفر و جاودان بودن در آتش حکم کرده اند.

ابن بابویه گفته است: «اعتقاد ما بر آن است که هر کس امامت امیرالمؤمنین و ائمه ی بعد از او را انکار نماید مانند کسی است که نبوت پیامبران را انکار کند». و اعتقاد ما در مورد کسی که به امامت امیرالمؤمنین اقرار کند؛ ولی امامت یک نفر از ائمه ی بعد از او را انکار کند مانند کسی است که به نبوت تمام انبیاء ایمان داشته باشد سپس نبوت

۱- الفصل/ابن حزم، ۱۷۲/۴-۱۷۳. و بخاری این حدیث را در کتاب الصلح باب فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن بن علی علیه السلام ابنی هذا سید...، ۱۶۹/۳ و ابوداود کتاب السنه باب: ما يدل علی ترک الفتنة، ۴۸/۵، ح ۶۶۲، و ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسين، ۶۵۸/۵، ح ۳۷۷۳، و نسائی کتاب الجمعة باب مخاطبة الامام... ۱۰۷/۳، و احمد، ۳۷/۵-۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۱.

محمد عليه السلام را انکار کند^(۱).

بنابراین مقتضای این نص شیعه آن است که اثنی عشریه تمام فرقه های مسلمین را تکفیر می کنند، و حتی فرقه های شیعه ای غیر امامیه ای را که در طول تاریخ بوده و پدید آمده اند کافر می دانند؛ در حالی قسمت عمده ی دینشان را از آن ها دریافته اند چون روایاتشان از رجال آن هاست.

و شیخ طوسی می گوید: «دفع امامت کفر است همان گونه که دفع و عدم پذیرش نبوت کفر است، چون جهل نسبت به هر دو یکسان است»^(۲).

ظاهراً این هم ابن مطهر حلی را اقناع نکرده، بنابراین معتقد بوده که انکار امامت دوازده امام از انکار نبوت بزرگتر است، پس گفته: «امامت لطف عام و نبوت لطف خاص است، چون امکان دارد زمان از نبی زنده خالی باشد؛ ولی ممکن نیست خالی از امام باشد، و انکار لطف عام بدتر است از انکار لطف خاص»^(۳).

بنابراین شیعه کسی را که به ائمه ی آنان ایمان نداشته باشد از یهود و ترسایان کافر تر می دانند، و بر این مبنا است که هرگز زمان خالی از امام نیست، و این اشاره است به ایمان شیعه به امام منتظر غایب که چندین فرقه از شیعه او را انکار کرده اند، و علمای محقق نسب شناس و تاریخ مقرر نموده اند که او متولد نشده است- همان طور که خواهد آمد- ولی شیخ شیعه معتقد است که انکار امامت بزرگترین کفر است.

شیخ مفید اتفاق شیعه را بر این مذهب نقل می کند و در مورد تکفیر امت اسلام می گوید: «امامیه اتفاق دارند بر این که هر کسی امامت یکی از ائمه ی واجب الطاعه را انکار کند کافر و گمراه است و مستحق ماندن ابدی در دوزخ است»^(۴).

و شیخ دیگر شیعه (جزایری) به جایی رسیده که بسبب قضیه ی امامت انفصال و فاصله گرفتن از شیعه را بطور کلی از مسلمین اعلام کرده و می گوید: «با آن ها بر یک

۱- الاعتقادات، ص ۱۱۱، بحار الانوار، ۶۲/۲۷.

۲- تلخیص الشافی/طوسی، ۱۳۱/۴، بحار الانوار، ۳۶۸/۸.

۳- الالفین/ابن مطهر حلی، ص ۳.

۴- المسایل مفید، و مجلسی هم این را از او نقل کرده، بحار الانوار، ۳۶۶/۸.

خدا و یک پیامبر و یک امام جمع نمی‌شویم، چون آن‌ها (مسلمانان) می‌گویند: پروردگار ما کسی است که محمد ﷺ پیامبر اوست، و ابوبکر جانشین بعد از اوست، ولی ما نه به چنین پروردگاری اعتقاد داریم و نه به چنین پیامبری، بلکه می‌گوییم واقعاً خدایی که ابوبکر جانشین پیامبرش بوده خدای ما نیست، و چنین پیامبری هم که ابوبکر جانشینش بود پیامبر ما نیست!!!»^(۱).

و بعد از تکفیر عموم مسلمین؛ جز امامیه تمام فرقه‌های مسلمین را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند، و بر ایشان حکم ارتداد صادر می‌کنند، پس تکفیر و حکم به لعن و ارتداد آن‌ها شامل این دسته‌هاست:

۱- صحابه ﷺ و در رأس آن‌ها بهترین این امت بعد از رسول خدا ﷺ یعنی ابوبکر صدیق ﷺ و عمر فاروق ﷺ هستند.

۲- تمام اهل بیت.

۳- خلفای مسلمین و حکومت‌های آنان.

۴- تمام شهرهای مسلمان نشین با ساکنان.

۵- قاضی‌های مسلمان.

۶- ائمه و علمای مسلمین.

۷- فرقه‌های مسلمین.

۸- همه امت اسلام.

و سائر اعتقادات ایشان را در مورد این دسته‌ها را به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

۱- صحابه ﷺ

کتابهای شیعه مملو است از لعن و تکفیر کسانی که خدا از آن‌ها راضی بوده و ایشان از خدا راضی بوده‌اند؛ از مهاجرین و انصار و اهل بدر و اهل بیعت رضوان و سایر اصحاب رسول خدا ﷺ، و جز تعداد بسیار اندک از آن‌ها را استثناء نکرده‌اند که به تعداد انگشتان دست نمی‌رسند؛ و این مسأله بعد از ظهور و انتشار کتابهای شیعه جزء اموری شده که آن را با تقیه پوشیده نمی‌شود.

ولی قطعاً این بر برخی از ائمه‌ی اسلام مخفی بود، امام نووی در شرح مسلم نوشته

۱- الانوار النعمانیة، ۲/۲۷۹.

امامیه می‌گویند: صحابه در مقدم قرار دادن غیر علی به خطا رفته‌اند؛ ولی کافر نبوده‌اند^(۱). ولی برخی از اهل علم و کسانی که در مورد مقالات و اعتقادات فرقه‌ها تألیفات داشته‌اند بر این اعتقاد امامیه مطلع شده‌اند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: «اما مذهب امامیه بر این است که راه امامیه نص آشکار است که هر کس آن را انکار کند کفر ورزیده و واجب است او را تکفیر نمود، برای همین صحابه‌ی رسول خدا ﷺ را تکفیر کرده‌اند»^(۲). و عبدالقادر بغدادی^(۳) و ابن تیمیه رحمته الله^(۴) و غیره^(۵) چیزی قریب به همین معنا را گفته‌اند.

ولی در مورد تعداد افرادی که رافضیه از حکم عام تکفیر استثناء می‌کنند کسی را نیافته‌ام طوری بدان اشاره کرده باشد که موافق با کتابهای اثنی‌عشریه باشد. عبدالقادر بغدادی می‌گوید: «اکثر امامیه گمان می‌کنند که صحابه بعد از پیامبر ﷺ از دین برگشتند جز علی و دو پسر او و تعداد سیزده نفر از ایشان»^(۶).

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «رافضیه می‌گویند: همانا مهاجرین و انصار نص را کتمان کردند، پس جز تعداد اندکی که سیزده نفر یا بیشترند همه کافر شدند... سپس می‌گویند: ابوبکر و عمر و امثال اینها همیشه منافق بوده‌اند. و گاهی می‌گویند: نه بلکه ایمان آوردند سپس کافر شدند»^(۷).

این بود آنچه در کتابهای اهل سنت و غیره پیرامون دیدگاه شیعه نسبت به صحابه آمده است، ولی بعداً در خلال کتابهای معتمد شیعه خواهیم دید که چه می‌گویند.

۱- شرح مسلم نووی، ۱۷۴/۱۵.

۲- شرح الاصول الخمسة، ص ۷۶۱.

۳- در الفرق بین الفرق: ص ۳۲۱.

۴- منهاج السنة: ۱۲۸/۴.

۵- نگاه کن به بزدوی/اصول الدین، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۶- ملاحظه می‌گردد که عبدالقادر این حکم را بر تمام امامیه تعمیم نمی‌دهد، و اشعری اشاره نموده به این که آنها در این مورد فرقه هستند. مقالات لاسلامیین، ۱۲۸/۱-۱۲۹.

۷- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام، ۳۵۶/۳.

کتابهای اثنی عشریه می‌گویند: همانا صحابه به سبب این که ولایت را به ابوبکر دادند کافر شدند، و جز سه نفر همه از دین برگشتند. و برخی روایاتشان به آن سه نفر چهار نفر دیگر افزوده‌اند تا مجموع آن‌ها به هفت نفر برسند و بس. و شیعه این روایت‌های افسانه‌ای را در کتابهای موثق و معتمد خود متداول نمودند، پس این را در اولین کتاب ظاهر شده‌ی خود ثبت نمودند که کتاب سلیم بن قیس است^(۱) سپس کتابهایشان یکی پس از دیگری این مسأله را تقریر و تأیید نمودند و اشاعه دادند و الکافی کلینی که یکی از چهار کتاب و منبع موثق است در رأس آن‌ها قرار دارند، سپس رجال کشی^(۲) در علم رجال شناسی معتمد ایشان است، علاوه بر دیگر منابع ایشان مانند تفسیر عیاشی^(۳) و البرهان^(۴) و الصافی^(۵) و تفسیر نور الثقلین^(۶) و الاختصاص^(۷) و السرائر^(۸) و بحارالانوار^(۹). و این تنها نظر و دیدگاه برخی از بزرگان آن‌ها نیست، بلکه این‌ها روایاتی هستند که بر زبان (معصومینی) بیان شده که به نظر آن‌ها حامل صفت «عصمت» و قدسیّت هستند. اما در مورد دشنام و ناسزاگویی نسبت به آن نسل قرآنی نمونه بر زبان بزرگان شیعه؛ باید گفت که بخش عمده‌ی کتابهایشان را با آن پر کرده‌اند، و اگر به ذکر تمام موارد آن خس و خاشاک‌ها پردازم چندین جلد کتاب را در بر می‌گیرد، ولی به ذکر چند مورد اکتفا می‌نمایم که در آن با صراحت اصحاب را تکفیر کرده‌اند؛ چون این چند مورد حقیقت را کشف می‌کند و نیازی به ذکر لعن و نفرین نیست که از کفر کمتر است. موثق و معتمد شیعه (کلینی) در الکافی روایت کرده که حران بن اعین گفت: به

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۴-۷۵.

۲- رجال کشی، ص ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱.

۳- تفسیر عیاشی، ۱/۱۹۹.

۴- البرهان/هاشم البحران، ۱/۳۱۹.

۵- الصافی/محمد کاشانی، ۱/۳۸۹.

۶- نورالثقلین/حویزینی، ۱/۳۱۹.

۷- الاختصاص/مفید، ص ۴-۵.

۸- السرائر/ابن ادریس، ص ۴۶۸.

۹- بحارالانوار، ۲۲/۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۴۰.

ابی جعفر علیه السلام گفت: فدایت شوم ما آن قدر تعدادمان کم است که اگر همه بر یک گوسفند جمع شویم نمی‌توانیم تمامش کنیم؟! گفت: آیا عجیب‌تر از این را به تو خبر بدهم: مهاجرین و انصار رفتند جز- و بادستش اشاره کرد- سه نفر^(۱).

بنابراین همان‌گونه که می‌بینی تکفیر شامل بزرگترین صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار هم شده، و بیان می‌کند که به نظر شیعه در زمان ابی جعفر جز تعداد کمی مسلمان موجود نبوده که با رأی خود و نظر خود عمل می‌کردند، و در مقابل تعداد مسلمین هیچ مجموعه‌ای را تشکیل نمی‌دادند؛ بطوری که اگر بر گوشت گوسفندی جمع می‌شدند تمامش نمی‌کردند، و این شکوا را نزد امامشان ایراد کردند و او هم برای تسلیت خطاب به ایشان گفت: تعداد شیعیان دوران اول هم از سه نفر تجاوز نمی‌کرد و باقیمانده در حکم مرتد و از دین برگشته بودند.

و این نص بیانگر آن است که رافضه تا دوران ابی جعفر محمد باقر به نسبت مسلمین کم و شاذ بوده‌اند، و دعوت آن‌ها قابل قبول نبود، و نشر و توسعه نمی‌یافت و در زیرزمین‌های تقیه و پنهان‌کاری می‌زیسته‌اند، و با افتراهایی که بنام اهل بیت می‌گفتند و می‌ساختند به رؤسا و پیروان خود تسلیت می‌گفتند.

روایت الکافی نام آن سه نفر را معرفی نکرد که از ارتداد سالم مانده بودند، چون بر مذهب رافضه بودند، ولی مذهب رافضه تا بعد از شهادت عثمان ظاهر نشد، پس آن سه نفر هم صحابه نبوده‌اند، و هیچ بعید هم به نظر نمی‌رسد که از سبئیه بوده باشند که نشاط و شکوفایی رافضیه بر دوش آن‌ها آغاز شد، و نیز بعید هم نیست که آن سه نفر سبئیه نام‌های مستعاری را برای خود برگرفته باشند و به جای نام خودشان نام صحابه بکار رفته باشد.

۱- علی اکبر غفاری یکی از بزرگان معاصر شیعه در اینجا تعلیقه نوشته و می‌گوید: یعنی جعفر^۱ با دست اشاره کرد به سه انگشت خود که منظور از آن‌ها: سلمان و ابوذر و مقداد هستند، الکافی، ۲/۲۴۴، پاورقی. بین چگونگی این معنای خرافی طی سالها از عقل این بزرگان شیعه هم محو و پاک نشده... در باب شیعیان معاصر بیان بیشتری خواهد آمد. اصول الکافی کتاب الایمان والکفر، باب قلّة عدد المؤمنین، ۲/۲۴۴، و نگاه کن به رجال کشی، ص ۷، بحار الانوار، ۳۴۵/۲۲.

و این نکته‌ای است که در کتاب رجال کشی آمده است: «...از حنان بن سدید از پدرش و او هم از ابی جعفر روایت کرده است که گفت: مردم بعد از پیامبر ﷺ اهل رده و از دین برگشتن بودند جز سه نفر، گفتم آن سه نفر چه کسانی بودند؟ گفت: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، سپس بعد از کمی به مردم معرفی کرد و گفت: آن سه نفر کسانی بودند که آسیاب با ایشان می‌چرخید و با ابوبکر بیعت نکردند، تا این که امیرالمؤمنین را آوردند و با اکراه بیعت کرد^(۱)».

پس این نص علاوه بر تکفیر صحابه‌ی رسول خدا ﷺ به سلول اولیه‌ی مذهب رافضی اشاره می‌کند که با این نامهای مستعار خود را پوشش داده‌اند و حتی آن سه نفر هم که شیعه از مجموع مرتدین استثناء کرده‌اند از شک در شناخت امام که اصل ایمان است سلامت نبوده جز یک نفر، لذا وقتی که ابو جعفر گفت: «مردم مرتد شدند جز سه نفر» بلافاصله گفت: «اگر منظورم کسانی باشد که هیچ شکی در مورد آنها نبوده فقط مقداد است».

البته سلمان در مورد این که «اسم اعظم» خدا نزد امیرالمؤمنین است عارضه‌ای در قلبش ایجاد شد که اگر بر زبان می‌آورد زمین او را می‌گرفت، بنابراین او همچنین بود تا این که لباس‌هایش را نزد گردنش جمع کرد؛ سپس آنها را رها کرد تا این که چیزی مانند غده آنجا جمع شد. پس امیرالمؤمنین بر او گذر کرد و گفت: ای اباعبدالله! این به جای آن، بیعت کن، پس بیعت کرد.

اما در مورد ابوذر امیرالمؤمنین ﷺ او را به سکوت دستور داد، و برای خدا لومه و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای او را باز نمی‌داشت، پس سکوت نمی‌کرد؛ عثمان بر او عبور کرد و به او امر نمود^(۲).

و آن سه نفر نیز که از رده نجات یافتند از عیب‌جویی شیعه در امان نماندند، چون روایات آنها یادآور شده که رابطه‌ی بین آن سه در ظاهر خوب بوده، ولی اگر هر کدام از آنها می‌دانست که دیگری نسبت به او چه در دل دارد او را می‌کشت، یا بر قاتلش ترحم می‌کرد، چون هر کدام نسبت به اعتقاد دیگری بیگانه بود، مثلاً در رجال کشی آمده است

۱- رجال کشی، ص ۶، الکافی کتاب الروضة، ۳۲۱/۱۲-۳۲۲، همراه با شرح جامع مازندرانی.

۲- رجال کشی، ص ۱۱، بحارالانوار، ۴۴۰/۲۲.

که امیرالمؤمنین گفت: ای اباذر، اگر سلمان به تو بگوید آنچه را که می‌داند می‌گفتی: رحمت خدا بر قاتل سلمان^(۱).

و از ابی بصیر روایت است که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان اگر دانش مقداد عرضه گردد کافر می‌شود، ای مقداد اگر علم و دانش تو بر سلمان نمایان شود کافر می‌شود^(۲).

برای همین بود که آن‌ها بر اساس تقیه و کتمان با هم سازش می‌کردند (در حالی که به گمان شیعه آن‌ها خالص‌ترین شیعه بوده‌اند)، از ابی جعفر؛ او هم از پدرش روایت کرده که گفت: روزی تقیه را نزد علی ذکر کردم، گفت: «اگر ابوذری دانست چه در قلب سلمان است او را به قتل می‌رساند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آن دو پیمان برادری بر قرار کرد، پس گمان تو به سایر مردم چیست»^(۳).

و این نصوص تنها بر اهل کفر و نفاق مطابقت می‌کند چون همان‌گونه که خداوند در مورد کفار می‌فرماید: «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»: آنان را متحد می‌پنداری ولی دل‌هایشان پراکنده است. اما صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این وصف مبرا و پاک بودند، ولی از این نصوص شیعه تکفیر صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط شیعه استنباط می‌شود؛ به همان صورت که تصویر غیر منظور در ظاهر برای اهل رفض (شیعه) از آن گرفته می‌شود، چون آن‌ها را کم و اندک می‌پندارند و قلب‌هایشان یکدیگر را رد می‌کردند و نسبت به برخی نیات بدی در دل می‌پروراندند و اعتقادشان بر این بود که جز آن‌ها کسی بر ایمان نیست، و این دیدگاه مسلمین اول بود، پس نسبت بسایرین چه فکر می‌کنی؟

و نصوص شیعه می‌گویند: چهار نفر دیگر به این سه نفر پیوسته‌اند تا تعداد مؤمنین (یا شیعه) به هفت نفر برسند ولی از آن تجاوز نکرد. این چیزی است که در روایات آن‌ها آمده، آنجا که می‌گویند: «از حارث بن مغیره نصری روایت است که گفت: عبدالملک بن

۱- رجال کشی: ص ۱۰۵.

۲- رجال کشی، ص ۱۱.

۳- رجال کشی، ص ۱۷.

اعین پیوسته از اباعبدالله علیه السلام سؤال می‌کرد تا این که به او گفت: پس همه گمراه شدند»^(۱)، پس ابا عبدالله گفت: آری ای اعین مردم همه گمراه شدند، گفتم: هر چه در مشرق و مغرب بود؟ گفت: به خدا سوگند همه مردم گمراه شدند جز سه نفر. سپس ابو ساسان^(۲) و عمار بن یاسر و شتیره^(۳) و ابو عمره^(۴) و هفت نفر شدند^(۵). و قسمتی از نصوص آن‌ها تأکید می‌کند که تعداد آن‌ها از هفت بیشتر نشد، ابوجعفر گفت: «هفت نفر بودند و جز این هفت نفر کسی حق امیر المؤمنین را نشناخت»^(۶). و ابوعبدالله بر این نکته قسم یاد کرده (به افترای شیعه) و می‌گوید: به خدا سوگند: به ولایت وفا نکردند جز هفت نفر^(۷). و اخبار شیعه در مورد تعیین برخی از آن هفت نفر متفاوت و مختلفند،^(۸) چنین بنظر

-
- ۱- منظور رافضه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیعت مردم با ابوبکر رضی الله عنه بود
 - ۲- اردبیلی شیخ شیعه می‌گوید: ابو ساسان نامش حصین بن منذر است، و گاهی گفته می‌شد: ابو سنان، سپس روایت مذکور از کسی را نقل کرده جامع الرواة، ۳۸۷/۲. و ابن حجر یادآور شده که او را حُصین - با ضاد نقطه دار - ابن منذر بن حارث رقاشی بوده، و می‌گفت: یکی از فرماندهان علی بود در صفین، موثوق بود و در سر سده وفات یافت.
 - ۳- اردبیلی گفت: شتیره یکی از یاران علی رضی الله عنه بود، سپس باری دیگر روایت کشی را یادآور می‌شود جامع الرواة، ۳۹۸/۱.
 - ۴- اردبیلی می‌گوید: ابو عمره ی انصاری نامش محصن بوده، و گفته‌اند: نامش ثعلبه‌ی بن عمر و بن محصن، و نیز گفته‌اند: بشر بن عمر و بن محصن بن عتیک. ابن عبدالبر گفته: این صواب است انشاء الله، در صفین کشته شده که همراه علی رضی الله عنه بود.
 - الاستیعاب، ۱۳۳/۴-۱۳۴، الاصابة، ۴۴۱/۴، اسد الغابة، ۲۶۳/۵.
 - ۵- رجال کشی، ص ۷.
 - ۶- رجال کشی، ص ۱۱-۱۲.
 - ۷- الاختصاص/مفید، ص ۶۳، قرب الاسناد/حمیری، ص ۳۸، بحارالانوار، ۳۲۲/۲۲.
 - ۸- مثلاً در مورد تعیین آن هفت نفر روایات کشی و طوسی را با هم مقایسه کن، سپس آن‌ها را با آنچه در قرب الاسناد حمیری آمده است که می‌گوید: به خدا سوگند جز هفت نفر بدان وفا نکردند: سلمان، ابوذر، عمار، مقداد بن اسود کندی، جابر بن عبدالله انصاری و مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام ثبیت و زید بن ارقم قرب الاسناد، ص ۳۸، بحارالانوار، ۳۲۲/۲۲.

می‌رسد که میان فرقه‌های شیعه بر سر تعیین آحاد و افراد آنها وجود داشته و هر کدام از سوی خود روایت جعل می‌کرد؛ یا این که یکی از طبیعت‌های دروغ اختلاف و تناقض است.

هر چند این احتمال وجوی دارد -همان‌گونه که گفتیم- که رافضه کل اصحاب را تکفیر کنند، و این هفت نفر رموز سلول اوّل رافضیت باشند، چون صفات و علاقه و مذاهب آنها به هیچ وجهی با صحابه ارتباط نداشته است.

و رافضه گاه گاهی آیات ایمان و ثنا و تمجید صحابه را به آن تعداد اندک افراد که از اصل عام تکفیر استثناء استثناء نموده‌اند تأویل می‌کنند^(۱). بعنوان مثال در تفسیر قمی در مورد این فرموده‌ی خدا چنین آمده است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ أُولَٰئِكَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ﴾ (۲) ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (۴) [الأنفال: ۲ تا ۴]

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. آنان کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان در پیشگاه خدای خود می‌باشند.»

در تفسیر آن گفته است: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوذر سلمان و مقداد و نازل شد^(۲).

ولی فراموش کرده‌اند که شیعه که از این سه نفر تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را از مؤمنان واقعی به حساب می‌آورند نه به خاطر این اوصاف مذکور در آیه، بلکه به خاطر این که (به خیال آنها) به امامت علی ایمان آورده‌اند و امامت ابوبکر را قبول نکرده‌اند، و

۱- چون اغلب نصوص را به ائمه تأویل می‌کنند.

۲- تفسیر قمی، ۱۲۵۵، بحارالنوار، ۳۲۲/۲۲.

این اصل و معیار که شیعه مخالفان خود را با آن می‌سنجند در آیه‌ای که آن را نص بر ایمان سه نفر می‌دانند ذکر از آن نیست، و نیز در کل آیات قرآن بدین صورت است، پس علیه آن‌ها است نه این که برای آن‌ها حجت باشد.

همچنین شیعه آیات کفر و کافران و شرک و مشرکان را در مورد سایر صحابه قرار می‌دهند، همان گونه که این را در تعدادی از باب‌های الکافی و بحارالانوار پیدا می‌کنیم^(۱) و با وجود حکم تکفیر عام در مورد تکفیر اصحاب محمد بن عبدالله علیه السلام و یاوران و محبوبان و برگزیدگان او؛ شیعه بزرگان صحابه را به لعن و نفرین بیشتر اختصاص داده‌اند، و در این مورد چندین روایت و نص و گفتار دارند که بدن مؤمن از شنیدن آن‌ها می‌لرزد.

بنابراین آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و وزیران و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تکفیر خاص اختصاص دادند. شیخ شیعه مجلسی در کتاب بحارالانوار که برخی از بزرگان معاصر شیعه آن را یگانه مرجع و منبع برای تحقیق معارف مذهب^(۲) به حساب آورده‌اند؛ بابی را به عنوان: «باب کفر و نفاق و فضیحت‌های سه خلیفه» اختصاص داده است^(۳).

و شیخ دیگر شیعه بحرانی چندین باب را در این موضوع منعقد کرده؛ از جمله: «باب ۹۷ آن دو نفر که بر امیرالمؤمنین جلو افتادند تا روز قیامت به اندازه‌ی تمام امت گناه‌کار هستند»^(۴) و باب ۹۸: «مقام ابلیس در داخل دوزخ از مقام عمر بلندتر است و ابلیس در آتش بر او برتری دارد»^(۵).

و روایاتی هم دارند که آن‌چنان در این کفر غرق شده‌اند که همه جا را در برگرفته. این روایت‌ها نه تنها ابوبکر و عمر را کافر محسوب می‌کنند، بلکه حکم می‌کنند به این که بزرگترین کفر حکم کردن به اسلام آن دو بزرگوار است. حتی صاحب الکافی روایت کرده که: سه دسته هستند که خدا با آن‌ها سخن نمی‌گوید، و آن‌ها را از گناه تزکیه

۱- الکافی، ۴۱۲/۱-۴۳۶ و در آن ۹۲ روایت وجود دارد.

۲- مقمّه بحارالانوار/بهبودی، جلد صفر، ص ۱۹.

۳- بحارالانوار، ۲۰۸/۸-۲۵۲ از چاپ حجریه.

۴- المعالم الزلفی، ص ۳۲۴.

۵- المعالم الزلفی، ص ۳۲۵.

نمی‌کند، و دارای عذاب دردناک هستند: کسی که از جانب خدا ادعای امامت کند که امام نباشد،^(۱) و هر کس امامت کسی را انکار کند که از جانب خدا امام باشد^(۲) و کسی که ادعا کند که ابوبکر و عمر سهمی از اسلام داشته‌اند^(۳) و گاهی آن‌ها را به جبت و طاغوت توصیف می‌کنند،^(۴) و گاهی هم در دعای زیارت و زیارت‌هایشان لعنت و نفرین را بر آن‌ها می‌ریزند^(۵) و نیز در اذکار بعد از نمازها آن‌ها را مورد لعن قرار می‌دهند، تا جایی که تمام اذکار را به نفرین کردن ابوبکر و عمر و سایر اصحاب رسول خدا ﷺ تبدیل کرده‌اند.^(۶)

و برخی نویسندگان معاصر که پیرامون شیعه مطالب نوشته‌اند و عیوب و عورات شیعه در تکفیر صدیق و فاروق این امت را نقل کرده‌اند^(۷)، ولی آنچه ممکن است که این جا بیفزایم این است که بزرگان شیعه در سایه‌ی دولت صفویه به تکفیر بزرگ‌ترین و فاضل‌ترین اصحاب محمد ﷺ (ابوبکر و عمر) تصریح کرده‌اند، ولی آنچه را که در اوائل عصر کلینی شیعه نوشته‌اند با رمز و اشاره بوده؛ و زمانی که تا حدودی تقيه برطرف شد، بزرگان شیعه‌ی متأخر روپوش آن رمزهای شیعه سابق را کشف و برملا ساختند، و حقیقت شیعه‌ی اثنی عشریه آشکار شد.

از جمله مصطلحات خاص آن‌ها این بود که شیخین (ابوبکر و عمر) را (فصیل) و (رمع) می‌گفتند، چون جرئت نداشتند در زمان دولت اسلام به نام آن‌ها تصریح کنند. در تفسیر عیاشی آمده است: «...به امام گفتم: دشمنان خدا چه کسانی هستند، خدا حالت را اصلاح کند؟ گفت: آن چهار بُت هستند، گفتم: آن‌ها چه کسانی هستند؟ گفت:

۱- این نصی است در مورد تکفیر کل خلفای مسلمین است تا روز قیامت.

۲- این تکفیر تمام کسانی است که به دوازده امام آن‌ها ایمان نداشته باشد از کل مسلمین اول و آخر.

۳- اصول کافی، ۳۷۳/۱، ۳۷۴، الغیبه/نعمانی، ص ۷۰، تفسیر العیاشی، ۱۷۸/۱، بحارالانوار، ۱۱۱/۲۵.

۴- اصول الکافی، ۴۲۹/۱.

۵- من لایحضره الفقیه، ۳۵۴/۲.

۶- مستدرک الوسائل، ۳۴۲/۱۰.

۷- مانند آن‌چه در نوشته‌های شیخ موسی جارالله و احسان الهی ظهیر در الشیعه والسنة ذکر شده.

ابوفصیل و رمع و نعثل (کفتار نر) و معاویه و کسانی که بر آیین آن‌ها هستند. پس هر کس با آن‌ها دشمنی و رزد با دشمنان خدا جنگیده است»^(۱).

مجلسی شیخ شیعه در بیان این مصطلحات گفته است: ابوفصیل (بچه شتر) ابوبکر است، چون فصیل و بکر در معنا با هم نزدیک هستند، و رمع بر عکس شده‌ی عمر است، و نعثل عثمان است.^(۲)

و در تفسیر فرموده‌ی خدا: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْنَاءٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾ [الحجر: ۴] می‌شوند.

گفت: عیاشی از ابو بصیر روایت کرده او هم از جعفر بن محمد که گفت: «جهنم آورده می‌شود که دارای هفت دروازه است، اول برای ظالم که (زریق) است و دوم برای (حبر)، و سوم برای سوم و چهارم برای معاویه، و پنجم برای عبدالملک، و ششم برای عسکر بن هوسرود، هفتم برای ابی سلامه؛ سپس آن درب‌ها برای پیروان ایشان هم هست»^(۳).

مجلسی در تفسیر این نص می‌گوید: «زریق (چشم آبی) کنایه است از اوّل، چون عرب چشم آبی را به فال شر می‌گرفتند، و حبر ثعلب (روباه) است، که شاید کنایه از حيله و فریبکاری او باشد، و در روایات دیگر بر عکس آمده است که این ظاهرتر است، چون (حبر) برای اول مناسب‌تر است، و ممکن است این‌جا هم همان مراد باشد، و فقط مقدم قرار دادن دوم بر اوّل به این خاطر است که او بدبخت‌تر و خشن‌تر بود، و عسکر بن هوسر کنایه از برخی خلفای بنی امیه یا بنی عباس است، و نیز ابی سلامه کنایه از ابی جعفر دوانیقی است، و احتمال دارد که عسکر کنایه از عایشه و سایر اهل جمل باشد، و روایت شده که او شیطان است»^(۴).

همان‌گونه که در بسیاری از نصوص شیعه به آن دو بزرگوار با لقب (فلان و فلان)

۱- تفسیر عیاشی، ۱۱۶/۲، بحارالانوار، ۵۸/۲۷.

۲- بحارالانوار، ۵۸/۲۷.

۳- تفسیر عیاشی، ۲۴۳/۲، البرهان، ۳۴۵/۲.

۴- بحارالانوار، ۳۷۸/۴، ۲۲۰/۸.

اشاره شده، همان‌طور که در که از ابی جعفر نقل می‌کنند که در مورد آیه‌ی زیر که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ [البقرة: ۱۶۸ و ۲۰۸ و ۱۴۲ الأنعام] یعنی: «و از گامهای شیطان پیروی مکنید».

گفت: گامهای شیطان یعنی ولایت فلان و فلان^(۱).

و در مورد فرموده‌ی خدا ﴿أَوْ كُذِّبَتْ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ طُلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَكْدَهُ لَمْ يَكْدِرْهَا وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَّهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰] گفتند: ﴿كُذِّبَتْ﴾ یعنی فلان و فلان ﴿فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ یعنی نعلن ﴿مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ طلحه و زبیر ﴿طُلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ یعنی معاویه...^(۲).

مجلسی گفته: مراد از فلان و فلان ابوبکر و عمر، و نعلن عثمان بن عفان است^(۳). همچنین یکی دیگر از مصطلحات آن‌ها برای رمزی گفتن ابوبکر و عمر این است که در تفسیر این آیات سوره‌ی (اللیل) گفته‌اند: ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى﴾ یعنی حبترو دلام چون حق آن‌ها را پوشید. ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ قیام قائم صدق‌الله مرجع دربار صفوی - در زمان آن‌ها - مجلسی می‌گوید: حبترو و دلام ابوبکر و عمر هستند^(۴).

و برخی از کتاب‌های قدیمی دوران اول شیعه را می‌بینی که رمز شیخین در آن‌ها ذکر شده، ولی وقتی بعضی از بزرگان دولت صفوی آن‌ها را نقل می‌کنند رمز به اسم صریح تبدیل می‌شود^(۵).

همان‌گونه که به مدت طولانی به تکفیر و ناسزاگویی آن‌ها ادامه داده‌اند، و نیز با

۱- تفسیر عیاشی، ۱۰۲/۱، و البرهان، ۲۰۸/۱، و تفسیر الصافی، ۲۴۲/۱.

۲- تفسیر قمی، ۱۰۶/۲، بحارالانوار، ۳۰۴-۳۰۵.

۳- بحارالانوار ۷۳/۲۴.

۴- بحارالانوار، ۷۳/۲۴.

۵- نگاه کن به تفسیر قمی، ۳۰۱/۱، آنجا که بافلان و فلان به آنها اشاره کرده، اما وقتی که کاشانی آن را

نقل می‌کند با صراحت اسمشان را می‌گوید. تفسیر صافی، ۳۹۵/۲.

صراحت و ذکر نام و اسم خیلی از اصحاب را دشنام و ناسزا گفته‌اند، بخصوص برگزیدگان را برای دشنام انتخاب می‌کنند، همان‌طور که سه خلیفه را مورد طعن و تکفیر قرار داده‌اند، به همان‌صورت دیگر بزرگان و بزرگوارانی مثل عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابی عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه را فوش و ناسزا گفته‌اند. در تفسیر قمی اوصافی آمده است: «از صادق روایت است که وقتی رسول خدا ﷺ در روز (غدیر خم) برخاست؛ هفت نفر از منافقین در مقابل او بودند که ابوبکر و عمر^(۱) و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیده، و سالم مولای ابی حذیفه و مغیره بن شعبه. عمر گفت: ^(۲) آیا نمی‌بینی چشمانش مانند چشم دیوانه هاست، منظورش پیامبر بود (اعاذنا الله)، همین الآن بر می‌خیزد و می‌گوید: پروردگارم گفت ^(۳). وقتی که برخاست گفت: ای مردم: چه کسی برای شما از خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول او. فرمود: خدایا گواه باش. سپس گفت: هان هر کس من مولایش هستم علی هم مولای او است، و بر او به نام امیرالمؤمنین سلام کنید، پس جبرئیل نازل شد و رسول خدا ﷺ را آگاه ساخت به چیزهایی که آن قوم گفتند ^(۴). ملاحظه کن که رسول خدا ﷺ باید از سوی جبرئیل با خبر شود ولی ائمه خود از همه چیز گذشته و آینده خبر دارند، همان‌گونه که صاحب الکافی بابی را به این نام گذاشته ^(۵). بنابراین آن‌ها را خواست و

۱- در تفسیر صافی اینچنین آمده است؛ اما در تفسیر قمی با اول و دوم ذکر شده‌اند...

۲- در تفسیر صافی عمر آمده و در تفسیر قمی دوم یا ثانی آمده است.

۳- برهیچ انسان خردمندی پوشیده نیست که سازنده‌ی این گفته‌ها در اولین مرحله پیامبر ﷺ را مورد طعن قرار داده‌اند، چون می‌خواهد گفته شود: وقتی که بزرگترین اصحابش به او ایمان نداشته باشند که با او هم‌عصر و هم‌دوره بودند و همه چیز را از خودش بر گرفته‌اند و معجزاتش را مشاهده کرده‌اند... پس دیگران بیشتر سزاوارند که بگویند: مرد بد کاریار و یاور بد کار دارد اعاذنا الله از او، همان‌گونه که برخی از علمای سلف صالح هم همین هدف را کشف کرده‌اند، و در عین حال خواسته‌اند با این افتراها با روشی حیل‌گرانه و پنهانی خود اسلام را هم مورد طعن قرار دهند، چون طعنه زدن به نقل کننده طعنه و بی اعتبار کردن نقل شده است!!]

۴- در اصل نقل شده اینچنین بدون ذکر درود و سلام فرستادن بر پیامبر ﷺ آمده است.

۵- اصول کافی، ۱/۲۶۰.

درباره‌ی آنچه گفته بودند از ایشان پرسید، ولی انکارکردند و قسم یاد کردند، پس این آیه نازل شد: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً ﴿٧٤﴾﴾ [التوبة: ۷۴]

«منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند»^(۱).

و مانند این‌ها دیگر اصحاب بزرگوار و نقل کنندگان شریعت خدا را مورد هجوم قرار داده‌اند؛ از جمله ابوهریره^(۲) و انس بن مالک^(۳) و براء بن عازب^(۴) و نیز طلحه و زبیر بن عوام را مورد اهانت قرار داده‌اند^(۵) و غیره.

سخن آخوندهای شیعه در مورد این اصحاب بزرگوار چندین صفحه را در برگرفته، چون هر کتابی را در مورد امامت و این قبیل بحثها نوشته باشند حتماً خالی از تکفیر و توهین و لعن و نفرین‌هایی در مورد آن‌ها گفته‌اند که بر قلب هیچ مسلمانی خطور نمی‌کنند، چون نه تنها آن‌ها را مسلمان به حساب نیاورده‌اند، بلکه آنان را سر سخت‌ترین و بزرگ‌ترین دشمن و ستمکارترین انسان به حساب می‌آورند، چون همه‌ی آن اصحاب با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌اند، و همه با هم بر یک کلمه وحدت داشته‌اند، و با نعمت خدا برادر همدیگر بودند، پس (به سبب وحدت و توحید) دولت اسلام را برپاداشتند، و سرزمین‌ها را فتح نمودند، و اسلام را در بین بندگان نشر کردند، و آتش مجوسیت را خاموش کردند، و بت و طاعت‌های بت پرستی را منهدم و متلاشی ساختند،

۱- تفسیر قمی، ۳۰۱/۱، تفسیر الصافی، ۳۵۹/۲.

۲- بحارالانوار، ۲۴۲/۲۲، الخصال، ۱۹۰/۱. و رافضی معاصر عبدالحسین موسوی کتابی را در مورد ابوهریره رضی الله عنه تألیف کرده در نهایت می‌گوید او منافق و کافر بوده، ابوهریره/ موسوی و برای رد افترای او نگاه کن به کتاب محمد عجاج الخطیب/ ابوهریره راویة الاسلام: ص ۲۰۱ به بعد، دفاع از ابوهریره/ عبدالمنعم العزی، دفاع عن ابی هریره، ابوهریره و اقلام الحاقدين/ عبدالرحمن زرعی.

۳- رجال کشی ص ۴۵.

۴- منبع سابق.

۵- و در مورد آن‌ها گفته‌اند: آنان دو پیشوای کفر بودند، نگاه کن به تفسیر العیاشی، ۷۷/۲-۷۸، البرهان،

۱۰۷/۲، تفسیر الصافی، ۳۲۴/۲.

و مردم را از بندگی مردم به بندگی پروردگار و آفریدگارشان بیرون آوردند. بنابراین قلب صاحبان آن سرزمین‌های فتح شده و پیروان دیانت‌های جعلی آن‌جا نسبت به آن‌ها از خشم و کینه آکنده شد. پس یکی از ترفند هایشان این بود که برای فاسد کردن امر این امت به نام تشیع وارد اسلام شدند، و طبیعی بود که مسأله‌ی امامت هدف آن‌ها و تنها چیزی بود که بدان مشغول شدند، و کارشان به آنجا کشیده شد که کشیده شد، سپس حيله و ترفندشان در کافر دانستن حاکم و محکوم و رعیت خلاصه‌ی شد.

ابن بابویه در کتاب الاعتقادات گفت: «هر کس ادعای امامت کند ولی امام نباشد ظالم و ملعون است، و نیز هر کس امامت را در غیر جای خود قرار دهد و کسی را امام بداند که در واقع امام نیست ظالم و ملعون است»^(۱).

و این تکفیر حکام و محکومین و ملت همه عصرهای مختلف را در بر گرفته است (جز حکم علی و حسن علیه‌السلام) و وقتی که از شیخ شیعه مفید که نزد شیعه به رکن (الاسلام و آیت الله و ملک العلام) سؤال شد درباره‌ی آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده که گفت: «هر مردی را پیش من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده باشد او را حد افتری کننده می‌زنم»؟ در پاسخ گفت: توجیه این سخن این است که برتری دادن بر آن دو نفر افتر است چون برتری دادن باید بین کسانی باشد که در فضل و برتری به هم نزدیک باشند، ولی آن دو نفر چون نص امامت را انکار کردند از ایمان خارج شدند، پس فضل اسلام از آن‌ها باطل شد، بنابراین چگونه فضل دارند که نزدیک به فضل امیرالمؤمنین باشد؟ و هرگاه کسی امیرالمؤمنین را بر آن‌ها تفضیل و برتری دهد افترا کرده؛ چون در اثبات فضل دین برای آن دو نفر دروغ گفته، و مانند کسی است که مسلمان پرهیزگار خوب را بر کافر مرتد برتری داده باشد، و نیز مانند کسی است که جبرئیل را بر ابلیس برتری دهد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بر ابو جهل بن هشام برتری دهد (خدا آنگونه که سزاوارش است او جزا دهد)^(۲).

نگاه کن چگونه بهترین شخص این امت بعد از پیامبرش را به منزله‌ی ابلیس و ابوجهل قرار داده. این مورد اجماع شیعه است، چون می‌گوید: اجماع بر کفر عمر بعد از

۱- الاعتقادات، ص ۱۱۲-۱۱۳، بحارالانوار، ۶۲/۲۷.

۲- العیون والمحاسن، ۱۲۲/۲-۱۲۳.

ایمان حاصل شده^(۱).

و مجلسی گفته است: یکی از ضروریات و بدیهیات دین امامیه^(۲) حلال بودن متعه و حج تمتع و اظهار براءت و بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه است^(۳). و هر کس از ابوبکر و عمر و عثمان تبراء نکند دشمن است اگرچه علی را دوست بدارد^(۴).

لذا بعد از هر نمازی با لعنت کردن سه خلیفه‌ی راشد رسول خدا ﷺ و برخی از مادران مؤمنان، همسران پاک رسول خدا ﷺ عبادت می‌کنند، پاداش می‌جویند. حر عاملی در کتاب خود بابی نوشته به عنوان: «باب مستحب بودن لعنت کردن به دشمنان خدا بعد از هر نماز واجب با نام مشخص آن‌ها». و روایتی را از کلینی او هم از ابن ثویر و سراج روایت کرده که گفته‌اند: از اباعبدالله ﷺ شنیدیم که بعد از هر نماز واجبی چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان را نفرین می‌کرد، فلان و فلان و فلان (یعنی سه خلیفه‌ی راشد) و نامشان را می‌گفت: و معاویه، و فلانه و فلانه (عائشه و حفصه) و هند و ام‌حکم خواهر معاویه^(۵).

و در مستدرک الوسائل شیخ نوری طبرسی بابی به عنوان: «استحباب لعنت کردن به دشمنان دین بعد از نمازهای واجب بانامهایشان» آمده است^(۶) و مجموعه‌ای از روایات خودشان را ذکر کرده، از جمله: از ابی‌عبدالله روایت است که گفت: از جمله حق ما بر دوستان و شیعیان ما این است که بعد از نماز روبرنگردانند تا این دعا را می‌خوانند: «خدایا لعنت و عذاب و سزایت چندین برابر کن بر آن دو نفر که کفران نعمت تو کردند

۱- العیون والمحاسن، ۹/۱..

۲- نگاه کن چگونه کلمه‌ی دین را استخدام کرده گویا آنچه امامیه بر آن هستند دین مستقلی است جدا از اسلام، و بدون شک آنچه مجلسی در بحارالانوار خود نوشته عقایدی است که هیچ پیوندی با اسلام ندارد.

۳- الاعتقادات مجلسی، ص ۹۰-۹۱.

۴- وسائل الشیعه، ۳۸۹/۵.

۵- فروع الکافی، ۹۵/۱، طوسی/التهذیب، ۲۲۷/۱، وسائل الشیعه، ۱۰۳۷/۴.

۶- مستدرک الوسائل، ۳۴۲/۱.

و رسول تو را ترساندند... و پیمان وصیت او را شکستند و در مورد جانشین بعد از او عهدش را کنار گذاشتند، و ادعای مقام او کردند و احکامش را تغییر دادند، و سنت او را دگرگون ساختند، و قدر و منزلت حجّت و حجت‌هایت را کوچک و تحقیر کردند، و شروع به ظلم و ستم آن‌ها کردند، و راه غدر و خیانت آن‌ها و مخالفت امر آن‌ها و قتلشان را در پیش گرفتند، و جانشینت را از گرفتن شکافها و راست کردن کجی‌ها و اجرای احکام و اظهار دین اسلام و مانع اقامه‌ی حدود قرآن شدند، خدایا آن دو نفر و دخترانشان را نفرین کن، و هر کس که به آن‌ها تمایل دارد و بر راه آنان باشد و بدعت آن‌ها را گسترش دهد، لعنت آن‌چنانی بفرست، که بر هیچ قلبی خطور نکند، و لعنتی که اهل دوزخ از آن پناه می‌خواهند، خدایا لعنت کن هر کس را که گفته‌ی آن‌ها را دین قرار دهد، و پیرو فرمانشان باشد، و برای ولایت آن‌ها دعوت کند، و در مورد کفر آن‌ها شک کند، از اولین و آخرین^(۱).

فکر کن چگونه با این کلمات ستمگرانه تمام مسلمین را از اوّل تا آخر مورد لعنت و نفرین قرار داده‌اند، و آن دو نفر را که دولت اسلام را بعد از رسول خدا ﷺ پایه‌گذاری کردند (و هر دو وزیران رسول خدا ﷺ بودند) و اسلام را در جهان نشر و توسعه دادند با لعنت مضاعف اختصاص داده‌اند، و آن دو بزرگوار و پیروانشان (یعنی تمام مسلمین) را دشمنان دین به حساب آورده‌اند، پس این‌ها به چه دینی معتقد هستند که صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا ﷺ و پیروان نیک ایشان دشمنان دین آن‌ها هستند؟ هر دینی باشد غیر از اسلام، واقعاً این «لعنتها» تأکید کننده‌ی این نکته است که بنیانگذاران این آیین (دشمن صحابه و مسلمین) از پیروان دین‌هایی هستند که به فرماندهی و رهبری ابوبکر و عمر و برادرانشان^(۲) از بین رفتند.

و در دعاها و زیارت‌نامه‌هایشان؛ و نیز توسط دعاهایی که پیروان اسلام‌ستیزان عصرهای گذشته با آن لعنت‌های پی در پی علیه بهترین امت بهترین و برترین قرن نهال کینه و دشمنی را در درونشان می‌کارند و نفرت و خشم انزجار را نسبت به آن بزرگواران نشر و گسترش می‌دهند، و آتش دشمنی را علیه ایشان شعله‌ور می‌سازند. مثلاً در دعای (زیارت فاطمه) ابوبکر و بقیه‌ی صحابه^(۳) را مورد لعنت قرار می‌دهند و می‌گویند:

۱- مستدرک الوسائل، ۳۴۲/۱.

«السلام علیک ای فاطمه، ای سرور زنان جهان، لعنت خدا بر کسی که مانع ارث تو شد، و تو را از حقت منع کرد، و حرفت را رد کرد، خدایا لعنت کن بر یاوران و پیروانش، و آن‌ها را به درک پایین دوزخ ملحق بگردان»^(۱).

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنی سازندگان این زیارتنامه صدیق این امت علیهم‌السلام را آماج قرار داده‌اند، سپس تمام یاران و پیروانش را به او ملحق می‌گرداند، پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم وارد آن‌ها می‌شود، چون او هم شیعه و یار و یاور ابوبکر و یاری‌دهنده و وزیر ایشان بود. و این حقیقت بر سازنده‌ی این دعا مخفی نبوده، ولی او دشمن همه است (هم ابوبکر و هم علی) اما از آن‌جا که عقل شخص شیعه با اظهار عواطف دروغین نسبت به ستم اهل بیت و قهر و ضایع کردن حق آن‌ها و مبارزه با دشمنانشان که - به زعم دشمنان اسلام - صحابه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند؛ با ادعای تشیع برای خود استتاری بوجود آورده، و (جهت تحریک احساسات شیعه‌گری) به جمع‌آوری انبوهی از داستان‌های افسانه‌ای پرداخته‌اند که در قلب ایمان آورندگان به آن‌ها جز خشم و کینه و تشنگی نسبت به ریختن خون، و برانگیختن حس انتقام‌جویی را باقی نمی‌گذارد،^(۲) و واقعیت آن‌ها به این شهادت می‌دهد.

عیب‌جویی و افتراهای (موهوم) از صحابه رضی‌الله‌عنهم

علاوه بر لعنت و تکفیر بهترین قرن‌ها، شیعه صفحاتی را به مطالبی پرکرده‌اند که آن را معایب و بدی‌ها صحابه می‌نامند^(۳) و برخی از اهل سنت به رد علیه آن‌ها مشغول شده‌اند^(۴).

۱- بحارالانوار، ۱۹۷/۱۰۰، باب زیارة فاطمه، و ص ۱۹۸، شماره ۱۶، و ص ۲۰۰ از همان جلد.

۲- نگاه کن به برخی از اخبار این مبارزات مزعوم در اثبات و صیتی که به مسعودی صاحب مروج الذهب نسبت می‌دهند، ص ۱۲۲ به بعد.

۳- ابن مطهر حلی/منهاج الکرامه، ص ۱۳۲.

۴- شیخ الاسلام مفصلاً به رد ایرادهایی جواب داده که روافض در این مورد بر انگیخته‌اند، و بطور خلاصه معایبی که به صحابه نسبت می‌دهند دو نوعند:

و حقیقت مهم در این موضوع این است که خروشانیدن این قضایا از سوی شیعه در حقیقت استتار و پرده‌ای است برای پوشانیدن موضع‌گیری خود نسبت به صحابه، چون صحابه علیهم‌السلام اگر از هر خطا و گناهی هم معصوم بودند؛ امامیه از آن‌ها راضی نمی‌شدند، چون گناه صحابه به نظر شیعه بیعت با ابوبکر است قبل از علی، و هر گناهی قابل عفو است جز آن مسأله، همان‌گونه اگر کسی به اندازه‌ی کلّ زمین گناه داشته باشد و همراه آن «جواز و گذرنامه‌ی ولایت» را داشته باشد اهل نجات است.

قاضی عبدالجبار نسبت به این حقیقت مهم هشدار داده و می‌گوید: «خیلی وقت‌ها امامیه در مورد این‌که عثمان خویشاوندانش را بر سر کار گذاشت و در مورد رفتن طلحه و زبیر و عایشه رضی‌الله‌عنهم بسوی بصره سؤال می‌کنند، و این تنها به علت ضعف و به بن بست رسیدن ایشان است، چون اگر عثمان خویشان خود را بر کار نمی‌گذاشت و کارهایی نمی‌کرد که کرد باز هم به نظر شیعه کافر و مشرک بود، چون برای خود و ابوبکر و عمر ادعای ولایت و خلافت کرد، و نیز اگر طلحه و زبیر و عایشه در لشکرگاه علی هم می‌بودند، و همراه او می‌جنگیدند؛ باز هم به اعتقاد شیعه مشرک بودند، چون معتقد به امامت ابوبکر و عمر و عثمان بودند، پس کسی که در مورد این شبهه و ایرادها صحبت کند، مانند کسی است که با شخص یهودی در مورد واجب بودن نیت در طهارت بحث و

یک نوع آن یا کاملاً دروغ است یا با افزودن یا کاستن آن را تحریف کرده‌اند که این تحریف آن را بسوی مذموم بودن سوق داده، و بیشترین قسمت عیب‌جویی‌های ایشان از این نوع هستند، کذابان معروف به دروغ‌گویی امثال ابی مخنف لوط بن یحیی، و هشام بن سائب کلبی و امثال آن‌ها- که امت اسلام به دروغ و بی‌اعتباری اخبارشان گواهی می‌دهد- آن را روایت می‌کنند.

نوع دوّم: راست است ولی بیشتر در اموری است که آن‌ها معذرت‌هایی دارند که آن را از گناهکار بودن خارج می‌کند و از موارد اجتهادی است که اگر مجتهد اصابت کرد دو اجر دارد و اگر خطا کرد یک اجر دارند. و عموم آن‌چه نسبت به خلفای راشدین منقول است از این باب هستند.

و آن‌چه از این امور گناه فرض شده از فضل و بزرگواری و سابقیت و از اهل بهشت بودن آن‌ها نمی‌کاهد و زبانی ندارد، چون حتی عقوبت اُخروی گناه محقق هم با اسباب متعددی برطرف می‌شود، مانند توبه، حسنات و نیکی‌هایی که محو کننده‌ی گناهان است، و نیز با مصایب پاک کننده‌ی گناه پاک می‌شود.. منهاج السنه، ۱۹/۳.

جدال کند، یا در مورد حلال دانستن مشروبات الکلی نصارا با آنها بحث کند، بلکه با کسی چنین بحثی می‌شود که می‌گوید گناه عثمان تنها قورق کردن زمین و بر سر کار قرار دادن فامیل‌هایش بود، و اگر چنین نبود مانند عمر بود، و کسی که بگوید: طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهن جز رفتن به بصره گناهی نداشته، و اگر چنین نمی‌کردند مثل ابی عبیده و عبدالرحمن و ابن مسعود بودند. پس این را بدان و هرگز در مورد آن حرف نزن، و با آنها در مورد ادعای نص امامت بحث کن، این اصل است»^(۱).

۲- تکفیر اهل بیت از جانب شیعه

این روایات که به مرتد بودن کل آن جامعه‌ی سمبلیک و بی‌نظیر حکم می‌کنند جز هفت نفر در بیشتر فرضیات و تقدیرات آن، ولی حتی یک نفر از اهل بیت هم در بین آن هفت نفر که استثناء کرده‌اند ذکر نشده‌اند، و در برخی روایات فقط علی استثناء شده که آن هم روایت فضیل بن یسار از ابی جعفر است که گفت: همه مردم به جاهلیت برگشتند جز چهار نفر، علی، مقداد، سلمان و ابوذر. گفتم: عمار؟ گفت: اگر منظورت کسانی است که هیچ اشکالی در آنها نبوده آن سه نفر^(۲).

پس حکم به ردّه در این نصوص شامل صحابه و اهل بیت از جمله همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزدیکان ایشان است. با وجود این که سازندگان این روایات مدعی هستند از شیعیان اهل بیت هستند، پس آیا این دلیل نیست بر این که شیعه‌گری تنها استتار و پوششی است برای اجرای اغراض پلید بر ضد اسلام و مسلمانان، و معنای دیگری نمی‌دهد؟ آیا این دلیل نیست بر این که جعل کنندگان این روایات دشمن صحابه و خویشاوندان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند؟!

هیچ بعید هم نیست - همانطور که گذشت - این نام‌ها هم که از تکفیر استثناء کرده‌اند نام مستعار زندیق و بی‌دین‌هایی باشند که سلول اولیه‌ی شیعه را بنیان‌گذاری کردند و اصلاً منظورشان صحابه نباشد، اگر چنین نیست چرا یک نفر از اهل بیت را با آنها

۱- تثبیت دلائل النبوة، ۲۹۴/۱.

۲- تفسیر عیاشی، ۱۹۹/۱، البرهان، ۳۱۹/۱، تفسیر الصافی، ۳۸۹/۱.

ذکر نکرده‌اند؟ و چرا از آن سه صحابه‌ای که استثناء کرده‌اند هیچ مبارزه و نزاعی علیه دو خلیفه‌ی راشد از آن‌ها دیده نشده، بلکه محبت و پشتیبانی از آن‌ها آشکار است؟! واقعاً در نصوصی که ذکر شدند به رده‌ی علی، حسن و حسین و آل عقیل و آل جعفر، و آل عباس و همسران رسول خدا ﷺ (مادر مؤمنان) هم حکم کرده‌اند. و حتی شیعه مجموعه‌ای از افراد اهل بیت را به لعن و نفرین اختصاص داده‌اند مانند عباس عموی رسول خدا ﷺ، تا جایی که گفته‌اند: این آیه در مورد او نازل شده: ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲]

«و هرکس در این (جهان) کور (دل و گمراه) باشد، در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهد بود»^(۱).

و نیز مانند عبدالله بن عباس عموزاده‌ی رسول خدا ﷺ دانشمند این امت و مفسر قرآن. در الکافی عبارتی آمده است که حاوی تکفیر او است، و نیز از آن برمی‌آید و چنین می‌رساند که او جاهل و سبک مغز است^(۲) و در (رجال کشی) چنین آمده است: «خدایا لعنت کن دو پسر فلان و چشمانشان را کور و نابینا گردان همانطور که قلبهایشان را کور کرده‌ای»^(۳).

شیخ حسن مصطفوی بر آن تعلیقه نوشته و می‌گوید: منظور از دو پسر فلان عبدالله و عبیدالله بن عباس هستند^(۴).

همچنین دختران رسول خدا ﷺ مشمول خشم و کینه‌ی شیعه هستند، چون از جمله‌ی کسانی نیستند که از تکفیر استثناء کرده‌اند، و حتی برخی از شیعه جز فاطمه را از فرزندی رسول خدا ﷺ هم نفی کرده‌اند.^(۵) آیا رسول خدا ﷺ را دوست دارد کسی که در مورد او و دخترانش چنین حرفی بر زبان آورد؟!.

و صاحب الکافی در روایات خود به این نکته تصریح کرده که هر کس به دوازده امام

۱- رجال کشی، ص ۵۳.

۲- اصول الکافی، ۲۴۷/۱.

۳- رجال کشی، ص ۵۳.

۴- رجال کشی، ص ۵۳، پاورقی.

۵- نگاه کن به کشف الغطاء جعفر نجفی، ص ۵، دائرة المعارف الاسلامیه حسن امین شیعه، ۲۷/۱.

ایمان نداشته باشد کافر است؛ اگر چه «فاطمی علوی» هم باشد،^(۱) و این در واقع تکفیر نسل صحابه و نسل‌های بعد از آنهاست که اهل بیت و تمام اصحاب هم مشمول آن تکفیر است، چون آنها تفکر اثنی‌عشریه را نشناخته‌اند که بعد از سال (۲۶۰هـ) بوجود آمده است. و نیز به تکفیر مادران مؤمنان (همسران بزرگوار رسول خدا ﷺ) برگشته‌اند؛ زیرا هیچ‌کدام از ایشان را از تکفیر استثناء نکرده‌اند، علاوه بر این که عائشه^(۲) و حفصه را به مذمت و لعن و تکفیر ویژه اختصاص داده‌اند.^(۳)

مجلسی شیعه بابی را تحت عنوان «احوال عائشه و حفصه» اختصاص داده و در آن (۱۷) روایت را به آن ردیف کرده^(۴) و در بقیه‌ی روایات خواننده را به باب‌های دیگر حواله می‌کند^(۵) و در این بحثها بی‌نهایت در مورد اهل بیت به اذیت رسول خدا ﷺ می‌پردازند. حتی در اخبارشان کسی را به فاحشه متهم می‌کنند که خداوند ﷻ از بالای هفت آسمان او را تبرئه فرمود؛ یعنی عائشه‌ی صدیقه دختر صدیق چون در (تفسیر قمی) که اصل اصول تفاسیر است شیعه این اتهام زشت را ذکر کرده‌اند^(۶) و این ادعا حاوی

۱- نگاه کن به الکافی باب من ادعی الامامه و لیس لها بأهل، ۲۷۳/۱-۲۷۴.

۲- الکافی، ۳۰۰/۱، رجال کشی، ص ۵۷-۶۰.

۳- بحارالانوار، ۲۴۶/۲۲.

۴- بحارالانوار، ۲۴۷-۲۲۷/۲۲.

۵- آنجا که می‌گوید: برخی از احوال عائشه در باب ازدواج خدیجه و در باب احوال اولاد رسول خدا ﷺ در قصه‌ی ماریه که آیات افک نازل گشت نگاه کن چگونه حقایق را واژگون می‌کنند و نیز گفت: اکثر احوال او در قصه‌ی جمل خواهد. بحارالانوار، ۲۴۵/۲۲.

۶- نص تفسیر قمی این است: علی بن ابراهیم در مورد آیه‌ی «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» گفته: یعنی خدا با عائشه و حفصه مثال می‌زند «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُّوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا» [التحریم: ۱۰] یعنی: خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان به آن دو خیانت کردند.

در مورد چهمی‌گوید: این خیانت جز فاحشه چیزی دیگر نبوده، و باید حد زنا بر فلانه اقامه گردد از آن‌چه در راه بصره مرتکب شد، در حالی که فلان او را دوست می‌داشت، وقتی که فلانه خواست

تکذیب قرآن عظیم است. ابن کثیر رحمته الله در تفسیر سوره ی نور فرموده: «اجماع علما بر این است که هر کس ام المؤمنین عائشه را ناسزا گوید، یا ایشان را متهم کند به آنچه در آیه ذکر شده کافر است؛ چون چنین کسی معاند قرآن است»^(۱).

و امام قرطبی گفت: پس هر کس ایشان را متهم کند به آنچه خداوند او را از آن پاک و مبراء نمود خداوند جل جلاله را تکذیب نموده، و چنین کسی کافر است^(۲).

ظاهراً تکفیر شیعه مختص به دوران و قرن صحابه نیست؛ اگر چه صحابه از آن جهت که حامل شریعت اسلام و نقل کننده قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند مشمول بیشترین سهم ناسزا و تکفیر بوده‌اند، برای همین است که «طعن زدن به آنها در واقع طعن زدن به دین است»^(۳). و یگانه تنها هدف مخالفان اسلام و زندیقان دین ستیز هم این

بطرف بصره خارج شود فلان به او گفت: برایت حلال نیست خارج شوی بدون محرم، پس خود را به ازدواج فلان در آورد....نعوذ بالله من کفر الشیعه

این نص عبارت قمی بود همانطور که مجلسی از او نقل کرده، بحارالانوار؛ ۲۴۰/۲۲. عین این عبارت در تفسیر قمی آمده است، ولی مصحح آن اسم بصره را که دو بار در آن ذکر شده و به جای آن نقطه گذاشته. نگاه کن به تفسیر قمی، ۳۷۷. در این نص نام‌ها به صورت صریح ذکر نشده‌اند، پس آنجا که می‌گوید: «باید حد را اقامه کند» چه کسی حد اقامه می‌کند؟ و نیز فلان و فلانه چه کسانی هستند؟ ولی شیخ شیعه این تقیه را کنار زده و رمز آن را گشوده، چون زیر سایه‌ی دولت صفویه می‌زیست، پس می‌گوید: قائم بعد از رجعت حد را اقامه می‌کند همانطور که ذکر خواهد شد و این را در فصل غیبت نقل نموده‌ام که به نام ام المؤمنین علیها السلام تصریح نموده، ولی می‌گوید اجرای آن حد بسبب اتهام او به ماریه است، ولی جرئت نکرد این‌جا تصریح نماید و گفت: منظور از فلان طلحه است. بحارالانوار، ۲۴۱/۲۲. همان‌گونه که می‌بینی این نص در تفسیر قمی آمده که مورد اعتماد شیعیان معاصر است، و هیچ تصحیح و تعلیقی بر آن صورت نگرفته، و این تفسیر ننگی است که شیعیان سابق و معاصر را در برگرفته، ولی کسی که بحار الانوار را تعقیب و دنبال کرده به جای دفاع از ام المؤمنین به دفاع از شیخ قمی پرداخته، اگر چه ام المؤمنین بعد از شهادت و گواهی خداوند جل جلاله نیازی به شهادت کسی ندارد... ولی جهت بیان بزرگی جرم و گناه آنها آن را بیان می‌کنیم. تف

۱- تفسیر ابن کثیر، ۲۸۹/۳-۲۹۰، و الصارم المسلول ابن تیمیه، ص ۵۷۱.

۲- تفسیر قرطبی، ۲۰۶/۱۲.

۳- منهاج السنة، ۵/۱.

است که در پشت سر آنها حمله های زیان بار بر ضد صحابه می کنند، ولی زنجیره ی تکفیر نزد شیعه مستمر است.

همان گونه که کتاب های شیعه نوشته اند: مردم بعد از وفات رسول خدا ﷺ جز سه نفر همه مرتد شدند؛ در عین حال هم گفته اند: بعد از قتل و شهادت حسین جز سه نفر مردم مرتد شدند: ابو خالد کابلی، و یحیی ام طویل و جبیر بن مطعم^(۱).

می بینی که در این نص شیعه هیچ کس از اهل بیت را استثناء نکرده اند حتی حسن بن علی که شیعه ی اثنی عشریه او را یکی از ائمه به حساب می آورند، و چون با معاویه صلح کرد از او خشمگین هستند، حتی برخی از شیعیان او را «خوار کننده ی مؤمنان» مورد خطاب قرار داده اند^(۲). و افراد سپاهش (که شیعه بودند) بر او یورش بردند و تمام وسایل و اثاثیه ی ایشان را غارت کردند و ابن بشیر کندی ضربه ای بر کمر ایشان وارد ساخت، بنابراین او را زخمی به مداین برگرداندند^(۳).

۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت آنها از سوی شیعه

در دین اثنی عشریه تمام حکومت های غیر اثنی عشری باطل و صاحبان آن ظالم و طاغوت هستند که به جای خدا پرستش می شوند، و هر کس با آنها بیعت کند در واقع غیر خدا را عبادت کرده است.

و کلینی این معنی را در چندین باب تثبیت کرده، مانند

باب: «من ادعی الامامة و لیس لها بأهل و من جحد الأئمة أو بعضهم»^(۴)

و باب: «من دان الله عزوجل بغير امام من الله» و در آن باب پنج حدیث آورده^(۵).

و در بحار الانوار باب: کسی که به ناحق ادعای امامت کند، یا کسی که پرچم ستم را

۱- رجال کشی، ص ۱۲۳، اصول کافی، ۳۸۰/۲.

۲- رجال کشی، ص ۱۱۱.

۳- همان منبع، ص ۱۱۳.

۴- الکافی، ۳۷۲/۱-۳۷۴.

۵- الکافی، ۳۷۶-۳۷۴.

بر افراشت، یا از امامی ستمکار اطاعت کند^(۱).

و از دیدگاه شیعه تمام خلفای مسلمین جز علی و حسین طاغوت به حساب می آیند؛ اگر چه بسوی حق دعوت کرده و با اهل بیت رفتار خوب و نیکو داشته باشند، و دین خدا را بر پاداشته باشند، چون شیعه می گویند هر پرچمی که قبل از پرچم امام قائم و منتظر بر افراشته شده باشد صاحبش طاغوت است^(۲). و شارح الکافی گفته: اگر چه بر افرازاندهی آن پرچم بسوی حق دعوت نماید باز هم طاغوت است، و مجلسی بر حسب معیار شیعه به صحت این روایت حکم کرده است^(۳).

اما در مورد خلفای قبل از سال (۲۶۰هـ)، شیخ شیعه مجلسی در مورد خلفای راشدین گفته: آن ها جز غاصب و ستمگران مرتد نبودند و لعنت خدا بر خودشان و بر کسانی که در ظلم و ستم کردن به اهل بیت از آن ها پیروی کردند؛ از اول تا آخر^(۴).

۴- حکم به دارالکفر بودن ممالک اسلامی

در روایات شیعه بسیاری از سرزمینهای اسلامی مورد فوش و ناسزاگویی و تکفیر اهالی آن ها به صورت تعیین شده قرار گرفته، و خصوصاً کسانی را به این فوش و تکفیر اختصاص داده اند که بیشتر به اسلام ملتزم و پایبند بوده باشد و پیرو سنت رسول خدا ﷺ بوده باشد. بنابراین در بهترین قرن و زمان (دوره ی صحابه) به کفر اهالی مکه و مدینه تصریح نموده اند. مثلاً در عصر جعفر صادق می گفتند: «اهل شام از اهل روم (یعنی ترسایان) بدترند، و اهل مدینه از اهل مکه بدترند، و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می ورزند»^(۵).

و از ابی بصیر از یکی از ائمه علیهم السلام روایت است که گفت: همانا اهل مکه علاناً به خدا کفر می ورزند، و اهل مدینه از اهل مکه خبیث تر هستند، هفتاد برابر از آن ها خبیث

۱- بحارالانوار، ۱۱۰/۲۵ به بعد.

۲- الکافی با شرح مازندرانی، ۳۷۱/۱۲، بحارالانوار، ۱۱۳/۲۵.

۳- مرآة العقول، ۳۷۸/۴.

۴- بحارالانوار، ۳۸۵/۴.

۵- اصول کافی، ۴۰۹/۲.

ترند»^(۱).

و معلوم است که اهل مدینه - خصوصاً در قرون مفضله - بیش از سایر سرزمینها از آثار رسول خدا ﷺ پیروی کرده‌اند، و در همه چیز او الگو قرار می‌دادند، برای همین است که هیچ‌کدام از علمای مسلمین بر این نظر نبوده که اجماع اهل هیچ‌کدام از شهرها حجت؛ و پیروی از آن واجب است جز اجماع اهل مدینه^(۲).

در حالی که اهل مدینه به راه و روش قدیم (بر روش دوران رسول خدا ﷺ) تمسک نموده‌اند و تا اوائل قرن ششم یا قبل از آن یا بعد از آن به مذهب مالک نسبت داده می‌شده‌اند، ولی بعداً رافضه‌هایی با فاسدترین مذهب و دیدگاه اعتقادی از مشرق زمین بدانجا رفتند^(۳) و این پایبندی آن‌ها به اسلام این زندیقان را به خشم آورد؛ پس با این کلمات از خشم خود تعبیر نمودند، و خود این تاریخ تکرار می‌شود و در این عصر هم یکی از خطیبانشان به ایراد سخن پرداخته و گفت: مجموعه‌ای افراد حقیر بر مکه حکومت می‌کنند که از یهود بدترند^(۴).

و عالم معاصر شیعه که بر (الکافی) تعلیقه نوشته این کلمات را آشکار نموده و صریح این نصوص را روشن ساخته و می‌گوید: شاید این سخن در زمان بنی امیه و پیروانشان گفته شده باشد که مردم منافق بودند و تظاهر به اسلام می‌کردند، و کفر را پنهان می‌کردند؛ و آن‌ها در پایین‌ترین نقطه‌ی آتش دوزخ قرار دارند. .. و احتمال دارد مبنایش این باشد که مخالفان غیر مستضعف مطلقاً از سایر کفار بدتر باشند، همان‌گونه که ظاهر بسیاری از اخبار و روایات چنین می‌رساند^(۵). به نظر او این تکفیر حق است و بر آن‌ها

۱- اصول کافی، ۴۱۰/۲.

۲- مشهور است از امام مالک و اصحاب او که اجماع اهل مدینه حجت است اگر چه باقی امت با آن‌ها به نزاع برخیزد، و منظور از اجماع اهل مدینه در سه قرن مفضله است، ولی بعد از آن علما اتفاق دارند که اجماع آن‌ها حجت نیست. مجموع الفتاوی شیخ السلام، ۳۰۰/۲۰.

۳- نگاه الفتاوی، ۲۹۹/۲۰-۳۰۰.

۴- این را بحث مفصلاً در موضوع حکومت آیت الله‌ها در باب چهارم خواهیم گفت.

۵- اصول کافی/علی اکبر غفاری، ۴۰۹/۲-۴۱۰.

چنین حکم می‌شود، چون آن‌ها بر مبنای یکی از این دو امر از کفار بدترند: یا با پیروی از امویه، یعنی به مقتضای بیعت با خلفای مسلمین امویه که این نزد شیعه نفاق بزرگ‌تر است، یا به علت این که مخالفان شیعه در دید آن‌ها از کافر بدترند... و با این توضیح اخیر تکفیر تمام سرزمین مسلمین در کل زمان‌ها را شامل می‌شود.

همچنین در مورد مصر و اهل آن گفتند: ابناء و اهل مصر بر زبان داود عليه السلام مورد لعنت قرار گرفته‌اند، و خداوند و از آن‌ها میمون و خوک قرار داده^(۱). و گفته‌اند: «وقتی که خدا نسبت به بنی اسرائیل خشمگین شد آن‌ها را وارد مصر کرده، و هرگاه از آن‌ها راضی شده باشد آن‌ها را از آنجا به جایی دیگر خارج ساخته است»^(۲). همچنین گفته‌اند: «بدترین شهر مصر است! و آن‌جا زندان هر بنی اسرائیلی است که خدا از او ناراضی بوده باشد»^(۳).

«از مصر دور شوید؛ ماندن در آن را طلب نکنید (چون) موجب دیوخی است»^(۴). و تعدادی روایت دارند در مذمت مصر و ناسزا گویی به اهل آن و بر حذر داشتن از سکونت در آنجا، و این روایات را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و محمد باقر و علی رضا نسبت داده‌اند. این است نظر رافضه در مورد مصر، آن شهر شکوهمند اسلامی. و مجلسی در دنباله‌ی این نصوص می‌گوید: مصر در آن زمان از بدترین شهرها بوده چون مردمش بدبخت‌ترین و کافرترین مردم بودند^(۵).

همه‌ی اینها به خاطر این که راه و روش رافضه را در پیش نگرفتند. و احتمال دارد این روایات قبل یا بعد از دوران حکومت اسماعیلیه بر مصر باشد، چون کسانی که در رافضی‌گری با آن‌ها مشارکت داشته باشند و دولتی داشته باشند که از کفر آن‌ها چشم پوشی کرده باشد و در مورد این چیزها آن‌ها را مورد سرزنش قرار نداده باشد مورد نکوهش و ناسزایی آن‌ها قرار نمی‌گیرد.

۱- بحارالانوار، ۲۰۸/۶۰، تفسیر قمی، ص ۵۹۶، چاپ ایران.

۲- بحارالانوار، ۲۰۸/۶۰-۲۰۹، قرب الاسناد، ص ۲۲۰، تفسیر عیاشی، ۳۰۴/۱، البرهان، ۴۵۶/۱.

۳- تفسیر عیاشی، ۳۰۵/۱، بحارالانوار، ۲۱۰/۶۰، البرهان، ۴۵۷/۱.

۴- بحارالانوار، ۶۰۲۱۱.

۵- نگاه بحارالانوار، ۲۰۸/۵.

بعید هم به نظر نمی‌رسد که این نصوص تعبیری باشد از کینه و خشم علیه اهل مصر و اهالی آن به سبب سقوط دولت اسماعیلی برادر آن‌ها به دست رهبر و فرماندهی بزرگ (صلاح الدین ایوبی رحمته الله) که سرزمین کنانه را از پلیدی و آلودگی شیعه پاک کرد. این کلمه‌های ستمگرانه در حق مردم مصر کجا و باب روایاتی که امام مسلم در صحیح خود قرار داده کجا کی می‌نویسد: «باب وصية النبي ﷺ بأهل مصر»^(۱). و نزد شیعه مذمت زیادی در مورد شهرهای مسلمانان و اهالی آن‌ها روایت شده است^(۲).

۵- تکفیر قضات مسلمین

اخبار شیعه قاضی‌های مسلمین را طاغوت به حساب آورده‌اند، چون به زعم آن‌ها با امامت باطله ارتباط داشته‌اند. در کتاب الکافی از عمر بن حنظله روایت است که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام درباره‌ی دو نفر از یاران ما که بر سر قرض یا ارث با هم نزاع دارند سؤال کردم که آیا اگر برای حل اختلاف به حاکم یا قاضی‌ها مراجعه کنند حلال است؟ گفت: هر کس برای جهت حل مشکل و اختلاف به آن‌ها مراجعه کند در حق یا باطل، در واقع داوری را نزد طاغوت برده است؛ و هر حقی را با آن داوری بگیرد حرام است، اگر چه حق ثابت او باشد، چون با حکم طاغوت آن را گرفته است، در حالی که خدا امر فرموده به طاغوت کفر ورزیده شود، و فرمود:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰] «می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند؟! و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند»^(۳).

می‌بینی که حکام و قاضی مسلمین را طاغوت به حساب آورده‌اند؛ و احکام آن‌ها را

۱- صحیح مسلم، ۲/۲۹۷۰.

۲- نگاه الخصال، ص ۵۶-۵۷، بحار الانوار، ۲۰۹/۶۰، و آن را به بصائر الدرجات نسبت داده.

۳- اصول کافی، ۱/۶۷.

باطل دانسته‌اند، و هر کس که توسط آن‌ها حق خود را بگیرد تنها حرام را گرفته، و این حکم هم شامل کلّ حکام مسلمین است در طول قرن‌ها و نسل‌های پی در پی، و این روایت بر قاضی‌های دوران جعفر صادق و دیگر دور آن‌ها هم چنین حکم می‌نماید، همان‌گونه که از اسناد آن به جعفر چنین آشکار است، پس وقتی که نظرشان در مورد قاض‌های مسلمین در قرن‌های مفضله چنین باشد به قرن‌های بعدی چگونه فکر می‌کنی.

چنین به نظر می‌رسد قاضی‌هایی می‌خواهند که با حکایات رقاع و جفر و (الجامعه) و (مصحف فاطمه) و حکم آل داود حکم نمایند، و از بینه و شاهد سؤال نکنند، آن‌گونه که در اخبار شیعه ذکر شده^(۱). نه با حکم قرآن و سنت و اجماع سلف صالح امت اسلام، پس خودشان شامل نکوهشی هستند که در آن آیه‌ی فوق ذکر کردند، چون در مورد برخی از منافقانی نازل شد که حکم طاغوت را بر حکم محمد بن عبدالله برتری دادند^(۲). و این رافضی‌ها از نژاد آن منافقین هستند.

این نظر در بیش هیچ‌کدام از بزرگان شیعه در این عصر تغییر نکرده، این خمینی بود در دنباله‌ی این روایت برای تأکید معنی آن می‌گوید: «امام علیه السلام خودش مردم را از مراجعه به سلاطین و قاضی‌های آن‌ها باز می‌دارد و مراجعه به آن‌ها را مراجعه به طاغوت می‌داند»^(۳).

نویسنده‌ی تعلیقه بر (الکافی) می‌گوید: این آیه با تأیید خبر دلالت می‌کند بر این‌که به طور مطلق به محاکم جور و ستم مراجعه نمی‌شود، و گاهی گفته می‌شود: با توسل به آن قاضی‌ها حق معلوم گرفته می‌شود چون چاره‌ای نیست و امکان ندارد برای رفع نزاع به فقیه عادل مراجعه کرد^(۴).

ولی روشن است که این مبادی و اصولی که زندیق‌ها پایه گذاری کرده‌اند نزد برخی از پیروانشان قابل قبول نیست، چون در سایه‌ی حکام مسلمین عدالت و انصافی را یافته‌اند که نزد قوم خود نیافته‌اند، و یکی از آن‌ها نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه به این امر

۱- نگاه: فصل السنة، مبحث الايمان بالكتب، و فصل غيبة.

۲- تفسیر طبری، ۵۰۷/۸ به بعد در نسخه تحقیق شده، تفسیر بغوی، ۴۴۶/۱.

۳- حکومت اسلامی، ص ۷۴.

۴- اصول الکافی، ۶۷/۱.

اعتراف کرده‌اند و گفته: شما (یعنی اهل سنت) با ما انصافی دارید که ما با یکدیگر نداریم^(۱).

و بعضی از شیعیان از امام خود شکایت داشتند به این‌که نزد اهل سنت امانت و خوش اخلاقی و خوشرویی و چیزهایی را می‌یابیم که در شیعه خلاف آن را می‌بینیم، و به خاطر آن‌اندوه‌گین بودند^(۲).

۶- تکفیر ائمه و علمای مسلمین

شیعه نسبت به علم‌آموزی و یادگیری از بزرگان و علمای اهل سنت همچون ملت‌های مشرک و دشمنان خود به پیروانشان هشدار می‌دادند، از هارون بن خارجه روایت کرده‌اند که گفت: «به ابا عبدالله علیه السلام گفتم: ما نزد این مخالفین^(۳) می‌رویم و حدیثی را از آن‌ها می‌شنویم، آیا علیه ما حجت است؟ گفت: نه، نزد آن‌ها بروید ولی از آن‌ها نشوید، لعنت خدا بر آن‌ها و لعنت بر ملت مشرکشان»^(۴).

و در (الکافی) از سدید و او هم از ابی جعفر روایت است که گفت: «...ای سدید آیا کسانی را به تو نشان دهم که سد راه دین خدا هستند؟ سپس بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری در آن زمان نگاه کرد، که در آن حال در مسجد حلقه‌ی درس داشتند، پس گفت: آن‌ها بازدارندگان از دین خدا هستند بدون هدایت از جانب خدا و بدون کتابی بیانگر، همانا این‌ها پلیدند، کاش آن‌ها در خانه‌هایشان بنشینند و مردم بگردند کسی را پیدا نکنند که درباره‌ی خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها خبر دهند تا این‌که نزد ما می‌آیند و درباره‌ی

۱- و برخی از قاضی‌های اهل سنت که قضاوت را بر عهده گرفته بودند در برخی از مناطقی که شیعه در آن‌جا اقامت داشتند به من گفتند: شیعیان برای رفع نزاع و حل اختلاف راغب و علاقمند بودند که به اهل سنت مراجعه کنید، نه به بزرگان خودشان، و معلوم است که شیعه جز با اجبار و ناچاری زیر ضربات تازیانه و تهدید به سند محروم شدن و سوزاندن نزد شیعه نمی‌روند. منهاج السنة، ۳/۳۹.

۲- اصول الکافی، ۴/۲.

۳- این لقب غالباً بر اهل سنت اطلاق می‌شود و گاهی منظورشان هر مخالفی بود.

۴- بحار الانوار، ۲/۲۱۶ و آن را به السرائر ابن ادریس.

خدا و رسول خدا ﷺ به آنها خبر بدهیم^(۱).

پس ظاهراً خشم و کینه‌ی این باطنی‌ها جای خود را گرفته، و آنها بر این باور بودند که ائمه‌ی اهل سنت قرآن و سنت را به مردم یاد می‌دهند و مردم را به دین اسلام دعوت می‌کنند، و مردم به آنها روی آورده‌اند، و از آنها علم و دانش برمی‌گیرند، و حلقه‌های درس اهل سنت در مساجد با آمد و رفت کنندگان آباد، و سرشار از علم و دانش است... سکینه و آرامش آنها را فرا گرفته، و رحمت الهی آنها را پوشانیده، و فرشته اطرافشان را گرفته‌اند، و آن علمای اعلام و معروف رهبر و پیشوای پرهیزکاران بودند و آن باطنی‌ها در منزل سر در خود فربرده بودند و کسی به آنها توجه نمی‌کرد، و در مجلس ایشان جمع نمی‌شدند، ذلت و خواری آنها را فرا گرفته بود، و با خشم و تحقیر مردم برگشته بودند، بنابراین تمنا و آرزوهایی که برای فریب پیروان خود و تلاش برای فتنه و کنارگیری اهل بیت و ائمه‌ی مسلمین بر زبان اهل بیت می‌ساختند و می‌پرداختند، و با آرزوهای واهی ائمه‌ی مسلمین را تکفیر می‌کنند و تمنا و آرزو می‌کنند که زمین از وجود آنها خالی شود تا برای تحقق اغراض آنان فرصت مهیا گردد.

۷- تکفیر فرقه‌های اسلامی

بسیاری از فرقه‌های اسلامی را به تکفیر و طعن اختصاص می‌دهند؛ خصوصاً اهل سنت که گاهی آنها را ناصبه و گاهی مرجئه لقب می‌دهند. در (الکافی) آمده است: «از ابی مسروق روایت است که گفت: ابوعبدالله در مورد اهل بصره از من سؤال کرد که آنها چه کسانی هستند؟ گفتم: مرجئه‌ی قدریه^(۲) و حروریه هستند. گفت: لعنت خدا بر آنها ملتهای کافر مشرک که با هیچ چیزی خدا را نمی‌پرستند»^(۳).

و منظور آنها از مرجئه اهل سنت است، و لذا می‌بینی که شیخ شیعه مجلسی آن حدیث را شرح داده که می‌گوید: «خدایا لعنت کن مرجئه را که در دنیا و آخرت دشمن

۱- اصول الکافی، ۳۹۲/۱-۳۹۳، تفسیر نور الثقلین، ۱۳۲/۴.

۲- شیعه بعداً قدریه شدند-همانگونه که گذشت- پس لعنت شامل خودشان است.

۳- اصول الکافی، ۳۸۷/۲، ۴۰۹.

ما هستند»^(۱).

و ترجیح بر این است که منظور از ارجاء در این نص تأخیر علی علیه السلام از درجه‌ی اول به درجه‌ی چهارم خلافت است^(۲).

و کافی است که بدانی زیدیه از شیعه به مذمت و تکفیری نائل شده‌اند که برخاطر و خیال نمی‌گذرد. - مثلاً درباره‌ی زیدیه گفتند: از عمر بن زید روایت است که گفت: درباره‌ی صدقه دادن به ناصبی و زیدی از اباعبدالله سؤال کردم؟ گفت: اگر توانستی نه صدقه‌اش بده و نه آب، و به من گفت: زیدیه ناصبی هستند^(۳).

و در (الکافی) از عبدالله بن مغیره روایت است که گفت: «به ابی حسن علیه السلام گفتم: ما دو همسایه داریم یکی از آن‌ها ناصبی و دیگری زیدی است، و لابد باید با یکی از آن‌ها معاشرت و رفت و آمد داشته باشیم، با کدام یک معاشرت کنم؟ گفت: هر دو مساوی هستند، کسی که آیه‌ای از کتاب الله را پشت سر انداخت در واقع تمام قرآن و همه‌ی پیامبران را تکذیب کرده است، سپس گفت: این برای تو ناصبی شده و این زیدی برای ما ناصبی شده^(۴)».

دعوت کردن به ولایت علی برای زیدیه شفاعت نمی‌کرد^(۵). در حالی که آن‌ها هم شیعه بودند، چون ولایت علی را با ولایت ابوبکر و عمر مخلوط کرده بودند^(۶) و این به اعتقاد آن‌ها گناهی نابخشودنی است، بلکه حتی تنها محبت ابوبکر نزد آن‌ها کفر است. در بحارالانوار آمده است: «از ابی علی خراسانی، از مولای علی بن حسین علیه السلام روایت است که گفت: خلوت و تنهایی همراه ایشان علیه السلام بودم، عرض کردم: واقعاً من بر تو حقی دارم که مرا درباره‌ی آن دو مرد خبردهی: از ابوبکر و عمر؟ گفت: کافر هستند، و کافر است

۱- فروع الکافی، هماره با شرح مرآة العقول، ۳۷۱/۴.

۲- مرآة العقول، ۳۷۱/۴.

۳- رجال کشی، ص ۱۹۹، بحارالانوار، ۱۷۹/۷۲.

۴- الکافی/کتاب الروضة، ۳۰۴/۱۲، با شرح مازندرانی، مفتاح الکتب الاربعه، ۷۶/۸.

۵- بحارالانوار، ۱۸۱/۷۲.

۶- بحارالانوار، ۱۸۱/۷۲.

هر که آن‌ها را دوست بدارد»^(۱).

و مجرد اعتقاد به امامت ابوبکر موجب ناصبی بودن است که به اعتقاد آن‌ها بزرگترین کفر است. و لذا مجلسی گفته: «گاهی ناصبی بر مخالف مطلق غیر مستضعف اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که این از بسیاری روایات ظاهر است»^(۲).

همچنین گفت: «جایز نیست بر مخالف به خاطر اعتقاد به جبر یا تشبیه یا اعتزال، یا اعتقاد خوارج، یا انکار امامت نماز میت خواند مگر بخاطر تقیه، در این صورت بعد از تکبیر چهارم (به جای دعای خیر) او را نفرین و لعنت کند»^(۳).

و شیخ مفید هم گفته: تمام اهل بدعت کافرند^(۴) و لذا مجلسی بابی را به عنوان: «باب کفر مخالفین و ناصبی» منعقد کرده^(۵).

و مجلسی گفته: «کتاب‌های ما مملو از اخباری است که بر کفر زیدیه و امثال آن‌ها از فطحیه و واقفیه دلالت می‌کنند»^(۶).

این فرقه‌هایی که ذکر شدند همه شیعه هستند، پس در مورد غیر شیعه در رأی شیعه چه فکر می‌کنی!

و حتی رجال دوازده امامیه یکدیگر را تکفیر می‌کنند، گوش کن به روایت (کشی) که عالم طوسی بزرگ امامیه هم موافق او است^(۷) در مورد حال یارانش که چگونه یکدیگر را تکفیر می‌کنند، و با هم اختلاف دارد همدیگر را دور می‌اندازند، و روایت کرده که در سال (۱۹۰هـ) شانزده نفر نزد در خانه‌ی ابوالحسن دوم جمع شدند، یکی از آن‌ها که جعفر بن عیسی خوانده می‌شد گفت: «سرورم! از وضعیتی که ما نسبت به یاران خویش

۱- بحارالانوار، ۱۳۷/۷۲-۱۳۸.

۲- مرآة العقول، ۷۲/۴.

۳- مرآة العقول، ۷۲/۴.

۴- اوائل المقالات، ص ۱۵.

۵- بحارالانوار، ۳۴/۷۲.

۶- بحارالانوار، ۳۷/۳۴.

۷- چون رجال کشی را برگزیده و تهذیب کرده

داریم نزد خدا و شما شکایت می‌کنیم^(۱)، گفت: مگر شما با آن‌ها چگونه هستید؟ جعفر گفت: به خدا سوگند آن‌ها مرا زندیق و بی‌دین و کافر می‌دانند و از ما تبراء می‌جویند، گفت: یاران علی بن حسین و محمد بن علی و یاران جعفر و موسی صلوات الله علیهم هم این‌چنین بودند، در حالی که یاران زراره غیر خود را تکفیر می‌کردند، و نیر خودشان آن‌ها را تکفیر می‌کردند... و یونس گفت: «فدایت شوم آن‌ها گمان می‌کنند ما کافریم»^(۲) و این حال نسل اول شیعه بوده که بهتان و دروغ را به اهل بیت نسبت داده اند، پس حال شیعیان بعدی چگونه است؟!.

تکفیر تمام امت اسلامی

لعنت کردن به امت اسلام و تکفیر آن‌ها چیزی است که در کتاب‌های شیعه مشهور است، برای همین است که زیارت‌نامه‌های شیعه که همواره آن‌ها را زمزمه می‌کنند خالی از لعنت کردن به این امت مبارک وسط نیست.

بعنوان مثال در دعای زیارت امیرالمؤمنین می‌گویند: «لعنت خدا بر مخالفان تو، و لعنت خدا بر آنان که علیه تو بهتان ساختند و به تو ستم کردند، و لعنت خدا بر کسی که از تو غصب کرد»^(۳) (و لعنت خدا بر کسی که بعد از ابلاغ آن خبر به او بدان راضی شده^(۴)). من نزد خدا از آن‌ها برائت می‌جویم، لعنت خدا بر امتی که^(۵) با تو مخالف ورزیدند، و امتی

۱- این از الفاظ نهی شده‌اند چون در دایره‌ی شرک قرار دارند، بلکه باید گفته شود: نزد خدا شکایت می‌کنیم سپس نزد تو، و گمراهی آن‌ها بزرگتر از این‌ها است، ولی این جهت هشیاری به خواننده است.

۲- رجال کشی، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۳- ظلم و غصب به نظر آن‌ها خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است نگاه الاعتقادات ابن بابویه، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۴- یعنی هر کس به خلافت ابوبکر راضی باشد چون به گمان آن‌ها به ظلم و غصب راضی بوده، پس این شامل تمام امت محمد^{صلی الله علیه و آله} است جز شیعیان افراطی.

۵- با پذیرفتن ولایت ابوبکر.

که تو و ولایت تو را انکار کند^(۱) و هر امتی که علیه تو پشتیبانی کرد، و امتی که از تو منحرف شد و تو را خوار کرد و یاری نکرد. سپاس خدا را که دوزخ را جایگاه آن‌ها قرار داد که بدترین جایگاه است، و آن‌ها بدترین وارد شدگان به آن هستند... خدایا لعنت کن بر بُت و طاغوت‌ها و فرعون‌ها و لات و عزّی و هر ندّی و نظیری غیر از خدا که خوانده شود^(۲) و هر افتراء کننده‌ای، خدایا آن‌ها و یار و یاوران و طرفداران و پیروان و یاری کنندگان و دوست‌دارانشان را لعنت بسیار کن^(۳).

و این لعنت و نفرین‌هایی که به جای تسبیح و تهلیل و ذکر خدا بر زبان این‌ها جاری است تأثیر ژرفی بر درونشان گذاشته و خشم و کینه و انزجار از امت اسلام و دین آن‌ها را در ایشان پدید آورده...

امت اسلام نزد این رافضی‌ها القاب زشت و شنیع خاصی دارند که در کتاب‌های هیچ طایفه‌ای جز شیعه یافت نمی‌شود، آن‌هم به خاطر وقوع جرم و جنایتی از ایشان، بلکه فقط به خاطر این که از کسانی راضی هستند که مهاجرین و انصار راضی به خلافت ایشان بودند.

آن‌ها گاهی تمام امت اسلام را متهم می‌کنند و به آن‌ها گناه و فجور نسبت می‌دهند^(۴)، و گاهی ادعا می‌کنند که تمام امت اسلام زنا زاده هستند^(۵)، و می‌گویند روز قیامت حقیقتشان آشکار شده و با نام مادرانشان خوانده می‌شوند^(۶) و گاهی می‌گویند سرست و

۱- ولایت ولایت علی به ادعای شیعه از وقت وفات رسول خدا ﷺ ادامه دارد، پس هر کس به خلافت آن سه نفر اقرار کند و ولایت را انکار کرده، نگاه الارشاد مفید، ص ۱۲.

۲- بت‌ها.. در اعتقاد آن‌ها خلفای مسلمین و خصوصاً سه خلیفه راشد، و خلفای اموی، و ندّ و نظیر غیر از خدا که خوانده شود هر امامی است که با او بیعت شود جز ائمه‌ی دوازده گانه‌ی شیعه. نگاه کن به اعتقاد شیعه در مورد توحید الوهیت.

۳- من لایحضره افقیه/ابن بابویه، ۳۴۵/۲.

۴- گفتند: شیطان موقع تولد نوزاد نزد آن‌ها حاضر شده تا او را رو به گناه رویگردان کند و جز شیعه از این امر سالم نمی‌ماند، ذکر نصوص شیعه در این باره گذشت.

۵- گفتند: تمام مردم فرزند زنان فاحشه هستند جز شیعه‌ی ما، قبلاً نیز بیان این بحث گذشت.

۶- و این موضوع یکی از عناوین بحارالانوار است، ص ۲۳۷/۷.

طبیعت امت اسلام واژگون شده و در واقع بشر نیستند؛ بلکه میمون و خوک هستند.^(۱) و گفته‌های متعدد بس زشت و منکر در رابطه‌ی امت اسلام دارند.

این نصوص اثنی عشریه هستند که هیچ کسی از امت محمد ﷺ را استثناء نمی‌کند، و در این میان اصحاب رسول خدا ﷺ از مهاجرین و انصار و اهل بیت و اهالی سرزمینهای اسلامی و فرقه‌های اسلامی را تخصیص کرده‌اند، و تمام امت محمد ﷺ را در صلواتها و دعا‌های زیارت مورد لعنت و نفرین قرار می‌دهند، پس آیا شیعه هیچ کس را استثنا کرده‌اند؟ البته فرقه‌های بعدی را استثناء کرده و از آن‌ها دفاع کرده‌اند و ایشان را مورد ثنا و تمجید قرار داده‌اند.

یگانه فرقه‌ای که از عموم لعن و تکفیر شیعه استثناء شده‌اند

۱- و یکی از شواهدشان این روایت است: از ابی بصیر روایت کرده‌اند که گفت: به ابی جعفر العلیّ گفت: من دوست و مولا و از شیعیان تو هستم، چشمم کم بینا است برای من ضامن رفتن به بهشت باش، گفت: آیا علامت ائمه را به تو ندهم؟ گفتم: چه اشکالی دارد که آن را برایم جمع کنی؟ گفت: این کار را دوست داری؟ گفتم: چگونه دوست نداشته باشم؟ طولی نکشید که بر چشمانم دست کشید و تمام کسانی را که در سقیفه نشسته بودند دیدم، گفت: ای محمد این چشم توسست، نگاه کن که با چشمانت چه می‌بینی، گفت: به خدا سوگند جز سگ و خوک را ندیدم، گفتم: این خلق مسخ شده چیستند؟ گفت: آن چیزی است که می‌بینی، این سیاهی بزرگ جماعت مسلمین است و اگر پرده کنار زده شود شیعه جز در این صورت‌ها مخالفانشان را نمی‌بینند، سپس گفت: ای محمد اگر دوست داری تو را بر حالی که هستی ترک می‌کنم و حسابت بر خداست، و اگر دوست داری بر خدا را برایت ضامن بهشت می‌شوم، و تو را به حالت اول بر می‌گردانم، گفتم: نیازی به دیدن این مردم معکوس شده ندارم، مرا به حال اول برگردان بهشت معادل و عوضی ندارد، دستش را بر چشمم کشید؛ پس به حال اول برگشتم. بحارالانوار، ۳۰/۲۷، آن را به الخرائج والجرائع راوندی.

به این خارق العاده‌ها نگاه کن که جز در جوامع جادوگران و شیادان دیده نمی‌شود، و ادعاهای آن‌ها بنگر، گویا ائمه می‌توانند ضامن بهشت باشند، سپس ادعایشان مبنی بر این که تمام مردم سگ و خوک هستند ﴿كَثُرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [کهف: ۵] «چه سخن بزرگی که از دهانشان بر می‌آید که جز دروغ نمی‌گویند.»

وقتی که دوازده امامیه تمام صحابه و نزدیکان و خلفا وقاضی‌ها و ائمه و فرقه‌های اسلامی را تکفیر کرده‌اند که شامل چندین فرقه‌ی شیعه هم می‌گردد، پس چه کسانی مورد ستایش و تمجید ایشان هستند؟

قبلاً دیدیم که افراد پست و فرومایه‌ی تاریخ را مورد تمجید و ثنا قرار دادند، بلکه اصلاً کافران و ملحدان و منافقین زندیق را ستوده‌اند و از آن‌ها دفاع می‌کنند، دون (الأرواح جنودٌ مجندة، فما تعارف منها ائتلف) ارواح لشکری هستند که با هم‌نوع خود سازگارند (کبوتر با کبوتر و باز با باز).

آری شیعه از مرتدینی همچون طرفداران (مسيلمه‌ی کذاب)^(۱) و نیز از زندیقانی همچون مختار بن ابی‌عبید^(۲) و نصیر طوسی^(۳) و کذابین و افتراء کنندگانی همچون جابر جعفی^(۴)، و زراره بن أعین دفاع می‌کنند و دفاع می‌کنند از مجوسی حاقد و کینه توز اسلام ستیزی همچون أبو لؤلؤ مجوسی - قاتل فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه - حتی شیعه او را بابا شجاع الدین لقب داده‌اند^(۵) و روز شهادت عمر را یکی از اعیاد بزرگ می‌دانند و می‌گویند: این روز از اعیاد برگزیده است^(۶).

فصل (نوری آسمانی ثواب روز قتل عمر را آشکار می‌کند) این است اعتقاد آن‌ها درباره‌ی بزرگ مرد اسلام و فاروق این امت، و سبب این حقد هم این است که سرزمین فارس را فتح نمود و آن‌ها را به زیر حکومت اسلام درآورد، برای همین است که مجوسی قاتل او و روز شهادتش را مورد تعظیم قرار می‌دهند.

همچنین دین خود را از کافرانی برمی‌گیرند که معتقد به نقص و تحریف قرآن هستند، و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کافر و مرتد می‌دانند، امثال ابراهیم قمی و کلینی و

۱- نگاه عبد الله العلالی / الإمام الحسین، مقدمة چاپ دوم، ص ۳، ۴، ۱۹، و مراجعه کن به المنتقی، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲- نگاه ابن إدريس / السرائر، ص ۴۷۵، وانظر حسين البرقي / تاريخ الكوفة، ص ۶۲.

۳- نگاه کن به الخوانساری / روضات الجنات، ۳۰۰/۶-۳۰۱، الخمی‌نی / حکومت اسلامی، ص ۱۲۸.

۴- در همین رساله بحث آن گذشت.

۵- عباس القمی / الکنی والألقاب، ۵۵/۲.

۶- به اخبار شیعه در این مورد نگاه کن به النعمانیة جزایری، ۱۰۸/۱ به بعد.

غیره که معتمد و تکیه گاه دین شیعه هستند.

نقد و بررسی تکفیر مسلمین از جانب شیعه

آیا این تکفیر عام و شامل و فراگیر که یک مسلمانان هم از نجات نیافته نیاز به نقد و تحلیل دارد؟ باطل بودن آن روشن‌تر از آن است که قابل بیان باشد، و دروغ بودن آن آشکارتر از آن است که کشف گردد، و تکفیر و کافر قلمداد کل امت اسلام ادامه‌ی تکفیر صحابه است و بدون تفاوت سبب هر دو یکی است.

امری طبیعی و عادی است که هر کس نسبت به صحابه خشم و کینه در دل پرورانیده باشد، و نسبت به آن‌ها بی‌ادبی و و ناسزاگویی کند، و ایشان را کافر بداند، از تمام امت اسلام هم خشم و کینه دارد، و آن‌ها را کافر می‌داند، همان‌گونه که یکی از سلف صالح فرموده: «قلب هر کس نسبت به اصحاب رسول خدا ﷺ کینه داشته باشد نسبت به مسلمین غل و غش و کینه‌ی بیشتر دارد»^(۱). وقتی که از ابوبکر و عمر و عثمان و اصحاب اهل بدر و بیعت رضوان^(۲) (که خدا از آسمان رضایت خود را از آن‌ها اعلام فرمود) و از مهاجرین و انصار راضی نباشد که در اوج قله‌ی فضل و بزرگواری و نیکی هستند؛ تازه بعد از آن‌ها از کسی راضی می‌شوند (که ایمان بر حق داشته باشد)؟!.

و مبنای این موضع‌گیری رافضه این ادعا است که گویا صحابه^(۳) نص امامت علی را انکار کرده‌اند و با ابوبکر صدیق^(۴) بیعت نمودند. ما قبلاً باطل بودن ادعای نص امامت را با عقل و نقل و امور متواتر و غیرقابل تردید و معلوم را رد کردیم، پس هر چه مبنایش باطل باشد باطل است.

و حکم به ارتداد صحابه؛ آن «نسل قرآنی بی‌نظیر» دلیل واضحی است بر بطلان اساس مذهب رافضه، و این که اصول و قواعد آن را مجموعه‌ای حقیر و نا چیز و زندیق اسلام‌ستیز پایه‌گذاری کرده‌اند، و باطل بودن ادعای ایشان از بدیهیات است، و لذا احمد کسروی (شیعه‌ی ایرانی) گفته است: «ادعای شیعه مبنی بر ارتداد مسلمین بعد از وفات رسول خدا ﷺ گستاخی است بر بهتان و افترای بزرگ، ولی کسی می‌تواند سؤال کند:

چگونه اصحاب بعد از وفات رسول خدا ﷺ مرتد شدند حال که آنان در زمانی به ایشان ایمان آوردند و تصدیقش کردند که دیگران او تکذیب کردند، و در مقابل دشمنان از او دفاع کردند و در راه پیروزی ایشان تمام آزار و سختی جنگ‌ها را با جان پذیرفتند و تحمل کردند، و در راه او به جان خود علاقه‌ای نداشتند، سپس در دوران خلافت ابوبکر به خاطر چه منفعت و مصلحتی مرتد شدند؟! پس پذیرفتن کدام احتمال آسان‌تر است: دروغ یک یا دو نفر از افراد حقیر و دارای اغراض فاسد، یا ارتداد هزاران نفر از مخلص‌ترین مسلمین؟ پس اگر جوابی دارید بگویید!^(۱)

با وجود روشن بودن بطلان مذهب شیعه - چنانچه می‌بینی - چون مخالف عقل و شرع و تاریخ و بدیهیات معلوم از اسلام است، ناگزیریم برای رد ایشان توقیفی کوتاه داشته باشیم، چون در گذشته هم کسانی بوده‌اند و در اکنون هم هستند که نسبت به برهان‌ها و دلایل قاطع خود را به نادانی می‌زنند، تنها کافی است بدانی یکی از آیت الله‌های شیعه در عصر حاضر (محمد خالصی) که در نشریات و سخنرانی‌ها و گشت و سفرهایش شعار وحدت اسلامی را سرمی‌دهد^(۲) در تاریخ (۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۸۲ هـ - ق) این نامه را به شیخ محمد بهجت البیطار نوشته که در آن می‌گوید:

«از صحابه به نیکی یاد نمی‌کنم چون نمی‌خواهم در معرض خشم و عذاب الهی قرار گیرم که مخالف قرآن و سنت عمل کنم، و کسی را مدح و ستایش نمی‌کنم که آن قرآن و سنت را مذمت کرده‌اند، و به تعریف و تمجید کسی نمی‌پردازم که قرآن و سنت رسول خدا ﷺ اعمالش را زشت و تقبیح نموده، نهایت چیزی که نوشته‌ام و گفته‌ام این که قرآن و سنت از صحابه به نیکی یاد نکرده‌اند، و خاطر صحابه بودن بر فضلشان دلالت نمی‌کنند»^(۳).

پس آقای آخوند خالصی این‌جا از صحابه به نیکی یاد نمی‌کند؛ با این‌که نصوص متواتر بر فضل آن بزرگواران وجود دارد، ولی در مورد ائمه‌ی خود می‌گوید: «همانا دوازده امام شیعه ارکان ایمان هستند و خدا اعمال بندگان را جز با ولایت آن‌ها قبول

۱- شیعه و شیعه‌گری/احمد کسروی، ص ۶۶.

۲- نگاه: الاسلام فوق کل شیء، ص ۶۵.

۳- رسالة الإسلام والصحابه الكرام بين السنة والشيعة از شیخ محمد بهجت البیطار، ص ۶.

نمی‌کند»^(۱) با آن که در کتاب خدا اصلاً یادی از ائمه‌ی اثنی‌عشریه نشده است. پس ببین چگونه حقایق واضح و روشن را تکذیب می‌کنند و دروغ صریح را تصدیق می‌نمایند. وقتی که مسأله به این حد رسیده؛ دلایل و برهان‌هایی را بر نقض و باطل بودن مذهب رافضیه و بیان فضل صحابه از قرآن و سنت و اقوال ائمه و تاریخ و عقل و امور معلوم و متواتر را در اثنای کتابهای خود شیعه-مؤسس و بنیانگذار این عقیده در مذهب شیعه را ارائه می‌دهیم.

و به تبع آن تکفیر تمام امت اسلام از سوی شیعه مذهب شیعه را نقض می‌نماید، چون صحابه را با همان سبب تکفیر می‌کنند که سایر مسلمین را بدان تکفیر می‌کنند، اما صحابه علیهم‌السلام را به هدف باطل نمودن شریعتی که آن‌ها نقل کرده‌اند (چون شاگردان بلا فصل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند) با لعنت و نفرین و ناسزا گویی بیشتر اختصاص داده اند چه در قدیم و چه در زمان حاضر.

الف- توصیف صحابه در قرآن کریم

یقیناً نصوص قطعی قرآن بر عدالت و رضایت خداوند جل‌جله نسبت به صحابه شهادت می‌دهند، و در آیات متعدد بطور شفاف روشن به ثنا و تمجید ایشان تصریح نموده و آن‌قدر واضح هستند که برای شناخت و درک معنای واقعی نیازی به تأویل باطنی نداریم؛ آن‌گونه که آیات قرآن را به دوازه امام تأویل می‌کنند.

خداوند متعال فرمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید...»

جهت افتخار همین کافی است که خداوند تبارک و تعالی در این خطاب برای آن‌ها شهادت داده که بهترین مردم هستند، و هیچ مقام و منزلتی بالاتر از مقام قومی نیست که خداوند متعال از آن‌ها راضی باشد، چون همدم و یاور رسول خدا بودند»^(۲). و لذا در تفسیر آیه‌ی فوق از سلف صالح نقل شده که فرموده‌اند: مقتضای خطاب این

۱- الخالصی/الاعتصام بحبل الله، ص ۴۳.

۲- ابن حجر الهیثمی/الصواعق المحرقة، ص ۷.

است که در مورد صحابه نازل شده، چون خداوند فرمود: « شما بهترین امتی هستید» (و با خطاب حاضر با ایشان سخن گفت)^(۱) و خداوند سبحان همچنین فرموده:

﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

صریح آیه بر خشنودی خداوند ﷻ از مهاجرین و انصار و پیروان نیک آن‌ها دلالت می‌کند، و آن‌ها را به بهشت پر از نعمت مژدگانی داده است، و لذا ابن کثیر در مورد این آیه فرمود:

«وای به حال کسی که آن‌ها را دوست نداشته باشد؛ یا به هر کدام از آن‌ها را ناسزا گوید، خصوصاً سرور صحابه و بهترین و بزرگوartترین، یعنی صدیق اکبر و خلیفه‌ی اعظم ابوبکر بن ابوقحافه رضی الله عنه همانا فرقه‌ی پست رافضه با برترین صحابه عداوت دارند، و نسبت به آن‌ها خشم و کینه دارند و ایشان را فوش می‌گویند^(۲) پناه بر خدا از این (کفر). و این دلیل است بر این‌که قلبهایشان وارونه و عقل‌هایشان واژگون شده، پس این‌ها کجا و ایمان به قرآن کجا! در حالی که کسانی را فوش و دشنام می‌گویند که خدا از آن‌ها راضی

۱- ابن عطیة/المحرر الوجیز، ۱۹۳/۳.. برای همین است که علامه محمد بن ابراهیم وزیر عالم شیعه‌ی زیدیه بعد از آنکه به ذکر احوال اصحاب بزرگوار پرداخت که این کره‌ی خاکی امتی مثل آن‌ها برخود ندیده گفته: «این چیزها هوشیار کردن غافل و تقویت بصیرت است، و گر نه تنها فرموده‌ی الهی که فرموده: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ کافی است و نیازی به استدلال در مورد عظمت آن امت بی نظیر نیست لروض الباسم، ۵۶/۱-۵۷، و نگاه کن به الجیل المثالی/محب الدین الخطیب، ص ۱۹.

۲- بلکه شیعه از مرحله‌ی فوش‌گویی به تکفیر و مرتد دانستن آن‌ها تجاوز کرده‌اند.

است»^(۱).

و نیز خداوند فرمود:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.»

ابن حزم: گفته: «پس کسانی که خداوند ﷺ در مورد آنها به ما خبر داده که خداوند ﷻ خود می داند چه (ایمان و خلوص نیتی) در قلب دارند، و خبر داده که از آنها راضی و خشنود است، و بر آنان آرامش فرو فرستاده؛ هرگز برای کسی جایز نیست که در مورد آنها توقف نماید و در باره‌ی آنها شک داشته باشد»^(۲).

«و کسانی که در خدیبیه نزد کوه تنعیم زیر درخت^(۳) با رسول خدا ﷺ بیعت که تعدادشان بیش از هزار و چهارصد نفر بودند، چون مشرکین مانع رفتن ایشان به عمره شدند»^(۴).

و این افراد همان گونه که شیخ الاسلام فرموده همان اشخاصی بودند که با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بیعت کردند^(۵).

واقعا چقدر زیانکار و بازنده است کسی که فرموده‌ی پروردگار را رد کند که

۱- تفسیر ابن کثیر، ۴۱۰/۲.

۲- الفصل، ۲۲۵/۴.

۳- تنعیم سه یا چهار میل با مکه فاصله دارد، علت نامگذاری آن این است که در سمت راست آن کوه نعیم بر وزن زیبرو در سمت چپ کوه ناعم قرار دارند و نام دره نَعْمَان است. [نگاه: تاج العروس ماده‌ی نعم؛ و معجم البلدان، لفظ تنعیم.

۴- منهاج السنة، ۱۵۲-۱۶، تحقیق د. رشاد سالم.

۵- منهاج السنة، ۲۰۶/۱.

رضایت و خشنودی خود را از بیعت کنندگان زیر درخت در خُدیبه اعلان فرموده.. و هر کس کمترین علم و دانش داشته باشد می‌داند که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عمار و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اهل این صفت هستند، و خوارج و رافضه‌ها جهت مخالفت با خداوند متعال و از روی عناد از آن‌ها تبراء و بیزاری اعلام کرده‌اند^(۱).
همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این؛ توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که کشاورزان را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

به مقام عظیم الشأن صحابه نگاه کن که خداند متعال با این اوصاف آن‌ها را ثنا و ستایش نموده، و خبر داده که صفت آن‌ها در تورات و انجیل ذکر شده، تاجایی که برخی از علما گفته‌اند ظاهر این آیه دلالت می‌کند بر این‌که رافضی‌ها کافرند؛ چون نسبت به صحابه خشم و کینه و عداوت در قلب دارند^(۲).

۱- الفصل، ۴/۲۲۶.

۲- نگاه الإِسْفَرَايِينِي/التَّبَصِيرُ فِي الدِّين، ص ۲۵، تفسیر ابن کثیر، ۴/۲۱۹، تفسیر القاسمی، ۱۵/۱۰۴.

و خداوند متعال (در مورد صحابه) فرمود:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلِهِمْ وَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ ۖ﴾ [الحديد: ۱۰]

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد.»

و خداوند در مورد کسانی که وعده‌ی نیکوداده چنین حکم کرده و فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۚ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۚ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ ۖ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱ تا ۱۰۳]

«آنان که (به خاطر ایمان درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند جاودانه بسر می‌برند. هراس بزرگ (رستاخیز نه تنها) ایشان را غمگین نمی‌سازد.»

بنابراین، نص قرآن بر این است که هر کس صحابه‌ی رسول خدا بوده باشد خداوند او را وعده‌ی نیکوی بهشت داده است، و خداوند فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْعَهْدَ ۖ﴾ [آل عمران: ۹] «بی‌گمان خدا خلاف وعده نمی‌کند.»

و با نص صحیح ثابت است که به هر کس از جانب خدا وعده‌ی نیکو داده شده باشد از آتش دور خواهد بود و صدای ناهنجار آن را نمی‌شنوند و در میان نعمت‌هایی که دل‌هایشان بخواهد جاودانند، و دلهره‌ی بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند... و قطعاً منافقین و سائر کفار اصحاب رسول خدا ﷺ نبودند^(۱).

و نیز خداوند متعال فرمود:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَصْرُوهَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أُولَئِكَ

هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ [الحشر: ٨ تا ١٠]

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند پیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

خداوند در ضمن این آیات مهاجرین و انصار و کسانی را که بعد از آن‌ها آمده‌اند و برای مهاجرین و انصار طلب عفو و بخشایش می‌کنند و از خدا می‌خواهند در دل‌هایشان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند هیچ‌گونه کینه‌ای نگذارد؛ ثنا و مدح نموده، و از این آیات برمی‌آید که این اصناف مستحق غنیمت و (فیء) هستند و به آن‌ها اختصاص دارد. و بدون شک رافضه از این سه صنف خارج هستند، چون هم برای سابقین استغفار نمی‌کنند، و در دل‌هایشان نسبت به اصحاب بزرگوار کینه دارند، و این مذهب رافضه را نقض و باطل می‌کند^(۱). و آیات متعددی در این مورد در قرآن وجود دارد^(۲).

۱- منهاج السنة، ۲۰۴/۱.

۲- ای کاش یکی از دانشجویان رشته‌ی قرآن و علوم آن جهت بیان ثنای عظیم خدا بر صحابه آن نسل قرآنی بی‌نظیر تمام آن آیات را مرتب گرداند که در این موضوع نازل شده‌اند.

ب- توصیف صحابه در سنت مطهر

کتاب‌های سنت مملو است از ثنا و مدح سرور مخلوقات صلی الله علیه و آله نسبت به صحابه و بیان فضل آن‌هاست.

۱- نصوصی که تمام آن‌ها را بطور عموم مدح و ثنا نموده‌اند؛ مانند فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده: «لا تسبوا أصحابی، لا تسبوا أصحابی، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحدٍ ذهباً ما أدرك مدَّ أحدهم ولا نصيفه» یعنی: «اصحاب من را ناسزا نگوئید، سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه اُحد طلا را ببخشد، نه به ثواب یک مد دست می‌یابد که آن‌ها بخشیده‌اند و نه به نصف آن^(۱)».

و فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله: «خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم» یعنی: «بهترین قرن‌ها آن مردمان مؤمنانی هستند که در قرن من هستند، سپس مؤمنان قرن بعد از من، سپس مؤمنان قرن بعد. عمران راوی حدیث گفت: نمی‌دانم بعد از قرن خود دو قرن را گفت یا سه قرن^(۲)».

۲- نصوصی که جماعت‌هایی از آنان را به صورت تعیین شده مدح ثنا فرموده؛ مانند (اهل بدر) که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «... وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم» یعنی: «تو چه می‌دانی شاید خداوند از اهل بدر مطلع شده و به آن‌ها گفته باشد: از تمام شما درگذشتم هر چه می‌کنید بکنید^(۳)».

و مانند اصحاب (اهل بیعت رضوان) که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آن‌ها فرمود: «لا

۱- بخاری، باب فضائل أصحاب النبى صلى الله عليه وسلم، ۱۹۵/۴، و مسلم، در کتاب فضائل الصحابة، باب تحريم سب الصحابة رضي الله عنهم، ۱۹۶۷/۲، ح ۲۵۴۰، و أبو داود، کتاب السنّة، باب النهی عن سب أصحاب رسول الله، ۴۵/۵، ح ۶۵۸، و الترمذی، کتاب المناقب، باب ۵۹، ۶۹۵/۵-۶۹۶، ح ۳۸۶۱.

۲- بخاری، ۱۵۱/۳، کتاب الشّهادات، باب لا يشهد على شهادة جور إذا شهد... و مسلم شبیه همین را در کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ۱۹۶۲/۲، ح ۲۵۳۳.

۳- صحيح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اهل بدر، ۱۹۴۱/۲، ح ۲۴۹۴.

يدخل النار - إن شاء الله - من أصحاب الشجرة أحد، الذين بايعوا تحتها»^(۱).

یعنی: «هیچ کس از اصحابی که (زیر درخت رضوان) در خُدیبه بیعت کردند وارد دوزخ نمی‌شوند. و غیره»^(۲).

۳- نصوصی که بر آحاد و افراد خاصی را مدح و ثنا کرده، و این نوع نصوص بسیار زیادند، و کتاب‌های صحیح سنت و مسانید آن‌ها را ذکر نموده است.

اما شیعه برای خود راضی شده‌اند که از این مقام و جایگاه عظیم دور باشند، و به مقام استدلال و احتجاج به این نصوص صعود نمی‌کنند، و احتجاج ما با این روایات نزد آن‌ها معنی ندارد و ما را تصدیق نمی‌کنند، پس لازم است خصوم با چیزهایی علیه یکدیگر استدلال کنند و اقامه حجت کنند که طرف مقابل تصدیق کرده و قبول دارد، چه استدلال کننده خود آن را تصدیق کند یا نه^(۳).

و لذا در این مقام با حواله کردن خواننده به کتاب‌های مرجع در باب‌های فضایل صحابه اکتفاء می‌کنیم که در آنجا احادیث زیادی در بیان فضل اصحاب و ثنا و تمجید آن‌ها، و نهی از ناسزاگویی ایشان ذکر شده، و در کتاب‌های شیعه هم روایاتی از ائمه دارند که آن‌ها را همچون احادیث رسول خدا ﷺ به شمار آورده‌اند و علیه ایشان حجت اقامه کرده‌اند.

ج- ستایش صحابه از سوی ائمه علیهم‌السلام

در (الخصال) (ابن بابویه قمی) آمده است: «از ابی‌عبدالله روایت است که گفته: اصحاب رسول خدا ﷺ دوازده هزار نفر بودند،^(۴) هشت هزار در مدینه و دو هزار در مکه

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة، ۱۹۴۲/۲، ح ۲۴۹۶.

۲- مراجعه کن به جامع الأصول، الباب الرابع فضائل الصحابة ومناقبهم، که پنج فصل دارد، ۵۴۷/۸ به بعد، و نگاه کن به فضائل الصحابة إمام أحمد، و فضائل الصحابة للنسائي، و در السحابة في مناقب القرابة والصحابة / الشوكاني، وصحابة رسول الله ﷺ في الكتاب والسنة / الكبسي، ص ۱۶۱.

۳- الفصل، ۱۵۹/۴.

۴- این روایت را نادانان جعل کرده‌اند، چون تعداد صحابه‌ای که همراه رسول خدا ﷺ در جنگ خنین شرکت داشته‌اند دوازده هزار نفر بودند؛ علاوه بر زنان و مسلمین قبایل هوازن، چون این‌ها همه به مشرف به حضور رسول خدا ﷺ شدند در حالی که مسلمان بوده‌اند، و جنگ تبوک تعداد سپاهیان

توصیف اصحاب ﷺ در بحار الانوار مجلسی

و از موسی بن جعفر (امام هفتم شیعه) روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «أنا أمانة لأصحابي، فإذا قبضت دنا من أصحابي ما يوعدون، و أصحابي أمانة لأمتي، فإذا قبض أصحابي دنا من أمتي ما يوعدون، و لا يزال هذا الدين ظاهراً على الأديان كلها ما دام فيكم من قد رأي»^(٤).

٤- المجلس، / البحار، ٢٢ / ٣٠٩-٣١٠، و عزاه إلى نوادر الرّواندي، ص ٢٣.

«وجود من برای اصحابم موجب امنیت است، وقتی که اصحابم وفات یافتند وعده های پروردگار به اتمم نزدیک می شوند، و پیوسته این دین بر سایر ادیان چیره است مادامی که در میان شما باشد کسی که من را دیده است»^(۱).

و در (معانی الأخبار) ابن بابویه قمی (صدوق) از جعفرین محمد، و او از پدران خود علیه السلام روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه را در کتاب الله یافتید بدان عمل کنید؛ چون برای ترک آن عذر ندارید، و هر چه در کتاب الله ذکر نشده بود و در سنت من یافت نشد، به گفته ی اصحابم عمل کنید، همانا اصحاب من مانند ستاره هایی هستند که از هر کدام پیروی کنید راهیاب می شوید. (سپس دعوتگران تفرقه بعداً این نص را مورد دستبرد قرار دادند و بر آن افزودند)، پس گفته شد: ای رسول خدا اصحاب تو چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت و خانواده ام هستند^(۲).

شکی نیست که تفسیر کردن صحابه تنها به اهل بیت بسیار بعید و غیر معقول است، و صدوق شیعه این بعید بودن را ملاحظه کرده، و در دنباله ی نص سابق می گوید: «همانا اهل بیت اختلاف نداشته اند، ولی شیعه به حق فتوا داده اند، شاید هم به خاطر تقیه چنین فتوا داده باشند، پس هر چه در سخنانشان با هم فرق داشته اند به خاطر رعایت تقیه بوده، و تقیه برای شیعه رحمت است»^(۳). بنابراین او این جا مدح و ثنای صحابه را به تقیه توجیه نموده، ولی عقل و منطق از این تأویل و تفسیر تحریفی اعتراض دارند، پس آیا مدح و ثنا صحابه که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت تاریخ به فضل و بزرگواری و جهاد در راه خدای آن ها هم تقیه است، ولی دشنام و ناسزاگویی به آن ها حقیقت است، و این مذهب ائمه است؟! هیچ دلیلی بر این ندارد جز توافق و همسو شدن با منطق دشمنان امت اسلام و مسلمانان.

سپس جعفر صادق نص سابق را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه امتش تقیه کرده است، یا جعفر صادق به خاطر تقیه بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ گفته؟! و هر دو احتمال طعنه است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و مخالفت صریح است

۱- المجلسی/البحار، ۲۲/ ۳۰۹-۳۱۰، و آن را به نوادر الروانندی، ص ۲۳ نسبت داده است.

۲- ابن بابویه/معانی الأخبار، ۱۵۶-۱۵۷، المجلسی/البحار، ۳۰۷.

۳- معانی الأخبار/ ابن بابویه، ۱۵۶-۱۵۷، المجلسی/البحار، ۳۰۷.

با نصوص صریح روایات صحیح.

و در (نهج البلاغه) علی علیه السلام برخلاف علمای شیعه در مورد ابوبکر و عمر مدح و ثناگویی نمود^(۱) و گفت: «لله بلاء فلان» یعنی: کارهای نیک و گرفتاری‌های فلانی برای خداست^(۲). همانا کجی‌های راه خدا را راست کرد،^(۳) و بیماری را مداوا کرد^(۴) و سنت را اقامه نمود و فتنه را به پشت سر انداخت^(۵) با لباس پاک رفت و کم عیب بود، خیرها را دریافت و از شر و بدی‌ها پیشی گرفت، اطاعت خدا را اداء کرد، و به حق پرهیزکار بود^(۶).

و این نص گرانقدر کل آنچه را که آن‌ها در مورد عداوت و مبارزه‌ی بین شیخین و علی ساختند و پنداشتند منهدم می‌کند.

رافضی‌ها به نص‌هایی امثال این حیرت زده و سرگردان شده اند، چون در (نهج البلاغه) است که نزد شیعه ثابت و قطعی است. و عالم شیعه میثم حرانی^(۷) این را به تصویر کشیده و می‌گوید: «بدان که شیعه این‌جا سؤالی وارد کرده‌اند و گفته‌اند: مدح‌هایی که در حق یکی از آن دو مرد ذکر شده‌اند مخالف و متضاد است با اجماع شیعه است مبنی بر اشتباه آن‌ها و این‌که منصب خلافت را غصب کرده‌اند، پس این یا کلام علی نیست یا اجماع ما خطاست».

سپس این کلام علی علیه السلام را بر تقیه حمل کرده‌اند، و گفته‌اند تنها به منظور سازش و بدست آوردن دل کسانی که معتقد به صحت خلافت شیخین بودند این‌گونه چیزها را گفته است. یعنی به پندار شیعه علی علیه السلام می‌خواست صحابه را فریب دهد، و بر خلاف

۱- میثم البحرانی / شرح نهج البلاغه، ۹۷/۴.

۲- شرح نهج البلاغه / میثم البحرانی، ۹۷/۴.

۳- شرح نهج البلاغه / میثم البحرانی، ۹۷/۴.

۴- نگاه کن صبحی صالح در تعلیقه بر نهج البلاغه، ص ۶۷۱.

۵- منبع سابق.

۶- نهج البلاغه، ص ۳۵۰، تحقیق صبحی الصالح.

۷- میثم بن علی البحرانی کمال الدین از بزرگان امامیه، أهل بحرین، از کتابهای او: «شرح نهج البلاغه»،

سال ۶۷۹ هـ در بحرین وفات یافت. معجم المؤلفین، ۵۵/۱۳.

میل درونی خویش پاسخ داده و در حضور مردم این خطبه را ایراد نموده، که مبنای آن دروغ است. آری این است پاسخ کسی که گمان می‌کند شیعه و هوادار علی است^(۱). ولی باور نمی‌کنم هیچ عاقلی به این «جواب» راضی باشد، و ما می‌گوییم: قطعاً اجماع شیعه بر گمراهی بوده، و گفته‌ی علی علیه السلام حق و درست است، و او کسی بود که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای بیم نداشته است.

شاید کسی بگوید: این نصوص نقل شده در کتاب‌های شیعه با آنچه در مورد تکفیر صحابه گذشت تناقض دارند؟ من می‌گوییم: بله، چون مذهب شیعه در روایت‌هایش دربردارنده‌ی صورت متناقض است، ولی علمای شیعه جهت خلاص از این اخبار، و برون رفت از این تناقض‌ها اصول و گفته‌هایی را وضع کرده‌اند و به ائمه نسبت داده‌اند، یکی از اصول آن‌ها این است که این تناقض امری است مقصود برای مخفی کردن حقیقت و ماهیت این مذهب و اهل آن؛ تا از سوی عامه (یعنی اهل سنت) نابود نشوند^(۲). و نیز در هنگام اختلاف گفته‌اند: «به آنچه مخالف عامه است عمل کنید، همانا هدایت در مخالفت آن‌هاست». و لذا علمای شیعه این‌گونه روایات را بر «تقیه» حمل می‌کنند، چون این روایات به نسبت روایات متعددی صحابه را تکفیر و لعن می‌کنند بسیار کم و ناچیز هستند، پس به این‌ها عمل نمی‌کنند. شیخ مفید می‌گوید: «آنچه برای تقیه گفته شده‌اند روایاتش زیاد نیستند آن‌گونه که روایاتی که بدان‌ها عمل می‌شوند زیادند»^(۳).

برای همین است که در تعقیب ابن بابویه به این اشاره شده که روایات مدح صحابه «تقیه» است، و نیز در تعقیب میثم نیز همین آمده است.

بنابراین، من تنها به خاطر اثبات تناقض مذهب شیعه مقابل عموم عقلا و و اندیشمندان، و جهت روشنگری فکر هر کس از پیروان شیعه که خواهان و طرفدار حق باشد؛ این روایات را ذکر کردم تا بدانند که روایات مدح و ستایش صحابه از سوی بزرگان‌شان حق و حقیقت هستند نه تقیه؛ چون این روایات با کتاب خدا و اجماع امت

۱- میثم البحرانی/شرح نهج البلاغه، ۹۸/۴.

۲- انظر أصول الكافي، ۶۵/۱.

۳- تصحيح الاعتقاد، ص ۷۱.

سازگارند.

حقیقت امر این است که اعتقاد به تقیه مذهب شیعیان را بازیچه‌ی دست علما و آخوندهایشان قرارداده و هر طور که آن‌ها بخواهند و اراده کنند، به آن بازی می‌کنند، و در واقع این فقط مذهب کلینی و قمی و مجلسی و امثال آن‌ها است نه مذهب و دیدگاه اهل بیت.

دلایل عقلی و تاریخی معلوم متواتر و اجماع امت

اول: با تواتری که بر خاص و عام مخفی نیست و برای همه معلوم است ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اختصاص بزرگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته‌اند، و بیش از تمام مردم به او اختصاص داشته‌اند، و از او نزدیک بودند و صحابه بودن آن‌ها هم اختصاصی بوده است، و هر سه نفر با ایشان روابط خویشاوندی سببی داشته‌اند (ابوبکر و عمر پدرزن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و عثمان هم دو بار داماد ایشان بود)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی ایشان را دوست داشت و از آن‌ها ثنا و مدح و تمجید به نیکی فرموده است. بنابراین آن‌ها یا ظاهراً و باطناً در حال حیات و بعد از وفات پیامبر ایشان استوار و ثابت قدم بوده‌اند، یا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف حال حیات ایشان تغییر یافته‌اند. اگر با آن همه نزدیکی که به پیامبر صلی الله علیه و آله دارند بر غیر استقامت بوده باشند؛ یکی از این دو امر لازم می‌آید: یا رسول خدا به حالشان آگاه نبوده، یا با آن‌ها سازش نموده، و هر کدام از این دو احتمال نسبت به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگترین نقص است، همانگونه که گفته شده:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

یعنی: اگر تو نمی‌دانی این مصیبت است، و اگر بدانی (و سکوت کنی) مصیبت بزرگ‌تر است.

و اگر آن‌ها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله منحرف شده باشند؛ این عدم پشتیبانی و یاری خدا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است حتی در مورد خواص امت و بزرگان اصحاب او، همان پروردگار بزرگوار و عظیم الشان که به او وعده داده که دینش را بر تمام کل ادیان غالب گرداند، پس چگونه بزرگترین افراد خاصه‌ی او مرتد می‌گردند؟ این ادعا و امثال آن بدترین عیب و طعن شیعه است که به مقام شامخ رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌کنند،

همان گونه که امام مالک و غیره گفته اند: هدف رافضی ها (از طعنه زدن به اصحاب) نسبت عیب و نقص است به رسول خدا ﷺ؛ تا گفته شود: مرد بد اصحاب و یاران بد دارد، و اگر مرد صالح و شایسته بود یارانش شایسته و صالح بودند، برای همین است که علما گفته اند: رافضه گری دسیسه ی زندیق و بی دین هاست^(۱).

دوّم: انسان به علت شبهه یا شهوت و آرزو بازی مرتد می شود، و معلوم است که شبهه و شهوت برای عدم گرایش به اسلام در اوایل اسلام قوی تر بوده، چون اسلام در اقلیت بود، و کفار بر عامه ی امت اسلام غالب بودند، و مسلمین در مکه مورد آزار و اذیت بودند و از جانب فامیل و نزدیکان مشرک و غیره مورد آزار و شکنجه های طاقت فرسا قرار می گرفتند که فقط خدا سختی آن را می داند، ولی بازهم صبر و شکیبایی کردند و تلخی امتحان و آزمایش را نوشیدند، و زمانی از رسول خدا ﷺ پیروی کردند که تنها و فقیر و بینوا بود، قدرتی نداشت، و در حال ترس و بیم و هراس و زیر سلطه بودند، و تمام اهل زمین آن روز در عداوت و دشمنی با ایشان همدست بودند، و مال و وطن و عزت و مقام خویش را برای رضای خدا و محبت او و پیامبرش رها کردند.

و تمام این امور را با میل و اختیار خود برگزیدند، بنابراین کسانی که در حالت ضعف ایمان همچون کوه استوار باشند، چگونه بعد از ظهور آیات و انتشار نشانه های حق ایمانشان دچار تزلزل می شود، خصوصاً که رافضه به خاطر بیعت با ابوبکر به جای علی آن ها را تکفیر می کنند، چگونه چنین ایمانی آنان را وادار به جانفشانی نمی کند،^(۲) و چگونه سابقه و جهاد خود را می بازند و به خاطر ابوبکر آخرت خود را می فروشند، چه چیزی آن ها را به چنین امری واداشته در حالی که می دانستند این کار کفر و رزیدن به پروردگار و برگشتن از دین اسلام است، و چرا از فرموده ی رسول خدا ﷺ در مورد بیعت با علی بن ابی طالب برمی گشتند و از اطاعت او سرباز زدند، آیا معقول است که مهاجرین و انصار از ابوبکر در کفر پیروی کنند ولی پیروی رسول خدا ﷺ را در مورد علی رها کنند؟ حال آن که آن ها همان کسانی بودند که خانه و کاشانه ی خود را برای فضل و خشنودی خدا و پیروزی رسول خدا ﷺ رها کردند، و آنان همان راستگویان

۱- منهاج السنة، ۴/۱۲۳.

۲- منهاج السنة؛ ۴/۱۲۸؟!

بودند؟.

سوم: تکفیر اصحاب رسول خدا ﷺ از سوی رافضه علی را هم در برمی گیرد، چون (به ادعای شیعه) او هم از امر خدا شانه خالی کرده، و مادامی که نقل کنندگان این اسلام مرتد بوده باشند سقوط متواتر بودن دین اسلام، و اصلاً باطل بودن شریعت هم لازم می آید، و منجز به اشکال و ایراد قرآن عظیم هم می شود، چون از جانب ابوبکر و عمر و عثمان و برادرانشان ﷺ به ما رسیده است، که هدف اصلی آنها نیز همین نکته است، و لذا ابوزرعه می گوید: «هرگاه کسی را دیدی نسبت به یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ نقص و اشکال وارد می کرد بدان که او زندیق و کافر است، چون حقانیت رسول خدا ﷺ و قرآن ثابت است، و قطعاً این قرآن و سنت های رسول خدا ﷺ را اصحاب به ما رسانده و ابلاغ کرده اند، و تنها هدف آنها از لکه دار کردن گواهان و شاهدهای ما باطل کردن کتاب و سنت است، ولی این لکه و ننگ ها برای خودشان بیش از همه اولویت دارد، دون واقعاً زندیق و کافرند»^(۱).

از این روی کتاب های شیعه اعتراف کرده اند که بنیانگذار این اعتقاد باطل ابن سبأ یهودی بوده گفته اند: «ابن سبأ نخستین کسی که در مورد ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر اصحاب ﷺ ایراد طعن و اشکال کرد و از آنها اظهار برائت نمود، و ادعا کرد که علی ﷺ به او دستور داده است»^(۲).

چهارم: علی ﷺ هیچ یک از کسانی را که با او جنگیدند؛ حتی خوارج را تکفیر نکرد، و اسیرانشان را به برده نگرفت و اموالشان را به عنوان غنیمت محسوب نکرد، و بر هیچ کدام از کسانی که با او جنگیدند حکم کفر و رده صادر ننمود، بلکه از طلحه و زبیر و سایر صحابه از بنی حنیفه و همه کسانی که با او جنگیدند راضی بود، و در مورد آنها و یاران معاویه ﷺ و کسانی که علیه او جنگیدند همچون مسلمین حکم می کرد، و با نقل صحیح ثابت است که روز جنگ جمل ندا کننده ی او فریاد سرداد و گفت: «به دنبال کسی نروید که به جنگ پشت برتابد، و به مجروحین کار نداشته باشید، و اموالشان را به

۱- الکفایه، ص ۴۹.

۲- المقالات والفرق / القمی، ص ۲۰، فرق الشیعة / النوبختی، ص ۱۹-۲۰.

غنیمت نبرید». و این چیزی بود که خوارج علیه او انکار کردند تا این که عباس علیه السلام در این مورد با آنها به مناظره پرداخت^(۱).

و آثار مشهوری در این مورد روایت شده‌اند که علی علیه السلام در مورد کشته شدگان لشکر معاویه می‌گفت: «همه آنها مسلمانند، نه کافر و منافق.. اما می‌گفت: آنها علیه ما تجاوز کردند»^(۲).

و این امر با نقل و روایات شیعه هم ثابت شده، و در کتاب‌های معتمدشان نقل شده که جعفر از پدرش روایت کرده که علی علیه السلام هیچ کدام از افرادی را که علیه او جنگیدند به شرک و نفاق متهم نکرده، بلکه می‌گفت: آنها علیه ما شوریده‌اند^(۳).

اما عقیده‌ی «تقیه» دینشان را به دین آخوندها و بزرگانشان تبدیل کرده، زیرا حرّ عاملی در تعلیقه بر نص سابق گفته است: «من می‌گویم این (کلام علی) بر تقیه حمل می‌شود»^(۴).

و در نامه‌ی علی علیه السلام به اهل شهرها ذکر حوادث و جریانات بین او و اهل صفین آمده است و می‌گوید: «ابتدای امر ما بدین صورت بود که ما و اهل شام با هم درگیر شدیم خوردیم، و واضح است که پروردگار ما یکی است، و دعوت هر دو دسته‌ی ما برای اسلام است، و ایمان خود به خدا را از ایمان ایشان، و تصدیمان را به رسول خدا بیشتر نمی‌دانیم، و آنها خود را با ایمان‌تر از ما به شمار نمی‌آورند، امور ما یکی است ولی اختلاف ما بر سر خون عثمان است که ما از آن پاک و مبراء هستیم»^(۵).

و علی ناسزاگویی همراهانش به معاویه را ممنوع کرد و گفت: «من دوست ندارم شما فحاش باشید، بلکه اگر اعمال آنها را توصیف کنید، و حال ایشان را ذکر کنید قول شما درست‌تر است و برای معذرت‌تر است. به جای دشنام بگویید: خدایا خون ما و

۱- منهاج السنّة، ۱۸۱/۴.

۲- منهاج السنّة، ۱۸۱/۴.

۳- قرب الإسناد، ص ۶۲، وسائل الشیعة، ۶۲/۱۱.

۴- وسائل الشیعة، ۶۲/۱۱.

۵- نهج البلاغة، ص ۴۴۸.

خون آن‌ها را نگه‌دار و در بین ما و ایشان صلح و آشتی برقرار گردان»^(۱). پس به اعتراف صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه دشنام و تکفیر روش علی علیه السلام نبوده.

پنجم: «قطعاً کسانی همچون سلمان و عمار و مقداد که رافضه از حکم ارتداد استثناء می‌کنند فقط به این علت استثناء می‌کنند که به گمان آن‌ها بر مذهب رفض و عدم بیعت با ابوبکر و عمر با آن‌ها همراه بوده‌اند، و این از جمله فریب و به تردید انداختن شیعه است، چون نه این‌ها و نه هیچ کس دیگر بر سر خلافت با ابوبکر و عمر نزاع و درگیری نداشته‌اند، و حتی سلمان فارسی از سوی عمر رضی الله عنه به امیر مداین منصوب گردید، و برای امامت و طاعت عمر رضی الله عنه دعوت می‌کرد... و عمار از جانب عثمان رضی الله عنه امیر کوفه شد، و عمار و غیره در لشکر صحابه و غزوات آن‌ها شرکت کردند، پس این فریب رافضه به کجا راه می‌برد»^(۲).

ششم: احوال و بیوگرافی اصحاب در وقایع تاریخی و حوادث، معلوم و قطعی و بسیار معروف و مشهورند، و به خاطر رضای خدا چیزی را برای خود نخواستند و برنگزیدند، و تا نهایت حد تحمل سختی‌ها کردند، و در راه خدا جان و روح خود را فدا کردند تا این‌که خدا رسولش را با آن‌ها تأیید و تقویت نمود، و دینش را بوسیله‌ی آن‌ها پیروز گردانید، پس چگونه کسی که یک لحظه خدا را شناخته باشد جسارت طعن و بی‌ادبی نسبت به آن بزرگواران را دارد؟ یا چگونه کسی که مسلمان باشد جرئت می‌کند آن‌ها را فحش و ناسزا گویند و از ایشان انتقاد کند؟!^(۳).

لذا خطیب بغدادی می‌گوید: «اگر خداوند متعال هم در مدح و ستایش ایشان چیزی نمی‌گفت؛ احوال آن‌ها از هجرت و جهاد و بذل جان و مال و کشتن پدران و اولاد خود در راه خدا، و خیرخواهی و دلسوزی در دین، و نیروی ایمان و یقین آن‌ها موجب قطع و یقین عدالت ایشان و اعتقاد به پاکی آن‌هاست»^(۴).

۱- نهج البلاغه، ص ۳۲۳.

۲- المناظرة / أبو المحاسن الواسطي، الورقة ۶۶.

۳- التنبیه والرد، ص ۱۰-۱۱.

۴- الکفاية، ص ۴۹، نگاه کن به الإيجی / المواقف، ص ۴۱۳.

کسی که به حوادث سیره و تاریخ پیامبر ﷺ مراجعه کند که خود و اصحابش چه سختی و فشارهای قریش را در مکه متحمل شده‌اند، و چقدر تلخی قطع رابطه و شدت محاصره در شعب ابی طالب را چشیدند، و رنج جدایی از وطن و اهل و عشیرت را با جان و دل پذیرفتند، و به حبشه و مدینه هجرت کردند، و مسئولیت بزرگ جهاد و قربانی دادن و جانفشانی را بردوش گرفتند، و با اهل و اقوام و خاندان خود (برای رضای خدا) جنگیدند و دیگر حوادث مشهور احوال آن‌ها را مطالعه کند به حقیقت دست خواهد یافت..

کسی که به اینها بیندیشد و در این احوال تأمل نماید؛ عظمت آن نسل بزرگوار و قوت ایمان و صداقت و سربلندی در امتحان الهی ایشان را بطور قطع و یقین می‌داند.

هفتم: در سیره‌ی امیرالمؤمنین قرائن عملی و دلایل واقعی بر علاقه و روابط ایشان با دیگر برادران خود؛ ابوبکر و عمر و عثمان وجود دارد که بسیار مشهور و شایع هستند، و حتی رافضه هم محبت صادقانه و برادری صمیمانه آن جلوداران و پیشگامان ممتاز و برگزیده‌ی آن سلاله و تبار بی نظیر صحابه را ثابت کرده‌اند.

و در مقدمه‌ی این دلایل و قرائن به ازدواج در آوردن ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب برای امیر المؤمنین عمر به دشم می‌خورد^(۱). پس وقتی که عمر رضی الله عنه فاروق این امت نزد امامیه از ابلیس کافرتر باشد، چرا به عقل خود مراجعه نمی‌کنند و به فساد مذهبشان نمی‌اندیشند؟! چون اگر ابوبکر و عمرم کافر بوده باشند؛ علی با به ازدواج در آوردن دختر خود به عقد کافر؛ یا فاسق بوده یا کافر، و دخترش را در معرض زنا محض قرار داده است!^(۲)

و انسان عاقل و فهمیده‌ی بری از غرض و صادق در شیعه بودن هیچ اختیاری ندارد جز این که اذعان نماید به این حقیقت که در بین هر چهار خلیفه رضی الله عنهم محبت صادقانه برقرار بوده است. و لذا وقتی که به معزالدوله أحمد بن بویه - که رافضی بود و به صحابه ناسزایی گفت - گفته شد: «قطعاً علی رضی الله عنه دخترش ام کلثوم را به عقد ازدواج عمر رضی الله عنه درآورده، مسأله را بسیار مهم تلقی کرد و گفت: من این را نفهمیده‌ام!» و بلا فاصله توبه

۱- نگاه عقد ام کلثوم للشیخ فاروقی/محمد صدیق، التحقيق الجلی فی تزویج ام کلثوم بنت علی.

۲- الأنساب/السمعانی، ۳۴۷/۱.

کرد، و قسمت عمده‌ی اموالش را صدقه داد و کنیزهایش را آزاد کرد، و بیشتر ستمها و مظالم را به صاحبان اصلی برگرداند و آنقدر گریست که بیهوش شد،^(۱) زیرا بزرگی گناهان گذشته‌ی اش را با شعور خود درک کرد، و فهمید که بر اثر فریب خوردن شبهه‌های شیعه عمری را در لطمه زدن عرض و حیثیت آن اطهار سپری کرده بود.

آخوند شیعه کوشش نموده این دلیل را باطل جلوه دهد، بنابراین روایاتی را به نام ائمه ساخته و پرداخته که گویا ائمه گفته‌اند: «ذلک فرج غصبنه»^(۲)؛ این عورتی است که از ما غصب شد، آب را گل آلودتر کرده‌اند، چون با این غلط امیرالمؤمنین را «دیوث» تصور کرده‌اند که هیچ دفاعی از ناموس و حیثیت خود نکرده، و راضی به فاحشه در میان اهل و عیال خود بوده، آیا امیرالمؤمنین علی^(ع) قابل چنین تصویری است؟ «حقیرترین فرد عرب جان خود را در دفاع از حیثیت بذل می‌نماید، و در دفاع از حرم و ناموس خود را به کشتن می‌دهد، چه رسد به بنی هاشم که سادات نسب‌والا بودند و غیرت و مروتشان از همه بیشتر بود، پس چگونه این ننگ شنیع را برای امیرالمؤمنین ثابت می‌کنند، کسی که شجاع، دلاور و شیر غران بنی غالب و شیر خدا در مشرق و مغرب بود»^(۳).

چنین به نظر می‌رسد که برخی از آن‌ها به این توجیه آخوندهایشان خوشحال نبودند، برای این منظور در صدد برآمده‌اند با منطقی عجیب و غریب‌تر از این دلیل خلاصی یابند، لذا ادعا کرده‌اند که ام کلثوم اصلاً دختر علی نیست، بلکه جن بود و صورت انسان درآمد!!^(۴)

یکی دیگر از دلایل محبت و صمیمیت جدی بین علی و دیگر اصحاب^(ع) خویشاوندی پایدار و ازدواج‌های مکرر و چشم‌اندازهای محبت بین آن‌هاست، حتی علی و حسن و حسین^(ع) برخی از پسران خود را با ابوبکر و عمر نامگذاری کردند، آیا کسی

۱- ابن الجوزی/المنتظم، ۳۸/۷-۳۹.

۲- فروع الکافی، ۱۰/۲، وسائل الشیعة، ۴۳۴/۷-۴۳۵.

۳- مؤتمر النجف/السویدی، ص ۸۶.

۴- الأنوار التعمانية، ۸۳-۸۴، و شبیه همین توجیه در کتاب‌های اسماعیلیه هم آمده است، نگاه کن به الهفت الشریف، ص ۸۴ و به بعد.

حاضر است پسرش را به نام سرسخت‌ترین دشمنان خود نام‌گذاری کند؟! و آیا انسان حوصله دارد نام دشمنانش را هر روز چندین بار در فضای منزل خود تکرار نماید؟^(۱)

۱- نگاه کن به مطالبی که محب الدین خطیب درمورد روابط دامادی و ازدواجی بین آل واصحاب و اولاد اهل بیت و نام‌گذاری پسران اهل بیت به نام سه خلیفه راشد و همکاری و محبتی که در بین آنها برقرار بوده، ص ۱۱ به بعد، یا «نشأت التشیع و تطوره، ص ۱۲» و به کتاب «الشیعه و اهل البیت احسان الهی ظهیر» دراین موضوع نگاه کن.

فصل دوم: عصمت امام

مسأله‌ی عصمت امام از دیدگاه شیعه از اهمیت بسیار بزرگی برخوردار است^(۱) و از مبادی اولیه‌ی اعتقاد آن‌هاست^(۲).

عصمت در زبان عربی یعنی: منع، و عصمت بنده از جانب خدا، یعنی این‌که خدا او را از گناه حفظ کند^(۳).

اما معنای عصمت از دیدگاه شیعه طی دوره‌های مختلف تحول و دگرگونی تشیع فرق می‌کند، و ظاهراً مذهب و دیدگاه آن‌ها در مورد عصمت ائمه در زمان مجلسی صاحب بحارالانوار و متوفای (۱۱۱۱هـ) استقرار یافت، و بر حسب اعتراف او، آن‌جا که می‌نویسد: «بدان که امامیه اتفاق نظر دارند بر عصمت و محفوظ بودن ائمه عليهم السلام از گناه کوچک و بزرگ، پس هیچ گناهی از آن‌ها سر نمی‌زند، نه از روی عمد و نه بر اثر فراموشی، و در تفسیر و تأویل هم خطا می‌کنند و نه خداوند سبحان آن‌ها را دچار سهو می‌کند»^(۴).

بنابراین مجلسی جایز می‌داند ائمه در تمام این صورت‌های قابل تصور معصوم باشند: عصمت از تمام گناهان صغیره و کبیره، عصمت از خطا، و عصمت از سهو و فراموشی. و این تصویری که مجلسی برای عصمت ترسیم نموده و اتفاق شیعه را بر آن اعلان می‌نماید حتی با صریح قرآن و سنت نبوی و اجماع امت برای انبیاء و رسولان الهی هم تحقق نیافته است^(۵). پس این مسأله‌ای است که با اصول اسلامی بیگانه است، البته نفی مطلق سهو و فراموشی از ائمه تشبیه آن‌هاست به خداوند متعال که در توصف ذات اقدس خود فرموده: (لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ): الله تعالی نه چرت می‌زند و نه خواب دارد.

۱- تاریخ الإمامیة/عبدالله فیاض، ص ۱۵۷.

۲- باقر شریف القرشی/حیاء الإمام موسی بن جعفر، ۱۱۱/۱.

۳- تهذیب اللغة، مادة "عصم".

۴- بحارالأنوار، ۲۱۱/۲۵، و نگاه مرآة العقول، ۳۵۲/۴.

۵- نگاه کن به فکرة التقریب، ص ۲۹۹.

برای همین است که وقتی به امام رضا علیه السلام - که به خیال شیعه امام هشتم است که برایش ادعای عصمت می‌کنند - گفته شد: در کوفه قومی هستند که گمان می‌کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز دچار سهو و اشتباه نشده؟ گفت: دروغ گفتند لعنت خدا بر آنها، تنها کسی که سهو نکند الله جل جلاله است که یگانه معبود بحق است^(۱).

و این نص اگر صحیح باشد ممکن است از آن چنین استنباط می‌کنیم که عصمت و نفی سهو - که بعداً به اصول و اساس دوازده امامیه‌ی متأخر تبدیل شد - در عصر رضا اعتقاد قومی بود که خود را به تشیع نسبت می‌دادند، و بخاطر حقارت یا زشتی اعتقادشان نامی از فرقه‌ی آنها به میان نیامده، در حالی که بهترین بنده‌ی خدا محمد صلی الله علیه و آله را به اعتقاد عصمت اختصاص داده‌اند، و این موضع‌گیری افراطی از سوی امام خود شیعه با این لحن شدید لعنت و تکذیب روبرو شد، چون این اعتقاد در واقع تشبیه کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود به ذاتی که نه خواب او را می‌گیرد و نه چرت می‌زند، اگر رضا می‌دید که در رابطه با خود او و دیگر آباء و اجداد و نوه‌های او چنین اعتقادی وجود دارد چه می‌گفت؟! بدون تردید خیلی شدیدتر و سخت‌تر انکار می‌کرد، همان‌گونه که ممکن است از این نص این نکته هم برداشت شود که این اعتقاد وجهت‌گیری بعد از عصر رضا شیوع یافته باشد.

نشأت و تغییر و دگرگونی اندیشه‌ی عصمت ائمه

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله ثابت کرده که اعتقاد عصمت از آراء و نظرات منحصر به ابن سبأ است^(۲). ولی واژه‌ی «العصمت» - طبق اطلاع من - از ابن سبأ نقل نشده، و بدون شک و تردید از ابن سبأ افکار و اعتقاداتی بزرگ‌تر از عصمت نقل شده، چون ادعای خدا بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام از او نقل شده^(۳).

اما او بر حسب نظریه‌ی امامیه ادعای عصمت ائمه نکرد، بلکه قسمت عمده‌ی آراء و

۱- بحار الأنوار، ۳۵۰/۲۵، وانظر ابن بابویه/عیون أخبار الرضا، ص ۳۲۶.

۲- مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۵۱۸/۴، منهاج السنة، ۶۰/۴.

۳- نگاه مقالات الإسلامیین، ۸۶/۱، التنبيه والرد، ص ۱۸، الفرق بین الفرق، ص ۲۱، الملل والنحل، ۱/۱۷۴، وانظر في كتب الشيعة، رجال الکشي، ص ۱۰۶-۱۰۷، الرازی/الزینة، ص ۳۰۵، تنقيح المقال، ۱۸۳/۲.

نظرات او مربوط به امیرالمؤمنین علی بود، حتی او اولین کسی بوده انتظار ظهور امام و رجعت او را مطرح کرده است^(۱).

و قاضی عبدالجبار بر این باور است که قول به عصمت امام و این که جایز نیست او دچار خطا و اشتباه و لغزش و غفلت شود، این اعتقاد نه در عصر صحابه و تابعین آنها تا زمان هشام بن حکم شناخته شده نبوده، تا این که او این مقوله را ابداع کرد^(۲).

محب الدین خطیب هم در تعیین زمانی که عقیده‌ی عصمت بوجود آمد با قاضی عبدالجبار موافق است، اما این گفته را به شخصی دیگر از معاصرین هشام بن حکم نسبت می‌دهد، پس می‌گوید: «نخستین کسی که این اعتقاد گمراهی و پلید را ابداع کرد مسلمین او را شیطان طاق می‌نامند و شیعه او را مؤمن آل محمد می‌نامند»^(۳) و نامش محمد بن علی الاحول بود^(۴).

و «دونلدسن» اشاره نموده به این که احتمال دارد اندیشه‌ی عصمت نزد شیعه در زمان جعفر بوجود آمده باشد^(۵). نکته‌ی قابل ملاحظه این که هشام بن حکم و شیطان طاق هر دو از معاصرین جعفر بودند، پس شاید این اعتقاد در زمان جعفر صادق: نزد شیعه معروف شده باشد، ولی کم کم تغییر و تحول یافته و چندین مرحله بر آن گذشته تا به صورتی که مجلسی عرضه نمود ثابت شده است.

مراحل عقیده‌ی عصمت

وقتی تلاش کنیم به آن دسته از نصوص شیعه برگردیم که به عصمت تصریح شده تا در خلال آنها مراحل را بررسی کنیم که اعتقاد به عصمت ائمه سپری نموده؛ این چیزها را می‌بینیم: شیعه به زین العابدین نسبت می‌دهند که گویا گفته: «المعصوم هو من اعتصم بحبل الله، و حبل الله هو القرآن»: معصوم کسی است که به رسیمان خدا چنگ زده باشد و

۱- المقالات والفرق/القمی، ص ۲۰.

۲- تثبیت دلایل النبوة، ۵۲۸/۲.

۳- رجال الکشی، ص ۱۸۵، مؤمن الطاق.

۴- مجلة الفتح، ۲۷۷/۱۸.

۵- عقيدة الشيعة/دونلدسن، ص ۳۲۹، محمود صبحی/نظرية الإمامة، ص ۱۳۴.

رسمان خدا قرآن است^(۱).

فرقی نمی‌کند، چه نسبت دادن این نص به علی بن حسین علیه السلام درست باشد؛ و چه درست نباشد؛ ما را از آن نظریه‌ی سالم عصمت، و ارتباط آن به این معنای اسلامی زیبا در آن در مقطع ابتدای پیدایش تاریخ تشیع مطلع می‌کند، بنابراین «اعتصام و تمسک به قرآن عصمت است»، و عصمت با این معنی در انحصار افراد معلوم و مشخصی نیست، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳] «همگی به رسمان خدا چنگ زنید».

و فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱] «و هر کس به خدا تمسک جوید؛ قطعاً به راه راست هدایت شده است».

و بعد از آن می‌بینیم که هشام بن حکم که قاضی عبدالجبار اختراع عقیده‌ی عصمت را به او نسبت داده؛ یکی از مردان شیعه به نام حسین اشقر و از او سؤال می‌کند و می‌گوید: معنی سخن شما چیست که می‌گویید: «امام باید معصوم باشد»؟ هشام گفت: از ابا عبدالله در این باره سؤال کردم فرمود: «المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله» یعنی معصوم کسی است که از جناب خدا از تمام محارم خدا امتناع ورزد، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲).

و شیعه‌ای دیگر به نام ابن ابی غمیر گفته است: در طول مصاحبت و رفاقت با هشام بن حکم استفاده‌ای از او نکرده‌ام زیاتر از این کلام در مورد عصمت امام، که گفت: امام گناه نمی‌کند، چون محل نفوذ گناه حرص و حسد و خشم و شهوت است، و این صورت‌ها از امام منتفی است^(۳).

اما به هر حال این مفهوم عصمت از اغراق و غلو مجلسی نیست، و آثاری که بر ساختار اخیر عصمت نزد شیعه حاصل می‌گردد بر آن مفهوم قدیمی حاصل نشده، و چیزی که به عصمت به آن معنای قدیم و ابتدایی آن افزوده‌اند این است که کلام و گفتار

۱- ابن بابویه/ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، بحار الأنوار، ۱۹۴/۲۵.

۲- این نص در معانی الاخبار ص ۱۳۲، و بحار الأنوار: ۱۹۴/۲۵-۱۹۵ آمده اند.

۳- بحار الأنوار، ۱۹۲/۲۵-۱۹۳ «باختصار»، وانظر، ابن بابویه/الخصال، ۲۱۵/۱، معانی الأخبار، ص ۱۳۳، أمالی الصدوق، ص ۳۷۵-۳۷۶.

امام را وحی از جانب خدا به حساب آورده‌اند که به پیش و پس آن باطل راه ندارد، و معنی عوارض بشری از قبیل سهو و اشتباه و غفلت و فراموشی را از او نفی کرده‌اند تا امام را بطور کلی از مرحله‌ی مخلوق بودن بطرف خالقیت خارج کنند.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود حکم کردن به امتناع عصمت امام از گناه و معصیت، و لزوم کار او به این‌که از جانب خدا مجبور باشد فقط کار نیک انجام دهد؛ در مسأله‌ی قضا و قدر با مذهب اثنی‌عشریه تعارض و مخالفت دارد، چون آن‌ها معتقدند بنده در کاری که انجام می‌دهد دارای آزادی و اختیار است، و نیز معتقدند که که بنده خالق و آفریننده افعال خویش است، و این دلیل است براین‌که مفهوم عصمت بر مذهب آن‌ها در مورد قضا و قدر سبقت دارد، و اعتقاد به خالق بودن بنده برای کارهایش را در قرن سوم از معتزله برگرفته‌اند.

برای همین است که بعد از تأثیرپذیری شیعه از افکار معتزلی؛ مفهوم عصمت نزد شیعه با برخی افکار معتزله همچون تفکر لطف الهی، و تفکر اختیار انسانی رنگ‌آمیزی شده است، همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم شیخ مفید (متوفای سال ۴۱۳هـ) عصمت را چنین تعریف می‌کند: «عصمت لطفی است الهی که خداوند متعال نسبت به مکلف انجام می‌دهد بطوری که ارتکاب گناه و ترک طاعت را از او منع می‌کند با وجود این‌که توانایی انجام آن را دارد»^(۱) پس معنی عصمت این‌جا مجبور شدن امام به ترک معصیت و نافرمانی نیست، بلکه الطافی الهی است که به او شده و با آن‌ها از روی اختیار گناه و نافرمانی را ترک می‌کند، بنابراین ملاحظه می‌گردد که برای تعریف و تعیین مفهوم عصمت از مصطلحات معتزله استفاده شده است.

مسأله‌ی عصمت در حد و مرز نفی گناه و نافرمانی متوقف نشد؛ بلکه از آن بسوی ادعای کمال و علم همه جانبه و .. هم گذشت. .. مثلاً در قرن چهارم ابن بابویه (متوفای سال ۳۸۱هـ) در کتاب (الاعتقادات) خود که دین شیعه‌ی امامیه نامیده شده می‌گوید: «اعتقاد ما در مورد ائمه این است که آن‌ها معصومند و از هر چرکی پاک هستند، و نیز هیچ گناهی؛ نه صغیره و نه کبیره انجام نمی‌دهند، و نافرمانی خدا نمی‌کنند، و هر چه به

۱- المفید/النکت الاعتقادیة، ص ۳۳-۳۴، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۶، الجیلانی/توفیق التطبيق، ص ۱۶.

آن‌ها امر شده انجام می‌دهند، و هر کس در یکی از احوال آن‌ها عصمت را از ایشان نفی کند در واقع نسبت به آن‌ها جاهل بوده، و چنین کسی کافر است، و اعتقاد ما در مورد ایشان این است که آن‌ها معصوم هستند و به کمال و علم و دانش تمام؛ از ابتدای امر ایشان تا آخر وصف می‌گردند، و در هیچ حالی از احوالشان به نقص و نافرمانی و جهل وصف گردند»^(۱).

بنابراین او در اینجا «نافرمانی و جهل و نقص» را از آن‌ها نفی کرده است، و کمالی را برایشان اثبات می‌کند که از ابتدای زندگی با آن‌ها همدم و ملازم بوده، و مخالف این اعتقاد را کافر می‌داند.

پس این مرحله‌ای دیگر در مسأله‌ی عصمت است که بدان منتقل شده، ولی در این جا سهو را از ائمه نفی نکرده آن‌طور که مجلسی و دیگر بزرگان شیعه‌ی بعد نفی کرده‌اند، لکه در تاب خود (من لایحضره الفقیه) تصریح نموده که نفی سهو از پیامبر ﷺ مذهب غلوکنندگان و (مفوضه) است و می‌گوید: «همانا غلو کنندگان و مفوضه - لعنت خدا بر آن‌ها- سهو رسول خدا ﷺ را انکار می‌کنند و مدعی‌اند اگر جایز باشد او در نماز سهو کند؛ جایز بوده که در تبلیغ هم سهو کند، چون نماز فرض است به همان صورت که تبلیغ فریضه است. ولی سهو رسول خدا ﷺ مانند سهو و خطای ما نیست، سهو او از جانب خداست تا معلوم شود که او بشر و مخلوق است و به جای خداوند ﷻ عبادت نشوند، و تا مردم با سهو او حکم سهو را بدانند، و استاد ما محمد بن الحسن بن احمد بن ولید می‌گوید: اولین درجه غلو و اغراق نفی سهو از رسول خدا ﷺ است، و من به امید اجر و پاداش پروردگار کتابی اختصاصی را در مورد سهو رسول خدا ﷺ و رد مُنکرین تألیف می‌کنم»^(۲).

بنابر این می‌بینی ابن بابویه که رئیس شیعه است - همان‌گونه که خودشان می‌گویند - علیه کسانی که سهو را از محمد مصطفی ﷺ نفی کرده‌اند ردّ داده است، پس کسانی که مقامشان از پیامبر ﷺ پایین‌تر باشد مانند ائمه چه؟! و نفی سهو را نشانه غلو و افراط به می‌داند، و اشاره می‌کند که این گفته از مذاهب غلوکنندگان است، و نیز اشاره نمود که

۱- الاعتقادات، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲- من لا یحضره الفقیه، ۱/ ۲۳۴.

نفی سهو حاوی تشبیه مخلوق به خالق است.

اما نفی سهو چیزی است که شیعیان متأخر در مرحله‌ای دیگر از تحول این قضیه به مسأله‌ی عصمت افزودند، برای همین است که نصوص و عباراتی که به زبان ائمه جعل گفته‌اند قبلاً ذکر شدند مخالف این است، و هنگامی که نزد ابو عبدالله سهو را ذکر کردند گفت: «أو ينفلت من ذلك أحد؟ ربّما أقعدت الخادم خلفي يحفظ عليّ صلاتي»: مگر کسی از سهو نجات می‌یابد؟ من گاهی خادمم را پشت سر خویش می‌نشانم تا نمازم را برایم نگه‌دارد و تعداد رکعاتش را بشمارد^(۱). و امام رضا لعنت می‌فرستند بر کسی که سهو را از رسول خداص نفی کند- همان‌گونه که گذشت- و می‌گوید: «همانا تنها الله تعالى است که سهو نمی‌کند». و کتاب‌های شیعه در رابطه با سهو رسول خدا ﷺ در نماز اخباری را روایت کرده‌اند^(۲).

تعجب این‌جاست که بر این اعتقاد خود ادعای اجماع می‌کنند با وجود این‌که اجماع آن‌ها با مخالفت و نصوص شیعیان قرن چهارم قبل از این‌ها نقض می‌گردد. اما شهوت افراط و اغراق می‌گوید: «همانا اصحاب امامیه‌ی ما بر عصمت ائمه عليهم السلام از گناهان کبیره و صغیره، عمدی و خطایی و فراموشی از وقت ولادت تا موقع لقای خداوند عز وجل اجماع نموده‌اند»^(۳).

وقتی هم که به آن‌ها گفته شود: چگونه اجماع شما منعقد می‌شود در حالی که شیخ صدوق (ابن بابویه) شیعه و استادش (ابن الولید) مخالف این دیدگاه هستند؟ در جواب گفتند: «همانا خروج آن دو نفر به اجماع زیان نمی‌رساند، چون نسب ایشان معروف است»^(۴). اما دسته‌ی دیگر که قایل به عصمت مطلق هستند؛ در میان‌شان کسانی هستند که شخصیت و نسب‌شان ناشناخته است، یا همه نسب غیر معروف دارند، پس احتمال دارد امام قائم از مخفی‌گاه خود بیرون آمده باشد و با آن‌ها اعلام هم‌رأیی کرده باشد، و گفته‌ی

۱- بحار الأنوار، ۳۵۱/۲۵.

۲- نگاه من لا يحضره الفقيه، ۲۳۳/۱.

۳- بحار الأنوار، ۳۵۱-۳۵۰/۲۵.

۴- بحار الأنوار، ۳۵۱/۲۵.

او در معتمد و تکیه‌گاه اجماع او است!!^(۱) یعنی برای اثبات حجیت اجماع در این مسأله کافی است با ظن و گمان ادعا شود که غایب معصوم با گروهی افراد ناشناخته و نامعلوم همراه باشد که نفی سهو را تقریر و تثبیت کرده باشند!!!.

حق داری تعجب کنی که چگونه نصوص صریح ائمه را رد می‌کنند که در کتاب‌هایشان ثبت شده، ولی به اجماع ادعایی تمسک می‌کنند که با ظن و گمان و احتمالات نمایان‌گر رأی امام غایب است؟!.

ولی مذهب شیعه مذهب آخوندهاست نه دیدگاه و مذهب ائمه.

بطور قطع مجلسی حیرت زده و سرگردان است - که خود نصوص و روایاتی را دیده که مخالف اجماع یاران او است - بنابراین می‌گوید: «مسأله در نهایت اشکال است، چون اخبار و آیات زیادی بر صدور سهو و خطا از ائمه دلالت می‌کنند، ولی اصحاب و یاران ما جز افراد شاذ بر عدم جواز سهو اتفاق نظر دارند»^(۲).

و این اعتراف مجلسی است به این که اجماع شیعه‌ی متأخر بر عصمت مطلق ائمه مخالف روایات آن‌هاست، و این دلیل واقعی و اعتراف صریح است بر اجماع آن‌ها بر گمراهی، و این که حتی از کتاب‌های خودشان هیچ دلیلی ندارند.

۱- به فصل اجماع نگاه کن.

۲- بحار الأنوار، ۳۵۱/۲۵.

استدلال شیعه بر عصمت ائمه

استدلال آنها با قرآن

علی‌رغم این‌که در کتاب قرآن اصلاً هیچ ذکری از دوازده امام به میان نیامده است - همان‌گونه که گذشت - چه رسد به ذکر عصمت آنها؛ ولی شیعه‌ی اثنی‌عشری برای اثبات عصمت ائمه به قرآن چسبیده‌اند و آخوندهایشان متفقاً به این آیه استدلال کرده‌اند که خداوند ﷻ فرموده:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْهُ بِيَمِينِهِ عَهْدَ آلِ إِبْرَاهِيمَ قَالُوا إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]

«و به خاطر آورید) آن گاه را که خدای ابراهیم، او را با سخنانی بیازمود و او (به خوبی از عهده آزمایش برآمد و) آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد. (خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد». و مجلسی در کتابش بابی را در شأن عصمت ائمه به عنوان «باب... لزوم عصمة الامام» با این آیه آغاز کرده است^(۱).

و جمعی از علمای معاصر شیعه چون محسن امین^(۲) و (محمد حسین آل کاشف الغطا) این آیه را اصل استدلال از قرآن می‌دانند، و مدعی هستند که این آیه در لزوم عصمت صریح است و جز به این آیه استدلال نمی‌کنند^(۳).

و صاحب مجمع البیان سیاق و جهت استدلال اصحاب و هم‌کیشان خود با این آیه را بر مبنای مراد و منظور آنها بر عهده گرفته و می‌گوید: «اصحاب ما با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که امام از زشتی‌ها معصوم است؛ چون خداوند ﷻ وعده داده که عهد و

۱- بحارالأنوار، ۱۹۱/۲۵.

۲- أعيان الشيعة، ۴۵۸/۱.

۳- أصل الشيعة، ص ۵۹.

پیمان او به ظالم نرسد^(۱) و کسی که معصوم نباشد ظالم است، یا به خود ستم می‌کند یا به غیر.

اگر گفته شود: خداوند عز و جل تنها رسیدن عهد به ظالم را نفی کرده، پس وقتی که توبه کرد ظالم نیست؛ و صحیح است که بدان نایل گردد. جواب این است: ظالم هر چند توبه کند از این که آیه‌ی فوق در حال ظالم بودنش شامل او گردد باز هم خارج نمی‌شود، پس وقتی که خداوند عز و جل رسیدن عهد به ظالم را به بطور مطلق و بدون مقید کردن به وقت نفی کرده، پس باید بر تمام اوقات حمل شود، در نتیجه ظالم هرگز به مقام امامت نمی‌رسد اگر چه توبه کند^(۲).

نقد استدلال شیعه

اولاً: سلف در مورد معنای عهد ذکر شده در این آیه بر چند رأی هستند: ابن عباس و (سدی) گفته‌اند: عهد در این جا نبوت است، خداوند فرمود: «عهد» یعنی «نبوت» یعنی نبوت من به ظالم نمی‌رسند، و (مجاهد) فرمود «عهد» یعنی امامت، پس خدا فرمود ظالم را امام قرار نمی‌دهم که از او پیروی شود. و قتاده و ابراهیم نخعی و عطاء و حسن بصری و عکرمه گفته‌اند: عهد خدا در آخرت به ظالم نمی‌رسد، اما در دنیا بدان نایل می‌گردد، در امنیت قرار می‌گیرد و می‌خورد و زندگی می‌کند... و زجاج گفته است: این قول حسن است، یعنی ستمکاران به امان من نائل نمی‌گردند، یعنی آن‌ها را از عذاب در امان قرار نمی‌دهم، و مراد از ظالم مشرک است... و ربیع بن انس و ضحاک گفته‌اند: آن عهد و پیمانی که خدا با بندگان بسته است دین او است، آیا نمی‌بینی که فرموده:

﴿وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾ [الصافات: ۱۱۳]

«ما به ابراهیم و (فرزندش) اسحاق خیر و برکت دادیم (در عمر و زندگی، در نسلهای آینده، در مکتب و ایمان) از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که (به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند».

۱- سلف در مورد معنای عهد در آیه‌ی فوق اختلاف داشته اند، ولی روافض بدون دلیل موافق با هوای نفسانی هرچه خواستند می‌گویند.

۲- الطبرسی/مجمع البیان، ۲۰۱/۱، وانظر الطوسی/التبیان، ۴۴۹/۱، المجلسی/بحار الأنوار، ۱۹۱/۲۵.

پس فرموده ای ابراهیم همه فرزندان بر حق نیستند... همچنین از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که فرمود: ظالمان عهد و پیمان ندارند، چون اگر دوباره با خدا عهد ببندند آن را می‌شکنند^(۱).

همان‌گونه که می‌بینی سلف صالح در مورد تفسیر آیه اختلاف نظر دارند، بنابراین اصلاً این آیه به گفته‌ی اکثر مفسرین در مورد امامت نیست، و کسانی هم که آن را به امامت تفسیر کرده‌اند؛ منظورشان امامت علم و صلاحیت و پیروی بوده، نه امامت به مفهوم رافضه.

دوم: اگر آیه در مورد امامت هم باشد؛ بر عصمت آن‌ها دلالت نمی‌کند، چون ممکن نیست گفته شود: هر کس ظالم نباشد معصوم است خطا نمی‌کند و سهو و فراموشی ندارد آن‌طور که مفهوم عصمت است از دیدگاه شیعه، چون قیاس و معیار مذهب آن‌ها این است که هر کس سهو و اشتباه کند ظالم است، و کسی که خطا کند ظالم است... و هیچ کس با آن‌ها در این نظر موافق نیست، و با این نظر اصول اسلام سازگاری ندارد، زیرا اثبات عصمت با نفی ظلم تفاوت بزرگ دارد چون نفی ظلم عدالت را اثبات می‌کند نه عصمت شیعه.

سوم: تسلیم ادعای آن‌ها نمی‌شویم که می‌گویند: هر کس مرتکب ظلم شود سپس توبه کند باز هم وصف ظلم به او ملحق شده و لازمه‌ی اوست، و توبه در رفع ظلم او تأثیر ندارد، زیرا بزرگ‌ترین ظلم شرک ورزیدن به خداوند جل جلاله است، همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲]

«کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند».

سپس ظلم را این‌چنین تفسیر فرموده:

۱- نگاه تفسیر الطبری، ۲۰/۲ به بعد از نسخه‌های تحقیق شده، تفسیر البغوی، ۱/۱۱۲، ابن عطیة/المحرر الوجیز، ۱/۲۵۰، القرطبی/الجامع لأحكام القرآن، ۲/۱۰۸، تفسیر ابن کثیر، ۱/۱۷۲-۱۷۳، الشوکانی/فتح القدیر، ۱/۱۳۸، الألوسی/روح المعانی، ۱/۳۷۷، تفسیر القاسمی، ۲/۲۴۵-۲۴۶. (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]

«به راستی شرک ستمی بس بزرگ است».

ولی با این وجود خداوند عز و جل در حق کفار فرمود:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸]

[الأنفال: ۳۸]

«ای پیغمبر! (به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا درباره پیشینیان از مدت‌نظر گذشته است».

اما قیاس گفته‌ی آنان این است که هر کس شرک ورزید اگرچه یک لحظه هم باشد، یا مرتکب گناه شود؛ حتی اگر گناه صغیره هم باشد، چنین کسی ظالم است، و صفت ظلم از او جدا نمی‌گردد، و لازمه‌ی گفته‌ی شیعه این است که انسان مشرک اگر ایمان هم بیاورد باز هم مشرک است، چون ظلم شرک است^(۱).

بنابراین شیعه از (خوارج و عیدیه) هم سرسخت‌ترند، چون خوارج و عید و تهدید را برای صاحب گناه کبیره جز در حالت عدم توبه ثابت نکرده‌اند.

و معلوم است با ابتدایی‌ترین عقل چه رسد به دلیل شرعی و عرف و لغت: «هر کس کفر ورزد یا ظلم کند سپس توبه نماید، و اصلاح گردد؛ صحیح نیست کلمه‌ی کافر یا ظالم بر او اطلاق گردد.. و گر نه جایز بود به انسان پیر بچه و به شخص خوابیده بیدار، و به ثروتمند فقیر و به گرسنه سیر و به زنده مرده، و بالعکس گفته شود. و همچنین اگر چنین امری شایع و فراگیر باشد لازم می‌آید کسی که قسم یاد کرده بر کافر سلام نکند هرگاه به کسی سلام کرد که سال‌ها قبل کافر بوده بود قسمش واقع شده و موجب کفاره باشد، ولی تاکنون هیچ کس چنین نگفته است^(۲).

۱- منظورشان از ظلم شرک است چون هدف آن‌ها باطل کردن خلافت ابوبکر و عمر است که بعد از شرک ایمان آورده اند، و به گمان آن‌ها شرک پیوسته همراه آن‌هاست و جدانشدنی نیست!!!، برای همین است که کلینی گفته: «این آیه امامت هر ظالمی را باطل اعلام کرده است». اصول کافی، ۱/۱۹۹.

۲- آلوسی/روح المعانی، ۱/۳۷۷.

معروف است که گاهی اوقات کسی که از گناه توبه نموده از کسی فاضل تر است که گناه از او واقع نشده. و هر کس معتقد باشد که تمام کسانی که کفر نورزیده اند و مرتکب گناه نشده‌اند از کسانی برتر باشند که بعد از کفر ایمان آورده اند، و بعد از گمراهی هدایت یافته‌اند، و بعد از گناه توبه کرده‌اند؛ اعتقادش مخالف بدیهیات دین اسلام است، چون معلوم است که سابقین اول صدر اسلام از فرزندانشان برتر هستند، و آیا هیچ عاقلی فرزندان مهاجرین و انصار را به اولادشان تشبیه می‌کند؟^(۱) همان‌گونه که می‌بینی آن‌ها با این استدلال تمام مسلمین و نیز شیعه و اهل بیت را ظالم و ستم‌کار معرفی می‌کنند، چون معصوم نیستند - جز کسانی که شیعه معتقد به عصمت آن‌ها هستند -؛ در حالی که شیخ طوسی شیعه هم گفته: ظلم اسم ذمّ است و جایز نیست جز بر کسی که مستحق لعنت است اطلاق گردد، چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸] «هان لعنت خدا بر ستمگران باد»^(۲).

چهارم: این بحث را با اقرار یکی از علمای شیعه‌ی زیدیه در باطل کردن استدلال شیعه‌ی امامیه به این آیه به پایان می‌برم که می‌گوید: «شیعه با این آیه استدلال می‌کند بر این که هر کس یکبار ظلم کند مستحق امامت نیست، و در مورد امامت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما طعنه می‌زنند، و این ادعا درست نیست چون «عهد» ذکر شده در آیه اگر بمعنی نبوت باشد که حجت نیست، و اگر بر امامت حمل شود؛ کسی که از ظلم توبه کند به ظلم توصیف نمی‌شود، و خداوند جل جلاله جز در حال ظلم او را از رسیدن به عهد (امامت و رهبری) منع نکرده است»^(۳).

استدلال آن‌ها به سنت

شیعه برای استدلال علیه اهل سنت به چند روایات اهل سنت تمسک می‌جویند، و

۱- نگاه منهاج السنة، ۳۰۲/۱-۳۰۳.

۲- التبیان، ۱۵۸/۱ و هود/۱۸.

۳- الثمرات الیانة/یوسف بن أحمد الزیدی، ۶۰/۱، نسخه خطی.

قوم خویش را این‌گونه اقناع می‌کنند به این‌که اعتقادشان محل اجماع شیعه و سنی است؛ در حالی که در بین دروغ و دور بودن از استدلال آن‌ها قرار دارد، که بحث آن در فصل امامت گذشت.

و روایاتی هم که بدان استدلال می‌کنند متعلق به اهل بیت است، و برای امامیه اصلاً حجتی در آن‌ها نیست، چون ثابت است که امامیه پیوندی با اهل بیت ندارند، جز رابطه‌ای موهوم و واهی که ادعا می‌کنند با علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام و برخی پسران حسین که ادعای امامتشان را می‌کنند، و آن ارتباط هم به کلی قطع گشته؛ زیرا حسن عسکری عقیق و بدون فرزند وفات یافته است، بنابراین امامیه از سال (۲۶۰هـ) نسل ائمه قطع شده و از آن تاریخ به بعد با بزرگان و علمایی ارتباط دارند که است که گمان می‌کنند نائب امامی معدوم و غیر موجود هستند، و آن‌ها همان کسانی بودند که فرجام مذهب را به جایی رساندند که برخی از صورت‌های آن گذشت.

وقبلاً شواهدی را در تکفیر اهل بیت بیان کردیم، ولذا تمسک آن‌ها به ادعای عصمت اهل بیت از عناوین فریب است.

اما اثنی عشریه اعتقاد خود را در مورد عصمت ائمه و غیره با روایاتی اثبات می‌کنند که کلینی صاحب الکافی و ابراهیم قمی و مجلسی و امثال آن روایت کرده‌اند که متن آن‌ها هم منکر و غیر قابل قبول است چه رسد به سندشان، و با آن روایت عصمت مزعوم را برای دوازده امام اثبات می‌کنند، و مجلسی در بابی که پیرامون عصمت نوشته بیست و سه روایت را از روایات اساتیدش چون قمی و عیاشی و مفید و غیره نقل کرده، و بعد از استدلال به آیه‌ی سوره‌ی بقره که باطل بودن استدلال به آن را بیان شد؛ آن روایات را آورده است.

اما کلینی در الکافی چندین باب را در معنای عصمت موهوم منعقد کرده، و اخباری را با سند دوازده امام نقل کرده که گویا ادعای عصمت و مشارکت در نبوت کرده‌اند، و حتی ادعای داشتن صفات الوهیت و خدایی کرده‌اند، که مجموعه‌ای از آن‌ها در باب اعتقاد شیعه در اصول دین گذشت، و در الکافی در باب: «أن الأئمة هم أركان الأرض» (ائمه پایه زمین هستند) آورده و سه روایت را اثبات نموده مبنی بر این‌که «دوازده امام در واجب‌الاطاعه بودن و در فضل و تکلیف مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند». پس بعد از

پیامبر ﷺ اطاعت علی ﷺ در جریان بوده به همان صورت که برای رسول خدا^(۱). و نیز سایر ائمه هم به همان صورت هستند، سپس چندان طول نمی کشد که آن ها را از آن مقام هم بالاتر بردند گفتند علی گفته است: «أُعْطِيتَ خِصَالاً لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: عَلِمْتَ عِلْمَ الْمَنِيَا وَالْبَلَايَا.. فَلَمْ يَفْتَنِي مَا سَبَقَنِي وَلَمْ يَعْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي» «پنج خصلت به من داده شده که به هیچ کس قبل از من داده نشده: علم مرگ ها و بلاها به من آموخته شده.. پس آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد از من غایب نیست، و آنچه از من غایب است از من پنهان نیست»^(۲).

ولی کسی جز خداوند ﷻ از مرگ و بلاها خبر ندارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می باراند، و مطلع است از آنچه در رحم های (مادران) است، و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز فراچنگ می آورد، و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است».

و آن که هیچ چیز از او غایب نگردد و از او ناپدید نباشد خالق متعال ﷻ است همان گونه که فرمود:

﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبا: ۳]

«به اندازه سنگینی ذره ای، در تمام آسمان ها و در زمین از او (خداوند ﷻ) پنهان و نهان نمی گردد».

بنابراین مسأله از حد و مرز عصمت گذشته و به ادعای الوهیت و خدایی رسیده، و این خارج شدن است از اسلام است.

۱- أصول الكافي، ۱/۱۹۷.

۲- أصول الكافي، ۱/۱۹۷.

و باب‌های (الکافی) یکی پس از دیگری در این مورد آمده‌اند^(۱) و کل این روایات از ادعاهای غیب‌گویان و ملحدان در طول تاریخ خارج نیستند که آن‌ها را به تعدادی از اهل بیت اطهار نسبت داده‌اند.

دلایل عقلی آن‌ها بر عصمت

می‌توانیم آن دسته از دلایل عقلی را که برای اثبات عصمت امام بدان‌ها استدلال می‌کنند به یک اصل برگردانیم، و آن این‌که کل امت در معرض خطا و گمراهی است و تنها کسی که آن‌ها را از گمراهی حفظ می‌کند امام است.

لذا دلایل خود را براین اساس مرتب کرده‌اند و گفته‌اند: «امت باید رئیسی داشته باشد که مانع خطا و اشتباهات آن‌ها باشد و آن‌ها را استوار نگه دارد، پس اگر جایز باشد او هم خطا کند کسی دیگر لازم است او را استوار گرداند، و بدین‌صورت تسلسل لازم می‌آید، بنابراین مقوله‌ی عصمت امام لازم و ضروری است، چون در آن موقع اعتماد تنها بر امام است نه به امت. . و گفته‌اند: امام حافظ شریعت است و بدون او اعتماد به کتاب و سنت و اجماع نمی‌شود و.. تا آخر^(۲)».

ولی حقیقت کاملاً برخلاف این است، زیرا چون امت با قرآن و سنت پیامبرش در عصمت قرار می‌گیرد، و مجموع امت بر گمراهی جمع نمی‌شوند، و عصمت مجموع امت نیاز به عصمت امام ندارد، این امری است که علما در مورد حکمت عصمت امت ذکر کرده‌اند، و گفته‌اند: چون امت‌های قبل از ما هرگاه دینشان را تغییر می‌دادند خداوند متعال پیامبری را می‌فرستاد که حق را بیان کند، ولی بعد از این امت پیامبر دیگر نخواهد

۱- (و در آن ۱۷ روایت را آورده است، و باب: «أن الأئمة ولأمر الله وخزنة علمه: ۱/۱۹۲، و ۶ روایت را وارد نموده، و باب أن الأئمة خلفاء الله - عز وجل - فی أرضه، وأبوابه التي منها يؤتی: ۱/۱۹۳، و سه روایت آورده‌اند و دیگر بابهایی که که با بدیهیات اسلام دروغ بودن آن‌ها و معلوم و روشن است. نگاه اصول الکافی، باب فرض طاعة الأئمة، ۱/۱۸۵.

۲- انظر ابن المطهر/كشف المراد، ص ۳۹۰-۳۹۱، و نهج المسترشدين، ص ۶۳، و الألفین، ص ۵۶ به بعد، القزوينی/الشیعة فی عقائدهم، ص ۳۶۸-۳۶۹، الزنجانی/عقائد الإمامیة، ص ۷۷، هاشم معروف الحسینی/أصول التشیع، ص ۱۳۱-۱۳۲.

آمد، بنابراین عصمت امت به جای ارسال انبیای بعد در امت‌های سابق است، پس کسی نمی‌تواند دین را تغییر و تحریف کند، برای همین است که خداوند عز و جل در آیه‌ی ذیل راه مؤمنین را همراه با اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله مقارن نموده است و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُولَىٰ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۚ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

«کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

بنابراین حفظ و عصمت امت اسلام از گمراهی - آن‌گونه که درنصوص شرعی آمده اند - کاملاً مخالف این نتیجه‌گیری است که اگر یکی از مسلمین در میان آن‌ها معصوم نباشد، مجموع مسلمین خطا کنند و برگمراهی جمع شوند.^(۱)

و مجموع دلایل عقلی که دیکته کرده‌اند بر ضرورت و نیاز به وجود معصوم تأکید می‌کنند که با رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله محقق گردیده است، لذا امت اسلام هنگام نزاع و اختلاف به قرآن و سنت مراجعه می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا دریافتی است، نه به امام علیه السلام «فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ صلی الله علیه و آله» [النساء: ۵۹] «اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

علما برگرداندن به خدا و رسول را به کتاب خدا، و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به مراجعه به سنت او تفسیر کرده‌اند.^(۲)

و امت اسلام بسبب هدایت با قرآن و سنت بر گمراهی جمع نمی‌شوند، چون تا قیامت کسانی هستند که به قرآن و سنت تمسک جویند.

۱- المنتقى، مختصر منهاج السنة، ص ۴۱۰

۲- ابن عبد البر/ التمهيد، ۴/ ۲۶۴.

بنابراین با آمدن پیامبران حجت خدا بر امت اقامه شده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (النساء: ۱۶۵)

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم) و خدا چیره حکیم است».

ولی خداوند نفرمود «تا بعد از ائمه» مردم برخدا بهانه‌ای نداشته باشند. و این ادعای کسانی را باطل می‌کند که می‌گویند امام هم مانند رسول خدا مورد نیاز مردم است^(۱).
دلایل عقلی شیعه که بر این نکته تأکید دارند که امام معصوم نیاز مبرم مردم است؛ و امت بدون امام ایمان و امان ندارد، این دلیل‌ها هم در نهایت منجر می‌شود به باطل کردن عصمت ائمه است، چون ائمه مقاصدی را تحقق نبخشیده‌اند که آن‌ها دنبال می‌کنند.

واقعیت آن است که برای باطل کردن این ادعا همین کافی است که ظهور و نمایان شدن امام شیعه در سال (۲۶۰هـ) به پایان رسیده، فرقی نمی‌کند آن امام اصلاً وجود نداشته باشد- آن‌طور که اکثر فرقه‌های شیعه که بعد از وفات حسن بوجود آمدند می‌گویند؛ و همان‌گونه که خانواده‌ی حسن علیه السلام و در رأس آن‌ها جعفر اعتراف کرده، و نیز علمای نسب‌شناس و آگاه به تاریخ تأکید می‌کنند، یا این‌که او خود را مخفی کرده و ظاهر نشده باشد- آن‌گونه که اثنی‌عشریه ادعا می‌کنند، واقعاً امام موعود و غایب، یا معدوم و ناموجود هیچ نفعی برای دنیا و آخرت مردم ندارد.

و این در مذهب امامیه شکافی است که قابل بستن و وصله زدن نیست، و برای حجت و برهان‌های آن‌ها هیچ ارزش و تأثیری باقی نمی‌گذارد، و نیز اجداد قبلی امام غایب هم مثل او بوده‌اند، چون جز امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام هیچ‌کدام در مقام امامت قرار نگرفتند، و امام حسن هم از آن مقام تنازل کرد و استعفاء داد، برای همین است که علما گفته‌اند: ادعای عصمت نزد شیعه چیزی است که هیچ دلیل و برهانی بر آن

نیست جز زعم و گمان و توهم خودشان به این که خداوند متعال جهان را از ائمه‌ی معصوم خالی نمی‌گرداند؛ چون این امر مصلحت و لطف الهی است... ولی برای همه معلوم و یقینی است که نه با امام غایب مفقود و نه با دیگر ائمه اجداد قبلی از ائمه معصوم دارای سلطنت آن لطف و مصلحت حاصل شد که وجود رسول خدا ﷺ برای مردم داشت، زیرا پیامبر ﷺ بعد از هجرت به مدینه برای مؤمنین رهبر و امامی بود که اطاعتش بر مؤمنین واجب بود، و بسبب او سعادت‌مند بودند، ولی بعد از او کسی وجود نداشته که برایش ادعای عصمت شده باشد جز علی علیه السلام و معلوم است که مصلحت و لطفی که مؤمنین در زمان سه خلیفه‌ی اول از آن برخوردار بودند؛ بزرگ‌تر از مصلحت و لطفی بود که در زمان خلافت علی وجود داشته زیرا زمان تفرق و قتل و فتنه بود^(۱).

اما بعد از علی علیه السلام مردم جز از علم و دین ائمه استفاده نکردند همان‌گونه که از نظرات علی استفاده می‌کردند، و علی بن حسین و پسرش ابو جعفر، و پسر او جعفر بن محمد چیزهایی را به مردم یاد می‌دادند که خدا نصیب آن‌ها کرده بود، به همان‌صورت که علمای آن زمان به مردم تعلیم می‌دادند، و در زمان آن‌ها کسانی عالم‌تر از آن‌ها بودند و برای امت نفع بیشتری داشتند، و این برای اهل علم شناخته شده است، و اگر فرض بر این باشد که آن‌ها از دیگران داناتر و مفیدتر بوده‌اند، قطعاً از اهل علم و دین آن نفع حاصل نگردیده که سلطان حاصل شده؛ چون مردم را به حق پایبند کرده‌اند، و با قدرت حاکمه آن‌ها را از باطل بازداشته‌اند.

اما بعد از این سه امام، مانند دوران دو عسکری‌ها نه علم و دانشی داشته‌اند که مردم از آن‌ها استفاده کند، کند؛ و نه قدرتی داشته‌اند که امت از آن‌ها طلب کمک کند، بلکه مانند بقیه‌ی هاشمیّه بودند و احترام و جایگاه خود را داشتند، و دارای شناخت و برخی معارف دینی داشته‌اند که مورد نیاز مردم بودند مانند امثال خودشان، و این برای عامه‌ی مسلمین شناخته شده بود، و لذا اهل علم از آن‌ها آنقدر یاد نگرفته‌اند که از آن سه نفر امام سابق یاد گرفته‌اند^(۲).

۱- منهاج السنّة، ۱۰۴/۲.

۲- منهاج السنّة، ۲۴۸/۳.

نقد عمومی مبدأ اعتقادی عصمت ائمه

ادعای عصمت ائمه به مشارکت در نبوت شباهت دارد، زیرا واجب است از کل گفتار معصوم اطاعت شود، و جایز نیست در چیزی با او مخالفت شود، و این از ویژگی انبیاء و پیامبران است، برای همین است که خدا به ما فرمان داده به آنچه بر آن‌ها نازل شده ایمان داشته باشیم، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶]

«بگوئید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده‌ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم».

پس خداوند به ما فرمان می‌دهد که بگوییم: به خدا و به آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم، و این امری است که مورد اتفاق مسلمین است.. پس هر کس بعد از رسول خدا ﷺ معصوم قرار داده شود بطوری که لازم باشد به هر چه می‌گوید ایمان آورده شود؛ در واقع معنای پیامبری را به او داده است؛ اگر چه لفظ پیامبر را برای او بکار نبرد،^(۱) و این مخالف دین اسلام است به دلیل قرآن و سنت و اجماع سلف و ائمه‌ی این امت.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾

«از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید».

بنابراین اگر نزد مردم «معصوم» وجود می‌داشت خداوند به ما امر نمی‌فرمود که هنگام نزاع و اختلاف تنها به خدا و رسولش برگردیم، بلکه فرمان می‌داد اختلاف را به آن‌ها برگردانیم، پس قرآن دلیل قاطع است که جز رسول خدا ﷺ هیچ معصومی نیست.^(۲)

۱- منهاج السنّة، ۱۷۴/۳.

۲- منهاج السنّة، ۱۰۵/۲.

و فرمود:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

«و کسی که از خدا و پیغمبر اطاعت کند، او همنشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است از پیغمبران و راستروان و شهیدان و شایستگان، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!»

و فرمود:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ [الجن: ۲۳]

«هر کس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند.»

بنابراین قرآن در موارد متعدد دلالت می کند بر این که هر کس از رسول خدا ﷺ اطاعت کند اهل سعادت است، و در این جا اطاعت از معصوم دیگری را شرط قرار نداده است، و هر کس پیامبر را نافرمانی کند اهل تهدید به عذاب الهی است، اگر چه فرض کرده باشد که با مخالفت رسول خدا از کسی اطاعت کرده که به گمان او معصوم بوده است.

و اهل علم آگاه به قرآن و سنت اتفاق نظر دارند بر این که هر شخصی - جز رسول خدا ﷺ - برخی از سخنانش قابل قبول است، و برگرفته می شود، و برخی از سخنانشان غیر قابل قبول است جز رسول خدا ﷺ که قطعاً واجب است اخبارش تصدیق گردد، و از فرمانهایش پیروی شود، و از نهی او اجتناب گردد، و جز مطابق با شریعت او خداوند جلّ و علا عبادت نشود، چون تنها اوست آن «معصوم» که از سر هوس سخن نمی گوید، سخنش الهامی است که به او وحی می شود^(۱).

سنت مطهر هم بر این دلالت می کند، ولی آن‌ها - همان گونه که گذشت - جز به گفته های ائمه مراجعه نمی کنند، و اینک تو و آنچه در گفته های ائمه که مذهب آن‌ها را باطل می کند:

در (نهج البلاغه) - که شیعه در یک کلمه‌ی آن شک ندارند - روایاتی آمده که کل ادعاهای شیعه پیرامون عصمت را منهدم می‌کند؛ آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود - آن‌گونه که صاحب (نهج البلاغه) روایت می‌کند: «لا تخالطوني بالمصانعة، ولا تظنوا بي استثقلاً في حق قيل لي، ولا التماس إعظام النفس، فإنه من استثقل الحق أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه، كان العمل بهما أثقل عليه، فلا تكفوا عن مقالة بحق، أو مشهورة بعد، فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلي»^(۱).

یعنی: با مدارا و چاپلوسی با من برخورد و رفتار نکنید، و درباره‌ی من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود بر من دشوار آید، و گمان نکنید من به دنبال خودبزرگ بینی هستم، زیرا کسی که سخن حقی را که با او گفته شود، یا دادگری و درستکاری را که به او پیشنهاد شود دشوارشمرد عمل بحق و عدل بر او دشوارترست، پس از حق‌گویی یا مشورت به عدالت خودداری نکنید، زیرا من برتر از این نیستم که خطا کنم، و از خطا در کارم ایمن نیستم.

بنابراین امیرالمؤمنین از یارانش می‌خواهد در اظهار نصیحت و پند و اندرز و مشاوره تردید نداشته باشند، و مدارا و چاپلوسی مانع آن‌ها نباشد، یا به او گمان برده نشود که وقتی حق به او گفته شد به جهت دشوار آمدن و خودبزرگ‌بینی نپذیرد، زیرا حاکمی که مشورت رعیت را قبول نکند و راضی نباشد به او گفته شود اشتباه کرده‌ای، از عمل کردن به حق و عدالت دورتر است، چون کسی که شنیدن نصیحت و خیرخواهی به نظرش دشوار باشد، از عمل کردن به آن ناتوان‌تر است. بنابراین از گفتار حق و مشورت به عدل خودداری نکنید، پس جماعت بیشتر از فرد به حق و عصمت نزدیکتر هستند، و فرد از واقع شدن در خطا مطمئن نیست.

علی علیه السلام جایی برای طرح ادعا و گمان شیعه باقی نگذاشته مبنی بر این‌که او خطا نکرده؛ و حتی امام تأکید نمود که از خطا و اشتباه کردن بر نفس خویش مطمئن نیست، همان‌گونه که بی‌نیازی از مشورت با رعیت را اعلان نکرده، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که به حق و عدالت با او مشورت کنند، چون مجموع امت بر گمراهی جمع نمی‌شوند، پس معلوم شد که ادعای عصمت برای ائمه از بدعت و اختراعات شیعیان افراطی است.

همچنین در (نهج البلاغه) آمده است: «لاید باید مردم امیری داشته باشند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و مؤمن در حکومت او تلاش و فعالیت می‌کند، و «فیء و غنیمت» جمع می‌گردد، و همرا او بادشمن می‌جنگند، و منیت راهظها تأمین می‌شود، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می‌شود»^(۱).

می‌بینی که عصمت را برای امیر شرط قرار نداد، و نیز نزدیک بودن و خویشاوندی یا دور بودن را شرط قرار نداده، بلکه نظرش این است که باید امیری منصوب گردد که مصالح مردم و شهر و آبادی‌ها به او وابسته است، و نفرمود نباید جز امام معصوم ولایت‌امر مردم را بر عهده گیرد، و نگفت تمام پرچم‌های برافراشته شده جز پرچم عصمت پرچم جاهلیت است - آن‌گونه که کتاب‌های شیعه گفته‌اند. و علی امامت را - منحصر به دوازده امام معصوم شیعه نکرد، و خلفای مسلمین را تکفیر نکرد، آن‌طور که مذهب شیعه است، بلکه به نظر او قیام امام ضروری است اگر چه انسان فاجر و بدکار هم باشد، و امامت او را شرعی دانست، بدلیل این‌که اجازه داده در سایه‌ی حکومت او جهاد شود. پس این سخن (نهج البلاغه) کجا، و ادعای شیعه کجا که جهاد را تا خروج امام منتظر ممنوع می‌دانند^(۲). چون امامت شرعی را در دوازده امام خود منحصر کرده‌اند؟! همچنین ائمه به گناه اعتراف می‌کردند، و در بارگاه خدا از گناهانشان طلب آمرزش می‌کردند...

امیرالمؤمنین آن‌طور که در (نهج البلاغه) آمده - در دعای خود می‌گوید: خدایا از من درگذر آن‌چه را که تو از من بهتر می‌دانی، اگر بر من شمارش کردی با عفو و بخش بر من برشمار، خدایا از من درگذر آن‌چه را من وعده داده بودم ولی به آن وفا نکردم، خدایا از من درگذر آن‌چه را به زبان نزد تو تقرب نمودم، سپس قلبم مخالفت کرد، خدایا عفو کن مرا از اشارات چشم، و الفاظ نا بجا و آرزوهای باطل قلب و لغزش‌های زبان»^(۳). می‌بینی که او به گناه و به بازگشت بسوی خدا بعد از توبه و اشاره‌های چشم و شهوت‌های دل

۱- نهج البلاغه، ص ۸۲

۲- نگاه کن به فصل غیبت و مهدویت.

۳- نهج البلاغه، ص ۱۰۴.

و لغزش‌های زبان. .. اعتراف می نماید، که همه این‌ها ادعای عصمت شیعه را باطل می‌کند، چون اگر علی علیه السلام و ائمه معصوم بودند؛ استغفار و طلب عفو و آمرزش از گناه آن‌ها بیهوده بود... و از تمام ائمه‌ی آن‌ها در کتاب‌های شیعه استغفار نزد خدا از گناه و معصیت نقل شده، و چنان‌چه معصوم بودند گناه نمی‌کردند.

ابوعبدالله - همان‌گونه که شیعه روایت کرده‌اند - گفت: «ما گناه می‌کنیم و فراموش می‌کنیم، سپس بسوی خدا برمی‌گردیم»^(۱).

و ابوالحسن (موسی کاظم) - برحسب روایات شیعه - می‌گوید: «پروردگارا با زبانم نافرمانی کردم، به عزت قسم اگر می‌خواستی زبانم را لال می‌کردی، و با چشمم نافرمانی تو کردم و اگر می‌خواستی نابینا می‌کردی، و بر چشمانم پرده‌ی تار قرار می‌دادی، و با گوش‌هایم تو را نافرمانی کردم، و به عزت قسم اگر می‌خواستی نابینا می‌ساختی، و با دستانم نافرمانی تو کردم و اگر می‌خواستی به عزت قسم دستم را خشک و فلج می‌گرداندی، و با پاهایم تو را نافرمانی کردم و اگر می‌خواستی به عزت قسم لنگم می‌ساختی، و با تمام اعضایم تو را نافرمانی کردم که آن‌ها را بعنوان نعمت به من عطا کردی و پاداش تو این نبود»^(۲).

علمای شیعه در توجیه این‌گونه دعاها سرگردان و متحیر هستند که با اعتقادات آن‌ها در مورد عصمت منافات دارند. و یکی از شیعیان تصویر این تردید را برای ما در مورد حدیث سابق نقل نموده می‌گوید: «در مورد معنای آن فکر کرده‌ام و می‌گویم: چگونه در مورد اعتقاد به عصمت نزد شیعه هماهنگی دارد؟ و برایم آن‌قدر روشن نشد که در مورد معنای آن تردیدم رفع شود»، سپس ذکر می‌کند که برای سؤال در مورد آن به استادشان ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس علوی حسنی روی آورد و اشکالش را با او در میان گذاشت، ابن طاووس گفت: «همانا وزیر مؤیدالدین علقمی در مورد آن از من سؤال کرد؛ گفتم: علی علیه السلام این را جهت آموزش توبه به مردم بیان فرموده است». ظاهراً ابن علقمی به آن جواب قانع شد، ولی صاحب اشکال به تجدید نظر در مورد پاسخ ابن طاووس پرداخت و گفت: «سپس من به آن فکر کردم و گفتم: او این دعا را شب در

۱- بحارالأنوار، ۲۵/۲۰۷.

۲- بحارالأنوار، ۲۵/۲۰۳.

سجده گفته و کسی نزد او نبوده تا به او یاد دهد».

می‌گوید: «سپس جواب دیگری به قلبم خطور کرد مبنی بر این که از روی تواضع و فروتنی این را طفته گفته است».

ولی این جواب هم او را قانع نکرد... و بعد گفت: مشغول شدن آن‌ها به چیزهای مباح مانند خوردن و آشامیدن و تفرغ برای ازدواج را گناه به حساب آورده‌اند، و معتقد بودند که این کارها خطاهایی است که نزد خداوند متعال نیاز به استغفار دارد». و یادآور شد که این جواب اشکالی باقی نگذاشته، و برای ابن علقمی آرزوی عمر طولانی کرد که او را بدان جواب راهنمایی کرد و حیرتش را بر طرف نمود^(۱).

و این جوابی را که به نظرش معضل آن‌ها را حل کرده با شریعت اسلام سازگار نیست، چون اسلام از تحریم حلال نهی کرده و رهبانیت و ترک دنیا و لذت‌های مباح را نمی‌پذیرد و خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟»

چگونه ائمه این امور را گناه به حساب آورده‌اند، و ازدواج را که یکی از شرایع اسلام است گناه می‌دانند و از آن استغفار می‌کنند، در حالی که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳] «با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید ازدواج کنید».

و چگونه خوردن و آشامیدن را معصیت و نافرمانی می‌دانند در حالی که خداوند متعال فرموده:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [أعراف: ۱۶۰ و طه ۸۱] «از چیزهای پاکیزه‌ای که

روزیتان کرده‌ایم بخورید».

اما جوابی که این معضل را برطرف می‌کند؛ و با واقعیت امت اسلامی و شریعت اسلام موافق و سازگار است باطل کردن ادعای عصمت است طبق اعتقاد شیعه است، و

اقرار به این که ائمه از خطا و نافرمانی معصوم نبوده‌اند، این علاوه بر هماهنگی با نصوص شرعی با واقیت امت هم منسجم است و امکان اقتدا و پیروی از ایشان را محقق می‌سازد. برای همین است که انبیای الهی مانند سایر بشر خورده‌اند و آشامیده‌اند و در بازارها راه رفته‌اند... و برای نشر و توسعه‌ی دعوت تلاش کرده‌اند، و اذیت و آزار قوم خود را تحمل کرده‌اند، و سختیهای جهاد در راه خدا را چشیده‌اند؛ تمام این‌ها برای این بوده که مردم از آن‌ها پیروی کنند، و الگوی نیک باشند.

و نکته‌ای دیگر که ادعای عصمت موجود در کتابهای شیعه را باطل می‌کند اختلاف و تناقضی است که در برخی مسایل و موضع‌گیری‌ها وجود دارد، در حالی که در اعمال انسان معصوم تناقض و ناهماهنگی نیست، بلکه یکدیگر را تصدیق می‌کنند و برخی کارها برای برخی دیگر شاهد و تأیید هستند... و این اختلاف و تضاد در اعمال ایشان عصمت را نقض و باطل می‌کند که شرط امامت شیعه است، و به تبع آن اصل امامت هم زیر سؤال رفته و باطل می‌شود، برای همین است که اختلاف آشکار در اعمال ائمه عامل خروج برخی شیعیان از محدوده‌ی تشیع بوده؛ چون وجود تناقض آن‌ها را دچار تردید نموده است.

نمونه‌های از آن قُمی و نوبختی ذکر می‌کنند مبنی بر این که بعد از قتل حسین فرقه‌ای از یارانش سرگردان و حیرت زده شدند و گفتند: «کارهای حسن و حسین برای ما موجب حیرت و آشفتگی است، چون اگر آن‌چه حسن کرد حق و واجب و صواب بود که با معاویه صلح کرد و موقعی که توانایی جنگ با او را نداشت تسلیم او شد در حالی سپاه زیادی داشت و نیرومند بودند؛ سپس مبارزه‌ی حسین با یزید بن معاویه با وجود کمی نیرو و یاوران و ضعف ایشان و فزونی یاران یزید؛ تا این که خود و تمام یارانش کشته شدند؛ باطل و غیر واجب بوده، (خلاصه یکی از آن دو موضعگیری باطل است) چون حسین برای ترک جنگ و مبارزه و درخواست صلح بیشتر از حسن عذر داشت که از جنگ با معاویه کناره‌گیری کرد، پس اگر کار حسین حق و واجب و صواب بود که با یزید جنگید تا خود و یارانش کشته شدند نشستن صلح حسن با وجود تعداد بسیار زیاد لشکر باطل بوده، بنابراین در مورد امامت آن‌ها در چار شک و تردید شدند و برگشتند و

زبان زد عوام شدند»^(۱).

اما مثال اختلاف و تناقض در اقوال ائمه باب و سיעتری دارد، و این مسأله آخرین عامل انصراف و رویگردانی برخی شیعیان از شیعه‌گری بود، شیخ طوسی هم بر آن شهادت داده و گفته: اخبار و روایات متضاد و متناقض بودند تا جایی که خبری یافت نمی‌شد که در مقابل ضد و مخالف آن نباشد، و روایتی نبود که مخالفش نباشد که این بزرگ‌ترین طعنه علیه مذهب شیعه به حساب آمده است، و سبب جدا شدن برخی شیعه‌ها از مذهب شد.

و هر دو کتاب (التهدیب) و (الاستبصار) - که دو منبع معتمد از منابع چهارگانه‌ی شیعه هستند - در طی روایات فراوان خود بر این تناقض شهادت داده‌اند، و شیخ طوسی کوشش نموده این اختلاف را دفع نماید و تناقض را با حمل بر تقیه معالجه کند، ولی موفق نشده؛ چون گِل را بیشتر خیس و آب را گِل‌آلودتر نموده است.

شیعه عقیده‌ی تقیه و بداء را برای روپوش گذاشتن بر آن اختلاف و ناهماهنگی‌ها در اخبار و روایات و اعمال ائمه ابداع کردند. ولی بعضی از شیعه‌ها این تلاش‌ها را کشف و سبب ابداع و ساخت و پرداختن این دو عقیده را شناسایی کردند، بنابراین شیعه‌گری را رها کردند و گفتند: همانا پیشوایان رافضه برای شیعیان خود دو گفته و اعتقاد را پایه‌ریزی کردند تا بوسیله‌ی آن دو عقیده؛ هرگز دروغ رهبران آشکار نشود، و آن دو قول بداء و اجازه‌ی (دروغ گفتن به نام) تقیه بود^(۲).

کتاب‌های شیعه نقل می‌کنند که امام گاهی در یک مجلس و برای یک سؤال سه جواب مختلف و متضاد داده است، و این را بر تقیه یا آزادی امام در فتوی، یا برخورداری از حدود اختیارات افزودن و نقصان کردن حمل می‌شد.

مردی شیعه که عمر بن ریاح نام داشت برای سؤال نزد امامش رفت، وقتی جوابش را گرفت برگشت، و سال بعد همان سؤال را از او پرسید؛ ولی درست بر خلاف سال قبل

۱- القمی / المقالات والفرق، ص ۲۵، النوبختی / فرق الشيعة، ص ۲۵-۲۶.

۲- المقالات والفرق، ص ۷۸، فرق الشيعة، ص ۵۵-۵۶، گوینده سلیمان بن جریر است که طائفه سلیمانیه از

زیدیه به او نسبت داده می‌شود.

جواب داد، او هم انکار کرد و گفت: این بر خلاف جوابی است که سال قبل به من دادی. امام گفت: جواب‌های ما از روی تقیه است. بنابراین سؤال کننده از او و امامتش مشکوک شد. سپس از نزد او بیرون آمد و با یکی از شیعیان به نام (محمد بن قیس) ملاقات کرد و جریان را برایش بازگو نمود و گفت: خدا می‌داند که من وقتی پیش او رفتم عزمم جز بود بر این‌که با فتوای او دین‌داری و عبادت کنم و به گفته‌ی او عمل کنم، و تقیه‌ی او در جواب دادن به من در چنین حالی هیچ توجیهی نداشت. محمد بن قیس گفت: شاید کسی نزد شما حاضر بوده که بخاطر او تقیه نموده؟ گفت: خیر در هیچ‌کدام از آن دو مورد سؤال کسی دیگر نزد ما حضور نداشت، بلکه هر دو جواب او از روی (شانس و تخمین) بوده، و جواب پارسال را فراموش کرده بود که مثل آن جواب دهد. بنابراین عمر بن ریاح از امامت او پشیمان شد و برگشت و گفت: کسی که به باطل جواب دهد امام نیست^(۱).

همچنین کلینی از زراره بن أعین روایت نموده که گفت: «از ابی جعفر در مورد مسأله‌ای سؤال کردم و به من پاسخ داد، سپس مردی دیگر آمد و همان را پرسید؛ ولی بر خلاف جوابی که به من داده بود پاسخ داد، سپس یکی دیگر آمد و همان را پرسید؛ ولی به او هم برخلاف هر دو جواب قبلی جواب داد. وقتی که آن دو نفر بیرون رفتند عرض کردم: ای پسر رسول خدا! دو مرد از اهل عراق از شیعیان خودتان آمدند و سؤال کردند؛ به هر کدام از آن‌ها جوابی دادی غیر از آنچه به دیگری دادی؟ گفت: ای زراره این برای ما و برای شما بهتر است، و اگر همه بر یک مسأله جمع شوید و متفق باشید مردم باور می‌کنند که ما به شما یاد داده‌ایم، و این موجب نابودی ما و شماست»^(۲).

و گاهی امام در تفسیر آیه‌ای از کتاب الله سه جواب مختلف و متباین می‌گفت، و ادعا می‌کرد که این مربوط به اوست و این کار به او موکول شده، هر چه خودشان بخواهند می‌گویند^(۳).

بنابراین می‌بینی در یک مجلس و برای یک سؤال جواب‌های مختلف و متضاد

۱- فرق الشیعة، ص ۵۹-۶۱.

۲- أصول الکافی، ۱/۶۵.

۳- أصول الکافی، ۱/۲۶۵-۲۶۶.

داده‌اند، و این ادعای عصمت را باطل می‌کند... این بر حسب منطق شیعه است و گر نه هیچ‌کدام از این حوادث برای ابی جعفر محمد باقر اتفاق نیفتاده، چون دین و علم و تقوای او اجازه نمی‌دهد به خاطر ترس و تقیه در دین خدا با دروغ جواب دهد، بلکه این گونه روایات حيله‌ای است از جانب کسانی که اعتقاد عصمت و غلو و افراط در مورد ائمه را ابداع کردند تا بر اختلاف و تناقضات روایاتی که قسمت عمده‌ی آن‌ها ساخته و پرداخته‌ی خودشان بوده پوشش بگذارند، بنابراین در این روایات آن تناقض حاصل گردید که شایسته‌ی جهل و نادانی آن‌هاست.

سپس امام معصومی که ادعا می‌کنند پیرو او هستند آن‌ها را از اختلاف اصل و اساس دینشان که امامت است حفظ نکرده، چون می‌بینی که چقدر با هم اختلاف دارند، و یکدیگر را ردّ و نفرین می‌کنند، چون در مورد تعداد ائمه و اشخاص آن‌ها و توقف امامت و انتظار و رجعت و پیوستن به امامی دیگر و... اختلاف دارند، این علاوه بر روایات مختلف و ضد و نقیض در امور دینشان - اعم از اصول و فروع -، بنابراین عصمت موهوم و مزعوم مانع اختلاف آن فرقه نشد.

شاید مبدأ اعتقادی عصمت را از آیین مجوس به ارث گرفته باشند، چون مجوسی‌ها در انتظار شخصی هستند و ادعا می‌کنند که او و یارانش دروغ نمی‌گوید، و نافرمانی خدا نمی‌کنند، و هیچ گناهی اعم از کبیره و صغیره از آن‌ها واقع نمی‌شود^(۱). و گاهی گفته می‌شود اعتقاد به عصمت ائمه امروز تأثیری ندارد، چون از سال (۲۶۰هـ) به بعد ائمه پایان یافتند و جز انتظار موعود غایب باقی نمانده است. می‌گوییم: قطعاً این عقیده امروز هم تأثیری در وضع شیعه دارد که در این چند نکته نمایان شده است:

اولاً: عمل به آثار و روایات منتسب به ائمه، همان‌گونه که سایر مسلمین به قرآن و سنت عمل می‌کنند.

دوّم: غلو و افراط در مورد مقبره و زیارت‌گاه آن‌ها، چون غلو و افراط در مورد

عصمت آن‌ها به جایی رسیده که آن‌ها را با صفات خدا توصیف کردند و این غلو به قبر و زیارتگاه آن‌ها منتقل شد، برای همین به دور قبرشان طواف می‌کنند، و به جای خدا و همراه او آن‌ها را به فریاد می‌خوانند.

سوم: بخشی از صفات ائمه را به مجتهد شیعه منتقل کرده‌اند، چون معتقدند که ردّ کردن حرف مجتهد مانند ردّ کلام خدا است، که در حدّ شرک ورزیدن به خداست و خیلی خطرناک تلقی می‌شود، چون آخوندهای امروز کسانی هستند که دولت شیعه را رهبری می‌کنند، پس ملت هم تعالیم و آموزه های آنان به عنوان شرع خدا عملی می‌کنند و از بیم این که مرتکب شرک می‌شوند به آن‌ها اعتراض نمی‌کنند.

چهارم: حمل و نگهداری از این اعتقاد فاسد و دینداری کردن با آن.

فصل سوّم: تقیه^(۱)

تعریف تقیه

شیخ مفید تقیه را از دیدگاه شیعه این گونه تعریف می‌کند: «تقیه کتمان حق و پوشیدن اعتقاد داشتن به آن و کتمان مخالفین و ترک پشتیبانی از آنهاست، در صورتی که آشکار کردن حق منجر به زیان دینی یا دنیوی شود»^(۲).

پس طبق تعریف شیخ مفید «تقیه» یعنی کتمان و پوشیدن اعتقاد به خاطر زیان مخالفین - که اهل سنت هستند، چرا که وقتی بطور مطلق مخالف می‌گویند منظور اهل سنت است - یعنی تظاهر به مذهبی (که به اعتقاد خودشان باطل است) و کتمان مذهب رافضه که به اعتقادشان حق همان است، از این رو برخی از اهل سنت بر این باور هستند که اهل این اعتقاد از منافقین بدترند، چون منافقین معتقد بودند آن کفر که کتمان می‌کردند باطل است، و از بیم جان خود به اسلام تظاهر می‌کردند، ولی شیعه معتقدند که آنچه کتمان کرده‌اند حق است و راهشان راه رسول خدا ﷺ و ائمه است^(۳).
و در اسلام غالباً با کفار تقیه به کار می‌رود، خداوند فرمود:

۱- اتقیت الشئ و تقیته و تقیة: یعنی از آن چیز حذر و پرهیز کردم لسان العرب ماده‌ی وقی لذا ابن حجر گفت: تقیه بر حذر بودن از اظهار عقاید و دیگر چیزهایی است که در درون و باطن نهفته است، فتح الباری، ۳۱۴/۱۲ و این یعنی کتمان، و گاهی ناچار می‌شود با زبان خلاف آنچه را که در درون دارد اظهار می‌کند، ابن عباس گفته: تقیه با زبان است در حالی که قلب با ایمان مطمئن باشد. و ابوالعالیه گفته: تقیه با زبان است نه با عمل. تفسیر طبری، ۳۱۴/۶-۳۱۵، تحقیق احمد شاکر، فتح الباری، ۳۱۴/۱۲

بنابراین تقیه اظهار خلاف باطن است نگاه النهایه ابن الاثیر، ۱۹۳/۱ و اکثر عرب تقیه را «تقاة» تلفظ می‌کنند، و لذا در قرآن آمده است: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مِنْهُمْ قُتْلًا﴾ مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید، اگر چه تلفظ تقیه هم درست است همانگونه که فراء گفته است: گاهی تقیه هم خوانده شده. معانی القرآن للفراء، ص ۲۰۵، تفسیر الطبری، ۳۱۷/۶.

۲- شرح عقائد الصدوق، ص ۲۶۱، ملحق بکتاب أوائل المقالات.

۳- ابن تیمیّه، رسالة في علم الظاهر والباطن، ضمن مجموعة الرسائل المنيرية، ۲۴۸/۱.

﴿إِلَّا أَنْ تَكْفُؤُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً﴾ [آل عمران: ۲۸] «مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید». ابن جریر طبری گفت: تقیه‌ای که خداوند در این آیه بیان کرده فقط با کفار بکار برده می‌شود.^(۱)

لذا برخی از سلف بر این باور بوده‌اند که بعد از شوکت و قدرت یافتن اسلام تقیه نیست، معاذ بن جبل و مجاهد گفته‌اند: تقیه دورانی بوده که اسلام قوت و قدرت نداشته، اما امروز که اسلام عزت یافته تقیه نیست.^(۲)

اما شیعه خصوصاً با مسلمین اهل سنت تقیه میکنند، تا جایی که آن‌ها سه قرن اول صدر اسلام را زمان تقیه می‌دانند، همان‌گونه که شیخ مفید اقرار نموده است. و در نصوصی که به ائمه نسبت داده‌اند این نکته ملاحظه می‌شود، چون آن‌ها معتقدند اهل سنت از یهود و ترسایان بدترند، چون انکار امامت اثنی عشریه را انکار نبوت می‌دانند. تقیه در حالت اضطرار رخصت است، برای همین است که خداوند متعال آن را از مبدأ موالات و دوستی با کفار استثناء نموده اند و می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸]

«مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست - مگر آن که خویشان را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید) - و خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می‌دارد و بازگشت (همگان) به سوی او است».

پس خداوند متعال از دوستی کفار نهی کرد و بر آن شدید ترین تهدید نمود و فرمود: «هر کس در این مورد مرتکب نهی خدا گردد از خدا بری است»، سپس فرمود: «مگر کسی که در برخی جاها و اوقات از شرارت آن‌ها بیم داشته باشد که می‌تواند به ظاهر از آن‌ها تقیه کند نه با باطن و نیت»^(۳).

ابن المنذر گفته: «اهل علم اجماع دارند بر این که هر کس مجبور به گفتن کفر شود

۱- تفسیر الطبری، ۳/۶، تحقیق شاکر.

۲- تفسیر القرطبی، ۵۷/۴، فتح القدیر للشوکانی، ۳۳۱/۱.

۳- تفسیر ابن کثیر، ۳۷۱/۱.

در حالی که قلبش با ایمان مطمئن است علیه او حکم کفر صادر نمی‌شود»^(۱).

ولی کسی که در شرایط اکراه و اجبار از این رخصت استفاده نکند بهتر است. ابن بطال گفت: «اجماع علما بر این است که هر کس با اجبار و اکراه وادار به گفتن کفر شود و مرگ را برگزید؛ نزد خدا اجر و پاداش بزرگ‌تری دارد»،^(۲) ولی تقيه‌ی نزد شیعه بر خلاف این است، چون به اعتقاد آنها تقيه رخصت نیست؛ بلکه یکی از ارکان دین آنهاست مانند نماز یا بالاتر، ابن بابویه گفت: «به اعتقاد ما تقيه واجب است؛ و هر کس آن را ترک کند مانند کسی است که نماز را ترک می‌کند»^(۳).

امام صادق- به ادعای شیعه-گفت: «اگر بگویم ترک کننده‌ی تقيه مانند ترک کننده‌ی نماز است درست گفته‌ام»^(۴).

و حتی به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند که گفته ترک تقيه مانند ترک نماز است،^(۵) بعد به این هم افزودند و تقيه را (نُه دهم) دین قرار داده‌اند.

سپس به این هم کفایت نکردند و تقيه را تمام دین قرار دادند و گفتند: «هر کس تقيه نکند دین ندارد»، در اصول کافی و غیره آمده که جعفر بن محمد گفت: «قطعاً (نُه دهم) دین در تقيه است، و دین ندارد هر کس تقيه نکند»^(۶).

و ترک تقيه را گناهی نابخشودنی در حد شرک ورزیدن به خدا معرفی می‌کنند. در اخبار آنها آمده: «خدا هر گناهی را که مؤمن مرتکب شود عفو می‌کند جز دو گناه: ترک تقيه و ضایع نمودن حقوق برادران»^(۷).

۱- فتح الباری، ۳۱۴/۱۲.

۲- فتح الباری، ۳۱۷/۱۲.

۳- الاعتقادات، ص ۱۱۴.

۴- ابن إدريس / السرائر، ص ۴۷۹، ابن بابویه/من لا یحضره الفقیه، ۸۰/۲، جامع الأخبار، ص ۱۱۰، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۹۴/۷، بحار الأنوار، ۴۱۲/۷۵ و ۴۱۴.

۵- جامع الأخبار، ص ۱۱۰، بحار الأنوار، ۷۵-۴۱۲.

۶- أصول الکافی، ۲/۲۱۷، البرقی / المحاسن، ص ۲۵۹، الحر العاملی / وسائل الشیعه، ۱۱/۶۲۰، المجلسی / بحار الأنوار، ۴۲۳/۷۵.

۷- تفسیر حسن عسکری، ص ۱۳۰، وسائل الشیعه، ۱۱/۴۷۴، بحار الأنوار، ۷۵/۱۵۴.

تقیه در اسلام که دین جهاد و دعوت است راه و روش عام سلوک مسلمان و نشان و علامت جامعه‌ی اسلامی نیست، بلکه - غالباً فردی و موقت در حالت اضطرار است و ناتوانی از هجرت و مواجهه با اکراه و اجبار شدید عملی می‌شود، و با بر طرف شدن اکراه و مجبور کردن برطرف شده و جایز نیست). اما در مذهب شیعه قسمتی از طبیعت ذاتی بنیان مذهب به شمار می‌آید. ابو عبدالله گفته: «شما بر دینی هستید که هر کس آن را کتمان کند خدا او را عزت می‌بخشد، و هر کس آن را فاش کند خدا ذلیلش می‌کند»^(۱). و گفت: «..خدا برای ما و شما جز تقیه در دین را قبول نمی‌کند»^(۲).

و تقیه نزد شیعه حالتی است مستمر، و راه و روشی است جمعی و دائمی. ابن بابویه در کتاب «الاعتقادات» که آن را دین امامیه می‌نامند گفت: تقیه واجب است، و برداشتن آن تا خروج قائم جایز نیست، پس هر کس قبل از خروج او از تقیه خارج شود از دین خدا و از دین امامیه خارج شده، و با خدا و رسول و ائمه مخالفت ورزیده است»^(۳). در کتاب‌های شیعه از علی بن موسی الرضا روایت کرده‌اند که گفته: «ایمان ندارد هر کس تقیه نکند، و همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر به تقیه عمل کند»^(۴). گفته شد: ای پسر رسول خدا تا کی؟ گفت: تا روز وقت معلوم که روز قیام قائم ماست، پس هر کس تقیه را قبل از آن موقع ترک کند از ما نیست»^(۵).

و شیعه باید در کل سرزمینهای اسلام تقیه را رعایت کند، تا جایی که دارالاسلام را «دارالتقیه می‌نامند» و در روایاتشان آمده است: «..تقیه در دارالتقیه واجب است»^(۶).

۱- أصول الكافي، ۲۲۲/۱.

۲- أصول الكافي، ۲۱۸/۲.

۳- الاعتقادات، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۴- و انگار این آیه را تفسیر کرده‌اند که فرموده: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾ یعنی گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیز کارترین شماست.

۵- ابن بابویه/ إكمال الدين، ص ۳۵۵، الطبرسی/ أعلام الوری، ص ۴۰۸، أبوالقاسم الرازی/ کفایة الأثر، ص ۳۲۳، وسائل الشیعة، ۶۵/۱۱ و ۶۶، و نگاه کن دراین مورد به جامع الأخبار، ص ۱۱۰، و بحار الأنوار، ۴۱۲/۷۵.

۶- جامع الأخبار، ص ۱۱۰، بحار الأنوار، ۴۱۱/۷۵.

و نیز دارالاسلام را (دولت باطل) می‌نامند و گفته‌اند: «هر کس به خدا و آخرت ایمان دارد در دولت باطل جز با تقیه سخن نگوید»^(۱). و نیز دارالاسلام را دولت ظالمان می‌گویند و گفته‌اند: «دولت ظالمان تقیه بر ما واجب است، پس هر کس آن را ترک کند مخالف دین امامیه است و از آن جد اشد»^(۲).

همچنین تأکید می‌کنند بر این که شیعه با اهل سنت با تقیه رفتار کنند، حر عاملی برای این موضوع بابی را به عنوان «وجوب عشرة العامة (أهل السنة) بالتقية» در کتابش قرار داده است^(۳).

و به ابو عبدالله نسبت داده‌اند که گفته: «هر کس با آن‌ها (اهل سنت) در صف اول نماز بخواند مثل این است که با رسول خدا ﷺ در صف اول نماز خوانده باشد»^(۴). و گفته: «هر کس پشت سر منافقین با تقیه نماز بجا آورد مانند کسی است که پشت سر ائمه نماز خوانده باشد»^(۵).

و صاحب کشف الغطاء گفته است: وقتی که تقیه واجب شد هر عبادتی بر خلاف تقیه انجام شود باطل است. و نیز در برای تقیه تشویق و ترغیب زیادی شده، و گفته‌اند: «تقیه دین آل محمد است، و هر کس تقیه نداشته باشد ایمان ندارد»^(۶).

بلکه تقیه بدون هیچ بهانه‌ای هم عملی می‌شود، و اخبارشان شیعیان را به استفاده از تقیه در برخورد با افراد مورد اطمینان هم تشویق می‌کند؛ تا بدان عادت کنند و بتوانند با کسانی که جای بیم و احتیاط هستند بدون تکلف و ظاهرسازی رفتار کنند و در کتابهایشان روایت کرده‌اند: «به تقیه پایبند باشید، زیرا از ما نیست هر کس که تقیه را در

۱- جامع الأخبار، ص ۱۱۰، بحار الأنوار، ۴۱۲/۷۵.

۲- بحار الأنوار، ۴۲۱/۷۵.

۳- وسائل الشیعة، ۴۷۰/۱۱.

۴- بحار الأنوار، باب النقیة، ۴۲۱/۷۵.

۵- جامع الأخبار، ص ۱۱۰، بحار الأنوار، ۴۱۲/۷۵.

۶- جعفر النجفی/کشف الغطاء، ص ۶۱.

برخورد با کسی که از او ایمن است شعار و جامه‌ی خود نکند، تا بدان عادت کند»^(۱). چون تقیه با این تصویر جز بمعنی دروغ و نفاق نیست، و این چیزی است که سرشت و طبیعت سالم از آن متنفر است و نمی‌پسندد و درون آن را نمی‌پذیرند و عقل‌ها قبولش ندارند، و روایات شیعه تلاش می‌کنند آن را برای پیروان خود محبوب و دوست داشتنی جلوه دهند، و آن‌ها را به پایبندی با آن گول بزنند، طوری که گمان کنند عبادت است، حتی گمان کنند که محبوب‌ترین عبادت است. کلینی روایت کرده: «...از هشام کندی روایت است که گفت: از ابا عبدالله شنیدم می‌گفت: به خدا سوگند هیچ عبادتی به اندازه‌ی مخفی کردن محبوب نیست، گفتم مخفی کردن چیست؟ گفت: تقیه»^(۲). و در الکافی و غیره آمده است: «...از محمد بن مروان، از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: پدرم می‌فرمود: چه چیز برایم از تقیه بیشتر موجب روشنی چشم است»^(۳) و در روایتی دیگر: «خدا چیزی را نیافریده بیشتر از تقیه چشم را روشن کند»^(۴). این است تقیه از دیدگاه شیعه‌ی دوازده امامی. صاحب کتاب الکافی اخبار تقیه را در باب تقیه^(۵) و «باب کتمان»^(۶) و «باب الإذاعة» ذکر کرده است^(۷). و مجلسی در بحار خود صد و نه حدیث را در مورد آن در بابی تحت عنوان «باب التقیة و المدارة» روایت نموده^(۸).

اما سبب غلو و افراط شیعه در مورد تقیه به چند مسأله بر می‌گردد:
اول این‌که شیعه امامت سه خلیفه‌ی راشد اسلام را باطل دانسته و آن‌ها را همراه با

۱- أمالی الطوسی، ۱۹۹/۱، وسائل الشیعة، ۴۶۶/۱۱، بحار الأنوار، ۳۹۵/۷۵.

۲- أصول الکافی، ۲۱۹/۲، و ابن بابویه/معانی الأخبار، ص ۱۶۲، وسائل الشیعة، ۴۶۲/۱۱.

۳- أصول الکافی، ۲۲۰/۲.

۴- ابن بابویه/الخصال، ص ۲۲، جامع الأخبار، ص ۱۱۰، البرقی/المحاسن، ص ۲۵۸، الحر العاملی/وسائل الشیعة، ۴۶۰/۱۱ و ۴۶۴، بحار الأنوار، ۳۹۴/۷۵.

۵- أصول الکافی، ۲۱۷/۲.

۶- أصول الکافی، ۲۲۱/۲.

۷- أصول الکافی، ۳۶۹/۲.

۸- بحار الأنوار، ۴۴۳-۳۹۳/۷۵.

بیعت‌کنندگان با ایشان را کافر به حساب می‌آورند، با آن‌که علی هم با ایشان بیعت نموده است، و پست سر ایشان نماز می‌خواند و همراه ایشان به جنگ و جهاد می‌رفت، و روابط ازدواجی برقرار نموده و چون خلافت را به دست گرفت بر راه و روش آن‌ها عمل نمود، و چیزی از عمل‌کردهای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را تغییر نداد همان‌طور که کتاب‌های شیعه اعتراف کرده‌اند، و این اساس مذهب شیعه را باطل می‌کند... بنابراین برای خروج از آن تناقض که آن‌ها را فرا گرفته بود تلاش کردند با طرح اعتقاد تقیه روی آن پوشش بگذارند.

دوّم: شیعه گفتند ائمه معصوم هستند و نه اشتباه می‌کنند و نه خطا، و چیزی را فراموش نمی‌کنند، و این ادعایی بر خلاف احوال معلوم ائمه است، تا جایی که روایات منسوب به ائمه هم مخالف و متناقض با این هستند؛ حتی یک روایت هم یافت نمی‌شود که روایتی دیگر متناقض و منافی آن نباشد، همان‌گونه که آخوند بزرگشان طوسی بدان اعتراف کرده، و این با مبدأ و اصل عصمت تناقض و منافات دارد.

اعتقاد عصمت را به خاطر توجیه این تناقض‌گویی و روپوش گذاشتن بر دروغشان ساختند. کلینی صاحب (الکافی) از منصور بن حازم روایت کرده که به ابا عبدالله علیه السلام گفتم: «چطور است از شما سؤالی می‌کنم به من جوابی می‌دهی که وقتی کسی دیگر همان سؤال را از شما می‌پرسد جواب دیگری به او می‌دهی؟ گفت: ما با زیاده و نقصان به مردم پاسخ می‌دهیم...»^(۱).

شارح الکافی گفته: یعنی زیاد کردن حکم هنگام تقیه و نقصان آن در هنگام عدم تقیه... و این به فراموشی و جهل نسبت داده نمی‌شود، بلکه به علت این‌که می‌دانستند اختلاف کلمه برای آن‌ها اصلح‌تر بود، و برای بقای ایشان نفع بیش‌تری داشت، چون اگر گفته‌هایشان هماهنگ بود تشیع آن‌ها کشف می‌شد و موجب کشته شدن آن‌ها و ائمه می‌شد^(۲).

برای همین است که سلیمان بن جریر زیدی در مقاله‌ی تقیه‌ی خود معتقد است که

۱- أصول الکافی، ۶۵/۱.

۲- المازندرانی/شرح جامع، ۳۹۷/۲.

تقیه تنها برای روپوش گذاشتن بر اختلاف و تناقض‌گویی‌های ائمه بود، چون وقتی می‌دیدند در یک مسأله چندین جواب و مخالف دارند؛ و گاهی در چندین مسأله‌ی مختلف یک نوع جواب داده‌اند؛^(۱) (بر زبان ائمه گفتند:) به خاطر تقیه این‌گونه جواب داده‌ایم، و ما هر طوری بخواهیم جواب می‌دهیم، چون این به ما مربوط می‌شود و ما مصلحت شما را می‌دانیم، و این روش موجب بقای بیشتر ما و شماست، و دشمن به ما کاری ندارد. سلیمان بن جریر گفت: پس دیگر چطور دروغ آن‌ها کشف می‌شود، و کی حق و باطل آن‌ها را از هم جدا می‌کنند؟!^(۲)

سوّم: جهت آسان‌کاری دروغ‌پردازان به نام ائمه و تلاش برای دیر فهمیدن حقیقت مذهب اهل بیت تقیه را مطرح نمودند، بطوری که پیروان شیعه چنین تصور می‌کردند که آنچه (بنیان‌گذاران تقیه) از ائمه نقل می‌کنند اصل مذهب آن‌هاست، و آنچه به نام ایشان شایع است، و پیش روی مردم می‌گویند و می‌کنند بیانگر مذهب نیست؛ بلکه بخاطر تقیه است. بنابراین آخوندها با این تاکتیک توانستند گفته‌های ائمه را ردّ کنند (چون مردم گمان می‌کردند این کار تقیه است) و فرمایشات ایشان را زیر پا بگذارند و روایت حقی که از آن‌ها شده بود تکذیب کنند. مثلاً می‌بینی کلام امام محمد باقر یا جعفر صادق را که در ملاً عام گفته‌اند، یا جمع زیادی از مسلمین آن را روایت کرده‌اند ردّ می‌کنند، و نمی‌پذیرند به بهانه‌ی این‌که در میان جمع حاضر برخی از اهل سنت حضور داشته‌اند؛ پس امام تقیه کرده و منظورش چیزی دیگر بوده، ولی در عین حال روایت‌هایی را قبول می‌کنند که یک نفر از دروغ‌گویان شیاد مانند جابر جعفری روایت کرده‌اند، به ادعای این‌که در آن حال کسی دیگر وجود نداشته که به خاطرش تقیه کند.

و تنها کافی است بدانی که امام زید بن علی که یکی از اهل بیت است از علی علیه السلام - روایت می‌کند- آن‌گونه که کتاب‌های اثنی عشریه نقل کرده‌اند- که ایشان هنگام وضو گرفتن پاهایش را می‌شست، ولی کسی که به او لقب «شیخ الطایفه» داده‌اند به آن حدیث عمل نکرده بدون هیچ دلیلی جز ادعای تقیه، و او در کتاب الاستبصار از زید بن علی، و او هم از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: «نشسته بودم وضو

۱- بر حسب ادعای آخوندهای بد ایشان.

۲- قمی/المقالات والفرق، ص ۷۸، نوبختی/فرق الشیعة، ص ۶۵-۶۶.

می‌گرفتم؛ رسول خدا ﷺ در ابتدای وضو گرفتنم رو بسوی من آمد، - تا آنجا که گفت - و پایم را شستم، فرمود: ای علی بین انگشتانت را خلال کن تا با آتش خلال نشوند»^(۱). همان‌گونه که می‌بینی علی علیه السلام در وضو پاهایش را شسته، و رسول خدا ﷺ بر او تأکید نموده که بین انگشتان پایش را خلال کند، ولی شیعه بر خلاف روش و رهنمود رسول خدا و علی عمل می‌کنند، و به این‌گونه روایات که در کتاب‌هایشان به نام روایت اهل بیت وارد شده‌اند توجهی نمی‌کنند! و آخوندهای شیعه خود را مکلف به بررسی و تدبر و مطالعه و بررسی این‌گونه روایت‌ها نمی‌دانند به بهانه و حجت قاطع «تقیه»!! و لذا طوسی گفته: «این حدیث که موافق عامه (اهل سنت) است به جهت تقیه وارد شده، چون در مذهب ائمه شک وارد نمی‌کند که پا را مسح کرده‌اند، سپس گفت: راویان این حدیث همه از (عامه) هستند، و به رجال زیدیه و آنچه به آنها مختص بوده‌اند عمل نمی‌شود»^(۲).

سپس روایت دیگری را از ابی عبدالله جعفر صادق در مورد نص علی بر شستن پا در وضو ذکر نموده و آن را هم بر تقیه حمل کرده^(۳).

و در مورد اذان هم عدم هماهنگی با مذهب بزرگانش را بر تقیه حمل نموده، (مثل آنچه نزد آنها وارد شده که در نماز فجر بگوید: «الصلاة خير من النوم»)^(۴).

و در مورد تقسیم ارث مقرر نموده‌اند که زن از عقال و خانه و زمین ارث نمی‌برد^(۵) وقتی که از ائمه نص بر خلاف این وارد شده که حدیث ابی یعفور از ابی عبدالله است که گفته: «از او در مورد مرد سؤال کردم که آیا از منزل و زمین همسرش سهم ارث می‌گیرد؟ یا این‌که در این مورد مانند زن است و سهم ندارد؟ فرمود: هم زن از ترکه‌ی

۱- الاستبصار، ۱/۶۵ و ۶۶.

۲- الاستبصار، ۱/۶۵-۶۶.

۳- الاستبصار، ۱/۶۵.

۴- الاستبصار، ۱/۳۰۸.

۵- نگاه الاستبصار للطوسی، باب أن المرأة لا ترث من العقال والدور شیئاً، ۴/۱۵۱-۱۵۵.

شوهر ارث می‌برد و هم مرد از ترکه‌ی همسرش ارث می‌برد»^(۱).

طوسی گفته: «آن را بر تقیه حمل می‌کنیم چون مخالفان ما در این مسأله با ما مخالف هستند، و این گونه که ما مقرر نموده‌ایم هیچ‌کدام از عامه موافق ما نیستند، و هر چه این گونه باشد بر تقیه حمل می‌شود»^(۲).

و در مورد نکاح روایات زیادی از آن‌ها وارد شده که متعه را تحریم نموده است. مثلاً در کتاب‌های شیعه از زید بن علی و او هم از پدرانش، از علی علیه السلام روایت است که فرمود: «حرم رسول الله صلی الله علیه و آله يوم خیر لحوم الحمر الأهلية و نکاح المتعة» یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح خیر گوشت الاغ اهلی و متعه را تحریم نمود^(۳).

حرّ عاملی شیعه گفته: «شیخ طوسی و غیره آن را بر تقیه حمل کرده‌اند، چون مباح بودن متعه از ضروریات مذهب امامیه است»^(۴).

چهارم: مبدأ و اصل اعتقادی تقیه برای کنارگیری شیعه از مسلمین بود، و اخبار از شیعه نقل شده که بر این نکته دلالت می‌کنند، ابوعبدالله گفت: «هر چه از من شنیدی که شبیه گفته‌ی عامه بود تقیه است و هر چه از من شنیدی که بر خلاف مذهب عامه بود تقیه نیست»^(۵).

و این مبدأ اعتقادی خطرناکی است که تطبیق و اجرای آن شیعه را بطور کلی از اسلام خارج ساخته و آن‌ها را در مسلک ملحدین دین‌گریز قرار می‌دهد، چون مخالفت با مسلمین را اساس و قاعده‌ی دین خود قرار داده‌اند، پس در نتیجه آن‌ها موافق با کفار و مخالف مسلمین عمل می‌کنند. بیندیش تا چه حدی زندیقان دین‌ستیز در قرن‌های گذشته آن‌ها را بازیچه‌ی دست خود ساخته‌اند!

یکی از آثارشوم تقیه ضایع و نابود شدن مذهب و راه و روش ائمه نزد شیعه است، تا جایی که آخوندها هم در مورد گفته‌های ائمه نمی‌توانند تشخیص دهند کدام فتوا

۱- الاستبصار، ۱۵۴/۴.

۲- الاستبصار، ۱۵۵/۴.

۳- طوسی/تهذیب الأحکام، ۱۸۴/۲، الاستبصار، ۱۳۲/۳، الحر العاملی/وسائل الشیعة، ۴۴۱/۷.

۴- وسائل الشیعة، ۴۴۱/۷.

۵- بحار الأنوار، ۲۵۲/۲، و آن را به تهذیب الأحکام طوسی نسبت داده است.

حقیقت و کدام تقیه است،^(۱) و برای خود معیار و میزان سنجش قرار داده‌اند که مذهبشان را به سوی دایره‌ی غلو و افراط سوق داده است، میزان ایشان آن‌ها این است: «هر چه مخالف عامه (اهل سنت) بود هدایت است!!»^(۲).

و مؤلف کتاب (الحدایق) اعتراف نموده که به سبب تقیه جز مقدار کمی از احکام دین فهمیده نمی‌شود؛ آن‌جا که می‌گوید: «از احکام دین جز کمی بطور یقین دانسته نمی‌شود، چون اخبار آن با اخبار و روایات تقیه آمیخته شده». همان‌گونه که (ثقة الاسلام) کلینی هم در (جامع الکافی) اعتراف کرده، و حتی عمل کردن به مرجحات روایت شده موقع تعارض و ضد و نقیض بودن روایات را اشتباه می‌داند و جهت تسلیم شدن به (ائمه و بزرگان نیک!) به رد کردن صرف و محض پناه می‌برند.^(۳)

اما عمل کردن به تقیه در موارد اخلاف روایات بهترین برهان است بر این که «تقیه» ایشان ربطی به حالت ضروری ندارد. و صاحب کتاب (الحدایق) اعتراف نموده که ائمه وقتی کسی هم حضور نداشته باشد که مجبور به تقیه باشند باز هم در پاسخ دادن به احکام فقهی تقیه نموده‌اند، و جواب‌های مختلفی را در رابطه با یک مسأله گفته‌اند.^(۴) مثال زیادی در این مورد موجود است.

کلینی روایت کرده: «.. موسی بن اُشیم گفت: نزد ابی عبدالله بودم مردی در مورد آیه‌ای از کتاب‌الله سؤال کرد به او جواب داد، سپس بار دیگر همان سؤال را پرسید، این بار بر خلاف بار اول جواب داد، سپس گفت: آنچه خدا خواست بر من وارد شد، گویی قلبم با چاقو باز می‌شود. سپس به خود گفتم: ابا قتاده را در شام به خاطر یک حرف و او ترک کردم، پس او هم اشتباه نمی‌کرد، و نزد این آدم که در همه چیز اشتباه می‌کند. مدت کمی نگذشت که یکی دیگر وارد شد و در مورد همان آیه سؤال کرد و باز هم بر

۱- نگاه کن به مؤتمرالنجف در مورد استدلال سوییذی علیه علمای شیعه در این نص و ناتوانی آن‌ها از پاسخ آن.

۲- به فصل اجماع مراجعه کن.

۳- یوسف البحرانی / الحدائق الناضرة، ۵/۱.

۴- الحدائق الناضرة، ۵/۱.

خلاف جوابی که به من داد و جوابی که به رفیقم داده بود به او پاسخ داد، بنابراین ساکت شدم و فهمیدم که این تقیه است، سپس بسوی من التفات نمود و گفت: ای پسر (اشیم) همانا خدا همه چیز را به رسول خود واگذار نمود و فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُخْبِرًا وَنَذِيرًا﴾ [الحشر: ۷] «چیزهایی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شما (از احکام الهی) آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید»^(۱).

بین چگونگی به جعفر دروغ نسبت می دهند که با تأویل و تفسیر غلط قرآن مردم را گمراه نموده، و اصلاً تفسیرهای مختلف و متناقضی را در بین امت اشاعه نموده، سپس ادعا می کنند که امور دین به آن‌ها واگذار شده هرطور بخواهند می کنند... این تقیه نیست، این انکار و تحریف قرآن و ایجاد مانع بر سر راه دین است. سپس آیا این جا و در بهترین قرن یک عالم اهل بیت تقیه کرده است؟!

و مدعی اند که ائمه ی آن‌ها تنها به موجب تقیه و بدون هیچ عذر و حجتی به تحریم حلال و تحلیل حرام فتوا داده اند؛ در الکافی از ثوبان بن تغلب روایت است که گفت: از ابا عبدالله شنیدم می گفت: «پدرم علیه السلام در زمان بنی امیه فتوا می داد که کشتن (باز و صقر) حلال است، و از آن‌ها تقیه می کرد، ولی من از آن‌ها تقیه نمی کنم؛ پس کشتن آن‌ها حرام است»^(۲). و از جمله آن‌چه با صراحت دلالت می کند بر این که تقیه جز دروغ صریح و بدون حجت و دلیل نیست روایتی است که کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: «نزد ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که ابی حنیفه آنجا بود، عرض کردم: فدایت شوم خواب عجیبی دیده ام، فرمود: ای ابن مسلم بگو؛ عالم نشسته؛ و به ابوحنیفه اشاره نمود، (راوی خوابش را بر ابوحنیفه عرضه نمود، و به ادعای شیعه - ابوحنیفه هم جواب داد، ابو عبدالله گفت: به خدا قسم درست گفتی ای ابوحنیفه.

(راوی) گفت: ابوحنیفه رفت، گفتم فدایت شوم از تعبیر آن ناصبی خوشم نیامد، گفت: ای ابن مسلم خدا بدت ندهد تعبیر خواب آن‌ها موافق تعبیر خواب ما نیست، و تعبیر ما هم موافق تعبیر آن‌ها نیست، و تعبیر هم آن‌گونه نیست که او گفت. راوی گفت:

۱- أصول الکافی، ۱/۲۶۵-۲۶۶

۲- فروع الکافی، باب صید البراة والصقور، ۶/۲۰۸.

عرض کردم: فدایت شوم تو گفתי درست است و قسم هم یاد کردی آیا اشتباه گفت؟ گفت: بله، قسم خوردم که اشتباه کرده!^(۱)

آیا استفاده از تقیه در این نص مجوز دارد؟ آیا ابو حنیفه دارای سلطه و قدرت بود تا از او بترسد و تقیه کند؟ و آیا ضرورتی داشت او را مدح نماید و بر صواب بودن جوابش قسم یاد کند، سپس بعد از خروج او بر ناصبی بودن و اشتباه او حکم صادر کند؟ آیا این جز حيله و دروغ بدون توجیه است، ولی ما ساحت پاک جعفر صادق را از این بهتان و افتراها مبرا می‌دانیم و می‌گوییم: این فوش و ناسزاگویی است به جعفر از کسی که مدعی تشیع و طرفداری و دوستی اوست.

شیعه هر اندازه که در دروغ سازی و فریب و حيله‌گری مهارت بیش‌تری داشته‌اشد مقام و منزلتش نزد آن‌ها والا، و مدرک و گواهینامه‌اش علی‌تر است، و لذا محمد باقر به مدح و ثناگویی حسین بن روح^(۲) پرداخته و گفت: او وظیفه‌ی بایت را به خوبی انجام داد؛ چون روش او پایبندی به تقیه‌ی چندین برابر بود و به مذهب اهل سنت تظاهرمی‌کرد^(۳).

و در کتاب (الغیبه) طوسی آمده است: «..از عبدالله بن غالب روایت است که گفت: کسی را ندیده‌ام از شیخ ابی‌القاسم حسین بن روح عاقل‌تر باشد، روزی در منزل ابن یسار با هم بودیم، او نزد سید و مقتدر جایگاه بزرگی داشت؛ و نزد عامه مورد احترام بود... و دفعه‌ای دیگر هم با او بودم که با دو نفر مناظره می‌کرد، یکی از آن‌ها ادعا می‌کرد که ابوبکر بعد از رسول خدا ﷺ فاضل‌ترین مردم است، سپس عمر، سپس علی^(۴)، دیگری گفت: البته علی از عمر برتر است، بحث و گفتگوی بین آن‌ها به طول انجامید، ابوالقاسم^(۵) گفت: چیزی که مورد اجماع صحابه است مقدم قرار دادن صدیق^(۶) است،

۱- روضة الکافی، ۲۹۲/۸، چاپ ایران.

۲- که باب سوم مهدویت آن‌هاست.

۳- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۱۱.

۴- بدون ذکر عثمان آمده است، گویی گرایش عام شیعه‌گری بر فضای آن مجلس حاکم بوده با این وجود تقیه کرده.

سپس بعد از او فاروق رضی الله عنه، سپس عثمان ذی النورین رضی الله عنه، بعد علی وصی رضی الله عنه و این دیدگاه اهل حدیث بوده و به نظر ما هم این صحیح است.

حاضرین مجلس از این حرف شگفت زده شدند، و نزدیک بود عامه (سنی) که آنجا حاضر بودند او را روی سرشان قرار دهند، و خیلی برایش دعا کردند، و طعنه زدند به کسی که او را به رافضی بودن متهم می کرد، ولی من خنده ام گرفت، تلاش کردم خود را کنترل کنم و آستین خود را روی دهانم می گذاشتم، ترسیدم رسوا شوم؛ به ناچار از مجلس خارج شدم، او بسوی من نگاه کرد و منظورم را فهمید، وقتی که به منزل رسیدم ناگهان در را زدند، وقتی در را باز کردن و بیرون رفتم دیدم ابوالقاسم حسین بن روح سوار بر قاطرش ایستاده؛ و بعد از ترک مجلس قبل از رفتن به خانه اش نزد من آمده بود. گفت: ای اباعبدالله - خدا پشتیبانت باشد - چرا خنده ات گرفت؟ شاید می خواستی مرا تحقیر کنی چون آنچه نزد او گفتم حق نبود. گفتم همین طور است، گفت: از خدا بترس ای شیخ من حلالیت نمی کنم که این حرف مرا بزرگ کنی. گفتم: ای سرورم مردی که معتقد باشد که همراه و وکیل امام است و چنین سخنی بگوید از او شگفت زده می شوند و به حرفش می خندند، به جان تو^(۱) اگر تکرار کنی با تو قهر می کنم، مرا ترک کرد و برگشت^(۲).

این قصه را علی رغم طولانی بودنش نقل کردم چون چگونگی فریب و حيله گری خود را با اهل سنت به تصویر کشیده اند، و با زبان چیزی را می گویند که در دلشان نیست، و در میان خود از تصدیق بعضی از اهل سنت تعجب می کنند چون از دروغ و نفاق به کار می برند، و عقل و شعور شیعیان امروز هم پیوسته به این نفاق و فواید آن باور دارد^(۳)، این حادثه را از ابن روح جهت تأیید روش او نقل کرده و اخبار زیادی در این روش از آن ها نقل شده که اگر به خاطر تنگی موقعیت نبود همه را نقل می کردم، و به نقد و تحلیل آن می پرداختم که سزاوار بررسی خاصی هستند، چون حيله ها و روش های شیعه

۱ - قسم به غیر خدا یاد کردن شریعت نایب و باب امام است.

۲ - الغیبة للطوسی، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۳ - محمد باقر الصدر/ تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۸۵.

را آشکار می‌نماید^(۱).

استدلال شیعه بر تقیه

اثنی عشریه به دو آیه‌ی آل عمران^(۲) و نحل^(۳) و غیره بر اعتقاد تقیه استدلال می‌کنند، ولی این استدلال نابجاست، و لذا علمای اسلام در اثنای تعریف واقعی تقیه از دیدگاه شیعه چیزی جز دروغ و نفاق نیست، و این حقیقت در خلال نصوص شیعه برای ما روشن شد.

پس می‌بینی که تقیه‌ی شیعه یعنی دروغ و نفاق، ولی با این حال آن را دین می‌دانند؛ و حتی تقیه را کل دین حساب می‌کنند؛ و حال آن‌ها در استفاده از تقیه مانند حال منافقین است؛ نه مثل حال انسان مجبور شده و مورد اکراه که قلبش مطمئن به ایمان باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در توضیح فرق بین تقیه و نفاق فرمود: تقیه در اسلام این نیست که دروغ بگویم و با زبان چیزی را بگویم که در دل ندارم؛ چون این نفاق است، بلکه کاری می‌کنم که در توان دارم... پس مؤمن وقتی که میان کفار و تبهکاران قرار گرفت بر او واجب نیست با وجود ناتوانی علیه آن‌ها جهاد کند؛ بلکه اگر توانست با زبان جهاد و مبارزه کند، و گرنه با قلب، با وجود این که دروغ هم نمی‌گوید و چیزی را نمی‌گوید که خلاف معتقدات قلبی اوست، بلکه یا دینش را اظهار می‌کند یا کتمان، و او با این حال

۱- نگاه کن به مجموعه ای از آنها در فی بحار الأنوار، ۴۰۲/۷۵ و ما بعدها.

۲- ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُ﴾

۳- آیه: ۱۰۶: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ «هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد عذابی سخت خواهد داشت مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد.» و آیاتی دیگر که بر حسب مذهب باطنی تأویلشان می‌کنند مانند فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ [الکهف: ۹۷] که نتوانستند آن را نقب بزنند، به هنگام تقیه تفسیر کرده‌اند. و در باره آیه: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ﴾ [الکهف: ۹۸] یعنی: و چون وعده پروردگارم فرارسد آن سد را درهم کوبد. این آیه را به برداشتن تقیه موقع کشف و انتقام از مخالفان تفسیر کرده‌اند. برای تفسیر این دو آیه نزد شیعه مراجعه کن به تفسیر العیاشی، ۳۵۱/۲، البرهان، ۴۸۶/۲، البحار، ۱۶۸/۵ و مراجعه کن به فکرة التقریب، ص ۲۲۰-۲۲۱.

بطور کلی موافق دین آن‌ها نیست، بلکه نهایتش این است که مثل مؤمن آل فرعون (که در سوره یس ذکر شده) عمل می‌کند که نه موافق تمام دین آن‌ها بود، و نه دروغ می‌گفت، و نه با زبان چیزی می‌گفت که در دلش بدان اعتقاد نداشت، بلکه ایمان خود را پنهان نمود، که پنهان کردن دین چیزی است و اظهار کردن باطل چیزی دیگر است، خدا اظهار دین باطل را مباح نکرده جز برای کسی که در اکراه قرار گرفته باشد و مجبور شود به کلمه‌ی کفر نطق کند^(۱) و خداوند او را معذور قرار داده است، ولی منافق و دروغ‌گو هرگز معذور نیستند.

سپس مسلمانی که از روی ناچاری و اضطرار در بین کفار زندگی می‌کند و ایمانش را از آن‌ها پنهان نموده به مقتضای ایمانش عمل می‌کند، که او را وادار به صداقت و امانت و خیرخواهی برای آن‌ها می‌کند، اگر چه موافق دین آن‌ها نیست، همان‌گونه که یوسف علیه السلام در بین اهل مصر می‌گشت در حالی که آن‌ها کفار بودند... بر خلاف رافضه که در صورت توان نسبت به انجام هیچ شرارتی علیه مخالفین خود دریغ نمی‌کند^(۲).

۱- منهاج السنه، ۳/۲۶۰.

۲- منهاج السنه، ۳/۲۶۰.

فصل چهارم: مهدویت و غیبت

در این فصل پیرامون مسأله‌ی مهدویت و غیبت مهدی به صورت عام بحث و بررسی خواهیم کرد، سپس در مورد چگونگی نشأت و تحول و دگرگونی این اندیشه نزد امامیه و بعد از آن خطوط وسیع این عقیده را از دیدگاه آنها بیان می‌کنم، و نیز آنچه برای این اعتقاد و دفاع از آن در طی زمان غیبت بدان استناد می‌کنند که تاکنون بیش از یازده قرن از آن می‌گذرد، و به مناظره‌ی آنها می‌پردازیم.

به دنبال آن دولت خیالی مهدی می‌آید که شیعه بدان معتقدند که بعد از رجعت تشکیل می‌دهد و خیالاتی است که به صورت روایات اهل بیت ساخته و پرداخته‌اند تا صفت عصمت و قداست را نزد پیروانشان به خود بگیرد. سپس پیرامون شریعت و سیره و روش و سپاهیان او توضیح می‌دهیم.

بعد از این در فاصله‌ی زمانی غیبت شرع و قوانینی که تأسیس کردند و آن احکام و مبادی که به سبب این عقیده تعطیل کردند و تلاش آخوندها در رویارویی با مفقود بودن امام برای ایجاد و اختراع عقیده‌ی نیابت از مهدی و با نقد و مناظره‌ی این اندیشه، موضوع را به پایان می‌برم.

مهدویت و غیبت از دیدگاه فرق شیعه

اندیشه‌ی ایمان به امامی مخفی یا غایب نزد بیشتر فرقه‌های شیعه موجود است، چون معتقدند که امام آنها بعد از مرگ هم نمرده است و قایل به جاودانگی و نیز مخفی شدنش از مردم و بازگشت او و ظهور درآینده به عنوان مهدی (هدایت شده یا هدایتگر) هستند. و این فرقه‌ها جز در مورد تعیین امامی که بازگشت را برایش فرض کرده‌اند اختلاف ندارند، همانگونه که در مورد تعداد ائمه و تعیین اشخاص آنها هم اختلاف نظر دارند که امام غایب یکی از آن افرادی است که پیرامون آنها اختلاف دارند.

آنگونه که قمی و نوبختی و شهرستانی و غیره گفته‌اند؛ سبئیة اولین فرقه‌ای به شمار می‌

آیند که توقف امامت بر علی علیه السلام^(۱) و غیبت او را مطرح کردند^(۲) چون گمان می کردند که او کشته نشده و نمرده و نخواهد مُرد تا وقتی که عرب را با عصایش سوق می دهد و زمین را پر از عدل و داد می کند آنگونه که پراز ستم و بیدادی شده^(۳).

و چون خبر شهادت علی به ابن سبأ رسید به شخص گزارش دهنده گفت: «دروغ گفتی، اگر مغز او را در کیسه‌ای با هفتاد نفر شاهد عادل بیاوری تصدیق نمی کنیم و می دانیم که او نه می میرد و نه کشته می شود، و او نخواهد مرد تا عرب را با عصایش سوق می دهد و مالک زمین می گردد». و او پیوسته منتظر بازگشت علی از غیبت بود سپس این تفکر از سبئیه به برخی فرقه های کیسانیه همچون کربیه^(۴) منتقل شد، چون وقتی که محمد بن حنیفه وفات یافت - که امام آن فرقه بحساب می آمد- گفتند: او زنده است در کوه رضوی بین مکه و مدینه، در سمت راست او شیری قرار دارد و در سمت چپ پلنگی است که وظیفه حفظ او را تا زمان خروج و قیامش به آنها واگذار شده^(۵)، و گفته اند او

۱- یعنی امامت را به بعد از او به کسی دیگر سوق نمی دادند.

۲- قمی / المقالات والفرق، ص ۱۹-۲۰، النوبختی / فرق الشيعة، ص ۲۲، الشهرستانی / الملل والنحل، ۱/ ۱۷۴.

۳- المقالات والفرق، ص ۱۹، فرق الشیعه، ص ۲۲، مقالات الإسلامی، ن، ۸۶/۱.

۴- [کربیه پیروان ابی کریب نابینا بودند که شناسایی آنها موقع ذکر کیسانیه گذشت]

۵- شعرای آنها به آن توجه نموده اند: [تا جایی که شاعر آنها کثیر العز هچنین سروده است:

ولاة الحق أربعة سواء	ألا إن الأئمة من قریش
هم الأسباط ليس بهم خفاء	تغيب لا يرى عنا زمان
وسبط غيبته كربلاء	فسبط سبط إيمان وبرّ
يقود الخيل يقدمها اللواء	وسبط لا يذوق الموت حتى
برضوا عنده غسل وماء	علي والفلاة من بينه

یعنی: آگاه باش که ائمه از قریشند، برای چهار نفر ولایت برحق است بطور مساوی.

علی و سه فرزندانش که آنها نوهی دختری رسول خداوند و مخفی نیست، پس یکی از آن نوه های دختری ایمان و نیکی است، و دیگری در کربلا ناپدید شد. و یکی از این سبط ها نمی میرد تا وقتی که سوار بر اسب در پیش او پرچم باشد. او غیب می شود و مدت زمانی در میانشان دیده نمی شود و در کوه رضوی است نزد او آب است و غسل نگاه: مسائل الامامه ص ۲۶، و مقالات الاسلامیین: ۱/ ۹۲-۹۳، الفرق بین الفرق ص ۴۱، و کتابهای مقالات اشعاری را از شاعران دیگری نیز آورده اند. نگاه: مسائل

مهدی مورد انتظار است^(۱). و پندار آنها براین بود که هفتادسال از آنها درکوه رضوی غایب می شود، سپس ظهور می یابد و برایشان حکومت تشکیل می دهد، و سردمداران استبدادگر از بنی امیه را برای آنها می کشد^(۲). وقتی که هفتادسال گذشت و ظهور و قیام نکرد و به چیزی از آرزوهایشان نایل نشدند برخی از شعرای آنها تلاش نمودند یاران را بر این عقیده ثابت کنند و راضی به انتظار باشند اگر چه مهدی آنها به اندازه عمرنوح هم غایب باشد،^(۳).

سپس توقف بر امام و انتظار بازگشت او به عنوان هدایتگر در بین فرقه های شیعه شایع گردید، مثلاً بعد از وفات هراممی از اهل بیت فرقه ای از پیروانش این ادعا را مطرح می کردند.. و منتظر ظهور او بودند، و در بین آنها اختلاف شدیدی بر سر تعیین آن امام که امامت در او متوقف می شد و بازگشت را برایش در نظر گرفته بودند بوجود آمد، برای همین است که سمعانی گفت: «سپس آنها در مورد انتظار امامی که انتظار ظهور او را می کشیدند اختلاف آنچنانی داشتند که حماقت آشکاری بر آن آشکار بود»^(۴).

و حتی برخی از فرقه های زیدیه مثل جارودیه در توهم انتظار امامی که وفات یافته

الامامه ص ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، و بغدادی هم در رد آنها برخی اشعار را سروده است. الفرق بین الفرق، ص ۴۱-۴۳.

۱- مسائل الإمامة، ص ۲۶، فرق الشیعة، ص ۲۷، مقالات الإسلامیة، ۹۲/۱، الفرق بین الفرق، ص ۳۹، التبصیر فی الدین، ص ۱۸-۱۹.

۲- مسائل الإمامة، ص ۲۷.

۳- شاعرشان می گوید:

لو غاب عنا عمر نوح أیقنت	منا النفوس بأنه سیؤوب
إني لأرجوه وأمله کما	قد کان یأمل یوسف یعقوب

یعنی: اگر مدت زمان عمر نوح هم از ما غایب باشد درون ما یقین دارد که خواهد برگشت. من به بازگشت او امیدوارم همانگونه که یعقوب به بازگشت یوسف امیدداشت همان منبع سابق: ص ۲۹.

۴- الأنساب، ۳۴۵/۱.

بود سرگردان و حیرت زده بودند، با وجود اختلاف آن طایفه در فروع تعیین امام مورد انتظار، همانگونه که اشعری^(۱) و بغدادی^(۲) و شهرستانی^(۳) و غیر آنها^(۴) گفته اند و لذا آنچه بعضی ها گفته اند زیدیه همگی این دیدگاه را انکار کرده اند صحیح نیست همانگونه که احمد امین^(۵) گفته و جولدسیهربدان اشاره نموده^(۶).

این است عقیده غیبت از دیدگاه فرقه های شیعه که به افراد اهل بیت معروف بوده و در تاریخ یافت می شوند و درزندگی مانند سایر مردم زیستند مربوط بود، ولی همین که مردند آن فرقه ها در مورد آنها چنین ادعایی رامطرح کردند، چون مرگ او را تصدیق نمی کردند و گمان می کردند که غایب شده اند و برای ظهور و قیام باردیگر رجعت خواهند کرد اما این اندیشه نزد اثنی عشریه فرق دارد، چون با "شخصیتی خیالی" مربوط است که به اعتقاد اکثر فرقه های معاصر، وجود خارجی نداشت، چون این «ادعا» وقتی آشکار شد شخصیتی بود رمزی^(۷) [که مردم آن شخصیت را ندیده بودند و نمی شناختند و جایش را نمی دانستند، چنین شخصیتی غایب شد- آنگونه که مدعی بودند- بعد از ولادت و حمل مادرش با او آشکار نشد، و تولد او با مجموعه ای سرّی مرتب شده بود، و اصلاً عایله و وکیل و نزدیکترین مردم به او هم آن حمل و تولد او را نفهمیدند، و منکر بودن، و شیعیانی هم که ادعای غیبت او را می کردند جز از طریق نوّابی که ادعا می کرد با امام غایب ارتباط دارد او را ندیدند و جایش را هم ندانستند.

این شخصیت مهدی منتظر نزد آنها بود، و نزد اثنی عشریه یکی از اصول ایمان آنها را تشکیل داد و اصلی بود که مذهب آنها بر آن بنا گردید، چون بعد از پایان وجود ائمه شیعه بعد از وفات حسن عسکری و ایمان به غیبت پسر خیالی و مزعوم او محوری بود که عقاید آنها روی آن می چرخید، و اساسی بود که شیعه را از ریشه و بنیان برمی کند.

۱- در کتاب مقالات الإسلامیین، ۱/ ۱۴۱-۱۴۲.

۲- در کتاب الفرق بین الفرق؛ ص ۳۱-۳۲.

۳- در الملل والنحل، ۱/ ۱۵۸-۱۵۹.

۴- مانند نشوان الحور العین، ص ۱۵۶.

۵- در کتاب ضحی الإسلام، ۳/ ۲۴۳.

۶- العقیده والشیعة، ص ۲۱۱.

۷- و شیعه بدون ذکر نام او اخبارشان رارذّ و بدل می کردند.

ولی چگونه و کی این تفکر و اندیشه نزد اثنی عشریه نشأت یافت؟

نشأت تفکر غیبت شیعه‌ی اثنی عشریه و تغییر و دگرگونی آن

حال شیعه بعد از وفات حسن عسکری

لابد در بحث از نشأت این اندیشه حال شیعه را بعد از وفات حسن عسکری باید بدانیم؛ چون ارتباط محکمی با نشأت این تفکر دارد.

بعد از وفات حسن-امام یازدهم- در سال (۲۶۰هـ) دیده نشده که جانشینی را برای خود جا گذاشته باشد، و فرزندی هم از او شناخته شده و ظاهر نبوده، بود نابراین میراثش را برادر و مادرش تقسیم کردند^(۱) و از او اثری دیده نشد همانگونه که کتابهای خود شیعه بدان اعتراف می کنند.

و بدین سبب امور شیعه آشفته شد و جمع آنها متفرق گردید چون بدون امام شدند؛ و بدون امام هم دینی نداشتند؛ چون امام حجت است بر اهل زمین^(۲) و حتی کتاب الله هم بدون امام از ازدیدگاه شیعه حجت نیست- چنانچه گذشت- و بقای هستی با امام است؛ چون "اگر زمین بدون امام باشد فرو می رود"^(۳) و امام امان مردم است "و اگر امام از زمین برداشته شود زمین مواج و طوفانی می گردد"^(۴) ولی امام بدون جانشین و فرزند وفات یافت، و زمین بدون امام ماند و هیچ حادثه‌ی ناگواری اتفاق نیفتاد. پس شیعه متحیر شدند و در مورد بزرگترین امور دینشان دچار اختلاف شدند که تعیین امام بود، بنابراین به چهارده فرقه متفرق شدند همانگونه که نوبختی شیعه می گوید^(۵) یا به پانزده فرقه همانگونه که قمی می گوید^(۶) و آن دونفر هم از فرقه های امامیه هستند و هم معاصر و هم دوره‌ی حادثه اختلاف و فروپاشی شیعه بودند، چون در قرن سوم زیسته اند و

۱- المقالات والفرق، ص ۱۰۲، فرق الشیعة، ص ۹۶.

۲- أصول الكافي، ۱/۱۸۸.

۳- أصول الكافي، ۱/۱۷۹.

۴- أصول الكافي، ۱/۱۷۹.

۵- فرق الشیعة، ص ۹۶، المفید/الفصول المختارة: ص ۲۵۸.

۶- المقالات والفرق، ص ۱۰۲.

معلومات آنها برای به تصویرکشیدن فرجام شیعه بعد از حسن عسکری مهم است. وبعد از آن دونفر فرقه ها افزایش یافتند و اختلاف توسعه یافت، زیرا مسعودی شیعه (متوفای سال ۳۴۶هـ) ذکر نموده که شیعیان حسن بعد از وفات او تا چه حدی دچار اختلاف گشتند که به بیست فرقه هم شدند^(۱) تا زمان مسعودی اینطور بوده باشد در مورد بعد از آن چه فکری کنی؟^(۲)!

این فرقه ها در مورد مسأله ای امامت مذاهب و دیدگاههای گوناگونی داشتند، برخی گفتند: "همانا حسن بن علی زنده است و وفات نیافته و او فقط غایب و قائم است، و جایز نیست او بمیرد در حالی که فرزند آشکاری هم ندارد، چون زمین از امام خالی نمی شود^(۳) بنابراین این فرقه بر امامت حسن عسکری توقف نمودند و ادعای مهدی بودن و انتظار او را مطرح نمودند همانگونه که عادت شیعه بعد از وفات هرامامی بر این بوده است که مدعی امامت او را کرده اند. فرقه ای دیگر به مرگ او اعتراف کردند؛ اما گمان می کردند که بعد از مرگ هم زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد^(۴) در همان حال فرقه های دیگری بودند که می کوشیدند امامت را از حسن به برادرش جعفر منتقل کنند^(۵) و فرقه های دیگر هم امامت حسن را به علت عقیم بودنش باطل می دانستند^(۶).

اما فرقه اثنی عشریه پندارشان بر این بود که «حسن عسکری پسری دارد که حسن ولادتش را مخفی نگه داشته است، و به علت سختی شرایط وقت و جستجوی او از سوی حکومت مسأله او را پنهان نموده است پس پسرش در حال حیات او ظاهر نشده و جماهیر مردم هم بعد از وفات او پسرش را نشناخته است»^(۷).

۱- مروج الذهب، ۱۹۰/۴، وانظر الصواعق المحرقة، ص ۱۶۸.

۲- [به نظرم اختلاف شیعه تا قیام سمری - همانگونه که خواهد آمد- متوقف نشد که اندیشه بابت را لغو کرد و تفکر نایب عام مهدی به جای همه آخوندها را اختراع نمود، بنابراین بر ادعای غیبت مولود اتفاق نمودند، چون با هم بر سر تقسیم غنایمی که به نام نایب بسوی آنها سرازیر می شد اتفاق یافتند]

۳- فرق الشیعة، ص ۹۶، المقالات والفرق، ص ۱۰۶.

۴- فرق الشیعة، ص ۹۷، المقالات والفرق، ص ۱۰۷.

۵- المقالات والفرق، ص ۱۱۰.

۶- المقالات والفرق، ص ۱۰۹، فرق الشیعة، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۷- مفید/الإرشاد، ۱۰۰۵+۳.

درمقابل آن یک جهت گیری دیگری می گوید: همانا حسن بن علی وفاتش صحیح است مانند وفات آباء و اجدادش با اخبار متواتر و مشاهده کنندگان بسیار زیاد آن که با توافق و تواتر دوست و دشمن بوده است و تکذیب آن جایز نیست، و نباید در موردش تردید نمود؛ و با مثل همین دلایل هم صحیح است که فرزندی نداشته است، بنابر این وقتی این دو صورت برای ما تصحیح شد ثابت است که بعد از حسن بن علی علیه السلام امام وجود ندارد، و امامت قطع شد.. همانگونه که نبوت بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم قطع گردید، که نبوت با عظمت تر و امر آن خطیر تر است، و مردم از امامت بیشتر به نبوت نیازمند هستند، و عذر و بهانه با نبوت بیشتر از امامت قطع می شود، چون نبوت همراه براهین ظاهره و علامتهای غالب است؛ ولی با این حال نبوت قطع گردید، پس جایز است که امامت هم قطع گردد^(۱).

فرقه ای دیگر در مورد مرگ حسن عسکری و بی فرزندی او قاطع و بی تردید بودند، و گفتند: خداوند در میان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امام قائمی را خواهد برانگیخت، اگر می خواست حسن بن علی را برمی انگیزد و اگر می خواست غیر او را مبعوث می کرد، و ما اکنون در مقطعی از زمان قرار داریم که امامت قطع شده^(۲).

همانگونه اقوال و گفته های ضد و نقیض و مخالف باهم وجود داشتند و گرایشها و جهت گیریهای مختلفی داشتند و به فرقه ها و احزاب زیادی متفرق شدند که هر دسته ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند... و حیرت و سرگردانی در آن مدت به جایی رسید که برخی توقف را برگزیدند و گفتند: ما نمی دانیم در این باره چه بگوییم در حالی که مسأله بر ما مشتبه شده^(۳).

این اشاراتی کوتاه بود به اختلافی که بعد از وفات حسن در بین شیعه ایجاد شد.

اسباب و دلایل ادعای غیبت

شاید خواننده تعجب کند از آن اصرار شدیدی که بر امامت یکی از اهل بیت داشتند

۱- المقالات والفرق، ص ۱۰۷-۱۰۸، فرق الشیعة، ص ۱۰۵.

۲- المقالات والفرق، ص ۱۰۸، و فرق الشیعة، ص ۱۰۵.

۳- المقالات والفرق، ص ۱۱۵-۱۱۶، و فرق الشیعة، ص ۱۰۸.

تاجایی که مرگ کسی را انکارکنند که واقعاً مرده بود، یا ادعا کنند که او بعد از مرگ هم زنده است، یا برای کسی که عقیم و بی فرزند بود پسری را اختراع کنند، بعد از وفات امام بدون فرزند و عقیم که پرده برآنان افکنده شد کمتر کسی از آنها بسوی رشد و هدایت و بینش درست راه یافت که دسته بندی و حزب و فرقه گرایی را رها کرده باشد و بگوید امامت قطع شد و بطرف شئون زندگی خود برگشته باشد، و شاید گروهی که شیعه گری را از روی صداقت برگزیده باشند وقتی که واقعیت امر برایش روشن شد و از آن برگشتند. قطعاً مهمترین سبب این اصرار و پافشاری در خلال اختلاف و نزاع و کشمکش این فرقه ها برای دفاع از رأی و نظر خود و دستیابی به بیشترین تعداد پیروان روشن می شود، زیرا هر طایفه ای برای مهدی خود ندا سر می داد و تبلیغ می کرد و دیگری را تکذیب می کرد، و در اثنای آن خصومت و درگیری ها حقیقت هویدا و روشن است.

بیا باید برای کشف حقیقت گوش دهیم - مثلاً - به روایات اثنی عشریه در رابطه با غیبت امام و توقف امامت بر پسر موهوم و مزعوم حسن عسکری، و به ادعای طایفه ای دیگر که مدعی غیبت و توقف بر موسی کاظم هستند و می گویند: ابو ابراهیم (موسی کاظم) وفات یافت در حالی که هیچکدام از نائب و کلاهی او نبوده که دارای اموال فراوان نبوده باشد، و این سبب توقف آنها بر امامت او و انکار وفاتش بود چون به مالش طمع ورزیدند، هفتاد هزار دینارش نزد زیاد بن مروان قندی و سی هزار دینارش نزد علی بن ابی حمزه و...^(۱).

و روایاتی به همین مضمون از آنها نقل شده^(۲) که پرده از حقیقت مخفی بر می دارد... و دلالت می کنند که در ورای ادعای غیبت امام و انتظار رجعت اودستیابی به اموال و ثروت مطرح بوده و صدها نفر آنها با ادعای شیعه گری از فریب خوردگان افراد ساده لوح سود می برند و دارایی آنها را می قاپیدند، و با نام نواب امام خمس می گرفتند، بنابراین هرگاه امامی وفات می یافت مرگ او را انکار می کردند تا اموال و ثروتهای آنها در دست نایب باشد و به نام خمس امام غایب پیوسته اموال مردم به آنها پرداخت می شد. به همین روال عملیات غارت و چپاول ادامه داشت و در این میان افراد ساده لوح و

۱- الغیبة طوسی، ص ۴۲-۴۳.

۲- نگاه کن به منبع سابق، ص ۴۳ به بعد، و رجال الکشی / روایات شماره، ۷۵۹، ۸۷۱، ۸۸۸، ۸۹۳.

فریفته و بی‌خبر قربانی می‌شدند و ثروت و اموال خویش را به کسانی می‌پرداختند که معتقد بودند نایب و جانشین امام غایب در جهان اسلام هستند. و کسانی که از این غنیمت‌های گوارا بهره مند بودند همیشه محبت آل بیت و ظلم‌هایی را که به آنها شده بود در خاطره‌ی مردم زنده نگه می‌داشتند و داستان محنت ورنج‌های وارد شده برایشان را یادآوری می‌شدند و خواهان انتقام حق آل بیت بودند. تا امت اسلام را متفرق کنند و با دریافت و قاپیدن اموال مردم جمعیت سری خود را که برای نابودی وجود و کیان دولت اسلام فعالیت می‌کردند تغذیه نمایند.

و شاید یکی از اسباب ادعای مهدویت و غیبت چشم دوختن شیعه به برپایی کیان سیاسی مستقل از حکومت اسلام باشد، و این چیزی است که در اهتمام آنها به مسئله امامت برای ما ملموس است، ولی وقتی که آمال و آرزوهایشان فرو ریخت و مغلوب واقع شدند و خوار و ذلیل برگشتند از واقعیت بسوی آرزوها و خواب و خیالبافی مانند پناهگاه روحی پناه بردند که درون خود را بدان از نابودی و سقوط و شیعیان‌شان را از یأس و نومیدی برهانند، و شروع کردند به نشر و توسعه‌ی امید و آرزو در نفوس هواداران‌شان که سرانجام و عاقبت امر از آن ایشان خواهد بود. برای همین است که مسئله‌ی مهدویت و غیبت، دعوت‌گرانش را بعد از وفات هر کدام از امام‌ها به نشاط می‌انداخت تا علاوه بر تحقق کسب مادی با عوامل یأس و ناامیدی شیعیان مقابله کنند.

علاوه بر اینکه شیعه‌گری محلی مناسبی بود برای اهل فرقه‌گری و مذاهب افراطی و تندرو، چون در خلال آن فضای مناسبی را برای تحقق اهداف خود و بازگشت به معتقدات‌شان می‌یافتند.

بنا بر این صنف‌هایی از صاحبان این گرایش‌های اهل غلو و افراط به آن کاروان پیوستند... و این مجموعه‌ی مخلوط شیعه را بسوی بیراهه‌ی معتقدات موروث و باستانی می‌کشانید خصوصاً بعد از آنکه شیعه خود را از اصول امت اسلام و اجماع آنها عزل نمود.

برای همین است که مسئله‌ی مهدویت و غیبت بر حسب اعتقاد شیعه ریشه در برخی از دیدانتها و اعتقادات دارد که هیچ بعید بنظر نمی‌رسد پیروان و اتباع آن دیانت‌ها در تأسیس این اندیشه در اذهان شیعه نقش داشته باشند.

و برخی از مستشرقین به این نظریه تمایل دارند که شیعه‌گری دارای اصلی یهودی

است، چون یهود معتقد هستند که ایلیا به سوی آسمان بالا برده شده و در آخر زمان برخواهد گشت، ولذا ایلیا- برحسب نظرشان- نمونه‌ی اول است برای ائمه‌ی شیعه‌ی مخفی شده و غایب^(۱).

به نظر من، برای اظهار تأثیر یهودیت تنها این کافی نیست، چون در اسلام هم این هست که عیسی عليه السلام بسوی آسمان بالا برده شده و در آینده رجعت خواهد کرد، پس این نظریه‌ای که عرضه نموده اند بر اصول اسلامی غریب نیست، ولی چون مستشرقین مسأله‌ی مهدویت را در اصل انکار می کنند چنین گفته اند. تنها اثر چندین صورت یهودیت با وضوح دیده می شود که نظریه غیبت در اصول به ابن سبأ برمی گردد که یکی از علمای یهود بود.

همچنین برخی از شعرای شیعه بدان تصریح نموده اند که اندیشه‌ی مهدویت برگرفته از اخبار و روایات کعب الاخبار بوده که قبل از اسلام برآیین یهود بود بیانگر این است، خصوصاً در سروده‌ی شاعر کیسانیه کثیر عزت در وصف ابن حنیفه به روشنی دیده می شود:

هو المهدي خبرناه كعب أخو الأخبار في الحقب^(۲)

یعنی او مهدی است و کعب الاخبار به ما خبر داده در حقب الخوالی.
و فان فلوتن می گوید: "ولی ما غریبه‌ابه صورت خاصی اعتقاد مهدی منتظر را در انظار مستشرقین از ما بدان گوش فرا داده می شود"^(۳).

سپس این را به اسرائیلیات مرتبط می داند و آن را به اصول یهودیت و نصرانیت برمی گرداند، چون براین باور است که تحت گستره‌ی ادعای غیبگویی به برخی اشخاص خلل وارد نموده که آن غیبگویی‌هایی است که در کتابهای اسرائیلی زیاد هستند ولی نزد عرب درابتدای امر معروف نبودند، و تنها از طریق یهود و مسیحیانی که اسلام را در آغوش گرفتند به عرب رسیدند^(۴).

۱- جولد سیهر/العقيدة والشریعة، ص ۱۹۲.

۲- الخوالی، دیوان کثیر عزة، ۲۷۵/۱.

۳- السیادة العربية والإسرائیلیات، ص ۱۱۰.

۴- السیادة العربية والإسرائیلیات، ص ۱۱۲.

واضح است که ارتباط این اعتقاد بایهودیت و نصرانیت به مجرد اینکه درگستره اخبارغیبی قرارداد دارد که عربها با آن آشنایی نداشتند آنطور که او می‌گوید ارتباط ضعیفی است، چون معجزات رسول اسلام عربی هاشمی هم خبر بود در مورد برخی از غیبات، ولی آنها این مسائل را مطابق با عقلیت کفری و جهت گیری منکرانه‌ی خود نسبت به نبوت محمد ﷺ تحلیل می‌کردند.

و در این مسأله ترجیح می‌دهم که عقیده‌ی اثنی عشریه درمورد مهدویت و غیبت به اصول مجوسیت برگردد، چون قسمت عمده‌ی شیعه فارس هستند، و یکی از آیینهای فارسها مجوسیت بودند و مجوس ادعا می‌کنند که یک مهدی منتظر و زنده و باقی دارند که از اولاد بشتاسف بن بهراسف است به نام آبشاوثن و در قلعه‌ای بین خراسان و چین قرارداد^(۱). و این مطابق جوهر و هسته‌ی مذهب اثنی عشری است.

بنیانگذاران اندیشه غیبت نزد اثنی عشریه

اگر این سبأ کسی بوده باشد که عقیده‌ی نص بر امامت علی علیه السلام را بنیانگذاری نموده باشد - آنگونه که کتابهای فرقه‌ها نزد اثنی عشریه ذکر می‌کنند - اینجا ابن سبأ دیگری هم هست که بدلی را هم برای نظریه‌ی امامت پایه ریزی نموده بعد از انتهای امامت، از آن جهت که قطع شدن نسل امام حسن علیه السلام را احساس نموده، یا اینکه او یکی بود از مجموعه‌ای که این اندیشه را تصویب کرده اند؛ ولی او چهره‌ی سرشناس این دعوت است. این مرد عثمان بن سعید عمری خوانده می‌شد^۲ و در نهایت پنهانکاری نقش خود را ایفا می‌کرد، زیرا برای پوشش گذاشتن برمسأله تجارت روغن می‌کرد، و اموالی را که به نام زکات و خمس و حق اهل بیت از اتباع می‌گرفت در ظرف روغن و پوست پاک

۱- تثبیت دلائل النبوة، ۱/۱۷۹.

۲- واستاد محب الدین خطیب معتقد است که مؤسس اندیشه غیبت محمد بن نصیر از موالی بنی نمر است *الخطوط العریضة* و در کتابهای شیعه آمده است که او ادعای بایت را برای امام غایب می‌کرد، و مردی دیگر در این ادعا از او پیشی گرفته به نام شریعی، و بدنبال او کسانی دیگر هم آن ادعا را مطرح نمودند نگاه الغیبة، طوسی ص ۲۴۴.

شده می گذاشت به علت عدم امنیت^(۱). و در دعوتش بر این پندار بود که حسن پسری داشته چهارساله که خود را مخفی نموده،^(۲) و گمان می کرد که جز با او با کسی دیگر ملاقات نمی کند و سؤالات و مشکلاتشان را به او القا می کنند تا به امام غایب برساند.

نکته‌ی جالب توجه اینکه شیعه به خیال خود جز قول و گفتار معصوم را قبول نمی کنند تا جایی که اجماع بدون حضور امام معصوم را هم نمی پذیرند، ولی اینجا در اهمّ عقایدشان ادعای یک نفر غیر معصوم را قبول می کنند که افراد دیگری هم از این گونه ادعاها داشته اند، هرکدام از آن مدعیان گمان می کند «باب» دیگران هستند و به شدت با هم برسر ادعای باب بودن درگیر هستند، و هرکدام از آنها هم امضاء و سندی را بیرون می آورد که به خیال او از امام غایب منتظر صادر شده و حاوی لعنت و نفرین و تکذیب دیگری است!! و طوسی لیستی از نامهای آنها ذکر کرده به عنوان: ذکر المذمومین الذین ادعوا البایة لعنهم الله^(۳) یعنی: ذکر افراد نکوهش شده ای که ادعای باییت کرده اند لعنت خدا بر آنها.

و عثمان بن سعید - آنگونه که کتابهای شیعه ذکر کرده اند - در قسمت عمده‌ی سرزمینهای اسلامی وکیل داشته که برای امامت آن معدوم و باییت عثمان بن سعید دعوت و تبلیغ میکردند. و ابن بابویه قمی به ذکر آن و کلاء پرداخته که جامع ترین نص است در مورد نامهای ایشان، همانطور که محمد باقر صدر ذکر می کند^(۴) و عثمان بن سعید وکلای ناپسندیده‌ی دیگری نیز داشته که طرفدار او بوده اند و طوسی هفت نفر از ایشان را در مبحثی ذکر کرده به عنوان «ذكر المذمومین من وکلاء الأئمة»^(۵)

از دیدگاه شیعه فرق بین باب و وکیل این بود که باب با امام غایب ملاقات می نمود ولی وکیل با باب ملاقات می کرد و امام را نمی دید و واسطه بین باب و شیعه بود^(۶). هنگامی که عثمان بن سعید باب اول مورد اعتماد نزد اثنا عشریه وفات یافت، بعد از

۱- الغیبة طوسی، ص ۲۱۴-۲۱۵، محمد الصدر/تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۹۶-۳۹۷.

۲- الغیبة طوسی، ص ۲۵۸، بحار الأنوار، ۱۲۳/۲۵.

۳- الغیبة، ص ۲۴۴.

۴- تاریخ الغیبة الصغری، ص ۶۰.

۵- الغیبة طوسی، ص ۲۱۳-۲۱۴.

۶- صدر/تاریخ الغیبة الصغری، ص ۶۰۹.

خود پسرش محمد را به جای خود تعیین نمود، ولی طایفه‌ای از آنها مخالفت نمودند، پس بابیت پسر او مورد رضایت آنها نبود و نزاع و کشمکش میانشان درگرفت و یکدیگر را نفرین کردند.

پس این یکی بود از مخالفین، و احمد بن هلال کرخی ادعا می‌کند وقتی که به او گفته شد: "آیا فرمان ابی جعفر محمد بن عثمان را قبول نمی‌کنی و بسوی او بر نمی‌گویی درحالی که امام واجب‌الاطاعت بر او نص گذاشت؟"^(۱) گفت: نشنیده‌ام بروکالت او نص گذاشته باشد. و پدرش را انکار نمی‌کنم - منظورش عثمان بن سعید بود - اما اینکه قاطع باشم براینکه اباجعفر وکیل^(۲) صاحب زمان است چنین جسارتی نمی‌کنم گفتند: غیر از تورا شنیده‌اند، گفت: شما و آنچه شنیده‌اید. پس نفرینش کردند و از او بی‌زاری جستند^(۳).

و برخی از اسناد و مدارک شیعه سبب این نزاع و درگیری بین خود را کشف و آشکار نموده‌اند، مثلاً طوسی از مردی که محمد بن علی بن بلال خوانده شده ذکر نموده که بابیت محمد بن عثمان عمری را رد کرده، و بین او و عمری داستان معروف اتفاق افتاد - آنگونه که می‌گوید - که اولی به اموال امام که نزد او بود چنگ زد و از تسلیم آن امتناع ورزید و ادعا نمود که او وکیل است، حتی جماعت از او اظهار برائت کردند و نفرینش نمودند^(۴).

پس ملاحظه می‌کنی که او با عثمان بن سعید در وکالت، مشارکت داشته و وقتی که او وفات یافت اموالش را خود برداشت. بنابراین مزاحمت و به جان هم افتادن آنها بر سر باب بودن و وکیل بودن به خاطر جمع‌آوری اموال بود... والا اگر چیزی به نام امام غایب موجود بود و از طریق بابها شیعیان طرفدارش را رهبری می‌کرد اموال به این مرد حيله گر

۱- منظورشان امام منتظر بود، چون گفته باب اول را گفته امام می‌دانستند، چرا که او یگانه باب و سفیر او بود، پس تعیین عثمان بن سعید پسرش نص مقدس امام محسوب می‌شد که مخالفین لعنت می‌شدند.

۲- ملاحظه کن که او را وکیل می‌خواندند با اینکه اثنی عشریه او را باب می‌خواندند، و باب و وکیل فرق دارد.

۳- الغیبة طوسی، ص ۲۴۵.

۴- الغیبة للطوسی، ص ۲۴۵.

نمی رسید و چنین کسی هم مورد اعتماد امام زمان نبود، چون به نظر آنان امام از گذشته و آینده خبر دارد... پس چرا ابتدا به آنها هشدار نداد که با او معامله نکنند تا اموال مردم را بر ندارد؟! اما حقیقت این است که امام غایب وجود ندارد، بلکه گروهی به نام تشیع و دینداری مال مردم را به باطل می خورند و اختلافاتشان هم بر سر اموال است.

سپس محمد بن عثمان در (۳۰۴هـ) وفات یافت^(۱). بعد از آنکه حدود پنجاه سال سرپرستی باییت را برعهده گرفت^(۲) و مردم اموالشان را برای او می بردند و برای آنها امضاهایی را بیرون می آورد با خطی که در زمان حیات حسین علیه السلام بیرون آورده می شد؛ در مورد امور دین و دنیا، و در مورد سوالهایی که از او می شد جوابهای عجیب و غریب می داد^(۳).

و بعد از او مردی به نام اباقاسم حسین بن روح وظیفه او را عهده دار شد، و آنگونه که کتابهایشان ذکر کرده اند وظایف باییت را بخوبی در آخر حیات محمد بن عثمان انجام می داد، چون اموالی که شیعیان می پرداختند به او تحویل داده می شد، لذا مردی به نام (محمد بن علی اسود) گفت: من اموالی را که از وقف حاصل می شد به نزد ابی جعفر محمد بن عثمان عمری حمل می کردم و او هم از من تحویل می گرفت. دو یا سه سال قبل از وفاتش چیزی از مال را پیش او بردم ولی دستور داد آن را به ابی القاسم روحی تسلیم کنم و من درخواست می کردم که آن را تحویل گیرد. نزد محمد بن عثمان شکایت کردم، و او هم به من دستور داد که از او درخواست نکنم که از من تحویل گیرد و گفت: هر چه بدست ابو القاسم بن روح برسد به من می رسد، بنابراین پس از آن اموال را نزد او حمل می کردم و درخواست تحویل گرفتن از او نمی کردم^(۴).

و هنگامی که یکی از آنها در مورد تسلیم مال به ابی القاسم بن روح تردید داشت؛ باب محمد بن عثمان از او خشم می گرفت و می گفت: چرا آنچه را به تو گفتم عملی نکردی؟ اما تلاش می کرد او را آرام کند از ترس اینکه فاکتوری از لعنت و بری شدن را برایش

۱- الغیبة للطوسی، ۲۲۳، رجال الحلی، ص ۱۴۹.

۲- الغیبة للطوسی، ص ۲۲۳، رجال الحلی، ص ۱۴۹.

۳- الغیبة للطوسی، ص ۲۲۳.

۴- الغیبة طوسی، ص ۲۲۵-۲۲۶.

بیرون آورد مثل عادت همیشه بابها^(۱) نسبت به کسانی که از پرداخت اموال خودداری می‌کرد، ناچار با ملائمت و عطوفت می‌گفت: «نسبت به دستوری که برایم رسم کرده بودی جسارت نکردم» ولی باب باحالتی از خشم می‌گفت: «بلند شو آنطور که به تو می‌گویم»، مرد می‌گوید: «من جز اقدام فوری کاری دیگری از دستم بر نمی‌آید، رفتم پیش ابی القاسم بن روح که در منزل کوچکی بود، جریان را برایش تعریف کردم، خوشحال شد و خدا را شکر کرد، و من هم پولها را به او تحویل دادم و دیگر پیوسته هر چه حاصلی از پول داشتم برایش می‌بردم^(۲)».

ملاحظه می‌شود که سران رموز شیعه (باب و وکلای) خود را چقدر با صفت قدسیت پوشیده اند، علاوه بر ادعای عصمت در گفتار و فرض بودن اطاعت مطلق از آنها، و در غیر این صورت لعنت و طرد کردن از رحمت خدا.

همانگونه که ملاحظه می‌شود که واژه سرور در سند و امضاها منسوب به امام منتظر و برزبان باب و وکیلها پول و مال بود!!.

و انتخاب ابی القاسم برای این سمت بخاطر این بود که نسبت به سر مکان امام غایب حافظ‌تر بود، چون انتخاب باب از سوی ادارات شیعی طبق مواصفات خاصی صورت می‌گرفت که شاید بارزترین آن حفظ اسرار و عدم اظهار و فاش کردن آن بود. و آنچه در کتاب الغیبه طوسی آمده بر این امر دلالت می‌کند: از سهل نوبختی سؤال شد: چگونه این امر به شیخ ابی القاسم بن روح واگذار شد نه به تو؟ گفت: آنها بهتری دانند چه کسی را انتخاب کنند^(۳) اما من مردی هستم که با آنها خصومت و مناظره می‌کنم، و اگر من جایگاه مهدی غایب را می‌دانستم آنگونه که ابوالقاسم می‌داند، و زیر فشار حجت قرار می‌گرفتم شاید مکانش را اعلام می‌کردم، ولی اگر ابوالقاسم حجت^(۴) زیر دامنش قرار گرفته باشد و با گازبدنش را بگیرند دامنش را کنار نمی‌زند کشف شود^(۵).

۱- که مانند سند محروم کردم مسیحیان بود.

۲- الغیبه طوسی، ص ۲۲۴.

۳- [ملاحظه کن که اختیار را به بزرگان شیعه نسبت داده در حالی که آن راحق امام غایب می‌دانند]

۴- یعنی منتظر غایب.

۵- الغیبه، ص ۲۴۰.

علی رغم این منصوب کردن، قاسم بن روح کشمکش بزرگی را بین اعضا بوجود آورد و تعدادی از رؤسای آنها از هم جدا شدند و برای خود ادعای بابیت کردند... و لعنت و نفرین کردن بین آنها زیاد بود.

و برخی ناچار شدند حقیقت ادعای بابی‌گری را آشکارکنند چون در شکارمجموعه‌ای بزرگ از اتباع موفقیت را کسب نکردند، و از جمله محمد بن علی شلمغانی مقتول در سال ۳۲۳ه^(۱) که او از جمله کسانی بود که ادعای بابیت مهدی رافضی کرد و با ابالقاسم حسین بن روح برسر آن مقام به رقابت پرداخت و امر آنها را رسوا کرد و گفت: «با ابی القاسم حسین بن روح وارد این امر نشدیم مگر اینکه می‌دانستیم وارد چه چیزی شده ایم، واقعاً برسر آن مقام مانند سگها که بر سر لاشه می‌جنگند به جان همدیگر در افتادیم»^(۲).

در تعقیب این موضوع احمد کسروی ایرانی شیعی اصل گفته: «راست گفته، چون مخاصمه و درگیری جز بخاطر اموال نبوده، یکی اموال را جمع آوری می‌کرد و از آن به طمع می‌افتاد بعد ادعای بابیت می‌کرد تا آن را به دیگری تحویل ندهد»^(۳).

سپس طولی نکشید که ابن روح در سال (۳۲۶ه) وفات یافت و بابیت با وصیت او به نفر چهارم به نام ابوالحسن علی بن محمد سمري منتقل شد^(۴) او کسی بود که منصب بابیت را در حالی برعهده گرفت که نزدیک به هفتاد سال بر غیبت امام می‌گذشت و آرزوی شیعیان به رجعت او محقق نشد علی رغم اینکه انتظار او را می‌کشیدند و برایش اندوهگین بودند.

وعده های شیعه به ظهور امام مخفی شده خلاف واقع بود و شک و تردید شیعه را فراگرفت و بعد از نزاع و درگیری بین مدعیان بابیت کم‌کم حقیقت مسأله کشف و آشکار می‌شد، برای همین بود که نشاط باب کاملاً ناپدید شد. برای همین است که در کتابهای شیعه سند و امضاهایی که به غایب منتظر نسبت داده می‌شد یافت نمی‌شود مثل آنچه برای پیشینیانش پیدا میشود. برخی شیعیان معاصربه این مسأله اعتراف کرده‌اند اگرچه

۱- نگاه کن به الغیبة طوسی، ص ۲۴۸، البدایة والنهاية لابن كثير، ۱۷۹/۱۱، الکامل، ۲۹۰/۸.

۲- الغیبة طوسی، ص ۲۴۱.

۳- شیعه و شیعه‌گری، ص ۳۳.

۴- الغیبة طوسی، ص ۲۴۴.

کوشیده اند که آن اسباب را به فشار زیاد علیه شیعه نسبت دهند^(۱).

سمری در مقام تشریفاتی خود سه سال را سپری کرد،^(۲) وگاهی شکست خودو خواری منصبش را احساس می کرد مانند وکیل معتمد امام غایب^(۳) وقتی که دربسترمرگ به او گفتند: چه کسی وصی بعد از مرگ تو است؟ گفت: خدا امر و فرمان خود را می‌رساند،^(۴) و اینگونه ادعای پیوند مستقیم با امام پایان یافت؛ چون بسبب رقابت برسر آن کشف شد. و ادعای غیبت امام به بن بست رسید چون فکری بابیت ویژه، موفقیت را کسب نکرد، اما بزرگان شیعه سند و امضایی منسوب به سمری از جانب مهدی منتظر بیرون آوردند که اعلان نموده بود بابیت مستقیم قطع شده و مبدأ و اصل نیابت عامه را اختراع نموده همه آخوندهای شیعه در آن مشترک بودند - همانگونه که خواهد آمد-. و بعد از آن تغییر قضیه غیبت مهدی از راه مسدود آن خارج شد و ظاهر کشمکشها پنهان گردید بر منصب بابیت و غنائیم بین همه بطور مساوی تقسیم می‌شد، و عقیده‌ی نیابت که بعد از عرضه‌ی قضیه‌ی مهدویت از آن صحبت می‌کنیم تثبیت شد.

این چهار باب: عثمان بن سعید و پسرش، و ابن روح و سمری مؤسسين قضیه‌ی غیبت و مهدویت بودند، یا آنهاچهره های بارزی بودند که نظریه‌ی مهدی امامیه را ترسیم نمودند، و آن مدت زمان فعالیت آنها را غیبت صغری نامگذاری کردند که هفتاد سال بطول انجامید.^(۵)

اندیشه‌ی غیبت مهدی را آنگونه که در کتابهای اثناعشریه آمده است مورد بررسی

۱- محمد باقر صدر/ تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۱۴.

۲- (چون سال ۳۲۹ هجری وفات یافت الغیبة للطوسی، ص ۲۴۳، تاریخ الغیبة الصغری للصدر، ص ۴۱۳).

۳- روندلسن/ عقیده الشیعة، ص ۲۵۷.

۴- الغیبة طوسی، ص ۲۴۲.

۵- [آیت ا. جعفر نجفی می گوید: غیبت صغری ۷۴ سال طول کشیده ظاهراً تعیین آن سالها مورد اتفاق نبوده، چون در تنقیح المقال مامقانی: ۱/ ۱۸۹ این تعیین را رد کرده و می‌گوید: اینکه مدت غیبت را هفتاد و چهار سال تعیین کرده اند اشتباه است مگر اینکه از سال ولادت آن را حساب کنند منظور ش ولادت مهدی موهوم است سپس گفته: مدت آن شصت و هشت یا شصت و نه سال است منهای چندماه، در حالی که صدر این مدت را هفتاد سال تشخیص داده. نگاه تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۵.

قرار خواهیم داد و مضمون آن را تعریف می کنیم که امروز اساس مذهب شیعه است.

نقشه های عمومی داستان مهدویت نزد اثناعشریه

داستان مهدی در کتابهای شیعه داستان شگفت انگیزی است که توهم و خیال تار و پود آن را تشکیل می دهد و در امتداد حادثه اش قالب ریزی شده، و به افسانه ای آنچنان بزرگ تبدیل شده که به عقل راه نمی برد و سرشت و فطرت سالم آن را قبول ندارد تاجایی که قسمت عمده ی فرقه های شیعه که معاصر ولادت او بوده اند آن را انکار کرده اند. اکنون داستان را از انتخاب مادر مهدی خیالی از سوی حسن شروع می کنیم تا ولادت مهدی و مخفی شدن. و سپس بازگشت و راه و روش او.

شیعه برای ملاقات حسن با مادر مهدی داستانی ساخته اند شبیه به داستان هزار و یک شب، انتخاب کنیزکی که پسر را به او نسبت می دهند آنگونه-که کتابهای شیعه به تصویر کشیده اند- از روی درک و درایت غیب پوشیده شده بود. او غلامش را به بازار فروش کنیزک فرستاد و اوصاف کنیزک و نوع لباس و حرفهایی که در اثنای معامله می زند و آنچه در میانه ی داد و ستد اتفاق می افتد را به او داد؛ و همراه غلام نامه ای به زبان رومی فرستاد که کنیزک آن را نخواند تا اینکه بشدت مدتی گریه می کند و با آن اشکهایش را پاک می کند، وقتی که خادم از کلّ اینها تعجب کرد کنیزک هویت خود را آشکار کرد که ملیکه دختر یوشع بن قیصر پادشاه روم است. و داستان زندگی خود را برایش تعریف کرد که هر کس خواستگاریش کرده باشد دچار بلا و مصیبت های بزرگی شده و نیز رسول خدا ﷺ را در خواب دیده که او را از حضرت عیسی مسیح ﷺ خواستگاری نموده و فرموده: ای روح الله! نزد تو آمده ام برای خواستگاری از وصی تو شمعون دخترش ملیکه را برای این پسر و با دست به محمد (حسن عسکری) اشاره کرد. سپس پی در پی در خواب او را ملاقات نمود تا اینکه مادر حسن عسکری که مریم دختر عمران همراه هزار نفر از کنیزک های بهشت بود، مریم به مادر حسن عسکری اشاره کرد و گفت: این سرور زنان است^(۱) مادر همسرتو ابی محمد است، اما مادر حسن گفت: پسر در حالی که

۱- ملاحظه کن که این لقب را بر مادر حسن عسکری اطلاق کرده اند، آیا او از فاطمه برتر است؟!

مشرک باشی با تو ملاقات نمی کند^(۱) سپس حوادث و داستان را ادامه داده تا با تأثیر این رؤیاها اسلام را پذیرفت و ملاقات و دیدار با حسن عسکری در خواب شروع شد.

سپس داستان اسیر شدن بدست مسلمین و انتخاب اسم نرگس راجهت مخفی کردن حقیقت را یاد آور می شود، و اینکه از مالک خود درخواست می نماید که او را جز به کسی نفروشد که خود راضی باشد که باید خریدار، آن اوصاف را داشته باشد که در مورد آن به حسن عسکری در خواب وحی شده، و بعد از آن با حسن ملاقات نموده و در دیدار با او هیچ تعجب نمی کند چون قبلاً در خواب با او آشنا شده بود و با او در خلال خواب و رؤیا ارتباط برقرار کرده بود، بنابراین ناگهان و با عجله او را به فرزندی بشارت می دهد که دنیا را از شرق تا غرب تصرف می کند و زمین را سرشار از عدل و داد می کند^(۲) اما حامله شدن او با مهدی از همه چیز عجیب و غریب تر بود؛ چون آثار حاملگی بر او دیده نشد با اینکه حکیمه دختر محمد بن علی بن جعفر صادق خیلی تلاش کرد حامله بودنش را ثابت کند - آنگونه که روایات شیعه می گویند - بنابراین به دیدارش رفت و از پشت و رو او را بوسید ولی اثری از حمل مشاهده نکرد و نزد حسن برگشت و به او خبر داد ولی باز هم بر وجود حمل تأکید نمود و به حکیمه گفت: «هرگاه وقت فجر فرا رسید وجود حمل برایت آشکار می شود»^(۳) ولی از این هم شگفت آورتر اینکه خود مادر آن فرزند هم تا شب ولادت نفهمید که حامله است تاجایی که به حکیمه گفت: سرورم چیزی از اینها را در خود احساس نکرده ام^(۴).

واضح است که انکار اثر حمل بر حيله و تلاشی است برای خلاص شدن از این نکته که حتی نزد شیعه ثابت شده جعفر برادر حسن عسکری همسران و کنیزک های حسن را بعد از وفات ایشان حبس نمود تا استبراء رحم از حمل و عدم حاملگی آنها برای قاضی

۱- آری ابومحمد در حال مشرک بودن آن کنیزک با او ملاقات نمی کند ولی سرور زنان جهان و مریم

مادر عیسی و حوریان بهشت با مشرک دیدار و گفتگو می کنند!! زهی پرت و پلاگویی.

۲- ابن بابویه/ إكمال الدین، ص ۳۹۵-۴۰۰، باب ما روی فی نرجس أم القائم.

۳- إكمال الدین، ص ۴۰۴.

۴- إكمال الدین، ص ۴۰۴.

وحاکم وقت ثابت گردد، و بعد از آن تقسیم ارث حسن صورت گرفت^(۱).

واین روایت که تبیین و روشن شدن نشانه های حمل را نفی می کند حتی برای مادر که خودش حامله بوده؛ درپایان چیزی را ثابت نموده که این زعم و گمان را باطل می کند، که آن فرزند درشکم مادرش حرف زده، حتی حکیمه گفت: «جنین به من جواب داد، آنگونه که من می خوانم او هم خواند و به من سلام کرد»^(۲).

همچنین طوسی ازخود حکیمه روایت می کند که گفت: وقتی حسن او را به خانه اش دعوت نمود جهت اطلاع برولادت و به دنیا آمدن مهدی از آن کنیزک. حکیمه گفت: «فدایت شوم ای سرورم ازکدام یک فرزند به دنیا می آید؟ گفت: سوسن، گفت: به آنها نگاه کردم دیدم جزسوسن هیچکدام ازکنیزکها اثری براو دیده نمی شد...»^(۳) بنابراین روایت؛ حکیمه تنها با نگاه کردن توانسته حمل او را تشخیص دهد، و درروایت ابن بابویه گفت: پشت وروی او را بوسید ولی اثری از حمل را ندید، و دراین روایت او را سوسن نامگذاری کرده؛ و درروایت ابن بابویه نرگس نام دارد، و دربرخی روایات دیگرنامهای دیگر دارد مثل ریحانه و صقیل^(۴) و هرکه به دلخواه خود چیزهایی ساخته و پرداخته، که مجموع کتابهای شیعه همه را در برمی گیرد.

و هنگام زایمان جنین از شکم مادر افتاد «و روی زانوهای برزمین ایستاد و انگشت سبابه را بسوی آسمان برافراشت و عطسه کرد و گفت: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله، ظالمان خیال کرده اند که حجت خدا نابود شده، اگر به ما اجازه ی صحبت می داد شک برطرف می شد»^(۵).

و در روایت دیگر آمده است که به حالت سجده و تشهد برزمین افتاد و در آن حال این دعا را می گفت: «اللهم أنجز لي ما وعدتني..» یعنی خدایا وعده ات را برایم عملی کن^(۶) سپس توسط پرندگان سبزرنگی نوزاد به سوی آسمان برده شد، و چون مادر از بیم جان

۱- الغيبة طوسی، ص ۷۴.

۲- إكمال الدین، ص ۴۰۴.

۳- الغيبة، ص ۱۴۱.

۴- إكمال الدین، ص ۴۰۸.

۵- إكمال الدین، ص ۴۰۶، الغيبة طوسی، ص ۱۴۷.

۶- إكمال الدین، ص ۴۰۴-۴۰۵.

فرزندش گریه می کرد حسن اینگونه به او جواب می داد: «به تو برگردانده می شود آنگونه که موسی به مادرش برگردانده شد»^(۱).

اما رشد و نمو او کاملاً مخالف نظام خلقت و سنت خدا در مخلوقات و خارج از نظام طبیعتی بود که موجودات زنده به فرمان خدا تابع و فرمانبرآن هستند. این روایت بر زبان حکیمه دختر محمد به تصویر کشیده شده که می گوید: وقتی که چهل روز از ولادت نوزاد گذشت نزد ابی محمد رفتم، ولی دیدم که مولایمان در داخل منزل با پای خود راه می رود، هیچ چهره ای را ندیده ام از چهره ی او زیباتر باشد، و هیچ لهجه و زبانی را ندیده ام چون زبان او فصیح باشد. ابو محمد علیه السلام گفت: این مولود نزد خدا عزیز و گرامی است، گفتم: سرورم اینگونه او را می بینم که می بینم در حالی که چهل روز از ولادتش می گذرد، تبسمی کرد و گفت: ای عمه! آیا نمی دانی که رشد ما ائمه در هر روز مثل یک سال دیگران است؟^(۲)

و در روایت قمی: «همانا بچه ی ما هرگاه یک ماه از تولدش گذشت مثل یک ساله است، و نوزاد ما در شکم مادر حرف می زند، و قرآن می خواند و پروردگارش را در هنگام شیرخوارگی عبادت می کند و فرشته از او اطاعت می کنند و صبح و شام بر او نازل می شوند»^(۳).

ولی این نوزاد که حامل این همه خوارق العادات آشکار بود کسی از او خبر نداشت اثری از او مشاهده نکرد، پس فایده ی این خارق العادات ها چیست؟

سپس طولی نکشید که غایب و ناپدید شد و هیچ کس در مورد او و غیبت او چیزی نفهمید جز حکیمه که -آنگونه که روایتی را به او نسبت می دهند- می گوید: همانا حسن به او دستور داد که این خبر را در مورد این مولود فاش نکند؛ تا وقتی که اختلاف شیعه را بعد از وفات او می بیند، چون حسن به او گفت: «هرگاه خدا شخص مرا ناپدید کرد و وفات یافتم و شیعیان مرا دیدی دچار اختلاف شده اند به افراد معتمد آنها خبر بده که خدا

۱- إكمال الدین، ص ۴۰۵.

۲- الغیبة طوسی، ص ۱۴۴.

۳- إكمال الدین، ص ۴۰۵.

ولی خود را از مردم ناپدید و غایب نموده و هیچ کس او را نمی بیند تا وقتی که جبرئیل اسبش را تقدیمش نموده تا خدا امری را که تحقق یافتنی است اعمال نماید^(۱).

بنابراین مسأله‌ی مهدی و غیبت از طریق حکیمه به درون شیعه رخنه کرد- آنگونه که روایات آن طایفه می گویند- ولی نمی دانم چطور آنها ادعای یک زن غیر معصوم را در اصول مذهب قبول می کنند در حالی که اجماع تمام امت را رد می کنند وقتی که در میان نشان معصوم نباشد حتی اگر در مسأله ای فرعی هم باشد؟!.

و ملاحظه می کنی که امامشان دستور می دهد امور مهدی و غیبت را جز از افراد معتمد شیعه مخفی نگه دارد، با اینکه - به اعتقاد شیعه - هر کس امامش را شناسد در واقع غیر خدا را شناخته و عبادت کرده^(۲) و اگر در آن حال بمیرد با مرگ کفر و نفاق مرده است^(۳). اما در مورد زمان غیبت مهدی؛ روایات شیعه ضد و نقیض است، طوسی روایت می کند که حکیمه گفت: سه روز بعد از ولادت نوزاد، مشتاق دیدار ولی الله بودم، پس نزد آنها رفتم و از اتاقی شروع کردم که سوسن آنجا بود، ولی آنجا اثری ندیدم و صدایی نشنیدم، ولی دوست نداشتم از او سؤال کنم و نزد ابی محمد علیه السلام رفتم، خجالت می کشیدم ابتدا از او سؤال کنم ولی او شروع کرد و گفت: «ای عمه او در حفظ و پوشش خداست و تا زمانی که او اذن می فرماید غایب است»^(۴).

و در روایت دوم آمده است که بعد از هفت روز از حکیمه ناپدید شد^(۵) و در سومین روایت آمده است که حکیمه بعد از چهل روز او را در خانه دید راه می رود سپس از او ناپدید شد^(۶) و در روایت دیگر آمده است که حکیمه هر چهل روز یک بار به منزل عسکری سر می زد و به دیدارش می رفت، و چند روزی هم قبل از وفات عسکری همچون عادت خود آنجا رفت که در آن موقع سنّ پسر پنج سال به بالا بود^(۷) می

۱- الغیبة طوسی، ص ۱۴۲.

۲- أصول الکافی، ۱/۱۸۱.

۳- أصول الکافی، ۱/۱۸۴.

۴- الغیبة طوسی، ص ۱۴۲.

۵- الغیبة طوسی، ص ۱۴۲.

۶- الغیبة طوسی، ص ۱۴۴.

۷- چون تولد او آنگونه که روایاتشان نقل می کنند سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ بوده و وفات عسکری سال ۲۶۰ هـ بود.

گوید: مردی را دیدم که اورانشناختم، به برادر زاده ام علیه السلام گفتم: کیست این که مرا فرمان می‌دهد جلو او بنشینم؟ گفت: این پسر نرگس است، این جانشین من است بعد از وفات من و به این زودی مرا از دست می‌دهید حرف او را بشنوید و اطاعت کنید^(۱).

اینگونه مهدی ناپدید شد و مسأله‌ی او برای هیچ کس معلوم نشد جز حکیمه که خبرش برای معتمدین شیعه نزد او ودیعه بود- همانگونه که روایات شیعه می‌گویند.

اما در مورد مکان غیبت، قطعاً محل آن سرّی است و از زمانی که خبر غیبت مزعوم و موهوم به شیعه منتهی شد برای شناسایی مکانش در تکاپو بوده‌اند، ولی باب که مدعی بود با او در ارتباط است از آشکار کردن محل او امتناع ورزید و سندی سری بیرون آورد که به مهدی نسبت می‌داد و در آن می‌گفت: «اگر مکان را بدانند آن را نشان می‌دهند»^(۲). پس این نص اشاره می‌کند به اینکه در مکان معینی بود، و مخفی گاهش را جز باب نمی‌دانسته و سبب کتمان مکان او از شیعیانش بیم گزارش دادن از مکانش بود.

ولی برخی از روایات الکافی دلالت می‌کند بر شهری که در آن مخفی شده چون گفته اند: «لابد صاحب این امر باید مخفی گردد و باید در مخفی شدن هم گوشه گیر و منزوی باشد و در منزلی خوب در طیبیه باشد»^(۳).

این روایت به مدینه اشاره دارد چون طیبیه یکی از نامهای آن است^(۴) چون یکی از آنها به عسکری گفت: اگر برای تو حادثه‌ای اتفاق افتاد کجا برایت سؤال کنم؟ گفت: در مدینه^(۵).

در همین حال طوسی در کتاب الغیبه روایت می‌کند که او در کوه رضوی اقامت گزیده، آنجا که در روایت خود گفت: از عبدالاعلی مولای آل سام روایت است گفت: همراه با

۱- إكمال الدین، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۲- أصول الکافی، ۳۳۳/۱.

۳- أصول الکافی، ۳۴۰/۱، الغیبة نعمانی، ص ۱۲۵، بحار الأنوار، ۱۵۳/۵۲.

۴- معجم ما استعجم، ۹۰۰/۲.

۵- در شرح الکافی گفت: احتمال دارد منظورش از مدینه پنهان کردن از کسی بود که می‌دید و این احتمال وارد روایت قبلی نمی‌گردد. أصول الکافی، ۳۲۸/۱، و ما زندرانی.

ابی عبدالله خارج شدم، وقتی که در روجاء (۱) پیاده شدیم عمیق به کوه آن نگاه کرد و به من گفت: این کوه را می بینی؟ این کوه رضوی خوانده می شود (۲) از کوههای فارس بود آن را دوست داشتیم خدا آن را به نزد ما منتقل کرد، در آنجا تمام درختان میوه وجود دارد و بهترین امان است برای کسی که بیمناک باشد، و برای صاحب امر امامت دو غیبت دارد، یکی کوتاه و دیگری بلند مدت (۳).

و روایات دیگر ذکر کرده اند که در یکی از دره های مکه مخفی شده، زیرا در تفسیر عیاشی و غیره آمده است که اباجعفر گفت: «صاحب این امر (امامت) در برخی از این دره ها غایب می گردد و به ناحیه ذی طوی اشاره داشت» (۴).

اما احادیث دیگری هست در دعا و زیارتها برای مقامات ائمه که اشاره می کند او در سرداب (زیرزمینی) سامراء مقیم شده، و لذا در یکی از آن روایات آمده است: سپس به سرداب غیبت برو و میان دو دروازه توقف کن و کنار در را با دست بگیر، سپس سرفه کن مثل کسی که اجازه ی ورود می خواهد، و آرام و با سکینه و وقار در عرض سرداب دو رکعت نماز بگذار و بگو: ..خدایا انتظار ما طولانی شد و مستمگران به ما خوش شدند، و پیروزی ما سخت شد، خدا یا سیمای مبارک حجت را به ما نشان بده در حال حیات و بعد از مرگ، خدایا من با اعتقاد به رجعت عبادت می کنم، جلو دست صاحب این بقعه و مکان مبارک، فریاد رسی فریاد رسی فریاد رسی ای صاحب زمان، در وصال تو خلاف وعده شد، و برای زیارتت وطن را ترک کرده ام، و کارم را با راهل شهرها پنهان کرده ام، تا نزد پروردگارتو و من برایم شفاعت کنی، ای مولای من پسر حسن بن علی به زیارت آمده ام (۵).

و بعضی روایات هم اشاره کرده اند که در دوران غیبت سی نفر از دوستان همراه او

۱- روجاء محلی است در چهل و یک میلی مدینه.

۲- رضوی کوهی است در مدینه که آنجا درخت و آب فراوان وجود دارد، و آن کوهی است که به گمان کیسانیه محمد بن حنیفه آنجا اقامت گزیده و از روزی برخوردار است معجم البلدان، ۵۱/۳.

۳- الغیبة، ص ۱۰۳.

۴- تفسیر العیاشی، ۵۶/۲، البرهان، ۸۱/۲-۸۲، بحار الأنوار، ۳۴۱/۵۲.

۵- علی بن طاووس/مصابح الزائر، ص ۲۲۹، محمد المشهدی/المزار الکبیر، ص ۲۱۶، المجلسی/بحار الأنوار، ۱۰۲/۱۰۲-۱۰۲، الشیرازی/کلمة المهدی، ص ۴۷۱-۴۷۲.

هستند تا در تنهایی با آنها الفت و انس برقرار کنند، که سی نفر وحشت نمی کنند (۱).
و تخصیص سرداب سامراء به این دعا و مناجاتها و اجازه‌ی ورود خواستن... دلالت می کند بر اینکه سازندگان و جعل کنندگان این روایات این توهم و پندار را به اتباع و پیروان خود القاء می کنند که او درسرداب است، برای همین است که ابن خلکان گفته است: شیعه طبق یکی از آراء خروج او را در آخر الزمان از سرداب انتظار می کنند به طور سری (۲) و ابن اثیر تاریخ نگار ذکر نموده که آنها معتقدند که مهدی درسرداب سامراء است (۳).
علی رغم اینها یکی از شیعیان معاصر این واقعیت را انکار کرده و می گوید: نه در اخبار وارد شده و نه در هیچکدام از کتابهای شیعه روایتی وجود دارد مبنی بر اینکه مهدی در سرداب غایب شده... و نه در موقع ظهور از آنجا خارج می گردد، بلکه خروج او از مکه است و بین رکن و مقام ابراهیم بیعت می گیرد (۴).
اما عمل شیعه مخالف آن است و موافق چیزی است که در زیارت نامه ها آمده است. زیرا شیعه - آنگونه که امیر علی شیعه می گوید - تا اواخر قرن چهاردهم میلادی که ابن خلدون تاریخ بزرگ خود را تألیف نموده هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب سامراء تجمع می کردند و نام او را زمزمه می کردند و او را می خواندند که بیرون بیاید تا وقتی که ستاره ها به خوبی نمایان می شدند و بعد از انتظار طولانی به خانه هایشان می رفتند در حالی که احساس نا امیدی و اندوه می کردند (۵).

و تمام این انتظارات موجب برانگیختن مسخره کنندگان بود تا جایی که گفته شده:

کلمتموه بجهلکم ما آنا	ما آن للسرداب أن یلد الذی
ثلثتم العنقاء والغیلا (۶)	فعلی عقولکم العفاء فإنکم

۱- أصول کافی، ۳۴۰/۱.

۲- وفيات الأعیان، ۱۷۶/۴.

۳- الكامل، ۳۷۳/۵.

۴- محسن الأمين/البرهان علی وجود صاحب الزمان، ص ۱۰۲.

۵- امیر علی/روح الإسلام، ۲۱۰/۱، وانظر مقدمة ابن خلدون: ۵۳۱/۲-۵۳۲، وانظر ابن القيم/المنار المنيف، ص ۱۵۲.

۶- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۸، المنار المنيف، ص ۱۵۲.

یعنی وقت زاییدن سرداب فرا نرسیده که کسی را به دنیا آورد که از روی نادانی با او سخن گفتید. روی عقلتان گرد و غبار است چون شما سومین موجود افسانه ای را بعد از قنوس و غول درست کردید.

وابن القيم فرمود: «اینها برای بنی آدم موجب ننگ و عار شدند و مضحکه ای هستند که هر عاقلی به آنها می خندد» (۱). و برای همین است که در دعاهایشان چیزهایی را ذکر می کنند بیانگر آن است که با این اعتقاد مورد استهزاء و مسخره قرار گرفته اند و موجب شماتت دشمن بوده اند، یکی امام غایب را می خواند و دعا می کند و می گوید: انتظار طول کشید و فاجران از بدحالی ما خوشحال شدند.

و در برخی از دعاهای زیارتنامه چیزهایی ذکر شده که از حیرت و سرگردانی آنها در مورد جایی که مهدی در آن مخفی شده حکایت دارد، با زمزمه می گویند: ای کاش می دانستم کجایی و چه سرزمینی و چه خاکی تورا دگرگون نموده، آیا در رضوی هستی یا در جایی دیگر یا در ذی طوی (۲).

و به این صورت اخبار شیعه در مورد محل او اختلاف دارند، هر فرقه و دسته ای بینش و نظری دارد بنابراین اختلاف زمان و احوال و یا حتی بازیچه ی تبلیس و تزویر ادامه داشته باشد. و طبیعی است که ادامه دارد چون غایب آنها وجودی ندارد.

و روایات دیگری هم یاد آور شده اند که «او دارای مکان ثابتی نیست، بلکه در میان مردم زندگی می کند، در موسم حج حاضر می گردد؛ او آنها را می بیند ولی آنها او را نمی بینند» (۳).

وقتی که مکان او مخفی و سری باشد؛ طبیعی است که نام او هم برای شیعیانش مخفی و نامعلوم است، زیرا در اسناد و امضاهایی که از طریق باب صادر می کرد آمده است: اگر نام من را بگویند در واقع شایعه پراکنی کرده اید (۴).

این نص اشاره می کند به اینکه نام مکان و ولادت و نشأت و پرورش او مجهول بوده

۱- المنار المنیف، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۲- بحار الأنوار، ۱۰۸/۱۰۲.

۳- أصول الكافي، ۳۳۷/۱، الغیة للنعمانی، ص ۱۱۶.

۴- أصول الكافي، ۳۳۳/۱.

است. ولی در کتابهای شیعه وارد شده که نامش محمد است ولی نام بردن او را با اسمش تحریم کرده اند آنجا که می‌گوید: «برای شما حلال نیست از او نام ببرید»^(۱) بلکه حتی کسی را که از او نام برده در شمار کفار به حساب آورده است، و روایاتشان می‌گویند: «نام صاحب این امر را جز کافر نمی‌گوید»^(۲) «برای همین است که ملاحظه می‌کنی وقتی که ذکر از او در روایات به میان می‌آید آن را با حروف مقطعه اینگونه م ح م د می‌نویسند - مثلاً -»^(۳) وقتی هم که گفتند: پس چگونه از او نام ببریم؟ حسن عسکری گفت: بگویند: الحجة من آل محمد صلوات الله علیه وسلامه»^(۴).

و در بین افراد سازمانهای شیعه‌ی قدیم جز با رمزهایی که فقط خودشان بدان آشنا بودند نامش گفته نمی‌شد؛ مانند غریب. لذا شیخ مفید در مورد اطلاق این نام بر او می‌گوید: این رمزی است که شیعه‌ی قدیم در بین خود بدان آشنا بودند، و خطاب او عليه السلام به خاطر تقيه اینگونه بود (۵) و اینگونه نامهای رمزی زیاد بودند؛ مثل قائم و خلف و سید و ناحیه‌ی مقدس، والصاحب، صاحب الزمان، صاحب العصر (۶) و صاحب الامر و غیره (۷) و برخی از آخوندهایشان بر این باورند که بازداشتن از صراحت نام بردن او مخصوص زمان ترس و تقيه بود (۸).

عملیات پنهان کاری بیانگر این نکته است که یک سازمان سری درون دولت اسلامی فعالیت داشته است که برای افراد و اتباع خود لغات رمز و اشاره را جهت تفاهم در گفتگو طراحی نموده و از جانب دیگر این کار تلاشی بوده برای پوشش گذاشتن بر دروغ و پنهان کردن حقیقت، ولی از سوی دیگر ادعای شیعه مبنی بر اینکه مهدی به نام خود تصریح

۱- أصول الكافي، ۳۳۳/۱، الإرشاد، ص ۳۹۴، إكمال الدين، ص ۶۰۸.

۲- أصول الكافي، ۳۳۳/۱، إكمال الدين، ص ۶۰۷.

۳- أصول کافي، ۳۲۹/۱.

۴- أصول الكافي، ۳۳/۱، الإرشاد، ص ۳۹۴.

۵- الإرشاد، ص ۴۰۰.

۶- حصائل الفكر، ص ۳۵.

۷- أصول الكافي، ۳۳۳/۱.

۸- المازندرانی/شرح جامع، ۲۱۶/۶-۲۱۷.

نموده با این مسأله تناقض دارد چون در اصول الکافی یک باب را اینگونه عنوان گذاری کرده اند: نص خداً و رسول ﷺ بریک یک ائمه (۱).

اما در مورد مدت زمان غیبت: مخترعان و طراحان نظریه‌ی غیبت پیروانشان را به کوتاهی مدت و سرعت بازگشت وعده می دادند؛ حتی تأکید داشته اند که از شش سال تجاوز نمی کند، زیرا در الکافی از علی بن ابی طالب نقل نموده- آنگونه که افتراء می کنند- که درباره‌ی منتظرشان گفت: «او داری غیبت و حیرت و سرگردانی است که قومهایی در آن گمراه می شوند و قومهایی هم هدایت می گردند» (۲). وقتی هم که سؤال شد حیرت و غیبت چقدر است؟ گفت: «شش ماه یا شش سال» (۳).

آشکار است که این نص در روزهای اول نشأت تفکر غیبت برای تسکین درونهای برافروخته و آرام کردن قلبهای حیرت زده ساخته و پرداخته شد که ناگهان بر حقیقت تلخ مرگ امام بدون فرزند روبرو شدند و حيله برملا شد و حقیقت روشن گردید، پس در چنین اوضاع نابسامانی ادعای غیبت با این وعده‌ی نزدیک مرتبط گردید تا برای تصدیق و باور کردن آسان و نزدیک باشد و در ضمن موجب جلب اموالی شود که لازم بود جمع آوری گردد تا در موقع ظهور به نام حق آل بیت پرداخت گردد.. و در اصل بداء و تقیه فراخ و گستره‌ای وسیع برای تغییر این مسأله و برگشتن از آن دروغ در آینده وجود دارد.. و این به نسبت آخوندهای بعدی بود؛ زیرا یکی از آنها گفته: احتمال دارد منظور از این روایت این باشد که غیبت و حیرت در آن مقدار از زمان امری قطعی باشد که بعد از آن بداء در آن صورت گیرد (۴) و برخی دیگر کوشیده اند با چیزی دیگری از این بحران خلاصی یابند و گفته اند: احتمال دارد تعیین مدت حیرت و سرگردانی باشد نه غیبت، (۵) ولی هیچکس جرئت نداشته نسبت به اصل غیبت ابراز طعن نماید.

۱- ۲۸۶/۱ به بعد.

۲- اصول الکافی، ۳۳۸/۱.

۳- اصول الکافی، ۳۳۸/۱.

۴- المازندرانی/شرح جامع بر الکافی، ۲۳۷/۶.

۵- منبع سابق با وجود اینکه شک و حیرت در مسأله غیبت همچنان دامگیر آنهاست همانگونه که از کتابهایی به چشم می خورد که در این زمینه نوشته اند و سبب اَلیف آنها به عنصر شک و تردید برآذهان خیلی از آنها برمی گردد، -مثلاً- نگاهاکمال الدین/ابن بابویه: ص ۲.

همانگونه که تخمین ظهور به هفتاد سپس به صد و چهل و سپس به مدتی نامعلوم تغییر یافته (۱) و به ائمه نسبت داده اند که می توان از حروف مقطعه‌ی قرآن بر زمان ظهور اطلاع یافت (۲).

و از روایاتشان چنین برمی آید که آنچه امور تشیع را می چرخاند آرزو و تمنیات پیروانشان بود به نزدیک شدن فرج و ظهور غایب مستور، تاجایی که برخی از شیعیان خروج غایب را در بین لحظه ها توقع داشتند، زیرا در روایاتشان آمده است که برخی از آنها داد و ستد و بازار را ترک کرده بخاطر انتظار امام و از این حال شکوا سرداده و بعضیها گفته اند: «ما بازارها را به انتظار ظهور رها کرده ایم؛ حتی نزدیک است مردان ما گدایی کنند» (۳).

اما هدف از این وعده ها این بود که بدان اشاره کردیم: "ادامه‌ی بازی و برطرف نمودن شک و تردید و حیرت پیروان، این بود. روش شیعه در علل آوردن خیالات خام و تخدیر آنها با وعده های واهی، حتی در روایات اعتراف نموده اند دویست سال با خیالات واهی شیعه را پرورده کرده بودند (۴). و سبب آن این بود که اگر به آنها گفته می شد: این امر دویست سال یا سیصد سال طول می کشد دلها قسوت می گرفت، و عامه‌ی مردم از اسلام برمی گشتند (منظورشان مذهب شیعه بود) ولی گفتند: چقدر (این وعده ها) سریع موجب تألیف قلبها و نزدیک کردن فرج بود! (۵).

و روایاتی که شیعه برای معالجه‌ی مشکل تعیین مدت زمان غیبت جعل کرده اند با هم اختلاف دارند، بنابراین گاهی به تسلیم شدن امر می کنند و می گوید: «هرگاه حدیثی برای شما خوانده شد ولی حدیث دیگری برخلاف آن آمد بگوئید صدق الله، دوبار اجر و

۱- أصول الكافي با شرح مازندرانی، ۳۱۴/۶، والغیبة طوسی، ص ۲۶۳، والغیبة نعمانی، ص ۱۹۷.

۲- تفسیر العیاشی، ۲/۲، البرهان، ۳/۲، بحار الأنوار، ۱۰۶/۶۲-۱۰۹.

۳- روضة الكافي، ۸۰/۸، عن مفتاح الكتب الأربعة، ۳۳۱/۳.

۴- أصول الكافي، ۳۶۹/۱، الغیبة للنعمانی، ص ۱۹۸، الغیبة للطوسی، ص ۲۰۷-۲۰۸، بحار الأنوار، ۱۰۲/۵۲. و خبر از رضا مروی است.

۵- أصول الكافي، ۳۶۹/۱، الغیبة نعمانی، ص ۱۹۸، الغیبة طوسی، ص ۲۰۷-۲۰۸، بحار الأنوار، ۱۰۲/۵۲.

پاداش دارید»^(۱).

همچنین این روایات گاهی اختلاف وعده‌ی ظهور را که ائمه تعیین کرده‌اند به افشای سرّ از سوی شیعه نسبت داده‌اند، برای همین است که وقتی برخی از آنها گفتند: «چیست این مسأله‌ی غیبت مدتی است که بدن ما از بین می‌رود ولی آن را نمی‌بینیم؟ امامشان گفت: بله، ولی چون شما آن را فاش کردید خدا آن را به تأخیر انداخت»^(۲) و روایاتشان می‌گوید: خداوند متعال وقت ظهور را صد و چهل سال تعیین نمود. ما آن را به شما گفتیم و شما هم آن را فاش کردید، و پرده‌ی سرّ را برداشتید، و خدا بعد از آن وقتش را به ما اعلام نکرد^(۳).

و گاهی این تأخیر را به گردن قتل حسین می‌انداختند. ابو عبدالله گفته^(۴): «همانا خداوند متعال اُ وقت ظهور را هفتاد سال تعیین نموده بود^(۵) وقتی که حسین علیه السلام کشته شد خشم خدا بر ضد مردم زمین شدت یافت؛ پس آن را به تأخیر انداخت»^(۶).

و شیعه تمام اینها را در اندیشه‌ی بداء تنظیم نموده‌اند، لذا مازندرانی گفته: «توقیت ظهور این امر توقیتی بدائی است، برای همین است که بداء (یعنی تغییر در تصمیم خدا، أعاذن الله) در آن جاری شد»^(۷).

و شیعه گاهی از کلّ روایات تعیین وقت ظهور دست تکانیده‌اند و می‌گویند: تعیین کنندگان وقت ظهور و عجله کنندگان ظهور گمراه شدند و تسلیم شدگان نجات یافتند»^(۸).

۱- أصول الكافي، ۳۶۹/۱، الغيبة نعماني، ص ۱۹۸، بحار الأنوار، ۱۱۸/۵۲.

۲- الغيبة نعماني، ص ۱۹۴، الغيبة طوسي، ص ۲۶۳، بحار الأنوار، ۱۱۷/۵۲.

۳- أصول الكافي، ۳۶۸/۱، الغيبة نعماني؛ ص ۱۹۷، الغيبة طوسي، ص ۲۶۳، بحار الأنوار، ۱۱۷/۵۲.

۴- معلوم است که جعفر قبل از نشأت تفکر غیبت وفات یافته، ولی روایات غیبت را به تمام ائمه نسبت می‌دهند.

۵- شارح الكافي گفته: ظاهراً منظور ش هفتاد سال ظهور است مازندرانی/شرح جامع، ۳۱۴/۶.

۶- أصول الكافي، ۳۶۸/۱، الغيبة نعماني، ص ۱۹۷، الغيبة طوسي، ص ۲۶۳، بحار الأنوار، ۱۱۷/۵۲.

۷- شرح جامع، ۳۱۴/۶، الغيبة طوسي، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۸- أصول الكافي، ۳۶۸/۱، الغيبة طوسي، ص ۲۶۲، الغيبة نعماني، ص ۱۹۸، بحار الأنوار، ۱۰۴-۱۰۳/۵۲.

توقیت کنندگان دروغ گفتند، ما اهل بیت وقت تعیین نمی کنیم^(۱) و ما نه در گذشته تعیین وقت ظهور ذکرده ایم و نه در آینده می کنیم^(۲).

و هر کس وقت را برای تعیین نمود مترس از اینکه او را تکذیب کنی، ما برای کسی وقت تعیین نمی کنیم^(۳).

و خداوند نمی پذیرد جز اینکه با وقت تعیین کنندگانم مخالفت کند^(۴).
و بدین صورت اخبار و روایات شیعه تناقض دارند، چون حدیث سازی بر حسب ظروف و شرایط و مناسبت ها بوده است.

اما در مورد سبب غیبت او: در الکافی آمده است از زراره روایت شده که: از ابا عبد الله شنیده ام می گفت: «قائم قبل از قیام غیبتی دارد، گفتم: چرا؟ گفت: او می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - یعنی قتل»^(۵).

و روایات متعدد دیگر در این معنی وارد شده^(۶) و شیخ طایفه طوسی آن را اینگونه تأکید نموده: «هیچ علتی نیست که امام را از ظهور مانع شود جز بیم از جان خود و از قتل، چون اگر غیر از این بود برایش جایز نبود استتار شود و مشقتها و اذیت را تحمل می کرد، زیرا مقام و منزلت ائمه و انبیاء علیهم السلام به علت تحمل مشقتها بوده که به خاطر خدا آورده اند»^(۷).

اما این تعلیل که شیخ طایفه برای غیبت بیان نمود در حق ائمه علیهم السلام - در اعتقاد شیعه - قابل تصویر نیست چون ائمه: علیهم السلام «می دانند چه وقتی می میرند و نمی میرند جز با اختیار خودشان» همانگونه که کلینی این را در چندین روایت ثابت نموده و با همین الفاظ

۱- أصول الكافي، ۳۳۸/۱، الغيبة نعماني، ص ۱۹۸.

۲- الغيبة طوسی، ص ۲۶۲، بحار الأنوار، ۱۰۳/۵۲.

۳- الغيبة نعماني، ص ۱۹۵، الغيبة طوسی، ص ۲۶۲، بحار الأنوار، ۱۰۴/۵۲.

۴- أصول الكافي، ۳۳۸/۱، والغيبة نعماني، ص ۱۹۸.

۵- أصول الكافي، ۳۳۸/۱، الغيبة نعماني، ص ۱۱۸، إكمال الدين، ص ۴۴۹.

۶- نگاه کن به أصول الكافي، ۳۳۷/۱ و ۳۴۰، الغيبة نعماني، ص ۱۱۸، إكمال الدين، ص ۴۴۹.

۷- الغيبة طوسی، فصل في ذكر العلة المانعة لصاحب الأمر من الظهور، ص ۱۹۹.

برای فصلها عنوان نموده (۱) و مجلسی هم این را در بحارالانوار تثبیت نموده و بالفظ: "ائمه می دانند کی میمیرند و (مرگ آنها) واقع نمی شود جز با اختیار خودشان" (۲). پس چگونه این تناقض هارا پاسخ می دهند؟ (۳)

همانگونه که به اعتقاد شیعه، ائمه «می دانند آنچه گذشته و آنچه اتفاق خواهد افتاد و چیزی از آنها پنهان نبوده است»^(۴) و کلینی هم بابی را بعنوان مذکور تألیف نموده. پس ائمه توانسته اند از هر تصویری که بردل خطور کرده خود را حفظ کنند. چرا هیچ کدام از آن چهار نوابی که ادعای ارتباط مستقیم با امام را داشته اند کشته نشدند درحالی که مثل امام هم نبوده اند که بدون اختیار خودشان هم نمیرند؟!

همچنین امنیت کامل برای امام در اثنای قیام در برخی از سرزمینهای شیعه فراهم بوده است چرا در آنجا ظهور نکرد تا با سیمایش مأنوس شوند و از علم و سلاح و قدرتش استفاده کنند درحالی که دولت تشکیل می داد. برای همین است که احمد کسروی - شیعه اصل - می گوید: اگر مهدی منتظر آنها از بیم جاننش مخفی شده؛ پس چرا وقتی که آل بویه شیعه بر بغداد سیطره یافتند و خلفای بنی عباس از آنها اطاعت کردند ظهور نکرد؟!

و چرا وقتی که شاه اسماعیل صفوی از خون سنی ها جویبار راه انداخت ظهور نکرد؟! چرا وقتی که کریم خان زند که یکی از بزرگترین سلاطین ایران بود بر سکه نام امامتان (امام زمان) را چاپ کرد و خود را وکیل او نامگذاری کرد ظهور نکرد؟! . و بعد از این امروز چرا ظهور نمی کند که شمار شیعیان به شش میلیون نفر رسیده است؟^(۵)

و همچنین امروز - بعد از احمد کسروی - که دولت آیات عظام تشکیل شده چرا ظهور نمی کند خصوصاً که آنها صدها سال است با دعا و روضه خوانی او را می خوانند و به او پناه می برند و از او کمک می خواهند.

۱- أصول الكافي، ۱/ ۲۵۸.

۲- بحار الأنوار، ۲۷/ ۲۸۵.

۳- جهت اطلاع از این موضوع به شرح مازندرانی بر الکافی مراجعه نمودم دیدم که بر آن گذشته و چیزی ننوشته.

۴- أصول الكافي، ۱/ ۲۶۰.

۵- شیعه و شیعه گری، ص ۴۲.

همانگونه که روایات دیگری را هم ساخته اند که غیبت امام را به امتحان و آزمون قلبها تعلیل نموده‌اند، و گاهی این تعلیل‌هایی که روایات حامل آن هستند تلاش و کاپویی بوده برای علاج پدیده‌ی شک و تردیدی که به دل شیعیان راه یافت، چون این مسأله همین که به برخی از عقلها راه یافت آنها را ناچار به پرت کردن و پشت سر گذاشتن عقیده‌ی شیعه نمود.

همانگونه که انتظار غایب موعود شیعه را دچار ملالت و بی‌علاقه‌ای نمود تا جایی که گفته‌اند: این مسأله بر ما طولانی شد و دلمان تنگ شده و از غم و اندوه مُردیم^(۱). و شب و شک و تردید و حشتناک بر آنها تسلط یافته و ابن بابویه قمی بر این امر شهادت می‌دهد آنجا که می‌گوید: به نیشابور رفتم و در آنجا مقیم شدم دیدم که غیبت امام بیشتر شیعیان را حیرت زده و سرگردان کرده بود، و در مورد قائم دچار شبهه شده بودند^(۲).

و روایاتی که جهت معالجه‌ی این امر وضع و ساخته و پرداخته شده اند سرگردانی آنها را در مورد غایب و طول غیبت و انقطاع اخبار او به تصویر کشیده، در الکافی روایت شده: از زراره روایت است که گفت: از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم می‌گفت: همانا این پسر قبل از قیام غایب می‌شود. و او منتظر است و او است که ولادتش مشکوک است، برخی می‌گویند: پدرش بدون خلف وفات یافت، و برخی گفته‌اند: او حمل بود، و برخی می‌گویند: دوسال قبل از مرگ پدر متولد شده و او مورد انتظار است، ولی خداوند متعال دوست داشت شیعه را بیازماید، در آن موقع اهل باطل تردید دارند^(۳). بنابراین اختلافات را به امتحان شیعه تعلیل کرده اند.

و کتابهای فرقه‌ها برای ما نقل کرده اند که این حادثه بعد از وفات حسن عسکری اتفاق افتاده - چنانچه گذشت - گویی این روایت و امثال آن جهت مواجهه با چالش آن حیرت و سرگردانی که بعد از مرگ امام با عقیمی بدان گرفتار شدند اختراع کردند و قسمت عمده‌ی روایات، این حقیقت را به خوبی ترسیم می‌نمایند.

۱- الغیبة نعمانی، ص ۱۲۰.

۲- إكمال الدین، ص ۲.

۳- أصول الکافی، ۱/۳۳۷.

حتی در الکافی آمده: «نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دوخته اید نخواهد بود تا غربال نشوید، نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دوخته اید نخواهد بود تا تصفیه و خالص نگردید، نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دوخته اید نخواهد بود تا ممتاز نگردید، نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دوخته اید نخواهد بود جز بعد از یأس، نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دوخته اید نخواهد بود تا بدبخت گردد آنکه بدبخت است و سعادت مند شود آنکه سعادت مند است»^(۱).

پس آنها ادعا می‌کنند آنچه بسبب ادعای غیبت اتفاق افتاد به خاطر مخلص شدن و امتحان بوده و هرگاه به اتمام رسید قائم برمی‌گردد، و به جعفر صادق نسبت داده اند که: روزی جمعی از یاران نزد او رفتند درحالی که چون مادر عزادار گریه می‌کرد- چون آنگونه که می‌گویند- به کتاب جفر نگاه کرده بود که شامل علم بلایا و مرگ و میرها، و علم آنچه اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد است تا قیامت، گفت: به ولادت قائم و کندی و طول نابینایی و بلوای مؤمنین بعد از او در آن زمان و ایجاد شک در قلب شیعه بر اثر طولانی شدن غیبت و ارتداد اکثرشان از دینشان بوده^(۲).

این روایت منسوب به جعفر از ارتداد خیلی از شیعیان به سبب ادعای غیبتی که مدت زمان آن طولانی شد سخن می‌گوید، و این روایت هم مانند بقیه بعد از آن حادثه جعل شده چون مردم رابه ماندن در گستره‌ی شیعه گری تشویق کرده‌اند و آن هم به ادعای اینکه ائمه به این مسأله خبر داده‌اند و این از نشانه‌های امام مفقود است.

و شیخ نعمانی که از بزرگان شیعه در قرن سوم بوده و از جمله کسانی بوده که در واقعه‌ی شیعه در ابتدای ادعای غیبت زیسته بر این مسأله شهادت داده و شهادت او بی‌نهایت حایز اهمیت است، به مشکوک شدن تمام شیعه در امر غیبت- جز تعداد کمی- گواهی داده است، می‌گوید: «ما دیدیم طایفه‌های منسوب به گروه تشیع که خود را به محمد صلی الله علیه و آله منسوب می‌کردند و امامیه بودند.. متفرق شدند و مذاهب آنها منشعب گردید و به فرایض خداوند متعال اهانت کردند، و محارم الله را سبک شمردند، پس برخی از آنها به غلو و افراط ادامه دادند، و برخی بسیار کوتاهی کردند، و همه بجز تعداد کمی در مورد

۱- أصول الکافی، ۱/۳۷۰.

۲- الغیبة طوسی، ص ۱۰۵-۱۰۶.

امام زمان خود و ولی امر و حجت پروردگارشان شکایت کردند. بر اثر محنتی که با این غیبت واقع شده»^(۱).

و برخی شروع کردند به نفرین کردن و تبراء جستن و شهادت برکفر، همانگونه که روایت نعمانی این را به تصویر کشیده که می‌گوید: «امری که انتظارش را دارید اتفاق نخواهد افتاد تا وقتی که بعضی از بعضی اظهار براءت می‌کنند و به رخ و صورت یکدیگر تفت می‌کنند و برکفر یکدیگر گواهی می‌دهند و یکدیگر را نفرین می‌کنند»^(۲) و این روایت چنین وضعیتی را خیر تلقی کرده چون موجب اعلام به خروج امام است، و لذا گفته: کُل خیر در آن زمان است، قائم ما قیام می‌کند و آن را دفع می‌کند^(۳).

در خلال این نصوص روشن می‌گردد که محدثین شیعه در مواجهه با این واژگون شدن در جعل روایات به نام اهل بیت فعالیت نموده‌اند و طوری آنها را جعل کرده‌اند که به تصفیه شدن و مورد امتحان قرار گرفتن و ارتداد در موقع غیبت اشاره داشته باشند، و این به خاطر تشویق آنها به ماندن در گستره‌ی شیعه‌ی امامیه بوده است.

و علی‌رغم این اعترافات و شهادتات در واقع تفکر غیبت که امامیه ناچار شدند ادعا نمایند موجب تکان شدید و زلزله‌ای شد که نزدیک بود کیان و وجود شیعه‌گری را متلاشی کند و منجر به سقوط آن شود بر اثر رفتن اتباع ولی علی‌رغم تمام اینها در روایاتشان می‌گویند: «اگر خدای دانست که آنها دچار شک و تردید می‌شوند به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن حجت خود رابی اثر و ناکام نمی‌گذاشت (یعنی نمی‌گذاشت غایب شود)»^(۴) ولی چه شک و تردیدی از مشکوک شدن همه جز تعدادی کم، و از تفرق و یکدیگر نفرین کردن شدیدتر است؟!.

همچنین تکذیب بسیار زیاد غیبت از سوی شیعه خصوصاً در مراحل نشأت آن ملاحظه می‌گردد، شاید این امر هم برمی‌گردد به دروغ بودن آشکار آن ازدید معاصرین و کسانی

۱- الغیبة نعمانی، ص ۱۱.

۲- الغیبة نعمانی، ص ۱۳۷-۱۳۸، بحار الأنوار، ۵۲/۱۱۴-۱۱۵.

۳- الغیبة نعمانی، ص ۱۳۸، بحار الأنوار، ص ۱۵.

۴- أصول الکافی، ۳۳۳/۱، الغیبة نعمانی، ص ۱۰۷.

که در آن ظروف و شرایط زندگی می کردند، برای این است که بنیانگذاران این اندیشه برای سد شکافهایی که از آنها باد شک و تردید می وزید و بستن شکاف و فضاها را بازی که صورت دروغ از آنها به خوبی نمایان می شد با نشاط و پشت کار در فعالیت بودند، بنابراین با جعل روایاتی به نام اهل بیت که از واقع شدن آن حادثه خبر می داد و آن حادثه را مژده به خیر تلقی می کردند چون موجب اعلام قیام قائم است (حادثه اتفاق افتاد قیام نکرد) به معالجه‌ی مشکل تکذیب و یکدیگر نفرین کردن و تفرق پرداختند. و در مقابل این مشکل که به گوش شیعیان رسیده بود خانواده‌ی حسن این ادعاها را انکار می کنند که به نام آنها ساخته و پرداخته شده این روایات را درست کردند: "همانا قائم غیبتی دارد و اهل او آن را انکار می کنند" و قتی هم که در روایت شیعه از زراره در مورد سبب غیبت سؤال شد - که روایت به نام او جعل شده بود - ^(۱) به ادعای شیعه گفت: «می ترسد، به شکمش اشاره کرد» ^(۲).

و یکی دیگر از شکافهای موجود در آن قضیه این بود که نه هیچ یک از افراد خانواده‌ی حسن و نه غیر آنها از ولادت و بوجود آمدن او خبر نداشتند، بنابراین روایاتی را جعل کردند مبنی بر اینکه: «خداوند پسری را برای این امر از ما اهل بیت برمی انگیزد که ولادت و پدید آمدنش مخفی است» ^(۳) و کسی که به این روش روایاتشان را بررسی کند شگفتیها می بیند.

و از جهتی دیگر اقدام کردند به جعل روایاتی که انتظار فرج قائم را بهترین و بزرگترین اعمال قرار می داد تا ملالت و کسلی را که براثر طولانی شدن انتظار حاصل می شود برطرف نمایند و یأسی که در نتیجه‌ی مراقبت شدید ظهور قائم و احساس محرومیت از دوری او را بزداید، در الکافی روایت شده که: «نزدیکترین و خوشنودترین حالت بندگان نزد خداوند زمانی است که حجت خدا را گم کرده اند و برایشان ظهور نمی کند و مکانش را نمی دانند و آنها می دانند که حجت وعهد و پیمان خداوند باطل نشده؛ در این حال صبح

۱- چون او قبل از پیدایش اندیشه غیبت مرده بود.

۲- الغیبة نعمانی، ص ۱۱۸.

۳- أصول الکافی، ۱/۳۴۱-۳۴۲، الغیبة نعمانی، ص ۱۱۲.

و شام در انتظار فرج هستند»^(۱).

بنابراین غیبت را علامت ظهور فرج قرار دادند با وجود اینکه امروز بیش از هزار و یکصد سال از غیبت می‌گذرد ولی چیزی از آن وعده‌ها اتفاق نیفتاد، پس این چه تأثیری دارد کسی که این آرزوهای خیالی شیعه را بخواند؟! آیا شک را می‌افزاید و یقین را چند برابر می‌کند، و گاهی به جستجوی مذهب دیگری غیر از اسلام می‌پردازد چون - با بهتان و دروغ - گفته اند این بین اهل سنت و شیعه مورد اتفاق است.

و شیعه روایات فراوانی در زمینه‌ی عقیده‌ی انتظار دارند و مجلسی (۷۷) روایت را در بابی به عنوان: «باب فضل انتظار الفرّج، و مدح الشیعة فی زمن الغیبة وما ینبغی فعله فی ذلك الزمان» در کتابش قرار داده^(۲) حتی به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند که گفته: «أفضل أعمال أمتی انتظار فرج الله عز وجل» یعنی بهترین اعمال امت من انتظار فرج خداست، منظورشان خروج مهدی است^(۳).

و انتظار فرج را محبوب ترین عمل نزد خدا معرفی کرده‌اند: «المنتظرون لظهوره أفضل أهل کل زمان» یعنی منتظران ظهور او بهترین اهل هر زمانی هستند^(۴) و خیال می‌نند که رسول خدا ﷺ فرموده:

«سیأتی قوم من بعدکم الرجل الواحد الواحد منهم له اجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله ﷺ نحن کنا معک ببدر و حنین و نزل فینا القرآن فقال: انکم لو تحملوا ما حملوا لم تصبروا صبرهم»^(۵).
«بعد از شما قومی می‌آیند که هر مرد از آنها اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد، گفتند: ای رسول خدا ﷺ ما همراه تو در بدر و حنین هستیم و در مورد ما قرآن نازل می‌شود. فرمود: شما اگر تحمل کنید آنچه را که آنها تحمل می‌کنند صبر نمی‌کنید آنگونه که آنها صبر می‌کنند. ولی جعل کننده‌ی این، روایت کرده که بنظر رافضه صحابه مرتکب چه لغزشی شدند.»

۱- أصول الکافی، ۳۳۳/۱، بحار الأنوار، ۱۴۵/۵۲.

۲- بحار الأنوار، ۱۲۲/۵۲-۱۵۰، وانظر إكمال الدین، ص ۶۰۳ و به بعد.

۳- بحار الأنوار، ۱۲۲/۵۲.

۴- بحار الأنوار، ۱۲۲/۵۲.

۵- بحار الأنوار، ۱۳۰/۵۲.

و روایاتی آورده‌اند که اشتیاق شدید آنها را به ظهور و خروج غایب را فروکش می‌کند و می‌گوید: «کسی که امرغیبت را بداند سپس بمیرد قبل از قیام قائم مانند کسی پاداش دارد که همراه او کشته شود»^(۱).

و از طرف دیگر این تشویقها برای کسی که غیبت قائم را انکار کند تهدیداتی هم به کفر و جاودانگی در دوزخ هم هست حتی انکار آن را چون کفر به رسالت محمد ﷺ و اصلاً آن را مانند کفر ابلیس به شمار آورده‌اند.

صدوق شیعه با سند واهی خود از ابی یعفرور روایت نموده که ابو عبدالله علیه السلام فرموده: کسی که به ائمه از آباء و اولاد من اقرار کند ولی مهدی را انکار کند مانند کسی است که به تمام انبیاء اقرار نماید ولی محمد ﷺ را انکار کند، گفتم: ای سرورم مهدی از فرزند تو کیست؟ گفت: پنجم از هفتم، که شخص او از آنها غایب می‌گردد و برای آنها حلال نیست نامش را بر زبان بیاورند^(۲). و به نام رسول خدا ﷺ بهتان و افتراء کرده‌اند که گفته: «من انکر القائم من ولدی فقد انکرني»^(۳).

«هرکس قائم فرزند مرا انکار کند مرا انکار کرده است»

و صدوق آنها گفته: «کسی که قائم علیه السلام را در غیبتش انکار کند مثل ابلیس است در خودداری کردن از سجده به آدم»^(۴).

مسأله‌ی غیبت بر اثر فعالیت آخوندهای شیعه به منبع خشم و کینه بر ضد صحابه رضی الله عنهم و پیروان نیک آنها تبدیل شده، جزایری شیخ شیعه گفته: «من هرگاه مسأله‌ای برایم مشکل شده نذر کرده‌ام که بر آنها لعنت بفرستم چون آنها سبب مخفی شدن حجت شدند»^(۵).

ملاحظه می‌کنی که می‌کوشند خشم و نفرت کمین شده در درون شیعه بر اثر تلخی انتظار و اعتقاد به اینکه «امام غایب آنها مورد قهر و مزاحمت قرار گرفته» را اینگونه توجیه کنند^(۶).

۱- بحار الأنوار، ۱۳۱/۵۲.

۲- إكمال الدين، ص ۳۸۸.

۳- إكمال الدين، ص ۳۹۰، لطف الله الصافي/منتخب الأثر: ص ۴۹۲.

۴- إكمال الدين، ص ۱۳.

۵- شرح الصحيفة السجادية، ص ۳۷.

۶- إكمال الدين، ص ۱۲.

و نیز اینکه بر اثر غیبت او - به خیال آنها - از جانب دشمنان خدا علیه شیعه خونریزی و غارت اموال صورت گرفته^(۱) این کینه های ناشی از چنین درک و احساسات را با لعن و ناسزاگویی بهترین نسلی که تاریخ شناخته و پیروانشان توجیه می کنند.

استدلال آنها بر وقوع غیبت

امامیه عنایت شدیدی دارند به استدلال و برهان بر صحت اعتقاد خود در مورد غیبت مهدی. بطوری که به کتاب الله روی آورده اند تا بلکه برای عقیده ی خود سندی پیدا کنند، وقتی که خواسته ی خود را در آن نیافتند؛ مانند عادت همیشه با تکلف و سفسطه گویی مبالغه آمیز به تأویل و تفسیرهای باطنی و رمزی متوسل شدند و تعدادی از آیات قرآن را با این روش تفسیر کرده اند.

در تفسیر قمی در مورد آیه:

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ [اللیل: ۲]

و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه گر و روشن می گردد گفته: منظور از نهار قائم اهل بیت ماست^(۲).

و در صحیح ترین کتابهای چهارگانه ی شیعه در مورد آیه:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ [الملک: ۳۰]

«بگو: مرا خبر دهید، اگر آبهای (مورد استفاده) شما به زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟!» آمده است که: «هرگاه امام شما غایب گردد چه کسی برایتان امام جدیدی می آورد؟»^(۳)

و در تفسیر عیاشی در مورد فرموده ی خداوند متعال:

﴿وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ إِلَٰهَ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ [التوبة: ۳]

۱- إكمال الدين، ص ۱۲.

۲- تفسیر القمی، ۴۲۵/۲.

۳- أصول الکافی، ۳۳۹/۱، تفسیر العیاشی، ۷۶/۲، إكمال الدين، ص ۳۳۹، البرهان، ۱۰۲/۲.

«این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همه مردم (که در اجتماع سالانه ایشان در مکه) در روز بزرگترین حج.»

گفته: «روز حج اکبر روز خروج قائم است و اعلام یعنی دعوت او برای خود»^(۱). و مثالهای زیادی از این قبیل تأویلهای آنقدر زیادند که کتاب مستقلی را در این موضوع تألیف نموده‌اند، مانند کتاب: «ما نزل من القرآن في صاحب الزمان»^(۲) و «الحجة فيما نزل في القائم الحجة»^(۳)، که اخیراً در چاپی جدید^(۴) که شیعه‌ای معاصر به نام منیر میلانی به تحقیق آن اقدام نموده، و نصوص کتاب را به مجموعه‌ای از کتابهای معتمد شیعه ارجاع داده، که نویسندگان در آن بیش از (۱۲۰) آیه از قرآن را اینگونه با تأویل و تفسیر تحریفی به مهدی منتظر تفسیر نموده، که این تفسیرها یکی از افتضاحات شیعه است که قابل پوشیدن نیست، ولی محقق به این تعداد هم قانع نشده تأویل دوازده آیه‌ی دیگر را بدان افزوده است و در آخر کتاب به عنوان: مستدرک المحجة آن را نوشته است.

و با نگاه موضوعی و دقیق از سوی انسان منصف معلوم می‌شود که تأویلات باطنی که جهت استدلال بر غیبت مهدی بدانها استدلال شده، غلو شدید و تحریف کتاب الله است نه استدلال، و خود این تأویلهای دلیل روشنی هستند بفساد تفکر و اندیشه‌ای که تلاش می‌کنند اصل آن را تثبیت نمایند.

وامامیه به حادثه‌ی ناپدید شدن برخی از انبیاء بر صحت حادثه‌ی غیبت مهدی شیعه‌ها استدلال کرده‌اند، مثلاً به غیبت موسی بن عمران علیه السلام از وطن و سرزمین خود و فرار از فرعون و دارودسته‌اش همانگونه که قرآن بدان ناطق است، و مانند غیبت یوسف علیه السلام و پنهان شدن خبر او از پدرش، آنگونه که سوره‌ای از قرآن بدان نازل شده، تا اینکه خداوند او و خبرش را آشکار نمود، و با پدر و برادرانش جمع شدند، و مانند داستان یونس بن متی علیه السلام با قوم خود و فرار او از نزد آنها وقتی که کارهای خلاف را ادامه دادند، و حقوق او را تحقیر کردند، سپس غیبت او بطوری که هیچ کسی مقرر و جای او را نمی‌دانست و

۱- تفسیر العیاشی، ۷/۲، البرهان، ۱۰۲/۲.

۲- ازرافضی عبد العزیز جلودی نگاه کن به الذریعة، ۳۰/۱۹.

۳- ازهاشم بحرانی.

۴- در سال ۱۴۰۳ هـ- ق از طرف مؤسسه وفاء بیروت به چاپ رسید.

خداوند او را در شکم ماهی مخفی نمود و جان را در وجود او نگه داشت با نوعی از مصلحت تا اینکه آن مدت گذشت و او را نزد قومش برگرداند^(۱).

و نیز پنهان شدن پیامبر ما محمد ﷺ در غار، که طوسی با آن علیه کسانی استدلال نموده که گفته‌اند: «اگر امام شما مکلف به قیام و تحمل مشقتهای امامت است چگونه غایب شده؟»

طوسی جواب داده: «آیا پیامبر ﷺ سه سال در شعب ابی طالب مخفی نشد بطوری که کسی به او دسترسی پیدا نمی‌کرد، و آیا سه روز در غار پنهان نشد؟»^(۲)

ولی واقعیت این است که این قیاسهای امامیه برای اقناع اتباع خود و تشکیک کنندگان در امر غیبت، اگر در مورد غیبت امام با چشم دل تأمل کنند در خاموش کردن فتیله‌ای که در دل آنها مشتعل شده راه به جایی نمی‌برد؛ علی‌رغم اینکه بسیار برای قیاس و مقارنه‌ها تکیه می‌کنند، حتی ابن بابویه جهت اقناع عالمان بزرگ که خود و پیروانشان در مورد مسأله‌ی غیبت دچار شک و تردید و حیرت و سرگردانی شده بودند کتابی را تألیف نمود؛ چنانچه در کتابش بدان اشاره نموده^(۳).

من می‌گویم: این قیاسها در اثبات اندیشه‌ی غیبت امام بی اثر است به خاطر چند سبب، یکی اینکه غیبت موسی و یونس و محمد ﷺ^(۴) خداوند متعال با نص صریح و بدون تأویل و پوشش و پیچیدگی بیان فرموده، ولی در مورد غیبت مهدی شیعه روایتشان به حکیمه ختم شده اگر نسبت دادن روایت به او هم درست باشد، سپس شهادت چهار نفر از بابها بر غیبت قابل قبول نیست چون خودشان در آن قضیه متهم هستند به خاطر مصلحتی که با آن شهادت به خودشان جلب می‌کنند که اموال و خمسهای بود که به نام رابط اصلی به امام از مردم می‌گرفتند.

۱- الغیبة طوسی، ص ۷۷.

۲- الغیبة طوسی، ص ۱۳.

۳- إكمال الدین، ص ۲-۴.

۴- محاصره‌ی رسول خدا ﷺ در شعب ابی طالب اصلاً غیبت نبوده بلکه قطع رابطه و محاصره بود و ربطی به موضوع ندارد

برای همین است که بسیاری از افراد ادعای باییت کرده اند. همچنین غیبت انبیای الهی نزد اقوامشان معروف بوده، چون با آنها زیسته اند، ولی غیبت امام شیعه برای هیچ کسی معلوم و شناخته شده نبوده و هیچ کسی اثری از آن رامشاهده نکرده است، و حتی اهل و خانواده اش این ادعای شیعیان را انکار کرده اند، و مؤرخین معتبر هم شهادت داده اند به اینکه حسن عسکری علیه السلام عقیم و بی فرزند بوده است - همانگونه که بعداً خواهد آمد - سپس غیبت پیامبران علیهم السلام محدود به زمان و مکان بوده؛ و بعد از مدت کوتاهی نزد قوم و اهل خود برگشته اند. ولی قرنهای متمادی گذشته و اثری از غایب آنها نیست و کسی جایش را هم نمی داند.

همچنین رسولان خدا علیهم السلام وقتی غایب شده اند که حجت خدا صلی الله علیه و آله را بر مردم اقامه و محکم کرده اند و رسالت آسمانی را به نسل خود ابلاغ کرده اند، ولی غایب آنها چندین نسل گذشت و ما چیزی از مهدی غایب شما نشنیده ایم.

علاوه بر اینها غیبت پیامبران علیهم السلام امری طبیعی و عادی بوده، مثلاً غیبت یوسف علیه السلام جدا شدن بود از پدر خود و ظاهر شدن بود نزد قوم دیگری، همانگونه که کسی از شهری به شهر دیگر سفر می کند. و این ناپدید شدن موقوف است به زمانی محدود، و این یک حادثه استثنائی است حتی نسبت به پیامبران علیهم السلام، چون آنها جمع زیادی بودند ولی نقل نشده که این اتفاق برای غیر آن افراد مذکور اتفاق افتاده باشد.

اما «استدلال اثنی عشریه به مخفی شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار؛ استدلالی است نابجا، چون استتار او در غار برای مخفی کردن ادعای پیامبری نبود، بلکه از نوع توریه و تظاهر کردن به خلاف واقعیت در جنگ بود تا کفار مانع حرکت او نشوند، سپس این مخفی شدن تنها سه روز طول کشید (و فقط از دید کفار مخفی شد)، بنابراین قیاس آن حادثه بر غیبت مهدی نهایت حماقت است، چون مخفی شدنی که مقدمه ی عاجلی باشد برای آشکار کردن دین فرق زیادی دارد با مخفی شدن طولانی که لازمه و نتیجه ی آن رسوایی و ذلت و رها کردن دعوت و انتشار طغیان باشد»^(۱).

دفاع شیعه از طولانی شدن دوران غیبت

یکی از نکاتی که بیانگر دروغ بودن ادعای شیعه است مبنی بر وجود امام بعید و ناممکن بودن بقای او به صورت زنده در مدتی است متجاوز از هزار و صد سال. زیرا طولانی شدن عمر یکی از مسلمانان در چنین مدتی - آنگونه که شیخ الاسلام هم فرموده - چیزی است که دروغ بودنش با عادت‌هایی که برای امت محمد ﷺ معروف و معلوم است، هیچ کسی در زمان اسلام شناخته نشده که صد و بیست سال زندگی کرده باشد چه رسد به چنین عمری طولانی. و در حدیث صحیح از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«أرأيتم ليلتكم هذه، فإن على رأس مائة سنة منها لا يبقى على وجه الأرض من هواليوم عليها أحد»^(۱).

«آیا دیدید که امشب هم فرا می‌رسد، همانا بعد از صد سال دیگر از کسانی که امروز روی زمین هستند کسی باقی نمی‌ماند.»

پس کسانی که در آن وقت بوده‌اند و یکسال یا بیشتر عمر داشته‌اند، قطعاً بیش از صد سال عمر نکرده‌اند، وقتی که در آن زمان مردم عمرشان از صد سال تجاوز نکرده باشد، بعد از آن عصر بیشتر سزاوار است که عمر مردم کم باشد. سپس میانگین عمر این امت در این شصت تا هفتاد سال است، و کسانی که از این بیشتر زندگی کنند کم هستند (امروزه در آمارهای جهانی هم همه در این حدود هستند)^(۲).

۱- منهاج السنة، ۶۵/۲، و صحیح البخاری، کتاب العلم، باب السمر فی العلم، ۳۷/۱، و مسند أحمد، ۱۳۱/۲ و ۱۲۱/۲.

۲- منهاج السنة، ۱۶۵/۲.

این حدیث را در سنن ترمذی، کتاب الزهد، فصل: ماجاء فی فناء أعمار هذه الامّة ما بین الستین الى التسعين: ۵۶۶۲۳۳۱/۴، و کتاب الدعوات، باب فی دعاء النبی ﷺ: ۵۳۳۳۵۵۰/۵ نگاه کن. ترمذی می‌گوید کاین حدیث حسن غریب است که تنها از این طریق روایت شده است؛ ابن حجر می‌گوید: جای تعجب است که ترمذی چنین می‌گوید زیرا در مورد زهد نیز از طریق ابی هریره روایت شده است فیض القدیر: ۱۱/۲. و ابن ماجه در کتاب الزهد، باب الامل والاجل ۱۴۱۵/۲ و ۴۲۳۶. و ابن حبان در: فیض القدیر: ۱۱/۲. و حاکم در المستدرک: ۴۲۷/۲ فوخطیب در تاریخ بغداد: ۳۹۷/۶ و ۴۸/۱۲ و سیوطی در جامع صغیر، و با کلمه حسن از آن تعبیر نموده جامع صغیر ص ۴۸، و ابن حجر در الفتح می‌گوید: سند آن حسن است. نگاه: فیض القدیر: ۱۱/۲، و حاکم گفته: صحیح است

این اعتراض امامیه را خفه کرده و ریشه‌ی اعتقاد آنها را از بیخ درآورده و آخوندها خیلی تلاش نموده‌اند مهدی را با پیامبران علیهم‌السلام مقایسه کنند که بیش از حد معمول و طبیعی زندگی کرده‌اند، بنابراین مهدی نزد آنها به منزله‌ی نوح علیه‌السلام است که در میان قوم خود نُهصد و پنجاه سال زندگی کرد^(۱).

و این مقایسه را به ابن بابویه - با سند خود - از علی بن حسین علیه‌السلام نسبت داده‌اند که روایت کرده که گفت: «قائم یکی از ستهای نوح را دارد که طول عمر است»^(۲). و نیز می‌گویند: بقای مهدی مانند بقای عیسی بن مریم علیه‌السلام^(۳) و خضر و ایاس علیهم‌السلام است. و معتقد هستند او را می‌توان حتی با شیطان مقایسه کرد^(۴).

و تعدادی از این مقایسه کاری‌ها را به اهل بیت نسبت داده‌اند تا صفت قطعی بودن را نزد اتباع و پیروانشان کسب کند چون گفته‌ی معصوم است^(۵). و نیز به اخبار کسانی که عمر طولانی داشته‌اند استدلال می‌کند^(۶) ولی فراموش کرده‌اند او را با جبرئیل و ملک الموت علیهم‌السلام و عموم فرشتگان آسمان و زمین مقایسه کنند.

اما شیعیان خودشان هم این استدلال را باطل کرده‌اند؛ چون می‌گویند مهدی از یازده قرن پیش یا بیشتر، حاکم شرعی این امت است، و او بر قرآن قیّم است و بدون او قرآن حجت نیست، و جز توسط او هیچ هدایتگری برای بشریت نیست. و قرآن کامل (و واقعی) و مصحف فاطمه و جعفر و الجامعه و هر چه مردم در موردین و دنیا نیاز داشته باشند همراه اوست. بنابراین مسئول این امت مهدی شیعه است و وسایل و امکانات هدایت

با شرط مسلم، و ذهبی نیز با او موافق است المستدرک ۴۲۷/۲، و آلبانی نیز به دنبال این رأی می‌گوید: صواب و صحیحتر این است که این حدیث حسن لذاته و صحیح لغيره است سلسله احادیث صحیح: ۳۹۷/۲ «۷۵۷»، و نگاه صحیح جامع "آلبانی" ۳۵۴۱۰۸۴/۱.

۱- الغیبة طوسی، ص ۷۹.

۲- إكمال الدین، ص ۴۸۸.

۳- عقائد الإمامیه، ص ۱۰۸.

۴- الحائری/إلزام الناصب، ۲۸۳/۱.

۵- الکافی، ۳۳۶-۳۳۷، الغیبة للنعمانی، ص ۱۰۸ به بعد، إكمال الدین، ص ۱۳۴ به بعد، إلزام الناصب، ۲۸۵/۱.

۶- الغیبة طوسی، ص ۷۹ به بعد.

و سعادتشان دردنيا و آخرت با اوست.

اما غير از او مجموع کسانی که مهدی را با او مقایسه کرده‌اند خیلی با او فرق دارند، زیرا نوح علیه السلام؛ در میان قوم خود نُهصد و پنجاه سال ماندگار بود و آنها را بسوی خدا دعوت می‌کرد تا اینکه خداوند به او وحی فرمود که:

﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾ [هود: ۳۶]^(۱)

«که جز آنان که (تا کنون) ایمان آورده‌اند، هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.»

ولی نوح در سرداب و زیرزمینی مخفی نشده که هیچ کسی محل و جایگاهش را نداند، و مردم را در کفر و گمراهی ببیند و خود را از دید آنها متواری و ناپدید کند و طی سالهای متمادی و نسلهای پی در پی و قرنهای مکرر همچنان ناپدید باقی باشد، علاوه بر اینکه اکنون عمر مهدی از عمر نوح علیه السلام هم بیشتر شده و با او هم قابل مقایسه نیست.

همچنین عیسی علیه السلام رسالت پروردگارش را ابلاغ کرد و حجت را اقامه نمود و امانت را اداء فرمود قبل از بلند شدن به آسمان و پنهان شدنش برای پیروانش موجب ضرر و زیان نشد؛ برخلاف غایب شیعه که از کودکی غایب شده و شیعیانش را رها کرده و و بابها در مورد وجود او با هم درگیر باشند و تقیه را در مورد شناخت حقیقت مذهب او بر همه تعمیم دهند، و اختلاف آنها به جایی برسد که یکدیگر را لعن و نفرین و تکفیر کنند.

و اما در مورد مقایسه با خضر و ایاس، قطعاً دیدگاه علمای محقق در این مورد این است که آن دو نفر وفات یافته‌اند^(۲).

۱- ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾ [هود: ۳۶]

۲- نگاه کن به المنتقی، ص: ۲۶. و ابن قیم/ معتقد است که اعتقاد به زنده بودن خضر و ایاس تفکری است برگرفته از یهودیت، چون یهود معتقد به حیات الیاس فنحاس بن عازار بن هارون علیه السلام بودند و صوفیان هم آن راه را گرفتند و مدعی هستند که الیاس در بیابان می‌گردد. الفصل، ۳۷/۵. همچنین صوفی معتقد به زنده بودن خضر هستند و حکایت‌هایی در مورد ملاقات با او و برگرفتن از او دارند نگاه کن به ابن عربی/ الفتوحات المکیة، ۲۴۱/۱، ابن عطاء الله السکندری/ لطائف المنن، ص ۵۲-۵۳، و طبقات الشعرانی، ۹۷/۱، ۵/۲، و انظر الفصل، ۳۷/۵-۳۸، ابن حجر/ تهذیب التهذیب، ۴۷۷/۷. و ابن قیم ادعاهای صوفیه در مورد برگرفتن از خضر را خارج شدن از اعتقاد به ختم نبوت به حساب

وبه فرض اینکه زنده هم باشند مهدی با آنها قابل مقایسه و تسلیم شدن نیست، چون آنها مکلف به هدایت و رهبری این امت نبودند، برخلاف امام شیعه که به ادعای آنها مسئول تمام امور مسلمین است.

امادرمورد بقای ابلیس، قرآن ناطق است برخلاف مهدی آنها که حتی اهل و خانواده‌اش و چندین فرقه از شیعه وجود او را انکار کرده‌اند، سپس ابلیس درمورد وظیفه‌ی خود فعالیت جدی دارد که گمراه کردن مردم از راه خدا است، وبدون شک گمراه شدن شیعه بایروی از آن معدوم، یکی از کارهای شیطان است، ولی غایب آنها نه اثری دارد و نه خبری!! علاوه بر اینکه ابلیس از جنس انسان نیست.. پس مقایسه با او هم در هیچ حالی قابل قبول نیست.

ولی بقیه‌ی کسانی که دارای عمر طولانی بوده‌اند از میان بشریت، هر اندازه که عمر طولانی داشته باشند به عمری نرسیده‌اند که درمورد غایبشان ادعا می‌کنند. و تمام مثالهایی که بزرگان شیعه در قرن چهارم آورده‌اند برای امروز ارزشی ندارند چون عمر غایب آنها از همه‌ی آن عمرهای طولانی تجاوز نموده‌است، همانگونه که هیچکدام از آنها وظایف و مسئولیتهایی نداشته‌اند که برای مهدی موهوم و غایب ادعا می‌کنند.

برخی از آخوندهای معاصر می‌کوشند با استناد به علوم جدید، بر امکان بقای منتظر و غایب خود استدلال کنند، پس مظفر می‌گوید: "طول حیات از عمر طبیعی بیشتر است و آنچه خیال می‌شود که عمر طبیعی است علم طبّ نه مانع آن است و نه آن را محال می‌داند، ولی علم پزشکی هنوز به جایی نرسیده که بتواند حیات انسان را تعمیر کند و به او حیات دوباره برگرداند ولی اگر علم طب قادر به این امر نیست خداوند بر همه چیز

آورده است. انظر الفصل، ۳۸/۵.

و ادعای بقای خضر تا امروز مخالف دلایلی است که اهل تحقیق ارائه داده‌اند. برای این موضوع نگاه کن به منهاج السنه، ۲۸/۱، ابن القيم/المنار المنیف، ص ۶۷-۷۶، وانظر عن الخضر، ابن کثیر/البدایة والنهایة، ۳۲۵/۱-۳۳۷، ابن حجر/فتح الباری، ۳۰۹/۶-۳۱۲ الإصابه، ۲۸۶/۲-۳۳۵.

و ابن حجر رساله‌ای در تحقیق امر خضر دارد که در خاتمه گفته: چیزی که نفس انسان از لحاظ دلیلهای قوی بدان تمایل دارد، برخلاف اعتقادات عوام است که معتقد به استمرار حیات او هستند. الزهر النضر فی نبأ الخضر، در ضمن مجموعه‌ای از رسائل روشنگر، ۲۳۴/۲.

قادرو تواناست^(۱).

و محمد حسین آل کاشف الغطاء می گوید: «همانا فلاسفه ی بزرگ غرب می گویند: امکان دارد انسان در دنیا جاودان باشد»^(۲). سپس گفت: "یکی از دانشمندان بزرگ اروپا گفته است: اگر شمشیر ابن ملجم،^(۳) نبود علی بن ابی طالب؛ جاودان می بود چون دارای جمیع صفات کمال و اعتدال بوده است!!!"^(۴).

این قسمتی از نظریات کفار بود، اگر شیعه در نقل آن راست گفته باشند، اما خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ لَمُتْلَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۴]

«ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (تا برای تو جاودانگی قرار دهیم. بلکه هر کسی مرده و می میرد و تو هم می میری. وانگهی آنان که انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه یافته می دانند)، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدانه می مانند؟!»

ومی فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [الأنبياء: ۳۵]^(۵)

«هر کسی مزه مرگ را می چشد (و قطعاً می میرد، اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر. چرا که زنده جاوید تنها خدا است و بس)».

ومی فرماید:

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ [الواقعة: ۶۰]^(۶)

«ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی شود

۱- عقائد الإمامية، ص ۱۰۸.

۲- أصل الشيعة، ص ۷۰.

۳- این گفته ی شیعه ی اعتزالی است که می گویند: قاتل اجل مقتول را قطع نموده است، و این با قرآن و سنت مخالف است، بلکه حق این است که هرکس می میرد اجل و مدت خود را در این دنیا به پایان بردنگاه: مجموع فتاوی شیخ الإسلام ۵۱۶/۸، شرح الطحاوی، ص ۹۲، لوامع الانوار: ۳۴۸/۱.

۴- أصل الشيعة، ص ۷۰.

۵- آل عمران/ ۱۸۵، الأنبياء/ ۳۵ و العنکبوت/ ۵۷: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾

۶- ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ [الواقعة: ۶۰]

(و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما بدر نمی‌رود)».

خداوند سبحان به خلق آگاه تراست و از همه صادق تراست، پس بعد از کلام خدا اعتبار به گفته‌ی کافری نیست که می‌کوشد حتی به او هام تشبث نماید.

علی‌رضاسانگونه که کتابهای شیعه نقل کرده اند- گفته‌ای صادق دارد که در ردّ برخی از فرقه‌ها گفته که معتقد به حیات وزنده بودن برخی از آل بیت بودند و مرگ آنها را تصدیق نمی‌کنند و مدعی هستند که آنها غایب هستند و در آینده برخواندگشت، و این قویترین ردّ است بر ضد اثنی عشریه با کلام خودشان، چون در رجال کشی آمده است که علی‌رضا گفت: قطعاً برپدرت توقف می‌کنند و گمان می‌کنند که او نمرده است، گفت: «دروغ می‌گویند و آنها کافر هستند به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، و اگر خدا مدت زمان عمر کسی را افزایش می‌داد قطعاً عمر محمد صلی الله علیه و آله را افزایش می‌داد»^(۱).

ولی شیعه با گفتار امامشان مخالفت می‌ورزند و گمان می‌کنند که خداوند بخاطر نیاز بشریت، بلکه بخاطر نیاز جهان هستی و همه یکائونات، عمر غایب آنها را طولانی ساخته، چون اگر او نبود- آنگونه که شیعه افتراء می‌کنند- زمین فرومی‌رود و غرق می‌گردد و تمام اهل آن در موج غرق می‌شوند^(۲).

مهدی بعد از بازگشت موهوم و خیالی

أ- شریعت مهدی منتظر

ابن بابویه در اعتقادات خود که آن را دین شیعه می‌نامند اشاره می‌کند به اینکه مهدی هرگاه از غیبت خود بازگشت شریعت اسلام را در آنچه مربوط به احکام میراث است نسخ می‌کند، و از امام صادق نقل می‌کند که می‌گوید: «خداوند دوهزار سال قبل از خلق بدن‌ها میان ارواح عقد برادری برقرار نمود، اگر قائم اهل بیت ما قیام کند به برادری ارث می‌دهد که روحشان با هم برادر شده نه به برادری که از لحاظ ولادت با هم برادر هستند»^(۳). شاید این روایت بیانگر و کاشف افکاری باشد که در درون آن طایفه پنهان شده که

۱- رجال الکشی، ص ۴۵۸.

۲- انظر أصول الکافی، ۱/ ۱۷۹.

۳- الاعتقادات، ص ۸۳.

راغب هستند روابط حزبی و سازمانی خود را در ارث جایگزین روابط نسبی و خویشاوندی نمایند و آن را منحل کنند؛ و اموال مردم را به نام این رابطه و این نوع برادری چپاول کنند، و رؤیاهایی را که در زمینه‌ی برپایی دولت موعود می‌بینند اجرای چیزهایی است که بدان خیره شده‌اند و چشم دوخته‌اند و می‌خواهند با نسبت دادن آن به آل بیت قالبی مقبول و پذیرفتنی بدان ببخشند.

علاوه بر اینکه این روایت با فصاحت تمام موضعگیری سازندگان چنین روایاتی را بیان می‌کند که چگونه به تعطیل آن رغبت و علاقه‌ی شدید دارند... سپس این منعکس کننده‌ی مضمون و مفهومی الحادی است که برای انهدام اسلام و خارج شدن از اعتقاد به ختم نبوت فعالیت می‌کند.

و این ادعا علاوه بر اینکه خروج از شریعت اسلام است؛ مخالفت صریح با عقل و منطق دارد، چون احکام ارث مربوط به روابط ظاهری است که ولادت و خویشاوندی است، اما برادری ازلی موهوم و خیالی ارواح با یکدیگر برای بشر قابل درک نیست، پس چگونه اساس قاعده‌ی تقسیم میراث قرار می‌گیرد؟!.

همچنین مهدی غایب آنها بعد از قیام، احکام اسلام را درمورد گرفتن جزیه از اهل کتاب لغومی‌کند، و روایاتشان با نص صریح می‌گویند: مهدی مورد انتظار ما در این زمینه با روش رسول الله ﷺ مخالفت می‌کند، لذا می‌گویند: «صاحب این امر جزیه را قبول نمی‌کند آنگونه که رسول خدا ﷺ قبول کرده است»^(۱). و این اعتراف برای خروج او از روش و سنت رسول الله ﷺ و تبدیل عمده‌ی آن کافی است. پس آیا جعل کنندگان این روایات منظورشان این نیست که شأن و منزلت تشریع و احکام اسلامی را در درون پیروانشان ناچیز و حقیر جلوه دهند و آنها را به خروج علیه آن تشویق نمایند؟!.

و اصلاً حکم و قضاوت در دولت مهدی غایب آنها بر غیر شریعت مصطفی ﷺ برپا می‌شود. در الکافی و غیر آن روایت شده که ابو عبدالله گفت: «هرگاه قائم آل محمد قیام کرده حکم داود و سلیمان حکم می‌کند و بیننده شاهد نمی‌خواهد»^(۲) و در لفظی دیگر

۱- بحار الأنوار، ۳۴۹/۵۲.

۲- أصول الکافی، ۳۹۷/۱.

می‌گوید: «احتیاجی به بینه و شاهد ندارد»^(۱).

ثقة الاسلام شیعه هم این را مبنای عقیده قرارداد و برایش باب خاصی تعیین نموده به عنوان: «باب في الأئمة عليهم السلام أنهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود وآل داود ولا يسألون البينة» یعنی بابی در مورد اینکه وقتی ائمه حکومت را در دست گرفتند با احکام داود و آل داود حکم می‌کنند و بینه نمی‌خواهند^(۲).

بسی آشکار است که این یک اتجاه و موضعگیری یهودیت است (چون داود از انبیای یهود بود)، ولذا کسی که بر این روایات تعلیق نوشته آن را چنین معنی کرده است: «یعنی دین محمدی را نسخ می‌کنند و به دین یهود برمی‌گردند»^(۳).

بین چگونه سازندگان این روایات - که لباس تشیع را با دروغ و بهتان پوشیده اند - خواب می‌بینند به برپایی دولتی که به غیرشریعت اسلام حکم می‌کند.

همچنین بعضی از روایات آنها یکبار به حکم آدم اشاره می‌کند و باردیگر به حکم داود و دفعه‌ای به قضاوت ابراهیم، ولی در جهت گیری حکم به غیرشریعت اسلام برخی از اتباعشان مخالفت ورزیده اند، اما همچنین با شدت علیه معارضین مقاومت نموده اند و دستور می‌دهند گردنشان را بزنند^(۴).

روایات شیعه تعدادی از احکام و قضاوت های امام غائب را ارائه نموده اند، مثلاً گفته اند: "به سه چیز حکم می‌کند که کسی قبل از او بدان حکم نکرده است: زناکار و مانع الزکات را به قتل می‌رساند، و به برادری ارث می‌دهد که قبل از زمان آفرینش جسم مردم ارواحشان با هم برادر شده اند"^(۵). و کسی را که به سن بیست سالگی برسد و در امور دین آگاهی نداشته باشد به قتل می‌رساند^(۶).

و حکومت مهدی منتظر برای اهل هردینی با کتاب خودشان حکم می‌کند با اینکه به

۱- المفید/الإرشاد، ص ۱۳، طبرسی/أعلام الوری، ص ۴۳۳.

۲- أصول الكافي، ۱/۳۹۷.

۳- محب الدين الخطيب/درتعلیقہ برالمنتقى، ص ۳۰۲.

۴- نگاه کن به بحار الأنوار، ۳۸۹/۵۲.

۵- ابن بابويه/الخصال، ص ۱۶۹، بحار الأنوار، ۳۵۹/۵۲، الكاظمی/بشارة الإسلام، ص ۲۷۵.

۶- الطبرسی/أعلام الوری، ص ۴۳۱، بحار الأنوار، ۱۵۲/۵۲.

اتفاق مسلمین اسلام به هیچ مسلمانی اجازه نداده جز با شریعت اسلام حکم نماید^(۱). در اخبار شیعه آمده است: «هرگاه قائم قیام کرد بطور مساوی تقسیم می‌کند و در میان رعیت با عدالت رفتار می‌کند، و تورات و سایر کتابهای خداوند متعال را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد، حتی در بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل، و بین اهل زبور با زبور، و بین اهل قرآن با قرآن حکم می‌کند»^(۲).

و این قانون که سازندگان این روایات به تطبیق آن چشم دوخته اند و بدان طمع ورزیده اند و اجرای آن را توسط مهدی تاحد زیادی شبیه افکاری است که «ماسونی جهانی» شعار آن راسمی دهند. و این تفکری است الحادی که اساسش انکار دین آسمانی است تحت شعار آزادی فکرو عقیده.

و در حومه‌ی این افکاری که برای نسخ شریعت قرآن و اختراع احکام جدیدی که خدا به آن اجازه نداده و بازگشت به حکم و شریعت داود به جای شریعت محمد ﷺ و تطبیق و اجرای همه ادیان جز حکم قرآن با افکار و اندیشه‌ای مسموم برخورد می‌کنیم که نتیجه‌ی این مقدمه‌های است که گذشت، که مفهوم آن منحل نمودن قرآن از سوی مهدی و جایگزین کردن کتابی دیگر است به جای آن، و این نکته به روایتی اشاره می‌کند که نعمانی از ابی بصیر نقل می‌کند که ابو جعفر علیّه السلام گفت: «قائم به امری جدید و کتابی جدید و قضائی جدید حکم می‌کند»^(۳) «گوئی او رانگاه می‌کنم که بین رکن و مقام (در کنار کعبه) ایستاده با مردم بر کتابی جدید بیعت می‌کند»^(۴).

و روایات دیگری دارند که کارهایی را توصیف می‌کند که قائم جهت انصراف و رویگردانی مردم از قرآن به ادعای اینکه تحریف شده انجام می‌دهد و کتابی دیگر را برایشان بیرون می‌آورد مخالف با قرآن، و نیز بیان می‌کنند که چگونه مردم را گمراه می‌کند با این ادعا که کتاب کامل است و بر رسول خدا ﷺ نازل شده، و بیان می‌کند که «عجم» (غیر عرب) آن کتاب را در بین مردم نشر و توسعه می‌دهند و آن را آموزش می‌دهند و در

۱- نگاه کن به ابن تیمیّه/منهاج السنّه النبویّه، ۱۲۷/۳، المنتقی، ص ۳۴۳.

۲- الغیبه نعمانی، ص ۱۵۷، وانظر بحار الأنوار، ۳۵۱/۵۲.

۳- الغیبه نعمانی، ص ۱۵۴، بحار الأنوار، ۳۵۴/۵۲، إلزام الناصب، ۲۸۳/۲.

۴- الغیبه للنعمانی، ص ۱۷۶، بحار الأنوار، ۱۳۵/۵۲.

راه تعلیم آن با سختیهای فراوانی مواجه می‌گردند تا آنچه از کتاب الله که در قلب و اذهان مردم قرار دارد تغییر دهند.

این روایاتی است که سازمان سرّی شیعه با همدیگر ردّ و بدل می‌کردند^(۱) و بیانگرتفاوت اساسی حکومت اسلامی با حکومتی است که مهدی بعد از رجعت تشکیل می‌دهد، و کسی که تسلیم آمرمهدی منتظر نشده می‌گوید این خیالاتی است خلاف حقیقت، چون مهدی قائم حقیقت ندارد، پس این دولت موعود تحقق نمی‌یابد. و بحث از آن هم خیالی است.

و این حق است، ولی ارزش واقعی این روایات این است که بیانگراهداف و افکار واقعی کسانی است که آن روایات را برضد شریعت اسلام ساخته‌اند، پس اینها چیزهایی است که از درون و باطنشان «سقط» کرده و افتاده ولی برمفهومات و مدلولاتی مهم دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که جعل کنندگان و سازندگان این اخبار و روایات به چه نوع نظام و حکومتی چشم دوخته‌اند و برایش تبلیغ می‌کنند، و این اخبار رؤیاهایی هستند که طرح و نقشه‌هایی را کشف می‌کند که سازمان تشیع برای تغییر شریعت اسلام درصوفوف دولت اسلامی بدان نفوذ کرده، و مبارزه‌ی آنها با سردمداران تحت پوشش (لاحکم الا للائمة) یعنی حکومت تنها باید برای ائمه باشد، به بر اندازی حکومت و نظام اسلامی برای جایگزین کردن نظامی دیگر که به حکم قائم موعود حکم کند اشاره می‌کند.

ب - سیره و روش قائم منتظر

سیره و روش قائم حامل نشانه‌هایی از شریعت جدید است چون مسلمانان را درمسائل مربوط به مقدساتشان زیر فشار قرار می‌دهد و به تخریب مساجدانها و انهدام حرمین شریفین مکه و مدینه، شروع می‌کند چون نص اخبارشان می‌گوید: «قائم مسجدالحرام و مسجد رسول الله ﷺ را تخریب و منهدم می‌کند تا آن را بر اساس وزیربنای اولی برپا می‌کند»^(۲).

۱- ولذا می‌بینیم نعمانی آخوند بزرگ شیعه این روایات را با عنوان حفظ اسرار آل محمد از کسانی که اهل نیستند نامگذاری نموده الغیبة، ص ۱۷.

۲- الطوسی/ الغیبة، ص ۲۸۲، بحار الأنوار، ۳۳۸/۵۲.

همچنین با انهدام دیواری که در اطراف قبر آنها است متوجه قبر رسول خدا ﷺ و دو رفیق واصحاب بزرگوارش می‌شود و بر اساس روایاتشان.. سپس آن دو صحابه را با بدن تر و تازه بیرون می‌آورد، آنها را لعن و نفرین می‌کند و از آنها بیزاری می‌جوید و به صلیب می‌زند، سپس آنها را پایین آورده و می‌سوزاند و خاکسترشان را به دریا می‌پاشد^(۱). و در روایتی دیگر «اول کاری که قائم انجام می‌دهد.. آن دو را با بدن تر و تازه بیرون می‌آورد، و آنها را می‌سوزاند و خاکسترشان را به روی باد می‌پاشد و مسجد را تخریب و منهدم می‌نماید»^(۲).

دروغ‌هایی را به خدا نسنت داده اند- خدا از آنچه ظالمان می‌گویند پاک و منزّه است- که گویا وقتی رسول خدا ﷺ به معراج رفته گفته است: «این قائم. او کسی است که دلهای شیعیان تو را از ظالمان و انکارکنندگان و کافران شفا می‌دهد، لات و غزی را با بدن تر و تازه بیرون می‌آورد (منظورشان دو خلیفه و صحابه و پدرزن رسول خدا ﷺ است) و آنها را می‌سوزاند»^(۳).

و برخی از روایاتشان اشاره می‌کند به اینکه این عمل او مسلمانان را به مبارزه و می‌دارد آنجا که می‌گوید: «..سپس کاری انجام می‌دهد، بعد مردم می‌گویند: بیایید علیه این طغیانگر قیام کنیم، به خدا سوگند اگر او محمدی بود چنین کاری نمی‌کرد، و اگر علوی هم بود چنین کاری نمی‌کرد، و اگر فاطمی هم بود نمی‌کرد...»^(۴)

شیخ و فخر شیعه مجلسی می‌گوید: «شاید منظور از آن کار که مردم را بر می‌انگیزد سوزاندن شیخین ملعون باشد، و لذا مهدی علیه السلام را طغیانگر می‌خوانند»^(۵).

ناگفته پیداست که این وعده‌ها در مورد کارهای مهدی غایب آنها، که روایاتشان لبریز از آن است تنها گزارشی است از ذخایر و دخیل درون و باطن آنها و آن دسیسه و توطئه‌هایی که بر ضد اسلام در سر می‌پروراند، تا جایی که تمنا و آرزویشان فرصتی است که

۱- بحار الأنوار، ۳۸۶/۵۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۸۶/۵۲.

۳- ابن بابویه/عیون أخبار الرضا، ۵۸/۱، بحار الأنوار، ۳۷۹/۵۲.

۴- تفسیر العیاشی، ۵۸/۲، بحار الأنوار، ۳۴۲/۵۲.

۵- بحار الأنوار، ۳۴۶/۵۲.

حرمین شریفین مکه و مدینه را منهدم سازند و آن قبر پاک را نبش کنند، ولی چون از تحقق آرزویشان احساس عجز و ناتوانی می‌کنند تعلل می‌کنند و با این رؤیا و آرزوهای واهی خشم و نفرتی را که نسبت به اسلام در دل دارند از اینکه نظام و حکومت‌های کفرشان را در صدر اسلام برانداخت و سرزمین‌هایشان را فتح نمود فرومی‌نشانند... پس این اخبار و روایتها بیانگر حقیقتی است که تمنای تحقق آن را دارند و منتظر فرصتی هستند که حکومت را به دست گیرند...

ولذا آخوندهای معاصر آرزوی فتح مکه و مدینه می‌کنند همانگونه که بر زبان آیات عظام است؛ تا خوابهایی که روایات با صراحت بیان نموده اند تحقق یابد^(۱). آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند (که چگونه به تو شر و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شر و بلای ایشان) تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌ساز است.

امام قائم تنها به این مقدار از فعالیت اکتفا نمی‌کند؛ بلکه اقدام به قتل عام گسترده‌ای از نژاد عرب می‌کند و آنها را ریشه کن و نابود می‌سازد، برای همین است که روایات آنها (شیعه) عرب را به بلایی بزرگی به دست قائم تهدید می‌کنند که نه مرد و نه زن و نه بزرگ نه کوچک آنها را باقی نمی‌گذارد.

نعمانی از حارث بن مغیره و ذریح محاربی روایت می‌کند که گفته اند: ابو عبدالله علیه السلام گفت: «بین ما و عرب جز ذبح و سربردن چیزی باقی نمانده»^(۲).

گویی این روایت، شیعه و غیر شیعه‌ی عرب را از هم جدا نمی‌کند، ولی روایاتشان تأکید می‌کنند که تنها یک نفر از عرب، شیعه‌ی قائم نمی‌شوند، برای همین است که قائم آنها را از عرب بر حذر می‌کند و می‌گوید: «از عرب بپرهیزید، زیرا خبر بدی دارند و آن اینکه یک نفر از آنها با قائم بیرون نمی‌روند»^(۳).

ولی در میان عرب شیعه‌ی زیاد وجود دارد، اما اخبارشان می‌گوید: آنها خالص می

۲- همانگونه که در باب شیعه معصروارتباط آنها با گذشتگان نشان بیان خواهد شد.

۲- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۵، بحار الأنوار، ۳۴۹/۵۲.

۳- الغیبة للطوسی، ص ۲۸۴، بحار الأنوار، ۳۳۳/۵۲.

شوند، پس جز تعداد ناچیزی باقی نمی ماند^(۱).

و روایاتشان می گوید: قائم هفتاد قبیله از عرب را مورد قتل عام و نسل کشی قرار می دهد^(۲).

و به طور ویژه قبیله ی رسول خدا ﷺ یعنی قریش که بخش عمده ی اصحاب از آن قبیله هستند را مورد بحث قتل و کشتار مفصل قرار داده اند. مثلاً در «الارشاد» شیخ مفید: از عبدالله بن مغیره و او از اباعبدالله روایت می کند که گفت: وقتی قائم آل محمد قیام نمود پانصد نفر از قریش را زنده می کند و گردن آنها را می زند، سپس پانصد نفر دیگر و تا شش دفعه آن کار را تکرار می کند، عرض کردم: تعداد آنها همین است؟ گفت: بله؛ از آنها و از موالیشان^(۳).

بر کسی پوشیده نیست که اختصاص عرب به قتل عام دلیل است بر وجود افکار ناسیونالیسم سازندگان این روایات.. و بیانگر مقدار عداوت و دشمنی آنها با نژاد عرب است بطوری که جز با قتل عام و نسل کشی از آنها درویشان خنک نمی شود و خشمشان فرو نمی نشیند، و این در واقع به نژاد بر نمی گردد بلکه مربوط به دینی است که عرب حامل آن بودند.

فراموش نشود که روایاتشان بیت و خاندان پاک نبوی را به اجرای فاجعه ای هولناک از سوی مهدی اختصاص داده است؛ چون ادعا می کنند که مهدی ام المؤمنین صدیقه ی دختر صدیق و محبوبه ی عزیز رسول خدا ﷺ را قبل از قیام قیامت از قبر بیرون می آورد و حدّ افتراء و تهمت را بر او اجرا می کند، در حالی که رسول الله ﷺ کسی بود که فرمود: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع می کنم»^(۴). می گویند

۱- الغیة نعمانی، ص ۱۳۷، بحار الأنوار، ۱۱۴/۵۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۳۳/۵۲، هامش ۱.

۳- الإرشاد، ص ۴۱۱، بحار الأنوار، ۳۳۸/۵۲.

۴- بخشی از حدیثی است که بخاری در کتاب الأنبياء، ۱۵۱/۴، کتاب فضائل الأصحاب، باب ذکر أسامة بن زيد، ۲۱۴/۴، کتاب الحدود، باب كراهية الشفاعة في الحد، ۱۶/۸، و مسلم در کتاب الحدود، باب قطع يد السارق، ۱۳۱۵/۲ و أبو داود، کتاب الحدود، باب في الحد يشفع فيه، ۵۳۷/۴، ۴۳۷۳، و الترمذی، کتاب الحدود، باب ما جاء في كراهية أن يشفع في الحدود، ۳۷/۴-۳۸، ۱۴۳۰، و النسائی، کتاب

چون رسول خدا ﷺ به حال او ترحم نموده و براو حدّ اجرا نکرده، درحالی که خداوند متعال فرموده:

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [النور: ۲]

«و در (اجرا قوانین) دین خدا رأفت (و رحمت کاذب) نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.»

پس (به ادعای آنها رسول خدا ﷺ حد را اجرا نکرد) ولی قائم آنها اجرای کاری را برعهده می گیرد که برترین خلق خدا از اجرای آن عاجز بوده، آنها در عصر رجعت مزعوم- آنگونه که افترا می کنند-^(۱).

و این یعنی قائم از خاتم النبیین کامل تر و برتر تحقق دین خدا توانمندتر است از کسی که خدا او را مبعوث کرده تا الگو و مقتدای جهانیان باشد.

و این نکته ای است که اخبارشان بدان تصریح نموده چون ابن بابویه روایت نموده: "از ابی بصیر روایت است که ابو عیدالله در مورد این آیه:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]

«خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصبه ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند.»

در مورد آن گفت: به خدا سوگند مفهوم و تأویل آن نه تحقق یافته و نه خواهد یافت تا

قطع السارق، باب ذكر المخزومية التي سرقت، ۷۲/۸، و ابن ماجه، كتاب الحدود، باب الشفاعة و الحدود، ۸۵۱/۲، ۲۵۴۷ و الدارمی، كتاب الحدود، باب الشفاعة في الحدود دون السلطان، ۵۶۹/۱، و غيره روایت کرده اند.

۱- نص افسانه منسوب به جعفر می گوید: اگر قائم ما قیام کرد خمیراء لقب عائشه صدیقهنزد او برگردانیده می شود تا حد را بر او اجرا کند و انتقام فاطمه را از او بگیرد، گفت: فدایت شوم حد چه چیز را به او می زند؟ گفت: انتقام بهتانی که برای مادر ابراهیم صلی الله علیه وسلم ساخت.

گفتم چگونه خدا آن را برای قائم به تأخیر انداخت؟ گفت: خداوند محمد ﷺ را به عنوان رحمت فرستاد و قائم را به عنوان نعمت و بلا مبعوث کرده. علل الشرائع، ص ۵۷۹-۵۸۰، بحار الأنوار، ۳۱۵، ۳۱۴/۵۲. سپس آخوند معاصر افترای مزعوم عائشه را اینگونه بیان کرده گویا عائشه گفته: ابراهیم از تونیست بلکه پسر فلان قبطی است و رسول خدا علی را مکلف به رجم مادر ابراهیم کرد ولی علی برائت و پاکی او را کشف نمود!!! بحار الأنوار، ۳۱۵/۵۲.

قائم قیام نکند^(۱). یعنی چیزی را که انبیاء از تحقق آن عاجز و ناتوان بوده اند او محقق می گرداند.

ویکی از آخوندهای شیعه‌ی معاصر^(۲) این را باصراحت گفته است همانگونه که در باب شیعیان معاصر خواهد آمد.

چون به گمان شیعه قائم چندین برابر انبیای الهی علم و دانش دارد، تا جایی که در بحار الانوار و غیره «از ابان و اوهم از ابی عبدالله روایت نموده که: «علم بیست و هفت حرف است، تمام آنچه پیامبران آورده اند دو حرف بوده است، پس مردم تا به امروز بیش از دو حرف را نشناخته اند، ولی وقتی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را بیرون می آورد و در میان مردم نشر می کند»^(۳).

و عملیات نابودی دسته جمعی و فاجعه‌ی بزرگ خونین که توسط مهدی صورت می گیرد و شیعه‌ی امامیه خوابش را می بینند؛ نزدیک است کلیه‌ی نژادها و دسته‌های مختلف بشریت به استثنای فرقه‌ی آنها را دربرگیرد، چون با حالتی برافروخته و خشمگین قیام می کند و شمشیر را کشیده بردوش می گذارد^(۴).

و شروع به کشتار می کند و اهل سنت را درو می کند، آنان که اخبار شیعه گاهی لقب مرجئه بر آنها می گذارند^(۵). تا جایی که امامشان گفته: وای بر این مرجئه‌ها! فردا به چه کسی پناه می برند و وقتی که قائم ما قیام نمود؟^(۶) و جز کسانی را که توبه کرده - یعنی وارد مذهب شیعه شده - استثناء نکرده، پس گفت: «کسی که توبه کرد خدا توبه‌اش را پذیرفت، و کسی که از روی نفاق پنهانکاری کرد خدا غیر از او را دور نساخته، ولی کسی که

۱- إكمال الدین، ص ۶۲۸، بحار الأنوار، ۳۲۴/۵۲.

۳- خمینی.

۳- بحار الأنوار، ۳۳۶/۵۲ و در الخرائج راوندی روایت شده.

۴- بحار الأنوار، ۳۶۱/۵۲.

۵- بزرگ شیعه طریحی گفته علت نامگذاری آنها با این لقب این است که گمان می کنند خداوند نصب امام را به تأخیر انداخته تا توسط امت بعد از رسول خدا ﷺ انتخاب گردد "مجمع البحرین، ۱۷۷/۱- ۱۷۸ و مرآة العقول، ۳۷۱/۴.

۶- الغیبة للنعمانی، ص ۱۹۰، بحار الأنوار، ۳۵۷/۵۲.

چیزی را اظهار کند خدا خورش را آتش می زند، سپس گفت: به خدا سوگند همچون قصاب که گوسفند را سرمی برد سر آنها را می برد، - با دست به حلقوم خود اشاره کرد^(۱)». و گاهی اهل سنت را به ناصبی لقب گذاری می کنند و می گویند: «وقتی که قائم ماقیام نمود هر ناصبی براو عرضه می گردد، اگر به اسلام اقرار کرد که ولایت است که خوب و در غیر این صورت گردن او را می زند یا به پرداخت جزیه اقرار می کند؛ پس مانند اهل ذمه پرداخت می کنند»^(۲).

در برخی روایاتشان آمده که از آنان جزیه قبول نمی شود آنگونه که از اهل ذمه (یهود و نصارا) پذیرفته می گردد، چون از امامشان در مورد وضع اهل ذمه در دولت قائم سؤال شده گفته: با آنها مسالمة می کند مثل رسول خدا ﷺ و با ذلت جزیه را پرداخت می کنند^(۳). اما در مورد غیر آنها از مخالفین رافضه گفت: «کسی که مخالف ما باشد در حکومت ما نصیبی ندارد؛ چون خداوند خورش را هنگام قیام قائم برایمان حلال نموده»^(۴). حتی قائم ما شیعیان زیدیه ی غیر افراتی را هم دنبال می کند و آنها را به قتل می رساند، اخبار شیعه می گوید: «وقتی که قائم علیه السلام ظهور کرد بسوی کوفه حرکت می کند و چندین هزار نفر را از آنجا اخراج می کند که بتیره خوانده می شوند»^(۵) و بر سر آنها اسلحه قرار گرفته، به او می گویند از راهی که آمده ای برگرد ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم، پس به آنها حمله ور می شود و تا آخرین نفر را از بین می برد»^(۶). و حتی کسی هم که خطاکار نیست به قتل می رساند. روایاتشان می گوید: «وقتی که قائم بیرون آمد نوه و فرزندان قاتلان حسین

۱- بحار الأنوار، ۳۵۷/۵۲، الغیبة نعمانی، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۲- تفسیر فرات، ص ۱۰۰، بحار الأنوار، ۳۷۳/۵۲، و اینکه می گوید: به پرداخت جزیه اقرار می کند با روایاتی که می گویند جزیه قبول نمی کند تناقض دارند، چنان چه در موضوع شریعت مهدی گذشت.

۳- بحار الأنوار، ۳۷۶/۵۲.

۴- بحار الانوار، ۳۷۶/۵۲.

۵- بتیره یاران حسن بن صالح بن حی هستند، و مذهب آنها - آن گونه که اشعری می گوید - بازگشت مرده ها را قبل از قیامت انکار می کنند، و معتقد به امامت علی نیستند جز وقتی که با او بیعت شد و آنها فرقه ای هستند از زیدیه. مقالات الإسلامیین، ۱/۱۴۴، الملل و النحل، ۱/۱۶۱، الخطط: ۳۵۲/۲.

۶- الإرشاد، ص ۴۱۱-۴۱۲، بحار الأنوار، ۳۳۸/۵۲.

را به انتقام کاری که آباء و اجدادشان کردند به قتل می رساند^(۱). و همچنین شأن قائم آنها جز قتل و کشتار نیست و کسی را باقی نمی گذارد»^(۲) و از کسی توبه نمی خواهد^(۳).

تصور برخی از روایاتشان در مورد قتل و خونریزی او (جز از گروه خود) می گویند: «اگر مردم می دانستند وقتی که قائم منتظر ظهور کرد چکار می کند اکثرشان دوست نداشتند او را ببینند که چطور آنها را می کشد... تاجایی که بیشتر مردم می گویند: این ازال محمد نیست، اگر ازال محمد بود رحم می کرد»^(۴).

و این گفته بیانگر آن است که قائم از روش رحم و شفقت خارج است و حتی از عدالتی که آل محمد بدان شناخته شده اند خارج است. بلکه او از سنت مصطفی صلی الله علیه و آله خارج است، و این چیزی است که به صراحت می گویند؛ چون -به ادعای شیعه- از امام باقر سؤال شد آیا قائم با سیره ی محمد صلی الله علیه و آله قیام می کند؟ گفت: هیئات! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت با نرمش رفتار کرد و با مردم الفت و مهربانی داشت ولی قائم با قتل و کشتار برخورد می کند و از کسی توبه نمی خواهد، پس وای بر کسی که با اودشمنی ورزد!»^(۵).

پس شیعه گمان می کنند که به روشی فرمان می دهد مخالف با سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، در حالی که مسلمانان اجماع دارند بر اینکه هر کس مخالف سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد هیچ پیوند و رابطه ای با اسلام ندارد؟ پس آیا با رسالتی غیر از اسلام مبعوث می گردد؟!.

چگونه برخلاف سیره ی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان می دهد؟ آیا او پیامبری است که از نو به او وحی می شود؟ ولی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نه پیامبری خواهد بود که به او وحی شود و نه بعد از وفات او وحی وجود دارد، و هر کس برخلاف این ادعا نماید افتراء کننده و شیاد است، چون این ادعا با نصوص قطعی معارض است و امت اسلام اجماع دارند بر اینکه

۱- علل الشرائع، ص ۲۲۹، عیون أخبار الرضا، ۲۷۳/۱، بحار الأنوار، ۳۱۳/۵۲.

۲- بحار الأنوار، ۲۳۱/۵۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۴۹/۵۲، و در روایتی دیگر، کسی را نایب قرار نمی دهد، یعنی خودش قتل ها را انجام می دهد.

۴- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۴، بحار الأنوار، ۳۵۴/۵۲.

۵- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۳، بحار الأنوار، ۳۵۳/۵۲.

بعد از وفات سید المرسلین صلی الله علیه و آله وحی خاتمه یافته است.

اما این روایات کینه و نفرتی را به تصویر می کشند که جعل کنندگان این روایات نسبت به مردم خصوصاً امت اسلامی دردل می پروراند، امتی که روش آنها مخالف آنهاست، و نیز نشان می دهد که روزی را آرزو می کنند که به زودی فرارسد و رؤیا های خود را در آن محقق گردانند که روایتها واقعیت آنها را بیان می کنند و واقعیت شیعه در صفویه و در حکومت آخوندها در حال حاضر و سازمانهای لبنان آن را ترجمه می کند^(۱).

و معلوم است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام که ادعای کنند شیعه ای او هستند مخالفین خود را تکفیر نکرده، و جز با کسانی که علیه او تجاوز و سرکشی کردند نجنگید، پس قائم آنها و کسانی که راه او را می پیمایند و این جنایتها را می کند از شیعیان علی نیستند، و روایاتشان با صراحت بیان کرده که قائم بر راه و روش علی نیست، چون از صادق سؤال شد- به ادعای آنها - آیا قائم برخلاف سیره ی علی می باشد؟ گفت: بله، چون علی با منت و خودداری در میان آنان بود، چون می دانست شیعیانش بعداً مغلوب می شوند، اما قائم با شمشیر و اسارت می رود زیرا می داند شیعیانش دیگر هرگز مغلوب نمی شوند^(۲). و صادق شیعه در حالی که آنها را مورد خطاب می دهد می گوید: چگونه خواهی بود وقتی که قائم ظهور کرد سپس خیمه هایشان را در مسجد کوفه می زنند، سپس روشی جدید را اخراج می کند و بر ضد عرب شدید و خشمگین است.

راوی گفت: گفتم: فدایت شوم این شدت چیست؟ گفت: ذبح گفتم: روش و سیره اش در میان آنها چگونه است آیا مانند روشی است که علی بن ابی طالب علیه السلام با اهل سیاهی کرد؟ گفت: نه، علی باروشی عمل کرد که در کتاب جفر سفید بود که روش رها کردن بود، زیرا می دانست که طرفدارانش مغلوب خواهند شد، ولی قائم با جفر سرخ عمل می کند که روش ذبح است چون می داند که دیگر شیعیانش مغلوب نمی شوند^(۳). و همچنین امام مزعوم با امری جدید و کتابی جدید و سنتی جدید و قضائی جدید قیام

۲- [همانگونه که در بابی به عنوان: تأثیر شیعه در جهان اسلام بیان خواهد شد].

۲- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۳، بحار الأنوار، ۳۵۳/۵۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۱۸/۵۲، و این روایت در بصائر الدرجات است همان گونه که مجلسی در همان منبع بدان اشاره کرده.

می کند^(۱). و این کافی است برای توضیح اینکه رؤیای شیعه در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ اصل و اساسی ندارد؛ بلکه بدعتی است که قائمشان بدان قیام می کند. و زمانی که مردم در زمان قائم بین خون و فلجی، و خوف و وحشت زندگی می کنند از دست قائم شیعه که به عنوان نعمت و بدبختی مبعوث شده؛ همانگونه که محمد به عنوان رحمت مبعوث شد^(۲). در چنین حالی قائم و سپاهیان در حیات سرشار از انواع نعمت و شادی و شاداییها زندگی می کنند، چون او در مسیر حرکتشان دستور می دهد هیچ غذا و آب و علفی حمل نکنند، یارانش می گویند: او می خواهد ما و اسبهایمان از گرسنگی بمیریم^(۳)، لذا حرکت می کند و همراه او حرکت می کنند، و در اولین منزلی که در آن پیاده می شود به سنگی می زند و خوراک و آب و علف از آن می جوشد، بنابراین خود و اسبهایشان از آن می خورند و می آشامند تا به نجف می رسند و آنجا پیاده می شوند^(۴) و «به این صورت در هر منزلی پیاده شوند چشمه‌ای فوران می کند، هر کس که گرسنه باشد از آن سیروهرکس تشنه باشد سیراب می گردد»^(۵) و نیز وقتی که اموال دنیانزد او جمع شود از باطن و ظاهر زمین؛ آنقدر به یارانش می دهد که هیچکس قبل از او آنقدر نبخشیده، و رزق و روزی بر دست او چندین برابر شود، پس در هر ماه دو بار ارزاق و در هر سال دو بار بخشش و هدایا می دهد^(۶)، تا جایی که یک نفر از شیعه جایی را برای مصرف دینار و درهم هایش پیدانمی کند^(۷).

این روایات طمع و آرزوهایی را به تصویر می کشد که در انتظار این فردای مورد آرزویشان از قلب شیعیان فوران می کند، و نیز خصومت مادی را به تصویر می کشد که با

۱- کلینی در الکافی روایت نموده که: «همانا خداوند محمد ﷺ را را به رحمت و قائم را به نعمت و نهایت مبعوث کرده» بحار الأنوار، ۲۳۱/۵۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۷۶/۵۲، و کتاب الروضة، ص ۲۳۳، آن را به الکافی نسبت داده.

۳- [و این دلالت می کند بر شک آنها در مورد امراقم پس چگونه یاران او هستند؟!]

۴- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۸.

۵- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۸.

۶- الغیبة نعمانی، ص ۱۵۸.

۷- الغیبة نعمانی، ص ۷۶.

یهود در آن مشترک هستند! و آن رؤیای نظام سوسیالیستی است درجهان، مطابق با نظریه ی مارکس.

امادرمورد لشکرو یاران قائم که درکشتارگاه با او شریکند و درناز و نعمت او خرامیده‌اند و بهشتش را برگزیده‌اند، در فقره‌ی بعدی بیان خواهد شد.

ج- لشکرو سپاهیان قائم

برخی روایات اشاره می‌کنند به اینکه سپاهیان قائم از موالی و غیرعرب هستند، و تعداد شان بالغ بر دوازده هزار نفر است، و اسلحه‌ای که از جانب قائم به آنها داده می‌شود یک شمشیر و یک کلاه خود است دارای دوصورت، سپس به آنها می‌گوید: «هرکس پوششی چون پوشش شما را بر سر نداشت او را بکشید»^(۱). و روایتی از نعمانی یاد آوری می‌کند که: "سپاه قائم سیصد و سیزده مرد از اولاد عجم هستند"^(۲).

در همین حال روایتی دیگر در بحار می‌گوید: وقتی که قائم آل محمد علیهم‌السلام ظهور کرد از پشت کعبه بیست و هفت هزار مرد را خارج می‌کند، بیست و پنج هزار نفر از قوم موسی هستند که به حق داوری می‌کنند و عادل هستند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع و صی موسی و مؤمن آل فرعون، و سلمان فارسی، و ابادجانه‌ی انصاری، و مالک اشتر^(۳).

واضح است که در این نص نژاد پرستی یهودیت در اندیشه‌ی مجموعه‌ای که دین تشیع را بنیانگذاری کرده‌اند رخنه کرده است.

همانگونه که هویدا است شیعه‌گری مجموعه‌ای از نژادهای مختلف را در بر گرفته، هر کدام بر اساس آرزوی خود و بر اساس خواسته‌ی جنس و نژادش. عمل می‌کند، پس عجم جهت مصالح خود و یهود به همان صورت حدیث جعل می‌کنند، بنابر این کتابهای موسوعات اثنی عشریه همه را بدون تشخیص و جدا سازی دربر گرفته.

۱- بحار الأنوار، ۳۷۷/۵۲.

۲- الغیبة نعمانی، ص ۲۱۴.

۳- در بحار الانوار این چنین آمده است ولی هیئت تصحیح آن را تعقیب نکرده‌اند، با آن که ذکر نموده که مجموعاً ۲۷ است ولی وقتی آن را تفصیل داد به ۳۷ رسید، و در تفسیر عیاشی، ۳۲/۱، گفت: پانزده از قوم موسی پس با این حساب مجموع با ۲۷ موافق است، اما در تفسیر البرهان، ۴۱/۲ و آوی را افزوده تا عبارت همگون باشد و گفته: بیست و هفت مرد و بیست و پنج از قوم موسی.

و در برخی از روایات تفصیل یکا یک افراد سپاه و جایگاه هر کدام از سربازان یا قبیله یا شغل و وظیفه‌اش در روایتی طولانی ذکر شده است، از جمله: «و از اهل شام دو مرد به نامهای ابراهیم بن صباح و یوسف بن جریا (صریا)^(۱) یوسف عطار از اهل دمشق است و ابراهیم قصابی است از شهر صویقان». و به ذکرنا مشان ادامه می دهد تا (۳۱۳) نفر، تا به تعداد افراد اصحاب بدر برسند^(۲).

همانگونه که می گوید: «موضعگیری خوار و ذلت بار اهل بدر و سایر صحابه را هم فراموش کرد».

اگر این نامهارا بخوانی خود را کنترل نمی کنی و خنده ات غالب می گردد که با وضوح تمام تکلف و تلاش برای دروغ‌گویی را می بینی چون این مسایل غیبی، و همچنان شگفت زده می باشی که چگونه این همه جرأت دروغ‌گویی دارند و سبک عقل هستند؛ و عجیب‌تر از همه اینکه چگونه شیعیان امروز شرم نمی کنند از بیرون آوردن این "نگ و عار" و آن را برای مردم چاپ و تحقیق می کنند؟! یا خداوند متعال عز و جل خواسته امرشان را کشف و خیانتشان را مفتضح گرداند.

شیعه و غیبت مهدیشان

در سایه‌ی غیبت که دیانت شیعه است، هزار و صد سال است آخوندهایشان- به حکم نیابت از امام غایب- در حکومت زندگی می کنند و مجموعه‌ای از احکام شرعی دین را متوقف کرده‌اند، همانگونه که عقاید و احکامی را ابداع و اختراع کرده اند که خدا به آن اذن نداده و هیچ دلیلی نازل نکرده. چون شیعه به سبب غیبت امام اقامه‌ی نماز جمعه را متوقف نمودند همانطور که تعیین امامی برای مسلمین را نیز منع کردند و گفتند: "جمعه و حکومت برای امام مسلمین است" و امام کسی است که منتظر است.

۱- در اصل این طور وارد شده، ظاهراً این از اهتمام محقق معاصر است در تثبیت با اثبات اصل بر حسب آن چه در دو نسخه مختلف آمده است.

۲- نگاه کن به بحرانی/الحجة، ص ۴۶، و محقق آن را به دلائل الإمامة، ص ۳۱۴، حواله کرده است.

ولذا قسمت عمده‌ی شیعیان تا امروز هم نمازجمعه نمی خوانند،^(۱) حتی برخی ازم‌تأخرین گفته: شیعه در زمان ائمه جمعه را ترک کرده‌اند.^(۲)

همانگونه که شیعه جز برای مهدی منتظر معتقد به بیعت نیستند، برای همین است که هر روز بیعت را تجدید می‌کنند، مثلاً در دعایی به نام «دعای عهد» می‌گویند: «خدایا من در صبح امروز برایش عهد تجدید می‌کنم و تا زمانی که زنده باشم عهد یا عقد و یا بیعت او را در گردن دارم و از آن رویگردان نمی‌شوم و آن را هرگز بر نمی‌دارم»^(۳).

و در دعای روزی دیگر از مهدی اقرار به بیعت آمده است آنجا که می‌گوید: «خدا یا این بیعت او است در گردن من تا روز قیامت»^(۴).

مجلسی گفته: «و بادست راست بردست چپ می‌زند مانند دست زدن بیعت»^(۵). همچنین جهاد را همراه رهبر مسلمانان منع کرده‌اند، چون جهاد نیست جز همراه امام، زیرا در الکافی و غیره از اباعبدالله نقل شده که گفته: «جهاد جز با امامی که طاعتش واجب است حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوک»^(۶).

و امامی که طاعتش واجب است از سال (۲۶۰هـ) تا امروز فقط امام غایب در سرداب است. و بعد از سال (۲۶۰هـ) بقیه‌ی امامان شیعه بوده‌اند. بنابراین جهاد همراه با ابوبکر و

۱- کاظم کفایی یکی از بزرگان شیعه در عراق است می‌گوید: امروز شیعه نمازجمعه نمی‌خوانند جز شیخ خالصی در مسجد صفوی در صحن کاظمی این را با خط خود برای دکتر علی سالوس نوشت و اخیراً آن را در کتاب *فقه الشیعه*، ص ۲۶۴ منتشر کرده.

و در کویت جز شیخ ابراهیم جمال الدین مرجع اخبار بین آنجا جمعه برپا نمی‌کند. نگاه کن به سالوس *فقه الشیعه*، ص ۲۰۳.

وقتی هم که برخی شیعیان در مورد دلیل شرط بودن امام برای نمازجمعه از شیخ محسن حکیم سؤال کردند جوابش این بود که در این باره نباید سؤال کرد، و در عین حال برخی از بزرگان شیعه اقامه‌ی نمازجمعه را واجب می‌دانند ولی آن را اقامه نمی‌کنند نگاه کن به: محمد عبد الرضا الاسدی/ *نص الکتاب و متواتر الاخبار علی وجوب الجمعة فی جمیع الاعصار*: ص ۲۴/۲۷ ف ۲۸.

۲- البهبانی در تعلیقه بر المدارک، همان گونه که شیخشان خالصی در کتاب خود الجمعة: ص ۱۳۱.

۳- عباس قمی/ *مفتاح الجنان*، ص ۵۳۸.

۴- عباس قمی/ *مفتاح الجنان*، ص ۵۳۸.

۵- بحار الأنوار، ۱۱۱/۱۰۲ و *مفتاح الجنان*، ص ۵۳۸-۵۳۹.

۶- فروع الکافی، ۳۳۴/۱، تهذیب الأحکام، ۴۵/۲، و *وسائل الشیعه*، ۳۲/۱۱.

عمر و عثمان و بقیه‌ی خلفای راشدین تا امروزمانند گوشت مردار و خون حرام بوده است.

و لشکر اسلام که بر مرزهای سرزمینهای اسلام نگهبانی می دادند و در راه خدا جهاد می کردند، و طغیان و فساد بر روی زمین را دوست نمی داشتند، و همچنین کسانی که سرزمینهای فارس و غیره را فتح کردند! در اعتقاد شیعه کشته شده‌اند و وای به حالشان و برای سرانجام خود شتاب کرده‌اند. شیخ طوسی در التهذیب روایت کرده: از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: به ابا عبدالله عرض کردم: فدایت شوم درباره‌ی کسانی که در این مرزها می جنگند چه می فرمایی؟ گفت: وای به حالشان! کشته شدگانی هستند که شتاب کرده‌اند و در آخرت هم کشته شده هستند، به خدا سوگند جز شیعیان ما کسی شهید نیست و شیعه شهیداند اگرچه در بسترشان بمیرند.^(۱)

پس می بینی که شیعه جهاد تمام مسلمانان را در طول تاریخ باطل می دانند؛ اجر و ثواب ندارند و حتی مجاهدین را کشته شدگان توصیف می کنند، و آنها را از نام مجاهد و شهادت که خدا ایشان را بدان مفتخر گردانیده مجرد می گردانند.

پس آیا هیچ عاقلی که از هوای نفسانی و تعصب دور باشد شک دارد در اینکه بنیان‌گذاران این مبدأ و اعتقاد، دشمن کینه توز و انتقام‌جو و زندیق هستند و در انتظار بلا و گرفتاری برای این امت اسلامی هستند و می خواهند آن را نابود کنند، درحالی که برای اشاعه‌ی این اعتقاد دسیسه هایشان به جایی رسیده که اینها را به جعفر و دیگر افراد اهل بیت نسبت داده‌اند تا از یک سو آن را نزد پیروان نادانشان رواج دهند و از سوی دیگر اهل بیت رسول خدا ﷺ را لکه دار کنند.

همچنین شیعه به ممنوعیت اقامه‌ی حدود شرعی در دولت اسلامی به سبب غیبت امام تصریح نموده اند، چون به ادعای آنان مسأله‌ی حدودات شرع به امام مورد نص موکول است، و به گمان آنها خداوند جز بر دوازده امام آنها نص نگذاشته که آخرین آنها تقریباً در نصف قرن سوم غایب شد، و لابد باید در انتظار رجعتش باشند تا حدودات را اقامه کند، مگر به حکم تفویض و واگذاری که بعد از هفتاد سال از غیبتش برای آخوندهای شیعه به

۱- التهذیب، ۲/۴۲، وسائل الشیعة، ۱۱/۲۱.

اجرا گذاشت و فقط آخوندهای شیعه سؤاوار آن هستند نه سایر قاضیهای مسلمانان که مسئول اجرای حدود الهی هستند، و اگر در تمام اقطار جهان اسلام یک نفر از آخوندهایشان بر سر کار نباشد اقامه‌ی حدود شرعی جایز نیست، چون متولی آن تنها مهدی یا نایب او است در میان آخوندها و آیات عظام.

ابن بابویه و غیره روایت نموده که: «از حفص بن غیاث روایت است گفت: از اباعبدالله علیه السلام سؤال کردم: چه کسی حدود را بر پا می‌دارد قاضی یا سلطان؟ گفت: اقامه‌ی حدود برای کسی است که حکم برای او است»^(۱).

شیخ مفید گفت: «اما اقامه‌ی حدود برای سلطانی است که از جانب خدا منصوب شده، و آنها هم ائمه‌ی هدایت هستند، از آل محمد علیهم السلام و همچنین امراء و حاکمانی که از سوی آنها تعیین شده باشند که تفویض نظر در آن را در صورت امکان به فقهای شیعه موکول کرده اند»^(۲).

و روایات شیعه مردم را از مراجعه به محاکم مسلمین و قاضیهایشان بر حذر می‌دارند؛ تاجایی که گفته اند: «کسی که برای حل و فیصله دادن در حق یا باطل به آنها مراجعه کند در واقع به طاعت مراجعه کرده، و آنچه برایش گرفته و بدان حکم نموده اند حرام است اگرچه حقش ثابت باشد، چون به حکم طاغوت آن را گرفته»^(۳).

این مجموعه ای از احکام اسلامی بود که شیعه به سبب غایب بودن مهدی تحریم نموده‌اند و اجرای آنها را تا ظهور او متوقف کرده اند.

همانگونه که احکامی را برای دوران غیبت و مخفی شدن مهدی تشریع و تصویب کرده‌اند که خداوند متعال به آن اذن و اجازه نداده است، از جمله تقیه که در اسلام یک رخصت عارضی است برای حالت ضرورت، ولی آنها آن را فرض لازم و دائمی در دوران غیبت قرار داده‌اند که خروج از آن جایز نیست تا بازگشت قائم مورد انتظار آنها که هرگز هم بر نمی‌گردد چون متولد نشده همانگونه که تاریخ نویسان و علمای علم انساب و فرقه‌های زیادی از شیعه هم تأکید می‌کنند، و به نظر آنها هر کس قبل از بازگشت او تقیه

۱- ابن بابویه/من لا یحضره الفقیه، ۵۱/۴، تهذیب الأحکام، ۱۵۵/۱۰، وسائل الشیعه، ۳۳۸/۱۸.

۲- المقتنعه، ص ۱۳۰، وسائل الشیعه، ۳۳۸/۱۸.

۳- فروع الکافی، ۴۱۲/۷، التهذیب، ۲۱۸/۶، وسائل الشیعه، ۴/۱۸.

را ترک کند مثل این است که نماز را ترک کرده باشد.

همچنین می‌گویند: شهادت طلبی تنها باشیعه‌گری و انتظار امام حاصل می‌شود، نه با جهاد در راه خدا، پس شیعه اگرچه روی فرش منزل خود بمیرد شهید است.

امام شیعه گفته: "هرگاه کسی از شما بمیرد قبل از اینکه قائم ما ظهور کند شهید است، و هرکس با قائم دیدار کند و همراه او بجنگد پاداش دو شهید را دارد."^(۱)

و بحرانی در کتاب المعالم الزلفی بابی را بعنوان: «الباب ۵۹ فی أن شیعة آل محمد شهداء وإن ماتوا علی فرشهم» نوشته و مجموعه‌ای از روایاتشان را در آن وارد نموده.^(۲)

سپس - مانند عادت همیشگی خود- تا حدی بیش از این هم به مبالغه می‌افزاید، حتی ابن بابویه از علی بن حسین روایت می‌کند که: «هرکس در زمان غیبت امام بروایت ما ثابت باشد خداوند اجر و پاداش هزار شهید از شهدای بدر را به او می‌دهد».^(۳)

و از جمله احکام واجب شیعه بیعت برای غایب منتظر است، حتی تجدید بیعت به کرات و مرآت در اثنای دعاها و زیارت‌های قبرستان ائمه نزدشان مشروع است - چنانچه گذشت- چون کسی از این امت که روز را به صبح برساند و از جانب خداوند سبحان امام آشکار^(۴) و عادل نداشته باشد؛ با گمراهی و سرگردانی صبح کرده، و اگر در چنین حالی بمیرد بر کفر و نفاق مرده است.^(۵)

اما مبدأ بزرگی که در سایه غیبت اختراع کرده‌اند اعتقاد به نیابت فقیه شیعه به جای امام غایب است. و فقیه شیعه به نام نائت امور زیادی را حلال کرده است.

و بزرگان شیعه در مورد حدودات نیابت اختلاف زیادی دارند، برخی معتقد به اختیارات کم و برخی دیگر معتقد به اختیارات بیشتری هستند؛ بطوریکه نیابت به آخرین حد خود رسیده است که ریاست دولت و استفتاء بر سر تشکیل حکومت در دولت آیت الله‌های حاضر است در حالی که آنها همان کسانی هستند که جز به امام منصوب ایمان

۱- بحار الأنوار، ۱۲۳/۵۲، و در أمالی طوسی روایت شده، مصدر سابق، ۱۲۲/۵۲-۱۲۳.

۲- المعالم الزلفی فی بیان أحوال النشأة الأولى و الأخری، ص ۱۰۱.

۳- إكمال الدین، ص ۳۱۵، بحار الأنوار، ۱۲۵/۵۲.

۴- این کلمه تأکید می‌کند که امام مخفی آنها در واقع امام نیست چون آشکار نیست.

۵- أصول کافی، ۳۷۵/۱.

نداشته‌اند. و به علت اهمیت مسأله‌ی نیابت و چون - به اعتقاد من - نماینده‌ی مورد قناعت مهدی می باشد بردست مجموعه‌ای بزرگ از آخوندها هر کدام گمان می کند او از همه برای نیابت از مهدی برحق تراست، موضوع را به بحث بعدی اختصاص می دهم.

جانشین مهدی منتظر

پایه‌های اندیشه‌ی غیبت برای پسر حسن عسکری تثبیت شد - چنانچه گذشت - و لازم بود وکیلی باشد در اثنای دوران غیبت که شؤون اتباع و پیروان را برعهده گیرد و واسطه و باب نایب غایب در سرداب یا درکوههای رضوی یا دره های مکه باشد. بنابراین اولین رهبری که شؤون شیعه را به عهده گرفت - همانگونه که اوراق و اسناد امامیه این را کشف کرده است - یک زن بود و رستگاران گردد قومی که رهبرشان زن باشد همانطور که رسول خدا ﷺ فرمود^(۱). چون بعد از وفات حسن عسکری و اشاعه‌ی وجود فرزند مخفی و باقی ماندن بدون امام ظاهر و آشکار، شیعه شروع کردند به سؤال در مورد اینکه به چه کسی مراجعه کنند؟

در سال (۲۶۲هـ) یعنی دو سال بعد از وفات حسن عسکری، یکی از شیعیان^(۲) متوجه خانه‌ی حسن عسکری شد و سؤال کرد - همانگونه که خدیجه دختر محمد بن علی رضا روایت کرده - در مورد فرزند موهوم حسن عسکری، و اسم او را گفت ملاحظه می‌کنی که آن‌ها گفتن نامش را تحریم کرده بودند حتی گفتند: کسی که از او اسم ببرد کافر است - چنان چه گذشت - راوی خبر می‌گوید: «به خدیجه گفتم: فرزند کجاست؟ گفت: مخفی شده، گفتم کار شیعه به چه کسی منتهی شده؟ گفت: به مادر ابی محمد علی^(۳)».

چنین به نظر می‌رسد که رجال شیعه خواسته‌اند نیابت از حسن در خانواده‌ی حسن عسکری باقی بماند، بنابر این در ابتدای کار در بین اتباع خود شایع کرده بودند که مادر حسن عسکری وکیله‌ی امام غایب موهوم باشد، پس او رئیسه‌ی عمومی بوده

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی ﷺ إلى کسری و قیصر، ۱۳۶/۵، و کتاب الفتن، ۹۷/۸، و ترمذی، کتاب الفتن: ۵۲۷/۴-۵۲۸، ۲۲۶۲، و نسائی/باب النهی عن استعمال النساء فی الحکم، ۲۲۷/۸، و أحمد، ۴۳/۵، ۵۱.

۲- او احمد بن ابراهیم بود، رجال الحلّی، ص ۱۶.

۳- الغیبة طوسی، ص ۱۳۸.

(بانیابت). و آشکاراست که این «تعیین» نایب به منظور ایجاد فضای مناسب بوده جهت رشد این تفکر در بین پیروانشان، چون مادر حسن عسکری وصی حسن بعد از وفات بوده آنگونه که اخبار شیعه ذکر کرده اند، پس طبیعی بوده که جانشین پسرش باشد، ولی مبارزه و مخالفت خانوادگی حسن عسکری با اندیشه‌ی وجود فرزند بعد از حسن؛ مردان شیعه را متوجه انتخاب مردی از بیرون آن خانواده کرد، لذا در کتاب «الغیبة» طوسی آمده است که: «مهدی خلف صلوات الله علیه در سال دویست و پنجاه و شش متولد شد و وکیل او عثمان بن سعید بود، وقتی که عثمان بن سعید وفات یافت، ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کرد و ابوالقاسم برای ابی الحسن علی بن محمد سمری وصیت نمود»^(۱). بنابراین نواب چهار نفر بودند و کسانی دیگر هم بر سر نیابت با آنها در رقابت بودند، که همه از خارج خانوادگی حسن عسکری بودند، و نیابتشان نماینده‌ی پیوند مستقیم شخصی بامهدی بود، برای همین است که مدت زمان نیابت آنها نزد شیعه به غیبت صغری معروف است.

و این چهار نایب حق اطاعت و اعتمادی را داشته‌اند، در "الغیبة" طوسی روایت است که حسن عسکری گفت: «بعد از من این امام شماس است (و بسوی پسرش اشاره کرد) و جانشین من است بر شما، از او اطاعت کنید، و بعد از من متفرق نشوید که در دین گمراه می‌شوید، آگاه باشید که بعد از امروز او را نمی‌یابید تا پایان عمرش او را نخواهید یافت، پس هر چه عثمان (باب اول) گفت بپذیرید، و امرش را اطاعت کنید چون او جانشین امام شماس است و رهبری از آن اوست»^(۲).

اینچنین حق نیابت برای باب تثبیت شد و امر به وی موکول شد، چون گفتارش مقدس بود و خود معصوم چرا که به جای امام سخنرانی می‌کرد، بنابر این هر کس با این چهار نایب مخالفت می‌کرد مورد لعنت قرار می‌گرفت و مستحق دوزخ می‌شد، همانگونه که در اسناد و امضاهای صادر شده از سوی امام غایب در مورد مخالفان بابها ذکر شده است^(۳).

۱- الغیبة للطوسی: ص ۲۴۱-۲۴۲.

۲- الغیبة طوسی، ص ۲۱۷.

۳- الغیبة طوسی، ص ۲۴۴.

بنابراین مسأله‌ی امانت و نیابت آن چهارنفر تکفل تشریع و قانونگذاری بود، چون به نیابت از امام معصوم سخن می گفتند، و امام معصوم حق تخصیص یا مقید کردن یا نسخ شریعت دارد- چنانچه گذشت- برای همین بود که اسناد و امضاهایی که به نام امام صادر می کردند عین منزلت و مقامی داشت که گفتار امام از آن برخوردار بود یا قوی‌تر بود، چنانچه گذشت.

همچنین صدور اسناد و مهرهای عفو و گذشت یا محرومیت و گرفتن اموال وقفی مردم و زکات و خمس را به نام امام متکفل شدند، ولی وقتی که سمري در بستر مرگ قرار گرفت از او درخواست شد که وصیت کند، اما او گفت: خداوند امرش را به جایش می رساند پس نیابت به پایان رسید. حادثه‌ی غیبت کبری بعد از سمري شروع شد^(۱). یکی دیگر از اهداف موافقت قواعد برای بستن باییت از سوی سمري و اشاعه‌ی آن در بین پیروانشان حفظ تفکر غیبت مهدی از افتضاح و رسوایی از کشف حقیقت بود، چون خیلی از بزرگان شیعه مشتاق مقام نیابت شدند؛ خصوصاً در زمان ابی قاسم بن روح، و نزاع بزرگی در میانشان به وقوع پیوست که منجر به نفرین و لعنت کردن و تکفیر و تبراء جستن از یکدیگر شد، همانگونه که این نکته در اسنادی که توسط بابها صادر شدند و به امام غایب منسوب بودند ملاحظه می گردد^(۲).

بنابراین سمري حکایت باییت را به بن بست منتهی کرد.

اینجا تحوّل دیگری هم در مسأله‌ی نیابت و در مذهب شیعه عموماً حاصل شد، چون نیابت را حق مطلق آخوندها قرار دادند، زیرا دفاتر و مؤسسات امامیه سندی منسوب به غایب موهوم را صادر کردند و بعد از اعلان پایان باییت توسط سمري منتشر شد. در این اعلامیه می گوید: «اما در مورد حوادث واقع شده به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ چون آنها حجت من بر شما و من حجت خدا هستم»^(۳) پس قطع رابطه‌ی مستقیم با مهدی را اعلام نمود و مسأله‌ی نیابت از مهدی را به راویان احادیث شیعه و جعل کنندگان

۱- الغیبة للطوسی، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۲- الغیبة طوسی، ص ۲۴۴، به بعد.

۳- الکافی با شرح آن مرآة العقول، ۵۵/۴، إكمال الدین، ص ۴۵۱، الغیبة طوسی، ص ۱۷۷، الاحتجاج طبرسی، ص ۱۶۳، وسائل الشیعة، ۱۰۱/۱۸، محمد مکی العاملی/الدرة الطاهرة، ص ۴۷.

اخبار موکول کرد.

و این اعلامیه مجموعه اهدافی را محقق ساخت، یکی اینکه ادعای باییت منحصر به یک نفر نباشد که به آسانی و تنها با مراقبت مجموعه‌ای از افراد حقیقت آن کشف شود، برای همین است که در دوران غیبت اول شک و تردید زیاد بوده است.

دوم اینکه رقابت بر سر باب شدن راکه دارای اثر بود تخفیف داد، بنابراین همکاری و پشتیبانی بین بزرگان شیعه باقی ماند، و بطور مطلق باییت خاص قطع شد و جای خود را به نیابت عامه «غیبت کبری» داد، و امام دارای دو غیبت شد: صغری و کبری علی‌رغم اینکه روایاتی داشتند که تنها از یک غیبت سخن می‌گفت^(۱).

اما روایاتی را هم جعل کرده‌اند که با این وضع سازگار است و از دو غیبت سخن می‌گویند، یکی از آنها می‌گوید: «ابو عبدالله علیه السلام گفت: قائم دو غیبت دارد یکی کوتاه و دیگری طولانی، در غیبت اول جز افراد خاصه از شیعه جایش را نمی‌دانند، و در دومی جز افراد خاصه از موالی او دردینش جایش را نمی‌دانند»^(۲).

می‌بینی که این روایت دو غیبت صغری و کبری را به اثبات رسانیده است، در اولی خاصه‌ی شیعه با او پیوند و رابطه داشتند، و این اشاره است به سفیر و نمایندگانی که به نوبت دعوت و تبلیغ باییت را سردادند، و در دومی موالی خاصه‌ی او با ایشان رابطه دارند

۱- روایاتی دارند که چنین بنظر می‌رسد در مرحله‌ی اول از وفات حسن عسکری ساخته شده‌اند و از غیبت مزعوم و موهوم پسر حسن عسکری سخن می‌گویند، می‌گویند: اگر در مورد غیبت یاور و دوستان به شما خبر رسید انکار نکنید. أصول الکافی، ۳۴۰/۱

گویی این روایت اندیشه‌ی غیبت را بر پیروان القاء می‌کند بدون تأکید تا معلوم شود که عکس العمل آنها چه خواهد بود و روی آن حساب کنند، و این یادآور این است که غیبت یکی است.

و برخی روایات هم تأکید می‌کنند که غیبت ظاهر خواهد شد، در الکافی از ام‌هانی روایت شده که گفت: «از ابا جعفر سؤال کردم درباره‌ی آیه‌ی: ﴿فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنُفِ، الْجَوَارِ الْكُنُفِ﴾ [التکویر: ۱۶ و ۱۷].

در پاسخ گفت: امام در سال دویست و شصت ناپدید می‌شود سپس ظاهر می‌گردد، پس بعد از غیبت جز ظهور چیزی نیست». أصول الکافی، ۳۴۱/۱.

پس اعلان باییت از سوی سمری خبر بود به نزدیک شدن ظهور ولی روزها و سالها گذشت اما ظهور نکرد

۲- الغیبة نعمانی، ص ۱۱۳.

که روایتی در الکافی اشاره کرده تعدادشان سی نفر است،^(۱) پس روایات آنها در هر دو مرحله رابطه‌ی مستقیم با قائم را نفی نکرده‌اند؛ علی رغم اینکه وقتی سمری وظیفه‌ی بابیت را عهده دار شد سندی را به زبان مهدی غایب صادر کرد که می گفت: «هر کس ادعای مشاهده‌ی امام غایب را بکند دروغ‌گواست»^(۲).

و آخوندهای شیعه می‌گویند در غیبت کبری محرومیت بزرگ از امام حاصل شد. شیخ نعمانی بعد از ذکر احادیث شیعه پیرامون دو غیبت می‌گوید: «این احادیث که در آنها ذکر شده قائم دو غیبت دارد؛ احادیثی هستند که نزد ما صحیح هستند. اما غیبت اول غیبتی است که سفراء در آن بین امام و بین خلق منصوب شده و ظاهر هستند و شخص و وجود عینی آنها ظاهر است و بردست آنها شفاء حاصل می‌شد که علم و دانش و حکمت و جواب به چیزهای مبهم و جواب هر سؤالی بود که در رابطه با معضلات و مشکلات پرسیده می شد، و این غیبت کوتاهی بود که روزهای آن پایان یافت و مدتش قطع گردید»^(۳).

و غیبت دوم آن بود که سفیرها و اشخاص واسطه در آن برداشته شدند»^(۴). اما آخوندهای شیعه در مدت غیبت دوم هم، ادعای نیابت امام غایب می‌کنند و در آن مورد به سندی استناد می‌کنند که سمری از امام مورد انتظار شیعه صادر نمود و آنچه در هر حادثه‌ای جدید به راویان احادیثشان حواله می‌کنند. لازم به ملاحظه است که آنها ادعاهایشان را به قرآن و سنت احاله نمی‌کنند؛ بلکه به آخوندها و بزرگان‌شان ارجاع می‌دهند.

و بدین صورت مقام و منصب بابیت را به جای امام غایب برگزیده‌اند و به فضل و برکت نائبت امامی که این صفات خارق و فضایل کامله را برایش ساخته‌اند از قدسیّت

۱- أصول الكافي، ۳۴۰/۱.

۲- ذکر آن گذشت.

۳- نمونه‌هایی را در فصل سنت از این جواب‌های صادره از امام موهوم ذکر کردیم و روشن شد چقدر سطحی و جاهلانه بودند، و اگر به خاطر ضیقت مقام و طولانی شدن موضوع نبود کاملاً قسمتی از آنها را عرضه و نقد می‌کردیم از خداوند متعال اُمی خواهیم که مرا توفیق دهد تا در زمینه‌ی مسئله‌ی غیبت تحقیق مستقلی را ارائه دهیم که تمام این جوانب را در بر گرفته باشد.

۴- الغیبة نعمانی، ص ۱۱۵.

خود در بین پیروانشان استمداد گرفته‌اند. برای همین است که برای شیخ‌هایی که به منصب نیابت امام نائل آمده‌اند نام «مراجع و آیات عظام» اطلاق می‌کنند، پس آنها مظهری از امام معصوم هستند، برای همین است که یکی از آخوندهای معاصر گفته بود: ردّ کردن علیه نایب مانند ردّ علیه خداوند متعال است که در حدّ شرک است، و این بمقتضای عقیده‌ی نیابت است.

شیخ مظفر شیعیه می‌گوید: «عقیده‌ی مادر مورد مجتهد جامع الشرایط این است که او در حال غیبت نایب امام است، و نیز حاکم و رئیس مطلق است، هر حقی برای امام هست در فیصله و قضاوت و حکومت در بین مردم برای او هم هست، و ردّ علیه او ردّ علیه امام، است و ردّ علیه امام ردّ علیه خداوند متعال است و این کار هم در حدّ شرک و ورزیدن به خداست چنانچه در حدیثی از صادق آل بیت علیهم‌السلام نقل شده. پس مجتهد جامع الشرائط فقط مرجع فتوا نیست و بس، بلکه حق ولایت عامه هم دارد و در حکم و فصل قضایا به او مراجعه می‌شود و این از ویژگیهای اوست و جایز نیست کسی دیگر آن را بدون اجازه‌ی او عهده دار شود؛ همانگونه که اقامه‌ی حدود و تعذیرات هم بدون امر و حکم او جایز نیست. و در مورد اموالی که از حقوق و مختصات امام است به او مراجعه می‌شود».

و این مقام و منزلت؛ یا ریاست را امام علیه‌السلام به مجتهد جامع شرایط عطاء نموده تا در حال غیبت نایب او باشد، برای همین است که به او (نایب امام) گفته می‌شود^(۱).

می‌بینی که آخوندهای شیعه مستقیماً از اهل بیت فاصله گرفته‌اند، و با این معدوم متوسل شده‌اند و خود را به جای امامی از اهل بیت به نام آن امام معدوم قرار داده‌اند، و این غیمتی است بزرگ، برای همین است که بعد از خاموشی تفکر بایبگری مستقیم، متفق شدند، حتی اختلافی که بر منصب بایب داشتند ناپدید گشت، و فرقه‌های زیادی برگشتند و با این تفکر دینداری کردند، چون چنین اندیشه‌ای از هر کدام از رموز شیعه «امام» و «مهدی» و «حاکم مطلق مورد اطاعت» و «جلب کننده‌ی اموال» می‌ساخت و یک نفر از اهل بیت هم با آنها تقسیم نمی‌کرد، و کسی از اهل بیت هم آنان را رسوا و مفتضح نمی‌کرد و اسنادشان را کشف نمی‌گردید.

وازشندی که منسوب به مهدی غایب است چنین برمی آید که برای آخوندهای شیعه درمورد مسائل جدید حق نیابت در فتورا قرارداده، چون می‌گوید: «اما درمورد مسائل واقع شده به راویان احادیث ما مراجعه کنید، و آنها را از نیابت عامه خالی نمی‌کند، ولی آخوندهای شیعه مفهوم نیابت را آنقدر توسعه دادند تا اینکه در این عصر توسط خمینی به قله‌ی غلو و افراط رسید»^(۱).

همانطور که چیزی از این را در تقریر عقیده‌ی شیعه توسط شیخ مظفر در این مورد ملاحظه می‌کنیم، و نیز آنگونه که در حکومت حاضرشان می‌بینی. و در رابطه با ارتباط با مهدی بعد از غیبت ادعاهایی طولانی دارند.

نقد عقیده‌ی غیبت و مهدویت نزد اثنی عشریه

تمام فرق مسلمین درمورد تولد و وجود مهدی غایب با اثنی عشریه مخالف‌اند چه رسد به بلوغ و رشد و امامت و عصمت و مهدی بودن او؟! و شیعه نمی‌تواند برهان واضح و روشنی را بر اثبات هیچکدام از اینها ارائه نمایند^(۲) چنانچه در اثباتی عرضه عقیده و دلایل آنها گذشت.

بنابراین اهل سنت تنها به مقتضای نصوص شرعی و حقایق تاریخی و دلایل عقلی اثبات می‌کنند که مسأله‌ی غیبت مهدی بیش از اوهام و خیالات نیست، چون نه عینیت دارد و نه اثر، و نه با حس شناخته شده است و نه با خبر، و نه کسی در دنیا و دین از آن نفعی می‌برد، بلکه برعکس با اعتقاد به وجود او شر و فساد حاصل شده که فقط خدا می‌دادند^(۳).

دانشمندان علم انساب و تواریخ ذکر کرده‌اند که حسن بن علی عسکری نسل و فرزندی نداشته^(۴).

سپس می‌گویند: مهدی بعد از مرگ پدرش وارد زیرزمینی شده در حالی که دوسال یا پنج سال سن داشته با اختلاف روایاتشان، و از آن تاریخ به بعد علی‌رغم کودکی و پنهان

۱- به فصل دولت آیت‌الله‌ها در باب چهارم نگاه کن.

۲- أبو المحاسن الواسطی/ المناظرة بین أهل السنة و الرافضة، ص ۵۹.

۳- منهاج السنة، ۲۱۳/۴.

۴- منهاج السنة، ۱۶۴/۲.

بودنش امام مسلمانان شد، با اینکه درحکم ثابت الله تعالی با کتاب و سنت و اجماع مسلمین این یتیم به فرض اینکه وجود داشته باشد بایستی تحت نظارت و حضانت و سرپرستی یکی از خویشاوندان باشد تا از او نگهداری کنند تا وقتی که آثار رشد از او مشاهده می‌گردد، پس چگونه کسی که دربدن و مال مستحق است بر او حجر گذاشته شود می‌تواند امام معصوم جمیع مؤمنین باشد بطوری که ایمان کسی بدون ایمان به او کامل نشود؟!^(۱) اگر درطول آن مدت طولانی معدوم یا مفقود باشد چه؟! اگر زنی مدتی شوهرش مفقود الاثر باشد حاکم یا ولی حاضرش او را به ازدواج کسی دیگر در می‌آورد تا مصلحت زن با غیبت ولی او ضایع نگردد، پس چطور مصلحت یک امت درطول زمان با این امام مفقود ضایع می‌گردد؟^(۲)

و با صرف نظر از موضعگیری اهل سنت در مورد مهدی اثنی عشریه و غیبت او. کسی که در نصوص مهدویت و غیبت در کتاب‌های معتبر اثنی عشریه تأمل نماید ملاحظه‌ای بسیار شایان توجه به نظرش می‌رسد و آن اینکه این ادعا نزد خود شیعه هم جز در عصرهای متأخر قابل قبول نبوده، و آن وقتی بود که ادعاهای شیعه در ترویج این اندیشه جدی شد و تفکر بایبگیری لغو گردید که بواسطه‌ی آن مسأله‌ی غیبت بوجود آمد، لذا شیخ نعمانی که یکی از معاصرین غیبت صغری بود ثابت کرده که شیعه جز تعداد اندکی در مورد غیبت در شک و تردید هستند.

چون نشانه‌های شک و تردید آنها واضح و روشن بود، زیرا حسن عسکری - همانگونه که اعتراف می‌کنند - در حالی وفات یافت که اثری از وجود فرزند او دیده نشده بود، و لذا میراثش را بین برادر و همسرش تقسیم کردند.

و در «الکافی» - که اصح کتب شیعه است - و غیره، از احمد بن عبدالله بن خاقان وارد شده^(۳) که گفت: وقتی در سال دویست و شصت حسن عسکری وفات یافت کسی که چنین دید فریادی کشید و غوغا به پا شد و پادشاه کسی را به منزلش فرستاد تا آنجا را

۱- منهاج السنة: ۱۶۴/۲.

۲- منهاج السنة، ۳۰/۱، المنتقی، ص ۳۱، رساله رأس الحسین، ص ۶.

۳- که در زمان معتمد علی الله بن متوکل مأمور جمع آوری خراج و مالیات قم بود أصول الکافی، ۵۰۳/۱، إكمال الدین، ص ۳۹.

تفتیش کند و بر تمام اشیاء مهرزدند و اثر فرزندانرا جستجو کردند؛ و زنانی آوردند که وجود حمل را شناسایی کنند، بنابراین نزد کنیزکهایش وارد شدند و به آنها نگاه کردند، یکی گفت: کنیزکی اینجاست که شاید حامله باشد، او را در اتاقی سکونت دادند و کسی را جهت مراقبت از او تعیین کردند، سپس شروع کردند به کارهای مربوط به تشییع جنازه. وقتی کارش را تمام کردند سلطان نزد ابی عیسی بن متوکل فرستاد تا بر او نماز میت بخواند. وقتی که عیسی به او نزدیک شد پرده را از صورتش برداشت و به علویه و عباسیه از بنی هاشم نشان داد؛ سپس گفت: این حسن بن علی بن محمد رضا در بستر خوابش وفات یافته، خادمان امیرالمؤمنین و افراد مورد اعتمادش نزد او حاضر بوده اند... سپس بر او نماز خواند، و بعد از نماز هم سلطان و هم مردم دیگر شروع کردند به جستجوی فرزند او، درهمه جا به جستجو و تکاپو پرداختند، و تقسیم ارث را متوقف کردند، و کسانی که مسئول مراقبت از کنیزک بودند پیوسته به کار خود پایبند بودند تا معلوم شد حمل باطل بود، وقتی که عدم وجود حمل به اثبات رسید ارث را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم نمودند^(۱).

ملاحظه می‌کنی که اثنی عشریه این روایت را نقل می‌کنند برای دلالت بر باطل بودن گفته‌ی شیعیان که بر امامت حسن عسکری توقف می‌کنند، ولی در خلال این بحث باطل بودن ادعای وجود فرزند به خوبی روشن می‌شود، چون خانواده‌ی حسن عسکری و نگهبانان اهل بیت و پادشاه بطور علنی حقیقت امر را مورد تحقیق و بررسی قرار دادند و اعتقاد شیعه در این راستا باطل است، برای همین است که قمی و نوبختی و غیره اقرار کرده اند که شیعه بعد از وفات حسن عسکری به فرقه‌های متعددی متفرق شدند که اکثرشان اصل وجود فرزند حسن را انکار کردند^(۲).

حتی برخی از آنها گفتند: ما به هر صورت ممکن به جستجوی فرزند پرداخته‌ایم، و اگر برای ما جایز بود که ادعا کنیم حسن فرزندی داشته که مخفی است؛ در مورد هر مرده‌ای چنین ادعایی جایز می‌بود اگرچه فرزند هم نداشته باشد، و در مورد رسول خدا ﷺ هم جایز بود ادعا شود که پسری از خود به جا گذاشته که نبی و رسول است، چون نشر خبر

۱- أصول الکافی، ۵۰۵/۱، إكمال الدین، ص ۴۱-۴۲.

۲- المقالات و الفرق، ص ۱۰۲-۱۱۶، فرق الشیعه، ص ۹۶-۱۱۲.

وفات حسن بدون داشتن فرزند مانند خبر پیامبر ﷺ است، و حال آنکه پسری نداشته و ادعای فرزند برای حسن عسکری هم باطل است^(۱).

وبه نظر من این واقعیت بوده که آخوندهای شیعه را مجبوره جعل احادیثی کرده که حاصل مفهوم آن روایات مخفی بودن حمل و ولادت بوده است و این کار آنها تلاشی بوده در جهت گذشتن از آن مرحله که نزدیک بوده آمرتشیع کشف گردد.

و علاوه بر انکار این مسأله از سوی قسمت عمده‌ی شیعیان؛ اهل بیت هم در این مورد موضعگیری صریح و قاطع داشتند. و این از برهانهای باطل بودن این ادعا است، زیرا در تاریخ طبری در قسمت حوادث سال ۳۰۲ هـ آمده است که مردی در زمان خلیفه مقتدر بالله ادعا کرد که او محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر است، بنابراین خلیفه دستور حاضر شدن بزرگان آل ابی طالب و در رأس آنها نقیب و رهبر طالبی‌ها احمد بن عبدالصمد معروف به طومار را صادر کرد.

ابن طومار به او گفت: حسن فرزند نداشت. و بنی هاشم از ادعای آن مرد فریاد کشیدند و غوغا برپا شد و گفتند: واجب است این دربین مردم شهرت یابد، و باشدیدترین عذاب مورد شکنجه قرار گیرد. پس مرد را برشته‌ی سوار کردند و روز ترویه و عرفه در موسم حج معرفی شد، سپس در زندان مصریها در قسمت غربی زندانی شد^(۲).

این گواهی از طرف بنی هاشم و در رأس ایشان ابن طومار مهم بود چون از سوی نقیب و بزرگ علویان بود که بسیاریه مسأله‌ی ثبت زاد و ولد های آن خانواده در سجل رسمی اهمیت جدی می‌داد^(۳). و زمان آن ادعا دوران غیبت صغری بود که ادعای آن پسر بیچه و ادعای بابیت از سوی بسیاری از رموز شیعه فراوان بود.

و علاوه بر شهادت نقیب و رهبر طالبیها و بنی هاشم نزدیکترین شخص به حسن عسکری یعنی برادرش جعفر تأکید می‌کرد که برادرش در حالی وفات یافته که نسل و

۱- المقالات و الفرق، ص ۱۱۴-۱۱۵، فرق الشیعه، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲- تاریخ الطبری، ۲۶/۱۳-۲۷، چاپخانه الحسینیة چاپ اول، یا ج ۱۱، ص ۴۹-۵۰، چاپخانه المعارف، تحقیق: أبو الفضل إبراهیم.

۳- محب الدین الخطیب در تعلیقه بر المنتقی، ص ۱۷۳.

فرزندى از خود به یادگار نگذاشته است^(۱).

شیعه هم به این امر اعتراف می کنند، وحتی نقل می کنند که جعفر کنیزکهای برادرش را حبس نمود تا ثابت شد که حامله نیستند^(۲) و به شدت و شناعت تمام علیه هرکس برخورد می کرد که چنین ادعایی می کرد و نزد دولت خلافت اسلامی از او شکایت می کرد که توطئه ای در سر می پروراند^(۳).

اماطوسی می گوید: «انکار فرزند از جانب جعفر برادر حسن عسکری شبیه ای قابل اعتماد نیست؛ چون همه اتفاق نظر دارند بر اینکه جعفر برادر امام حسن انبیاء معصوم نبوده، بنا بر این انکار حق و ادعای باطل از جانب او ممتنع نیست، و مانعی ندارد که به غلط گفته باشد»^(۴).

پس طوسی شیعه انکار جعفر برادر حسن عسکری را نمی پذیرد چون غیر معصوم است، ولی همین آقای طوسی به همراه طائفه ای اثنی عشریه ادعای عثمان بن سعید را در مورد اثبات پسر برای حسن و نیز ادعای بابیت او را قبول دارند در حالی که عثمان هم غیر معصوم است، آیا این تناقض نیست؟!.

چگونه می توان جعفر را تکذیب کرد در حالی که او برادر حسن عسکری است و از سلاله ای اهل بیت است و پس از وفات حسن تکیه گاه آن خانواده بوده است؟ و در عین حال کسی را در رابطه با اثبات پسر برای حسن تصدیق می شود که نسبت به اهل بیت بیگانه بوده است و در ادعایش متهم بوده چون با آن ادعا برای خود جلب مصلحت کرده، یعنی رسیدن به مال و مقام به نام بابیت، آیا چنین کسی لایق است که در گفتارش شک نکرد و شهادتش مردود نباشد؟!.

موضعگیری قاطع جعفر بر ضد تلاشهای رموز شیعه برای اختراع فرزند برای برادرش موجب شد شیعه او را سخت تحت فشار قرار دهند، تاجایی که او را به جعفر کذاب ملقب

۱- الصواعق الخرقه، ص ۱۶۸.

۲- الغیبة للطوسی، ص ۷۵.

۳- سفینه البحار، ص ۱۶۲.

۴- الغیبة، ص ۷۵.

گردانیدند،^(۱) وروایاتی را جعل کردند و جهت خبر از غیب دادن به اوایل اهل بیت نسبت دادند که از آینده‌ی جعفر گذارش می داد.

مثلاً به امام سجاد نسبت داده‌اند که گفته: «گویی من جعفر کذاب را می بینم که طغیانگران زمانش را وادار می‌کند در مورد مسأله‌ی ولی الله غایب در حفظ خد انتقیش کنند چون نسبت به ولادت او جاهل و برکشتنش حریص است چون در میراث پدرش طمع می ورزد تا آن را به ناحق می‌گیرد»^(۲).

ملاحظه می‌کنیم که در این روایت آنها جعفر را متهم کرده‌اند به اینکه به خاطر طمع ورزی در میراث برادرش ولادت مهدی را انکار کرده، همانگونه که در ضرب المثل عربی گفته‌اند: «رمتی بدائها وانسلت»: یعنی مرابه دردی متهم کرد که در خودش بود. چون جعل کننده و سازندگان این روایات که برای حسن عسکری ادعای پسر می‌کردند و ادعای بابیت کردند به خاطر مال و ثروتهایی که به نام خمس و نذورات از مردم می‌گرفتند-آنطور که گذشت- و این روایت تناقض گویی است که می‌گوید: جعفر نسبت به ولادت فرزند برادرش جاهل بوده، سپس می‌گوید: برکشتن برادرش حریص بوده، زیرا وقتی که از ولادت پسرش بی خبر بوده چگونه حریص بوده کسی را به قتل برساند که نمی‌دانسته متولد شده و اصلاً وجود دارد یا خیر؟! سپس نگاه کن چگونه از عثمان بن سعید دفاع می‌کنند و جعفر را متهم می‌کنند در حالی که ادعای تشیع آل بیت را می‌کنند.

در خانواده‌ی رضا، جعفر تنها کسی نبوده که این ادعا را انکار کرده، بلکه از روایات شیعه چنین بنظر می‌رسد که خود خانواده‌ی نوزاد موهوم و پسر عموهایش هم این ادعا را انکار کرده‌اند، که روایتی از کتابهای شیعه هست که براین دلالت می‌کند از اسحاق بن

۱- ابن بابویه/إكمال الدین، ص ۳۱۲، سفینه البحار، ۱/۱۶۲، أصول الکافی، ۱/۵۰۴، هامش ۲، مقتبس الأثر، ۳۱۴/۱۴، گفتند: جعفر بن محمد باید جعفر صادق است و در مقابل جعفر برادر حسن عسکری را ملقب به کاذب یا کذاب ملقب کردند، مقتبس الأثر، ۳۱۴/۱۴، شیوع إطلاق لقب «الصادق» بر جعفر، و جدا کردن او با آن لقب در بین نزدیکانش از سوی شیعه صورت گرفت که بمنظورش از او انتقام علیه حفید جعفر آن کار را کردند.

۲- إكمال الدین، ص ۳۱۲، سفینه البحار، ۱/۱۶۲.

یعقوب^(۱) گفت: از محمد بن عثمان عمری^(۲) درخواست کردم که نامه‌ای را از من به امام برساند که سؤالاتی را در مورد مسائلی که برایم به عنوان اشکال پیش آمده بودند، بعداً با امضای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام^(۳) وارد شد نوشته بود: اما آنچه در رابطه با مسأله‌ی انکارکنندگان من از اهل بیت و عموزاده‌هایم نوشته‌ای؛ خدا تو را ارشاد کند، بدان که بین خداوند جل جلاله و بین هیچ کسی خویشاوندی نیست، و هرکس مرا انکار کند از من نیست و راه او راه فرزند نوح علیه السلام است، اما راه عموم جعفر و پسرش راه برادران یوسف است^(۴). این روایت دلالت می‌کند بر انکار وجود فرزند ازسوی اهل بیت و عموزاده‌هایش، و دلالت می‌کند که این ادعا از خارج خانواده و خویشاوندانش بوده. آیا کدامیک به تصدیق نزدیکتر است؛ آیا اشراف اهل بیت دروغگو تلقی شوند ولی کسی تصدیق گردد که نه در دین و نه در علم و نه در نسب هیچ مقام و منزلت واصلی ندارد؟!.

گاهی گفته می‌شود: اهل بیت و عموزاده‌هایش بخاطر حفظ جانش او را مخفی می‌کردند، اما سند و امضایی که از غایب موهوم صادر شده بر انکار واقعی دلالت می‌کند چون بر آنها حکم نموده که مثل پسر نوح علیه السلام کافرند، چون در بین خدا و هیچ کسی خویشاوندی نیست، با وجود اینکه مذهب شیعه برپایه‌ی این نکته استوار است که خویشاوندی ائمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین جایگاه و مقامی به آنها بخشیده.

همچنین حمله‌ی آنان علیه جعفر و توصیف او به کذاب و متهم کردندش به عیب و نقص دلیل است بر انکار حقیقت مهدی ازسوی خانواده‌ی جعفر، برای همین است که صاحبان این ادعا روایاتی را ساخته و پرداخته‌اند که علیه خانواده‌ی او و عموزاده‌هایش جعفر حمله می‌کنند، و بشدت علیه ایشان اظهار کینه و خشم می‌کردند، و موضعگیری آنها

۱- ملاحظه کن این نامه‌های یهودی.

۲- باب دوم مهدی.

۳- چطور فهمید که خط صاحب الزمان است به فرض اینکه وجود هم داشته باشد، درحالی که خطها شبیه به هم هستند و کسی که امضاوسند را از خود صادر می‌کرد بنام امام مشکوک بود و ادعایش جلب مصلحت بود برای خود و غیر معصوم هم بود، و نیز نقل کننده این سند از عثمان هم نامش از نامه‌های یهودی است.

۴- إكمال الدین، ص ۴۵۱، الاحتجاج: ۲/۲۸۳ چاپ نجف، ۱۳۸۶هـ و ۴۶۹-۴۷۰، چاپ بیروت، ۱۴۰۱هـ سفینه البحار، ۱/۱۶۳، مقتبس الأثر، ۱۴/۳۱۶.

در این وقت تأثیر داشته چون تمام شیعه جز تعداد ناچیزی در این ادعا شک کردند همانگونه که شیخ نعمانی و غیره به آن گواهی دادند.

و علاوه بر همه‌ی اینها خود حسن عسکری که این فرزندان را به او نسبت داده‌اند این چیز را نفی و انکار کرده‌است، چون وصیت خود را در بیماری که در آن وفات یافت به مادرش منسوب کرد و تجدید نظر در موقوفات و صدقاتش را به او موکول نمود و افراد برجسته‌ی دولت و شهود قضات را بر آن شاهد قرار داد همانگونه که کلینی در الکافی روایت کرده،^(۱) و ابن بابویه در إكمالالدین^(۲) و غیره^(۳) و اگر او فرزندی داشت که امام مسلمین بود و حامل آن اوصاف کامل و خارق العاده بود قطعاً چاره‌ای جز وکیل کردنش نداشت، چون کسی که در حال غیبت و ناپدید بودن رئیس امت اسلام و امام جهان هستی و تمام مردم باشد از تحت نظر قرار دادن موقوفات و صدقات پدرش عاجز نیست. پس وقتی که حسن عسکری چنین کاری نکرده دلیل است بر اینکه اصلاً فرزندی نداشته است.

و این گواهی عملی حسن عسکری از گفته‌ی طوسی بی نصیب نبوده چون می‌گوید: همانا حسن این کار را به منظور پنهان کردن ولادت پسرش و به قصد مخفی کردن از حکومت وقت انجام داده^(۴) چون این گفته‌ی او بدون برهان است. و بدینصورت باطل بودن وجود مهدی و نتایج وجود او ثابت می‌شود.

این شهادت اهل سنت و اکثر فرق شیعه و بزرگان اهل بیت و خانواده‌ی آل ابی طالب و خود حسن عسکری و جعفر برادر او است، و کل این شهادت‌ها ادعای فرزند حسن عسکری را تکذیب می‌کند، و این شهادتها قطعاً ادعاهای بابیت افراد اجانب و دور را در مورد مشاهده ردّ می‌کند. چه رسد به بعید و ناممکن بودن بقای او در طول صدها سال - به فرض وجود او -، و اگر قرار بود خدا عزّوجلّه عمر کسی را به خاطر نیاز طولانی می‌کرد قطعاً عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طولانی می‌ساخت چنانچه ابوالحسن رضا گفته، و با وجود آن همه عمر طولانی تاکنون هم کسی جا و محل استقرارش را نمی‌داند و کسی مورد اعتماد

۱- أصول الکافی، ۵۰۵/۱.

۲- إكمالالدین، ص ۴۲.

۳- الغیبة طوسی، ص ۷۵.

۴- الغیبة، ص ۷۵.

از او خبری نمی آورد.

وهمه‌ی کسانی که برمخفی شدن اوبه خاطر بیم از ظالم و دیگر اغراض بر نزدیک بودن قیام و ظهور او متفق بودند و این چیزی است بر کسی پوشیده نیست.

و چگونه مسئول اول این امت چنین مدتی طولانی غایب می شود؟! آیا همه‌ی اینها دلیل واضح و روشنی نیست بر اینکه حکایت غیبت یکی از افسانه‌هایی است که افراد سودجوی ملحد و کینه توز جهت مفتی خوری آن را ساخته و پرداخته اند؟!.

و نیز چنین بنظر می‌رسد که انگیزه‌ی پشت صحنه‌ی این ادعا، مادی و سیاسی باشد، پس رغبت و علاقه‌ی شدید به اختصاص و تصرف اموال برای خود و تلاش برای براندازی حکومت خلافت دو هدف اساسی اختراع این اندیشه بوده‌اند، و دلیل آن هم این است که واژه‌ی مال و ثروت مصدر تمام توجیهات شیعه و اساس تمام نزاع و اختلافات آنهاست همانگونه که نصوص اثنی عشریه اینها را حفظ و ضبط نموده‌اند- چنانچه گذشت-.

همچنین قضیه‌ی «امامت و خلافت» حدیث و گفتار سلول‌های شیعه بودند و در منظومه‌ی آن می‌چرخیدند. و ابداع و اختراع اندیشه‌ی امام مخفی آنها را از اهل بیت نجات و خلاصی داد و رهبری را در دست خودشان قرارداد.

ولی در مورد فکر و اندیشه و تحقیق و جستجو برای رسیدن به آن آرمان هیچ زحمتی به خود ندادند، چون این اعتقاد و اندیشه در دین مجوسیت وجود داشت، زیرا مجوسی‌ها هم ادعا می‌کردند که غایبی زنده و ماندگار دارند که در انتظارش هستند و مهدی و راهنمای آنهاست.

فصل پنجم: رجعت

رجعت واعتقاد به بازگشت مردگان به این دنیایکی از اصول مذهب شیعه است، از جمله روایاتشان می گوید: «ازما نیست کسی که به بازگشت ما ایمان نداشته باشد»^(۱). و ابن بابویه گفته است: «اعتقادما در مورد رجعت این است که حق است»^(۲) و شیخ مفید گفته: «امامیه اتفاق نظر دارند بر وجوب رجعت بسیاری از مردگان»^(۳).

و طبرسی و حرّعاملی و غیره گفته اند: «رجعت موضوع اجماع شیعه‌ی امامیه است»^(۴) و از ضروریات مذهب آنهاست،^(۵) و مأمورند به اعتراف و اعتقاد به آن و تجدید اعتراف به آن در دعاها و زیارت‌نامه‌ها و روزجمعه و تمام اوقات مانند اقرار به توحید و نبوت و امامت و قیامت»^(۶).

و رجعت بمعنی بازگشت به دنیا بعد از مرگ است^(۷). ابن اثیر اشاره می کند به این که این مذهب یکی از اقوام عرب در دوران جاهلیت بوده است^(۸).

و بسیاری از فرقه‌های شیعه ادعا می کنند که ائمه‌ی آنها به این دنیا باز می گردند، و برخی به مرگ آنها سپس بازگشتشان اقرار می کنند، و برخی دیگر مرگ آنها را انکار می کنند و می گویند: غایب شده اند سپس برمی گردند- همانگونه که در مبحث غیبت گذشت- و اولین کسی که رجعت را مطرح کرد ابن سبأ بود ولی او گفت «علی» ناپدید شده سپس

۱- مرجع آن گذشت.

۲- الاعتقادات، ص ۹۰.

۳- أوائل المقالات، ص ۵۱.

۴- الطبرسی/مجمع البیان، ۲۵۲/۵، الحرّعاملی/الإیقاظ من المہجعة، ص ۳۳، الحویزی/نور الثقلین، ۱۰۱/۴، المجلسی/بحار الأنوار، ۱۲۳/۵۳، مجلسی گفته: شیعه اجماع در تمام عصرها بر آن داشته‌اند.

۵- الإیقاظ من المہجعة، ص ۶۰.

۶- الإیقاظ من المہجعة، ص ۶۴.

۷- القاموس، ۲۸/۳، مجمع البحرین، ۳۳۴/۴.

۸- النہایة، ۲۰۲/۳.

رجعت خواهد نمود و او وفاتش را تصدیق نمی کرد.

وابتدا اعتقاد به رجعت نزد سبئیه وکیسانیه و غیره مخصوص امام بود، اما نزد اثنی عشریه در مورد امام و بسیاری از مردم عام شد، و آلوسی اشاره نموده که تحول و دگرگونی مفهوم رجعت نزد شیعه از رجعت فقط امام به این معنی. در قرن سوم صورت گرفته است^(۱).

و برخی از فرقه های شیعه به علت اعتقاد به رجعت و اهتمام به آن به رجعتی شهرت یافتند^(۲).

اما مفهوم عام مبدأ رجعت نزد اثنی عشریه شامل سه صنف است:
اول: دوازده امام شیعه، چون مهدی از پناهگاه خود بیرون می آید و از غیبت خود باز می گردد و سایر ائمه زنده می شوند و به این جهان بازمی گردند.
دومین دسته: رهبران و جانشینانی که - ازدید شیعه - خلافت را از صاحبان شرعی آن (دوازده امام) غصب نموده اند، بنابراین خلفای اسلام و در رأس آنها ابوبکر و عمر و عثمان. از قبرهایشان برانگیخته می شوند و به این دنیا برمی گردند - آنگونه که شیعه خواب می بینند - تا از آنها انتقام غصب خلافت از دست رفته گرفته شود، بنابر این عملیات شکنجه و کشتن و به دار آویختن را بر آنها اجرا می کنند.
سومین گروه: عامه ی مردم، بخصوص کسانی که ایمان محض دارند، و آنها هم عموم شیعه هستند چون ایمان خاص شیعه است چنانچه روایات و اقوال بزرگان شیعه بر آن دلالت می کند - همانگونه که گذشت - و کسانی هم که کفر محض داشته باشند، که تمام مردم هستند به استثنای مستضعفین^(۳).

۱- روح المعانی، ۲۷/۲۰، و أحمد أمیْن/ضحی الإسلام، ۲۳۷/۳.

۲- و ابن جوزی در تلبیس ابلیس، ص ۲۲ و قرطبی در بیان الفرق، ورقه ۳ خطی، و محمد أفندی صاحب رسالة الفرقیة المشهوره بعالم، ص ۲ و سلخی در شرح. .. الاثنین و السبعین فرقه، ورقه ۱۳ خطی رجعیه را مانند یک فره مستقل نام برده اند.

۳- مستضعفین مصطلح شیعه است که در منابعشان بر زبان علمای قدیم و جدید آنها تکرار شده، و آنها هم آنگونه که مجلسی گفته است افراد ضعیف العقل هستند مثل پیرزنان و ابلهان و امثال آنها و کسانی که بر آنها اتمام حجت نشده و در زمان فتره مرده اند، یا درجایی زندگی کرده که خبر حجت به او ابلاغ

برای همین است که در تعریف رجعت گفته‌اند: بازگشت بسیاری از مرده‌ها به دنیا است قبل از قیامت،^(۱) و برگشتن به زندگی پس از مرگ»^(۲) در شکل و صورتی که قبلاً داشته‌اند^(۳). بازگشت شدگان به دنیا عبارتند از: پیامبر خاتم و سایر پیامبران علیهم‌السلام و ائمه‌ی معصومین و کسی که محض اسلام داشته باشد، و کسانی هم که در کفر محض باشند، بجز طبقه نادان که به مستضعف از آنها تعبیری شود»^(۴).

یا به عبارت شیخ مفید شیعه: «هرکس به درجه‌ی عالی ایمان یا نهایت حد در فساد رسیده باشد؛ جملگی بعد از مرگ رجعت می‌کنند»^(۵) همچنین کسی که دارای حق قصاص و انتقامی باشد اگرچه محض ایمان و یا محض کفر نداشته باشد؛ و از قاتلش قصاص می‌گیرد»^(۶).

و زمان رجعت عام آنگونه که شیخ مفید و غیره گفته‌اند: «هنگام قیام مهدی آل محمد علیهم‌السلام و برگشتن از غیبت است»^(۷) و لی برخی از آخوندهایشان می‌گویند: رجعت به ظهور مهدی غیر مرتبط است. چون رجعت - آنگونه که می‌گوید: «غیر از ظهور است، چون امام زنده غایب است و انشاء الله ظهور خواهد نمود و ملک از دستش سلب نمی‌گردد، پس اندیشه‌ی رجعت از رجوع حسین به دنیا است»^(۸).

و این با روایاتی موافق است که می‌گویند: «اولین کسی که زمین برایش شکافته می‌گردد و به دنیا بر می‌گردد حسین بن علی علیه‌السلام است»^(۹).

نشده، پس امرشان مربوط به خداست یا آنها را عذاب می‌دهد یا توبه‌شان را می‌پذیرد، بنابراین برایشان نجات از آتش رجاء می‌شود بحار الأنوار، ۳۶۳/۸ و الاعتقادات للمجلسی، ص ۱۰۰.

۱- المفید/أوائل المقالات، ص ۵۱.

۲- الحر العاملی/الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة.

۳- أوائل المقالات، ص ۹۵.

۴- جواد تارا/دائرة المعارف العلویة، ۲۵۳/۱.

۵- أوائل المقالات، ص ۹۵.

۶- کریم بن إبراهیم/الفطرة السلیمة، ص ۳۸۳.

۷- أوائل المقالات، ص ۹۵، الحر العاملی/الإيقاظ من الهجعة، ص ۵۸.

۸- کریم بن إبراهیم/الفطرة السلیمة، ص ۳۸۳.

۹- بحار الأنوار، ۳۹/۵۳.

و برخی دیگر از روایاتشان می‌گویند: آغاز رجعت بعد از هدم و خراب شدن حجره‌ی نبوی و اخراج دوجسد پاک دوخلیفه‌ی راشد می‌باشد - آنگونه که آن قوم خواب می‌بینند - چون در اخبار شیعه آمده است که غایب آنها می‌گوید: «بسوی یثرب می‌آیم سپس حجره را منهدم می‌کنم و کسانی را که آنجا هستند بیرون می‌آورم، و آن دونفر (منظورش ابوبکر و عمر است) را با بدن شاداب و نرم بیرون می‌آورم، دستور می‌دهم آنها را به جهت بقیع ببرند و فرمان می‌دهم آنها را بر دو درخت خشک شده آویزان کنند، بلافاصله آن دو درخت خشک از زیرشان برگ بیرون می‌آورند، پس مردم با آنها بیش از بار اول مورد فتنه و فریب قرار می‌گیرند، سپس منادی فتنه از آسمان ندا می‌کند: ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر، پس در آن روز روی زمین جز مؤمن (یعنی شیعه) باقی نمی‌ماند، سپس بعد از آن رجعت و بازگشت است»^(۱).

و هدف از رجعت انتقام ائمه و شیعه از دشمنانشان است^(۲) و دشمنانشان عبارتند از همه‌ی مسلمانان جز شیعه به استثنای مستضعفین، به همین علت قطره قطره از شمشیرهای شیعه به خاطر کشتار زیاد از مسلمین خون می‌چکد، حتی ابوعبدالله گفته: «گویی حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز را می‌بینم با شمشیرهایشان بین صفا و مروه را از کشته‌ها از جسد کشته شدگان پرمی‌کند که بر زمین ریخته شده‌اند»^(۳).

و بدون شک تعیین مسجد الحرام به عنوان کشتارگاه قتل عام به تأکید دلالت می‌کند که مقصود از کشتار مسلمین هستند و این چیزی است که امامیه در خواب می‌بینند. و این روایت و امثال آن - با صرف نظر از عنصر خرافی آن - تصویری از اندیشه‌ی آن رمز شیعه که چنین روایاتی را ساخته و جعل نموده، و اهداف و نقشه‌های آنها به ما می‌دهد، پس این حرفها ریخته‌هایی از آرزوهای سرکوب شده‌ی فرقه‌ای هستند که برای به دست آوردن فرصتی جهت نابودی این امت اسلام لحظه شماری کرده‌اند.

۱- بحار الأنوار، ۱۰۴/۵۳-۱۰۵.

۲- الإیقاظ من المہجۃ، ص ۵۸.

۳- بحار الأنوار، ۴۰/۵۳، و آن را به کتاب الاختصاص مفید نسبت می‌دهد ولی من در نسخه‌ای که در دست دارم آن را نیافته‌ام.

همانگونه که اخباری سرّی^(۱) آنها برخی از جریانات تاریخ را برای ما بازگو می‌کند؛ مانند اقدام قرامطه به کشتار حجاج بیت الله در داخل حرم^(۲). و نیز از این اخبار منسوب به آل بیت سندی بدست می‌آید جهت دفع آن عناصر تخریبی از قیام به نقش خونریزیشان. همانگونه که مفهوم آرزوهای آشکار می‌گردد که شیعیان این عصر علنی می‌کنند و با صراحت در مورد سوختگی و شیفگی خود برای مکه و مدینه و از فتح آن دو شهر زمزمه می‌کنند مثل اینکه در اشغال کفار باشد. همچنین در رجعت حساب مردم بدست حسین تحقق می‌یابد، ابوعبدالله می‌گوید: «به حقیقت کسی که قبل از روز قیامت مسئول حساب مردم است حسین بن علی^(علیه السلام) است، اما روز قیامت مربوط به رفتن به بهشت و دوزخ است»^(۳). و هنگام رجعت افراد برگزیدگان و ممتاز به لشکریان علی تبدیل می‌شوند آنگونه که این افترا گران گفته‌اند: «هیچ پیامبر و انبیایی مبعوث نشده اند مگر اینکه همه به دنیا برگردانیده می‌شوند تا تحت فرمان علی بن ابی طالب بجنگند»^(۴). همانگونه که شیعه خواب می‌بیند که زندگیشان در رجعت در ناز و نعمتی غیرقابل توصیف خواهد بود که؛ حتی خوردن و آشامیدنشان از بهشت است،^(۵) و هر نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را از خدا بخواهند برایشان برآورده می‌سازد^(۶). و شیعه در قبر در بین انتخاب رجعت یا اقامت گزیدن در قبر مخیر است. و به او گفته می‌شود: «ای فلان واقعاً دوستت ظهور کرده اگر می‌خواهی به او ملحق شو و اگر می‌خواهی در کرامت خدا بمانی بمان»^(۷).

۱- چون رجعت یکی از اسرار است

۲- خبر آن را در حوادث سال ۳۱۷ هـ در المنتظم ابن الجوزی، ۲۲۲/۶ به بعد و البدایه و النهایه ابن کثیر، ۱۶۰/۱۱ و تاریخ ابن خلدون، العبر، ۱۹۱/۳ را نگاه کن.

۳- بحار الأنوار، باب الرجعة، ۴۳/۵۳.

۴- بحار الأنوار، ۴۱/۵۳.

۵- بحار الأنوار، ۱۱۶/۵۳.

۶- بحار الأنوار، ۱۱۶/۵۳.

۷- الغیبه طوسی، ص ۲۷۶، بحار الأنوار، ۹۲/۵۳.

ورجعت به نسبت شیعه با قتل کسانی که قبلاً کشته شده اند و کشتن قاتلان نشان منتهی می شود، و این نهایت یکی از اغراض و اهداف رجعت است، چون در روایاتشان می گویند: «هرکس از مؤمنین کشته شده باشد رجعت خواهد نمود تا قاتلش را به قتل می رساند»^(۱).

اعتقاد رجعت یکی از اسرار مذهب شیعه است، برای همین است که ابوالحسین خیاط - یکی از بزرگان معتزله^(۲) گفته است: «شیعه یکی بعد از دیگری آن را کتمان کرده اند و در مجالس و کتابهایشان آن را ذکر نکرده اند جز کتابهایی که آشکارش نکرده اند»^(۳).

و در کتابهای اثنی عشریه چیزهایی یافته ام که به گفته ی خیاط اشاره می کند یکدیگر را به کتمان امر رجعت توصیه کرده اند، چون برخی از کتابهای شیعه روایت کرده اند ابوجعفر گفته: «نگویید جبت و طاغوت»^(۴) و نگویید رجعت، اگر به شما گفتند حتماً شما می گوید، پس بگویید اما امروز نمی گویم»^(۵).

و در روایتی دیگر که آن را به صادق نسبت می دهند: «نگویید جبت و طاغوت بلکه بگویید رجعت، اگر گفتند: چرا قبلاً می گفتید؟ بگویید: الآن نمی گوئیم، و این از باب تقیه است که در زمان اوصیاء خدا آن را برای بندگان عبادت قرارداد است»^(۶).

این تعلیمات سری از سوی عناصر اصلی شیعه ردّ و بدل می شد، و حتی صفت قطع وقوت بدان می دادند و آن را به برخی از علمای اهل بیت نسبت می دادند تا برای جوانان و تازه رسیده ها و افراد غیر عرب و پیروان نادان، عزیز و با ارزش جلوه دهند.

استدلال شیعه بر رجعت

۱- تفسیر القمی، ۱۳۱/۲، البرهان، ۲۱۱/۳، تفسیر الصافی، ۷۶/۴، بحار الأنوار، ۴۰/۵۳، و ص ۳۹ و ۴۱ و ۵۳ و ۷۷ و ۱۳۷ از همان جلد و رجال کشی، ص ۴۰۷-۴۰۸.

۳- قبل از سال ۳۰۰ هـ زیسته است، به معجم المؤلفین نگاه کن

۳- الانتصار، ص ۹۷.

۴- مجلسی گفته: یعنی از آن دو ملعون نام نبرید یا به هیچ صورتی به آنها تعرض نکنید، بحار الأنوار، ۴۰/۵۳. و او به این به دو خلیفه و دو نفر از پدر زنان رسول الله ﷺ و محبوبان او ابوبکر و عمر اشاره دارد.

۵- بحار الأنوار، ۳۹/۵۳.

۶- بحار الأنوار، ۱۱۵/۵۳-۱۱۶.

آخوندهای شیعه جهت استدلال بر ثبوت رجعت که تنها آنها بدان معتقدند به کتاب الله روآورده اند؛ ولی وقتی که دلیلی را برای مقصود خود نیافته‌اند مانند عادت همیشه به تأویل و تفسیرهای باطنی متوسل شده‌اند و در این راه خود را به تلکف عجیبی انداخته‌اند؛ و راه یافه گویی را پیش گرفته‌اند، حتی استدلالشان علیه خودشان شده، و دلیل وبرهانی است بر انحراف و بطلان عقاید و مذهبشان.

برای اینکه این حقیقت تبیین گردد قویترین و مشهورترین دلایلشان را برحسب نظر خودشان به نمایش می‌گذاریم.

شیخ المفسرین شیعه معتقد است که بزرگترین دلیل بر بازگشت مردگان به این دنیا این آیه است:

﴿وَحَرَّمْ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۵].

«غیرممکن است که به سوی ما (برای حساب و کتاب) برنگردند مردمانی که آنان را (در جهان بر اثر کفر و ظلم) نابود کرده باشیم (و این که همان گونه که خود گمان می‌برند مرگ آخرین مرحله زندگی ایشان باشد)»

چون در تفسیر آیه چنین می‌گوید: این آیه بزرگترین دلیل بر رجعت است، چون هیچ کس از اهل اسلام انکار نمی‌کند که تمام مردم در روز قیامت بر می‌گردند، کسانی که به هلاکت رسیده‌اند و کسانی هم که هلاک نشده‌اند^(۱).

با وجود اینکه این آیه علیه آنها حجت است، و بر نفی رجعت به دنیا دلالت می‌کند، چون معنای آیه آنگونه که ابن عباس و ابوجعفر باقر و قتاده و غیره بدان تصریح نموده‌اند این است: «حرام است براهل شهری که بر اثر گناهانشان هلاک شده باشند به دنیا بازگردند قبل از روز قیامت»^(۲). و این مانند فرموده‌ی خداوند است که فرموده:

﴿الْمُرُوءَا كَرَّ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [یس: ۳۱]

«مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملت‌های فراوانی را (به گناهانشان

۱- تفسیر القمی، ۷/۲، و در بالای صفحه برایش این عنوان را قرار داده، "اعظم آیه دالة على الرجعة" بحار الأنوار.

۲- تفسیر ابن کثیر، ۲۰۵/۳.

گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان باز نمی‌گردند (و دیگر به دنیا گام نمی‌گذارند؟!«
و نیز فرموده:

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ نَوْصِيَّةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ [یس: ۵۰]

«این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان‌شان را پیدا نخواهند کرد.»

و زیاده بودن «لا» در اینجا برای تأکید نفی از «حرام» است، و این از اسالیب بدیع بالغ و نهایت دقت و ریزکاری قرآن است.

و سرّ خبر دادن به عدم رجوع با وجود واضح بودن آن اعلامی است که آنها را دچار تأسف شدید کرده و به ایشان خبر هلاک ابدی و از دست دادن بزرگترین امید و آرزویشان است که همان زندگی دنیا است^(۱).

پس وقتی که مقصود اثبات رجعت است؛ این رجعت بدون شک بازگشت مردم به روز قیامت است^(۲)، یعنی قطعاً عدم رجوعشان بسوی ما جهت جزا ممتنع است^(۳).

و تخصیص امتناع رجوع به ذکر در اینجا با اینکه طبق فرموده‌ی خدا: ﴿كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾ شامل امتناع عدم رجوع همه است؛ به خاطر انکار زنده شدن و بازگشت آنهاست و بس^(۴).
و از جمله مشهورترین آیاتی که امامیه برای رجعت بدان استدلال می‌کنند- همانگونه

۱- تفسیر القاسمی، ۲۹۳/۱۱.

۲- برخی از مفسرین گفته‌اند این آیه برای تثبیت ایمان به رستاخیز و تتمه‌ی ماقبلش ﴿كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۳] است پس «لا» در باب خود می‌باشد و همراه با حرام نفی نفی است و بر اثبات دلالت می‌کند.

و معنی آن چنین است: حرام است برای اهل به هلاکت رسیده شهر که به قیامت برنگردند، بلکه واجب است برای جزای اعمال برگردند، بنابراین غرض از آیه باطل کردن ادعای کسانی است که قیامت را انکار می‌کنند. تفسیر القاسمی، ۲۹۳/۱۱.

۳- فتح القدیر، ۴۲۶/۳.

۴- روح المعانی، ۹۱/۱۷.

که آلوسی می گوید^(۱): فرموده خداوند:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [النمل: ۸۳]

«روزی (را ای پیغمبر! یادآور شو که قیامت فرا می رسد و) گروه عظیمی از همه ملت‌ها را گرد می آوریم که (در دنیا) آیات (کتابهای آسمانی و معجزات پیغمبران ربّانی و نشانه‌های جهانی دالّ بر وجود) ما را تکذیب می کرده‌اند، و پس (از گردآوری ایشان، جملگی) آنان به یکدیگر ملحق و در کنار همدیگر نگاه داشته می شوند.»

واین آیه چنانچه مفسرین می گویند پیرامون روز جزا و حساب است، روزی که مردم برای پروردگار جهانیان به پامی خیزند^(۲). ولی شیعه آن راجعت استدلال بر اعتقاد رجعت به دنیا قرار داده اند، لذا شبر شیعه گفته: این آیه به رجعت تفسیر شده است^(۳).

طبرسی گفته: کسانی از امامیه با این آیه بر صحت رجعت استدلال کرده‌اند؛ بدین صورت که داخل شدن «مِنْ» در کلام موجب تبعیض است، پس دلالت می کند بر اینکه بعضی رجعت می کنند و برخی نمی کنند، و اینگونه بازگشت صفت بازگشت به قیامت نیست چون همه باید به آن برگردند که خدا در توصیف آن فرموده:

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ لَهُمْ أَلَدًا﴾ [الکهف: ۴۷]^(۴).

«و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی گذاریم.»

اما در مورد اینکه «مِنْ» اول به مَنْ تبعیض معنی شود؛ این تفسیر شایع است^(۵)، چون هر امتی به تصدیق کننده و تکذیب کننده تقسیم می گردد، یعنی: روزی که جمع گردند از هرامتی از امت انبیاء، یا از اهل هر قرنی از قرن‌ها؛ جماعت زیادی که تکذیب کننده‌ی آیات

۱- در روح المعانی، ۹۱/۱۷.

۲- نگاه کن به تفسیر الطبری، ۱۷/۲۰، تفسیر البغوی، ۴۳۰/۳، ابن الجوزی/زاد المسیر، ۱۹۴/۶، القرطبی/الجامع لأحكام القرآن، ۲۳۸/۱۳، البحر المحیط لأبی حیان، ۹۸/۷، تفسیر ابن کثیر، ۳۹۳/۳، الشوکانی/فتح القدیر، ۱۵۳/۴-۱۵۴ و غیره.

۳- تفسیر شبر، ص ۳۶۹.

۴- تفسیر الطبرسی، ۲۵۱/۵-۲۵۲.

۵- البحر المحیط لأبی حیان، ۹۸/۷، روح المعانی للآلوسی، ۲۶/۲۰.

ما بودند،^(۱) و این در هیچ حالی بر رجعت به این دنیا دلیل نمی شود، ولی شیعه به تمام آیاتی که در مورد رستاخیز است تمسک می کنند که حاوی معنی بازگشت مردم بسوی پروردگارشان است تاجهت اثبات اعتقاد بدان استدلال کنند همانطور که دأب و عادتشان است.

ولی تخصیص تکذیب کنندگان به ذکر در این آیه برگمان و توهمشان دلیل نمی شود، چون این حشر و جمع آوری تکذیب کنندگان برای توبیخ و عذاب است بعد از حشر کلی که شامل تمام خلق است،^(۲) أما «من» دوم بیانیه است وجهت بیان و توضیح «فوجاً»^(۳) ذکر شده است، ولذا برخی از مفسرین معاصر شیعه به گمراهی قومشان در تفسیر این آیه پی برده اند: «من» در اینجا بیانیه است و برای تبعیض نیست، مانند «خاتم من حدید» است، بنابراین معنی آیه چنین است: به حقیقت در میان امتهای کسانی بوده اند که آیات و معجزات خدا را انکار کرده اند و کسانی هم آن را تصدیق نموده اند، و خدا تمام تکذیب کنندگان را بدون استثناء برای حساب جمع و حشر می کند. و با وجود اینکه حشر شامل همه است خدا آنها را بخصوص ذکر فرموده چون مقصود الله تعالی اُ تهدید و وعید است^(۴).

و از جمله آیاتی که بر رجعت بدان استدلال می کنند این آیه است:

﴿قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾ [عبس: ۱۷]

«کشته باد انسان! چه خدا شناس و ناسپاس است!»

زیرا در تفسیر قمی چنین آمده است: «منظور امیر المؤمنین؛ است، مَا أَكْفَرُهُ یعنی: او چه کرده و انجام داده تا اینکه او را کشتند» آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد^(۵). در مورد رجعت گفت:

﴿كَلَّا لَمَّا يَقُضْ مَا أَمَرُهُ﴾ [عبس: ۲۳]

«هرگز! هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و

۱- روح المعانی، ۲۶/۲۰.

۲- فتح القدی، ۱۵۴/۴، روح المعانی، ۲۶/۲۰.

۳- روح المعانی، ۲۶/۲۰.

۴- محمد جواد مغنیه/التفسیر المبین، ص ۴۴۱.

۵- ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ﴾ [عبس: ۲۱ و ۲۲]

وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایسته مقام باعظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است!»

یعنی کاری را که امیرالمؤمنین به او فرمان داده شده بود انجام نداد و رجعت خواهد کرد تا انجامش دهد^(۱).

در اینجا چند نکته قابل ملاحظه است:

۱- اول اینکه آقای قمی کلمه‌ی انسان را درآیه‌ی ﴿قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾ (۱۷) را به علی بن ابی طالب تفسیر می‌کند؛ با اینکه آیه با نص و سیاق دلالت می‌کند بر اینکه منظور کافر است، ولذا سلف صالح در تفسیر آن گفته‌اند: لعنت خدا بر انسان کافر چقدر کفر می‌ورزد!^(۲).

پس آیا این تأویل و تفسیر غلط بانگاه پنهانی جهت اهانت و اسائه‌ی ادب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ساخته و پرداخته شده، یا اینکه از آثار طایفه‌ی کاملیه است^(۳). آن فرقه از شیعه که علی و بقیه‌ی اصحاب را کافر دانسته‌اند؛ و فرقه‌ی اثنی عشریه این اعتقاد را از آنها برگرفته‌اند و آن را تغییر داده‌اند یا اینکه این عبارت و نصرا یک غیر عرب نادان به لغت قرآن، اختراع نموده و تنها به خاطر تعصب و زندقه اش آن را به او دیکته کرده؟! به هر صورت که باشد این تفسیر بر افلاس و تهی بودن صاحبان این مبدأ و اعتقاد از لحاظ دلیل دلالت می‌کند.

۲- اول آیه‌ی: ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ﴾ (۲۲) [عبس: ۲۲]

۱- تفسیر قمی، ۴۰۵/۲.

۲- تفسیر الطبری، ۵۴/۳۰. ﴿قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾

۱- کاملیه فرقه‌ای بودند که عیسی را تکفیر کردند به خاطر ترک منازعه با صحابه و اجازه دادن آنها به بیعت با ابوبکر، و نیز سایر صحابه را تکفیر کرده‌اند چون - به گمان آنها- تسلیم امامت علی نشده‌اند و نزد ناشئ اکبر به اسم کمیلیه وارد شده و گفته یاران کمیل بن زیاد بوده‌اند، ولی نزد اشعری و بغدادی و شهرستانی کاملیه آمده است، و اشعری گفته است: آنها پیروان ابی کامل بوده‌اند مسائل الإمامه، ص ۴۵، المقالات والفرق، ص ۱۴، مقالات الإسلامی، ص ۸۹/۱، الفرق بن الفرق، ص ۵۴، الملل والنحل، ۱۷۴/۱.

«سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند.»

که صراحتاً از برانگیخته شدن و رستاخیز سخن می‌گوید، را به رجعت تأویل نموده است، و این صرف نظراز تحریف کردن معنای قرآن قطعاً کسانی را هم که این روایات را تصدیق نمایند از ایمان به روز قیامت برمی‌گرداند به ایمان داشتن به این عقیده‌ی ابداعی، برای همین است که طایفه‌هایی از شیعیان افراطی روز قیامت را انکار کرده‌اند و معتقد به تناسخ ارواح بوده‌اند^(۱).

و ملاحظه می‌گردد که امامیه جهت اثبات رجعت متوجه تمام آیاتی شده‌اند که در مورد قیامت نازل شده‌اند و آنها را به رجعت به دنیا تفسیر کرده‌اند، چنانچه گذشت که این عادت عمومی آنها شده.

۳-: این روایات، غرض از رجعت را انجام دادن وظایف و مأموریت علی از جانب خدا معرفی کرده‌اند. و این بهتان و افترای بزرگی است در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) که گویا او نسبت به اوامر خدا شانه خالی کرده تا آنها را بعد از رجعت انجام دهد! آیا منظورشان تشبیه کردن او به مشرکین است که از شرع خدا فاصله گرفته‌اند اما وقتی که از دنیا رفتند و عذاب الهی را آزمایش کردند آرزوی بازگشت به دنیا می‌کنند؟ بسی به اهل بیت اسائه‌ی ادب کرده‌اند!

ویکی دیگر از آیاتی که برای رجعت قراردادده‌اند این فرموده‌ی خداوند است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

«هر کسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد.»

چون در تفسیر آن گفته‌اند: «طعم مرگ را نچشیده کسی که کشته شده و باید برگردد تا مرگ را بچشد»^(۲).

این روایت رجعت را برای کل مردم قائل شده تا کشته شدن برای همه محقق شود- به اعتقاد آنها- در حالی که خودشان می‌گویند رجعت مخصوص کسانی است که ایمان محض یا کفر محض دارند- چنانچه گذشت-، همچنین این تأویل شیعه بیانگر جهل

۱- نگاه کن به الفرق بین الفرق، ص ۲۷۲، و فلهوزن/الخوارج والشیعه، ص ۲۴۸، ترجمه عبد الرحمن

بدوی، و عبد الرحمن الوکیل/البهائیه، ص ۴۵. ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرُهُ﴾ [عبس: ۲۲]

۲- تفسیر العیاشی، ۲۱۰/۱، بحار الأنوار، ۷۱/۵۳.

ونادانی آنها به زبان عربی است که قرآن با آن نازل شده، چون کشته شدن را مرگ به حساب نیاورده‌اند که با نص آیه ذکرشده، واین نهایت درک و علم آنهاست.

همچنین شیعه به آیات دیگری متوسل شده‌اند و با اینگونه تأویلهای باطنی آن را تفسیرکرده‌اند، و آخوندهای شیعه مانند عادت همیشه در اینگونه تأویلات و روایاتی که به آل بیت منسوب کرده اندر قابت کرده اند تا نزد اتباع خود رواج بیشتری داشته باشند. مثلاً تعداد آیاتی که به رجعت تفسیر کرده‌اند آنگونه که حرعاملی جمع آوری کرده (۷۲) آیه است،^(۱) که تأویل باطنی به نهایت حد یاوه گویی رسیده^(۲)، با اینکه حرعاملی تمام دلایلشان را ذکر نکرده – و در آخر استدلال خود به آیات ذکر شده – معذرت آورده که بعلت عدم حضور کتابها تمام آنها را بیان نکرده است.^(۳)

همچنانکه به برخی از آیاتی استدلال کرده‌اند که در رابطه با معجزات تعدادی از پیامبران ذکر شده‌اند، مانند زنده کردن مردگان از سوی عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، یا آیاتی که خداوند خبر می دهد کسانی را بعد از مرگ زنده گردانیده مانند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ [البقرة: ۲۴۳]^(۴).

۱- حر عاملی/الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۷۲-۹۸.

۴- واینک چند مورد دیگر از آن تأویلهای بدون تعلیق که بر نهایت مفلس بودن شیعه در دلیل صحیح بر اعتقاداتشان و اینکه در بیراهه قدم می گذارند دلالت می کند. حر عاملی گفته: "باب سوم در مورد مجموعه ای از آیات قرآنی که بر صحت رجعت دلالت می کنند". و از جمه آیاتی که بدان استدلال کرده‌اند فرموده‌ی خداوند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا﴾ [سبأ: ۱۰] منبع سابق ص ۹۲. و ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الروم: ۹] سابق ص ۹۳. و: ﴿وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾ [فاطر: ۴۴ غافر: ۲۱] السابق ص ۹۳. و قول پروردگار: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: ۱۵] السابق ص ۹۴.

وقول پروردگار: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [الذاریات: ۲۲] السابق ص ۹۵.

این است نهایت استدلال و احتجاج شیعه، پس همزمان مرتکب بدعت رجعت و تحریف آیات قرآن شده‌اند.

۳- الإيقاظ من الهجعة، ص ۹۸.

۴- بحار الأنوار، ۱۲۹/۵۳، الإيقاظ من الهجعة، ص ۱۳۱.

«آیا آگاهی (از داستان شگفت) کسانی که از خانه‌های خویش، در حالی که هزاران نفر بودند، از ترس مرگ بیرون رفتند (و سستی نمودند و از جهاد با دشمن سر باز زدند؟) پس خداوند بدیشان گفت: بمیرید. (یعنی خداوند عوامل مرگ آنان را فراهم ساخت و با چیره‌شدن دشمن بر ایشان، گرفتار کشتن و ذلت و خواری شدند) سپس خداوند آنان را (با آگاهی و بیداری و پیکار قهرمانانه افرادی از ایشان) زنده کرد.»

گویی با این روش می‌خواهند به قدرت خدا استدلال کنند که مورد اختلاف نیست، چون اخبار ثابت و متواتر را کسی انکار نمی‌کند، بلکه آنکه مورد انکار است ادعای رجعت به دنیا است بعد از مرگ برای حساب و جزا قبل از فرارسیدن رستاخیز و روز قیامت، این است بزرگترین امر انکار شده که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد که می‌خواهند تأثیرایمان به روز قیامت را در درون‌ها با آن تضعیف نمایند، و گرنه معجزات انبیاء علیهم‌السلام و آیات و نشانه‌های خداوند عزوجل در خلقت مورد اختلاف نیست.

وقتی که می‌گویند این واضح‌ترین دلیل و آشکارترین برهان است بر رجعت و ادعاهای شاذ خارج از قواعد و ضوابط بدین معنی است که در استدلال به نهایت حد و آخر خط رسیده‌اند، چرا که هیچکس جز شیعه‌ی امامیه چنین ادعایی نداشته‌اند^(۱) «چون کسی از عامه (غیر شیعه) به صحت آن اقرار نکرده، پس هر چیزی که آنگونه باشد حق است»!!!^(۲) چون ائمه در حق عامه گفته‌اند: «به خدا سوگند آنها بر هیچ چیزی نیستند که شما بر آن هستید، و شما هم بر هیچ کدام از چیزهایی نیستید که آنها بر آن قرار دارند، پس مخالف آنها باشید چون آنها بردین حنیف نیستند»!!!^(۳).

برای همین است که طبرسی و غیره گفته‌اند «دلیل مورد اعتماد امامیه در مورد رجعت اجماع است»^(۴).

و از این استدلال چنین ملاحظه می‌گردد که اجماع نزد شیعه حجت نیست - چنانچه گذشت - پس چطور آن را برای اثبات رجعت معتمد و تکیه گاه خود قرار داده‌اند؟! ولی

۱- الإیقاظ من المجمع، ص ۳.

۲- الإیقاظ من المجمع، ص ۶۹.

۳- الإیقاظ من المجمع؛ ص ۷۰.

۴- مجمع البیان، ۲۵۲/۵، و نور الثقلین، ۱۰۱/۴، بحار الأنوار، ۱۲۷/۵۳.

شاید عدم مخالفت شیعه در امر رجعت را دلیلی برای داخل شدن معصوم همراه با اجماع کنندگان قراردادده باشند؛ پس با این اعتبار حجت است، چون حجت اجماع در اعتقاد آنها تنها با کشف گفته‌ی معصوم است.

ولی شیعه‌ی زیدیه روایات زیادی نقل کرده‌اند که بیانگر پاک و مبرابودن آنها از اعتقاد رجعت است و با روایات امامیه در تعارض است، ولذا شیعیان زیدیه‌ی واقعی این ادعا را به شدت انکار می‌کنند و در کتابهایشان بطور کامل و مفصل آن را رد کرده‌اند،^(۱) پس چطور شیعه امامیه قاطع هستند بر آن اعتقاد و آن را به ائمه نسبت می‌دهند و از آنها نقل می‌کنند در حالی که با خود شیعیان در آن مورد اختلاف دارند؟! و حتی در میان امامیه کسانی هستند که رجعت را انکار می‌کند و معنی رجعت را به بازگشت حکومت شیعه تأویل کرده‌اند همانگونه که بزرگان شیعه نقل کرده‌اند^(۲) پس بعد از این اختلافات حتی در میان فرقه‌ی امامیه اجماع کجاست؟!.

سپس صحابه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم از جمله‌ی آنهاست خرافه‌ی رجعت نقل نشده، چنانچه منابع اهل سنت و شیعه‌ی زیدیه بر آن اتفاق داشته‌اند، و اگر چیزی در این مورد وجود داشت مشهور و معروف می‌بود.

و خرافه‌ی رجعت در عصر صحابه تنها به ابن سبأ نسبت داده شده همانگونه که منابع شیعه بدان اعتراف نموده‌اند؛ که ابن سبأ یکی از دروغ‌گویانی بود که بر زبان ائمه مورد نفرین و لعنت قرار گرفته چنانچه کتابهای اثنی عشریه و غیره روایت می‌کنند، و بعد از صحابه، گناه روایت آن را جابر جعفری بردوش کشیده که در کتابهای شیعه هم متهم به دروغ‌گویی است چه رسد به منابع اهل سنت - همانگونه که گذشت.

نقد مقوله‌ی رجعت

اندیشه‌ی رجعت به دنیا بعد از مرگ مخالف نص صریح قرآن است و با دلالت آیات متعددی از کتاب الله جل جلاله باطل است، خداوند متعال فرموده:

﴿ حَقَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۚ (۱۱) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ

۱- آلوسی/روح المعانی، ۲۷/۲۰، و أحمد صبحی/الزبدية، ص ۷۷.

۲- مجمع البیان، ۲۵۲/۵، بحار الأنوار، ۱۲۷/۵۳.

وَرَأَيْهِمْ بَرَزَ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ [المؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰]

«(کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند) و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید. تا این که کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم. نه! (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد). این سخنی است که او بر زبان می‌راند (و اگر به فرض به زندگی دنیا برگردد، باز به همان برنامه و روش خود ادامه می‌دهد). در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند (و دوباره زنده می‌گردند و برای سعادت سرمدی یا شقاوت ابدی به صحرای محشر گسیل می‌شوند)».

پس فرموده‌ی خدا: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ صریح است در نفی رجعت مطلق^(۱). و خداوند سبحان فرمود:

﴿الْمَرْبُورَا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [یس: ۳۱]

«مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملت‌های فراوانی را (به گناهانشان گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان باز نمی‌گردند (و دیگر به دنیا گام نمی‌گذارند؟!)».

و فرموده‌ی:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ أَرْسُلَكَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ﴾ [إبراهيم: ۴۴]

«و مردمان را بترسان از روزی که عذاب به سراغشان می‌آید و ستمکاران (و ظالمانی که با کفر و معصیت، به خود و دیگران ظلم نموده‌اند) می‌گویند: پروردگارا! (ما را به جهان برگردان و اندک) روزگاری به ما مهلت ده تا دعوت (به یکتاپرستی) تو را پاسخ گفته و از پیغمبران پیروی نمائیم (و جبران مافات بنمائیم). اما کار از کار گذشته و دیگر برگشتی به جهان نیست و پاسخ می‌شنوند که) مگر شما قبلاً (در جهان روشن) سوگند نخوردید که (دنیا را پایانی و) شما را زوالی نیست؟!»

و فرموده‌ی:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَانْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا

﴿مُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۱۲]

«اگر (می‌شد) بینی گناهکاران را در آن هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب گرد آورده شده‌اند، و ایشان از خجالت) سر به زیر افکنده‌اند و می‌گویند: پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم. هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم..»
وقول خداوند:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَعُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْلِنَا نُرَدُّ وَلَا تُكَذِّبُ بِعَايَتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَأَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الأنعام: ۲۷ - ۲۸]

«اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدان گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش! (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. (این تمنا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهایی که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغ‌گویند.»

بنابراین تمام اینها در هنگام مرگ و موقع عرضه شدن در حضور پروردگار و وقت رؤیت خداوند متعال خواستار بازگشتن به دنیا بوده‌اند؛ ولی خواسته آنها اجابت نشده، چون در قضا و قدر الهی گذشته و تثبیت شده که آنها به دنیا بر نمی‌گردند. ولذا اهل علم اعتقاد و ادعای رجعت به دنیا را از شدیدترین مراحل غلو و افراط در بدعت تشیع به شمار آورده‌اند.

ابن حجر گفت: شیعه گری یعنی محبت علی و ترجیح او بر صحابه، پس کسی که او را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقدم قرار دهد و ترجیحش دهد شیعه‌ی غلوکننده و افراطی و به رافضی

بودن نزدیک است، درغیراین صورت شیعه است، اگر دشنام گفتن را بدان افزود یا با صراحت بعضی و ناخوشنودی از آنها را اعلام کرد در رافضی گری غلو کرده، و اگر معتقد به رجعت به دنیا بود در غلو شدید است^(۱).

و در مسند امام احمد روایت شده که عاصم بن ضمره (که از یاران علی بود) به حسن بن علی گفت: همانا شیعه گمان می کنند که علی رجعت می کند. حسن گفت: دروغ می گویند آن کذابها، اگر این را می دانستیم همسرانش ازدواج نمی کردند و ارث او را تقسیم نمی کردیم،^(۲) و احمد شاکر گفته: اسنادش صحیح است^(۳).

و ادعای رجعت به دنیا برای مجازات بدکاران و پاداش نیکوکاران با طبیعت و سرشت این دنیا منافات دارد که خانه ی پاداش و جزا نیست ﴿الْمَوْتُ وَلَئِمَّا تُؤْفَوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّكَارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]. و بیگمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و کمال در روز رستخیز داده می شود. و هر که از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است. و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست. یعنی: و همانا روز رستخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می شود پس هر که را از آتش به دوردارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.

به همان صورت که جانب ایمان به روز برانگیخته شدن را هم تضعیف می کند، و چنین بنظر می رسد که اهداف بنیانگذاران و سازندگان این اعتقاد هم همین بوده است^(۴).

و تأویلات واهی امامیه از آیاتی را که در مورد قیامت هستند به رجعت عملاً این نقش را بازی می کنند، و در تأثیر آن تأویلات و آن مذهب بر بعضی از فرقه های منتسب به شیعه گری و انکار آنها امر قیامت و اعتقادشان به تناسخ ارواح که گاهی درب ورودی آن اعتقاد به

۱- هدی الساری مقدمه فتح الباری، ص ۴۵۹.

۲- مسند أحمد، ۳۱۲/۲، رقم ۱۲۶۵.

۳- و طبقات ابن سعد؛ ۳/۳۹.

۴- [و برخی هم گفته اند ابن سبأ اولین کسی بوده که این اعتقاد را بنیانگذاری و اعتقاد به آخرت را باطل نمود السکسکی/البرهان، ص ۵۰.

رجعت است این اعتقاد نقش داشته همانگونه که تأویلاتشان به این امر دعوت می کنند. برخی از محققین نقل کرده اند که اعتقاد به رجعت از طریق تأثیرات یهودیت و مسیحیت وارد شده،^(۱) و با تأثیر پیروان آن دیانتها شیعه گری وارد شده. و صادقی شیخ شیعه (از آخوندهای معاصر) که مبدأ اعتقاد به رجعت نزد قوم او در اصل به کتابهای یهودی برمی گردد^(۲) و آن را به عنوان بشارتی برای شیعه بحساب آورده^(۳).

و ابن سبأ یهودی - آنطور که کتابها و مراجع شیعه و سنی بطور یکسان نقل می کنند - در تأسیس مبدأ رجعت نقش اساسی داشته، اما رجعتی خاص به علی (علیه السلام)؛ و حتی وقوع مرگ او را اصلاً بکلی انکار می کرد مانند حال اثنی عشریه با آن مهدی که گمان می کنند موجود است.

ولی معلوم است کسی که گناه بزرگ نشر این تفکر را بر عهده گرفت و مفهوم آن را عمومی ساخت و آیات قرآن را برایش تأویل کرد، جابر جعفری بود که آنقدر مورد احترام شیعه است روایات شیعه او را به فقهش در امر رجعت ستوده اند؛ چرا که در تفسیر قمی آمده است اباجعفر گفت: رحمت خدا بر جابر فقه و آگاهیش به جایی رسید که تأویل و تفسیر این آیه:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيْنَا مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۴)
[القصص: ۸۵] را فهمید:

که منظور رجعت است^(۵).

۱- جولد سیهر/العقيدة والشریعة، ص ۲۱۵، أحمد أمين/فجر الإسلام، ص ۲۷۰، محمد عماره/الخلافة، ص ۱۵۹.

۲- و برخی از نصوص یهود را در این باره نقل کرده و آن را به کتاب دانیال إرجاع نموده: ۱۲/۱-۱۳.

۳- رسول الإسلام في الكتب السماوية، ص ۲۳۹-۲۴۱.

۴- همان کسی که تبلیغ قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محل بازگشت بزرگ قیامت برمی گرداند.

۵- تفسیر القمی، ۱۴۷/۲. ابن کثیر در تفسیر آیه می گوید: خداوند تعالی به رسولش صلوات الله وسلامه علیه به ابلاغ رسالت و تلاوت قرآن بر مردم امر می کند، و خبر می دهد به او که او را به معاد خواهد

وعقیده‌ی رجعت نزد امامیه - همانگونه که سیدی رحمه الله گفته - مخالف با ضروریات و بدیهیات معلوم از دین اسلام است که قبل از روز قیامت حشری در درکار نیست، و هرگاه خداوند متعال کافریا ظالمی را مورد تهدید و وعید قرار داده او را تنها به روز قیامت تهدید نموده^(۱)، علاوه بر اینکه برخلاف آیات و احادیث متواتر و غیرقابل انکار است که تصریح می کنند قبل از روز قیامت بازگشتی به دنیا درکار نیست^(۲). ولی بزرگان امامیه بدان تصریح و اصرار می کنند و شاذ بودن خودشان را در این مورد دلیل صحت آن اعتقاد می دانند. ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّكَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾ [محمد: ۲۵].

برگرداند آنگاه از او سؤال می کند که چقدر سنگینی بار نبوت را بردوش کشید، و برای معنی آیه به تفسیر طبری، ۱۲۳/۲۰-۱۲۶، تفسیر البغوی، ۴۵۸/۳-۴۵۹، زاد المسیر، ۲۴۹/۶-۲۵۱. یعنی ادای ابلاغ آن را به مردم بر تو واجب کرده، تفسیر ابن کثیر، ۴۱۹/۳.. همانگونه که معادیه قولهای دیگری هم برمی گردد که همه به معنای قیامت برمی گردند تفسیر ابن کثیر، ۴۲۰/۳..

۲- ولی شیعه کل ماسوای شیعه را به رجعت تهدید می کنند]

۲- السویدی/نقض عقائد الشيعة، ص ۱ خطی.

فصل ششم: ظهور

ظهور یعنی ظاهر شدن و نمایان گشتن ائمه بعد از مرگشان برای برخی از مردم؛ سپس بازگشت آنها به قبرهایشان. و این اعتقاد غیر از اعتقاد به رجعت ائمه است، و مجلسی برایش بابی را گشوده به عنوان «باب اَهم یظهرون بعد مَوْتهم، ویظهر منهم الغرائب»^(۱) یعنی باب درباره‌ی اینکه ائمه بعد از مرگشان ظاهر می‌شوند و چیزهای شگفت‌انگیزی از آنها هویدا می‌گردد. بنابراین ائمه بعد از مرگ خود را نشان می‌دهند و برخی از مردم آنها را می‌بینند، و این ظاهر شدن مانند رجعت به وقت معینی مربوط نمی‌شود، بلکه این امر در اختیار اراده‌ی ائمه است، تاجایی که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده‌اند که گفته: «هرکس از ما می‌میرد مرده نیست». و افسانه‌های شیعه می‌گویند ابوالحسن رضا بعد از وفاتش با پدرش ملاقات داشته، و وصایا و گفته‌هایش را از او برمی‌گرفت^(۲).

و یکی از شیعیان گمان می‌کند که: «نزد اباعبدالله رفت، اباعبدالله گفت آیا می‌خواهی اباجعفر را (بعد از وفات) ببینی؟ گفت: گفتم بله، گفت: برخیز و وارد این خانه شو، وقتی وارد شدم دیدم اباجعفر آنجاست»^(۳)، و یکی دیگر ادعا می‌کند که نزد ابی‌الحسن رفته، گفت: آیا دوست داری اباعبدالله را ببینی؟ می‌گوید: گفتم: آری به خدا دوست دارم، گفت: بلند شو وارد آن منزل شو، وقتی که رفتم اباعبدالله آنجا نشسته بود^(۴).

و ابوعبدالله - به افترای شیعه - گفته: قومی از شیعه بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین نزد حسن بن علی علیه السلام رفتند و از او سؤال کردند. گفت: آیا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید او را می‌شناسید؟ گفتند: بله، گفت: پس آن پرده را کنار بزنید، پس آن را کنار زدند و او را دیدند و شناختند^(۵). و حتی در این مورد ادعایشان به جایی رسیده که ادعا کنند اولین مرده‌ها هم برایشان نمایان شوند. مثلاً در کتاب بصائر الدرجات آمده است. از عثمان بن

۱- بحار الأنوار، ۳۰۳/۲۷-۳۰۴، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

۲- بحار الأنوار، ۳۰۳/۲۷، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

۳- بحار الأنوار، ۳۰۳/۲۷، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

۴- بحار الأنوار، ۳۰۳/۲۷، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

۵- بحار الأنوار، ۳۰۳/۲۷، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

عیسی و او هم از کسی که از او حدیث شنیده!! و او از عبایت اسدی روایت نموده که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم که مردی ژنده پوش آشفته ظاهرنشسته بود وبا او صحبت می کرد، وقتی که برخاست گفتم: ای امیرالمؤمنین آن مرد چه کسی بود که تورا از ما غافل و مشغول کرد؟ گفت: او وصی موسی علیه السلام بود^(۱).

و روایاتشان می پندارند که علی علیه السلام به قبرستان یهود می رفت و اهل قبرها را مورد خطاب و گفتگو قرار می داد و آنها هم از درون قبرها جواب می دادند: «لیک لبیک مطاع، می گفت: عذاب را چگونه می بینید؟ گفتند: با نافرمانی کردنمان برای تو مانند هارون، پس ما و نا فرمانان تو در عذاب هستیم»^(۲).

همانگونه که پندارشان براین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات ظاهرشده تا به ابوبکر فرمان دهد از علی فرمان ببرد^(۳). و ابوبکر و عمر در موسم حج برای مردم نمایان می شوند تا در اثنای رمی جمرات هردو را سنگباران کنند^(۴) برای همین با بهتان و افترا می گویند محمد باقر در غیر محل پرت کردن سنگریزه ها پنج عدد سنگ را انداخت، وقتی که درباره ی آن از او سؤال کردند گفت: در هر موسم حج آن دو فاسق غاصب بیرون می آیند،^(۵) سپس آنها را از هم جدا کرد و جز امام عدل آنها را ندید، پس اولی را دو سنگ زد ولی دومی را سه عدد سنگ زد چون دومی (پناه برخدا از کفر) از اولی پلیدتر بوده^(۶).

این برخی از روایات بود در مورد این «مقاله». و مجلسی گفته بیشتر روایات مربوط به این گفته را در باب برزخ و باب کفر آن سه نفر، و باب کفر معاویه، و بابهای معجزات امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام ذکر کرده است،^(۷) بنابراین اخبار آنها در مورد این خرافه بسیارند، و مجلسی گفته است این ظهورگاهی در اجساد اصلی خودشان است، سپس گفته: «و ایمان و اعتقاد اجمالی به آنچه از آنها در این مورد وارد شده برای متدین مسلمان کافی

۱- بصائر الدرجات، ص ۸۱، بحار الأنوار، ۳۰۵/۲۷.

۲- کنز الفوائد، ص ۸۲، بحار الأنوار، ۳۰۶/۲۷.

۳- بحار الأنوار، ۲۷/۳۰۴، بصائر الدرجات، ص ۷۸.

۴- بحار الأنوار، ۲۷/۳۰۵-۳۰۶، بصائر الدرجات، ص ۸۲.

۵- بحار الأنوار، ۳۰۵/۲۷، تعلیقه شماره ۶.

۶- بحار الأنوار، ۲۷/۳۰۵-۳۰۶، بصائر الدرجات، ص ۸۲.

۷- بحار الأنوار، ۳۰۷/۲۷.

است، و علم تفصیل آن را به ائمه برگردانیده»^(۱).

نقد مقوله‌ی ظهور

کسی را ندیده‌ام که درضمن بیان معتقدات شیعه به این موضوع اشاره کرده باشد.. با اینکه یکی از گفته‌ها و ادعاهایی است که اخبار آن نزد شیعه مشهور و متداول است، و این مقاله و مبدأ اعتقادی آنها برای بیان فساد آن فقط کافی است عرضه شود، چون به هیچ وجه با نقل صحیح و عقل صریح و فطرت سالم سازگار و موافق نیست، و موجب ننگ مذهب شیعه و الحاق آن به مذاهب و اعتقادات خرافی است که واقعیت آن را تکذیب می‌کند، و اگر چیز بسیار کمی از این موضوع نقل می‌شد حتماً بین مسلمانان رایج می‌شد نه اینکه در انحصار مجموعه‌ای ناچیز و حقیر رافضی باشد.

و بازگشت مردگان به دنیا بعد از مرگ و قبل از روز قیامت با نقل و اجماع مسلمانان باطل است- چنانچه گذشت- و این خرافه یکی از فضایح و عارهایی است که در مذهبشان پابرجاست، و شاید حکمت خداوند متعال براین باشد، زیرا هر قومی خواسته باشند دینی را به خدا نسبت دهند که در مورد آن هیچ حجتی نازل نکرده باشد حتماً خدا آنها را در ملأ عام خوار و رسوا می‌گرداند، همانگونه که وقایع و روزگار ثابت کرده است.

فصل هفتم: بداء

یکی از اصول اثنی عشریه عقیده‌ی بداء خداوند سبحان است و حتی آنقدر در آن مسأله مبالغه کرده‌اند که گفته‌اند: «هیچ عبادتی مانند بداء نیست»^(۱) و «هیچ چیزی چون اعتقاد به بداء موجب تعظیم خداوند نیست»^(۲) و «اگر مردم می دانستند اعتقاد به بداء خداوند چه اجروپاداشی دارد از حرف زدن درباره‌ی آن سست نمی شدند»^(۳) و «خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز به تحريم مشروبات الکلی و اقرار به بداء خدا»^(۴).

چنین به نظر می‌رسد که بنیانگذار این تفکر برای شیعه کسی است که ملقب به ثقة الاسلام است و آن شیخ کلینی است (متولد ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) زیرا این اعتقاد را در قسم اصول کتاب الکافی قرار داده و آن را ضمیمه‌ی کتاب التوحید کرده و بابتی را بعنوان «باب البداء» تخصیص نموده و در آن شانزده حدیث منسوب به ائمه را ذکر نموده.

و بعد از او ابن بابویه (ت ۳۸۱ هـ) آمده و آن را در کتاب «الاعتقادات» ضمن عقاید طایفه‌اش ثبت کرده است که آن کتاب را دین امامیه می‌گویند^(۵).

و شیخ مجلسی (ت ۱۱۱۱ هـ) به مسأله‌ی بداء اهتمام زیادی ورزیده و در کتاب بحار الأنوار خود بابتی را به عنوان «باب النسخ والبداء» ترتیب داده و (۷۰) حدیث را از ائمه نقل کرده^(۶).

و نیز بداء در ضمن کتابهای عقاید از معاصرین هم نقل شده،^(۷) و آخوندهایشان در مورد شأن و منزلت آن کتابهای مستقلی را به رشته‌ی تحریر آورده‌اند که بالغ بر (۲۵) تألیف

۱- أصول الکافی، کتاب التوحید، باب البداء، ۱/۱۴۶، ابن بابویه/التوحید، باب البداء، ص ۳۳۲، بحار الأنوار، کتاب التوحید، باب البداء، ۴/۱۰۷.

۲- أصول الکافی، ۱/۱۴۶، التوحید لابن بابویه ص ۳۳۳، بحار الأنوار، ۴/۱۰۷.

۳- أصول الکافی، ۱/۱۴۸، التوحید لابن بابویه، ص ۳۳۴، بحار الأنوار، ۴/۱۰۸.

۴- أصول الکافی، ۱/۱۴۸، التوحید لابن بابویه، ص ۳۳۴، بحار الأنوار، ۴/۱۰۸.

۵- الاعتقادات، ص ۸۹، و در کتاب "التوحید" هم همان کار را کرده، التوحید، ص ۳۳۱.

۶- بحار الأنوار، ۴/۹۲-۱۲۹.

۷- مثلاً نگاه کن به مظفر/عقائد الإمامية، ۶۹، الزنجانی/عقائد الإمامية الاثنی عشرية، ۱/۳۴.

است همانگونه که درالذریعه آمده است^(۱).

شاید خواننده‌ی مسلمان ازاین عقیده تعجب کند که برای مسلمانان شناخته شده نیست، و در کتاب الله و سنت پیامبرش ﷺ ذکرى از آن به میان نیامده است با آنکه بزرگترین چیزی است که موجب تعظیم خدا است!! و یکی از اصول رسالت انبیاء علیهم السلام است، و اجر و پاداشی در آن است که اگر مسلمانان می دانستند مانند کلمه‌ی شهادت برزبان‌ش جاری می کردند (آنگونه که گمان می کنند).

وقتی به لغت عرب مراجعه کنی می بینی که در کتابهای قاموس بدا بیدو و بداءه بمعنی ظاهر شدن است، و بداله فی الأمر بدواً و بداءاً بمعنی تغییر رأی و پدید آمدن رأی و نظر جدید است^(۲). پس بداء در لغت دوم معنی دارد:

اول: آشکار شدن بعد از مخفی بودن، گفته می شود: دیوارهای اطراف شهر «بدا» یعنی نمایان شدند.

دوم: نشأت و پدید آمدن رأی جدید. فرأه گفت: بدا لی بداء؛ یعنی رأی جدیدی برایم بوجود آمد، و جوهری دانشمند لغت، هم همین را گفته است^(۳)، و این معنی را در کتابهای شیعه نگاه کن^(۴).

و هردو معنی در قرآن وارد شده اند، مانند:

﴿وَأَن تَبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴]

و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می کند

و دوم فرموده‌ی خداوند متعال ﷻ:

﴿ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُذُنُهُ حَتَّىٰ جَمِيعٍ﴾ [يوسف: ۳۵]

«بعد از آن که نشانه‌ها (و علائم پاکدامنی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.» (برای این که سر و صداها بخوابد و بلکه زن عزیز نیز بر سر عقل

۱- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ۵۳/۳-۵۷.

۲- القاموس المحيط، مادة بدو، ۳۰۲/۴.

۳- الصحاح ۲۲۷۸/۶، و لسان العرب، ۶۶/۱۴.

۴- مثل مجمع البحری بن طریحی، ۴۵/۱.

بیاید.)

واضح است که بداء با هر دو معنای آن مستلزم سابق بودن جهل و نادانی سابق و حادث شدن علم خداوند متعال است که هر دو در حق خداوند متعال محال است. ونسبت جهل و تغییر رأی به خداوند سبحان بزرگترین کفر است، پس امامیه چگونه این را بزرگترین عبادت به حساب می آورند؟ و چگونه ادعا می کنند که هیچ چیزی چون اعتقاد به بداء خدا، موجب تعظیم و بزرگداشت نیست؟! **سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ**.

و این معنای منکرو زشت در کتابهای یهود هم موجود است، زیرا در آن توراتی که یهودیها مطابق با هواهای نفسانی خود تحریف کرده اند نصوص صریحی وجود دارد که در ضمن آنها بداء به خداوند متعال نسبت داده شده ^(۱).

واضح است که ابن سبأ یهودی خیلی کوشش نموده که اعتقادی را که از تورات برگرفته بود در جوامع اسلامی رواج بخشد که تلاش می کرد به نام شیعه گری و زیر سایه دعوت به ولایت علی تأثیر گذار باشد، چون فرقه ی سبئیه کلاً می گفتند خدا چندین بداء دارد و به بداء معتقد بودند ^(۲).

سپس این گفته در میان شیعه به فرقه ی "کیسانیّه" یا "مختاریه" اتباع مختار بن اُبی عبید الثقفی منتقل گشت که مشهور شدند به قول به بداء و اهتمام به آن و پابندی به معتقد بودنش.

۱- در تورات آمده است: پروردگار نسبت به مردم سوء ظنش زیاد شد، پس پروردگار از آفرینش انسان پشیمان شد انسانی را که بر روی زمین آفریده ام محو و نابود می کنم. سفر التکوین، فصل ششم فقره ۵ و شبیه این معنی باطل و امثال آن در تورات موجود است. نگاه کن به سفر الخروج، فصل ۳۲، فقره ۱۴ و ۱۵، و سفر قضا، فصل دوم، فقره ۱۸، و سفر صموئیل اول، فصل پانزدهم فقره ۱۰ و ۳۴، و سفر صموئیل دوم، فصل ۲۴، فقره ۱۶، و سفر أخبار الأيام الأول، فصل ۲۱، فقره ۱، و سفر ارمی، فصل ۴۲، فقره ۱۰، و سفر عاموس، فصل ۷، فقره ۳، و سفر یونان، فصل ۳، فقره ۱۰ و غیره
این چیزی است که در تورات یهود آمده است با اینکه آنها نسخ را قبول ندارند چون به زعم آنها مستلزم بداء است. نگاه مسائل الإمامه، ص ۷۵، مناهل العرفان، ۷۸/۲، بین چه تناقض گویی هایی دارند و چگونه حق را رد می کنند و باطل را قبول می کنند.

۲- ملطی/التنبیه والرد، ص ۱۹.

صاحبان کتابهای مقالات ذکر می کنند که سببی که کیسانیه به خاطر آن بداء را برای خدا جایز دانستند این بود که مصعب بن زبیر لشکر نیرومندی را به جنگ با مختار و پیروانش اعزام نمود، و مختار هم احمد بن شمیط را با سه هزار جنگاور به مبارزه با او فرستاد و به آنها گفت: به من وحی شده که ظفروپیروزی از آن شماست، ولی ابن شمیط که از فرماندهان مختار بود شکست خورد^(۱) با آن لشکری که همراه داشت، پس نزد او برگشتند و گفتند: کجاست آن پیروزی که به ما وعده دادی؟! مختار گفت: اینچنین به من وعده داد سپس بداء نمود چون خداوند متعال فرموده:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹]^(۲)

«خداوند هر چه را که بخواهد (و مصلحت بداند، از نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی و از آیه‌های کتاب خواندنی آسمانی) از میان برمی‌دارد، و هر چه را (از قوانین هستی و از شرائع الهی که حکمتش اقتضاء کند و مناسب با زمان باشد) برجای می‌دارد و (جایگزین می‌سازد. و همه اینها) در علم خدا ثابت و مقرر است.»

بنابراین همانطور که می بینیم مختار ابتدا ادعای علم و خبر از آینده می کرد، ولی همینکه برخلاف ادعایش اتفاق می افتاد می گفت: پروردگار بداد کرد.

و همین معنی را هم در اخبار اثنی عشریه پیدامی کنی، چون آنها در بین پیروان خود چنین شایع کرده اند که «ائمه از گذشته و آینده خبر دارند و چیزی از آنها پنهان نیست»^(۳). پس هر خبری را به ائمه نسبت دادند که واقعیت برخلاف آن اتفاق افتاد می گفتند: این از باب بداء است.

در «بحار الانوار» باب بداء آمده است: «از ابی حمزه‌ی الثمالی روایت است که گفت: ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام گفتند: ای ابا حمزه اگر به تو خبری دادیم که از اینجا می آید و از جای دیگر آمد قطعاً خدا هر چه خود بخواهد می کند، و اگر امروز چیزی به تو گفتیم و فردا برخلاف آن را گفتیم همانا خدا هر چه خود بخواهد محو یا تثبیت می کند»^(۴).

۱- سال ۶۷ هـ کشته شد.

۲- الإسفرایینی/التبصیر فی الدین، ص ۲۰ و البغدادی/الفرق بین الفرق، ص ۵۰-۵۲.

۳- أصول الکافی، باب أن الأئمة يعلمون علم ما کان و ما یكون و أنه لا یخفی علیهم الشیء، ۱/۲۶۰.

۴- بحار الأنوار، ۴/۱۱۹، تفسیر العیاشی، ۲/۲۱۷، البرهان، ۲/۲۹۹.

وآخوندهای شیعه این آرزو را به پیروانشان القا می کنند که درآینده امور به دست آنها برمی گردد، و حکومت از آن آنها خواهد بود، حتی درروایتی که به جعفر نسبت داده اند زمان را هفتادسال تعیین کرده اند، ولی وقتی که هفتاد سال گذشت و چیزی از آن وعده ها تحقق نیافت پیروان شکایت سردادند، آنگاه مؤسسين آن مذهب جهت خروج از آن چالش گفتند بدای خداوند متعال مقتضی این تغییر بوده است^(۱).

ورویات شیعه درحیات جعفرصادق از خبرهایی سخن می گفتند که جعفرگفته بعد از او امامت برای پسرش اسماعیل است، ولی چیزی دیگر اتفاق افتاد که حسابش را نمی کردند، چون اسماعیل قبل از فوت پدرش ازدنیافت، پس این پشتشان را شکست و بزرگترین شکاف که تا به امروز هم باقی است در مذهب شیعه پدید آمد، که خروج فرقه ای بزرگ از آنها بود که بر امامت اسماعیل ماندند همان فرقه ای اسماعیلیه بودند؛ علی رغم اینکه برای رهایی از آن معضل بزرگ به عقیده ی بداء پناه بردند، بنابراین روایاتی را به جعفر نسبت دادند که می گوید: «بدای خدا مانند بداء او در مورد مرگ پسر اسماعیل است. چون او را قبل از من نابود کرد تا اعلام کند که او بعد از من امام نیست»^(۲).

فرقه ای اثنی عشریه که معتقد به امامت موسی بودند نه اسماعیل به این تأویل پاسخ دادند. و تأسیس کنندگان شیعه گری در مورد ائمه ادعا می کنند که از حوادث گذشته و آینده واجلها و ارزاق و خبردارند. ولی پیروان آنان و سایر مردم به چنین ادعاهایی اعتقاد ندارند، و ائمه هم مردم را به چنین چیزی خبر نداده اند، چون اصلاً نه صاحب آن بودند و نه ادعایش را برای خود کرده اند، بنابراین بنیانگذاران شیعه گری برای توجیه آن ناتوانی جز عقیده ی بداء چاره ای نیافته اند، پس از آنها نقل می کردند که ائمه از بیم اینکه خداوند بداء کند و تصمیم هایش را تغییر دهد در باره ی غیب چیزی به مردم نگفته اند^(۳).

ومی پنداشتند که علم و آگاهی مرگ و میرها و رزق و روزی و بلاها و حوادث و بیماریها

۱- تفسیر العیاشی، ۲/۲۱۸، الغیبه للطوسی، ص ۲۶۳، بحار الأنوار، ۴/۲۱۴.

۲- التوحید ابن بابویه، ص ۳۳۶، و مثل همین معنی در اصول الکافی، ۱/۳۲۷.

۳- مثلاً گمان کردند که علی بن حسین گفته: اگر بداء نبود حوادثی را که تا قیامت اتفاق می افتد به شما می گفتم تفسیر العیاشی، ۲/۲۱۵، بحار الأنوار، ۴/۱۱۸.

به ائمه داده شده ولی بداء را شرط آن قرار می دادند،^(۱) و این حيله ای دیگر بود که دروغشان را با آن می پوشانیدند اگر برخلاف واقع می بود.

به شیعه دستور داده شده بود که به مقتضای این عقیده تسلیم تناقض و اختلاف و دروغها باشند، مثلاً در تفسیر قمی روایتی طولانی نقل شده که از پایان دولت بنی عباس خبر می دهد، امامشان در آن روایت دروغ گفته بود: «اگر چیری را به شما خبر دادیم و موافق با واقعیت بود بگوئید: صدق الله و رسوله، یعنی خدا و رسولش راست گفتند، و اگر واقعیت برخلاف آن بود بگوئید صدق الله و رسوله، دومرتبه اجر و پاداش دارید»^(۲).

عقیده ی بداء در آغاز نشأت و پیدایش، در ایجاد شک و تردید نزد افراد با هوش و عاقل پیروان آن مذهب تأثیر بسزایی داشت، و بعضی از آنها حقیقت بازی را کشف نمودند و به کلی از مذهب امامیه فاصله گرفتند، و کتابهای فرقه ها داستان یکی از آن افراد را برای ما نگه داشته که سلیمان بن جریر بود، آنکه فرقه ی سلیمانیه از زیدیه منسوب به او است - همانگونه که کتابهای شیعه هم آن را نقل کرده اند: «قطعاً بزرگان رافضه برای پیروانشان دو گفته را تدارک دیده اند که بدین وسیله مردم هرگز دروغهایشان را کشف نمی کنند، و آن دو گفته بداء و اجازه ی تقیه است»^(۳).

سپس در اثنای زندگی در جامعه ی شیعه و معاشرت با آنها متوجه شد که چگونه با توسل به عقیده ی بداء دروغهایشان را در مورد ادعای علم غیب ائمه می پوشانند، پس گفت: همانا بزرگان و رهبران شیعه وقتی که خود را در مورد علم به گذشته و آینده و خبر از آنچه فردا خواهد بود و به شیعیان خود گفتند در آینده فلان چیز و فلان خواهد بود در میان شیعیانشان جایگزین پیامبران کردند، و اگر آینده مطابق چیزی بود که آنها گفته بودند به آنها می گفتند: آیا به شما نگفتیم چنین خواهد بود؟ پس ما از جانب خداوند عزوجل چیزهایی را می دانیم که انبیای الهی می دانستند؛ و در بین ما و بین خداوند عزوجل همان اسباب و رابطه ای برقرار است که پیامبران به وسیله ی آن از جانب خدا چیزهایی می دانستند. و در صورتی که آن واقعه مطابق با خبر و پیشگویی آنان نبود می گفتند: خداوند

۱- تفسیر قمی، ۲/۲۹۰، بحار الأنوار، ۱۰۱/۴.

۲- تفسیر قمی، ۱/۳۱۰-۳۱۱، بحار الأنوار، ۹۹/۴.

۳- المقالات و الفرق قمی، ص ۷۸، فرق الشیعه نوبختی، ص ۶۴.

متعال بداء کرده پس آن را تکوین نکرد^(۱).

آنگاه همچنین شرح می دهد که به مقتضای عقیده‌ی تقیه اتباعشان را فریب می داده‌اند و طایفه‌ای به آنها متأثر شده اند و دنباله‌رو او شده اند^(۲).

پس بعد از این عرضه و بیان می بینی که اگر عقیده‌ی بداء ساقط گردد دین اثنی عشریه از ریشه درمی آید؛ چون اخبار و وعده های که تحقق نیافته اند صفت امامت را از آنها نفی می کند.

اما مقوله‌ی بداء با وخیم ترین عواقب بر سرشان برمی گردد و آن هم اضافه شدن سبب جدید دیگر است بر کفر آنها و ارتدادشان^(۳) چون با آن اعتقاد مخلوق را از خلاف وعده و اختلاف در گفته منزه وبری اعلام کرده‌اند که امام است و رأی جدیدی را اختراع کرده اند و آن را به عالم آشکارونهان نسبت داده اند. تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً^(۴).

پس آنها به جای خالق مخلوق را از خلاف وعده پاک و منزه کرده‌اند، چون غلو آنها در مورد امام- آنگونه که آشکار است- هیچ هیبت و وقاری را برای خدا نزد آنها باقی نگذاشته است، پس دریابان کفر والحاد و گمراهی سرگشته و حیران مانده اند.

بزرگان شیعه کوشیده‌اند برای خلاصی از لکه‌ی ننگ آن عقیده و فرار از کفر راهی پیدا کنند. مثلاً نصیر طوسی (ت ۶۷۲هـ) که مجلسی به او لقب محقق داده بداء را به عنوان عقیده‌ی اثنی عشریه انکار کرده است و در مورد طایفه‌اش گفته: «آنها معتقد به بداء نیستند؛ بلکه گفتن بداء تنها در روایتی آمده است که از جعفر نقل کرده‌اند اسماعیل را قائم مقام خود قرار داد؛ ولی چیزی از اسماعیل ظاهر شده که جعفر به او راضی نبود، آنگاه

۱- المقالات و الفرق قمی، ص ۷۸، فرق الشیعه نوبختی، ص ۶۴-۶۵ و در همین معنی به کتاب محصل افکار المتقدمین و المتأخرین رازی، ص ۲۴۹، مراجعه کن، و سلیمان بن جریر برخی از حیلها را به اهل بیت نسبت می‌دهد، ولی حق این است که این کار از سوی آن زندیق‌ها صورت گرفته که خود را منتسب به اهل بیت می‌کردند تا بدین وسیله اموال مردم را به باطل بخورند و توطئه‌گری و تخریب کنند.

۲- المقالات و الفرق، ص ۷۸، فرق الشیعه، ص ۶۵.

۳- غزالی/المستصفی، ۱۱۰/۱.

۴- التوحید، ص ۱۸۲.

موسی را جانشین خود قرار داده، وقتی علت را از او پرسیدند؛ گفت برای خدا درامر اسماعیل بداء صورت گرفت، و این روایت است، و به اعتقاد شیعه خبر واحد موجب علم و عمل نیست»^(۱).

ولی آنطور که می‌بینی این خلاف واقعیت است؛ چرا که بداء یکی از عقاید مقررشان است و روایات و اخبارشان درمورد آن بسیارند، برای همین است که مجلسی گفته است: این جواب از سوی طوسی عجیب است، و آن را به عدم احاطه و آگاهی کامل به اخبار و روایات نسبت می‌دهد^(۲).

وصفی دیگر از شیعه نسبت به بداء، مانند یکی از عقاید شیعه اقرار می‌کنند ولی می‌کوشند برایش تأویل مقبولی داشته باشند. مثلاً ابن بابویه احادیث بداء را طوری توجیه می‌کند که نشانه‌هایی از اضطراب و آشفتگی از او به چشم می‌خورد. او در ابتدا می‌گوید: «بداء آنگونه نیست که مردم نادان تصور می‌کنند که بمعنی پشیمان شدن است، خداوند از آن پاک و منزّه و والا است، ولی بر ما واجب است اقرار کنیم که خداوند عزوجل بداء دارد بدینصورت که شروع به آفریدن چیزی از مخلوقاتش می‌کند و آن را قبل از چیز دیگری می‌آفریند، سپس آن چیز را از بین می‌برد و آفرینش چیز دیگری را آغاز می‌کند»^(۳).

می‌بینی که گفتار او در اینجا کاملاً خارج از موضوع است، چون از شروع و آغاز سخن می‌گوید که هیچ مسلمانی در این مورد مخالفتی ندارد که او می‌گوید، و اگر مقصودشان از بداء این بود کسی انکار نمی‌کرد، و راهی را برای خروج از تناقض روایات و خلاف وعده‌هایشان نمی‌یافتند.

خداوند سبحان

﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾ [السجدة: ۷]

«و آفرینش انسان (اول) را از گل آغازید.»

و او ﴿إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ [یونس: ۴]

«خدا است که از آغاز، موجودات را می‌آفریند (و جامه هستی به تن همه کائنات، از

۱- طوسی/تلخیص المحصل، ص ۲۵۰.

۲- بحار الأنوار، ۱۲۳/۴.

۳- التوحید، ص ۳۳۵.

جمله انسانها می‌کند) و هم او است که آنها را (دیگر بار پس از تخریب جهان، هستی می‌بخشد و به سوی خود) برمی‌گرداند»

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ [القصص: ۶۸]

«پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند، و هر کس را بخواهد برمی‌گزیند» و مقصود از بداء این نیست.

ولی از حرفش برگشته و بداء را به نسخ تفسیر کرده، و مستقیماً بعد از گفتار سابق گفته: «یا به انجام کاری فرمان می‌دهد سپس از آن نهی می‌کند، و این مثل نسخ شریعتها و تغییر قبله و عده‌ی زنی است که شوهرش فوت می‌کند»^(۱).

ولی این نادانی است یا خود را به نادانی زدن است؛ چون در نسخ بداء و پشیمانی نیست، بلکه آن حکم که منسوخ شده در علم خداوند متعال موقت بوده، و مدت حکم و انتهای حکم موقع فرا رسیدن موعد آن قبل از حکم برای او معلوم بوده است. بله این برای ما بعد از نازل شدن حکم ناسخ بداء است، و این بداء در علم ما است نه در علم الله تعالی^(۲).

به این خاطر خداوند متعال منزّه است از توصیف شدن به بداء، چون بداء با احاطه‌ی علم خدا به همه چیز منافات دارد، ولی خداوند سبحان از نسخ منزّه نیست، چون نهایت نسخ این است که بیان مدت حکم اول است به صورتی که سابقاً در علم باری تعالی بوده اگرچه به نسبت ما بداء استم^(۳) «زیرا خداوند متعال در علم ازلی خود برای هر حکمی میقات و زمان معلومی را تقدیر فرموده که هروقت زمان آن به سر رسید حکم دیگر با امر و نهی خدا جایگزین آن می‌گردد، پس در علم ازلی خداوند عزوجل تغییری صورت نمی‌گیرد»^(۴).

خداوند متعال فرموده:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة:

۱- التوحيد، ص ۳۳۵.

۲- التوحيد، ص ۳۳۵.

۳- مصطفی زید/النسخ فی القرآن، ۲۰/۱.

۴- محمد أبو زهرة/الإمام الصادق، ص ۲۴۱.

[۱۰۶]

«هر آیه‌ای را که رها سازیم (و به دست فراموشی سپاریم)، و یا این که (اثر معجزه‌ای را از آئینه دل مردمان بزدائیم و) فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می‌آوریم و جایگزینش می‌سازیم. مگر نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟»
 عبدالقاهر بغدادی، شیعه را به باد انتقاد گرفته و آنها را رسوا می‌کند و می‌گوید: «شیعه نسخ را چیزی از قبیل بداء دانسته پس گمان کرده‌اند که هرگاه خداوند متعال به چیزی امر کرد سپس آن را نسخ کرد چیزی دیگر برایش معلوم شده»^(۱). با وجود اینکه نسخ هیچ رابطه‌ای با بداء ندارد^(۲).

سپس ابن بابویه در پایان توجیه خود برای عقیده‌ی بداء به این گفته برمی‌گردد که بداء فقط ظاهر شدن امر است، خداوند متعال فرموده:

﴿وَبَدَأْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [الزمر: ۴۷]

«و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند (و به فکرشان هم نمی‌رسید)».

یعنی: و آنچه تصور[ش را] نمی‌کردند از جانب خدا بر ایشان آشکار می‌گردد. و هرگاه برای خدا آشکا رشد که بنده پیوند خویشاوندی برقرار نموده عمرش را افزایش می‌دهد، آنگاه که قطع پیوند خویشاوندی از او آشکار شد از عمر او می‌کاهد^(۳).

این برگشت است برای تثبیت آن منکر در اعتقاد آنها به بداء بعد از تغییر رنگ و تقلب کاری.

ولی افزایش عمر کسی که صله‌ی رحم با نزدیکانش برقرار کند از باب بداء و ظاهر شدن امری که در علم خدا نبوده باشد نیست، بلکه صله‌ی رحم سبب طول عمر

۱- الملل و النحل، ص ۵۲.

۲- برای تحقیق فرق بین نسخ و بداء ورد علیه اوهام رافضه و یهود که نسخ و بداء را از هم جدا نمی‌کنند به کتاب الناسخ و المنسوخ ابی جعفر نحاس، ص ۴۴، المعتمد فی أصول الفقه ابی الحسین البصری، ۳۶۸-۳۶۹، الإيضاح لناسخ القرآن و منسوخه مکی القیسی، ص ۹۸-۹۹، الأحكام فی أصول الأحكام ابن حزم، ۶۸-۶۹، الأمدی/الإحکام فی أصول الأحکام، ۱۰۹/۳-۱۱۲، دراسات الأحکام و النسخ فی القرآن/محمد حمزه، ص ۵۹ مراجعه کنید.

۳- التوحید، ص ۳۳۶.

است، و خداوند أجل انسان و سبب آن را هم تقدیر فرموده، که اگر آن سبب نبود عمر به آن غایت نمی‌رسید، بنابراین خداوند متعال «تقدیر نموده که این انسان صله‌ی رحم و پیوند خویشاوندی را محکم می‌کند پس بدین سبب تا فلان تاریخ عمر می‌کند؛ و اگر آن سبب نبود آنقدر عمرش طولانی نمی‌شد، ولی او سببش را قضا و تقدیر کرده، و نیز تقدیر فرموده که کسی دیگر قطع صله‌ی رحم می‌کند؛ پس عمرش چنین است»^(۱).

اما شیخ طایفه‌ی طوسی در تأویل بداء راه دیگری را درپیش گرفته‌اند که از روش ابن بابویه سالم‌تر است، چون می‌گویند: «بدا لله فيه» معنایش «بدا من الله فيه» است، یعنی از جانب خدا در آن مورد چیزی روشن می‌شود که قبلاً معلوم نبوده، و نیز در مورد سایر مواردی که بداء روایت شده مثل موضوع اسماعیل معنایش این است که از جانب خدا معلوم شد، چون مردم در مورد اسماعیل بن جعفر گمان می‌کردند که بعد از پدرش امام است، ولی وقتی که وفات یافت فهمیدند که ظنشان باطل است^(۲).

طوسی در معذرت آوردن خود از یک مرجع معاصر شیعه پیروی می‌کند و آن محمد حسین آل کاشف‌آل‌غطاء است، پس گفت: بداء اگرچه در جوهر و ریشه به معنی ظاهر شدن چیزی بعد از خفای آن است، ولی منظور ظاهر شدن آن چیز برای خدا نیست، کسی که بویی از عقل و شعور برده باشد مگر به چنین کفرو گمراهی تلفظ می‌کند! نه بلکه منظور آشکار کردن امر از جانب خدا برای بندگانی است که خود بخواهد بعد از مخفی بودنش از آنها، و اینکه می‌گوییم (بدا لله) یعنی حکم الله یا شأن الله ظاهر شد^(۳).

ولی کسی که به روایاتشان مطلع باشد باور نمی‌کند که با این توجیه و تأویل موافقت داشته باشد، چون روایاتشان دلالت می‌کنند بر نسبت دادن بداء به خدا نه به خلق، برای همین است که ائمه برای عدم غیبگویی خود به بیم از بداء خدا معذرت آورده‌اند و به پیامبر خدا لوط عليه السلام نسبت داده‌اند که گویا فرشتگان را تشویق می‌کرده که زود بر قومش عذاب نازل کنند از بیم اینکه مبدا خدا بداء داشته باشد و می‌گفته: **تَأْخُذُوهُمْ السَّاعَةُ فَاَتِي**

۱- شرح الطحاویة، ص ۹۲.

۲- الغیبة طوسی، ص ۵۵.

۳- الدین و الإسلام، ص ۱۷۳.

أَخَافُ أَنْ يَدُوَّ لِرِي فِيهِمْ «یعنی همین لحظه آنها را گرفتار کنید چون من می ترسم خدا درمورد آنها بداء داشته باشد. گفتند: ای لوط همانا وعده گاه آنان صبح است، آیا صبح نزدیک نیست»،^(۱) آیا چنین کفر و الحادی قابل تأویل است؟!.

و در الکافی آمده است: «..از ابی هاشم جعفری روایت است که گفت: نزد ابی الحسن علیه السلام بودم بعد از رفتن پسرش ابوجعفر و من فکرمی کردم که بگویم شاید اباجعفر و ابامحمد هم در آن موقع مانند ابی حسن موسی و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیه السلام باشند، و داستان آنها هم همان داستان باشد، ولی قبل از اینکه لب به سخن بگشایم ابوالحسن به من نگاه کرد و گفت: بله ای اباهاشم برای خدا در مورد ابی محمد بداء شد بعد از ابی جعفر علیه السلام آنچه برایش شناخته شده نبود، همانگونه که بعد از درگذشت اسماعیل بدائی شد که حالش را کشف نمود، و همانطور است که درونت به تو گفته اگرچه باطل گرایان نپسندند»^(۲).

به این گفته نگاه کن: «بدا لله.. ما یکن یعرف له..» می بینی که با صراحت بداء را به خداوند متعال نسبت می دهند، پس این قوم هیچ احترامی برای خدا قائل نیستند؛ در حالی که با توسل به عقیده ی بداء فرصتی را برای انتخاب رأی اهل بیت (به خیال واهی خود) و برگشت از انتخاب بدون سرزنش پیروانشان فراهم کرده اند. ولی در این حيله حقى را برای خداوند عزوجل رعایت نکرده اند، چون جعل کنندگان این نصوص درون خود را از بیم و خوف و رجای خدا خالی کرده اند. سپس تأویل بداء به ظهور امر برای مردم از جانب خدا این همه مغالطه را در مورد بداء تجویز نمی کند که آن را بزرگترین عبادت و اصول اعتقاد قرار دهند، همانگونه که لفظ بداء در زبان عرب که قرآن بدان نازل شده حامل معنای باطلی است، پس چگونه اصل دین به حساب می آید در حالی که برایش تأویل و راه خروج پیدا می کنند؟!.

استدلال شیعه بر بداء

بعد از آنکه مسأله ی بداء نزد آنها به مقتضای روایات کلینی و امثال او مانند یک عقیده

۱- فروع الکافی، ۵/۵۴۶.

۲- أصول الکافی، ۱/۳۲۷.

تثبیت و مستقر شد؛ بزرگان شیعه چون عادت همیشه برای یافتن سند و مدرک ادعایشان به بحث و تکاپو پرداخته اند.

مثل اینکه به نسبت دادن این تهمت به خدا اکتفاء نکرده‌اند که گمان می‌کنند کتاب الله افترایشان را تأیید می‌کند و به این آیه متوسل شده‌اند:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹]

«خداوند هرچه را که بخواهد (و مصلحت بداند، از نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی و از آیه‌های کتاب خواندنی آسمانی) از میان برمی‌دارد، و هرچه را (از قوانین هستی و از شرائع الهی که حکمتش اقتضاء کند و مناسب با زمان باشد) برجای می‌دارد و (جایگزین می‌سازد. و همه اینها) در علم خدا ثابت و مقرر است.»

و ملاحظه می‌گردد که اولین کسی که به این آیه بر تثبیت افترای بداء استدلال کرده مختاربن ابی عبید بوده-چنانچه گذشت- و علمای شیعه از او پیروی کردند و سازندگان روایات، آن را به برخی از علمای اهل بیت نسبت دادند تا مورد قبول واقع شود^(۱).

و استدلال آنها به این آیه بر اینکه محو کردن و اثبات بداء است یاوه‌گویی و اظهار نظر زورمندانه است، چرا که محو و اثبات با علم و قدرت و اراده‌ی الله تعالی است بدون اینکه در چیزی بداء کرده باشد، و اصلاً چگونه بداء برای خدا قابل تصور است در حالی که ام الكتاب نزد او است! و در ازل دارای علم محیط و فراگیر بر همه چیز بوده است.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْغَيْبِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَةٍ إِلَّا يَكُونُ لِهَا رِزْقٌ وَلَا يَرْضَىٰ لَهَا رِزْقًا إِلَّا يَخْلُصُهَا مِنْ ظِلْمَةٍ وَلَا يَكُونُ لَهَا رِزْقٌ إِلَّا يَخْلُصُهَا مِنْ ظِلْمَةٍ﴾ [الأنعام: ۵۹]

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگ‌ی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.»

﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي

۱- نگاه کن به أصل الکافی، ۱/۱۴۶، التوحید لابن بابویه، ص ۳۳۳ به بعد.

كِتَابُ مُبِينٍ ﴿٢﴾ [سبأ: ۳]

«قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازه سنگینی ذره‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کمتر از اندازه ذره و نه بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود.»

و دیگر آیاتی شبیه اینها، و توهّم بداء برای خدا در واقع تکذیب کل این آیات است^(۱).

۱- برای آگاهی از رد علیه شیعه مراجعه کن به المستصفی غزالی، ۱۱۰/۱، مختصر الصواعق، ۱۱۰/۱، الأحکام آمدی، ۱۱۱/۳. [مفسرین در مورد مراد از محو و تثبیت بر هشت قول هستند ابن الجوزی/زاد المسیر، ۳۳۷/۴-۳۳۸. برخی گفته اند: خدا هر کدام از احکامی را که خود بخواهد محو و نسخ می‌کند، و هر چه را بخواهد ثبت می‌کند و نسخ نمی‌کند، شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: سیاق آیه بر این دلالت می‌کند. شرح الطحاویه، ص ۹۴.

ابن جریر طبری گفته: بهترین قول در تفسیر آیه این است که خداوند تعالی مشرکینی را که از رسول خدا معجزه و نشانه‌هایی به خواست خود می‌خواستند تهدید به عقوبت و عذاب کرد و فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾: [الرعد: ۳۸]

یعنی: هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاورد برای هر زمانی کتابی است. و به آنان اعلام داشت که مدت عمر آنان ثبت شده است و چون به سر رسید خدا آنچه بخواهد با کسی که اجلش نزدیک شده انجام می‌دهد و روزیش قطع می‌گردد. پس این را در میان خلق انجام می‌دهد و این محو است، و هر آنچه را که بخواهد از کسانی که اجلشان فرانسیده ثابت می‌گرداند و روزی می‌دهد، پس به حال خود و امی گذارد و او را محو نمی‌کند - تفسیر الطبری، ۱۷۰/۱۳

و برخی دیگر عموم محو و اثبات را به جمیع اشیاء برمی‌گردانند، فتح القدیر، ۸۸/۳ و ابن جزّی از کسانی اعتراض داشته که در تفسیر آیه آن را به همه اشیاء برمی‌گردانند، و می‌گوید: قاعده مقرر این را ردّ می‌کند و آن اینکه قضای الهی قابل تغییر و تبدیل نیست، و علم خدا تغییر نمی‌کند. التسهیل، ۱۳۶/۲.

اما شوکانی می‌گوید: قول به عموم با آن قاعده تضاد ندارد، چون محو و اثبات هم از جمله قضا و قدر الهی هستند. فتح القدیر، ۸۸/۳.

و قاسمی ترجیح می‌دهد که مراد از معجزات است. - تفسیر القاسمی، ۳۷۲/۱۳-۳۷۳ و برای تفسیر این آیه به تفسیر البغوی، ۲۳-۲۲/۳، تفسیر ابن کثیر، ۵۵۹/۲-۵۶۱، تفسیر الألوسی، ۱۳/۱۶۹-۱۷۲، السعدی/تیسیر الکرم الرحمن، ۱۱۶/۴-۱۱۷ مراجعه کنید.

این بود آرای علمای تفسیر که هیچکدام چنین ادعای شیعه را نداشته است.

روایاتی از کتابهای اثنی عشریه که بابداء تضاد دارند

اگر خصم گفتار خود را نقض کند (در هنگام مناظره) این بهترین نوع نقض و باطل کردن است، چون با خودش شکست می خورد، و آشکار شدن تناقض گویی از او بارزترین نشانه بر باطل بودن اعتقاد او است، که در کتابهای اثنی عشریه روایاتی هست که معتقدان به بداء را رسوا می کند و روایات گذشته را باطل می کنند.

و این روایات گاهی ارتباط محکمی با علمای اهل بیت دارند؛ چون تعبیر از معنای حق می کنند و چیزی است که شایسته ی آن برگزیدگان است، و گاهی هم آثار شیعیان میانه رو و معتدل است که در کتابهای اثنی عشریه باقی مانده است، و بعید هم نیست که این روایات هم پوششی باشد که آن زنداقه ی بی دین بر عقیده ی بداء گذاشته باشند.

به هر حال اثبات این روایات بیانگر مقدار تناقض روایات این فرقه است، و اینکه دینشان بر جانب شاذ و خارج از قواعد و اصول برپا شده، و در اخبار مخالف جماعت (مسلمین) هستند، چون در قانون آن زندیقها هدایت و ارشاد در روایت و راه و روشی است که مخالف با جماعت باشد، که هر کس آن را انتخاب کند مستقیماً از این دین خارج است.

در کتاب التوحید ابن بابویه آمده است: از منصور بن حازم روایت است که گفت: از اباعبدالله؛ پرسیدم آیا روزی چیزی اتفاق خواهد افتاد که قبلاً در علم خدا نبوده باشد؟ گفت: نه، هر کس چنین بگوید: خدا خوار و رسوایش می کند، گفتم: آیا هر چه بوده و خواهد بود در علم خدا بوده؟ گفت: آری، قبل از اینکه خلق را بیافریند^(۱).

شکی نیست که عقیده ی بداء به مقتضای معنای لغوی آن، و به موجب روایات اثنی عشریه، و بر حسب تأویل برخی از آخوندهایشان مقتضی این است که در علم خدا چیزی بوجود آید که قبلاً نبوده باشد.

خداوند متعال در آخر بیان فرموده که هر محو و اثبات و تغییری که صورت می گیرد با مشیت الهی است و قبلاً نزد او در ام الكتاب ثبت شده است عبدالرزاق عقیفی / فی تعلیقه علی الاحکام للآمدی: ۱۱۱/۳.

۱- التوحید، ص ۳۳۴، أصول الکافی، ۱/ ۱۴۸، رقم ۱۰، و به روایتی دیگر نزدیک به همین معنی نگاه کن در کافی، ۱/ ۱۴۸، رقم ۹.

برای ننگ و رسوایی اثنی عشریه همین عار کافی است که چنین عقیده‌ای را به خداوند عزوجل نسبت می‌دهند و در صورتی که گفته‌ی یکی از ائمه (دروغهایی که خودشان بنام ائمه می‌سازند) با واقعیت جور درنیامد اشتباه را به خدانسبت می‌دهند نه به امام، درحالی که ائمه و بزرگان‌شان خدا را از چنین اعتقادی پاک و مبرا می‌دانند. وقتی هم که درمورد توحید ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات خداوند به معتقداتشان مراجعه کنی می‌بینی که بر اثر تأثیر انبوهی از اخبارستمگرانه‌اشان؛ امام در قلب و درون و اندیشه‌ی آنها در محل پروردگار سبحان قرار دارد.. پس اعتقادشان در مورد بداء اثر غلو و افراط در مورد امام است.

فصل هشتم: طینت

این عقیده یکی از مقالات سرّی شیعه است که حتی پیوسته از عامه‌ی افراد خود هم مخفی نگه داشته اند؛ چون اگر فرد عامی شیعه بر این عقیده مطلع می‌شد جهت دستیابی به لذت‌های دنیوی به کارهای بزرگی دست می‌زد، چون می‌دانست که وبال و عقوبت اخروی او تنها بر غیر اوست^(۱).

و این گفته مورد انکار برخی از شیعیان عاقل و هوشمندی چون مرتضی و ابن ادریس بوده است، چون اگرچه به درون اخبار و روایاتشان در کتابهای شیعه رخنه کرده؛ اما چون اخبار آحادی هستند که مخالف با قرآن و سنت و اجماع هستند واجب است ردّ شوند^(۲).

اما این اخبار در طی زمان رو به افزایش گذاشته؛ حتی آخوند شیعه نعمت الله جزایری (ت ۱۱۱۲هـ) گفته: «همانا أصحاب ما این اخبار را با سندهای فروان در اصول و غیره روایت کرده‌اند، بنابراین راهی برای انکار و حکم کردن بر آنها به اینکه آحاد هستند ممکن نیست، بلکه به اخباری مستفیض و مشهور تبدیل شده‌اند، و اصلاً متواتر و غیر قابل انکار هستند»^(۳)، این را در ردّ بزرگان سابق گفته که آن روایات را انکار کرده بودند.

کسی که گناه بزرگ تثبیت این عقیده را بر عهده گرفت - آنگونه که به نظرمی رسد کلینی بوده که برای آن موضوع بابی را به عنوان «باب طینة المؤمن والكافر» ترتیب داده و در ضمن آن باب هفت حدیث را در موضوع طینت نقل کرده^(۴).

سپس بعد از کلینی باز هم این روایات روبه افزایش گذاشته؛ بطوریکه مجلسی شصت و هفت روایت را به عنوان «باب الطینة والميثاق» ثبت کرده^(۵).

شاید خواننده به تفصیل این مقاله چشم دوخته باشد که شیعه را وادار می‌کند معتقد باشد مرتکب هر معصیتی شود گناهش به عهده‌ی اهل سنت است، و هر عمل

۱- الأنوار النعمنیة، ۲۹۵/۱.

۲- الأنوار النعمانیة، ۲۹۳/۱.

۳- الأنوار النعمانیة، ۲۹۳/۱.

۴- أصول کافی، ۲/ ۶-۲.

۵- بحار الأنوار، ۲۲۵/۵-۲۷۶.

صالحی که اهل سنت انجام می‌دهند ثوابش برای شیعه است، به خاطر این است که بزرگان شیعه این اندیشه را از افراد عامه‌ی خود مخفی نگه داشته‌اند تا سرزمین و آبادیهایشان را (به امید اینکه هیچ گناهی به عهده‌ی آنها نیست) به فساد و نابودی نکشانند.

مفصل‌ترین شرح و تفصیل این عقیده روایتی است که ابن بابویه در علل الشرایع نقل کرده که نزد او پنج صفحه را در برگرفته و کتابش را با آن به پایان برده است^(۱). و برخی از آخوندهای معاصر بر این باورند که این روایت مانند مسک و عطرختم است، مثلاً گفته اند: «همانا او کتاب علل الشرایع را با این حدیث شریف خاتمه داده است»^(۲).

خلاصه این که شیعه از طینت (گل) خاصی آفریده شده‌اند و سنی از گل دیگری، و آن دو گل به صورت معینی با هم مخلوط شده‌اند بطوریکه که هرگناه و نافرمانی که از شیعه سر می‌زند از تأثیر گل و طینت سنی سرچشمه می‌گیرد، و هرامانت و شایستگی که در سنی وجود دارد از تأثیر طینت شیعه است، پس روز قیامت گناه شیعه بردوش سنی گذاشته می‌شود، و حسنات و پاداش اهل سنت به شیعه داده می‌شود.

و بیش از شصت روایت شیعه بر این محور می‌چرخند

ممکن است سبب ابداع این عقیده از سؤالات و شکایاتی استنباط گردد که متوجه ائمه بوده مبنی بر اینکه قومشان غرق در گناهان کبیره و نافرمانی خدا شده‌اند، و با همدیگر بدرفتاری می‌کردند، و غم و نگرانی را در وجود خود احساس می‌کردند و سبب آن را نمی‌دانستند. اما امام همدی اینها را به تأثیر طینت شیعه در طینت سنی در آفرینش اول نسبت می‌دهد.

اینک برخی سؤالاتی را می‌شنویم که بیانگر اوضاع نابسامان شیعه می‌باشند

ابن بابویه با سند خود روایت می‌کند که اسحاق لثی گفت: به ابی جعفر محمد بن

علی باقر علیه السلام عرض کردم: «ای پسر رسول خدا در مورد مؤمن با بصیرت به من خبریده»^(۳)

که آیا اگر در شناخت به درجه‌ی کمال برسد زنا می‌کند؟ گفت: خیر، گفتم: آیا شراب می‌نوشد؟ گفت: خیر، گفتم: آیا سراغ یکی از این گناهان کبیره یا فاحشه‌ای از این فاحشه‌ها

۱- علل الشرائع، ص ۶۰۶-۶۱۰.

۲- بحار الأنوار، ۲۳۳/۵.

۳- یعنی رافضی.

می رود؟ گفت: خیر. گفتم: ای فرزند رسول الله من کسانی از شیعیان شمارا سراغ دارم که شراب می نوشند، راهزنی می کنند، راهها را نا امن می کنند، زنا و عمل لواط انجام می دهند، ربا خواری می کنند، مرتکب فاحشه می شوند، به نماز و روزه و زکات اهمیت نمی دهند، قطع صله ی رحم می کنند، به دنبال گناهان کبیره می روند، پس این چگونه است و چرا؟؟ گفت: ای ابراهیم آیا جز این چیزی در دل نداری؟ گفتم چرا ای پسر رسول خدا چیزهایی از این هم بزرگتر. گفت: آن چیست ای اسحاق؟ گفتم: ای پسر رسول خدا، می بینم دشمنان شما^(۱) نماز و روزه و پرداخت زکات و انجام پی در پی حج و عمره دارند و بر جهاد در راه خدا حریص هستند، همچنین نیکی و برقراری پیوند خویشاوندی و ادای حقوق برادران خود، و همکاری یکدیگر را با مال و دارایی می کنند، و از نوشیدن شراب و زنا و لواط و سایر فاحشه ها دوری می کنند، پس این چیست و چرا اینطور است؟ ای پسر رسول خدا برایم شرح و تفسیر و بیان کن و دلیل بیاور، به خدا سوگند فکرم مشوش شده، و تمام شب بیدار هستم و در اوضاع روحی نابسامانی قرار گرفته ام و به تنگ آمده ام^(۲). این یکی از آن سؤالات و شکایاتی بوده که بیانگر در فشار و تنگنا قرار گرفتن شیعیان است از آن وضعیت سرشار از گناه و معصیت در مقابل اوضاعی که بر فضای گذشتگان صالح این امت وائمه ی اهل سنت و قسمت عمده ی عامه قرار گرفته که فضایی آکنده از تقوا و پرهیزکاری و اصلاح و امانت بوده است، که سؤال کننده به مقتضای عقیده ی طینت جواب داده که گناه و جرائمی که نزد شیعه است بسبب طینت و ماده ی آفرینش اولیه ی اهل سنت است، و نیز اعمال شایسته ای که جوامع مسلمان اهل سنت را فرا گرفته بسبب طینت شیعه است.

یکی دیگر به نام اسحاق قمی سؤال می کند و می گوید: به ابا جعفر باقر عرض کردم: «فدایت شوم مؤمن موحد می شناسم که چیزی می گوید که من هم می گویم، و دیانتش ولایت شماس، و با من هیچ اختلافی ندارد، عرق می نوشد، زنا می کند، عمل لواط انجام می دهد، در هنگام تنگ دستی و گرفتاری پیش او می روم با صورت عبوس به

۱- [به اهل سنت اشاره می کند]

۲- علل الشرائع، ص ۶۰۶-۶۰۷، بحار الأنوار، ۲۲۸/۵-۲۲۹.

من جواب می‌دهد، رنگش تیره می‌شود، از کمک و برآوردن نیازم سست است، ولی ناصبی (سنی) را می‌بینم که مخالف اعتقاد است، می‌داند که من شیعه هستم، برای طلب کمک پیش اومی‌روم؛ ولی با خوشرویی با من برخورد نموده و سریع با خوشحالی به یاریم می‌شتابد، خیلی نماز می‌خواند، زیاد روزه می‌گیرد، بسیار اهل صدقه است، و اهل امانت داری است»^(۱).

این سؤال کننده بیش از قبلی از بد رفتاری یاران خود و جفای طبع و بی وفایی آنها شکایت داشته در همان حال که اهل سنت که دشمن او به حساب آمده‌اند به خوبی در رفع نیاز و در کمک کردن به او و رفتار و عبادت بهترین مردم بوده‌اند.

نزدیک به همین معنی، یکی از شیعیان نزد ابی عبدالله رفته و می‌گوید: یکی از یاران خود را می‌بینم که اعتقادی دارد که ما داریم؛ زبانش پلید است، رفتارش زشت است، کمتر به وعده‌ی خود وفا می‌کند، بسیار موجب غم و اندوه شدید من می‌شود، ولی مخالفین مان را می‌بینم خیلی با ما خوش رفتار و خوشرو هستند^(۲) و به وعده وفا می‌کند، از این اندوهگین می‌شوم^(۳).

چهارمین شاکی می‌آید و از چیزی نگران است که نمی‌تواند برایش تفسیری داشته باشند. روایت می‌گوید: از ابی بصیر روایت است که گفت: همراه با مردی از یاران شیعه نزد ابی عبدالله رفتم، گفتم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، من اندوهگین می‌شوم و غم می‌خورم بدون اینکه سبب آن را بدانم^(۴).

چنین بنظر می‌رسد که منبع نگرانی آن عقیده و محل استقرار آن که رافضیها از آن برمی‌گیرند غیرواضح بوده، ولی امامش به مقتضای عقیده‌ی طینت شروع می‌کند به تفسیر آن نگرانی و آشفتگی.

این سؤالات و شکایات و غیره بسیارند^(۵) که طبیعت ترکیبی درون شیعه و روابط آنها

۱- علل الشرائع، ۴۸۹-۴۹۰، بحار الأنوار، ۲۴۶/۵-۲۴۷.

۲- بحار الأنوار، ۲۵۱/۵.

۳- البرقی/المحاسن، ص ۱۳۷-۱۳۸، بحار الأنوار، ۲۵۱/۵.

۴- بحار الأنوار، ۲۴۲/۵ و عزاه إلى علل الشرائع، ص ۴۲.

۱- که در بابهای طینت در الکافی و بحار یافت می‌شوند و نمونه‌هایی دیگر از آنها در باب تأثیر شیعه در جهان خواهد آمد.

واخلاق و رفتار و دینشان و... را توضیح می دهد.

و آخوندهای شیعه برای مواجهه با این احساس که برخی از افراد صادق را در مقابل این وضعیت ظاهری وخیم و آشفته‌ی وحشتناک از شیعه گری دور می ساخت حيله‌ای را به کار انداختند تا به این نوع سؤالات و شکایتها با ادعای عقیده‌ی طینت جوابگو باشند.

اینک به چند جواب آن شکایتها گوش کنیم^(۱) (امامشان) می گوید: ای اسحاق (راوی حدیث) آیا نمی دانید شما از کجا آمده اید؟ گفتم: نه به خدا نمی دانم فدایت شوم مگر به من خبر دهی. گفت: ای اسحاق آنگاه که خداوند عزوجل تک و تنها بود ابتدای آفرینش اشیاء را از نیستی شروع کرد، پس آب شیرین و گورا را هفت شبانه روز بر زمین پاک جاری نمود، سپس آب آن کم شد، پس قبضه و مشتی از گل صاف و تصفیه شده برداشت که طینت و گل ما اهل بیت بود، اگر گل ما به همان صورت به حال خود رها می شد کسی از شیعیان مرتکب زنا و دزدی و عمل لواط نمی شد، و شراب نمی نوشیدند، و چیزی از آنچه ذکر کردی نمی کردند، اما خداوند آب شور را هم بر زمین ملعون و گل ولای گندیده جاری کرد، که گل و طینت فساد و نقصان بود گل و طینت دشمنان ما شد، و اگر خداوند گل آنها را به همان صورت رها می کرد؛ نمی دیدید که آنها اخلاق آدمیت را داشته باشند، به شهادتین اقرار نمی کردند، و نماز و روزه و ادای زکات و حج به جا نمی آوردند، و هیچ کس از آنها را با اخلاق زیبا نمی دیدی، ولی خداوند عزوجل هردو گل را با هم جمع کرد، طینت شما و آنها، پس آن را مخلوط کرد و گستراند همچون چرم و با آب عجین کرد، بنابر این حرف بدی که از برادرت می شنوی، یا زنا می کند، یا چیزی از آنچه ذکر کردی مربوط به جوهر و ایمان او نیست، بلکه بر اثر تماس با ناصبی مرتکب گناه و جنایت می شود، و هر کار خوبی که از ناصبی می بینی از خوشرویی و اخلاق زیبا و نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی در اثر جوهر اصلی او نیست، بلکه در اثر تماس با ایمان است، پس کارهای او اکتساب مسحه‌ی ایمان است.

گفتم: فدایت شوم روز قیامت چه؟ گفت: ای اسحاق آیا خدا خیر و شر را در یک جا

۱- [جواب مذکور که گفته اند اسحاق قمی پرسید که نص عبارت آن گذشت، و به خاطریم از طولانی شدن موضوع به مراجع آنها اکفا می کنیم چون در نهایت همه جوابها یک نتیجه دارند]

جمع می‌کند؟ وقتی که روز قیامت فرا رسید خداوند متعال مسحه‌ی ایمان را از آنها جدا می‌سازد و به شیعیان ما برمی‌گرداند، و مسحه‌ی ناصبی را همراه با تمام آنچه کسب کرده جدا می‌کند و به دشمنان ما برمی‌گرداند و همه چیز به عنصر اول خود برمی‌گردد. گفتم: فدایت شوم آیا حسنات و نیکیهای آنها به ما برگردانده می‌شود و گناهان ما به آنها برگشت داده می‌شود؟ گفت: آری سوگند به خدایی که هیچ معبود بحق جز او نیست^(۱). این است عقیده‌ی طینت ازدیدگاه شیعه، و در اسلوب روایت قمی آمده است که اولش چنین است: بیان شافی را بگیر برای آنچه درباره‌اش سؤال کردی، و علمی پوشیده از گنجینه و اسرارالله^(۲).

در خاتمه‌ی آن آمده است: «آن را برای خودت بگیر ای ابا اسحاق به خدا سوگند این از احادیث برجسته و باطن درون و نهان، و گنجینه‌های پوشیده‌ی ماست، و کسی را از اسرار ما مطلع مگردان جز مؤمن با بصیرت و آگاه، چرا که اگر اسرار ما را فاش کنی در جان و مال و خانواده و فرزندان دچار بلا می‌شوی»^(۳).

بنابراین همانگونه که می‌بینی این یکی از عقاید سرّی بود در دوران قدرت دولت اسلام، و در اول و آخر آن بر سرّی بودنش تأکید شده، آیا بر قلب مخترع این عقیده خطور نکرده که این روایت روزی به دست سنی‌ها می‌رسد و در حضور ملاّ عام آن را به عنوان یکی از فضایح و ننگهای شیعه فاش می‌کنند؟

نقد این گفتار

اول: این روایات خود بخود یکدیگر را نقض و باطل می‌کنند، چون همانگونه که می‌بینی و بیان شد شیعه در جرائم و معاصی و گناهان مهلک اغراق و مبالغه کرده و از همه‌ی غیر شیعه‌ها بد رفتارتر و دارای اخلاق و دین زشت‌تری هستند، پس کسی که اینگونه باشد چگونه طینت و ماده‌اش برتر و خلقتش پاکتر است؟

دوم: خداوند سبحان همه را بر فطرت اسلام آفریده، و می‌فرماید:

۱- علل الشرائع، ص ۴۹۰-۴۹۱، بحار الأنوار، ۲۴۷/۵-۲۴۸.

۲- علل الشرائع، ص ۶۰۷، بحار الأنوار، ۲۲۹/۵.

۳- علل الشرائع، ص ۶۱۰، بحار الأنوار، ۲۳۳/۵.

﴿ فَأَقَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا بَدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾ [الروم: ۳۰]

«روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند) این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.»
تفریق و تمایز بین آنها از اساطیر و افسانه‌های شیعه است.

سوم: شیعه در اخبار طینت با مذهب خود در مورد افعال بندگان تناقض دارند، چون مقتضای این اخبار این است که بنده بر انجام کارهایش مجبور باشد و دارای هیچ اختیاری نباشد؛ چون کارهایش به اقتضای طینت او بوجود می‌آیند. با این وجود مذهب شیعه در مورد افعال بنده این است که خودش فعل خود را خلق می‌کند مانند مذهب معتزله.

چهارم: در اخبار و روایات طینت شیعه مقرر شده که اهل سنت گناهان شیعه را بردوش می‌کشند، و حسنات و نیکیهای تمام مسلمین به شیعه داده می‌شود، و این مخالف با عدالت الهی است و با عقل صریح و فطرت سالم سازگار نیست، چه رسد به نصوص شریعت و اصول اسلام، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]^(۱)

«و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد»

و فرموده: ﴿ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴾ [الطور: ۲۱]

چرا که هر کس در گرو کارهایی است که کرده است.

و فرموده‌ی:

﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ ﴿٨﴾ ﴾ [الزلزلة: ۷ و ۸]

«پس هر کس به اندازه ذره‌ی غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش

۱- الأنعام: ۱۶۴، فاطر: ۱۸ و الزمر: ۷.

را خواهد گرفت و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید)»

و فرموده:

﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ [غافر: ۱۷]

«امروز هر کسی در برابر کاری که کرده است جزا و سزا داده می‌شود. هیچ گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت.»

وظاهر ادعای طینت هم خود بخود باطل است و برای شناخت فاسد بودن آن تنها تصورش کافی است و یکی از ننگ و عارهای فضااحت بار مذهب اثنی عشریه است.

و شیعه امروزه بی‌شرمانه به این اندیشه تصریح می‌کنند، چون اخبار و روایات این افتراء در "بحار الانوار"، و "الانوار النعمانیة" موجود است^(۱) و محقق شیعه بر آن تعلیق می‌نویسد که این کارنشانه‌ی رضایت او از آن افسانه و اعتقاد داشتن به آن است.

«إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» (حدیث صحیح) «اگر حیا نکردی هر چه دلت می‌خواهد

بکن.»

۱- الانوار النعمانیة، ۲۸۷/۱، تعلیقه شماره ۱، و الانوار النعمانیة، بحار الانوار، ۲۳۳/۵.

باب چهارم شیعیان معاصر و ارتباط آنها با گذشتگان

این بخش شامل چهار فصل می‌گردد:

فصل اول:

رابطه در منابع و مصادر دریافت

فصل دوم:

رابطه‌ی آنها با فرقه‌های قدیمی

فصل سوم:

رابطه‌ی اعتقادی میان گذشتگان و معاصرین

فصل چهارم:

دولت آیت‌الله‌ها

پیش درآمد

در این باب به بیان مذهب معاصرین دوازده امامی می‌پردازیم، و به همین خاطر به جز کلام معاصرین در آن چیزی نمی‌یابی، مگر آنچه در مناقشه‌ی بعضی از اقوال در آن عرضه شده است. منظور من از معاصرین، کسانی می‌باشد که در صد سال اخیر زیسته‌اند. و حدود موافقت و خشنودی آنان از منابع و مصادر گذشته‌ی خودشان را توضیح خواهم داد. مصادری که پر از مفاهیم غلط می‌باشد که قبلاً به بخشی از آن اشاره گردید. و توضیح خواهم داد که نوع علاقه‌ی آنان با فرقه‌های گذشته‌ی شیعه، علاقه‌ی رضائیت و مقبولیت است یا رد و انکار؟ بعداً بخشی از آراء عقیدتی آنان را توضیح می‌دهم تا از خلال آن دگرگونی‌هایی که در مذهب شیعه‌ی دوازده امامی این عصر پیدا شده است معلوم گردد. در آخر بحث هم از دولت آیت‌الله‌ها و حقیقت تشیع از خلال آن سخن به‌میان می‌آید.

فصل اول: رابطه در مصادر دریافت

مصادر دریافت تنها عامل در اتفاق نظر و مسیر حرکت در هر جریانی می‌باشد و این عامل است که امروز ما را به گذشتگان پیوند می‌دهد.

شیعیان امروزی برای دریافت علوم مذهبی خود از چهار اصل قدیمی بهره‌گرفته‌اند که عبارتند از: اصول کافی، تهذیب، استبصار، مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيهُ (کسی که به فقیه دسترسی ندارد). همانگونه که عده‌ای از بزرگان شیعه مانند آقا بزرگ تهرانی در الذریعه^(۱) و محسن امین در «اعیان الشیعه»^(۲)، این را به اثبات رسانیده‌اند^(۳). عبدالحسین موسوی که یکی از بزرگان و آیت‌الله‌های آنان است درباره‌ی این چهار کتاب می‌گوید: کافی و تهذیب و استبصار و مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيهُ به حد تواتر رسیده‌اند و محتوای آنها کاملاً صحیح می‌باشد. قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین و بهترین آن چهار کتاب اصول کافی است^(۴).

آیا شیعیان امروزی که از یک مصدر و منبع دریافت می‌کنند می‌توانند درباره‌ی طبقه‌ی کلینی (اصول کافی) و امثال آن، با گذشتگان اختلاف داشته باشند.

طبیعی است که هرگز اختلاف نداشته باشند، بویژه در اصول اساسی اما کار به این جا ختم نمی‌شود. بلکه بزرگان معاصر شیعه، آنچه را متأخرین آنان در قرن دوازده و سیزده جمع‌آوری کرده‌اند و آنچه را نهایتاً شیخ نوری متوفی ۱۳۲۰هـ در مستدرک الوسائل گردآوری نموده، مصادر و منابع اولیه‌ی دریافت (اصول و اعتقادات و علوم) خود به حساب آورده‌اند و آنها را کتاب‌های چهارگانه نامگذاری نموده‌اند. که این علاوه بر اعتماد آنان به روایات ثبت‌شده در قرن چهاردهم از امامان عصر اول می‌باشد.

و باید گفت که این کتاب‌ها به غیر از مستدرک الوسائل - در زمان حکومت صفوی تألیف و نگاشته شده‌اند، به همین دلیل حاوی زیاده‌روی و بلایی هستند که هرگز به خاطر شیعیان گذشته نرسیده‌است. چنانکه در بحارالأنوار مجلسی مشاهده می‌شود. با این حال

۱- الذریعه ۲۴۵/۱۷.

۲- اعیان الشیعه ۲۸۰/۱.

۳- به مقدمه سفینه البحار مراجعه شود.

۴- المرجعات ۳۱۱، المراجعة ۱۱.

این کتاب‌ها مورد اعتماد شیعه‌ی معاصر می‌باشند. و این بدان معنی است شیعیان امروزی به ده‌ها منبع دیگر که آن‌ها را به گذشتگان خود نسبت می‌دهند اعتماد کرده‌اند و بلکه آن منابع را در استدلال همانند کتاب‌های چهارگانه‌ی اولی می‌انگارند. که در مقدمه و پیشگفتار این منابع دیده می‌شود. و یکی از آن‌ها فقیه بزرگ حکومت صفوی علامه‌ی مجلسی است که در بحارالأنوار آن‌ها را در این منزلت معرفی می‌کند. حتی بعضی از مصادر فرقه‌ی اسماعیلیه نیز مورد اعتماد دوازده امامی‌های امروزی قرار گرفته است. مانند کتاب «دعائم الإسلام» قاضی نعمان بن محمد بن منصور، متوفای سال ۱۳۶۳ هـ که به تأکید او بعضی از مصادر دوازده امامی‌ها نیز اسماعیلی می‌باشد^(۱) اما بازهم بزرگان معاصر شیعه بدان‌ها مراجعه می‌کنند^(۲). یکی از علمای دوازده امامی امروزی، به یکی بودن اصل و مبنای دریافت در میان اسماعیلی‌ها و دوازده امامی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر فاطمی‌ها بر مذهب دوازده امامی نیستند، مذهب اسماعیلی کمر همت خود را بسته است و در زمان خودشان گذرگاهی یافته است و نفوذ زیادی کرده و دعوتگران آن بسیار تلاش کرده‌اند. و این بدین خاطر است که دوازده امامی و اسماعیلیه، هرچند از جهاتی با هم متفاوتند، اما در این گونه موارد خصوصاً در تدریس علوم آل بیت و تعلم آن و بار آوردن مردم بر اساس آن با همدیگر پیوند پیدا می‌کنند^(۳).

در دایره‌المعارف در مورد گشایش دوازده امامی‌ها بر روی غلات (کسانی که در تفضیل بزرگان خود غلو و زیاده‌روی کرده‌اند). این سخن آمده است «حدود بر روی غلات قفل نشده است» یعنی روبروی آنان برای غلو و زیاده روی حدی وجود ندارد- که این بر همان اندازه‌ای دلالت می‌کند که بر کتاب بزرگ اسماعیلیه یعنی کتاب «دعائم

۱- ابن شهر آشوب شیعه‌ی دوازده امامی ۵۸۸ هـ می‌گوید: قاضی نعمان بن محمد امامی نیست معالم العلماء ص ۱۳۹. و این در حالی است که شیعه‌ی دوازده امامی، معتقدند کسی که امامی از امامان را نادیده بگیرد همانند آنست که نبوت یکی از انبیاء را انکار کند. یعنی او کافر است. حال آنکه اسماعیلی امامت هر امامی را بعد از جعفر صادق، انکار می‌کند. با این حال بازهم دوازده امامی از اسماعیلیه دریافت می‌کنند. و این بدان معناست که دین خود را از کافران تلقی نمایند.

۲- مانند خمینی در کتاب خودش به نام حکومت اسلامی، ص ۶۷ از حکومت.

۳- محمد جواد مغنیه/شیعه در المیزان، ص ۱۶۳.

الإسلام» پیوسته نسبت داده شده است^(۱) و کسیکه بعضی از کتاب‌های اسماعیلیه را مطالعه می‌کند، نوعی توافق در میان روایات آندو طایفه دیده میشود^(۲). و این کلاً بدین معناست که این گروه در این زمان خود را در دریای ژرف تاریکی نهاده است که امواج آن، هر لحظه وی را دگرگون می‌نماید. و این هنگامی می‌باشد که بیشترین کتاب‌ها و مصادر گذشتگان خود را مورد اعتماد قرار داده است.

و در این زمان یک جریان فعال برای برانگیختن تعصب ملی گذشته و آشنا کردن مردم با آن و ترویج آن در میان مردم راه اندازی شده است. و این تهاجم فرهنگی مالامال از طعن نسبت به کتاب خدا ﷻ و سنت رسول خدا ﷺ و پر از نفرین و تکفیر و ماندگاری در آتش دوزخ نسبت به مردان بزرگ صدر اسلام می‌باشد، از خلفای ثلاثه ﷺ گرفته تا عده‌ای از امهات المؤمنین ﷺ و تعداد کثیری از مهاجرین و انصار ﷺ، از کسانی که مطابق نص صریح قرآن مورد رضایت و خشنودی خدا قرار گرفته‌اند. و این جریان و تهاجم فرهنگی را مشهورترین مجتهدین شیعه در این زمان اداره می‌کنند. در بسیاری از این منابع توهین‌آمیز اظهار نظرها و توضیحات و شرحیات آنان وجود دارد، اما هرگز اعتراض و با انتقادی از جانب هیچکدام از آنان، از این همه کفر و الحاد نهفته در این کتاب‌ها و منابع به چشم نمی‌خورد. آیا این بمنزله‌ی اقرار و تأیید این مجتهدان نسبت به محتویات آن منابع نیست؟ دکتر علی سالوس از یکی از علمای معاصر شیعه درباره‌ی روایات غلوپرداز کتاب اصول کافی سؤال می‌کند و این‌گونه جواب می‌گیرد: تمام روایاتی که کلینی در کتاب خود کافی بیان می‌دارد، نزد ما موثق و مورد اعتماد است و اینکه در کافی آمده است که: امامان تمام علوم می‌دانند که به فرشتگان و پیامبران داده شده می‌دانند - امامان هرگاه بخواهند بدانند می‌دانند - و می‌دانند کی می‌میرند - و فقط با اختیار خودشان است که می‌میرند - و علم ما کان و مایکون را دانسته و چیزی از آن‌ها پنهان نمی‌ماند - از این روست که بی شک آنان اولیاء خدا و بندگان مخلص خدا هستند.

۱- دایرةالمعارف الإسلامی، ۷۲/۱۴.

۲- برای نمونه حدیث «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا فَلَيْسَ مِنَّا» در کتاب‌های اسماعیلیه، ص ۴۹، از مسائل گردآوری شده در ضمن کتاب «چهار کتاب اسماعیلیه» همان گونه که این حدیث در کتاب‌های دوازده امامی نیز آمده است، ص ۴۶.

آن‌گاه سخنی از امامان خود نقل می‌کند و آن اینکه: **قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَ نَزْهَوْنَا عَنِ الرَّبَّوِيَّةِ** - یعنی هرچه می‌خواهید درباره‌ی ما بگویید ولی ما را از ربوبیت و خدا بودن بدور دارید^(۱). و این نیازی به تعلیق و توضیح ندارد و قتیکه امامان خود را بگونه‌ای توصیف می‌کنند که فقط شایسته‌ی خالق هستی می‌باشد و این تنها رأی و نظر کفایی درباره‌ی مضامین و محتویات اصول کافی - که پر از مبالغه و زیاده‌گویی در مورد امامان است - نمی‌باشد. حتی خنیزی در کتابی که در آن ادعای وحدت شیعه و سنی کرده در جواب اینگونه مسائل همانند کفایی اظهار نظر می‌کند^(۲). با این که در کتابی که با شیوه‌ی تقیه، برای دعوت به آن دعوت خیالی میان خودشان و اهل سنت نگاشته و بدان اقرار می‌نماید. دعوتی که در حقیقت نوعی تبشیر به رافضیت در صفوف اهل سنت به شمار می‌آید.

همچنین یکی دیگر از بزرگان شیعه بنام لطف‌الله صافی در جواب محب‌الدین خطیب - که در مورد بعضی از عناوین غلو انگیز کافی چیزهایی نوشته است این چنین می‌گوید: ابواب عنوان شده در اصول کافی، عناوینی هستند که از جد خود رسول‌الله ﷺ به ارث برده‌اند.^(۳) و ^(۴) حتی این منابع که حاوی آن مبالغه و غلو می‌باشند جای فخر و مباهات شیعیان معاصرند. یکی از آیت‌الله‌های آنان در مورد آثاری بحث می‌کند که بگمان وی به امامت آنان دلالت دارد. می‌گوید: این امامان نشانه‌ها و آثاری دارند که دلیل آن امامت مورد نظر می‌باشد نمی‌خواهم تو را از تمام آنچه از آنان روایت شده و یا در زمان آنان تألیف و نگاشته شده با خبر کنم. مانند تحف العقول، بصائر الدرجات، الخرائج و الجرائح، احتجاج طبرسی و الخصال و التوحید شیخ صدوق و بسیاری از آثار دیگر؛ بلکه می‌خواهم تو را از یک اثر جامع مطلع کنم که برای هر امامی شراب ناب است و آن اصول کافی ثقه‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است و این کتاب گرانها را در بیست سال تألیف کرده و در آن کتاب و ابواب آن از هر امامی حدیثی را به ثبت رسانده‌است که

۱- حدیث کاظم کفایی - نشر علی سالوس با خط کفایی فقه‌الشیعه، ص ۲۵۶.

۲- ابوالحسن خنیزی الدعوه الإسلامیه، ۲۷/۱-۲۸.

۳- خطوط العریضه ص ۲۹.

۴- «مع محب‌الدین خطیب فی خطوط العریضه» ص ۱۴۹.

نشان می‌دهد این سرچشمه‌ی گوارا و رودبار روان تنها از چشمه‌ی فیض الهی می‌جوشد و سایر مردم از اینگونه آثار گرانبها محرومند^(۱). بازهم بر اهمیت اصول کافی می‌افزاید و آن را بزرگ و بزرگ‌تر می‌نمایاند تا جائیکه از خواننده‌ی آن می‌خواهد به ابواب و بخشهای آن مراجعه نماید تا حقیقت را دریابد^(۲). و در فصل‌های قبل این حقیقت توضیح داده شده که این کتاب اصول کافی تا حدی به غلو و کفر پرداخته که قابل تصور نیست. ملاحظه‌ی ابواب کافی است تا چه رسد به مطالعه و مراجعه‌ی اخبار و روایات آن.

۱- الشیعه و الامامه/محمد رضا مظفر، ص ۱۰۱.

۲- مع محب‌الدین خطیب فی خطوط العریضه، ص ۱۰۲.

فصل دوم رابطه‌ی شیعه‌ی دوازده امامی با فرقه‌های قدیمی

حدود و کیفیت رابطه‌ی این جماعت با فرقه‌های شیعه‌ی قدیمی در کتب فرق و مقالات بیان می‌گردد. ملاحظه کردید که بزرگان شیعه هنگامی که می‌خواهند از طایفه و گروه خود و مردان بزرگ و دولت‌های خود بحث کنند تمامی فرقه‌ها و دولت‌ها و مردانی که انتمای تشیع را دارند به خود نسبت می‌دهند هرچند که از گروه اسماعیلیه یا باطنیه یا زناده‌ی ده‌ریه یا از مجسمه‌ی غلو پرداز باشند.

برای نمونه وقتی که می‌خواهند از دولت شیعه سخن بگویند دولت فاطمیه را در صدر حکومت‌هایشان قرار می‌دهند هر چند دوازده امامی هم نیستند^(۱).

وقتی سخن از رجال شیعه به میان می‌آید بسیاری از سران گمراهی و بی‌دینی را می‌بینی از کسانی که گروه‌های خاصی که دوازده امامی نیستند به آن نسبت داده می‌شود حتی آن گروه‌ها بنام آنان نامگذاری شده‌اند.

برای نمونه یکی از بزرگان شیعه به نام محسن امین می‌گوید: هشامیه اتباع هشام بن حکم. و یونسیه اتباع یونس بن عبدالرحمن قمی. و شیطانیه اتباع محمد بن نعمان شیطان طاق. و غیره نزد امامیه همه مورد اعتماد و دارای عقیده‌ی درست و همه‌ی آن‌ها امامیه و دوازده امامی هستند^(۲). خطرناکتر اینکه ما می‌بینیم امامیه تلاش می‌کند هر فرقه‌ای را که انتمای تشیع دارد به خود نسبت دهد هرچند باعتراف کتب قدیمی شیعیان از فرقه‌های کفر هم باشد.

برای نمونه آنان صفت شرعیت را برای کسیکه به اتفاق مسلمانان از غلات کافر به شمار می‌آید بکار می‌برند مانند نصیریّه.

یکی از علمای امامیه به نام حسن شیرازی رساله‌ای با عنوان (علویان شیعه اهل بیت هستند) - و علویان لقب نصیریّه می‌باشد- نگاشته و در این رساله ذکر کرده که در

۱- نگا. شیعه در المیزان - بحث دول شیعه، ص ۱۲۷ و مابعد آن، نگا. اعیان الشیعه، ۴۴/۱-۴۵ و نگا.

دولت‌های شیعه/محمدجواد مغنیه.

۲- اعیان الشیعه، ۱/۲۱.

سوریه به دستور یکی از مراجع دینی خود به نام محمد شیرازی با نصیریان دیدار نموده است، و گفته است که آنان از شیعیان اهل بیت و از زمره کسانی هستند که در نهایت اخلاص و پاکی و پابندی به حق به سر می‌برند و ولایه به علی بن ابی طالب می‌رسند و گفته که علوی‌ها و شیعه دو کلمه مترادف و همانند امامیه و جعفریه می‌باشد^(۱). و هیچکدام از بزرگان شیعه سخن این شیرازی را رد نکرده است با اینکه کفر و بی‌دینی نصیریّه را به خوبی دانسته است^(۲) بلکه کتب قدیمی شیعه نصیریّه را تکفیر کرده و آن را یک فرقه‌ی خارج شده از اسلام به شمار آورده‌اند^(۳).

و شیعیان امروزی نصیریّه را جعفری می‌دانند هر چند با عنوان دیگری نامگذاری شده‌اند و بعضی از بزرگان و مراجع بزرگ شیعه در این زمان بر این باورند که بر روی زمین هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های غلوپرداز وجود ندارد انگار که به هیچ وجه نصیریّه و دروژی و آغاخانی‌ها و غیره را اهل غلو و زیاده‌روی در تفضیل بزرگان و امامان نمی‌دانند.

محمد حسین کاشف الغطاء می‌گوید: تمام گروه‌های غلوپرداز از بین رفته‌اند و امروز هیچ فرقه‌ای از این فرق یافت نمی‌شود^(۴).

که دکتر سلیمان دنیا رحمته‌الله بدان می‌افزاید و می‌گوید: پس آغا خانیه را چه باید نامید؟ آیا قایل به حلول نیستند؟ آیا با اینکه قایل به حلول هستند ملحد نیستند؟! آیا منتسب به شیعه نمی‌باشند؟، بعداً آیا امروزه بر روی بخشی از این سرزمین بسر نمی‌برند^(۵).
واقعیت اینکه نام بسیاری از گروه‌های شیعی امروزه پنهان مانده ولی آراء و نظرات و عقاید آنان هنوز در کتب دوازده امامی‌ها باقی است.

شیعیان معاصر هنگامی که کتب هشت‌گانه و امثال آنها را به عنوان مصادر و منابع دریافت خود تأیید می‌کنند در واقع بدین معنی است که تمامی آراء و عقاید همه‌ی

۱- حسن شیرازی/علوی‌ها شیعه‌ی اهل بیت، ص ۲ و ۳.

۲- نگا. مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، ۱۴۵/۳۵ و ما بعد آن.

۳- نگا. بحار الأنوار، ۲۸۵/۲۵.

۴- اصل الشیعه و اصولها، ص ۳۸ و نگا. دعوت التقریب، ص ۷۵.

۵- بین السنه و الشیعه، ص ۳۷.

گروه‌های شیعی را در همه‌ی زمان‌ها و ادوار تاریخی قبول دارند و این منابع و کتب مدون به مثابه‌ی رودی است که تمام جویبارهای دیگر شیعیان بدان منتهی می‌گردند و این یک واقعیت انکارناپذیری است که شواهد زیادی بر آن دلالت می‌کند. از این حیث که هر تفکر و اعتقادی از عقاید این فرقه‌ها مستقیم یا غیر مستقیم از این کتاب‌های امامیه استشهاد و استدلال می‌گیرد.

برای نمونه ملاحظه می‌شود که عقیده‌البداء (بازگشت خداوند از یک تصمیم به خاطر یک تصمیم بهتر از آن) که هواداران فرقه‌ها آن را از عقاید غلات می‌دانند^(۱) و آن را به فرقه‌ی مختاریه نسبت می‌دهند^(۲) با وجود این در اصول کافی شانزده حدیث درباره‌ی بداء نقل شده است و در بحارالانوار در باب بداء و نسخ بیشتر از هفتاد روایت آمده‌است. هرچند بزرگان‌شان بدنبال گذرگاهی و مفری هستند تا از زیر تیغ تکفیر مسلمانان با داشتن این اعتقاد فاسد و غلط نجات یابند. و عقیده‌ی رجعت که آنرا از عقاید غلات به حساب آورده‌اند یکی دیگر از این عقاید فاسده می‌باشد و کتاب‌های اهل سنت آنرا بیان داشته و کتاب‌های دوازده امامی‌ها رجعت را از اصول اعتقادی این سبأ یهودی می‌دانند، با این وصف رجعت از اصول عقاید دوازده امامی به شمار می‌رود^(۳).

رجعت: یعنی زنده شدن و برگشتن امامان به دنیا قبل از قیامت برای انتقام از ستمگران.

و عقیده‌ی « تألیه الأئمه » (اله دانستن امامان) نیز یکی از عقاید فاسده‌ی فرقه‌های غالیه مانند سبئیه و غیره می‌باشد. و در کتب معتبر دوازده امامی‌ها مانند کافی و بحار، و هم در کتب تفسیر به مأثور (تفسیر با روایت) مانند تفسیر قمی و عیاش و هم در کتب رجال همانند کتاب رجال کشی، نصوص زیادی دیده می‌شود که می‌خواهد الوهیت امامان را به اثبات برساند. همانگونه که به روایت و نقل بعضی از آن اشاره گردید.

و مسئله‌ی برتری امامان بر پیامبران نیز یکی از مذاهب فکری و اعتقادی شیعیان

۱- نگا. شهرستانی، ملل و نحل، ۱/۱۷۳.

۲- مختاریه: اتباع مختار بن ابی عبید ثقفی و از اعتقادات او این که قایل به بداء نسبت به خداوند است، ملل و نحل، ۱/۱۴۷-۱۴۸ و نگا. تعریف کیسانیه.

۳- نگا. فصل رجعت.

غلوپرداز می‌باشد. چنان که امام عبدالقاهر بغدادی (ت ۴۲۹ هـ) و قاضی عیاض (۵۴۴ هـ) و شیخ الإسلام ابن تیمیه (ت ۷۲۸ هـ) آن را بیان داشته‌اند و گروه دوازده امامی آن را برای خود به ارث برده‌اند^(۱).

و بسط دادن این موضوع نیاز به یک بحث مستقل دارد. بررسی و تحقیق در آراء و نظرات فرقه‌های قدیمی شیعی و مقارنت و نزدیکی آن با آنچه در کتاب‌های دوازده امامی آمده است یک وراثت جدید می‌باشد که روابط و پیوند این طایفه را با سایر گروه‌های قدیمی نمایان می‌کند. در حقیقت نظرات فرقه‌های غلوپرداز شیعی به شکل روایاتی که به امامان نسبت داده می‌شود و هم‌عصران شیعه بدان رضایت داده و آن را پذیرفته‌اند، در کتاب‌های دوازده امامی‌ها وارد شده است.

و سبب ورود این آراء خود بزرگان شیعه بوده‌اند. تعصب شیعی بودن آنها را وادار نموده تا هر روایتی را که منسوب به یکی از مراجع و منابع شیعه با هر مذهبی باشد قبول نمایند. و از هر روایتی که از ناحیه‌ی به اصطلاح خودشان عامه (اهل سنت) باشد رویگردان شوند. و شیخ طوسی اعتراف کرده است که بیشتر رجال حدیث اهل تشیع از اصحاب مذهب فاسده بوده‌اند. اما با این حال گفته‌است که کتاب‌های آنان مورد اعتماد است و کسی که به ترجمه‌های رجال آنها مراجعه نماید این واقعیت را ملاحظه می‌کند. از این جهت که واقعی، و فطحنی در این میان وجود دارند^(۲).

یکی از متفکران معاصر شیعی اقرار کرده است که تفکر دوازده امامی در برگرفته‌ی آراء و عقاید فرقه‌های شیعه‌ی قدیم می‌باشد. آنجا که می‌گوید: اما لازم است اشاره کنیم که قبل از اینکه قلم را بگردانیم و بگوییم و بنویسیم که آنچه از افکار شیعه بر ما گذشته است مربوط به فرقه‌های خاصی بوده، به سرعت همه‌ی آن افکار وارد تشیع دوازده امامی شده و با براهین عقلی و نصوص پوشش داده شده است. و تشیع کنونی چکیده‌ی همه‌ی جریان‌های شیعی می‌باشد از عمار گرفته تا حجر بن عدی، تا مختار و کیسان، تا محمد بن حنفیه و ابی هاشم، تا بیان بن سمعان و از غلوپردازان کوفی تا غلات و انصار و یاران عبدالله بن حارث و تا زیدی‌ها و اسماعیلی‌ها، سپس امامیه‌ای که دوازده امامی را صادر

۱- نگا. ص ۶۱۴ این رساله.

۲- نگا. فصل سنت.

نمود و آنگاه متکلمان و مصنفان شیعه عملیات اختلاط و پیوند را شروع نمودند، و شیعه‌ی امروزی را به وجود آوردند^(۱).

بنابراین تشیع کنونی در برگیرنده‌ی خلاصه‌ی اتجاهات شیعی با همه‌ی غلو و یک‌جانبه‌گرایی آن می‌باشد. حتی فتنه‌ی سبأییه با تمام غلو و زیاده‌روی آن در مورد امام علی از لابلا‌ی روایات دوازده امامی‌ها به چشم می‌خورد. و هر کس تنها عناوین ابواب اصول کافی و بحارالأنوار را نگاه کند، متوجه این واقعیت می‌گردد.

کما اینکه اتجاه باطنی از لابلا‌ی تأویلات آنان نسبت به آیات قرآن و ارکان اسلام و آنچه در مورد تقیه و کتمان گفته‌اند در کتاب‌های دوازده امامی‌ها به وضوح دیده می‌شود. بنابر این شیعه‌ی اثنا عشری به آخرین لنگرگاه برای تمام جریانات شیعی با همه‌ی شطحات‌شان تبدیل شده‌است. و هر صاحب غلو و زیاده‌روی آنچه را آرزو می‌کند و مذهبش را تأیید می‌نماید در کتاب‌های این طایفه می‌یابد.

و یک اقرار مهم، و یک بیان برانگیزاننده، از یکی از بزرگان شیعه‌ی معاصر درباره‌ی علم رجال صادرشده که متضمن اعتراف به تغییر مذهب و تطور آن می‌باشد و آنچه مذهب اثنا عشری عصر حاضر بر آن است نزد قدمای شیعه غلو و تطرف به حساب می‌آید. و اینکه شیعه‌ی فعلی عقایدی را از ضروریات مذهب خود و ارکان آن می‌دانند که نزد قدمای شیعه زیاده‌روی و کفر به حساب می‌آمده است..

این واقعیت را یکی از بزرگان شیعه به نام عبدالله ممقانی^(۲) در مقام دفاع او از مفضل بن عمر و جعفری در جواب بعضی از علمای شیعه‌ی قدیمی که وی را مورد طعن قرار می‌دهند، می‌گوید: ما بارها گفته‌ایم که متهم شدن و مورد طعن قرارگرفتن مردی به غلو و زیاده‌روی از طرف قدمای شیعه جای اعتماد نبوده و بدان اهمیت داده نمی‌شود، چرا که سخن گفتن از کمترین مراتب فضایل امامان نزد گذشتگان شیعه غلو به حساب آمده و پر واضح است که آنچه ما امروزه آن را از ضروریات مذهب تشیع می‌دانیم نزد قدما غلو به

۱- مصطفی شیبی/پیوند بین تصوف و تشیع، ص ۲۳۵.

۲- عبدالله بن محمد حسن ممقانی، از بزرگان شیعه، متولد نجف در سال ۱۲۹۰ ه و متوفی در آن به سال ۱۳۵۱ ه از جمله کتب او: تنقیح المقال فی علم الرجال؛ در سه مجلد، معجم المؤلفین، ۱۱۶/۶.

شمار می‌آید. مثلاً اینکه شیخ صدوق سهو را از امامان نفی می‌کند غلو است، در حالیکه امروزه از ضروریات مذهب انگاشته می‌شود. و همچنین نزد آنان توانایی امامان بر علم غیب به واسطه‌ی جبرئیل و پیامبر غلو شمرده می‌شود و حال آنکه امروز از ضروریات مذهب به شمار می‌آید^(۱).

از این عبارت روشن می‌شود که شیعه‌ی عصر حاضر به متابعت سابقین خود اکتفا نکرده‌اند و در غلو و زیاده‌روی از آنان پیشی گرفته‌اند تا جائیکه بزرگان شیعه در قرن چهارم مانند شیخ صدوق و غیره می‌گویند که هر کس معتقد به اشتباه داشتن امامان باشد و یا قایل به غیب‌دانی آنان باشد و یا چنانچه کلینی در کافی می‌گوید: ما کان و ما یکون را دانسته و چیزی از آنان پنهان نمی‌ماند، چنین کسانی با چنین عقایدی در نظر بزرگان شیعه در آن زمان از افراطیون شمرده شده و روایات آنان از امامان مقبول نبوده است. اما مذهب تغییر کرده و امروزه از ضروریات مذهب تشیع محسوب می‌گردد. چنانکه ممقانی بدان اعتراف می‌کند. و این بدان معناست که قدمای شیعه، معاصران شیعه را افراط‌گرا دانسته و به سخنان آنان اعتماد نمی‌کنند.

و حکم به افراط‌گرایی اصحاب این عقاید از ناحیه‌ی بزرگان شیعه صادر شده نه از جانب علمای اهل سنت، و عجب اینکه این نظرات آنان در قرن چهارم و بعد از تغییر و دگرگونی تشیع بوده است. پس باید موقف شیعیان اول آنانی که تشیعشان در تقدیم و تفضیل امام علی بر حضرت عثمان در مسئله‌ی خلافت خلاصه می‌شد، چگونه باشد؟! شاید همین پدیده‌ها است که شیخ محب الدین خطیب را بر آن داشته تا بگوید مدلول دین نزد شیعه دگرگون می‌شود. و در این بیان به کلام ممقانی مذکور اشاره کرده است. سپس گفته‌است: که این یک تقریر علمی در بزرگ‌ترین و تازه‌ترین کتاب آن‌ها درباره‌ی جرح و تعدیل (علم رجال) است. که در آن اعتراف می‌کنند به این‌که مذهب فعلی آنان جدای از مذهب قدیم آنان می‌باشد. و آنچه را در گذشته افراط و غلو پنداشته و آن را دور انداخته‌اند و به سبب آن صاحبان غلو را نیز طرد کرده‌اند امروزه به ضروریات مذهب تبدیل شده است. بنابراین مذهب امروز آنان جدای از مذهب‌شان پیش از صفویه، و مذهب زمان قبل از صفویه ایشان غیر از مذهب آنان قبل از ابن مطهر، و

۱- تنقیح المقال، ۲۴۰/۳ و نگا. ص ۳۷۳ و ۳۷۴ از این رساله.

مذهب قبل از ابن مطهر آنان غیر از مذهب پیش از آل بویه، و مذهب قبل از آل بویه‌ی آنان جدای از مذهب آن‌ها پیش از شیطان طاق و مذهب قبل از شیطان طاقشان جدای از مذهب آنان در زمان حیات حسن و حسین و علی بن حسین می‌باشد^(۱).

فصل سوم پیوند عقیدتی میان شیعیان قدیم و جدید

تا زمانی که مصادر دریافت یکی باشد، آیا نیازی به سخن گفتن از پیوند اعتقادی میان شیعیان قدیم و معاصر هست؟ خصوصا که این مصادر بیش تر آراء و نظرات غلو آمیز شیعه- آنگونه که بیان نمودیم - که در کتب گروه ها و مقالات آنان نقل می شود یا نقل نمی شود را دربر می گیرد.

آیا با این حال باز هم دلیلی برای بازنگری این پیوند عقیدتی وجود دارد؟ در واقع نیازی هست: و آن اینکه شیعیان معاصر کتاب ها و رساله های زیادی را به چاپ رسانده اند، و مبلغان زیادی را به عالم اسلامی فرستاده اند، تا وانمود کنند که مذهب شان اختلافی با مذهب اهل سنت ندارد و یکی هستند، و بلکه این طایفه از جانب مخاصمان و دشمنان مورد ستم واقع شده و افتراءات زیادی بر آنها ساخته شده و عقاید و اقوالی بدان ها منصوب گردیده که این طایفه از آن مبرا است، و مبلغانی از آنها برای ایجاد تقریب میان اهل تشیع و تسنن تلاش می کنند، و شعارهای وحدت اسلامی را رایت خود کرده اند و مراکز بسیاری دایر شده و کتاب های انبوهی تالیف شده و مبلغانی برای این هدف اختصاص یافته اند که می گویند شیعیان معاصر از این همه افراط گرایی و زیاده روی که قدما داشته اند مبرا می باشند. و حالا وقت آن رسیده که اهل تسنن و تشیع به خود آیند و با وحدت کلمه از اختلاف دست برداشته و در یک صف در مقابل مکاید و توطئه های دشمنان شان ایستادگی کنند. امروزه توطئه های دشمن زیاد و وضع دنیا بسیار خطرناک می باشد.

اگر به شیعیان امروزی گفته شود که فلان حدیث در فلان کتاب چنین و چنان است یا فلان بزرگ شیعه چنین و چنان گفته است در جواب می گویند: اینگونه نیست که هر چه در کتاب های ما وجود دارد درست باشد یا بدان راضی باشیم.

و یا میگویند آنچه فلان شیخ گفته باید خودش جوابگو باشد و فقط کلام معصوم حجت است.

یا اینکه اهل سنت را متهم می کنند و به شکل عجیبی انواع و اقسام افتراءات را به آنان نسبت می دهند، بنابراین لازم است نظر معاصرین را در قضایای مهم و اساسی بیان

نمود تا مشخص و معلوم گردد آنان با جماعت و اسلام چه اندازه فاصله دارند. در عالم اسلام قلم‌های بسیاری از جانب تشیع موظف شده‌اند تا آنچه را پیرامون شیعه گفته و نوشته شده رد نمایند و عقیده‌ی تقیه، آزادی سخن و داوری را به اندازه‌ای به آنان داده‌است تا هر چه می‌خواهند بگویند و یا هر حکمی را بخواهند صادر کنند بدون اینکه احساس گناه و معصیت نمایند. لذا کتاب‌ها و نوشته‌هایی دارند که در جهان اسلام انتشار نمی‌یابند^(۱).

بعبارت دیگر شیعه‌ی دوازده امامی یک روی ظاهری دارد که وسایل اعلام و ارتباط جمعی مختلف برای ترویج مذهب و انتشار آن در جهان اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد و یک روی باطنی دارد که در حوزه‌های علمی و مجتمعات شیعی و یا فقط در مصادر مادر و اساسی مانند اصول کافی و تفسیر قمی ظاهر می‌گردد.

چه بسا افرادی که این روی ظاهری و اسلوب ادعایی را تصدیق کرده‌اند و بدان متأثر شده‌اند و تشیع راه خود را برای جذب قلوب بسیاری از جوانان جهان اسلام یافته‌است. در نتیجه در پی گذرگاه و گریزگاهی هستند و پیوسته بدنبال پیدا کردن راهی و مخلصی برای رسیدن به اهداف خود می‌باشند. صورت ظاهری دشمن روبروی آنان با همه‌ی کید و مکر آن، دشمن باطنی و پوشیده با پوشش اسلامی را گم کرده‌است. پس آنچه را گفته می‌شود تصدیق کرده‌اند و به سرعت گام برمی‌دارند و گمان کرده‌اند که هر گونه اختلاف در میان اهل سنت و اهل تشیع تنها یک توطئه‌ی ساختگی است و هیچ جایگاهی در دنیای واقع ندارد^(۲).

بدین خاطر لازم است، عقاید خطرناکی را که بزرگان شیعه می‌گویند و آنان را از مسلمانان جدا می‌سازد، شنید و در این میان آراء و نظراتی را برگزینیم و بیان داریم که نشانه‌های تغییر و تجدید و زیاده‌وری و افراط‌گرایی بیشتری در آن به چشم می‌خورد یعنی بیشتر از آنچه از سابقین آنان نقل می‌گردد، تا روشن گردد سابقین و لاحقین تا چه اندازه با هم دیگر پیوند دارند که در لابلای مباحث ذیل بیان می‌شود.

۱- مانند کتاب فصل الخطاب طبرسی و بعضی از اجزای بحارالأنوار، کتاب نبوت ابی‌طالب، تألیف حسین میثمی الغدیری، حوزه‌ی علمیه قم و غیره.

۲- نگا. سنه و شیعه یک فتنه‌ی ساختگی.

مبحث اول: عقیده‌ی معاصرین شیعه در قرآن

در دو مجال از این موضوع بحث می‌کنیم:

مجال اول

اساطیر و یاوه سرایی‌هایی که کتب شیعه را پر کرده‌اند و به وجود نقص و تحریف در کتب خدا می‌پردازند..

و آنچه بعضی از بی‌دینان شیعه به زبان می‌آورند و قبلاً نیز آن را بیان داشتیم. حال سوال اینجا این است که شیعیان معاصر در باره‌ی این موضوع که آنان را از دایره‌ی اسلام بیرون می‌برد چه می‌گویند؟! در حالی که آنان برای نزدیک شدن و تقارن با اهل سنت تلاش می‌کنند و شعار وحدت اسلامی را رایت خود کرده‌اند.

مجال دوم

اینکه شیعه‌ی عصر حاضر در مورد این همه تاویل باطنی که در قرآن انجام می‌گیرد و در واقع تحریف معنای آن و الحاد و کفر نسبت به آیات آن محسوب می‌شود، چه می‌گوید. تاویل و تحریفی که از قرآن کتاب دیگری غیر از این کتاب امروزی که تا کنون در دست مسلمانان بوده و هست، می‌سازد که قبلاً در این باره نیز صورتی را عرضه نمودیم.

مجال اول

در جملات آتی نظرات و آراء معاصرین را در مورد «افترای تحریف» فرا روی خوانندگان قرار می‌دهیم. افترایی که بحث آن در کتاب‌های شیعه بسیار شایع است چه می‌بینیم؟

چهار صورت و وجوه مختلف را مشاهده می‌کنیم.

وجه اول: انکار وجود این افترا و تحریف در کتاب‌هایشان به طور کلی.

وجه دوم: اعتراف به وجود آن‌ها و تلاش برای توجیه کردن.

وجه سوم: مجاهره و حجت و دلیل آوردن بر این افترا.

وجه چهارم: تظاهر به انکار این افترا و تلاش برای اثبات خلاف آن با روش‌های

پیچیده و مکرآمیز و خدعه و نیرنگ.

وجه اول: انکار وجود تحریف در کتاب‌هایشان

بعضی از بزرگان شیعه به طور کلی قول به تحریف را در کتاب‌های خودانکار می‌کنند. از جمله عبدالحسین امینی نجفی در کتاب خود به نام الغدير هنگامي که گفته‌ی ابن حزم- که این مقاله را به شیعه نسبت می‌دهد- را رد می‌کند، و می‌گوید: کاش کسی که چنین جسارتی کرده به مصدر و منشأ این افترا از یکی از کتاب‌های معتبر شیعه اشاره می‌کرد و یا یکی از علمای شیعه که جامعه برای او جایگاه و وزنی قایل است این موضوع را حکایت می‌کرد و گر نه گروه‌های شیعه و در صدر آنان امامیه اجماع دارند که (ما بین الدفتین) همان کتابی است که در آن گمانی نیست^(۱).

عبدالحسین شرف‌الدین موسوی: تحریفی که در قرآن به شیعه نسبت داده می‌شود معمولاً از قلم افتادن و ساقط شدن حکمتها و آیات، مورد نظر است و من می‌گویم از این سخن و از این جهل به خدا پناه می‌برم و هر کس این رای را به ما نسبت می‌دهد به مذهب ما جهل دارد و یا می‌خواهد بر ما افترا کند. قرآن کریم با تمام آیات و کلمات آن متواتر می‌باشد^(۲).

همانگونه که لطف‌الله صافی انکار کرده که کتاب فصل الخطاب برای اثبات این افترا (تحریف قرآن) تالیف شده باشد و گفته که منظور و هدف از تالیف آن محاربت و دشمنی با آن بوده است^(۳) و همانگونه که بعضی از آنان برای دفاع از کلینی - که یکی از ستون‌های این کفر بوده است - قیام نموده‌اند^(۴).

۱- الغدير، ۹۵/۳-۹۴ و لطف‌الله صافی نیز در کتاب خود به نام «مع الخطيب في خطوطه العريضة»، ص ۷۱ سخنی شبیه آن را دارد.

۲- اجوبه مسائل جارا لله، صص ۲۸ و ۲۹.

۳- مع الخطيب في خطوطه العريضة، صص ۶۶-۶۴.

۴- صاحب عقیده‌ی شیعه در دفاع از کلینی می‌گوید: افترای وجود نقص در قرآن را هیچ یک از علمای امامیه نمی‌پذیرند، حتی ثقه الاسلام امام کلینی رحمه الله بلکه او معتقد است قرآن از هر گونه شائبه‌ی نقص و زیادت منزّه و محفوظ است. با این حال شیخ ابو زهره به او هجوم برده و وی را مورد طعن زیادی قرار داده است عقیده‌ی شیعه، ص ۱۶۲.

نقد و بررسی

انکار واقعیت در دفاع هیچ سودی ندارد، و از جانب شیعه و اهل سنی که کتاب‌های آنان را مطالعه می‌کنند، این عمل به تقیه تعبیر و تاویل می‌گردد. دنیای فعلی چنین روش و اسلوبی را در رد نمی‌پذیرد. مطبوعات نجف و تهران آنان را رسوا کرده و پوشیده‌ها رو شده‌اند و بزرگ شیعه یعنی طبرسی در کتاب فصل الخطاب، آشکار نمود آنچه را مخفی بود بنابراین چنین موقفی فایده‌ای ندارد.

راهی را که در انکار می‌پیمایند در میان مسلمانان و در هر موضوعی منحصر به فرد و ویژه‌ی آنان است. کما اینکه شیخ طوسی در چندین جای کتاب خود به نام استبصار بدان اشاره کرده و می‌گوید هر جا اهل سنت در آن اجماع داشتند باید تقیه به خرج داد^(۱). و با این مبدأ تمامی روایاتی را که با مسلمانان اتفاق داشته و مذهب اهل بیت را بیان می‌دارند از بین برده‌اند. با تزویر و نیرنگ با مسلمانان رفتار و تعامل می‌نمایند، لذا در ظاهر موافق آن‌ها و در باطن با آنان مخالفت می‌کنند.

اما این تقیه در حال حاضر خیلی به سرعت برملا می‌شود، زیرا کتاب‌های آنان خود

و گفته است: کلینی معتقد به نقص قرآن نیست، پس چگونه برای یک مسلمان درست است این افترا را به وی نسبت دهد و شیخ ابو زهره چگونه به خود اجازه می‌دهد بدون رعایت ورع این گفته را به وی نسبت دهد و چگونه باید تا این حد و با این سنگدلی به وی هجوم آورد؟ و من می‌گویم اصل نسبت دادن این اعتقاد به کلینی از خود بزرگان تشیع می‌باشد و کتاب خودش، اصول کافی - شاهد و گواه علیه او و ننگی برای او و تمام شیعیان تا ابد می‌باشد. و اگر کتاب اصول کافی کلینی به دست ائمه‌ی اسلام می‌رسید، حکم آنان علیه دوازده امامی‌ها غیر از این می‌بود، و شیخ ابو زهره/ بر آنچه کاشانی در تفسیر صافی گفته، اعتماد کرده است. تفسیر صافی ۱/مقدمه‌ی ششم، ص ۵۲.

و این کاشانی یکی از ارکان مذهب شیعه‌ی اثنا عشری و صاحب‌الوافی‌الجامع برای کتب چهارگانه‌ی شیعه که آن را یکی از مصادر و منابع معتبر و مورد اعتماد شیعه می‌دانند - چنانکه این اعتقاد را بزرگ‌ترین شیوخ وحدت شیعه یعنی نوری در کتاب خود فصل الخطاب، به کلینی نسبت می‌دهد. نگا. فصل الخطاب، ص ۳۱-۳۰.

آیا این‌ها گمان می‌کنند که این موضوع بر اهل سنت مخفی می‌ماند، چگونه از کلینی که این کفر را نوشته، دفاع می‌کنند، و چگونه صحابه‌ی رسول الله را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند؟!

بیانگر بسیاری از این واقعیت ها است.

مثلا اینکه نجفی در رد ابن حزم، خواسته که گفته‌ی خود را با کلام هر فردی از افراد شیعه اثبات نماید، آیا آنچه را در اصول کافی و بحارالأنوار آمده‌است نادیده می‌گیرد و یا آنچه بزرگان‌شان بدان تصریح نموده‌اند و قبلا به‌ان اشاره شد نمی‌داند، و آیا چنان تصور می‌کند که امروزه کسی فریب این سخن او را می‌خورد در حالی که در حوزه‌ی خودش کتابی از کتاب‌هایی که چنین کفری را تأیید می‌کند وجود دارد؟

و عجیب‌تر اینکه همین نجفی در جزء سوم کتابش این اعتقاد را انکار ولی در جزء نهم همین کتاب بر این کفر تصریح می‌کند. برای نمونه وقتی که از بیعت مهاجرین و انصار با صدیق این امت علیه السلام، آن بیعتی بزرگ که امت را از پراکندگی و تفرق مجتمع، و مؤمرات و توطئه‌های دشمنان را برملا و در هم پیچید- وقتی از این بیعت بحث می‌کند، می‌گوید: آن بیعت، بیعتی بود که شوم و نکبت آن، اسلام را فرا گرفت و در دل‌های اهل اسلام و مسلمانان، معصیت‌ها و گناه‌ها کاشت و قرآن را تحریف و احکام را تغییر داد^(۱).

حتی در این کتاب یک آیه‌ی افترا شده را آورده است^(۲) و این مرد اینگونه، آنچه را قبلا نفی کرده، اثبات می‌کند. و این اسلوب، یعنی یک بار اثبات و بار دیگر انکار، و ظاهر شدن در برابر مردم با اقوال مختلف و عبارات و جملات متناقض، شیوه‌ی دائم و قاعده‌ی اساسی آنان در گفتارشان و در کلام بزرگان‌شان، گردیده است. و در اخبار و روایات آنان علت و سبب این روش بیان شده است و آن اینکه عامه (اهل سنت) هیچگاه حقیقت

۱- الغدير، ۳۸۸/۹.

۲- و نص این آیه که به رغم او تحریف شده عبارتست از (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَتَمَنَّاهُ وَمَنْ يَتَمَنَّاهُ فَلَا تَقْرَبُوا هَؤُلَاءِ وَلَا يَتَمَنَّاهُمْ) (توبه: ۳۰).
 کانَ مِنْ وَلَدِي؟! مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ- إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ «عليه السلام» مِنَ الْجَنَّةِ مَعَ كَوْنِهِ صَفْوَةً لِلَّهِ بِالْحَسَنِ، فَلَا تَفْسُدُوا فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزَلْ أَقْدَامُكُمْ الْغَدِير، ۲۱۴/۱-۲۱۶. و این افتراء از اضطراب و رکیک بودن لفظ و معنای آن کاملاً بر می‌آید و با وجود این واقعیت، این رافضی جاهل می‌پندارد که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته: آن آیت در مورد امام علی نازل شده و تلاش کرده با لفاظی و نیرنگ، خوانندگان را به انحراف بکشاند و این افترا را به محمد جریر طبری سنی نسبت دهد و اگر نسبت درست باشد او محمد بن جریر طبری رافضی است. این مرد بر خدا و کتاب خدا و پیامبر خدا و ائمه‌ی مسلمین دروغ و افترا ساخته است.

مذهب آنان را در نیابند و با آن روبرو نشوند^(۱). اما روش عبدالحسینی موسوی در انکار این اسطوره‌ی افترا سازی، نوعی خدعه و نیرنگ است تنها کسانی آن را درمی‌یابند که اسالیب و حیل‌های آنان را به خوبی می‌دانند. در این گفته‌ی ایشان تأمل کن: «قرآن حکیم با روش‌های ما با تمامی آیات و کلمات آن متواتر است» منظور ایشان از قرآن متواتر از طرق آنان چیست و چه معنی دارد؟ آیا منظور همان قرآنی است که فعلا در دست ماست یا قرآن غائبی که همراه مهدی مزعوم می‌باشد؟

اینکه ایشان متواتر بودن قرآن را به روش و طریق خاص خودشان مربوط می‌دانند، اشاره به معنی اخیر می‌باشد. زیرا یکی از اسباب حفظ قرآن عظیم آن عنایتی ویژه‌ای بود که دو بزرگوار اسلام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بذل نمودند و برادرشان عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه در جمع‌آوری و یک نسخه کردن آن، سنگ تمام گذاشت. تا وعده‌ای که خداوند برای حفظ قرآن فرموده تحقق یابد ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)» و معتقدات شیعه در مورد خلفای ثلاثه معروف است. پس این قرآن از طریق آنان با این طرز تفکر در مورد خلفای ثلاثه، غیر متواتر می‌باشد. اما تلاش مذبوحانه‌ی لطف‌الله صافی و آقابزرگ تهرانی برای پوشاندن رسوایی بزرگ شیعه و ننگی که هرگز پوشانده نمی‌شود- و آن کتاب فصل الخطاب است- یک تلاش نومیدانه می‌باشد به ویژه که این کتاب از مراکز و دوائر شیعی صادر و به دست اهل سنت رسیده‌است. حتی به دست دشمنان نیز رسیده‌است تا به وسیله‌ی آن بر توطئه‌های خود علیه امت اسلامی و دین او بیافزایند^(۲). و در مقدمه‌ی کتابش هدف خود را به صراحت گفته و دلایل مورد گمان خود را برای منظور خود اقامه کرده است چنانچه بیان خواهد شد. آیا ممکن است برای او پوشانید در حالی که تمام یاهوگویی‌های گذشتگان شیعه و اقوال بزرگان‌شان را

۱- نگا. اصول کافی، ۶۵/۱ و بحار الأنوار، ۲۳۶/۲.

۲- و یکی از شیعیان به نام محمد مهدی اصفهانی در کتاب خود أحسن الودیعه (بهترین ودیعه به این موضوع تصریح نموده است، ص ۹۰).

جمع‌آوری کرده‌است که قبلاً متفرق و پراکنده بودند؟

وجه دوم: اعتراف به وجود افتراء تحریف و تلاش برای توجیه آن

این اعتراف صورت‌های گوناگونی به خود گرفته‌است، صنفی از آنان اعتراف می‌کنند که نزدشان روایاتی وجود دارد که به تحریف قرآن می‌پردازد. ولی می‌گویند: این روایات ضعیف و شاذ و اخبار آحاد هستند و مفید علم و عمل نیستند، اما می‌شود آن‌ها را به نوعی اعتبار تأویل کرد و یا به دیوار زد^(۱).

و عده ای دیگر می‌گویند: ای روایات ثابت هستند، اما در بسیاری از روایات تحریف، مراد از سخن امامان که می‌گویند: کَذَا نُزِّلَ (این چنین نازل شده‌است)، تفسیر آن برحسب تنزیل در مقابل بطن و تأویل آیت مذکور می‌باشد^(۲).

و گروه سوم می‌گویند: قرآنی که در دست ماست، تحریفی در آن وجود ندارد. اما ناقص است و آیاتی که مربوط به ولایت علی بوده‌اند ساقط و حذف شده‌اند، اما بهتر بود به جای عنوان تحریف از عنوان تنقیص (ناقص کردن) فلان موضوع یا فلان آیت استفاده می‌شد یا به نزول وحی دیگر یا عدم آن تصریح می‌شد، تا کافران امکان گمراه نمودن افراد ضعیف‌العقل در تحریف کتاب اسلام- به اعتراف گروهی از مسلمانان - را نمی‌یافتند!!!^(۳).

و گروه چهارم می‌گویند: ما جماعت شیعیان اعتقاد داریم که همین قرآن کنونی که بین الدفتین در دست ما می‌باشد همان قرآنی است که خداوند متعال آن را بر قلب خاتم الأنبیاء (صلی الله علیه و سلم) نازل نموده‌است بدون اینکه نقص یا زیادتی وارد آن شده باشد، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که خداوند خودش حفاظت آن را بر

عهده گرفته‌است. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

۱- محمدحسین آل کاشف الغطاء/ اصل الشیعه، ص ۶۳-۶۴.

۲- طباطبایی/المیزان در تفسیر القرآن، ۱۰۸/۱۲.

۳- آقابزرگ تهرانی/الذریعه، ۳/۳۱۳-۳۱۴.

اما از طرفی دیگر ما شیعیان اثنی عشری معتقدیم و اعتراف می‌کنیم قرآن دیگری نیز وجود داشته که امام علی علیه السلام آن را با دست شریف خود نوشته است، بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله را کفن کرد و سفارشات او را به جای آورد، آن را به مسجد آورد، عمر بن الخطاب آن را از دست او گرفت و دور انداخت و گفت: ما را کتاب خدا کافی است و قرآن نیز نزد شما هست. و امام علی آن را به خانه برد و همانند یک ودیعه‌ی الهی مدام از آن محافظت می‌کرد تا اینکه به دست امام مهدی قائم افتاد و اکنون پیش ایشان محفوظ می‌باشد^(۱).

و گروه پنجم می‌گویند: بعضی از علمای متقدم ما به اشتباه افتاده و قول به تحریف قرآن کرده‌اند و برای خود عذری دارند، چنانچه اجتهاد نموده و در صدور حکم و رأی خطا کرده‌اند. اما وقتی تحقیق و ارزیابی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که تحریفی وجود نداشته و بدان رأی داده و بر آن اجماع می‌نماییم^(۲).

و فرقه‌ی ششم می‌گویند: کسانی که موضوع تحریف را مطرح کرده‌اند، و بدان رأی داده اخبار و احادیث صحیح و سقیم را از هم جدا نکرده و آنان اخباریون شیعه هستند اما اصولیون این امر باطل را انکار می‌کنند^(۳).

نقد و بررسی

آراء و نظرات مطرح شده را به ترتیب طرح آن‌ها بررسی می‌کنیم:

نخست اینکه عده‌ای می‌گویند این اساطیر و یاوه‌گویی‌های بی اساس در مقیاس شیعه روایات شاذ و ضعیف هستند، قابل قبول نیست، زیرا طایفه‌ای از بزرگان شیعه مانند شیخ مفید و کاشانی، نعمت‌الله جزایری و بسیاری دیگر آن را رد می‌کنند. بلکه مجلسی آن روایات و اخبار را مانند اخبار امامت در کثرت و استفاضت، معتبر می‌داند، و این گفته و مقاله، مذهب گروهی از بزرگان شیعه شده است.

بعلاوه حکم به شاذ و ضعیف بودن این روایات از طرف عالم بزرگی از علمای شیعه

۱- خراسانی/الإسلام علی ضوء التشیع، ص ۲۰۴.

۲- شیعه و سنی در المیزان به قلم س، خ، نشر نادى خاقانی، ص ۴۸-۴۹.

۳- نگا. طباطبائی/در توضیحات خود بر انوار النعمایه، ۳۵۹/۲.

با وجود این همه کثرت و فراوانی که بزرگان شیعه به وجود آنها اعتراف کرده‌اند، خود دلیل دروغ‌پردازی بیش از حد در این مذهب می‌باشد. و این حکم آشکار، اگر مایه‌ای از صداقت داشته‌باشد- به منزله‌ی دفاع از عقاید شیعه‌ی دیگری است که جدای از شیعیان فعلی بوده و یا به منزله‌ی گریزگاهی برای نقد روایات تشیع و جرح و تعدیل رجال شیعه می‌باشد. کسانی که این روایات را نقل و آن‌ها را مذهب خود قرار می‌دهند، لازم نیست به آنان اعتماد شود مانند کلینی و ابراهیم قمی که سهم زیادی در تأسیس این مسئله (کفر تحریف) در مذهب شیعه و اشاعه‌ی آن در بین شیعیان داشته‌اند^(۱).

دوم: توجیه دیگری که می‌گوید مقصود از روایاتی که در این باره آمده و به تحریف تعبیر شده‌اند در واقع تفسیر بعضی از آیات قرآن هستند، به جای اینکه دفاع محسوب شود به منزله‌ی تأیید و تأکید این اساطیر و خرافه‌گویی‌هاست، زیرا هر کس نصوص را که از طرف خداوند نازل شده و یا نصوصی که قرآن را تفسیر و یا تبیین می‌کند تحریف و یا رد و یا ساقط نماید، در واقع قرآن و آیات قرآن را رد یا تحریف نموده‌است. و کسی که از معنی قرآن اطمینان نداشته باشد چگونه از لفظ آن اطمینان دارد؟ ثانیاً هنگامی که معانی مفقود شوند الفاظ چه بهایی دارند؟ از سوی دیگر چگونه تفسیر صحابه‌ی کرام تحریف قرآن محسوب می‌شود، اما تحریفات قمی و کلینی و مجلسی برای معانی قرآن تفسیر به شمار می‌آید؟ در حالیکه، هر کس کمترین آشنایی و پیوندی با لغت زبان عربی داشته‌باشد، شک نمی‌کند که تحریفات آقایان مذکور الحاد در آیات خداوند می‌باشد. و هنگامی که معانی قرآن همراه مهدی موعود مفقود و غایب شده باشند، چگونه این امت به آیات قرآن راه می‌یابند و هدایت می‌شوند یا چگونه باید همینگونه سرگشته و گمراه باقی بمانند؟

حال آنکه نمونه‌ای که برایمان اخراج نمودند و آن را از معانی وارد شده بر امت تعبیر

۱- اما صاحب این قول- که به دنبال نقد او می‌باشیم- یعنی محمد حسین آل کاشف الغطاء، بعضی از ملحدین شیعه را تعظیم می‌نماید، آنانی که این کفر را آشکارا طرح می‌کنند. مانند نوری طبرسی صاحب کتاب فصل الخطاب که درباره‌ی او چنین می‌گوید: حجت خدا بر جهانیان است، فرشتگان به تقوای او معجب هستند، نوری کسی است که اگر خداوند برای خلق تجلی می‌کرد می‌گفت این نوری مولای ما ثقه‌الاسلام حسین نوری است محمد آل کاشف الغطاء/مقدمه‌ی کشف الأستار حسین نوری طبرسی، نشر مؤید العلما در قم، ۱۳۱۸.

کردند، با کمترین تأمل دروغ بودن آن روشن می‌شود، چگونه به عنوان تفسیر الهی که صحابه آن را مردود دانسته‌اند تلقی می‌گردد؟! بعلاوه این تاویل کردن یاوه‌سرایی‌ها با بسیاری از روایات خود آنها سازگاری ندارد. چون در روایات ساختگی و جعلی آن‌ها به اینکه تغییر کلمات و الفاظ در قرآن صورت گرفته تصریح شده است^(۱). پس این تأویل مخرج سالمی برای فرار از این ننگ و کفر نیست بلکه موقف درست، رد کردن این روایات معتقدان به آن می‌باشد زیرا اینان اهل قبله به شمار نمی‌آیند.

سوم: اینکه قرآن تحریف شده نیست اما ناقص است مانند مورد دوم به جای اینکه دفاع باشد تأکید بر اساطیر آنان و طعن در کتاب خدا با چیزی که شبیه دفاع است تلقی می‌گردد. چگونه این امت با قرآن ناقص هدایت می‌شود؟ و کسیکه بتواند قسمتی از قرآن را ناقص کند، حتماً می‌تواند بقیه‌ی آن را تحریف نماید. اما آب از سرچشمه گل آلود است و خانه از بیخ ویران است، کسیکه این مفر را می‌یابد، آغا بزرگ تهرانی، شاگرد نوری صاحب کتاب (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب) می‌باشد.

و ملاحظه می‌شود که آقای تهرانی به گمان خود می‌خواهد مسلمانان را اینگونه بفریبد که مؤلف فصل الخطاب می‌خواسته از قرآن دفاع کند اما به جای عنوان تنقیص، تحریف

۱- [مثلاً حضرت علی می‌گوید: از جمله‌ی آنچه از قرآن تحریف شده قول خداوند است که می‌فرماید: «کتتم خیر أئمة أخرجت للناس» که در آن أئمة به أمة تحریف شده است. در حالیکه در این امت زناکاران، هم‌جنس‌بازان، دزدان، راهزنان، ستمگران، شراب‌خوران، تباه‌کنندگان واجبات و تجاوزگران از حدود خداوند و .. وجود دارد، چگونه می‌شود خداوند تعریف چنین کسانی را بنماید؟ که منظور جعل کننده‌ی این روایت -لعنه‌الله- صحابه‌ی رسول الله ﷺ می‌باشد. زیرا قرآن کریم آن‌ها را ثنا می‌گوید اما دین شیعه آنان را دشنام و نفرین می‌کند بنابراین قرآن را مورد طعن قرار داده‌اند چون صحابه را تمجید می‌نماید. و یکی دیگر اینکه خداوند می‌فرماید (آن تکنون أمة هي أربي منأئمة به جای أمة - و یا سخن خداوند که می‌فرماید (و كذلك جعلناكم أئمة وسطا بين الرسول و بين الناس باز به جای أمة أئمة نوشته‌اند و جمله‌ی بین الرسول و بین الناس را اضافه کرده‌اند یعنی آنها می‌گویند اینکه به جای أئمة امه را نوشته‌اند تحریف شده است. و همچنین در سوره‌ی نبأ خداوند می‌فرماید ﴿وقول الكافر يا ليتني كنت ترابيا﴾ که آن را تحریف کرده و کلمه‌ی تراب را به جای آن گذاشته‌اند. زیرا حضرت رسول ﷺ من حضرت علی را بیشتر ابوتراب صدا می‌کرد بحار الانوار، ۲۶/۹۳-۲۸. آیا این روایت و امثال آن را می‌شود تفسیر و تاویل تلقی نمود؟]

را به کار برده است و این خطاست^(۱). او در واقع تلاش می‌کند با نوعی خدعه و نیرنگ، باطل نوری را بپوشاند. اما با این دفاع حقیقت کشف می‌گردد، آنجا که تصریح می‌کند قرآن باقیمانده‌ای دارد و وحی الهی تکمله‌ای دارد، اما اشتباه نوری در این است که به جای اصطلاح تنقیص و عنوان نزول وحی دیگر از عنوان تحریف استفاده نموده است. و چنین می‌پندارد این کار دفاع از قرآن، در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان به شمار می‌آید و این نهایت دفاع ایشان از قرآن و اسلام می‌باشد.

سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ، پاکی و عظمت از آن توست خدایا این یک افتراء بزرگی است.

چهارم: آنچه گروه چهارم می‌گویند که یک قرآن دیگر نزد مهدی مزعوم آنها، وجود دارد بدین معنی است که دین کامل نشده است. در حالیکه خداوند می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

فایده‌ی عبادت از روی کتابی که همراه مهدی بوده که سال‌ها و قرن‌ها از انتظار او می‌گذرد چیست؟ آیا گمراه بوده اند یا نه؟ یا اگر امت بدون آن قرآن مزعوم نیز هدایت می‌شود چرا این هیاهو و جنجال براه انداخته‌اند؟!

حقیقت این است، همه‌ی این ترهات و یاوه‌گویی‌ها برای این است تا اتباع و هواداران خود را قانع کنند که رافضی‌ها تافته‌ی جدا بافته‌ای هستند که برای اثبات ادعاهای خود هیچ دلیل و شاهی از کتاب خدا ندارند. بنابراین برای فریب و تلبیس اتباع خود تلاش می‌کنند به آنان بقبولانند که دلایل ترهات ساخته و پرداخته‌ی آنها در قرآن دیگری است که کامل بوده و یا در دست مهدی مزعوم آنها می‌باشد. و مسئله‌ی وجود قرآن دیگر و مسئله‌ی طعن تحریف و یا تنقیص در کتاب الله در کتب و منابع اساسی شیعه، مسئله‌ای است مورد اتفاق و از همدیگر جدا نمی‌شوند و شیعیان گمان می‌کنند که علی، قرآن را به تمام و کمال جمع‌آوری کرد و آن را پیش صحابه عرضه نمود

۱- أعلام الشیعه جزء اول، قسم دوم، ص ۵۵۰.

ولی آنان نپذیرفتند و قرآن دیگری را تألیف و آنچه را در مورد ولایت علی نازل شده بود در آن حذف کردند و قرآن مورد گمان آنان دست به دست به ارث می‌رود تا به اصطلاح به امام منتظر می‌رسد.

و این رافضی و کسانی که منهج وی را گرفته‌اند، فقط قصد خدعه و فریب را دارند، بنابراین دیده می‌شود که می‌خواهند به تدریج خواننده‌ی مسلمان را به وسیله‌ی یکی از توجیهات ارائه شده، نسبت به افترای تحریف یا تنقیص قرآن اقناع کنند.

پنجم: اما گروه پنجم که می‌گویند قول به تحریف، یک نظر و ایده‌ی خطا و اشتباه و یک گمراهی سابق بوده که ما بدنبال آن رفته‌ایم، و هنگامیکه اشتباه آن برایمان روشن شده از آن رویگردان شده‌ایم. مسلمانان را به بازگشت و رجوع آنان از این اعتقاد فاسد دلشاد می‌نماید. اما ردپای تقیه در این گفته مشاهده می‌شود. و آن اینکه اصحاب این قول و منابعی که حاوی این کفر هستند بیش از حد مورد ارج و احترام اینان می‌باشند. بنابراین برائت از معتقدان این اعتقاد و کتاب‌های آنها مانند کلینی و کتابش کافی و قمی و تفسیرش و تمام آنانی که این کفر را در پیش گرفته‌اند بیانگر صدق گفتار و موقف مذکور می‌باشد. اگر راست می‌گویند چگونه این شیوخ و کتب آنها تا این اندازه محل اعتماد بوده‌اند و چگونه قدوه شده‌اند و چگونه در عقیده و شریعت از آنها دریافت گردیده و به اقوال و افعال آنها اقتدا شده است؟!

و اینکه شیعه‌ی اثنی عشری کلاً از این اعتقاد و باور رجعت نموده قابل قبول نیست زیرا عالم معاصر آنها (حسین نوری طبرسی) در کتاب فصل الخطاب خلاف این را ثابت می‌کند و همچنین سید علی نقی فرزند سید ابولحسن نقوی کهنوی (متولد سال ۱۳۲۳هـ) در کتاب خود ^(۱) که به زبان اردو نگاشته) تحریف قرآن از دیدگاه شیعه را اثبات می‌کند، و بسیاری دیگر از تألیفات آنها در این باره این ادعا را آشکارا نقض می‌کند و چنانچه گذشت آنچه از آقابزرگ تهرانی و امین نجفی و غیره نقل گردید نیز با این ادعا معارض می‌باشد و مداوم و پیوسته عده‌ای از آنان در این زمان درباره‌ی تحریف قرآن قلم‌فرسایی کرده و نقش خود را بگونه‌ای ایفا می‌کنند. چگونه ممکن است در امری از امور، که مورد

اجماع و اتفاق عموم مسلمانان است و آن مسئله‌ی سلامت قرآن و حفاظت و رعایت خدا از آن می‌باشد، چگونه ممکن است گفته شود آنکه مخالف سلامت و حفاظت قرآن است در واقع اجتهادی خطا کرده و عذری پذیرفته دارد، مگر این امر مجال اجتهاد و تأویل است. اگر قرآن سالم نمانده باید به چه چیز دیگر برای هدایت دل خوش کرد؟

ششم: اما این توجیه اخیر که عده‌ای می‌گویند این گروه که اعتقاد به تحریف دارند همه‌ی شیعیان اثنی عشری نیستند، بلکه گروهی هستند که اخباریون نامیده می‌شوند و توانایی تشخیص اخبار صحیح و سقیم و سره و ناسره را ازهم ندارند، این سخن را یکی از قدمای شیعه به نام شریف مرتضی می‌گوید، آنجا که گفته است: هرکس از امامیه که مخالف این باشد مورد اعتبار و اعتماد نیست. بلکه این خلاف حقیقت به گروهی از اصحاب حدیث (از شیعیان) برمی‌گردد که اخبار و احادیث ضعیفی را نقل کرده و آنها را صحیح دانسته‌اند که با عمل به این اخبار و احادیث نمی‌شود از چیزی که قطعیت و صحت آن معلوم است بازگشت نمود^(۱). و مرجع بزرگ شیعه در زمان خود جعفر نجفی متوفی سال ۱۲۲۷هـ) می‌گوید: این افترا مخصوص اخباریون می‌باشد در حالیکه خود او از اصولیون بوده و درباره‌ی روایات تحریفی وارده در کتب شیعه راهی را دنبال می‌کند که از نظر وایده‌ی اخباریون خطرش بیشتر است آنجا که می‌گوید: این افتراء نظر اخباریون بوده و به دلایل عقلی و نقلی و ضروریات معلومه‌ی دین، باطل است و می‌گوید: لازم است این اخبار به دو روش تأویل شوند:

الف: این اخبار بر ناقص بودن کلمات مخلوقه‌ی قرآن قبل از نزول به آسمان دنیا یا بعد از نزول قرآن از آسمان دنیا به طرف زمین دلالت دارند^(۲).

ب: یا باید بر نقص معنی در تفسیر قرآن تأویل شوند. و آنچه در نظر کوتاه‌فکران تقویت می‌شود اینکه قرآن بعد از رسیدن به زمین نقص پیدا کرده است که در این صورت قرآن دو قسم می‌گردد: قسمی که پیامبر آنرا بر مردم تلاوت کرده و آنرا نوشته‌اند و اعجاز بدان صورت پذیرفته‌است. قسم دوم را از مردم مخفی نگه داشته و کس غیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن مطلع نشده‌است پس از او به سایر امامان رسیده است و اکنون

۱- طوسی در کتاب تبیان، ۳۱ و طبرسی در مجمع البیان، ۱/۱۵ آن را از او نقل کرده‌اند.

۲- چون همانند معتزله معتقدند که قرآن مخلوق است.

نزد مهدی منتظر محفوظ است^(۱).

چنانچه ملاحظه می‌شود صاحب کشف‌الغطاء همانند شریف مرتضی جرأت تکذیب این یاوه‌گویی را به خود نمی‌دهد، بلکه خود را به تکلف و رنج بیشمار گرفتار ساخته و از چاله بیرون آمده و به چاه افتاده‌است. در واقع پنداشته که پیامبر ﷺ بخشی از قرآن را از مردم کتمان نموده است و جز علی کسی را از آن با خبر نکرده و علی هم آنرا نزد فرزندان خود مخفی نگه داشته و هم اکنون پیش مهدی منتظر است حال چه افتراقی از این بدتر؟!

توجیه سوم: تظاهر به تحریف قرآن و استدلال برای اثبات آن

کسیکه بزرگی این بلا را تولیت و رهبری می‌کند حسین نوری طبرسی متوفی ۱۳۲۰ هجری^(۲) می‌باشد، که برای اثبات این یاوه‌گویی استدلال می‌کند. و شاید این اولین بار است که کتابی با این حجم یاوه‌گویی‌ها و اساطیر متفرقه‌ی شیعه و بزرگان آنان و آیاتی را که به گمان آنان در قرآن تحریف یا نقص گردیده‌اند، در خود جمع آوری و چاپ و نشر می‌شود. تا برای همیشه علم رسوایی آنان باشد و اگر مسلمانان قوه و توان تنفیذ اجرای احکام جزایی را می‌داشتند، بی گمان محاکم قضایی برای این کتاب و صاحب آن تشکیل و برای مسلمان بودن یا نبودن شیعه‌ی اثنی عشری، رأی و حکم صادر می‌گردید و مسلمانان از شر این چنین جیره‌خوارانی که در عالم اسلامی مذهب تشیع را ترویج می‌کنند رهایی می‌یافتند و هوادارانی که فریب حيله‌ها و نیرنگ‌های بزرگان شیعه را خورده‌اند از خواب غفلت بیدار می‌شوند. هواداران نادانی که از تشیع جز محبت اهل بیت چیز دیگری نمی‌دانند، محبتی که به خیال آنان بدون حساب و کتاب آنها را به بهشت می‌برد.

استاد احسان الهی ظهیر در کتاب خود (شیعه و قرآن)، قسمت‌های زیادی از آن کتاب (فصل الخطاب) را همراه ادله و شبهات مؤلف آورده‌است. هر چند این فرد یکی از حقیقت‌جویان مذهب اثنی عشری در این زمان محسوب می‌گردد، اما اشتباه او در این

۱- کشف الغطاء، ص ۲۹۹.

۲- در کتاب خود به نام فصل الخطاب.

است که به نقل عبارات بدون توضیح و یا نقدی اکتفا نموده است و این کار خطر خاص خود را دارد. بویژه که ایشان حدود دوازده شبهه برای اثبات افترای خود بیان کرده‌است. این شبهات هر چند به تار عنکبوت می‌مانند اما کسانی که هیچ ارتباطی با علوم اسلامی ندارند بسیاری از این ترهات را نمی‌دانند و شاید تحت تأثیر قرار گیرند لذا لازم بود ترهات ایشان کشف و آشکار و بر رد شبهات وی استدلال می‌گردید. و از این لحاظ که مؤلف این کتاب معاصر است، مختصری از محتویات این کتاب برای خوانندگان بیان می‌شود^(۱) و به حول و قوه‌ی الهی در حد توان در بیان غلطها و آشکار نمودن شبهات آن و نقد و بررسی دلایل آن کتاب تلاش می‌نماییم. از این بابت که کتاب استاد احسان در جهان اسلام به شکل گسترده‌ای پخش شده بدون اینکه رد یا نقد شده‌باشد با این توجیه که آن چیز که عیان است چه حاجت به بیان است و محض بیان این افتراء در بطلان آن کافی است. من می‌گویم: این درست است با توجه به اصل این افتراء و مأخذ آن ظاهراً نیاز به نقد و بررسی ندارد، ولی شبهات آن را آشکار و ابطال نمود زیرا در حد خود بر بعضی افراد ناآگاه تأثیری دارند.

در حقیقت مؤلف از عقیده‌ی شیعه‌ی اثنی عشری درباره‌ی تحریف قرآن پرده‌برداشته است و اخبار پراکنده‌ی آنان در این باره را جمع‌آوری نموده و تصریحات بزرگ شیعه را نسبت به تواتر آن اخبار نقل کرده‌است، اخباری که از دو هزار روایت می‌گذرد و یاران پیامبر ﷺ را به تحریف متهم نموده بدون اینکه جز حضرت علی علیه السلام کسی را استثنا کرده باشد و این استثنا نیز صوری است زیرا اتفاق جمیع صحابه بر تحریف قرآن، که گفته‌ی ایشان است، این را می‌رساند. زیرا قرآن همانست که به گمان آنان سالم از تحریف بوده و نزد علی علیه السلام می‌باشد و تا کنون حتی در ایام خلافت خودش کسی از آن مطلع و با خبر نشده است.

سپس از کتاب‌های آنان (۱۰۶۲) روایت را تقدیم کرده که بیشتر آنها در مورد آیات کتاب خداوند است که خطا و نادرست می‌باشند. و تصویب و درست بودن آنها را در کتاب‌های اساطیری آنان بیان می‌کند و آنچه را در مورد اجماع امت می‌باشد رد و به

۱- و در اثنای بحث از کتب و منابع شیعه که به این یاوه‌گویی می‌پردازند به این کتاب اشاره شد، ص ۲۳۳ عربی و در این جا به بررسی شبهات و محتویات کتاب مذکور می‌پردازیم.

آنچه مجموعه‌ی ناچیزی از افتراسازان شیعه می‌گویند رضایت می‌دهد. چنانکه بدون هیچ ابایی سوره‌های کاملی نقل و بیان می‌کند که مراکز شیعه براحتی به آنها اعتماد می‌کنند در حالی که هیچ اثری از آنها در مصحف مورد اجماع مسلمین یافت نمی‌شود. و هر کس که کمترین آشنایی با لغت عربی داشته‌باشد، دروغ بودن و مفترا بودن آن را در ظاهر عبارات و معانی آن در می‌یابد و کسی به جز بی دین مغرض آن را تأیید و ترویج نمی‌کند.

هم‌چنین انکار تحریف را از ناحیه‌ی طایفه‌ی خود نمی‌پذیرد و بیان می‌دارد که انکار قدمای شیعه نیز از روی تقیه صورت پذیرفته‌است زیرا کسیکه اخبار و روایات تحریف را انکار می‌کند بر او لازم می‌آید اخبار و روایات امامت را نیز انکار نماید زیرا بین آندو نوع از روایات تلازم وجود دارد.

و این کتاب که حاوی این کفر و الحاد است در ایران در سال ۱۲۹۸ هجری چاپ و نشر شده است و همینکه این کتاب منتشر گردید بسیاری از شیعیان با ظهور آن پریشان و مضطرب شدند و یکی از بزرگان شیعه این کتاب و انتشار آنرا چنین توصیف می‌کند و می‌گوید: به محض اینکه کتاب وارد مجلسی می‌شد بر ضد آن و مؤلف و ناشر آن فریادها بلند می‌شد و بدزبانی می‌کردند^(۱).

به نظر استاد محب الدین خطیب، سبب فریاد آنان، این بود که آنها می‌خواهند تشکیک و تردید در صحت قرآن منحصر به خواص شیعه و به صورت متفرق و پراکنده در صدها کتب معتبر ایشان وجود داشته باشد نه اینگونه در یک کتاب جمع‌آوری و در هزاران نسخه چاپ شود و دشمنان آنها از آن مطلع و باخبر شوند و بر علیه آنان در انظار همگان حجت قرار گیرد و می‌گوید: هنگامیکه عقلای شیعه این ملاحظات را ظاهر نمودند، مؤلف کتاب با آنان مخالفت کرده و کتاب دیگری با عنوان (رد بعضی شبهات درباره‌ی فصل الخطاب در اثبات تحریف کتاب رب الأرباب) تألیف کرد^(۲).

هر چند افراطیون شیعه تلاش می‌کنند در بیشتر اوقات با بهره‌گیری از عقیده‌ی تقیه

۱- مرعشی/المعارف الحلبیه، ص ۲۱.

۲- الخطوط العریضه، ص ۱۱.

که برای آنها به مثابه‌ی دژ مستحکم و پناهگاهی حصین می‌باشد- پرده روی این رسوایی بگذارند و این فریاد و نگرانی که پدید آمده در میان آنانکه خودشان این عقیده را داشته‌اند دیده می‌شده‌است زیرا آنها نیز پوشاندن این رسوایی را- به خاطر حفظ و صیانت اعتبار و آبروی قوم خود و حفاظت دینشان از آن رسوایی که کیان و موجودیت آنان را متزلزل می‌کند و از شیوع و انتشار عقیده‌ی آنها ممانعت و جلوگیری می‌نماید، لازم و ضروری می‌بیند. ولی من مانند استاد محب الدین خطیب این حکم را به صورت قطعی بر همه‌ی شیعیان تعمیم نمی‌دهم بلکه بر این باورم برخی از شیعیان پیوسته این کفر را انکار و از آن براءت می‌جویند و بر کتاب فصل الخطاب ردها نوشته‌اند مانند کتاب (حفظ کتاب شریف از شبهه‌ی قول به تحریف) نوشته‌ی محمد حسن مرعشی که ردی بر کتاب فصل الخطاب محسوب می‌شود^(۱).

و من در خلال و اثنای کتاب فصل الخطاب می‌بینم که مؤلف با منکرین موضوع تحریف مجادله می‌کند و انکار آن عده از قوم خود را مردود می‌داند و کسیکه این کتاب را مطالعه می‌کند، در می‌یابد که کتاب تألیف شده تا مخالفان وجود تحریف را قانع نماید^(۲). و آنچه صاحب فصل الخطاب با عنوان (رد بعض الشبهات عن فصل الخطاب) نگاشته است در واقع و نفس الامر رد کسانی نیست که می‌گویند: باید این قضیه (افترای تحریف قرآن) در بین آنها سرّی و سر به مهر بماند زیرا آنچه محب الدین رحمته الله بدان اشاره می‌کند صورت ظاهری قضیه است و حقیقت امر چنانچه بیان می‌شود غیر از این است. هنگامیکه کتاب (فصل الخطاب) انتشار یافت بزرگ شیعه محمود ابن ابوالقاسم، مشهور به معرب تهرانی در کتابی به نام (کشف الإرتیاب فی عدم تحریف الکتاب) اقدام به رد مطالب فصل الخطاب نموده‌است و صاحب الذریعه اولین رد خود در مقابل صاحب کشف الإرتیاب را برای ما نقل می‌کند که مفید انکار تحریف است نه دعوت به پوشانیدن این افترا و صاحب ذریعه می‌گوید: اولین شبهه^(۳) کتاب کشف الإرتیاب این

۱- پیوسته این کتاب نوشته می‌شود نگا. المعارف الجلیه، ص ۲۱.

۲- نگا. فصل الخطاب، ص ۳۶۰ و ما بعد آن.

۳- ملاحظه می‌شود که صاحب ذریعه عبارات شبهات را بکار می‌برد؛ زیرا صاحب ذریعه مذهب صاحب فصل الخطاب را در این مورد دارد، پس او ادله‌ی کشف الأرتیاب را شبهات می‌نامد، این

است که اگر تحریف قرآن ثابت شود، برای یهود معقول است که بگویند: حالا فرقی در میان کتاب ما و شما نیست و هر دو از اعتبار افتاده‌اند.^(۱) اما طبرسی ردی بر آن نوشت و محب الدین در کتابی به نام الرد بر کشف الارتیاب، بدان اشاره می‌کند^(۲) صاحب ذریعه می‌گوید: و به هرکسیکه فصل الخطاب را پیش خود داشت سفارش می‌کرد که این رساله‌ای را که در رد و دفع شبهات آن نگاشته شده در کنار آن داشته باشد. شبهاتی که به فارسی توسط شیخ محمود تألیف شده ولی هنوز چاپ نگردیده است.

در واقع جواب طبرسی در رد دلیل صاحب الارتیاب، نوعی تلاش برای بازگشت و دلیل بر تناقض در آن می‌باشد. آنجا که می‌گوید: این یک نوع مغالطه‌ی لفظی است چون منظور از تحریف، آن نیست که ظاهر لفظ می‌رساند، یعنی تغییر و تبدیل و زیادت و تنقیص و غیره که تمام آنها در کتاب های یهود و دیگران وجود دارد. بلکه منظور از تحریف تنقیص ویژه‌ای است که قطعا در غیر آیات احکام تحقق یافته است. اما زیادت، با اجماع محقق و ثابت از ناحیه‌ی جمیع مسلمانان و اتفاق عموم کسانی که در اسلام تحقیق می‌کنند منتفی است و همه می‌گویند در این قرآنی که جمع‌آوری شده و در ما بین الدفتین می‌باشد حتی یک کلام زیادی وجود ندارد. حتی به اندازه‌ی کوچکترین آیه‌ای که مصداق یک کلام فصیح باشد بلکه تمام اهل قبله اتفاق نظر و اجماع دارند که در تمام قرآن یک کلمه‌ی اضافی به گونه‌ای که جای آن را ندانیم وجود ندارد. پس این تنقیص اجمالی که ظاهر لفظ آن را می‌رساند کجاست و آیا جز مغالطه‌ی لفظی چیز دیگری می‌تواند باشد؟^(۳)

واین بخشی از آنچه در این دو رساله وجود دارد می‌باشد که صاحب ذریعه برای ما روایت می‌کند و او آشکار می‌کند که گفتمان در مسئله‌ی وقوع تحریف یا عدم آن

فرورفتگی در این کفر محسوب می‌گردد باید هم‌اینگونه باشد زیرا صاحب فصل الخطاب شیخ و استاد صاحب ذریعه می‌باشد و بیش از حداز او تمجید کرده‌است و در کتابی که نگاشته بر مدح و ثنای او افراط نموده‌است.

۱- نگا. آغا بزرگ تهرانی/الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۹/۱۸ حرف کاف ۱۲/۱۰، حرف راء.

۲- نگا. مصدر سابق، ۲۱۱/۱۰.

۳- الذریعه، ۲۲۱/۱۰.

صورت می‌گیرد نه در لازم و واجب بودن پوشانیدن این افتراء در میان خواص شیعه و او این اتجاه را که ضرورت پوشانیدن این افتراء در نزد شیعیان را لازم می‌داند تا حرمت مذهب شیعه مصون بماند، نفی نمی‌کند. ولی تعمیم حکم به آن بر همه‌ی شیعیان را نمی‌پذیرد.

و در سخن صاحب ذریعه که آن را از رساله‌ی فارسی صاحب فصل الخطاب خلاصه کرده و ما آن را نقل کرده‌ایم از سبک تألیف آن اثر ناقص و تقیه دیده می‌شود، چنانکه عادت بیشتر رافضی‌ها در این موارد اینگونه می‌باشد^(۱).

مؤلف، این کتاب را در سه مقدمه و دو باب تنظیم کرده‌است. در مقدمه‌ی اول اخبار و روایات شیعه را نقل کرده که بر مبنای تفکر این بی‌دینان، از جمع‌آوری قرآن بحث می‌کند مانند روایت فرد مورد اطمینان آنها که می‌گوید: هر کس مدعی باشد همه‌ی قرآن موجود همانگونه که نازل شده جمع‌آوری گردیده کذاب است. تنها علی ابن ابی طالب و امامان علیهم‌السلام بعد از او، قرآن را بر مبنای ما أنزل الله جمع‌آوری و حفظ نموده‌اند. و این سخن از مذهب شیعه در اعتقاد به عصمت علی و ابناء او، و ضلال و گمراهی سایر امت سرچشمه می‌گیرد و آن یکی از آثار فارسیان است که هاله‌ای از تقدس مآبی آنان و ملوکشان را فرا گرفته‌است.

چقدر جای تعجب و عقلاً مایه‌ی ننگ است اینکه قرآن مورد اجماع همه‌ی صحابه را مردود دانسته ولی ادعا بکنیم که تنها سخن یکی از آنان جای اعتبار و ثقه می‌باشد در

۱- مثلاً او در ابتدا زیادت در قرآن را بصورت مطلق نفی می‌کند، سپس این عبارت را بکار می‌برد و می‌گوید: اجماع و تفاق بر عدم زیادت حتی کلمه‌ای در تمام قرآن بگونه‌ای که مکان آن را ندانیم وجود دارد؛ اگر با این عبارت او که می‌گوید مکان آن را ندانیم بنگریم؛ می‌بینیم که با این جمله و با گوشه‌ی چشم، اشاره می‌کند به چیزی که صاحب فصل الخطاب بدان اعتقاد دارند و زیرکانه در این اعتقاد که قول به زیادت در کلام الله باشد با صاحب ذریعه هم مذهب و هم اعتقاد می‌شود. صاحب فصل الخطاب در حالیکه صورت‌های تغییر در قرآن را بیان می‌کند البته قرآنی که شیطان به او وحی می‌کند، و حقد و کینه‌ی او نسبت به مسلمانان او را بر آن داشته و می‌گوید: مورد هفتم از زیادات، افزودن یک کلمه است مانند کلمه‌ی عن در قول خداوند فصل الخطاب ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ [ص: ۲۵] کما اینکه قول او به وجود نقص در قرآن او را از تکذیب کلام الله خارج نمی‌کند ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ حَافِظُونَ﴾

حالی که این ادعا جز در خیالات این گروه بی‌دین، هیچ محلی از اعراب در دنیای واقع ندارد. زیرا علی و امت اسلامی، غیر از این قرآن، قرآن دیگری نداشته و نشناخته‌اند. و گرنه حداقل در دوران خلافت خود که واجب الإطاعه خود او بود، آن را آشکار و بدان عمل می‌نمود.

آنگاه به روایت از قرآن علی می‌پردازد که به گمان آنان حرفی از آن ناقص نشده‌است؛ و مجموعه‌ای از روایات شیعه را در آن می‌آورد به گونه‌ای که خواننده را به این باور سوق می‌دهد که عقل شیعی سریعتر از هر عقل دیگر خرافات را تصدیق می‌کند آنگاه که می‌بیند به کتابی ایمان دارد که جز در اساطیر آنها وجود خارجی نداشته و ندارد اما به قرآن موجود که مورد اجماع تمام امت اسلامی، حتی امامان قرار گرفته کفر ورزیده و باور ندارند. این روایات یاوه و بیهوده درباره‌ی گردآوری قرآن توسط علی و ارائه‌ی آن برای صحابه و مردود دانستن قرآن از طرف صحابه سخن به میان می‌آورند.

برای نمونه از این‌گونه روایات، خبر و روایت آن شیعه‌ای را نقل می‌کند که با مهدی منتظر مزعومشان ملاقات و دیدار کرده آنکه اصلاً متولد نشده اما درباره‌ی آن می‌گوید: منتظر^(۱) هنگامیکه حضرت محمد بن عبدالله -سید البشر- ﷺ از دار فنا (دنیا) رفتند و وفات نمودند و دو بت قریش، کردند آنچه کردند^(۲). امیرالمؤمنین علیس تمام قرآن را گردآوری کرده و آنرا به مسجد پیش آنان برد و به ایشان گفت: این کتاب خدای سبحان است، که رسول الله ﷺ بدین دستور داده تا آنرا جهت اتمام حجت در روز عرضه‌ی اعمال، در برابر خداوند تعالی بر شما عرضه نمایم. اما فرعون و نمرود این امت گفت: ما محتاج قرآنی نیستیم که در دستان شماست^(۳). البته حبیب من رسول الله ﷺ این موقف شما را به من گفته بود ولی خواستم بر شما اتمام حجت کنم. پس حضرت

۱- یعنی کسی که انتظار ظهور و فرجش را می‌کشند.

۲- منظورشان از دو بت صدیق این امت و فاروق آن - که بعد از رسول الله اسلام را اقامه نمودند - می‌باشد.

۳- منظورشان از فرعون نمرود این امت، حضرت فاروق عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ارضاء می‌باشد، کسی که بلاد فارس را فتح و اسلام را در آن انتشار داد که پاداش او نزد این کینه‌توزان دشنام و کفر بیش نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام نا امیدانه به منزلش برگشت. آنگاه ابن ابی قحافه مسلمانان را بانگ زد و با آنان گفت: پیش هر کس آیت و یا سوره‌ای از قرآن قرار دارد آنرا بیاورد. پس ابوعبیده بن جراح، عثمان و سعید ابن ابی وقاص و معاویه پسر ابوسفیان و عبدالرحمن پسر عوف و طلحه پسر عبیدالله و ابوسعید خدری و حسان پسر ثابت و جماعت مسلمانان، هرچه از قرآن داشتند پیش ابوبکر آوردند، و این قرآن را جمع‌آوری نمودند و تمام بی احترامی‌هایی که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله سرزده بود ساقط کردند به همین دلیل است که آیات با همدیگر غیر مرتبط می‌نمایند. اما قرآنی که امیرالمؤمنین آنرا با خط خود نگاشته و گردآوری کرده بود همچنان نزد صاحب الزمان عجل الله فرجه، نگهداری شده است. قرآنی که همه چیز در آن وجود دارد. که این قرآن هیچ شک و تردیدی در صحت آن وجود ندارد و یقیناً کلام خداوند سبحان می‌باشد. از صاحب امر این چنین صادر شده است^(۱).

این عبارت را علی‌رغم طولانی بودنش، نقل کردیم زیرا بیشترین حکایات آنها حول و محور آن دور می‌زند. در واقع این مسئله از حقد و کینه‌ی این گروه نسبت به صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و بغض و رشک و رزی آنان، بر دینی که صحابه‌ی کرام ن حمل کرده‌اند، سرچشمه می‌گیرد. بنابراین ملاحظه می‌کنی که بحث از ناسزا گویی و بی احترامی صحابه است و اینکه در قرآنی که گردآوری کرده‌اند این بی احترامی‌ها را حذف کرده‌اند اما اینها سر مکنون و مستور را مباح و آشکار نموده و آنچه در دل‌هایشان می‌گذرد به مراتب بزرگتر می‌باشد.

بنا براین، هنگامیکه صحابه رضی الله عنهم قرآن را رفض و ترک کرده باشند آنگونه که اینها گمان می‌برند، چرا از نسلها و قرون بعد از صحابه پوشانده شده است؟ و اگر حجت بر صحابه توسط امام علی اقامه شده، بر آیندگان که تمام و اقامه نشده است. و علی چرا در ایام خلافت و توان و اقتدار خود حجت را اقامه نکرده است؟

براستی یاوه‌گویی‌های آنان خود به خود نقض می‌شوند یعنی همدیگر را نقض و باطل می‌نمایند اگر صحابه از پذیرش آن قرآن نگاشته شده‌ی علی سرباز زده‌اند-چنانچه آنان می‌گویند- آیا در این امت در طول ادوار تاریخ اسلام و مسلمانان، کسی پیدا نشد که آنرا

بپذیرد، در حالیکه در این امت افرادی بوده‌اند که با امامان مصاحب بوده و با مهدی منتظر دیدار کرده‌اند. و تا کنون شیعیان حکومت‌ها و قدرت‌ها داشته‌اند؟ و چرا باید از آنان مستور و ممنوع و در آن سرداب، هنوز پیش مهدی غائب باشد؟ آیا برای کسی که ذره‌ای عقل داشته باشد، خرافی بودن این ادعا، روشن نیست با صرف‌نظر از تمام ادله‌ی دیگر که ارایه می‌شود؟ بلکه مؤلف فصل الخطاب در این مقدمه اخبار و روایاتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه، وقتی از علی نیز خواسته می‌شود قرآن گردآوری شده‌ی خود را برای صحابه بیاورد، خودداری می‌کند و آنرا تسلیم صحابه نمی‌نماید و این امتناع خود را با آیه‌ی:

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (یعنی غیر از پاکان قرآن را لمس نمی‌کنند). توجیه کرده‌است. که به نظر شیعه مطهرون فقط امامان اثنی عشری هستند^(۱). اینست آنچه پشت را می‌شکنند. پس بر حسب این افتراء، علی کسی است که ابلاغ قرآن را ترک و آن را مخصوص خور و فرزندان دانسته است. کسی جز شیعیان، چنین چیزی نمی‌گوید. احدی از مسلمانان، چه رسد به امیر المؤمنین، چنین جسارتی نمی‌کنند.

در واقع آنچه از این کلام برمی‌آید اسائیه‌ی ادب نسبت به اهل بیت می‌باشد از روی همین اخبار است که گروهی از شیعیان مانند کاملیه امام علی را کافر می‌دانند. و این روایات و آثاری که کتاب‌های اثنا عشری، گردآوری کرده‌اند این مذهب (تکفیر امام علی علیه السلام) را تقویت می‌کنند. اینها شیطان را مشایعت و همراهی می‌نمایند ولی امیرالمومنین را همراهی نمی‌کنند. در واقع کسانی که امام علی را از این اباطیل و امثال آن مبرا می‌نمایند انصار و هواداران حقیقی او هستند.

اما مقدمه دوم این کتاب به شیوه‌های گوناگون، صورت‌های تحریفی که مؤلف وقوع یا امتناع آنها را در کتاب خداوند سبحان وارد می‌داند، در بر می‌گیرد. در نتیجه انبوهی از آن صور را که شیطان به او وسوسه کرده، در قالب سوره یا آیه یا حرف ارائه کرده است.

مؤلف فصل الخطاب در صفحه ۲۴ می‌گوید که زیاد کردن سوره و تبدیل آن به سوره‌های دیگر در قرآن امری است ممتنع، زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳]

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید...»

پس او می‌گوید قرآنی که اکنون در دست مسلمانان قرار دارد هیچ زیادتى در آن وجود ندارد. زیرا بشریت از آوردن سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن ناتوان است. اما آنجا که می‌گوید نقصان سوره درست است، همانگونه سوره ولایت را ناقص می‌داند خود به خود این گفته ایشان را نقض می‌کند. او از یک طرف گمان می‌برد که در کتاب خدا نقض وجود دارد و سوره ولایت را مثال می‌زند که بدون تردید این ادعا بیانگر وجود زیادت سوره‌ای در کتاب خدا می‌باشد. و از طرفی دیگر تصریح به امتناع زیادت می‌کند و این تناقض می‌باشد. هرچند عبارت سوره‌ی جعل شده‌ی ولایت، خود شاهد کذب و نادرستی آن است.

و یکی از بزرگان شیعه^(۱) آن را برملا می‌کند، چون آن سوره جعل شده یک عبارت تلفیق شده و یک ترکیب پریشان و یک معنی ساقط است که از خلال و لابلای آن معلوم می‌شود که جعل کننده‌ی آن چنانکه بیان می‌شود غیر عرب و نادان بوده است. و می‌گوید: زیاد شدن آیتی بر قرآن، یا تبدیل آیتی به آیتی دیگر نیز به اجماع منتفی است. سپس این سخن را با این گمان خود که نقصان آیت غیرممکن نیست، نقص می‌کند.^(۲)

اما از روی یاوه‌گویی‌های آنها امکان اضافه شدن کلمه‌ای در قرآن دیده می‌شود و برای این گمان خود آیه یکم سوره انفال را مثال می‌زند که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۱]

«از تو درباره غنائم می‌پرسند.»

ایشان کلمه عن را اضافی می‌دانند زیرا شیعیان انفال را مخصوص رسول الله ﷺ و بعد از ایشان ویژه امامان اثنا عشر می‌دانند و صحابه از رسول خواسته‌اند به شیوه صدقه از انفال به آنها بدهد. در نتیجه می‌خواهند بگویند سوال از حکم انفال نیست. و رافضی

۱- به نام محمد جواد بلاغی در تفسیر خود آلا الرحمن، صفحه ۲۴ و ۲۵.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۴.

ها جز با حذف کلمه عن به این هدف نمی رسند.

و باز می گوید: که نقصان کلمه (فی علی) در چندین جای قرآن اتفاق افتاده است. به گمان آنان اسم علی در چندین جای قرآن وارد شده ولی صحابه آنرا حذف کرده اند. این ادعای بی اساس را برای اتباع خود مطرح می کنند که هرچه در قرآن نگاه می کنند، سندی برای اثبات ادعا های بزرگانیشان در مورد علی را در قرآن پیدا نمی کنند، و این موضوع آنها را نسبت به مذهبشان به شک و تردید انداخته است. و این یکی از اسبابی است که رافضی ها را به طرف این افترا کشانیده است. اما این کار ریشه های تشیع را از بن و بیخ بر می کند و بیشتر و بیشتر شیعه را به کلی از اسلام دور می اندازد. بعداً صورت های دیگری از تغییر و تبدیل کلمات قرآن را که بدان اعتقاد دارند، بیان می کند. بعنوان مثال می گوید: در سوره آل عمران آیه ی ۳۳ کلمه آل عمران به جای آل محمد گذاشته شده است. آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳]

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید.»

و هدف شیعه از این بحث ها این است که هر طور شده ثابت کنند که ذکر امامان آنها در قرآن آمده است. و می گویند: چگونه می شود از آل عمران اسم برده شود ولی از امامان معصوم آنها اسم برده نشود.

سپس از اضافه شدن و یا ناقص نمودن حرف صحبت می کند و به مقتضای یاهو سرایی های خودشان، امکان و وقوع آن، دیده می شود. می گوید: نقصان حرف مانند نقصان حرف همزه در کلمه أُمَّه در سوره آل عمران که می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

و همچنین در سوره نباء که می فرماید:

﴿يَلَيِّنَنَّ كُتُّ رَبِّكَ﴾ [النبا: ۴۰]

چون هدف این افترا از لابلای اساطیر آنان معلوم می شود و آن اینکه امت محمد در

قاموس این قوم دل های آن ها را پر از حقد و کینه کرده است زیرا این امت بود که سرزمین های آنها را گشود و تخت های سلطنت آنان را بهم ریخت و اسلام در میان آن گسترش داد. و این امت در بینش آنها نفرین شده و گمراه و ستمگر می باشد. و ثنای خداوند در قرآن از این امت، جگر آنها را بدرد می آورد. در نتیجه تلاش کرده اند تا ثنا و تعریف قرآنی را مخصوص امامان اثنا عشری نمایند. امامانی که هنوز دوازدهمین آنها زاده نشده است. و گفته اند آن کلمه اُمّه نبوده بلکه ائمه بوده است. و همچنین در کلمه ترابا که می گویند ترابیا بوده است. با این توجیه که می گویند: لقب علی ابوتراب بود و کافر در روز قیامت آرزو می کند که ای کاش ترابی می بود. یعنی از شیعیان علی ابن ابی طالب می بود. و من نمی دانم چرا کافر آرزو نمی کند که از شیعیان و اتباع محمد باشد آیا علی از پیامبر هم برتر و سعادتمندتر بوده است؟ و بسیاری از هذیان و یاهوهای او، که شیعه را به بدترین سرانجام می رساند و تا ابد ننگ را دامنگیر آن نموده است.

مقدمه سوم: مولف این مقدمه را برای بیان اقوال بزرگان شیعه در وجود و وقوع تغییر قرآن یا عدم آن به قلم کشیده است و گفته است: «بدان که آنان در این باره گفته های زیاد دارند که مشهورترین آنها دو رأی می باشد. اول اینکه: تغییر و نقصان در قرآن روی داده است آنگاه کسانی را که این اعتقاد را دارند نام می برد، مانند قمی در تفسیرش، کلینی در اصول کافی و این دو نفر چنانچه می گوید از جمله کسانی هستند که در این مذهب (تغییر و نقصان قرآن) افراط کرده و روایات بسیاری نقل کرده اند و مانند مجلسی در (مرآة العقول) و صفار در (بصائر الدرجات) و نعمانی در (الغیبة) و عیاشی و فرات کوفی در تفاسیرشان و شیخ مفید در (المسائل السروية) محدث شیعه، بحرانی در (الدرر النجفیه).

و با این منوال علمای مشهور مذهب خود، که این یاهو گویی ها را سروده اند، با بزرگ نمایی در القاب آنها، یا توصیف آنها با اینکه اینان کسانی هستند هرگز به خطا و اشتباه نرفته اند، یاد می کنند. در حالیکه همین گفته و روایت او در اوج گمراهی و اشتباه کفرآلود آنان کفایت می کند. به همین دلیل نام بزرگان شیعه و کتاب های آنان که در این موضوع کفرآمیز تالیف شده و سخنان آنان در این باره که ماهیت شیعه را در زمان های اخیر آشکار می کند در این کتاب بیان می دارد و به عنوان شاهد ماجرا مطرح می کند.

برای مثال نظرات و گفته های شیخ ابوالحسن شریف، مؤلف «مراة الأنوار»، که این موضوع (تحریف و نقص قرآن) را از ضروریات و بدیهات مذهب شیعه دانسته است^(۱).
دوم اینکه: در قرآن تغییر و نقصان واقع نشده است و قرآنی که اکنون در دست مسلمانان است همان قرآنی است که از جانب خداوند بر رسول الله ﷺ نازل شده است. و شیخ صدوق در عقاید خود، سید مرتضی و شیخ الطائفه در تبیان بر این باورند و از قدمای شیعه کسی که موافق آنان باشد شناخته نیست، مگر آنچه شیخ مفید از جماعتی از اهل امامت حکایت می کند که منظور او از آن جماعت شیخ صدوق و اتباع ایشان می باشد^(۲). و چنانچه قبلاً گفته شد او می خواهد این مقاله را در تشیع یک اصل قرار دهد و گروه بزرگان مذهب شیعه از این کفر بعید بوده اند و بحث شد که اصل و اساس این افترا و منشا پیدایش آن چه بوده است.

سپس بعضی از سخنان مخالفان را بیان و با استفاده از آنچه در این باره در کتاب های آنان آمده است با آنان مخالفت می کند تا به این نتیجه برسد که حقیقت چیز دیگری است و این انکار در واقع نوعی خدعه بخرج دادن برای اهل سنت می باشد^(۳).
و در باب اول: این سرفصل را ارائه کرده است: دلایلی که با آن استدلال کرده و می شود با استناد به آنها بر وقوع تغییر و نقصان در قرآن استدلال کرد و به تعداد امامان شیعه، دوازده شبهه را مطرح کرده است.

شبهه اول:

این ملحد می گوید: دلیل اول اینکه، یهود و نصاری بعد از پیامبرشان کتاب خدا را تغییر داده و تحریف کرده اند، این امت هم بعد از پیامبر ما ﷺ قرآن را تغییر دادند، زیرا تمام آنچه که در بنی اسرائیل اتفاق افتاده لابد در این امت هم اتفاق می افتد که پیامبر صادق ﷺ به آن خبر داده است^(۴).

۱- نگاه به فصل الخطاب، ص ۳۲.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۳.

۳- فصل الخطاب، ص ۳۳ و ما بعد آن.

۴- فصل الخطاب، ص ۳۶.

اما این شبه را به سه صورت جواب می‌دهیم:

صورت نخست:

قبول داریم که هرچه در بنی اسرائیل روی داده در این امت نیز پدید می‌آید، اما ما می‌گوییم: این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله یک عموم است ولی آنچه دلیل بر خروج عموم، وجود داشته باشد باید خارج شود، و تحریف قرآن از این قاعده مستثنی می‌باشد زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)»
و آیا از این قوی‌تر که عموم حدیثی با نص قرآن تخصیص داده شود؟
عقل و خرد این قوم کجا رفته؟ و به همین دلیل با قلانی گفته است: اولین نادانی شما این است که به استناد یک خبر و روایت آحاد بصورت قطعی می‌گویید: قرآن دچار تغییر و تبدیل شده است. در حالیکه قوی‌تر از آنرا رد می‌کنید.^(۱)

آنگاه خدای سبحان کتاب تورات را بعنوان ودیعه و امانت به اهل کتاب سپرد و از آنها خواست که از آن محافظت کنند در حالی‌که آنان خیانت کردند و آنرا نگهداری ننمودند، بلکه عمداً آنرا ضایع کردند.
اما خداوند حفظ قرآن کریم را به کسی نسپرده است تا امکان ضایع کردن آنرا بیابد بلکه خود نفسا حفاظت آنرا به عهده گرفته است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)»
و در سوره ی فصلت می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲]

«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و

تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامن بلندش می‌رسد. چرا که قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).»

و آیات بسیاری به این حقیقت می‌پردازند^(۱).

و عدم تحریف و تغییر قرآن و متعهد بودن خدای سبحان به حفاظت آن بدین خاطر است که قرآن بزرگ آخرین کتاب است و کتابی بعد از آن نازل نمی‌شود و پیامبر ﷺ نیز آخرین پیامبر است و پیامبری بعد از او ظهور نمی‌کند و با وفات ایشان وحی قطع شده است، پس از جمله‌ی رحمت بی پایان خداوند نسبت به بندگان خود، حفاظت کتاب هدایت یعنی قرآن است تا برای امت آخر الزمان همچنان و تا روز قیامت هدایت و روشنی بخش باقی بماند.

صورت دوم:

گمان مولف که هر چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده باید در این امت روی بدهد، این مقدمه پیش او هم مسلم و پذیرفته نیست، زیرا نتیجه‌ای که بنابراین مقدمه بدان اعتماد کرده، نتیجه غلطی است. زیرا آن نتیجه بر مقدمه‌ای بنا شده است که مسلم و پذیرفته‌ی خودش به صورت مطلق نمی‌باشد. بدلیل اینکه بنی اسرائیل پیامبران خود را کشته‌اند ولی در این امت چنین چیزی روی نداده است هرچند گروهی از منافقین برای این هدف تلاش کرده‌اند، و بنی اسرائیل گوساله پرستی کرده‌اند در حالیکه نظیر آن در این امت روی نداده است. در نتیجه این مقدمه به صورت مطلق پذیرفته نیست، و موضوع تحریف قرآن از آنچه بیان نمودیم برتر است زیرا با نص قرآن از این قاعده مستثنی می‌باشد هرچند گروه‌هایی از منافقین که در لباس تشیع استتار نموده بودند چنین تلاش کردند. به همین شیوه امت ما با بنی اسرائیل تفاوت زیادی دارد، و چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: برای همیشه از این امت گروه و طایفه‌ای از حق دفاع و پشتیبانی می‌کنند و

۱- نگاه کنید به تفسیر شنقیطی/اضواء البیان، ج ۲، ص ۱۰۰-۱۰۱.

مخالفان به آنان ضرری نمی رسانند. و کسانی که آنان را تحقیر و دشنام می دهند تا روز قیامت آنان را از دفاع از حق باز نمی دارد. و خداوند دشمنی از بیگانگان را بر آنان مسلط نمی گرداند تا آنها را نابود کند. و پیامبر از خداوند خواسته آنان را با اجرای سنت عامه خود به هلاکت نرساند که خداوند او را اجابت کرده است. و از خداوند خواسته که ما بین آنها مخالفت و دشمنی شدید پیش نیاید اما این را اجابت نفرموده است^(۱).

اما در میان امت های پیش از ما اختلاف و نزاع به حدی شدید بود که به هیچوجه به حق قیام نمی کرد، گروهی از آنها به خاطر دفاع از حق نصرت داده می شدند. به همین خاطر دشمن بیگانه بر آنان مسلط می شد. چنانچه بر بنی اسرائیل مسلط کرد و بیت المقدس را دو بار ویران نمود و برای آنها ملکی باقی نگذاشت^(۲).

صورت سوم:

اگر در مقام مجادله بپذیریم که قرآن با نص مذکور از آن عموم خارج نمی شوند تنها شیعه بودند که موضوع تحریف معنای قرآن را پیش کشیدند و تلاش کرده اند که لفظ قرآن را تحریف کنند، و دلیل همان بس که از آنها نقل نموده ایم، اما آنها هرگز به اهداف خود نرسیده اند و نمی رسند زیرا خدای سبحان خودش حفاظت آنرا به عهده گرفته است^(۳).

۱- مسلم در کتاب فتن و اشراف الساعه، باب هلاک هذه الامه بعضهم ببعض، ۲۲۲/۳ ح ۲۸۹۰ و ترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء في سوال النبي ﷺ ثلاثا في امته، ۴۷۱/۴-۴۷۲ ح ۲۱۷۵، ۲۱۷۶ و ابن ماجا فی کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، ۳۰۳/۲ ح ۳۹۵۱ و احمد، ۱۷۵/۱، ۱۸۱، ۱۴۶/۳، ۱۵۶، ۱۰۸/۵، ۲۴۰، ۲۴۳، ۳۹۶/۶.

۲- منهاج السنه، ۲۴۲/۳.

۳- در این موضع دکتر رشاد سالم /گفته است: وجه شبه و اشتراک در کار این دو امت اینکه: در امت محمد ﷺ کسانی بوده اند که برای تحریف قرآن تلاش کرده اند مانند شیعه رافضی، یا آنرا به گونه ای نادرست و پیچیده تاویل کنند مانند گروه جهمیة ولی نتیجه متفاوت است. در امت بنی اسرائیل تحریف و کتمان حقایق تورات بالفعل به وقوع پیوسته است و تورات تحریف شده را ارائه کرده اند و نصاری هم در انجیل چنین کاری کردند، اما گروه هایی از امت اسلامی که قصد چنین کاری را داشتند به هدف نرسیده اند زیرا خداوند حفظ کتاب آنها یعنی قرآن را به عهده خود نهاده است.

شبهه ی دوم:

این ملحد می گوید: دلیل دوم اینکه چگونگی گردآوری و تالیف قرآن خود مستلزم وقوع تحریف و تغییر در آن می باشد. و علامه مجلسی در مرآة العقول بدان اشاره کرده است، آنجا که گفته است: هنگامیکه قرآن بصورت پراکنده در میان مردم انتشار شده و فردی غیرمعصوم متصدی گردآوری آن بوده عقل حکم می کند که کامل بودن آن و مطابقت آن با واقعیت غیرممکن است^(۱).

جواب: این شبهه بر عقلانیت شیعه امامیه بنا شده که اجماع تمام امت را بر موضوعی مانند سلامت قرآن، خطا و نادرست دانسته ولی رای و نظر فردی از خودشان را که پیامبر هم نیست، درست تلقی می کند. چنانچه از گفته ی او برمی آید که "فردی غیرمعصوم متصدی جمع آوری آن بوده است." و چنانچه قبلا در بحث عصمت گفتیم این یک نظر باطل و نادرست است و آنچه بر باطل نهاده شده نیز باطل است.

شبهه ای که او طرح کرده است بیانگر این واقعیت است که بسیاری از بزرگان شیعه ی امامیه، حقایق روشن را تکذیب و اکاذیب و خرافات را تصدیق می کنند. و گرنه گردآوری قرآن با دقیقترین شیوه و محکمترین روش صورت پذیرفته است. کاتبان وحی می نوشتند حافظان حفظ می کردند و همه ی امت در نمازها و حلقات و جلسات خود قرآن و آیات را بازگو می کردند. هرگاه از قرآن آیه یا سوره ای نازل می شد همگی برای حفظ و کتابت و یادگیری و عمل به آن پیش قدم می شدند بنابراین آنچه غیرممکن است، اضافه شدن یا ناقص شدن حرفی از قرآن می باشد. به همین دلیل امت اسلامی اجماع دارند که قرآن غیرقابل تحریف و تغییر است و اجماع معصوم است. حالا داوری را به خودمان بسپاریم. این ادعا به غیراز گروهی از شیعیان اثنا عشری کس دیگری از بین طوایف و فرق شیعه آنرا مطرح نمی کند. و این گروه از قرآنی بحث می کنند که علی آنرا جمع آوری کرده و در نظر آنان کامل و بی عیب و نقص است و قرآنی را که مسلمانان بر آن اجماع دارند، رد می نمایند. آیا ما این قرآن مورد اجماع را که تا کنون مسلمانان را هدایت کرده، تصدیق کنیم یا کتابی که غایب و هنوز دیده نشده و شناخته نشده است و

خروج و ظهور آن وابسته به مهدی منتظر موهوم است و به اعتراف آنها تنها یک نفر گردآوری آنرا تولیت نموده است؟

در آن کتاب غائب و موهوم، شیعه آیاتی را برای ما اخراج کرده اند که محال است کلام خداوند رب العزه، پرودگار بزرگوار باشد زیرا یک انسان عادی هم چندان ضعیف سخن نمی گوید تا چه رسد به خداوند. پس چگونه می شود این کلام معجزه‌ی پروردگار جهانیان باشد؟ و دیدیم کسی که شیعیان آن کتاب دست نخورده‌ی موهوم را به او نسبت می دهند خودش از روی همین قرآن فعلی عبادت کرده و همان را قرائت و تلاوت کرده است، ولی شیعه وی را به تقیه متهم می کنند. آ یا تقیه ای که باید در برابر کفار و در هنگام خطر مرگ بعنوان یک رخصت بکارگرفته شود - درست است، در امری از آن استفاده کرد که موجب ضیاع و تباهی دین و گمراهی نسل ها می گردد؟! این گفته ای است که دلایل و شواهد زیادی آنرا تکذیب می کنند. و شاید یکی از تقدیرات خدای سبحان این باشد که ماهیت این گروه بعد از اینکه سال ها و قرن های طولانی با استفاده از تقیه در میان آنها زیسته اند، برای تمام مسلمانان آشکار شود.

و آنچه روشن است اینکه با اجماع صحابه جمع آوری قرآن در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و امیرالمومنین حضرت عثمان رضی الله عنه به اتمام رسیده است. و حضرت علی در راس کاتبان وحی بوده و اغلب قراءات متداول، به اعتراف خود شیعیان و با سند متواتر به حضرت علی بر می گردد. چنانچه قبلا از آنها نقل کردیم^(۱). و در شیوه‌های جمع آوری و قرائت علی چیزی مخالف قرآن باشد وجود ندارد، و امیرالمومنین از حضرت ابوبکر صدیق و عثمان ذی النورین، به خاطر اهمیتی که به جمع آوری قرآن داده اند تمجید و تعریف می نماید^(۲). آیا می شود روشنی خورشیدی که ابری در مقابلش نیست انکار کرد، اما یاوه گویی و اباطیلی که جمع قلیلی از دشمنان دین و ملت آنرا نقل کرده اند، تصدیق نمود؟! چه کسی گمراهتر از آنکه اتباع خود را به روی گردانی از کتاب خدا و انتظار کتابی موهوم، نزد امامی ساختگی یا امامی که بیشتر از هزار سال است از ترس به سرداب سامرا فرار کرده، فرا می خواند؟

۱- نگاه به ۲۶۶ و ۲۶۷ همین رساله در ترجمه عربی.

۲- نگاه به ص ۲۳۶ و ۲۶۵ این کتاب در ترجمه عربی.

و با این کتاب موهوم، اتمام حجت بر بندگان چگونه ممکن است در حالیکه شیعیان نیز اطلاعی از آن مصحف نداشته و ارتباطی با آن ندارند. برآستی اینها فقط دنبال ظن و گمان را می گیرند و جز اندیشه غلط و باطل چیزی را در دست ندارند.

شبهه‌ی سوم:

مؤلف ملحد فصل الخطاب می گوید: اکثر اهل سنت و جماعت از اهل تشیع در مورد اقسام آیاتی که منسوخند، آیاتی را ذکر کرده اند که تلاوت آنها منسوخ ولی حکم آنها باقی مانده و یا تلاوت و حکم آنها با هم نسخ شده است، و برای هر دو قسم مثال ها زده و یا روایاتی را نقل کرده اند که ظاهر آنها بیانگر وجود آیات و کلماتی است که در این قرآن متداول اثری از آن به چشم نمی خورد، اما در عصر پیامبر ﷺ اصحاب آنرا تلاوت کرده اند و آنها را بر یکی از دو قسم مذکور حمل می کنند بدون اینکه دلالت یا اشاره بر آن باشد. وقتی که نزد ما نسخ تلاوت وقوع نیافته، این آیات و کلمات باید از قرآن افتاده باشند یا جهلا یا عمدا آنها را از کتاب انداخته باشند، بدون اینکه از ناحیه خدا و رسولش مجوزی برای این کار وجود داشته باشد که در واقع همینطور بوده است و بدون اذن خدا و رسول این کار صورت گرفته است^(۱).

این شبهه بر زبان شیعیان معاصر خیلی تکرار می گردد و تلاش می کنند در لابلای آن به ذهن خواننده نفوذ کرده و او را متاثر کنند. و این وهم را برای او ایجاد کنند که آیات منسوخ التلاوه طبق روایات اهل سنت همانند اخبار و روایات تحریف نزد اهل تشیع می باشد^(۲). و هرگاه کتابی از کتاب های این گروه را مطالعه می کنی که در آن از این افترا بحث می شود، می بینی اساطیری را که در کتاب های آنها آمده است با اخباری که نزد

۱- فصل الخطاب، ص ۱۰۶.

۲- یعنی اگر شیعیان به استناد اخباری، تحریف را روا می دانند - سنی ها هم با استناد اخباری آیاتی و کلماتی را منسوخ التلاوه می دانند که فرق در لفظ و تعبیر است نه در محتوا. مترجم.

اهل سنت منسوخ هستند، مقایسه و توجیه می کنند^(۱).

و بدون شک حجت و استدلال آنها باطل و بی اثر است، زیرا نسخ در قرآن از جانب خدای سبحان می باشد. آنجا که خداوند در سوره بقره می فرماید:

﴿ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ﴾ [البقرة: ۱۰۶]

«هر آیه‌ای را که رها سازیم (و به دست فراموشی سپاریم)، و یا این که (اثر معجزه‌ای را از آئینه دل مردمان بزدا کنیم و) فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می آوریم و جایگزینش می سازیم»

در حالی که تحریف کار انسان است. پس این کجا و آن کجا؟

بر همین اساس بسیاری از بزرگان شیعه به طرف این مذهب باطل می روند و استناد آنها فقط دلالت یاهو گویی های تشیع می باشد. و عالمی از علمای اهل سنت پیدا نمی شود که به این افترا رأی داده باشد ولی نسخ چیز دیگری است.

بلکه این افترا نزد مسلمانان هیچ اصل و منشأی ندارد. ولی بحث از انحراف خلق قرآن و امثال آن که از اقوال باطلی که پیرامون قرآن مطرح شده در محیط اهل سنت یافت می شود. ولی این قضیه اصلاً نزد اهل سنت وارد نیست پس چگونه باید نسخ با تحریف قرآن یکی پنداشته شود. تحریف جز گمراهی آشکار و توطئه‌ای عمدی چیز دیگری نیست. زیرا این آثار و اخبار تنها بر این دلالت می کنند که در زمان حیات پیامبر ﷺ و هنگامیکه که هنوز وحی نازل می شود، آیتی جزو قرآن محسوب شده و آنگاه حکم یا حکم و تلاوت آن رفع گردیده است. و به همین خاطر در مباحث علوم قرآنی اهل سنت، در باب نسخ قرار گرفته است، و به دل هیچکدام از اهل سنت خطور نکرده که این نسخ دلیل تحریف قرآن منزل باشد اخبار این افترا پیش شیعه اثنا عشری می باشد. گروهی که تحریف قرآن را به صحابه‌ی رسول الله ﷺ نسبت می دهند زیرا آن گروه خبر عده‌ای از دروغ پردازان را تصدیق و ضروریات و اخبار متواتر و گواهی خدا و رسولش برای صحابه را تکذیب می نمایند.

۱- مانند عبدالحسین موسوی در کتاب «اجوبه مسائل جارالله» و محسن امینی در کتاب «شیعه در میان حقایق و اوهام» و عبدالحسین رشتی در کتاب «کشف الا شتباه» و خنیزی در کتاب «دعوت به وحدت اهل سنت» و امامیه و غیره.

صحابه‌ی رسول الله ﷺ نزد اهل سنت پارسا تر از آنند که چنین کاری از آنها سر بزنند. به فرض محال اگر بپذیریم تلاش چنین کاری را در سر پرورانیده باشند باز هم خداوند سبحان به آنها این امکان را نمی‌دهد و گرنه خلاف وعده در فرمایش خداوند لازم می‌آید که آن محال است. حتی وقوع چنین چیزی ولو از راه سهو، برای خداوند محال و غیر ممکن است، زیرا خدا وعده‌ی حفظ قرآن را داده است. و خود رافضی‌ها به نسخ تلاوت قرآن اقرار و اعتراف می‌کنند هر چند نوری طبری اقرار به نسخ تلاوت را انکار کرده تا مذهب باطل خود را تایید نماید و آن انکار را به تمام شیعه نسبت داده است. اگر او در این نسبت دادن درست بگوید در واقع از عقیده خود منصرف و بسوی بعضی از معاصرین گروه خود می‌پیوندد و این بدین معنا است که آنها بیشتر از گذشتگان خود در این مساله افراط و غلو کرده‌اند. بزرگ آنها طبرسی (ت ۵۴۸) به ثبوت نسخ تلاوت در این باره اقرار کرده است، آنجا که در کتاب تفسیر مجمع البیان می‌گوید: از جمله این آیات، آیاتی هستند که لفظ آنها برداشته می‌شود ولی حکم آنها ثابت می‌ماند^(۱). و طبرسی تحریف را انکار کرده است، و بزرگان شیعه انکار تحریف طبرسی را برای براءت مذهب خود از این ننگ به عنوان شاهد می‌آورند. و هیچ کدام از آنها اثبات نسخ تلاوت طبرسی را به تحریف تعبیر نمی‌کنند.

و شیخ طوسی قبل از طبرسی در تفسیرش بنام "التبیان" گفته است نسخ در قرآن کریم بر سه قسم است

۱- نسخ حکم بدون نسخ لفظ ۲- نسخ لفظ بدون نسخ حکم آن مانند آیت رجم، در وجوب رجم بر زنای محصن که در آن خلافی نیست، و آیه ای که حکم رجم را در بر می‌گرفت بدون هیچ خلافی منسوخ شده است و آن فرمایش خدا که فرمود: «والشیخ و الشیخة اذا زنيا»^(۲).

و در جای دیگر می‌گوید: بعضی جواز نسخ قرآن را انکار کرده‌اند، و آنچه ما بیان کردیم دلیل بطلان و نادرستی سخن آنان است، و اخبار و روایات بسیاری آمده‌اند که

۱- مجمع البیان، ۱/۱۸۰.

۲- التبیان، ۱/۱۳.

اشیاء و چیزهایی در قرآن بوده که تلاوت آنها نسخ شده است^(۱). و پیش از طبرسی و طوسی، بزرگ شیعه سید مرتضی (ت ۴۳۶) از کسانی است که این افترا را انکار کرده و او کسی بوده که ابن حزم او را از جمهور امامیه‌ای که این یاوه را گفته اند مستثنی کرده است.

و شیعیان معاصر با انکار مرتضی، برای براءت مذهب شیعه از این کفر، استدلال می نمایند، در حالیکه او به نسخ تلاوت اقرار می کند. در کتابش بنام اذریعه می گوید: «فصل فی جواز نسخ الحکم دون التلاوة، و نسخ التلاوة دونه» سپس از آن بحث می کند^(۲).

بنابراین اقرار به نسخ تلاوت امری است مشترک میان هر دو فرقه و آن بر خلاف تحریف می باشد و قسم سوم که مولف بدان اشاره نکرده است (نسخ حکم و تلاوت باهم) می باشد.

و یکی از مکر و نیرنگهایی که هیچ کتابی شیعی از آن خالی نیست تظاهر به اینکه شیعه این افترا را انکار می کند، و به انکار سید مرتضی و نوری طبرسی و کسانی دیگر استدلال می کنند، سپس تلاش می کنند که این افترا را با این توجیه که اهل سنت قول به نسخ تلاوت نموده‌اند به آنان نسبت دهند. در حالیکه طبرسی و مرتضی نیز آن را می گویند اما این یک نیرنگ هدفدار است که جرأت اظهار آنرا ندارند و آن هدفی که دنبال می کنند اعتقادشان به این کفر می باشد.

شبهه‌ی چهارم:

مولف ملحد "فصل الخطاب" می گوید: دلیل چهارم اینکه امیر المومنین علیه السلام قرآن مخصوصی داشته که در ترتیب، مخالف قرآن موجود بوده است، زیادت و اضافاتی در آن بوده که نه از زمره‌ی احادیث قدسی و نه از تفسیر یا تاویلی بوده است.

و من می گویم اگر امیر المومنین علیه السلام مصحفی غیر از این قرآن را داشت در اختیار مسلمانان می گذاشت و نمی توانست آنرا کتمان کند، و اگر بنا بر طرز تفکر شما، فرضاً در زمان خلافت پیش از خود نمی توانست آنرا ظاهر و آشکار نماید در ایام خلافت و اقتدار

۱- التبیان، ۳۹۴/۱.

۲- الذریه الی اصول الشیعه، ص ۴۲۸-۴۲۹.

خودش که می‌توانست اظهارش نماید و کتمان آن کفر و گمراهی است.. و هر کس این تهمت را به او روا ببیند از شیعیان او نبوده بلکه از دشمنان او بشمار می‌آید، زیرا چنین ادعا می‌کند که امام، اظهار حق و بیان آنرا از روی ترس و بی‌عرضگی کتمان کرده است. و حال آنکه او شیر خدا عجله و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و کتمان اصلی از اصول و پایه های دین به منزله‌ی خروج از اسلام می‌باشد.

و اگر بالفرض علی نتوانسته آنرا آشکار کند حسن در ایام خلافت خود آنرا آشکار می‌کرد اما آنچه همه مسلمانان حتی رافضی‌ها به آن شهادت و گواهی می‌دهند، این است که علی در نمازش فقط این قرآن را تلاوت کرده و در زمان خلافتش بس با این قرآن قضاوت و حکومت کرده است. و سایر علمای اهل بیت نیز اینگونه عمل کرده اند چنانچه در همین کتاب بدان اشاره شد. و این تمام ادعا های رافضی‌ها را باطل می‌کند، رافضی‌هایی که خالی بودن کتاب بزرگ اسلام، از دلایل اثبات این تک‌روی، پشت آنان را شکسته و کمر آنها را دو لا نموده و جمع آنها را پراکنده و کارشان را متشتت کرده است، در نتیجه هنگامی که در کتاب مسلمانان دلیلی برای اثبات گمراهی خود نیافته اند برای خود قران غائبی را دست و پا کرده‌اند که هرگز بدان دسترسی نداشته و نخواهند داشت، همانگونه که امام غائبی را بعد از مرگ امام بی‌پسرشان، برای خود فرض نموده اند.

و اگر این امیرالمومنین یک مصحف نگاشته‌ی خود داشته، یک امر کاملاً طبیعی و عادی است و بر مذهب این مجوسی در این مورد دلالت نمی‌کند زیرا او همانند برخی از صحابه بوده که برای خود مصحف‌هایی مخصوص داشته اند که برایشان نوشته اند ولی به رتبه مصحف امام که کاتبان وحی با اشراف و نظارت رسول هدی صلی الله علیه و آله نوشته اند، نمی‌رسند.

اگر چنانچه ادعا می‌کنند، امیرالمومنین، علی علیه السلام مصحفی متفاوت با مصحف امام داشته، آنچه از آن مصحف مخالف مصحفی است که مسلمانان بر آن اجماع دارند، اعتبار ندارد. زیرا اجماع معصوم بوده و اعتبار به چیزی است که اهل اسلام بر آن اجماع دارند، بعلاوه اینکه امیرالمومنین علیه السلام در راس اجماع کنندگان و پدید آورندگان اجماع می‌باشد و ثنای او بر ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما در این مورد چنانچه گفتیم مشهور است.

باقلائی گفته است: اگر بگویند که از روی تقیه بوده که این قرآن را تغییر نداده و آنرا انکار نکرده است به آنها گفته می شود: در میان بنی هاشم جانب چه کسی قویتر از او بود. بعلاوهی آن همه احترام و عزت و قدرت و شجاعتی که داشتند؟ و این نهایت بطلان و نادرستی است^(۱). سپس به تناقض های رافضی ها اشاره میکند، این گفته و طرز تفکر آنان در مورد علی با آنچه از شجاعت و اظهار حق او و سکوت نکردن او در برابر باطل بیان می کنند تناقض دارد.

و بیان داشته که واقع امیرالمومنین در دوران خلافت ایشان مجرد تصور تقیه را در این باره نفی می کند، کدام تقیه بعد از اینکه شمشیرش شهرت یافت و در صفین جنگید و در غیر تغییر و تحریف قرآن بین خود و مخالفانش جنگ به راه انداخت؟ این واقعیت، بطلان طرز تفکر مذکور را اعلام و محال بودن تقیه را برای علی قطعی می کند^(۲).

شبهه ی پنجم:

این ملحد می گوید: دلیل پنجم اینکه عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه مصحف معتبری دارد و در آن چیزهایی وجود دارد که در قرآن فعلی موجود نیستند. سپس نمونه هایی از آنچه در مصحف ابن مسعود - به زعم روایات آنان- بیان می کند. یکی از آیاتی که به عنوان مثال آورده:

«و كفى الله المؤمنين القتال بعلي بن ابي طالب و رفعنا لك ذكرك بعلي صهرك»

یعنی در جنگ با کفار خداوند مومنان را بواسطه علی ابن ابی طالب کفایت می کند. و ما ذکر و یاد تو را به سبب دامادت علی برافراشتیم^(۳).

می گویم: در اینکه بعضی از صحابه مصحف هایی مخصوص بخود داشتند که در آن ها، آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان قرآن می شنیدند، می نوشتند و این خدشه ای به مصحف امام وارد نمی کند، و دلیلی نمی شود بر آنچه این گمراهان می گویند. زیرا اصل آن است که مسلمانان بر آن اجماع نموده و چیزی که فقط یک نفر آن را گفته است مورد اعتماد و اعتبار نیست.

۱- نکت الانتصار صفحه ۱۰۸.

۲- نکت الانتصار، ص ۱۰۸.

۳- فصل الخطاب، ص ۱۳۶.

و تو ملاحظه می کنی که مولف فصل الخطاب ابن مسعود را معتبر دانسته و هدف مشخص است، زیرا چنانکه او گمان می برد نام علی را در آن آورده است اما نمونه هایی را که به عنوان شاهد آورده و به اصطلاح از مصحف ابن مسعود نقل کرده یکی از افتراءات آنها محسوب می شود. مثلاً آیه ی:

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴]

«و آوازه تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟»

چنانکه معلوم است این آیه و تمام آیات این سوره در مکه نازل شده و جمله ای که به آن اضافه کرده اند یعنی (و جعلنا علیا صهرک) دروغ آنها را برملا می سازد زیرا تنها داماد او در مکه عاص ابن ربیع اموی بود. پس آنها این آیه را جعل کرده اند ولی خوب جعل نکرده اند. زیرا از تاریخ خبر ندارند. چگونه ابن مسعود چیزی که خلاف واقع باشد و آنرا پیامبر ﷺ نشنیده باشد می نویسد؟! و نمونه دیگری نیز مانند:

«و کفی الله القتال بعلي» مخالف نصح صریح قرآن و مخالف واقع است. زیرا خداوند در توضیح این عموم و اجمال در جای دیگری در سوره احزاب می فرماید:

﴿إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا﴾ [الأحزاب: ۹]

«ای مؤمنان! به یاد آورید نعمت خدای را در حق خودتان، بدان گاه که لشکرها به سراغ شما آمدند (تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند. یعنی پیغمبر را بکشند و مسلمانان را در هم بکوبند و مدینه را غارت کنند، و بالاخره چراغ اسلام را خاموش سازند). ولی ما تندباد (سخت سردی) را بر آنان گماشتیم و لشکرها (از فرشتگان) را به سویشان روانه کردیم که شما آنان را نمی دیدید. (فرشتگان رعب و هراس را به دلهایشان انداختند و طوفان باد خیمه و خرگاه ایشان را بازیچه قرار داد و بدین وسیله آنان را در هم کوبیدیم). خداوند می دید کارهایی را که می کردید»

و در این آیه توضیح می دهد که در جنگ با چه وسیله ای و چه کسانی بندگان مومن خود را کفایت می کند. و سلف امت به همین خاطر در تاویل فرموده خداوند سبحان که می فرماید:

﴿وَكَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾ [الأحزاب: ۲۵]

«خداوند (در این میدان) مؤمنان را (با طوفان باد و ارسال فرشتگان) از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است.»

. می‌گویند: با لشکریانی از ملائکه و بادهایی که بر آنها فرو فرستاد^(۱).

اما اینکه گفتیم کافی بودن علی در جنگ برای مومنین خلاف واقع است با این دلیل که علی در جنگ با معاویه شکست خورد در حالیکه بیشتر لشکریان مسلمانان آن روز با او بودند لذا این نظریه که اگر او با حضرت رسول ﷺ نمی بود (پیامبر ﷺ) نمی توانست دین خدا را بر پای دارد غلط و بی پایه است^(۲).

به همین خاطر است که باقلانی گفته است: اینکه آنان ادعا می کنند که ابن مسعود آیه ی ۲۵ سوره احزاب را اینگونه تلاوت کرد (و کفی الله المومنین القتال بعلي) و روایات مشابه آن، نادرست و افترا می باشد^(۳).

و ابن حزم می گوید: نصاری که می‌گویند: مصحف عبدالله ابن مسعود ﷺ خلاف مصحف ما است، باطل و کذب و افترا می باشد، زیرا در مصحف عبدالله ابن مسعود ﷺ قرائت ایشان که همان قرائت مشهور عاصم، و مورد قبول تمام اهل اسلام، در شرق و مغرب زمین می باشد وجود دارد^(۴).

شبهه‌ی ششم:

این ملحد می گوید: دلیل ششم: اینکه قرآن موجود در برگزیده‌ی تمام محتویات مصحف اُبیّ که نزد ما معتبر است نمی باشد این ملحد تا چه اندازه متعصب و کینه توز است. مصحف اُبیّ نزد آنها معتبر است ولی مصحف امت معتبر نیست!! و چه دلیلی بر اعتبار و صحت مصحف اُبیّ وجود دارد ولی مصحف امت از آن بی بهره است؟! هیچ دلیلی ندارد جز رغبت و علاقمندی شدید این مجوسی‌ها برای طعن و بد زبانی،

۱- تفسیر طبری، ۱۴۸/۲۱ و فتح القدیر، ۲۷۲/۴.

۲- نگاه به منهاج السنه، ۵۶/۴.

۳- نکت الانتصار، ص ۱۰۷ و نگا به روح المعانی، ۱۷۵/۲۱.

۴- الفصل، ۲۱۲/۲.

درباره کتاب خدا و آنها کی و چگونه متوجه می شوند. خدا می داند، در حقیقت جز این مصحفی وجود ندارد بدترین عواقب دامنگیر آنها می شود و گفته های آنان حسرت آنها می گردد.

و اگر ابن مسعود و ابی بن کعب و عایشه و سالم مولای حذیفه طبق اخبار و روایات موجود در منابع اهل سنت و شیعه - مصاحفی دارند در واقع آن مصحف ها ی مخصوص یک کار فردی از بعضی صحابه بوده و برای خود این کار را کرده اند و هدف آنها این نبوده مصحفی را بنویسند که امت بدان ملتزم و پای بند باشد. لذا این مصحف ها ی مخصوص بر امت حجت نبوده و غیر از مصحف عثمانس هیچ کدام از آنها قطعی نبوده و مناط عملی امت و مورد التزام آنان نیست و به منزله ی روایات آحاد تلقی می شوند^(۱).

و اگر از نسخه ای چیزی نقل شود که مخالف مصحف امام باشد یک امر عادی و طبیعی است. زیرا هر کدام از آنها که برای خود قرآن نازل شده را می نوشت، در بغل آنان تفسیر بعضی از آیات را نیز می نوشت ولی آنها در این کار دچار اشتباه نمی شدند و آیات و تفسیر را از هم تفکیک می کردند و آنها این کار را برای محافظه خود انجام می دادند.

ابن جزری می گوید: چه بسا اصحاب برای ایضاح و بیان، تفسیر را در قراءات داخل میکردند، زیرا آنها از اشتباه مصون بودند و یقین داشتند کدام قسمت از نوشته قرآن و کدام قسمت دیگر تفسیر آن می باشد. و چه بسا بعضی از آنها تفسیر را نیز همراه آن می نوشت^(۲).

و چه بسا آنان آیاتی را نوشته اند که بعدا تلاوت آن نسخ شده است و به همین خاطر عده ی زیادی از علما حروفی را که در مصحف های ابن مسعود و ابی بن کعب و مصحف های دیگری که خلاف این مصحف ها است وارد شده، منسوخ می دانند و تردیدی در این که آیاتی از قرآن نسخ شده و در ارائه ی اخیر آن تغییر یافته است، وجود

۱- البرهان، ۲۲۲/۱.

۲- ابن الجزری/النشر، ۳۲/۱، سیوطی/الانقار، ۷۷/۱.

ندارد^(۱).

این بدین معنی است که آنها برای خود می نوشتند نه برای امت، کما اینکه آنچه را رافضی در این بخش وضع کرده و آنرا به این مصحفها نسبت داده‌اند فراموش نمی کنیم^(۲) اما قرآن را حافظان صحابه به آن پرداخته‌اند، و تمام آنچه را کاتبان وحی نوشته‌اند، با اشراف و نظارت پیامبر ﷺ و مطابق آنچه در آخرین ارائه‌ی آن از طریق جبرئیل بر پیامبر ﷺ جمع آوری نموده‌اند، در نتیجه همان بوده که هست و هیچ زیادت و نقصانی در آن راه نیافته است و بنابراین هیچ گاه دو نفر از اصحاب مخالف آنان نبوده و حتی حضرت علی علیه السلام نیز یک حرف آنها را انکار نکرده است^(۳).

شبهه‌ی هفتم:

این ملحد می گوید: هفتم اینکه عثمان بعد از جمع آوری قرآن برای بار دوم بعضی از کلمات و آیات آنرا ساقط نمود^(۴). آنگاه تلاش می کند برای اثبات این ادعای باطل خود اقامه‌ی دلیل کند «علم به مطابقت قرآن جمع آوری شده‌ی عثمان با قرآن منزل کامل» بستگی به عدالت و صداقت کاتبان و نسخه برداران و ارائه‌ی آن بر قرآن صحیح تمام، دارد^(۵) که در نظر او این شرایط فراهم نشده و ثابت نمی شود.

و تو ملاحظه می کنی مولف "فصل الخطاب" ادعای خود را بر عقیده باطل رافضی‌ها در مورد صحابه بنا نهاده است، عقیده‌ای که مخالف کتاب و سنت و اجماع امت و أحداث و وقایع متواتر می باشد^(۶).

کما اینکه وهمی را که شیعه در مورد وجود قرآنی که علی آنرا جمع آوری کرده و امامان بعد از او وارث آن شده‌اند به عنوان اساس و اصل معتبر دانستن قرآن امام، قلمداد

۱- ابن الجزری/النشر، ۳۲/۱.

۲- [به همین خاطر اهل سنت انواع قراءتی را که موضوع و ساختگی هستند تذکر داده‌اند و بیان کرده‌اند]. نگا به اتقان، ۷۷/۱.

۳- النشر، ۳۳/۱.

۴- فصل الخطاب، ص ۱۵۰.

۵- فصل الخطاب، ص ۱۵۴.

۶- نگا نقص عقیده آنان در مورد صحابه، ص ۷۵۲ به بعد.

می‌کند. همانگونه که استدلال او در این باره با تمام اقوال و روایاتی که از کتاب های شیعه برای اثبات این مدعا نقل می‌کند پذیرفته نمی‌شود: این استدلال او نیز قابل قبول نیست.

و آنچه معلوم است اینکه تمام قرآن در زمان پیامبر ﷺ نوشته شده و ابوبکر رضی الله عنه جز به کتابت آنچه مکتوب بود دستور نداد. و به همین خاطر از نوشتن آیه آخر سوره ی براءة توقف کرد تا اینکه آنرا مکتوب یافت در حالیکه او و کسانیکه با او بیان شده اند در هنگام نوشتن قرآن حضور داشتند،^(۱) زیرا آنها در جمع آوری قرآن هم بر حفظ و هم بر کتابت هر دو اعتماد می‌کردند. نه فقط بر حفظ، زیرا قصد آنان این بود که از عین مکتوب در حضور پیامبر ﷺ، قرآن را نقل کنند نه از حفظ تنها^(۲). و خداوند متعال اعلام کرده است که قرآن در صحف جمع آوری شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ [البینة: ۲]^(۳)

«(و آن حجّت)، پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند)»

قرآن در صحف نوشته شده بود ولی به صورتی پراکنده که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آنها را در یک جا گردآوری کرد و این یک نسخه محفوظ ماند تا اینکه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه دستور داد چندین مصحف از آن نسخه برداری شده و به ولایات اسلامی فرستاده شود^(۴). شیخ الاسلام ابن تیمیه بطور خلاصه در مورد عملیات جمع آوری قرآن می‌گوید: در سال آخر عمر مبارک پیامبر ﷺ جبرئیل همراه قرآن دوبار با پیامبر ﷺ روبرو شد و قرآن را بر او عرضه کرد. نمایش دوم قرائت زید بن ثابت و غیر او بود. و همان قرائت است که خلفای راشدین، ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کتابت و نوشتن آنها در مصاحف خود

۱- فتح الباری، ۹/۱۲-۱۳.

۲- ابوشامه/المرشد الوجیز، ص ۵۷، و نگا اتقان سیوطی، ص ۵۸.

۳- بیّنه/۲.

۴- فتح الباری، ۹/۱۳.

دستور دادند. و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه آنرا در صحیفی نوشتند که زید بن ثابت به کتابت آن امر شده بود. سپس عثمان رضی الله عنه در خلافت خود دستور داد آنرا در مصاحف بنویسند و به بلاد اسلامی ارسال نمایند و مردم باتفاق تمام صحابه علی و غیر و بر آن قرآن اجماع کرده اند^(۱).

پس آنکس که ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما را تخطئه کند در واقع علی و جمیع صحابه را خطاکار دانسته است زیرا حقیقتی که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند اینکه عثمان قرآن را با موافقت تمام صحابه جمع آوری کرده است^(۲).

و اگر آنچه شیعیان می گویند رخ داده باشد برای هیچ کس صحیح و مجاز نبود که در برابر تغییر اصل و اساس اسلام سکوت نماید. و همه حتی علی رضی الله عنه گمراه می شدند، و دلایل بسیار قوی و واضح و مورد اتفاق تا جایی که حتی دو نفر مخالف آن نیستند، اینکه صحابه رضی الله عنهم بر کمتر از این هم سکوت نکرده اند.

با مانعین زکات جنگیده اند و علی رضی الله عنه با معاویه بر سر مسئله ای جنگید که از این امر به مراتب کم اهمیت تر بود، و اگر آنچه روافض می گویند واقع می شد دشمنان اسلام که پیوسته به دنبال آسیب زدن به امت اسلام هستند آن را تبلیغ و ترویج می کردند و تنها رافضی ها از آن صحبت نمی کردند.

و این طایفه ی رافضی همانگونه این کفر را نقل کرده اند، خلاف آن را نیز روایت کرده اند. ابی طاووس که از بزرگان مراجع شیعه است، روایت کرده که عثمان، قرآن را با رأی مولایمان علی ابن ابیطالب جمع آوری کرد^(۳). و این روایت آنچه را شیعه در طول قرن ها افتراء نموده اند، نقض می کند. زیرا این روایت با اتفاق امت و اجماع آن یکی است و این یک اقرار و اعتراف از طرف آنان است و مسلماً اعتراف مخالف از اعتراف فرد موافق بیشتر و بهتر در دل جای می گیرد.

و صاحب "فصل الخطاب علیه السلام" که برای اثبات این افتراء بیش از حد تلاش می کند نمی تواند وجود این عبارت و روایت را نادیده بگیرد، اما در مورد آن می گوید: این

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام، ۳۹۵/۱۳.

۲- نگا المرشد الوجیز لابی شامه، ص ۵۳.

۳- تاریخ القرآن زنجانی، ص ۶۷.

روایت از یک جهت غریب می باشد^(۱). در حالیکه روایت مذکور فقط نزد این ملحد و همراهان او غریب می باشد.

و ابن ابو داود با سند صحیح - چنانچه ابن حجر می گوید - از امیر المومنین علی علیه السلام روایتی را اخراج کرده که علی فرمود: در مورد عثمان فقط خیر و خوبی بگویید زیرا قسم به خدا آنچه درباره مصاحف انجام داد با مشورت ما و حضور ما بود و از خود به تنهایی کاری نکرد^(۲).

بعد از تمام اینها: نمونه ای که این دروغگویان برای ما اخراج می کنند و می پندارند که عثمان آنرا ساقط کرده است، خود بزرگترین گواه بر حقیقت سخن و مدعا های آنان است.

مؤلف "فصل الخطاب" چهار روایت در چهار کتاب معتبر خودشان نقل کرده که علی ابن موسی الرضا گفته است: قسم به خدا از شما حتی دو نفر در آتش دیده نمی شود، قسم به خدا از شما حتی یک نفر در آتش دیده نمی شود. گفت به او گفتیم: خداوند تو را اصلاح کند، این گفته در کجای کتاب خدا قرار دارد؟ گفت در سوره ی رحمان آنجا که خدا می فرماید: لا یسئل عن ذنبه منکم انس ولا جان، گفت به او گفتیم: در این آیه، کلمه ی "منکم" وجود ندارد، گفت: بلی، به خدا قسم آن کلمه در آن ثابت و اولین کسیکه آنرا تغییر داد ابن اُروی بود^(۳).

و سه روایت دیگر نیز همین معنا را می رسانند و منظور آنها از ابن اُروی عثمان می باشد.

این مثال که کتاب های شیعه رافضی آنرا پیش می کشند، تا ثابت کنند عثمان چیزی را از قلم انداخته، حقیقت موضوع را که نهفته است بر ملا می کند در هنگام نازل شدن قرآن نه شیعه نه مرجئه نه هیچ گروهی از گروه های ضاله وجود نداشته است. و آن آیه چنانکه آنها می پندارند ثابت می کند که در مورد گناه شیعیان سؤال

۱- فصل الخطاب، ص ۱۵۳.

۲- فتح الباری، ۱۸/۹، نگا ابن ابی داوود/کتاب المصاحف، ص ۱۹، ابوشامه/المرشد الوجیز، ص ۵۳.

۳- فصل الخطاب، ص ۱۵۷.

نمی‌شود. و هیچ دلیلی بر این ادعای خطرناک وجود ندارد، بلکه با نصوص قرآن و بدیهیات و ضروریات اسلام در تناقض می‌باشد. و این افترا آثار خطرناکی بر تحلیل رفتن تکالیف شرعی دارد و پیدایش جرأت بر ارتکاب گناهان بزرگ را موجب می‌شود. و امام آنها سوگند می‌خورد که حتی یک نفر از شیعیان او وارد آتش نمی‌شود، آیا از غیب اطلاع پیدا کرده یا عهدی پیش خدا گرفته است؟ و آنها با این ادعا بیشتر از یهود غلو کرده اند: آنها که گفتند:

﴿يَوْمَ لَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَالَّذِينَ اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَشْرَكَ﴾ [البقرة: ۸۰]

«می‌گویند (هر چند هم گناهکار باشیم) آتش جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد»

و خداوند سبحان در قرآن کریم گفته‌ی آنان را رد می‌کند:

﴿يَوْمَ لَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَالَّذِينَ اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَشْرَكَ﴾ [البقرة: ۸۰ - ۸۱]

«بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته‌اید و چون) خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید (اطمینان یافته‌اید)؟ یا این که چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید (و دروغی بیش نیست)؟ آری! هر کس مرتکب گناه شود، و گناه (احساس و وجدان و سراسر وجود) او را احاطه کند، این چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند.»

و این آیات کذب همه این دعاوی را روشن می‌کند. و هدف از ادعای تحریف، تحقق دادن به تکروی‌هایی است که هیچ سندی در کتاب یا سنت صحیح نبوی ص ندارد. پس آشکار می‌کند که جعل‌کننده‌ی این روایت زندیق و بی‌دین و جاهل به معانی کتاب خداست. آیه در واقع درباره مجرمین بحث می‌کند و او پنداشته که در مورد صالحین و اول آن در مورد شیعه‌ی او است و تلاش کرده با زیاد کردن کلمه (منکم) به آن، این پندار خود را تقویت و تاکید نماید. و استدلال نموده به اینکه اگر این واژه منکم با آن افزوده نمی‌شد، عقاب از تمام خلق برداشته می‌شد در حالیکه عقاب به گمان و افترای او فقط از شیعه‌ی او ساقط می‌شود. با اینکه آن آیه مانند مانند آیه‌ی:

﴿وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [٧٨] [القصص: ٧٨]

«گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی‌شود،»

یعنی مجرمین در مورد گناهان آنان بازخواست نمی‌شود.

به همین دلیل ابن عباس در تفسیرش می‌گوید: یعنی از آنها نمی‌پرسد آیا چنین و چنان کرده‌اید؟ زیرا او از آنها بهتر می‌داند که چه کرده‌اند و مجاهد می‌گوید: فرشتگان از مجرم سؤال نمی‌کنند زیرا از روی چهره آنها را می‌شناسند^(۱).

و سخن را به قول حافظ در بطلان شبهه ی آنان پیرامون جمع آوری قرآن از طرف امیرالمومنین س به پایان می‌بریم. حافظ می‌گوید: آنکس که در مورد جمع آوری قرآن عثمان را تخطئه می‌کند، در واقع علی و عبدالرحمن و سعد و زبیر و طلحه و تمام صاحبه را تخطئه کرده است. و اگر این کار با رای علی صورت نمی‌گرفت آنرا تغییر می‌داد و اگر تغییر ممکن نبود در مورد آن چیزی می‌گفت و اگر در زمان خلافت عثمان امکان نداشت در زمان خلافت خودش امکان می‌یافت و حداقل اگر نمی‌توانست امت را متحول کند بر آنا اظهار و اتمام حجت می‌کرد. و لااقل اگر نمی‌توانست به موثق به خود دسترسی پیدا کند آنرا تجربه می‌کرد، بلکه آنچه برای عثمان در این باره ممکن و جایز نبود، برای جمیع صحابه و کسانیکه جزو سابقین و قدوه بودند ممکن و میسر نبود. در حالیکه عملکرد آنان در این باره واضح و روشن است. بلکه در عملکرد آنان غیر از جانب احتیاط و دست یابی به حق و رحمت و شفقت و آینده نگری و جلوگیری از راه یافتن هرگونه طعنی از طرف بدزبانان و. چیز دیگری را مشاهده نمی‌کنیم.

و اگر عملکرد آنان مورد رضایت و خشنودی خدا نمی‌بود هرگز اول و آخر این امت بر آن اجماع نمی‌کردند امری که معتزله و شیعه و خوارج و مرجئه علی‌رغم اختلاف اهواء و سلائیق آنها بر آن اجتماع و اتفاق نظر دارند، خود بیانگر این است که صحت و درستی آن کاملاً روشن و برهان آن واضح است.

اگر کسی به صورت اشکال بگوید که تمام رافضی‌ها این را انکار و از اقرار و اعتراف مذکور خود داری و قرآن را مورد طعن قرار داده و معتقد به تغییر آن هستند، در جواب

۱- تفسیر طبری، ۱۴۲/۲۷-۱۴۳، تفسیر ابن کثیر، ۲۹۴/۴.

می‌گوییم، رافضی به هیچ وجه و از هیچ راهی با ما نیستند، زیرا آنکه اذان غیر از اذان ماست و نمازش غیر از نماز ما، و طلاقش غیر از طلاق ما، و عتق و آزاد کردنش غیر از عتق ما و حجت و برهان او غیر حجت ما، و فقها او غیر از فقها ما و امام او غیر از امام ما، و قرائتش غیر از قرائت ما، و حلالش غیر از حلال ما، و حرام او غیر از حرام ما است، نه ما از او و نه او از ما است^(۱).

شبهه‌ی هشتم:

مؤلف ملحد می‌گوید: دلیل هشتم: علاوه بر آنچه مخالفین روایت کرده‌اند، در اخبار و روایات زیادی دلالت صریحی بر وقوع نقصان در قرآن وجود دارد^(۲). آنگاه روایاتی را که اهل سنت در مورد نسخ تلاوت نقل کرده‌اند، بیان کرده است. اما چنانکه گفتیم در این مورد مستمسکی ندارد زیرا نسخ از طرف خدای سبحان و تحریف از جانب بشر صورت پذیرفته است. به همین دلیل در کتاب‌های اهل سنت در باب نسخ از آن بحث شده است. که ما در اینجا به آن بحث که قبلاً بیان شد نمی‌پردازیم. و مؤلف دلایل را بصورت‌های گوناگون اعاده و تکرار می‌کند تا تعداد ادله را با تعداد ائمه‌ی اثنا عشری مساوی کند.

و در این موضوع یک سوره‌ی ساختگی را می‌آورد که گویا در کتاب دبستان مذاهب پیدا کرده است^(۳) و مؤلف این سوره را جز در کتاب‌های شیعه بدست نیاورده است. و گفته: که آن سوره شاید همان سوره‌ی ولایت باشد که بعضی از شیوخ به آن اشاره کرده‌اند، سپس عبارت آنرا به تمامی وارد می‌کند^(۴). و آن سوره‌ی ساختگی دارای عباراتی رکیک، الفاظی ناموزون، معانی بی ربط، جملاتی نامنظم که همدیگر را نقض و

۱- رسائل حافظ، رساله حجج النبوه، ۲۳۳/۳-۲۳۴.

۲- فصل الخطاب، ص ۱۶۲.

۳- بزبان فارسی ایرانی، نوشته محسن فانی کشمیری در ایران، در چندین چاپخانه چاپ شده و یکی از مستشرقین بنام مولد که در کتاب خود تاریخ المصاحف ۱۰۲/۲، این سوره‌ی افترا شده را نقل و نشریه فرانسوی آسیایی در سال ۱۸۴۲ در صفحه ۴۳۱-۴۳۹ آن را پخش نمود. نگا الحطوط العریضه، ص ۱۳.

۴- فصل الخطاب، ص ۱۸۰.

نفی می کنند، می باشد. آن سوره کلماتی برگرفته از بعضی از الفاظ قرآن است که بصورتی بسیار بی ربط تلفیق شده‌اند و موضوع آن چیزی است که شیعه را سرگردان و آشفته کرده است و آن خالی بودن کتاب خدا از خرافات و تکروی های آن‌ها می باشد. و بهمین دلیل آن سوره مسالهی وصیت علی برای امامت و تکفیر صحابه به خاطر انجام ندادن آن وصیت را بیان می دارد. چنانکه کلمات آن سوره می رساند آنجا که می گوید:

«يا ايها الذين آمنوا بالنورين انزلنا هما يتلوان عليكم آياتي. ان الذين يوفون و رسوله في آيات لهم جنات نعيم. والذين كفروا من بعد ما آمنوا بنقصهم ميثاقهم و ما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم. ظلموا انفسهم و عصوا الوصي الرسول يسقون من حميم. ان الله الذي نور السموات و الارض بما شاء واصطفى من الملائكة و جعل من المؤمنين اولئك في خلقه يفعل الله ما يشاء. انّ علياً من المتقين و انا لنوفيه حقه يوم الدين.. فانه و ذريته الصابرون و ان عدوهم امام المجرمين. يا ايها الرسول قد جعلناك في اعناق الذين آمنوا عهداً فخذ و كن من الشاكرين بأنّ علياً قائماً بالليل يحذر الآخرة و يرجو ثواب ربه قل هل يستوى الذين ظلموا و هم بعداي يعلمون. سيجعل الاغلال في اعناقهم و هم على اعمالهم يندمون»^(۱) الخ.

و این برخی از کلمات آن سوره‌ی جعلی بود که نیازی به نقد ندارد. یعنی ای کسانی که به دو نوری که نازل کرده ایم و آیات آن بر شما تلاوت می شود ایمان آورده اید. همانا کسانی که در مورد آیاتی با رسول خدا وفا می کنند جنات النعیم بهره آنها است. و کسانی که بعد از ایمان آوردن با نقض میثاق خود و خلاف وعده و پیمان با رسول خدا کافر شدند در جحیم انداخته می شوند، به خود ستم کرده اند و وصی پیامبر یعنی علی را نافرمانی نموده از آب داغ دوزخ به آنها نوشانده می شود. همانا خدایی که آسمان ها و زمین را با آنچه خواسته روشنی بخشید و از ملائکه برگزیده کرده و اینها را از مومنین قرار داده از آفریدگان خود. خداوند آنچه می خواهد انجام می دهد براستی علی از متقین است و ما در روز جزا حق او را به تمامی پس می گیریم و به او می دهیم. و او و اولاد او از صابران می باشند و دشمن آنان پیشوای مجرمین هستند. ای رسول خدا ما به خاطر تو عهدی را بر گروه ایمان داران نهاده ایم تو آن عهد را بگیر و از شکرگذاران باش که علی شبانه مطیع و مشغول عبادت خالصانه می باشد. از آخرت می ترسد و به پاداش

پروردگارش امیدوار است. بگو آیا ستمکارانی که از عذاب من خبر دارند، با هم مساوی هستند. خدا گردن آنان را به زنجیر می بندد و بر کردار خود پشیمان می شوند^(۱).

این سوره‌ی جعلی، یک کلام در هم ریخته و ناموزون و یک ترکیب نامرتب با معانی و الفاظ مضطرب و پریشان می باشد تا جائیکه کمترین ادیبان عارشان می آید آنرا به خود نسبت دهند تا چه رسد به اینکه از کتاب خدا باشد. کتابی که ارباب بیان و سواران فصاحت را ناتوان و زمین کوب نموده است.

و شیخ یوسف دجوی در کتاب خود «الجواب المنیف فی الرد علی مدعی التحریف فی القرآن الشریف» این سوره‌ی ساختگی را نقد کرده است^(۲).

و یکی از شیوخ و بزرگان شیعه نیز به نام بلاغی در تفسیرش آلا الرحمن صفحه ۲۴-۲۵، آنرا رد و بطلان آنرا روشن کرده است^(۳).

و بطلان آن سوره‌ی ساختگی واضح‌تر از آن است که نیاز به تبیین و روشننگری داشته باشد، بنابراین دلیلی برای نقل و بازگوئی رد و نقد دجوی و بلاغی وجود ندارد، تو ملاحظه می کنی که امر موضوع از نگرش در الفاظ آن سوره هویدا است، مثلاً اگر به این عبارت از آن سوره که می گوید «واصفی من الملائکه و جعل من المومنین اولئک فی خلقه»، می بینی که این جمله از جعلیات یک غیر عرب است که نمی تواند مراد و مقصود را به خوبی ادا کند. از ملائک چه چیزی را برگزید؟ معنی کامل نشده است. و شاید می خواسته بگوید: خداوند فرشتگانی به طرف اوصیای خود برگزیده است. ولی نتوانسته جمله را کامل کند، و از مومنین چه چیزی را ساخته است؟ و معنی اولئک فی خلقه چیست؟ و تو می بینی که هیچکس در پی مقابله و رویارویی با قرآن نبوده مگر اینکه خداوند او را به سرگردانی و ناهشیاری و بی آبرویی در ملاء گواهان گرفتار نموده است.

شبهه‌ی نهم:

مؤلف "فصل الخطاب" می گوید: خداوند تعالی اسامی و اوصاف خود را در کتاب های مبارک پیشین بیان کرده است، پس باید در کتاب مهمی و چیره بر آنان، یعنی قرآن

۱- فصل الخطاب، ص ۱۸۰-۱۸۱ تا آخر.

۲- نگا الجواب المنیف، ص ۱۷۴ به بعد.

۳- نگا آلاء الرحمن، ص ۲۴-۲۵.

آن اوصاف و اسامی را ذکر می کرد^(۱). و عدم وجود آن دلیل - به پندار او - تحریف شدن قرآن است. آنگاه مجموعه روایاتی را پیش می کشد که بیانگر ذکر اسامی امامان دوازده گانه ی آنها در کتاب های آسمانی پیشین می باشد^(۲).

و من می گویم: مبنای این ادعا این است که اسامی امامان دوازده گانه ی شیعه در کتاب های پیشین ذکر شده است. و این یک ادعای باطلی است که بر باطل بنا شده است. و خرافه ای است که ثبوت آن وابسته به خرافه و یاوه ای دیگر است. چه کسی ذکر اسامی و اوصاف امامان آنها را در کتاب های آسمانی پیشین می پذیرد تا ذکر نام آنها را در قرآن قبول نماید؟! و از کتاب های پیامبران علیهم السلام که مردم ذکر نام پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن خارج کرده و نامی از علی برده نشده تا چه رسد به سایر امامانشان که اصلاً نامی از آنها برده نشده است. هیچکدام از آنانکه قبلاً اهل کتاب بوده و مسلمان شده اند نگفته اند که نام علی علیه السلام نزد آنها و در کتاب های آنان برده شده است^(۳).

در کتاب های آسمانی پیش از قرآن مانند تورات و انجیل آمدن خاتم الانبیا مژده و نوید داده شده است، آنجا که خداوند می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوزًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ [الأعراف:

[۱۵۷]

«کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می یابند»
و ذکر صحابه و توصیف و ثنای آنان در تورات و انجیل آمده است. آنجا که خداوند می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ﴾ [الفتح: ۲۹]
«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت،

۱- فصل الخطاب، ص ۱۸۴.

۲- فصل الخطاب، ص ۱۸۴-۲۰۴.

۳- منهاج السنه، ۴/۴۶.

و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده.»

برای این دسته از مردم بسیار سخت است نام رسول هدایت صلی الله علیه و آله و اصحاب برده شود ولی نام امامان آنها ذکر نگردد. و صحابه نزد آنان مرتد و امامانشان از انبیا و فرستادگان خدا بزرگ‌ترند. پس به پیروان گمراه خود چگونه بگویند روایاتی را اختراع کرده اند که بیان می‌دارد امامان در کتاب‌های سماوی یاد شده ولی در کتاب خدا نامی از آنها برده نشده است؟ برای این اعتراض جوابی ندارند جز اینکه بگویند قرآن تحریف شده است، تحریفی که بدترین سرانجام‌ها را دامنگیر آنها نموده است.

شبهه‌ی دهم:

در شبهه‌ی دهم می‌گویید: در میان اهل اسلام پیدایش این همه اختلافات و تغییرات بی‌شمار در کلمات و حروف قرآن در زیادت و نقصان و ثابت شدن نظرات مخالفین بر انتخاب هفت قاری یا ده قاری از آنها علی‌رغم آن همه اختلاف فیما بین قراء، بدون اشکال و اختلاف است. و هم چنین اعتنای اهل اسلام به توجیه نمودن قرائت‌های آنان و بازگرداندن آنها به حضرت رسول صلی الله علیه و آله - به پندار خودشان - نیز در بین اهل اسلام بلا اشکال و ایراد می‌باشد. پس قرآن در ذات خود و هنگام فرودش بر اختلاف و مغایرت وضع و بنا شده است. و اگر بپذیریم که تغییر و اختلافی در قرآن راه نیافته است باید بپذیریم که این قرائت‌ها، قرائت به غیر ما انزل الله می‌باشند.

و جمله‌ای از اخبار و روایات خودشان را وارد می‌کند که می‌گویند: قرآن یکی است و از طرف یکی نازل شده و اختلافات آن از جهت راویان بوده است.

و قراء سبعة را مورد طعن قرار داده و گفته که قرائت آنان حجت نیست. زیرا اولین طبقات قراء کسانی هستند که خود رأی و مستبد بوده و با امام زمان خود یعنی

امیرالمومنین علی علیه السلام بیعت نکردند^(۱).

این ملحد به قرائت‌های وارده تمسک جسته تا افترای طائفه خود و یاوه گویی‌های آنان را ثابت کند، اما در این باره، این قرائت‌ها به هیچ وجه مستمسک او نمی‌شوند. زیرا اختلاف قرائت‌ها آنگونه که او دروغ بسته است به چیزی از آن منتهی نمی‌شود. زیرا این کار زمانی ممکن بود که هر کدام از قراء دارای اختلاف در قرائت بعضی از آیات، آنچه را خود می‌دید و بر آن بود قرائت می‌کرد در حالیکه احادیث زیادی صراحتاً دلالت دارند بر اینکه هر کدام از آنان قرائت خود را از رسول الله صلی الله علیه و آله گرفته و مخالف قرائت صحابه دیگر از قراء بوده است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله همه را تأیید کرده که این آیه اینگونه نازل شده است^(۲). پس روشن شد که همه قرائت‌ها از جانب خداوند نازل شده و فرق میان آن و یاوه گویی شیعه واضح و روشن است.

این دروغ پرداز آفاک مسئله قرائت‌ها و قرآن را بهم آمیخته و آندو را لازم و ملزوم یکدیگر پنداشته است. و یکی دانستن قرآن و قرائت‌های آن، جهل آشکار است، زیرا قرآن با جماع مسلمانان متواتر بوده و نسل‌های گذشته آنرا به نسل‌های آینده می‌رسانند و نسل‌های آینده از نسل‌های گذشته آنرا نقل می‌کنند تا اینکه آنرا به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسانند. در حالیکه قرائات به چند دسته متواتر و آحاد و شاذ و مدرج و موضوع تقسیم می‌شوند^(۳).

و هیچکس نگفته است که قرآن از آن هفت یا ده قاری اخذ شده است. زیرا قرائات، مذهبی از مذاهب نطق و تلفظ به قرآن تلقی می‌گردند که امامی از امت قرائت مذهبی مخالف مذهب دیگران را دنبال می‌کند.

علامه ی زرکشی می‌گوید: و بدان که قرآن و قرائات در حقیقت از هم جدا هستند: زیرا قرآن وحی منزل بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جهت بیان و اعجاز است ولی قرائات

۱- فصل الخطاب، ص ۲۱۰.

۲- نگا صحیح البخاری- مع الفتح، ۲۲/۹.

۳- مدرج قرائتی است که بعنوان تفسیر زیاد می‌شود اتقان، ص ۷۷.

اختلاف وحی مذکور در کتابت و نوشتن حروف یا چگونگی آنها، از قبیل تخفیف و تنقیل و غیره می باشد^(۱).

و قرائات جدای از احرف سبعة می باشند^(۲). با وجود اینکه حدیث پیامبر ﷺ در مورد حروف سبعة ثابت شده است این رافضی آنرا انکار کرده و آن احرف و قرائات هفتگانه را یکی دانسته است^(۳).

و در کتاب های شیعیان نیز جمله ای از احادیث وارد شده که بیانگر نازل شدن قرآن بر هفت حرف می باشد حتی قمی در کتاب "الخصال بابی را بر آن تدوین کرده است"^(۴). و کسیکه به مستندات این قرائات می نگرد، متوجه می شود که برخی از آن مستندات به کسانی پیوند می خورد که شیعه به امامت آنان معتقد هستند مانند امیر المومنین علی و جعفر علیهما السلام و سایرین و این اعتراف شیعه قبلا بیان گردید^(۵).

شبهه ی یازدهم:

مؤلف "فصل الخطاب" می گوید: دلیل یازدهم اینکه اخبار و روایات معتبری به صراحت وقوع حذف و دخول نقصان در قرآن موجود را ذکر می کنند، که در کتاب های مورد اعتبار و استناد اصحاب به صورت پراکنده و متفرق وجود دارند. و روایات زیادی از کتب و منابع گروه خود را در این باره وارد کرده است. و این همه روایاتی که بدان ها استدلال کرده، بر قرآنی که مورد اجماع امت است و

۱- برهان، ۳۱۸/۱.

۲- و این در بین اهل علم مورد نزاع نیست، و برخی از افراد نادان قرائات و حروف سبعة را یکی می دانند، زیرا اولین کسی که قرائات سبع را گردآوری نمود ابوبکر ابن مجاهد در اثنای سده چهارم بود. نگا المرشد الوجیز ابی شامه، ص ۱۴۶، مجموع فتاوی شیخ السلام ابن تیمیه، ۳۹۰/۱۳، النشر ابن جزری، ۲۴/۱.

۳- بخاری حدیث را به این معنا در بحث فضایل قرآن، باب انزل علی سبعة احرف، ج ۹، فتح الباری شرح بخاری، ص ۲۳، ح ۴۹۹۲ و مسلم بحث صلاه المسافرين، باب بیان این که قرآن بر هفت حرف می باشد و بیان معنای ح ۸۱۸ و ابو داود - کتاب الصلاه باب انزال قرآن بر هفت حرف، ۱۵۸/۲، ح ۱۴۷۵.

۴- الخصال "نزل القرآن علی سبعة احرف"، ص ۳۵۸.

۵- ص ۲۶۶ و ۲۶۷، نسخه عربی.

خداوند حفظ آنرا خود بر عهده گرفته، ودلائل و براهین و قرینه های قطعی بر صحت و سلامت آن اقامه شده دلالت نمی کند. بلکه این براهین و قراین دروغ بودن این روایات و ساقط بودن این احادیث که آنها را به امامان نسبت داده، گواهی می دهند و بعد از این روایات آنها مورد اعتبار قرار نمی گیرد. و کتاب های آنها تحریف شده و افترا شده می باشد و با این افترا امر و شأن آنها روشن می شود و با این یاوه سرایی ماهیت آنها ظاهر می گردد.

و دلالت روایات نقل شده ای او، بر مطلوب و هدف او، فقط اهل ملت خود (شیعه) بدان ملزم می شود. اما ملت و امت اسلام بدان اخبار و مطلوب او ملزم نیست.

یکی از شیعیان بنام شیخ بلاغی در کتاب "آلا الرحمن" گواهی می دهد که اخبار و روایات شیعه در این باره را کسانی روایت کرده اند که جزو افراتیون و دروغ پردازان و کسانی که روایت از آنها حلال نیست، می باشند، و می گوید: این از یکطرف و از سوی دیگر، محدث معاصر در کتاب خود فصل الخطاب، تلاش کرده، روایاتی را جمع آوری کند که بر وجود نقص در قرآن به آنها استدلال کند.

و روایاتی که صاحب فصل الخطاب وارد کرده به چند دسته تقسیم می شوند: برخی که احتمال درستی و صحت آنها میسر نیست، بخشی دیگر مورد اختلاف می باشند بگونه ای که به تنافی (یکدیگر را نفی می کنند) و تعارض (در مقابل هم قرار می گیرند) تاویل می گردند و بخش عمده ای آن روایات به جهت استناد به چند نفری ارجاع داده می شود که علمای علم رجال، آنها را اینگونه توصیف می کنند، یا ضعیف الحدیث و فاسدالمذهب و در روایت جفا و غدر می کنند، و یا مضطرب الحدیث والمذهب بوده بگونه ای که حدیث او شناخته می شود ولی انکار می گردد و از ضعیف الحدیث ها روایت می کند، یا اینکه دروغگو و متهم است که حلال نمی دانم حتی یک حدیث از تفسیرش را روایت کنم. او به عقیده وقف معروف است و نسبت به امام رضا از همه کس دشمن تر است. و یا اینکه غالباً دروغگو است و یا اینکه ضعیف است و بدو توجه و اعتماد نمی شود و یا اینکه فاسد الروایه است و از افراتیون محسوب می گردد. و پر واضح است که کثرت و

افزونی این گونه افراد هیچ سودی ندارد^(۱).

و هم چنین میرزا مهدی شیرازی، مرجع شیعه در زمان حیات خود بیان می‌کند که اخبار و احادیث در این باره شاذ و ضعیف الاسناد هستند در متن یکدیگر را نقض می‌کنند آنجا که می‌گوید: اما آنچه که در روایات و اخبار درباره تحریف بعضی از آیات وارد شده، موضوع را اثبات نمی‌کنند زیرا شاذ و ضعیف الاسناد هستند، زیرا بسیاری از آنها از سیّاری نقل شده اند^(۲). سیّاری کسی است که علمای رجال، او را ضعیف دانسته اند کما اینکه در کتاب فهرست شیخ الطایفه، و خلاصه‌ی علامه، الرجال نجاشی آمده که او ضعیف الحدیث، فاسدالمذهب و مجفو الروایه می‌باشد^(۳).

و این سخن بلاغی و شیرازی در مورد رجال و اساتید شیعه می‌باشد. و نیازی به حکم روافض نداریم و این مورد را ذکر کردیم تا تناقض گفته‌های آنان برای مخفی نگه داشتن مذهبشان و انکار این کفر و ننگی که بزرگان و شیوخ پیشین آنها، برایشان فراهم کرده اند روشن شود. کفر و الحادی که امثال کلینی و ابراهیم قمی و مجلسی آنها به عنوان اصول مذهب شیعه برای آنان وضع کرده اند. و بدین سبب اقوال آنان را درباره‌ی حکم بر اسانیدشان بر می‌گیریم.

شبهه‌ی دوازدهم:

مؤلف "فصل الخطاب" می‌گوید: دلیل دوازدهم اینکه اخبار و روایات زیاد در موارد مخصوصی از قرآن وجود دارد که به صورتی از صورتهایی که قبلاً گفته شد بر تغییر بعضی از واژه‌های آیات و سوره‌ها، دلالت می‌کند (یعنی بر حسب یاوه سرایی‌های آنان) تا جائیکه از سید نعمت الله در برخی از مولفاته حکایت شده که گفته است: اخبار

۱- بلاغی/آلا الرحمن، ص ۲۶.

۲- در معرفی سیّاری نزد شیعه اینگونه آمده است: احمد ابن محمد ابن سیار، ابو عبدالله الکاتب البصری معرف به سیّاری ضعیف الحدیث، مجفو الروایه، کثیرالمراسیل یعنی حدیث ضعیف نقل می‌کند در روایت غدر و جفا می‌کند، احادیث مرسل را بیشتر روایت می‌کند الفهرست طوسی ص ۵۱، رجال/نجاشی ص ۶۲، رجال حلّی ص ۲۰۳، ابن حجر می‌گوید سیّاری در اواخر صده‌ی سوم زیسته است، لسان المیزن، ۱/۲۵۲.

۳- المعارف الجلیّه، ص ۱۸.

و احادیثی که در این باره روایت شده اند و بر این موضوع دلالت می‌کنند از دو هزار حدیث بیشتر است. و جماعتی همانند شیخ مفید و داماد محقق و علامه مجلسی و غیره استفاضت آن احادیث را ادعا کرده اند. شیخ مفید هم در کتاب تبیان به کثرت آن روایات تصریح کرده است. و جماعتی هم مدعی تواتر آن روایات هستند که ما مصادیق ادعای آنان را بیان می‌کنیم^(۱).

آنگاه به بیان اخباری که به گمان آنها، قرآن سالم را از قرآن تحریف شده جدا می‌کند، می‌پردازد. لذا (۱۰۶۲) نمونه را به ترتیب سوره های قرآن در صد صفحه ذکر کرده است. و من برخی از آن اخبار را ذکر می‌کنم تا حقیقت و ماهیت اهدافی که پشت سر این افترا است روشن گردد، و بیش از آن می‌گویم: کثرت و فزونی اخبار آنان در این بخش اهل تشیع را در بر می‌گیرد، ولی امت اسلامی را در بر نمی‌گیرد، و کثرتی که مولف "فصل الخطاب حکایت می‌کند، دلالت بر این دارد که ماهیت و اساس شیعه بر دروغ پایه ریزی شده است.

و بیانگر این است که شیعه با رکن بزرگ و پایه و اساس اسلام یعنی قرآن درگیر جنگ و محاربه می‌باشد و این ملحد کثرت و استفاضه‌ی این باطل را نزد شیعیان حکایت می‌کند ولی دیگران مدعی نادر و شاذ بودن هستند. و هر دو جهت از بزرگان و شیوخ معتبر نزد شیعه می‌باشد. آیا این رویه تناقض این مذهب و اصحاب آن عنوان نمی‌شود؟!

و این ادعا را دلیل بر اثبات مراد خود به شمار می‌آورد، و این نشانه‌ی کفر او، و لکه ننگی است که تا ابد قوم خود را بدان آلوده کرده است. و اگر شرم و حیا نکردی هر چه خواستی بکن، و بعد از کفر گناهی نیست، (نیست بالاتر از سیاهی رنگ).

و او با این ادعا می‌خواهد قومش را از قرآن منصرف و رویگردان کند، زیرا کتاب مزعوم و پنداشته آنان لایزال و همیشه همراه مهدی غائب موهوم و در گروه عزلت دائمی و غیبت دائمی و ابدی است زیرا او اصلاً متولد نشده است.

اما نمونه هایی که ارایه کرده، تلاش نومیدانه و مایوسانه است برای اینکه سندی بر

اعتقادشان در مورد کتاب خدا وضع کرده باشد. و تا پیروان سرگردان قوم شیعه را که خالی بودن اصل اسلام بزرگوار از امر ولایت اثنا عشر، آنان را حیران و متزلزل نموده، قانع و توجیه کنند. ولایتی که نزد آنان تمام دین محسوب می‌گردد. و برخی از گفته‌هایی او در این باره چنین است.

۱- سوره بقره: «از حابر جعفری از ابوعبدالله در فرموده خداوند: (و اِذَا قِيلَ لَهُمِ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيٍّ) قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا)»^(۱).

تو مشاهده می‌کنی که کلمه‌ی (فی علی) به آیه‌ی کریمه اضافه کرده اند و این بی‌دینان به این پی‌نبرده اند که این آیه در مورد بنی اسرائیل می‌باشد. و سیاق خود آیه کلمه‌ای را که آنان بدان افزوده اند، بدور می‌اندازد. و لفظ آیت آنانرا تکذیب می‌کند. سخن و جواب بنی اسرائیل که می‌گویند «بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا» نص صریحی است که این آیت درباره‌ی این امت نیست. اما اینها یا از جمله‌ی زنادقه‌ی عرب و عجم هستند و معنی آیات را نمی‌فهمند، یا اینکه یک هدف جهت دار است برای اینکه شیعه را گمراه و آنها را از دایره‌ی دین بیرون و به سوی کفر و الحاد بکشانند.

۲- سوره انعام: کلینی از ابوعبدالله روایت کرده است «إِنَّ الَّذِينَ فَارَقُوا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَارُوا أَحْزَابًا»^(۲). تلاش می‌کنند بدین شیوه سخن خداوند را که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]

«بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی» در حالیکه آن روایت مکذوبه‌ی آنان می‌گوید: کسانی که از امیرالمومنین جدا شدند و گروه گروه و حزب حزب شدند تو از آنان نیستی (که منظور آنان اصحاب پیامبر است). و این ملحدان نفهمیده اند چگونه جعل کنند، زیرا آیت مکی است و در آن زمان و در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم مومنین امیری نداشتند و همه پیروان رسول الله بودند نه پیروان علی تا او را ترک کرده باشد.

۱- فصل الخطاب، ص ۲۵۴.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۶۲.

۳- سوره براءت: این ملحد می گوید: کلینی و عیاشی از ابوالحسن رضا روایت کرده اند که حسین ابن جهم به او گفت: آنان این سخن خدا را که می فرماید

﴿ثَانِيكُنْتَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ [التوبة: ۴۰]

«در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند»

بر ما به عنوان حجت بیان می کنند. گفت آنها در اینکه خداوند گفته است:

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰]

«خداوند آرامش خود را بهره او ساخت.»

چه چیزی برای گفتن دارند؟ و در آن به خوبی از ابوبکر ذکر نشده است، گفت به او گفتم: قرائت آن، چنین است؟ گفت قرائت این چنین است و ابوجعفر نیز مانند او روایت کرده است. آیا نمی بینی که سکینه فقط بر پیامبر خدا ﷺ نازل شده و کلمه کافران را به خاک افکنده، و آن کلامی است که عتیق (یعنی ابوبکر) بدان تکلم کرده است. و ملحد گفته است که این آیت بر نداشتن ایمان صاحب (ابوبکر) دلالت می کند^(۱). پس دیده می شود که این بی دینان تلاش می کنند تا سخن خداوند را تحریف کنند:

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰]^(۲)

یعنی آنها سعی کرده اند واژه‌ی علی الرسول را به جای علیه در قرآن قرار دهند. و هدف رافضی ها تکفیر ابوبکر است با تحریف نص و عبارتی که از بزرگترین مناقب ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شمار می رود. غافل از اینکه این عجم ها نمی دانند که این تغییر آنها را به هدفی که داشته اند نمی رساند^(۳).

و تو می بینی تحریفات و اساطیر آنها در مدار ولایت و تکفیر صحابه دور می زند و

۱- فصل الخطاب، ص ۲۶۶. ﴿ثَانِيكُنْتَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾

۲- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰]

۳- ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ می گوید: مشهورترین تفسیر این است که علی رسول الله منظور است. تفسیر ابن کثیر، ۳۸۴/۲ و گفته شده علی بن ابکر و این تاویل گفته ی علی ابن ابی طالب و ابن عباس و حبیب ابن ثابت است زاد المسیر، ۴۱/۳.

بیشتر اساطیر این ملحد به همین شیوه پیرامون این دو محور جریان می‌یابد و این ملحد بعد از اینکه شبهات دوازده گانه خود را عرضه کرده^(۱) تلاش نموده تا بر جناح دیگر شیعه قرار گیرد جناحی که از موافقت آن افترا خود داری کرده است. زیرا بطلان آن کاملاً واضح و روشن است و در این باره باب دیگری بروی کتابش بسته است و آنجا که دلایل آنها را ارائه و برای جواب آن تلاش نموده است.

من بعداً دلایل شیعیانی که این افترا را انکار می‌کنند ذکر خواهم کرد و به جواب های این ملحد به آن دلایل اشاره می‌کنم و آنها را مورد مناقشه قرار می‌دهم. در حقیقت صاحب "فصل الخطاب" با این باب که در کتابش گشوده است افتراءات خود را باطل کرده است زیرا نتوانسته دلایل قوم خود که کفرش را انکار کرده اند به درستی جواب دهد.

این ملحد می‌گوید: باب دوم در ذکر ادله‌ی کسانی که می‌گویند: تغییر مطلقاً به قرآن راه نیافته است و قرآن موجود، تمام آن قرآنی است که بر رسول الله ﷺ نازل شده است. و آن دلایل عبارتند از:

اول:

فرموده‌ی خدا که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»
این ملحد گفته است: این استدلال مورد اعتراض قرار گرفته، به اینکه منظور از حفظ از

۴- خواننده می‌تواند برای آگاهی بیشتر در زمینه‌ی رد بر اباطیل ویاوه گوییه‌های روافض به کتاب "الانتصار" تألیف باقلانی مراجعه نماید. جزء اول این کتاب در ۳۰۴ صفحه در معهد نوشته های خطی قاهره موجود استونیز می‌تواند به کتاب "نکت الانتصار لنقل القرآن" با تحقیق دکتر محمد زغلول. مراجعه نماید شبهات این رافضی تازه نیستند بلکه گذشتگان زندیق و کافرش نیز بدان قایل بوده اند، که علمایان اسلامی بر آن رد های نوشته اند، و ظاهراً این رافضی شبهات را از نوشته های بعضی از علمایان اسلامی گرفته است که بدون رد مانده اند، تا قوم خود را به بیراهه بکشد. شبهات این رافضی را با آنچه که در کتاب "نکت الانتصار" باقلانی آمده است مقایسه کن

رهیافت شبه و ایراد معاندین است، چون به حمد خدا مدخلی برای رخنه در آن وجود ندارد^(۱).

و به این اعتراض ابلهانه‌ی این ملحد بنگر او تحریفی را که شیعه به آن می پردازند، جزو شبه معاندین قرار نمی‌دهد در نتیجه داخل عمومیت حفظ مورد تصریح قرآن نمی‌شود (در واقع می‌خواهد بگوید: تحریفی که ما شیعیان به آن می‌پردازیم، خدشه‌ای به مفهوم حفظ وارد نمی‌کند زیرا ما معاند نیستیم).

در واقع نزدیکترین معانی حفظ، حفظ از تغییر و تبدیل است. و آیه‌ی مذکور در عموم لفظش، ظاهر المعنی و غیرقابل تاویل است هر چند کافران ناخوشایندشان باشد. و باز هم گفته است، (یک اعتراض دیگر به استدلال فوق وارد است و آن اینکه ضمیر «له» در آیه به پیامبر ﷺ بر می‌گردد نه به قرآن در نتیجه شاهدی بر تحریف نمی‌شود^(۲)).

و حال آنکه پر واضح است که ضمیر «له» به ذکر راجع است. چون در ادبیات عربی ضمیر به نزدیکترین مرجع مذکور بر می‌گردد و از سیاق آیه معلوم است^(۳). آنگاه آیا ممکن است خداوند رسولش را حفظ ولی کتابش را تباه و ضایع نماید. راستی این قوم را چه شده است که سخن را نمی‌فهمند؟

و این ملحد گفته است. اگر هم پذیرفته شود که واژه‌ی حفظ، حفظ از تغییر را در بر می‌گیرد، حفظ کل قرآن را جملتاً شامل می‌شود نه هر آیت یا کلمه‌ای را، زیرا تغییر واژه و آیه چیزی است که به وقوع پیوسته است. چه بسا قرآن پاره گردیده چنانچه ولید بن مغیره و غیره این کار را کردند^(۴).

و این اعتراض کاملاً جاهلانه است که کسی گمان کند سوزاندن نسخه‌ای از قرآن به منزله تغییر آن باشد. به همین خاطر عده‌ای از بزرگان و شیوخ شیعه که این کفر را انکار می‌کنند، این اعتراض را جواب رد داده‌اند. و این عده گفته‌اند این سخن از روی اندیشه

۱- فصل الخطاب، ص ۳۶۰.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۶۰.

۳- تفسیر ابن کثیر، ۵۹۲/۲.

۴- فصل الخطاب، ص ۳۶۰.

و تأمل گفته نشده است. زیرا مراد از قرآن خود قرآن، یعنی آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده و محمد ﷺ برای تبلیغ و هدایت به آن فرستاده شده، می باشد نه آنچه در نسخه ها نگاشته شده است حتی - نعوذ بالله - اگر از بین رفتن تمام نسخه های روی زمین فرض شود، چون در سینه ها محفوظ است، باز هم مشمول حفظ مراد می گردد^(۱).

دوم: این آیه که خداوند ﷻ می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲]

«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).»

و قرآن کتابی است چیره و چیره گی نا پذیر، نه از روبرو و در حال حاضر و نه از پشت سر و در زمان گذشته و آینده باطل به آن روی نمی آورد، چون از جانب خداوند محکم کار و ستوده نازل شده است.

مؤلف ملحد در مقام جوابگویی به این آیه دچار تزلزل و پریشان گویی و لجاجت شده است. از یکطرف می گوید، حذف و تغییر هر چند باطل به شمار می رود لکن مراد و منظور آیت مذکور این نیست^(۲).

اما علی رغم اینکه تغییر باطل ترین باطل است چگونه و چرا منظور آیه مذکور نیست؟ این از روی شهوت و تعصب می گوید: ظاهر آیه این را می رساند که درست نیست در قرآن چیزی حاصل شود که مستلزم بطلان آن باشد مانند تناقض احکام قرآن یا دروغ بودن اخبارات و قصص آن که چنین چیزی باطل و حصول آن در قرآن غیر ممکن و منظور آن هم همین است^(۳).

این تاویلی است که بر عقلانیت نا سالم یا بی دینی تمام عیار یا توأماً هر دو دلالت

۱- محسن کاظمی در شرح الوافیه، به نقل از صاحب فصل الخطاب، ص ۳۶۰.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۶۲.

۳- فصل الخطاب، ص ۳۶۲.

می کند، اگر - معاذالله - تغییری که منظور مولف "فصل الخطاب" است در قرآن اتفاق افتاده باشد، مسلماً تناقض در احکام و دروغ در اخبار و قصص آن نیز رخ می داد. آنگاه می گوید: دوم اینکه^(۱) باطل شمردن تغییر و عدم وقوع آن با استدلال آیه ی فوق در قرآن به وقوع نسخ حکم و تلاوت یا تلاوت تنها در قرآن که مسلم است نقض می شود^(۲).

و این هم بازگشت به همان حجت و استدلالی است که آنرا نقض و ابطال کردیم و انگار او با این تأویل غلط، رب العالمین را تکذیب می کند زیرا می پندارد که نسخ باطل است در حالیکه در قرآن اتفاق افتاده است، بنگر چه جرم بزرگی مرتکب شده است؟! در حالیکه نسخ حق است زیرا از جانب خدای حق آمده است.

و حتی شیوخ پیشین این ملحد مانند مرتضی و طبرسی به آن اقرار و اعتراف نموده اند^(۳). گویی که او و همراهان معاصرش سوار دوره ای از افراطی گری شده اند که تاکنون به دل هیچکس از اسلاف و پیشینیان آنان خطور نکرده است. آنگاه مولف "فصل الخطاب" می گوید: برای دور کردن باطل از قرآن، همینکه آن نسخه ی بدون تغییر و تحریف که نزد اهل بیت محفوظ است خالی و بدور از باطل است بعنوان شاهد کافی است^(۴).

براستی دیدگاه این رافضی ها جای تعجب و شگفت آور است. چگونه آیاتی را که بیانگر محافظت قرآن از جانب خدا است به کتاب موهوم و پنداشته ی خود تاویل می کنند. کتابی که به گمان آنان در دست مهدی غائب بوده و هنوز که هنوز است به چیزی از آن پی نبرده و اثری از وجود آن پیدا نیست؟

گذشته از این، حفظ قرآن نزد مهدی منتظر برای مردم چه فایده ای دارد؟ مگر تغییر نکردن آن نزد خداوند بهتر و مفید تر نبود (اگر قرار است به خاطر محافظت و نگهداری از تغییر و تبدیل و تحریف، دور از دسترس مردم باشد چه بهتر که نزد خدای می ماند) و

۱- آنچه گذشت صورت اول نزد او بود

۲- فصل الخطاب، ص ۳۹۲.

۳- نگاه همین رساله ص.

۴- فصل الخطاب، ص ۳۶۳.

بدون تردید خداوند سبحان قرآن را بعد از فرود آمدنش به میان انسان‌ها، حفظ و نگهداری کرده، تا به عنوان دستورالعمل و روش زندگانی امت تا قام قیامت سالم باقی بماند. و غیر از این هیچ معنا و حکمتی برای حفظ تصور نمی شود.

سوم:

روایات زیادی که نزد شیعیان در بیان پاداش سوره های قرآن وارد شده است^(۱). شیخ صدوق می گوید: آنچه از پاداش قرائت تمام سوره های قرآن، روایت شده است و هم چنین روایاتی که درباره ی پاداش ختم کل قرآن، درست بودن قرائت و خواندن دو سوره در یک رکعت نافله، و نهی از خواندن دو سوره در یک رکعت فرض (بر حسب روایات آنان) گفته و دیدگاه ما را در امر قرآن تصدیق می کند، و تمام روایاتی که از خواندن کل قرآن در یک شب نهی می کند و اینکه درست نیست قرآن کمتر از سه روز ختم گردد، باز هم دیدگاه ما را در مورد قرآن تصدیق می نماید^(۲).

چهارم:

روایات متواتر از پیامبر ﷺ و امامان نسبت به ارائه ی اخبارشان بر قرآن تحریف شده

۱- فصل الخطاب، ص ۳۶۳.

۲- الاعتقادات، ص ۱۰۲، فصل الخطاب، ص ۳۶۳. و تلاش نموده که به این موارد پاسخ دهد، بنابراین می گوید: امر به خواندن و ختم قرآن.. الی آخر به معنی عدم تحریف قرآن نیست و به مقتضای اصول ناپسند خودشان برای اثبات ادعای خود استدلال نموده است. و آن باطلی است که بر باطلی دیگر بنا نهاده شده است. و می گوید که این مورد به بحث تشویق و ترغیب به پیروی کردن از امام می ماند، و عدم توانایی برای این کار از عدم امکان او برای ظاهر کردن امانتی که نزد اوست، از روی ترس یا تقیه می باشد

فصل الخطاب، ص ۳۶۳.

و این از مذهب رافضی ها درباره غیبت و تقیه و ولایت امام ناشی می شود که مثلاً بطلان آن و مخالفت آن با نقل و عقل و بدیهیات و ضروری و متواتر ثابت و بیان گردید. و پیدایش چنین موضوعی در اصل مبتنی بر تکروری آنان که در کتاب خدا شاهد و مدرکی برای اثبات مدعای خود نداشته اند، می باشد

هیچ توجیهی ندارد و بر قرآن نازل شده‌ی محفوظ امکان پذیر نیست^(۱). و در این صورت تناقض شیعه به شکل عجیبی آشکار می‌شود. و کار بر صاحب "فصل الخطاب" سخت شده و مجبور به جوابگویی این صورت با اعتراف به بعضی از حقیقت می‌باشد. آنجا که می‌گوید: و این قرینه است بر اینکه واژه حذف شده و افتاده ضرری به قرآن موجود و تمام آن از قرآن نازل شده جهت اعجاز، نمی‌رساند. پس فراروی عرضه و ارائه روایات بر آن خصوصاً اینکه این موضوع اختصاص با آیات احکام دارد، مانعی وجود ندارد. چون از جهت احکام نقض بر خلفا و ارد نیست^(۲).

پنجم:

یکی از ادله‌ی که جناح مخالف به آن استدلال کرده‌اند: اینکه نزد آنان بصورت متواتر، امر به تمسک به قرآن و عترت، وارد شده است و این خود دلیل موجودیت قرآن در هر عصری می‌باشد زیرا جایز نیست امت به تمسک چیزی که قادر به تمسک به آن نیست، مامور شده باشد^(۳).

۱- فصل الخطاب، ص ۳۶۴.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۶۴. و این پاسخ در رفع تناقض میان نصوصی که به ارائه و عرضه روایات بر قرآن دستور می‌دهد و نصوصی که تحریف قرآن را می‌رساند کافی و قانع کننده نیست و ادعای تخصیص این موضوع به آیات احکام نیز هیچ دلیلی ندارد، زیرا اخباری که عرضه و ارائه تمام روایات را بر قرآن بصورتی عام و فراگیر، واجب می‌کنند آن را مختص آیات قرآن نکرده‌اند.

۳- نگاه طوسی/التبیان، ۳/۱، فصل الخطاب، ص ۳۶۴. و مولف ملحد به مقتضای خرافات شیعه این دلیل را رد کرده است آنجا که نزد آنها امر به تمسک به عترت آمده است در حالیکه امام قرن‌ها است که غایب می‌باشد پس کتاب هم به همین صورت می‌باشد و یکی از بزرگان آنها بنام محسن کاظمی در شرح وافیه در پاسخ رد به این توجیه گفته است، تمسک به امامان و عترت علی‌رغم غیبت امام منتظر میسر و ممکن است، چون علم به آنها و راه و روش آنان وجود دارد. و این به خلاف کتاب است، زیرا جز با اخذ و گرفتن آن تمسک تحقق نمی‌یابد و جز با اطلاع و آگاهی از آن میسر نمی‌گردد.

نگاه فصل الخطاب، ص ۳۶۵

و مولف ملحد به این جواب رضایت نداده و گفته است علم به تمامی راه و روش امام در غیبت را هیچکس از بزرگان ادعا نکرده است. سپس کلامی را ذکر می‌کند که مفاد آن این است که علم به برخی از روش‌های امام کفایت می‌کند، و هم چنین علم به بعضی از قرآن سالم از تحریف کافی

ششم:

اگر چیزی از قرآن افتاده باشد اعتباری برای مراجعه به آن باقی نمی ماند^(۱).

هفتم:

سقوط و حذف بخشی از قرآن با آن همه تاکید و اهمیتی که در مورد ضبط و حفظ آنان وجود دارد، خارج از مجاری عادات است. سید^(۲) که شارح کتاب وافیه است در مورد آن می گوید: طولانی بودن مدت زمان نزول قرآن مقتضی حفظ آن می باشد. چگونه چنین چیزی بر پیامبر ﷺ مخفی می ماند. در حالیکه زمان نزول وحی، چنین سنگین می شد که در حال سوار بودن بر مرکبی، پاهای آن مرکب به لرزه در می آمد. و هنگامیکه از غشیان نزول وحی تسری می یافت، آن بخش از وحی را که بر او نازل شده برای اصحاب تلاوت می کرد، همانند یک خطیب و سخنران چیره دست و یک شاعر

است. فصل الخطاب، ص ۳۶۵ و این مذهب خودش را این چنین منهدم می کند. ۳- [و باز هم ملحد در پاسخ این دلیل گفته است: این قضیه خدشه ای به بحث ما وارد نمی کند، زیرا احتمال دارد ظاهر تغییر داده شده متعلق به احکام عملیهی شرعی - که ما مامور شده ایم در آنها به ظاهر کتاب مراجعه نماییم - نباشد. فصل الخطاب، ص ۳۶۵ انگار می خواهد بگوید ما فقط در آیات احکام به قرآن مراجعه می کنیم یا اینکه آنها به تاویلات باطنی خود در مورد قرآن مراجعه می کنند مگر در آیات احکام که به ظواهر بر می گردند. آنگاه می گوید: ارشاد امامان به تمسک به آیات احکام، و اینکه می گویند اصحاب آن آیات را تغییر نداده اند، و تمسک آنها به آن آیات در چندین مورد، خود بیانگر ساقط شدن آن بخش اجمالی از آیات و احکام است و منافی سقوط و حذف در بقیه قرآن نیست فصل الخطاب، ص ۳۶۵. پس او در این جا اخبار و اساطیر خود را بر قرآن حاکم کرده و حکم آن اخبار، به رجوع به آیات احکام را می پذیرد و دستور روایات به تمسک به کتاب را به آن بخش از آیات احکام اختصاص می دهد. حقیقتاً صورت تناقض گویی نزد آنان واضح است زیرا امر تمسک به کتاب عام و شامل آیات احکام و غیره می شود و اساطیر تحریف نیز عام و شامل تمام قرآن می گردد. و تناقض هم دلیل بی اعتباری اخبار و روایات آنان بوده و اینکه آنها بر هیچ دامنه ای از حقیقت نیستند.

۱- محسن بن سیدحسن اعرجی حسینی کاظمی . متوفای سال ۱۲۲۷هـ، صاحب کتاب «شرح الوافیة» یا «المحصل»، صاحب الذریعه اشاره می کند به اینکه چند نسخه ای از آن را نزد بعضی از شیوخ خود دیده است. الذریعه: ۱۵۱/۲۰.

ماهر می ماند که پشت سر هم ابیات شعرش را می سراید و بدنبال هم به صورتی کاملاً حکیمانه و بجا سخن می گوید بویژه که برای وارد شدن آن گواه مشخص و نشانه‌ی آشکار وجود دارد. و پیامبر ﷺ برای آنان وعده و وعید، ترغیب و ترهیب، تکالیف.

و مسولیت های تازه، داستان های امت های گذشته، و سخنان عجیب و غریب می آورد، و آنجا مردمانی هستند که از روی رغبت و علاقه یا رهبت و ترس چشم براه و منتظر نزول قرآن می باشند. پیامبر ﷺ آنها را به دریافت و تلاوت و حفظ و نگهداری و اندیشه در معانی آن دعوت می کند. و تلاوت قرآن را از بزرگ ترین عبادات قرار می دهد. به همین خاطر عده ای از اصحاب، شب را با تلاوت و قرآن خوانی طی می کردند. بعلاوه، اینکه با انجام این کار در حفظ قرآن قناعت نمی کرد و چهارده نفر از اصحاب را وکیل کتابت آن نموده بود^(۱).

و این کاتبان قرآن را بر پیامبر ﷺ عرضه می داشتند و نزد ایشان آنرا می خواندند. زیرا قرآن معجزه نبوت و مآخذ احکام شرعی و مرجع امت و گواه و شاهد امامان است. تا جائیکه گروهی از آنان مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب، چندین بار قرآن را پیش پیامبر ﷺ ختم کرده اند.

و امر در قرآن پی در پی فاش می گردید و روشنی بخشی آن، روز به روز انتشار می یافت، شهرت و تاثیر گذاری آن روز به روز و سال به سال و قرن به قرن امتداد پیدا می کرد تا جائیکه ظهور و بروز آن بزرگترین متواترات گرید. و این جا است که سِرّ و راز گفته‌ی سید ما مرتضی اشکار می شود، آنجا که شیخ ما ابوعلی در مجمع از او حکایت کرده که: علم به صحت نقل قرآن مانند علم به وجود شهرها و کشورهای بزرگ و

۱- نویسندگان پیامبر ﷺ بسیارند و جمعی از علما اسامی آنها را ذکر کرده اند، و ابوشامه حدود بیست و پنج نفر را اسم می برد. نگا المرشد الوجیز، ص ۴۶ وابن قیم هفده نفر صحابی را از میان آنان ذکر می نماید.

و شاید حافظ عراقی از همه بیشتر و فراگیرتر مسئله را بیان کرده باشد که چهل و دو کاتب را برای پیامبر ﷺ ذکر نموده است، نگا التراتیب الاداریه لکتانی، ۱/۱۱۶. و برهان حلبی در حواشی الشفا تعداد نویسندگان وحی را به چهل و سه نفر می رساند مرجع سابق، ۱/۱۱۷ و نگاه الصباغ /المحات فی علوم القرآن، ص ۶۷.

معروف، حوادث و وقایع و رخداد های بزرگ می باشد (آنگاه آنچه را که ما قبلاً نقل کردیم از شریف مرتضی او هم نقل می کند)^(۱).

و گفته است: قرآن مجید در آن زمان آنقدر هم زیاد نبود که قابل جمع آوری نباشد و آنقدر پراکنده نبود که سر هم کردن آن ممکن نباشد. در واقع به منزله دیوان شعر یکی از شعرای بزرگ بود که شامل اشعار نفیس و جانب حکمت و دانایی و ضرب المثل های رایج باشد و حاملان و حافظانی داشته و مردمانی آنها را در مجامع و مجالس خود می سرایند و یا آنها را در دفاتر یاد داشت خود می نویسند تا هر گاه بیتی از ابیات آن دیوان از حافظه ی آنان رفت - نه قصیده یا قطعه شعری - آنها را در دفاتر شان بیابند و فراخوانده ی حاکم وقت حاملان و حافظان و سرایندگان و کاتبان آن دیوان را فرا می خوانند که هر چه پیش خود دارید نزد من بیاورید آیا چیزی از آن دیوان از حاکم گم می شود؟

کتاب عزیز قرآن خیلی والاتر از آنست که به مثل آوریم و حاملان و حافظان و کاتبان قرآن از آنچه گفتیم بیشترند، و تمایل و رغبت به حفظ قرآن با یک دیوان قابل مقایسه نیست در حالیکه خوانندگان و حافظان قرآن بسیارند. و تمام قرآن در زمان پیامبر ﷺ موجود بوده است تا چه رسد به بعد از ایشان تا جا ییکه امام قرطبی می گوید در روز جنگ یمامه هفتاد نفر از قاریان قرآن شهید شدند. در عهد پیامبر ﷺ نیز همین تعداد در بئر و چاه معونه به شهادت رسیدند و بخاری از قتاده روایت کرده که گفته است از انس بن مالک پرسیدم: چه کسی در زمان پیامبر ﷺ قرآن را جمع آوری نمود. گفت: چهار نفر از انصار: ابی ابن کعب، معاذ ابن جبل، زید ابن ثابت و ابو زید، گفتم، ابوزید کیست؟ گفت یکی از عموها ی من است.

و مضاف بر تمام این اهمات، اعتنا و اهتمام خداوند بزرگوار نسبت به شأن و منزلت قرآن و صدق وعده ی خود در باره ی حفظ آن و چیره نمودن این دین که از بزرگترین ارکان قرآن می باشد، از همه مهمتر و مطمئن تر است. حتی حفظ وصیانت قرآن و سهیم بودن در آن سعادت محسوب می شد و به همین خاطر بود که علی رغم از بین رفتن بسیاری از آنان، آن اصل اسلام همچنان باقی ماند^(۲).

۱- همین رساله ص.

۲- نگاه فصل الخطاب، ص ۳۶۵-۳۶۷.

آنچه ایجاب می کند قرآن در میان مسلمانان و کافران و منافقان فراوان است. از جمله اینکه قرآن در عرصه‌ی میارزه طلبی و تحدی و اعجاز و ناتوان کردن مخالفان همه را به زانو در آورده بود. و مشتمل بر احکام اولیه و ضروری بود و در مصحف خوانده می شود و علم به آن چه در آن باشد و یادگیری و یاد دادن به خود و فرزندان‌شان برای ختم آن در ماه رمضان، و در هر ماهی یکبار، و در هفته یا سه روز یا یک شب یکبار، یا قرأت آن در هر شب و حفظ و شرف حمل آن و تامل و اندیشه در معانی آن و حتی نگریستن به آن و ضرب المثل ها و وعد و وعید آن همه و همه - که قابل شمارش نیست، علیرغم کثرت و فزونی مسلمانان و سلطه و غلبه آنان از اسباب و دواعی حفظ قرآن می‌باشد. حتی در غزوه تبوک لشکر اسلام به سی هزار و در حجه‌الوداع به هفتاد هزار می رسید^(۱). و صاحب فصل الخطاب به حدی به تنگ آمد که بالإجبار این سخنان را از شیوخ و بزرگان خود نقل می کند با وجود اینکه افترا را انکار می‌کنند و بدنبال آن می گوید: نقل کلمات و سخنانی - که شبیه سخن کسانی است، که هیچ عهدی نسبت به مباحث امامت و وضع اصحاب پیامبر ﷺ در گمراهی و کجروی در حیات او و بعد از وفات ندارند - به اتمام رسید^(۲).

و عده ای از شیوخ و بزرگان شیعه در ابطال این افترا، سخنانی دارند. به همین دلیل است که آلوسی بعد از اینکه انکار این کفر از طرف طبرسی را بیان کرده می‌گوید: این سخن است که روشنی بطلان مذهب یاران او حتی برای اطفال، او را بر آن واداشته است و سپاس خدای را که حق ظاهر و غائب شد و خداوند در قتال برای مومنین کافی است^(۳).

بنابراین باید گفت: این کتابی که مولفش آنرا نوشته و به طرف کتاب خدا نشانه گرفته، هیچ آسیبی به کتاب خدا نمی رساند بلکه بدترین سرانجام ها را به ضرر گروه و طایفه‌ی وی بدنبال خواهد داشت. و بعنوان بزرگترین دلایل و براهین که بیانگر سقوط اخبار و

۱- نگا فصل الخطاب، ص ۳۶۷.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۶۷.

۳- روح المعانی، ۲۴/۱.

پیشانی روایان آنها است به شمار می رود. و تواتر و استفاضت آن روایات هیچ اعتباری ندارد.

و به همین خاطر یکی از شیوخ و بزرگان معاصر شیعه می گوید:
آن کتاب را خوب تالیف نکرد و در گردآوری مطالب آن به حق و راستی نرسیده است و ای کاش آنرا تالیف نمی کرد و اگر تالیف کرده است آنرا پخش نمی کرد. این کتاب ضرر و زیانش از نفع و سودش بیشتر است، بلکه هیچ سودی از پخش و انتشار آن تصور نمی گردد. این کتاب برای دشمن به سلاحی بر علیه رقیب تبدیل شده است. آنگاه گفته است: و گفته می شود که بعضی از دشمنان اسلام و رقبای مذهب او، وی را برای تالیف این کتاب تشویق و ترغیب کرده اند و او چنین هدف شومی را در سر نداشته، و این حدس یا روایت بعید نیست^(۱).

این چنین آرزو می کنند که این مسئله پوشیده و مخفی بماند و برملا نشود. روایات آنان هم چنان پراکنده باشد نه جمع آوری شده، زیرا زیان آن برایشان از سودش بیشتر است. بلکه نشر و پخش آن هیچ سودی ندارد، و باید به همین شیوه سرّی ازاسرار و در بین خودشان متداول بماند. آیا این گفته بیانگر آن نیست که هنوز کتاب‌هایی در میان آنها موجود باشد که اجازه چاپ و نشر نیافته است زیرا مطالب آن کتاب‌ها در جهان اسلام آشوب برپا می کند، و آثار خطرناکی از خود به جا می گذارد، در نتیجه در میان خودشان دست به دست می شود؟ این تصور بعید نیست^(۲).

وجه چهارم: تظاهر به انکار این افترا و تلاش برای اثبات آن با روش های فریبنده و مخفیانه:

عده‌ای از بزرگان و شیوخ معاصر شیعه به ظاهر این افترا را انکار کرده اند و به خیال خود به دفاع از کتاب خدای سبحان پرداخته اند، ولی در زبان بازی آن عده منکری ملاحظه می شود و باطلی دیده می شود که در خفا و دور از چشم، نیرنگ، خود را بازی

۱- طباطبایی/الانوار النعمانیه، ۳۶۴/۲، حاشیه.

۲- بلکه واقعیت هم دارد، حتی برخی از اجزای بحارالانوار بدستور حوزه های آنان از چاپ و نشر منع شده است..

می‌کند. و پلیدترین کسی که این رویه و روش را در برگرفته شیخ آنها خوبی است که در تفسیرش بنام (البیان) اظهار کرده و می‌گوید آنچه در بین علما و محققان شیعه مشهور و مورد اتفاق آنهاست قول به عدم تحریف (قرآن) می‌باشد^(۱).

ولی او هم جمله ای از روایات تحریف را تایید می‌کند آنجا که می‌گوید: کثرت و فزونی روایات بیانگر صدور بعضی از آنها از امامان معصوم و حداقل جای اطمینان می‌باشند و در آنها روایاتی وجود دارد که به روش معتبر روایت گردیده است^(۲).

و با جستجوی روایات و اساطیر آنها در این خصوص، روایاتی که از مصحف علی بحث می‌کنند و در آن مطالبی هست که در کتاب خدا نیست و در آن روایات اسم امامان درج شده است و یاوه گویی‌های آنها که از نقص قرآن صحبت می‌کنند همه و همه نزد آنان ثابت شده و معتبر قلمداد می‌شود. ولی به عنوان تفسیری که از جانب خدا نازل شده در نظر گرفته می‌شوند. یعنی اینکه این عبارات و کلمات اضافی تفسیر و تاویل کلام خدا تلقی می‌شود. یا بعنوان نازل شده‌ی خداوند برای شرح و مقصود به آنها نگریسته می‌شود^(۳).

اما اساطیری که بر تحریف دلالت می‌کند به اعتراف او نزد شیعه به بیست روایت میرسد و منظورش اساطیری است که تحریف و تبدیل قرآن را به صحابه نسبت می‌دهد. و برای شاهد گفته‌ی خود می‌گوید: از کافی و صدوق به اسناد خودشان از علی ابن سويد گفته است: نامه ای به ابوالحسن نوشتم - ادامه می‌دهد تا اینکه به تمامی جواب او را نیز بیان میدارد و به این جمله‌ی ابوالحسن می‌رسد که می‌گوید: قرآن به عنوان امانت به صحابه سپرده شد و آنها کتاب خدا را تحریف و تبدیل کردند.

در واقع او آن اساطیر و روایات جعلی را قبول دارد. ولی می‌گوید آن روایات بر تحریف الفاظ قرآن دلالت نمی‌کند و ظاهر آن روایات دلالت می‌کند بر اینکه مراد از تحریف حمل آیات بر معانی باطنی است. و اگر این تحریف نبود حقوق عترت محفوظ

۱- البیان، ص ۲۲۶.

۲- البیان، ص ۲۲۲.

۳- البیان، ص ۲۲۲ به بعد.

و حرمت پیامبر ﷺ از آنان رعایت می گردید. و کار به نادیده گرفته شدن حقوق امامان و اذیت پیامبر ﷺ با اذیت آنها منتهی نمی شد.^(۱)

او می پندارد که امت و در راس آنان صحابه آیات قرآنی را حمل بر معانی غیر حقیقی آن نموده اند. اما به گمان او تحریفات کلینی و قمی و عیاش در مورد آیات قرآن تفسیر حقیقی کتاب خدا - به حساب می آید. وقتی منتهی درجه مراجع بزرگ شیعیان امروزی و نهایت دفاع او از کتاب خدا، این اندازه است، در حال حاضر فتنه‌ی شیعه از هر خطری برای جهان اسلام بزرگتر است.

و او که اینجا و آنجا سم پاشی می کند تا خشم خواننده را خاموش نماید بویژه که می داند تاویل او پیش کسانی که با عبارات و اخبار و روایات آنان آشنا هستند قابل تصدیق نیست، ناخودآگاه می گوید: و هنگامیکه حمل آیات بر معانی حقیقی آنها میسر نیست، باید این روایات را بدور انداخت.^(۲)

و درباره‌ی اساطیر نقص قرآن نزد شیعه می گوید: بیشتر این روایات از جهت سند ضعیف می باشند. آنگاه از بعضی علمای شیعه این سخن را نقل کرده است: همانا نقصان کتاب از جمله مسائلی است که هیچ اصلی ندارد و گرنه به تواتر می رسد و شهرت می یافت چونکه عادت در رخداد های بزرگ اینگونه است و این موضوع از رویداد های بزرگ و از بزرگترین آنها است.^(۳)

آنگاه در مورد آن بخش از روایاتی که به گفته خود او، بر وقوع تحریف در قرآن، بصورت زیاد و کم شدن آن، دلالت دارد می گوید: همانا امت بعد از پیامبر ﷺ، برخی از واژه ها را تغییر و به جای آنها واژه های دیگر قرار داد. و نمونه هایی را بیان کرده است من جمله: از عیاشی از هشام ابن سالم که گفت: از ابو عبدالله س در مورد آیه‌ی: ﴿إِنَّ

اللَّهُ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾ [آل عمران: ۳۳]

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان

۱- البیان، ص ۲۲۹.

۲- البیان، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۳- البیان، ص ۲۳۳.

برگزید.»

سوال کردم پاسخ داد و گفت: به جای آل عمران، آل محمد علی العالمین بوده پس اسمی را به جای اسمی دیگر قرار داده اند، یعنی تغییر داده اند و آل عمران را به جای آل محمد گذاشته اند.

و پاسخ او در این مورد مخالف کتاب و سنت و اجماع مسلمانان بر زیاد نشدن حتی یک حرف در قرآن کریم، می باشد تا جائیکه قائلین به تحریف نیز می گویند هیچ حرفی در قرآن زیاد نشده است^(۱).

چه نیرنگ بزرگی، با این داوری خود که در مورد آن بخش از روایات باطله به آن پرداخته، این توهم را به ذهن خواننده وارد می کند که بطلان یاوه گویی هایی که قبلاً بیان شد مورد اتفاق مسلمانان نیست. و او سخن کسی را که کتاب خدای سبحان را به این افترا می آلود، در ضمن اجماع مسلمانان قرار می دهد.

چنین تلاشی از طرف شیخ شیعه در واقع یک پوشش بظاهر زیبا و فریبنده در راستای تحقق یک هدف شوم است، بلکه توطئه ای است که هدف آن زیر سؤال بردن کتاب خدا به روش های مخفیانه و فریبنده می باشد عده ای از شیعیان این رویه و روش را نوعی دفاع از کتاب خدا دانسته اند و ملاحظه کردی که او تلاش می کرد یاوه سرایی خود را از طریق اهل سنت با روش فریبنده ی شگفت انگیزی ثابت کند.

آنجا که در مقام دفاع از کتاب خدا می گوید: قول به نسخ تلاوت در قرآن همان قول به تحریف است. بنابراین مشهور شدن قول به وقوع نسخ در تلاوت نزد علمای اهل سنت، به گمان او همان اشتها قول به تحریف می باشد^(۲).

و گفته است: التزام به صحت روایات نسخ تلاوت، در واقع التزام به وقوع تحریف در قرآن است^(۳).

و باز گفته است: می توان ادعا کرد که قول به تحریف مذهب بیشتر دانشمندان اهل

۱- البیان، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲- البیان، ص ۲۰۱.

۳- البیان، ص ۲۰۱.

سنت است زیرا نسخ تلاوت را جایز می دانند^(۱).

و این نیرنگ که شیخ شیعه نوشته در این زمان چیز تازه‌ای نیست، قبلاً تعدادی ملحد آنرا مطرح کرده بودند و اهل سنت نیز به آنها پاسخ رد داده اند^(۲).

و موضوع کاملاً واضح و مشخص است و تفاوت میان نسخ و تحریف بر کسی پوشیده نیست مگر اینکه مغرض و کینه توز باشد. و چنانکه قبلاً گفتیم: تحریف کار انسان است و خداوند فاعل تحریف را ذم و ملامت کرده است:

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ [النساء: ۴۶]^(۳)

«سخنان را از جاهای خود منحرف می گردانند.»

و نسخ از جانب خداوند سبحان صورت می پذیرد:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶]

«هر آیه‌ای را که رها سازیم (و به دست فراموشی سپاریم)، و یا این که (اثر معجزه‌ای را از آئینه دل مردمان بزداوریم و) فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می آوریم و جایگزینش می سازیم..»

و نسخ به هیچوجه بیانگر دست کاری شدن کتاب خدا نیست. و دانشمندان قدیمی تشیع، که این افترا را انکار می کنند به این حقیقت اقرار می نمایند. مانند طبرسی در کتاب مجمع البیان و مرتضی در ذریعه و غیره - چنانچه قبلاً بحث شد.

تو می بینی که در گفته ی خود چگونه خدعه و نیرنگ بخرج می دهد آنگاه که می گوید: قول به نبود تحریف در میان اندیشمندان شیعه و محققان آنان مشهور و مورد اتفاق است^(۴). و برای اثبات این ادعا به سخن طبرسی در مجمع البیان که این افترا را انکار کرده است استناد می کند^(۵). در حالیکه طبرسی در چند صفحه ی بعد نسخ تلاوت را وارد دانسته و برای اثبات آن استدلال کرده است، خویی نسخ تلاوت را تحریف قلمداد

۱- البیان، ص ۲۰۶.

۲- نگا باقلانی/نکت الانتصار، ص ۱۰۳، آنجا که این را ابطال نموده است.

۳- النساء/۴۶، المائدة/۱۳.

۴- البیان، ص ۲۰۰.

۵- نگا ص ۱۰۲۰ همین کتاب.

می‌کند، آیا این تناقض نیست؟!

و در زمانیکه عده ای از بزرگان و شیوخ شیعه مانند کلینی و قمی و طبرسی صاحب کتاب الاحتجاج که سران این کفر به حساب می‌آیند - آشکارا این کفر را طرح و تایید می‌نماید، او قول به عدم تحریف را قول علما و محققین شیعه می‌داند^(۱). در حالی که این عده از بزرگان و محققین شیعه نزد آنان به شمار می‌روند. آیا این خدعه و نیرنگ نیست؟.

موضوع از این پیچیده تر است، زیرا ابراهیم قمی که یکی از بزرگان شیعه می‌باشد - در تفسیر خود اخبار و روایات زیادی در این باره وارد کرده است، و این از اعتقادات او و دیگر بزرگان شیعه می‌باشد.

کاشانی می‌گوید: اما درباره اعتقاد مشایخ ما در این زمینه، ظاهراً ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، معتقد به تحریف و نقصان قرآن می‌باشد. و هم چنین استاد او علی ابن ابراهیم قمی، این ایده را قبول دارد، چونکه تفسیرش مملو از آن روایات بوده و در آن موضوع غلو و افراط کرده است. سپس به ذکر بقیه‌ی کسانی می‌پردازد که این الحاد را دنبال می‌کنند^(۲).

چنانکه ملاحظه می‌شود او اعتراف می‌کند که تفسیر قمی پر از نقل روایات تحریف است. و باوجود این خوبی که ظاهراً آن را انکار می‌کند تفسیر قمی را صحیح و معتبر و معتمد دانسته و اذعان می‌دارد که روایات تفسیر قمی کلاً ثابت و از جانب معصومین روایت شده‌اند. زیرا آن روایات بواسطه‌ی مشایخ معتبر شیعه - به گمان او - به معصومین بر می‌گردد^(۳).

در خلال این بحث روشن شد که خوبی صاحب (البیان) در نهایت همانند صاحب و مولف فصل الخطاب می‌اندیشد.

با این تفاوت که خوبی روش مکر و نیرنگ دیگری و رویه ای آشکارا به کار می‌

۱- نگا ص به بعد.

۲- تفسیر صافی - مقدمه ششم، ۵۲/۱.

۳- معجم رجال حدیث، ۶۳/۱، ط: الاولى بالنجف ۱۳۹۸ هـ او ص ۴۹ ط: الثالثة بیروت، ۱۴۰۳ و قد نقل ذالک بنصه فی المقدمة.

گیرد.

مجال دوم:

(روش معاصرین در تاویل کتاب خدا): آیا شیعیان عصر حاضر راه گریزی از این روش افراطی در تاویل باطنی قرآن که بزرگان قدیمی آنان مانند قمی و کلینی و کاشانی و بحرانی و امثالهم پیش می‌گیرند - دارند یا همچنان بدنبال آثار آنان می‌روند.

کسی که در منابع تفسیر کتاب خدا از طرف شیعیان امروزی تحقیق می‌کند، در می‌یابد که عقلانیت شیعی فعلی غالباً اسیر همان تاویلات و تفسیرهایی است که علمای پیشین آنان و آنچه قبلاً مطرح کردیم می‌باشد. و نشانه‌ی این ادعا اینکه تفاسیر باطنی نزد شیعیان جایگاه خود را در اعتبار و اعتماد کسب کرده‌اند.

تفسیر قمی به نهایت درجه‌ی خود در تاویل باطنی رسیده است. و خویی مستندات و روایات قمی در تفسیرش را در عصر حاضر از بزرگترین مراجع شیعه در توثیق و اعتبار معرفی می‌کند.

و طباطبایی هم که یکی از بزرگان معاصر شیعه می‌باشد، تفسیر عیاشی را برای شیعه محل اعتماد و اعتبار می‌داند در حالیکه تفسیر عیاشی در روش باطنی افراط گرایانه‌ای که به تکفیر صحابه می‌انجامد و تمام آیات قرآن در این موضوع را به امامان و دشمنان آنها تفسیر می‌کند و یاوه‌سرایی‌های تحریف را در تفسیرش وارد می‌کند - دنباله‌رو تفسیر قمی می‌باشد.

و سایر تفاسیری که اتجاه افراطی دارند به گونه‌ای طراحی شده‌اند که اعتماد شیعیان را جلب نمایند - مانند تفسیر البرهان، تفسیر صافی مرآة الانوار و غیره^(۱). بعد از همه این موارد چه چیزی باقی مانده است.

اما اتجاه علمای شیعه در تاویل کتاب خدا به دو صورت مختلف انجام می‌گیرد. یک صورت افراطی منحرف و صورت دیگر میانه‌روانه و معتدل، و هنگامیکه اتجاه اول را ارزیابی می‌کنیم، نشانه‌های انحراف و افراط در تاویل بسیاری از آیات قرآن، درباره‌ی عقایدی که آنان را از امت اسلامی بیرون می‌سازد، به چشم می‌خورد. برای نمونه (علی

۱- نگا مقدمات این تفاسیر.

محمد دخیل) که یکی از علمای معاصر آنان است درباره‌ی غیبت مهدی منتظر - همانند تعدادی از مشهورترین نویسندگان امامیه‌ی شیعه که به موضوع غیبت پرداخته اند - درفصلی به عنوان (مهدی در قرآن کریم) این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد. و در این فصل پنجاه آیت از قرآن را ذکر و در تمام آنها چنان می‌پندارد که منظور مهدی است. و با توسل به آیات مذکور به این نتیجه می‌رسد که موضوع مهدی از دیگر ضروریات بدیهی اسلام جدا نیست و انکار آن، انکار یکی از ضروریات دین محسوب می‌شود^(۱). و تعداد آیات قرآن که از طرف بزرگان و شیوخ متأخر شیعه به مهدی تاویل شده‌اند به (۱۲۰) آیه می‌رسد و بعضی از معاصرین با آن قانع نشده و کتابی به نام مستدرک تالیف و در آن تعداد آیات مورد نظر را به (۱۳۲) آیه رسانده‌اند^(۲).

و شیخ معاصر آنان به نام محمد رضا طیبسی نجفی (متولد ۱۳۶۵) را می‌یابیم که (۷۶) آیه از کتاب خدا را به عقیده رجعت نزد شیعیان تفسیر و تاویل می‌کند^(۳). و دامنه‌ی این یاوه‌گویی‌ها به علمای قدیمی آنان نرسیده است. و نزد ابن سینا تنها یک آیت به مسأله‌ی رجعت تاویل شده است^(۴). سپس کم کم افزایش می‌یابد تا جائیکه بزرگان پیشین شیعه بیشتر از بیست آیت را به رجعت تفسیر می‌کنند^(۵).

و در قرن دوازدهم هجری تعداد آیات تاویل شده به این اندیشه‌ی باطل به دست بزرگ شیعه حرّ عاملی به (۶۴) آیت رسید سپس نهایت یاوه‌گویی و تحریف به دست طیبسی و غیره از بزرگان معاصر شیعه صورت گرفته است. و ارقام آیات تاویل شده به دست آنان بیشتر و بیشتر می‌شود. در تفسیر المیزان محمد حسین طباطبایی که امام اعظم شیعیان در عصر حاضر است، بسیاری از تفسیرهای باطنی وجود دارد که از کتب تفسیر قدیمیان بر می‌گزیند. و آنها را تحت عنوان "بحث روایی" ذکر می‌کند. و یکی از آیاتی که به عنوان نمونه ذکر کرده به نقل از تفسیر برهان آیه‌ی:

۱- علی دخیل/الامام المهدی، عبدالله الفیاض/تاریخ الامامیه، ص ۱۶۲.

۲- نگا هاشم البحرانی/المحجه فیما انزل فی القائم بالحجه و نگا محمد منیر المیلانی/مستدرک الحجه.

۳- نگا الشیعه والرجعه، چاپ آداب، نجف ۱۳۸۵.

۴- تاریخ طبری، ۳۴۰/۴.

۵- نگا جواد تارا/دایره المعارف علوی، ص ۲۵۶.

﴿صَرَبَكَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتِ نُوحٍ وَأَمْرَاتِ لُوطٍ﴾ [التحریم: ۱۰]

«خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است.»

می باشد. یعنی خداوند برای کافران زن نوح و زن لوط را به نمونه می آورد. و می گوید: خداوند این آیه را برای عایشه و حفصه که در برابر پیامبر خدا قد علم کردند و راز او را فاش کرده اند به مثل آورده است^(۱).

بنگر که چگونه معانی قرآن را تحریف و امهات المومنین را با این تاویلات باطل تکفیر می کند.

و در باره آیه ۲۷ سوره ی الرحمن که می فرماید:

﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ﴾ [الرحمن: ۲۷]

«و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می ماند و بس.»

چیزی را که از امام صادق روایت می کنند نقل می نماید و آن اینکه امام صادق گویا گفته است وجه الله ما هستیم^(۲) و این چنین تاویل باطنی دیروز و امروز به یک صورت و یک شیوه به همدیگر می پیوندند.

و نمونه ها فراوان است.

اما اینجا یک صورت معاصر معتدل و میانه رو نیز هست، و نشانه های اعتدال آن سه چیز است،

اول پوشاندن آن غلو و افراط به واسطه ی تفسیر بسیاری از آیات قرآن به امامت و آنچه پیرامون امامت دور می زند،

دوم: مبرا بودن آن از آثار یاوه ی تحریف و اخبار و روایات آن افترا در تفسیر قرآن

سوم: خالی بودن از آن تکفیر صریح و واضح نسبت به بهترین نسلی که تاکنون بشریت به خود دیده است. و آن جیل همان نسل صحابه کرام رضی الله عنهم هستند.

و نمونه ی این اتجاه تفسیرهای "کاشف" و "مبین" تالیف محمد جواد مغنیه می باشد.

که ثنای صحابه در تفسیرش در آیه ۸ سوره ی حشر دیده می شود:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ [الحشر: ۸]

۱- طباطبایی، المیزان، ۳۴۶/۱۹.

۲- المیزان، ۱۰۳/۱۹.

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.»

او در تفسیر آن می‌گوید: تنها گناه آنان ایستادن در راه حق و اعلای کلمه‌ی اسلام و جانفدایی هایشان در راه خدا و اسلام بود.

﴿يَتَّغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]

«آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند.»

در تفسیر آن می‌گوید: صادقند در ایمان و قول و عمل و اسلام به واسطه‌ی این مهاجرین و امثال آنان بود که در شرق و غرب این سرزمین انتشار و پایدار ماند. و هیچ عجیب نیست آنجا که محمد صلی الله علیه و آله رهبر آنان باشد و نمی‌شود قومی که رهبرش تا این حد صالح باشد، فاسد شود.

﴿وَالَّذِينَ بَوَّءُوا الدَّارَ وَالْآيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [الحشر: ۹]

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند).»

که منظور از وَالَّذِينَ: انصار مدینه، بَوَّءُوا: س‌کونت دادند- وَالدَّارَ یعنی خانه‌ی هجرت و آن مدینه است. و الایمان مفعول فعل محذوفی است یعنی واخلصوا الایمان یعنی در ایمان اخلاص بخرج دادند و در جای دیگری خداوند از انصار تمجید می‌کند:

﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

«کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

در تفاسیر آمده است که منظور از کسانی‌که بعد از صحابه آمده‌اند تابعین هستند کسانی‌که به بهترین شیوه از آنان تبعیت کردند و با این حال ثنا و تعریف عام، و هر کس

که سیره‌ی صحابه را دنبال کند تا روز قیامت شامل می‌گردد^(۱).

و هنگامیکه این سخن را مطالعه می‌کنی این واقعیت را که گوینده‌ی آن یکی از رافضی‌هایی است که صحابه‌ی رسول الله ﷺ را تکفیر و نفرین می‌کنند - در می‌یابی. و قبلاً گفتیم که او نیز در طعن و نفرین بعضی از صحابه‌ی رسول الله ﷺ سخنانی دارد اما او در این مورد مانند شیعیان دیگر صحابه را بصراحت تکفیر نکرده است. و در تفسیر آیه ی:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).» می‌گوید: منظور از ذکر در اینجا قرآن کریم است، و ضمیر له به آن بر می‌گردد. و معنی آن اینکه: قرآنی که فعلاً در بین دفتین موجود است، و در بین تمام مردم مألوف و معمول است، همان قرآنی است که بر محمد ﷺ بدون دستکاری و کم و بیش نازل شده است برعکس کتابی که به تورات معروف است، آن کتاب، کتابی نیست که بر حضرت موسی ﷺ نازل شده بود و نیز بر عکس کتابی که به انجیل معروف است آن هم کتابی نیست که بر حضرت عیسی ﷺ نازل شده بود^(۲). با این حال در تاویل برخی از آیات به مقتضای بینش خود فرو گذار نکرده است، اما او مانند دیگران در تاویل افراط و غلو نکرده، مثلاً در تفسیر کاشف آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَضْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳]

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم.» اینگونه تاویل می‌کند: همانا خدای سبحان دین را در آن روز با خلافت علی کامل کرده است.

۱- تفسیر مبین ص ۶۳۱ و این تفسیر را که با سیاق و مفهوم آیات متناسب است با روایاتی که بحرانی در تفسیر این آیه در مورد امامان آورده است مقایسه کنید نگا برهان؛ ۳۱۶/۴-۳۱۹.

۲- تفسیر مبین، ص ۲۸۶.

و این روش میانه روانه، ثمره‌ی اعتماد او بر "جمع الجوامع" شیخ طبرسی می‌باشد. چنانچه در مقدمه به آن اشاره می‌کند و طبرسی غالباً بر مرویات اهل سنت و تفاسیر آنان اعتماد می‌نماید، همچنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه بدان اشاره می‌نماید^(۱). بنابر این روش و اتجاه شیعی در تاویل قرآن بدو صورت نمایان می‌گردد: روش افراط گرایانه و روش معتدل و میانه روانه، همانگونه که در گذشته نیز کتاب های تفسیر افراط گرایانه‌ای مانند تفسیرهای قمی و عیاشی و کاشانی و بحرانی و غیره و کتاب های تفسیر میانه روانه‌ای مانند "التبیان" طبرسی و "مجمع البیان" و "جمع الجوامع" طبرسی، داشته‌اند.

و در اخبار و روایات آنها آمده که شیعیان باید به دو صورت گوناگون اظهار وجود نمایند تا مردم ماهیت مذهب آنها را در نیابند. و امام آنها گفته است: این ترفند برای هر دوی ما بهتر است و اگر به یک صورت عمل کنید مردم ماهیت مذهب را فهمیده و بقای ما و شما به مخاطره می‌افتد^(۲).

و تو هنگامیکه آندو منهج و روش را با هم مقایسه می‌کنی به این نتیجه می‌رسی که روش افراطی منحرف، اصول و مبانی خود را از روایات شیعه بر می‌گیرد، اما روش میانه روانه باب عقل و قلب خود را به سوی روایات اهل سنت و آثار آنها در تفسیر گشوده، و از آرایش افراط و انحراف خلاص پیدا کرده است. چه برای تقیه یا به خاطر قانع شدن با آن بوده است. و لی تو تفسیری نمی‌یابی که تنها بر روایات شیعه اعتماد کرده باشد و از روش باطنیه در تاویل و تفسیر خالی بماند.

حال کدامیک از این دو روش مذهب شیعه را به خوبی می‌نمایاند. و نمونه‌ی بارز مذهب شیعه است؟

قبلاً در این رساله تلاش برخی از شیوخ و بزرگان شیعه را بیان کردم که می‌خواهند بر مبنای تقیه راه میانه را دنبال کنند^(۳).

۱- نگا منهاج السنه، ۲۶۴/۳.

۲- اصول کافی، ۹۵/۱.

۳- نگا ص از این رساله.

و علامه‌ی مجلسی تصریح کرده که اعتماد آنها بر روایات اهل سنت تنها به خاطر استدلال بر علیه آنان می‌باشد و در این باره بابی را تحت عنوان (باب بیست و هشتم: آنچه عامه اهل سنت از اخبار رسول ﷺ روایت می‌کنند و کدامیک از آنها نزد شیعه‌ی او صحیح بوده و نهی از بازگشت و مراجعه به اخبار مخالفین^(۱) باز کرده است). آنگاه روایاتی را برای احتجاج علیه اهل سنت و انتشار تشیع در آن میان استثنا کرده است. بلکه خوئی - مرجع شیعیان عراق - آنچه را بعنوان تفسیر قرآن، از صحابه نقل شده است، به معنای تحریفی می‌داند که در روایات آنان آمده است^(۲).

و محب الدین خطیب اشاره می‌کند به اینکه قرآنی می‌تواند ما و آنها را به وحدت نزدیک کند که بنا بر اصول دین شیعیان آیات تاویل و معانی آن غیر آن باشد که صحابه از پیامبر ﷺ و امامان از صحابه فهم و دریافت نموده‌اند^(۳).

ولی یکی از شیوخ آنها رد می‌کند و می‌گوید: شیعه معتقد است عمل به تفسیر قرآن، که از طرف افرادی مانند ابوهریره و سمره و ابن جندب و انس بن مالک رضی الله عنهم صورت می‌پذیرد توطئه علیه اسلام است. زیرا اینان اهل کذب و افترا می‌باشند^(۴).

مؤلف این جواب را به شیعه نسبت می‌دهد، بنابراین وقتی شیعه معتقد است که دریافت دین از طریق صحابه، نوعی توطئه علیه اسلام به شمار می‌آید، دینشان برای خودشان و دین ماهم برای خودمان، زیرا چنین اعتقاد و سخنی منجر به ترک تمامی دین خواهد شد.

این طریق به ظاهر میانه روانه و این روی دیگر سکه، جز معنای تقیه چه معنای دیگر می‌تواند داشته باشد؟!

شیخ شیعه، محمد جواد مغنیه که یکی از اصحاب این روش میانه روانه می‌باشد در تفسیر شیعه اقرار به وجود اتجاه باطنی نمی‌کند. و ادعا می‌کند که شیعه‌ی اثنا عشری،

۱- در کتاب بحارالانوار ۲/۲۱۴.

۲- نگا: اساطیر و روایات شیعه را که می‌گویند صحابه کتاب خدا را تحریف کرده اند - اینگونه تاویل می‌نماید که مراد حمل آیات بر غیر معانی آنها منظور است البیان، ص ۲۲۹.

۳- خطوط عریضه، ص ۱۰.

۴- عبدالواحد انصاری/اضواء علی خطوط محب الدین، ص ۶۵.

بیشتر از همه از این بدعت ها و گمراهی ها پرهیز می کنند، و کتاب های آنان که در دست همه قرار دارد خود گواه این مدعا است^(۱). و شیخ دیگر آنان یعنی محسن امین نیز به وجود آن بدعت ها و ضلالت ها اقرار می کند، ولی آن روایت را شاذ و غلط می داند^(۲) و خنیزی، هم چنین گفته ای دارد، با اینکه برخی از روایات موجود در کتاب های آنان را انکار می کند^(۳).

و انکار آنچه واقع و موجود است یکی از علایم و نشانه های تقیه می باشد و موضوع تنها وجود روایاتی شاذ نیست، بلکه مسئله وجود تفاسیر کاملی است که مختص تاویلات باطنی است و در صدر آنها تفسیر قمی یکی از بزرگان شیعه می باشد. و بخشهای وسیعی در صحیح ترین کتابهای حدیث آنها یعنی "اصول کافی" و "بحارالانوار" و غیره، بخشهایی که دهها حدیث را در بر می گیرد که همه آنها آیات قرآنی بر مبنای تفسیر باطنی تاویل می کنند، پس این جسارت درباره ای انکار واقعیات انکار ناپذیر از کجا پیدا شده است. آیا آنان چنان می پندارند که با این وسیله دینشان را خدمت می کنند؟!

همانگونه که عملکرد عده ای از بزرگان معاصر شیعه که پی در پی در این گمراهی هذیان و یاوه می سرایند، این انکار ظاهری را نقض می نماید.

حتی بزرگان شیعه و آخوند آنان عبدالحسین شرف الدین موسوی معتقد است که این تاویلات باطنی برای آیات قرآن و تاویلاتی که در مورد امامان در منابع آنها وارد شده است نزد شیعیان مسلم و غیر قابل انکار است و جزء ضروریات دین محسوب می شوند^(۴).

۱- تفسیر کاشف، ۱۰۴/۷.

۲- نگا شیعه در میان حقایق و اوهام، ص ۴۱۹-۴۲۰.

۳- نگا دعوت اسلامی به وحدت میان اهل سنت و امامیه، ۱۷۸/۱-۲۰۲.

۴- [و این بحث بدان جهت است که شیخ موسی جار الله می گوید: در کتب و منابع شیعه، بخش هایی در مورد آیات و سوره هایی که در کفر ابوبکر و عمر و کفر پیروان آندو نازل شده است و بالغ بر یکصد آیه می باشد بلکه سوره هایی جداگانه ای در این زمینه ها نازل شده است. و این موضوع را بزرگترین پیشوای شیعیان در مقدسترین کتاب شیعه یعنی اصول کافی بیان می کند الوشیعه، ص ۲۷ و نگا ص ۶۵.]

بنابراین صورت قضیه در بستر تاویل در میان اوایل و اواخر، شبیه هم می‌باشد. و آنچه تازه است اینکه معاصرین به نوشته های اسلاف خود راضی هستند، حتی متأخرین آنها نوشته های مجلسی و مراجع مورد اعتماد در روایت و غیره را معتبر می‌دانند و با این تفصیل بستر تاویل نزد آنان گسترش می‌یابد و با تلاش های مضاعف، بزرگان و شیوخ حکومت صفوی که به سر حد نهایت رسیده است بیشتر و بیشتر شده است.

اما عده‌ای از معاصرین تفاسیر معتدل و میانه روانه‌ای همانند برخی از شیوخ پیشین خود نوشته‌اند. و وجود تأویلات انحرافی شیعه را انکار می‌کنند و هنگامیکه انکار در قدیم مصداق پیدا می‌کند، امروزه بعد از پیدایش حرکت چاپ هیچ سود و فایده‌ای ندارد و فقط حمل بر تقیه می‌گردد.

و عبدالحسین موسوی به این مساله پاسخ داده، می‌گوید: اما آنچه درباره ی فضیلت امامان اهل بیت و شیعیان آنان نازل شده به حکم ضرورت از مسلمات علم تفسیر به ماثور از کتب سنن می‌باشد تفسیر به ماثور یعنی تفسیر از روی روایات و بحکم آنچه از اسباب نزول در سنت مقدس وارد و ثابت شده است. اما نازل شدن بخشی از قرآن در مورد کفر فلان و فلان چیزی است که ما از آن به سوی خدا تبرئه می‌جوئیم، و این بلا از ناحیه ی عده ای از غلات و افراط گرایان شیعه وارد شده و این روایات در کتب و منابع شیعه وجود داشته و این عده آنها را دیده و سنگ بدکار را به سینه ی افراد پاک و بری زده است و شان طبیعت افراد نادان نسبت به حقایق احوال این چنین است اجوبه مسائل جارالله، ص ۶۷.

و تو ملاحظه میکنی که این آخوند شیعه تاویلات قرآن نسبت به امام و امامت، که در اصول کافی آمده، به حکم ضرورت مسلم و معتبر می‌داند. ولی تقیه را به کار می‌برد، آنجا که تاویل آیات کفر و کافران را به ابوبکر و عمر نفی می‌کند و گمان می‌برد که چنین موضوعی در اصول کافی وجود ندارد.

و بدون تردید این کار تقیه می‌باشد زیرا او چیزی را که در اصول کافی موجود است انکار می‌کند. و در دهها روایت آیات کفر و کافران به شیخین ن تفسیر و تاویل شده است. نگا اصول کافی، باب فیه نکت و تنفی من التنزیل فی الولایه، ۴۱۲/۱

اما این مرد می‌خواهد مردم را بفریبد و واقعیت را انکار کند و آنرا به فوضت نسبت دهد، عقیده ای که نویسندگان آنرا مسلک و اعتقاد شیعه نمی‌دانند. نگا شرح عقاید صدوق، شیخ مفید در بیان عقیده‌ای فوضه، ص ۲۵۸ سپس این فرقه ناپدید شدند و اکنون نه خودش نه کتاب هایش - چنانکه مرجع شیعه محمد حسین آل کاشف انعط - می‌گوید وجود ندارند. نگا اصل الشیعه، ص ۳۸.

اما ظاهر شدن آنها به دو شیوه‌ی مختلف، امری است که در مذهب آنان تثبیت شده تا مردم ماهیت مذهب آنان را ندانند.^(۱)

سنت از دیدگاه معاصرین شیعه

موضع گیری‌های شیعیان معاصر، پیرامون مسائلی که در مبحث سنت از آن بحث کردیم هیچ تغییری نکرده است. آنان برای همیشه اقوال امامان دوازده گانه‌ی خود را همانند اقوال خدا و رسولش، معتبر می‌دانند. شیخ شیعه، خمینی می‌گوید: تعالیم امامان همانند تعالیم قرآن باید تنفیذ و اجرا شود و پیروی کردن از آن واجب است.^(۲)

محمد جواد مغنیه می‌گوید: قول و امر امام معصوم، کاملاً مانند قرآن است که از طرف خداوند عزیز و علیم نازل می‌شود ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳ و ۴]^(۳) و ^(۴).

و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.

انگار که آنها با این اعترافات، امامانی را که یکی از آنها غائب است و هرگز وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت و یکی از آنها حسن عسکری است که ابن جوزی، او را در ساختن احادیث موضوعه از ضعفاً به شمار آورده است. اما با این حال همانند پیامبران خدا ﷺ برای آنها نیز اعتبار قائلند. و این دیدگاه از آنجا ناشی می‌شود که آنان امامان را معصوم می‌دانند که قبلاً بطلان و نادرستی آنرا کاملاً بیان کردیم.

اما اینکه می‌گویند: پیامبر ﷺ بخشی از شریعت را کتمان کرده و آنرا نزد علی به ودیعه گذاشته است، از تصریح به آن در کتاب هایشان خودداری نمی‌کنند. چنانچه شیخ

۱- نگا اصول کافی، ۶۵/۱.

۲- در کتاب حکومت اسلامی ص ۱۳.

۳- ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳ و ۴].

۴- محمد جواد مغنیه/خمینی و حکومت اسلامی، ص ۵۹.

آنان محمد حسین آل کاشف غطا در کتاب خود بنام "اصل الشیعه و اصولها" آنرا ثبت کرده است^(۱).

آنگاه که شیخ موسی جار الله اعلام می‌دارد که شیعیان معاصر، اوهامی مانند کتاب‌های جفر و جامعه و کتاب‌هایی که روایت‌های شیعه به آن می‌پردازند، تصدیق و تایید می‌کنند، یکی از مراجع شیعه‌ی معاصر بنام محسن امین، بدون پرده، جوابش می‌دهد و می‌گوید: اگر صحیفه‌ی فرائض و جفر و جامعه و آنچه نزد او و امثال او با آن بیان شده، ضایع شده اما نزد اهل تشیع، آن منابع از بین نرفته است^(۲).

حتی یکی از علمای بزرگ شیعه در این زمان به ذکر چنین کنزها و اندوخته‌های گرانمای خیالی و نامهایی که هیچ وجود خارجی ندارد افتخار و مباهات کرده و در کمال سُبک عقلی این کتاب‌ها را نام می‌برد.

و به فزونی چنین اوهامی که هیچگونه حقیقتی ندارد افتخار می‌کند. وهنگامیکه پرسیده می‌شود که این کتاب‌های وهمی و خیالی کجایند؟ در پاسخ می‌گوید که نزد امام منتظر می‌باشند. و اگر کلام به درازا نمی‌کشید سخنان آنان را در این زمینه بیان می‌داشتیم^(۳).

و امام مورد انتظار شیعه که سال‌ها است به حیات و غیبت وی می‌اندیشند برای شیعه به یک عار و ننگ تبدیل شده است و بتدریج این عار و ننگ فزونی می‌یابد. امامی که هرگز متولد نشده است، اما عده‌ای از دروغ پردازان رقعہ‌هایی به او نسبت می‌دهند که قبلاً از آن بحث شد^(۴).

گمان می‌رود که شیعیان امروزی، به ویژه آنها که شعار تقریب و وحدت با اهل سنت را بر افراشته‌اند، می‌خواهند پیروان خود را از خرافات و ترهات گذشته، خارج کنند، اما ذره‌ای از این هدف برآورده نشده است و این منابع گذشته را جزو سنتی که هرگز باطل

۱- نگا اصل الشیعه و اصولها، ص ۷۷ و عبارات آن در همین کتاب آورده شد.

۲- شیعه در میان حقایق و اوهام، ص ۲۵۴.

۳- نگا محمد آصف محسنی/صراط حق، ۳/۳۴۷ و محسن امین/اعیان الشیعه، ۱۵۴-۱۸۴.

۴- نگا ص.

به آن روی نمی آورد قلمداد می کنند^(۱).

و از این درد ناکتر اینکه گمان می برند، امام منتظر غائبشان اکنون به صورت مستقیم با عده‌ای از شیوخ آنان ارتباط دارد. و این به منزله استمرار حکایت چیزهایی است که قطعی و غیر قابل نقد می باشد و به منزله‌ی خارج شدن فتواهای معصوم و عباراتی است که در ردیف وحی الهی قرار می گیرد. و همینگونه هم گمان می برند. شیخ شیعه محمد تقی مدرسی می گوید: بعید نمی دانیم - بلکه فعلا موجود است - که ارتباطات مخفیانه‌ی میان امام مهدی علیه السلام و مراجع شیعه وجود داشته باشد. و این راز بزرگی است^(۲).

تا بر این اوهام اعتماد کنند، و تا روایات دروغگویان را بپذیرند، پیوسته و پی در پی در گمراهی خود و رویگردانی از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که یارانش آنها را نقل کرده اند، غوطه ور می شوند، بدون اینکه دلیل و برهانی جز اینکه آنان امامت علی را که بی گمان آنها، منصوص است، رد کرده اند، حتی یکی از مراجع و آخوندهای آنان در این عصر می گوید: روایاتی که امثال ابوهریره و سمره بن جندب و عمرو بن عاص روایت می کنند، نزد امامیه باندازه بال مگسی ارزش ندارد^(۳).

حتی بعضی از معاصرین شیعه‌ی امامیه به صراحت گفته اند: شیعه معتقد است قبول روایت صحابه رضی الله عنهم، یک نوع ترفند علیه اسلام به حساب می آید.

و به همین خاطر یکی از شیعیان معاصر گفته است: همانا شیعه به مستندات اهل سنت مراجعه نمی کند، بلکه آنها را معتبر نمی داند و در مقام استدلال به آنها عروج نکرده است و در نتیجه آن مستندات موافق مذهب شیعه باشد یا نباشد به آن اهتمام نمی دهند^(۴).

و باز هم گفته است: شیعیان از راه های مورد اعتماد خود، احادیثی را اخراج کرده اند و آنها را در کتاب های مخصوص به خود - که کافی و وافی برای اصول و فروع آن باشد - تدوین کرده اند. و مدار علم و عمل آنان بر همین کتاب ها است و شیعیان غیر از

۱- خنیری/الدعوه الاسلامیه، ۱۱۲/۲.

۲- اندیشه‌ی اسلامی یک رویارویی تمدن ص ۳۰۵، الفكر الاسلامی مواجهه حضاریه، ص ۳۰۵.

۳- محمد حسین آل کاشف غطا/اصل الشیعه و اصولها، ص ۷۹.

۴- عبدالله سبیتی/تحت رایة الحق، ص ۱۴۶.

آنها حجتی ندارند^(۱).

بنابراین، چون در برابر سنت نبوی اینگونه می اندیشند، در راستای محاربه‌ی سنت و ایجاد تردید در آن بیش از حد تلاش می‌کنند. و شیوخ بزرگ آنها حملات آتش باری بر علیه آن دسته از صحابه دارند که از حضرت رسول ﷺ بسیار روایت می‌نمایند. چنانچه آخوند بزرگ آنان عبدالحسین موسوی در کتاب خود (ابوهریره) و غیره چنین کرده است. و علیه محدثان بزرگ امت و کتب حدیث مهم و اساس مسلمانان عیب جویی و دشنامی دارند که مانند آن در کتاب‌های هیچ‌یک از طوایف کفر یافت نمی‌شود. مانند کتاب غدیر شیخ شیعه، امینی، که مجال نقل این همه شواهد از آن همه غبار نیست.

اجماع از دیدگاه معاصرین شیعه

در این باره سخن تازه‌ای ندارند تا آن را ثبت کنیم، مگر اینکه به شیوه‌ای نیرنگ آمیز بخواهند و تلاش کنند مذهب خود را با اجماع سازگار نشان دهند، البته آنهم برای کسانی که از ماهیت مذهب و گفته‌های آنان بی‌خبرند. مثلاً محمد جواد مغنیه می‌گوید: اجماع صحابه این است که سخن تمامی اصحاب برای یک حکم شرعی یکی باشد، و اهل سنت و شیعه عمل به چنین اجماعی را واجب و آنرا اصلی از اصول شریعت می‌دانند. سپس می‌گوید: شیعه به خاطر وجود امام در جمع اصحاب اجماع را حجت می‌داند^(۲).

به این حيله گری بنگر، علی‌رغم اینکه نتیجه‌ی گفته‌ی وی این است که شیعه حجت را در قول معصوم می‌بیند نه در خود اجماع، اما اسلوبی را به کار برده است که فریب و نیرنگ را خود جای می‌دهد. و عده‌ای نیز بدان فریفته شده‌اند^(۳).

اعتقاد شیعه در اصول دین

معاصرین شیعه در زمینه‌ی توحید و ربوبیت، و یکتا دانستن خداوند سبحان در

۱- عبدالله سیبیتی/تحت رایه الحق، ص ۱۶۲.

۲- شیعه در المیزان، ص ۳۲۱.

۳- مانند شیخ محمد غزالی که این سخن مغنیه را نقل و بدان استدلال کرده که هیچ فرقی در اصول احکام میان اهل سنت و شیعه وجود ندارد نگاليس من الاسلام، ص ۷۹-۸۰.

افعالش، اوصافی برای ائمه بکار برده اند که مختص پروردگار است و در این زمینه جملاتی دارند که از اسلاف اثنی عشری خود در گذشته متاثر نشده اند. عبدالحسین عاملی یکی از بزرگان شیعه که وی را به - دروغ - به خداوند سبحان نسبت می دهند و می گویند: آیت الله عاملی در مدح امیرالمومنین علی علیه السلام - خداوند او را از این افترا مبرا گرداند - چنین می سراید:

وإن شئت تسفع بالناسية ^(۱)	ابا حسن انت عين الإله
فهل عندك تعزب من خافية	وانت اخیط بعلم الغیوب
وعلة ایجادها الباقية	لك الأمر إن شئت تنجی غدا
وعنوان قدرته السامية	وانت مدیر رحی الكائنات

ای ابوالحسن تو خود خدایی. و عنوان قدرت ولای او هستی. تو فراگیری همه غیب ها را می دانی. آیا ممکن است چیزی از تو مخفی باشد. و تو مدیر چرخه ی کائنات هست و علت پا برجای ایجاد آن هستی کار به دست توست اگر بخواهی فردا نجات می یابی و سرنوشت هر چیز اگر بخواهی در دست توست.

بنگر که چگونه آفریده ای از آفریدگان خدا به خودی خود إله گردیده است و متصف به صفات تدبیر و احیا و اماته ای شده که از اوصاف پروردگار است. پس او مدبر امر کائنات و علت ایجاد آن و مظهر قدرت خداوند گار است. و محیط به علم غیب بوده و بلکه مالک یوم دین است. زیرا در آن روز امر و دستور در دست او و نجات و هلاک بندگان به امر اوست^(۲).

و این بهره ی تلخ روایات کلینی و قمی و مجلسی است که قبلا نمونه هایی از مواد آن

۱- دیوان حسینی/جز اول از قسم دوم ویژه ی ادبیات عربی، ص ۴۸.

۲- حتی یکی دیگر از شاعران آنها به صراحت گفته که تمام صفات خداوندی در علی موجود است. آنجا که می گوید:

و ما اجتمعت الا لسر و حکمه	جمع صفات الرب فيه تجمعت
و آن صفات در اوج جمع نشده مگر به خاطر راز و حکمتی	تمام صفات پروردگار در او جمع شده
	نگاه مقتبس الاثر/حائری، ۲۴۶/۱.

روایات را که به چنین اتجااهی می انجامد ارائه نمودیم.

و اثناعشری امروزی، خود را در روایاتش و با زبان گروهی از شیوخ سبئی (هواداران عبدالله بن سبا) و فرق دیگر که علی را خدا می دانند و گمان می بردیم که از بین رفته اند، خود را می نمایند. بنابر این با همان شیوهی قبلی اما در آغوش اثناعشری جریان می یابد. حتی گفته می شود که سبئی اسم گذشته آن و اثناعشری اسم کنونی اما برای یک ماهیت و حقیقت واحد می باشد.

و این سخنان از زبان یکی از عوام آنها یا به قلم نویسنده‌ی کوچکی از نویسندگان آنان صادر نشده، بلکه از جانب یکی از به اصطلاح آیت الله ها و مراجع شیعه که هزاران نفر از او پیروی می کنند صادر می شود.

بنگر که محمدحسین آل کاشف غطا یکی از مراجع بزرگ شیعه و یکی از آیات آنان است - کسی که منادی تقریب بین اهل سنت و شیعه است - در مدح امامانش می گوید:

أنا فی الوری قال لکم إن لم أقل	املاک فعرشه میقاتها
انتم مشیتة الی خلقتم بها ال	أشیاء بل ذرئت بها ذراتها
یا کعبة الله إحجت لها ال	ما لم تقله فی المسیح غلاتها ^(۱)

ای کعبه ی خداوند، اگر ملائک او را حج می کنند عرش خدا میقاتش است شما مشیت خداوندید که با آن اشیاء را آفریده. بلکه ذرات اشیا را با مشیت خلق کرده است.

اگر در میان مردم من هم نگویم، به شما می گویند آنچه غلات در مورد مسیح نگفته اند.

و در واقع امامانش را کعبه‌ای قرار داده که فرشتگان آنرا حج می کنند، و عرش رحمان را میقات آن قرار داده و امامان را مشیت خدا و قدرت وی گردانیده که با آن اشیاء را آفریده است. و بر خود لازم گردانیده که درباره‌ی ائمه چیزهایی بگوید که غلات نصرانی در مورد مسیح نتوانسته اند بگویند و شاید با این اوصافی که برای امامان خود برشمرده به مراد خود رسیده باشد.

این چیزی است که یکی از مراجع بزرگ شیعه در این زمان می گوید و کسی که در

۱- دیوان شعرا الحسین/گرد آوری شده محمد باقر نجفی، ص ۱۲.

اجلاس های جهانی نماینده ی آنان است و کسی که نزد عده ای از اهل سنت - آنانکه از حقیقت و ماهیت او بی خبرند - از میانه روان شیعه به شمار می رود و به همین خاطر در اجلاس اولیه ی قدس، وی را امام جماعت قرار داده اند، چنین چیزی را گفته و تایید کرده است. زیرا چنین فردی دورو و دو گفته دارد و از تقيه ای استفاده می کند که اسرار و شیوه های آن نزد شیعیان به پایان نمی رسد^(۱).

اگر بخواهم تمام آنچه در این اتجاه از آن به خاطر دارم بنویسم کلام به درازا می کشد^(۲).

و می گویم ماده ی شعری که شعرا و ادبای شیعه در آن از این نوع افراط و غلو از خود به جای گذاشته اند به اندازه ای است که به هیچ دلی راه نمی یابد، و گاه گاهی سوز عاطفی و روحیه ی حماسی، سلطان تقيه را می پوشاند و ماهیت واقعیت ها بدون هیچ خدعه و تزویری آشکار می گردد. بنابراین موضوع نیاز به تحقیق ویژه ای دارد.

در مقام توحید الوهیت، زیارتگاه ها و امامزاده ها و مشاهد شیعه، امروزه به بزرگترین مظاهر شرک نسبت به خداوند تعالی تبدیل شده اند. و هیچ امیدی به تغییر این همه منکرات نزد شیعه وجود ندارد، زیرا روایات و احادیثی که به دروغ به اهل بیت نسبت داده شده است، چنین منکری را تایید می کند. برخلاف اهل سنت که اصول آنها، منکرات و انحرافات را که در میان آنان پیدا شده است نفی و انکار می کند. و هرکس این زیارتگاه ها و مشاهد را دیده باشد به این شرک بزرگ پی می برد.

شیخ موسی جار الله بعد از زیارت ایران و عراق می گوید: چندین ماه گذشت و او همچنان نظاره گر عبادت زیارتگاه ها و مقبره ها بود^(۳).

۱- نگا در اجلاس قدس اول، مجله ی ازهر، ۵۰۶/۲۵ و ۶۳۸ و ۹۷۹ المسلمین، ۴۵/۶ و نگا تعلیق محمد رشید رضا در المنار بر تقدیم محمد حسین آل کاشف غطا به عنوان امام جماعت در نماز در مجله المنار، ۶۲۸/۲۹.

۲- کسی که می خواهد نمونه ها و شواهد بیشتری بداند به مقتبس الاثر حائری، ۱۵۳/۱، ۲۴۵-۲۴۸ و اعیان الشیعه محسن امین، ۲۱۹/۵ و دیوان الحسین، مجموعه ای از شیوخ و روافض در جاهای بسیاری و عبدالحسین امین/الغدیر، ۳۴/۷-۶۷ و غیره بنگرد.

۳- الوشیعه مقدمه، ص ط.

شیخ حسن ندوی بعد از دیدار با علی رضا در مشهد ایران، می‌گوید: هرگاه غریبی وارد مشهد امام علی رضا می‌شود، بدون اختیار احساس می‌کند وارد حرم شده است، در فضایی از ناله و زاری غوطه‌ور می‌گردد، آنجا با مرد و زن آباد شده است، با فاخرترین زیور و زینت آلات طلا و نقره مزین گردیده است، ثروت های ثروت‌مندان و تبرعات فقرا به آنجا سرازیر شده است^(۱).

مؤلف تحفه اثناعشری می‌گوید: شیعیان پیوسته در گور امامان غلو و افراط کرده و پیرامون آنها طواف می‌کنند حتی رو به آنها و پشت به قبله نماز می‌خوانند، و افعال و اعمال دیگری که تنها مشرکین با بت‌های خود چنین کرده‌اند^(۲).

و شیخ معاصر شیعه محمد رضا مظفر در کتاب خود به نام "عقاید امامیه" گفته است: یکی از امتیازات شیعه و ویژگی‌های آن قرار دادن ضریح بارگاه و ساختن ساختمان‌های بزرگ بروی گور امامان است، که شیعیان از روی ایمان و طیب خاطر و به خاطر رضایت امامان هر چه دارند، ارزان و گران، تقدیم می‌کنند. و با وجود اینکه به تاکید عقاید رافضی‌ها را درباره‌ی قبور امامان و اعمال پیروان و زائران، تایید می‌نماید ولی هیچ کس از آنان، هیچ موردی از کتاب وی را نفی و انکار نکرده‌اند^(۳).

سپس به صراحت گفته که سبب این عقاید و اعمال، سفارشات امامان و ترغیب و تشویق آنان برای شیعیان بر زیارت امامان می‌باشد و اینکه امامان ثواب و پاداش زیادی نزد خداوند تعالی برای این اعمال معرفی کرده‌اند و گفته‌اند که قبر امامان بهترین مکان برای استجابه‌ی دعا^(۴) و بریدن از خلق به سوی خالق می‌باشند^(۵).

۱- ابوالحسن ندوی/از رود کابل تا رود یرموک، ص ۹۳، مجله اعتصام، سال ۴۱، شماره ۳.

۲- نگا مختصر تحفه‌ی اثناعشری، ص ۳۰۰.

۴- عقاید امامیه ص ۱۳۳.

۱- اگر واقعا این ضریحات و مقابر بهترین مکان استجابه‌ی دعا و حاوی آن همه فضل است که از آن می‌گویند می‌بایست در قرآن و سنت پیامبر ﷺ وارد می‌شد و از امور معلوم و مشهور گردیده و بر امت پوشیده نمی‌ماند در حالی که عده‌ی قلیلی از دروغ پردازان معروف به افترا بر اهل بیت، آنرا نقل کرده‌اند. و اگر آنچه در این باره گفته اند صحیح بود، آن نهی صریح از اتخاذ مساجد بر روی قبرستان‌ها در دین وارد نمی‌شد.

۵- محمد رضا مظفر/عقاید الامامیه، ص ۱۳۳.

سپس آداب و مناسک زیارت نزد شیعیان را بدون اینکه از اعلان این مظاهر بت پرستی شرم و ترس داشته باشد، بیان می کند^(۱).

و زمره‌ی بزرگان معاصر شیعه، بدون ترس و محابا، اظهار می کنند که کربلا از کعبه شریفه بزرگتر است. برای نمونه یکی از مراجع بزرگ شیعه که به تقریب میان اهل سنت و شیعه فرا می خواند، ادعا می کند کربلا از کعبه‌ی بیت الحرام - که خداوند آنرا مایه‌ی برپایی و سبب اجر و پاداش و بارگاه امنیت مردم قرار داده و با نص قرآن، خیر بسیار در آن نهاده - بزرگتر و برتر می داند.

پس مرجع بزرگ شیعه محمد حسین آل کاشف الغطا، علی رغم مخالفت با نص قرآن و اجماع مسلمانان بیتی را می سراید که کاملاً شرک آلود و بت پرستانه است و می گوید:

ومن حدیث کربلاء والکعبة
لکربلاء بأن علو الرتبة

از قصه‌ی کربلا و کعبه به این رسیدم که کربلا والاتر است.

و او معتقد است که این از ضروریات مذهب شان می باشد و در نتیجه می گوید کربلا، ضرورتاً شریف ترین سرزمین های روی زمین است^(۲).

زیرا چنانچه خود می گوید: آثار و اخبار آنها خود بر این موضوع گواهی می دهد. و این شهادتی که مورد اعتماد او است باید برهان و دلیل کذب و بطلان این اخبار و آثار و مایه خارج شدن گذارنده‌ی آن از دین و خارج کننده‌ی کسی که آنرا تصدیق می کند از زمره‌ی اجماع مسلمانان قرار گیرد. کربلا کجا و فرموده‌ی خداوند در مورد کعبه الله کجا؟

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾^(۱۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^(۱۷) [آل عمران: ۹۶ و ۹۷]

«نخستین خانه‌ای (از حیث قدمت و حرمت که با دست انبیاء جهت پرستش و نیایش صحیح خداوند یگانه) برای مردم بنیانگذاری گشته است، خانه‌ای است که در مکه قرار دارد (و کعبه نام و از لحاظ ظاهر و باطن) پربرکت و نعمت است و (از آنجا که قبله گاه

۱- محمد رضا مظفر/عقاید امامیه، ص ۱۳۵-۱۳۹.

۲- محمد حسین آل کاشف الغطا/زمین و تربت حسینی، ص ۵۵-۵۶.

نماز مسلمانان و مکان حجّ آنان یعنی کنگره بزرگ سالانه ایشان است، مایه) هدایت جهانیان است در آن نشانه‌های روشنی است، مقام ابراهیم (یعنی مکان نماز و عبادت او از جمله آنها است). و هرکس داخل آن (حرم) شود در امان است. و حجّ این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. و هرکس (حجّ خانه خدا را به جای نیاورد، یا اصلاً حجّ را نپذیرد، و بدین وسیله) کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چه خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

آیا بعد از این هم گفته ای برای کسی باقی می ماند:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانِ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند؟) یا این که بر دل‌های قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟»
و اقوال بزرگان شیعه در این باره زیاد است.^(۱)

و زمانیکه کتب قدیمی شیعه می‌نویسند که خداوند با توسل پیامبران به امامان از آنان

۱- مانند: آیت الله میرزا حسین حائری که می‌گوید: کربلا این خاک پاک و مقدس که خداوند آسمان‌ها و زمین، در مورد آن می‌گوید ﴿انْظُرْ كَيْفَ يَقْتَرُونَ الْكُذْبَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. یعنی بنگر که چگونه بر خداوند دروغ سر هم می‌کنند. آنگاه کعبه را مخاطب قرار داده، زمانیکه کعبه بر سایر سرزمین‌ها فخر می‌فروشد به آن می‌گوید: شاد باش و برقرار ای کعبه خانه ی خدا: اگر سرزمین کربلا و پیرامون آن نمی‌بود من تو را نمی‌آفریدم، سپس این رافضی می‌گوید: این بقعه و سرزمین مبارک هنگامی این چنین گشت که مدفن امامس و مزار مسلمین! و کعبه‌ی اهل توحید! و طواف گاه پادشاهان و سلاطین و مسجد نمازگزاران شد. حائری/احکام شیعه، ۳۲/۱.

و دکتر جواد آل طعمه در کتابش بنام تاریخ کربلا می‌گوید: نصوص آنها، سرزمین کربلا را برترین سرزمین‌های روی زمین می‌دانند. و نزد شیعه به عنوان سرزمین برگزیده و مقدس و پاک و مبارک خدا قلمداد می‌گردد. و در مقیاس آنان حرم خدا ا و رسول خدا ﷺ و قبه‌ای اسلام است. و خاک آن شفا است. و این مزایا را هیچ سرزمین، حتی کعبه نیز ندارد تاریخ کربلا، ص ۱۱۵-۱۱۶ و کتاب از طرف تعدادی از آیت‌الله‌های آنان موثق می‌باشد. نگا مقدمات الکتاب. و آیت الله محمد شیرازی که یکی از آخوندهای بزرگ شیعه است می‌گوید: ما ضریح امامان و امام زادگان را همانند حجرالاسود و جلد قرآن کریم می‌بوسیم مقاله شیعه/محمد شیرازی مرجع دینی شیعه، ص ۸.

در گذشته است^(۱). این معنا که منتهای افراط و غلو است و تفضیل و برتری امامان بر پیامبران را مقتضی می باشد. و این معنا نهایت سادگی و غفلت است که فرض شود این امامان در زمان حیات پیامبران گذشته علیهم السلام وجود داشته اند. و کسی که چنین توغل و افراطی را مرتکب شود در واقع، در شرک بر خدای سبحان و عبادت غیر خدا جل شأنه افتاده است. و این معنا و این باور، چنین بلاها و بلاهای دیگر را به دنبال دارد که یکی از شیوخ بزرگ شیعه به نام عبدالله ممقانی در هنگام وصیت کردن فرزندش با عمل به مقتضای آن مرتکب می گردد و می گوید: پسر من باید به پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او توسل کنی. من اخبار را بررسی کرده ام و چنین دریافته ام که خداوند از خطا و لغزش هیچ پیامبری از پیامبران گذشت نکرده مگر اینکه به امامان توسل کرده باشد^(۲).

و هنگامیکه مصادر قدیمی آنان، زیارت قبر حسین را از حج بیت الله الحرام برتر می گردانند، جای تعجب نیست که چنین اندیشه و باور خطرناکی بر زبان بزرگان و شیوخ معاصر آنان جاری شود و یا مردم را به آن فرا خوانند، - زیرا چنانچه پیروان خود را می فریبند- در آن زیارت نزد خداوند، به اعتبار اینکه از افضل طاعات و قربات عندالله است پاداش زیادی را به همراه دارد^(۳).

و به همین دلیل است که عبدالله ممقانی پسرش را به زیارت حسین در هر روز، توصیه می کند و می گوید: ای پسر من هر روز از دور یکبار قبر حسین را زیارت کن و هر ماه یکبار به طرف آن بشتاب، و اگر در شهری دور قرار داشتی در سال یکبار آنرا زیارت کن^(۴).

بنگر که این شیخ شیعه به جای اینکه پسرش را به نماز توصیه و سفارش کند، او را به

۱- و چنانچه قاضی عیاض و بغدادی و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گویند: این موضوع مذهب غلات و افراطیون رافضیها می باشد - شیخ محمد بن عبد الوهاب گفته است: کافر بودن کسانی که چنین مذهبی دارند مورد اجماع است.

۲- بنگر که چگونه به لغزش های پیامبران اعتراف می کنند در حالیکه برای امامان عصمت مطلق قائلند..

۳- عقاید امامیه، ص ۱۳۳.

۴- مرآة الرشاد، آیینی هدایت، ص ۱۰۵-۱۱۴.

روی آوردن بسوی گور امامی فرا می خواند جائیکه علم شرک و بت پرستی شده است، زیرا این کار نزد شیعیان از برترین عبادات و قربات است و این شریعت و منهج مشرکان می باشد.

و پسر (محمی الدین ممقانی) بر این وصیت پدرش تعلیقی دارد و می گوید: هر کس از روی شناخت و آگاهی به حق امام، قبر او را زیارت کند، خداوند پاداش هزار حج و هزار عمره برای او می نویسد. تا آنجا که می گوید: و انگار خداوند را زیارت و دیدار کرده است!!

و بر خدا حق است که وی را با آتش عذاب ندهد، همانا اجابت و پذیرش دعا زیر قبه‌ی امام و شفا در خاک امام نهفته است^(۱). و هر کس شب نیمه شعبان و شب فطر رمضان و شب عرفه، قبر حسین علیه السلام را در یکسال زیارت کند خداوند پاداش هزار حج مبرور و هزار عمره مقبول را برای او می نویسد، و هزار حاجت و نیازمندی دنیا و آخرت او برآورده می شود^(۲) و هر کس در روز عرفه بر روی قبر امام عارفاً بحقه بیاید خداوند هزار حج و هزار عمره‌ی پذیرفته شده و هزار غزوه و جهاد با پیامبر مرسل یا امامی عادل را برای او می نویسد^(۳).

و کتب قدیم و جدید شیعه بر این اعتقاد و اندیشه‌ی بت پرستانه اتفاق داشته و آنرا به ائمه‌ی اهل بیت و بلکه به اسلام نسبت می دهند، و همه‌ی مسلمانان این امر را نمی دانند، بلکه فقط روافض آن را نقل می کنند.

و بدون تردید آنها با این انحراف و تکروی خود، دروغگویی خود را اظهار کرده و مذهب خویش را مفتضح می نمایند. و این عبارات و جملات اثر خطرناکی در دنیای شیعه دارند، زیرا عقاید مشرکین در مزارها و مشاهد شیعه زنده شده و بنابراین مشاهد آباد و مساجد ترک شده‌اند و علمای آنها، این منکرات را تایید و در جهت تثبیت و استمرار آن تلاش می نمایند.

بلکه روایات صریحی دارند که مردم را از این منکری که انجام می دهند بر حذر

۱- مرآة الرشاد، ص ۱۱۰.

۲- مرآه الرشاد، ص ۱۱۳.

۳- مرآه الرشاد، ص ۱۱۳.

می‌دارند. ولی مراجع آنها چنین نصوص و روایاتی را از مردم پوشیده نگه می‌دارند و دوست ندارند که این روایات برای آن همه پیروان فریب خورده آشکار گردد. بلکه وجود چنین نصوصی را انکار می‌کنند تا این نور همچنان از شیعیان و پیروانشان پوشیده بماند. بزرگترین مجتهد شیعه - چنانچه خودشان توصیفش می‌کنند - محسن امین در کتاب خود بنام "الحصون المنیعة"، در مقام دفاع از مسجد قرار دادن قبور توسط شیعه، نصوصی را که در مهمترین منابع و کتب مسلمانان درباره‌ی نهی از مسجد قرار دادن قبور و ساختن بنا بر روی آنها از طرف اهل سنت وارد شده، رد کرده و می‌گوید: این چیزی است که تنها اهل سنت به آن معتقدند و معارض روایاتی هستند که به گمان وی از طریق اهل بیت به تواتر رسیده‌اند.^(۱)

من می‌گویم نهی از مسجد قرار دادن قبور و ساختن بنا بر روی آنها از طریق شیعه به واسطه‌ی روایات زیادی که حر عاملی در وسائل الشیعه و غیره آنها را اخراج کرده، وارد شده است چنانچه بیان آن قبلاً گذشت^(۲) بنابراین با اینکه محسن امین، امین نیست و می‌خواهد واقعیت موجود در کتاب‌های آنها را کتمان کند، یا اینکه از مدونات آنان خبری ندارد، با اینکه او یکی از آن آیات شیعه است که به زور و افترا به الله اضافه شده و آیه الله گفته می‌شود.

و در باب اسماء، و صفات خدا: بزرگان و شیوخ معاصر شیعه، همان مذهب متاخرین نزد شیعه را که تعطیل صفات است تایید می‌کنند. و گام به گام به دنبال معتزله حرکت می‌کنند مثلاً می‌گویند: قرآن مخلوق است^(۳). و روئیت خدا را در آخرت توسط مؤمنان، انکار می‌کنند^(۴). و صفات خداوند سبحان را انکار می‌کنند^(۵). صفاتی که با کتاب و سنت ثابت هستند، و چنانکه شیخ شیعه، مظفر در کتاب عقاید امامیه تحت عنوان عقیده‌ی ما در مورد خداوند، می‌گوید: شیعیان خداوند سبحان را به سلوب (سلب کردن) توصیف

۱- محسن امین/الحصون المنیعة، ص ۲۷.

۲- [نگا: آنچه از کتاب‌های معتبر آنها در این باره نقل کردم ص این کتاب]

۳- محسن امین/اعیان الشیعه، ۱/۶۱، امین نجفی/الغدیر، ۳/۱۳۹.

۴- نگا محسن امین/اعیان الشیعه، ۱/۶۳، عقاید امامیه؛ ص ۵۹.

۵- نگا الغدیر، ۳/۱۳۹.

می‌کنند. و می‌گویند: خداوند نه جسم است نه صورت، نه جوهر است و نه عرض، نه سنگین است و نه سبک، نه حرکت دارد نه سکون، نه مکانی دارد و نه زمانی و به او اشاره نمی‌شود^(۱).

و تو می‌بینی که آنها در توصیف خداوند به این صفات سلبیه محض وجود حق تعالی را به کلی نفی کرده‌اند، و چنین موقفی از طرف آنها چیز تازه‌ای نیست، و این کلمات و جملات را قبل از آنها جهمیّه نیز بر سر زبان رانده‌اند و اینها به دنبال آنها می‌شتابند.

و از اینجا معلوم می‌شود که تصور و گمان فرقه‌ی جهمیّه‌ی معطله‌ای (تعطیل‌کننده‌ی صفات) که از صفحه‌ی وجود محو شده و منقرض شده‌اند، خطا و باطل است. و آنان در تعطیل کردن صفات، هر کس را که مخالفشان باشد، کافر می‌دانند. مظفر می‌گوید: و هرکس بگوید: خداوند به آسمان دنیا فروود می‌آید، یا اینکه برای اهل بهشت همانند ماه شب چهارده ظاهر می‌گردد و امثال اینها به منزله‌ی کسی است که بخدا کافر باشد و هم چنین هر کس بگوید: خداوند در روز قیامت برای خلق و آفریدگان قابل رویت می‌شود، به کافران ملحق می‌شود^(۲).

و گمان می‌برند که عقل، آنها را بر این تعطیل صفات دلالت کرده است^(۳). و آیا عقل در امور غیبی مصدری برای دریافت می‌شود؟ و آیا عقل سلیم با توصیف خداوند سبحان به این صفات سلبیه‌ای که هیچ دلیلی بر آنها نیست موافقت می‌کند؟ و آیا عقل سلیم آنچه را وحی آورده است رد می‌کند؟

آنگاه نتیجه‌ی افکار و اندیشه‌ها و فلسفه‌هایی که بدور از وحی الهی در این باره بحث می‌کنند چه خواهد بود؟ آن اندیشه‌ها و فلسفه‌ها با انبوه تناقضات برابر است و همانند سرگرمی کودکان می‌ماند و اصحاب آن اندیشه‌ها و فلسفه‌ها را دچار سرگردانی و حیرت کرده است.

و سرانجام کسی که عقل را رهنما و پیشوای خود کرده در تاریخ اسلامی چیست؟ آیا

۱- عقاید امامیه، ص ۵۹.

۲- عقاید امامیه، ص ۵۹-۶۰.

۳- عقاید امامیه، ص ۶۰.

عاقبت اینگونه متکلمان غیر از حیرت و تباهی چیزی دیگر می‌تواند باشد؟ و هر کس روشهای کلامی و راه‌های فلسفی را تجربه کرده‌باشد، در می‌یابد که تشنه‌ای را سیراب و مریضی را شفا نمی‌دهند و نزدیکترین راه و روش قرآن است. ولی آنها همینکه از راه و روش قرآن روی گردان شده‌اند، سعی و تلاش آنها به گمراهی منجر شده و جهد و زمان را تباه و امت را سرگردان کرده و از وظایف واجبه‌ی خود دور مانده‌اند.

باید اتجاء دیگری که معاصرین شیعه در اعتقادشان در زمینه توحید دارند مطرح کرد و آن دنباله روی صوفیه‌ای است که برای توحید مراتبی قائلند و پایین‌ترین مرتبه‌ی آن نزد صوفیان مدلول کلمه‌ی بزرگ اسلام یعنی لا اله الا الله می‌باشد. پس چیزی را که خداوند به آن اجازه نداده از دین شرع کرده‌اند و از طریق این مراتب به سوی کفر آشکار کشیده شده‌اند. و یکی دیگر از اقوال آنان، بحث اتحاد و اینکه مخلوق عین خالق است، می‌باشد و با این تصورات غلط از دایره‌ی عقل و نقل دین خارج شده و از نصاری که می‌گویند خداوند در عیسی فرو رفته و حلول کرده پیشی گرفته‌اند زیرا نصاری معتقد به حلول خاص ولی اینان به حلول عام اعتقاد دارند.

ولی شیوخ شیعه که قرن‌ها است چکیده‌ی مذاهب مبتدعه و پدید آمده، و پس مانده‌ی افکار و اندیشه‌های فرو مایه، و غبار نفس‌های گره خورده را برای طائفه‌ی خود نقل می‌کنند، این اتجاء متصوفانه پر از گمان را برداشته و برای قوم و گروه خود نقل کرده‌اند، بلکه آنرا عقیده‌ی مورد اعتماد خود قرار داده‌اند.

شیخ شیعه و آیت آنان ابراهیم زنجانی^(۱) در کتاب عقاید امامیه اثنا عشری، تحت عنوان عقیده‌ی شیعه در مورد توحید می‌گوید: همانا مراتب توحید چهار است. توحید عوام، توحید خواص، توحید خاص الخاص و توحید اخص الأخص، و توحید عوام همان مدلول کلمه‌ی لا اله الا الله می‌باشد^(۲).

و می‌گوید که شیعه با عقیده‌ی خاص الخاص و توحید اخص الخواص، از تمام

۱- [که شیخ شیعه، خوئی در اظهارنظر خود روی کتابش او را به رکن اسلام و ستون علما توصیف می‌کند].

۲- عقاید امامیه الاثنی عشریه، ص ۲۴.

مسلمانان ممتازند^(۱).

و باز هم می‌گوید: که مجال شرح و تفصیل این مراتب در این مقام نیست، ولی او می‌گوید که این باور را از امیرالمومنین علی علیه السلام گرفته‌اند که گفته است: ابتدای دین شناخت آن و کمال شناخت دین تصدیق آن است و کمال تصدیق دین، توحید او و نفی صفات از او است. پس هر کس خداوند سبحان را وصف کند در واقع وی را نزدیک کرده و هر کس او را نزدیک کند در واقع وی را ثنا کرده و هر کس او را ثنا کند در واقع وی را تجزیه کرده و هر کس او را تجزیه کند در واقع نسبت به وی جهل کرده و هر کس نسبت به او جهلی کند در واقع به وی اشاره کرده و هر کس به وی اشاره کند در واقع برای وی حد و مرز تعیین کرده و هر کس برای او حد و مرز بگذارد در واقع وی را شمرده است^(۲).

و این عبارت را که به دروغ و افترا به امیرالمومنین علی علیه السلام نسبت می‌دهند، متضمن تعطیل کردن صفاتی از خداوند سبحان می‌باشد که با کتاب و سنت ثابت هستند. و اعتقاد به اینکه نفی صفات کمال توحید است، اعتقاد جهمیّه بوده که توحید را جزو اصول خود و نفی صفات را در ضمن آن قرار داده‌اند. و سخن نهایی امر آنان به تعطیل ذات منتهی می‌شود. زیرا نفی صفات به نفی ذات منجر می‌گردد چون ذات مجرد از صفات در دنیای خارج، وجود پیدا نمی‌کند و تصور وجود خارجی ممکن نمی‌شود. و باز هم، مذهب جهمیّه در تعطیل صفات، به مذهب حلول و اتحاد منتهی می‌شود^(۳). و ظاهراً به جهت اینکه توحید خاص و خاص الخاص مذهب جهمیّه بوده، مذهب حلول و اتحاد، اساس جهمیّه خواهد بود.

و برای تو کافیست اندازه‌ی گمراهی آنان را از اینجا در یابی که توحیدی را که پیامبران آوردند و قرآن و سایر کتب آسمانی بدان نازل شده‌اند و خداوند اولین و آخرین را به آن دستور داده، در پایین ترین مرتبه از مراتب توحیدی دانسته‌اند که خود فرض کرده‌اند و آن توحید مقامی است که فقط در حد عوام و مناسب ظرفیت آنان است، آیا

۱- عقاید الامامیه الاثنی عشریه، ص ۲۴.

۲- عقاید الامامیه الاثنی عشری، ص ۲۴.

۳- نگا شرح الطحاویه، ص ۱۶.

برای این ادعا علمی دارند که بدان استناد کنند؟^(۱)

این از کلام خداوند که بر رسولش نازل شده و این از سنت پیامبر ﷺ و این از کلام خیرالقرون بعد از پیامبر ﷺ، آیا در هیچ یک از آن سه، چنین تقسیمی از آنها شنیده شده است؟ در این مورد جز از اقوال شیوخ و زنادقه‌ی خود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنند و نسبت به این باور جز اتباع ظن و هوای نفس و امیال شیطانی هیچ علم و دلیلی ندارند. و کافیت بدانی که در این مراتب و مقامات، که با اعتراف خودشان هیچکدام از آنها مدلول معنای لا اله الا الله نیست - می‌خواهند راهرو را به مقام الحادی برسانند که نزد آنان حلول یا اتحاد نامیده می‌شود^(۲).

امامت

امامت به اقرار معاصرین شیعه همانند نبوت است^(۳). و استمرار و ادامه‌ی نبوت است^(۴). یا حداقل همانند نبوت برگزیدگی و انتخابی از جانب خداوند است^(۵). و امامت نزد شیعیان یکی از ارکان اسلام است. کاشف الغطا می‌گوید: شیعه رکنی به ارکان اسلام اضافه کرده و آن امامت است^(۶). و این اعترافی است از او به اینکه امامت از طرف شیعه به ارکان اسلام اضافه شده است. و از غلو و افراطی که قبلاً از آن بحث شد، در معاصرین تغییری مشاهده نمی‌کنیم. ولی در کتاب‌هایی که برای جهان اسلام می‌نویسند پیرامون سه موضوع، دعوای تازه‌ای دارند: اول: کافر دانستن کسی که منکر امامت باشد. دوم: حکم تکفیر علیه حکومت‌های مسلمانان و سوم: کافر دانستن صحابه‌ی رسول

۱- نگا شرح اطحاویه، ص ۱۶.

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله بیان کرده است که ابتدای سخن اتحادیه و امثال آن در میان امت محمد ﷺ زمان پیدایش حکومت تاتارها بود مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۱۷۱/۲.

۳- محمد حسین آل کاشف الغطا/اصل الشیعه، ص ۵۸، خلیل یاسین/امام علی، ص ۳۲۷، باقر قرشی/الرسول الاعظم مع خلفائه، ص ۱۸.

۴- مظفر/عقاید امامیه، ص ۹۴.

۵- سماوی/الامامه، ۶۵/۱.

۶- اصل الشیعه، ص ۵۸.

مسأله‌ی اول: دیدگاه معاصرین شیعه در کافر دانستن مسلمانی که اصول آنان را نپذیرد.

تو در این موضوع، از معاصرین شیعه دو دیدگاه را مشاهده می‌کنی که فرد نا آگاه به اصول آنان، آن دو دیدگاه را متفاوت می‌پندارد.

دیدگاه اول: می‌گوید: منکر امامت از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود و انکار می‌کنند که شیعیان دیگران را کافر بدانند. و موقف دوم: آشکارا و بدون تقيه و مماشات تکفیر می‌کنند.

امانست به دیدگاه اول محسن امین در رد موسی جار الله که گفته است - همانا کتب شیعه به صراحت تمام فرق و گروه‌ها را کافر می‌دانند^(۱) می‌گوید: سبحانک اللهم این یک بهتان بزرگ است، هیچ کس از شیعیان چنین عقیده‌ای ندارد. بلکه تمام کتب اتفاق دارند که اسلام آن است که جمیع فرق مسلمانان از روی اقرار به شهادتین را در بر می‌گیرد. مگر کسی که یک امر ضروری و بدیهی از ضروریات دین مانند وجوب نماز و تحریم شراب و غیره را انکار کند. و عمده‌ی اختلاف مسلمانان در امر خلافت می‌باشد و خلافت هم از ضروریات بدیهی دین اسلام نیست زیرا چیزی که نزد مسلمانان ضروری تشخیص داده شود از ضروریات دین محسوب می‌شود و خلافت این چنین نیست^(۲).

و محمد حسین آل کاشف الغطا می‌گوید: کسی که به امامت ایمان نداشته باشد مسلمان است و به معنای عام‌تر مومن است. و تمام احکام اسلام مانند حرمت خون و مال و ناموس او و وجوب حفظ او و حرمت غیبت و بدگویی وی و غیر ذالک بر آن مترتب می‌گردد. پس چرا صحابه رضی الله عنهم را دشنام می‌دهد در حالیکه صحابه به اقرار خودتان جز امامت چیز دیگری را مخالف نیستند؟ نه اینکه چنین کسی با نداشتن اعتقاد به امامت از مسلمان بودن خارج شود معاذ الله (پناه بر خدا) بلکه اثر پای‌بندی و اعتقاد به امامت در

۱- الوشیعه، ص ۱۰۵.

۲- محسن امین، الشیعه بین الحقایق و الاوهام، ص ۱۷۶، اعیان الشیعه، ۴۵۷/۱.

مراتب قرب الهی پدیدار می‌شود و جزو منازل کرامت در روز رستاخیز ظاهر می‌گردد^(۱). و شیعیان دیگر نیز در این زمان چنین دیدگاهی دارند^(۲).

اما در مورد دیدگاه دوم: جمع کثیری از آیات و شیوخ شیعه پیوسته و دایم در این وادی ضلالت و گمراهی هذیان و یاوه گویی می‌کنند. و بصراحت مسلمانان را تکفیر می‌کنند. مانند شیخ علی یزدی حائری^(۳) و نیز همانند شیخ شیعه عبدالحسین رشتی^(۴) و یا همانند شیخ شیعه عبدالهادی فضل^(۵) و یکی از این شیوخ به نام محمد رضا مظفر هر دو راه را طی می‌کند، یکبار از راه تکفیر ظاهر می‌شود، و بار دیگر بصورتی دیگر بر حسب مناسبات و اوضاع و احوال، اظهار وجود می‌کند و در تقیه راه باز و وسیع می‌باشد. کسی که در کتاب عقاید امامیه‌ی خود اشاره می‌کند که مسلمان نزد شیعیان کسی است که به

۱- اصل الشیعه، ص ۵۸-۵۹.

۲- نگا عبدالحسین موسوی/اجوبه‌ی مسائل جارالله، ص ۳۹، محمد حسین زین‌العالمی/شیعه در تاریخ، ص ۳۲، خنیزی/الدعوه الاسلامیه، ۲/۲۶۰، محمد جواد مغنیه/شیعه در المیزان، ص ۲۶۹، لطف الله صافی/مع محب الدین فی خطوطه العریضه، ص ۹۵.

۳- کسی که وی را به شیخ فقها و مجتهدین و حجه‌الاسلام و المسلمین و آیت الله بزرگ در جهانیان، توصیف می‌نمایند. ولی اسلام از وی بری است و یکی از کتاب‌های او: إلزام الناصب فی اثبات الحجّه الغائب، می‌باشد. و اهل سنت و تمام مسلمانانی که در مهدی آنان مخالف او هستند در نظر او ناصبی می‌باشند و در سال ۱۳۳۳ فوت کرده است.

۴- و او کسی است که تمام امت را جز گروه و طایفه‌ی خود کافر می‌داند و نظر او سبب کفر امت، ابوبکر و عمر هستند و در این زمینه می‌گوید: همانا ابوبکر و عمر بودند که سبب گمراهی این امت را تا روز قیامت فراهم کردند. کشف‌الاشتباه، ص ۹۸ بنگر که چگونه این شیوخ شیعه اسیر فکر زناده قرون گذشته شده‌اند و این گفته‌ی رشتی برای رد بعضی از اهل سنت نوشته می‌شود و آن شیخ موسی جارالله می‌باشد. و این بدان معنا است که تقیه چه سایه و اثر ظاهری دارد و آنچه مخفی نگه داشته شده مسلماً بزرگتر است.

۵- کسی که امامت را رکنی از ارکان اسلام به شمار می‌آورد التریبه الدینیته، ص ۶۳. یعنی منکر امامت در واقع منکر رکنی از ارکان اسلام بوده و در شمار کافران به حساب می‌آید و او این منکر را از خود می‌سازد در حالی که در میان اهل سنت زندگی می‌کند، و از خیرات آنها می‌خورد، بعد از آنکه مدت زمانی طولانی تبعید و رانده شده بود و دور از سرزمین خود زیسته است. او در اصل عراقی بوده و در سعودیه بسر می‌برد و در یکی از دانشگاه‌های آنجا کار می‌کند.

شهادتین اقرار کند مذهب او هرچه باشد^(۱).

ولی در کتاب «السقیفه»^(۲)ی خود تمام مسلمانان بعد از وفات پیامبر ﷺ را مرتد می‌داند و می‌گوید: پیامبر ﷺ مرد و تمام مسلمانان از دین برگشتند و مرتد شدند- و البته اکنون نمی‌دانم -^(۳).

بنگر چگونه صحابه و نزدیکان پیامبر ﷺ و تمام امت اسلامی را مرتد و از دین برگشته می‌داند و حتی در ایمان یکی از آنها تردید دارد. و غلو و افراط هیچ کدام از شیعیان گذشته را در این مورد باطل ندانسته مگر آنچه به طائفه‌ی کاملیه نسبت داده می‌شود و آن اینکه علی علیه السلام را بخاطر گذشت از حق خود در حکمیت کافر دانسته‌اند. و صحابه را به خاطر بیعت دادن به علی کافر میدانند. ولی این طائفه امروز با این عنوان وجود خارجی ندارند و گمان می‌رود که در این زمان هیچکس نیست که چنین مذهبی داشته باشد. آنگاه این گمان پوشیده ماند تا اینکه در آغوش شیعه‌ی اثنی عشری در این عصر هویدا شد و عده‌ای از شیوخ بزرگ شیعه آشکارا چنین مذهبی را ترویج می‌نمایند. و مذهب اثنی عشری اهلیت جای دادن بسیاری از فرق و گروه‌های غلو را در خود دارد. با منابعی که تدوین کرده و چنین گمراهی‌ها و افراطی‌گری‌ها را در خود جای داده است.

و این موقف شیخ شیعه (یعنی مظفر) در شیوخ معاصر شیعه نمونه‌ها و امثالی دارد. مثلاً عبدالحسین موسوی، آنجا که گمان می‌کند، شیعه مسلمانان را تکفیر نمی‌کند و این را در چندین کتاب خود می‌گوید^(۴) ولی او هم صحابی جلیل القدر ابوهریره را که روایتگر اسلام است -تکفیر می‌نماید. بلکه او تمام کسانی را که به امامت و امامان دوازده‌گانه‌ی او ایمان نداشته باشد کافر می‌داند. زیرا او ولایت امامان را از اصول دین می‌شمارد^(۵). و اخباری که راجع به ایمان مطلق اهل توحید وارد شده به ولایت اثنی عشر اختصاص

۱- عقاید الامامیه، ص ۱۵۵.

۲- السقیفه، ص ۱۹.

۳- نگا رساله‌ی او برای مجمع علمی عربی در دمشق ط نجف ۱۳۸۷ و کتاب او اجوبه‌ی مسائل جارالله، ص ۳۹ و دیگر کتاب‌های او.

۴- الفصول المهمه، ص ۳۲.

دارند. زیرا آنان دروازه‌ی محو گناهانند و هر کس وارد آن نشود آمرزیده نمی‌شود^(۱) و می‌گوید که هر کس در ولایت امامان تاویل کند به اجماع شیعیان معذور نیست^(۲).

این دو موقف به ظاهر مختلف، اما در حقیقت متفق هستند زیرا آنانکه حکم به اسلام بودن امت کرده‌اند با آنانکه حکم به کفر آن می‌کنند هیچ تفاوت و اختلافی ندارند. اما چگونه ممکن است با این بیان که آنها می‌گویند: ما فقط در ظاهر امر، حکم به مسلمان بودن مردم می‌کنیم، اما در باطن و نهان آنها کافرند و به اجماع طائفه‌ی شیعه برای ابد جهنمی هستند. و بزرگان پیشین شیعه به این حقیقت تصریح کرده‌اند و اگر در کلام کسانی که به ظاهر مسلمانان را تکفیر نمی‌کنند بیان‌دیشی اشاراتی به این مذهب تکفیری می‌یابی که هر کس عقیده‌ی آنان را در این باره بداند آن اشارات را درک می‌کند و هرکس از روش تقیه‌ی آنان مطلع باشد به خوبی آن را می‌فهمد.

و یکی از کسانی که به این حکم تصریح نموده و از بزرگان پیشین شیعه بوده زین الدین بن علی عاملی ملقب به شهید ثانی در نزد شیعیان می‌باشد (متوفای سال ۹۶۶) او می‌گوید: همانا کسی که اهل خلاف باشد (یعنی اهل سنت و سایر مسلمانان غیر از گروه او) را مسلمان می‌دانند منظورشان این است که در ظاهر مسلمان محسوب و اکثر احکام اسلامی در مورد آنان جریان می‌یابد، اینکه در واقع و نفس الامر مسلمان باشند و به همین خاطر اجماع را بر داخل شدن ابدی آنان به آتش دوزخ نقل می‌کنند^(۳).

و باز می‌گوید: حکمت در حکم آنان به اسلام ظاهری، تخفیف از مومن است^(۴). زیرا در بیشتر زمان‌ها و مکان‌ها نیاز به آمیختگی و ارتباط با آنان وجود دارد^(۵).

و شیخ شیعه علامه‌ی مجلسی می‌گوید: از لابه لای بسیاری از اخبار و روایات چنان برمی‌آید که آنان در دنیا نیز در حکم کفار هستند.

اما چون خداوند می‌دانست که امامان ستم کار و پیروانشان بر شیعه مسلط می‌شوند و

۱- الفصول المهمه، ص ۳۲.

۲- الفصول المهمه، ص ۴۵.

۳- بحارالانوار، ۳۶۸/۸.

۲- یعنی از طائفه‌ی خودش، زیرا آنان وصف ایمان را خاص خودشان می‌دانند.

۵- بحارالانوار، ۳۶۸/۸.

شیعیان به معاشرت در تعامل با آنها مبتلا و گرفتار می‌گردند به خاطر ایجاد وسع و فراخی برای شیعیان، حکم اسلام را بر آنان اجرا نمود و هنگامیکه مهدی ظهور کند حکم سایر کافران را در تمام امور بر آنان جاری می‌کند. و در آخرت همراه کافران برای ابد وارد جهنم می‌گردند و اینگونه بین اخبار را جمع‌بندی می‌کند، همانگونه که شیخ مفید و شهید ثانی نیز به آن اشاره کرده‌اند^(۱).

اما اقوال معاصرین شیعه: آیت‌الله العظمی آنان شهاب الدین مرعشی نجفی می‌گوید: اصول دین اسلام بر دو قسمند: یک قسم جاری شدن حکم مسلمانی برای کسی است که به وحدانیت خداوند و رسالت صلی الله علیه و آله شهادت دهد. و قسم دیگر: نجات در روز قیامت و خلاص شدن از عذاب خداوند، و نایل گشتن به رضوان خداوندی، و داخل شدن به بهشت، بر آن متوقف است. و داخل شدن بهشت برای کسی که به آن اعتراف نکند حرام بوده و در زمره ی کافران داخل جهنم می‌شود و به این قسم اصول ایمان گفته می‌شود. سپس اعتقاد به امامت و اعتراف به امام را جزو این قسم و از اصول دین معرفی می‌کند. و می‌گوید: دلیل بر این اعتقاد ارتداد جماعتی از صحابه بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی کفر می‌باشد. و آنچه معلوم و روشن است اینکه بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله عملی که موجب ارتداد آنها به سوی کفر می‌باشد صادر نشده است. از شهادت به وحدانیت خداوند و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله عدول نکرده‌اند آنها امامت را انکار کرده‌اند^(۲).

و بعد از بیان این موضوع ابر تیره‌ی تقیه متجلی می‌گردد. و به وضوح مشخص می‌شود که منظور از حکم مسلمان بودن برخی از شیوخ معاصر شیعه برای مخالفان خود اسلام ظاهری است. چنانچه آنان نیز اینگونه اصطلاح کرده‌اند. و هنگامی که در سخن آنان تامل و اندیشه کنی، محتوا و ماهیت درونی آنان را درک می‌کنی. به گفته‌ی آل کاشف الغطا بنگر که چگونه به این مذهب اشاره می‌کند و می‌گوید: بلی اثر تدین به امامت در مراتب و منازل قرب و کرامت در روز قیامت ظاهر می‌شود و با این وصف برخی از منتسبین اهل سنت کلام او را معتبر دانسته‌اند^(۳).

۱- بحارالانوار، ۳۶۹/۸-۳۷۰.

۲- شهاب الدین نجفی/از تعلیقات او بر کتاب احقاق الحق ششتری، ۲۹۴/۲-۲۹۵.

۳- فتحی عبدالعزیز/الخمینی الحل اسلامی و البدیل، ص ۵۸-۵۹.

اما محسن امین: مذهب باطل او در چندین جمله از سخنان او بر می آید. چنانچه می گوید: اسلام آن است که تمام فرقه های اسلامی بر آن قرار دارند بدون تردید فرقه هایی وجود دارند که به اتفاق از دایره ی اسلام خارج اند ولی او در اینجا منظورش اسلام اصطلاحی شیعیان است و همانند گفته ی او: مگر کسی که یک امر ضروری از ضروریات دین مانند وجوب نماز و تحریم خمر را انکار کند. پس امامت نزد آنها از وجوب نماز و تحریم خمر بزرگتر است و چنانکه گذشت در این مورد خلافتی میان آنان وجود ندارد ولی او با پایین ترین موضوعی از ذکر بالاترین مسئله بخاطر رعایت تقیه صرف نظر کرده است.

اما سخن او که می گوید: و عمده ی اختلاف در بین مسلمانان در امر خلافت بوده و آن از ضروریات دین به شمار نمی آید. و در این گفته نیز تقیه ای وجود دارد. اما کسی که با اسالیب و روش های آنان سروکار نداشته باشد به چنین تقیه ای پی نمی برد و به همین خاطر این حقیقت بر بعضی پوشیده مانده است^(۱).

و نزد آنان خلافت و امامت دو امر کاملاً متغایر هستند، یکی از شیوخ معاصر شیعه می گوید: امامت یعنی ریاست دین و خلافت یعنی ریاست دولت، چنانچه از نصوص وارده فهمیده می شود^(۲) و به همین خاطر گفته اند: امامت علی بعد از ارتحال پیامبر ﷺ شروع شده است^(۳) و صحابه در خلافت آنها دین را از دولت جدا کردند^(۴).

مسئله ی دوم: دیدگاه شیعه در باره حکومت های اسلامی

بعد از اینکه شیخ موسی جار الله گفت: همانا شیعه حکومت های اسلامی و قضات آنها را طاغوت می دانند^(۵). یکی از آیات شیعه اینگونه جواب می دهد: حکومت ها و قضات طاغوتی نزد شیعیان ستمکاران خون آشامی هستند که حلال کردند آنچه را خدا و

۱- زعبی/الاسنه و لاشیعه، ص ۸۴.

۲- محمد علی حسینی/در سایه ی تشیع، ص ۳۸.

۳- شیخ مفید/الارشاد، ص ۱۲.

۴- نگا صادقی علی و حاکمان، ص ۸۳.

۵- الوشیعه، ص ۱۰۵.

رسولش در مورد آل محمد حرام کرده‌اند.. اما حکومت های اسلامی دیگر: طبق مذهب شیعه باید با آنان در راستای عزت اسلام و مسلمانان و حمایت مرزها و حفظ تمامیت آن، یاری و همکاری نمود و نزد شیعیان دو نیم کردن عصای مسلمین و از هم پاشیدن جماعت آنان با مخالفت حکومت صحیح نیست. بلکه تعامل با سلطان و سردمداری که امور جامعه اسلامی را اداره می کند و مرزها را نگهداری کرده است همانند معامله و رفتار خلفای بر حق بر ما واجب است^(۱).

و شیوخ دیگر شیعه نیز همین اسلوب و روش ها را دارند^(۲).

آیا این سخن به عنوان بیرون رفتن شیعه‌ی این زمان از اصل مذهب شان که قبلاً در این باره از آن سخن به میان آمد قلمداد نمی‌گردد؟ یا اینکه در این موضوع تقیه و مدارا یی هست، زیرا خطاب با سنی و متوجه اهل سنت بوده و هرچه اینگونه باشد تقیه در آن جاری است؟

و برای پاسخ آن می‌گوییم: پیوسته جمعی از شیوخ معاصر شیعه به صراحت می‌گویند که مذهب آنان به غیر از حکومت اثنی عشری به هیچ حکومت دیگری اعتراف نمی‌کند و در این باره خلافتی در میان خودشان بیان نمی‌کنند.

شیخ آنها محمد جواد مغنیه می‌گوید: همانا شرایط امامت در هیچ یک از کسانی که متولی امر خلافت شدند با تمام جوانب وجود نداشته در امام علی و پسرش حسن و بویژه کسانی که بعد از این دو آمده‌اند بنابر این کاملاً طبیعی است که به امامت هیچ حاکمی غیر از علی و پسرانش اعتراف نکنند. و نسبت به او دیدگاه کسی را داشته باشند که حق الهی را از اهل بیت غضب کرده باشد و آنها را از مقام و منزلتی که خداوند برایشان قایل بوده محروم کرده باشد و آن حاکم نیز شیعه را یک دشمن برانداز و یک حزب معارض خود و حکومت خود ببیند.

سپس می‌گوید: مبدأ تشیع به هیچ وجه و در هیچ حالی از مخالفت و مبارزه‌ی حاکمی که شروط حاکمیت را در خود نداشته باشد، جدا نمی‌شود. و آن شروط عبارتند از نص، حکمت، برتری داشتن. و اینکه در قالب یک حزب معارض و درگیر با حکومت از لحاظ

۱- اجوبه مسائل جار الله، ص ۳۸-۳۹.

۲- مثلاً نگا لطف الله صافی / مع محب الدین الخطیب فی خطوطه العریضیه، ص ۸۹-۹۰.

دینی و ایمانی نمایان شده اند از اینجا ناشی می شود^(۱).

شما می بینی که او رفض هر حکومتی را غیر از حکومت امامای - که به زعم و گمان آنان با نص صریح تعیین شده اند - به عموم شیعیان نسبت می دهد و به همین دلیل این حکم را علیه خلافت را شده و خلافت نبوت نیز صادر می کنند. شیخ آنها بنام صادقی در کتاب علی و حاکمان ص ۷۸ می گوید: خلفای سه گانه در توطئه‌ی علیه اسلام شریک بوده‌اند. و محمد علی حسنی در طلال التشیع ص ۵۵۸ میگوید: دستهای گناه آلودی از جمله حاکمان و سردمداران، از وفات پیامبر ﷺ به بعد، اسلام و مسلمانان را به بازیچه گرفتند.

همانگونه که حکم و سلطه‌ی امت اسلامی را در دست مهدی غائب منتظر می‌بینند و هرکس غیر از او حکومت را در دست بگیرد عاضب و اشغالگر به شمار می‌رود. و بعضی از آنها ولایت فقیه شیعی را استثنا می‌کنند زیرا او حق نیابت دارد. عبدالهادی فضلی، شیخ شیعه می‌گوید: دولت اسلام فقط دولت مهدی منتظر است و برای اسلام جز آن دوست، دولتی یافت نمی‌شود و به همین دلیل می‌گوید: بر ماست که در زمان غیبت کبری مراقب و چشم براه آن روز موعود باشیم که امام منتظر عجل الله تعالی فرجه سفره‌ی کفر و ستم را بر می‌چیند^(۲). ولی انتظار آنها برای بازگشت مهدی به معنای بازگشت حکومت های اسلامی نیست. این عبد الهادی فضلی می‌گوید: آنچه از روایات در این زمینه بر می‌آید: این است که مراد از انتظار، وجوب آمادگی و بستر سازی برای ظهور امام منتظر با عملکرد سیاسی از طریق ایجاد آگاهی و شعور سیاسی و اقدام به مبارزه‌ی مسلحانه می‌باشد^(۳).

تو در خلال این سخنان مشاهده می‌کنی که آنها هر حکومت اسلامی غیر از حکومت شیعی را طرد می‌کنند و کار آنها با آماده سازی مردم برای پذیرش قیام ها و مبارزات خود از طریق پخش معتقداتشان با هر وسیله ممکن صورت می‌پذیرد که فضلی آنرا وعی و آگاهی سیاسی می‌نامد.

۱- شیعه و حاکمان، ص ۲۴.

۲- فی انتظار الامام، ص ۶۷.

۳- فی الانتظار امام، ص ۷۰.

و پوشیده نیست که این رویه و روش که شیوخ اثنی عشری امروزی آن را بکار می‌برد با خط سیر اثنا عشری‌های پیشین همسان و متفق نیست و به همین دلیل در کتاب غیبت اثر نعمانی آمده است از ابو جارود، از ابوجعفر علیه السلام گفته است: به او گفتم مرا سفارش کن و او گفت: تو را به تقوای خدا توصیه می‌کنم و به اینکه همراه و همگام بیت خودت باشی و خوارج را که از ما هستند مواظب باش زیرا آنان نه بر چیزی هستند و نه به سوی چیزی^(۱).

مجلسی می‌گوید: و خوارج از ما هستند یعنی همانند زید و بنی حسن^(۲). پس روایت آنها مانع خروج آنان است هر چند از طریق اهل بیت هم باشد، حال از طریق غیر از آنها از شیوخ شیعه باشد چگونه است؟ و بر حسب روایات آنها، ابو عبدالله بعد از غیبت مهدی آنها را به خود داری از برپایی آشوب‌ها دستور داده است. و گفته اند: ملازم خانه های خود باشید زیرا فتنه دامن کسی را می‌گیرد که آنها را برپا کرده است^(۳).

و باقر گفته است: به مدت سکونت آسمان‌ها و زمین ساکن و بی حرکت باشید یعنی بر کسی از احکام خروج نکنید و علیه هیچ کدام بر نخیزید^(۴).

و شیخ شیعه بنام نعمانی بابی را در این باره تحت عنوان ((باب: آنچه راجع به مامور شدن شیعه به صبر و خویشتن داری و انتظار در حالت غیبت مهدی و ترک استعجال به امر و تدبیر خداوند روایت شده است)) در کتاب خود باز کرده است^(۵).

سپس انبوهی از روایات شیعه را در این مورد ذکر کرده است و بدنبال آنها گفته است: خدا رحمت کند شما را به این همه ادب امامان علیهم السلام بنگرید که چگونه به صبر و خویشتن داری و انتظار فرج مهدی دستور داده و به هلاکت کسانی که استعجال می‌کنند تذکر می‌دهند^(۶).

این چیزی است که شیوخ شیعه‌ی اثنا عشری در قرن سوم می‌گویند. پس معاصرین یا

۱- الغیبه - نعمانی، ص ۱۲۹ و بحارالنوار، ۵۲/ ۱۳۶.

۲- بحارالنوار؛ ۵۲/ ۱۳۶.

۳- الغیبه، ص ۱۳۱.

۴- الغیبه، ص ۱۳۴.

۵- الغیبه، ص ۱۲۹.

۶- الغیبه، ص ۱۳۴.

مذهب آنان را نمی دانند و یا اینکه اهمیتی به فضیله‌ی انتظار نمی دهند زیرا می دانند که منتظر هرگز ظهور نمی کند، چون وجود نداشته است، و به همین خاطر مردم خود را به مبارزه و تاسیس دولت شیعه فرا می خوانند.

این چیزی است شیوخ معاصر شیعه آشکارا آن را می گویند، و حکم تکفیر علیه حکومت های اسلامی را نیز به آن افزوده اند و علاوه بر آن مردم را به قیام علیه آن حکومت تا قبل از خروج و ظهور مهدی، فرا می خوانند.

و خمینی که یکی از شیوخ شیعه است^(۱) می گوید قبل از خروج مهدی منتظر ابتدا به جهاد درست نیست. و او هم با صادر کردن انقلاب از طریق زور مخالف می باشد^(۲). و به تبع آن آرزوی شیوخ شیعه تغییر نمی کند. و باب تاویلات نزد آنان بسیار فراخ است و بلکه هیچ حدود و قیودی بر آن وجود ندارد.

و از گذر این اعتقاد حکم کافران را برای ممالک اسلامی از حکم مسلمانان بهتر و برتر می دانند، یعنی ممالک اسلامی را کافر بدانند بهتر از آن است که آنان را مسلمان بنامند و شیخ رشید رضا نقل کرده که ابوبکر عطاس (یکی از روافض) گفته است: اگر انگلستان حاکم اراضی مقدس می بود از ابن سعود بهتر بود^(۳).

و آیت شیعه حسین خراسانی برای ما آشکار می کند که همه شیعیان فتح مکه و مدینه و برچیدن حکومت و به اصطلاح آنان وهابی از روی آن را آرزو می نمایند. و گفته است: گروه ها و طوایف شیعه‌ی امروز، چشم به راه روزی هستند که خداوند بزودی این اراضی مقدس را بار دیگر برای آنان فتح کند، تا در کمال امنیت و آسایش به آن داخل شوند. پس خانه‌ی خدای خود را طواف و مناسکشان را ادا نمایند. و قبور بزرگان و مشایخ خود را زیارت کنند و سلطان ستمگری آنجا نباشد که به حیثیت و آبروی آنان تجاوز و بی حرمتی کند و حرمت دینی آنان را پایمال و خون های شریف آنان را بریزد و اموال محترم آنان را با ظلم و تعدی غصب و غارت نماید و خداوند آمال ما را برآورده

۵- در کتابگ تحریر الوسيله جلد ۱ صفحه ۴۸۲

۲- نگا فصل دولت آیات همی ن کتاب ص.

۳- المنار، ۶۰۵/۹.

کند^(۱).

و این رافضی اینگونه فتح دیار مقدس (مکه و مدینه) را آرزو می‌کند، انگار که در دست کافران قرار دارند، انجام مناسک حج و زیارت خود را دلیل این آرزو معرفی می‌کنند گویی که او و طایفه‌ی او از این کار منع شده‌اند و او در واقع می‌خواهد شرک را اقامه و توحید را در حرمین شریفین ویران کند. پس هنگامیکه شیوخ شیعه چنین اظهار می‌کنند و این چیزی است که اصول آنان بر آن استقرار پیدا کرده است باید حقیقت سخن عبدالحسین و امثال او چه باشد.

و در واقع سخن او از سخن کسانی که قبلاً به عنوان مثال با آن پرداختیم جدا نیست و با گفته‌ی آن شیوخ و بزرگان شیعه اختلاف چندانی ندارند و تنها تفاوت در این است که او سخن خود را در قالب توریه (کلام دو پهلوی که معنای قریب و بعید داشته باشد) بیان کرده است. و به گونه‌ای است که هرکس روش های آنان را در تقیه، نداند بدان فریفته می‌گردد. پس می‌گوید: حکومت‌ها و قضات طاغوتی نزد شیعه تنها کسانی هستند که بر آل محمد علیهم‌السلام ستم کرده‌اند و او در این گفته از مذهب خود خارج نشده، چون آنان تمام مسلمانانی که به جز امیرالمومنی علی و حسن علیهما‌السلام متولی حکومت بوده باشد، نسبت به آل محمد ستم گر می‌دانند، زیرا منصب امامت مختص آنان می‌باشد، و حقی از حقوق آنها و کسی را در آن شریک قرار نمی‌دهند، و هر کس غیر از امامان حکومت را سرپرستی کند به آل بیت ستمگر و ظالم بوده است و به همین خاطر ابن بابویه می‌گوید: هرکس ادعای امامت کند، ستمگر و ملعون می‌باشد^(۲). بنابراین ابوبکر رضی‌الله‌تعالی‌عنه را اولین ستمگر آل بیت می‌دانند.

و در یکی از سخنان خود می‌گوید: شیعیان معتقداند که همکاری حکام در امری که عزت و سرافرازی اسلام به آن وابسته باشد واجب است و در این باره هم از طایفه‌ی روافض بیرون نرفته است. و منظور او از عزت اسلام، پیروزی مذهب طایفه‌ی می‌باشد یعنی دخالت کردن در حکومت های مسلمانان برای نفوذ در آنان و ایجاد بستر مذهب شیعه یا بهره‌مندی از امکانات آنان برای فعالیت های خودشان واجب است و بهمین

۱- الاسلام علی ضوء التشیع، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- اعتقادات، ص ۱۱۲.

دلیل شیخ شیعه خمینی وزیر شدن هلاکوخان را به قصد انهدام دولت های خلافت اسلامی و ظاهر و پیروز کردن مذهب شیعه، از جانب خواجه نصیرالدین طوسی، تایید می کند.

و یکی از ابواب تقیه‌ی درست داخل شدن فرد شیعی در دربار سلاطین است به شرطی که در دخول ظاهری و شکلی او نفع و نصری برای اسلام و مسلمانان به همراه داشته باشد ماند دخالت خواجه نصیرالدین طوسی^(۱). پس چنانچه می بینی مذهب شیعه غیر از غلو و انحراف چیزی را زیاد نکرده است.

مسأله سوم: دیدگاه معاصرین در مورد صحابه

آیا در مذهب این طایفه، در زمینه ی صحابه‌ی پیامبر ﷺ از آنچه قبلاً در پرتو اصول آنها بیان نمودیم، هیچ گونه تغییری حاصل شده است؟ و بخصوص بعد از برپایی فراخوانهای تقارب و یکپارچگی و هجوم تبلیغی دشمن کافر علیه امت اسلامی از هر روزنه و راهی، و بعد سپری شدن قرون متمادی، امت اسلام، شریفتر و بزرگتر و والاتر از این نسل شایسته‌ی قرآنی که همان نسل صحابه^{رضی الله عنهم} باشد به خود ندیده است؟

پس آیا خردها و دل های شیعه به روی حقیقت گشوده شده است و آیا خطرناکی این افتراقی که کتاب های قدیمی آنان درباره‌ی مرتد شدن صحابه و آن کشمکش دروغ و ساخته شده بنام آل و اصحاب، نقل کرده اند، درک نموده است. آیا وقت آن نرسیده که به تنزیل الهی و سنت پاک پیامبر ﷺ و اجماع امت و آنچه از دین و تاریخ ضرورتاً و یقیناً معلوم شده، ایمان و باور داشته باشند، با عقل و خرد خود در میان دریافت این حقایق، یا فریفته شدن به نقل مجموعه‌ای دروغ پرداز که دروغ پردازی آنان به ثبت رسیده، توازن و مقایسه‌ای برقرار شود. آیا عقل سلیم تصدیق و تایید مجموعه‌ی ناچیز دورگویان دروغ پرداز و تکذیب تمام اصحابی که خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی هستند، می پذیرد؟! می پذیرد؟!!

براستی آن صفات سیاهی که در برگیرنده طعن و نفرین و تکفیر این اصحاب بزرگوار

— که این دین را دریافت و برای ما نقل کرده و بما رساندند — می‌باشند، در حقیقت طعن و بدنام کردن دین اسلام و رسول اسلام ﷺ است. و برآستی بر شیعیان صادق و مخلص واجب است که می‌خواهند با مسلمانان نزدیکی ایجاد نمایند، برائت خود را از این سخنان و اقوال انحرافی و ملحدانه‌ای که بهترین صحابه رسول الله ﷺ را مورد لعن و نفرین و تکفیر قرار می‌دهند، برائت خود را صراحتاً اعلان و ابتدا برای اقوام خود، آنگاه برای تمام مسلمانان، روشن نمایند که این روایات و اقوال، آرا و نظرات برخی از طوایف و گروه‌های گمراه، منحرف گذشته است که باید بارگناه خود و پیروان خود را تا روز قیامت بدوش کشند. تا شاید بتوانند آن نفرت و انزجاری که از قدیم الایام تاکنون در دل های اهل سنت ساکن شده است بردارند.

و بهترین راه برای زدودن این همه نفرت و بی‌اعتمادی این است که آنها به روشنی اعلان کنند که به صحت آن نظراتی که مسلمانان آن‌ها را در تمام سرزمین‌ها، وحشی و دور از واقعیت می‌دانند اعتقاد ندارند. پس کدام مسلمان صادق الایمانی می‌داند که فرقه‌ای از فرقه‌ها به لعن و نفرین صدیق این امت که اگر ایمان او با ایمان امت اسلام وزن شود ایمان او بیشتر می‌نماید از این امت — می‌پردازد آنگاه به تحقیق و مطالعه‌ی مذهب آن فرقه روی آورد. مگر اینکه قدرت فکری ویژه‌ای به او داده شود

و کدام مسلمان به نظرات چنین گروهی اطمینان می‌کند در حالی که می‌دانند آنها با این نفرین و لعن باور دارند! زدودن این آلودگی‌ها و مصائب یکی از ارکان و پایه‌های تقارب و بهم‌نزدیک شدن است و بر آنها است که این تغییر و زدودن را علنی کنند اگر می‌خواهند ثابت کنند که در همگرایی با مسلمانان راستگو هستند و اگر می‌خواهند ثابت کنند که هدف آنها زمینه‌سازی برای پخش اندیشه‌های خود در سرزمین اهل سنت نیست.

راستی شیعیان عصر حاضر در این باره چه می‌گویند؟ مردی از شیعیان عصر حاضر بنام احمد کسروی پیدا شده که استاد محمود ملاح درباره‌اش چنین می‌گوید: از زمانی که نام شیعه در روی زمین ظاهر شده مردی به مثال او در دنیای شیعه پیدا نشده است منظور از شیعه و شیعی، همان رافضه و روافضی است نه مطلق شیعه و اگر این اطلاق

جایز نیست^(۱). او در دانشگاه تهران سمت استادی دارد و چندین مقام قضایی را تاکنون سرپرستی نموده است^(۲).

و کسروی به بطلان مذهب شیعه در مورد صحابه پی برده است و از این همه یاوه گویی و دروغ هایی که این مجموعه کینه توز پیروامون صحابه رضی الله عنهم و ارتداد آنها به خاطر مخالفتشان با امامت علی رضی الله عنه - به گمان آنان - ساخته و پرداخته‌اند خلاص یافته و گمراهی این طایفه را در این مذهب بیان داشته است آنجا که گفته: اما آنچه در مورد ارتداد و از دین برگشتن مسلمانان بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جز سه یا چهار نفر از آنان گفته‌اند، جسارت به خود دادن آنان بر دروغ‌سازی و بهتان و افترا می باشد. فلذا کسی حق دارد پرسد: چگونه اینان از دین برگشته اند در حالی که اصحاب پیامبر رضی الله عنهم بوده و زمانی که دیگران او را تکذیب کرده‌اند آنها به او ایمان آورده و از او دفاع کرده‌اند و در راه او این همه اذیت و عذاب چشیده‌اند و در تمام جنگ ها او را یاری داده‌اند و هیچ گاه نسبت به او ودستورات او از خود بی میلی نشان نداده‌اند. آنها در خلافت ابوبکر رضی الله عنه چه منفعتی دارند تا به خاطر آن از دین خود دست بردارند، تحمل کدام یک از این دو امر آسانتر است: آیا دروغ دو نفر از کسانی که اهداف فاسدی دارند، یا از دین برگشتن صدها مسلمان خالص؟ اگر جوابی دارید پاسخ دهید^(۳).

و این اتجاه نزد کسروی نقش و اثر خود را در بهم نزدیک کردن بعضی از افراد متمدن و با فرهنگ در کنارهم و پیروان آن و روی آوردن جوانان به سوی آن، ایفا کرده است و هزاران نفر دور او را احاطه کرده و به یاری او و پخش نظرات و افکار او و نشر کتاب های او پرداخته اند.

اما دشمنان کسروی از رافضیها قبل ازاینکه دعوت او انتشار یابد و پیروز شود، در

۱- محمود ملاح/الوجیز علی الوجیز، مجموع سنت، ص ۲۷۱.

۲- نگا درباره‌ی کسروی، یحیی ذکا، مقدمه‌ی کاروند کسروی، یعنی مقالات کسروی و مقدمه‌ی کتاب تشیع و شیعه و معجم المؤلفین، ۵۳/۲.

۳- تشیع وسیعه، ص ۶۲ و بیان آن گذشت و بخاطر مناسبت و اهمیت آن، دوباره ذکر کرده‌ایم.

کشتن او تعجیل بخرج دادند^(۱).

و از طرف برخی معاصرین شیعه که دعوت به همگرایی می‌کنند نوشته‌هایی برای دفاع از اندیشه‌ی شیعه و ترویج شیعه‌گری در بلاد اهل سنت، انتشار یافته است و بنابراین نوشته‌ها، شیعیان چه جای اینکه خلفای ثلاثه را تکفیر نمی‌کنند بلکه آنها را دشنام هم نمی‌دهند و اصحاب رسول الله ﷺ را حرمت و اکرام می‌نهند.

پس خنیری در کتاب خود بنام "دعوت اسلامی به همگرایی و وحدت اهل سنت و امامیه" می‌گوید: همانا امامیه در این عصر کرامت خلفا را به هیچ وجه مورد بی حرمتی قرار نمی‌دهد این نوشته‌ها ایشان و این از کتاب‌هایشان که به صورت علنی دشنام خلفا را رد و نفی کرده و از آنها تمجید می‌نماید^(۲).

و خنیری گفته است: و از کسانی که به صراحت دشنام خلفا را نفی کرده محمد باقر، یکی از مجتهدین مشهور آنان در کربلا می‌باشد که در منظومه‌ی چاپ شده‌ی خود بمبی می‌گوید:

عثمان والذی تولّی اولاً

فلا نسبَ عمراً کلاً ولا

حکم به قضی الإمام الصادق

ومن تولّی سبهم ففاسق

هرگز عمر و عثمان و کسی را که اولین بار خلیفه شد دشنام مده، و هرکس آنها را دشنام دهد فاسق است و این حکمی است که امام صادق به آن حکم کرده است.

سپس می‌گوید:

ونحن ایم الله لا نسبَ

وعندنا فلا یحلّ السبّ

۲- [نگاه: آنچه از مصادر او بیان شد و یکی از برادران برای من بحث کرد که او یک اتجاه الحادی دارد، و دلایلی برای این ادعا برای من بیان نکرد، و این یکی از تخریب‌های برخی رافضی‌ها بر ضد او می‌باشد. و هرکس به مقتضای آثار و نصوص به مانده از او درباره اش قضاوت و داوری می‌شود. و من در آن کتابی که از او مطلع شده بودم، پدیده‌ای از این پدیده‌ها را مشاهده نکردم و نامه‌ها و مقالات ایشان برای ارائه نشد تا بر این چیزها اطلاعی و شناختی حاصل کنم. و ثنا و مدح استاد ملاح درباره او بیان گردید و غیر حق در اینجا چیزی از او نقل کنم. و این دعوت و فراخوان او در میان جوامع شیعی رواج زیادی پیدا کرده است].

دشنام نزد ما حلال نیست، و به خدا قسم که ما کسی را دشنام نمی دهیم^(۱).
و به همین خاطر خنیزی عمر بن خطاب را امیرالمؤمنین لقب داده و از او اظهار رضایت می کند^(۲) و لفظ امهات المومنین را بر عایشه و حفصه رضی الله عنهما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بکار می برد و هم چنین ابوبکر رضی الله عنه را به امیرالمومنین لقب می دهد^(۳).

و می گوید: جعفر صادق با افتخار می گوید: ابوبکر دو بار نسب من می شود، زیرا مادر او ام فروه دختر قاسم پسر محمد بن ابوبکر و مادرش دختر عبدالرحمن بن ابوبکر می باشد، لذا مادر جعفر هم از ناحیه ی مادر و هم از ناحیه پدر بکری است. و میگوید: یکی از قضاوت های جعفر صادق، فاسق شدن کسی است که خلفای ثلاثه را دشنام دهد^(۴).

و یکی از شیعیان دیگر بنام احمد مغنیه معتقد است که شیعه از عمر بن خطاب خشنود و او را ثنا می گویند. و این گفته که شیعه عمر بن خطاب را بد می دانند یکی از پلیدترین توطئه ها می باشد. سپس سبب اشاعه و گسترش این رویه را اینگونه بیان می کند کسانی که بدنبال ایجاد تفرقه هستند در میان عمر بن خطاب خلیفه ی بزرگوار و عمر بن سعد قاتل حسین که با هم تشابه اسمی دارند میدان فراخ گسترده ای یافته اند تا در واژگون نمودن حقیقت و توطئه علیه شیعه با پلید ترین انواع دسیسه ها، از همدیگر پیشی گیرند. و کاملاً طبیعی است که عمر بن سعد مورد لعن و نفرین قرار گیرد زیرا او پهلوان جنایت و پیشوای مجرمین ترسو می باشد. و کدام مسلمان عمر بن سعد قاتل دختر زاده ی پیامبر صلی الله علیه و آله را نفرین نمی کند؟!.

این گناهکاران تفرقه انداز از کلمه ی عمر بهره برداری کرده و گفته اند: همانا شیعه، خلیفه پیامبر عمر بن خطاب رضی الله عنه را مورد بی حرمتی و دشنام قرار می دهند و من در زمانیکه علیه توطئه گران و دسیسه چینان، بازرگانان و کمین گرفتگانی که بدنبال مصالح ارزان می گردند بر می آیم، وجود افرادی که دیروز از سواد و عموم شیعیان و ساده لوحان آنها، میان این دو نام جدایی نمی افکندند و حتی نمی دانند که در دنیای تاریخ

۱- الدعوه الاسلامیه، ۸/۱.

۲- الدعوه الاسلامیه، ۹/۱.

۳- الدعوه الاسلامیه، ۱۳/۱.

۴- الدعوه الاسلامیه، ۷۴/۱.

اسلامی دو عمر یکی تقی و دیگری شقی وجود داشته انکار نمی کنم که چنین افرادی وجود دارند^(۱).

س به نظر او وجود این تشابه اسمی، و بهره برداری تفرقه اندازان دشمن از آن و وجود برخی عوام شیعه در گذشته که تفاوتی بین این دو عمر نمی بینند همه و همه دست به دست هم داده تا سب و دشنام عمر به شیعه نسبت داده شود. اما کتب شیعه و شیوخ و بزرگان شیعه از این تهمت مبرا هستند زیرا خلیفه‌ای پاک بزرگوار رسول الله ﷺ در آن دیده می شود.

و این هم یکی از رافضی‌های عراق که برای پخش افکار تشیع به مصر پناه می برد و گروهی بنام «جمعیت اهل بیت» برای رسیدن به این هدف تشکیل می دهد و خود را به امام تشیع یا رهبر تشیع در جمهوری عربی مصر می نامد^(۲). علی رغم اینکه بعد از تلاش های بی وقفه و بزرگ سلطان صلاح الدین ایوبی در مصر هیچ شیعه‌ای یافت نمی شد و در مصر کتابی بنام «تقدیر الامامیه للصحابه» یعنی قدردانی شیعه‌ی امامیه برای صحابه، تالیف و صادر می کند و در این کتابچه لعن و تکفیر شیعه را نسبت به شیخین و بیعت کنندگان آندو را نفی و انکار می کند^(۳).

و گفته است: اگر شیعه شیخین را تکفیر کند در واقع علی را تکفیر کرده است زیرا علی با آندو بیعت نموده و سلمان و عمار را نیز تکفیر می کند زیرا آندو نیز با شیخین بیعت کرده اند بلکه سلمان در زمان عمر و به امر او سرپرستی مدائن را کرده، پس اگر به نظر او عمر کافر بوده پس چگونه تولیت مذکور از جانب او تصور می گردد؟!^(۴) سپس گفته است: شیعه به قرآن ایمان دارد و در آن از صحابه تعریف شده و به آیه‌ی یکصد سوره‌ی توبه و بیست و نه سوره‌ی فتح استدلال نموده است و آنگاه بدنبال آن برخی شواهد از نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه را در مدح و ثنای آنها ذکر کرده است^(۵).

۱- احمد مغنیه، امام جعفر صادق، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲- نگا نوشته‌ی او با امام علی در روش او، ص ۶۴.

۳- تقدیر الامامیه للصحابه، ص ۳۶.

۴- تقدیر الامامیه للصحابه، ص ۳۷-۳۹.

۵- تقدیر الامامیه للصحابه، ص ۳۹-۴۳ من ط القاهرة.

و بعد از این اقوال برخی از شیوخ معاصر شیعه را در مدح صحابه نقل کرده و به گفته ی باقر صدر استدلال کرده که: همانا صحابه با این وصف که طلیعه‌ی ایماندار روشن‌گری هستند، برترین و صالح‌ترین بذری بودند که امت گرانقدر رسول الله ﷺ را بوجود آوردند. تا جای که تاریخ انسان از لحاظ عقیده و باور، نسلی را پاکتر و شریفتر و بزرگتر از نسلی که رسول الله ﷺ رهبریشان کرد به خود ندیده است^(۱).

سپس حدیث خود را در این مساله با این گفته به آخر می‌رساند: براستی کسی که چنین افترا بی (یعنی دشنام صحابه) را به آنها نسبت می‌دهد یا دشمن بد نهاد است و یا اینکه جز از طریق کتب دشمنان شیعه، از مذهب شیعه اطلاعی ندارد و به کتاب‌های خود مذهب تشیع در این باره اطلاعی پیدا نکرده است^(۲).

و محمد جواد مغنیه رئیس محکمه‌ی جعفری در بیروت در تفسیر کاشف می‌گوید: همانا شیعیان صحابه را مورد بی‌حرمتی قرار نمی‌دهند و به دعای زین العابدین علی بن حسین علیه السلام در صحیفه‌ی سجاده در نماز برای اتباع پیامبران علیه السلام استناد می‌کند که می‌گوید: خدایا و مخصوصا اصحاب محمد آن خاصانی که نیک او را صحبت کرده و در یاری دادن او خوب و نیک آزمایش دادند و خود را دچار بلا کردند و برای پیروزی راه و روش و دین او از زن و فرزند خود جدا شدند و با پدر و پسر در جهت تثبیت نبوت او جهاد کردند و جنگیدند^(۳). و آنگاه می‌گوید: این مناجات در صحیفه‌ی سجاده که مورد اکرام و تعظیم شیعه است آمده که هر حرف آن نزد آنان مقدس می‌باشد^(۴). و این یک رد قوی علیه کسانی است که می‌گویند: شیعه به مقام صحابه بی‌حرمتی می‌کنند^(۵).

۱- تقدیر الامامیه للصحابه، ص ۴۳-۴۶ و به کلام باقر صدر در کتاب خود التشیع ظاهره طبیعیه، ص ۸۰ مراجعه کنید.

۲- تقدیر الامامیه للصحابه، ص ۴۶-۴۷.

۳- صحیفه‌ی سجاده، ص ۴۳-۴۴.

۴- ابن تیمیه درباره‌ی صحیفه‌ی ای که آنرا به علی بن حسین نسبت می‌دهند و هر حرف آنرا مقدس می‌دانند - به تعبیر او انگار وحی آسمانی است - می‌گوید: اکثر این صحیفه دروغی است که بر علی بن حسین افترا بسته شده است منهاج السنه؛ ۲۰۹/۳.

۵- تفسیر الکاشف، ۵۱۵/۱۰.

و شیعیان دیگری در عصر حاضر چنین سخنانی دارند^(۱).

نقد و بررسی

آیا موضع و موقف شیعه‌ی معاصر درباره‌ی صحابه تغییر کرده است؟ آیا آنچه این‌ها می‌گویند حقیقت دارد یا تقیه و ساختگی می‌باشد؟

ما به خنیزی و احمد مغنیه و رفاعی و محمد جواد مغنیه و دیگرانی که می‌گویند ما صحابه را تقدیر می‌کنیم و از آنها بدگویی و عیب جویی نمی‌کنیم و از آنها خشنود و راضی هستیم می‌گوییم: این‌ها سخنان و کلمات پاک و خوشایندی هستند که شادی و سلام بر ما وارد و دل‌های ما را از انزجار و خستگی بدر می‌برند و به این روح شریف و کریمی که وحدت در بین مسلمانان را ایجاد می‌کند درود می‌فرستیم و ما برای هر کس و هر کلمه‌ای که به جای تفرقه، توافق ایجاد کند، دل می‌گشاییم و گوش فرا می‌دهیم و بهر تلاش صادقانه‌ی که این آلودگی‌ها و این صفحات سیاه و تاریک که علیه صحابه‌ی رسول الله ﷺ بوجود آمده برطرف کند، شادکام و خوشبین می‌گردیم.

ولی آیا خنیری و امثاله نمی‌دانند که کتابخانه‌ی شیعه‌ی امروزی کتاب‌هایی را بیرون داده است که مآمال از سب و طعن و تکفیر بهترین صحابه‌ی رسول الله ﷺ می‌باشد، پس چگونه و چرا گفته می‌شود که شیعه‌ی عصر حاضر صحابه را دشنام نمی‌دهند و یا دشنام شیخین نزد آنان فسق و بی‌دینی است؟

و این یکی از آیات شیعه که حسین خراسانی نامیده می‌شود در کتاب خود، "الاسلام علی ضوء التشیع" کتابی که آنرا به کتابخانه‌ی دارالتقریب قاهره اهدا کرده است و روی جلد آن نوشته شده که این کتاب به سه گویش عربی و فارسی و انگلیسی چاپ و نشر شده است و به اجازه و رضایت وزارت فرهنگ و ارشاد ایران ترجمه و پخش می‌گردد.

۱- مانند حسین یوسف مکی عاملی که می‌گوید: برای هیچ کس درست نمی‌دانیم که شیخین را دشنام دهد و به مقام آنان بی‌احترامی کند و دشنام آندو را برای هیچ کس فتوی نمی‌دهیم و آندو نزد ما مقام و منزلتی دارند که مقتضی اکرام و احترام است. و ما بر تحکیم قواعد مودت و همگرایی مسلمانان با همدیگر بیش از حد حریص و آزمند هستیم عقیده‌ی الشیعه فی الامام صادق، ص ۱۹/بیروت، دارالاندلس طبع اول؛ ۱۳۸۲هـ.

در این کتاب می گوید: اینکه شیعیان لعن و نفرین شیخین ابوبکر و عمر و اتباع آندو را جایز دانسته اند، به تبعیت و تأسی از حضرت رسول ﷺ بوده است^(۱). چنانچه او دروغ پردازی می کند شیخین و اتباع آندو از حضور پیامبر ﷺ مطرود و به واسطه ی پیامبر ﷺ از رحمت خداوند نیز رانده شده اند^(۲).

بنگر که چگونه یکی از آیات آنها نه یکی از عوام الناس آنها به صراحت اعلان می کند که راه و روش شیعه در مورد دو صحابه ی بزرگوار این امت و شریفترین خلق خدا بعد از پیامبران علیهم السلام و کسانی که پیامبر ﷺ، امت خود را به اقتدا و پیروی از آندو دستور می دهد، لعن و نفرین و تکفیر است و چگونه شیعه لعن آندو را برای خود شریعت و دین می دانند حالا اینها چگونه وجود دشنام و سب را علی رغم لعن و تکفیر صریح انکار می کنند. کتابی که با گویش های گوناگون چاپ و نشر می گردد و علنا این دروغ گفته و پخش می گردد.

و کتابی از کتاب های ادعیه با لغت و گویش اردو که از طرف شش نفر از شیوخ و بزرگان شیعه موثق و تایید شده است به دستم افتاد و هر کدام از این شش نفر مولف آنرا یک آیت برزگ توصیف کرده اند و از جمله ی آنها خمینی و خویی و شریعتمداری... می باشند و در این کتاب که از طرف این آیات موثق و تایید شده دعایی به طول دو صفحه به زبان عربی آورده شده که در برگیرنده ی لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و دو دختر گرامی آنها، امهات المومنین حفصه و عایشه رضی الله عنهما می باشد و از جمله ی این دعا.

خدایا بر دو بت و دو صنم و دو طاغوت قریش و دو دختر آندو لعنت فرست که خلاف امر تو عمل کردند و وحی تو را انکار نمودند و انعام و خوبی تو را ناسپاسی و رسول تو را نافرمانی و دین تو را واژگون و کتاب تو را تحریف و آلاء و نعمت های تو را ناسپاس و احکام تو را تعطیل و در آیات تو الحاد کردند و دشمنان تو را دوست داشتند^(۳).

۱- الاسلام علی ضوء الشیع، ص ۸۸.

۲- الاسلام علی ضوء الشیع، ص ۸۸.

۳- منصور حسین/ تحفه العوام مقبول، ص ۳۲۳-۴۲۴.

این آیات شیعه اینگونه شیعیان جهان را توجیه می کنند تا به این نیایش دعا کند و خداوند را با چنین لعنی تعبد نماید تا بذر حقد و کینه را در نفوس پیروان خود بر ضد بهترین قرون و کسانی که با احسان از آنها تبعیت نمودند زرع و کشت نمایند. و تا انواع و اقسام صد و مانع بر سر راه همگرایی و وحدت قرار دهند، و با این گفته‌ی خود که ما اصحاب را دشنام نمی دهیم، می خواهند تلاش کنند که باطل آنان فاش و آشکار نگردد و خود و دیگران بفهریند که می گویند ما کسی را دشنام نمی دهیم پس به سوی همگرایی و تقارن بشتابید بنابراین شیعه، دشنام و نفرین را ترک نکرده‌اند و گروهی از آنان این ضلالت و انحراف را پیوسته و پشت سرهم تکرار می کنند و عامه‌ی شیعه آنها را دنباله روی و اصحاب را شتم و تکفیر می نمایند.

و شیخ موسی جاراالله هنگامی که از دیار شیعه در ایران و عراق دیدن می‌کند و در مجالس و محافل و مراسمات و حلقه‌های درس آنها در خانه‌ها و مساجد حضور می‌یابد، از تکفیر کسانی که خداوند از آنها راضی و آنان نیز از او خشنودند اطلاع پیدا می‌کند که در دنیای شیعه به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر و محور و ملاک، درآمده است. حتی گفته است: اولین چیزی که شنیدم و انکار کردم، لعن و نفرین ابوبکر صدیق و عمر فاروق و امهات المومنین حضرت عایشه و حضرت حفصه و لعن و نفرین عصر و زمان اول و صدر اسلام به تمامی بود و من این واقعیت ناگوار و تلخ را در هر خطابه‌ای و در هر مراسمی و هر مجلسی در ابتدای آن و انتهای آن مشاهده می‌کردم و در دیباچه‌ی کتاب‌ها و رساله‌ها و نامه‌ها و در ادعیه، زیارت، همه و همه می‌شنیدم و می‌خواندم حتی در چایخانه‌ها و شراب‌خانه: هر کس ساقی می‌شد و کسی را سقایت می‌کرد و یه هر نوشیدنی می‌نوشتید، حتماً آنان را به نوعی لعن و نفرین می‌کرد و ابتدای هر حرکتی و هر کاری با صلاه و درود بر محمد و آل محمد و لعن و نفرین بر صدیق و فاروق و عثمانک که به گمان آنان حق علی را غصب کرده و بر ایشان ستم کرده بودند شروع می‌گردید. تا جائیکه سب و نفرین نزد آنان معروفترین چیزی بود که خطیب از آن لذت می‌برد و شنونده بدان مسرور می‌گشت و جماعت احساس راحتی می‌کردند^(۱).

البته این واقعیت تلخ و تاریک، که زبان اهل آنرا با لعن و تکفیر و دشنام علیه اصحاب

سیراب کرده چیز غریبی نیست. زیرا آنها شیر کراحت و ناخشنودی اصحاب رسول الله ﷺ را نوشیده اند و از کودکی به آنها القا شده که هر چه مصائب و شداید بر آنها وارد شده از ناحیه‌ی آن اصحاب و به سبب آنان بوده است و هر سال نمونه‌ها و نمایشاتی اجرا می‌شود که آن همه ظلم و ستم را که از طرف صحابه یا به گمان آنان به سبب صحابه بر سر اهل بیت آمده به تصویر بکشند. صاحب الوشیعه آنچه از اعمال و رفتار آنها را در این باره شنیده و دیده به آن اشاره کرده است و گفته است تمام این نمونه و نمایشات و بازی‌ها، اغرا و پاشیدن بذر عداوت و دشمنی و کینه توزی را بدنبال خود دارد. بلکه باید گفت مدرسه‌ای برای کشت بذر حقد و کینه و کراهیت و ناخشنودی بر علیه بهترین قرون و اتباع و پیروان آن و این از افعال عامه‌ی آنها نیست، بلکه شیوخ و آیات آنان با وسایل و امکانات گوناگون این‌ها را گمراه کرده و به سوی آن می‌کشاند و این سوال از آیات و مرجع شیعه، محمد آل کاشف الغطا پرسیده شد و سوال این بود که مولای ما حجه الاسلام درباره‌ی مراسماتی که جعفریها در دهم ماه محرم برای نمایش دادن فاجعه‌ی کربلا و اعلام آن همه بی‌حرمتی که نسبت به خاندان رسول الله ﷺ و عترت مجاهد و مبارز آن حضرت روا دیده شد چه می‌گوید؟ برای نمایش دادن شهدای آن واقعه و جهاد آن و آنچه بر سر آن خاندان آمد و قساوت و بی‌رحمی که به کودکان روا دیده شد چه می‌گوید؟ اینکه حزن و اندوه خود را با انواع فریادها و گریه و زاری‌ها و زدن کف دست‌ها بر سینه‌ها و با زنجیرها بر پشت زدن‌ها و این همه سینه‌زنی‌ها و بر سر کوفتن‌ها چه می‌گوید؟ آیا این اعمال در شریعت اسلامی مباح هستند یا خیر؟ فتوای صحیح آن بفرمایید، ماجور باشید.

و محمد حسین آل کاشف الغطا این گونه جواب می‌دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم: خداوند سبحان و والا منزلت می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُوهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾﴾ [الحج: ۳۲ - ۳۳]

«(مطلب) چنین است (که گفته شد)، و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد (و از جمله مناسک حج را گرامی‌شمارد)، بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزگاری دلها (و خوف و هراس از خدا) است در این حیوانات قربانی، منافع (دنیوی از قبیل

سوار شدن و بار کردن و استفاده از شیر و پشم و تولید مثل آنها برایتان آزاد) است تا زمان معین (که روز ذبح آنها است) و بعد هم که در کنار خانه قدیمی و گرامی (کعبه، یعنی در قربانگاه منی و دیگر جاهای حرم) آماده گردیدند (و ذبح شدند، شما می‌توانید از منافع مادی و معنوی آنها برخوردار شوید).»

یعنی بزرگداشت و احترام شعائر خداوند نشانه‌ی دل‌های با تقوا است و تا وقت معینی به صلاح و منفعت شماسست و بدون شک این وقایع غم‌انگیز و نمایش این فاجعه‌ی دلخراش یکی از بزرگترین شعائر فرقه‌ی جعفری می‌باشد^(۱).

پس او این بدعت خطرناکی که در دین آنها است و از بزرگترین اباطیل آن می‌باشد، شعائر خدا به حساب می‌آورد پس هنگامی که این نظر مرجع و پیشوای آنها است درباره‌ی دیگران که از او کمترند چه باید گفت با وجود اینکه در این بدعت تعذیب نفس و قتل نفس و تکفیر مسلمانان و صحابه و تابعین و گریه و زاری و گونه‌خراشی و شرکت با دعای مخلوق و غیره وجود دارد چیزهایی که بطلان و تحریم آن در اسلام از ضروریات و بدیهیات می‌باشد و با این حال شیخ شیعه محسن امین به آن افتخار کرده و در مجلس عزاداری که در دمشق برپا کرده بود تعداد زیادی در آن حاضر شده بودند و آن جلسه را با ضرب و جرح و گونه‌خراشی موثر به پایان برد^(۲).

و این همه اعمال نادرست و حرامی که هر ساله در ماه محرم از آنها سر می‌زند جز دشنام و بی‌حرمتی به صحابه، اعلان شرک نسبت به خدا ﷻ هیچ موضوعیتی ندارد آنجا که مرتب با صدای بلند یا حسین یا حسین شنیده می‌شود و نفرین‌ها و لعنت‌ها بر عصر صدر اسلام، بویژه خلفای سه‌گانه علیهم‌السلام بر سر زبان‌ها جاری می‌گردد پس در دل‌های آنان کینه‌هایی بیش از حد ایجاد می‌شود و به همین خاطر معاصرین شیعه درباره‌ی آن کشمکش که در میان آل و اصحاب گمان می‌رود چنان می‌نویسند انگار امروزه روی داده است و انگار خطری است که امت اسلامی را احاطه و تهدید می‌کند.

این بماند و ظاهر طعن و تکفیر صحابه پیوسته و مستمر در خلال مناسبات دیگر جریان می‌یابد. و شیوخ شیعه مرتب آنها را به سوی آن گمراهی‌ها می‌کشاند و آنان را

۱- الایات البینات، ص ۵.

۲- رساله التنزیه لاعمال الشیبه، ص ۳۰.

یاری داده و لحظه‌ای غفلت و کوتاهی نمی‌کنند و یکی از این مظاهر موجود و مناسبات تشکیل یافته به جز درختان تلخ ثمر چیزی نمی‌رویند و بجز تفرقه و کینه و دشمنی بذری نمی‌پاشند که تاکنون و تا این لحظه متوقف نشده است. آنچه در ذیل بدان اشاره می‌گردد.

اولاً: پشت سر هم یک حرکت و جریان فعال و کارا برای برانگیختن فرهنگ رافضی قدیم و نشر و پخش آن در میان مردم و ترویج آن بین آنان برپا می‌شود و این فرهنگ با نفرین و تکفیر و ماندگاری در آتش برای مهاجرین و انصاری که خداوند از آنها راضی و آنان نیز از خداوند راضی شده اند مالا مال شده است. و در رأس آنان خلفای سه گانه و سایر عشره مبشره که به بهشت مژده داده شده‌اند به جز امیرالمومنین علی، مورد این بی مهری قرار گرفته اند^(۱).

چگونه گفته می‌شود که شیعیان معاصر دست از دشنام و سب برداشته‌اند در حالی که این صفحات سیاه و تاریک را ملبس به لباس تازه‌ای کرده‌اند و آنرا در میان پیروان خود بدون نقد و اعتراض پخش نموده‌اند؟

دوم: باز هم مجموعه‌ی بزرگی از شیوخ معاصر شیعه برای نشر و اشاعه این امر باطل، لایزال بسیج و فراغ‌البال شده و انگار غیر از سب و دشنام و تکفیر رجال صدر اول اسلام هیچ هم و غم و کاری در نوشته‌ها و کتابها و انتشارات خود ندارند و شیعه در این باره کتاب‌های مخصوصی دارند که در بدگویی و توهین و ابتذال از محتویات کتاب‌های قدیمی آنان پیشی گرفته‌اند مانند کتاب "الغدير" تالیف شیخ معاصر شیعه عبدالحسین امین نجفی که از دسیسه و دروغ و طعن و نفرین درباره‌ی کسانی که مورد رضایت خداوند قرار گرفته‌اند مالا مال شده است. تقریظات تعداد زیادی آیات شیعه بر آن نگاشته شده است.

و نوک حمله‌ی این کتاب صحابه رسول الله ﷺ و بویژه خلیفه‌ی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه بوده که کاملاً مورد رضایت دشمنان امت را فراهم آورده است. چنانچه این

۱- در زمانی که امیرالمومنین نیز به صورتی غیرمستقیم مشمول این بی حرمتی می‌گردد چنانچه اگر به دقت عبارات و جملات آنها ملاحظه شود.

روند را مثلاً در سخنان بولس سلامه شاعر نصرانی که این رافضی آنرا در مقدمه‌ی جزء هفتم کتابش آورده، می‌یابی. کلماتی نوشته است که رضایت و خشنودی و غبطه‌ی او نسبت به عملکرد این دروغ پرداز اُفاک را علیه امت اسلامی و دین در آن ظاهر و پدیدار می‌گردد. و حمله‌ی داغ بولس بر ضد فاروق و بزرگوار این امت یعنی خلیفگی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن ظاهر می‌شود. آن کسی که فتوحات و پیروزی‌ها و جهاد و گستردن اسلام از طرف او در گلوی دشمنان اسلام تا به امروز به اندوه و حسرت تبدیل شده است ^(۱).

و مانند کتاب (ابوهریره) تالیف شیخ شیعه عبدالحسین شرف الدین موسوی که در آن ابوهریره رضی الله عنه را متهم به روایت دورغ و نفاق کرده است در حالی که از کذابان و حدیث سازان امثال جابر جعفی و غیر او ^(۲) دفاع می‌کند ^(۳). و مانند کتاب سقیفه تالیف شیخ شیعه محمد رضا مظفر که صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مجموعه‌ای قلمداد کرده که گویا غیر از توطئه چینی علیه اسلام هیچ هدف دیگری نداشته‌اند. حتی می‌گوید: بعد از وفات پیامبر بدون تردید تمام مسلمانان مرتد شدند ^(۴) و بهترین صحابه را به آشوب و توطئه علیه

۱- اما این رافضی در ابتدای کتاب خود الغدیر تقریظ و پیشداوری این نصرانی را آورده که بعد از آن، نصرانی مذکور برایش نوشته است و می‌گوید: با درج کردن نامه‌ام در مقدمه‌ی کتاب غدیر مرا مشرف کرده‌ای و به این سفر گران مایه اطلاع پیدا کردم و چنان پنداشتم که جواهرات دریاها در کتاب غدیر شما گرد هم آمده‌اند. بویژه که نگاهم به چیزهایی افتاد که درباره‌ی خلیفه‌ی دوم ذکر و بیان کرده‌اید. خدا اجر تان دهد برآستی که حجت و دلیل شما چقدر قوی و توانمند است الغدیر، ۷ ح و این رافضی، این رافضی غفلت زده را خوشحال و سراسیمه نمود. یا آن زندیق بی دین که با ثنا و تمجید این کافر لباس اسلام با بتن کرده پس جواب سپاس و ثنا را اینگونه داده و درباره‌ی رساله اش می‌گوید: یکی از محققین مسیحی بنام قاضی حسر و شاعر بنی اثر الاستاذ بولس سلامه کسی که یاد و ذکرش ماندگار بوده پس او را سپاس زیاد باد. الغدیر، ۷ ح این رافضی را بنگر که صحابه را با تمام وقاحت به هر گونه ذم و عیبی متهم می‌نماید و کافران را مدح و تعریف می‌کند و خود را از آنان نزدیک می‌داند و این یکی از عادات رافضی‌ها از قدیم الایام بوده است.

۲- و همچون دفاعش از هشام بن حکم، نگاه: المراجعات: ص ۳۱۲، ۳۱۳.

۳- نگاه: المراجعات، ص ۷۵ همانند دفاع او از هشام بن حکم. نگاه: المراجعات، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

۴- سقیفه، ص ۱۹.

حضرت علی علیه السلام متهم کرده است^(۱).

و کتاب ها و منابع دیگر در این باره بسیارند:^(۲)

سوم: دعاهایی که هر روز شیعیان آنها را بر سر زبان آورده و از نفرین بهترین های این امت و محبوبان رسول الله صلی الله علیه و آله و دامادهای او و برخی از همسران آن حضرت و امهات المومنین علیهم السلام، خالی نیستند و کتب ادعیه امروزی هیچ تفاوتی در این باره با کتاب های قدیم آنان ندارد. چنانچه در کتاب مفاتیح الجنان - تالیف شیخ معاصر شیعه یعنی عباس قمی و کتاب ضیاء الصالحین تالیف شیخ شیعه محمد جوهر و غیره دیده می شود. پس بعد از اتمام این ها آیا برای این منکران هیچ جای انکاری به جز دروغ و تقیه

۱- ص ۸۵، از کتاب سقیفه.

۲- مانند کتاب نص و اجتهاد: تالیف شیخ شیعه عبدالحسین شرف الدین موسوی که می خواهد صحابه را در مخالفت شان به گمان او - درباره نصی که در مورد علی وارد شده معذور بدارد اما عذری حیلۀ گرانه و پلید، آنجا که گمان می برد که آنها معتقد به جدایی دین از حکومت هستند لذا به نص عمل نکرده اند و این یک افترای واضحی است که خدا و رسولش با ثنای خودشان بر آنها و ورع و زهد و تقوا و جهاد صحابه خود گویای افترا بودن این اتهام است. و همانند کتاب اما صادق و مذاهب چهارگانه: تالیف اسد حیدر که در آن خلفای مسلمانان را مورد تهاجم و بی حرمتی قرار می دهد و بر امامان مسلمانان مثل امام احمد حنبل و غیره افترااتی که تایید کننده ی مذهب رافضی می باشد ساخته و پرداخته می کند. از محنت ها و آسیب هایی که به گمان او به آل بیت رسیده بحث می کند و مانند کتاب علی و مناوئه تالیف دکتر نوری جعفر که در آن از وجود نزاع و کشمکش میان علی و صحابه سخن می راند و می گوید آن نزاع و اختلاف همانند کشمکش ما بین پیامبر و قریش بوده است و می گوید: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دشمنانش پیروز گردانیده زیرا دشمنان او به بتها پشت بسته بودند ولی این نصر و پیروزی عاید امام علی در برابر دشمنانش نشد زیرا دشمنان او لباس و ردا اسلام را به ظاهر به تن کرده بوده اند. علی و منا وئوه، ص ۱۲. پس چنانچه می بینی اندیشه ی امروزی ها از زنداقه ی گذشته تغییری نکرده است هرچند نویسنده یک مدرک علمی را نیز نایل شده باشد. یکی از کتاب های عجیبی که اکنون صادر شده کتاب رسول اعظم با خلفای او تالیف شیخ شیعه مهدی قرشی می باشد. کتابی که در آن بر حسب خیال خود و اعتقاد خودش ماجرای میان ابوبکر و عمر و صحابه را در روز قیامت به صورت کشیده است. و مناقشه و گفتگویی که به زعم و گمان پلید او در میان حضرت رسول و صحابه پیش می آید و در آن پیامبر صحابه را به خاطر ترک بیعت با علی محاسبه و مواخذه می نماید ساخته و افترا می نماید.

باقی می ماند؟ پس آن خنیزی که می گوید شیعه دشنام نمی دهد، آیا از نوشته‌ی شیوخ قدیم و جدید شیعه در این باره خود را به نادانی می‌زند؟! بلکه حتی خود خنیزی در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرتکب جرمه‌ی دشنام گردیده است^(۱) و می‌پندارد که آنچه درباره دشنام و تکفیر صحابه در اصول کافی وارد شده، مانند آن در کتاب صحیح بخاری نیز وارد شده است^(۲) اما این ادعایی بدون حقیقت می‌باشد. و هیچ واقعیتی ندارد بلکه هدف او این است که می‌خواهد مجوز و توجیهی برای مذهب شیعه در مورد صحابه بیابد. اگر در صحیح بخاری چیزهایی مانند آنچه در اصول کافی است وجود می‌داشت می‌بایست در اهل سنت نیز کسانی پیدا می‌شدند که همانند شیعه صحابه را مورد طعن و لعن و تکفیر قرار دهند ولی این مرد می‌خواهد به هر وسیله‌ای شده است راهی برای اثبات عقیده‌ی باطل خود بیابد.

اما استاد احمد مغنیه که معتقد است شیعه عمر بن سعد را لعن می‌کند نه عمر بن خطاب را و اینکه توهّم در تشابه اسمی منجر به این موضوع شده است آیا بر او پوشیده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه در کتاب‌های مورد اعتماد شیعه و در رأس آنها کتابهای کافی و بحار الأنوار و تفسیر قمی و عیاشی و غیره در معرض لعن و طعن و تکفیر قرار گرفته چنانچه قبلاً بیان شد و نیازی به دوباره کردن ندارد.

و آیا بر او پوشیده مانده که شیعیان معاصر نیز پیوسته این روند را در مورد بی ادبی نسبت به صحابه و همسران پیامبر ادامه می‌دهند چنانچه از مولف کتاب غدیر و سقیفه و الإسلام علی ضوء التشیع و غیره مشاهده نمودیم.

حتی اگر یکی از آیات و مراجع رافضی‌ها در عراق بنام محمد خالصی که خود منادی وحدت اسلامی در میان شیعه و سنی می‌باشد، در ایمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تردید و گمان ایجاد می‌کند و می‌گوید: هر چند بنا به نص قرآن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را اهل بیعت رضوان می‌دانند آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]

۱- دعوت اسلامی، ۱۲/۱.

۲- دعوت اسلامی، ۵/۱-۱۴.

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد»

ولی ما می‌گوییم: اگر خداوند می‌گفت: خداوند از کسانی که با تو بیعت میکنند زیر آن درخت راضی است. آیت مذکور دلیل بر رضایت خداوند از هرکسی می‌بود که بیعت کرده است ولی آنجا گفته است

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

این آیه تنها دلیل رضایت خداوند بر کسانی است که ایمان خود را خالص گردانده‌اند^(۱).

و معنای این تفسیر این است که ابوبکر و عمر ایمان خود را خالص نکرده و بدرستی و راستی ایمان نیاورده‌اند در نتیجه رضایت خداوند به گمان این رافضی پلید شامل آنان نمی‌شود و آیا فهم و درکی از این فهم که توصیف صحابه به ایمان را دلیل بر خارج شدن و بیرون رفتن بهترین صحابه از دایره ایمان می‌داند سقیم تر و نادرست تر می‌باشد؟

و امثال این خالصی از رافضی‌های عصر حاضر بسیارند^(۲).

آیا این هم بر احمد مغنیه پوشیده و مخفی است یا اینکه می‌خواهد اهل سنت را فریب دهد؟! خداوند به حقیقت امر داناتر است و تقیه بلا و مصیبتی است که شیعه بدان مبتلا شده است.

و اما رفاعی که می‌گوید شیعه، صحابه را ارج می‌نهد و اینکه هر کس خلاف این را به شیعه نسبت دهد در واقع یک خصم بد نیت است. آیا نمی‌داند که این کتاب‌های شیعه هستند که این مذهب را به شیعه نسبت می‌دهند و آنکه چنین ننگی را برای آنان مسجل و ثبت کرده‌اند خود مشایخ و بزرگان شیعه امثال کلینی و قمی و عیاشی و

۱- خالصی/ایحا الشریعه فی مذهب الشیعه، ۶۳/۱-۶۴.

۲- مثلاً شهاب الدین نجفی/تعلیقات او بر کتاب احقاق الحق تستری، ۲۹۱/۲ و جاهای دیگر غیر آن.

مجلسی و غیره هستند و خصمی که بد نهاد و یا نا آگاه به محتوای کتاب هایشان نیست؟! و خود رفاعی در کتاب چهی خود که آنرا "تقدیر الامامیه للصحابه" (یعنی ارج نهادن امامیه برای صحابه) نامیده است به البحار مجلسی مراجعه میکند که به اندازه‌ای از دشنام و نفرین و تکفیر آنان مالا مال شده است که پوست‌های مسلمانان از دیدن و شنیدن آن بهم می‌آید. تا جاییکه بابی در آن گشوده است تحت عنوان: باب کفر ثلاثه «یعنی خلفای سه گانه قبل از علی^(۱)». پس چگونه می‌گوید که شیعه صحابه را ارج می‌نهد؟. او اگر راست می‌گوید و به مبدأ ارج نهادن صحابه معتقد و ایمان دارد می‌بایست آن باور را در قلب شیعیان انتشار می‌داد نه در قاهره، تا سر حد قانع کردن برادران امامی خود تلاش می‌نمود تا شاید این بلای خانمانسوز که در کتابهای آنان به صورتی عام و تام وجود دارد تغییر دهد و یا از آن اعراض نمایند و بطلان و فساد آن باور را اعلان نمایند. اما حقیقا نفی واقعیت دردی را درمان نمی‌کند زیرا او و امثال او از طرف شیعه و آگاهان به منابع شیعه آنرا به تقیه تفسیر و تعبیر می‌کنند.

و این رفاعی که در قاهره مصر در میان اهل سنت کتاب "تقدیر الامامیه للصحابه" را می‌نویسد و آنچه را در کتاب‌های قدیم و جدید شیعه آمده است نمی‌داند و نسبت به آنچه در دنیای واقع شیعه از عوام و شیوخ آنان می‌گذرد خود را به نادانی و تجاهل می‌زند، او خودش بهترین صحابه‌ی رسول الله ﷺ را دشنام می‌دهد. او از کسانی است که یقولون ما لا تفعلون (می‌گویند آنچه را نمی‌کنند) همچنانچه از کسانی است که ینکرون ما یعرفون (آنچه را می‌شناسند انکار می‌کنند). پس فاروق این امت به توطئه چینی متهم می‌کند و او اولین کسی است که در میان مسلمانان به رجعت باور داشته است^(۲). چنانچه ابوبکر و عمر و ابوعبیده رضی الله عنهم را دشنام می‌دهد^(۳).

و غریب اینکه به آنچه در رساله‌ی محمد باقر صدر، رساله‌ای که آنرا (التشیع ظاهرة طبعیه فی إطار الدعوة الاسلامی) می‌نامد استدلال می‌کند. در حالی که این رساله یک تلاش نومیدانه و ناتوان در اثبات اصالت مذهب رافضی است. و چنانچه او به افترا می

۱- بحارالنوار، ۲۰۸/۲-۲۵۲، چاپ حجریه.

۲- نگا تعلیق او بر کتاب تشیع/محمد باقر الصدر، ص ۳۰-۳۱.

۳- نگا تعلیق او بر کتابچه‌ی تشیع/محمد باقر صدر، ص ۴۶.

گوید: صحابه ن شایسته رسالت و تبلیغ شریعت نبوده‌اند و فقط حضرت علی شایسته و لایق حمل و تبلیغ آن بوده است. و این با آنچه در آن نهفته است از متهم کردن صحابه‌ی رسول الله ﷺ در واقع یک دعوای جاهلی و گمراه کننده است یا کینه توزانه و مغرضانه‌ای است که تلاش می کنند سنت مطهره‌ی پیامبر و تواتر این دین را مورد تهاجم قرار دهد.

او چنان می پندارد که نقل واحد از نقل مجموعه‌ای وثیق‌تر است. و این از عقیده‌ی عصمت ائمه و تکفیر صحابه نشأت می گیرد. و ثنا و تعریفی پنداشته شده بر صحابه را که از رساله‌ی محمد باقر صدر نقل کرده‌است، صدر آنرا به خاطر فریب دادن خواننده گفته تا افترای او را بپذیرد. پس محمد باقر صدر می‌گوید: علی‌رغم اینکه صحابه با این توصیف که طلیعه مؤمنه هستند، برترین و شایسته ترین بذر و نشو نمای امت رسالت بوده‌اند و علی‌رغم این واقعیت ضروری می دانم که تسلیم وجود یک راه فراخ و گسترده باشیم. از آنجا که پیامبر ﷺ زنده بود و تمایل داشت اجتهاد را بر تقدیر مصلحت مقدم دارد و پیامبر ﷺ بخاطر این اتجاء تلخیهای زیادی تحمل کرده است^(۱).

آیا در این عبارت مدحی دیده می شود؟ او چنان می پندارد که صحابه رضی الله عنهم با وجود نص اجتهاد می کرده‌اند، بلکه اوامر رسول الله ﷺ را ترک و رد کرده اند و از مصالح خود تبعیت می نموده اند آیا این است ارج نهادن صحابه؟! در حالی که معروف است که با وجود نص اجتهاد درست نیست و نمی شود و اینکه مخالفت امر رسول الله ﷺ یک جرم و گناه بزرگی است:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]

«آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان) که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود.»
و تمام این دعوای از این رافضی برای تایید افترای او که میگوید در مورد علی نص وجود دارد و صحابه به خاطر مصلحت خودشان از عمل کردن به آن سرپیچی کردند و آنها در بیعت با ابوبکر چه مصلحتی داشته اند؟! »

و رفاعی نه اینکه به رساله‌ی صدر استدلال کرده بلکه باطل آنرا پخش کرده و بر روی آن تأییدیه و تقریظ می‌نگارد و در کتابچه‌ی دیگری می‌گوید: امامیه صحابه را ارج می‌نهند. و این چه ارج نهادنی است؟! مگر اینکه می‌خواسته بگوید که ارج نهادن امامیه برای صحابه همان دشنام و نفرین و تکفیر می‌باشد. پس اینها تا چه اندازه بر دروغ سازی جرأت دارند!!

و اما محمد جواد مغنیه که می‌گوید شیعه مقام و منزلت صحابه را مورد تهاجم قرار داده و به گفته‌ی علی بن حسین استدلال می‌کند.

در جواب می‌گوییم: براستی شما بدنبال علی بن حسین قدم بر نمی‌دارید: زیرا آنچه در کتابهای قدیم و جدید شما آمده، و آنچه در دنیای واقع شما رخ می‌دهد دلیلی است بر اینکه شما از راه او جدا شده‌اید. زیرا او با اعتراف خودتان و به نقل شما از او، از صحابه ن. راضی و خشنود بوده است پس شما نه به امامتان اقتدا می‌کنید و نه به گفته‌ی خود عمل می‌کنید و نه ملتزم به وعد و قرار خودتان هستید. و جواد مغنیه‌ای که این سخن را می‌نویسد، او کسی است که در کتاب خود بنام (فی ظلال نهج البلاغه) درباره‌ی خلیفه‌ی راشد عثمان ذی النورین، صاحب جود و حیا و داماد پیامبر ﷺ در دو دختر ایشان، کسی که لشکر اسلام را در هنگامه فقر و عسرت تجهیز کرد، صاحب هجرتین، کسی که از جانب پیامبر ﷺ به بهشت نوید و مژده داده شده است و... این رافضی در مورد این صحابی شریف چنین می‌گوید: همانا عثمان از سنت رسول ﷺ منحرف شده و شریعت اسلامی را مخالفت نمود و او و خویشان او بر اموال مسلمانان دست یازیده و مالک قصرها و مزارع و باغات و اسبان و بردگان و کنیزگان بی شماری گردیدند در حالی که پیرامون آنان میلیون‌ها آدم گرسنه و نادار و محروم بسر می‌بردند^(۱) و می‌گوید: طلحه و زبیر و عایشه، پس از آنچه برای عثمان پیش آمد بدنبال خون بهای عثمان بودند^(۲). و عمر بن خطاب و شورایی که عمر انتخاب خلیفه‌ی بعد از خود را به آنان واگذار نمود همه را به توطئه و خیانت علیه علی متهم می‌کند^(۳).

۱- مغنیه/فی ظلال نهج البلاغه، ۲/۲۶۴.

۲- مغنیه/فی ظلال نهج البلاغه، ۱/۲۹۲-۲۹۳.

۳- مغنیه/فی ظلال نهج البلاغه، ۲/۳-۲.

پس چه احترامی برای منزلت صحابه در حالی که این است سخن کینه توزی که اینگونه متوجه بهترین صحابه می گردد!!

و چه آزاری از این بیشتر برای رسول الله ۵ که از جهت برخی از همسرانش و دامادهایش و بهترین صحابه او متوجه ایشان می گردد!!

و بعد از اتمام این ها این دوگانه گویی را از این رافضی ها چگونه تعبیر و تفسیر کنیم؟ آیا این تقیه درست است؟ در حالی که تقیه نزد آنان نه دهم دین بوده و هر کس تقیه نداشته باشد دین هم ندارد یا یک توطئه و مؤامره ای است برای اینکه شیعه و تشیع را با این دعا به نیز معرفی نمایند.

و پیش از آنکه قلم از موضوع بردارم، تلاش می کنم پرده از برخی حقایق مهم و اسرار خفیه درباره حقیقت مدح آنان بر صحابه بردارم حقیقت و سری که کسی نمی تواند بدان راه یابد مگر آنکه مدام کتاب های آنان را مطالعه کند و پیوسته در روشها و شیوه ها و مصطلحات آنان تامل و اندیشه نماید.

حقیقت مدح و ثنای رافضیه بر صحابه

براستی این رافضی ها - آنگونه که می پندارند - اهل بیت را دوست داشته و منظور آنها از اهل بیت ائمه ای دوازده گانه ی خودشان می باشد. و سایر صحابه را بویژه آنانی که برای طلب امامت خارج شدند سب و نفرین و حتی تکفیر کرده و آنان را در دوزخ مخلد و همیشگی می دانند. پس این چنین می پندارند - احیانا - که آنها صحابه را دوست داشته و مولات می نمایند و منظور آنها سه یا چهار یا هفت صحابه ای است که به تصور و گمان یاوه سراها آنان مرتد نشده اند.

و کسی که این حقیقت را نمی داند به سخن آنان در این باره فریفته شده و تصور نمی کند که صحابه نزد آنان تفسیر معینی دارد.

و در این جا، آنان درباره ی صحابه تفسیر دیگری نیز دارند که در بعضی از روایاتشان آمده است. روایات آنها بعد از مدح صحابه و امر کردن به مراجعه به اقوال و اجماع آنان چنین می گوید: پس گفته شد ای رسول الله ﷺ اصحاب شما چه کسانی هستند؟ گفت اهل بیت من اصحاب من هستند پس آنان صحابه را به اهل بیت تفسیر و تعبیر و معنی

می کنند.

سپس در آنجا یک مسلک و شیوه‌ی سوم وجود دارد که شیعه در مدح و ثنای صحابه آنرا پیش می گیرند و آنرا حمل بر تقیه می نمایند. که شیخ طوسی به آن اشاره می کند. بعد از اینکه حضرت عایشه رضی الله عنها را دشنام می دهد می گوید: اگر گفته شود: آیا از ابوجعفر بن علی الباقر روایت نشده است که پرسشگری از او درباره‌ی عایشهک و سرنوشت او در این جنگ پرسید و او برایش استغفار نمود و راوی گفت: برایش طلب بخشش کرده و او را تولیت می کنی؟ امام گفت بلی، آیا ندانسته‌ای که عایشه می گفت ای کاش یک درخت و چیز بی جانی می بودم. و طوسی گفته است: در مذاهب ما حجتی در این روایت بدست نمی آید، زیرا ما برای امام علیه السلام توره (استعمال جمله یا کلمه ای که دو معنای قریب و بعید دارد و گوینده معنای بعید را مورد نظر دارد در حالی که شنونده معنای قریب آنرا می فهمد) را درست می دانیم. و شاید سوال کننده دشمن بوده باشد و امام با این گفته‌ی خود تقیه به خرج داده باشد و از توره در روایت استفاده کرده باشد تا از دروغ بدر رود. و بعدا امام توبه‌ی عایشه را به آرزوی او به یک چیز بی جان و درختی معلق و وابسته کرده است و ما بیان کرده ایم که چنین چیزی و آرزویی توبه نمی شود و امام علیه السلام بدین مساله عالم تر است^(۱).

و کسانی که می گویند شیعه صحابه را ارج می نهند باید اعلان کنند که چنین مسالک و شیوه‌های در بحث صحابه و ازواج نبی صلی الله علیه و آله خطا و ناصحیح می باشد و باید به بطلان و فساد چنین روایات سیاهی اعتراف و اعلام کنند و باید از دوگانه گویی و تناقض دوری کرده و راستی پیشه نمایند تا اینکه موقف آنان پذیرفته شود، آنگاه چرا رد اهل سنت را پی می گیرند آنجا که می گویند: مذهب شیعه در مورد صحابه طعن و لعن و تکفیر است و خودشان را و کتاب هایشان را و مشایخان را رد نمی کنند که مدام و پیوسته در این وادی و گمراهی و ضلالت و هذیان و یاوه سرایی می کنند؟

و امروزه فایده آن همه لعن و سب و تکفیری که کتاب هایشان و بازارهایشان و زیارتگاه‌ها یشان را بدان انباشته اند چیست در حالی که عصر اول با تمام حوادث آن سپری شده است؟! در حقیقت به غیر از طعن در قرآن و سنت و بصورتی عام در دین

۱- طوسی/الاستیفا فی الامامه ورقه‌ی ۲۸۸ در نسخه ی خطی.

اسلام و به غیر از برپایی فتنه و آشوب و ایجاد تفرقه در امت اسلامی هیچ هدفی نداشته و ندارند.

و هنگامی که این بزرگان و این رهبران پاک و باوفا و با تقوی و این اسوه‌هایی که دین اسلام را پخش و گسترش دادند و دولت و حکومت آنرا برپا نمودند و بلاد و عباد را فتح کردند و ارشاد نمودند و تمدنی را بنا نهادند که تاکنون دنیا به خود ندیده بود، هنگامی که این علم‌داران خیر و برکت و عدالت و فضایل اینگونه مورد لعن و نفرین از جانب بازماندگان خود قرار گیرند و تاریخشان مشوه و تاریک جلوه داده شود، ما امت اسلامی دیگر چه گذشته‌ی درخشانی داریم و چه افتخاری که بدان بنازیم و ببالیم. کسانی که خدا و رسولش آنان را مدح و ستایش می کنند، و تاریخ صادق و دست نخورده مفاخر آنان را با قلم نور نگاشته و ثبت کرده است. پس چه کسی شایسته‌ی مدح و ستایش بوده و کجاست مجد و عظمت و تاریخ و گذشته‌ی درخشان ما وقتی این ها اینگونه باشند؟

عصمت

آنچه در این باره جدید است اینکه معاصرین شیعه به رای و نظر متأخرین در ادعای عصمت مطلق برای امامان عمل می کنند. و این چیزی است که نهایت غلو و افراطی گری را نشان می دهد، آنجا که آنان چنین می‌پندارند که امامان هیچگونه سهو و نissانی ندارند و اشتباه نمی‌کنند.

و این مذهب از دیدگاه شیعه در قرن چهاردهم بعنوان یک اتجاه و اندیشه‌ی افراطی و انحرافی تلقی می‌گردیده است. تا جایی که ابن بابویه قمی مولف کتاب (من لا یحضره الفقیه) که یکی از اصول چهارگانه و مورد اعتماد شیعه است) نشانه‌ی غلو و افراط در تشیع را نفی سهو و اشتباه از امامان می داند و گفته است: غلات و مفوضه - خدا لعنتشان کند - سهو پیامبر ﷺ را انکار می کنند^(۱).

و هرکس سهو و اشتباه امامان را انکار کند در غلو و انحراف غرق شده است. و شیخ مجلسی با استدلال به بسیاری از آیات و روایات اقرار کرده که سهو و اشتباه از امامان صادر شده است. ولی متأخرین شیعه به این موضوع مبالغت نکرده و مخالفت او را

۱- ابن بابویه/من لا یحضره الفقیه، ۲۳۴/۱.

نادیده گرفته با این اعتقاد که امامان اشتباه نمی کنند و به همین دلیل مجلسی این مسئله را در غایت و نهایت اشکال می داند زیرا یاران او بسیاری از روایاتی را که مخالف این موضوع بوده‌اند، نادیده گرفته‌اند^(۱).

و معاصرین قدم روی قدم متاخرین گذاشته‌اند و با عین اخبار و روایات شیعه و آنچه شیوخ و بزرگان شیعه گفته‌اند، مخالفت کرده‌اند. مثلاً یکی از شیوخ معاصر شیعه که نزد آنان به آیت الله العظمی لقب گرفته به نام عبدالله ممقانی تاکید می نماید که نفی سهو و اشتباه از امامان جزو یکی از ضروریات مذهب شیعی گشته است و خود او انکار نمی کند که این اندیشه نزد شیوخ سابقین شیعه غلو و افراط محسوب می شده است. ولی او می گوید: آنچه دیروز غلوا به حساب می آمده امروزه از ضروریات مذهب گردیده است^(۲).

و این اندیشه: که امامان سهو نمی کنند، در سخنان شیوخ معاصر شیعه مکرر تأیید و تاکید می شود، مثلاً مظفر آنرا از عقاید ثابت و لا یتغیر امامیه می داند، و کمترین اختلافی در مورد آن بیان نمی دارد^(۳) و خنیزی هم در کتاب خود بدون تقیه روی این سخن تاکید می گوید^(۴). و خمینی در کتاب خود، بنام حکومت اسلامی، حتی مجرد تصور سهو امامان را نفی می کند^(۵).

و هنگامی که ادعای عصمت امامان بمعنی بالا بردن منزلت آنان در رساندن مقام آنان به مقام و منزلت رسول الله ﷺ در قول و فعل باشد:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳ و ۴].

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می گردد. بنابراین ادعای اینکه امامان سهو نمی کنند و یا در مورد آنان سهو و خطا تصور هم

۱- بحارالانوار، ۳۵۱/۲۵.

۲- ممقانی تنقیح المقال، ۲۴۰/۳.

۳- عقاید امامیه، ص ۹۵.

۴- الخنیزی/الدعوه الاسلامیه الی وحده اهل السنه والامامیه، ۹۲/۱.

۵- الحکومه الاسلامیه، ص ۹۱.

نمی‌شود، عین إله قرار دادن آنان محسوب می‌گردد.

و به همین دلیل است که ابن بابویه می‌گوید: همانا خداوند سبحان پیامبر خود را به اشتباه انداخت و از او سهو گرفت، تا بفهماند و اعلام دارد که او یک بشر مخلوق بوده نباید رب و اله و معبود غیر خدا قرار داده شود^(۱).

و ابن بابویه و امثال او از شیعیان قرن چهارم رد این گونه روایات (روایات سهو و اشتباه پیامبر ﷺ در نمازش) به گونه‌ای قلمداد کرده‌اند که منجر به ابطال دین و شریعت می‌شوند یعنی اگر این گونه روایات مردود دانسته شوند در واقع دین و شریعت باطل گردیده‌اند و ابن بابویه می‌گوید: اگر مردود دانستن این روایات درست باشد باید مردود شدن جمیع روایات و اخبار دیگر نیز درست باشد. و در رد کردن آنها ابطال دین و شریعت نهفته است و اگر در زمینه‌ی سهو و اشتباه پیامبر ﷺ و در رد بر منکرین آن کتابی نگاشته شود، من هزینه‌ی آنرا حساب می‌کنم^(۲).

اما شیعیان متاخر و معاصر اهمیتی به آنچه ابن بابویه گفته است نمی‌دهند، همانگونه که به بحث او در رد یاوه‌گویی تحریف نیز اهتمامی نداده‌اند و هر سخنی را که مخالف اندیشه‌های شیوخ دولت صفوی باشد رعایت و مورد توجه قرار نمی‌دهند.

و تعدادی از شیعیان معاصر با پیروی از سخن شیخ خود ممقانی اتفاق افتادن سهو از امامان را یکی از ضروریات مذهب شیعی به شمار آورده‌اند. چنانچه قبلاً به آن پرداخته شد.

و شیخ شیعه محسن امین گفته است که هرکس انکار کند آنچه را در تشیع ضروری است نزد آنان کافر است^(۳).

و این بدین معناست که متاخرین شیعه متقدمین خود را به خاطر انکار بخشی از ضروریات مذهب شیعه تکفیر می‌کنند و متقدمین شیعه نیز متاخرین شیعه را به خاطر عمل به مذهب غلات و افراطیون مفوضه‌ای که به گفته‌ی امامان ملعون هستند، لعن و

۱- من لا یحضره الفقیه، ۲۳۴/۱.

۲- بحارالانوار، ۱۱۱/۱۷.

۳- محسن امین/کشف الارتیاب، مقدمه‌ی دوم و هم چنین نزد آنان در کتاب مذهب الاحکام مقرر است، ۳۹۳-۳۸۸/۱.

نفرین می کنند.

بحث تنها به این جا ختم نمی شود، بلکه در نوشته هایشان که در دیار اهل سنت پخش می گردد^(۱) می بینم که گفته شده اعتقاد به اینکه امامان سهو می کنند مذهب تمام شیعیان است و در نوشته های شیعی معاصر دیگر می بینیم که بر نفی سهو از امامان، اجماع نقل گردیده و آنرا از ضروریات مذهب شیعه به حساب می آورند^(۲). حالا به چه کسی باور کنیم و چه کسی است که مذهب شیعه را تعبیر می کند؟ و اینگونه یکدیگر را تکفیر و سخنان همدیگر را نقض می نمایند و هر کدام چنان می پندارند آنچه او می گوید مذهب طایفه شیعه می باشد.

رجعت

یکی از تازه های مذهب معاصرین در این مساله پیدا شدن گروهی از شیوخ شیعه مخصوصا از کسانی که به فراخوانی وحدت و همگرایی شیعه و اهل سنت تظاهر می کنند و این گروه رجعت را خرافه ای می دانند که هیچ حقیقتی ندارد. و این گروه می گویند: حق آن است که به غیر از ظهور امام دوازدهم هیچ رجعتی واقع نمی شود و این را محققان نیز تاکید می کنند. و منظور آنها از امام دوازدهم همان مهدی مزعوم می باشد^(۳). و گروه دیگری هستند که رجعت را انکار نمی کنند ولی بر این باورند که مسئله رجعت هرچند در برخی از اخبار و روایات آنان وارد شده است اما از اصول مذهب آنان و از ضروریات مذهب، نزد ایشان و از معتقدات آنان به شمار نمی رود. حتی نزد آنان چندان ارزش و اهمیتی نیز ندارد. هاشم حسینی می گوید رجعت از معتقدات شیعه ای امامیه نیست و از ضروریات مذهب امامیه به شمار نمی آید^(۴).

و محمد حسین آل کاشف الغطا می گوید: تدبیر و اعتقاد به رجعت در مذهب شیعه لازم نیست و انکار آن هیچ ضرری ندارد هر چند نزد آنان ضروری است و رجعت نزد

۱- نوشته های محمد جواد مغنیه که در آن رهایی از برخی غلو و افراط و تعصبات شیعه به چشم می خورد و آن در دیار اهل سنت پخش و انتشار می یابد و احتمال استعمال تقیه در آن زیاد است.

۲- محمد جواد مغنیه/الشیعه فی المیزان، ص ۲۷۲-۲۷۳، و محمد آصف المحسنی/اصراط الحق، ۱۲۱/۳.

۳- خنیزی/الدعوه الاسلامیه علی وحده اهل السنه والامامیه، ۹۴/۲.

۴- هاشم حسینی/شیعه در میان اشاعره و معتزله، ص ۲۳۷.

من هیچ اهمیتی ندارند نه بزرگ و نه کوچک^(۱).

و خواننده تناقض و دوگانه گویی این سخن را شاید درک کند و این تناقض و دوگانه گویی شاید هدفمند و من باب تقیه باشد همان گونه در بازی با کلمات عادت دیرینه دارند و گر نه چگونه رجعت نزد آنان ضروری بوده ولی اعتقاد به آن لازم نیست و انکار آن ضروری ندارد و نزد او هیچ اهمیتی ندارد در حالی که به نظر و گفته‌ی شیوخ و بزرگان شیعه منکر یک امر ضروری کافر به حساب می‌آید^(۲).

و نزدیک به این موضوع عملکرد شیخ شیعه محمد رضا مظفر می باشد آنجا که می گوید: رجعت از اصولی نیست که اعتقاد و اندیشیدن در آن واجب باشد و هم او می گوید: رجعت یکی از امور ضروری در مورد آنچه از اهل بیت آمده و از طریق روایات متواتر وارد شده است^(۳).

این چیزی است که طائفه‌ی معاصر شیعه در مورد رجعت می گویند گروهی آنرا انکار می کنند و دسته‌ای شأن و منزلت آنرا کاهش می دهند و دسته‌ی سوم در بیان مذهب خودشان در مورد آن دچار تردید و تناقض می‌شوند. و همه‌ی گروهها آنچه را که می گویند مذهب شیعه دانسته حالا ما به کدام گفته عمل کنیم. در حالی که همه‌ی آنها از شیوخ بزرگ شیعه‌ی اثنا عشری هستند و در یک عصر زیسته اند اما با وجود این، اختلاف و چندگانگی و تباین در اقوال و سخنانشان به چشم می خورد آیا این از آثار تقیه نزد آنان است بخاطر اینکه برخی از علمای اهل سنت امر رجعت را نشانه‌ی غلو و افراط در رافضیت می دانند؟ به همین خاطر محمد رضا مظفر شیخ شیعه می گوید: اعتقاد به رجعت یکی از بزرگترین چیزهایی است که شیعه بدان کریه و منفور می‌گردد^(۴). و چیزی که شأن و جایگاهش اینگونه باشد در آن نزد شیعه‌ی امامیه تقیه جاری می‌گردد.

و کتاب‌هایی که چنین سخنان دوگانه‌ای از آنها نقل می گردد، کتاب های شیعی

۱- اصل الشیعه، ص ۳۵-۳۶.

۲- سبزواری/مذهب الاحکام، ۱/۳۸۸ به بعد و محسن امین/کشف الارتیاب مقدمه‌ی دوم.

۳- عقاید الامامیه، ص ۱۱۳.

۴- عقاید الامامیه، ص ۱۱۰.

هستند که در دیار اهل سنت چاپ و نشر می شوند چنانچه از مقدمات و راه و روش های آنها در بحث از عقاید شیعی بر می آید و کتاب های معاصر دیگری برای شیوخ و بزرگان دیگر شیعه را می یابیم که پیوسته در امر رجعت مغالات و زیاده روی کرده و منکر رجعت را از رتبه و منزلت مؤمنین خارج می دانند. و گفته اند اخبار و روایات شیعه بسیارند در این باره که هر کس به رجعت ایمان نداشته باشد از ما نیست و گفته اند: ثبوت رجعت چیزی است که شیعه‌ی حقیقی و فرقه‌ی برحق آنرا قبول دارند، بلکه از ضروریات مذهب آنان قلمداد می شود و منکر آن از رتبه و منزلت مومنین خارج است و رجعت از ضروریات مذهب ائمه‌ی طاهرین می باشد^(۱) و ابراهیم زنجانی در کتاب عقاید اثنی عشری می گوید: اعتقاد من و اعتقاد علمای اثنی عشری قدس الله اسرارهم – این است که خداوند تعالی در هنگام ظهور امام دوازدهم جماعتی از شیعیان را به دنیا باز می گرداند تا به پاداش پیروزی او نایل و دولت وی را مشاهده نمایند و گروهی از ستمکاران و غاصبین و آنان که بحق آل محمد علیهم السلام ستم کردند به دنیا بازمی گرداند تا از آنها انتقام بگیرد^(۲).

و به گمان من هر کس در امثال آن تردید کند در واقع در امامان دین تردید کرده است^(۳).

حالا ما این دوگانگی و تناقض را چگونه تفسیر کنیم؟ آیا واقعا نظرات و آراء آنان در مسئله‌ی رجعت متفاوت است یا اینکه باعقیده‌ی تقیه همه چیز را حلال و مباح می دانند؟

و هنگامی که همه چیز را با ظاهر آن در نظر بگیریم می گوییم: در این جا گروهی از شیعیان هستند که خود را از حلقه‌ی تقلید رها کرده و از روایات یاوه و غلط علی‌رغم ادعای تواتر و مستندی آنها، خارج شده‌اند ولی این گروه صدای خود را خفه کرده‌اند و اثر آنرا نابود کرده‌اند و آنرا با عقیده‌ی تقیه که بسیار خطرناک است توجیه می کنند و تا هنگامی که چنین عقیده‌ی فاسدی از اصول شیعه باشد هیچ مصلحی در این طایفه تاثیر

۱- ابراهیم زنجانی/عقاید اثنی عشری، ص ۲۴۰-۲۴۱ و عبدالله بشر/حق الیقین، ۳/۲.

۲- عقاید الاثنی عشریه، ص ۲۳۹.

۳- عقاید الاثنی عشریه، ص ۲۴۰.

نمی‌گذارد مذهب آنان همچنان مذهب غلات و افراطیون خواهد بود نه مذهب و راه معتدلین و سخنان شیوخ و نه روایات امامان می باشد.

این از یک طرف و از طرف دیگر صورت های یاوه و بی معنایی که اخبار و روایات آنان حکایت میکند درباره‌ی عقیده رجعت پیوسته در عبارات و کلمات آنان بر سر زبان هایشان جاری است و این ورای جانب خرافه گرانه‌ی آن می باشد ولی کینه های نهفته بر ضد این امت و حساسیت های بی صدا و امیال و آرزو های پنهانی پشت پرده بر علیه این امت را در بردارد.

و این شیعیان از این صورت های خیالی نهایت استفاده و بهره برداری می کنند حتی در دعا های روزانه خود به این مساله بسیار اهمیت می دهند تا اینکه روزی فرا رسد تا در آن کشتارگاه برای انتقام از این امت مشارکت کنند و به اهداف کینه توزانه‌ی چند هزارساله‌ی خود در این بازگشت و رجعت مزعوم نایل گردند^(۱).

علی‌رغم تغییر زمان و مرور قرون شعور معاصرین شیعه در این قضیه تغییرنکرده و دگرگون نشده است. مثلاً به یکی از آیات شیعه که به خیال خود به ماجرای دو خلیفه رسول الله ﷺ، دو محبوب او و دو پدرزن خودش یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مسئله‌ی رجعت مزعوم می پردازد جواب می دهد.

می گوید: اما مسئله‌ی نبش و کندن قبر دو صحابه رسول الله ﷺ و درآوردن آندو بصورت زنده در حالی که اندامشان کاملاً سالم و پشتشان بر روی چوپ و آنها را سوزانده‌اند، زیرا وبال و گناه تمام مظالم و جنایات و گناهان آدم تا روز قیامت به واسطه‌ی آندو و بر دوش آندو می باشد در نتیجه مسئله خیلی پیچیده است و من توجیهی ندارم که این اشکال را برطرف کند و اینکه از امامان ما روایت شده که چنین

۱- چنانچه در دعایی که آنرا دعای عهد می نامند و در آن این جمله وجود دارد: خداوندا اگر بین من و او آن مرگ حتمی را که بر بندگان بصورت حتمی و قضا شده قرار داده‌ای، فاصله انداخته است، خدایا مرا از قبرم بیرون آور در حالی که کفنم زیرپوشم باشد و شمشیرم لخت و عریان و نیزه ام مجرد و آماده و پاسخگو سر به راه کسی باشم مرا در حضرو سفر فرا می خواند تا انتقام خودم را بگیرم ابراهیم زنجانی/عقاید الامامیه الاثنی عشریه، ص ۲۳۶، چاپ اول. و این دعا را از ادله‌ی ثبوت رجعت نزد شیعیان می داند.

بحث و حدیث ما سخت و دشوار است صحیح و درست است^(۱).

آیا تصور می شود و به دل می گذرد که چنین بحث انحرافی به چنین مردی که نزد شیعیان و با مقیاسها و معیارهای آنان در علم و دانش به درجه‌ی آیت العظمایی رسیده باشد ولی چنین باوری به او راه یابد اما جرات بخود ندهد این خرافات و یاوه گویی را تکذیب کند و آنرا یکی از امور پیچیده و مشکل و لاینحل بداند و برای گریز از آن هیچ ملجأی جز اینکه به خرافه‌ی دیگر پناه ببرد، نیابد و آن اینکه برآستی دین آنان سخت و دشوار است؟!!

مسلم است که چنین دین سخت و دشواری دین اسلام نیست زیرا خلاف فطرت بوده و خردها آنرا به خاطر شذوذ و مخالفت آن با اصول نمی پذیرند. بنابراین از این موضوع به این نتیجه می رسیم که خرافه‌ی رجعت و آن چه در آن جریان می یابد فقط در عقول و خردهای این طائفه غلغله می کند و جا می گیرد.

تقیه

آیا در مذهب معاصرین شیعه در مورد امر تقیه تغییر و دگرگونی از اندیشه‌ی گذشتگان خود حاصل شده تا ما آنرا به ثبت برسانیم یا مذهب آنان همان چیزی است که قبلاً گفتیم و در کتاب های مورد اعتمادشان وارد شده است؟

بعضی از شیوخ و بزرگان شیعه گفته اند: امر تقیه عوض شده است و امروز تقیه‌ای نزد شیعه وجود ندارد. زیرا شیعه به سبب ستم و عذابی که در زمان های اولیه بر آن می رفت خود را به تقیه ملتزم می دانست اما امروز که ستم مرتفع شده نیازی به تقیه و دروغ و نفاق نیست بلکه زمان، زمان صداقت و صراحت و روشنگری است.

و شیخ محمد جواد مغنیه می گوید: تقیه زمانی بوده است که فشار و ستم طغیان همه جا را فراگرفته بود، اما امروزه آشکار بر تشیع ستم نمی رود لذا تقیه به منزله‌ی خبری است که در گذشته رخ داده است^(۲). و باز می گوید: یکی از اساتید فلسفه در مصر به من

۱- رشتی/کشف الاشتباه، ص ۱۳۱.

۲- مغنیه/الشیعه فی المیزان، ص ۵۲-۳۴۵ و اهل بیت، ص ۶۶-۶۷.

گفت: شما شیعیان معتقد به تقیه هستید و من در پاسخ به او گفتم: خدا لعنت کند کسی که ما را به تقیه محتاج نمود، امروز به هر شهر و دیاری از بلاد شیعه می خواهی سفر کن هیچ عین و اثری از تقیه نمی یابی، و الا اگر تقیه دین و مذهب شیعه در همه حال بود، مسلماً بر آن می ماندند و بر آن همانند سایر تعالیم دین و مبادی شریعت محافظت می کردند^(۱).

و مجموعه‌ای به اصطلاح شیعه از مراجع و آیات عظام نیز می‌گویند: تقیه نزد شیعه تنها در حالت ضرورت استعمال می‌گردد. و آن در هنگام خوف بر از دست دادن نفس یا مال یا ناموس و آبرو، که تنها مختص شیعه نیست، و بخاطر ظلم و ستم رفتن بیش از حد بر شیعیان، به این اعتقاد متمایز شده اند^(۲).

آیا آنچه این ها می‌گویند حقیقت دارد یا اینکه این هم تقیه بر تقیه است. و پوشش گذاشتنی است بر این اندیشه در زمانی که امر آنها مفتضح و آشکار می‌شود و مذهب آنان در برابر مسلمانان ظاهر و رو می‌شود؟

پس باید حقیقت امر را بدانیم و خبر جلی و روشن گردد.

وما اگر هم مانند آنان بپذیریم که تقیه نزد شیعه بکلی برطرف شده است و شیعه سری ندارد که آنرا کتمان کند اعتقادی ندارد که به خاطر حفظ آن تقیه کند بلکه تمام معتقدات و ماعندهم را به صراحت و وضوح در برابر مسلمانان اعلام می‌دارند، اما اثر تقیه هنوز تمام نشده است و شیوخ و بزرگان شیعه در عبارات خود هنوز تقیه را اعمال می‌نمایند، و این یک خطر بزرگ و یک درد بزرگتری است و کسی که در ارتباط با کتاب های اساسی آنها نباشد آنرا نمی‌داند.

آنچه مسلم است اینکه خطر بزرگ تقیه در این جا نمایان می‌شود که اعتقاد به تقیه، امکان استفاده‌ی شیعه را در کتاب های معتبر خودشان از نصوص و روایاتی که موافق با

۱- الشیعه فی المیزان، ص ۲۵.

۲- نگا سخنان آنان در این رابطه محمد حسین کاشف الغطا/اصل الشیعه، ص ۱۵۰-۱۵۳، عبدالحسین موسوی/اجوبه و مسائل جاراالله، ص ۶۸-۷۰، عبدالحسین رشیت/کشف الاشتباه، ص ۱۳۰، محسن امین/الشیعه بین الحقایق و الاوهام، ص ۱۵۸، بعد، قزوینی/الشیعه فی عقایدهم و احکامهم، ص ۳۴۶، هاشم حسینی/دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۳۲۶ به بعد و غیره.

نصوص مسلمانان باشد به کلی تعطیل کرده است و روایات و نصوصی که مخالف عقاید و نظرات شاذ و خودساخته‌ی آنان باشد هر چند صحیح و حق باشد از آن استفاده نمی‌کنند. هیچ رأی و نظری وجود ندارد که با آن از مسلمانان جدا شوند مگر نزد آنان روایاتی هست که آنرا از اساس نقض می‌کند ولی شیخ شیعی با آن روایات که شذوذ و یکجانبه گرایی های آنان را نقض می‌کند با آنچه نزد مسلمانان است موافقت دارند و مخالف آن چیزهایی است که قومش آنرا عملی کرده اند، بگونه‌ای که با آنها تعامل می‌کند که گویا من باب تقیه از امام صادر شده‌اند و در تطبیق این روش شیوخ معاصر با شیوخ قدیمی آنان هیچ تفاوتی ندارند.

و به همین خاطر یکی از قواعد اصولی آنها که کتب قدیم و جدیت شیعه آنرا به ثبت رسانده‌اند قاعده‌ی «خذ ما خالف العامه» یعنی هرچه را مخالف عامه مسلمانان یعنی اهل سنت باشد، بدان عمل کن و آن هنگامی است که احادیث در کتب شیعیان به دلیل اینکه احادیثی که با احادیث اهل سنت توافق داشته باشند حمل بر تقیه شده‌اند، با هم اختلاف دارند^(۱).

پس هنگامی که دیده می‌شود که احادیث شیعه همدیگر را نقض کرده و متضاد هستند در بخش های گوناگون عقاید و احکام روایاتی یافت می‌شود که با روایات مسلمانان در این زمینه ها موافقت می‌کنند در می‌یابیم که اندیشه‌ی تقیه نزد شیعیان چقدر خطرناک و آثار آن در ایجاد و ابقای اختلاف بین مسلمانان چه اندازه بد و ناگوار سات. و تناقض و دوگانگی احادیث شیعه محض ادعایی نیست که ما ادعا کنیم بلکه حقیقتی است که شیوخ و علمای شیعه هم به آن اعتراف کرده‌اند مانند شیخ طوسی که می‌گوید: هر حدیثی که نزد شیعه دارد در مقابل آن حدیثی ضد آن نیز وجود دارد^(۲).

و این چیزی است که طوسی صاحب دو کتاب از کتاب هایی که جزو اصول اربعه‌ی

۱- نگا تعارض الادله/تقریر محمد باقر صدر/محمود هاشمی آنرا نشر کرده، ص ۳ و نگا مجله‌ی رساله الاسلام که دانشکده‌ی اصول دین بغداد آنرا صادر می‌کند شماره‌ی ۳ و ۴ سال پنجم شوال ۱۳۹۱ هجری بحث وظیفه‌ی مجتهد در هنگام تعارض ادله، داود عطار مدرس تفسیر و علوم قرآن در دانشگاه، ص ۱۳۳ و دانشگاه شیعی است و آن مجله نیز به کتاب‌های شیعه اعتماد می‌کند.

۲- نگا طوسی/تهذیب الاحکام، ۲/۱ که عبارت آن سپری شد.

معتمد در حدیث و دارای دو کتاب از کتاب هایی که جزو اصول اربعه‌ی مورد اعتماد در علم الرجال می باشد.

و طوسی توجیهی را که او و شیعه‌ی او را از روایات متناقض نجات می دهد نیافته است جز اینکه در مورد روایاتی که با روایات جمهور مسلمانان موافق و با تکروی های آنان مخالف است بگوید که من باب تقیه وارد شده اند و این موضوع در دهها مثال و نمونه در دو کتاب تهذیب و استبصار به چشم می خورد^(۱).

پس عقیده‌ی تقیه توطئه‌ای است برای رد نمودن سنت های ثابت و روزنه‌ای است برای غلو و افراطی گری، و وسیله‌ای است برای ابقای تفرقه و اختلاف در میان امت، پس چگونه گفته می شود امروزه تقیه‌ای نمانده و دوران آن سپری و مرتفع شده است در حالی که علمای شیعه همه و همه در رد نصوص دینی به موجب آن عمل می کنند^(۲).

و اندیشه‌ی تقیه برای اهل تشیع به همان اندازه که سد محکی در برابر روایاتی شده که از امامانشان در کتاب‌هایشان روایت کرده اند و نگذاشته اند از آن روایات که به گونه‌ای با محتوای روایات اهل سنت در این باره همخوانی داشته، استفاده کنند. آنها را از هرگونه صدای خردمند معتدلی که در میان آنها نشأت گرفته محروم و بی بهره نموده است.

و شاید کسی که چنین عقیده‌ای را در میان شیعه پایه گذاری کرده، می خواسته این طائفه همچنان اصلاح ناپذیر و هدایت گریز باقی بمانند و این تنها گفته‌ای نیست که بدون استناد از دنیای واقع باشد، بلکه واقع امر تشیع خود گواه این مدعا است. مثلاً یکی از بزرگترین مصائب و بلایای شیعه، افترای وجود نقص در قرآن و تحریف آن می باشد

۱- استبصار، ۶۰/۱ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ الخ.

۱- [اگر جملات و عباراتی که بصورت متفرقه در کتاب های وجود دارد و روایاتی که با یک‌جانبه گرایی و شذوذ و انحرافات آنها مخالف است و روایاتی را که به استناد به دلیل تقیه رد کرده‌اند، گردآوری شدند، یک عمل مثبت و مفید به ویژه در زمان حاضر می باشد. و برخی از علمای هند و پاکستان این پروژه را آغاز نموده اند. برای نمونه: کتاب مناقب خلفای اربعه در تالیفات شیعه /تالیف شیخ عبدالستار تونسوی است و شاید شاه عبدالعزیز دهلوی اولین کسی است که این کار نیک را شروع کرده است در کتابی به نام تحفه‌ی اثنا عشری].؟

که در مذهب آنان و کتاب هایشان سرایت کرده و افشا گردیده است و آنگاه که شیخ مرتضی و ابن بابویه قمی و طبرسی آنرا از مذهب شیعه نفی کرده اند گروه دیگری از متاخرین علمای شیعه مانند نعمت الله جزایری و نوری طبرسی این نفی را حمل بر تقیه‌ی آنان نموده اند.

چگونه گفته می شود که تقیه در مذهب شیعه خاتمه یافته و دوران آن سپری شده است، در حالی که هر لحظه برای نادیده گرفتن حق و ابطال آن مورد استفاده ی شیعه قرار می گیرد؟! و همینکه عالم شیعه شیخ طوسی خواست کتاب خدا را تفسیر کند و کوشید از این نزعه و انحراف باطنی غرق شده در تاویل بگریزد، تاویلی که مألوف آنان است و همین که خواست در تفسیر قرآن از آثار سلف امت استفاده کند و کرد دیگر علما و شیوخ شیعه این عملکرد را بر تقیه حمل نمودند^(۱).

پس تو می بینی که این عقیده‌ی تقیه تکیه گاه ویرانگری تبدیل شده که غلات و افراطیون شیعه از آن برای ماندگاری این طائفه در دایره‌ی غلو و افراط و دور ماندن از جماعت مسلمانان تا به کلی از دایره اسلام استفاده کنند. پس چگونه باید گفت که عهد تقیه بسر آمده است در حالی که آثار زهرآگین آن در وجود و کیان مذهب تشیع کماکان سرایت می کند و به ویرانی و تخریب آن ادامه می دهد؟!

و اگر امروز که کفر و ضعف بر کار مسلمانان سیادت و بزرگی می کند بقول علمای شیعه این دوره‌ی تقیه نزد شیعیان برطرف شده است پس آن زمان که شیعه ملتزم به استفاده از اندیشه‌ی تقیه می باشد کدام است؟

آنان عهد خلفای سه گانه و عصر طلایی اسلام را زمان تقیه می دانند و انگار آنان می گویند که وضعیت مسلمانان در زمان ما از وضعیت آنان در عهد خلفای ثلاثه بهتر و خوشتر بوده است و به همین دلیل است که شیخ مفید می گوید: علی که از تقیه و مدارا استفاده کرده به خاطر قرار گرفتن وی در عهد و زمان خلفای ثلاثه بوده است و حال او به حال پیامبر ﷺ تشبیه می کند که در میان مشرکین قبل از هجرت زندگی می کرده است بنابراین صحابه را در عهد خلفای راشدین همانند مشرکین که پیامبر ﷺ هم عصر آنان بود به حساب می آورد و ارتباط و پیوند علی با آنان را مانند پیوند رسول الله ﷺ با

مشرکین می‌شمارد!!

پس زمانی که مسلمانان و اقتدار آنان رو به ضعف نهاده است، آن زمان زمان عزت و سربلندی شیعه و خلاص یافتن آنها از تقیه می‌باشد. و قرنی که پیامبر ﷺ به عنوان بهترین قرن بدان گواهی می‌دهد و جیل و نسلی که خداوند از آنها راضی و خشنود و آنها نیز از خداوند خشنودند زمان تقیه، و تقیه در قاموس این طائفه‌ی کینه‌توز و حقید که قوم خود را به بدترین راه گمراه کردند، جیل و نسل کفر و ستم باشد.

و این گروه که در زمان خلافت عملی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وادی گمراهی سرگردان شده بودند، زیرا حضرت علی علیه السلام اقوال و اعمالی دارد که مخالف آن چیزی است که به پیروان خود می‌گفتند راه علاج این سرگردانی را تنها در این می‌دیدند که بگویند عهد علی نیز عهد تقیه بوده است، مثلاً شیخ نعمت‌الله جزایری که نزد شیعیان به سیدالسنند و رکن معتمد موصوف است می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اینکه بر کرسی خلافت نشست نتوانست قرآن واقعی را که به گمان آنان دست به دست شده‌ها اینک هم اکنون نزد امام غائب منتظر است، نتوانست آنرا آشکار و اظهار و بدان عمل کند زیرا شیعه که تا کنون بر گذشتگان پوشیده مانده بود سرّ وجودشان برملا می‌شد. چنانچه نتوانست از نماز چاشتگاه که نزد آنان مستحب نیست نهی کند و همچنانکه نتوانست نکاح متعه‌ی زنان که نزد آنان جایز است را به اجرا درآورد و همچنانکه نتوانست قاضی شریح که در زمان خلفای پیش از او به قضاوت گمارده شده بود و یا معاویه که قبل از او به امارت گماشته شده بود از قضاوت و امارت برکنار کند^(۱).

اینگونه رویدادهایی که راه حقیقی امام علی علیه السلام را ثابت می‌کند به استفاده از تقیه، از مدلول و محتوای واقعی آن تحریف می‌کنند در آن زمان چه ضرورتی برای استعمال و به کار بردن تقیه وجود داشت، خصوصاً در موضوعی که اصل دین وابسته به آن می‌باشد و آن عبارت از قرآن است، در زمانی که عهد عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان باشد چه نیازی به تقیه وجود دارد، پس چگونه باید گفت که عهد تقیه سپری شده در حالی که دین شیعه بر آن پایه ریزی شده و علمای شیعه کشتی تشیع را رو به دریای هلاکت و

نابودی، در زیر سایه‌ی پرچم تقیه سوق می‌دهند؟

بنا براین کسی که در نصوص و متون و عبارات آنان تأمل و اندیشه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که چنان نیست که فقط در هنگام ضرورت و ناچاری به تقیه برده شود بلکه برای دروغ و نیرنگ و حلال کردن حرام و حرام نمودن حلال مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد تا جائیکه برخی از روایات شیعه می‌گویند که امامان در مجلسی از تقیه استفاده می‌کردند که کسی در آنجا نبوده که زا او بترسند و بپرهیزند و در آنجا کمترین مجوز و توجیهی برای تقیه نبوده‌است که شواهد و قرائن این مسئله قبلاً به فراوانی بیان شده است^(۱).

و هنگامی که تقیه لایزال و پیوسته در مذهب تشیع کماکان به کار خود ادامه می‌دهد و چنانچه روایات آنان اثبات کرده‌اند در غیر ضرورت به کار گرفته می‌شده است حتی از روی رغبت و تمایل به آن پرداخته می‌شده نه از روی ترس و رهبت و در یک فضای خالص شیعی استعمال می‌گردد و قرآن با توجیه استفاده از تقیه بر غیر معنا و مدلول واقعی آن تفسیر می‌شود تا جائیکه امام آن آیتی از کتاب خدا را در یک مجلس با سه نوع تفسیر مختلف و متباین تفسیر کرده‌است و چنانچه قبلاً بیان شد توجیه تمام این چندگانگی‌ها، استفاده از تقیه‌ی لازم‌الاجرا می‌باشد، در حالیکه هیچ آدم خردمندی در عهد سرفرازی و سربلندی اسلام و مسلمانان تصور نمی‌کند در تفسیر و معنای قرآن تقیه به خرج داده‌شده باشد، پس هنگامیکه وضع اینگونه است چنان نیست که فقط در مجال ضرورت از تقیه استفاده شده باشد و اثر ناگوار و سوء آن در مذهب تشیع هنوز تمام نشده است.

و یکی از علمای معاصر شیعه به نام محمد صادق روحانی که نزد آنان به آیت‌العلظمی ملقب است تأکید کرده‌است که تقیه در مذهب و دین شیعه مجال‌هایی غیر از مجال ضرورت دارد، و این زمانی است که تقیه نزد شیعیان به چهار بخش تقسیم شده است: تقیه از روی ترس، تقیه از روی اکراه و اجبار، قیه به خاطر کتمان و پوشانیدن، تقیه از

روی مدارا و سازش^(۱).

بنا براین کسانی که می‌گویند شیعیان جز در هنگام ضرورت از تقیه استفاده نمی‌کنند، سخن آنان با آن دو بخش از تقیه که از روی خوف و اکراه صورت می‌گیرد منطبق است ولی با تقیه از روی کتمان یا مدارا و سازش همخوانی ندارد و این بدین معناست که تقیه نزد شیعیان کماکان و پیوسته به کار گرفته می‌شود زیرا میدان آن از میدان ضرورت و ترس گسترده‌تر است پس به اسم تقیه‌ی کتمان و سازش، دروغ و نیرنگ را حلال دانسته‌اند چنانچه در عملکردهای معاصرین نمونه‌هایی آورده می‌شود و با تمام اینها در کتاب‌های معتبر شیعه عبارات و جملاتی ثابت وجود دارد مبنی بر اینکه تقیه در هر حالتی از احوال کاربرد دارد تا زمانی که مهدی منتظر آنان از غیبت کبری برمی‌گردد و کسیکه در زمان غیبت تقیه را ترک کند نزد شیعه از دین امامیه جدا گشته است.

پس چگونه آقای مغنیه می‌گوید: زمان تقیه سپری شده است آیا از حقیقت مذهب خود بی‌خبر است یا چیز دیگری در کار است؟ و کتاب‌های معتبر آنها روایتی را نقل کرده‌اند که می‌گوید: هر کس قبل از خروج امام زمان تقیه را ترک نماید از ما نیست^(۲).

و یکی دیگر از علما و آیات شیعه در این عصر محمد باقر صدر گفته است که اخبار آنان در این باره به حد استفاضه بلکه به حد تواتر رسیده‌اند^(۳) و علت امر به وجوب تقیه را تا خروج امام زمان اینگونه بیان می‌کند: زیرا ترک تقیه باعث می‌شود که تعداد کافی از مخلصینی که وجود آنها یکی از شرایط اساسی بر ظهور امام را تشکیل می‌دهد کاهش یابد^(۴) و روایات شیعه تقیه را نه دهم دین نزد آنان قرار داده و ایمان را از کسی که تقیه نداشته باسد نفی می‌کند و هیچ زمانی از زمان‌ها را استثنا نمی‌کنند بنابراین آیا باز هم مغنیه و امثال او از علمای شیعه در مذهب خود این حقایق را نمی‌دانند که می‌گویند:

۱- محمد صادق روحانی رساله‌ای در تقیه، در ضمن کتاب امر به معروف و نهی از منکر اثر ایشان می‌باشد، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲- طبرسی/اعلام الوری، ص ۴۰۸، ابن بابویه/کمال الدین، ص ۲۱۰؛ حر عاملی/وسائل الشیعه، ۱۱/۴۶۵-۴۶۶ و اصول کافی، ۱/۲۱۷.

۳- تاریخ الغیبه الکبری، ص ۳۵۳.

۴- تاریخ الغیبه الکبری، ص ۳۵۳-۳۵۴.

دوران تقیه سپری شده و برای آنان تقیه دین محسوب نمی شود؟!^(۱)

من اعتقاد دارم که خواننده‌ی متون شیعه که بخشی از آن را عرضه کردیم به این نتیجه می‌رسد که استاد محمود ملاح به آن رسیده است که می‌گوید: سخن مغنیه که عهد و زمان تقیه نزد شیعیان سپری شده است خود نوعی تقیه روی تقیه می‌باشد^(۱).

در کتاب وافی که جامع کتاب‌های چهارگانه‌ی معتبر نزد شیعیان است حدیثی وجود دارد که اشاره می‌کند به اینکه سخن مغنیه و امثال او که از تشیع پیرامون تقیه که دوران آن سپری شده دفاع می‌کنند، که این سخن جزئی از اعمال تقیه و تکالیف تقیه می‌باشد و این یک امر مطلوب و پسندیده‌ای است و باید هر رافضی آنرا انجام دهد تا امکان استفاده از عقیده‌ی تقیه را داشته باشد وافی از حسان ابن ابو علی نقل می‌کند و می‌گوید از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: اسرار و نهان ما را بر خلاف آشکار و علانیت ما و علانیت ما را بر خلاف نهان ما بیان نکنید، برای شما کافی است آنچه ما می‌گوییم بگویید و آنچه را از آن سکوت می‌کنیم شما نیز سکوت کنید... الی آخر. ..

صاحب وافی در شرح این روایت می‌گوید: یعنی چیزی که ما از مردم آشکار نمی‌نماییم به آنها نگوئید که نهان ما با علانیت مان یکی نیست یعنی ظاهر و باطن ما با هم فرق دارد و ما آنچه را از آنان کتمان می‌کنیم خلاف آن چیزی است که برای آنان ظاهر می‌نماییم و آنچه را برایشان ظاهر می‌کنیم غیر از آن چیزی است که برای آنان کتمان می‌نماییم زیرا این کار مصلحت تقیه را که ماندگاری ما و ماندگاری کار ما به آن وابسته است از بین می‌برد بلکه بر راه و روشی باشید که ما بر آنیم، آنچه ما گفتیم بگویید و آنچه را مسکوت گذاشتیم شما هم از آن سکوت کنید موافق ما باشید و مخالف امر ما نباشید^(۲).

انگار او نیز با اسلوب و روش مغنیه، می‌خواهد بگوید: به مردم نگوئید که عهد و

۱- استاد محمود ملاح یک عالم عراقی معاصر است که گنگره‌هایی را تصدی می‌کند که شیعه در عراق به اسم وحدت اسلامی برپا می‌کنند و این در خلال صفحاتی از روزنامه‌ی ساج و درخلال رساله‌هایی که در این زمینه صادر می‌کند از کتاب‌های خود «الوحدة الإسلامية بين الأخذ و الرد» مجموع السنه، ۱۱۱/۱.

۲- فیض کاشانی/الوافی، کتاب الحججه، باب نوادر، جلد اول، ۶۰/۲.

دوره‌ی تقیه هنوز باقی است و ظاهر ما خلاف باطن ماست زیرا اینکار فایده تقیه را باطل می‌کند.

و آیا از مغنیه‌ای که چنانچه خودش می‌گوید با استادان فلسفه در مصر بحث می‌کند چنین انتظاری می‌رود که بگوید تقیه هنوز ماندگار است و ما به موجب آن با شما تعامل می‌کنیم؟ آنچه او گفته است با مذهب خودش که کتمان خود تقیه را واجب می‌داند، سازگار است. و آنکه در کتابسرای شیعی امروز یا در مکتب معاصر شیعی مطالعه و اندیشه می‌کند و خود را نزدیکتر و نزدیکتر می‌نماید مشاهده می‌کند که عمل به تقیه متوقف نشده است و قبلاً مشاهده کردیم که آنها چگونه چیزی را که یکی از اصول مذهبشان می‌باشد مانند مسأله‌ی رجعت نفی می‌کنند و وجود نصوصی را که در دهها کتاب آنان در این باره یافت می‌شود انکار می‌کنند چنانکه عبدالحسین نجفی وجود هر سخن یا نصی را که بر نقص یا تحریف قرآن دلالت کند - چنانچه قبلاً بیان شد - انکار می‌کند بلکه حتی یک عالم در سخنان خود تناقض و دوگانگی به خرج می‌دهد زیرا از روی تقیه به تناسب مقام و موقعیت و کسی که با او بحث می‌کند سخن می‌راند. برای نمونه همین مغنیه که ادعای سپری شدن دوران استفاده از تقیه را دارد در کتاب تفسیر کاشف می‌گوید: شیعه به مقام و منزلت صحابه بی‌حرمتی نمی‌کنند، آنگاه در کتابی دیگر که اثر اوست به نام «فی ظلال نهج البلاغه» بزرگترین صحابه را به نقد و تجریح مورد تهاجم قرار می‌دهد که در همین کتاب بیان گردید و هم او می‌گوید امامت اصلی از اصول دین اسلام نیست، در حالیکه امامت اصلی از اصول مذهب تشیع بوده و منکر آن اگر به توحید معاد و نبوت اعتقاد داشته باشد مسلمان است ولی شیعه نیست و این را در کتاب خود به نام «مع الشيعة الإمامية»^(۱) بیان داشته است. ولی هم او در کتاب دیگر خود به نام «الشيعة و التشيع» در مورد عید و جشن خودشان «غدیر» می‌گوید: مراسم گرفتن ما در آن روز در واقع مراسم قرآن کریم و سنت پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله است و جشن غدیر تعبیر دومی است از نهی کردن از عمل به کتاب و سنت و تعالیم و مبادی اسلام^(۲) سپس به

۱- ص ۲۶۸ در ضمن کتاب الشيعة في الميزان.

۲- الشيعة و التشيع، ص ۲۵۸ در ضمن کتاب الشيعة في الميزان.

گفته‌ی عالم معاصر شیعه عبدالله علایی استشهاد و استدلال کرده که گفته است: عید غدیر جزئی از اسلام است هر کس آن را انکار کند در حقیقت خود اسلام را انکار کرده است^(۱).

و شیعه پیرامون این عید اساطیر و یاوه های فراوانی درباره‌ی اینکه در این روز در باره‌ی امامت بلا فصل علی با نص صریح وارد شده است^(۲).

با مقارنه‌ای میان آندو نص حقیقت روشن می شود، او در نص اول می‌گوید: هر کس امامت را انکار نماید مسلمان است و در نص دوم منکر عید غدیر را منکر ذات اسلام معرفی می کند، غدیری که بدعتی از بدعت‌های شیعه بوده که از جانب خداوند هیچ دلیل و برهانی بر صحت و وجود آن نازل نشده است پس آیا برای تأویل این دوگانه گویی و تناقض واضح، توجیهی به جز تقیه‌ای که در اعماق آنان غلغله کرده پیدا می شود؟

اما کدام یک از این دو سخن حقیقت است و ماهیت مذهب شیعه را نمایان می کند؟ بدون شک نص دوم آن چیزی که با مصادر و منابع قدیمی آنان سازگاری دارد و شاید آنچه در سخن دوم گفته است حقیقت مذهب شیعه و خود او باشد، همان ماهیت است که در سایه‌ی حماس و فوران تعصب کور و عاطفی که همراه مراسم عید به اصطلاح غدیر است آشکار و برملا می گردد.

و کتابسرای معاصر شیعی، کتابهایی برای دعوت به تشیع و نشر آن در میان اهل سنت به چاپ رسانده که شاید خواننده‌ی آنها و کسی که آنها را مطالعه می کند دریابد که مولف و واضع این کتابها از دو حالت خارج نیست: یا زندیق و ملحدی است که هدف او جز گمراه کردن بندگان خدا با دروغ و نیرنگ نیست یا یک مرد رافضی نادانی است که تحت نام تقیه هر حرامی را حلال می کند.

ولی رشته‌ی واحدی که همه را به هم پیوند داده و انتظام می‌دهد و تنها اصلی که آنها به او اتما و انتساب داده می‌شوند تقیه است. و به همین دلیل است که در درون شیعه هیچ انتقادی نسبت به آن مشاهده نمی‌کنیم علی‌رغم اینکه عنصر دروغ فراوان در آن کتاب ها و نصوص ظاهر و پیدا شده است.

۱- الشیعه و التشیع، ص ۲۵۸.

۲- ابن تیمیه/منهاج السنه، ۸۴/۴-۸۷ و المنتقی، ص ۴۶۶.

و یکی از بارزترین نمونه‌ها بر این موضوع کتابی است بنام «مراجعات» اثر و تألیف آیت عظمای شیعه عبدالحسین موسوی و دعوتگران رافضیت و شیعه گری به این کتاب اهتمام جدی می‌دهند و آنرا یکی از مهمترین وسایل و دستاویزهایی قرار داده‌اند که مردم را با آن می‌فریبند و به عبارت دقیق‌تر اتباع و پیروان و شیعیان خود را به وسیله‌ی آن گمراه می‌کنند زیرا اهل سنت و به ویژه اهل علم در میان آنان چیزی از این کتاب و ده‌ها کتاب دیگری که چاپخانه‌های روافض بیرون می‌دهند، نمی‌دانند اللهم مگر کسی که عنایت و اهتمام ویژه‌ای به مذهب شیعه داشته باشد و اهتمام بیش از آنان نسبت به این کتاب و عنایت و توجه ویژه‌ی آنان برای ترویج و نشر آن به جایی رسیده است که تا کنون بیشتر از یکصد بار به چاپ رسیده است چنانچه برخی از رافضی‌ها پنداشته‌اند^(۱) و فتنه‌ی این کتاب در میان پیروان فریب خورده، همانند فتنه‌ی کتاب ابن مطهر حلی است که شیخ الاسلام در منهاج السنه بطالت آنرا روشن کرده است و شاید خداوند متعال اسباب پیگیری و تعقیب این اکاذیب و رسواییهای آن را در یک بررسی و ارزیابی مستقل فراهم کند و در این جا به صورت خلاصه به قسمتی از آن اشاره می‌کنم.

آن کتاب عبارت است از نامه نگاری‌هایی که در میان شیخ أزر که به گمان آن رافضی نماینده‌ی اهل سنت بوده و برای مذهب اهل سنت استدلال می‌کند از یکطرف و عبدالحسین شرف الدین موسوی که نماینده‌ی اهل تشیع بوده و برای مذهب شیعه استدلال می‌کند. و این نامه نگاری‌ها با اقرار شیخ أزر به صحت مذهب رافضی‌ها و بطلان مذهب اهل سنت خاتمه می‌یابد و کتاب بدون تردید یک توطئه‌ی فریبنده‌ی رافضی است و یک توطئه چینی و دسیسه‌ی ساختگی برای ترویج مذهب رافضی می‌باشد. و هر کس با مذهب رافضی آشنا باشد و با کتاب‌ها و منابع آنان سروکار داشته باشد این اسلوب و رویه را انکار نمی‌کند زیرا ترفند تازه‌ای نیست و آن روش و رویه‌ای قدیمی است که رافضی‌ها بر آن روئیده‌اند در واقع یکی از آداب و عادات آنها ساختن و نوشتن مولفاتی است که در برگیرنده‌ی تهاجم و طعن فراوان در مورد صحابه و بطلان مذهب اهل سنت و چیزهای دیگری که مذهب خودشان را تأیید کند و مولفاتی را

۱- احمد مغنیه/ خمینی اقوال و افعال او ص ۴۵

ساخته‌اند و آنها را به عده‌ای از مشاهیر اهل سنت نیز نسبت می‌دهند تا بهتر بتوانند مذهب باطل خود را تایید شده جلوه دهند و امام شوکانی در کتاب خود به نام «الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة» مبحثی را تحت عنوان نسخه‌های ساختگی نهاده است و بعد از بیان آن نسخه‌ها گفته است که اکثر آنها از طرف رافضی‌ها ساخته و جعل شده که در نزد اتباع و پیروان آنان موجود است^(۱).

چنانچه مولف تحفه اثنی عشری نیز به این روش اشاره کرده و کتاب «سر العالمین» را مثال آورده و گفته که آنرا به امام ابو حامد محمد غزالی نسبت داده و آن را پر از هذیان و یاهو گویی کرده‌اند و در خطبه‌ای از آن، از زبان امام سفارش به کتمان این سر و راز و حفظ این امانت را نقل کرده‌اند و آنچه در آن مورد ذکر شده، عقیده‌ی من است و آنچه درباره‌ی غیر آن بیان شده برای سازش و مدهانه می‌باشد^(۲).

و من آنها را می‌دیدم که در بعضی از مولفات معاصر خودشان به این کتاب مراجعه کرده و به بعضی از محتوای آن بر ضد اهل سنت استدلال می‌کنند^(۳).

دکتر عبدالرحمن در صفحه ۲۷۱ کتاب مولفات غزالی گفته است که سه نفر از مستشرقین به نام‌های: (گولدیزهر، پویج و مک دونالد)^(۴) معتقدند که این کتاب جعلی است و عبدالرحمن بدوی نیز این سخن را بصورت قطعی پذیرفته است و دلیل خود را اینگونه بیان می‌دارد و می‌گوید: دلیل اینکه آن کتاب اثر امام غزالی نیست چیزی است که در صفحه‌ی ۸۲ ی آن گفته شده است و آن جمله عبارت است از (معری من را برای خودش ساخت در حالیکه من جوانی بودم و یوسف بن علی شیخ الاسلام او را همراهی میکرد). معری در سال (۴۴۸هـ) وفات کرد و در حالیکه غزالی در سال (۴۵۰هـ) متولد

۱- فوائد المجموعه، ص ۲۵.

۲- مختصر تحفه اثنی عشری، ص ۳۳ و سویی/نقض عقاید شیعه، ص ۲۵.

۳- مثلاً مصادر کتاب کشف الأستباه اثر عبدالحسین رشتی که در چاپسرای عسکری تهران به چاپ رسیده است در سال ۱۳۳۸ هـ و این کتاب چندین مرتبه چاپ شده است در بمبئی سال ۱۳۱۴ هـ و در قاهره سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۷ هـ و در تهران بدون تاریخ نگاه عبدالرحمن بدوی/مولفات الغزالی، ص ۲۲۵.

۴- مولفات غزالی، ص ۲۷۱.

شده است پس چگونه معری غزالی را برای خود می‌سازد؟^(۱)

و هدف از گشودن صفحه‌ی گذشته در اینجا، اشاره به این است که کتاب مراجعات حلقه‌ای از حلقات و مؤامره و توطئه‌ای از سلسله توطئه‌هایی است که ریشه‌های آن در ژرفای زمانها دوانیده شده و رافضی‌ها بر انجام آن پافشاری کرده‌اند تا پیروان خود را از دست ندهند و تا بتوانند در میان مسلمانان فتنه‌انگیزی کرده و رافضیت را پخش نمایند و ترجیح می‌دهم از کتاب مراجعات سخن بگویم تا بصورت خلاصه به بعضی از علایمی که جعلی بودن آن را اثبات می‌کند اشاره کنم

اولاً: آنچه جعلی بودن آن را قطعی می‌کند این‌که روش ثبت نامه‌های ثبت شده در کتاب مراجعات و نامه‌هایی که دو شخصیت متفاوت را از جنبه‌ی فکری و فرهنگی و علمی و جایگاه اجتماعی معرفی می‌کنند یک شیوه و روش است و هیچ‌تغیر و تمایزی در آن دو اسلوب از لحاظ نگارش دیده نمی‌شود و این بیانگر این واقعیت است که سازنده‌ی آن کتاب یک شخص بوده و او هم عبدالحسین موسوی می‌باشد.

ثانیاً: اینکه شیخ‌آزهر که در آن وقت با علم و مکانت شیخ‌آزهر شده نه با منصب و وظیفه، در این نامه به عنوان یک شاگرد کوچک ظاهر می‌شود یا به عنوان یک دانشجوی مبتدی که وظیفه‌ی او تسلیم در برابر هر چیزی است که این رافضی به او می‌گوید، بلکه وظیفه‌ی او مدح و ستایش و بزرگداشت هر حرفی است که او برایش می‌نویسد حتی اگر پاسخ آن مرد شیعه یک تفسیر باطنی باشد که هیچ ربطی به آیات قرآن نداشته باشد^(۲) که حتی کوچکترین اهل علم نزد اهل سنت گمراهی آن را درمی‌یابد و عوام الناس اهل سنت نیز آنرا انکار می‌کنند یا وظیفه‌ی او معتبر دانستن یک حدیث موضوع یا تأیید و تأکید بر یک خرافه‌ای از خرافات می‌باشد این رافضی در این کتاب نقل کرده‌است که شیخ‌آزهر احادیثی که نزد اهل حدیث ضعیف و بلکه موضوع بوده صحیح و متواتر

۱- و جای تعجب اینکه امام ذهبی/نیز این کتاب را به ابوحامد غزالی نسبت می‌دهد میزان الاعتدال، ۵۰۰/۱. در واقع امام ذهبی نیز امر را از دست داده و ندانسته است یا اینکه امام غزالی کتابی با این نام داشته و ناپدید شده است، پس رافضی‌ها کتابی را تألیف و اسم این کتاب ناپدید گشته را به آن داده و به غزالی نسبت داده‌اند؟؟

۲- تاویلات باطنی او برای قرآن در کتاب مراجعات، ص ۶۲-۷۳.

دانسته است احادیثی که حتی دانش آموختگان کوچک هم از ضعیف و جعلی بودن آنها بی اطلاع و نا آشنا نیستند تا چه رسد به شیخ أزهَر که چنین چیزی از او بعید و محال می نماید و آن هم در زمانی که ذاتا کسی که از چشمه‌ی سرشار علم و دانش سیراب نشده باشد و در علوم اسلام تبحر نداشته باشد به درجه و مقام شیخیت جایی مانند أزهَر نمی رسد^(۱).

افترا به اینجا ختم نمی شود بلکه این رافضی، شیخ أزهَر را به عنوان فردی به تصویر کشیده است که حتی از آدرس احادیث در کتب حدیث اهل سنت عاجز و ناتوان است پس می بینیم این رافضی می خواهد جای احادیث را برای او بیان کند^(۲).

و آیا معقول است شیخ أزهَر تا این حد نادان باشد، و آیا می شود از بحث و جستجو ناتوان باشد در حالیکه تمام کتابسرای بزرگ در اختیار اوست و آیا مجبور است این رافضی را به چنین کاری مکلف نماید در حالیکه علما و طلاب أزهَر تحت مدیریت او قرار دارند ولی چنان شده که یک رافضی در نقل حدیث نزد محدثین اهل سنت مورد اطمینان باشد؟!!

ثالثا: و پخش این کتاب از طرف آن رافضی خالی از هرگونه توثیق بوده و چیزی که صحت این نامه ها را به هر وسیله‌ای از وسایل ثابت نماید وارد نشده است مانند اینکه صورت هایی از این نامه هایی که رد و بدل شده و به او رسیده ثابت نماید آنگونه که خود ادعا می کند- ۱۱۲۰ نامه بوده که سهم شیخ أزهَر ۵۶ نامه می باشد. این نامه ها خطی بوده اند، پس چرا حتی یک نامه هم ثابت نشده که سخن این رافضی را تأیید و گواهی کند بویژه در نامه‌هایی که بیانگر متحول و دگرگون شدن شیخ أزهَر از مذهب اهل سنت به مذهب رافضی می باشد که امری بسیار خطیر و مهم است و ناتوانی این رافضی از اقامه‌ی این دلیل، برهان بطلان و ادعای او و دورغ بودن نسبت دادن این نامه به شیخ سلیم از طرف اوست بلکه برهان منتفی بودن موضوع از اصل و اساس می‌باشد این ادعا فقط از طرف این رافضی طرح شده است و از طرف شیخ سلیم چیزی که بر آن دلالت

۱- مراجعات، ص ۵۵-۶۰، به آنچه به شیخ أزهَر نسبت داده است و البينات فی الرد علی الاباطیل المراجعات، ص ۴۵ به بعد.

۲- نگا مثلا مراجعات، ص ۲۳۷.

کند صادر نشده است و برای اثبات ادعای این رافضی که رافضی شدن را به شیخ سلیم نسبت می دهد هیچ دلیل و اثری پیدا نشده است.

بلکه این رافضی تا بیست سال بعد از وفات بشری جرأت إخراج و آشکار نمودن این کتاب را به خود نداده است^(۱) و در برابر ناتوانی او از اقامه‌ی دلیل برای اثبات مدعای خود این رافضی مجبور شده تا در مقدمه‌ی کتاب رسوایی خود را اعلان نماید زیرا راهی ندارد به اینکه نامه‌هایی را بسازد که با اسلوب بشری مشابهت داشته باشد و اینکه صورتی از نامه‌ای از این نامه‌ها را با خط بشری پخش کند پس ناگزیر به جعلی بودن این نامه‌ها اعتراف می کند و گفته است: و من ادعا نمی کنم که این صفحات تنها نصوصی هستند که در آن روز در میان ما تألیف شده‌اند و باز نمی گویم که چیزی از الفاظ و عبارات این مراجعات را قلمی غیر از قلم من نوشته است^(۲) پس زمانیکه این مراجعات تنها به قلم او نوشته شده باشد شیخ أذهر چرا با آن منکر و پدیده‌ی زشت بهت زده شود؟

و او رسوایی دیگری نیز به این رسوایی اضافه کرده است، آنجا که گفته است: شیخ أذهر در این نامه‌ها چیزی را افزوده است که مقام و خیر خواهی و ارشاد مقتضی آن می باشد^(۳). و این اعترافی دیگر است به اینکه چیزی را به شیخ أذهر نسبت داده است که نگفته است ولی او چنین دروغی را با این توجیه که نصیح و خیرخواهی مقتضی آن است صحیح و درست می پندارد... و این نزد اصحاب تقیه مشروع و مباح است. و مادامی که این قوم برای رسول الله ﷺ و اصحاب و اهل بیت ایشان علیهم السلام دروغ می سازند، آیا دروغ پردازی آنان برای دیگران جای تعجب و سؤال است؟!

و این یکی از صورت‌های تقیه است و یک نمونه‌ی روشن از نمونه‌های آن در این عصر می باشد و نمونه‌ها در این باب بسیارند. و اصناف دروغ زیر سایه‌ی تقیه متنوع و

۱- بشری در سال ۱۳۳۵ هـ وفات کرده است نگا: ترجمه‌ی او در اعلام ۱۸۰/۳

۲- نگا مقدمه‌ی مراجعات، ص ۲۷.

۳- مقدمه‌ی مراجعات، ص ۲۷.

گوناگون بوده به گونه‌ای که نیاز به یک بحث مستقل دارد^(۱).

و این اسلوب و روش در جعل اکاذیب بسیار خطرناک است ولی رافضی‌ها آن را ساده و کم اهمیت می‌نگرند و به یکی از اعمال تقیه نزد آنان بدل شده‌است، و به همین دلیل سویدی گفته‌است که بر اساس همین رویه کتاب‌های زیادی نسبت داده شده که تنها کسانی آنها را می‌شناسند که به مذاق اهل سنت آشنا باشند^(۲).

و خداوند سبجان کشف این واقعیت را بر زبان عده‌ای از رافضی‌ها جاری کرده، پس یکی از بزرگان معاصر آنان در مورد کتاب سلیم بن قیس و چندین کتاب دیگرشان، اعتراف می‌کند که جعلی بوده و برای هدف صحیحی تألیف و به دروغ به کسانی از اهل سنت نسبت داده شده‌اند(زیرا آنها قانون ماکیاولی را دنبال می‌کنند که می‌گوید هدف

۱- [و یکی از این نمونه‌ها باز هم کتابی است تحت عنوان «چرا مذهب شیعه را برگزیدم؟» و آن کتاب داستانی ساختگی و یک توطئه‌ی مصنوعی را در بر دارد که شیعه‌شدن و رها کردن مذهب اهل سنت یکی از علمای بزرگ اهل سنت به نام محمد مرعی انطاکی را می‌سراید و این کتاب می‌گوید این عالم بزرگ بعد از اینکه بطلان مذهب اهل سنت را دریافت مذهب رافضی را برگزید. و کتاب با دسیسه و دروغ و افتراء مالا مال شده است چنانچه عادت رافضی‌ها به حکم عقیده‌ی تقیه همیشه اینگونه بوده است. و آیا کسی که علوم شریعت را آموخته باشد به عقیده‌ی رافضیت فریفته می‌شود و به خرافه‌ای همچون انتظار مهدی غائب که بیش از یازده قرن است چشم به راه ظهور او هستند ایمان می‌آورد و آیا به اسطوره یاوه‌ی رجعت که با استفاده از آن انتقام خود را از احباب رسول الله ﷺ و داماد و پدر زن‌های او و بعضی از همسران او که امهات المؤمنین بوده‌اند، بگیرند و آیا به افترای بی اساس و غلط بداء ایمان می‌آورد الخ.

هیچ کس فریب چنین مذهبی را نمی‌خورد و به همین دلیل بعضی از سلف این امت حکایت کرده‌اند که تنها از أعجمی و غیر عرب می‌ترسند که گرفتار بدعت و یا حدث یعنی چیزی که پایه و اساسی در دین ندارد شوند، و گرنه کسی که از چشمه‌سار علوم شرعی سیراب شده باشد فریب اکاذیب و دروغ‌پردازی‌های رافضی‌ها نمی‌شود نگا مقدمه‌ی این کتاب و به همین دلیل اهل علم گفته‌اند، علمای رافضی از دو حال خارج نیستند یا نادان و جاهل‌اند و یا زندق و بی‌دین هستند نگا منهاج السنه، ۷۷/۴ و این باطنی که انطاکی خوانده می‌شود، ادعا می‌کند که اهل حلب و شغل قاضی القضاات بر مذهب اهل سنت را دارد، درحالی‌که از رجال علم در حلب کسی او را نمی‌شناسد، چنانکه چندین نفر از اهل علم در حلب به من اینگونه پاسخ دادند و یکی از آنها عبدالفتاح ابو غده و غیره می‌باشد.

۲- سویدی/نقض عقاید شیعه، ص ۲۵ از نسخه‌ی خطی.

وسيله را توجیه می‌کند) و برای خود چنین جعلی را جایز می‌دانند مادامی که غرض و هدف نزد آنان صحیح باشد^(۱).

و در دراست و ارزیابی این موضوع به خاطر ضیق مجال بیش از این بحث نمی‌کنیم زیرا این بخش مخصوص معاصرین است^(۲).

علمای شیعه از روی تقیه با پیروانشان عمل می‌کنند

و شیعه‌ای که به گفته‌ی عده‌ای از علمایانشان چنان می‌پندارند که به تقیه مرتفع شده، پیوسته تقیه را مورد استفاده قرار می‌دهد. یکی از علمای معاصر نه فقط با اهل سنت بلکه با اتباع و پیروان خودشان با پیروان شیعه‌ی خود از روی تقیه عمل می‌کنند (زیرا خلاف آنچه در باطن او می‌گذرد عمل می‌کند) و این موضوع محض ادعای نیست که ما بگوییم بلکه حقیقتی است ثابت که خودشان بدان اعتراف می‌کنند. سه نفر از علمای شیعه به خاطر ترس از عوام از اعلان یک مسئله‌ی فرعی فقهی خودداری کرده‌اند و به خطا بودن آن مسأله فتوا داده‌اند ولی در نهان خلاف آن را فقط به خواص شیعه می‌گفته‌اند^(۳) و جای تعجب آن کسی که این واقعیت را کشف کرد عالم شیعه محمد جواد مغنیه بود که خودش از سپری شدن تقیه سخن می‌گوید آنجا که می‌گوید: نجس دانستن اهل کتاب برای شیعه یک مشکل اجتماعی به بار آورده‌است و آنها را در تنگنا قرار داده، به ویژه وقتی که به یک کشور مسیحی مانند غرب سفر می‌کنند یا در پناه آنها مسیحی‌ها زندگی می‌کنند مانند لبنان و... سه مرجع از مراجع بزرگ اهل فتوا و کسانی که از آنها تقلید می‌گردید هم عصر یکدیگر بودند اولین آنها: شیخ محمد رضا آل یس در نجف اشرف و دومی: سید صدرالدین در قم قرار داشت و سومی: سید محمد امین در لبنان ساکن بود و

۱- شعرانی/تعلیقاتی علمی بر روی کافی، ۳۷۳/۲-۳۷۴.

۲- در حالیکه این باب تحقیق و بررسی ویژه‌ای را می‌طلبد، زیرا از یک طرف بسیار خطر و مهم است و از طرف دیگر در کشف کردن ماهیت مذهب آنان اهمیت زیادی دارد]

۲- با اینکه آنها مداوم بر گشوده بودن باب اجتهاد نزد خود اصرار می‌ورزند، و هنگامیکه موقف آنان در یک موضوع و مسأله‌ی فرعی اینچنین است چگونه در اصولشان که با آن از امت اسلامی جدا می‌شوند امید می‌رود که تجدید نظر نمایند؟!]

هر سه نفر به طهارت و پاکی اهل کتاب فتوا دادند اما این فتوا را به صورت پنهانی و سری نزد کسانی می‌گفتند و از ترس کسانی که آن فتوا را افشا می‌کردند از علنی کردن آن خود داری می‌کردند و در حالی که جرأت آل یس از همه بیشتر بود و من یقین دارم که بسیاری از فقهای امروز و دیروز به طهارت اهل کتاب فتوا داده‌اند ولی از اهل جهل می‌ترسند، و خداوند شایسته‌ی خشیت است نه غیر خداوند^(۱) و مغنیه در تفسیر خود به نام الکاشف می‌گوید امام بزرگ آنان سید خویی رأی خود را مخفیانه به کسی که مورد توثیق و اعتبار خودش بود بیان می‌داشت^(۲).

و رافضی دیگری به نام کاظم کفایی نیز می‌گوید که امام آنان (الغطاء) به طهارت اهل کتاب برای خاصان خود فتوا داده‌است زیرا خردهای عامه تحمل آن را ندارند^(۳).
و دکتر علی سالوسی پانوشتی بر آن نگاشته و گفته است: علم را اینگونه ضایع کرده و بر اسلام افترا می‌بندند، زیرا مردمانی بر علم امین شده‌اند ولی آنرا ضایع و تپاه کرده‌اند چون از مردم می‌ترسند ولی از خدا نمی‌ترسند^(۴).

و من می‌گویم یکی از اسباب مراعات (یا تقیه) علمای شیعه به خاطر جهال شیعه و عوام آنها این است که منبع ارتزاق آنان آن مردم هستند که با سهم خمس از آنها می‌ربایند.

پس وقتی که موقف پنج نفر از مراجع بزرگ در عصر حاضر در برابر یک مسئله‌ی فرعی و جزئی که خطای آن را به صورت قطع و یقین می‌دانند این گونه باشد چگونه از آنان این امید و انتظار می‌رود که در اصول مذهب خود تعدیل شوند؟!

و از لابلای این حقایق روشن می‌شود که شیعه دست از تقیه برنمی‌دارند و عملکردهای آن تأکید می‌کنند تا قیام قائم الزمان از آن دست برنمی‌دارند و اگر استعمال و بکار بردن تقیه نزد آنان بر حسب اوضاع و احوال سبک سنگین شده و شدت و ضعف می‌یابد. یعنی هرگاه شیعه حکومت و قدرت داشته باشد التزام و پایبندی به آن ضعیف‌تر

۱- مغنیه/فقه امام جعفر صادق، ص ۳۱-۳۲.

۲- مغنیه/الکاشف، ۱۸/۶.

۳- دکتر علی سالوسی آن را نقل نموده نگا فقه امامیه، ص ۸۱.

۴- علی سالوسی/فقه امامیه، ص ۸۱.

شده که ما این را به وضوح در کتاب‌های علمای دربار دولت صفوی مشاهده می‌کنیم مانند کتاب "بحار الأنوار" مجلسی و "انوار النعمانیة" نعمت‌الله جزایری و "تفسیر صافی" کاشانی و تفسیر "برهان" بحرانی و غیره که جرأت اعلان بسیاری از افکاری را که جای پنهان‌کاری در نزد شیعه بوده در آن‌ها مشاهده می‌کنی در مقایسه با سابقین آنان در خلال قدرت حکومت اسلامی، آنجا که غالباً در انجام هر نصی از نصوص آنها امر به حفظ سر و کتمان مبادی را مشاهده می‌کنیم حتی مسأله‌ی ولایت جای پنهان‌کاری در ابتدای امر نزد آنان بوده است.

و بعد از تمام این موارد، اینها از جمله‌ای نظرات معاصرین شیعه و عقاید آنها بود که در این عصر روش اعتقادی آنها را روشن می‌گرداند و بحثی که چیز تازه‌ای در آن نبوده و با دعوای جدیدی از آنچه قبلاً بیان شده در آن نبوده بدان پرداخته‌ام زیرا مادامی که در اصول و مبانی اخذ و دریافت فکر و اندیشه از لابلای نصوص و روایات همچنان قایم و استوار است دیگر امیدی به بهتر شدن موضوع و تغییر و اصلاح آن نیست و با این بیان روشن می‌شود که معاصرین شیعه از سابقین، خطرشان بیشتر است زیرا تمام توطئه‌ها و دسیسه‌ها و تزویرهایی که طی قرن‌ها به خرج داده شده از آنها به ارث مانده است و تمام اینها را مصادر و منابع معتبر قرار داده‌اند و چاپخانه‌های جدید کتاب‌های زیادی از آنها را به چاپ رسانده است و ضعف مسلمانان سبب بیشتر شدن آنان شده است و افزایش جهل و ضعف اهل سنت یکی از عوامل تأثیرگذاری گمراهی‌های آنان و تأثیر پذیری مردم از آنان گردیده است.

فصل چهارم: حکومت آخوندها

بعد از اینکه پیوند معاصرین شیعه با قدیمیان آنها بیان گردید و توضیح داده شد که ارتباط میان آندو پایدار و استوار است، بلکه آنچه نزد گذشتگان غلو و افراط محسوب می‌شد نزد معاصرین به ضروریات مذهب بدل شده‌است پس آیا بعد از تمام اینها پرداختن به حکومت آنها را اهتمام به آن لازم است؟ آیا واقعیت امر برای هر کس که دو چشم سالم داشته‌باشد روشن نشده‌است؟ سبب اختصاص یافتن حکومت کنونی آنان برای بررسی و ارزیابی به دو امر اساسی بستگی دارد:

سبب اول:

اینکه آن به زبان رهبر و زعیم آن طراحی شد و یک تفکر جدید در محیط تشیع إثنی عشری قانون آنرا پایه‌ریزی کرد کشمکش در میان علمای شیعه فی‌مابین موافق و مخالف پیدا کرد، و آن تفکر انتقال وظایف مهدی و شایستگی‌های وی در طول غیبتش است و خروج او به سوی فقیه شیعی به تأخیر افتاد، چنانچه تفصیل و بحث از آثار آن در بحثهای آتی مطرح می‌شود وقتی که خمینی به کلی بر وظایف مهدی منتظر آنان بعد از برپایی دولتش فایق می‌آید.

سبب دوم:

اینکه گفته شد این حکومت نمونه‌ی بارز اسلام واقعی در این عصر می‌باشد و علمای آن مراجع تقلید مسلمانان می‌باشند و مؤسس و بنیان گذار آن یکی از مجددین است که این فقط به بعضی از مسلمانان راجع می‌شود و بعد از برپایی حکومت آنان گفته شد که مذهب تشیع به آن پاکی اصیل خود و اصالت واقعی خود که ولاء خدا و رسول او ﷺ و حب اهل بیت علیهم‌السلام حبی صادقانه برای خدا بازگشته است که صاحب آن احترام مسلمانان دیگر خصوصاً صحابه‌ی رسول ﷺ را از دست نمی‌دهد^(۱).

و بعضی از روزنامه‌ها چنان پنداشتند که واکنش‌هایی که حرکت خمینی ایجاد کرد به این خاطر بود که حرکت مذکور حرکتی صددرصد اسلامی بود^(۱) و مجله‌ی تونس‌ی بنام معرفت. خمینی را برای دستیابی به جایزه‌ی ملک فیصل برای خدمت اسلام و مسلمانان برگزید^(۲).

و مجلات دیگری بر همین نهج نوشتند مانند مجله‌ی الرائد^(۳) و مجله‌ی الدعوة^(۴) و مجله‌ی الرسالة^(۵) و مجله‌ی الأمان^(۶) و غیره و این مجلات همه به اهل سنت بستگی دارند.

و بعضی از کسانی که از اهل سنت بودند و در مورد خمینی و انقلاب او کتابچه‌هایی نوشتند که آنها را نمونه‌ی صادق یک حکومت عدل اسلامی می‌شمارند و آنرا مدح می‌کردند^(۷). و برخی از حرکات و جریانات اسلامی بیانیه‌هایی صادر کردند که در آنها به مدح و تأیید راه خمینی پرداخته شده است. تا جائیکه در بیانیه‌ی تنظیم حکومتی اخوان المسلمین، حکومت خمینی به عنوان تنها حکومت اسلامی در جهان شناخته شده بود. پس به یک فتنه‌ی خطرناکی که هنوز آثار آن باقی است بدل گشته هر چند عده‌ای به هوش آمدند و حقیقت را دریافتند اما عده‌ای دیگر هنوز به آن معجب و انقلاب شیعه‌ی خمینی را یک حرکت تکان‌دهنده می‌دانند^(۸).

۱- مجله اعتصام، شماره پنج، سال بیست و چهارم ربیع الأول ۱۳۹۹ ه.ق.

۲- مجله‌ی معرفت تونس، شماره ۹ سال پنجم ذیحجه ۱۳۹۹ ه.ق.

۳- الوائد آلمانی، شماره ۳۴، ذی حجه ۱۳۹۸ ه، ص ۲۵ و ۲۶.

۴- الدعوة المصریه شماره ۳۰، در ۱/۱۲/۱۳۹۸ ه. ص ۸.

۵- لبنانی، شماره ۳۱، جمادی الثانی ۱۳۹۹ ه.

۶- لبنانی، شماره ۳۱، ۹ شوال ۱۳۹۹ ه.

۷- ماند الخمینی الحل الإسلامی و البديل یعنی خمینی راه حل اسلامی و یک جایگزین مناسب تألیف فتحی عبدالعزیز- دار المختار آن را چاپ کرده است و، مع ثورة ایران، و آن بحث سومی از بحثهایی است که مرکز اسلامی در آخن آنرا صادر می کند و کتاب "نحو ثورة الإسلامیة تألیف محمد عنبر.

۸- الشیعه و السنه ضجه مغتلقه و آن یکی از سلسله کتاب‌هایی است که دار المختار اسلامی آن‌ها را نشر و صادر می‌کند، ص ۵۲.

و شیعه از این فضا برای نشر و تأییدات مذهب خود، بهره‌برداری خوبی کردند و در این تهاجم تبلیغاتی مطرح شده در روزنامه‌ها و رسانه‌های اسلامی که گویا حقیقت برای جوانان مسلمان پوشیده نگاه داشته و گفته نشده است سهم بسزایی ایفا کرده‌اند زیرا جوانان مسلمان از اختلافات میان تشیع و تسنن چیزی به جز اختلاف بر سر اینکه از علی یا ابوبکر کدامیک شایسته‌ی ولایت بوده، نمی‌دانند و تلک اُمه قد خلت و آن امتی بودند که دورانشان سپری شده است و امروزه چنین اختلافی چندان ارزشی ندارد که بدان پرداخته شود.

و این فضا فضای مناسب و ارزانی برای نشر فتنه و شیعه‌گری بود و از همین جا لازم می‌نماید که حقیقت بیان گردد و در میان مردم انتشار داده شود بنابراین تحقیق و بررسی تفکر و اندیشه‌ی مؤسس آن و مواد قانونی آن انقلاب و حرکت شیعی بار دیگر و به صورتی نوین و داستان تجدد و تغییر و تحول آن لازم است که از روی آن تحقیق می‌توان یک حکم موضوعی درباره‌ی آن حرکت صادر نمود^(۱).

اندیشه‌ی خمینی

در خلال کتاب کشف الأسرار، تحریر الوسیله حکومت اسلامی، مصباح الإمامه و الولایه و رساله‌های التعادل والترجیح و تقیه و درسهایی که در مورد جهاد و شیعه‌گری و راز نماز و غیره که خمینی نوشته است، مجموعه‌ای از اتجاهات و اندیشه‌های او روشن می‌گردد که مهمترین آنها به ترتیب زیر می‌باشد:

اول: اتجاه و نگرش بت پرستانه

دوم: اتجاه و نگرش افراطی صوفیانه

سوم: ادعای پیامبری و نبوت

چهارم: افراط در شیعه‌گری

۱- و من رساله‌ی فوق لیسانس خود را در زمینه‌ی مسأله‌ی خمینی و تقریب بین مذاهب نوشته‌ام و در آن رساله موضوع مورد بحث با رویکرد جدیدی از زوایای آن کاملاً روشن شده است شاید تا کنون چنین کتابی در مورد خمینی نوشته نشده باشد.

پنجم: ولایت مطلقه‌ی فقیه (یا نیابت کامل از مهدی موهوم)

اولاً: نگرش بت پرستانه^(۱)

در کتاب خود تحت عنوان کشف الأسرار دعوت به شرک و دفاع از ملت مشرک را تحت عنوان «آیا طلب حاجت از مردگان شرک نیست؟» ظاهر نموده‌است: ممکن است گفته شود توسل به مردگان و طلب حاجت از آنها شرک است؛ با این توجیه که پیامبر ﷺ و امام بعد از فوت، دو موجود جامد هستند و از آنها نفع و ضرری متوقع نمی‌باشد. پاسخ اینکه: شرک حاجت خواستن از غیر خداست و با این اعتقاد که غیر خدا إله و رب باشد، اما حاجت خواستن از غیر خدا بدون این اعتقاد شرک نیست و در این باره تفاوتی میان زنده و مرده وجود ندارد در نتیجه اگر کسی از سنگی یا درختی یا جمادی دیگر حاجت بخواهد شرک نیست با اینکه کار بیهوده‌ای کرده است. و از ناحیه‌ی دیگر ما از ارواح مقدس انبیا و امامانی استمداد می‌کنیم که خداوند به آنها قدرتی ویژه عطا کرده است و با براهین قطعی و دلایل عقلی محکم ثابت شده که روح بعد از مرگ حیات و زندگانی داشته و ارواح بر این عالم احاطه‌ی کامل دارند و آنگاه برای اثبات ادعای خود سخنانی از فلاسفه نقل می‌کند^(۲).

و این عبارت شامل مسائل ذیل الذکر می‌شود:

الف- اعتقاد او به اینکه دعای سنگ و صنم و بت و ضریح و سایر غیر خداها شرک نمی‌باشد مگر اینکه دعا کننده معتقد به إله یا رب بودن آن غیر خدا باشد. و این یک سخن باطل و افتراء است زیرا این همان شرک اکبری است که خداوند پیامبران را فرستاده و کتاب‌های وحی را نازل فرموده تا آنها غلط و باطل اعلام کنند و آن همان شرکی بود که پیامبر ﷺ بر سر آن با مشرکین جهاد نمود. و این نه بدان دلیل که مشرکین اصنام و بت‌های خود را رب یا إله می‌دانستند بلکه بت‌ها را چنان قلمداد می‌کردند که خدا در موردشان می‌فرماید:

۱- کسی را نیافته‌ام که در مورد این نگرش خمینی که بسیار خطرناک است چیزی نوشته باشد.

۲- کشف الأسرار، ص ۳۰.

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]

«ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.»
و باز خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَ عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُخَوِّتُونَ اللَّهَ يَمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸]

«اینان غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند، و می‌گویند: اینها میانجیهای ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگاران می‌نمایند!) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟ (مگر شما بتها را نماینده خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟!). خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.»

و یا می‌فرماید:

قَالَ تَعَالَى: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۸۴ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ ۸۵ ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّعْيِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ ۸۶ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَنْقُوتُ﴾ ۸۷ ﴿قُلْ مَنْ يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُخِيرُ وَلَا يُجَاوِزُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۸۸ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ ۸۹ [المؤمنون: ۸۴ تا ۸۹]

«بگو: زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند، اگر دانا و فرزانه‌اید؟! (بر اساس ندای فطرت، و بدهات عقل) خواهند گفت: (همه کائنات، و از جمله زمین و ساکنان آن) از آن خدایند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید (که تنها مالک کائنات شایسته پرستش است و بس؟) بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ (آیا ملک کائنات و فرمانروائی بر آنها از آن کیست؟) خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیش نمی‌گیرید (و خویشان را از فرجام شرک و کفر و عصیان نسبت به یزدان، صاحب و فرمانده جهان به دور نمی‌دارید؟!). بگو: آیا چه کسی فرماندهی بزرگ همه‌چیز را در دست دارد (و ملک فراخ کائنات و

حکومت مطلقه بر موجودات، از آن او است؟) و او کسی است که پناه می‌دهد (هر که را بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد، اگر فهمیده و آگاهید؟! خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چگونه گول (هوی و هوس و وسوسه شیاطین را) می‌خورید و (از حق کناره‌گیری می‌کنید، انگار) جادو و جنبل می‌شوید؟»

پس با این ثابت گردید که مشرکین عرب به وجود خداوند به عنوان آفریننده‌ی همه چیز اقرار می‌کردند ولی با این حال مشرک شمرده می‌شوند و شرک آن از اینگونه شرکی است که خمینی بدان فرا می‌خواند.

ب- اعتقاد او به اینکه مردگان توانایی دفع ضرر و جلب نفع را در اختیار دارند و می‌گویند که آنان دفع ضرر و جلب نفع را از مردگانشان استمداد می‌کنند و این بدون هیچ تردیدی شرک اکبر است. مردگان برای خودشان مالک ضرر و نفعی نیستند تا چه رسد به دیگران که به آنها نفعی رسانند یا ضرری را دفع کنند. و آیا این شرک با شرک مشرکین قریش و غیر قریش از مشرکین ملت‌های دیگری که غالب شرک آنان از همین بخش است هیچ تفاوتی وجود دارد؟^(۱) تنها تفاوت اینکه شرک خود را اسلام قلمداد کرده و آنرا جزو دین پیامبر ﷺ می‌دانند چنانچه در دفاع خمینی و غیر او دیده می‌شود.

ج- ادعای او بر اینکه ارواح احاطه‌ی کامل بر این جهان دارند آنگاه برای اثبات مدعای باطل خود به فلسفه و فلاسفه پناه می‌برد.

احاطه بر این دنیا ویژه‌ی خداوند است:

قَالَ تَعَالَى: ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا﴾ [النساء: ۱۲۶]

«و خداوند کاملاً آگاه از هر چیز است و آن را دقیقاً می‌پاید»

ولی روح یک مخلوقی است که برای او تعیین سرنوشت می‌گردد و بعد از جدایی از بدن یا در نعیم یا در عذاب قرار می‌گیرد و در امر احاطه بر عالم نصیبی ندارد اما چنین باوری از سرچشمه‌ی آن جای تعجب نیست زیرا کسی که از میان الحاد فلاسفه و افراط

و غلو رافضیت گردآوری می‌کند بهتر از این از او خارج و صادر نمی‌شود بلکه انتظار می‌رود بدتر از این هم بگوید.

اعتقاد خمینی به تأثیر ستارگان و ایام بر حرکت انسان

اندیشه و تفکر خمینی لایزال اسیر اوهام شرک و مشرکین بوده‌است او چنان می‌پندارد که ایام منحوس و بدشگونی هستند که باید فرد شیعی در هر ماه از هر کاری در آن روزها خودداری کند. و اینکه انتقال ماه به سوی بعضی از برجهای فلکی تأثیراتی منفی بر کار انسان دارد بنابراین فرد شیعی باید از اقدام به یک پروژه و کار مشخص تا اینکه از آن برج فلکی معین می‌گذرد خودداری و توقف نماید.

و تردیدی در این نیست که هرکس معتقد باشد ایام و ستاره‌ها در جلب سعادت یا احداث ضرر یا منع آن تأثیری دارند مشرک و کافر است و آن همان اعتقاد صائبه در مورد ستارگان می‌باشد.

و در کتاب تحریرالوسیله‌ی خمینی چنین تفکری بوضوح دیده می‌شود آنجا که می‌گوید: ازدواج کردن در هنگامی که ماه در برج عقرب قرار می‌گیرد مکروه است و همچنین در پایان هر ماه و در یکی از ایام منحوس و بدشگون هر ماه مکروه است و آن ایام عبارتند از: روزهای سوم، پنجم، سیزدهم، شانزدهم، بیست و یکم، بیست و چهارم و بیست و پنجم (و این در هر ماه وجود دارد)^(۱).

این است اعتقاد خمینی، پس سخن مؤلف تحفه‌ی اثنا عشری در مورد او و پیروانش صادق است که می‌گوید: صابین (ستاره‌پرستان) دوری می‌کردند از کار در روزهایی که ماه در عقرب یا طرف یا محاق (در حال محو شدن) بوده باشد و رافضی‌ها هم چنان

هستند. و صائبه (ستاره پرستان) معتقد بودند که تمام ستارگان فاعل مختارند و چاره اندیش عالم سفلی هستند و رافضی‌ها نیز اینگونه فکر می‌کنند^(۱).

حقیقت شرک نزد خمینی

و زمانیکه بت‌پرستی مشرکین نزد او شرک نیست پس باید از دیدگاه او شرک چه چیزی باشد؟ او می‌گوید: نصوص زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه تمام نظام‌های غیر اسلامی شرک هستند و حاکم و سلطه در آن نظام‌ها طاغوت هستند و ما مسئول ازاله‌ی آثار شرک در جامعه‌ی اسلامی خود می‌باشیم و آنرا به کلی از زندگانی خودمان دور می‌کنیم^(۲).

پس تو می‌بینی که مفهوم شرک نزد خمینی آن است که یکی از اهل سنت در یکی از بلاد اسلامی و مسلمانان حاکمیت کند و حاکم آن در این صورت مشرک است و اهل آن سرزمین مشرکند پس دین اینها ولایت است نه توحید به همین دلیل شرک در اقطار آنها به نهایت خود رسیده‌است.

دوم: غلو در تصوف (یا اعتقاد به حلول و اتحاد)

و صورت تصوف نزد خمینی در بارزترین مظاهر آن در کتاب او به نام مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه و بعد در کتاب دیگر او به نام راز نماز نمایان می‌گردد و در زیر به بیان برخی از اندیشه‌های افراط گرایانه‌ی صوفیه پرداخته می‌شود.

الف: سخن او از حلول ویژه

۱- مختصر تحفه، ص ۲۹۹. و به باب آنچه در مورد تنجیم تأثیرات نجوم در کتاب التوحید مع شرحه تألیف فتح المجید مراجعه کنید ص ۳۶۵.

۲- حکومت اسلامی، ص ۳۳ و ۳۴ و نگا اعتقاد آنها در توحید الوهیت، ص ۴۲۵، نسخه‌ی عربی در این رساله.

درباره‌ی امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: علی خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله، قائم مقام او در ملک و ملکوت، متحد با او در حضرت جبروت و لاهوت، اصل و ریشه‌ی شجره و درخت طوبی، حقیقت سدره‌المنتهی، رفیق اعلی در مقام یا ادنی، معلم روحانیون، تأیید کننده‌ی انبیا و مرسلین می‌باشد^(۱).

به این سخن که او می‌گوید متحد با لاهوت بنگر آنرا همانند سخن و اعتقاد نصارا می‌بینی که معتقد به اتحاد لاهوت و ناسوت هستند و قبلاً گفته شد که غلات شیعه چنان می‌پندارند که خداوند در علی حلول کرده‌است^(۲) و پیوسته و کماکان امثال این افکار افراطی‌گرایانه و الحادی در اذهان و اندیشه‌های این شیوخ چنانچه می‌بینی وجود خواهد داشت و از گذرگاه دعوی حلول پرودگار در علی، خمینی نیز به امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین نسبت می‌دهد که گفته‌است: من از پیامبران باطنی هستم و با رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر^(۳).

پس تو می‌بینی که خمینی به این کلمه‌ای که در نهایت غلو و به دروغ و افترا به امیرالمؤمنین نسبت می‌دهد چیزی را که از آن غلط‌تر و غلو آن بیشتر است می‌افزاید علی نزد او تنها قائم بر تمام انبیا نیست بلکه قائم بر هر نفسی است و آیتی را که ویژه‌ی خداوند سبحان است انتخاب و مخلوق را بدان توصیف می‌کند. خداوند می‌فرماید:

قَالَ تَعَالَى: ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ [الرعد: ۳۳]

«آیا خدائی که (همه مردمان را آفریده است و) حافظ و مراقب همه‌کس است و اعمال ایشان را می‌پاید (همسان بتهائی است که همچون او نمی‌باشند؟ مگر خدا و معبودهای دروغین مانند یکدیگرند؟)»

یعنی خداوند سبحان حفیظ، رقیب و علیم بر هر نفسی در هر حرکتی می‌باشد. می

۱- مصباح الهدایه، ص ۱.

۲- نگا اعتقاد به حلول پیش عده‌ای از فرقه‌های غلات شیعه در مقاله‌های اسلامی‌ها، ۸۳/۱-۸۶ و شهرستانی در ملل و نحل می‌گوید: تمام غلات شیعه به حلول معتقد هستند، الملل و نحل، ۱/۱۷۵.

۳- مصباح الهدایه، ص ۱۴۲.

فرماید:

قَالَ تَعَالَى: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ [یونس: ۶۱]

«(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید»
و حقیقت برای هر کس که دو چشم سالم داشته باشد روشن است چه غلویی بیشتر از این که علی را قائم و ناظر بر همه چیز دانست؟ چون این به إله گرفتن صریح است.
درباره‌ی فرموده‌ی خدای عزوجل:

قَالَ تَعَالَى: ﴿يَذَرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ [الرعد: ۲]

«خداوند کار و بار (جهان) را (زیر نظر می‌دارد و با حساب و کتاب دقیقی) می‌گرداند و او (نشانه‌های دیدنی را در پهنه کتاب هستی بر می‌شمرد و) آیه‌ها (ی خواندنی کتاب قرآن) را بیان می‌دارد، تا این که یقین حاصل کنید که (در سرای دیگر) پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد.»
می‌گوید پروردگار شما که منظور امام است^(۱).

ب- اعتقاد او به حلول و اتحاد کلی

و خمینی از اعتقاد به حلول جزئی یا حلول ویژه‌ی علی به حلول عام تجاوز کرده است بعد از اینکه از توحید و مقامات آن بر مبنای تصورات خود بحث می‌کند می‌گوید: نتیجه‌ی همه‌ی مقامات و توحیدها ندیدن هر فعل و صفتی حتی برای خداوند متعال و نفی کثرت به صورت کلی و شهود وحدت محض است^(۲). و از سخن او که می‌گوید: عدم رؤیت هر فعل و صفتی حتی برای خداوند متعال چنان برمی‌آید که بر مذهب

۱- مصباح الهدایه، ص ۱۴۵.

۲- مصباح الهدایه، ص ۱۳۴.

اتحادیه تأکید می‌کند چون دیدن یک فعل جداگانه و اثبات صفتی معین برای خداوند به معنای اثبات غیریت و دوگانگی است و این نزد آنان شرک است.

سپس از یکی از امامان خود نقل می‌کند که گفته‌است ما با خدا حالاتی داریم، خدا خدا است و ما مائیم و او مائیم و ما اوئیم^(۱) سپس به آن افزوده و می‌گوید: و کلمات اهل عرفان خصوصاً شیخ بزرگ محی‌الدین عربی با این گونه امثال پر شده‌اند مانند سخن او: الحق خلق و الخلق حق و الحق حق و الخلق خلق، خدا آفریده است و آفریده خداست، خدا خداست و آفریده آفریده‌است.

و در یکی از جملات خود می‌گوید: حق منزّه همان حق مشبه، یعنی خدای پاک از هر شائبه‌ی عیب و نقص همان خدای مشبه به خلق خود است. سپس جمله‌ای از کلمات ابن عربی را نقل کرده‌است و گفته‌است: ظهور و وجودی به جز برای خدای تبارک و متعال نیست و عالم نزد آزادگان خیالی در خیال است^(۲).

و گفته‌است هرگاه خانه‌ی تحقق از غبار کثرت پاک گردید و حجاب نورانیت و تاریکی درهم پیچیده شد و به مقام توحید ذاتی و فناء کلی رسید آنوقت پناه خواستن حقیقی برای او حاصل می‌شود سپس در مورد {ایاک نعبد} می‌گوید: بازگشت بنده به سوی خدای حق با فنای کلی مطلق^(۳).

سپس تو او را می‌بینی که بیشتر برای اثبات مذهب خود در وحدت وجود به ابن عربی که او را به شیخ کبیر توصیف می‌کند و قونوی که او را به خلیفه‌ی شیخ بزرگ محی‌الدین عربی توصیف می‌کند استدلال می‌کند^(۴). و اینچنین روشن شد که خمینی راه اهل حلول و اتحاد را در پیش گرفته‌است.

سوم ادعای نبوت

۱- مصباح الهدایه، ص ۱۱۴.

۲- مصباح الهدایه، ص ۱۲۳.

۳- راز نماز، ص ۱۷۸.

۴- مصباح الهدایه، ص ۸۴-۹۴-۱۱۰-۱۱۲.

پلیدیهای تصوف و خیالات فلسفی در نزد او ادعای غریبی و کفر صریحی در او ایجاد کرده است آنجا که برای مرید و سالک چهار مرحله و سفر را ترسیم می‌کند: در سفر اول به مقام فنا فی الله می‌رسد و در آنجا راز نهان و نهان‌تر وجود دارد و از سخن باطل سر می‌زند پس به کفر او حکم می‌شود حال اگر عنایت الهی او را دریافت بعد از ظهور ربوبیت به عبودیت اقرار می‌کند^(۱).

و در سفر دوم نزد خود به درجه‌ی ولایت تامه می‌رسد و ذات و صفات و افعال او در ذات و صفات و افعال حق فانی می‌شود و باز فنا در فنائیت که همان مقام اخفی است حاصل می‌شود و دایره‌ی ولایت به اتمام می‌رسد^(۲).

و اما در سفر سوم: بیداری تام برای او حاصل و به بقای خداوند بقا می‌یابد و در عالم جبروت و ملکوت و ناسوت سفر می‌کند و سهمی از نبوت برای او حاصل می‌شود ولی آن نبوت تشریعی نیست و در این هنگام سفر سوم تمام و سفر چهارم آغاز می‌شود^(۳). با سفر چهارم مقام نبوت تشریعی را کسب می‌کند^(۴).

پس مراحل و مراتب سفر نزد او عبارتند از: فنا، ولایت و در آن فنا در فنا وجود دارد، نبوت بدون تشریع، سپس نبوت کامل و آن مراحل دربرگیرنده‌ی این است که نبوت اکتسابی بوده و از طریق ریاضت‌ها و مجاهدت‌های اهل تصوف به دست می‌آید و این ادعا به اصول فلسفی قدیمی برمی‌گردد و به همین دلیل قاضی عیاض گفته است: هر کس برای خود ادعای نبوت کند و یا اکتسابی بودن آنرا درست بداند و یا معتقد باشد که با صفای قلب به درجه‌ی آن می‌رسد همانند فلاسفه و غلات صوفیه، ما آنان را کافر می‌دانیم^(۵).

بنابراین سخن مذکور کفری صریح و الحادی آشکار و کفر به نبوت انبیاء^{علیهم‌السلام} و خارج شدن از دایره‌ی دین اسلام محسوب می‌شود و روشن شد که او برای خود پیمودن این

۱- مصباح الهدایه، ص ۱۴۸.

۲- مصباح الهدایه، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۳- مصباح الهدایه، ص ۱۴۹.

۴- مصباح الهدایه، ص ۱۴۹.

۵- الشفاء، ۲/ ۱۰۷۰-۱۰۷۱.

مقامات و درجات را ادعا می‌کند و در کتاب خود حکومت اسلامی بیان کرده‌است که فقیه شیعی همانند موسی و عیسی می‌باشد^(۱).

و لازم است که فراموش نشود که نزد آنان مقام ولایت از مقام نبوت بالاتر است کما اینکه قبلاً گفته شد^(۲) و بیان این موضوع از زبان و کلام خمینی نیز خواهد آمد و با این حال خمینی در ایران فقط با واژه‌ی امام خوانده‌شده یعنی وصفی که نزد آنان مافوق وصف نبوت است^(۳).

و این معنا را یکی از مسئولان ایرانی به نا فخرالدین حجازی تاکید کرده و می‌گوید: خمینی از موسی و هارون پیامبر علیه السلام بزرگتر است و این گفته به خمینی رسید و او را در تهران نائب الإمام خود قرار داد و او را به عنوان رئیس بزرگترین مؤسسه‌ی مالی آن سرزمین یعنی بنیاد مستضعفین تعیین کرد^(۴).

و محمد جواد مغنیه را می‌یابیم که بر برتر بودن خمینی از پیامبر خدا موسی علیه السلام اشاره‌ای می‌کند، آنجا که می‌گوید: وسید معلم (یعنی خمینی) در صفحه ۱۱۱ کتاب حکومت اسلامی گفته‌است: چرا بترسیم؟ باید یکی از این مرحله باشد یا زندان یا تبعید یا قتل که اولیاء خدا خودشان را به خاطر رضائیت خدا بخت می‌کنند. سپس جواد مغنیه به آن می‌افزاید و می‌گوید: و این کلمات تنها ابراز احساس از احساسات خشم نیست چنانچه موسی در هنگام به زمین انداختن الواح (تورات) و گرفتن و کشیدن موسی سر برادرش دچار آن شد، بلکه از علم و منطق قاطع و بالایی خبر می‌دهد که آتش عاطفه و احساس بدان راه ندارد^(۵).

۱- حکومت اسلامی، ص ۹۵.

۲- نگا، ص ۵۶۵.

۳- مجتمع و دین نزد امام خمینی، و این بحث در لوموند فرانسه انتشار و سپس در کتابی به اسم ایران ص ۲۱۶ چاپ گردید.

۴- موسی موسوی/الثوره البائه، ص ۱۴۷.

۵- خمینی و حکومت اسلامی، ص ۱۰۷.

و این متن مغنیه با حروف خودش می‌باشد و از آن برمی‌آید که خمینی از پیامبر خدا ﷺ کامل‌تر است و کار خمینی از علم و منطق برمی‌خیزد ولی عملکرد موسی بر خشم و عاطفه و احساس بنا شده‌است.

و موسی ﷺ شریف‌تر و بزرگتر از آن است که با صفات صالحین مقایسه‌شود پس چگونه خمینی بر او تفضیل داده می‌شود یا با او مقایسه می‌گردد؟! و این منطق غلات و افراطیونی است که دل‌های آنان از ارج نهادن به انبیا و پیامبران خدا ﷺ خالی شده‌است زیرا غلو و افراط آنان در مورد امامان و نایبانشان نفس‌های آنان را از بزرگداشت و عظمت رسالت و رسولان خدا فارغ گردانیده‌است. و گفته می‌شود خمینی اسم خود را در اذان نماز داخل کرده و آنرا بر شهادتین مقدم داشته‌است. دکتر موسی موسوی^(۱) می‌گوید: خمینی نام خود را در اذان نمازها وارد کرده و آن را بر نام مبارک پیامبر ﷺ مقدم داشته‌است پس اذان نمازها در ایران بعد از به حکومت رسیدن خمینی و در تمام مساجد جامع اینگونه است: الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر آنگاه اشهد ان محمد رسول الله گفته می‌شود (و مولف سهوا کلمه‌ی اشهدا ان لا اله الا الله را ذکر نکرده‌است)^(۲) و هنگامیکه ابن بابویه که یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن چهارم است معتقد است که قول شیعه در اذان اشهد ان علیا ولی الله، از جعلیات گروه افراطی مفوضه،^(۳) خدا لعنتشان کند می‌باشد.

۲- و موسی موسوی نوهی ابوالحسن موسوی اصفهانی یکی از علمای شیعه می‌باشد، استاد دانشگاه بوده و دکترای خود را در دانشگاه تهران و دانشگاه پاریس گرفته‌است، در بسیاری از دانشگاه‌ها به عنوان استاد اقتصاد و فلسفه کار کرده‌است.

۲- و نگا الثوره البائسه، ص ۱۶۲-۱۶۳ و نگا الخمینی بین الدین و الدوله تألیف عبدالجبار عمر، ص ۶.
۲- البته ذکر نام خمینی با عنوان خمینی رهبر بعد از کلمه‌ی الله اکبر یکی از شعارهای انقلاب بود نه یکی از الفاظ نماز، و این شعار که هنوز در نمازهای جمعه و تظاهرات‌ها و مراسمات و مجالس گفته می‌شود اینگونه است: الله اکبر الله اکبر خمینی رهبر مرگ بر آمریکا مرگ بر اسرائیل مرگ بر ضد ولایت فقیه مترجم

۴- مفوضه: گروهی از غلات شیعه هستند چنان می‌پندارند که خداوند محمد را آفرید سپس آفرینش عالم و تدبیر و چاره اندیشی آنرا به او واگذار نموده‌است سپس هم محمد تدبیر عالم را به علی

مشخص می‌گردد که معاصرین شیعه تا چه اندازه از گذشتگان شیعه فاصله گرفته‌اند و معاصرین تفاوت‌های خود را با غلات محو کرده‌اند و هیچ‌گاه مرزهایی نداشته‌اند که در مسیر مذهب خود از قدیم‌الایام تا کنون در برابر غلو و بی‌دینی ایستاده باشند...

چهارم افراط در غلو و شیعه‌گری

به نسبت روش و جهت خمینی در تشیع او مذهب غلو و انحراف و یک‌جانبه‌گرایی را که مذهب غلات رافضی‌ها بوده برگزیده است^(۱) و دلیل اینکه وی مذهب غلات شیعه را دارد اینکه او به تفضیل امامان بر انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام معتقد می‌باشد و می‌گوید: یکی از ضروریات مذهب ما این است که فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل هم به مقام امامان نمی‌رسند. و از امامان علیهم‌السلام نقل شده که ما با خدا حالاتی داریم که در وسع و ظرفیت فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل نیست^(۲)

و این است مذهب غلات رافضیها چنانچه عبدالقاهر بغدادی^(۳) و قاضی عیاض در الشفاء ۲/۲۹۰ و شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه ۱/۱۷۷ به اثبات می‌رسانند. و خمینی این مذهب را به همه‌ی معاصرین شیعه نسبت داده و می‌گوید: که یکی از ضروریات مذهب ما است. پس بنا به حکم ائمه‌ی اسلام معاصرین شیعه از غلات شیعیان رافضی محسوب می‌شوند و بحث به اینجا ختم نمی‌شود بلکه عقیده‌ی خمینی در مورد امامانش همان عقیده‌ی غلات شیعه، بنا به حکم علمای بزرگ شیعه در قرن چهارم می‌باشد و دلیل آن هم اینکه خمینی در حکومت اسلامی ص ۹۱ می‌گوید: که تصور سهو

تفویض کرده، لذا علی مدبر دوم است نگا در مورد مفوضه مقالات الإسلامیین، تألیف اشعری، ۸۸/۱، الفرق بین الفرق تألیف بغدادی، ص ۲۵۱، اعتقادات فرق مسلمین و مشرکین تألیف رازی، ص ۹۰، الخطط تألیف مقریزی، ۳۵۱/۲ و از کتاب‌های شیعه نگا تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۶۴-۶۵، بحار الأنوار مجلسی، ۳۴۵/۲۵ و من لا یحضره الفقیه، ۱۸۸/۱-۱۸۹.

۱- و به جهت علاقه‌ی شدید وی به اسم رافضیت یکی از کتاب‌های خود را دروس فی الجهاد و الرفض درسهایی در جهاد و شیعه گرینامیده است.

۲- حکومت اسلامی، ص ۵۲.

۳- نگا اصول الدین، ص ۲۹۸.

و غفلت از امامان او بعید می‌باشد. و این دیدگاه بنا به نظر ابن بابویه و غیر او مستحق لعن و نفرین هستند آنجا که می‌گوید: غلات و مفوضه خدا لعنتشان کند سهو کردن پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند^(۱). و ابن بابویه از شیخ خود محمد بن حسن بن ولید نقل کرده که او نفی سهو را از پیامبر و امام، غلو قلمداد کرده است^(۲). و در کتاب خود بر این غلات و مفوضه چنین حکم می‌کند: اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه این است که آن‌ها نسبت به خداوند بزرگ کافرند و از یهود و نصارا و مجوس بدترند^(۳).

این از یک طرف و خمینی در بقیه‌ی عقاید خود تفاوتی با عقاید شیعه‌ی اثنی عشری که صفحاتی در این مورد نگاشته شد ندارد و او در مورد تکفیر صحابه‌ی رسول الله همانند دیگران فکر می‌کند^(۴) و در مورد عموم اهل سنت نیز عقیده‌ی تکفیری دارد و آنها را به جز عده‌ای که آنان را مستضعف می‌نامند به ناصبی توصیف می‌نماید^(۵) بلکه او در این باره نظری جدای از نظرات قوم خود دارد و آن تعامل با اهل سنت به عنوان دشمنان حربی است آنجا که می‌گوید: قوی‌تر اینکه ناصبی در مباح بودن غنیمت گرفتن از آنها و تعلق خمس به آن غنیمت باید به اهل حرب ملحق شوند و همانند حربی با آنها تعامل شود. بلکه ناصبی در هر جا باشد باید مال و دارایی او اخذ شود و به هر وسیله‌ای ممکن واجب است خمس آن اخراج گردد^(۶).

۱- من لا یحضره الفقیه، ۲۳۴/۱.

۲- من لا یحضره الفقیه، ۲۳۴/۱.

۳- الإعتقادات، ص ۱۰۹.

۴- وحتى در کتاب تحریرالوسیله‌ی خود تبری جستن از دشمنان ائمه را در نماز مشروع می‌داند و دشمنان ائمه در قاموس شیعه فقط صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به جز سه یا هفت نفر از آنان می‌باشند تحریرالوسیله، ۱۶۹/۱ د ر کتاب کشف الأسرار خود به صراحت شیخین را تکفیر می‌کند نگا کشف الأسرار، ص ۱۱۲ به بعد و نگاه الندوی / صورتان متضادان: ص ۵۷-۵۸، الثورة الأیرانیة فی میزان الإسلام محمد منظور نعمانی، ص ۴۸ به بعد.

۵- تعریف این اصطلاح نزد آنان قبلا بیان شد.

۶- تحریرالوسیله، ۳۵۲/۱ و جاء دورالمجوس، ص ۱۶۸.

و منظور او از ناصبی‌ها، اهل سنت و شیعه‌ی زیدیه که به نظر آنان به اهل سنت ملحق هستند می‌باشد نه فقط خوارج و کسانی که نزد اهل سنت ناصبی هستند به دلیل اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام را تکفیر می‌کردند و به همین دلیل خوارج را به عنوان قسمی دیگر در ردیف نواصب بیان می‌کند و می‌گوید: و اما نواصب و خوارج - خدا لعنتشان کند، هر دو نجس هستند^(۱).

و درباره‌ی عقیده‌ی آنها در بحث قرآن خمینی نیز افترای وجود قرآن علی را که به صحابه عرضه کرده و آن را دور انداخته‌اند و نیز وجود چیزهای دیگری که در قرآن کنونی نیست ولی در آن بوده تأیید و تصدیق می‌کند و می‌گوید: و شاید قرآنی که علی گردآوری کرده‌بود و می‌خواست بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا تبلیغ کند^(۲) همان قرآن کریم باشد با تمام ویژگیهایی که در فهم ضبط شده‌ی او به آموزش رسول الله صلی الله علیه و آله دخیل است^(۳) و او به مجوس ملحد صاحب فصل الخطاب ترحم می‌کند و از کتاب او مستدرک الوسایل دریافت کرده و بدان استدلال می‌کند^(۴) چنانچه از اصول آنان که حاوی این کفر است نیز تلقی و دریافت می‌کند مانند اصول کافی تألیف کلینی^(۵) و احتجاج تألیف طبرسی^(۶) و از سایر کتاب‌های آنان به همین منوال استدلال می‌کند.

وندوی در ترجمه‌ی بعضی از عبارات و جملات کتاب کشف الأسرار خمینی چیزهایی را بیان می‌کند، که در برگیرنده‌ی اثبات این کفر از خمینی می‌باشد^(۷) و در متن مترجم از کشف الأسرار که در دست من است، خمینی به این پرسش که چرا نام امامان در قرآن ذکر نشده است؟ اینگونه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: بی‌گمان از کسانی که تنها برای ریاست و دنیاپرستی با اسلام و قرآن ارتباط داشته‌اند و قرآن را وسیله‌ای برای

۱- تحریر الوسیله، ۱/۱۱۸.

۲- البته در نسخه‌ای که من دیده‌ام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله وجود نداشت.

۳- رساله‌ی تعادل و ترجیح ص ۲۶ در ضمن جزو دوم از رسایل خمینی.

۴- حکومت اسلامی، ص ۷۷.

۵- حکومت اسلامی، ص ۶۲-۶۳-۹۴.

۶- حکومت اسلامی، ص ۷۷.

۷- صورتان متضادان، ص ۵۸.

رسیدن به مقاصد فاسد خود ساخته بودند، بعید نیست که این کتاب آسمانی در زمینه‌ی بیان نام امامان در قرآن تحریف کرده و آن آیات را مسح نمایند و داغ ننگ این عمل را بر حیات مسلمانان وارد گردانند^(۱) پس او در اینجا با تلمیح و اشاره به وقوع تحریف در قرآن پرداخته‌است ولی به صراحت امکان تحریف کتاب خدا را از طرف یکی از افراد این امت تصدیق و تأیید می‌کند و در این تکذیب فرمایش خدا وجود دارد که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)»
به این نگرش عقلانی متعصب و قفل شده که می‌پندارد خدای سبحان در کتابش آنچه به گمان آنان اصل دین و اساس متین آن است از ترس تحریف شدن بوسیله‌ی صحابه‌ی رسول الله ﷺ ذکر نکرده‌است.

و خمینی هم افترا و خرافه‌ی غیبت مهدی را تصدیق و می‌پندارد که باز می‌گردد. بلکه می‌گوید: تمام پیامبران علیهم‌السلام آمده‌اند تا قواعد و پایه‌های عدالت را در عالم، پایه‌ریزی کنند، ولی هیچکدام حتی پیامبر اسلام محمد خاتم الانبیاء ﷺ که آمد بشریت را اصلاح کند در این رسالت مهم و اساسی ناجح و پیروز نشدند و تنها کسی که در این کار پیروز خواهد شد مهدی منتظر می‌باشد^(۲).

و مسلمانان این سخنرانی را ناپسند دانسته، و رابطه‌ی عالم اسلامی بیانیه‌ای صادر کرد که این گفته را غلط دانسته و توضیح می‌دهد که مناقض صریح اسلام و محتوای قرآن و سنت نبوی مطهر و اجماع امت اسلامی می‌باشد^(۳). همچنانکه از جهات متعدد انکار این

۱- کشف الأسرار، ص ۱۱۴.

۲- در این سخنرانی که خمینی به مناسبت میلاد امام مهدی ایراد کرده، چنانچه معتقد هستند در پانزدهم شعبان سال ۱۴۰۰ متولد شده و در رادیو تهران پخش گردید برای العام کویتی، تاریخ ۱۷ شعبان ۱۴۰۰ و مجله‌ی مجتمع کویتی، شماره ۴۸۸، فی ۷/۸ ۱۹۸۰م، و احمد افغانی/سراب در ایران، ص ۴۱-۴۲، و راه خمینی، ص ۴۷-۴۵.

۳- الاستنکار فی جدیدة المدینه، السعودیه، ۴ رمضان ۱۴۰۰هـ و روزنامه‌ی اخبار عالم اسلامی، به تاریخ ۹ رمضان ۱۴۰۰هـ

سخن جاری گردید^(۱).

ومجله جماعت اسلامی در پاکستان سخنرانی خمینی را پخش نموده و این سخن را بدان اضافه کرد: این نفی و رد اسلام و تاریخ اسلام است و امری است که حتی دوستان آنرا تحمل نمی کنند^(۲). و او با چنین تصریحی در این باره از طبیعت مذهب افراطی خود درغلو خارج نشده است. او معتقد است که امامان (که مهدی یکی از آنان است) از پیامبران علیهم السلام بزرگتر هستند و نیز به نظر اوصحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند، زیرا به جای بیعت با علی برای خلافت با ابوبکر بیعت نمودند. و جوهر رسالت نزد آنان امامت علی می باشد به همین دلیل گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله اگر خلیفه‌ی بعد از خود را تعیین نکرده باشد به منزله‌ی این است که رسالت را تبلیغ نکرده است، و در این جا است که می گوید: به راستی رسول الله صلی الله علیه و آله پیروز و ناجح نشده است زیرا علی بعد از او به صورت بلا فصل و مباشر متولی خلافت نشده است.

و خمینی در پاسخ منکرین سخنرانی خود بیانیه ای صادر نمود و در پاسخ وی جز تاکید روی گفته های ناپسند و غلط خود چیزی مشاهده نمی شود. و در آن می گوید: ما می گوییم که پیامبران موفق به اجرا و تنفیذ مقاصد خود نشده اند، و خداوند در آخر زمان شخصی را بر می انگیزد که مسایل پیامبران علیهم السلام را به اجرا در می آورد، سپس منکرین سخنرانی خود را به ایجاد تفرقه میان مسلمانان متهم می کند^(۳).

و خمینی می گوید: که تعالیم امامان همانند تعالیم و آموزه های قرآن می باشد^(۴). بلکه او به داستانسرایی جزواتی که به خیال آنان از ائمه به ارث مانده است عمل می کند و آن

۱- علمای مغربمراکش در این باره بیانیه ای صادر کردند که در مجله ی دعوی الحق شماره چهار به تاریخ شعبان - رمضان ۱۴۰۰ه. انتشار یافت راه خمینی، نهج الخمینی، ص ۴۹.

۲- مجله جماعت اسلامی در ۲۹ ذی الحجه ۱۴۰۴ه، و نهج الخمینی فی میزان الفکر الاسلامی، ص ۵۲.

۳- خمینی/مسئله ی مهدی منتظر همراه رساله ای دیگر، ص ۲۲، مرکز اعلام عالمی برای انقلاب اسلامی در ایران.

۴- حکومت اسلامی، ص ۱۱۳.

قدسیت و قداستی که امت اسلامی برای کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ قایلند او برای آن جزوات قایل است^(۱) و تمام عقایدی را که فرقه‌ی اثنی عشری به آن می‌بالند تایید می‌کند و از آنها تبعیت می‌نماید بلکه کدام اندیشه از همه یک‌جانبه‌گرایانه‌تر و منحرف‌تر است به آن عمل می‌کند که در اینجا نیازی به تفصیل و طول دادن نیست چون هدف بیان این نکته است که خمینی آنگونه نیست که اصحاب این دیدگاه ساده‌ی سطحی می‌پندارند و برخی از آنها را می‌بینیم که می‌گویند: بلکه خمینی از برخی از عقیده‌ی خود در مورد تقیه دست برداشته‌است^(۲) و او به پیروان خود دستور داده‌است که با اهل سنت نماز بگذارند که در صورت ظاهری نوعی اعتدال محسوب می‌شود. و پاسخ آن در رساله‌ای که خودش در باره‌ی تعادل و ترجیح و در رساله‌ای که در مورد تقیه نوشته‌است وجود دارد و برای تو کافی است که بدانی خمینی معتقد است اصل دین آنها بر مخالفت اهل سنت بنا می‌باشد و این اصل در حالت اختلاف روایات نزد خمینی ترجیح داده می‌شود بنابراین می‌گوید: اخبار آنان که دستور به عمل بر خلاف عامه می‌دهد مانند این سخن که: (ما خالف العامة فقیه الرشاد) یعنی رشاد و هدایت در چیزی است که با اهل سنت مخالفت داشته‌باشد و یا مانند این سخن (دعوا ما وافق القوم فإن الرشاد فی خلافهم) یعنی آنچه را که موافق قوم (اهل سنت) باشد ترک کنید. از اصول ترجیح هستند و ترجیح دادن اینها محض تعبد و بندگی کردن نیست بلکه مخالفت آنها راهی است به سوی واقعیت و رشد و هدایت در مخالفت آنان نهفته است^(۳).

سپس مبحثی را تحت عنوان (اخباری که در مورد مخالفت اهل سنت وارد شده‌اند)^(۴) و بیان داشته که اخبار و روایات آنها در این باره دو نوعند.

نوع اول: اینکه به عمل کردن به مخالف عامه در حالت تعارض روایات ائمه دستور می‌دهد. دوم به مخالفت مطلق امر می‌کند.

۱- و بر مذهب خود در عموم ولایت مطلقه‌ی فقیه به آنها استدلال می‌کند حکومت اسلامی، ص ۷۶-۷۷.

۲- احمد جلی/تحقیقی در مورد فرقه‌ها، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۳- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۷۱.

۴- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۰.

پس پنج روایت را از زمره‌ی نوع اول بیان داشته و گفته‌است: از حسن بن جهم روایت شد که گفت: به عبد صالح (یعنی امام) گفتم: از ابو عبدالله علیه السلام چیزی روایت می‌شود و از او خلاف آن روایت می‌شود پس به کدامیک عمل کنیم؟ گفت آن روایت که مخالف قوم (اهل سنت) باشد، بدان عمل کن و از آن روایت که موافق قوم است اجتناب کن.^(۱)

و روایات دیگری هم از این معنی خارج نمی‌شوند و در بعضی از هر دو نوع روایات دستور داده می‌شود که بر کتب حدیث اهل سنت عرضه گردد پس می‌گوید: آن روایات را بر اخبار عامه (اهل سنت) عرضه کنید پس آنچه موافق اخبار آنان باشد رها کنید و آنچه را مخالف روایات آنان باشد بدان عمل کنید^(۲). و خمینی بدنبال این نوع اخبار می‌گوید: پوشیده‌نیست که این اخبار به وضوح دلالت می‌کنند بر اینکه در زمان وجود دو خبر متعارض، علی‌رغم اعتبارسند یکی از آن دو، خبری که مخالف عامه باشد ترجیح داده می‌شود. حتی اگر یکی ظاهراً صحیح و مضمون آن در میان اصحاب مشهور باشد بازهم آنچه مخالف عامه باشد مرجح است. بلکه این مرجع در تمام ابواب فقه و بر السنه و زبان‌های فقه‌های متداول عام و شایع است^(۳).

چنانچه دیده می‌شود، خمینی هر خبری که به نظر آنان موافق اهل سنت باشد به تأکید رد و طرد می‌نماید انگار اهل سنت جزو یهود و نصاری‌ی هستند که تشبه به آنها نهی شده است، حتی در کتاب‌های آنان به صراحت گفته شده است که اهل سنت از یهود و نصارا کافرترند^(۴).

نوع دوم: و آن اخباری هستند که به مخالفت اهل سنت به صورت مطلق دستور می‌دهند و آن با بحث کردن از اعمال و اقوال و عقاید اهل سنت که مخالف روایات آنان

۱- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۰.

۲- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۰-۸۱.

۳- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۲.

۴- ص ۷۱۴ و ۷۱۵، نسخه‌ی عربی ین رساله.

هستند و پنج روایت از این نوع هم ذکر کرده است.

روایت اول: و آن روایتی است که به فرد شیعی دستور می‌دهد از مفتی شهر و دیار خود سؤال کند تا به خلاف فتوای وی عمل کند آنجا که می‌گوید: پیش فقیه شهر برو و درباره‌ی کار خود از او سؤال کن، اگر در مورد چیزی فتوایی برایت صادر کرد بر خلاف آن عمل کن چون حق در خلاف آن فتوا می‌باشد. (البته منظور از مفتی بلد مفتی اهل سنت می‌باشد)^(۱).

و این روایت و مشابه آن از این نوع نزد شیعه اشکال بزرگی ایجاد کرده است و آن در اخباری از اهل سنت بویژه در زمینه‌ی فقه که موافق اخبار شیعه هستند، اگر به این روایات به صورت مطلق عمل می‌کند خارج شدن از هر دو مذهب را بدنبال دارد و به همین خاطر خمینی بر هر روایت از این روایات تأویلی می‌آورد تا سعی کند از این اشکال خلاصی یابد مثلاً بر روایت سابق اینگونه می‌گوید: مورد آن روایت صورت اضطرار و نبود راه به سوی واقعیت است پس او را ارشاد کن که در هنگام سد طریق به آن برگردد، و از آن چنان برنمی‌آید که از طریق ما رد خبر هنگامی که موافق آنان باشد درست باشد^(۲).

پس می‌گوید: و قول راوی: قسم به خدا شما بر چیزی نیستید که آنها بر آنند، و آنها بر چیزی نیستند که شما بر آن باشید، پس با آنها مخالفت کنید زیرا آنها بر حنیفیت و راه راست نیستند.

پس ظاهر روایت مخالف اهل سنت در عقایدشان و در امر ولایت و آنچه به آن مرتبط می‌باشد و آن دو روایت بر خبری که موافق آنان باشد دلالت نمی‌کند^(۳).

و چنانچه می‌بینی خمینی مخالفت با اهل سنت را از اصول ترجیح نزد شیعه به شمار می‌آورد، پس آن کسانی که دست تقارب و اتحاد با او به سویش دراز می‌کنند کجایند؟ و کجایند آن کسانی که گمان می‌برند که او از تقیه با اهل سنت دست برداشته است؟

۱- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۲.

۲- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۲.

۳- رساله‌ای در تعادل و ترجیح، ص ۸۳.

اما اینکه به طایفه‌ی خود امر می‌کند که با اهل سنت نماز بگذارند، یکی از موارد عمل کردن او به تقیه است و آن همان چیزی است که در رساله‌ی او درباره‌ی تقیه به تفصیل از آن بحث شد. ولی آن دسته از اهل سنت که به ظاهر امور می‌نگرند و شناختی از نهفته‌ها و خفایای مذهب شیعه ندارند شیدای این امر خطرناک شده و آن‌را از مناقب و محاسن خمینی و تلاش و کوشش او برای اتحاد مسلمانان تلقی می‌کنند^(۱).

در عین حال او در رساله‌اش در زمینه‌ی تقیه بحث ویژه‌ای را در این‌باره تحت عنوان (روایاتی که بر صحیح بودن نماز با عامه (اهل سنت) دلالت دارند) نهاده است و می‌گوید: روایات ویژه‌ای وارد شده که بر درستی نماز با مردم و ترغیب بر حضور در مساجد آنان و اقتدا به آنها دلالت می‌کند. مانند روایت صحیح حماد بن عثمان بن ابوعبدالله که گفته‌است: هرکس در صف اول با آنان نماز بخواند، همانند کسی است که پشت سر رسول الله ﷺ در صف اول نماز بپا داشته است و خمینی در توضیح خود بر آن می‌افزاید و می‌گوید: و شکی نیست که نماز خواندن با حضرت رسول الله ﷺ صحیح بوده و فضیلت بزرگی دارد و این نماز با آنان در حالت تقیه است^(۲).

پس می‌گوید: و سماع و شنیدن آن معتبر است گفته است در مورد مناکحت و پیوند زناشویی و نماز خواندن پشت سر آنان پرسیدم در پاسخ گفت: این کار سختی است هرگز نمی‌توانید چنین کاری را انجام دهید. رسول الله ﷺ به آنها دختر داده و داماد آنها شده‌است و علی پشت سر آنها نماز به پای داشته‌است^(۳).

بعد اشاره می‌کند که این تقیه ارتباطی به بحث ضرورت ندارد. بلکه خاص تعامل با اهل سنت است زیرا او معتقد است که تقیه در حالت ترس ضرورت می‌یابد و برای مدارا و سازش هم می‌شود تقیه نمود که در این هنگام از برترین اعمال نزد شیعه شمرده می‌شود. تقیه در حالت ترس که امر آن روشن است، ولی در حالت دوم آنرا اینگونه

۱- آن چه شیخ محمد مجذوب در روزنامه‌ی مدینه‌ی منوره شماره‌ی ۴۸۰۸ یکم ربیع الأول ۱۴۰۰ هـ در این باره نگاشته است.

۲- رساله‌ای در تقیه، ص ۱۰۸، در ضمن بخش دوم از مسایل.

۳- رساله‌ای در تقیه، ص ۱۹۸، در ضمن بخش دوم از مسایل.

توضیح می‌دهد: اما تقیه‌ای که از روی مدارا و سازش صورت می‌پذیرد و مورد ترغیب قرار می‌گیرد عبادت از روی آن و بر مبنای آن جزو محبوب‌ترین و برترین عبادات می‌باشد. ظاهراً به نوع تقیه در برابر عامه اختصاص دارد چنانچه مبنای روایات با وجود کثرت آنها همین است^(۱).

آیا باز هم باید گفت که خمینی از تقیه و نیرنگ دست برداشته‌است؟ ولی آنکه چنین چیزی را می‌گوید فراموش کرده‌است که تقیه نزد شیعیان چندین نوع و صورت دارد و تقیه اهل سنت از برترین و افضل اعمال بوده و مشروط به ضرورت و حالت اضطرار نیست.

و در پایان لازم است بدانی که خمینی عصر خلفای راشدین را عصر تقیه می‌شمارد و می‌گوید: بعد از رسول الله ﷺ تا زمان خلافت امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام و بعد از او نیز تا زمان غیبت امام مهدی، امامان و پیروان شیعیان آنان تا حدود بیشتر از دویست سال به تقیه مبتلا بوده‌اند^(۲).

پس روشن شد که خمینی یکی از غلات شیعه می‌باشد و او به شاذترین و انحرافی‌ترین نظر از نظرات آنها عمل می‌کند و بر مخالفت اهل سنت اعتماد می‌کند و هرگاه از آن بیرون رود از روی تقیه می‌باشد.

پنجم: اعتقاد او به ولایت فقیه

شیعه‌ی اثنی عشری معتقداند که ولایت مطلقه بر مسلمانان مخصوص اشخاص معینی است که خداوند آنان را با اسم و عدد همانند پیامبران برگزیده است^(۳). و این امامان کارشان همانند کار خدا و عصمت و دوربودنشان از لغزش و خطا و گناه، همانند عصمت پیامبران خداوند و فضیلت و برتری آنان بالاتر از فضیلت پیامبران علیه السلام می‌باشد. و بر حسب اعتقاد آنان آخرین امام از سال ۲۶ هجری به بعد تاکنون غائب است، بنابراین شیعه‌ی اثناعشری، حرام می‌دانند که کسی مقام و منصب وی را در خلافت، تا زمان ظهور

۱- رساله‌ای در تقیه، ص ۲۰۰.

۲- رساله‌ای در تقیه، ص ۲۶۹.

۳- نگا فصل امامت.

او از غیبت و خروج او از مخفی گاهش به تصرف خود درآورد. تا جائیکه شیعه ی اثنا عشری می گوید: هر پرچمی که قبل از قیام امام مهدی برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است، هرچند که به سوی حق هم فراخواند^(۱).

و شیعیان قرن های گذشته بر این رویه رفته اند و به گمان خود توانسته اند یک مهر و امضا و تاییدیه از امام غائب بگیرند که سرپرستی برخی از مصالح ویژه ی خود را به یکی از شیوخ و علمای شیعه بسپارند نه تمام این مصالح و این تاییدیه می گوید: اما در مورد رویدادهایی که به وقوع می پیوندند به راویان حدیث ما مراجعه نمایید^(۲).

و از لابه لای این عبارات چنان برمی آید که با آنها دستور می دهد تا برای آگاهی از احکام حوادث و رویدادهای جدید به شیوخ شیعه مراجعه کنید.

به همین دلیل نظر و رأی اهل تشیع بر این است که ولایت فقهای آنان به مسایل و امثال آن اختصاص دارد چنانچه متن تاییدیه گواهی مهدی موهوم نیز آنرا می رساند اما ولایت عمومی که شامل مسایل سیاسی و برپایی حکومت می شود از ویژگی های مهدی غائب و تا زمان رجعت و بازگشت او از غیبت به او اختصاص دارد، و به همین دلیل بوده که پیرامون این مذهب، در حالی که به عنوان غاصب و ستمگر و اشغالگر به خلفای مسلمین نگریسته اند در پناه آنان به زندگی ادامه داده و از اینکه بر سلطنت امام آنها استیلا پیدا کرده اند حسرت خورده اند که در فرج امام مهدی موهومشان شتاب کنند تا دولت آنان نیز تشکیل گردد و در تمام این مدت با حکومت های موجود به مقتضای عقیده ی تقیه عمل نموده اند، اما غیبت به اصطلاح حجت به طول و درازا کشید، و قرن ها به دنبال هم سپری گردید و بدون اینکه ظهور کند همچنان انتظار ادامه دارد و شیعه از دولت شرعی بر حسب اعتقاد خودشان محرومند. در نتیجه اندیشه ی انتقال وظایف و نیابت مهدی به فقیه پیدا شد و افکار متاخرین شیعه را به خود سرگرم کرد.

۱- تخریج آن از کتب شیعه سپری شد، ص ۷۳۸، نسخه ی عربی.

۲- تخریج آن قبلا از کتب شیعه نقل و بیان شد.

و خمینی اشاره می‌کند که علمای آنها، از جمله احمد نراقی و حسین نایینی بر این باورند که تمام اختیارات و وظایف و کارهایی که در امور حکومتی و اداری و سیاسی در اصل بر عهده‌ی امام مهدی است در زمان غیبت او تا زمان ظهور او نائب او که ولی فقیه باشد عهده دار شده و انجام می‌دهد^(۱).

و خمینی به غیر از این دو فرد کس دیگری از علمای شیعه که قبلاً چنین اندیشه‌ای داشته باشند نام نبرده است و اگر کسی دیگر را می‌یافت قطعاً ذکر می‌کرد، زیرا او از چیزی جستجو می‌کند که مذهب و باور خود را بدان توجیه نماید.

پس بنابراین اندیشه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه نزد فرقه‌ی اثنا عشری تا قبل از قرن سیزده پیدا نشده است و در واقع خمینی این رشته‌ی ارتباطی را از طرف خود جعل کرده و به این اندیشه فرا می‌خواند و ضرورت برپایی دولتی به ریاست نائب امام مهدی (امام زمان) را برای تحقق اهداف شیعه و تطبیق مذهب شیعه طرح و بدان دعوت می‌نماید. و می‌گوید: امروزه در زمان غیبت نص وجود ندارد که شخص معینی را برای اداره‌ی امور حکومت معرفی کند، پس چاره و نظر در این باره چیست؟ آیا همین طور احکام اسلامی تعطیل شده رها شوند؟ یا از اسلام بی‌علاقه شویم؟ یا بگوییم: اسلام آمد تا فقط دو قرن حکومت کند و بعد از آن مسلمانان اهمال شوند؟ یا باید بگوییم: اسلام امورات تنظیم حکومت را اهمال کرده و نادیده گرفته است؟ و ما می‌دانیم که نبود یک حکومت اسلامی یعنی تباه شدن مرزهای اسلام و نابود شدن آنها، یعنی پذیرش خذلان و ذلت ما در روی زمین، آیا دین ما به چنین چیزی اجازه می‌دهد؟ آیا حکومت ضرورتی از ضروریات زندگی نیست؟^(۲)

و در جای دیگر می‌گوید: از غیبت کبری امام مهدی ما بیشتر از هزار سال می‌گذرد و شاید هزاران سال دیگر بگذرد و هنوز قدم امام منتظر در این مدت طولانی مقتضای مصلحت نباشد، آیا باید احکام اسلامی همچنان تعطیل شده باقی بمانند؟ و مردم در

۱- حکومت اسلامی، ص ۷۴.

۲- حکومت اسلامی، ص ۴۸.

خلال آن مدت مدیده هر چه می خواهند بکنند؟ آیا از چنین وضعیتی هرج و مرج پیدا نمی شود؟ قوانین و تعالیمی که پیامبر اسلام ﷺ در نشر و بیان و اجرای آنها در مدت بیست و سه سال آن همه تلاش بخرج داد و آنرا در زمین تحقق بخشیده آیا فقط برای آن زمان محدود بود؟ آیا مثلاً خداوند عمر شریعت اسلامی را برای دویست سال تعیین و موجل نموده است؟ به نظر من، داشتن چنین اندیشه‌ای از اعتقاد به منسوخ بودن اسلام بدتر می باشد^(۱).

سپس می گوید پس هر کسی که به اندیشه‌ی عدم ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، تظاهر نماید و آنرا تبلیغ نماید در واقع ضرورت تنفیذ و اجرای احکام اسلامی را انکار کرده است و به تعطیل و ناپویایی آن احکام فرا می‌خواند و بدنبال شمولیت و فراگیری و ماندگاری دین اسلام حنیف را انکار می‌کند^(۲).

پس خمینی با توجیهاتی که بیان داشته، چنان می‌اندیشد که فقیه شیعی و پیروان او برای استیلا بر حکومت در سرزمین‌های اسلامی به نیابت از امام زمان اقدام کنند و او با چنین نگرشی از مقررات دین شیعه خارج شده و با سفارشات امامان بسیاری که ضرورت انتظار امام غائب و شتاب نکردن در ظهور و خروج وی را توصیه کرده اند مخالفت کرده است.

حتی یکی از مراجع تقلید آنان در این عصر گفته است: و روایات از امامان علیهم‌السلام به ثبت رسیده که قیام علیه دشمنان و سلاطین زمان خود را حرام می‌نمایند زیرا منصب امامت تنها برای کسی درست است که از جانب خداوند با نص قاطع برگزیده شده باشد. رضایت و خشنودی آنان نسبت به این حکومت‌ها مورد نظر و مقصود نیست.

و این توجیهاتی که خمینی برای بیان ضرورت برپایی حکومت شیعی و نیابت فقیه به جای مهدی در زمینه‌ی ریاست حکومت، طرح می‌کند می‌باید جهت دیگری به خود گیرد، اگر واقعا علمای شیعه در گفته‌ی خود راست می‌گویند و بری پیروان خود نیک

۱- حکومت اسلامی، ص ۲۶.

۲- حکومت اسلامی، ص ۲۶-۲۷.

اندیش و خیرخواه هستند و آن جهت عبارت است از نقد ریشه‌ای مذهبی که بر خرافه‌ی غیبت و انتظار غائب و اساسی که آنها به این نتیجه متناقض و چندگانگی و سرگردانی رسانده‌است.

در هر حال این گواهی و شهادت مهمی است که از طرف یکی از آیات و مراجع و حجت الاسلام‌های شیعه بر بطلان و فساد مذهب شیعه از اساس و ریشه سر می زند. و شاهد آن است که گروه و طایفه‌ی وی در تمام قرون گذشته بر ضلالت و گمراهی، راه پیموده اند، و این اندیشه‌ی آنان که باید امام معینی از جانب خداوند، منصوب باشد و مدت زمان طولانی با اهل سنت نزاع کرده و آنان را بدان خاطر کافر دانسته اند، به گواهی تاریخ و واقع امر، از ابتدا غلط و باطل بوده است و مجبوراند اینگونه علیه آن اندیشه و باور با استناد به گفته‌ی خمینی که دم از عموم ولایت فقیه می زند بعد از آنکه زمان سپری شده بر آنان به طول می انجامد و از خروج و ظهور کسی که وی را امام زمان می نامند نا امید می گردند، اینگونه علیه آن بینش و منش قیام کنند.

پس بر تمام صلاحیات امام زمان استیلا می یابند و خمینی تمام امور مهم و وظائف امام زمان را برای خود و بعضی از فقهای هم گون خود و هم کیش خود می گمارد. زیرا او معتقد است که سرپرستی امورات مهم که از زمره‌ی منصب امام غائب در ریاست حکومت است در زمان غیبت به جای او یک ضرورت است و برای قانع کردن طایفه‌ی خود به این اندیشه و بینش دو کتاب خود حکومت اسلامی و ولایت فقیه را تالیف کرده است.

و او موافق ولایت هر کس بر امور حکومت نیست، بلکه آنرا مختص فقهای شیعه می داند و حکومت و سلطنت منحصر به آنها می نماید. آنجا که می گوید: علی‌رغم نبود نص قاطع بر شخصی معین که در حال غیبت نائب و جانشین امام باشد، اما ویژگی‌های حاکم شرعی در بیشتر فقهای امروز وجود دارد، لذا اگر بر امر خود اجماع کردند و اگر به خود بیایند می توانند حکومتی عدالت گستر و کم نظیر را ایجاد و اداره نمایند^(۱).

و من می‌گویم: اگر حکومت فقهای شیعه و آخوندها در عدالت کم نظیر و بی‌مانند می‌باشد - آنگونه که خمینی می‌گوید: - پس چه نیازی به خروج و ظهور مهدی موهوم منتظر دارند؟ و او معتقد است که ولایت فقیه شیعی همانند ولایت رسول الله ﷺ می‌باشد و در این باره می‌گوید: خداوند حضرت رسول ﷺ را ولی تمامی مسلمانان می‌داند، و بعد از ایشان امام ولی است و معنای ولایت رسول ﷺ و امام این است اوامر و دستورات شرعی آن دو نافذ و قابل اجرا برای همه می‌باشد^(۱).

پس می‌گوید: ذات این ولایت و حاکمیت نزد فقیه نیز موجود است با این تفاوت که ولایت فقیه بر فقهای هم‌تراز خود آنزمان که آنها می‌توانند او را عزل و نصب کنند به جا نمی‌آید زیرا فقها از ناحیه اهلیت و شایستگی در مسله‌ی ولایت مساوی می‌باشند^(۲).

پس نظریه‌ی خمینی چنانچه دیده می‌شود در دو اصل تمرکز می‌یابد:

ابتدا: اعتقاد به ولایت مطلقه و عامه برای فقیه.

دوم: اعتقاد به اینکه غیر از فقیه شیعی هیچ کس ریاست حکومت اسلامی را سرپرستی نمی‌کند.

و این خارج شدن از ادعای تعیین امامان و انحصار آنها بر فرقه‌ی اثناعشری است. زیرا فقها در تعداد معینی منحصر نمی‌شوند و اشخاص عینی آنها نیز برای امر ولایت منصوص نیست و این بدین معنا است که شیعیان به همان مفهوم امامت از دیدگاه اهل سنت باز گشته‌اند و به مقتضی این سخن به ضلالت و گمراهی اسلاف و گذشتگان خود و فساد و بطلان مذهب آنان اقرار و اعتراف کرده‌اند.

ولی آنها این ولایت فقیه به نیابت از مهدی می‌دانند تا زمانی که از غیبت باز می‌گردد پس آنها از اصل مذهب خود خارج نشده‌اند بنابراین به نظر من این اتجاء و بینش، تفاوتی با مذهب بابیه ندارد. زیرا آنان چنان می‌پندارند که فقیه شیعی، تنها نماینده‌ی

۱- حکومت اسلامی، ص ۵۱.

۲- حکومت اسلامی، ص ۵۱.

مهدی است. چنانچه خود باب اینگونه می پندارد، با این تفاوت که خمینی هر فقیه شیعه را یک باب به حساب می آورد.

و اگر بخواهی می توانی بگویی: که خمینی مهدی مورد انتظار شیعیان را خارج کرده است زیرا صلاحیات و وظایف او را به فقیه واگذار نموده است، بلکه او با چنین تفکری تنها یک مهدی را خارج نکرده بلکه دهها مهدی را بیرون کرده است زیرا بسیاری از شیوخ و علما و آخوندهای آنان شایستگی این منصب را دارند، پس او می گوید بیشتر فقهای امروز ما دارای ویژگی هایی هستند که برای نیابت از امام معصوم به آنها اهلیت و شایستگی می بخشد^(۱).

و به مقتضای این نیابت امر آنها همانند امر رسول الله ﷺ می باشد و در این زمینه می گوید: همانگونه که پیامبر ﷺ حجت بر مردم بود آنها نیز بر مردم حجت می باشند و هر کس از اطاعت و فرمانبرداری آنها سر باز زند و تخلف کند خداوند در روز قیامت به خاطر آن وی را مواخذه و گرفتار میکند^(۲).

و می گوید: بهر حال پیامبران ﷺ تمام آن امور که بر عهده آنها نهاده شده و به آنها واگذار گردیده به فقهای شیعه واگذار نموده اند و آنها را بر اموری که خود امین آن شده اند امین کرده اند یعنی امورات و وظایف خود را به امانت به آنها سپرده اند^(۳).

بلکه اشاره می کند که حکومت اسلامی فقیه شیعی، همانند حکومت مهدی موعود می باشد و گفته است: و تنها چیزی که ما در دست نداریم، عصای موسی، شمشیر علی بن ابی طالب ﷺ و عزیمت و قاطعیت جبری آندو می باشد، و زمانی که عزم خود را بر اقامه و برپایی حکومت اسلامی جزم نماییم به عصای موسی و شمشیر علی بن ابوطالب ﷺ نیز دست پیدا می کنیم^(۴).

۱- حکومت اسلامی، ص ۱۱۳.

۲- حکومت اسلامی، ص ۸۰.

۳- حکومت اسلامی، ص ۸۱.

۴- حکومت اسلامی، ص ۱۳۵.

چیزی که در این باره به ذهن من می‌رسد اینکه جمع میان عصای موسی و شمشیر علی بن ابوطالب علیه السلام کنایه از همدستی و تعاون یهود و شیعه در حکومت آخوندها می‌باشد. و برخی از این ذهنیت در حکومت خمینی تحقق یافته است چنانچه در رسوایی همکاری‌های تسلیحاتی و همکاری سری فیما بین آندو که رسانه‌های خبری آنرا بیان داشته‌اند و امر آن اشتهار یافته است، به این نتیجه می‌رسیم. و خمینی اعتراف می‌کند که تشکیل حکومت شیعی از ناحیه شیعیان گذشته واقع نشده است آنجا که در این باره می‌گوید: ما در گذشته برای تشکیل حکومتی که خیانتکاران مفسد را در هم بکوبد کار نکرده و قیامی ننموده‌ایم. و برای امامان ما برای دست یابی به زمام امور فرصتی فراهم نشده است و تا آخرین لحظه‌ی زندگانی به انتظار آن بوده اند پس بر فقهای عادل واجب است که فرصت‌ها را غنیمت دانسته و از تمام فرصت‌ها برای تنظیم و تشکیل حکومت اسلامی استفاده کنند^(۱).

و حکومت‌های شیعی برپاشد ولی آن حکومت‌ها از جانب آیات و نایبان امام معصوم محکوم نشده‌اند و لذا حکومت آنها را اولین دولت اسلامی (یعنی شیعی) قلمداد می‌کنند.

بعضی از رافضی‌ها می‌گویند: خمینی بزرگترین جمهوری اسلامی را در ایران تاسیس کرده است زیرا اولین بار است در تاریخ اسلام چنین چیزی که خواب پیامبران علیهم السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد، تحقق می‌یابد^(۲).

و آخوند طالقانی معتقد است که حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای او رضی الله عنهم به مقام حکومت آنان نرسیده است و این حکومت نوعی تمهید و آماده‌سازی است برای قیام و برپایی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنجا که می‌گوید: ما معتقدیم که جمهوری اسلامی تنها حکومتی است که در این زمان شایستگی حیات و زندگانی دارد ولی در فجر صدر اسلام چنین

۱- حکومت اسلامی، ص ۴۰ و ۵۴.

۲- احمد فهری نزد شیعیان ملقب به علامه است، در مقدمه ی خود بر کتاب سر نماز خمینی، ص ۱۰.

اهلیتی پیدا نکرد. تحولات و دگرگونی های اجتماعی و سیاسی که از زمان حضرت رسول ﷺ و خلفای راشدین که تاکنون جهان اسلام شاهد آن است پایه‌ی موضوعی بر پای‌ی جمهوری اسلامی را بنا نهاده است^(۱).

تو ملاحظه می کنی که طبیعت دیدگاه شیعه همیشه به غلو و افراط و تقدیس اشخاص و انحراف در اعتقاد است. چنانچه درنظریه‌ی طالقانی نسبت به جمهوری خمینی دیده می شود بلکه عده‌ای ادعا می کنند که خمینی قبلاً به امامان شیعه چنین دولتی را مژده داده است^(۲).

و آنچه شیعه درباره‌ی سیره‌ی مهدی بعد از عودت و بازگشت از غیبت - برمبنای اعتقاد خودشان - روایت می‌کنند سپری شد. و او غیر از کشتار و انتقام هیچ هم و غمی ندارد، تا جایی که می‌گوید: او برای خونریزی و سربردن مبعوث شده است و او عرب را ویژه‌ی کشتار خود می‌کند. امروزه این سیره‌ی خیالی را می‌یابیم و آثار و نشانه‌های در دولت آیات و آخوندها آغاز شده آنجا که خمینی و اعوان و یاران او طرح دولت مهدی را با کشتارهای ترسناک خودشان در داخل و خارج ایران آغاز نموده‌اند.

و حقیقت اینکه جاعلان روایات قتل عام موعود بعد از خروج و ظهور عائب ناپیدا و گم شده به خوبی می‌دانند که مسله‌ی غیبت و مهدویت وهمی بیش نیست اما آنها ماهیت درونی خود و کینه‌های نهفته و آتشین خود را به عبارت می‌کشند و بیشتر علمای شیعه غالباً زندیق و بی‌دین بوده و می‌دانند که مهدی خرافه‌ای بیش نیست و فرصت کافی هم برای تحقق آمال و آرزوهای دیرینه‌ی خود، در قتل و عام مسلمانان، بدست آورده‌اند و در آن فرصت منتظر خروج و ظهور مهدی نیستند زیرا آنها به خوبی می‌دانند که مهدی هرگز ظهور نمی‌کند، چون او از اصل وجود نداشته است.

۱- روزنامه‌ی سفیر لبنانی در تاریخ ۳۱/۷/۱۹۷۹ میلادی آنرا پخش نموده است و محمد جواد مغنیه آنرا نقل نموده است و آنرا فهم جدیدی از جمهوری اسلامی دانسته که تنها کسی که با عقل و قلب خود در فضای اسلامی زیسته است آنرا درک می‌کند و می‌گوید نگا خمینی و دولت اسلامی، ص ۱۱۳.

۲- محمد جواد مغنیه/خمینی و حکومت اسلامی، ص ۳۱-۳۹.

و از این روشن‌تر نبوده که خمینی خودش در کتاب تحریر الوسیله می‌گوید: بسبب غیبت مهدی آنها شروع و ابتدا به جهاد درست نیست پس می‌گوید: در زمان غیبت ولی امر صاحب زمان - که خداوند فرج شریف وی را زود فراهم کند - جانشینان او که فقهای جامع الشرایط در فتوا و قضا می‌باشند، در اجرای مسایل سیاسی و سایر اختیارات امام علیه السلام به جای او زمام امور را بدست میگیرند، ولی در ابتدا به جهاد چنین تفویض اختیاری ندارند^(۱).

ولی هنگامی که حکومتش را برپا کرد در قانون اساسی آنرا به ثبت رساند که: لشکر جمهوری اسلامی، تنها مسؤل حفظ و حراست و پاسداری از حدود و مرزها نیست، بلکه همزمان متکفل و مسؤل حمل رسالت‌ها و پیام‌های اعتقادی یعنی جهاد در راه خدا می‌باشد و مسؤل مبارزه برای گسترش حاکمیت قانون خداوند در تمامی گوشه و کنار جهان نیز می‌باشد^(۲).

و تو به وضوح تناقض و دو گانه گویی رامشاهده می‌کنی.

خمینی در تحریر الوسیله جهاد را از وظایف و اختیارات مهدی قرار می‌دهد و در قانون حکومتشان بعد از برپایی و استقرار آن جهاد را از وظایف و تکالیف لشکر جمهوری اسلامی معرفی می‌کند و این مقتضای مذهب جدید وی در بحث ولایت فقیه که در آن صلاحیات مهدی را به کلی برای شیخ شیعی نقل می‌کند و به او وا می‌گذارد، قانون حکومت خود را بر این اساس نوشته اند و گفته است در زمان غیبت امام -عجل الله تعالی فرجه- ولایت امر و امامت امت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران به دست فقیه می‌باشد^(۳).

بنابراین بعد از قیام و برپایی حکومت آنها اولین چیزی که شروع نمودند جنگیدن با ملت‌های اسلامی با استفاده از لشکریان‌شان می‌باشد و به وسیله‌ی تشکیلات‌ها و منظماتی

۱- تحریر الوسیله، ۲۸۴/۱.

۲- قانون جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۶، انتشارات موسسه تهیه و نگا آخرین چاپ قانون که وزارت ارشاد اسلامی آنرا صادر نموده است، ص ۲۱۰.

۳- قانون جمهوری اسلامی ایران ص ۱۸ چاپ وزارت ارشاد.

که تابع آنها هستند در مورد ولاء در بعضی از اقطار مسلمانان صورت می‌پذیرد و با این حال خمینی بعضی اوقات چنان می‌پندارد که این جهاد جنبه‌ی دفاعی دارد و تأویل حدود معینی ندارد و می‌گوید: ما نمی‌خواهیم سلاح برداشته و به کسی تهاجم و حمله کنیم و فقط دفاع می‌کنیم و دفاع هم امری است واجب^(۱).

ولی او می‌گوید که می‌خواهد انقلابش را صادر نماید. آنجا که می‌گوید: ما می‌خواهیم انقلاب اسلامی خودمان را به تمام سرزمین‌های اسلامی صادر کنیم^(۲). و او نمی‌خواهد تنها به صورت مسالمت آمیز انقلاب را صادر کند بلکه می‌خواهد مذهب خود را با زور و قدرت بر تمام مسلمانان فرض گرداند و قبل از برپایی حکومتش بدان اشاره کرده‌است و می‌گوید: که راه این هدف تنها برپایی دولت شیعه‌ای که این امر مهم را سرپرستی کند می‌باشد پس می‌گوید: و ما وسیله‌ای برای ایجاد وحدت امت اسلامی (منظور او امتی است که بر مذهب رافضی باشد) و آزاد سازی سرزمین آن از دست مستعمرین و سرنگونی حکومت‌های دست‌نشانده‌ی آنها در دست نداریم، به جز اینکه حکومت اسلامی خود را برپا کنیم و این حکومت با انجام وظیفه و نقشی که ایفا می‌کند مورد انتقاد قرار نمی‌دهند زیرا اگر حکومت برترین حکومت روی زمین هم باشد، مادامی که بر مذهب شیعه نباشد، فقط خشم و کینه‌ی آنان را بر می‌انگیزاند در این باره نظر آنها در مورد خلافت خلفای راشدین (خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) بهترین دلیل است. و پیوسته رسالت مهدی موهوم آنها در قتل و عام مسلمانان، بر زبان‌های به اصطلاح خودشان حجت‌الله‌ها و آیت‌الله‌های آنها جاری است، و خمینی در تمام اختیارات مهدی، نائب اوست آن رساتل را آغاز می‌کند و بعضی از علمای شیعه آنرا آشکار کرده‌اند زیرا آنها آنگونه که امامشان می‌گوید: به قلت کتمان و عدم رازداری مبتلا هستند^(۳).

در یک سمینار رسمی و عمومی که در آبادان در تاریخ ۱۳۷۹/۳/۱۷ م برای برپایی جمهوری اسلامی برگزار شد، دکتر محمد مهدی صادقی در ایراد سخنرانی در این کنفرانس که به دو زبان عربی و فارسی به ثبت رسیده و رادیو آنرا بسیار مهم توصیف

۱- سخنرانی خمینی پیرو مسایل آزادسازی قدس و مهدی منتظر، ص ۹-۱۰.

۲- سخنرانی خمینی پیرو مسایل آزادسازی قدس و مهدی منتظر، ص ۱۰.

۳- اصول کافی، ۲۲۲/۱.

می‌کرد اینگونه بحث می‌کند: ای برادران مسلمان من به صراحت می‌گویم در هر جای زمین در مغرب آن یا در مشرق آن هستید بدانید که مکه‌ی مکرمه آن حرم امن خداوند، مجموعه‌ای بدتر از یهود آن را اشغال کرده‌اند و قبل از این گفته بود هرگاه انقلاب به اثبات رسید و استقرار یافت به قدس و مکه‌ی مکرمه و افغانستان و سایر سرزمین‌های اسلامی انتقال خواهند یافت^(۱).

پس تو آنها را می‌بینی که وضعیت مکه را همانند وضعیت قدس که یهود آنرا اشغال کرده است و همانند افغانستان که کمونیست‌ها آنها را اشغال کرده‌اند می‌دانند و در عین حال آنها را می‌بینی که با حکومت نصیری کافر در سوریه همدیگر را در آغوش می‌گیرند و به هیچ وجه آن حکومت بعثی را نقد نمی‌کنند.

و مجله‌ی شهید - زبان علمای شیعه در قم - در شماره‌ی ۴۶ صادره در تاریخ ۱۶ شوال ۱۴۰۰ هـ، عکسی که کعبه‌ی مشرف را نشان می‌دهد پخش نمود در این تصویر در کنار کعبه‌ی مشرفه عکس‌هایی دیگر که مسجدالاقصی مبارک را نشان می‌داد دیده می‌شود و در میان آن عکس دستی که تفنگ داشت و انگشت آن روی ماشه بود به چشم می‌خورد و زیر این عکس این عبارت نوشته شده بود: هر دو قبله را آزاد خواهیم کرد^(۲).

درگیری برخی علمای شیعه با مذهب خمینی در ولایت فقیه:

آثار مذهب خمینی - در انتقال اختیارات مهدی موهوم به تمامی به فقیه و انحصار ولایت برای او، عده‌ای از علمای شیعه را برانگیخته در میان خمینی و یکی دیگر از مراجع بزرگ شیعه به نام شریعت مداری اختلاف و کشمکش تندی درگرفته است

۱- این سخنرانی از صدای انقلاب اسلامی در آبادان ساعت ۱۲ بعد از ظهر ۱۷/۳/۱۹۷۹ م پخش گردید و نگا دو مجوس آمد، ص ۳۴۴-۳۴۷.

۲- نگا مجله‌ی شهید شماره‌ی ۴۶ و نگا روزنامه‌ی مدینه‌ی منوره‌ی سعودی به تاریخ ۲۷ ذیقعدی ۱۴۰۰ هجری و نگا آنچه شیخ محمد عبدالقادر آزاد/ رییس مجلس علمای پاکستان در اثنای دیدار خود از ایران بر روی یکی از دیوارهای هتل همیلتون در تهران که در آن شعارها نصب می‌کرده‌اند این شعار نوشته شده بود و او آنرا دیده و نقل کرده: ما کعبه و قدس و فلسطین را از دست کفار آزاد خواهیم کرد نگا فتنه‌ی خمینی/ شیخ محمد آزاد، ص ۹.

همانگونه که گروهی از علمای شیعه مخالفت خود را با این مذهب علنی کرده‌اند^(۱). و شیخ شیعه محمد جواد مغنیه از اینکه خمینی چنین مذهب و اندیشه‌ای داشته و در صلاح دیدها میان معصوم و فقها فرقی نگذاشته‌است، اظهار تعجب کرده و می‌گوید قول و سخن معصوم^(۲) و امر او کاملاً مانند وحی است که از جانب خداوند عزیز و علیم نازل می‌گردد:

﴿وَمَا يَطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۲) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)﴾ [النجم: ۳ و ۴]

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.»

و این بدان معناست که معصوم حق طاعت و ولایت بر راشد (هدایت یافته و به بلوغ رسیده) و قاصر (ناتوان و به بلوغ نرسیده) و عالم و جاهل را داراست و سلطه‌ی روحی و زمانی با وجود او منحصر به اوست که هیچ شریکی ندارد و گر نه ولایت برای او نمی‌بود بلکه بر او می‌بود با علم بر اینکه هیچ کس مافوق معصوم نیست در زمینه‌ی خطا و لغزش به جز کسی که خلق و امر به دست اوست و او خدا می‌باشد. آیا بعد از این هم باید گفته‌شود: زمانی که معصوم غایب شد ولایت او کاملاً به فقیه انتقال می‌یابد^(۳).

پس این در نظر او نهایت غلو محسوب می‌شود، که چگونه حکم فقیه همانند حکم معصوم می‌گردد سپس آنرا اینگونه توضیح می‌دهد: حکومت معصوم از شک و شبهات مبرا است زیرا آن دلیل است نه مدلول و واقعی است نه ظاهری اما حکم فقیه مدلول است و اعتماد آن بر ظاهر است و فقط به این جا خاتمه نمی‌یابد بلکه در معرض فراموشی و غلبه‌ی غرور و سهل‌انگاری و احساسات شخصی و تأثیرات محیط و اجتماع و تغییرات اوضاع اقتصادی و جایگاه اجتماعی قرار می‌گیرند. و چه بسا احکامی که دیده‌شود و ظالمانه و غلط بوده‌است و غیر از اینکه فقیهی زاهد و با تقوا که قبل از

۱- نگا عبدالجبار عمر/خمینی بین دین و دولت، مبحث خمینی و شریعت‌مداری، ص ۱۴۴ و ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- امامان نزد شیعه همانند رسول الله ﷺ معصومند.

۳- خمینی و حکومت اسلامی، ص ۵۹.

رسیدن به مسند ریاست شناخته شده باشد و گر نه مجالس گسترده و وسیع برای شناسایی شواهد و امثال چنین افراد پیدا نمی شود اما بعد از رسیدن به ریاست و قدرت تمایل به خویشان و نزدیکان به او دیده می شود و آن زهد و تقوی از دست می رود و حکم فقیه نیز از مسیر حق خارج می شود^(۱).

و این شهادتی است از او بر علیه قوم خود از طرف گروهی از علما و آن اینکه هرگاه فرصت ریاست برای آنها فراهم شود آن صورتی از زهد و تقوی که به آن تظاهر می کردند از بین می رود و این شیوخ که اینگونه اند، خمینی آنها را حق ولایت بر امت قایل است.

و دارندگان این اندیشه ی مخالف خط و جهت خمینی معتقدند که ولایت فقیه از ولایت معصوم ضعیف تر و کم دوام تر است و چنانچه می گوید: آن ولایت از آنچه در اخبارشان آمده فراتر نمی رود و آن هم ولایت فتوی و قضاوت و ولایت بر اوقاف عامه و اموال غایب و ارث بردن از کسی که وارث ندارد^(۲) و محمد جواد مغنیه با استناد به بخشی از سخنان علمای بزرگ شیعه علیه این مذهب و باطل کردن دلایلی که خمینی برای اثبات مذهب و اندیشه ی خود بیان کرده استدلال می کند و روشن کرده که آن دلایل بر عموم ولایت فقیه که خمینی خواسته دلالت نمی کند و فرصت و مجال عرضه ی آن همه دلایل و فایده ای در آن وجود ندارد ولی فایده در اینجا این است که خمینی علیه اندیشه و مذهب گروه خود به مقتضای سخن آنان در کوتاهی ولایت فقیه درباره ی حکومت ولایت استدلال می کند که این مذهب به تعطیل شدن احکام اسلامی می انجامد و به منزله ی نسخ دین می باشد اما خمینی دلایل خود را در تأیید اندیشه اش به جایی نمی کشاند که می خواهد احکام او بر مذهب طایفه و گروه صادق خود باقی می ماند و آن اینکه مذهب گروه او بر چیزی که مخالف اصول شرع و منطق عقل و طبیعت حقایق اشیا بنا شده است. جهت مخالف خمینی عمر ولایت را به عموم مردم بر می گرداند و آن را به علمای شیعه اختصاص نمی دهد بلکه این علما در وضعیتی که در آن قرار گرفته اند با

۱- خمینی و دولت اسلامی، ص ۵۹-۶۰.

۲- خمینی و دولت اسلامی، ص ۶۰-۶۱.

همان ولایت مخصوص‌شان باقی می‌مانند تا اینکه امام غایب یعنی مهدی ظهور کرده و سرپرستی امورات دین و دنیای آنها را در دست می‌گیرد و این به زبان امروزی یعنی جدایی سیاست و دولت پس مذهب در بین غلو در فقیه و یا فراخوانی به جدایی دین از دولت دور می‌زند و طبیعت هر مذهب و اندیشه‌ی باطل این‌گونه است و باید گرفتاری این‌گونه تناقضات و دوگانگی شود. و هر دو مذهب و اندیشه بر بطلان این باورند که ادعا می‌کند از جانب خداوند و وحی امام تعیین شده و نص قاطع وجود دارد زیرا هیچکدام از این دو مذهب شخص معینی را برای ریاست دولت تعیین نمی‌کند. تنها تعیین یک تعیین شکلی برای مهدی غایب مفقود موهوم که هرگز بر نمی‌گردد زیرا وجود خارجی ندارد.

قانون حکومت آخوندها

جمهوری اسلامی در ایران قانون اساسی خود را در کتابی که وزارت ارشاد اسلامی آن را در سال ۱۴۰۶ هـ چاپ و نشر کرده اعلام نموده است و مواد این قانون اساسی قبلاً در مجله شهید در یک چاپ ویژه پخش شده بود^(۱).

و این نمایش بعضی از مواد قانون اساسی بود تا مشخص شود که آیا این قانون می‌تواند قانون یک حکومت اسلامی قرار گیرد یا نه؟ قانون اساسی در ماده‌ی ۱۲ می‌گوید: دین رسمی ایران اسلام و مذهب رسمی جعفری اثنی عشری است و این اصل ابدی غیر قابل تغییر می‌باشد و همچنین قانون اساسی روی تفکر اثنی عشری تاکید می‌نماید به گونه‌ای که مذهب و اندیشه‌ی خمینی در ولایت فقیه را به قضیه‌ی امامت ربط می‌دهد و می‌گوید: ولایت فقیه از جهت اعتماد و اعتبار، استمرار ولایت امر و امامت می‌باشد^(۲).

پس آنها را می‌بینی که یک گروه متعصب را در دستور و قانون خودشان اعلان و خود را جمهوری اسلامی می‌نامند. و این گفته‌ی آنان بیان آنست که مذهب آنان داخل نام اسلام نیست بلکه لازم است مانند یک دین دیگر که مشارکت اسلام با عبارت و نص

۱- چاپخانه‌ی شهید، قم سال ۱۹۷۹ م.

۲- قانون اساسی، ص ۲۰ و ۹.

معین مشخص شده باشد. با اینکه تو آنها را می‌بینی که اگر ادعا می‌کنند که مذهب آنها با مذاهب دیگر اسلامی جز در فروع اختلافی ندارند، و زمانیکه واقعیت امر در تصور آنها اینگونه است چرا در قانون خود بر مذهب جعفری این همه تاکید می‌کند و آنرا مذهب رسمی اعلان می‌نماید؟ سپس چرا باید این ماده غیر قابل تغییر برای ابد باشد؟ آیا بر غیب مطلع شده‌اند یا اینکه نزد خداوند رحمان عهده‌ی گرفته‌اند. چرا خرده‌ها و دل‌های خود را برای دیدن حقیقتی که نزد اهل سنت هست نمی‌گشایند تا از افت تعصب خشک و زشت خلاص شوند. پس این حکومت واجب است و این بدان خاطر است که دولت اسلامی بر اساس اسلام پایه‌گذاری شده است نه مذهب و زمانیکه خلیفه بر چیزی از این مذهب پایه‌گذاری می‌کند روی قوت دلیل حساب می‌کند نه بر وراثت یا تعصب ولی آنها با این ماده و اصل سخن بعضی از شیوخ و علمای خود را که اثنی عشری، دین است نه مذهب، برهان و مبنای استدلال خود قرار داده‌اند در بعضی از مواد اصل دوم قانون اساسی آمده است که اخبار امامان را به جای سنت رسول الله ﷺ مورد استناد قرار می‌دهند پس اعلی و برترین را با ادنی و پایتتر عوض می‌کنند آنجا که می‌گوید: نظام جمهوری اسلامی بر اساس اجتهاد مستمر از جانب فقهای جامع‌الشرایط، از روی کتاب و سنت معصومین علیهم السلام می‌باشد^(۱).

پس در این ماده اعتراض به سنت پیامبر ﷺ وجود ندارد زیرا آنها ایمانی به آن ندارند بلکه به سنت به اصطلاح خودشان معصومین عمل می‌کنند که آنها را از انبیا و مرسلین علیهم السلام برتر می‌دانند.

با این وصف آیا صفت اسلامی برای این قانون باقی می‌ماند در حالی که سنت رسول الله ﷺ را از حساب خود ملغی کرده‌اند؟^(۲) و آنها به مقتضای این ماده به آنچه در اصول کافی و بحارالانوار مجلسی و غیره به تمامی آن کفر و گمراهی که در آنها می‌باشد

۱- قانون اساسی، ص ۱۵-۱۶.

۲- ناگفته نماند که شیعیان پیامبر ﷺ را نیز از معصومین به شمار می‌آورند مترجم

عمل می‌کنند زیرا این منابع و مصادر هستند که سنت معصومین را برایشان نقل می‌کنند و در بعضی از مواد قانون اساسی تعصبات قومی و زبانی به وضوح مشاهده می‌شود. مثلاً اصل پانزدهم قانون می‌گوید: زبان و نوشتار رسمی و عمومی برای ملت ایران زبان فارسی است پس باید وثیقه‌ها و قراردادهای و نامه‌نگاری‌ها و متون رسمی و کتاب‌های درسی با این زبان باشد پس تو می‌بینی که این ماده بر اساس قومیت ایرانی گذاشته شده است زیرا اسلام یک لغت و زبان دارد و آن هم عربی است البته نه از این جهت که زبان عرب است بلکه از آن حیث که زبان قرآن و سنت و زبان حکومت رسول الله ﷺ و خلفاء ﷺ بوده است^(۱).

و اصل ششم قانون اساسی می‌نویسد میزان و مرجع، رأی مردم است (نه کتاب و سنت) پس می‌گوید: باید امورات شهرها در جمهوری اسلامی ایران بر مبنای رأی مردم اداره شود^(۲).

و تردیدی نیست که حکومت خلافت اسلامی امورات مملکت خود را با هدایت کتاب و سنت اداره می‌کند و رأی عمومی اساس حکومت در اسلام نیست بلکه رأی مردم تنها در نظام‌های انسانی و وضعی پایه و اساس است.

و اصل ۵۷ قانون اساسی بیشتر از هر اصل دیگری این مبدأ را توضیح می‌دهد و می‌گوید: ارزیابی حاکمیت قانونی احیاناً از راه همه‌پرسی تمام می‌شود و انجام می‌پذیرد و مجرای آن عبارت است از قضایای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و این همه‌پرسی و رأی‌گیری هنگامی اجرا می‌شود که بیشتر از دو سوم مجموع اعضای مجلس آنرا درخواست کنند و رأی بدهند^(۳).

و زمانیکه خود را از مصدر دوم یعنی سنت پاک پیامبر ﷺ محروم می‌کنند هیچ عجب نیست که در امورات خود به همه‌پرسی و رأی مردم روی آورند و شیخ شیعه

۱- البته این نگرش نیز متعصبانه است زیرا نباید فرهنگ‌ها و زبان‌ها و قومیت‌ها که یک تنوع هستی و یکی از آیات خدا می‌باشند تحت الشعاع این نگرش غیر اسلامی از بین بروند. زبان قرآن و سنت اگر پیامبر غیر عرب می‌بود آنهم غیر عربی می‌بود. مترجم.

۲- قانون اساسی، ص ۱۸.

۳- قانون اساسی، ص ۴۶.

یوسف بحرانی که مؤلف حدائق است از آنها انتقاد گرفته و به آنها می‌گوید مذهب دیگری را جستجو کنند زیرا این مذهب مقاصد و مراد آنها را برآورده نمی‌کند و این فقط بخشی از قانون اساسی آنها است بر مبنای چاپ اخیر آنها در سال (۱۴۰۶ هـ)^(۱). البته واضح است که این، قانون یک دولت اسلامی نمی‌باشد بلکه یک قانون نژاد پرستانه‌ی فارسی، ورافضی جعفری می‌باشد که احکام آن را از کتاب وسنت بر نگرفته‌اند بلکه بر اساس روایات کلینی و هم کیشانش و آنهای که به سنت معصومین معروف اند بنا نهاده‌اند.

۱- البته در چاپ‌های بعدی تغییراتی از قانون بر حسب تقیه و صیانت از حیثیت و جایگاه مذهب شیعه مشاهده می‌شود.

باب پنجم نقش شیعه در جهان اسلام و حکم آنان در اسلام

این بخش شامل دو فصل است:

فصل اول:

نقش شیعه در جهان اسلام

فصل دوم:

حکم شیعه در اسلام

فصل اول: نقش شیعه در جهان اسلام

نقش شیعه در جهان اسلام در طول تاریخ و مراحل و ادوار مختلف آن، موضوعی گسترده و بزرگی است، بلکه موضوعات متعدد و جوانب مختلف و متفاوتی دارد که نوشته های زیاد و تلاشهای بزرگی را می‌خواهد، بازگشت به رویدادهای تاریخی مانند آنچه در قرن چهارم و پنجم به بعد اتفاق افتاده است و رخدادهایی که شیعه در آنها نقش اساسی داشته‌اند یک موضوع وسیع و گسترده است، پس مطالعه و تحقیق آن در جهان چگونه ممکن است در حالیکه مواظبت از حرکات بیش از حد و روز افزون شیعه در جهان امروز در نقاط مختلف جهان اسلام و آثاری که از خود به جای می‌گذارند نیاز به مطالعات و تحقیقات میدانی و ارتباط گسترده و سفرهای متعدد دارد.

و تحقیق بخشی از آن در یک رساله آن هم در یک فصل از یک رساله، که بعنوان نقد اصول و پایه های آن در نظر گرفته شود ممکن و میسر نیست.

به همین جهت در این فصل به اشاره‌ای سریع و چشم اندازی گذرا، و یک سخن کوتاه و جزئی از کل و یک نمونه از یک شهر و یک زمان از زمانهای دور و دراز اکتفا می‌کنم.

و در حد توان تلاش می‌کنم که بعضی از آثار آنها را در زمینه های محدود و مشخص بیان کنم، تا سخن بدرزا نکشد و این مجالها عبارتند از:

۱- در زمینه‌ی اعتقادی و فکری.

۲- در زمینه‌ی سیاسی.

۳- در زمینه‌ی اجتماعی.

۴- در زمینه‌ی اقتصادی.

و این تقسیم بندی فقط برای توضیح و بیان این آثار می باشد و گر نه حلقه های آن به هم مرتبط و متصل هستند.

و آن اینکه شر بدعت بر روی امت بسیار خطر، و بر تمام جوانب حیات و زندگانی امت اسلامی تأثیر می‌گذارد و کسی که تاریخ این امت و جهت‌های نوظهور آن را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد، اثرات منفی آن را بر تمام دولت اسلامی می‌بیند، برای نمونه

به آنچه شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی اسباب سقوط و فروپاشی حکومت اموی می‌گوید گوش فرا دهید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: حکومت بنی امیه به سبب جعدبن درهم معطل. و اسباب دیگری دچار انقراض و فروپاشی گردید^(۱).

ومی‌گوید آخرین خلفای بنی امیه بنام مروان بن محمد جعدی به همین جعد بن درهم نسبت داده می‌شود و شوم و بد یمنی او به مروان برگشت، تا سر انجام دولت اموی دچار زوال و نابودی شد زیرا هنگامی که بدعتها‌ی مخالف دین رسول الله صلی الله علیه و آله بروز کردند خداوند از مخالفان پیامبران علیهم السلام انتقام گرفت و دیگران را بر آنها یاری داد^(۲).

و این تفسیر دینی و اسلامی برای رخدادهای تاریخی، با آنچه بعضی از تاریخ نویسانی که تنها با اسباب مادی احداث و رویدادهای تاریخی را تفسیر می‌کنند فرق می‌کند، و این کاری است که تنها اهل ایمان آن را درمی‌یابند.

ناحیه‌ی فکری و اعتقادی

این موضوع بسیار گسترده است که به برخی از نشانه‌های آن اشاره می‌کنیم:

ایجاد شرک در میان امت محمد صلی الله علیه و آله

درواقع عقیده‌ی آنها در مورد امام و امامت اثرات روشن و واضحی در پدید آوردن شرک در جهان اسلام به جای گذاشته است، بلکه عده‌ای از اهل دین اثبات کرده‌اند که شیعه اولین کسانی بوده‌اند که شرک و عبادت قبور را در میان امت محمد پدید آورده‌اند. در حقیقت غلو و افراط شیعه در مورد امامانشان به غلو و افراط در پرستش مقبره‌های آنان مبدل گشته و برای توجیه بت پرستی خود روایت‌های را جعل کرده‌اند.

۱- جعدبن درهم اولین کسی است که بحث تعطیل اُسماء و صفات خداوند را پیش کشید، مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۱۸۲/۱۳.

۲- مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ۱۷۷/۱۳.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ می گوید: اولین کسانی که این احادیث و روایات را درسفرهای زیارتی مزارهای که بر روی قبور بنا شده بودند، جعل کردند رافضیهای بدعت گذار و امثال آنها بودند که مساجد را به تعطیلی کشانده و مشاهدی را تعظیم می کردند که در آنها به خدا شرک ورزیده می شد و دین خدا تکذیب می گردید، و دینی در آنها ابداع می شد که خداوند هیچ دلیلی بر صحت آن نازل نکرده بود، زیرا در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ از مساجد نام برده شده نه از مشاهد^(۱).

امروزه مشاهد و مزارهای شیعه به مکانی برای شرک ورزی و عبادت غیر خدا مبدل گشته اند، و بسیاری از کسانی که مناطق شیعه را از نزدیک دیده اند درباره ی این همه مظاهر شرک آمیز صحبت می کنند، و این بلای خانمان سوز به برخی از سرزمینهای اسلامی اهل سنت نیز سرایت کرده است، و رافضیها منشأ آن بوده اند و کتابهای آنان بدان گواهی داده و آنرا تأیید می کند.

وما نیازی به ارائه نام و ذکر این مشاهد و اماکن شرک آلود نداریم زیرا بسیار مشهور و معروف می باشند.

جلوگیری از دین خدا

تفکر رافضی - با همه گمراهیها و تک رویهایی که قبلاً بیان شد - لایزال و پیوسته از ناحیه ی بزرگان رافضی برای ایجاد سیاه لشکر ی و تکثیر جمعیت خود به هر وسیله ای متوسل شده و، بصورت گسترده ای تبلیغ می شود.

این تبلیغات مبتنی بر دروغ پردازیهای بزرگی است که شیعه آنرا به خوبی بازی می کنند و اتباع خود و مسلمانان ساده و بی سواد را فریب می دهند و این دروغ پردازها می گویند که روایتهای اهل سنت این مذهب شاذ شیعه را تأیید می نمایند و به همین خاطر این سخن از آنها بسیار شنیده می شود که در میان شیعه و سنی هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

۱ - نگاه الرد علی الأختائی، ص ۴۷.

و این روش از استدلال و احتجاج در کتابها و نوشته های آنها بسیار به چشم می خورد از طریق کسانی که به آنها عامه می گویند^(۱).

و کسانی که به خاطر عمل کرد منفی خود شان خداوند قلب آنها را برگردانده. با این دروغ پردازیها فریب خورده اند و گمان می کنند که دین اسلام همین است که این بدعت گذاران می گویند، بنابراین از صراط مستقیم دین اسلام خارج و به پرتگاه های بی دینی و الحاد افتاده اند.

به همین دلیل افراطیون شیعه با دست و زبان به طعن و بدگویی دین اسلام پرداخته اند، مانند خرمیه^(۲) پیروان بابک خرمی، و قرامطه^(۳) بحرین پیروان، ابو سعید جنایی و غیره^(۴) می باشند.

۱- اغلب کتب معاصر و متأخرین شیعه از این روش خالی نیست، و غلو آمیزترین و دروغ پردازترین کتاب آنها " غایة المرام " است کتابی است که کلاً بر این روش پایه ریزی شده است آن کتاب با کذب روشن و آشکار تا ابد ننگ شیعه را می رساند، ولی با این حال یکی از مراجع بزرگ شیعه بنام محسن عاملی آن را مایه افتخار می داند نگاه ملحق الوثائق والنصوص من رسالة فكرة التقریب.

۲- خرمیه دو فرقه بودند فرقه ای از آنها پیش از دولت اسلامی و پیروان مزدک اباحی بودند که به اشتراک در اموال و ناموس فرا می خواندند، و شهرهای فارس را به تباهی کشاندند تا اینکه انوشیروان پادشاه ساسانی که ملقب به عادل بود آنها را از بین برد این انوشیروان قبل از بعثت پیامبر ﷺ از دنیا رفت، و گروه دوم خرمیه در حکومت اسلامی ظهور کردند، مانند بابکیان پیروان بابک خرمی که در ناحیه ای آذربایجان ظهور کرد و پیروان زیادی پیدا نمود این بابیک خرمی تمام محرمات را حلال می دانست و بسیاری از لشکریان بنی عباس را در مدت بیست سال شکست داد تا اینکه در ایام حکومت معتصم در سال ۲۲۳هـ با برادرش اسحاق اسیر و به دار آویخته شد.

بدون تردید خرمیه ای که در زمان حکومت اسلامی ظهور کردند امتداد همان دیانت و فرهنگ فارس قدیم مزدکیان اولی بودند، و همانها بودند که به انحراف شیعیان افزودند و بحث تناسخ و ابطال قیامت را پیش کشیدند نگاه النوبختی/ فرق الشیعة، ص ۳۶، ابن الندیم/ الفهرست، ص ۳۴۲-۳۴۴، الإسفراینی/ التبصیر فی الدین، ص ۷۹-۸۰، الملطی/ التنبیه والرّد، ص ۲۲، الغزالی/ فضائح الباطنیة، ص ۱۴ و ما بعدش.

۱- و قرامطیه یکی از فرق اسماعیلیه بودند که قبلاً از آنها بحث شد و به این دلیل به آنها قرامطه گفته می شد چون نسبت آنها به مردی به نام حمدان قرمط که یکی از دعوتگران آنان در ابتدای کارشان بود بر میگردد فضائح الباطنیة: ص ۱۲.

بدون شک اظهار بدعت رفض بعنوان اسلام از بزرگترین اسباب جلوگیری از سبیل الله می باشد و گرنه چگونه آدم عاقل خرافه‌ی غیبت مهدی و بازگشت مردگان قبل از قیامت به دنیا را برای انتقام از دشمنان خود، و بدگوی و بد زبانی نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ و تأویلات باطنیه را می پذیرد؟

و هیچ بعید نیست که برپایی دولت آیت الله ها در ایران وسیله‌ای باشد برای این هدف تا از پیشرویهای مسلمانان برای بازگرداندن خلافت راشده و ایجاد وحدت امت اسلامی و انتشار بیداریهای اسلامی در جهان جلوگیری نمایند.

در حقیقت برپایی دولتی که چهره اسلام را زشت کرده و ظاهری مخالف پیشرویهای مسلمانان از خود نشان می‌دهد و آرزوهای آنان را به کام نابودی می‌کشانند، یکی از کارهایش این است که حرارت و گرمی این پیشرویهها و شعله‌ی حماسه و دل گرمی جوانان مسلمان را خاموش گرداند.

و استعمارگر کافر به شناخت این گرایشهای نو ظهور اهمیت می‌دهد و به آن توجه جدی دارد، و این کار را بوسیله‌ی کسانی که "مستشرقین نامیده می‌شوند انجام می‌دهند، مستشرقین کسانی هستند که بیشتر آنها به عنوان مستشار در وزارت‌های خارجی کار می‌کنند، در نتیجه سیاست‌های دولتهای بزرگ روش خود را از گزارشات مستشرقین که از مطالعه‌ی تاریخی و طائفی امت اسلامی گرفته شده است می‌گیرند.

و استعمارگر کافر تاریخ و گذشته‌ی خود را با ما فراموش نکرده است همان‌گونه که نظرات و اقوال بعضی از رهبران‌شان این را گواهی می‌دهد و همان‌گونه که برخی از اروپائانی که به اسلام گرویده‌اند آن را آشکار نموده‌اند، مانند استاد محمد اسد در کتابش بنام «الاسلام علی مفترق الطرق»^(۲).

۲- نگاه منهاج السنه.

۲- در بحثی تحت عنوان شبح جنگ‌های صلیبی از این موضوع بحث کرده است، و می‌گوید: جنگ‌های صلیبی در درجه‌ی اول و مهمترین جایگاه خود به عنوان موقف اروپا از اسلام برای چندین قرن پیاپی دیده می‌شد.

برپایی حکومت آیت الله ها در ایران با رونق یافتن تفکر شیعی در جهان اسلام، هدف دشمن کافر باشد یا نه بدون شک در جلوگیری از راه خدا و ظهور و پیدایش بی دینی و نفاق که مسلمانان به آن فریفته می شوند آثار و نقش خود را دارد و این یک بلای بزرگ است که روشن خواهد شد.

پیدایش گروه زندقه و الحاد

شیخ الإسلام - رحمه الله بیان می کند که گروهی اسماعلیه و نصیری و بی دینهای ملحد و منافق دیگر از آنجا آغاز شد که دروغ پردازی های رافضی ها را تصدیق کردند، اکاذیب و دروغ پردازیهای که در تفسیر قرآن و حدیث بدان می پردازند^(۱).

وامامان مزدور و حلقه به گوش مبدأ دعوی خود را با اکاذیبی که رافضی ها سرهم کرده اند، برپا می کنند تا شیعیان گمراه آنها را استجابت نمایند سپس پا را از بند نام کردن و عیب جویی صحابه فراتر نهاده و می خواهند علی را نیز مورد تهاجم و بد نامی قرار دهند، آنگاه در الوهیت چنانچه صاحب کتاب "البلاغ الاکبر والناموس الاعظم" برای آنها

و می گوید: بیشتر از آنکه جهان اسلام از آن بهره برده باشد از اسلام استفاده کرده است اما به خاطر این که کینه توزیش نسبت به اسلام کاهش نیابد به این نقطه ی مثبت و روی زیبا اعتراف نمی کند، این کینه توزی با تقدم زمان افزون شد و آنگاه بصورت عادی دگرگون گردید. و این کینه توزی و غرض ورزی، هرگاه کلمه ی مسلمان برده شود، احساس ملی را می پوسانید تاجائی که بعنوان یک ضرب المثل در ترد اروپائیان درآمد به گونه ی که هر مرد و زن اروپای آن را به خاطر سپرده گویی که به قلب او نازل شده است. الاسلام علی مفترق الطرق، ص ۵۹.

و می گوید: این احساسات دشمنانه بعد از تمامی دورانهای تبادل فرهنگی زنده می شد و این احساسات دشمنانه بر خلاف آن احساس دینی که سبب این دشمنی بود جای خود را خالی کرده بود روز به روز دگرگون می گردید.

و باز می گوید: که این چیز ناشناخته و غریبی نیست زیرا در دوران شناسی ثابت شده که انسان تمام اعتقادات دینی را که در دوران کودکی دریافت کرده است از دست می دهد و برخی خرافات مخصوص نزد او باقی می ماند که با هر استدلال عقلانی رویا رو می شود الاسلام علی مفترق الطرق، ص ۶۰-۶۱.

و من می گویم: این مقررات و فرضیه های علم روانشناسی فقط برآین های اروپا مطابقت دارد ولی با دین اسلام که دین فطرت است هم خوانی ندارد. الاسلام علی مفترق الطرق، ص ۵۵.

درجه بندی نموده است و به همین خاطر رافضی شدن بزرگترین دروازه و دهلیزی است که به کفر و الحاد می انجامد^(۱).

پس رافضی ها به دری بر روی این ملحدین از شیعه تبدیل شده اند و از آنجا به سایر اصناف و اقسام الحاد در اسماء الله و آیات کتاب مبین خدا داخل میشود چنانکه سران ملحدین از قرامطه و باطنیه و غیر آنان از منافقین آنرا ثابت کرده اند^(۲).

وقبلا روشن شد که چگونه روایات اثنی عشری و احادیثی که خیال می کنند آنها را از اهل بیت دریافت کرده اند برای آنها بستر مناسب و خوب و تربت شایسته ای برای پیدایش افکار افراطی گری و خروج فرقه های بی دین شده است زیرا آن روایات و احادیث خیالی آراء و اقوال زباله و ازفرقه های شاذ و تک رو شیعی با همهی جهت های آن جمع آوری کرده است روایاتی که بواسطه ی کتب فرقه ها و مقالات آنها به اقوال و گفته هایشان رسانیده است، سپس می بینیم که روایات اثنی عشری تمامی این جهت ها را گواهی و تأیید می کند^(۳).

از همین جا فرقه های زیادی از اثنی عشری نشأت گرفته که افراط و کفر آنها شهرت پیدا کرده است مانند شیخی، کشفی بابی و غیره و صاحب کتاب منتقی گفته است که رفض و رافضی شدن به جایگاه شر و فتنه ی طوایف بدل گشته است^(۴).

سپس بعضی از گروه های الحاد و بی دین را نام برده که زیر سایه رافضی بودن بسر می برند لذا غزالی می گوید. ظاهر مذهب باطنیه رفض است ولی باطن آن کفر محض می باشد^(۵).

درواقع آنان کافرانی هستند ظاهر تشیع از خود بروز می دهند. و چنان برمی آید که اینان می خواهند از تشیع سواد اعظم سیاهی بزرگ، و سیاهی لشکر تشکیل دهند.

۱- منهاج السنه، ۳/۴.

۲- منهاج السنه، ۳/۱.

۳- نگاه همین رساله.

۴- نگا المتقی، ص ۷۷.

۵- فضایح الباطنیه، ص ۳۷.

تا جای که شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان کرده که بسیاری از امامان رافضی و عامه‌ی آنها زندیق و ملحد و بی دین هستند که هدف آنها نه علم است و نه دین بلکه هدف آنها فقط تشکیل آن سواد اعظم می باشد^(۱).

پس فضای تشیع بستر حاصل‌خیزی برای رشد انواع اهواء و آیینها می‌باشد، محب الدین خطیب ثبت کرده است که تشیع عاملی از عوامل انتشار مکاتب کمونیستی و بهای در ایران بوده است^(۲).

تلاش در گمراه کردن مسلمانان نسبت به سنت پیامبرشان

یکی از آثار فکری آنان اینکه گروهی از آنها در رجال حدیث فرو رفته و تلاش کرده‌اند بعضی از روایاتی که به تشیع خدمت می‌کنند، به روایات خود بیافزایند. ماده‌ای از این رنگ در فرهنگ لغتهای اهل سنت و کتب حدیثی که نزد آنان است، یافته می‌شود. ولی رجال حدیث، این خطر را هشدار داده‌اند و حق را روشن و نیرنگ رافضی را کشف و بر ملا کرده‌اند و شیخ سویدی اثری را که این رافضی‌ها برجای گذاشته‌اند، بیان کرده است آنجا که می‌گوید. بعضی از علمای رافضی مشغول و سرگرم علم حدیث شده و احادیث را از محدثان مورد اطمینان شنیده و اسناد صحیح حدیث اهل سنت را حفظ کرده‌اند و احادیث صحیح و حسن را روایت میکردند سپس موضوعاتی را که مطابق مذهب آنها بود در آن احادیث درج می‌نمودند. و بسیاری از خواص اهل سنت با آن نیرنگ گمراه شده‌اند تا چه رسد به عوام. اما خداوند به فضل خود، امامان حدیث را توفیق داد، که آن احادیث موضوعه را درک کردند و برجعلی بودن آنها تصریح نمودند. و خدا را شکر وضعیت آنها روشن گردید. بعد از اینکه حال آنها آشکار شد.

و گروهی از رافضیها به جعلی بودن و موضوع بودن آن احادیث اقرار کردند، سپس سوید می‌گوید: «و آن احادیث موضوعه تاکنون در فرهنگ لغتها و تصنیفات موجود بوده و اکثر تفضیلیه^(۱) و متشیعه^(۲). به آنها تمسک نموده‌اند.

۱- منهاج السنه، ۷۰/۴.

۲- الخطوط العریضه، ص ۴۴/۴۵.

آلوسی می‌گوید جابر جعفی از جمله کسانی است که این وسیله را به کار می‌گیرد^(۳). ابن قیم بیان کرده که حافظ ابویعلی در کتاب خود بنام "الارشاد" گفته است رافضیها در باب فضائل علی علیه السلام و اهل بیت حدود سیصد هزار حدیث را وضع کرده‌اند، و ابن قیم بدنبال آن می‌گوید: و ما آن را بعید نمی‌دانیم، زیرا اگر در آثاری که نزد آنها است تتبع جستجو داشته باشید مسئله را مطابق آنچه که گفته شده می‌یابید^(۴).

ورود آنها به مذهب اهل سنت در ظاهر، برای گمراه کردن است

و یکی دیگر از آثار فکری خطرناکی که نیرنگ رافضی برجای گذاشته، اینکه گروهی از بزرگان شیعه به ظاهر وارد مذهب اهل سنت شده و خود را ملقب به حنفی یا شافعی کرده تا بیشتر و بهتر (مردم) را گمراه کنند و در این چهره و لباس کتابهای زیادی تألیف کرده‌اند که مذهب رافضی را تأیید می‌کند^(۵).

۱- تفضیلیه یا مفضلیه گروهی از زیدیه و غیره هستند که علی را بر ابوبکر و عمر تفضیل و برتری می‌دهند. نگاه التسعینیة لابن تیمیة، ص ۴۰.

۲- السوی دی/نقض عقائد شیعة، مخطوط که صفحات آن راه اندازی نشده، ص ۲۵-۲۶، و نگاه الألوسی/السیوف المشرقة، ص ۵۰، مخطوط، ومختصر التحفة، ص ۳۲.

۳- السیوف المشرقة، ص ۵۰.

۴- المنار المنیف، ص ۱۱۶.

۵- و آنها برای رسیدن به این هدف روشهای گوناگونی دارند که صاحب کتاب " التحفة الاثني عشرية " به آنها پی برده و آشکار نموده است، آنها در فضائل خلفای اربعه مثلاً کتابی می‌نگارند و هنگامی که می‌خواهند در بیان فضائل علی چیزی بنویسند در ضمن آن عبارتی قرار می‌دهند که مذهب رفض را تأیید و بیانگر بد نامی و عیب جویی صحابه باشد نگاه تفصیل آن در کتاب التحفة الاثني عشرية/الورقة ۴۶، مخطوط. یا مثلاً کتابی در فقه برخی از مذاهب تألیف و آن را در میان واسطه های که به آن مذهب گردن نمی‌نهند پخش می‌کنند و زشتیهای بزرگی در ضمن این مذهب قرار می‌دهند، مانند عمل به قیاس همراه رد احادیث، یا اقرار به برخی از زشتیها، صاحب کتاب " التحفة الاثني عشرية " در این راستا به کتابی اشاره می‌کند که آن را تألیف و به امام مالک نسبت داده‌اند و آن کتاب " مختصر " نام دارد، و در آن درستی عمل لواط برای کسی که دور افتاده است به امام مالک نسبت داده شده است - نگاه التحفة الاثني عشرية خطی ورقة ۴۵.

همانگونه برخی از شیوخ و بزرگان شیعه رافضی که خود را به وسیله‌ی انتساب به اهل سنت استتار نموده‌اند افکاری مشابه به تفکر شیعی را ابداع و آن را به قعر اسلام وارد کرده‌اند، شیخ محمد ابوزهره معتقد است: طوفی نجم الدین (متوفی سال ۷۱۶هـ) هنگامی که می‌خواهد از مصلحت بحث کند می‌گوید: مصلحت بر نص مقدم است در واقع عمدا سعی می‌کند با این شیوه مذهب شیعی را ترویج دهد، زیرا این روش، مسلک و منهج آنان است، چون نزد شیعه‌ها امام می‌تواند بعد از وفات رسول الله ﷺ عمومی را تخصیص و یا نصی را نسخ نماید.

در واقع طوفی تمام این اندیشه و تفکر را آورده است هرچند کلمه‌ی امام را ذکر نکرده و بجای آن واژه‌ی مصلحت را بکار برده تا قول خود را ترویج و آن فکر و بینش را پخش نماید، آنگاه ابوزهره ثابت می‌کند که طوفی با پایین آوردن شأن و منزلت نص و پخش اندیشه‌ی نسخ یا تخصیص توسط امام به مصالح مرسله، درواقع قصد پایین آوردن قدسیتی دارد که امت اسلامی آن (قدسیت) را به نصوص شارع می‌دهند^{(۱) (۲)}.

البته رافضیها از تشابه اسمی برخی از اعلام و بزرگان خود، بابزرگان اهل سنت سوء استفاده هم کرده‌اند و حقه‌ای فکری و کم هزینه و ارزان برای گمراه کردن حقیقت جویان بکار برده‌اند، آنجا که به نام و عناوین کسانی می‌نگرند که نزد اهل سنت از اعتبار ویژه‌ای

و کتابهای تألیف می‌نمایند که در آنها گمان می‌برند بریکی از مذاهب اهل سنت هستند سپس بطلان آن کتابها مشخص و روشن می‌شود و باز میگردند مانند کتاب: چرا مذهب شیعه را برگزیدم، یا چرا شیعه شدم " و آن را به کسی بنام مرعی انطاکی نسبت می‌دهند و روشهای گوناگونی دارند که برای بررسی آنها نیاز به تألیف جداگانه است.

۱- یعنی طوفی می‌خواهد قداست عبارت و کلام خدا و رسول او را کم ارزش جلوه دهد به همین خاطر بسیار زیرکانه و ماهرانه می‌گوید امام حق دارد نص شارع را نسخ کند و اگر عام باشد آن را تخصیص گرداند و این را مصالح مرسله قلمداد می‌کند: مترجم

۲- ابوزهره در شرح حال طوفی اثبات می‌کند که وی از شیعیان بوده است: کتاب *تحفه اثنی عشری*: ص ۳۲۴-۳۲۵ ضمنا شیخ ابو زهره در قضاوت خود در باره‌ی طوفی به آنچه درباره‌ی او در طبقات حنابله‌ی ابویعلی آمده اعتماد کرده است نگاه ابن حنبل، ص ۳۲۶.

برخوردارند، لذا هرکس را در اسم و لقب موافق یکی از آنها یافته‌اند سند حدیث و روایت آن فرد شیعی یا سخن وی رابه آن بزرگ سنی برمی گردانند.

برای مثال محمد ابن جریر طبری، امام مشهور سنی صاحب تفسیر و تأریخ طبری، یکی از بزرگان شیعه بنام محمد بن جریر رستم طبری با او هم نام است و در مذهب شیعه تألیفات و تصنیفاتی دارد مانند «المسترشد فی الإمامة»، و «نور المعجزات» در مناقب أئمة الاثنی عشر^(۱).

و هردوی آنها اهل بغداد و در یک زمان زیسته‌اند و حتی هردو در یک‌سال مرده‌اند و آن سال (۳۱۰هـ) است و شیعه از این تشابه اسمی سوء استفاده کرده و کتابها و منابعی را که مذهب تشیع را تأیید می‌کنند به امام ابن جریر طبری نسبت می دهند مانند: کتاب المسترشد فی الإمامة،^(۲) هرچند این کتاب از آن ابن جریر رافضی می باشد^(۳).

اما آنها تا به امروز برخی از اخباری را که مذهب آنان را تأیید می‌کند به امام ابن جریر طبری برمی گردانند^(۴).

درواقع این رفتار رافضیها امام ابن جریر طبری را در زمان خود بسیار اذیت نموده است، و ابن کثیر اشاره می‌کند که عده‌ای از عوام الناس وی را به رافضی بودن متهم کرده‌اند، وعده‌ای نادان او را ملحد پنداشته‌اند^(۵). و کتابی که درباره‌ی قصه‌ی غدیر خم در دو مجلد نگاشته شده به وی نسبت داده شده است^(۶).

و این تلاش رافضیها برای برخی از علماء اهل سنت نیز آشکار و معلوم بوده است ابن کثیر می‌گوید: بعضی از علماء چنان می‌پنداشته‌اند که دو ابن جریر وجود دارد، یکی از آن

۱- نگاه جامع الرواة، ۸۲/۲-۸۳، بحار الأنوار، ۱/۱۷۷، تنقیح المقال، ۲/۹۱، و نگاه ابن حجر/لسان المیزان، ۱۰۳/۵.

۲- نگاه ابن ندیم الفهرست، ص ۲۳۵.

۳- نگاه طبقات أعلام الشيعة في المائة الرابعة، ص ۲۵۲، ابن شهر آشوب/معالم العلماء، ص ۱۰۶.

۴- نگاه الأئمة النجفی/الغدیر، ۱/۲۱۴-۲۱۶.

۵- البداية والنهاية، ۱۱/۱۴۶.

۶- البداية والنهاية، ۱۱/۱۴۶.

دو شیعی و مسئله‌ی مسح پا در وضو به او نسبت داده می‌شود، و ابو جعفر را از این ویژگیها بدور می‌دانند^(۱).

و این که (ابن کثیر) این و یژگیها را به عده‌ای از اهل علم نسبت داده است، عین حقیقت است چنانچه در خلال کتابهای ترجمه و در لابلای آثار و منابع آنها این موضوع روشن و هویدا می‌گردد، و ثریا کجا و ثری کجا؟ تفاوت میان آن دو قابل مقایسه نیست^(۲).

اصلاً عقیده و اندیشه‌ی امام ابو جعفر ابن جریر طبری به هیچ وجه با اندیشه و مرام رفض همخوانی ندارد وی یکی از ائمه‌ی اسلام از جهت علم و عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد.

ویک رافضی دیگر نیز به نام ابو جعفر طبری خوانده می‌شود،^(۳) و او با ابن جریر اولی شیعه هم فرق دارد هر چند استاد فواد سزکین آن دو را یکی دانسته است^(۴) علی‌رغم اینکه او بیشتر از دو قرن فاصله میان آنها قائل می‌شود و روزنامه‌ای تحت عنوان "عقد الزهراء" در مدینه‌ی منوره بنام ابن رافضی اخیر پخش می‌شود و عقد الزهراء "یک حکایت و داستان ساختگی است، و اگر سوء استفاده رافضیها از این تشابه اسمی نبوده این روزنامه با این شیوه و طریق پخش نمی‌شد"^(۵).

۱- البدایة والنهایة، ۱/۱۴۶.

۲- برای آگاهی درباره فرق میان آن دو نفر به مجله المجمع العلمی العراقی، ۳۴۵/۷ نگاه شود.

۳- او ابو جعفر محمد ابن ابو القاسم ابن علی طبری از علماء امامیه در قرن ششم است نگاه طبقات أعلام الشیعة، فی القرن السادس، ص ۲۴۲ و ۲۷۸.

۴- پس کتاب: بشارة المصطفی که از آن دومی ابن ابو القاسم بوده به اولی ابن رستم منسوب کرده‌اند. نگاه تاریخ التراث، ص ۲۶۰.

۵- برگزیده محمد سالم محمد، به نقل از کتاب "بشارة المصطفی، و این کتاب در غلو و افراط گری به اوج خود رسیده است، لازم بذکر است در این کتاب جبت و طاغوت به ابو بکر و عمر تأویل می‌شود ص ۲۳۸.

و در این تشابه اسمی، دیگران نیز مانند ابن جریر هستند^(۱) و این بحث در این کتاب قابل بسط و توسعه نیست و بلکه یک تحقیق جداگانه را می‌طلبد.

انتشار رافضیت در جهان اسلام

یکی از دلایلی که نقش رافضیها را در پخش عقائدشان در میان مسلمانان روشن می‌کند اینکه در عبارات و منابع قدیمی آنها ثبت شده که در ابتدا فقط اهالی یک شهر تفکر آنها را پذیرفته و آن شهر کوفه بود.

و در آن گفته شده، هرکس در تقدیم و برتری علی و وجوب فرمان برداری از او و در ولایت او تردید داشته باشد محکوم به کفر است هرچند به اسلام تظاهر نماید ص ۵۱. [جریده المدینه/ شماره ۴۶۲۱، سه شنبه ۲۴ رجب ۱۳۹۹ هـ، ص ۷.]

۱- مانند ابن قتیبه اینها نیز دو نفرند یکی از آن دو عبد الله بن قتیبه رافضی إفراط گر، و دیگری عبد الله بن مسلم بن قتیبه از معتمدین اهل سنت و کتابی تحت عنوان المعارف "نوشته است، و این ابن قتیبه رافضی هم کتابی را تحت عنوان همین نام به رشته تحریر درآورده است تا از این طریق بتواند مردم را گمراه کند نگاه مختصر التحفة الاثني عشرية، ص ۳۲، مختصر الصواعق، ص ۵۱، نسخه خطی، والسويدی/ نقض عقائد الشيعة، ص ۲۵، نسخه خطی.

محققین در انتساب کتاب "الإمامة والسياسة" به ابن قتیبه سنی که در آن خرافات و اباطیل زیادی وجود دارد حیرت زده شده‌اند، بعضی از آنان برای پیدا کردن و شناخت مؤلف اصلی این کتاب تلاش نموده اما موفق نشده‌اند تاجائیکه عبدالله عسلان می‌گوید خیلی سعی کردم تا شخصیت و مؤلف واقعی کتاب "الإمامة والسياسة" را بشناسم ولی هنوز به چیزی نرسیده‌ام. عبد الله عسلان/ الإمامة والسياسة، ص ۲۰.

و گرایش رافضیت در آن واضح و روشن می‌باشد زیرا بدگویی نسبت به صحابه و ادعای اینکه علی با ابوبکر بیعت نکرده چون او شایسته‌ی امر خلافت نبوده در آن وجود دارد، عبدالله عسلان در کتاب مذکور مثالها و نمونه‌های از این بابت بیان کرده است همان مرجع، ص ۱۷-۱۸-۱۹. و نیز نگاههای رافضی بودن برای او و بسیاری پوشیده مانده است و دو ابن قتیبه وجود دارد و کتاب "الإمامة والسياسة" از آن ابن قتیبه رافضی است اما من کسی را نیافتم که به این موضوع مهم پرداخته باشد و به آن پی برده باشد،

ابوعبدالله می‌گوید: خداوند ولایت ما را برای اهل شهرها عرضه نمود و فقط اهل کوفه آن را پذیرفت^(۱).

پس تشیع در بلاد اسلامی غیر از کوفه جای برای نشر افکار خود نیافت زیرا کوفه از علم و اهل آن دور بود و این از آثار ابن سبأ می‌باشد که در کوفه تلاش و فعالیت جدی نمود تا اینکه موفق شد یک سازمان مخفی تشکیل دهد که بر روش او کار کنند^(۲).
شیخ وعالم کوفه أبو إسحاق سبّعی (ت ۱۲۷هـ) متوجه تحولی شد که شهر کوفه را فراگرفته بود، وی اهل کوفه را که بر مذهب اهل سنت بودند و یک نفر از آنها در فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تقدیم خلافت آن دو تردید نداشت ولی هنگامیکه به آنجا بازگشت دید که در میان کوفیان رفض و سخن از آن وجود دارد^(۳).

پس به تدریج آفت رافضیت در جهان اسلام سرایت کرد تا جایی که عده‌ای از محققین می‌گویند ده درصد مجموع مسلمانان امروزی را شیعیان تشکیل می‌دهند^(۴).

و دعوتگران تشیع در این عصر سازمانهای مخفی فعالی را تشکیل می‌دهند و در جهان اسلام از روی نقشه‌های از پیش طراحی و مطالعه شده و با سرمایه‌گذاری مالی در حوزه‌های علمی برای پخش بینش تشیع تدریس می‌کنند، حوزه‌های که حسابهای بانکی خود را از زحمات و عرق جبین این پیروان فریب خورده انباشته بودند، پیروانی که افکار و احساسات آنها با شعار فریبنده‌ی حب اهل بیت پر شده بود، شعاری که بزرگان.

و شیوخ شیعه به جز اسم و ادعا بهره‌ای از آن نبرده بودند با نام خمس امام بر دارائی‌های بزرگی استیلاء پیدا کردند و این سازمانهای سری از شعارهای که بیشتر شبیه شعارهای ماسونی بود استفاده می‌کردند، یک بار شعار "تقریب بین مذاهب اسلامی" و بار دیگر به اسم "جمعیت اهل بیت" قد علم کرده و ظاهر می‌شوند^(۵).

۱- بحار الأنوار، ۲۰۹/۶۰، ۲۵۹/۱۰۰.

۲- نگاه سلیمان العوده/عبدالله بن سبأ، ص ۴۹.

۳- همین کتاب.

۴- روم لاندو/الإسلام والعرب، ص ۹۵.

۵- نگاه فکرة التقريب، ص ۵۱۱ و ۵۱۴.

و بعد از برپایی حکومت آخوندی در ایران سفارتهای حکومت ایران به مراکزی برای دعوت به رفض و شیعه گری تبدیل شدند و از مراکزاسلامی و مساجد و تکایا و حسینیه‌ها، بویژه در روزهای جمعه برای دعوت به اتجاه و تفکر رافضی بهره‌برداری کردند.

مجله‌ای مجتمع تحقیقی را درمورد فعالیت رافضی دراروپا پخش و در آن گفته‌ی، سفارتخانه‌ها و کونسلیهای ایران در اروپا به مراکزی برای نشرعقیده و تفکر شیعه در میان مسلمانان(نه کفار) مقیم اروپا مبدل گشته است، و انتشار دهها بلکه صدها و هزاران نوشته و کتابچه‌های که مخصوص فکر شیعی است و دربین مسلمانان اروپا، در اماکن اجتماعی آنها، بویژه نزدیک درهای مساجد یا پست یا در وسایل دیگر توزیع می‌گردد، حتی در مراکز فرهنگی و کتابخانه‌ها دیده می‌شود، به گونه‌ای که انگار برای نشر دعوت شیعه‌ی ایرانی در بین اقلیت مسلمانان در اروپا دائر شده است، بعلاوه‌ی محتویات این کتابخانه‌ها که شامل کتابها و نشریاتی پیرامون انقلاب ایرانی و افکار و منهج اعتقادی آنان می‌باشد، ما می‌بینیم که اداره‌کنندگان این کتابخانه‌ها درسها و جلساتی را ترتیب می‌دهند که بیشتر آنها به قضیه‌ی اعتقادی می‌پردازند.

سپس این مجله به اسامی برخی از کتابسراهای اروپا اشاره می‌کند که در روزهای پنجشنبه و شنبه‌ی هر هفته در مورد تفکر انقلاب ایرانی محاضرات اعتقادی تشکیل می‌دهند و در خلال آن مجله‌ها و نوشته‌ها و نوارهای صوتی و غیره را توزیع می‌کنند، و مسلمانان برای حضور در این محاضرات و همایشها، بعنوان و سیله‌ای برای نشر منهج شیعی به شیوه‌ی ایرانی آن فراخوانده می‌شوند.

و مراکز ایرانی عده‌ای از جوانان فریب خورده‌ی خود را اجیر کرده که در ایام جمعه در بعضی از مساجد به نماز گزاران پیوندند، بویژه در مساجدی که تعداد زیادی از مسلمانان در نماز جمعه شرکت کرده‌اند.

و این مجله به وقوع برخی از بر خوردها و آشوبهای داخل مسجد اشاره می کند و نمونه های را نیز ذکر می کند چنانکه اشاره می کند این تلاشهای ایرانی با آن فتنه ها و آشوبهایی که در آنجا رخ می دهد آثار منفی زیادی بر مسلمانان گذاشته است^(۱).

و فعلیت روافض به صورتهای متعدد و وسایل متنوع انجام می گیرد که در آن مبدئی رعایت نمی شود، زیرا آنان نه دهم دین را تقیه می دانند و مانند اهل سنت نیستند که یک حالت داشته باشند.

و عده ای از علمای معاصر آنان اعتراف کرده اند از این حیث که نمی دانند تقیه نزد شیعه یک روش ماکیاولی است و در یک عبارت تقیه نزد آنان هدفی است که وسیله را توجیه می کند^(۲) یعنی برای رسیدن به هدف از هر وسیله ای استفاده می شود و این همان سیاست ماکیاولی^(۳) است که افراد بی دین برای تحقق بخشیدن اهداف خود به آن روی آورده اند. اما در اسلام هدف وسیله ی نا مشروع و حرام را توجیه و مباح نمی کند.

به همین دلیل وسایل مورد استفاده ی رافضیها برای پخش افکار و مذهبشان رنگهای متنوعی از خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ به خود گرفته به گونه ای که گروهها و افراد مسلمان زیادی را قربانی کرده است، مجموعه ای از بزرگان و شیوخ قبائل را از طریق نکاح متعه به طرف خود کشانده اند^(۴).

۱- نگاه مجله مجتمع، شماره، ۷۶۰، سال هفدهم، ۱۵ رجب، ۱۴۰۶ هـ.

۲- محمدجواد مغنیه/الشیعة فی المیزان، ص ۴۹.

۳- لازم بذکر است روش ماکیاولی، روشی است که مبتنی بر قاعده ی {هدف وسیله را توجیه می کند} می باشد، یعنی در معاملات و روابط و مبادلات دو طرفه آنچه مهم است رسیدن به هدف است و وسیله ی رسیدن به آن هرچیز باشد مهم نیست، به همین خاطر نیرنگ و خدعه و خیانت و دروغ و چابلوسی و خود خواهی و هرچیز دیگر به راحتی مورد استفاده قرار می گیرد و این یک اندیشه ی ایتالیایی است که نیکولاماکیاولی ۱۴۶۹-۱۵۲۷م آن راهبری می کرد و در کتابش بنام امیرآن را ثبت و به یکی از ملوک اروپا در قرون وسطی تقدیم کرد نگاه أحمد عطیة/القاموس السياسي، ص ۱۱۰۵-۱۱۰۶.

۴- در سال ۱۳۲۶ هـ علامه بزرگوار محمد کامل رافعی در رساله ای که از بغداد برای دوستش شیخ محمد رشید رضا می فرستد و مجله ی المنار در جلد شانزدهم آن را پخش نمود، وی در اثناء

و حیدری در "عنوان المجد" بیانات مهمی را نسبت به قبایل سنی که با تلاشهای پیگیر رافضیها و نیرنگهای آنان شیعه شده‌اند، ایراد داشته و در آن گفته است، اما عشایر بزرگی که به تازگی در عراق رافضی شده‌اند زیاد هستند، از جمله‌ی آن عشایر ربیعه می‌باشد که هفتاد سال است رافضی شده‌اند، و قبیله تمیم که یک قبیله‌ی بزرگ است و حدود شصت سال است در نواحی عراق به وسیله‌ی آمد و رفت شیاطین رافضی در میان آنان، به رافضی تبدیل شده‌اند، و خزاعل که قبیله بزرگی از بنی خزاعه بوده و در اثر تحریف به خزاعل تبدیل و بیشتر از صد و پنجاه سال است که رافضیت را برگزیده‌اند، و عشیره‌ی زبید که چندین قبیله می‌باشد و مدت شصت سال است که بوسیله‌ی تردد رافضیان در بین آنها و نبود علما در میان آنان، شیعه را انتخاب کرده‌اند. و یکی دیگر از عشایری که رافضی شده‌اند، بنو عمیر هستند و آنان شاخه‌ای از تمیم می‌باشند. و خزرج که آن هم شاخه‌ای از بنی مزیقیای اُزد، است و شمرطوکه، که بسیارند و دوار و دفاعه همه و همه رافض شده‌اند و از دیگر عشایری که رافضی شده‌اند، عماره‌ی آل محمد و آن به خاطر تعداد زیادش قابل شمارش نیستند و تازگیها رافض شده‌اند.

و عشیره‌ی بنی لام که تعداد آنها نیز بسیار است و عشایر دیوانیه که پنج عشیره را تشکیل می‌دهند. آل اقدع، آل بدیر، عفج، جبور، جلیحه، و اقرع خودش شش قبیله را تشکیل می‌دهد و تعداد هر قبیله‌ای زیاد است، و آل بدیر سیزده قبیله و جلیحه و جبور هر کدام چهار قبیله‌ی کثیرالعدد هستند. کم تعدادترین قبیله و عشیره عراقی که در مدت

سیاحت خود در آن دیار کشف کرده که علماء شیعه با استفاده از حلال کردن نکاح متعه برای مشایخ قبائل عرب که علاقه‌ی زیادی به داشتن زنان و بهره بردن از آنان داشته به ترویج مذهب شیعه پرداختند،

رساله‌ی مذکور در مجله المنار پخش شد ولی اسم نویسنده‌ی آن برده نشد، سپس شیخ محمد رشیدرضا در مجلد ۲۹ این مجله نام وی را فاش کرد و گفت ما در آن زمان اسم وی را ذکر نکردیم تا از طرف دولت مورد اذیت و آزار قرار نگیرد نگاه مجله المنار، مجلد ۲۹ و نگاه مجلد دوم، ص ۶۸۷.

صدسال اخیر که به رافضیت تغیر عقیده داده‌اند، عشیره‌ی کعب که خودش چندین بطن دارد^(۱).

و به همین منوال آقای حیدری قبایل عرب را بر می‌شمارد که بر اثر غفلت و سهل انگاری اهل سنت به رافضیت گردن نهاده‌اند بر می‌شمارد، زیرا آنان به افویل و سخنان رافضیها فریب خورده‌اند که می‌گویند بگذارید با هم باشیم و در امور، یکدیگر را یاری دهیم و بیایید بسوی وحدت و یکپارچگی میان اهل سنت، زیرا اختلاف ما با اهل تشیع به اندازه اختلاف میان مذاهب اهل سنت با همدیگر نیست، بنابر این اهل سنت با سکوت خود، بستر و زمینه‌ی نشر شیعه‌گری را برای شیوخ آنان فراهم نموده‌است، و گرنه در صورتی که حق و حقیقت به وضوح و شفاف اعلان می‌گردید هیچ کس فریب نمی‌خورد و شیعه نمی‌شد، و آنان تا کنون مدام و پیوسته به نشر معتقدات خود در هر مجال و مناسبتی می‌پردازند.

و آنها به روابط و ارتباطات خود با عده‌ای از رؤسای حکومت‌هایی که پاسخگوی به مذهب شیعه در آنها ملاحظه می‌شود بسیار اهتمام می‌دهند، چنانچه در گذشته ابن مطهرحلی با خدابنده چنین کاری را انجام داده است،^(۲).

۱- عنوان المجد، در بیان احوال بغداد و بصره و نجد، ص ۱۱۲-۱۱۸.

۲- [خدا بنده هشتمین پادشاه ایلخانی و ششمین نواده‌ی چنگیز خان می‌باشد که نام حقیقی او جایتو پسر ارغون پسرأبغا پسر هلاکو بوده است، ابن کثیر می‌گوید یک سال بر مذهب اهل سنت دوام می‌یابد سپس رافضی شد و شعار و تبلیغات رافضیت را در بلاد خود براه انداخت. البدایه والنهایه، ۷۷/۱۴.

زیرا تازه مسلمان شده بود و هیچ شناختی از عقیده‌ی اسلامی و تأریخ اسلام نداشت و با ابن مطهرحلی دیدار کرد و مذهب باطل رافضی را پیش او زیور داد و تمام عشایر و قبائل و پیروان خود را وار به رافضیت نمود، و ابن مطهر کتابهای زیادی مانند " نهج الحق، و منهاج الکرامه و غیره را برای دعوت سلطان مذکور تألیف کرد تا او را برای تمسک به مذهب رافضی تشویق کند. ابن کثیر گفته است در زمان او فتنه‌ها و آشوبهای بزرگی در گرفته است ولی خوشبختانه خداوند ا بلاد و عباد را از شر او راحت نمود درحالی که سی و شش سال عمر داشت به عمر او خاتمه داد، و قبل از فوت سلطان مذکور از رافضیت در سال ۷۱۰هـ توبه نمود و بواسطه‌ی ارشاد علمای اهل سنت از این اندیشه‌ی پلید پشیمان شد و رافضیها را دور ساخت، و ابن مطهر حلی و سایر علمای شیعه

و چنین ارتباطاتی با سران حکومتها آثار معروف تاریخی خود را ایفا کرده، چنانچه امروزه با رهبرلیبی چنین کرده‌اند و اتجاه و اعتقاد رافضی در رأی و ولاء در مورد ایشان ظاهر گشته است.

همانگونه که عده‌ای از اهل قلم و اصحاب خرده‌های تهی از ایمان را خریداری کرده‌اند و از آنها خواسته‌اند که برای دعوت به شیعه‌گری بنویسند و به کتابهای شیعه تقدیم نمایند^(۱).

و در کشورهای اسلامی دانشجویان مستعد و باذکاوت را از دختر و پسر گزینش کرده و تسهیلات و امکانات تحصیلی خوبی را برای آنان تدارک می‌بینند تا به قم جذب شوند و در آنجا آنان را شستشوی مغزی داده و براساس شیعه‌گری پرورش دهند تا در هنگام بازگشت به کشورهای خود آن را تبلیغ و انتشار نمایند.

شیخ ازهری می‌گوید: اخبار و گزارشاتی که از تمام گوشه و کناره‌های جهان اسلامی به من می‌رسد دلالت دارد بر اینکه انقلاب ایران به رهبری خمینی امروزه خشونت را منتشر می‌کند، و تلاش می‌کند که جوانان را به شکلی خاص در بسیاری از کشورهای اسلامی با تطمیعهای مختلف و متعدد مالی و تحصیلی در ایران و بسیاری از روشهای فریبدهی دیگر بسیج کرده و آنها را وادار به ایجاد اختلاف فرقه‌ای در کشورهای خود و در میان ملت‌های خود می‌نمایند، و شیخ ازهری معتقد است بر ملت‌های اسلامی لازم است نسبت به آنچه از طرف خمینی و غیره به سوی آنها هجوم می‌آورد هوشیار و محتاط باشند، زیرا آن حرکت یکی از حرکت‌های مأمور شده برای متلاشی کردن امت اسلامی و گسترش نزاع و اختلاف فیما بین آنها می‌باشد^(۲).

به حله بازگشتند نگاه التحفه الاثنی عشریة/ ورقه ۴۳، "مخطوط" و تعلیقات محب‌الدین الخطیب بر المتقی، ص ۱۸-۱۹.

۱- چنانکه در برخی از کتابهای آنان که به جهان اسلام برای دعوت به تشیع ارسال می‌شوند و امثال اینها در آن کتابها نوشته شده، به چشم می‌خورد مانند کتاب "أصل الشيعة"، و "عقائد الإمامية" و غیره
 ۲- أخبار الیوم، شماره، ۲۱۶۰، سال ۴۲، شنبه ۱۱ رجب، ۱۴۰۶هـ.

ظهور گرایش بعضی از نویسندگان منتسب به اهل سنت به شیعه‌گری

در نوشته‌های بعضی از متفکران منتسب به اهل سنت خلط و در هم آمیختگیهای از تفکر شیعه‌گری به چشم می‌خورد. و نوشته‌های دارند که بیان‌گر متاثر شدن آنها از شبه‌های است که رافضیها در موضوع امامت و صحابه رضی الله عنهم آن را ایجاد نموده‌اند. خواننده با مطالعه‌ی نوشته‌های بعضی از متفکرین و ادیبان در رابطه با تاریخ صدراسلام یا «نشأت تفکر فلسفی در اسلام» یا «مسائل امامت و خلافت» اندازه‌ی تاثیر فریب و نیرنگ رافضیها در وارونه کردن حقایق، را درک می‌کند.

و من هیچ شک ندارم که در میان این گروه، کسانی هستند که زرق و برق اموال و داراییهای فریبنده، آنها را وادار به گفتن و نوشتن چنین چیزهایی نموده است. رافضیها اموال خود را به شخصیت‌های نخبه و مشهور می‌پردازند تا چیزهای را که موافق با مذهب رافضیها است برای مردم بنویسند. و از قدیم بعضی از پیشینیان گفته‌اند: اگر می‌خواستیم آنها خانه‌ام را با پول پر کنند در برابر اینکه دروغی را بر زبان علی ببنند، آنها راحت این کار را انجام می‌دادند ولی به خدا سوگند من هرگز دروغی را به زبان او نبسته‌ام^(۱).

حال امروزه که جیب و دستهایشان پر از دارایی و پولهای هنگفت است و امانت داری در دل بیشتر مردم کم گردیده. و دنیا آنها را فریب داده، چطور این کار را نمی‌کنند؟^(۲).

۱- و او شعبی است. نگاه السنه للامام عبدالله بن احمد، ۵۴۹/۲.

۲- چنانکه در مثل گویند: در کوزه همان تراود که دراو است و یا گویند: به درد خود گرفتارم نمود و فراموشم کرد. محمد جواد مغنیه ریس دادگاه جعفری در بیروت، استاد محمد حسین هیکل را متهم می‌کند به این که در چاپ دوم کتابش "حیات محمد" نصی را در برابر ۵۰۰ جنیه حذف نموده است. این اتهام به خاطر این است که او نص موضوعی را که ضعیف بودنش نزد او محرز بوده، حذف نموده و در چاپهای بعدی آن را اصلاح نموده است. اما رافضیها به مقتضای طبیعت و سرشت خود آن را تاویل نموده‌اند، که بسیار جای تعجب است! نگاه محمد جواد مغنیه/الشیعة فی المیزان، ص ۱۸، "حاشیه".

و اگر می خواهی مثال و نمونه‌ی این تاثیر فکری به سبب منهج و مسلک رافضیها را ببینید و بشنوید فیه این مثال توجه کن: دکتر علی سامی النشار. صاحب کتاب «شهداء الاسلام فی عصر النبوة» کتابی را به نام «نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام» (پیدایش تفکر فلسفی در اسلام) می نویسد و در آن چیزیهایی که چشمان رافضیها را روشن می کند تحریر نموده و بعضی از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ را تکفیر می کند. مثلاً در مورد معاویه می گوید: «علی رغم چیزهای که در مورد معاویه گفته اند و علی رغم تلاشهای که علمای سلفی متأخر، و اهل سنت، نموده که او را از جمله‌ی اصحاب پیامبر ﷺ بحساب آورند، اما آن مرد هرگز به اسلام ایمان نداشته و بسیار هم تلاش نموده که شعله‌ی اسلام را خاموش کند اما بیشتر از این را نتوانسته است»^(۱).

آیا جز رافضیها و امثال آنها کسی هست که از عهده‌ی چنین افترای بزرگی برآید؟ چگونه مسلمان، زبان خود را با چنین سخن و افترای، نسبت به صحابه‌ای که همراه با پیامبر خدا ﷺ جهاد نموده و در جنگ حنین شرکت داشته، آلوده می کند؟!^(۲). او امین پیامبر ﷺ و کاتب وحی بوده، و مدت چهل سال سرپرست امور مسلمانان بوده و به عنوان نائب و خلیفه، شعایر اسلامی را با مردم به پا داشته است.^(۳)

سپس براهل سنت افتری نموده و به گمان خود می گوید: قایل شدن به صحابی بودن معاویه قول بعضی از اهل سنت است، -گو اینکه اکثریت بر مذهب او می باشند- و این دروغ و افترای است از نوع دروغ و افتراهای رافضیها، زیرا ایمان معاویه با نقل متواتر و اجماع اهل علما ثابت است^(۴):

۱- نشأت الفكر الفلسفی، ۱۲/۲.

۲- نگاه مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۴/۵۸.

۳- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۴/۷۲.

۴- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۴/۷۷.

و باز در مورد پدرش ابو سفیان بن حرب می گوید که «ابو سفیان زندیق بود یعنی از کسانی بود که به مجوسیت فارسی ایمان داشته است»^(۱) این در حالی است که پیامبر خدا ﷺ ابو سفیان را به نیابت از خود و به عنوان عامل قرار داده بود و وقتی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، معاویه در نجران عامل او بود، حال چگونه امکان دارد زندیق بوده باشد و پیامبر ﷺ به علم و عمل او اطمینان و اعتماد کرده باشد و او را نائب خود بر امور مسلمانان قرار دهد؟!^(۲) و موافق باشیعه ها و اهل رفض که می گویند تعداد کمی از اصحاب حق را به جانب علی می دادند. و در واقع - به گمان آنها - خلافت را از او سلب نموده اند...، می گوید: «گروه کمی از اصحاب مخلص احساس نمودند که برای بار سوم خلافت از علی سلب می شود، زیرا بار اول خلافت را از او سلب نمودند تا به خلیفه اولش بدهند. و بار دوم نیز آن را از او غصب نمودند تا به خلیفه دومش بدهند. و این بار سوم است که به جای واگذاری خلافت به علی، آن را به پیری هوا پرست و گمراه کننده ای واگذار می کنند که نه خلافت را به خوبی انجام می دهد و نه عدالت را رعایت می کند، و او هم امر را برای قریش گمراه، ترک نمود»^(۳). و منظورش از این خلیفه ذی النورین عثمان بن عفان ط است. که تمام اصحاب بر خلافت او اتفاق دارند. اما گو اینکه او با این افترای خود همه آنها را تنبیه و توبیخ می کند!

در مورد رافضیهای که به اثنی عشری (دوازده امامی) موسومند و قایل به آن همه کفر و شنیعتهای بودند که گذشت و ذم و بد گویی از آنها در سخنان همه ی پیشوایان اسلام جاری گشته است، می گوید: افکار فلسفی شیعه ی دوازده امامی در مجموع، اسلام ناب را تشکیل می دهد.^(۴)

۱- نشأت الفكرال فلسفی: ۳۱/۲.

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام: ۴/۴۵۴، ۶۶/۳۵.

۳- نشأت الفكر الفلسفی، ۲۲۸/۱.

۴- نشأت الفكر الفلسفی فی الاسلام، ۱۳/۱.

به این تفاوت‌های عجیب و غریب بنگرید و تعجب کن^(۱).
و می‌گوید: گو اینکه گوینده یکی از رافضیها می‌باشد- شیعیان علی که از روی یقین و ایمان او را دوست دارند و برمنهج و مسلک او می‌روند، یقین دارند که او تنها اثری است که از اسلام بزرگ موجود است و در کنار او هم، عثمانیها و اموی ها هستند که به شدت از اسلام متنفراند، و دل‌هایشان پر از حقد و کینه نسبت به پیامبر خدا ﷺ و خاندان او می‌باشد^(۲).

این تنها نمونه‌ای بود در این زمینه که به آن اکتفا می‌کنم هر چند این موضوع به تنهایی نیاز به نقد و بررسی دقیق و جدا گانه‌ای دارد.

تحریف تاریخ اسلام

رافضیها، در کتاب ونوشته‌های خود عمداً تاریخ امت اسلامی را تحریف و تشویه نموده‌اند. چنانکه در روایات و اخبار کلبی^(۳) و ابی مخنف^(۴). ونصر بن مزاحم المنقری^(۵).

۱- دکتر محمد رشاد/ برایم بیان نمود که در زندگی مردی تحولاتی روی داد به سبب ارتباط فامیلی با زن کافر و مشکوکی و نیز به سبب سفر او به اروپا به دستور عبدالناصر و وضع نابسامان مالی و اقتصادی که بر فکر و منهج و عملکردش چنان تأثیر نمود که نمونه آن در میان اصحاب هم کم است.

۲- نشأت الفکر الفلسفی فی الاسلام، ۲۲۸/۱-۲۲۹.

۳- محمد بن السائب بن نشیر الکلبی، ابن حبان می‌گوید: کلبی سبأی واز آن‌های بوده که می‌گویند: علی فوت نکرده بلکه به دنیا باز می‌گردد در سال ۱۴۶هـ فوت کرد همیزان الاعتدال، ۵۵۸/۳، و نگاه ابن ابی حاتم/ الجرح والتعديل، ۲۷۰/۷-۲۷۱، تهذیب التهذیب، ۱۷۸/۹.

۴- لوط بن یحیی بن سعید مخنف الأزدی ابو المخنف از اهل کوفه، ابن عدی می‌گوید: او شیعه بسیار تندی بوده وصاحب اخبار آنها می‌باشد، در سال ۱۵۷هـ فوت کرده او کتابهای زیادی را تألیف نموده. از جمله "الردة"، و "الجمل" و "صفین" و میزان الاعتدال، ۴۱۹/۳-۴۲۰، الاعلام تألیف زرکلی، ۱۱۰/۶-۱۱۱.

۵- نصر بن مزاحم بن یسار المنقری الکوفی، ذهبی می‌گوید: اورافضی توانایی بود در سال ۲۱۲هـ، وفات نمود واز جمله تألیفات او: واقعة صفین، که به چاپ رسیده، والجمل، ومقتل الحسین است میزان

و آنچه نزد طبری در تاریخش یافت می‌شود، به چشم می‌خورد؛ البته طبری آنها را باسندشان بیان نموده که اهل علم می‌توانند احوال و صحت و سقم آن را در یابند^(۱).

و همچنانکه در نوشته های مسعودی در مروج الذهب، و یعقوبی در تاریخش یافت می‌شود. و استاد محب الدین الخطیب در حاشیه‌ی "العواصم" اشاره می‌کند به اینکه: تدوین تاریخی آن پس از دولت اموی شروع نموده، و دست باطنیها و قومیت‌های که در لباس تشیع خود را پنهان نموده بودند، نقش مهمی در خاموش کردن چراغهای خیر، و پاک نمودن صفحات روشن تاریخ داشته‌اند^(۲).

و کسی که کتاب "العواصم من القواصم" ابن عربی با حاشیه‌ی بسیار ارزنده‌ای که علامه محب الدین بر آن نوشته است را مطالعه کند این نیرنگ را درک خواهد نمود.

شیخ و بزرگان شیعی هزاران صفحه از تاریخ بهترین قرن‌ی که بشریت تا به امروز نمونه‌ی آنرا به خود ندیده است، بسبب فحش و دشنام سیاه نموده اند و اکثر اوقات خود را صرف تحریف تاریخ مسلمانان نموده‌اند.

و این ماده‌ی بزرگ و سرطانی (رافضیت) و آن که در کتابهای تاریخی که توسط رافضیها نوشته شده و یا در کتابهای حدیث آنها همچون "کافی" و "البحار" آنرا می‌بینید. و یا آنچه پیر و استادانشان در قدیم نگاشته‌اند. مانند "احقاق حق" و یا در این

الاعتدال، ۲۵۳/۴، العقیلى/الضعفاء الكبير، ۳۰/۴، ابن ابی حاتم/الجرح والتعديل، ۴۶۸/۸، لسان المیزان، ۱۵۷/۶، الاعلام، ۳۵۰/۸.

۱- روایات الکلبی در تاریخ الطبری، ۳۵۵/۱، ۲۳۷/۲، ۲۳۸، ۲۷۲، ۳۷۰، ۴۶۵، ۱۶۸/۳، ۲۷۴، ۲۸۶، ۴۲۵، ۱۰۸/۴، ۳۶۸، ۴۴۹/۵، ۱۰۳/۶، ۳۴۹، ۳۶۴. و روایات ابی محنف که خیلی زیاد هستند و در بیشتر از ۳۰۰ جا آمده اند. و دانشمند شرقی آقای بل در دائرة المعارف الاسلامیة ۳۹۹/۱ می‌گوید: ابی محنف ۳۲ رساله را در تاریخ، و در رابطه با حوادث گو ناگون که در ابتدای صدی اول هجری روی داده، نوشته است. که طبری بیشتر آنها را در تاریخ خود آورده است. اما تألیفات دیگری که به ما رسیده‌اند در واقع متاخرین نگاشته‌اند و به وی نسبت داده‌اند. نگاه الاعلام، ۱۱۱/۶.

و همچنین روایات نصر بن مزاحم: ۴۵۸/۴، ۴۶۵، ۴۸۵، ۱۴۸۷ که ابو الفضل ابراهیم آن را نگاشته است نگاه فهارس طبری، ج ۱۰ در تاریخش..

۲- العواصم من القواصم، الحاشیة، ص ۱۷۷.

عصر همچون کتاب الغدير؛ این ماده سیاه و تاریک و زشت پر از ترهات، مرجع همه‌ی نوشته‌های دشمنان دین چه شرقیها و چه غیر آنها علیه دین شده است. و آن نسل شکست خورده از نظر روحی که نمونه‌اش در غرب و میان غرب زدگان مشاهده می‌شود، تمام همه آنچه مستشرقین نوشته بودند و به عنوان مصدر و اصل ارائه نمودند، بسیار سریع آن را فراگرفتند و به دست آوردند و افکار خود را روی آن بنا نهادند و به نشر و توزیع شبهات خود در ممالک اسلامی پرداختند. و تاثیر بسیار خطری بر افکار و فرهنگ مسلمانان داشت که در واقع شیعه گری منشأ تمام این شر و بدی‌ها بوده است. مطالعه و بررسی آراء و نظریات خاور شناسان، و علاقه و پیوندشان با شیعه‌ها، موضوع بسیار مهمی است که جای تحقیق و بررسی دقیق می‌باشد. که تفصیل آن در اینجا نمی‌گنجد و همین اشاره کافی است.

استفاده دشمن از شبهات شیعیان، و دروغ پردازیهای آنها بر علیه اسلام و مسلمانان، تازگی ندارد بلکه خیلی وقته شروع کرده است. در زمان امام ابن حزم (ت ۴۵۶هـ) مسیحیها، بهتان و افترای شیعیان را بر کتاب خدا در میدان مجادله با مسلمانان به عنوان دلیل علیه اسلام و مسلمانان به کار می‌بردند. که ابن حزم با تمام تلاش و جدیت خود به جواب آنها پرداخته و روشن نموده که اقوال و سخن این گروه هیچ اعتباری ندارد. چون آنها از مسلمانان نیستند.

تأثیر شیعیان بر ادبیات عربی

ادبیات و قلمرو شعر و نثر عربی از تاثیر اهل تشیع در امان نماند، بلکه شاعران و سخن‌وران آنها با حيله‌گری و نیرنگ سیاه خود به نام، رنج و سختیهای آل بیت در تحریک عواطف و هیجانی کردن شعور و احساسات مردم، بر ضد امت و دین نقش مهمی ایفا کردند.

گرایشهای شیعه‌گری در قالب شعر و ادب و مبالغه در به تصویر کشاندن سختی و رنجهای اهل بیت در بعضی از آثار ادبی آنها که به دست ما رسیده لمس و مشاهده

می‌شود که شیعه‌ها آن را وسیله‌ی ترویج فکر شیعه‌گری و طعن و لعن اصحاب پیامبر ﷺ قرار داده‌اند.

و دعوت گران تشیع بسیار تلاش نموده‌اند تا اباطل و خرافات را از ائمه و پیشوایان خود در قالب داستانهای هیجان‌انگیز و خطبه‌ها و شعرهای مملو از غلو و زیاده‌روی در مدح امامان و پیشوایان توزیع و منتشرکنند که باور و بینش بسیاری از مردم از آنها متأثر شده تا جایی که بر عقیده‌ی توحیدی آنها چنین ضربه‌ای وارد نمود که به جای خدا پیشوایان را ارباب و خدای خود قرار دادند.

استاد محمد سید کیلانی می‌گوید: تشیع شیوه‌ای از ادبیات را اختراع و به کار برد که باعث پایین آمدن و سقوط مسلمانان به دورترین نقطه عقب افتادگی شد. و تنها وهابیها توانستند در این عرصه بلاد و ممالک خود را از شر و بلای این اساطیر و اباطل محفوظ نگه دارند و پیروز شوند. اما بقیه‌ی نقاط عالم اسلامی در این حال و هوا باقی ماندند تا جایی که تحصیل‌کردگان و فرهنگیان‌شان هم از این گودال نجات نیافتند^(۱).
در این راستا کافی است که قصیده‌ی مشهور و معتمد آنها «القصيدة الازرية» را مطالعه کنید^(۲).

۱- اثر التشيع في الادب العربي/محمدسید کیلانی، ص ۴۳؛ دار الکتب العربی بمصر.

۲- و به آن قصیده الهائیه نیز گفته می‌شود که مربوط به شیخشان محمدکاظم الازری، متوفای سال ۱۲۱۱ هـ می‌باشد الذریعه، ۱۳۵/۱۷. استاد محمود الملاح کتابی را در نقد این قصیده دارد که به "الزریة فی القصیده الازریة" مشهور است. ایشان در آن کتاب یاد آور می‌شود که شیخ آنها محمد رضا المظفر آنها را به او داده است. و از او نقل می‌کند که شیخشان محمد بن حسن بن باقر النجفی متوفای ۱۲۶۶ هـ صاحب کتاب "الجواهر"؛ که شرحی است بر کتاب "شرائع الاسلام" که در زمینه فقه برای آنها بسیار مهم و معتمد است -نگاه: محمد جواد مغنیه/ مقدمه اش بر "شرائع الاسلام". آرزو داشت که کتاب القصیده الازریة" به جای "جواهر الکلام" درنامه اعمالش ثبت شود سپس ایشان یاد آور می‌شود که بعضی از بیت‌های آن قصیده کفر صریح می‌باشند. همچون این بیت که در مورد علی سروده است:

ففي عين كل شيء تراها

وهو الآية في المحيط في الكون

«او نشانه‌ای است در دریاها، در گیتی، در عین هر چیزی آن را می‌بینید.»

یا این شعر:

همچنانکه ادبیات را وسیله‌ی اسائه ادب نسبت به مردم و جاه و مقام خلفا و بزرگان دین قرار داده‌اند. و جامعه اسلامی را وارونه و مشوش ساخته‌اند به این صورت که جنبه‌ی خرافاتی و انحرافی و گمراهی را در مجتمع برجسته و ترویج داده‌اند. تا جایی که منظر و صورت مجتمع، و خلفای مردم را در حالت هبوط و سقوط جلوه داده‌اند چنانکه در ارتباط با خلیفه، هارون الرشید و جریان او با ابی نواس که گفته‌اند: او خلیفه‌ای بوده که یک سال غزا می‌کرد و یک سال به حج می‌رفت (یعنی تا این حد زاهد و خدا ترس بوده. مترجم)، این وضعیت مشاهده می‌شود و تقیه را در حال و هوای عاطفی و خیالی حاکم نموده، و با استفاده از ادبیات و داستان و شعر و خطبه‌های حماسی کینه و تنفری را که از امت و خلفای امت داشته‌اند را خالی نموده‌اند. و برای آگاهی بیشتر در این رابطه به کتاب "سرودهای رافضی" تالیف ابی الفرج اصفهانی مراجعه شود.

در قلمرو سیاسی

شیعه - چنانکه اصول‌شان تاکید می‌کند - به مشروعیت و قانونی بودن هیچ یک از دولتهای اسلامی در دنیا باور ندارند و به جز خلافت حضرت علی علیه السلام، تمام خلفا و فرمان روایان جهان اسلام را طاغوت، و دولشان را غیر مشروع می‌دانند. و همچنانکه قبلاً بیان کردیم آنها می‌گویند: هر پرچمی که پیش از آمدن مهدی برآفرشته شود، صاحبش طاغوت است.

به همین جهت دشمن در کمین نشسته‌ی این امت، گم شده‌ی خود را در میان مذهب شیعه یافت و به واسطه‌ی آن، و در سایه‌ی این عقیده که از نتایج و ثمرات آن از دست دادن اطاعت از امیرمسلمانان و دشمنی پنهان و تنفر نسبت به امیر و مامور مسلمانان است بسیاری از اهداف خود را متحقق نمودند.

بدین ترتیب زمره‌ی رافضه به ابزاری در دست دشمن و مرکبی رام و مسخر در راستای رسیدن دشمن به آمال و آرزوهایش گردید. و عقیده‌ی تقیه موجب آسان شدن راه و استحکام نقشه‌های عناصر شیعه گردید و همچون لشکر سری و پنهان ماسونیت در ظاهر لباس اسلام را پوشید و در لباس دوستی و اطاعت از امام مسلمانان شروع به فریب و نیرنگ علیه امت اسلامی نمود. و گفتند: در ظاهر با آنان معاشرت کنید تا نهانشان را آشکار سازید چرا که سلطه و قدرتشان از جانب بیگانه است^(۱).

شیعه در مراحل و دوره‌های مختلف تاریخ محل نفوذ و بهره برداری بی دینان بوده و دشمن، در راستای خدمت به اهداف و پیاده نمودن نقشه‌های شوم خود آنها را به کار گرفته است. و چه بسا ریشه‌ها که بزرگ و رئیس بی باوران به جمع شیعه‌ها پیوسته‌اند تا از این طریق آنها را همچون خدمتکارانی به خدمت خود بگمارند. به همین جهت شیخ الاسلام می‌گوید: بیشتر آنها‌ی که به تشیع گرویده‌اند، به دین اسلام باور نداشته‌اند. بلکه جهت رسیدن به اهداف خود تظاهر به شیعه بودن نموده‌اند این هم به خاطر بی شعوری و نادانی شیعه بوده است^(۲).

در واقع روی دادها و وقایع تاریخ گواه بر این است که همواره تشیع مأوی و پناه‌گاه کسانی بوده که خواسته‌اند به دین اسلام و مسلمانان خیانت کنند و نیرنگ بزنند. گروه‌های از فارس زبانانی که در مسلمانان به دولت هفت ساله آنها پایان دادند، گم شده‌ی خود را در میان شیعه‌ها پیدا نمودند و یهودیها هم فرصت را غنیمت یافتند تا اهداف شوم خود را از طریق تشیع متحقق سازند. و امروز هم دشمنان اسلام و آنها‌یی که می‌خواهند ضربه کاری را بر پیکره‌ی اسلام وارد کنند، در زیر چتر تشیع خود را پنهان نموده‌اند.

اعترافاتی که از جانب خودشان در نتیجه اختلافاتی که میان فرق شیعه‌های اثنی عشری بروز گردید، گواه بر راستی این حقیقت است. یکی از محققین شیعه نقل می‌کند

۱- اصول کافی، ۲/۲۲۰ و حاشیه اصول کافی، ۲/۲۲۰-۲۲۱.

۲- نگاه منهاج السنه، ۴۸/۲.

که: سفیر روسیه در ایران، (کنیازدکورکی) همیشه در حلقه‌ی درسهای شیخ رشتی؛^(۱) بنیان گذار یکی از فرقه‌های دوازده امامی حضور می داشت - چنانکه قبلاً بیان شد- و او کسی بود که در کربلاء نام مستعار "شیخ عیسی لنکرانی"، را بر خود نهاده بود و مجله‌ی الشرق که وزارت خارجه‌ی روسیه (سوفیاتی) آن را در سال (۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ م) چاپ و پخش نمود، پرده را از روی این حقیقت برداشت.^(۲)

خدامی داند چندها بار، ژنرال انگلیسی باز نشسته، جعفرعلیخان (که ظاهراً این نام را به خاطر روپوش نهادن بر هویت واقعی خود، انتخاب نموده است) خود را شیعه جلوه می داد و در تمام درسهای کاظم رشتی حاضر می شد!^(۳)

این محقق شیعه مذهب، در بیان علت این پدیده می گوید: چون قبلاً دشمنان می دانستند که ساکنان این دو منطقه (ایران و عراق) اهل بیت را بسیار دوست دارند لذا آنها از این راه وارد شدند.^(۴)

و چنانکه او می گوید: در ضمن این مذهب اختراعی، غلو در مدح پیشوایان را در میان آنان پخش نمود و آنها را شریک و انباز خدا در آفرینش و رزق و... قرار داد و عقاب و سزا را از مرتکبین هر گناهی صغیره یا کبیره، رفع نمودند.^(۵)

سپس می گوید: و بدین ترتیب استعمار غاصب در این مملکت عربی و اسلامی زمینه‌ی کاشت درخت تلخ و شوم حنظلی را مساعد یافت.^(۶)

و من هم می گویم: خیلی پیش از این گرایش صفوی نقش مهم خود را ایفا نمود و در کشت بذر اصول افراطی گری به وسیله‌ی شیوخ و استادانی همچون مجلسی و جزائری و کاشانی و... کار خود را انجام داد.

۱- نگاه شرح حالشدر الاعلام، تألیف زرکلی، ۶/۶۷ و نگاه احسن الودیع، ۷۲/۱.

۲- نگاه آل طعمه/مدینه الحسین، ص ۵۳.

۳- نگاه آل طعمه/مدینه الحسین، ص ۵۴.

۴- نگاه آل طعمه/مدینه الحسین، ص ۵۳.

۵- آل طعمه/مدینه الحسین، ص ۵۴.

۶- آل طعمه/مدینه الحسین، ص ۵۴.

و دشمن قسم خورده، لباس خوار و بی ارزش تشیع را برتن نمود و خود را در صفوف شیعه‌ها پنهان نمود و چه بسا در میان آنان و جاهت و مقام را نیز بدست آورد. چگونه این طور نباشد در حالی که باورشان رابه گروهی نا معلوم می‌سپارند و رای یکنفر مجهول الهویه را مبنی بر اینکه احتمالاً او مهدی باشد برمی‌گزینند^(۱).

علاوه بر این کسی که رویدادهای تاریخ را مطالعه و بررسی کند خواهد دید که کلنگ مدعیان تشیع خطرناک‌ترین کلنگی بوده که بر پیکره‌ی دولت اسلامی، از هر جهت وارد شده. چون آنها در ظاهر با مسلمانان هستند در حالی که در باطن بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان هستند. چه خوب گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه: که اساس همه فتنه و بلاها، شیعیان و کسانی می‌باشند که هم دست آنان هستند و بسیاری از شمشیرهای که علیه اسلام از کالان بیرون آورده شده، از طرف آنها بوده است. و بواسطه‌ی آنها بی دینان و کافرن، خود را در جامعه پنهان نموده‌اند^(۲).

و چون آنها مسلمانان را کافرتر از یهود و نصاری می‌دانند^(۳). لذا یهود و نصاری و مشرکین را که عداوتشان نسبت به دین برای همه محرز است، سرپرست و مولای خود

۱- و مسلم است که دشمن در این حال چیزی از شهوات و آرزوهایش راکه پیش از داخل شدن در فکر شیعی سالها برای به دست آوردن آن زحمت می‌کشید از دست نمی‌دهد. چون آرزوهای جنسیت از طریق نکاح متعه ازدواج موقت و به اما نت گرفتن فرج و آمیزش با زنان، که در شریعت آنان مقرر گردیده، برآورده می‌شود!!

و تکالیف شریعت هم با جمع نمودن نمازها آسان. و با دوستیال بیت ساقط می‌شوند! و کسی بیم نداشته باشد چون جهاد هم تا قیام مهدی تعطیل است! و اگر کار به آیه و دلیل و مرجعیت رسید، مذهب غنی و پرتوان آنها بوسیله‌ی خمس، قضیه را حل و فصل می‌کند!! پس پذیرفتن مذهب آنها چه چیزی می‌تواند به اوضار برساند وقتی که او بتواند در میان آنان خود را پنهان کند. و در پناه آنان برای قوم خود کار کند و به نام مردان دین و در لباس مسلمان، خود را مزین سازد و با جمع عزا خوانان جامه سیاه عزا بپوشاند و گاهی هم خود را به اهل بیت نسبت دهد تا به بهره‌ی بیشتری برسد!!؟

۲- منهاج السنه، ۲/۴۳۳.

۳- نگاه ص ۷۱۴-۷۱۵ در همین کتاب.

قرار می‌دهند. و با اولیای خدا که بهترین دین داران و سرور متقیان هستند، دشمنی می‌کنند^(۱).

مردم گواه هستند وقتی که هولاکو، پادشاه ترکهای کافر، (در سال ۶۵۸ هـ) داخل شام شد شیعه‌های شام بزرگترین حامی و پشتیبان او در راستای برپایی دولت خود و تنفیذ برنامه هایش بر ضد مسلمانان و از بین بردن سلطه و قدرت آنها بودند. و همین طور خاص و عام مردم می‌دانند وقتی که هولاکو وارد عراق شد چه علم شنگه‌ای برپا نمود و تنها خدا می‌داند چه خونهای ریخت. ابن علقمی وزیر خلیفه که رافضیها همراه و همراز او بودند آشکارا و پنهان او را به انواع شیوه یاری می‌دادند که در وصف نمی‌گنجد^(۲).

و پیش از او هم جنگیز خان پدر بزرگ هولاکو را بر ضد مسلمانان یاری می‌دادند و هنگامی که مسلمانان و مسیحیها در ساحل شام و.. با هم می‌جنگیدند مسلمانان با چشم خود دیده بودند که آنها به مسیحیها کمک می‌کردند چون. نمی‌خواستند شهر هایشان به دست مسلمانان فتح شود چنانکه نخواستند عکا و.. بدست مسلمانان فتح شوند و پیروزی آنها را بر مسلمانان برتری می‌دادند تا جای که وقتی مسلمانان در سال غازان^(۳) (سال ۵۹۹) شکست خوردند. و مسلمانان شام را تخلیه نمودند. آنها شهرها را ویران کردند و دست به انواع فساد و جنایات زدند از جمله: برتری دادن مسیحیها بر مسلمانان و برافراشتن پرچم صلیبها و قتل و غارت اموال مسلمانان و تحویل دادن اسیرهای جنگی و اموال و سلاحهای مسلمانان به مسیحیها در قبرص و.. که مردم این جریان و امثال آن را با چشمان خود مشاهده نمودند. و برای نسلهای بعدی هم به تواتر رسیده است^(۴). محب الدین الخطیب ادامه می‌دهد و می‌گوید: آنها در قدیم الایام نیز مهم‌ترین عوامل و اسباب

۱- منهاج السنه، ۳/۳۸.

۲- این موضوع در آخر این بحث به تفصیل خواهد آمد.

۳- او برادر خدا بنده: از نوادگان جنگیزخان پادشاه ترکهای کافر، معروف به تاتار. بود اما واقعه‌ای که شیخ الاسلام بدان اشاره می‌کند، شرح و تفصیلش در البدایه والنهایه، تالیف ابن کثیر، ۶/۱۴ آمده است.

۴- منهاج السنه، ۳/۲۴۴، و ص ۳۸-۳۹ در همان جلد و ج ۴/۱۱۰-۱۱۱، و حاشیه و توضیحات.

سیطره‌ی مسیحیها بر بیت المقدس بوده‌اند تا وقتی که مسلمانان آنجا را از دست آنها پس گرفتند^(۱).

درواقع سخن در این رابطه بسیار طولانی است. و کتابهای تاریخ مملو از چنین تصاویر تلخ و رویداد های ناخوشایند می باشد.

پس وقتی که شیعه‌های که در درون دولت اسلامی زندگی کرده‌اند چنین تاثیری داشته باشند، قطعاً تأثیر دولت آنها بیشتر و خطرناک‌تر خواهد بود. به همین جهت شیخ الاسلام در مورد دولت بنی بویه^(۲) می‌گوید:

این دولت انواع مذاهب مختلف مذموم را سامان داده است؛ چرا که از زندیقها، و بسیاری از قرامطه‌ها و فلسفیه‌ها و معتزلیها و رافضیها بوجود آمده است.

و در زمان قدرت آنها، اهل سنت و مسلمانان آنچنان دچار شکست شدند که در وصف نمی‌گنجد. تا این حد که مسیحیها برمرزهای اسلام چیره گشتند و قرامطه‌ها در سرزمینهای مصر و مغرب و مشرق منتشر شدند و حوادث و جریانهای زیادی به وقوع پیوست^(۳).

و در مورد دولت خدا بنده^(۴) نیز می‌گوید: «و بین در دولت سلطان خدا بنده همان کسی که این کتاب^(۵) برای او تالیف نموده چه مسائلی برای آنها پیش آمد و چه آشوب و فتنه های پدید آوردند که اگر دوام می‌داشت و قدرت می‌گرفت، تمام شریعت خدا در سایه‌ی آن تعطیل می‌شد. می‌خواهند نور خدا را با پف خاموش کنند! اما خدا نور خود

۱- منهاج السنه، ص ۴۱۱۰.

۲- که در عراق و قسمتی از ایران در سال ۳۳۴ به وجود آمد و در سال ۴۳۷ هـ پایان یافت. که شیعه های دوازده امامی آن را از آن خود می‌دانند. الشیعة فی التاریخ، ص ۹۸، و الشیعة فی المیزان، ص ۱۳۸-۱۴۸.

۳- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۲/۴.

۴- نگاه ص ۱۲۰۳، حاشیه ۱، در همین رساله.

۵- یعنی کتاب "منهاج الکرامه" که ابن المطهر الحلی آن را تالیف نموده و شیخ الاسلام در منهاج السنه ردی بر آن نوشته است.

را کامل می‌گرداند هرچند کافران دوست نداشته باشند^(۱). و در دولت صفوی بعد از شیخ الاسلام نیز قضیه مهم‌تر و شدیدتر بگردید.

و تا به امروز هم تاثیر دولت را فضی‌ها و آیه‌الله‌ها در ایران و تشکیلات و سازمانهایشان در لبنان^(۲) و لانه‌های جاسوسیشان در خلیج جریان دارد و خاک مسلمانان و سرزمین اسلام را به فساد و تباهی می‌کشند.

احسان الهی ظهیر یاد آور می‌شود که تفکیک و انفصال پاکستان شرقی هم، نتیجه تاک تیک ونیرنگ رافضی‌ها بوده. آنجا که می‌گوید: «این هم پاکستان شرقی که قربانی خیانت‌های یکی از فرزندان قزلباش شیعه، به نام یحیی خان درهندوستان، شد»^(۳).

و شیوخ شیعه مانع تطبیق شریعت اسلامی در پاکستان شدند،^(۴) چون شریعت اسلامی مانع سررسیدن به شهواتهایشان می‌شد که سالها به نام متعه مشغول و سرگرم آن بودند. و آنها را معاقبه و جازات می‌نمود در برابر جرم و جنایتهای که انجام دادنش را سهل و آسان نموده بودند به دلیل اینکه: باوجود دوستی علی هیچ گناهی ضرر ندارد!!.

و اینها که بیان شد اشاره‌های بودسریع و گذرا به جریانهای بسیار بزرگ و مهمی که بررسی و تفصیل آن به نوشتن چند کتاب، نیاز دارد. و من در اینجا به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنم که اگر کمی در آنها دقت شود، پند و اندرزهای زیادی در بر دارند.

نخست: تأثیر شیعه در درون دولت اسلامی، و ذکر حادثه‌ی ابن علقمی و دسیسه‌هایش برای سقوط دولت اسلامی.

دوم: تأثیر دولتهای شیعه بر مسلمانان و ذکر دولت صفوی به عنوان نمونه .

۱- منهاج السنه، ۳/۲۴۴.

۲- نگاه "امل والمخيمات الفلسطينية" تألیف د. محمد الغریب.

۳- الشیعه والسنه، ص ۱۱.

۴- نگاه مظالم الشیعه، ص ۹-۱۰. و رهبر شیعیان: مفتی جعفر حسین در یک کنفرانس روزنامه نگاری می‌گوید: شیعه تطبیق حدود اسلامی را رد می‌کنند چون به نفع سنیها تمام می‌شود نگاه الابناء الکویتیهفی، ۱/۵/۱۹۷۹م.

توطئه‌های ابن علقمی رافضی

خلاصه جریان از این قرار است که ابن علقمی وزیرمستعصم، خلیفه عباسی بود و خلیفه سنی مذهب بود همچنانکه پدر و پدر بزرگش سنی مذهب بودند. اما خلیفه انسانی ساده و آرام بود. پس این وزیر شیعی، نقشه‌ی پایان دادن به دولت و خلافت او، و از بین بردن اهل سنت و تبدیل آن به یک دولت رافضی کشید و غفلت و نا آگاهی خلیفه از دسیسه‌های او، و نیز مقام و جایگاه خود در دولت عباسی را وسیله‌ی نیل به این هدف قرار دارد و طی سه مرحله نقشه و دسیسه‌های خود را علیه دولت خلافت اعمال و اجرا نمود.

مرحله‌ی اول: تضعیف سپاه و در تنگنا انداختن مردم به واسطه‌ی قطع مواد خوراکی و خوار و بار برای سپاه و لشکر مسلمانان.

ابن کثیر می‌گوید: « وزیر، ابن علقمی همیشه سعی می‌کرد لشکر مسلمانان را منصرف نماید، و در لیست‌ها اسامی جنگاوران را کمتر از تعداد واقعی‌شان اعلام می نمود. به گونه‌ای که تعداد افراد سپاه در روزهای آخر حکومت مستنصر قریب به صد هزار جنگجو بود که پیوسته و مدام تعداد آنها را تقلیل می داد تا اینکه در نهایت تعداد آنها در لیست‌های اعلام شده، به ده هزار نفر رسید^(۱).

مرحله دوم: مکاتبه با تترها.

ابن کثیر می‌گوید: سپس با تترها مکاتبه نمود و آنها را در تسخیر نمودن شهرها تطمیع می نمود و راه را برای آنان هموار نمود و اسرار سپاه خلیفه را به آنها اطلاع می داد و از ضعف و کم قدرتی آنها برای تترها سخن می گفت^(۲).

مرحله سوم: جلو گیری از کشتن تترها و بازداشتن خلیفه و مردم از آن با ایجاد ترس و هراس در دل آنها.

۱- البدایه والنهایه، ۲۰۲/۱۳.

۲- البدایه والنهایه، ۲۰۲/۱۳.

اوعامه‌ی مردم را از خنگ با تاتارها باز می‌داشت^(۱) و به خلیفه و اطرافیانش چنین وانمود می‌کرد که پادشاه تاتارها می‌خواهد با او صلح کند و خلیفه را وادار می‌کرد تا قرارداد صلح را با آنها ببندد در قبال اینکه نصف مالیات عراق را به آنها بدهد و نصف دیگرش را برای خود بگذارد، و در نهایت، خلیفه به اتفاق هفتصد نفر از قضات و فقها و امیران و ریش سفیدان پیش آنها رفتند. که در نتیجه این نیرنگ، تاتارها براو شوریدند و خلیفه و همراهانش را سهل و آسان کشتند. و آن دسته از رافضیهای و منافقان دور و برش، هولاکو را تحریک می‌کردند که با خلیفه مصلحت نکند و ابن علقمی به هولاکو می‌گفت: این نوع مصالحه تنها یک یا دو سال دوام می‌یابد؛ چون خلیفه از قول خود پشیمان می‌شود و وضعیت به حال خود باز می‌گردد و بدین ترتیب کشتن خلیفه را برای آنها تزیین می‌نمود. حتی گفته می‌شود که ابن علقمی و نصیر الدین طوسی، به آنها اشاره نمودند که خلیفه را بکشند^(۲).

سپس به شهرها حمله بردند و زنان و کودکان و مردان و پیر و جوان را یک سره قتل و عام نمودند و جز یهودیها و مسیحیها که اهل ذمه بودند و کسانی که در پناه آنها یا در کنار ابن علقمی رافضی بودند، کسی دیگر نجات نیافت^(۳).

و بدین ترتیب حدود ده هزار هزار (ده میلیون) مسلمان در این جریان کشته شدند، و می‌گویند: در تاریخ اسلام قتل عامی همچون این قتل عام که ترک کافر موسوم به تاتار بوجود آورده اندند، دیده نشده است. و آنها هاشمیها را نیز کشتند و زنانشان را که از عباسیها و بودند مورد فحش و تعدا قرار دادند. حال چگونه کسی که اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست داشته باشد کافران را علیه آنها تحریک و مسلط می‌نماید و مسلمانان را مورد فحش و ناسزا قرار می‌دهد؟^(۴)

و هگچنین خطبا و پیشوایان و قاریان و حافظان قرآن را کشتند و برای چندها ماه

۱- منهاج السنه، ۳۸/۳.

۲- ابن کثیر/البدایه والنهایه، ۲۰۱/۱۳.

۳- البدایه والنهایه، ۲۰۱/۱۳-۲۰۲.

۴- منهاج السنه، ۳۸/۳.

مساجد و جمعه و جماعت را تعطیل نمودند^(۱).

درحقیقت ابن علقمی می‌خواست اهل سنت را به کلی نابود و ریشه کن کند و مساجد و مدارس آنها را تعطیل نماید و شیعه‌های بدعت گذار را جایگزین آنها کند. و مدرسه‌ی بزرگ و مهمی را برای آنها بنا نهد که مذهب تشیع را از این کانال ترویج و تثبیت نماید. که خدای رحمن و رحیم توفیق این نقشه‌ی پلید را به آنها نداد و نعمتها را از آنان گرفت و چند ماه پس از این حادثه به عمرنگ بار و پر نکبتش پایان داد^(۲).

از این حادثه هولناک و این خیانت بزرگ دقت و تأمل کن و از غفلت بعضی از سردمداران اهل سنت. از طرفی، و از آن طرف هم حقد و کینه و نیرنگ این گروه پلید رافضی رانست به اهل سنت بنگر. این شیعه‌ی کثیف مدت چهارده سال وزیر مستعصم بوده. و خلیفه، منزلت و جاه و مقامی را به او داده بود که به هیچ یک از وزیران دیگرش نداده بود اما آن همه نیکیه‌ها نتوانست حقد و کینه‌ای را که این وزیر گرگ صفت، نسبت به اهل سنت داشت، از بین ببرد تا اینکه رافضیهای متاخر نقاب را از روی دلهایشان برداشته و اسرار شان را فاش نمود و خیانت ابن علقمی و نصیر الدین طوسی نسبت به مسلمانان را از بزرگترین مناقب آنها بر شمردند. مثلاً خمینی در تایید آنچه که نصیر الدین طوسی به بار آورده بود، می‌گوید: «باید مردم ازدست دادن خواجه نصیر الدین طوسی و پیروانش را خسارت بزرگی بدانند. چون آنها خدمات شایانی را به دین اسلام کرده‌اند».

در این جا منظور خمینی از خدمات، خدماتی است که پیش از او خوانساری در شرح حال نصیر طوسی آنرا بیان نموده و می‌گوید: «از جمله کارهای مهم و مشهور او، داستان وزیر شدنش برای سلطان هولاکو خان و آمدنش همراه با سلطان مؤید به بغداد جهت راهنمایی بندگان و اصلاح شهرها بود. آنها به وسیله‌ی ازبین بردن پادشاه بنی عباس و

۱- البدایه والنهایه، ۲۰۳/۱۳.

۲- البدایه والنهایه، ۲۰۲/۱۳-۲۰۳.

قتل عام پیروان و دار و دسته‌اش به گونه‌ای که از خون کثیف آنها جویباری به راه انداخت و به دجله ریخت و از آنجا هم به جهنمشان فرستاد!^(۱)

آنها چنانکه بیان شد برنامه‌ی قتل عام مسلمانان را از بزرگ‌ترین فضائل و مناقب او می‌شمارند. و کشتاری را که ابن علقمی انجام داده بود نوعی از راهنمایی بندگان می‌دانند، و سرانجام مسلمانانی که در این فاجعه‌ی غم‌انگیز شهید شده‌اند را جهنمی می‌خوانند. و این بدان معنی است که هولاکوی بت پرست که به مؤیدش وصوف می‌نماید، و سپاهیان اهل نجات و بهشتی‌اند. چون دل پر حقد و کینه‌ی رافضیها نسبت به مسلمانان را شفا داده و التیام بخشیده است. ای خواننده عزیز! این دل پر از کینه آنها را ببین! که کشتار مسلمانان از بزرگ‌ترین آرزوهای آنها است. و کافران نزد آنان از مسلمانان به آنها نزدیک‌ترند!

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتابهای تاریخ، این جریان ابن علقمی را آورده‌اند.^(۲) و کتابهای رافضیها نیز بدان اقرار نموده‌اند و برآن گواهی می‌دهند اما با وجود آن شیعه‌های معاصر تلاش نموده‌اند که جریان را ناچیز و نا دیده بگیرند و ثبوت و حقیقت آن را انکار کنند به این بهانه که: آنهایی که این جریان را ذکر نموده‌اند خود در آن عصر نزیسته‌اند و شاهد قضیه نبوده‌اند. و اگر کسی از معاصرین آنها هم جریان را باز گو نموده باشد مانند: ابو شامه شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل (ت ۶۶۵) جوابشان این است که: اگرچه او در آن زمان می‌زیسته اما از نظر مکانی، معاصر حادثه نبوده چون او اهل دمشق بوده است!!^(۳)

۱- روضات الجنات، ۳۰۰/۶-۳۰۱، و همچنین نگاه فی ثناء الروافض علی النصیر الطوسی النوری الطبرسی/مستدرک الوسائل، ۴۸۳/۳، القمی/الکنی واللقاب، ۳۵۶/۱.

۲- و باز نگاه فی قصه تأمره ابن شاکر الکتبی/فوات الوفيات، ۳۱۳/۲، الذهبی/العبر، ۲۲۵/۵، السبکی/طبقات الشافعیه، ۲۶۲/۸-۲۶۳، و...

۳- نگاه محمد الشیخ ساعدی/مؤیدالدین بن العلقمی و اسرار سقوط الدوله العباسیه" که به تلاش دانشگاه بغداد چاپ و منتشر گردیده است.

و این تلاشی است در راستای رد نمودن آنچه مورخین بیان کرده‌اند همچنانکه در انکار وجود ابن سبأ تلاشهای زیادی نموده‌اند.

بنده در کتابهای تاریخ تحقیق زیادی نموده‌ام و از طرف یکی از تاریخ نویسان بزرگ گواه مهمی را یافته‌ام که دارای سه ویژگی می‌باشد: اول این که شیعه‌ها او را از مردان برجسته‌ی خود می‌دانند. دوم: این که او اهل بغداد است. و سوم: این که متوفای سال (۶۷۴هـ) می‌باشد. پس او شیعه‌ی بغدادی معاصر با آن حادثه می‌باشد. که آن هم، امام فقیه علی بن انجب معروف به ابن ساعی می‌باشد که خود شاهد جنایات ابن علقمی بوده است و می‌گوید: «و در روزگار او (المعتصم) تتارها بر بغداد یورش آوردند و خلیفه را کشتند و به دولت عباسی در عراق پایان دادند. و علت کشته شدن آن این بود که مؤید الدین ابن علقمی وزیر خلیفه، شیعه بود. .. و ادامه ماجرا^(۱). محسن امین، این مرد (ابن الساعی) را از مردان شیعه محسوب می‌دارد و می‌گوید: علی بن انجب بغدادی، معروف به ابن ساعی، (ت ۶۷۴) اخبار زیادی را در مورد خلفاء دارد^(۲).

و آرزوی وجود افرادی همچون ابن علقمی و امثال او توسط شیعه‌ها و خالی کردن دق دل توسط شیوخ معاصر و متأخر شیعه‌ها مانند خوانساری و خمینی و... بزرگ‌ترین دلیل بر ارتباط شیعه‌ها با نکبتی و بدبختی مسلمانان است.

دولت صفوی^(۳)

در دولت صفوی که شاه اسماعیل صفوی آن را تا سیس نمود، قبول کردن مذهب تشیع دوازده امامی برای ایرانیان تحمیلی و اجباری بود و او مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار داد. شاه اسماعیل بسیار سنگ دل و به حدی سفاک و خون‌آشام بود که باور کردنش مشکل است^(۴). او در بین مردم چنان شایعه نموده بود که معصوم است و

۱- مختصر اخبار الخلفاء، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۲- أعيان الشيعة، ۳۰۵/۱.

۳- دولت صفوی از سال ۹۰۵ تا ۱۱۴۸هـ ادامه داشت مغنیة/الشيعة في الميزان، ص ۱۸۲.

۴- علی الوردی/لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحديث، ص ۵۶.

می‌گفت: بین او و مهدی فاصله‌ای وجود ندارد و با او ارتباط نزدیک دارد و تنها به دستور و فرمان پیشوایان دوازده گانه حرکت می‌کند^(۱).

او شمشیر را در قتل عام و کشتار مسلمانان اهل سنت به کار انداخته بود. و دشنام به خلفای سه گانه را وسیله امتحان و آزمایش ایرانیان قرار داده بود. که هرکس دشنام و ناسزای نسبت به خلفا می‌شنید می‌بایست آن را تایید نماید و عین آن را تکرار کند. در غیر این صورت گردنش را می‌زدند. و همچنین شاه اسماعیل دستور داده بود که آشکارا بر در و دیوار و کوچه و خیابان و منبرها فحش و دشنام و شعار علیه خلفای سخ گانه نوشته و گفته شود و اگر کسی هم امتناع می‌ورزید به قیمت جاننش تمام می‌شد^(۲) و هرگاه شهری را اشغال می‌کرد، بلا فاصله مردم آن شهر را به زور اسلحه وادار به قبول مذهب تشیع می‌نمود.

از او نقل شده وقتی که تبریز را اشغال نمود در همان ابتدای کار با فشار و اعمال قدرت، مردم را به قبول مذهب تشیع وادار می‌کرد؛ بعضی از معتمدین و پیشوایان به او پیشنهاد دادند که در این کار عجله نکند بلکه کمی درنگ کند چون دو سوم ساکنان و اهل آنجا سنی مذهب بودند. و تحمل این همه بی احترامی به خلفا را ندارند آنهم روی منابر و در ملا عام؛ اما او در جواب گفت که: اگر در میان مردم کسی را ببینم اعتراض کند، به یاری خدا شمشیرم را به کار می‌اندازم و کسی از آنان را زنده نخواهم گذاشت!^(۳).

و از جهت دیگر علاوه بر اعمال زور و تهدید و ایجاد ترس و رعب در جامعه، جریان کشته شدن حسین را وسیله‌ی تحریک احساسات و روان مردم قرار داده و دستور داد که جلسات سال روز و یادواره کشتن حسین را همان گونه که امروز هم نزد آنها مرسوم است، تشکیل دهند و علاوه بر آن، مجلس (تشبیه) و به تمثیل درآوردن کشتن حسین را

۱- کامل مصطفی الشیبی/الفکر الشیعی والنزعات الصوفیة حتى مطلع القرن الثاني عشر هجری، ص ۴۱۳.

۲- کامل مصطفی الشیبی/الفکر الشیعی والنزعات الصوفیة حتى مطلع القرن الثاني عشر هجری، ص ۵۸.

۳- کامل مصطفی الشیبی/الفکر الشیعی والنزعات الصوفیة حتى مطلع القرن الثاني عشر هجری، ص ۵۸. و نگاه تاریخ الصفویین، ص ۵۵.

به راه انداخت که این کار تأثیر مهمی بر روان و احساسات عجمها می گذاشت به گونه‌ای که باعث انتشار و گسترش مذهب تشیع در ایران گردید، زیرا این نوع مجالس جلوه‌هایی از اندوه و گریه همراه با زدن طبل و نواختن آهنگها بود که تأثیر زیادی بر تحریک احساسات و دگرگونی روان آنها داشت^(۱).

شیخ و بزرگان رافضی، پادشاهان صفوی را حمایت می کردند تا با زور اسلحه و اعمال قدرت، مردم را به پذیرفتن مذهب تشیع وادار و مجبور نمایند. که در رأس آنها شیخ علی کرکی قرار داشت^(۲) که شیعه ها او را محقق ثانی لقب داده‌اند و شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل، او را به جوار خود خواند و او را مفتی و آمر واجب الاطاعه در دولت خود قرار داد. و این مرد (کرکی) بدعتهای جدیدی را در میان شیعه‌ها ابداع نمود از جمله: مهره‌ای که امروز هم شیعه‌ها آن را در نمازهایشان می گذارند و روی آن سجده می‌برند. و در رابطه با این بدعت در سال ۹۳۳ هـ رساله‌ای نوشت^(۳). همچنانکه در مورد جواز سجده برای انسان هم رساله‌ای نوشت^(۴). که این کتاب تطبیق روشی بود که شاه اسماعیل صفوی آنرا در میان مردم براه انداخته بود تا او را پرستش کنند و برای او سجده کنند^(۵). او به حدی در مذهب تشیع بدعت گذاری نموده بود که نویسندگان غیر شیعی او را به مخترع مذهب شیعه لقب داده بودند^(۶) و در لعن و نفرین حضرت ابوبکر و حضرت عمرن هم رساله‌ای نوشته است که آن را "نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت" نام نهاده است^(۷).

۱- الوردی/لحات اجتماعية، ص ۵۹.

۲- علی بن هلال الکرکی، که در سال ۹۴۸ هـ به هلاکت رسید

۳- الفكر الشيعي، ص ۴۱۶ از ترجمه‌اش در روضات الجنات، ص ۴۰۴.

۴- لحات اجتماعية، ص ۶۳.

۵- به همین جهت حیدری می‌گوید: اسماعیل از دایره را فضیت بیرون رفته بود و ادعای الوهیت داشت. و سپاهیانرا وادار نموده بود که برای او سجده ببرند عنوان المجد، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۶- النواقض، ص ۹۸.

۷- الفكر الشيعي، ص ۴۱۶.

و گفته می‌شود که او فحش و دشنام دادن را در روزهای جمعه در مساجد مقرر و اجباری نموده بود^(۱).

و یکی دیگر از بزرگان تشیع در دولت صفوی مجلسی بود که تاثیرگذاری دام و دستگاه دولت وقت را بر مسلمانان ایران همراهی و مشارکت می‌کرد. حتی گفته می‌شود که کتاب "حق الیقین" تألیف او، سبب شیعه شدن هفتاد هزار سنی در ایران شده است^(۲). اما به نظر می‌رسد که این از زیاده روی و مبالغات شیعه‌ها باشد. چون شیعه‌گری در ایران تنها با زور قدرت و ترس جای خود را یافت نه با فکر و منطق و رضایت. سپس نسل بعدی در جو سوگواری و ماتم سالانه حسینی که دولت صفوی آنرا به راه انداخته بود، نشأت گرفت و فکر و عقلش پر از کینه و حقد شد به گونه‌ای که دیگر به هیچ منطق و دلیلی گوش نمی‌داد.

و بحار الانوار مجلسی نیز نقش مهمی در اشاعه غلو و افراطی‌گری در میان شیعه‌ها داشت بگونه‌ای که مداحان و سخن‌وران به وسیله‌ی آن، اذهان مردم را از خرافات و غلو و افراطی‌گری پر کرده‌اند.

این کتاب اولین کتابی بود که در عهد قاجاریها در سطح گسترده‌ای چاپ و منتشر شد و نسخه‌هایی زیادی از آن وارد عراق شد و بدین ترتیب منجر به گسترش و اشاعه معلومات آن در میان طبقات مختلف ملت عراق شد همان گونه که در ایران مرسوم و متداول بود^(۳).

و همچنین نباید جنبه دیگر آثار بد دولت صفوی را نادیده گرفت. آن هم جنگهایی بود که با دولت اسلامی به راه انداخته بود و دشمنان را از پرتقال و انگلیس برضد مسلمانان یاری می‌داد و آنان را تشویق می‌کرد تا کنیساها را در خاک مسلمانان بنا کنند و قسیس

۱- الفکر الشیعی، ص ۴۱۶.

۲- دونالدسن/عقیده الشیعة، ص ۳۰۲.

۳- لمحات اجتماعية، ص ۷۷-۷۸.

و تبشیریه‌ها را به خاک مسلمانان بیاورند تا با اهل سنت به مبارزه بپردازند^(۱). اینها گوشه‌ای از آثار افراد و دولت شیعه‌ها بود بر مسلمانان که بیان گردید. اگر به کلمات ماندگار و پربهای شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در این موضوع فکر کنیم و آنها را با واقعیت‌های امروز تطبیق دهیم و در پرتو آن به وقایع تاریخ و رویدادهای تلخ آن بنگریم، راستی و صداقت ایشان را همچون وضوح خورشید خواهیم دید آنجا که می‌فرماید:

«هر خردمندی که به رویدادهای زمان خود و فتنه و بلا و فسادهای که بر اسلام وارد شده بنگرد پی خواهد برد که بیشتر آنها از جانب شیعه‌ها بوده، و نیز خواهد دید که آنها از همه دشمنان بیشتر علیه اسلام به توطئه و دسیسه دست زده‌اند چون آنها از هیچ فتنه و بلای و از ایجاد هر نوع فساد میان امت اسلامی که برایشان ممکن بوده‌باشد فروگذاری ننموده‌اند^(۲)».

و ما با چشم خود مشاهده نموده‌ایم و به تواتر هم رسیده که فتنه و بلاهای بزرگی که در تاریخ شبیه و مانند ندارند، همه از طرف آنها بوده‌اند^(۳).

در زمینه‌ی مسائل اجتماعی

موضوع گسترده و مهمی است که در این جا به گوشه‌ای از جوانب آن اشاره خواهم نمود.

اولاً: ارتباطشان با مسلمانان

شیعه‌ها با مسلمانان زندگی می‌کنند و در ظاهر هویت اسلامی دارند، و هیچ شاخصه‌ای نیست که آنها را از مسلمانان جدا کند. و مسلم است که اصل و اساس علاقه و ارتباط مسلمانان بر پایه‌ی دوستی و همکاری و ایثار استوار است.

۱- شرح و تفصیل این موضوع را در تاریخ الصفویه از ص ۹۳ به بعد مطالعه کن و نیز به کتاب حاضر العالم الاسلامی تألیف دکتر جمیل مصری، ص ۱۱۷ مراجعه کن.

۲- منهاج السنه، ۲۴۳/۳.

۳- منهاج السنه، ۲۴۵/۳.

و اسلام پایه دوستی را در بین مسلمانان استحکام بخشیده که اصحاب کرام رضی الله عنهم نمونه والگوی این دوستی و محبت و ایثار و وفا را با امتثال از هدایت قرآنی و سنت پاک نبوی تقدیم بشریت نموده‌اند به همین جهت دشمن در کمین نشسته‌ی این امت، این اساس مهم و مستحکم را هدف قرار داده و توطئه‌ها و دسیسه‌های زیادی را برای از بین بردن و پایان دادن به این پروژه و بنای مستحکم و به هم پیوسته را اعمال می‌نماید و برای این کار از طریق مذهب تشیع وارد شده و در چهار چوب آن اقدام به تخریب و ویرانی این اساس محکم در مجتمع اسلامی نموده است، به همین جهت شایع شده که ارتباط شیعه‌ها با دیگران بر اساس اذیت و آزار مسلمانان با هر و سیله‌ی ممکن صورت می‌گیرد. و این کار را تقرب و نزدیکی به خدا و عبادت می‌دانند. و در واقع پنهان نمودن دشمنی و نفرت از خصوصیات آنها و وفا نکردن به عهد و پیمان و عدم مراعات حقوق دیگران از خصوصیات و سرشت و طبیعت آنها می‌باشد. و غدر و خیانت و نیرنگ علیه مسلمانان از کردار و اعمال همیشگی آنها است به گونه‌ای که حتی از قتل و خون ریزی هم پرهیز ندارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه می‌گوید: شیعه‌ها با هیچ کس رابطه و دوستی برقرار نمی‌کنند مگر اینکه با آنان نفاق و دورویی به کار می‌برند چون عقیده و باوری که در دل آنها است باور و دین فاسدی است که آنها را بر دروغ و خیانت و نیرنگ با مسلمانان و سوءظن نسبت به آنان، وادار می‌کند و از انجام هیچ گونه خلاف و بدکاری تقصیر و فرو گذاری نمی‌کنند. شیعه‌ها حتی نسبت به کسانی که آنها را هم نمی‌شناسد، نفرت و دشمنی دارند و برسیما و رخسار و گفتارشان آثار نفاق نمایان است. به همین جهت نسبت به مردم ساده و ضعیف هم نفرت و دشمنی دارند چون قلبشان سرشار از نفاق و دورویی است^(۱).

علامه شوکانی در خلال مدت زمانی که در یمن با شیعه ها زندگی کرده تجاربی زیادی را بدست آورده و امور عجیب و مهمی را در مورد آنان کشف نموده است. ایشان تأکید می نمایند که: رافضیها هر گز نسبت به کسی که مذهب آنان را نداشته باشد و بر دین آنها نباشد امنیت ندارند بلکه در کو چکترین فرصتی که برایشان مهیا شود به مال و جان او تعدی می کنند چون خون و مال مسلمانان نزد آنها مباح است و دوستی و محبت ظاهریشان بر اساس تقیه است و به هنگام فرصت، خبری از دوستی و رفاقت نیست!^(۱)

نامبرده این حقایق را بر اساس تجربه ای که خود عملاً در مدت زمانی که با آنها زیسته است، بدست آورده و می گوید: من بارها تجربه نموده ام هیچ شیعه ای دوستی خالص را نسبت به هیچ کس ندارد مگر نسبت به شیعه ای دیگری، و اگر همه دارای و اموالت را در خدمت او بگذارید؛ او این کار را به منزله ی بردگی و پیش خدمتی تلقی می کند. و من در میان هیچ یک از مذاهب و فکرای دیگر، فکری را نیافته ام به اندازه ی آنها دشمن مخالفین خود باشند و نسبت به کسی که بر کیش آنها نباشد تنفر داشته باشد و هیچ کس را ندیده ام به اندازه ی آنان نسبت به ناموس و شخصیت و آبروی گذشتگان پاک و بزرگوار؛ بد زبان و بدگو باشد آنها بدترین نوع لعن و نفرین را بر زبان جاری می کنند و نسبت به کسی که با آنان کمترین اختلافی داشته باشد نا شایسته ترین و نا لایق ترین الفاظ را بر زبان می آورند علت آن هم این است که وقتی آنها نسبت به گذشتگان تا این حد بی احترامی و بی ادبی داشته باشند طبیعی است نسبت به دیگران خیلی جری تر و بی ادب تر می باشند چون عادت گرفتن به گناه بزرگ گناهان کوچک را آسان تر و ساده تر می نماید.^(۲)

شوکانی: اشاره می کند: آنها از ارتکاب هیچ خیانت و جریمه ای در جامعه پروا ندارند و از انجام هیچ کار حرامی خودداری نمی کنند. و باز می گوید: من بارها تجربه نموده ام و

۱- طلب العلم، ص ۷۰-۷۱.

۲- طلب العلم، ص ۷۱.

پیش از من هم کسانی تجربه نموده‌اند که هیچ شیعه‌ای از حرامها پرهیز نمی‌کند در هر جایی و به هر گونه‌ای که برایش ممکن باشد.

و به ظاهر آنها فریب نخورید چه بسا انسان گناهی را در جلو چشم مردم ترک کند و در ظاهر، خود را پاک‌ترین انسان جلوه دهد اما هر وقت فرصت را یافت و زمینه را مساعد دید به گونه‌ای آن گناه را انجام می‌دهد گو اینکه نه از خدا پروایی دارد و نه از آتش جهنم می‌ترسد و نه به بهشت امید دارد!

سپس به بعضی از رویداد های که با چشم خود دیده و شاهد جریان بوده استناد می‌کند و می‌گوید: من کسانی را دیده‌ام که مؤذن بوده و همیشه در جمعه و جماعات حضور داشته‌اند اما بعدها معلوم شده که آنها دزد بوده‌اند. و کسان دیگری را دیده‌ام که در بعضی از مسجدهای صنعاء برای مردم امامت می‌نمود و در میان مردم از جایگاه خاص و شهرت خوب و نام نیکوی بر خوردار بوده و همیشه اهل طاعت و عبادت بوده به گونه‌ای که من خود تعجب می‌کردم چگونه می‌شود این شخص شیعه باشد؟! ولی بعدها مشخص شده که او کارها و جنایت هایی مرتکب می‌شود که با شنید نش موهای انسان سیخ می‌شوند و دل انسان به لرزه در می‌آید.

سپس مرد دیگری را ذکر می‌کند که کمی گرایش شیعی داشته ولی بعدها در آن فرو رفته تا جای که کتابی را در بدگوئی و بی ادبی نسبت به اصحاب نوشته است.

شوکانی می‌گوید: در ابتدای امر او خیلی کوشا، پاک دامن، و با اخلاق بود با خود می‌گفتم چه شیعه‌ی خوب و با اخلاق و با عفتی است. اما بعدها چیز های در مورد او شنیدم که از خدا می‌خواهم آنها را مستور و پوشیده نماید و در دنیا رسوایش نکند^(۱).

سپس ایشان می‌گویند: اما چپاول کردن اموال و دارایی یتیمان و مستضعفان و کسانی که ناتوان بوده‌اند از جانب این گروه ستمگر امری است که نیاز به دلیل و برهان ندارد و

منکر این حقیقت را به تحقیق و بررسی ریشه‌ای حواله می‌کنیم. که در خلال آن به صحت آنچه ما می‌گوئیم پی خواهد برد^(۱).

اینها نمونه‌های زنده‌ای بودند که خود شوکانی آنها را مشاهده نموده و ثبت کرده است چون او در یمن با آنها زندگی کرده است. و بیان می‌دارد که شیعه گری چه بلاهایی را بر سر پیروانش آورده، و چه تاثیر بدی بر پیوند آنها با مسلمانان گذاشته و چگونه آنها را از دایره زیدیه به دایره شیعه گری کشانده چنانکه درمورد جارودیه‌ها معروف و مشهور شده است^(۲).

شاید گفته شود: این بیانات شوکانی از سر دشمنی و کینه با رافضیها است پس مورد دلیل واقع نمی‌شوند.

اما در حقیقت اهل سنت عادل تر و با انصاف تر و پرهیزگار تر از این هستند که دروغ بر آنها بگویند و به آنها ستم کنند چنانکه رویدادهای تاریخ و وقایع روزگار این حقیقت را به اثبات رسانده است. بلکه اهل سنت از خود رافضیها نسبت به خودشان عادل تر و با انصاف تر هستند چنانکه خودشان به آن اعتراف می‌کنند و می‌گویند: شما ها ما را به گونه‌ای توصیف می‌کنید که ما خودمان همدیگر را این چنین توصیف نمی‌کنیم!!^(۳).

بنده در کتاب "الکافی" تألیف کلینی به جمله جالب و مهمی بر خورد نمودم که بر صحت و درستی سخن شوکانی گواهی می‌دهد و بر صداقت او دلالت دارد و طبیعت و سرشت را فاضیها را در زمینه علاقه و پیوندشان با مردم بیان می‌دارد.

۱- طلب العلم، ص ۷۴.

۲- زیدیه جارودیه: اگرچه آنها را زیدیه می‌نامند اما در واقع آنها شیعه هستند چون اصحاب و یاران پیامبر را تکفیر می‌نمایند به همین جهت آقای "مفید" شیخ و پیشوای امامیه‌ها در کتابش "اوائل المقالات" زیدیه‌ها را از دایره تشیع خارج نموده اما جارودیه‌ها را از آن استثناء نموده، چون آنها بر مذهب او هستند. نگاه، این مطلب در همین کتاب ص...

۳- منهاج السنة، ۳/۳۹.

مسلم است که اعتراف بزرگ ترین دلیل است. و اینک عین عبارت کلینی است که در کتاب الکافی آمده: یکی از شیعیان به نام عبد الله بن کیسان به پیشوایشان گفت: من در سرزمین فارس بزرگ شده‌ام و در معاملات و تجارت با مردم ارتباط و معاشرت دارم بسیار شده که مرد خوش اخلاق و امانت دار و با شخصیتی^(۱) دیده‌ام و در مورد او تحقیق نموده‌ام، دیده‌ام که او از کسانی بوده است که شما با او دشمن هستید (یعنی از اهل سنت بوده است) و از این طرف هم بسیار شده که با مردانی هم نشینی و معاشرت داشته‌ام که بسیار بد اخلاق، خیانت کار، و بی شخصیت^(۲) بوده وقتی که در مورد او تحقیق نموده‌ام متوجه شده‌ام که او از کسانی بوده که دوست دار شما (یعنی شیعه) بوده است^(۳).

این روایت به نیک اخلاقی و امانتداری و با شخصیتی اهل سنت گواهی می دهد همچنانکه ضد این اوصاف را برای شیعه ها بیان و اثبات می دارد. و در خبر دیگری که باز در "الکافی" آمده می گوید: مردی شکایت خود را از دست بعضی از رفیقانش که رافضی بوده اند پیش امامش می برد و می گوید: بعضی از رفیقانم بد اخلاق، تندخو، بی ادب هستند که من بسیار از اخلاق آنها آزرده و اندوهگین هستم در حالی که مخالفان آنان (از اهل سنت) این چنین نیستند بلکه سیمت نیکوئی دارند. امامش گفت: نگوئید سیمت نیکوئی دارند چون سیمت مربوط به راه و مسلک است^(۴) بلکه بگوئید سیمای نیکوئی دارند؛ چون خداوند می فرماید:

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹]

«نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیشان نمایان است.»

۱- هیأت اهل الخیر، هامش الکافی، ۴/۲.

۲- و در بعضی از نسخه ها فاسد، فاسق، و کثیف آمده.

۳- اصول کافی، ۴/۲، و تفسیر نور الثقلین، ۴۷/۴.

۴- «مسلم است که سیمت در لغت بر وقار و متانت اطلاق می شود همچنان که بر مسلک و راه نیز اطلاق می شود. در "المصباح" آمده که سیمت یعنی راه و مسلک، قصد، آرامش، وقار و متانت.»

آن مرد می گوید: من هم گفتم: آنها را با سیمای زیبا وبا وقارومتانت می بینم^(۱). و او سخن من را تأیید کرد^(۲).

و شخص دیگری به نام عبدالله ابن یعفور که از تفاوت و اختلاف زیادی که بین اخلاق سنی ها، و شیعه های هم فکرش بسیار متعجب است جریان را به پیشوایش ارجاع می دهد و به او می گوید: من با مردم معاشرت و همنشینی دارم، بسیار از اخلاق قومی که شما را پیروی نمی کنند بلکه فلائی و فلائی را پیروی می کنند^(۳) در شگفتم چون آنها بسیار خوش اخلاق، امانتدار، با وفا و صادق هستند در حالی که با مردمان دیگری هم نشینی و معاشرت دارم که از شما پیروی می کنند {یعنی شیعه هستند} اما آنها از امانتداری و وفاء و صداقت چندانی برخوردار نیستند!

ابو عبدالله می گوید: امام رو به من کرد درحالی که من نشسته بودم وبا عصبانیت گفت: کسی که از پیشوای فاجر و جنایتکاری پیروی کند که امامتش مورد تأیید خدا نیست، دین و ایمان ندارد. و کسی که از امام و پیشوای عادل و مورد تأیید خدا پیروی کند هیچ لوم و عتابی بر او نیست. گفتم: یعنی آنها (سنی ها) دین ندارند. و بر اینها (شیعه ها) لوم و عتابی نیست؟ گفت: بله^(۴).

درحقیقت این نوع برخوردها با مردم که عتاب و ذم را از آنها برمی دارد با وجود ارتکاب گناهان کبیره، باعث شده که آنها به این درجه از عقب افتادگی و سهل انگاری در برخورد با گناه و ارتکاب معاصی برسند. چون دین نزد آنها یعنی: ولایت امام؛ و دوستی علی حسنه ای است که هیچ کبیره و گناه بزرگی با وجود آن اشکال و ضرری ندارد و

۱- اصول الکافی، ۱۱/۲. جواب امامش در برابر این شکایت، اعتراف به خوش اخلاقی و نرم خوئی و متانت و آرامی سنی مذهببان بود که هر آدمی بر آن آفریده شده است.

۲- آن چه که بیان شد راجع به عقیده آنها در الطینة، ص ۹۵۶ و به بعد آمده به آن مراجعه کنید.

۳- منظورش از فلائی و فلائی ابو بکر و عمر است چنانکه شارح کافی می گوید و این اشاره به اهل سنت است.

۴- اصول کافی، ۳۵۷/۱.

مسلم است تا وقتی که این اصل و پایه اصلاح نشود؛ این خصیصه و ویژگی در میان آنها باقی خواهد ماند.

بسیار جای تأمل است اینکه کتابهای آنها اساس این ستم و خیانت را تأیید و تثبیت می کنند و این نوع دشمنی را پاک و بی اشکال می دانند مشروط بر اینکه جان آنها در امان باشد و آنها ضرر نکنند.

در کتابهای شیعه ها آمده که؛ داوود بن فرقادی می گوید: از پدرم عبدالله رضی الله عنه سؤال نمودم نظرت چیست در مورد ناصیهها؟ گفت خونشان حلال است اما باید مواظب باشید خود را دچار دردسر نکنید. اگر توانستید دیواری بر سر آنها ویران کنی یا آنها را در آب غرق کنی این کار را بکن تا دلیلی بر علیه تو وجود نداشته باشد^(۱).

و در کتاب "رجال الکشی" آمده؛ یکی از شیعیان برای امامش تعریف می کند که چگونه توانسته مجموعه ای از مخالفین خود را بکشد. میگوید: گاهی اوقات اتفاق افتاده که یکی از آنها روی نردبان با لا رفته که او را از روی آن انداخته ام و بعضی دیگر را در شب دعوت نموده ام هنگامی که از خانه بیرون آمده او را کشته ام. و بعضی اوقات هم با یکی از آنها در راهی رفیق شده ام وقتی که خلوت شده او را کشته ام^(۲) و یادآور می شود که او بدین صورت ۱۳ نفر را کشته است چون فکر کرده که آنها علی را دوست ندارند و از او تبرئه می جویند^(۳).

شیخ و پیشوای شیعه ها آقای نعمت الله جزائری می گوید: در روایات آنها آمده که علی بن یقطین^(۴) که وزیر رشید بوده است گروهی از مخالفین خود را زندانی نموده و به نوکر و خدمتکاران خود دستور داد که سقف زندان را روی آنها منهدم کنند و بدین ترتیب همه

۱- ابن بابویه/علل الشرائع، ص ۲۰۰، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۴۶۳/۱۸، المجلسی/بحار الانوار، ۲۳۱/۲۷.

۲- رجال الکشی، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۳- رجال الکشی، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۴- الجزائری او را یکی از مردان نخبه و برجسته شیعی توصیف می کند الانوار النعمانیة، طبری می گوید: او را به خاطر بی دینی و زندق بودنش کشته اند ۳۰۸/۲.

آنها را کشته که تعدادشان نزدیک ۵۰۰ نفر بوده. وبعد جهت نجات خود از خون بهای آنها نامه‌ای به امام و مولایش مولانا کاظم می نویسد و او هم جواب می دهد: اگر پیش از کشتن آنها پیش من می آمدی و اجازه می گرفتی، خونبها و ديه‌ای بر تو لازم نمی بود اما چون اجازه نگرفته‌ای باید در مقابل هریک از آنها یک رأس گوسفند نر را به عنوان ديه و كفاره پرداخت کنی. هرچند که یک رأس گوسفند از آنها بهتر است!!^(۱).

بین چگونه آنها در میان مسلمانان زندگی می کنند. آنها در انتظار فرصتی هستند تا مسلمانان را بکشند و این اعترافی است از جانب خودشان که بر سوابق و پیشینه سوء و سیاهشان گواهی می دهد. جای دقت است که پیشوایشان کشتن پانصد نفر مسلمان را تأیید می کند تنها به این دلیل که آنها شیعه نبوده اند و دستور می دهد که در برابر هر یک نفر از آنان، یک رأس گوسفند به عنوان كفاره و ديه پرداخت نماید آنها تنها بدین خاطر که قبلاً از او اجازه نگرفته است!! بنا بر این اگر شیعه‌ای از امامش یا نائب او (فقیه) اجازه گرفت. هرچه دلش می‌خواهد انجام دهد و اگر اجازه نگرفت با ذبح نمودن گوسفندی قضیه حل می شود!!.

الجزائری در حاشیه‌ای که بر این ديه (یک رأس گوسفند) نوشته است. می‌گوید: در این ديه‌ی ناچیز دقت کن که معادل ديه برادر کوچکشان یعنی یک سگ شکاری، نمی باشد چون ديه آن بیست درهم است و کمتر از ديه برادر بزرگشان یعنی یهودی و مجوسی می‌باشد زیرا ديه آنها حدود هشتصد درهم است این و وضعیت دنیایشان و در آخرت هم نا چیز تر و بی ارزش تر هستند^(۲).

و این سخنی است در اوج وقاحت و زشتی که به حاشیه و توضیح نیاز ندارد چون خود گویای حقد و کینه‌ی آنها نسبت به اهل سنت است مگر این طور نیست که سنیها نزد آنان از یهودیها و مجوسیها کافر تر هستند؟!.

۱- انوار النعمانیه، ۳۰۸/۲.

۲- انوار النعمانیه، ۳۰۸/۲.

دوم: فتنه های داخلی

فتنه های هستند که در داخل به سبب بد زبانی و بی ادبی آنها نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ در خلال سوگواری های سالانه شان به نام شهادت حسین بر می انگیزانند. از زمانی که بویه بر پا نمودن سوگواری کشتن حسین را در قرن چهارم هجری در بغداد اختراع نموده اند، شیعه ها در این مراسم سالانه فتنه و بلا های رابری می کنند که غیر قابل وصف است. و میان شیعه ها و سنیها جنگهای زیادی بر پا می شود به سبب بی ادبی و بی احترامی و ناسزا گوی آنها نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ نخستین آشوب و فتنه را در سال ۳۳۸ هجری و برای اولین بار در تاریخ بغداد^(۱) برپا نمودند و به دنبال آن فتنه ها و آشوب های اتفاق افتاد^(۲) که تعداد زیادی از مسلمانان قربانی آن شدند و در هر نقطه ای از جهان اسلام که شیعه وجود داشته است، پیوسته و مدام آثار این بدعت ها موجود بوده است.

چندتا انسان نابود شدند و چه اندازه حقد و کینه در میان مسلمانان بذرافشانی شد و چندتا اختلاف و تفرقه و فتنه و درد پدیدار شدند، با وجود تمام اینها پیر و پیشوای شیعیان امروز، خمینی این همه آثار بد را نادیده گرفته و در شبکه یک تلویزیون ایران می گوید شعار فرقه ناجیه و ویژگی منحصر به فرد آنها از اول اسلام تا امروز به پا داشتن مجالس ماتم و سوگواری شخادت حسین بوده است^(۳) و باز می گوید: همانا گریه برای سید الشهداء ﷺ و به پا داشتن مجالس حسینییه بوده که در طول این چهارده قرن، اسلام را نگه داشته است^(۴).

۱- عبدالرزاق الحسان/المهدی والمهدویه، ص ۷۴.

۲- رویدادهای سالهای ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۱۰ و در البدایه و النهایه و کتابهای دیگر تاریخی.

۳- عالم بزرگوار سنی ایرانی آقای محمد ضیائی در مجله المجتمع عدد ۵۸۹ سال سیزدهم، در هجدهم ذی الحجه ۱۴۰۲ این مسئله را نقل کرده است.

۴- روز نامه اطلاعات عدد ۱۵۹۰۱ در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۹۹ ه ق، از کتاب اقناع اللائم علی اقامة المئاتم صفحه....

وقبلاً هم سخن بعضی از پیشوایانشان بیان شد که گفته‌اند: به پا داشتن مجلس سوگواری حسین، بزرگ داشت شعایر خدا است^(۱).
در واقع خداوند حسین را در آن روز به سبب شهادتش گرامی داشته است و او رابته‌ترین اسوه و الگو برای شهدا قرار داده است، و در حقیقت کشته شدن او مصیبت بزرگی بود و خداوند ﷻ در هنگام مصیبت استرجاع (گفتن انا لله و انا الیه راجعون) را جائز و مشروع قرار داده است نه سوگواری و ماتم^(۲) و آنچه رافضی‌ها انجام می‌دهند هیچ ربطی به اسلام ندارد بلکه هدف بدعت‌گذاران از اختراع این بدعت مشغول نمودن و سرگرم کردن امت اسلامی بوده تا فرصت نشر دین خدا را در این جهان پهناور باقی نگذارند.

سوم: اباحی گری

یکی دیگر از آثار آنها در زمینه مسائل اجتماعی اباحی گری و سهل نمودن اسباب و عوامل آن در میان مجتمع اسلامی به نام امانت و عاریه گرفتن فرج می باشد^(۳) یا مباح نمودن متعه و به صورت سری^(۴) و پنهانی توافق نمودن با هر زنی که با آنها توافق نماید بر انجام فاحشه و زنا است اگرچه آن زن ازدواج هم کرده باشد^(۵).

۱- نگاه، ص ۱۱۰۲.

۲- مجموع فتاوا شیخ الاسلام، ۵۱۱/۴.

۳- در کتاب‌های آنها از حسن عطار آمده که گفت: از ابو عبدالله سؤال نمودم در مورد عاریه گرفتن فرج او جواب داد که این کار اشکالی ندارد. وسائل الشیعه، ۵۳۶/۷-۵۳۷، تهذیب الاحکام تألیف طوسی، ۱۸۵/۲، الاستبصار، ۱۴۱/۳.

۴- طوسی می گوید: بدون اجازه پدر و مادر و بدون شاهد و اعلام بر گزاری مراسم عقد. النهایه: ص ۴۹۰

۵- طوسی می گوید: اشکالی ندارد که مرد، زن فاحشه را متعه نماید. النهایه: ص ۴۹۰ و خمینی می گوید: درست است که زن زنا کار را مورد بهره جنسی قرار داد تحریر الوسیله: ۲/۲۹۲ و در روایات آنها از اسحق بن جریر آمده که گفت: از ابو عبدالله پرسیدم نزد ما در کوفه زنی هست که به زنا کار و فاحشه معروف است. آیا درست است با او به صورت متعه ازدواج کنم؟ گفت: آیا تابلو را نصب نموده است؟ گفتم: خیر اگر این کارو می کرد، حاکم او را می گرفت. ابو عبدالله گفت: بله می توانی به صورت متعه با او ازدواج کنی؛ ابن جریر می گوید: سپس او ابو عبد الله مخفیانه چیزی را به

و در مورد چند شوهری^(۱) گفته‌اند مردمی تواند زن را برای یک روز یا یک ماه و حتی یک بار متعه کند^(۲).

و بعضی از آنها نزد شیخ محمد نصیف تصریح و اعتراف نموده که بعضی از پیشوایان آنها با حيله و نیرنگی که خود وضع نموده‌اند، نکاح متعه نوبتی را انجام می دهند^(۳) به

یکی از پیش خدمت و نوکرهایش گفت، بعد از مدتی او را دیدم و از او پرسیدم: مولایت راجع به آن موضوع چه چیزی را به تو گفت؟ جواب داد که مولایش گفته اگر تابلو را نصب کرده باشد باز اشکالی ندارد.

۱- در روایات آنها از محمد بن عبدالله اشعری آمده که گفت به رضاع گفتم: مردی با زنی ازدواج می کند و بعد به دلش می آید و چنان خیال می کند که او شوهر دیگری دارد گفت: چه اشکالی دارد اگر شوهر دیگری هم داشته باشد! وسائل الشیعه، ۵۷/۱۴، تهذیب الاحکام، ۱۸۷/۲. و به جعفر گفته شد: فلانی با زنی به صورت متعه ازدواج نموده است، یکی به او گفت آن زن شوهر دارد، او هم از آن زن سؤال می نماید آیا شوهر داری؟ جریان به ابو عبد الله رسید او گفت: می بایست از او سؤال نکنند!! این جریان در دومنبع مذکور یعنی وسائل الشیعه و تهذیب الاحکام آمده است. به همین جهت طوسی می گوید: نباید مرد از زنی که می خواهد با او به صورت متعه ازدواج کند، بپرسد که شوهر دارد یا نه النهایه: ص ۴۹۰.

۵- النهایه. تألیف طوسی ص ۴۹۱. الخمینی/تحریر الوسیله: ۲/۲۹۰} و در روایات آنها آمده خلف بن حماد گفت: نامه ای برای ابو الحسن نوشتم و از او استفتا نمودم که مدت متعه چه قدر است؟ و آیا درست است برای یک بار انجام عمل جماع با زن از دواج کرد؟ ایشان در جواب گفت: بله اشکالی ندارد فروع الکافی ۶/۲، وسائل الشیعه ۷۹/۱۴

۳- نکاح متعه نوبتی این است که چند مرد همزمان زنی را متعه نمایند و هر کدام به نوبه خود با او جماع کند نگاه مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۲۲۷. و باز نگاه: آنچه شیخ عانی در رابطه با شیوع این عمل در بعضی از مدارس نجف، بیان می دارد در "الذریعه لأزالة شبه کتاب الشیعه" ص ۴۵-۴۶ شیخ محمد نصیفرحوانست طی گفتگویی که با پیر و پیشوای شیعیان، احمد سرحان داشت اقرار و اعتراف پیشوایان شیعه ها را در ارتباط با نکاح متعه دوره ای و نوبتی کشف و برملا سازد آنجا که شیخ محمد نصیف به آن شیعه می گوید: نزد اهل سنت ثابت شده که نکاح متعه نسخ شده ولی نزد شیعه ها نسخ آن ثابت نشده است. حالا دلیل شما بر جواز نکاح متعه ی نوبتی چیست؟ او جواب می دهد کسی که زنی را مورد نکاح متعه قرار می دهد پس از پایان مدت متعه او را به عقد دائم خود در می آورد و پیش از اینکه به او دخول کند او را طلاق می دهد و بدین ترتیب چون پس از عقد دائمش

همین جهت آلوسی می‌گوید: کسی که احوال و اوضاع شیعیان را در رابطه با نکاح متعه در این عصر به دقت مورد بررسی قرار دهد. بدون نیاز به هیچ برهان و دلیلی می‌تواند آنها را زنا کار محسوب نماید چون یک زن در طول شبانه روز، تحت عنوان نکاح متعه با بیست مرد زنا می‌کند. و بازار زنا را برای آنها مهیا نموده‌اند و زنان را به سوی مردان گسیل مینمایند و یا مردان را به سوی آنها می‌برند تا به دل خواه یکدیگر را انتخاب نمایند و بر سر کرایه زنا توافق نمایند و بدین ترتیب با میل و رغبت خود به سوی غضب و نفرین و لعنت خدا می‌شتابند^(۱).

سپس ایشان بعضی از حکایات را در این زمینه از آنها به تفصیل بیان می‌دارد^(۲). آنها زنان و مردان را با میل خود یا با زور و تهدید به سوی این فاحشه و بی‌اخلاقی می‌کشاند و آنها را بزرگترین و بهترین اعمال خود بحساب می‌آوردند^(۳). و می‌گویند:

به او دخول نشده، دیگر از آن مرد عده ندارد و نفر بعدی که با او به صورت متعه ازدواج می‌کند همین کار را انجام می‌دهد و بدین ترتیب چند مرد از یک زن استفاده نموده بدون اینکه از آنها عده ای داشته باشد!!! نگاه مجله الفتح عدد ۸۴۵ صادر شده در رجب سال ۱۳۶۶ هجری.

۱- کشف غیا هب الجهالات، ص ۳، خطی.

۲- کشف غیا هب الجهالات، ص ۳ خطی.

۳- روایات زیادی نزد آنان راجع به اینکه آنها این کار را از بزرگ ترین عبادات می‌دانند موجود است. حتی در حدیث ساختگی آنها آمده که- نعوذ بالله - پیامبر فرموده: کسی که این کار را یک بار انجام دهد رتبه و درجه‌اش همچون درجه حسین است و کسی که دو بار این کار را انجام دهد درجه‌اش همچون درجه حسن و اگر سه بار این کار را انجام دهد درجه علی و در نهایت اگر چهار بار این کار را انجام داد در مقام پیامبر قرار می‌گیرد. تفسیر منهج الصادقین، ص ۳۵۶

تنهادر به سوی فاحشه‌گری و اغواء و سرگردانی مردم نمانده مگر اینکه رافضی‌ها آن را بروی مردم باز نموده‌اند. و کسی که روایات و اخبار آنها را بررسی و مطالعه کند به صورت یقین پی خواهد برد که مخترع و پدید آورندگان این روایات، اباحی‌گروهایی هستند که هم و غمشان استفاده و بهره‌گیری جنسی از زنان بوده و این اوباش و اراذل در این زمینه به جای رسیده‌اند که می‌گویند: وقتی انسان زنی را به متعه و نکاح موقت خود در می‌آورد، هر سخنی که با او می‌گوید خداوند در قبال آن حسنه ای را برای او می‌نویسد و هر بار دستش را به سوی آن دراز می‌کند خداوند حسنه‌ای را برای او در نظر می‌گیرد و... تا در نهایت می‌گویند هر گاه غمל جنسی با او انجام داد، خداوند به اندازه‌ی موهای بدنش گناه را از او می‌زداید. - وسائل الشیعه، ۴۴۲/۱۴، من لا یحضره الفقیه، ۱۵۱/۲

ویل و عذاب سخت قیامت برای کسی که از نکاح متعه ابی و امتناع ورزد^(۱).
و همچنین شیخ و پیشوایانشان لواط با زنان را مباح نموده‌اند چنانکه خمینی می‌گوید:
رأی ظاهر و قوی‌تر این است که انجام عمل جنسی از دبر و عقب زن هم درست است^(۲). حال این سخن سخیف و بی ارزش را با قول ابن نجیم مقایسه کن که می‌گوید: جمهور علما بر این رأی هستند که لواط با زن کفر آشکار است^(۳).
مجموع این صورتهای که بیان شد کمتر از اباحی‌گری و بی بند و باریهای خرامته - یعنی پیروان مزدک و بابک‌ها- نیستند؛ بلکه از بی بند و باری و هرج و مرج اخلاقی اروپا هم کمتر نیست که خاص و عام وقاحت و زشتی آن را می‌دانند.
آنها-چنانکه بیان شد- این هرج و مرج و بی بند و باری اخلاقی را در را ستای فریب دادن هواداران متعه جهت گردن نهادن آنها به مذهب خرافه و بی ارزش خود به کار می‌برند^(۴).

و در روایات آنها آمده که آمیزش با زنان مباح است مادام در مقابل اجرت و کرایه باشد.
از عبد الرحمن ابن کثیر از ابی عبدالله نقل شده که گفت: زنی نزد عمر آمد و گفت:
مرتکب زنا شده‌ام، مرا پاک گردان. پس عمر دستور داد که او را رجم کنند. خبر به علی[ؑ] رسید. ایشان پرسیدند چگونه مرتکب زنا شده‌ای؟ گفت: مسافر بودم در بیابانی و بسیار تشنه ام بود از یک نفر اعرابی درخواست آب نمودم. اما او قبول نکرد و گفت تنها

و به گمان آنها زنی خواستگارش را رد می نمود زیرا میل ازدواج نداشت. پس او پسر عموی داشت آن را خبر نمود تا با او به صورت متعه ازدواج کند آنها به خاطر سرپیچی و تمرد از فرمان عمر- چنانکه این روایت بیان می دارد - پس آن زن زنا را بر ازدواج شرعی تفضیل و برتری داد.
نگاه: روایات آنها را در مورد فضل و بزرگی نکاح متعه در کتاب "وسائل الشیعه، باب استحباب المتعه ص ۴۴۲/۱۴ و به بعد.

۱- در روایات آنها آمده. اگر کسی بمیرد و متعه ای انجام نداده باشد، در روز قیامت در حالی زنده می شود که مثله شده یعنی گوش و بینش بریده شده‌اند تفسیر منهج الصادقین؛ ص ۳۵۶.

۲- تحریر الوسيلة، ۲۲۴۱.

۳- الاشباه والنظائر، ص ۱۹۱.

۴- نگاه ص ۱۲۰۱ این رساله.

در صورتی به تو آب می دهم که هواسته ام را برآورده کنی و خود را در اختیار من بگذاری. تشنگی برایم فشار آورد و ترسیدم که از شدت آن بمیرم پس به خواسته او تن دادم. امیر المؤمنین گفت: به خدای کعبه سوگند این ازدواج شرعی بوده و زنا نبوده و گناه نداشته است^(۱).

آنها اباحی گری و بی عفتی با زنان قوم خود اکتفا نمی کنند بلکه پیشوایانشان توصیه می کند که به زنان اهل سنت^(۲) و زنان یهود و نصاری نیز تجاوز کنند^(۳).

فاحشه گری و بی بند و باری اخلاقی آنها همه جوامع بشری را فرا گرفته است و در هر نقطه ای که حضور داشته باشند آنجا را به فسادکشانده اند. آری آنها زانی هستند و در میان مسلمانان زندگی می کنند و نام اسلام را بر خود نهاده اند در حالی که آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می کوشند. و گفتارهایشان - چنانکه بیان شد - بر کردار و اعمالشان گواه است.

در زمینه اقتصادی

شیعه ها در زمینه ی اقتصادی نیز به صورتهای گوناگون بر حیات و زندگی مسلمانان اثر گذاشته اند. به عنوان نمونه: از دیر زمان تا امروز به نام حق اهل بیت، اموال و دارایی مسلمانان را چپاول نموده و آن را در راستای مبارزه با این امت و فریب و نیرنگ آنان، صرف و خرج می نمایند.

این اقرار و اعتراف مهم را بشنو

در کتابهای شیعه آمده: وقتی ابو الحسن ازدنیا میرود، نزد همهی امیر و مدیر و سرپرستانش اموال زیادی وجود است و همین امر باعث شد که آنها مرگ او را انکار کنند. مثلاً نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار موجود بود و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار داشت و نزد عثمان بن عیسی که یکی از کار گزارانش در مصر بود شش جاریه و اموال

۱- فروع کافی، ۴/۸، وسائل الشیعه، ۴۷۱/۱۴-۴۷۲.

۲- نگاه وسائل الشیعه، ۴۵۲/۱۴ و فروع الکافی، ۴/۴۴.

۳- نگاه وسائل الشیعه، ۴۵۲/۱۴ و تهذیب الاحکام، ۱۸۸/۲ و من لا یحضره الفقیه، ۱۴۸/۲.

ودارایی زیادی داشت. (راوی) می گوید: ابو الحسن، رضا نامه‌ای به او فرستاد تا جاریه‌ها و اموالی که پیش او بود برایش باز گردانند. او هم نامه‌ای نوشت که: پدرت نمرده است. باز او در جواب نامه‌ای نوشت و در آن نوشته بود: پدرم مرده و خبر مرگش به همه مردم رسیده و میراثش را تقسیم نموده‌ایم. باز او (عثمان بن عیسی) نامه‌ای دیگری می نویسد و می گوید: اگر پدرت نمرده باشد، تو حق اموال و دارای او را نداری و اگر مرده باشد، او به من دستور نداده است که چیزی از آنها را به تو باز گردانم و من آنها را عقد نموده‌ام و هم اکنون در عقد و نکاح من هستند^(۱).

این نص از کتابهای اثنی عشری نقل شده است و ما آن جنبه را که این نص در مورد آن می باشد یعنی استدلال بر بطلان وقف چنانکه امامشان رضا می گوید ترک می کنیم و تنها آن جنبه دیگر قضیه مد نظر ما است که روشن می سازد در ورای این ثروت اندوزیها چه نبردهای وحشیانه‌ای در جریان است، آنها که همه‌ی شهرها را می گشتند و هر کدام برای یکی از امام و پیشوایان تبلیغات می نمودند، هدفشان تنها اختصاص دادن اموال و داراییهای فراوان به خود بوده که این عناصر مخفی از طریق این تبلیغاتهای خیالی برای امامان، اموال زیادی را بدست آورده و آن را در میان خود رد و بدل می کردند.

کسی که از جنبشهای ریاد شیعه گری که در تاریخ امت اسلامی ظهور کرده اند، تأمل کند. خواهد دید که آنها بزرگترین و قوی‌ترین عوامل و اسباب غافل کردن امت اسلامی از دشمنانشان و به هدر دادن توانائی و نیرو هایشان در راستای تشکیل دولت بزرگ اسلامی بوده‌اند، و باز اگر دقت کنیم پی خواهیم برد که عنصر اساسی ا و ماده ولی این جنبشها و توانایی و نیروی آنها همان اموالی بوده که به نام خمس و حق آل بیت از پیروان رده اول خود گرفته‌اند. و حرکت‌های شیعه گری در جهان اسلام تا امروز از این طریق خود را از لحاظ مالی تأمین نموده اند به همین جهت آیت الله‌های آنها از بزرگترین سرمایه داران دنیا محسوب می شوند و مقام و منصب آیت الله، مقام و منصبی است که قلب همه

۱- الامامة/علی ابن حسین بابویه پدر صدوق، ص ۷۵ و نگاه رجال الکشی، ص ۴۹۳، شماره ۹۴۶ و ص ۵۹۸، شماره ۱۱۲۰ و بحار الانوار، ۲۵۳/۴۸ و الطوسی/الغیبه، ص ۴۳.

شیعه ها در هوای آن می تپد و چشم همه آنان در انتظار رسیدن به آن است. چون منصب جمع نمودن اموال و دارایی های کلان است. و از همین کانال سالانه صدها مجله و کتاب و مرجع مملو از مسائل ضد امت اسلامی تغذیه شده و می شوند.

و این دارائیهایی که بر آیات عظام شیعه ها از جانب پیروان فریفته شده آنها فوران می کند، خطر شیعه گری را بزرگتر نموده و کاربجای رسیده که آیت الله ها فتواهایشان را متوجه کسبه و بازاریهای بی سواد نموده و حقایق را از آنها پنهان می کنند تا این سیلاب اموال به سوی آنها قطع نشود^(۱).

پیشوان تشیع بسیار بر قضیه مالی که از مردم به نام خمس می گیرند توجه نموده و آنرا در اولویت کار خود قرار داده اند تا جایی که اگر کسی یک درهم از آن را کم کند او را از جمله کافران به حساب می آورند^(۲).

کسی که کتابهای فقه اسلامی را مطالعه می کند خوب می داند که تنها کتابی وجود ندارد که به صورت مستقل و جداگانه به موضوع خمس پرداخته باشد. بلکه تنها در کتاب جهاد به بحث کوتاهی در زمینه خمس غنائم جنگی و در کتاب الزکات نیز به بحث خمس معدنها و کانهها برخورد می کند. اما قضیه نزد آنها بر عکس است و آنها کتاب مستقلی راجع به مسئله خمس نوشته اند. و بر پیروان خود واجب نموده اند که از تجارت و سایر کسابت و محصولات خود اعم از زراعت و صنعت و اجاره و خیاطی و نویسندگی و

۱- نگاه ص... همین رساله.

۲- چنانکه می گویند: کسی که یک درهم یا کمتر از آن را نپزد، از جمله ستمگران در حق آل بیت و غاصب حق آنها به شمار می آید و اگر یک درهم از آن را به حلالی بخورد از جمله کافران است. و در روایت از ابی بصیر آمده که گفت: از پدرم ابو جعفر سؤال نمودم: کمترین چیزی که انسان را به آتش جهنم می کشاند چیست؟ گفت: این است که مال یتیم را بخورد. و در واقع یتیم ما هستیم. الیزدی/العروة الوثقی و حاشیه ای که در این عصر مراجع آنها بر آن نوشته اند، ۳۶۶/۲.

دکتر علی سالوس این مبدأ واصل آنها را به باد تمسخر گرفته و می گوید: اگر مسلمانان امروز می خواهند از جانب جعفریها به کفر متهم نشوند باید خمس درآمد و سرمایه خود را به علمایان آنها بپردازند. علی سالوس/اثر الامامة في الفقه الجعفري، ص ۳۹۴، حاشیه.

نجاری و شکار و اجره عبادت‌های که قضیه مالی در آنها دخیل است مانند حج و روزه و زیارتها و تعلیم دادن بچه ها و .. درهمه اینها باید خمس را به آیات عظام پردازند^(۱).

ومی گویند: به جهت احتیاط باید در هر چیزی که فائده و سود داشته باشد، مانند هبه و هدیه و اموال وصیتی و شبیه اینها هم خمس پرداخته شود^(۲) همچنانکه در سرمایه و ابزاری که در کسابت مورد نیاز هستند مانند ابزار آلات نجاری و بافندگی و ابزار آلات کشاورزی و غیره، به جهت احتیاط در آنها نیز خمس قرار داده اند^(۳).

حتی می گویند: خوار و باری که برای معیشت و زندگی خریده و انبار می شود مانند گندم، جو و... که جزو ضروریات اولیه زندگی هستند اگر سال بر آنها گذشت باید خمس آن را پرداخت و اگر کسی از فرشی بی نیاز بود یا ظرف یا لباس، یا وسیله سواری، و کتاب یا هر چیز دیگری که ماندنی هستند اضافه بر نیاز خود می باشند، باید خمس آنها نیز پرداخت شود^(۴).

این اموال خروشان و این سیل عظیم بر چه کسانی توزیع می شود؟ می گویند در زمان غیبت امام بر فقیه شیعه توزیع می گردد^(۵). خمس دهندگان؛ هم اکنون اموال خود را به فقها می پردازند. چون امام و پیشوایانشان مقرر نموده اند که خمس به شش قسمت تقسیم می شود.. سهمی برای خدا، و سهمی برای پیامبر ﷺ، و سهمی برای امام، که این سه سهم در حال حاضر مال صاحب زمان (مهدی) می باشد^(۶) اگرچه او غائب است - که هرگز از غیبتش باز نمی گردد چون هنوز متولد نشده است! - پس سهم

۱- العروة الوثقی، ۳۸۹/۲.

۲- العروة الوثقی، ۳۸۹/۲.

۳- العروة الوثقی، ۳۹۴/۲-۳۹۵.

۴- العروة الوثقی، ۳۹۵/۲-۳۹۶.

۵- نگاه علی کاشف الغطاء/النور الساطع وجوب پرداخت خمس به فقیه در زمان غیبت امام، ۴۳۹/۱.

۶- العروة الوثقی، ۴۰۳/۲ و هدیة العباد، ص ۱۷۸.

او برای فقیه شیعه می‌باشد. چون گفته اند نصف خمسی که برای امام است در زمان غیبت او به نائیش یعنی مجتهد جامع الشرائط باز می‌گردد^(۱).

و سه سهم باقی مانده «به یتیمان و مساکین و ابن سبیل تعلق می‌گیرد»^(۲) البته به شرط اینکه ایمان داشته باشند^(۳) یعنی مشروط بر اینکه رافضی باشند چون ایمان مختص به آنها می‌باشد چنانکه آنها به دروغ وافترا چنین می‌پندارند. تازه در مورد این سهم آخر که برای این سه گروه مقرر گردیده، گفته اند: احتیاطاً به مجتهد پرداخت شود بهتر است^(۴).

پس نتیجه این می‌شود که همه‌ی آن اموال به شیخ و پیشوایان آنها داده می‌شود تا آنها بر خود و آن سه گروه که بیان شد اتفاق نمایند در کتاب "النور الساطع" آمده که: فقیه نصف خمس را برای خود بر می‌دارد و نصف دیگرش را مطابق نیاز تقسیم می‌کند اگر زیاد آورد زیاده را خود برمی‌دارد و اگر کم آورد باید از سهم خود آنرا تکمیل نماید^(۵).

دکتر علی سالوس می‌گوید: از ماهیت و واقعیت شیعه‌های امروزی در می‌یابیم که اگر کسی بخواهد حج را انجام دهد باید همه‌ی داراییش را جمع و جور کند سپس خمس (یک پنجم) را به فقهای که به وجوب آن فتوا داده‌اند - و گفته اند اگر آنرا نپر دازد حشش باطل است - بپردازند. که در واقع این کارچاپاول نمودن و به باطل خوردن اموال و دارایی مردم است^(۶).

می‌گوییم: به احتمال قوی این یکی از عوامل حرص و طمع حکومت آیه الله‌ها بر زیاد نمودن سهم خود از تعداد حاجیان در هر سال باشد.

این نوع نگرش در ارتباط با خمس و این که همه اموال حق امام است نگرشی است که بی دین و زندگی‌ها از زمان قدیم وضع نموده‌اند و تا امروز عمل به آن استمرار یافته

۱- العروة الوثقی، ۴۰۵/۲ و هدیه العباد، ص ۱۷۹.

۲- العروة الوثقی، ۴۰۳/۲ و هدیه العباد، ص ۱۷۹.

۳- العروة الوثقی، ۴۰۳/۲ و هدیه العباد، ص ۱۷۹.

۴- العروة الوثقی، ۴۰۵/۲ و هدیه العباد، ص ۱۷۹.

۵- النور الساطع، ۴۳۹/۱.

۶- اثر الامامة فی الفقه الجعفری، ص ۳۹۱.

است؛ که شیعه‌ها آن را یکی از آثار عقیده به امام موعود می‌دانند. اما در واقع بدعتی است که خودشان آن را پدیدآورده‌اند و در زمان پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم حتی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که شیعه‌ها ادعای پیروی از او را دارند، وجود نداشته است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: آنچه که رافضیها درمورد خمس می‌گویند که اموال مردم از آنان گرفته شود و به نائب امام معصوم موعود بپردازند سخنی است که هیچ یک از اصحاب چه علی و چه غیر او و هیچ کدام از تابعین که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند و هیچ یک از کسانی که با آنها قرابت و نزدیکی داشته‌اند مانند بنی هاشم و غیره، آنرا نگفته‌اند و تمام آنچه در مورد علی یا علمای اهل بیت او همچون حسن، حسین، و علی بن حسن، و ابی جعفر بن محمد. نقل نموده‌اند در واقع دروغی است که بر آنها بسته‌اند و خلاف سیره علی رضی الله عنه است چون نه او و نه خلفای دیگر در مدت چهل سال خلافتی که داشته‌اند، چیزی از اموال مردم را نگرفته‌اند و حتی در زمان ولایت حضرت علی رضی الله عنه چیزی به نام خمس به روش امروزی اصلاً وجود نداشته است.

و اگر غنیمتی هم از کافران گرفته می‌شد آن را طبق حکم و دستور قرآن و سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم نموده و یک پنجمش را برمی‌داشتند جالب اینکه حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت خود به علت مشکلات زیاد داخلی فرصت جنگ با کافران را نداشت تا خمس آنرا بردارد.

و همچنین بدیهی و روشن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اموال مسلمانان را به عنوان خمس از آنان نگرفته و از هیچ یک از مسلمانان طلب خمس ننموده است^(۱). در واقع این اموالی اموالی که پیر و پیشوای شیعیان آن را به عنوان یکی از فرایض الهی و حقی از حقوق اهل بیت از مردم گرفته‌اند و امروزهم مانند سیل خروشان از هرجهتی به روی آنها سرازیر شده است و از مهم ترین عوامل و اسباب دوام و بقاء خرافات اثنی عشریها گردیده

وانگیزه آنها در دفاع از عقیده‌ی خود همین موضوع بوده است. چون آنها خوب می‌دانند اگر کسی به مذهبشان دست بزند دیگر این سیل خروشان حطام دنیا که تا به حال جاری بوده دیگر قطع می‌شود.

به همین دلیل دکتر علی سالوس می‌گوید: به عقیده‌ی من اگر این اموال و داراییها نمی بود اختلاف بین شیعه جعفری و باقی مسلمانان به این حد نمی‌رسید. چون بسیاری از فقیه و پیشوایان شیعه به خاطر همین دارائی و اموال به اختلافات فی ما بین دامن می‌زنند.^(۱)

و یکی دیگر از آثار آشکار آنها این است که در هر شهری که حضور پیدا کرده باشند، تلاش نموده‌اند که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کارهای تجاری و شرکتها و مواد خوراکی را قبضه و در سیطره خود قرار دهند تا آنها بر آذوقه و خوراک و ضروریات مردم تصمیم بگیرند و حکومت کنند که واقع حال هم گواه بر این قضیه است.^(۲)

یکی دیگر از آثار آنها بر اقتصاد امت اسلامی این است که آنها به واسطه حلال نمودن اموال مسلمانان، هسته‌ی ویرانگری را برای اقتصاد دولت اسلامی تشکیل داده‌اند چون آنها بدون هیچ شک و شبه‌ای اموال مسلمانان را چپاول و صرف می‌نمایند.

چون روایاتشان این چنین به آنها دستور می‌دهد چنانکه در روایات آنها آمده: اموال ناصبها را برگزید درهر جاکه آن را یافتید و خمسش را به ما بدهید.^(۳)

ابو عبدالله - آنگونه که آنها افترا می‌بندند- می‌گوید: اموال و دارایی ناصبها و تمام مایملک آنها حلال است.^(۴)

پیشوایانشان معنی ناصبی را به میل خود توسعه داده‌اند تا همه‌ی مسلمانان را بجز

۱- اثر الامامة فی الفقه الجعفری، ص ۴۰۸.

۲- در این رابطه به کتاب "و جاء دور المجوس" از ص ۳۱۲ به بعد مراجعه نمائید.

۳- الطوسی/تهذیب الاحکام، ۳۸۴/۱، ابن ادریس/السرائر، ص ۴۸۴ و الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۳۴۰/۶.

۴- الطوسی/تهذیب الاحکام، ۴۸/۲، الحر العاملی/وسائل الشیعه، ۶۰/۱۱.

جعفریها در بر گیرد،^(۱)

و در کتابهای فقهی آنها آمده: زمانی که مسلمانان برکافران حمله ببرند و اموال آنها را تصاحب کنند احتیاطاً بلکه قول راجح براین است که خمس آنرا به لحاظ اینکه غنیمت است بپردازند اگرچه در دوران غیبت امام هم باشد، و همین طور اگر اموال آنها را با سرقت یا تعدی تصاحب نموده باشند باید خمسش را بپردازند.^(۲)

واگر به صورت نزاع و دعوی یا ربا آن را تصاحب نموده باشند، قول راجح این است که به سودهای به دست آمده دیگر الحاق گردد و خمس آن را بپردازند.^(۳)

قبلاً بیان نمودیم که معنی کافر از نظر شیعه‌ها شامل همه مسلمانان به جز طائفه و پیروان آنها، می‌شود^(۴) و این بدان معنی است که آنها غارت و چپاول نمودن اموال مردم را مباح می‌دانند و تصاحب اموال را از طریق ربا و دعوی و جنگ، و یا از هر طریق ممکن حلال می‌دانند رویداد های تاریخ هم این حقیقت را اثبات و تأیید می‌کند چنانکه دولت فعلی آیه‌الله‌ها چپاول و دزدیهای را که در خلیج صورت می‌گیرد و اختلاس کشتیهایی که در آبهای خلیج می‌باشند به اعتبار اینکه غنائم و یافته‌های جنگی هستند- در حالی که اموال مسلمانان هستند- این واقعیت را اثبات و تصدیق می‌کنند.

این بود آثار شوم و بدی که در تاریخ این امت به ثبت رسانده اند حال، آیا ایجابیاتی داشته‌اند که مورد توجه قرار گیرد؟

جواب علمی این سؤال نیاز به مو شکافی دقیق در احوال آنها و بررسی سیره و روش و شناخت جزئیات تاریخ آنها دارد و زحماتی که علمای اسلام در این راستا متحمل

۱- و در روایاتشان نص گذاشته اند براین که منظور از ناصبی، کسانی است که ابو بکر و عمر را بر علی تقدیم می‌دارند. نگاه السرائر، ص ۴۷۱، وسائل الشیعه، ۳۴۱/۶-۳۴۲، بشاره المصطفی، ص ۵۱ و نیز به کتاب المحاسن النفسانیة فی اجوبة مسائل الخراسانیة، المسئلة السادسة، از ص ۱۳۸ به بعد.

۲- الیزدی/العروة الوثقی، با حاشیه و پا ورقیهایی که مراجع شیعه در عصر حاضر بر آن نوشته‌اند، ۳۶۷/۲-۳۶۸.

۳- الیزدی/العروة الوثقی، ص ۳۶۸ و باز نگاه شریعتمداری/هدایت العباد، ص ۱۶۸.

۴- نگاه از ص ۷۱۴ و به بعد.

شده‌اند برای ما کافی است و آنها گواهی داده‌اند که در میان فقهای که مورد مراجعه مردم بوده‌اند و یا حاکم و فرمان روایانی که اسلام را یا ری نموده و در راه آن جهاد نموده‌اند، تنها یک نفر شیعه وجود نداشته است و وزیر و کارگزارانی که سیره‌ی ستوده و پاکی دارند و تاریخ برنجابت آنها گواهی می‌دهد تنها یک نفرشان شیعه نبوده‌اند. بلکه اکثرا شیعه‌ها در میان بی‌دین و زندیق و ملحدها و یا در میان جاهلان و بی‌خردان - که نه از منقولات چیزی دانسته‌اند و نه معقولات را درک نموده‌اند- وجود داشته‌اند و بیشتر آنها در بیابانها و کوه و صحراها نشأت گرفته‌اند و همیشه از مسلمانان دوری گزیده‌اند و بسیار کم با عالمان و دین‌داران همنشینی نموده‌اند. بلکه اکثرا در میان اهل هوا و هوس و عیاش و اوباش جهت به دست آوردن ریاست و دارائی زیسته‌اند و اگر مقام و منصبی را هم داشته باشند بسیار متعصب و بی‌انصاف و دور از عدالت رفتار نموده‌اند^(۱).

و اگر احیاناً در زمینه‌های تفسیر و حدیث و فقه و... تألیفاتی داشته باشند که تأثیر خوبی بر فکر اسلامی داشته باشد غالباً آن را از تفاسیر و کتابهای معتبر اهل سنت گرفته‌اند^(۲).

و گرنه هرگاه از قوم و طایفه‌ی خود چیزی را نقل نموده باشند باعث گمراهی و بدبختی و تاریکی فکر مسلمانان شده است. چنانکه از تفاسیر قمی و البرهان و... به وضوح دیده می‌شود. و در زمینه‌ی احادیث هم آنها از دورترین و نا آگاه ترین مردم نسبت به شناخت متن و اسناد آن بوده‌اند و هر گاه کتابی را یافته باشند که مطابق هوا و آرزوهای آنان بوده باشد، احادیث زیادی را از آن نقل نموده‌اند^(۳).

و در زمینه‌ی فقه هم اگر چیز خوبی دارند بی شک مال سنیها بوده و از آنها دزدیده‌اند اگر نه شیعه در طول تاریخ خود فقیه تمام عیار و آگاه به فقه نداشته است بلکه همیشه فقیر و نیازمند اهل سنت بوده‌اند.

۱- منهاج السنه، ۲۲۳/۱.

۲- منهاج السنه، ۲۴۶/۱.

۳- منهاج السنه، ۲۴۶/۳.

شیخ الاسلام ابن تیمیه خیلی واضح بیان می‌دارد که چگونه آنها ماده‌های علمی را از علما و فقهای اهل سنت دزدیده‌اند ایشان می‌گویند: هرگاه آنان کتابی را در زمینه‌ی مسایل اختلافی یا در زمینه اصول فقه نوشته باشند همچون آقای موسوی و... اگر در مسئله‌ای بین علما نزاع و اختلافی وجود داشته باشد همیشه جانب آن یکی را که موافق با هوای آنها بوده است انتخاب نموده‌اند و به آن استدلال نموده‌اند و به گونه‌ای به آن آب و تاب داده‌اند که انسان ساده و کم سواد فکر می‌کند که آنها در آن زمینه دست بالایی دارند. در صورتی که همه‌ی آن را از علمای سنی گرفته‌اند^(۱).

فصل دوم: حکم علیه شیعه

این فصل مشتمل بر دو مبحث است:

مبحث اول:

رأی علمایانی که حکم بدعت گذار بودن آنها را داده‌اند

مبحث دوم:

رأی عالمانی که حکم تکفیر آنها را داده‌اند

مبحث اول: رأی علمایانی که حکم بدعت گذار بودن آنها را داده اند

امام نووی^(۱) می‌گوید: رأی و مذهب صحیح و مختاریشتر علما و دانشمندان اسلامی این است که خوارج همچون سایر اهل بدعت تکفیر نمی‌شوند^(۲).
شیخ ملا علی قاری^(۳) از این عبارت چنین برداشت نموده که نووی شیعه‌ها را (به دلیل بدعت گذار بودنشان) کافر ندانسته اما به این نکته اشاره می‌کند که رافضیها در مذهبشان تغییر و تحولاتی ایجاد نموده‌اند؛ بنا براین، رافضیهای متأخر همچون سلف و گذشتگان خود نیستند و شیعه‌های زمان او (شیخ علی قاری) همچون شیعه‌های نیستند که نووی و غیر او در موردشان صحبت نموده‌اند. و در توضیح این سخن امام نووی می‌گوید:

«این سخن نووی در مورد رافضیهای عصر ما نیست چون شیعه‌های عصر ما بیشترشان اهل سنت را تکفیر می‌نمایند بلکه اصحاب پیامبر ﷺ را نیز تکفیر می‌نمایند بنا براین، آنها به اجماع و بدون هیچ اختلافی کافر هستند^(۴).
و من هم می‌گویم: دلیل اینکه رافضی‌های زمان نووی اصحاب را تکفیر نمی‌کردند - یا اینکه امام نووی رحمه الله چنین چیزی را از آنان نشنیده است که این رأی قویتر و به حق نزدیک تر است زیرا در اصول و مراجع موضوعه‌ی شیعه‌ها که قبل از امام نووی نوشته شده‌اند، روایاتی وجود دارد که اصحاب را تکفیر نموده‌اند - این است که امام نووی در شرح مسلم بیان می‌دارد که شیعه‌های اثناعشری، اصحاب را تکفیر نموده‌اند بلکه غلات شیعه (شیعه‌های افراطی) اصحاب را تکفیر نموده‌اند^(۵)».

۱- یحیی بن شرف بن حسن بن حسین نووی. ابن کثیر می‌گوید: شیخ و استاد در مذهب امام شافعی بوده، فقیه و عالم برجسته و خبره عصر خود بوده است ایشان در سال ۶۷۶ هـ وفات نموده اند البداية و النهاية، ۲۷۸/۳-۲۷۹.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم، ۵۰/۲.

۳- که شرح حالش بعدا خواهد آمد.

۴- مرقات المفاتیح، ۱۳۷/۹.

۵- نگاه النووی/شرح مسلم، ۱۷۳/۱۵.

مبحث دوم: حکم تکفیر شیعه

بیشتر علما و بزرگان اسلام مانند امام مالک، امام احمد، امام بخاری و غیره. . بر این باورند که شیعه ها کافر هستند.

در صفحات بعد نص فتوا و نظر علما و ائمه اسلام، راجع به مسلمان بودن، یا نبودن شیعه های دوازده امامی و جعفری را می خوانید.

ابتدا فتوای امام مالک، سپس امام احمد، سپس امام بخاری، و سپس سایر ائمه را بر حسب تاریخ وفاتشان بیان می کنیم و رأی علمایان بزرگان، یا پیشوایانی که در یک شهر با اثنی عشریها زیسته یا از خود آنها نقل نموده و مذهبشان را در اسه نموده است برگزیده ام.

امام مالک

خلال از ابوبکر المروزی روایت کرده می گوید: از ابو عبدالله شنیدم که گفت امام مالک فرمود: کسی که اصحاب پیامبر را دشنام دهد،^(۱) نام- یا گفت نصیبی- از اسلام ندارد^(۲).

ابن کثیر در تفسیر آیه ی:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]

می گوید: ابن مالک از این آیه چنان استنباط نموده که شیعه های که نسبت به اصحاب کینه و نفرت داشته باشند کافر هستند و گروهی از علما در این رأی با او موافق

۱- قبلاً بیان نمودیم که آنها دشنام به اصحاب و دین و شرعشان را روا می دانند و صراحتاً قایل به تکفیر آنها هستند به جز چند نفر که از تعداد انگشتهای دست تجاوز نمی کنند.

۲- الخلال / سال: ۵۵۷/۲، محقق این رساله می گوید: سندش صحیح می باشد.

هستند^(۱). قرطبی می گوید: مالک سخن زیبای گفته و در تفسیر این آیه به حق و صواب دست یافته است چون کسی که به شخصیت آنها توهین کند یا در روایاتشان به آنها طعن بزند در واقع خدا را تکذیب نموده و و شریعت مسلمانان را باطل و بی اعتبار نموده است^(۲) قبلاً رأی مراجع رافضیه‌های این عصر را بیان نمودیم که می گویند: روایات اصحابی همچون ابو هریره، و عمرو ابن عاص و سمره بن جندب، به اندازه‌ی بال مگسی ارزش ندارد.

امام احمد

از امام احمد روایات متعددی راجع به تکفیر رافضیه‌ها نقل شده است. خلال از ابوبکر مروزی نقل می کند که گفت: از ابا عبدالله سؤال نمودم در مورد کسی که ابو بکر و عمر و عایشه رضی الله عنهم را دشنام دهد! گفت: من او را مسلمان نمی دانم^(۳). خلال می گوید: عبد الملک بن عبد الحمید به من خبر داد. از ابا عبد الله شنیدم که فرمود: کسی که به دشنام دادن عادت داشته باشد مانند رافضیه‌ها، از اینکه او را کافر بنامم می ترسم اما کسی که اصحاب پیامبر قرا دشنام دهد به طور قطع او کافر است و از اسلام بری است^(۴). باز هم خلال می گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل به من خبر داد که از پدرم سؤال نمودم در مورد مردی که یکی از اصحاب پیامبر را دشنام می داد! ایشان فرمودند: او را مسلمان نمی دانم^(۵).

۱- تفسیر ابن کثیر، ۲/۴، و نگاه، روح المعانی، تألیف: آلوسی ۱۱۶/۲۶، و نگاه: الصارم المسلول ص ۵۷۹

۲- تفسیر قرطبی ۱۶/۲۹۷.

۳- الخلا ل / سال: ۵۵۷/۲. محقق الرساله می گوید: «اسنادش صحیح» است. و نگاه: شرح السنه تألیف: ابن بطه ص ۱۶۱، الصارم المسلول: ص ۵۷۱.

۴- الخلا ل / سال ۵۵۷. محقق الرساله می گوید: سند این روایت صحیح است.

۵- الخلا ل / سال ۵۵۷/۲ و نگاه، مناقب امام احمد، تألیف ابن جوزی ص ۲۱۴.

و در کتاب «السنه» تألیف: امام احمد آمده که ایشان در مورد رافضیها این چنین می‌گویند: آنها اصحاب پیامبر ﷺ را دشنام می‌دهند و از آنان تبرئه می‌جویند و به شخصیت آنها بی‌احترامی می‌کنند و همه امام و پیشوایان را به جز این چهار نفر (علی، عمار، مقداد، و سلمان) بقیه را تکفیر می‌کنند و در واقع آنها هیچ گونه مسلمانی نیستند^(۱). رافضیها به جز تعداد کمی از اصحاب که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، مابقی را تکفیر می‌کنند و در دعاها و زیارتها و مشاهد و کتابهای منبع و اساسی خود آنها را لعن می‌کنند، و همچنین پیروانشان را تا روز قیامت تکفیر می‌کنند.

ابن عبد القوی می‌گوید: امام احمد کسانی که اصحاب پیامبر ﷺ را تکفیر می‌نمودند و عایشه را دشنام می‌دادند و او را به چیزی متهم می‌کنند که خداوند او را از آن تبرئه نموده، کافر دانسته و آیه‌ی زیر را برای آنان قرائت می‌نمود^(۲).

﴿يُعْظِكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۱۷]

«خداوند نصیحتتان می‌کند، این که اگر مؤمنید، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید (و خویشان را آلوده چنین معصیتی سازید. چرا که ایمان راستین با تهمت دروغین سازگاری ندارد).»

شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب «مجموع فتاوی» می‌گوید: امام احمد راجع به تکفیر رافضیها، با علمایان دیگر اختلاف نظر دارد^(۳).

اما عباراتی که از امام احمد راجع به تکفیر رافضیها بیان شد صراحت دارند. شیخ الاسلام ابن تیمیه در خصوص دلیل آنهای که شیعه را تکفیر ننموده‌اند با وجود این که آنها اصحاب را دشنام می‌دهند، اشاراتی دارد که تعارض بین سخنان امام احمد را بر طرف می‌کند. ایشان می‌گویند: و اما کسی که اصحاب را به نحوی دشنام دهد و در مورد

۱- السنه تألیف امام احمد ص ۸۷، با تصحیح شیخ محمد انصاری.

۲- عین عبارت از کتاب "ما یذهب الیه امام احمد" / تألیف امام ابو محمد رزق الله بن عبد القوی تمیمی، متوفای، ۴۸۰ هـ ص ۷۱ می‌باشد.

۳- الفتاوی، ۳/ ۳۵۲.

آنها بد گویی کند که به عدالت و دین آنها ایراد وارد نشود، مثلاً آنها را بخیل، بی سواد، ترسو، وعدم زهد و... توصیف نماید. باید تأدیب و تعزیر شود و به مجرد آن او را تکفیر نمی کنیم، و قول علمایانی که آنها را تکفیر ننموده اند بر این دیدگاه حمل می شود^(۱) بدین معنی که اگر کسی آنها را به گونه‌ای دشنام دهد و از آنها بدگویی کند که به دین و عدالتشان ضرر و لطمه وارد کند، بی شک نزد تمام علمایان اسلام کافر محسوب می شود. حال اگر کسی آنها را مرتد بداند چه حکمی دارد؟

امام بخاری متوفای ۲۵۶هـ

امام بخاری: می‌گوید: برای من فرق نمی‌کند که پشت سر جهمی و رافضی نماز خوانده شود یا پشت سر یهودی و مسیحی، و نباید از آنها سلام کرد و به عیادتشان رفت و ونیز نباید با آنها ازدواج کرد و آنها به عنوان شاهد قبول نیستند و نباید از گوشت حیوانی خورد که آنها ذبحش نموده باشند،^(۲)

عبدالله ابن ادریس^(۳)

می‌گوید: تنها کسانی که رافضیها با او علاقه و دوستی ندارند مسلمانان هستند^(۴).

۱- الصارم المسلول، ص ۵۸۶، ونگاه، ۵۷۱ در کتاب "في توجيه القاضي ابي يعلى لروایت عدم التكفير.

۲- امام بخاری / خلق افعال العباد ص ۱۲۵.

۳- عبدالله بن ادریس بن زید بن عبدالرحمن الأودی: ابوحاتم در مورد او می‌گوید: او حجه و به رأی و نظرش استدلال و احتجاج می‌شود. و او یکی از امام و پیشوای مسلمانان می‌باشد، امام احمد می‌گوید: او مردی بی نظیر عصر خود بود. ابن سعد می‌گوید: مورد ثقة و مطمئن بوده و احادیث زیادی داشت، و حجه و صاحب و یار سنت و جماعت بود. ایشان در سال ۱۹۲هـ وفات یافتند لا تهذیب التهذیب، ۱۴۵-۱۴۴/۵، الجرح و التعديل تألیف ابن ابی حاتم، ۸/۵-۹ و او از سرشناس و نخبگان در میان ائمه کوفه بود الصارم المسلول: ص ۵۷۰ و کوفه محل ظهور و پیدایش شیعه ها بوده بنا بر این او نسبت به آنها و مذهبشان بسیار مطلع و آگاه بوده چون صاحب خانه از همه بیشتر آگاهی دارد نسبت به آنچه در خانه وجود دارد.

۴- الصارم المسلول، ص ۵۷۰، السیف المسلول علی من سب الرسول/ علی بن عبدالکافی السبکی، ص ۷۱، خطی.

عبدالرحمن بن مهدی^(۱)

بخاری می‌گوید: عبد الرحمن بن مهدی گفت: اهل کفر دو ملت هستند؛ جهمیها و شیعه‌ها^(۲).

الفریابی^(۳)

خلال روایت می‌کند: حرب بن اسماعیل کرمانی به من خبر داد که موسی بن هارون بن زیاد برای ما حدیث گفت: مردی از فریابی سؤال نمود در مورد کسی که ابو بکر: را دشنام می‌دهد، ایشان جواب دادند: او کافر است گفت: براو نماز خوانده می‌شود؟ گفت: نه. موسی بن هارون می‌گوید من هم سؤال نمودم: پس چگونه با او بر خورد کنیم در حالی که اوبه لا اله الا الله اقرار میکنند؟ گفت او را لمس نکنید بلکه با چوب او را در وحفرقبرش پنهان کنید^(۴).

احمد بن یونس^(۵)

۱- امام و پیشوا، حافظ علم، عبد الرحمن بن مهدی بن حسان بن عبد الرحمن العنبری، البصری ت ۱۹۸ هـ تهذیب التهذیب، ۶/۲۷۹-۲۸۱.

۲- خلق افعال العباد تألیف بخاری، ص ۱۲۵ و نگاه مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، ۴۱۵/۳۵.

۳- محمد بن یوسف الفریابی، بخاری ۲۶ حدیث را از او نقل نموده است و از بزرگان و برترینهای زمان خود بوده است، ایشان در سال ۲۱۲ هـ وفات نموده است. تهذیب التهذیب، ۵۳۵/۹.

۴- الخلال/السنة، ۵۶۶/۲. محقق کتاب می‌گوید در اسناد این روایت موسی بن هارون موجود است که من او را نمی‌شناسم یعنی مجهول است، شیخ الاسلام ابن تیمیه در الصارم المسلول، ص ۵۷۰، سند این روایت را به طور قطع به فریابی نسبت می‌دهد.

۵- احمد بن یونس: یا ابن عبدالله که به پدر بزرگش نسبت داده می‌شود یکی از پیشوا و امامان اهل سنت و اهل کوفه، محل ظهور و پیدایش رافضیها می‌باشد که از اخبار و اوضاع و مذهب شیعه‌ها بسیار آگاه بوده، احمد بن حنبل مردی را دستور داد: برو پیش احمد بن یونس چون او شیخ الاسلام است و اصحاب صحاح سته نام او را در کتابهای خود آورده اند. ابوحاتم می‌گوید: او مورد ثقه و اعتماد و بسیار دقیق و ریز بین بوده است. نسائی می‌گوید: مورد ثقه و اعتماد بوده. ابن سعدی می‌گوید: مورد ثقه و اعتماد و بسیار راستگو بوده و ایشان صاحب و یاور اهل سنت بوده‌اند. ابن حجر می‌گوید: ابن یونس گفت: پیش حماد بن زید رفتم و از ایشان خواستم که کمی در مورد

می‌گوید: اگر یک نفر یهودی و یک نفر رافضی هر کدام گوسفندی را ذبح کنند از گوشت آن یکی می‌خورم که یهودی آنرا ذبح نموده است و هرگز از گوشت حیوانی نمی‌خورم که رافضی آن را ذبح نموده باشد چون او مرتد و از اسلام برگشته است^(۱).

ابو ذرعه^(۲)

می‌گوید: هرگاه مردی را دیدید که شخصیت اصحاب پیامبر ﷺ را تنقیص و بی‌اهمیت می‌نمود بدان که او زندیق و ملحد است چون سخن او در نهایت به لغو و ابطال قرآن و سنت پاک پیامبر ﷺ منتهی می‌شود^(۳).

ابن قتیبه^(۴)

می‌گوید: غلو و زیاده روی آنها در دوستی علی علیه السلام که در مقدم داشتن او بر کسانی که پیامبر ﷺ و اصحابش رضی الله عنهم آنها را بر او مقدم نموده اند، جلوه می‌کند و نیز ادعای آنها مبنی بر اینکه او در نبوت شریک پیامبر ﷺ بوده است و اینکه آنها پیشوایان خود را عالم به غیب می‌دانند و... تمام این یاوه گویی‌ها و بسیاری از مسایل پنهانی دیگر، موجب کفر و

عثمان برایم بحث کند- یا دیکته کند - گفت تو که هستی؟ گفتم از اهل کوفه، گفت: اهل کوفه هستی؟ و فضائل عثمان را می‌خواهید؟! به خدا سوگند برایت نمی‌خوانم مگر اینکه تو بنشین و من ایستاده باشم ایشان در سال ۲۲۷ هـ وفات نمودند تهذیب التهذیب، ۵۰/۱، تقریب التهذیب، ۲۹/۱.

۱- الصارم المسلول، ص ۵۷۰، ابوبکر بن هانی هم شبیه این سخن را گفته است، این موضوع در همان مصدر سابق آمده است، و نیز نگاه السیف المسلول علی من سب الرسول/علی بن عبدالکافی السبکی، ص ۷۱.

۲- ابو ذرعه الرازی: عبد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ المخزومي با لولاء ابو ذرعه الرازی از پیشوایان بزرگ و حافظان حدیث که صد هزار حدیث را حفظ داشته است، گفته می‌شود: هر حدیثی که ابو ذرعه آن را شناسد آن حدیث اصل و اساسی ندارد. ایشان در سال ۲۶۴ هـ وفات نموده اند.

۳- نگاه الکفایه، ص ۴۹، تمام عبارت او در ص ۷۶۷ آمده است.

۴- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری. صاحب تألیفات ارزنده و پرارزش وسود مند می‌باشد - چنانکه ابن کثیر می‌گوید - ایشان در سال ۲۷۶ هـ وفات نمودند.

نگاه وفيات الاعیان، ۴۲/۳-۴۳، تاریخ بغداد، ۱۷۰/۱۰-۱۷۱، البداية والنهاية، ۴۸/۱۱.

افراط در جهل و حماقت و ابله‌ی آنها گشته است^(۱).

عبد القاهر بغدادی^(۲)

می‌گوید: ما اهل هوا و هوس از جمله جارودیه‌های هاشمی و جهمی و امامیه‌هایی که نیکان و بهترینان اصحاب را تکفیر می‌کنند، را کافر می‌دانیم و به نظر ما نماز بر آنها و نماز پشت سر آنها درست نیست^(۳).

و می‌گوید: تکفیر آنها واجب است چون آنها قائل به (بداء) برای خدا هستند. و می‌گویند: گاهی اوقات چیزی را اراده می‌کند سپس از آن منصرف می‌شود و باز می‌گویند وقتی که به بوجود آمدن چیزی دستور دهد سپس آنرا نسخ نماید بدین سبب است که بعدا برایش روشن شده که آن چیز باید نسخ شود.

ما هیچ نوع کفری را ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم مگر اینکه شعبه‌ای از آن را درمذهب شیعه‌ها یافته‌ایم^(۴).

قاضی ابو یعلی^(۵)

می‌گوید: حکمدر مورد رافضیها این چنین است.. اگر اصحاب راتکفیر نمایند یا آنها را فاسق بدانند بدین معنی که آنها را لایق دوزخ بدانند کافر هستند^(۶).

۱- الاختلاف في اللفظ و الرد على الجهمية والمشبهة، ص ۴۷، چاپ السعادة در مصر در سال ۱۳۴۹ هـ.

۲- عبدالقاهر بن طاهر محمد بغدادی تمیمی اسفراینی، ابومنصور که در عصر خودش به صدر الاسلام ملقب شده و در ۱۷ فن و علم تدریس داشته است. ایشان در سال ۴۲۹ هـ وفات نموده اند نگاه السبکی/طبقات الشافعية، ۱۳۶/۵-۱۴۵، القفطی/انباه الرواة، ۱۸۵/۲-۱۸۶ و السيوطی/بغية الوعات، ۲۱۰۵.

۳- الفرق بين الفرق، ص ۳۵۷.

۴- الملل و النحل، ص ۵۲-۵۳ و تحقیق البیر نصری نادر.

۵- محمد بن حسین بن محمد بن خلف بن فراء ابو یعلی، عالم عصر خود در اصول و فروع که در سال ۴۵۸ هـ وفات نموده است نگاه طبقات الحنابلة، ۱۹۳/۲-۲۳۰.

۶- المعتمد ص، ۲۶۷.

و مسلم است که شیعه‌ها چنانکه پس از انتشار اصول و منابعشان روشن شده بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ را کافر می‌دانند.

ابن حزم

می‌گوید: اما قول مسیحیها با شیعیان مبنی بر اینکه قرآن تحریف شده یکی است چون رافضیها از مسلمانان نیستند^(۱) بلکه آنها گروهی هستند که ۲۵ سال پس از وفات پیامبر ﷺ پیدا شده‌اند و آنها در کفرورزی و دروغ‌پردازی پیرو و دنباله‌رو یهود و نصاری هستند^(۲).

و می‌گوید: از جمله سخنان شیعه‌های امامی قدیم و جدید این است که: قرآن تحریف و تبدیل شده‌است.

سپس می‌گوید: قائل شدن به اینکه بین دو لوح یعنی قرآن تبدیل و تحریف وجود دارد کفر صریح و آشکار و تکذیب پیامبر اسلام ﷺ است^(۳).

و می‌گوید: میان گروه‌های منتسب به اسلام اعم از اهل سنت و معتزلیها و خوارج و مرجئه و زیدیه، هیچ اختلافی نیست راجع به اینکه قبول نمودن کل قرآن واجب است و همه‌ی آن نزد ما تلاوت شده است و چیزی کم ندارد بلکه تنها گروهی از غلات و افراط گران شیعه با این موضوع مخالفت دارند و آنها کافران و تمام علمایان بر این باوراند که آنها مشرک هستند و ما با آنان سخنی نداریم بلکه سخن ما با ملت خودمان است^(۴). و می‌گوید: بدانید که پیا مبر خدا ﷺ تنها کلمه‌ای یا بیشتر از آن از شریعت خدا را پنهان ننموده است و نزدیک ترین مردم به او، مانند دختران و پسرعمو و زنان و رفیقانش بر چیزی از شریعت که از سرخ پوست یا سیاه پوست یا چوپان گوسفندی پنهان نموده باشد، مطلع نیستند. و پیامبر ﷺ هیچ رمز و سری را نداشته است بلکه هرچه داشته همان است

۴- یعنی سخن آنها بر مسلمانان و کتابشان حجت نیست.

۲- الفصل، ۲/۲۱۳.

۳- الفصل، ۵/۴۰.

۴- الاحکام فی اصول الاحکام، ۱/۹۶.

که مردم را به سوی آن دعوت نموده است و اگر چیزی از شریعت را پنهان می نمود، - پناه بر خدا - قصور و کوتاهی در ادای تبلیغ می بود. بنا بر این هر کس بگوید پیامبر ﷺ چیزی از پیامش را پنهان نموده است به طور یقین کافر است^(۱).

اسفرائینی^(۲)

مجموعه ای از عقاید و باورهای آنان، مانند، تکفیر اصحاب و قایل شدن به تبدیل و تحریف در قرآن و ازدیاد و نقصان در آن، و آمدن مهدی و تعلیم شریعت به آنها از جانب او و.. را نقل نموده و بعد می گوید: تمام فرقه های امامی که بیان نمودیم بر این موارد اتفاق نظر دارند، سپس این چنین علیه آنها حکم می دهد:

«آنها در حال حاضر بی دین هستند و بالا تر از این نوع کفر وجود ندارد چرا که با وجود چنین اعتقادی، دین وجود ندارد»^(۳).

ابو حامد غزالی^(۴)

می گوید: به خاطر کم فهمی رافضیها^(۵) و عدم شناخت دین موجب قایل شدن آنها به بداء شده است.. و از علی علیه السلام نقل می کنند که او بدین خاطر از غیبت خبر نداده تا برای خدا بداء حاصل نشود و در آن تغییر ایجاد کند^(۶).

۱- و این اعتقاد که ابن حزم صاحب ان را کافر می داند، امروزیکی از پایه ها و اصول اثنی عشری ها می باشد که پیشوایان قدیم و جدید آنها بر آن تأکید می الفصل، ۲/۲۷۴-۲۷۵.

۲- ابو المظفر شهفور بن محمد الاسفرائینی امام و استاد در دو علم: اصول فقه و تفسیر. ایشان تألیفات زیادی دارند از جمله: «التفسیر الکبیر» و «التبصیر فی الدین». ایشان در سال ۴۷۱ هـ وفات نموده است. نگای:

طبقات الشافعیه: ۱۱/۵، الاعلام: ۳/۲۶۰

۳- التبصیر فی الدین، ص ۲۴ - ۲۵.

۴- محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی غزالی، ابن کثیر می گوید: او در هر زمینه ای که سخن می گفت نابغه بود. و در علوم و فنون مختلف تألیف و تصنیفات زیادی دارد از جمله: "فضایح الباطنیه" ایشان در سال ۵۰۵ هـ وفات نموده اند.

نگاه: البدایه و النهایه، ۱۲/۱۷۳، مرآت الجنان ۳/۱۷۷-۱۹۷.

۵- کسی که ریشه ای مذهب رافضیها را بررسی نماید به این حقیقت پی خواهد برد که کج فهمی نیست بلکه روشی است عمدی که غلو و افراط در آئمه و پیشوایانشان، آنها را به آن رسانده است و این

و از جعفر بن محمد روایت می‌کنند که گفت: بدهاء در هیچ چیزی به اندازه فرمان به ذبح اسماعیل، برای خدا صورت نگرفته است^(۲). و مسلم است که این سخن کفر صریح است چون نسبت دادن جهل و تغییر به خداوند است در حالی که احاطه‌ی علم خدا به همه چیز دلیل بر محال بودن این نسبت ناروا به او است^(۳).

امام غزالی می‌گوید اگر کسی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را تکفیر کند و به کافر بودن آنها تصریح کند مخالفه و نقض اجماع نموده و منکر روایات زیادی شده که در مورد آنها وارد شده است مانند بهشتی بودن آنها و اثبات و تأیید ایمان و اخلاق و صحت دین و ثبات عقیده‌ی آنها و نیز برتریشان بر سایر مخلوقات. سپس می‌گوید: اگر این روایات را شنیده باشد و با وجود آن آنها را تکفیر کند قطعاً او کافر است چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب نموده است و کسی که تنها یک کلمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کند بنا به حکم اجماع و اتفاق علما، کافر شده است^(۴).

سخن غزالی مانند سخن آمدی است که می‌گوید: که در الاحکام: ۱۰۹/۳ می‌گوید: در حقیقت فرق بین نسخ و بدهاء بر شیعه ها خفی و پنهان شده است، و شیخ عبد الرزاق عقیفی توضیحاتی را بر این مسئله نوشته و می‌گوید: کسی که احوال آنها را بررسی کند و درون پر فساد آنها را به دقت مورد توجه قرار دهد و از کفر و الحادشان اطلاع حاصل نماید، پی خواهد برد که آنها اصول و مبادئ شان را از یهود به ارث برده اند و راه و روش آنها را در راستای نیرنگ و حیل‌گری و حقه بازی علی‌ها سلام و بر مسلمانان در پیش گرفته‌اند و آنچه در مورد بدهاء - به بهتان و ستم - گفته‌اند از روی قصد و عمدی بوده و حسادت و رشک و رزی به اهل حق و تعصب جاهلی آنها را وادار به این همه دروغ پردازی و حقه بازی و اقدام به تخریب و ویرانکاری و تحریف و تبدیل - چه به صورت آشکار و چه به صورت مخفیانه - در شریعت و قانون و دولتهای مجری آن، نموده است. **الإحکام فی اصول الأحکام: ۱۰۹/۳ - ۱۱۰ حاشیه**

۱- این روایت در "بحار الانوار" از مجلسی نقل شده و سندش را بسیار قوی می‌داند - بحار الانوار، ۹۷/۴. و در روایت دیگری این سخن را به علی بن حسین نسبت می‌دهد نگاه تفسیر العیاشی، ۲۱۵/۲، بحار الانوار، ۱۱۸/۴، البرهان، ۲۹۹/۲، تفسیر الصافی، ۷۵/۳.

۲- نگاه کتاب التوحید تألیف ابن بابویه، ص ۳۳۶.

۳- المستصفی، ۱۱۰/۱.

۴- فضائح الباطنیة، ص ۱۴۹.

قاضی عیاض^(۱)

قاضی عیاض می‌گوید: من در کافر بودن غلات شیعه هیچ گونه شکی ندارم چون آنها قایل به برتری ائمه بر پیامبران علیهم‌السلام هستند؛^(۲)

و همچنین قاضی عیاض کسانی را که علی را شریک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در رسالت می‌دانند، و می‌گویند پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر امامی در نبوت و حجت بودن جانشین او (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌باشد، کافر می‌شمارد و اشاره می‌کند: این نوع تفکر و بینش مذهب اکثر رافضیها می‌باشد^(۳) کسی ادعا کند که برایش وحی می‌آید اگرچه ادعای نبوت را هم نداشته باشد باز کافر و بی‌دین است.^(۴)

۱- {عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن الیحصبی دانشمند مغرب زمین و پیشوای اهل حدیث در عصر خود. ایشان در سال ۵۴۴هـ وفات نموده‌اند نگاه وفيات الاعیان، ۴/۸۳۳ و العبر تألیف ذهبی، ۲/۶۷۴، الضبی/بغیة الملتمس، ص ۴۳۷، النباهی/تاریخ قضات الاندلس، ص ۱۰۱.

۲- شیعه‌های معاصر این کفر را از ضروریات مذهب خود می‌دانند و کسی که منکر ضروریات باشد نزد آنها کافر است.

امام و پیشوایشان "ممقانی" می‌گوید: و از ضروریات مذهب ما این است که ائمه و پیشوایان از پیامبران بنی اسرائیل بزرگ‌تر و برتر هستند چون نصهای متواتری این حقیقت را بیان داشته‌اند. و کسی که اخبار و روایات اهل بیت یعنی پیشوایان دوازده گانه‌ی ما را مطالعه و بررسی کرده باشد شکی ندارد که برای آنها معجزاتی روی داده است. همچون معجزات پیامبران بلکه مهم‌تر از آنها زیرا برای پیامبران یک یا دو باب از ابواب علم بروی آنها گشوده شده اما برای پیشوایان ما- به سبب طاعت و عباداتی که انسان را به مقامی همچون مقام خدا می‌رساند به گونه‌ای که اگر به چیزی دستور دهد بشو، خواهد شد- تمام درهای علم برویشان باز شده است تنقیح المثل، ۳/۲۳۲.

بین چگونه آنها پیشوایانشان را ابتدا به مقام پیامبران و در نهایت به مقام خدا می‌رسانند آیا هیچ کفر و الحادی بزرگ‌تر از این هست؟

۳- این تفکر شیعه‌های دوازده امامی است که به گمان آنها درجه امامت از درجه نبوت برتر است و آنها می‌گویند ائمه بر مردم حجت هستند همچنانکه پیامبران بر مردم حجت هستند و همچنین.

۴- رافضیها قائل به این مسئله هستند.

و همچنین می‌گوید: کسی که قرآن یا حرفی از آن را انکار کند یا چیزی از آن را تغییر دهد یا به آن بیافزاید مانند باطنیها و اسماعیلیها او را کافر و از دین خارج شده می‌دانیم^(۱).

سمعانی^(۲)

سمعانی می‌گوید همه‌ی امت بر تکفیر امامیها اتفاق و اجماع دارند چون آنها اصحاب پیامبر ﷺ را گمراه می‌دانند و منکر اجماع صحابه هستند و چیزهای را به آنان نسبت می‌دهند که شایسته‌ی آنها نیست بلکه لایق و سزاوار خودشان (امامیها) است نه اصحاب ﷺ^(۳).

رازی^(۴)

رازی از یارانش یعنی اشعریها نقل می‌نماید که آنها شیعیان را از سه جهت تکفیر می‌نمودند.

اول: اینکه رافضیها شیخ و بزرگان مسلمانان را تکفیر می‌نمایند و مسلم است هر کس مسلمانی را تکفیر کند خودش کافر است چون پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«من قال لاخيه يا كافر فقد باء به احدهما»

۱- در این جا ملاحظه‌ی مهمی هست و آن اینکه بعضی از پیشوایان قائل شدن به تغییر و تبدیل قرآن را به اسماعیلیها نسبت می‌دهند اما در واقع قول دوازده امامیها می‌باشد و اسماعیلیها وارد این بحث نشده‌اند بلکه تنها در تأویل قرآن سبک و روش باطنیها را دنبال کرده‌اند.

۲- امام حافظ و محدث ابوسعید عبد الکریم بن محمد بن منصور تمیمی سماعانی مؤلف "انساب و غیره ایشان. در پی کسب دانش و معلومات، مناطق زیادی رفته و نزد مردان زیاد و سرشناسی کسب علم و احادیث نموده تا حدی که از محضر چهار هزار نفر کسب حدیث و علوم مختلف نموده است. ابن کثیر می‌گوید: ابن خلکان تألیفات متعددی از وی ذکر نموده است از جمله آنها کتابی است که شامل هزار حدیث با متن و سند می‌باشد که آنها را از یک صد نفر شیخ و استاد نقل نموده است این کتاب سیار مفید و ارزنده است. ایشان در سال ۵۶۲ هـ وفات نموده‌اند و فیات الاعیان، ۲۰۹/۳، البداية و النهایة، ۱۷۵/۱۲.

۳- الانساب، ۳۴۱/۶.

۴- محمد بن عمر بن حسین معروف به فخر رازی، مفسر و متخصص در علم کلام، فقه و اصول، و از جمله تألیفات مهم ایشان "تفسیر کبیر" و "المحصل" را می‌توان نام برد او در سال ۶۰۶ هـ وفات نموده است لسان المیزان، ۴/۲۶، السیوطی/طبقات المفسرین، ص ۱۱۵، عیون الانباء، ص ۴۱۴-۴۲۷.

کسی که به برادر مسلمانانش بگوید: ای کافر، حتمابه یکی از آن دو را در بر می گیرد بنا براین تکفیر آنها واجب است.

دوم: اینکه آنها قومی را تکفیر می نمایند که پیامبر خدا ﷺ آنها را ستایش نموده و آنها را بزرگ داشته است پس تکفیر چنین قومی در واقع تکفیر پیامبر ﷺ می باشد.

سوم: اینکه اجماع و اتفاق امت بر این است که تکفیر اصحاب کرام رضی الله عنهم انسان را کافر می کند^(۱).

ابن تیمیه

ابن تیمیه: می گوید: کسی که گمان کند آیاتی از قرآن کم و یا نقص یا پنهان شده است یا اینکه گمان کند که تأویلات باطنی و خفی دارد که اعمال و کردار مشروع و واجب را از انسان ساقط می کند، در کافر بودن او هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و کسی که گمان کند اصحاب بعد از پیامبر خدا ﷺ مرتد شده اند بجز چند نفر انگشت شمار که تعدادشان از ده نفر تجاوز نمی کند، یا اینکه بگوید عامه ی اصحاب فاسق هستند باز در کافر بودن او شکی نیست چون نص قرآن را تکذیب نموده است زیرا قرآن با رها عامه ی اصحاب را ستایش نموده و رضایت خدا از آنان را بیان داشته است.

آیا کسی هست که در کفر بودن چنین سخنانی شک داشته باشد؟ در صورتی که کفر بودنش روشن و مشخص است زیرا مفهوم این سخن این است که نقل کنندگان کتاب و سنت کافر یا فاسق هستند و این آیه ی که می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید.»

این امت را بهترین امت معرفی می نماید و معلوم است که بهترین این امت آنها ی بودند که در صدر اسلام زندگی می نمودند. حال وقتی که آنها کافر یا فاسق باشند معنیش این است که این امت بدترین و شرورترین امتها هستند و گذشتگان این امت هم

بدترین و کافرترین این امت بوده‌اند بنا بر این کفر بودن چنین سخنی از بدیهیات اسلام است و کافر بودن چنین کسی هم مسلم است^(۱).

شیخ الاسلام می‌گوید: آنها از همه‌ی پیروان هوا و هوس بدتر و شرور تر و از خوارج بیشتر سزاوار کشتن هستند^(۲).

و آنها نسبت به آنچه که پیامبر ﷺ آورده است کفر می‌ورزند، گاهی نصهای ثابت شده‌ی او را تکذیب می‌کنند و گاهی معانی قرآن را تکذیب می‌کنند.

خداوند در قرآن بارها اصحاب را ستایش نموده و رضایت خدا را از آنها بیان داشته و از گناهان آنها صرف نظر نموده است در حالی که آنها این حقیقت را نمی‌پذیرند و تسلیم آن نمی‌شوند.

خداوند در کتابش به انجام دادن فریضه‌ی جمعه و جهاد و اطاعت و فرمان برداری از او اولوالامر، دستور داده است اما آنها زیر بار آن نمی‌روند.

خداوند در قرآن بیان میدارد که مومنان را مولا و سرپرست خود قرار دهند و آنها را دوست بدارند و از پیروی و اطاعت از کافران بپرهیزند اما آنها این اوامر خدا را نادیده گرفته و از منافقان و کافران دستور می‌گیرند، خداوند در قرآن خون و مال و ناموس مسلمانان را حرام نموده و از غیبت و تمسخر آنان نهی فرموده در حالی که این مسائل پیش آنها حلال و زلال هستند.

خداوند در قرآن به اتحاد و همبستگی دستور داده و از تفرقه و اختلاف نهی فرموده است اما آنها اسوه و الگوی تفرقه و اختلاف می‌باشند و از همه‌ی مردم بیشتر از اتفاق و همبستگی دوری می‌کنند.

خداوند به پیروی از پیامبر ﷺ و دوستی و محبت او دستور داده و حقوق زنان او را بیان داشته در حالی که آنها از پیروی و دوستی و محبت او و ادای حقوق زنان پاکش ابی و سرپیچی می‌کنند.

۱- الصارم المسلول، ص ۵۸۶-۵۸۷.

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۴۸۲/۲۸.

خداوند در کتابش توحید و یگانگی خدا، و پاک و خالص نمودن عبادت و بندگی را برای او و قدرت و پادشاهی از آن او دانستن را بیان داشته اما آنها به او کفر می ورزند و غیر او را عبادت می نمایند و مقابر و مردگان را بت قرار داده و آنها را تعظیم می کنند پس آنها مشرک شده اند.

خداوند در قرآن بیان می دارد که بر هر چیزی توانا است و او آفریننده ی همه ی مخلوقات است و قهار و جبار و.. می باشد اما آنها اسماء و صفات خدا را کم اهمیت و نا دیده گرفته و این حقیقتها را عملاً انکار می نمایند.

سپس شیخ الاسلام می فرماید: هر کسی عالم یا غیرعالم معتقد باشد که مبارزه با آنان همچون مبارزه با طاعی و ستمگرانی است که بر علیه امام قیام نموده است، سخت در اشتباه است و حقیقت شریعت اسلام را درک ننموده است چون آنها از خود شریعت پیامبر ﷺ خارج و به مقابله با سنت او پرداخته اند بلکه آنها بدتر از بغات و خوارج می باشند و هیچ تأویل و توجیه درستی ندارند^(۱). «چون تأویل درست تأویلی است که صاحبش بر آن مقرر و مصر باشد وقتی که جوابی نداشت مانند تأویل علمایان نسبت به موارد اجتهادی که در آن اختلاف داشته اند» در حالی که تأویل آنها به کتاب و سنت و اجماع نیست بلکه تأویلی است از نوع توجیه و تأویلهای یهود و نصاری بلکه بدتر از آن^(۲).

اما شیخ الاسلام رحمه الله هنگامی آنها را تکفیر می کند که بر آنها اتمام حجه شده باشد و پیام خدا به درستی به آنها رسیده باشد به همین جهت نسبت به آنها ی که در زیر سلطه و قدرت می باشند چنین فتوا می دهد که در ذیل می آید:

فتوای شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد رافضیهایی که به اسارت گرفته می شوند

۱- نگاه الفتاوی، ۴۸۴/۲۸-۴۸۵.

۲- نگاه الفتاوی، ۴۸۶/۲۸.

شیخ الاسلام: می‌فرماید: در ساحل شام کوه بزرگی هست که هزاران نفر شیعه در آنجا زندگی می‌کردند و مردمان زیادی را می‌کشتند و به چپاول و تصاحب اموال آنان می‌پرداختند، هنگامی که مسلمانان در سال غازان^(۱) شکست خوردند آنها اموال و داراییها و اسلحه و اسیران زیادی از مسلمانان را گرفته و آنها را به کافر و مسیحیهای قبرص فروختند و هر سربازی از سپاه مسلمانان که به آنجا گذر می‌کرد فوراً او را گرفته و تحویل آنهایشان می‌دادند و در واقع خطر و ضرر آنها بر مسلمانان بیشتر از خطر و ضرر همه‌ی دشمنان اسلام بود و بعضی از فرمانده‌ها نشان پرچم مسیحیها را برافراشته و هنگامی که (مسیحیها) از او می‌پرسیدند کدام یک بهتراند مسلمانان یا مسیحیها؟ جواب می‌داد: بلکه مسیحیها سپس می‌پرسیدند در قیامت: با چه کسی حشر می‌شوید؟ می‌گفت با مسیحیها. و حتی بعضی از شهرهای مسلمانان را تسلیم آنها نمودند.

اما با وجود همه‌ی اینها وقتی که امیر و فرمانده‌ی مسلمانان در مورد جنگ با آنها استفتا و مشورت نمود من جواب مفصلی را راجع به کشتن و غزو آنها نوشتم^(۲) و به آن منطقه رفتم، گروهی از آنان پیش من آمدند و م ناظره و گفتگوهای بسیار طولانی را با آنها داشتم هنگامی که مسلمانان شهر آنان را فتح نمودند و در آنجا مستقر شدند ما مسلمانان را از کشتن آنها منع و بر حذر داشتیم بلکه آنها را به شهرهای مسلمانان تبعید و متفرق نمودیم تا باهم جمع نشوند و دور هم جمع نشوند^(۳).

این فتوا از جانب پیشوای بزرگ و فاضل اهل سنت آنهم در آن عصر، روشن می‌سازد که اهل سنت همواره پیرو حقی بوده که پروردگار عز و جل آن را به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است و همه‌ی مخالفان خود را تکفیر ننموده‌اند بلکه آنها حق را بهتر دانسته و نسبت به خلق خدا مهربان‌تر بوده‌اند برخلاف پیروان هوا و هوس که رأی و نظری را از خود ابداع نموده و مخالف آن را تکفیر می‌نمایند^(۴).

۱- نگاه ص... در همین رساله.

۲- احتمالاً همان فتوایی باشد که در الفتاوی، ۳۹۸/۲۸ آمده است.

۳- منهاج السنه، ۳۹/۳.

۴- منهاج السنه، ۳۹/۳.

ابن کثیر^(۱)

بعضی از احادیث ثابت شده در سنت را آورده که متضمن نفی ادعا ونص وصیتی است که شیعه ها آنرا به علی علیه السلام نسبت می دهند و به دنبال آن می گوید: اگر قضیه چنان می بود که آنها ادعا می کنند، هیچ یک از اصحاب رضی الله عنهم آنرا رد نمی کردند چون آنها از همه بیشتر مطیع و فرمان بردار خدا جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله چه در حال حیات و چه پس از فوت او بوده اند حال چگونه آنها سخن او را نادیده می گیرند و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مقدم دانسته، ر به تأخیر می اندازند و کسی را که او به تأخیرش انداخته مقدم می دارند؟ حاشا، و هرگز اصحاب چنین کاری را نکرده اند و هر کس در مورد اصحاب این چنین فکر کند همه ی آنها را فاسق و ستمگر و مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله متهم نموده است و کسی که به این درجه از نافرمانی و تمرد از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، قطعاً از اسلام خارج شده و به حکم اجماع و اتفاق علمای اسلام از دین خارج و کافر شده است و خودش حلال و کشتنش واجب است^(۲).

رافضیها - چنانکه قبلاً بیان شد - ادعا دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان خلیفه تعیین نموده و اصحاب، آن را رد کرده اند لذا همه ی آنها مرتد شده اند و این سخنی است که معاصرین و گذشتگان شان بدان قائل هستند^(۳).

ابو حامد محمد مقدسی^(۴)

۱- امام ومحدث ومفتی متخصص وکارآمد- چنانکه ذهبی می گوید- ابو الفداء اسماعیل بن عم بن کنیر، شوکانی می گوید ایشان تألیفات بسیار ارزنده ومفیدی دارند از جمله ی آنها تفسیری است که از بهترین وزیبا ترین تفاسیر قرآن می باشد. او در سال ۷۷۴هـ وفات نموده است. ابن حجر/الدرر الكامنة، ۳۷۳/۱-۳۷۴، الشوکانی/البدر الطالع، ۱/۱۵۳.

۲- البدایة و النهایة، ۲۵۲/۵.

۳- نگاه ص ۷۱۶ و ۱۰۹۹ در همین رساله.

۴- محمد بن خلیل بن یوسف رملی مقدسی، از فقهای شافعی مذهب که در سال ۸۸۸ هـ وفات نموده است. نگاه السخاوی/الضوء اللامع، ۲۳۴/۷، الشوکانی/البدر الطالع، ۲/۱۶۹.

پس از سخن در مورد فرق و گروههای شیعه و عقائد و باورهایشان می‌گوید: بر هیچ مسلمان هوشمند و زیرک و بافهمی پوشیده نیست که بیشتر آنچه در فصل گذشته در مورد عقاید و باورهای شیعیان بیان داشتیم، کفر صریح و آشکاراست و عناد و سرپیچی جاهلانه‌ای است که هیچ خواننده‌ای از تکفیر آنها و حکم بر آنها مبنی بر اینکه از اسلام خارج شده و کافر هستند صرف نظر نمی‌کند.^(۱)

ابو المحاسن یوسف واسطی^(۲)

مجموعه‌ای از سخنان کفر آمیز و ملحدانه‌ی آنها را بیان می‌دارد از جمله می‌گوید: «آنها کافر هستند چون اصحاب پیامبر ﷺ را تکفیر می‌نمایند در حالی که قرآن عدالت و پاکی آنها را ثابت نموده است چنانکه می‌فرماید:

﴿لَنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«تا گواهانی بر مردم باشید»

و نیز خداوند گواهی می‌دهد که آنها کافر نمی‌شوند آنجا که می‌فرماید:

﴿إِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ [الأنعام: ۸۹]

«اگر (این مشرکان مکّه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سودبردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند.»

آنها کافر هستند زیرا باز یارت قبر حسین، خود را از از زیارت خانه‌ی خدا ﷻ (حج) بی‌نیاز می‌دانند زیرا به گمان خود زیارت قبر حسین گناهان را پاک می‌نماید لذا آن را حج اکبر می‌شمارند! و همچنین کافر هستند به دلیل اینکه جهاد را تعطیل نموده‌اند و می‌گویند تا زمانی که امام مهدی ظهور نکند جنگ با کافران درست نیست^(۳).

۱- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۲۰۰.

۲- يوسف الجمال ابو المحاسن واسطی از علمای قرن نهم نگاه السخاوی/الضوء الالامع، ۳۳۸/۱۰-۳۳۹.

۳- المناظرة بين اهل السنة والرافضة، ص ۶۶ خطی.

وباز آنها از این لحاظ هم تکفیر میشوند که سنتهای متواتری که پیامبر ﷺ آنها را انجام داده مانند نماز جماعت و نماز چاشتگاه و وتر و سنت راتبه و بسیاری از سنتهای مؤکده‌ی دیگر را بی ارزش می دانند.^(۱)

علی بن سلطان محمد قاری:^(۲)

می‌گوید: کسی که یکی از اصحاب را دشنام دهد بنا به حکم اجماع فاسق و بدعت گذار است و اگر دشنام به اصحاب را مباح بداند چنانکه بعضی از شیعه‌ها براین باورند یا اینکه دشنام دادن به اصحاب را ثواب بداند چنانکه از سخنان بعضی از آنها برمی‌آید یا معتقد به کافر بودن اصحاب و اهل سنت باشد، بنا به حکم اجماع کافر است.^(۳)

سپس مجموعه دلایلی را از قرآن و سنت می آورد که متضمن مدح و ستایش اصحاب می باشند و از آنها استنباط می‌کند که بر اساس این دلایل، رافضیها در خصوص اعتقادشان نسبت به اصحاب، کافر می‌باشند.^(۴)

سپس ضمن ذکر بعضی از سخنان رافضیها بیان می‌دارد که ادعای رافضیها درخصوص وجود نقص و تغییر در قرآن دلیل بر کافر بودن آنها می باشد.^(۵)

محمد بن عبد الوهاب^(۶)

۱- السنة و الرافضة، ص ۶۷ خطی.

۲- علی بن سلطان بن محمد هروی معروف به قاری حنفی، یکی از صادر کنندگان علم که صاحب تألیفات و نوشته‌های بسیار سودمند و با ارزش است از جمله: "شرح المشکات" که از بزرگ ترین تألیفات او می باشد و "شرح الشفا" و "النخبة و کتابهای زیاد دیگر، ایشان در سال ۱۰۱۴ هجری وفات نموده‌اند. نگاه خلاصه الاثر، ۱۸۵/۳-۱۸۶، البدر الطالع، ۴۴۵/۱-۴۴۶.

۳- شم العوارض في ذم الروافض، ص ۶ خطی.

۴- شم العوارض في ذم الروافض، ص ۲۵۲-۲۵۴.

۵- شم العوارض في ذم الروافض، ص ۲۵۹.

۶- محمد بن عبد الوهاب بن سلیمان بن احمد تمیمی نجدی پیشوا و تجدد گرای اسلامی در جزیره العرب در قرن دوازدهم هجری که دعوتش عمدتاً به سوی توحید ناب و مبارزه با بدعت بود او جرقه اول بیداری اسلامی را در تمام جهان اسلام زد و بدین ترتیب بر مردان اصلاح‌گر در هند و

امام محمد بن عبدالوهاب بر مجموعه‌ای از عقائد و باورهای شیعیان دوازده امامی حکم کفر می‌دهد ایشان در این رابطه پس از عرضه‌ی عقیده و باور دوازده امامیها راجع به بی احترامی هایشان نسبت به اصحاب^{علیهم السلام} و نفرین نمودن آنها و بیان اینکه خداوند آنها را ستایش و مدح نموده، می‌گوید:

«وقتی که آیات زیادی از قرآن برفضل و برتری آنها شهادت می‌دهد و احادیث زیادی از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نص بر کمال آنها می‌باشد، پس کسی که معتقد به فاسق بودن همه، یا بعضی از آنها باشد یا آنها را از دین برگشته و مرتد بداند، و یا اینکه معتقد به مباح بودن دشنام و بی‌احترامی نسبت به آنها باشد و آن را حلال بداند، قطعاً کافر است و به خدا^{جل جلاله} و پیامبرش^{صلی الله علیه و آله} ایمان ندارد و همان گونه که انکار فرض بودن نمازهای پنجگانه را به دلیل جهل نسبت به فرضیت آنها و یا توجیه و تأویل نمودن آیاتی که فرضیت نمازها را بیان می‌دارند در غیر معنی خود موجب کافر شدن انسان می‌شود همان گونه اگر کسی آیات و احادیث متواتر مربوط به اصحاب را کم اهمیت و نادیده بگیرد و نسبت به آنها جهالت به خرج دهد و یا بدون دلیل آنها را تأویل و توجیه نماید قطعاً کافر می‌شود چون نصوص قرآن و احادیث متواتر بصورت قطعی فضل و برتری آنها را بیان نموده‌اند.

و اگر کسی به طور خاص بعضی از اصحاب را دشنام دهد در این صورت، اگر آن اصحاب از آنهای بودند که فضل و کمالشان به ثبوت و تواتر رسیده است مانند خلفا، دو حالت دارد: اگر معتقد به مباح بودن فحش در حق آنها باشد و آنان را سراوار دشنام بداند، بی شک او کافر است چون چیزی را تکذیب نموده است که بصورت قطعی از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} ثابت شده است و تکذیب چنین چیزی موجب کافر شدن انسان است، اما اگر کسی آنها را دشنام داد اما معتقد به روا و مباح بودن آن نباشد در این صورت اوفاسق است چون دشنام دادن به مسلمان باعث فاسق شدن انسان می‌شود و بعضی از علما کسانی که به ابو

مصر و عراق و شام و... تأثیر گذاشت ایشان در سال ۱۲۰۶ هجری وفات نمودند نگاه عبدالعزیز بن باز/الشیخ محمد بن عبد الوهاب دعوت و سیرته و سلیمان الندوی/محمد بن عبد الوهاب مصلح مظلوم و مفتی علی، و بهجة الاثری/محمد بن عبد الوهاب داعیة ال التوحید، التجدد فی العصر الحدیث و کتابهای دیگر، و نگاه احمد امین/زعماء الاصلاح، ص ۱۰ و مجله الزهراء، ۸۲/۳-۹۸.

بکر و عمر رضی الله عنهما دشنام می دهند را مطلقاً کافر می دانند خواه معتقد به روا بودن آن باشند یا خیر.

اما اگر یکی از اصحاب را دشنام داد که فضل و کمالش به تواتر نرسیده باشد، قول ظاهر و آشکارتر این است که فاسق شده مگر اینکه دشنام دادنش به او از این لحاظ باشد که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است که در این صورت کافر می شود.

در واقع شیعه های که اصحاب را دشنام می دهند معتقد به روا و مباح بودن آن هستند و چه بسا آنرا واجب می دانند و آن را نزدیکی و تقرب به خدا می انگارند و آن را از واجبات و ضروریات دین می شمارند^(۱)..

سپس محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می گوید: «اینکه علما گفته اند: اهل قبله تکفیر نمی شوند منظورشان بدعتی بوده که کفر آمیز نبوده باشد در حالی که هیچ شکی در این نیست که تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله در آنچه که به صورت قطعی از او ثابت شده کفر است و جهل نسبت به این قضیه به عنوان عذر محسوب نمی شود^(۲)».

ایشان بعد از نقل و بیان ادعاهای که رافضیها در خصوص نقص و تحریف قرآن، در کتابهایشان نوشته اند؛ می گوید: این سخنان موجب تکفیر اصحاب و حتی خود علی علیه السلام هم می شود و نیز موجب تکذیب قول خدا می شود که می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲].

«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می رسد. چرا که) قرآن فرو

۱- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۱۸-۱۹. بلکه آنها از مرز دشنام و فحش گذشته و به آن راضی نمی شوند بلکه آنها را تکفیر می کنند و به خصوص در مورد ابو بکر و عمر می گویند: کسی که معتقد به مسلمان بودن آنها باشد خداوند به او نظر رحمت ندارد و با اوسخن نمی گوید و عذاب درد ناکی در پیش دارد. بی ادبی و بی احترامی آنها نسبت به اصحاب در طول تاریخ به حدی رسیده که امروز از حد افراط هم گذشته است.

۲- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۲۰.

فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).»
ومی فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»
وکسی که قرآن را از نقص محفوظ نداند و یا چیزهای دیگری را به آن بیافزاید و آن را از قرآن محسوب دارد، بی شک کافر است.^(۱)

شیخ: راجع به کسانی که بین خود و خدا واسطه قرار می‌دهند - مانند رافضیها که امامان خود را واسطه قرار می‌دهند - و یا از کسانی طلب شفاعت می‌کنند و او را به جای خدا فرامی‌خوانند و بر او توکل می‌کنند، بنا به حکم اجماع کافر و بی دین هستند.^(۲)
و همچنین می‌گوید: کسی که پیشوایان را بر انبیاء علیهم‌السلام برتری دهد بنا به حکم اجماع کافر است چنانکه عده‌ی زیادی از علما آنرا از رافضیها نقل نموده اند.^(۳)

شاه عبد العزیز دهلوی^(۴)

پس از بررسی بسیار دقیق و موشکافانه در مذهب دوازده اما میها با استفاده از کتابهای مورد اعتماد خودشان می‌گوید: کسی که باور های کثیف و پلید آنها را بصورت دقیق

۱- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۱۴-۱۵.

۲- رساله نواقض الاسلام، ص ۲۸۳، الجامع الفريد، ط: الجميع.

۳- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۲۹ و باز نگاه ص ۶۱۴ در همین رساله.

۴- عبد العزیز بن احمد ولی الله بن عبد الرحيم العمري الفاروقي ملقب به سراج الهند، محب الدين خطيب می‌گوید: او نخبه و بزرگترین علمای هند در عصر خود می‌باشد، ایشان در کتابهای شیعه تبجرو اطلاعات وسیعی داشته و در سال ۱۲۳۹ هـ وفات نموده است نگاه الاعلام، ۱۳۸/۴، مقدمه مختصر التحفة الاثنی عشریة تألیف محب‌الدین الخطیب، صیب.

شناسایی و مطالعه نماید می‌داند که آنها سهم و نصیبی از اسلام نبرده و کافر بودنشان نزد او محرز است^(۱).

محمد بن علی الشوکانی^(۲)

می‌گوید اصل و اساس دعوت رافضیها برنیرنگ و حقه بازی علیه اسلام و مخالفت با شریعت مسلمانان است و بسیار جای تعجب است که علمای اسلامی و فرمان روایان دینی در برابرین منکر که به درجه‌ی نهایی از زشتی و وقاحت رسیده است سکوت نموده و آنها را رها نموده‌اند این پست فطرت و فرومایه‌ها وقتی که خواسته‌اند این شریعت پاک را رد کنند و با آن مخالفت ورزند به طعن و ریشخند به ناموس و شخصیت متحملین و داعیان، و آنهای که هیچ راه نجاتی نیست جز راه و مسلک آنها، پرداخته‌اند، و به واسطه‌ی این نیرنگ و توطئه‌ی ملعونانه و این روش شیطانی خود، انسانهای ضعیف العقل را دچار لغزش نموده و آشکارا و بی پروا فحش و نفرین را نسبت به بهترین این امت روا داشته و دشمنی و حقد و کینه‌ی خود را نسبت به این شریعت در دل گنبدیده‌ی خود پنهان داشته‌اند و احکام این شریعت را از بندگان برداشته‌اند.

و در میان گناهان کبیره زشت تر و قبیح تر از این وسیله وجود نداشته که آنها بدان توسل نمایند چون این گناه بزرگ ترین سرسختی و مقاومت در برابر خدا عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و شریعتش می‌باشد.

خلاصه‌ی آنچه که آنها بر آنند چهار کفر صریح و گناه کبیره می‌باشند که هر کدام از دیگری بزرگ تر و زشت تر هستند.

اول: مقاومت و سرپیچی در برابر خداوند عز و جل.

دوم: سرپیچی و عناد در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۱- مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص ۳۰۰.

۲- امام محمد بن علی بن محمد بن عبدالله الشوکانی، دانشمند و علامه یمنی صاحب کتاب "فتح القدير" و "نیل الاوطار" و کتابهای بسیار سودمند دیگر، او در سال ۱۲۵۰ هـ وفات نموده است ه شرح حالش را در البدر الطالع، ۲/ ۲۱۵-۲۲۵. نگاه کن.

سوم: مقابله و مبارزه با شریعت پاک پیامبر ﷺ و تلاش در راستای ابطال و کم بها نمودن آن

چهارم: تکفیر اصحاب ﷺ و یاران پیامبر ﷺ که در قرآن این چنین توصیف شده‌اند: برکافران بسیار سخت گیر هستند، و خداوند کافران را بوسیله‌ی آنها خشمگین می‌کند، و او از آنها خشنود است و با وجود این که در این شریعت ناب بیان گردیده و ثابت شده است کسی که مسلمانی را تکفیر نماید خودش کافر است چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از حدیث ابن عمر روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

«اذا قال الرجل لأخيه يا كافر، فقد باء بها أحدهما فإن كان كما قال وإلا رجعت إليه»

هرگاه مردی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر به یکی از آن دو باز می‌گردد حال اگر آن شخص کافر بود به او وگرنه به آن شخص که این جمله را بر زبان جاری نموده باز می‌گردد^(۱).

و بدین ترتیب روشن می‌شود که همه‌ی شیعه‌های خبیث و کثیف به سبب تکفیر یک نفر صحابی کافر م شوند حال کسی که به دون هیچ دلیل و برهانی همه‌ی اصحاب را تکفیر می‌نماید جز چند نفر انگشت شمار آنها به خاطر پنهان نمودن درون کثیف و گندیده‌اش و به خاطر گمراهی و ضلالتی که در دل پنهان داشته است ن باید چه حکمی داشته باشد؟!^(۲).

شیوخ و علمای دولت عثمانی

زین العابدین بن یوسف الاسکوبی در رساله‌ای که در زمان پادشاه دولت عثمانی؛ محمد بن سلطان ابراهیم خان نوشته است می‌گوید: تمام علمای متأخر دولت عثمانی بر

۱- این حدیث در صحیح بخاری "کتاب الادب، باب من کفر اخاه من غیر تأویل فهو كما قال" ۹۷/۷ و مسلم در "کتاب الايمان، باب بیان حال من قال لأخيه المسلم، يا كافر، ۷۹/۱، و ابی داود کتاب السنه، باب زیادة الايمان ونقصانه، ۶۴/۵، ح ۶۸۷، و ترمذی کتاب الايمان، باب ما جاء في من رمی اخاه بكفر، ۲۲/۵، ح ۲۶۳۷ و مالک در الموطأ کتاب الکلام، باب ما یکرهن الکلام، ص ۹۸۴، و امام احمد، ۱۸/۲، ۲۳، ۴۴، ۴۷ و الطیالسی، ص ۲۵۲۰، ح ۱۸۴۲.

۲- الشوکانی/نثر الجوهر علی حدیث ابی ذر، ص ۱۵-۱۶ خطی.

کفر والحاد رافضیها حکم داده‌اند^(۱).

علماء ماوراء النهر^(۲)

آلوسی-صاحب تفسیر آلوسی - می‌گوید: اکثر علمای ماوراء النهر شیعه‌های دوازده امامی را کافر دانسته و به مباح بودن خون، و اموال و دارائی آنها حکم داده‌اند زیرا آنها اصحاب پیامبر ﷺ به خصوص ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که چشم و گوش پیامبر بودند را دشنام می‌دهند و خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه را انکار می‌کنند و ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها را به چیزی متهم می‌کنند که خداوند او را از آن تبرئه نمود و همه‌ی آنها علی السکون را بر پیامبران علیهم السلام به جز پیامبران اولو العزم علیهم السلام ترجیح و برتری میدهند تا جایی که بعضی از آنها علی را بر پیامبران او لو العزم نیز برتری داده‌اند و آنها محفوظ بودن و سالم ماندن قرآن را از زیاد و کم (تحریف) انکار می‌کنند^(۳).

اینهابعضی از فتاوی ائمه و علمای اسلام راجع به این مسئله بود که در اینجا به این اندازه اکتفا می‌کنیم و در کتابهای فقهی اقوال و سخنان زیادی راجع به تکفیر آنها وجود دارد که به آسانی قابل دسترسی می‌باشند و خواننده می‌تواند به آنها مراجعه نماید لذا نیاز به درج و ذکر آنها در این نوشتار نیست^(۴).

۱- الاسکوبی/الرد علی الشیعة، ص ۵ ب.

۲- منظور از ماوراء النهر رود جیحون در خراسان می‌باشد که به مناطق شرقی آن هیاطله می‌گفتند و در اسلام به آن ماوراء النهر و به مناطق غربی آن خراسان و سرزمین خوارزم می‌گویند معجم البلدان، ۴۵/۵.

۳- نهج السلامة، ص ۲۹-۳۰ خطی.

۴- {مثلاً نگاه: "العقود الدریة فی تنقیح فتاوی الحامدیة" تألیف ابن عابدین که در آن کتاب فتاوی مفصلی از شیخ نوح حنفی آورده که از جهات مختلفی آنها را تکفیر نموده است نگاه العقود الدریة، ص ۹۲. و همچنین سخن ابو سعید مفسر را ذکر نموده که ایشان حکم اجماع علما را بر تکفیر رافضیها بین داشته است نگاه العقود الدریة، ص ۹۲. و در کتاب الفتاوی البزازیة تألیف شیخ محمد بن شهاب معروف به ابن شیراز متوفای ۸۲۷ هـ می‌گوید: تکفیر کسانی که بداء برای خدا قائل هستند و نیز تکفیر شیعه‌ها در خصوص قائل بودنشان به باز گشت مردگان، واجب است و.. الفتاوی البزازیة المطبوعة علی هامش الفتاوی الهندیة: ۳۱۸/۶.

در اینجا چند نکته‌ای مورد ملاحظه است که به آنها اشاره خواهم کرد

اول: اینکه این حکم که از طرف علمایان صادر شده و ما آن را بیان نموده‌ایم مربوط به قبل از انتشار کتابهای شیعیان و آشکار شدن عقائد و باورهایشان می‌باشد لذا این بحث که در این صفحات به تحریر درآمده در بر گیرنده‌ی عقائد شیعه‌های دوازده امامی می‌باشد که علمای اسلام آنرا به قرامطه‌های باطنی نسبت داده‌اند مانند نقص قرآن و تحریف آن و نیز در برگیرنده‌ی مسائلی است که در خود کتابهای آنها آمده و شیوع پیدا نموده و همچنین خلاصه‌ای از اعتقاداتشان راجع به اصول دین می‌باشد و گرنه عقائد دیگری هم وجود دارد که در آن زمان معروف نبوده‌اند مانند عقیده‌ی باطنیه و... و این بدان معنی است که امروزه حکم بر آنها بسیار تند تر و شدیدتر است.

دوم: شیعه‌های متأخر و معاصر کثیف‌ترین و خطرناکترین مذاهب را گردآوری نموده‌اند مثلاً سخن قدریه‌ها را درخصوص نفی قدر، و نظر جهمیه‌ها را راجع به نفی صفات و اینکه قرآن مخلوق است، و نیز رأی صفویها را - نزد بعضی از رئیس و سر مذهبانشان - در خصوص وحدت و اتحاد (اینکه خدا عین اشیاء است و شیاء هم عین خدا هستند) و سخن سبئی‌ها را جمع به خدا قرار دادن علی، و سخن خوارج و وعیدیه‌ها در مسئله‌ی تکفیر مسلمانان و قول مرجئه‌ها که می‌گویند: دوستی علی حسنه‌ای است که هیچ کناه و سیئه‌ای با وجود آن ضرر ندارد، جمع و گردآوری نموده‌اند، از این گذشته آنها راه مشرکان را در تعظیم و طواف قبرها و حتی ایستادن رو به آن در نماز و پشت از قبله و خیلی چیزهای دیگر که تنها در دین مشرک و بی‌باوران وجود دارد در پیش گرفته‌اند^(۱).

آیا پس از این همه واقعیات که بیان شد هیچ گمانی وجود دارد که این گروه راه و

و در الاشباه والنظائر تألیف ابن نجیم می‌گوید: دشنام دادن به ابوبکر و عمر و نفرین آنها کفر است. الاشباه والنظائر، ص ۱۹۰ و نگاه نواقض الروافض تألیف مخدوم شیرازی آنجا که سخن از یاران مذاهب چهارگانه را راجع به تکفیر شیعه‌ها آورده است، ص ۱۸۷، و صفحات بعد، و کتاب تکفیر الشیعه تألیف مطهر بن عبد الرحمن بن اسماعیل، ص ۵۱. {الفتاوی البرازیة چاپ شده بر حاشیه الفتاوی الهندیه: ۳۱۸/۶}.

۱- تفصیل و شرح این موضوع و اثبات این که دوازده امامی‌ها چنین مذهبی را دارند در باب دوم همین کتاب مطالعه کن در ص ۱۰۶۹ و به بعد.

مسلک و مذهبی غیر از مذهب مسلمانان برای خود انتخاب نموده‌اند؟ آنها اگر چه شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند اما به روشهای گوناگونی آنرا باطل و نقض نموده‌اند چنانکه می‌بینید لیکن چیزی که طبق منهج اهل سنت راجع به تکفیر آنها باید رعایت شود این است که این سخنانی که آنها می‌گویند و مشخص هم هست که مخالفت با پیامبر ﷺ و آنچه او آورده است کفر آشکار است و همچنان کردارشان که از نوع و جنس کردار کافران نسبت به مسلمانان است کفر است اما تکفیر یک شخص معین از اهل قبله و حکم دادن به اینکه برای همیشه در دوزخ می‌ماند، نیاز به اثبات شرائط تکفیر و نداشتن موانع آن دارد بنا بر این ما به صورت مطلق و عام نصوص و حکم تکفیر و تفسیق وعد و وعیدها را بیان می‌داریم اما نه به صورت خاص و نسبت به یک شخص معین و تا زمانی که شرایط کافی آن در فرد فراهم نباشد به ماندن او در دوزخ حکم نمی‌کنیم به همین جهت است که علما کسانی را که تازه مسلمان شده‌اند و یا در مناطق دور افتاده زندگی می‌کنند اگر چه بعضی از حرامها را حلال نموده باشند و مرتکب حرامهایی هم شده باشند حکم کفر آنها را نداده‌اند چون حکم تکفیر تنها وقتی درست است که پیام خدا به درستی ابلاغ شده باشد در حالی که بسیاری از آنها که در مناطق دور افتاده زندگی می‌کنند یا تازه اسلام را آورده‌اند با بسیاری از نصوص و احکام دینی آشنا نیستند و آنچنان که لازم باشد نشنیده‌اند بنا بر این تنها به صورت عام و مطلق می‌توان گفت این سخن یا این عبارت کفر است نه به صورت خاص، اما کسی که به صورت لازم بر او اتمام حجه صورت گرفته باشد و با وجود آن مرتکب آن شود تکفیر می‌شود^(۱).

۱- الفتاوی، ۵۰۰/۲۸-۵۰۱، و شرح و تفصیل این مسئله را در الفتاوی، ۶۶/۱۲ و صفحات بعد و نیز ۳۴۵/۲۳ و به بعد نگاه کن.

گفتار پایانی

سپاس خدایی را که خوبی‌ها براساس نعمت و لطف او تمام خواهند شد، و درود و رحمت بی‌پایان بر کسی که خداوند زنجیره‌ی پیامبران را به وی خاتمه داد، و بر خاندان و یاران وی که دوستی و پیرویشان برای محمد ﷺ و پیام او بود و در همه حال برادر و دوستار یکدیگر بودند.

بیش از چهارسال را در زمینه‌ی مسایل این بحث سپری نموده و لوازم علمی آنرا از میان منابع معتبراهل تشیع و دیگران گردآوری نموده و به ترتیب و مطالعه و کنکاش درباره‌ی آنها پرداختم، چقدر سخت و ملال آوراست به تحقیق و مطالعه‌ی نوشته‌های گروهی پردازید و گوش فرا دهید که خداوند آنان را بدبخت و گمراه نموده و از امامی موهوم و ناپیدا پیروی نموده، و معتقده کتابی دروغین، و جعفری دروغین و دیگر افسانه‌ها شده و اخبار و روایاتشان کتابی را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند که خداوند فرود آورده، نگهداریش کرده و مسلمانان طی اعصار و قرون متمادی برآن اجماع و اتفاق نظرکرده‌اند. و سنتی را زیرسؤال می‌برند که امت اسلامی آنرا جمع‌آوری کرده و درراه حفظ و نگهداری آن تلاش و کوشش نمودند. و همچنین اجماع پیشینیان را فرومی‌نهند و سخنان گروهی ناشناخته می‌پذیرند به گمان اینکه مهدی از مخفیگاه خودبیرون آمده و همراه با آنان فریاد برآورد.

براساس افتراءات و دروغهای منسوب به خاندان پیامبر ﷺ از سوی برخی افراد ضد دین یاران بزرگوار پیامبر ﷺ را که خدا از ایشان خشنود بود و آنان هم از او راضی بودند، در راه خدا به تلاش و مبارزه پرداخته و برنامه‌ی او را منتشر ساختند، به کفر و ارتداد نسبت می‌دهند.

پس خدا را بر نعمت عقل، ایمان و یقین سپاس می‌گوییم.

در خاتمه‌ی این تحقیق لازم است به برخی از نتایجش اشاره کرده و گوشه‌هایی از آنرا در نکات زیر خلاصه نماییم:

۱- واژه‌ی تشیع از نظر زبان شناختی عبارت از کمک و دنباله‌روی است، این معنی در میان مدعیان امروزی اهل تشیع و غالباً در روزگار پیشین نیز وجود ندارد، و لذا ایشان از نظر پیشینیان نیکوکار به رافضی و یا منتسبین به مکتب تشیع موسوم‌اند و در حقیقت شیعه نامیده نمی‌شوند.

۲- کلمه‌ی تشیع در قرآن غالباً برای نکوهش وارد شده است. در سنت هم جز در برخی روایات ضعیف که باز هم بر سبیل ذم وارد شده اشاره‌ای خاص به این گروه نشده است.

۳- اهل تشیع دارای گونه‌ها و دسته‌های متفاوت از افراط گرایان گرفته تا میانه روان هستند، و لذا مفهوم افراط و زیاده‌روی از دیدگاه پیشینیان و متأخران با هم تفاوت دارد، بلکه روشن شد که پاره‌ای از عقاید شیعیان این دوران از نظر شیعیان قرن چهارم افراط محسوب می‌شد، پس نزد شیعیان قرن اول چگونه بوده است؟.

بنا بر این تعریف واژه‌ی شیعه در ارتباط با مراحل پیدایش آنان و دورانه‌های تکامل و دگرگونی اعتقادی‌شان می‌باشد، و لذا در گذشته شیعه مذهب، به کسی گفته می‌شد که علی را بر عثمان رضی الله عنه پیش می‌انداخت.. ولی پس از اعتماد سران اهل تشیع بر نوشته‌های کلینی، قمی، مجلسی و هم فکرائشان به عنوان منابع مورد اعتماد در زمینه‌ی فراگیری مسائل دینی افراط و زیاده‌روی در میان شیعیان انتشار یافت و قایقش بر دریای تندروی به حرکت افتاد به گونه‌ای که می‌بینیم بزرگترین مرجعشان در این دوران «خوئی» روایات ابراهیم قمی را در تفسیرش با وجود کفر آمیز بودنشان مورد تأیید قرار می‌دهد.

برای هر کسی که راجع به شیعه‌های امروزی تردید و گمان دارد کافی است از این کتاب معتبر ایشان اطلاع یابد تا بفهمد شیعیان امروز دینی را جدای از دین اسلام برای خود برگزیده‌اند.

۴- منتسبین به مکتب تشیع امور و مسائلی را از مذهب فارسها، رومیان، مسیحیها، یهودیها و دیگران برگرفته و با تشیع در آمیختند تا پیش‌بینی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله مبنی بر پیروی برخی از افراد این امت از روش و قوانین پیشینیان خود، تحقق یابد.

نقطه شروع وارد نمودن پاره‌ای از این اصول به میان جوامع اسلامی از طریق (ابن سبأ) و دنباله‌روانش آغاز شد که در مناطق و شهرهای بزرگ جز عده‌ی کمی در شهر کوفه مقبولیت نیافت. جز این‌که آنچه بر سر خاندان پیامبر ﷺ آمد همچون شهادت علی و حسین علیه‌السلام آنان مسئولیت منتشر ساختنش را در جهان اسلام زیر نقاب تشیع و پیروی از خاندان پیامبر ﷺ برعهده داشتند.

۵- مکتب تشیع به دسته‌ها و گروههای متعددی انشعاب یافتند تا جایی که برخی می‌گویند: به سیصد گروه رسیده‌اند، ولی امروزه در سه گرایش بزرگ اسماعیلیان، زیدی‌ها و دوازده امامیها (اثنی عشری) منحصر می‌شوند که گروه اخیر بزرگترین و بیشترین جمعیت را در اختیار دارند.

در بحثی جداگانه به مسأله‌ای قابل توجه پی بردم و آن اینکه هر رأی و دیدگاهی که در میان یکی از گروههای شیعه در مراحل گوناگونش ظهور یافته غالباً در منابع اثنی عشریها به چشم می‌خورد به گونه‌ای که نظرات ابن سبأ، ابن ابی عبید، بیان بن سمعان، مغیره بن سعید و دیگر سران و سردمداران حرکت افراط و تندروی در آن وجود دارد.

۶- گروه اثنی عشریها ملقب به رافضیان، جعفریها و امامیها هستند که قبلاً به قطعیه‌ها و موسویها موسوم بودند، برخی براین باورند امروزه هرگاه اصطلاح شیعه و تشیع ذکر شد تنها برآنان اطلاق می‌گردد. دسته‌های زیادی از جمله: شیخیها، کشفیها، بابیها و دیگران از فرقه‌ی اثنی عشریها انشعاب یافته‌اند.

۷- اهل تشیع برای اثبات عقاید و دیدگاههای منحصر به فرد و نابهنجارشان هر مسیر و جهتی را پیموده‌اند.

گاهی گمان می‌برند آن دسته از آیاتی که دال بر مذهبشان بوده از سوی صحابه حذف گشته‌اند.

یک بار به تأویلاتی روی می‌آورند که دلیلی از دین خدا بر آن وجود ندارد. گاهی می‌پندارند نوشته‌هایی از سوی خدا جهت تأیید مذهبشان بر ائمه فرود آمده است.

و احیاناً به اخبار و روایاتی از اهل سنت تمسک می‌جویند که یا دروغ‌اند و یا دلالت بر پندارشان نمی‌کنند، آنان در این راستا شگردها و حیل‌هایی دارند که یهودیان یک‌دهم‌ش را در نمی‌یابند.

تمام این‌هانشانه ناتوانی ایشان بر اثبات مذهبشان از طریق اصول شرعی و دلایل منطقی محسوب می‌گردد.

۸- اهل تشیع از سال (۲۶۰هـ) کسی را امام و پیشوای خویش قرار داده‌اند که وجود خارجی ندارد، بنا بر این آنان شیعه‌ی رهبران و سردمداران‌شان هستند نه شیعه و دنباله‌رو اهل بیت، و یا پیروان شیاطینی‌اند که به صورت امام غائب خود را جلوه می‌دهد، چنانکه احادیث بسیاری را مبنی بر دیدار با این امام نا پیدا و معدوم روایت می‌نمایند.

تمام فرق شیعه در اعتقاد به این امام معدوم و دروغین متحد و هماهنگ‌اند زیرا آنان را از خاندان واقعی پیامبر ﷺ نجات می‌دهد چون از میان ایشان دانشمندان و پرهیزکارانی برخاسته‌اند که ماهیت این مزدوران و مفت‌خوارانی که اموال و دارایی مردم را زیر نقاب اهل بیت می‌خورند، و تغییرات و تحریفاتی در دین خدا ایجاد می‌کنند و به اهل بیت نسبت می‌دهند، برملا ساخته‌اند. با پیروی از این امام موهوم قدرت و فرمانروایی داراییها از آن رهبران و سردمداران خواهد شد نه خاندان پیامبر ﷺ.

۹- اهل تشیع معتقدند: قرآن جز از طریق سرپرستی که یکی از امامان اثنی عشریها است حجت محسوب نمی‌گردد تا جایی که می‌گویند: امام قرآن ناطق و کتاب خدا قرآن ساکت می‌باشد، و می‌پندارند دانش قرآن پیش این سرپرست است و کسی در آن با او شریک نیست پس او تفسیر قرآن و بلکه خود قرآن به شمار می‌آید، و لذا حق تخصیص عام، تقید مطلق، بیان مجمل و نسخ و برداشتن حکم هرچه دلش خواست را در قرآن دارد.. بلکه مسئولیت همه‌ی امور دین به او واگذار شده است.

شیعه گمان می‌برند هر آیه‌ای یک معنای باطنی دارد، سپس می‌گویند هر آیه‌ای دارای هفت معنای پنهانی و در نهایت هفتاد معنا می‌باشد.

می‌گویند: کتابی که خداوند جهت رهنمون این امت در تمامی زمینه‌های زندگی به استوارترین راه فروفرستاده است راجع به ائمه اثنی عشریها و دشمنانشان فروآمده است که از نظر آنان دشمنانشان یاران بزرگوار پیامبر ﷺ محسوب می‌گردند.

بنابراین آیات توحید، اسلام، ارکان ایمان و حلال و حرام را به امامان تفسیرنموده‌اند. شرک، کفر، فحشاء و منکر و ستم و بیدادی را به صحابه^{رضی الله عنهم} و پیروان مسلمانان تفسیرکرده‌اند.

و روشن شد که اصل این تأویلات به مغیره بن سعید و جابر جعفی بر می‌گردد، آنگاه افراط گرایان رافضیها حرکت آنان را ادامه داده و به افزودن و زیاده روی پرداختند تا جایی که به دل پیشینیان خطورنکرده بود، سردمداران کنونی نوشته‌های حامل این همه کف و تفاله را از جمله معتبرترین منابعشان به حساب می‌آورند.

۱۰- رافضیان دروغ «تحریف قرآن» را در قرن دوم آغاز نموده و به هشام بن حکم و شیطان الطاق نسبت داده شد، از جمله عوامل اعتقاد بدان این بود که به دلیل فقدان نص در قرآن بر ائمه و عقایدشان نمی‌توانستند پیروانشان را بر ادعاهایشان قانع سازند.

ولی دربدو شروع قرن چهارم امت اسلامی علیه ایشان جبهه گیری کرده و تکفیرشان نمودند چون در این پرتگاه نفرت انگیز درافتاده بودند، لذا پیشوایشان (ابن بابویه) براءت اهل تشیع را از این اعتقاد اعلام کرد و گفت: هرکه آن را به ایشان نسبت داده دروغگو است پس از او ابن المرتضی، طوسی و طبرسی نیز ازوی دنباله‌روی کردند.

از این رو برخی دانشمندان این عقیده رابه باطنیها نسبت می‌دهند در حالی که آنان صاحب این دیدگاه نبوده و اثنی عشریها سردمدار آن بوده‌اند.

این عقیده در نخستین کتاب ایشان که موسوم به الفبای اهل تشیع است یعنی کتاب سلیم بن قیس نوشته شده است، کتابی که عده‌ای از رهبران آن راجعلی و نویسنده‌اش را ناشناخته قلمداد نمودند.

۱۱- در سنت مطهرنیزدارای اصولی غیرقابل قبول می‌باشند از جمله: برای امام وحی فرود می‌آید بلکه مخلوقی بزرگتر از جبریل پیش اومی‌آید، و هرکه حدیثی از امام را

بشنود می‌تواند بگوید: خدا گفته است زیرا گفته‌ی ایشان بسان گفته‌ی خداوند به شمار می‌آید.

در نهاد آنان روح القدس وجود دارد که به وسیله‌ی آن می‌توانند از عرش تا فرش را دریابند، آنچه را در آسمان یا زمین از آنان پنهان گشته با آن کشف می‌نمایند و جمعه‌ها به تخت فرمانروایی خداوند می‌روند تا هر اندازه که بخواهند از علم و دانش الهی فراگیرند. می‌گویند: خداوند سبحان با علی و دیگر ائمه مناجات و گفتگو می‌نماید.

همه‌ی اینها علم حادث نامیده می‌شود و اما علم نوشته شده که از پیامبر خدا ﷺ به ارث برده‌اند عبارت از نوشته‌های دروغین بسیاری مانند: جامعه، کتاب علی، عبیطه، دیوان شیعه و دیگران می‌باشد.

آنان براین باوراند که علی این علوم و اسرار را به طور مداوم در زمان حیات پیامبر ﷺ و بلکه بعد از ایشان نیز اخذ می‌کرد، پس او است تنها وسیله‌ی آموزش سنت پیامبر خدا ﷺ نه دیگر صحابه و هرکه ادعای شنیدن و فراگیری از غیر او کند شرک ورزیده است.

به باور آنان وحی و پیام الهی از طریق ائمه تا سال (۲۶۰هـ) ادامه یافت، پس از آن نیز قریب هفتاد و چهار سال از طریق جانشینان مهدی و بعد از آن هم به وسیله‌ی رهبرانی که ارتباط سری با مهدی داشتند استمرار پیدا کرد، و لذا رهبران‌شان بدعت‌های تازه‌ای پدید می‌آورند به گونه‌ای که پیشوای حکومت صفویان اصل جایز بودن سجده برای مخلوق و بر روی قبر را برایشان جعل نمود. و خمینی عملاً وظایف مهدی را به خود و حکومتش انتقال داد.

شیعیان چهار منبع اصلی دارند که دربرگیرنده‌ی این تفاله‌ها و یاوه‌گوییها است یعنی: الکافی، التهذیب، الاستبصار و من لایحضره الفقیه. متأخرانشان چهار مرجع دیگر را هم (الوافی، البحار، الوسائل و مستدرک الوسائل) به آنان افزوده‌اند، آنگاه شماری از کتابهای پیشوایانشان را در اعتبار و اهمیت ضمیمه‌ی منابع چارگانه کرده‌اند.

آنان هرچه را در کتب اخبارشان آمده می‌پذیرند. تا آنجا که شیخ الاسلام ابن تیمیّه آمد و به رد و پاسخگویی ابن المطهر حلی پرداخت و بی خبریشان از روایت را به باد انتقاد گرفت، نامبرده نیز روش تقسیم احادیث به صحیح، حسن، موثق و ضعیف را پایه‌گذاری نمود، انگیزه‌ی روی آوری وی بدان این بود که تا از سرزنش و ملامت توده‌ی مردم رهایی یابند چنانکه به هنگام نزاع و درگیری درگرفته میان شیعیان براثر اختلافشان در این مسأله و نهایتاً منقسم گشتن‌شان به اصولیها و اخباریها روشن شد. و این نتیجه‌ی مهمی بود که از این بحث بدست آمد.

یکی از رهبران‌شان اعتراف نموده که اگر دانش «جرح و تعدیل» را مانند اهل سنت تطبیق نمایند چیزی از احادیث برایشان باقی نمی‌ماند.

در میان رجال احادیثشان افرادی بدون وجود خارجی وجود دارند، و بیشترشان دنباله‌رو مذاهب فاسد از نظر آنان می‌باشند، یعنی ایشان در زمره‌ی کافرانند ولی چون شیعه مذهب‌اند اخبارشان را می‌پذیرند، و اما احادیث اهل سنت، زیدیه‌ها و اهل بیت غیر از اثنی‌عشریه‌ها را مردود می‌شمارند تا آنجا که روایات زید بن علی را رد کردند. و اما کسی که امامی مذهب و دنباله‌رو مکتب آنان است اخبارش پذیرفته می‌شود هرکه باشد تا جایی که برخی از پیشوایانشان گفته‌اند: نقص و اشکال در دین انسان آسیبی به صحت حدیثش نمی‌رساند.

رافضیان همه‌ی عقاید و مبادئشان را بر اساس روایاتی از جعل و تقلب کاری این دروغ پردازان بنا نهاده که به ائمه نسبت داده شده‌اند و ایشان از آنها مبرا هستند، چراکه برخی از ایشان خلیفه‌ی هدایت یافته بوده و پیروی از او واجب بوده‌است مانند علیک برخی هم چون علی بن حسین، ابوجعفر باقر و جعفر صادق از پیشوایان دین و دانش بوده‌اند و هرچه در حق دیگران واجب بوده نسبت به آنان هم واجب می‌باشد، عده‌ای پایین تر از ایشان بوده‌اند، برخی مانند حسن عسکری از دید دانشمندان ضعیف بوده و عده‌ای نیز موهوم و وجود خارجی ندارد مانند امام افسانه‌ی ایشان که از سال (۲۶۰هـ)

ناپدید گشته است و هرگونه افراط و زیاده رویی که به ایشان نسبت می دهند از جعل و دروغ پردازی بی دینهای قرون گذشته می باشد.

۱۲- از نظر آنان اجماع حجت محسوب نمی شود، و اگر به وسیله ی یکی از واسطه ها چیزی به امام موهومشان نسبت داده شود که در جهت مخالفت با تمام امت باشد گفته ی امام حجت است نه دیدگاه امت، بلکه مخالفت امت اصلی مقرر در مذهبشان است، تاجایی که گفته اند خیر و هدایت در مخالفت با امت است، بلکه اگر همه ی شیعیان دارای دیدگاهی باشند و گروهی مجهول الهویه ی منتسب به اهل تشیع با آنان مخالفت ورزند گفته ی آن گروه حجت به شمار می آید به گمان اینکه مهدی منتظر در شکلی ناشناخته بیرون آمده و با آن گروه مشارکت داشته است، پس معنای آن چنین است که مذهبشان در طول زمان ظرفیت این را دارد که شیاطین انس و جن هرچه را دلشان خواست در آن جعل نمایند تا زمانی که این گروه چنین اصل و حقی را برای خود قائل اند.

۱۳- در زمینه ی عقیده اشان در اصول دین روشن شد که درباره ی نفی صفات جهمی، در نفی قدر قدری، در اعتقادشان به اینکه ایمان عبارت از شناخت و محبت امام است مرجئه و نسبت به دیگران وعیدی می باشند چون غیر از طایفه ی خود را تکفیر می نمایند. چنانکه روشن شد در مسائل بسیاری در زمینه ی الوهیت و ربوبیت دچار شرک گشته اند.

در زمینه ی اعتقاد به کتابهای آسمانی و پیامبران علیهم السلام بر این باورند کتابهایی آسمانی بر ائمه فرود می آید، کتابهای پیامبران علیهم السلام نزد ایشان است که آنها را می خوانند و بدانها حکم می نمایند و آنان دارای معجزات پیامبرانند بلکه ایشان برتر از پیامبران هستند و حجت خدا بر بندگان به وسیله ی آنها تمام خواهد شد.

درباره ی ایمان به روز آخرت معتقدند: آخرت از آن امام، بهشت مهر فاطمه، ائمه در دنیا از بهشت ارتزاق کرده و حساب و کتاب مردم در قیامت به آنان واگذار می گردد.

و اینکه بهشت و دوزخ دیگری جدای از بهشت و جهنمی که مؤمنان بدان معتقدند و جود دارند و مرده‌گان بدان جا می‌روند، و شهرقم دری رو به بهشت دارد و مردمان آنجا مانند سایر مردم حشر نمی‌گردند.

۱۴- اهل تشیع دارای عقاید منحصر به فرد دیگری نیز هستند همچون: امامت و عصمت دوازده نفر، تقیه‌ی، مهدویت، غیبت، رجعت، ظهور، طینة و بداء. امامت مسلمانان از نظر ایشان ویژه‌ی آن دوازده نفر است، و هرکه غیر از آنان را سرپرست مسلمانان قرار دهد طاغوت محسوب می‌گردد و خداوند در قیامت به وی نگاه نمی‌نماید، و با اوسخن نمی‌گوید و عذاب دردناکی دارد و هرکه باوی بیعت کند و یا به بیعت او راضی باشد چنان حسابی دارد. این دوازده نفر از زمان ولادت و درطول عمرشان اشتباه نمی‌نمایند، چیزی را از یاد نمی‌برند و به خطانمی‌روند.

از آنجا که گفتار و کردار ائمه با عصمت همخوانی ندارد جهت سرپوش گذاشتن روی پندارهایشان اصل بداء و تقیه را اختراع نمودند، یعنی کردارهای ائمه را که موافق با توده‌ی مسلمانان است برتقیه، و کردار های مخالفشان را بر بداء حمل می‌کنند. و چون اهل تشیع ائمه را به افرادی معین محدود کرده‌اند زنجیره‌ی امامان افسانه‌ی ایشان به مرگ حسن عسکری بدون فرزند دچار آسیب گشت و لذا پس از مدتی سردرگمی این سخن را اختراع کردند که وی دارای کودکی بوده و اکنون پنهان گشته است که او تاکنون امام مسلمانان و درآینده به سوی ایشان ظهور می‌نماید.

آنگاه رهبران‌شان از طریق نمایندگان امام براختیارات وی تسلط پیدا نموده و سپس به تدریج آن رامیان تمامی رهبران‌شان تقسیم کردند لذا ایشان به دستور ائمه‌ی حاکم و فرمانروای مرم شیعه مذهب گشته و آنها را فریب داده که: شما پیروان اهل بیت هستید ولی در واقع دنباله‌روان فردی موهوم، و یا شیطان می‌باشند.

در باره‌ی اصل رجعت به برگشت امام و دشمنانشان به دنیا- یعنی اهل سنت- دل خوش می‌کنند که شیعیان از آنان انتقام می‌گیرند.

راجع به عقیده‌ی ظهور معتقدند: ائمه پیش از روز آخرت گاه و بیگاه برای برخی مردم از گورهایشان سر بیرون می‌آورند. این مسأله عقیده‌ی تازه‌ای است که مجلسی در کتاب بحارالانوار بدان اشاره کرده است.

و اما اصل طینت نزد ایشان عقیده‌ای پنهانی می‌باشد و آن بدین معنی است که کردارهای نیک اهل سنت از آن شیعیان و بدکاریهای آنها به حساب اهل سنت ریخته می‌شود و درسایه‌ی آن ستم، گناهان و منکرات موجود در جامعه را تحلیل می‌نمایند.

۱۵- شیعه‌های امروزی در منابع اخذ و فراگیری باشیعه‌های گذشته همسان‌اند، بلکه دروغ پردازیهای سردمداران حکومت صفویان را نیز که در نوشته‌های بزرگ و لبریز از کفر و بی دینی جا گذاشته‌اند بر می‌گیرند، و چاپخانه‌های کنونی انتشار این تاریکیها را آسان نموده‌اند و لذا سوار بر مرکب سنگینی از افراط و تندروری گشته‌اند.

ولی با وجود این اهل سنت را فریب داده و عده‌ای از آنان می‌پندارند یاران ارزشمند پیامبر ﷺ را دشنام نمی‌دهند و قایل به رجعت نیستند، که این تحقیقات واقعیت امر را روشن ساختند.

اهل تشیع گمان می‌برند زمان عمل به تقیه پایان یافته است حال آنکه نصوص دینیشان ایشان را به عمل بدان دستور می‌دهد تا مهدی موعود بیرون می‌آید، گفتار و کردارشان هم بیانگر استمرار عمل به تقیه می‌باشد پس این گفتار آنان تقیه برتقیه است.

شاید بر روی زمین گروهی یافت نشود که دروغ را به عنوان دین تلقی نماید ولی این طایفه نه دهم دین را بر اساس دروغ پایه‌ریزی نموده است.

۱۶- راجع به تأثیرگذاری اهل تشیع در جهان اسلام روشن شد که آثار فکری خطرناکی در پدیدآوردن شرک‌ورزی در میان امت محمدیّه، منصرف نمون مردم از دین خدا، سربرآوردن دسته‌های کفر و بی دینی، تلاش در راستای گمراه کردن مسلمانان از سنت پیامبرشان ﷺ و تأثیرگذاری منفی در ادبیات و تاریخ و اندیشه‌ی برخی اندیشمندان منتسب به سنت را دارند و دارای ابزار و وسائل نهان و آشکار در رسیدن به این هدف شوم و پلید می‌باشند.

همانگونه که در زمینه‌ی اجتماعی و برانگیختن فتنه و آشوبهای داخلی میان مسلمانان، تعدی و ورزیدن و ترور رهبران اسلامی و توده‌ی مردم مسلمان- هرگاه زمینه را مناسب دیده باشند- و پخش و گسترش فساد و بی بند و باری از طریق ازدواج موقت و دیگر و سائل تأثیرگذار بوده‌اند.

در زمینه‌ی اقتصادی هم تأثیرشان در اخذ و تصاحب اموال و سرمایه‌ی مسلمانان به زور و قدرت و تخریب بنیان اقتصادی امت به هر وسیله‌ی ممکن واضح و روشن است، آنچه را به نام اهل بیت از اموال مردم می‌گیرند از مهمترین عوامل میل و علاقه‌ی رهبران اهل تشیع در ماندگاری بر اختلاف و ناهمگونی با مسلمانان محسوب می‌گردد.

در خلال این بحث روشن شد که شیعیان به علت شرک‌ورزی، تکفیر صحابه، مورد طعن قرار دادن کتاب خدا و دیگر عقاید کفرآمیز، کافر و ضد دین به شمار می‌آیند.

در دنیا چیزی شگفت‌آورتر از آن دیده نمی‌شود که میلیون‌ها انسان اسیر این خرافات و موهومات باشند، و تنها دلیل آن هم این است که رهبران اهل تشیع با انواع و سائل فریب دهنده حقیقت و واقعیت امر را از توده‌ی مردم پنهان نموده و شاید بارزترین آنها ادعای ایشان مبنی بر تأیید گفته‌هایشان از طریق اهل سنت و اینکه دین آنان بر اساس محبت و دنبال‌روی از خاندان پیامبر ﷺ پایه‌گذاری شده است، باشد.

درسایه‌ی این ادعا احساسات توده‌ی مردم را به وسیله‌ی یاد و خاطره‌ی فشارهای وارده بر سراهل بیت و تصویرستمهایی که به زعم آنان از سوی صحابه متوجهشان گشته است، بر می‌انگیزند و بچه‌هایشان را اینگونه پرورش می‌دهند.

از آن جمله به تصویر کشیدن تراژدی ماجرای کربلا می‌باشد که امروزه به «شبیّه» موسوم است و برگزاری مراسم تعزیه خوانی با فراهم نمودن تمامی زمینه‌های اندوه و گریستن و همراهی صدای بلند، طبل زنی و بازگو نمودن داستانها و حکایات غم‌انگیز در رابطه با ظلم و ستم دروغین، که این امر به اختلال عقل و پذیرش کورکورانه‌ی عقاید به ویژه نزد عجمها و توده‌ی مردم می‌انجامد.

بزرگترین وسیله جهت بررسی و معالجه‌ی حال و وضع اهل تشیع، روشن نمودن سنت برای مسلمانان در هرجایی و با وسائل گوناگون و بیان ماهیت شیعه و مخالفتشان با اصول اسلامی بدور از افراط و تفریط می‌باشد.

درود بیکران الهی بر پیامبر بزرگوارمان محمد ﷺ و خاندان و تمامی یارانش، و همه‌ی ستایش‌ها از آن خداوند حق و حکیم است.

